



# حکومت‌ها چگونه به دنیا می‌نگرند

چگونه برخی طرح‌ها برای بهبود  
اوضاع انسان، به ناکامی کشیده شد

**جیمز سی. اسکات**

اصلاح قودجانی










---

## حکومت‌ها چگونه به دنیا می‌نگرند

چگونه برخی طرح‌های ویژه برای بهبود اوضاع  
انسان‌ها به ناکامی کشیده شد

جیمز سی. اسکات | ترجمهٔ اصلا ن قودجانی

---



سرشناسه:  
عنوان و نام پدیدآور:

اسکات، جیمز سی.، ۱۹۳۶ - م. Scott, James C.  
حکومتها چگونه به دنیا می‌نگرند: چگونه برخی طرح‌های ویژه برای بهبود  
اوضاع انسان‌ها به ناکامی کشیده شد/ جیمز سی. اسکات؛ ترجمه اصلان  
قودجانی؛ ویراستار زهرا خانیانی؛ با مقدمه غلامحسین شافعی، حسین  
سلاح‌ورزی؛ به سفارش اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران؛  
مجری طرح شورای گفت و گوی دولت و بخش خصوصی.  
تهران: فرهنگ صبا، ۱۳۹۹.

مشخصات نشر:  
مشخصات ظاهری:  
شابک  
وضعیت فهرست‌نویسی:  
یادداشت:

۵۹۲ ص.  
۹۷۸-۶۲۲-۶۲۳۶۷۷-۵: ۱۱۰۰۰۰۰ ریال  
فیبا

عنوان اصلی: Seeing Like a State : How Certain Schemes to Improve  
the Human Condition Have Failed, 2020

برنامه‌ریزی متمرکز -- جنبه‌های اجتماعی  
Central planning -- Social aspects

موضوع:

اقتدارگرایی

موضوع:

Authoritarianism

موضوع:

مهندسی اجتماعی

موضوع:

Social engineering

موضوع:

قودجانی، اصلان، ۱۳۵۳ -، مترجم

شناسه افزوده:

شافعی، غلامحسین، ۱۳۳۰ -، مقدمه‌نویس

شناسه افزوده:

سلاح‌ورزی، حسین، ۱۳۴۹ -، مقدمه‌نویس

شناسه افزوده:

شورای گفت‌وگویی دولت و بخش خصوصی

شناسه افزوده:

اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران

شناسه افزوده:

HD ۸۷/۵

رده‌بندی کنگره:

۳۳۸/۹

رده‌بندی دیویی:

۷۴۲۴۱۵۶

شماره کتاب‌شناسی ملی:



شورای گفت‌وگویی دولت و بخش خصوصی



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران

به سفارش:

شورای گفت‌وگویی دولت و بخش خصوصی

مجری طرح:

جیمز سی. اسکات

نویسنده:

اصلان قودجانی

مترجم:

زهرا خانیانی

ویراستار:

غلامحسین شافعی، حسین سلاح‌ورزی

با مقدمه:

محسن عامری

مدیر طرح:

محمد شریفی

ناظر طرح:

۱۰۰۰

شمارگان:

۱۱۰۰۰۰ تومان

قیمت:

اول؛ زمستان ۱۳۹۹

نوبت چاپ:

فرهنگ صبا

انتشارات:

ایده‌آل

لیتوگرافی و چاپ:

اوون: چه اتفاقی داره می افته؟  
یولاند: مطمئن نیستم، ولی بابت نقش خودم در این اتفاق نگرانم. گویی یه جور  
اخراج یا تبعید کردن باشه.  
اوون: ما داریم یه نقشه پانزده سانتی متری از کشور می سازیم. چیز بدی در این کاره؟  
یولاند: نه در ...  
اوون: علاوه بر این، ما داریم اسم هایی رو عوض می کنیم که یه عالمه باعث  
گیج شدن هستن و ...  
یولاند: چه کسی گیج شده؟ مردم گیج شدن؟  
اوون: علاوه بر این، ما داریم اون اسامی رو به دقیق ترین و دلسوزانه ترین شکلی که از  
دستمون برمی آد، قاعده مند می کنیم.  
یولاند: به نظرم یه چیزی این وسط داره از بین میره.



## فهرست مطالب

۹	مقدمه‌های فارسی	..
۱۳	پیشگفتار مترجم	..
۲۱	مقدمه نویسنده	..
۳۱	<b>بخش یکم. طرح‌های حکومتی برای خواناسازی و ساده‌سازی</b>	■ ■ ■
۳۱	فصل یکم: طبیعت و مکان	..
۸۷	فصل دوم: شهرها، مردم و زبان	..
۱۲۹	<b>بخش دوم. دگرگون کردن دیدگاه‌ها</b>	■ ■ ■
۱۲۹	فصل سوم: تجددگرایی اعلای اقتدارگرا	..
۱۵۳	فصل چهارم: شهر تجددگرایی اعلای: یک آزمایش و یک نقد	..
۲۰۹	فصل پنجم: حزب انقلابی: یک برنامه و یک تشخیص	..
۲۵۱	<b>بخش سوم. مهندسی اجتماعی سکونتگاه‌های روستایی و تولید</b>	■ ■ ■
۲۶۵	فصل ششم: اشتراکی سازی در شوروی و رؤیاهای سرمایه‌داری	..
۳۰۵	فصل هفتم: روستانشانی اجباری در تانزانیا: زیبایی‌شناسی و ریزسازی	..
۳۵۷	فصل هشتم: رام کردن طبیعت: کشاورزی خوانایی و ساده‌سازی	..
۴۱۵	<b>بخش چهارم. حلقه گمشده</b>	■ ■ ■
۴۱۵	فصل نهم: ساده‌سازی کم‌مایه و دانش عملی: امر آمیخته	..
۴۶۱	فصل دهم: نتیجه‌گیری	..
۴۸۵	<b>یادداشت‌ها</b>	■ ■ ■
۵۱۷	نمایه	..





## مقدمه

خداوند متعال را شاکرم که بار دیگر فرصتی دست داد تا مستندی ارزشمند و آموزنده با مشارکت دبیرخانه شورای گفت و گو به زیور طبع آراسته شود. هر کتاب یا اثری که به صاحب‌نظران و شایسته‌گان خدمت به این سرزمین ارائه شود، گامی موثر در توسعه و پیشرفت این مرز و بوم و چراغ راه آینده خواهد بود.

کتاب حاضر نوشته‌ای کم نظیر است که با گردآوری تجربه‌های کلان از گوشه و کنار دنیا، بخشی از دغدغه‌ها و چالش‌های فعالان کسب‌وکار را به مسئولان و تصمیم‌گیران حاکمیتی ارائه می‌دهد. ضمن آنکه بسیاری از تجربه‌های این کتاب به نحوی در محیط کسب‌وکار ایران نیز اتفاق افتاده و هزینه تصمیم‌گیری‌های غیرکارشناسی را به ساختار اقتصادی کشور تحمیل نموده است.

مجموعه تجارب، راهکارها و توصیه‌های سیاستی این کتاب به همراه مستندات علمی و تاریخی مناسبی که ارائه نموده است، می‌تواند تاثیر شگرفی در اصلاح نگرش و بهبود موضع‌گیری حکومت‌ها نسبت به فضای کسب‌وکار داشته باشد. ضمن آنکه موجب افزایش روحیه مطالبه‌گری فعالان بخش خصوصی در تسهیل فضای اقتصادی داشته باشد. لذا مطالعه این کتاب را به علاقمندان و صاحب‌نظران هم در دولت و هم در بخش خصوصی کشور پیشنهاد می‌نمایم.

امید است که تقی‌لای بی‌بدیل نویسنده در آشکار کردن برخی حقایق از سازوکارهای برنامه‌ریزی دولتی به‌علاوه مرور تجارب سایر کشورها، ما را در مسیر تصمیم‌گیری بهتر برای حال و آینده کسب‌وکار در ایران یاری نماید.

### غلامحسین شافعی

رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران  
و دبیر شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی



ارتقاء نظام بورکراسی و مدیریت دولتی در هر کشوری، حرکت در مسیر توسعه را بیش از پیش تسریع می‌نماید، چرا که اقتصاد قوی به دولت توانمند نیاز دارد. دولتی که بتواند اجماع نظرات بخش عمومی و خصوصی را بر موضوعات داشته باشد و با اولویت قراردادن منافع ملی برای بهبود زندگی و رفع مشکلات بهترین تصمیم را بگیرد.

کتاب «حکومت‌ها چگونه به دنیا می‌نگرند»، نمونه‌ای عالی و سرشار از مصادیق عملی و تاریخی است که تجربه‌های تلخ و آموزنده در خصوص نوع نگرش و برخورد حکومت‌های مختلف به مردم و به کسب‌وکارها را به رایگان در اختیار ما قرار می‌دهد. در این کتاب مصادیق و مثال‌های تشریحی کامل و بسیار جالبی ارائه شده است و مطالعه آن فرصت مناسبی را فراهم می‌آورد تا از طرفی تصمیم‌گیران و سیاستگذاران کشور رویکردی تاریخی- تجربی و آینده‌نگرانه نسبت به وضع قوانین و مقررات و تغییرات محیط کسب‌وکار داشته باشند، و از طرف دیگر فعالین اقتصادی با چگونگی مواجهه با این تصمیمات و مشارکت در بهبود آنها آشنا شوند. متن کتاب آمیزه‌ای چیره‌دستانه از تاریخ معاصر، زیست‌شناسی و سیاست جهان امروز است که در جای‌جای آن شاهد عدم توجه کافی تصمیم‌گیرندگان و سیاستگذاران و حتی دانش ناقص فعالین دانشگاهی و در نهایت قربانی شدن مردمان و کشاورزان عادی به خاطر سیاست‌ها و توهّمات سیاستمداران و دانشگاهیان هستیم. آیا وقت آن نرسیده که از چنین تجربه‌هایی درس بگیریم و دانایی ریشه‌دار مردم عادی را رکن اصلی در تصمیم‌های خطیر - به ویژه تصمیم‌های مرتبط با زیست‌بوم‌ها - قرار دهیم؟

فرصت‌های توسعه به سختی بدست می‌آیند و ما نیز تاکنون نتوانسته‌ایم از سرمایه‌های مادی و انسانی ارزشمند خود در کشور بهره‌برداری مناسبی داشته باشیم. درس نیاموختن از سرنوشت‌ها و سرگذشت‌های آموزنده از قبیل آنچه در این کتاب ارزشمند نگارش شده است، بی‌تردید ما را در زمره گناهکاران و پاسخگویان تاریخ قرار خواهد داد.

### حسین سلاح‌ورزی

نایب رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران  
و قائم مقام دبیر شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی



درباره نادانی انسان در پی بردن به موقعیت نسبی خود در محیط پیرامون و عوامل دیرپای طبیعی و اجتماعی، و درباره کاستی‌ها در توانایی و دانایی او برای ساختن همه چیز طبق رؤیایها و آرمان‌ها، شواهد و گفته‌های حکیمانه فراوان از روزگاران قدیم تا به امروز وجود داشته است. یکی از زیباترین تشبیهات در توصیف کوتاه‌نگری انسان کمال پرستِ امروزی از این قرار است: «... این‌ها که فکر نظم و آراستگی، ذهنشان را مشغول کرده است، قیچی را برمی‌دارند و به قطع کردن و بریدن عالم هستی می‌پردازند. کار ایشان همچون کودکی است که چون می‌خواهد بریده تصویر خود را متقارن کند، آن قدر از این طرف و آن طرف تصویر می‌برد تا بالاخره چیزی از آن باقی نمی‌ماند. ایشان به دنبال سیطره خود هستند و هر چه با ساده‌سازی‌های ایشان هماهنگ نشود، باید حذف گردد...»<sup>۱</sup>.

وقتی آن کودک نادان و نابودگر به جایگاه یک مقام نادان حکومتی می‌رسد، پول، قدرت و توان اجرای این ساده‌سازی‌ها در دست وی قرار می‌گیرد و جهل مرکب او، مایه تباهی طبیعت و بسیاری از سازوکارهای جامعه می‌شود که نیازی به مداخله رسمی نداشته‌اند و مداخله رسمی حتی به منزله تیر خلاص بر پیکر آن‌ها بوده است. جهلی که در سر تک تک مردم، حداکثر به ضربه یک تبر بر پیکر یک درخت یا زخم یک بیل بر گرده زمین، یا از هم پاشیدن کانون یک خانواده ختم می‌شد، در دندان‌های غول‌آسای قدرت و منابع حکومت، به جسم هیولایی یک سد بی‌قواره، به تراشیدن و صاف کردن تمام و کمال بزرگ‌ترین جنگل‌های دنیا، به ساخت شهرها در دل بیابان و ساختن کارخانه روی گور درختان، به غصب آب و خاک و آسایش سایر موجودات، به مالا مال شدن اقیانوس‌های بیکران از پلاستیک و حتی رخنه کردن مولکول‌های پلاستیک به سلول‌های موجودات دریایی، و به حاشیه‌نشینی و خاکسترنشینی مردمان محلی در حومه‌های کثیف شهرهایی می‌انجامد که برخی از عشاق سینه‌چاک کمال پرستی یا «کمال‌گرایی کاذب»، آن‌ها را با افتخار، «کلان‌شهر» می‌نامند.

جهل حکومتی در عباراتی از قبیل «مهندسی اجتماعی»، «هویت ملی»، «عدالت اجتماعی» و «منافع ملی» تکرار می‌شود تا ذهن مردم را از شناخت و حساسیت درباره منقرض کردن هویت‌های محلی، جوامع محلی و نهادهای خودگردان محلی منحرف کند. دندان‌های نابودگر ماشین حکومت و برنامه‌هایش از پشتوانه منابع

۱. گای ایتن، فرمانروای دژ پوشالی: انتخاب و مسئولیت در دنیای متجدد، ترجمه اصلاان قودجانی، تهران: فرانسما، ۱۳۹۲، ص ۲۰۴.

مالیات یا حراج و تاراج گنجینه میلیون‌ها ساله منابع طبیعی برخوردارند و برخلاف جیب نحیف این‌ها یا آن شهروند، به راحتی با کمبود منابع مالی روبه‌رو نمی‌شوند. این کمال‌گرایی کاذب که اکنون در قدرت و ثروت حکومت‌ها نیز تنیده است، بسان یک بیماری مُسری از دنیای توسعه‌یافته به جهان سوم کشیده شده و در آنجا حتی نموده‌ها و عواقب نگران‌کننده‌تری دارد. کمال‌گرایی کاذب، شیفته‌ی سطوح صاف و صیقلی است. علاقه‌ی روزافزون مردم ایران به خانه‌های سرامیکی و پارکت، و راه‌سازی و بتن‌ریزی - یا به تعبیری «صاف‌سازی» - در جای‌جای باغ‌ها و ویلاها را ببینید. درک پیچیدگی‌ها و نظم در یک سطح صاف و صیقلی، به کمترین ضریب هوشی و کمترین شناخت از نظم‌های ژرف و اصیل نیاز دارد. او که آگاهانه یا ناآگاهانه، طبیعت را بازیچه‌ی انسان و صرفاً ابزار عقده‌گشایی او می‌داند، غافل است که در طبیعت ناب و دست‌نخورده، حتی تازه‌ترین برگ‌های بهاری هم کاملاً صیقلی و براق نیستند و دنیای زیبای جنگل‌ها، کوه‌ها و دشت‌ها به‌علت همین صاف‌نبودن و پستی‌وبلندی‌هاست که چشم‌نواز شده است. به این ترتیب، وقتی او در جایگاه برنامه‌ریز حکومتی یا طراح سازه‌ها قرار می‌گیرد، سطح پهن‌آور و یکدست دریاچه پشت سد را که عظیم ولی یکنواخت و ساده می‌نماید، بسیار دل‌چسب‌تر از فرازونشیب و انبوه جزئیات در دره‌ی سرسبزی می‌بیند که قبل از احداث آن سد وجود داشته است، زیرا ذهن علیل او از درک رموز و رازهای زیبایی در تنوع حیات و صحنه‌های طبیعی عاجز است و لاجرم باید شکل ساده‌شده‌ای از درک زیبایی و مُدرک زیبایی را به جای آن بنشانند. او همچنین انسان‌ها و جوامع یکدست را بیشتر می‌پسندد و تنوع‌گوش‌ها، لباس‌ها و آیین‌ها را - هرچند ناخودآگاه - مزاحم می‌پندارد. اگر او پله‌های ترقی را طی کند و جایی آبرومند در نردبان دیوان‌سالاری برای خود بیابد، بدیهی است که برنامه‌ریزی متمرکز را بر برنامه‌ریزی محلی و دانش انتزاعی و تک‌بُعدی را بر دانش آمیخته و تجربه‌ی عملی مردم ترجیح می‌دهد. او پهنه‌های یکدست و غیرمتنوع، مردم همسان و هم‌نظر، و کشتزارها و باغ‌های تک‌محصولی را بیشتر دوست دارد، زیرا همه‌ی این‌ها در یک ویژگی با هم مشترک هستند: احاطه بر آنان و برنامه‌ریزی متمرکز برای ایشان آسان‌تر است و او در درجه‌ی نخست، در صدد احاطه و تسلط است. انسان متجدد، خود را قطب عالم امکان می‌داند و هرچیز و هر موضوع را از مقوله‌ی امور سلطه‌پذیر و مهارشدنی می‌پندارد.

انسان در دوره‌ی راه‌زمان و در گذر تاریخ، روزبه‌روز از خودبی‌خودتر و از خداجدامانده‌تر شده و سال‌به‌سال و قرن‌به‌قرن از جوهر ذاتی ایمان فاصله گرفته است. او که روزگاری تمام دنیا را تصویر خداوند یگانه و آیت نظاره‌ی همیشگی او

می‌دانست، به تدریج فراموش کرد که خداوند در پشت هر سنگ و در دل هر خاک حضور دارد و سنگ و خاک و الوار، نه از آن رو که نیازهای گذرای «اشرف مخلوقات» را تأمین می‌کنند، بلکه چون نشانه و مخلوق «او» هستند، شرف دارند. وقتی شرف اتصال طبیعت به خداوند، در ذهن «اشرف بالقوه» رنگ باخت، او آماده شد تا با دندان‌های تیز ذهن و هوش خود - همان دندان‌هایی که می‌توانست ابزار اشرف‌بودن وی باشد، ولی به ضد آن بدل شد - به جان طبیعت بیفتد و ذهن بی‌مانندش را برای تراشیدن و خراشیدن پاره‌های مقدس طبیعت و کنجکاو بوالفضولانه در اعماق آن به کار بگیرد. وی دست‌درازی را ابتدا از طبیعت بی‌جان آغاز کرد، سپس به طبیعت جاندار غیرانسانی سرک کشید؛ و هنگامی که چیره‌دستی‌اش در علوم طبیعی و ابزارهای پیشرفته افزون شد و او را به غرور جاهلانه درباره دانسته‌هایش کشاند، روح و جسم انسان را هم از آزمایش و دست‌کاری‌هایش مصون نگذاشت. غرور و جهل این تجددگرای اعلاوی را به ورطه توهم‌های کهکشانی کشاند: توهم توانایی در برنامه‌ریزی برای طبیعت؛ توهم امکان سلطه بر ذهن و رفتار مردم از اتاق‌های فکر در پایتخت؛ توهم دردناک امکان برنامه‌ریزی برای رفتارهای پیچیده و درهم‌تنیده میلیاردها انسان که در اصطلاحی دردناک‌تر و احمقانه‌تر یعنی «مهندسی اجتماعی» متجلی شد؛ توهم پایان‌ناپذیری منابع طبیعی و سپس بهره‌برداری حریصانه از این منابع که باعث شد آمارهای بهره‌وری صنعتی با جهشی خیره‌کننده روبه‌رو شود، غافل از آنکه آنچه ناشی از افزایش بهره‌وری سرمایه و نیروی کار می‌خواندند، بیشتر معلول مصرف انرژی فراوان در خط تولید بود و با بیرون‌کشیدن وحشیانه سوخت‌های فسیلی از دل زمین به دست آمده بود.

کمال‌گرای کاذب که ذهن علیل دارد، از درک و رویارویی با تنوع و پیچیدگی طبیعت و جامعه مشوش می‌شود و به این علت بسا ناآگاهانه به تکاپوی کاستن از «تنوع» در طبیعت و جامعه مشغول می‌گردد و روال ساده‌سازی و یکسان‌سازی را در پیش می‌گیرد. او غافل است که بزرگ‌ترین سرچشمه زیبایی همین تنوع است؛ از تنوع در رنگ و بافت برگ و تنه درختان تا گوناگونی رنگ‌های مسحورکننده اندام جانوران و چهره و اندام و طرزفکر و علایق انسان‌ها. دست‌کاری او در چهره‌خدادادی و تغییر ترکیب آن چهره طبق مُد روز یا رویه‌ای که ارباب سینما و تبلیغات به او قبولانده‌اند، علاوه بر کاستن از تنوع در چشم‌انداز چهره‌های انسانی، مصداق دیگری از نابودی حرمت طبیعت و عجز در شناختن زیبایی‌های به‌غایت پیچیده طبیعت است که بیش از هر چیز، با «تنوع» و «تباين» معنی می‌یابد.

کمال‌گرای کاذب یا پیرو راستین تجددگرایی اعلا که حدود ۲۰۰ سال است



به‌علت غلبه و سلطه‌اش بر طبیعت، از خودبی‌خود شده و روزبه‌روز در مسیر ساده‌کردن همه‌چیز پیش رفته است، حتی پیچیده‌ترین نمادهای دنیا یعنی خلقت را نیز بازیچه‌ای تلقی می‌کند که می‌تواند با قواعد و قوانین کلی و من‌درآوردی، تشریح و حتی پیش‌بینی شود. پس عجیب نیست که او حتی به خیال‌پردازی در صحنهٔ حیات پردازد، تبار خویش را به بوزینه‌ها و از آنجا پله‌پله تا کرم‌ها و موجودات تک‌سلولی نسبت دهد و در این گستاخی‌ها و وهم‌پردازی‌های به‌اصطلاح علمی، با تمجید و تأیید خیل کثیری از هم‌فکران و همراهان خود روبه‌رو گردد. این موجود از خودگسیخته و از خدابریده که بی‌تاب است تا خویشتن و مغز خویشتن را کلید حل هر معما بنمایاند، در بخشی از مسیر ساده‌سازی‌ها و شیادای‌های حرفه‌ای‌اش، به سدی به نام باور و ایمان برخورد کرده است که از مقولهٔ علم نیست؛ پس تنها راه غلبه بر این مانع را انکار اعتبار ایمان و منحصرکردن اعتبار همه‌چیز در «علم» دیده است و البته برای سست‌نشان‌دادن بنیان باورها لازم بوده است که کانون ایمان یعنی خالق یکتا را هدف بگیرد و در آن تشکیک کند. «پروژهٔ» به‌اصطلاح «تغییر تکاملی (تظوری)» شاید در وهلهٔ نخست همچون هذیان‌های یکی از این تجددگرایان جلوه کند، ولی در اصل تلاش برای رخنه‌کردن در سد دفاعی «ایمان»، دهن‌کجی به ساحت توحید، انتقام‌گرفتن از صدها سال ظلم و کج‌روی مذهبی در اروپا و سایر نقاط دنیا، و فرصتی برای نشان‌دن بت علم و کوته‌نظری علمی به‌جای کوره‌راه پُرخطر و پرپیچ‌وخم - ولی استوار و حکمت‌آموز ایمان - بوده است.

زخمی که انسان «متجدد» یا به قول نویسندهٔ این کتاب، «این موجود تجددگرای اعلا» به مدد به‌اصطلاح «علم و عقل» در مدت ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال بر چهرهٔ زمین و جلوه‌های بی‌نهایت آن وارد کرد، فراتر از تصور و شاید مایهٔ انقراض و نکبت حیات در این کرهٔ زمین باشد. این تجددگرای «خودعقل‌پندار»، در مدت کمتر از ۲۰۰ سال با عقل ادعایی و علم لجام‌گسیخته‌اش، زمینی به قدمت بیش از چهار میلیارد سال را به ورطهٔ نابودی و گرم‌شدن جهنمی کشانده و صدها هزار گونهٔ جانوری و گیاهی یا درواقع، جلوه‌های خیره‌کنندهٔ آفرینش قدسی را منقرض کرده است. اکنون او با همان ابزار علمی به وخامت اوضاع پی برده است و چاره‌های علمی برای گرمایش جهانی ارائه می‌کند، ولی همچنان ردپای جهل و نخوت در راه‌حل‌هایش دیده می‌شود. نخست آنکه او همچنان راه‌حل را در علم و نه در معرفت و سرخم‌کردن نزد نشانه‌های خلقت می‌بیند. او می‌خواهد با نصیحت و اجماع جهانی، مشکلی را برطرف کند که حاصل اجماع جهانی دربارهٔ «تقدم لذت‌ها و نیازهای انسان بر همه‌چیز» بوده است؛ اجماع ناگفته‌ای که با نصیحت و با راهکار

علمی رفع نمی‌شود. از این‌روست که حتی در گفته‌های دلسوزترین و مطلع‌ترین طرفداران محیط‌زیست و فعالان گرمایش زمین همچنان یک شاه‌بیت دیده می‌شود: «اگر اوضاع به همین روال ادامه یابد، شاید قادر به حیات روی کره زمین نباشیم». صدالبته که منظور آنان از «نباشیم»، همین ما یعنی «اشرف‌های بالقوه» هستیم. وی همچنان غافل است که دست‌شستن از توهّم «اشرف‌بودن» و اندیشیدن در واقعیت «احمق بالفعل» به جای «اشرف بالقوه»، کلید بازگشت به دوران تشخیص قداست طبیعت است: قداستی که بدون آن هیچ اجماعی برای توقف روند نابودی انسان و طبیعت وجود نخواهد داشت. جاده‌ای که «احمق» را به «اشرف» می‌رساند، از سرزمین علم گذر نمی‌کند، بلکه در قلمرو دیگری به نام فروتنی کشیده شده است؛ فروتنی در پیشگاه خداوند و طبیعت مقدس او که تک‌تک اجزایش امانتی از اوست؛ فروتنی از جنس شناخت مردمانی که روزگاری «عقلانیت ناب» و «اشرف‌بودن» را چنین به نمایش گذاشتند:

در هر حال، در احتیاطی که مردمان قدیم در مناسبات خود با مخلوقات دیگر به خرج می‌دادند، قدر و ارزشی به‌غایت خفیه وجود داشت و اشارتی در آن نهفته بود که بدرفتاری با این مخلوقات، قطعاً به مایه نابودی خود ما تبدیل می‌شود و هر چه بر سر آن‌ها می‌آوریم، به‌واسطه یک فرایند ساده علت و معلولی، بالاخره به هر ترتیب که شده، گریبان خودمان را می‌گیرد. دلیل دیگری جز این در کار نبود که شکارچی [سرخ‌پوست] آمریکای شمالی، قبل از آنکه بار عظیم مسئولیت شکار حیوانات - همان «برادران» و «خواهران» خویش - را بر گردن بگیرد، مفصل‌ترین تشریفات پرستش‌وار برای طلب پاکی را به جا می‌آورد، به‌گونه‌ای که وقتی طبق این تشریفات لباس می‌پوشید و سپس غذا می‌خورد، مردم قبیله‌اش به پادرمیانی بین زمین و آسمان مشغول می‌شدند. این پادرمیانی، یک تکلیف نجات‌بخش بود و [نجات آن] شامل حال کلیه جاندارانی می‌شد که در این کره خاکی نفس می‌کشیدند.<sup>۱</sup>

حکایت این تجددگرایان اعلا یا کمال‌گرایان کاذب که فرق بین موجود جاندار و بی‌جان یا فرق بین «پیچ و مهره» و انسان را - چنان‌که در همین کتاب خواهید دید - نمی‌شناسند، در چنین قالبی می‌گنجد: خیال‌پردازی و کمال‌گرایی یک موجود خودشیفته و آویزان به خود که تمام واقعیت‌های دنیا را وامی‌گذارد و خیالات خود را به جای آن‌ها می‌نشانند. سپس با توسل به الفاظ قلنبه‌سلنبه و تخصص‌های باب روز - عمدتاً از نوع دانشگاهی‌اش - درصدد

۱. گای ایتن، فرمانروای دژ پوشالی: انتخاب و مسئولیت در دنیای متجدد، ترجمه اصلا ن قودجانی، تهران: فرانما، ۱۳۹۲، ص ۱۵۷.

همراه کردن سرگشتگان بی‌شمار پیرامون خود برمی‌آید و تلاش می‌کند تا نیروها و منابع بیرون را در خدمت اهداف جاه‌طلبانه و اثبات شایستگی خود و افکارش قرار دهد و طرح‌ها و برنامه‌های ویرانگرش را در محیطی تصنعی به اجرا درآورد؛ محیطی که در مقیاس عمر تمدن‌ها و جوامع بشری، عمری بسیار کوتاه خواهد داشت و همان عمر کوتاه را نیز مدیون پشتوانه تبلیغات و منابع مالی حکومتی خواهد بود. گرچه کاخ آمال این کمال‌گرایان کاذب دیری نمی‌پاید و با سیل مهیب واقعیت‌های دنیا شسته می‌شود، افسوس که آنان و پیروان مقلد و سردرگمشان در همان دوران کوتاه، گنجینه‌هایی بازگشت‌ناپذیر از سرمایه‌های زیستی، اجتماعی، سنت‌های دیرپا و پهنه‌های طبیعی را ویران می‌کنند. اگر امکان داشت که بتوان ردپا و تأثیر به‌جامانده از این خودشیفتگان متجدد بر جوامع و زیست‌بوم‌ها را در یک قاب به تصویر کشید، بی‌تردید آن تصویر، بسیار به خیل اجساد و خرابه‌هایی شبیه بود که پس از هجوم اقوام وحشی و خون‌خوار - از قبیل مغولان یا نازی‌ها - در جای‌جای میدان جنگ دیده می‌شد. او با این کج‌فهمی‌ها در عمل به‌جای «اشرف بالقوه مخلوقات»، جایگاه «احمق بالفعل» را در عرصه هستی برای خود تضمین کرده است.

شاید درباره آغاز این بیماری عجیب بشر امروز نتوان به‌دقت سخن گفت، ولی بعید نیست که شروع جدی بیماری ساده‌سازی و پیگیری «کمال‌گرایی کاذب»، از هنگام انقلاب صنعتی و حرص غلبه بر طبیعت در آن زمان برخاسته باشد. البته نه به این معنا که غلبه بر طبیعت، باد نخوت و کمال‌گرایی کاذب را در سر انسان متجدد انداخته و زمینه‌ساز روی آوردن به علوم تجربی و پرده‌برداشتن از تمام رازهای طبیعت شده باشد، بلکه برعکس، از میان رفتن «تقدس طبیعت و بی‌ارزش شدن رموز رازهای آن در نظر انسان» بود که بیم و حرمت سرکشیدن به رازهای خلقت را از میان برد و سوسه غلبه بر طبیعت و بهره‌کشی از آن را پدید آورد. از آن پس لایه‌ها و اجزای مختلف طبیعت، روز‌به‌روز در نظر انسان امروزی، پیش‌پاافتاده‌تر و دست‌یافتنی‌تر شدند و دست‌آخر نوبت به خود انسان - یعنی همان غلبه‌کننده بر طبیعت - رسید که جسم و روح او موضوع آزمایش، برنامه‌ریزی، خیال‌بافی، نظریه‌پردازی و گمانه‌زنی، موشکافی، سلطه، پیش‌بینی و دست‌کاری شود.

اکنون هم طرح‌های مبتنی بر نظم بی‌حد و حساب و خوانایی تمام‌وکمال در سراسر دنیا به اجرا درمی‌آیند. در بدو امر، گویی در این شهرهای صاف و صیقلی امروزی، همه‌چیز بر وفق مراد انسان و غیرانسان است، ولی برنامه‌ریزان آن شهرها که جلوه‌ای از بهشت را روی زمین به تصویر می‌کشند، بخش بزرگی از واقعیت را به مردم نمی‌گویند یا در فیلم‌های تبلیغی «گل و بلبل»، ناگفته می‌گذارند. کسی به مردم نمی‌گوید که هزینه واقعی این شهرهای دیجیتال از محل منابع یک حکومت

متمرکز و سراسری تأمین شده است و خون دل انسان‌ها (مالیات‌ها) و طبیعت، در تاروپود آن شهرها تنیده است. کسی درباره آثار بلندمدت این شهرهای رؤیایی بر طبیعت و روان انسان‌ها چیزی نمی‌گوید (شاید چون امیدوارند که روان انسان‌ها را هم بتوان مثل طبیعت و مثل دسته‌گل‌هایی که با مهندسی اجتماعی و مهندسی طبیعت به آب دادند، مدیریت کنند و پس از رسوایی آن مهندسی‌ها، با چند اصطلاح جعلی و انتزاعی دیگر از قبیل مهندسی ذهن و روان یا مهندسی خوشبختی، فاجعه‌های قبلی را این بار به بهایی گزاف‌تر تکرار کنند).

کتاب بی‌نظیری که در دست دارید، شرح نخوت و قدرت‌طلبی انسان‌هایی است که جز خود چیزی نمی‌بینند و برای هموارکردن راه سلطه خود بر محیط بیرون (اعم از طبیعت جاندار یا بی‌جان یا جوامع انسانی)، روش هموارکردن، کاستن از تنوع، و از میان بردن تنوع را در پیش می‌گیرند، زیرا محیطی که یکدست و فاقد تنوع باشد، آسان‌تر به تسخیر درمی‌آید. کارها از زدودن تقدس از طبیعت غیرجاندار، سپس سرک‌کشیدن به طبیعت جاندار و کنجکاوی برای سلطه بر آن شروع می‌شود و در آخر با بوالفضولی در پیچیده‌ترین بخش از این طبیعت جاندار، یعنی دنیای جسم و روح انسان ادامه می‌یابد.

کتاب حکومت‌ها چگونه به دنیا می‌نگرند اشاره‌ای هوشمندانه و مختصر به مهم‌ترین جنبه این ویرانگری‌های بشر امروزی است که از چینه حکومت‌ها صادر می‌شود. درک تمام‌وکمال پیام کتاب، مستلزم مطالعه کتاب از آغاز تا پایان است، ولی شاید در این پیشگفتار بتوان به ذکر یکی از مهم‌ترین پیام‌ها و درس‌های کتاب که برای حکومتیان و مجریان برنامه‌ها و طرح‌های حکومتی بسیار گران‌قدر است، اکتفا کرد:

در هر برنامه و فکر ظاهراً عالی (ولی اغلب توخالی)، عقل آحاد مردم و دانش ژرف عملی آن‌ها باید بر عقل کوتاه و منفعت‌طلبانه مسئولان و مجریان پایتخت‌نشین ترجیح داده شود. عقل چندصد یا چندهزارساله مردم محلی و آشنایی ایشان با ملاحظات ظریف و دقیق در هر محل، علاوه بر آنکه سخیف و پیش‌پاافتاده نیست، اغلب بسیار ریشه‌دارتر و دوراندیشانه‌تر از تخیلات سرهم‌بندی‌شده و ناشیانه بوروکرات‌های مرکز است. مطمئن‌ترین و ضروری‌ترین شیوه برای کاستن از آثار شوم تصمیم‌های نابخردانه برنامه‌ریزان مرکزی، روی آوردن آنان به تواضع، و مقیم‌شدن در سرزمین «شنیدن» - به جای اسکان دائمی در سرزمین سخن‌گفتن و راه‌حل‌دادن - است. تنها شنیدن حرف مردم، از پیر و جوان تا عامی و دانشمند است که مسئولان متوهم حکومتی را از ارزشمندترین گنجینه حکمت‌ها و راه‌حل‌ها برخوردار می‌کند و بهترین و ارزان‌ترین راهکارها را در دسترس آن‌ها قرار می‌دهد.



این کتاب از دل یک مسیر غیرمستقیم فکری بیرون آمد؛ مسیری چنان مسحورکننده که موجب شد مسیر سفر اولیه‌ام را کامل کنار بگذارم. وقتی چرخشی را که در ابتدا نسنجیده می‌نمود، به انجام رساندم، چشم‌انداز و معنای خیره‌کننده تازه‌ای که درباره مقصدی رضایت‌بخش‌تر در سر داشتم، مرا برانگیخت تا برنامه‌هایم را دگرگون کنم. گمان می‌کنم که مسیر سفر جدید، منطق خاص خودش را داشته است. حتی اگر قدرت درک و تجسم آن مسیر را از آغاز داشتم، شاید آن سفر شکوهمندتر هم می‌شد. تردید ندارم که آن سفر غیرسراسر است، با وجود آنکه جاده‌های پیچ‌درپیچ و پُر دست‌اندازش بیش از چیزی بود که پیش‌بینی کرده بودم، مرا به جایی غنی‌تر رساند. بی‌گمان امکان دارد خواننده این کتاب، به‌زعم خویش یک راهنمای مجرب‌تر از خود را یافته باشد، ولی مسیر سفر من چنان از روال عادی پرت بوده است که اگر بخواهید پای در چنان راهی بگذارید، باید دست‌به‌دامان تعداد هرچه بیشتری از بلدهای محلی شوید.

سخنی هم درباره راه نرفته بگویم. از آغاز می‌خواستم بدانم چرا حکومت به تعبیرکلی، همواره به‌مثابه دشمن «مردم بی‌قرار» تلقی شده است. اگر پاسخ را می‌یافتم، تکیه‌گاه نویدبخشی برای پرداختن به موضوع تنش‌های همیشگی در جنوب شرقی آسیا بین افراد پُر جنب‌وجوش که تپه‌های طبیعی را برای بهره‌برداری می‌سوزاندند و پادشاهان مستقر در دره‌های پُر آب شالیزارها می‌یافتم. باین حال، چنان موضوعی فراتر از جغرافیای محلی بود. بادیه‌نشین‌ها و شبان‌ها (از قبیل بربرها و عرب‌های بادیه‌نشین)، خوشه‌چین‌ها، کولی‌ها، خانه‌به‌دوش‌ها، آوارگان، دوره‌گردها، برده‌های فراری و رعیت‌ها همواره همچون خاری در چشم حکومت‌ها بوده‌اند. تلاش برای اسکان دائمی این کوچ‌نشینان (مستقرسازی)<sup>۱</sup> در ظاهر برنامه «همیشگی» حکومت‌ها بوده است؛ «همیشگی» را از آن رو می‌گویم که چنان کوششی به‌ندرت به بار نشست است.

هرچه بیشتر این تلاش‌های مستقرسازی را بررسی کردم، بیشتر مطمئن شدم که آن کارها تکاپوی یک حکومت برای پیش‌بینی‌پذیر (خوانا) کردن یک جامعه و سامان‌دادن به جمعیت به‌گونه‌ای بوده‌اند که کارکردهای متداول حکومت از قبیل مالیات‌ستانی، سربازگیری و جلوگیری از طغیان، آسان شود. وقتی تأمل درباره این واژه‌ها را شروع کردم، تازه دریافتم که خوانایی<sup>۲</sup> (پیش‌بینی‌پذیری) یکی از مشکلات

1. sedentarization
2. legible
3. legibility

اصلی فن حکومت‌داری است. حکومت پیشامدرن، از بسیاری جنبه‌های حیاتی، کور بود و اطلاعات ناچیزی دربارهٔ اتباع حکومت، ثروت ایشان، زمین‌هایشان، برداشت محصولشان، موقعیت و محل اسکانشان، و هویت حقیقی‌شان داشت. نوع قدیمی حکومت، فاقد یک «نقشه» تفصیلی دربارهٔ زمین‌ها و مردم بود. آن حکومت تا حد زیادی بی‌بهره از معیار و سنجه‌ای بود که با آن قادر شود دانسته‌هایش را به قاعده کلی لازم برای یک نگرش جمع‌وجور تبدیل سازد. به این ترتیب، مداخلات چنان حکومت‌هایی اغلب ناشیانه و محکوم به شکست بود.

مسیر غیرمستقیم از همین نکته آغاز شد. حکومت چگونه به تدریج از عهده اداره کردن شهروندان و محیط زندگی آنان برآمد؟ گویی ناگهان فرایندهایی به گوناگونی ساختن نام‌خانوادگی دائمی، قاعده‌مند کردن واحدهای اوزان و پیمان‌ها، برقرار کردن پیمایش‌های جامع املاک و ثبت احوال، ابداع مالکیت مطلق، قاعده‌مند کردن زبان و گفتمان حقوقی، طراحی شهرها و سازمان‌دهی حمل و نقل را می‌شد به مثابه تلاش‌هایی برای خواناسازی و ساده‌سازی درک کرد. مسئولان برای آن کارها در هر مورد به اقدامات محلی به‌غایت پیچیده و ناخوانای اجتماعی - شامل قواعد تصدی زمین یا قواعد نام‌گذاری - روی آوردند و شبکهٔ قاعده‌مندی را ساختند که ثبت و پایش متمرکز را میسر می‌کرد.

سازمان‌دهی دنیای طبیعی هم از این قاعده مستثنا نبود. حوزهٔ کشاورزی سرانجام به تجدیدسازمان و ساده‌سازی افراطی مجموعه‌های گیاهی در خدمت اهداف انسان کشیده شد. طراحی جنگل‌ها و کشاورزی پربازده، طرح کشتزارها و مزارع اشتراکی، دهکده‌های اوجاما [فصل هفتم دربارهٔ تانزانیا را بخوانید]، و آبادی‌های راهبردی، ظاهراً همگی طوری محاسبه شده بودند تا زمین، محصولات و نیروی کارش را از بالا و از مرکز، خواناتر - و در نتیجه، پذیرای هرگونه دست‌کاری - بسازند.

یک تشبیه ساده از زنبورداری شاید برای این بحث آموزنده باشد. جمع کردن عسل در دوران پیشامدرن کار طاقت‌فرسایی بود. حتی وقتی زنبورها در کندوهای حصیری لانه می‌کردند، برداشت عسل معمولاً مستلزم بیرون‌راندن کامل زنبورها و تخریب جمعیت آن‌ها بود. آرایش تخم‌گذاری و خانه‌های زنبورها از یک کندو تا کندوی دیگر، چنان الگوهای پیچیده‌ای داشت که استخراج شسته‌رفتهٔ عسل از خانه‌های موم را دشوار می‌ساخت. ولی کندوهای امروزی طوری طراحی شده‌اند که این مشکل کندو داران را رفع کرده‌اند. وسیله‌ای به نام «شبهٔ مانع ملکه»<sup>۱</sup> باعث شد که خانه‌های تخم‌ریزی در پایین، از مخازن عسل در بالا جدا شود و ملکه نتواند

1. queen excluder

بالاتر از ارتفاع مشخصی تخم بگذارد. علاوه بر این، امروزه خانه‌های موم خیلی منظم و درون شانه‌های عمودی ساخته می‌شوند که شمار آن‌ها در هر جعبه کندو به ۹ یا ۱۰ می‌رسد و استحصال عسل، موم و بره‌موم<sup>۱</sup> را آسان کرده‌اند. کندودارها زمان استحصال را با بررسی «جای خالی زنبوری»<sup>۲</sup> حدس می‌زنند. این جای خالی همان فاصله دقیق بین قاب‌هاست که زنبورها - به جای ساختن شانه عسل اضافی میان دو قاب - برای رفت و آمد بین قاب‌ها باز می‌گذارند. کندوی امروزی از نظر کندودار، یک کندوی منظم و خوانا (پیش‌بینی‌پذیر) است که او را قادر به بازرسی وضعیت جامعه زنبورها و ملکه، بر آورد تولید (وزن) عسل، کوچک یا بزرگ کردن حجم کندو با واحدهای پیش‌ساخته، جابه‌جایی به یک مکان جدید، و مهم‌تر از همه، قادر به برداشت مقدار عسل متناسب و نه اضافی می‌کند تا اطمینان یابد که زنبورها، عسل کافی برای گذران زمستان (در مناطق معتدل و سردسیر) را خواهند داشت.

نمی‌خواهم در تشبیه زیاده‌روی کنم، ولی بخش اعظم کشورداری در اروپای ابتدای دوران تجدد، ظاهراً به همین ترتیب برای منطقی جلوه‌دادن و قاعده‌مند کردن خطوط ناخوانای اجتماعی به‌گونه‌ای صرف شد که آن خطوط الزحفاظ اجرایی در قالبی خوانا و آسان جای گیرند. آن ساده‌سازی‌ها علاوه بر به‌عمل‌درآوردن نظام مالیاتی و سر بازگیری کاملاً منظم، به شدت بر ظرفیت‌های اجرایی حکومت‌ها افزود. به این ترتیب، انواع مداخلات موشکافانه حکومتی از قبیل اقدامات سلامت عمومی، نظارت سیاسی و کمک به فقرا میسر شد.

تازه داشتم می‌فهمیدم آن ساده‌سازی‌های حکومتی که ما به‌مثابه بدیهیات کشورداری امروزی می‌شناسیم، بیشتر شبیه نقشه‌های خلاصه‌شده بودند. این نقشه‌ها نمایانگر فعالیت حقیقی جامعه‌ای نبودند که ترسیم شده یا قرار بود که ترسیم شود، بلکه فقط قطعه‌ای از جامعه را نشان می‌دادند که ناظر حکومتی به آن علاقه داشت. آن‌ها همچنین صرفاً نقشه نبودند، بلکه نقشه‌هایی بودند که وقتی با قدرت حکومت درمی‌آمیختند، بازسازی واقعیت‌های نمایش داده‌شده را ممکن می‌ساختند. به این ترتیب، نقشه جامع املاک که حکومت پدید آورده است تا مالکان مشمول مالیات را مشخص سازد، فقط یک سامانه تصدی زمین را نشان نمی‌دهد،

۱. بره‌موم (propolis) ماده صمغ‌مانند قرمز، سبز یا قهوه‌ای‌رنگی است که زنبورهای عسل از موم معمولی (حدود ۳۰ درصد)، صمغ یا رزین گیاهان (۵۰ درصد)، اسیدهای چرب، گرده گیاهان و مواد دیگر می‌سازند و برای پرکردن شکاف‌ها و تزیین و جلا دادن به کندو از آن استفاده می‌کنند. بره‌موم که دارای خواص آنتی‌باکتریال و ضدقارچی است، به‌ویژه در ورودی کندو بسیار به کار می‌رود تا بدن زنبورها را در هنگام ورود به کندو تا اندازه‌ای ضد عفونی کرده و از ورود بیماری‌ها به کندو جلوگیری کند. - م.



بلکه سامانه‌ای پدید می‌آورد که دسته‌بندی‌هایش از ضمانت قانونی برخوردار است. در فصل نخست از کتاب خواسته‌ام نشان دهم که چگونه جامعه و محیط‌زیست، تمام‌وکمال با این نقشه‌های خواناسازی حکومتی، از نو ساخته شده‌اند.

چنین نگاهی به کشورداری در اوایل دوران تجدد، چندان هم تازه نیست، ولی اگر این نگرش به‌درستی جرح و تعدیل شود، زاویه دید مناسبی برای نگاه دقیق به بسیاری از شکست‌های کامل در طرح‌های عظیم توسعه در کشورهای فقیر جهان سوم و شرق اروپا فراهم می‌کند.

البته «شکست کامل یا مایهٔ آبروریزی»<sup>۱</sup> واژه‌ای است که برای فجایع موردنظر من بسیار شوخی‌آمیز جلوه می‌کند. «جهش بزرگ به جلو»<sup>۲</sup> در چین، اشتراکی‌سازی در روسیه، اسکان روستایی اجباری در تانزانیا، اتیوپی و موزامبیک، از لحاظ جان‌های از دست‌رفته و زندگی‌های برای همیشه ازهم‌پاشیده‌ای که به وجود آوردند، در زمرهٔ فجایع عظیم انسانی قرن بیستم هستند. تاریخ توسعهٔ جهان سوم با شدت اندکی کمتر از مثال‌های مزبور، آکنده از ضایعات طرح‌های هنگفت کشاورزی و ساخت شهرهایی از قبیل *برازیلیا* و *چندیگر*<sup>۳</sup> است که ساکنان خود را به خاک سیاه نشانده‌اند. دریغ که به‌آسانی می‌توان دریافت چرا آن‌همه زندگی انسان‌ها به‌علت خشونت تجهیز شده بین گروه‌های نژادی، فرقه‌های مذهبی، یا جوامع چندزبانی، بر باد رفته است، ولی به‌سادگی نمی‌توان فهمید چرا آن‌همه طرح‌های خیرخواهانه که هدفشان بهبود وضع انسان‌ها بود، چنان مصیبت‌بار به افتضاح ختم شدند. در این کتاب قصد دارم تفسیری قانع‌کننده از منطق نهفته در پس شکست برخی از طرح‌های عظیم مهندسی اجتماعی برای ساختن مدینهٔ فاضله در قرن بیستم را ارائه دهم.

استدلال خواهم کرد که فاجعه‌بارترین صحنه‌های مهندسی اجتماعی در ابتکار عمل حکومت‌ها، با تلفیق مهلک چهار عامل شکل می‌گیرد. برای به‌بار آمدن یک فاجعهٔ تمام‌عیار، همهٔ آن چهار عامل لازم هستند. نخستین مؤلفه، دستگاه اجرایی نظم‌دهنده به طبیعت و جامعه است که همان ساده‌سازی‌های دگرگون‌کنندهٔ حکومتی است و پیش‌تر درباره‌اش گفتم. این ساده‌سازی‌ها فی‌نفسه ابزارهای معمولی کشورداری امروزی هستند؛ آن‌ها همان‌قدر برای حفظ رفاه و آزادی ما حیاتی هستند که برای اجرای طرح‌های فرمانروای مستبد آینده اهمیت خواهند

1. fiasco

۲. جهش بزرگ به جلو (Great Leap Forward) در چین به دومین برنامهٔ پنج‌ساله در جمهوری خلق چین (۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲) گفته می‌شود که برای تبدیل کردن آن کشور از یک جامعهٔ کشاورزی به یک جامعهٔ کمونیستی طراحی شده بود. - م.

3. Brasilia or Chandigarh

داشت. آن‌ها همان اندازه زیربنای مفهوم شهروندی و تدارک رفاه اجتماعی هستند که شاید سنگ زیرین سیاست‌های دستگیری و برچیدن بساط اقلیت‌های (به‌زعم حکومت) نامطلوب باشند.

دومین مؤلفه چیزی است که من تجددگرایی اعلا<sup>۱</sup> می‌نامم. این مؤلفه را می‌توان نسخه‌ای قدرتمند یا حتی شاید نسخه‌ای قلدرمآبانه از اعتمادبه‌نفس ناشی از پیشرفت فنی و علمی، افزایش تولید، افزایش تأمین نیازهای انسان‌ها، چیرگی بر طبیعت (ازجمله بر طبیعت انسان‌ها) و - مهم‌تر از همه - طراحی عقلانی نظم اجتماعی دانست که هم‌ارز درک علمی از قوانین طبیعت تلقی شده است. البته، این پدیده در غرب همچون محصول جانبی پیشرفت بی‌سابقه در علم و صنعت رخ داد. تجددگرایی اعلا را نباید با رویه علمی اشتباه گرفت. آن تجددگرایی - چنان‌که از واژه «ایدئولوژی» برمی‌آید - باوری بود که اعتبارش را از علم و فناوری می‌گرفت و به این دلیل، غیرنقادانه و غیرشکاک بود و خوش‌بینی غیرعلمی در قبال امکان برنامه‌ریزی جامع برای سکونتگاه و تولید انسان‌ها را در پیش گرفت. حاملان پیام تجددگرایی اعلا، دوست داشتند نظم عقلانی را با اصطلاحات فوق‌العاده زیبایی‌شناسی بصری توصیف کنند. یک شهر، روستا یا مزرعه کارآمد و برخوردار از سازمان‌دهی عقلانی در نظر ایشان شهری بود که به‌معنای هندسی کلمه، منظم و مرتب می‌نمود. وقتی برنامه‌های این طرفداران تجددگرایی از همان آغاز به شکست می‌خورد یا نقش بر آب می‌شد، ایشان به موقعیتی عقب‌نشینی می‌کردند که من آن را «ریزسازی»<sup>۲</sup> می‌نامم: ساختن یک «نظم خرد»<sup>۳</sup> در شهرها و روستاها و مزارع الگو که احاطه بر آن‌ها آسان‌تر باشد.

تجددگرایی اعلا همان‌قدر با منافع مرتبط بود که با ایمان و باور جزمی. طرفداران آن تجددگرایی حتی وقتی سرمایه‌دارهای خطرپذیر بودند، برای تحقق برنامه‌هایشان به اقدام و حمایت حکومت نیاز داشتند. ایشان در اکثر موارد در زمره مسئولان صاحب قدرت یا سران حکومت بودند. آنان برخی قالب‌های برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی جامعه را ترجیح می‌دادند (مثلاً سدهای بزرگ، مخابرات و کانون‌های حمل‌ونقل متمرکز، کارخانه‌ها و مزارع بزرگ، و شهرهای شبکه‌ای)، زیرا چنان قالب‌هایی به‌خوبی با نگرش تجددگرایی اعلا سنخیت داشت و همچنین منافع آنان در جایگاه مسئولان حکومتی را برآورده می‌ساخت. گویی اگر با احتیاط سخن

---

1. high modernist ideology  
2. miniaturization  
3. micro-order

بگوئیم، نوعی تقارن بین تجددگرایی اعلا و منافع بسیاری از مسئولان وجود داشت. تجددگرایی اعلا مثل هر ایدئولوژی دیگر، مقتضای زمانی و اجتماعی ویژه‌ای داشت. شاهکارهای بسیج اقتصادی کشورهای متخاصم (به‌ویژه آلمان) در جنگ جهانی اول، ظاهراً دوران اوج آن تجددگرایی را نمایان می‌کند. تعجب‌آور نیست اگر می‌بینیم حاصلخیزترین بستر اجتماعی برای این‌گونه تجددگرایی در میان برنامه‌ریزان، مهندسان، معماران، دانشمندان و متخصصان فنی پیدا می‌شد که مهارت‌ها و جایگاهشان در جایگاه طراحان نظم جدید، در آن تجددگرایی ارج و قرب داشت. در ایمان تجددگرایی اعلا، حرمتی برای مرزهای سیاسی سنتی وجود نداشت؛ آن گرایش در تمام طیف‌های سیاسی از راست تا چپ وجود داشت، ولی به‌ویژه در میان کسانی دیده می‌شد که می‌خواستند از قدرت حکومت برای رسیدن به تغییرات شگرف و آرمان‌گرایانه در عادت‌های شغلی، الگوهای زندگی، رفتار اخلاقی و جهان‌بینی مردم استفاده کنند. آن بینش آرمان‌شهری فی‌نفسه و به‌تنهایی خطرناک نبود و هرکجا که به زایش برنامه‌ها در جوامع پارلمانی لیبرال می‌انجامید و هر وقت که برنامه‌ریزان در چنان جوامعی ناچار به مشورت با شهروندانی می‌شدند که از سازمان‌دهی برخوردار بودند، باعث تسریع در اصلاحات می‌شد.

فقط وقتی دو مؤلفه اول به مؤلفه سوم پیوند می‌خورند، ترکیب بالقوه‌کننده‌ای پدید می‌آید. مؤلفه سوم همان حکومت خودکامه است که مایل و قادر به کاربرد تمام قوای قهری خود برای عملی‌کردن این طرح‌های تجددگرایی اعلاست. مساعدترین اوضاع برای رشد این مؤلفه معمولاً دوران جنگ، زمان انقلاب، رکود و دوره تکاپوهای آزادسازی میهن بوده است. در چنان اوضاعی اضطراری‌بودن امور موجب سوءاستفاده از اختیارات فوق‌العاده می‌شود و اغلب به سلب حقانیت از حکومت قبلی می‌انجامد. این وضعیت‌های اضطراری معمولاً موجب گرایش به نخبگانی می‌شود که گذشته را باطل می‌دانند و برای هم‌وطنان خود طرح‌های انقلابی در سر دارند.

مؤلفه چهارم رابطه تنگاتنگ با مؤلفه سوم دارد: یک جامعه مدنی در مانده که توان مقاومت در برابر این طرح‌ها را ندارد. معمولاً جنگ، انقلاب و فروپاشی‌های اقتصادی به شدت باعث تضعیف جامعه مدنی می‌شوند و عامه مردم را نیز پذیرای اقتدار یا تقدیر جدید می‌سازند. آخرین حکومت‌های استعماری - با آن آرزوهای مهندسی اجتماعی که در سر داشتند و با توانایی نادیده گرفتن مخالفت مردم - کاملاً مشمول چنان مشخصاتی هستند.

به‌طورکلی، خوانابودن یک جامعه است که ظرفیت اجرای بزرگ‌مقیاس مهندسی

اجتماعی را فراهم می‌کند؛ ایدئولوژی تجددگرایی اعلام است که انگیزه را مهیا می‌کند؛ حکومت خودکامه است که با عزم جزم، برای تحقق آن انگیزه‌ها تلاش می‌کند؛ و جامعه مدنی علیل است که مسیر بی‌تفاوتی و انفعال اجتماعی را برای پیشبرد آن طرح‌ها باز می‌گذارد.

شاید خواننده متوجه شده باشد که تا به حال توضیح نداده‌ام چرا این برنامه‌های تجددگرایی اعلا با حمایت قدرت خودکامه، در عمل ناکام مانده‌اند. قرائت شکست آن برنامه‌ها دومین هدف من در این کتاب است.

نظم اجتماعی طراحی شده یا برنامه‌ریزی شده، به ناچار کلی و اجمالی است و معمولاً در آن از مشخصه‌های اساسی برای نظم اجتماعی حقیقی و عملی، غفلت شده است. چنین حقیقتی به بهترین شکل در «اعتصاب‌های کم‌کاری قانونی»<sup>۱</sup> نمایان می‌شود. این اعتصاب‌ها به ما می‌فهمانند که همه فرایندهای تولید، مستلزم رویه‌ها و سرهم‌بندی‌هایی هستند که تدوین تمام آن‌ها هیچ‌گاه ممکن نیست. پیروی و سواس‌گونه از قانون ممکن است نیروی کار را در عمل به متوقف‌کردن تولید وادارد. به همین ترتیب، قواعد ساده‌شده‌ای که به برنامه‌های یک شهر، روستا یا مزرعه اشتراکی جان می‌دادند، نتوانستند به مثابه مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها برای ساختن یک نظم اجتماعی کارآمد عمل کنند. هر آرایش رسمی، سربار انواع آرایش‌های غیررسمی بود و بدون آن‌ها و به‌تنهایی نمی‌توانست منجر به تولید شود یا دوام بیاورد. هرچقدر که در نقشه یا آرایش رسمی، کمتر به این فرایندهای غیررسمی مجال داده می‌شد یا حتی به سرکوب آن‌ها اقدام می‌شد، احتمال سرخوردگی ذی‌نفعان برنامه‌ها و نیز طراحان آن‌ها بیشتر می‌شد.

بخش اعظم محتوای این کتاب را می‌توان شاهدهی علیه «جهان‌خواری» تجددگرایی اعلا و نظم اجتماعی برنامه‌ریزی شده دانست. بر واژه «جهان‌خواری» تأکید می‌کنم، زیرا به‌طور جدی اصرار دارم که نخواسته‌ام شواهدی کلی علیه برنامه‌ریزی دیوان‌سالارانه یا تجددگرایی اعلا ارائه کنم، بلکه ادله‌ای علیه طرزفکر برنامه‌ریزی جهان‌خوارانه یا سلطه‌جویانه عرضه کرده‌ام که در آن خبری از نقش ضروری دانش و فوت‌وفن «محلی» نیست.

در سرتاسر کتاب دلایلی بر جایگاه صرف‌نظرناشدنی دانش عملی، رویه‌های غیررسمی، و سرهم‌بندی امور و بداهه‌گرایی در مواجهه با رویدادهای پیش‌بینی‌ناشده ارائه کرده‌ام. در فصل‌های چهارم و پنجم به سنجش و مقایسه دیدگاه‌ها و کارهای

۱. کم‌کاری قانونی (work-to-rule) طفره‌رفتن از کار با رعایت تمام شرایط قانونی برای اعتراض به شرایط کار است. - م.

برنامه‌ریزان و انقلابیان پرداخته‌ام، آن‌ها را از دریچه آرای انتقادی و با تأکید بر فرایندها، پیچیدگی‌ها و گشودگی<sup>۱</sup> بررسی کرده‌ام. لوکوبوزیه<sup>۲</sup> و لنین، پیش‌کسوت‌های این صحنه و جین جیکابز و رزا لوکزامبورگ<sup>۳</sup> منتقدان جدی آنان هستند. فصل‌های ششم و هفتم شامل قرائت‌هایی از اشتراکی‌گری شوروی و روستانشانی<sup>۴</sup> اجباری در تانزانیا هستند که نشان می‌دهند راه‌حل‌های اجمالی و مستبدانه برای افزایش تولید و نظم اجتماعی، وقتی از گنجینه دانش ارزشمند نهفته در رسوم محلی محروم شود، چگونه محکوم به شکست خواهد بود (در نسخه اولیه یک مطالعه موردی از «مقام مسئول دره تنسی»<sup>۵</sup> را نیز گنجانده بودم که آزمایش تجددگرایی اعلان در ایالات متحده و پدرجد تمام طرح‌های عمران<sup>۶</sup> منطقه‌ای بوده است. ولی با اکره آن فصل را کنار گذاشتم تا کتاب را که بدون آن فصل هم حجیم می‌نمود، مختصرتر سازم).

در نهایت، در فصل نهم تلاش می‌کنم تا ماهیت دانش عملی را مجسم کنم و تفاوت‌هایش با دانش رسمی‌تر، قیاسی و معرفت‌شناختی را شرح دهم. واژه «متیس»<sup>۷</sup> [تلویحاً به معنای «آمیخته»] که از یونان باستان نشأت گرفته و به دانشی اشاره می‌کند که فقط از دل تجربه عملی بیرون می‌آید، احتمالاً همان کلمه ترکیبی و فراگیر برای این‌گونه دانش‌های موردنظر من است. همچنین باید به مدیون‌بودن خود به نویسندگان دولت‌ستیز (آنارشویست) از قبیل کروپوتکین، باکونین، مالاتستا و پرودو<sup>۸</sup> اذعان کنم که

۱. «گشودگی» را برای اصطلاح open-endedness برگزیدم که معادل‌های دیگری از قبیل «بُن‌بازبودن، نامحدودبودن و فاقد نتیجه نهایی» برای آن در متون دیگر ذکر شده است، ولی چندان چنگی به دل نمی‌زنند. طرزفکر «گشادگی» طرزفکری است که در برخورد با هر موضوع، خود را عقل کل نمی‌پندارد و به همین دلیل، سرورته آن موضوع را مشخص و کاملاً شناخته‌شده نمی‌داند و برای وضعیت‌ها یا ویژگی‌های ناشناخته در پدیده موردنظر، جایی در نظر می‌گیرد. - م.

۲. لوکوبوزیه (Le Corbusier) معمار فرانسوی-سوئیس (۱۸۸۷ تا ۱۹۶۵) بود که در حوزه‌های نقاشی، طراحی، و برنامه‌ریزی شهری فعالیت می‌کرد. - م.

۳. جین جیکابز (Jane Jacobs) نویسنده، روزنامه‌نگار و فعال مدنی آمریکایی-کانادایی (۱۹۱۶ تا ۲۰۰۶) بود که بر مطالعات شهری، جامعه‌شناسی و اقتصاد در دوران خود اثرگذار شد. رزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) فیلسوف، اقتصاددان و فعال مدنی مارکسیست لهستانی (۱۸۷۱ تا ۱۹۱۹) بود که در ۲۸ سالگی شهروند آلمان شد. - م.

4. villagization

5. Tennessee Valley Authority

۶. معادل «عمران منطقه‌ای» را برای regional development برگزیدم، زیرا در قرن بیستم، اکثر خرابکاری‌هایی که با عنوان development در دنیا (از جمله با نام «برنامه چندساله توسعه در ایران - از نوع هفت‌ساله پیش از انقلاب، یا پنج‌ساله پس از انقلاب) انجام شده‌اند، در واقع، طرح توسعه‌ای به معنای واقعی کلمه نبودند و صرفاً جز یک کیسه حاوی چند طرح عمرانی نمی‌توان برای آن‌ها نامی انتخاب کرد. بی‌تردید جای حرف و حدیث هست که آن «عمران»‌ها چقدر دیرپا و بادوام بوده‌اند و با «توسعه پایدار» نسبت داشته‌اند. - م.

7. metis

8. Kropotkin, Bakunin, Malatesta, Proudhon

در ایجاد نظم اجتماعی همواره به نقش رابطه دوطرفه<sup>۱</sup> (متقابل) - و نه رابطه آمرانه و همکاری سلسله مراتبی - تأکید کرده‌اند. درک ایشان از واژه «دوطرفه»، دربرگیرنده برخی (ولی نه تمام) مواردی است که من در دایره معانی متیس در نظر داشته‌ام.

گویی طرح‌های به‌شدت ساده‌شده برای سازمان‌دهی اجتماعی، با همان احتمال خطر شکست روبه‌رو هستند که طرح‌های به‌شدت ساده‌شده برای محیط‌زیست، فاجعه به بار می‌آورند. ناکامی‌ها و آسیب‌پذیری‌های جنگل‌های تک‌محصولی تجاری و مزارع تک‌محصولی مکانیزه و مبتنی بر مهندسی ژنتیک، به ناکامی‌های مزارع اشتراکی و شهرهای برنامه‌ریزی‌شده شباهت دارد. در این حوزه به انعطاف‌پذیری در تنوع اجتماعی و نیز طبیعی اشاره خواهیم کرد و دلایلی قاطع برای محدودیت‌های آن چیزی ارائه خواهیم کرد که از آن به نظم پیچیده و کارکردی یاد می‌شود. گمان می‌کنم که می‌توان نظیر چنین استدلالی را علیه نوع مشخصی از علوم اجتماعی تقلیل‌گرایانه نیز به کار برد، ولی من که در این کتاب تا همین حد هم لقمه بزرگ‌تر از دهانم برداشته‌ام، این بحث فرعی تکمیلی را به دیگران می‌سپارم و برای آنان دعای خیر می‌کنم.

وقتی می‌خواستم ادله نمونه و عالی فراهم کنم، دریافتم خود را در خطر غرور بیجایی قرار داده‌ام که تجددگرایان اعلا به‌درستی به آن متهم می‌شوند. وقتی عدسی‌های مخصوصی درست کنید که دید شما را تغییر دهند، شاید وسوسه شوید همه چیز را از پشت آن عدسی‌ها نظاره کنید. با این حال، می‌خواهم از دو اتهام مبری باشم که گمان نمی‌کنم یک خواننده دقیق بر من روا بدارد. اتهام نخست، تحسین غیرنقادانه من به امور محلی، سنتی و مرسوم است. می‌دانم آن دانش عملی که درباره‌اش حرف می‌زنم، اغلب از اعمال سلطه، انحصار و حذف کردن دیگران - که در تعارض با حساسیت‌های آزادی‌گرایانه امروزی هستند - جداشدنی نیست. من نخواستهم بگویم که دانش عملی، نوعی وضعیت طبیعی و پیشااجتماعی اسطوره‌ای و برابری‌گرایانه است. من می‌گویم که نقشه‌های کلی و رسمی برای نظم اجتماعی، بدون مؤلفه‌هایی از دانش عملی که طراحان این نقشه‌ها نادیده گرفته‌اند، سست‌بنیاد خواهد بود. دومین اتهام از این قرار است که بحث‌های من نوعی دلیل‌آوری دولت‌ستیزانه و علیه خود بنیان حکومت‌هاست. حکومت چنان‌که به‌وضوح شرح داده‌ام، آن نهاد آزردهنده‌ای است که زمینه آزادی‌ها و نیز سلب آزادی‌های ماست. دلایل من از این قرار است که بعضی از انواع حکومت‌ها - آن‌هایی که برخاسته از برنامه‌های آرمان‌شهری و بی‌اعتنایی مستبدانه به ارزش‌ها، خواسته‌ها و مخالفت‌های مردم خود هستند - در عمل به تهدیدی مرگبار برای بهزیستی مردم تبدیل می‌شوند. ما که در تنگنای آن وضعیت

وخیم ولی بسیار شایع قرار داریم، وظیفه داریم با توسل به عقل و شعور خود، منافع هر مداخله حکومت را با مضرات آن مقایسه کنیم و بسنجیم.

وقتی کتاب را به پایان رساندم، متوجه شدم که نقدهایش به برخی قالب‌های خاص از اقدام حکومتی، از منظر پیروزمندانگاری سرمایه‌داری پس از سال ۱۹۸۹ [فروپاشی بلوک شرق] شاید شبیه گونه‌ای باستان‌شناسی جذاب به نظر برسد. حکومت‌های دچار رفتارهای متظاهرانه و قدرت‌مدارانه که من نقد کرده‌ام، عمدتاً منقرض شده‌اند یا جاه‌طلبی‌های خود را تا اندازه‌زیادی لگام زده‌اند. با این حال، چنان‌که به‌طورکلی در بررسی کشاورزی علمی، کشاورزی صنعتی و بازارهای سرمایه‌داری، به‌وضوح گفته‌ام، سرمایه‌داری بزرگ‌مقیاس همان قدر یک نهاد همگن‌ساز، یکدست‌ساز، شبکه‌ساز و اهل ساده‌سازی‌های بی‌باکانه است که حکومت چنین است؛ با این تفاوت که برای سرمایه‌داران، ساده‌سازی باید هزینه‌هایش را جبران کند (منافعش بر هزینه‌هایش بچربد). بازار به‌ناچار با سازوکار قیمت‌ها، کیفیت را به کمیت تقلیل می‌دهد و یکسان‌سازی را ترویج می‌کند؛ در بازار پول تعیین‌کننده است و نه مردم. امروزه احتمالاً سرمایه‌داری جهانی مهم‌ترین عامل همگن‌سازی است، درحالی‌که حکومت‌ها در مواردی از طرفداران تفاوت‌ها و تنوع‌های محلی هستند (جان‌گری در بیداری روشن‌بینی<sup>۱</sup> دفاع مشابهی را از لیبرالیسم مطرح می‌کند که به‌زعم وی «خود-محدودکننده»<sup>۲</sup> است، زیرا مبتنی بر همان سرمایه فرهنگی و نهادی است که ناچار است تخریش کند). گسست‌های برخاسته از اعتصاب‌های گسترده ناشی از تعدیل ساختاری در فرانسه که برای سازگار شدن با پول مشترک اروپایی رخ داد، مشتی نمونه خروار از رخدادهای آتی است. بی‌پرده بگویم که فهرست ویژگی‌هایی که علیه یک نوع خاص از حکومت ارائه داده‌ام، به‌هیچ‌وجه به‌معنای طرفداری از آن تعادل بازاری فاقد نظارت سیاسی نیست که مطلوب فردریک هایک و میلتون فریدمن<sup>۳</sup> بوده است. خواهیم دید که وقتی یکسان‌سازی‌های معطوف به بازار، برای همگن‌سازی دیوان‌سالارانه انجام شوند، نتیجه‌گیری‌های این کتاب درباره شکست طرح‌های امروزی مهندسی اجتماعی را می‌توان شامل حال آن یکسان‌سازی‌ها نیز دانست.

1. *Enlightenment's Wake*, John Gray

2. self-limiting

۳. فردریک هایک (Friedrich Hayek) اقتصاددان بریتانیایی-اتریشی (۱۸۹۹ تا ۱۹۹۲) بود که بیشتر بابت طرفداری شدید از نولیبرالیسم کلاسیک شهرت یافت. میلتون فریدمن (Friedman Milton) اقتصاددان آمریکایی (۱۹۱۲ تا ۲۰۰۶) و برنده نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۶ بود. هر دوی ایشان از اقتصاددان‌های مکتب شیکاگو محسوب می‌شدند که تا میانه دهه ۱۹۷۰ از پول‌گرایی طرفداری می‌کرد و سپس به اقتصاد کلان کلاسیک جدید و تحلیل‌های مبتنی بر انتظارات عقلانی گرایش یافت (عقلانیتی که گویی امری موهومی و برخاسته از همان ساده‌سازی‌های ذهن تجددگرای اعلا بوده است و در زندگی واقعی و سرگذشت عملی انسان‌ها نشانه‌ای از تحقق نسخه آرمانی اقتصاددان‌های شیکاگو برای آن یافت نشده است!). - م.

## بخش یکم | طرح‌های حکومتی برای خواناسازی و ساده‌سازی



فصل یکم | طبیعت و مکان





آیا برای پادشاه مایه بسی خرسندی نیست که هر سال در وقت مشخص، تعداد رعایای خود در کل مملکت و در هر منطقه را همراه با کل منابع، ثروت و دارایی در هر مکان؛ همچنین [شمار] اشراف و کشیشان خود از انواع مختلف، مردان خدا اعم از کاتولیک و سایر مذاهب، همگی را به تفکیک برحسب محل سکونت ایشان بداند؟ ... آیا برای او مایه منفعت و مسرت نخواهد بود که بتواند درحالی که در دفترش نشسته است، وضعیت کنونی و پیشینی سرزمینی را که زمامدارش است، به سرعت مرور کند و با اطمینان بفهمد که شکوه، ثروت و قدرتش برپایه چه چیز بنا شده است؟

مارکی دو ووبون،<sup>۱</sup> در تقدیم سرشماری سالانه به لوئی چهاردهم، سال ۱۶۸۶ برخی از قالب‌های دانش و سلطه، مستلزم کوه‌ببینی هستند. بزرگ‌ترین فایده نگرستن در چارچوب این قالب‌های تک‌بعدی آن است که بعضی جنبه‌های به‌شدت محدود از واقعیتی را زیر ذره‌بین می‌گذارند که درغیراین صورت، واقعیتی بسیار پیچیده‌تر و دست‌وپاگیرتر می‌نمود. این ساده‌سازی محض باعث می‌شود پدیده‌ای که در کانون توجه قرار دارد، خواناتر شود و به این ترتیب، بیشتر مستعد اندازه‌گیری و محاسبه دقیق به نظر برسد. وقتی این ساده‌سازی با مشاهدات مشابه ترکیب شود، حقیقتی کلی از نوع سرجمع و اختصاری به دست می‌آید که پیدایش یک دانش به‌شدت اجمالی، و سلطه و دست‌کاری شدید را ممکن می‌سازد.

ابداع جنگل‌داری علمی در اواخر قرن هجدهم که در پروس و ساکسونی رخ داد، مصداقی از این فرایند است. [۱] گرچه تاریخ جنگل‌داری علمی فی‌نفسه اهمیت دارد، ما در اینجا آن را به‌مثابه استعاره‌ای برای قالب‌هایی از دانش و انواع دست‌کاری‌ها استفاده می‌کنیم که مشخصه نهادهای قدرتمند با منافع کاملاً تعریف‌شده است؛ نهادهایی که احتمالاً دیوان‌سالاری حکومتی و بنگاه‌های تجاری بزرگ، از بهترین نمونه‌هایش هستند. وقتی دریافتیم که ساده‌سازی، خواناشدن و دست‌کاری‌ها چگونه در مدیریت جنگل‌ها به کار می‌رود، آنگاه می‌توانیم دریابیم که حکومت امروزی چگونه از دریچه مشابهی به برنامه‌ریزی شهری، اسکان روستایی، اداره زمین‌ها و کشاورزی می‌نگرد.

## داستان جنگل‌داری حکومتی و علمی

من (گیلگمش) جنگل سدر را فتح خواهم کرد ... من به حساب آن جنگل می‌رسم و درختانش را بر زمین می‌اندازم.

### حماسه گیلگمش<sup>۲</sup>

#### 1. Marquis de Vauban

۲. پروس (Prussia) یک ایالت مهم در آلمان قدیم بود که از ۱۵۲۵ میلادی شکل گرفت. ساکسونی (Saxony) نیز یکی از ایالت‌های شرق آلمان است. - م.

۳. حماسه گیلگمش (Epic of Gilgamesh) یک شعر حماسی از بین‌النهرین باستان است که اغلب به‌مثابه قدیمی‌ترین قطعه ادبی باقی‌مانده از گذشتگان محسوب می‌شود. نیمی از این حماسه مذهبی به گیلگمش (پادشاه اوروک Uruk) اختصاص دارد که با دشمن خود (مردی وحشی که خدایان او را برای بازداشتن گیلگمش از ظلم بر مردمش خلق کرده‌اند) در جنگ است. این حماسه روی دوازده لوح گلی ضبط شده است. - م.

نخستین حکومت متجدد در اروپا، حتی پیش از پیدایش جنگل‌داری علمی، به جنگل‌هایش از دریچه مالی و نیازهای درآمدی نگاه می‌کرد. البته، بی‌تردید ملاحظاتی دیگر از قبیل تهیه الوار برای ساخت کشتی، سازه‌های دولتی، و سوخت برای امنیت اقتصادی شهروندان نیز در مدیریت مسئولان حکومتی وجود داشت. چنان ملاحظاتی آثار جدی بر امنیت و درآمد دولت به جا می‌گذاشتند. [۲] با اندکی مبالغه می‌توان گفت که علاقه دربار به جنگل‌ها به واسطه همان نگاه مالی، به یک عدد واحد تبدیل می‌شد: درآمد محصول الوار در هر سال.

بهترین شیوه برای پی‌بردن به بزرگی مقیاس این تنگ‌نظری‌ها، دقت‌کردن در آن زمینه‌هایی است که از دایره نگاه این طرزفکر بیرون ماندند. آنچه پشت اعداد درآمدها مغفول مانده بود، فقط جنگل‌هایی نبود که چوب تجاری داشت و هزاران هزار تخته الوار قیمتی و انبوه هیزم را در بر می‌گرفت که هرکدام در بازار قیمت شیرینی داشتند. آنچه مغفول ماند، تمام درختان، بوته‌ها و گیاهانی بود که امکان فروش آن‌ها به‌منظور درآمدزایی برای حکومت، اندک یا هیچ بود. همچنین به آن بخش‌های تنه درختان - حتی درختان سودآور - اعتنا نشد که می‌توانست برای مردم مفید باشد، ولی امکان واردکردن آن‌ها در رسیدهای مالی وجود نداشت. آنچه اکنون به ذهنم می‌رسد، مثلاً شاخ و برگ‌ها و کاربردهای آن‌ها برای علوفه و بوریا و گالی [برای پوشاندن بام‌ها]؛ میوه‌هایی که به مصرف انسان و حیوانات اهلی می‌رسد؛ ترکه‌ها و شاخه‌های کوچک برای بسترسازی، حصارکشی، عصا و آتش‌زنه؛ پوست و ریشه‌ها برای ساخت دارو و دباغی؛ شیره درخت برای ساخت صمغ (رزین) و غیره است. هر گونه از درختان - در واقع، هر بخش از اندام یا مراحل رشد در هر گونه - خواص و کاربردهای منحصر به فرد دارد. بخشی از مداخله واژه «نارون»<sup>۱</sup> در یک دائرةالمعارف محبوب قرن هفدهمی را به باورهای فرهنگ بومی درباره کاربردهای عملی و بسیار متنوعی اختصاص داده بودند که برای اجزای این درخت وجود داشت:

نارون چوبی دارد که کاربردش اختصاصی‌تر از تمام چوب‌هاست، به‌ویژه چون می‌تواند دائماً به‌شدت تر یا خشک شود و به این دلیل برای صنایع آبی، آسیاب‌ها، ملاقه‌ها و کفه پره‌های آسیاب، پمپ‌ها، ناودان‌ها، تخته‌های کشتی که زیر سطح آب قرار می‌گیرند ... همچنین برای چرخ‌های گاری، دسته اره، کفی ریل‌های راه‌آهن و دروازه‌ها مناسب است. نارون خیلی مستعد شکاف برداشتن نیست و به همین علت ... برای ساخت سندان‌های چوبی در کلاه‌سازی، صندوق‌ها و جعبه‌هایی که قرار است با چرم پوشانده شوند، برای تابوت، بوفه‌ها و کفه بیل‌های دراز؛ همچنین برای دسته چاقوی گوشت و به‌مثابه ابزار دست آن کارگران کنجکاو در برداشت علوفه، سپرسازها، مجسمه‌سازها و اکثر سازندگان

اشیای تزیینی مناسب است که به اصناف معمار تعلق دارند... و در نهایت،... کاربرد خود برگ‌های درخت - به‌ویژه در جنس ماده گیاه - را نمی‌توان ناگفته گذاشت... زیرا ثابت شده است که این برگ‌ها در زمستان و در تابستان‌های سوزان که کاه و بستر علوفه در آن‌ها به‌شدت به کار می‌آید، بسیار در آرامش گاوها مؤثر است... برگ سبز نارون که خراشیده شود، زخم یا پارگی‌های تازه پوست را التیام می‌دهد و وقتی با پوست درخت در آب جوشانده شود، ترک‌های استخوان را جوش می‌دهد. [۳]

باین حال، حکومت‌ها یک درخت واقعی با آن‌همه کاربردهای بالقوه‌اش را در «جنگلداری مالی» خودشان با یک درخت انتزاعی عوض کردند که فقط به‌مثابه قدری الوار یا هیزم است. اگر تلقی شاهانه از جنگل همچنان مطلوبیت‌گرایانه بود، بی‌تردید نوعی از مطلوبیت‌گرایی بود که به نیازهای بی‌واسطه حکومت ربط داشت.

از منظر طبیعت‌گرایانه می‌توان گفت که تقریباً همه چیز از چارچوب مرجع کوتاه‌نگرانه حکومت‌ها خارج می‌شد. اکثر قریب به اتفاق گیاهان چنین بودند: علف‌ها، گل‌ها، گل‌سنگ‌ها، سرخس‌ها، خزه‌ها، درختچه‌ها و گیاهان نرم‌ساقه، به هیچ‌گرفته می‌شدند. همچنین خزندگان، پرندگان، دوزیستان و گونه‌های بی‌شمار از حشرات، محلی از اعراب نداشتند. از توجه به اکثر گونه‌های محلی نیز خبری نبود، مگر فایده‌ای برای شکاربان‌های پادشاه داشتند.

از نگاه یک انسان‌شناس یا مردم‌شناس نیز تقریباً هر چیزی که به تعامل انسان و جنگل مربوط می‌شد، در طرزفکر حکومتی مغفول مانده بود. البته، حکومت به شکار غیرقانونی توجه می‌کرد، زیرا آن موضوع به درآمدهایش از محل برداشت چوب یا به حق شکار دربار لطمه می‌زد، ولی جز این موارد معمولاً تمام کاربردهای گسترده و ظریف از جنگل - برای شکار، خوشه‌چینی، چرای دام‌ها، ماهیگیری، زغال‌سازی، دام‌گذاری، جمع‌آوری خوراک و مواد معدنی ارزشمند، و نیز اهمیت جنگل برای افسون ذهن انسان‌ها، پرستش، پناه‌آوردن به عزلت و غیره را که حاصل تعامل‌های جمعی بودند، نادیده می‌گرفت. [۴]

البته اینکه حکومت مطلوبیت‌گرا نمی‌توانست جنگل حقیقی و موجود را به دلیل حجاب درختان تجاری، درست ببیند، و اینکه نگرش حکومت به جنگل‌ها انتزاعی و ناقص بود، اصلاً امر تازه و منحصر به فردی نیست. تقریباً هیچ تحلیلی نیست که قدری انتزاع برای آن لازم نباشد و به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست که تجربدهای ذهنی مسئولان حکومت به‌ناچار در منافع مالی کارفرمای ایشان متجلی می‌شد که بر همه چیز اولویت داشت. مدخل «جنگل» در دائرةالمعارف دیدار نیز تقریباً فقط به «منفعت عموم» از محصولات جنگل و مالیات‌ها، درآمدها و سودی اختصاص یافته است که مردم با بهره‌برداری از جنگل به دست می‌آورند. در این طرزفکر، جنگل دیگر یک «زیستگاه» نیست و با چیزی عوض شده که به‌مثابه یک

منبع اقتصادی است و باید با کارآمدی و سودآوری از آن بهره‌برداری کرد. [۵] در چنین نگاهی منطق تجاری و مالی به هم پیوند می‌خورند و هر دو با قاطعیت به مثابه «ختم کلام» هستند. واژگانی که برای سازمان‌دهی طبیعت به کار می‌رود، معمولاً بر غلبه منابع کاربران انسانی طبیعت دلالت دارد. در گفتمان مطلوبیت‌گرایانه،<sup>۱</sup> اصطلاح «منابع طبیعی»<sup>۲</sup> در عمل به جای «طبیعت»<sup>۳</sup> می‌نشیند و بر جنبه‌هایی از طبیعت تأکید می‌شود که امکان مصادره آن‌ها برای مصرف انسان وجود دارد. به همین ترتیب و با استدلال منطقی مشابه با این طرزفکر است که از میان دنیای کلی طبیعت، فقط گونه‌های گیاهی و جانوری با کاربردهای مطلوبیت‌گرایانه (معمولاً کالاهایی با امکان دادوستد در بازار) را برمی‌گزینند و در نتیجه، گونه‌های رقیب یا شکارچی گونه‌های بازاری یا مایه کم‌شدن جمعیت آن‌ها را با عناوین دیگر دسته‌بندی می‌کنند. به این ترتیب بوده است که گیاهان ارزشمند برای انسان را «محصولات کشاورزی»، گونه‌های رقیب آن‌ها را با برچسب «علف هرز»، و حشرات تغذیه‌کننده از آن‌ها را با عبارت «آفت» طبقه‌بندی کرده‌اند. درختانی که قیمتی هستند، «الوار» نام می‌گیرند و گونه‌های رقیب این درختان، درختان «مزخرف» یا «بوته‌های زیردرختی» نامیده می‌شوند. همین تلقی در مورد گونه‌های جانوری به کار می‌رود. حیوانات گران‌قیمت، «شکار» یا «احشام» لقب می‌گیرند، ولی رقبای شکارچیان آن‌ها «صیاد» یا «موذی» نام‌گذاری می‌شوند.

پس منطق تجریدی و مطلوبیت‌گرایانه که حکومت به واسطه کارکنانش درباره جنگل‌ها به کار برده است، چندان متمایز [از سایر استدلال‌های انسان] نیست. آنچه در این منطق متمایز است، دامنه تنگ‌نظری‌ها، افراط در گستره و شاخ‌وبرگ آن، و چنان‌که خواهیم دید، بازکردن بی‌محابای دست حکومت در تحمیل این منطق بر حقایق آشکاری بوده است که همه انسان‌ها به چشم خود دیده بوده‌اند. [۶]

جنگل‌داری علمی نخستین بار حدود ۱۷۶۵ تا ۱۸۰۰ میلادی و بیشتر در پروس و ساکسونی شکل گرفت. آن دانش درنهایت، به مبنای فنون مدیریت جنگل در فرانسه، انگلستان، ایالات متحده و نیز جهان سوم تبدیل شد. ظهور این شاخه را بدون بررسی پس‌زمینه‌های بزرگ‌تر - یعنی بدون توجه به ابتکار عمل‌های ساختن حکومت‌های متمرکز در آن دوره - نمی‌توان به‌درستی درک کرد. علم جنگل‌داری جدید در واقع، رشته‌ای فرعی در مجموعه‌ای بود که دانش قانون‌گذاری<sup>۴</sup> نامیده می‌شود و به مثابه تلاش برای تقلیل دادن مدیریت مالی قلمرو پادشاهی به چند اصل علمی بود تا به این ترتیب برنامه‌ریزی نظام‌یافته ممکن شود. [۷] از آن پس بود که پهنه‌های سنتی جنگل‌ها را به قطعات تقریباً مساوی تقسیم کردند و تعدد آن

1. utilitarian
2. natural resources
3. nature
4. cameral science

قطعه‌ها تقریباً معادل تعداد سال‌های چرخه رشد فرضی الوار بود. [۸] هر سال یک قطعه را با فرض برداشت مساوی در سال‌های مختلف و درآمد یکنواخت از قطعات تقریباً مساوی، می‌بریدند. چون نقشه‌ها ناقص بود و گران‌قیمت‌ترین درختان تناور<sup>۱</sup> به‌طور نامنظم در جنگل توزیع شده بودند، و دقت کافی در اندازه الوارهای برش خورده<sup>۲</sup> وجود نداشت، نتایج مطلوبی برای برنامه‌ریزی مالی رقم نمی‌خورد.

بهره‌برداری دقیق از قلمروهای جنگلی در قرن هجدهم، یعنی وقتی مسئولان مالی فهمیدند که با کمبود فزاینده چوب روبه‌رو هستند، حیاتی‌تر شد. در آن زمان بسیاری از جنگل‌های کهن سال بلوط، راش، مَمَرَز<sup>۳</sup> و زیرفون<sup>۴</sup> به‌شدت با قطع برنامه‌ریزی شده و برنامه‌ریزی نشده درختان آسیب دیده بودند و رشد مجدد درختان برخلاف پیش‌بینی‌ها مناسب نبود. دورنمای کاهش محصول، زنگ خطر را به صدا درآورد، زیرا علاوه بر کاهش جریان درآمد‌ها، احتمال داشت موجب بهره‌برداری غیرقانونی و گسترده کشاورزان خرده‌پایی شود که به هیزم نیاز داشتند. یکی از نشانه‌های نگرانی حکومت‌ها را می‌توان رقابت‌ها و تقلای بی‌شمار با حمایت مالی دولت برای طراحی بخاری‌های هیزمی کارآمدتر دانست. نخستین کوشش برای افزایش دقت در سنجش جنگل‌ها را یوهان گوتلیب بکمن<sup>۵</sup> در یک قطعه زمین نمونه انجام داد که به‌دقت ارزیابی می‌شد. چند دستیار او پهلوبه پهلوی یکدیگر راه می‌رفتند، جعبه‌های تفکیک‌شده و حاوی سوزن‌های رنگارنگ را حمل می‌کردند که رنگ آن‌ها متناظر با پنج اندازه درخت بود و آنان برای تشخیص اندازه‌ها آموزش دیده بودند. به هر درخت، سوزن مناسب را می‌چسبانند تا کل قطعه نشانه‌گذاری شود. چون هر دستیار در ابتدا تعداد سوزن‌های معینی داشت، به‌آسانی تعداد سوزن‌های باقی‌مانده را از کل سوزن‌ها کسر می‌کرد و موجودی درختان برحسب اندازه آن‌ها در کل آن قطعه معلوم می‌شد. قطعه نمونه را به‌دقت انتخاب کرده بودند تا به‌درستی نمایانگر اوضاع جنگل باشد و جنگلبان‌ها بتوانند با آن میزان الوار و فروض قیمتی مشخصی را به‌همراه درآمد محصول از کل جنگل محاسبه کنند. هدف جنگل‌شناسان همواره تحویل دادن چوب در حداکثر حجم «ثابت» و ممکن بود. [۹]

تلاش‌ها برای دقیق‌سازی محاسبات وقتی تقویت شد که ریاضی‌دان‌ها از اصل حجم مخروط<sup>۶</sup> برای تعیین حجم چوب قابل فروش در یک درخت معمولی<sup>۷</sup> با قطر

1. Hochwald
2. cordwood (Bruststaerke)
3. hornbeam
4. Linden
5. Johann Gottlieb Beckmann
6. cone-volume principle
7. Normalbaum

مشخص استفاده کردند. محاسبات ایشان به‌طور تجربی با حجم واقعی چوب در درختان نمونه محک می‌خورد. [۱۰] چنان محاسباتی درنهایت، به تهیه جداول مفصل و حاوی داده‌هایی منجر شد که به اندازه و سن درخت در شرایط مشخص از لحاظ رشد و بلوغ عادی درختان بستگی داشت. جنگلبان حکومتی با افراط در محدود کردن دامنه نگاهش به الوار تجاری و با اتکا به جدول‌هایش، به شکلی تناقض‌آمیز به نگرش اجمالی درباره کل جنگل دست یافت. [۱۱] این تنگ شدن دامنه توجه - که در جدول‌های مذکور نمایان می‌شد - در واقع، فقط راهی بود که می‌شد تمام جنگل را با آن از یک روزنه تماشا کرد. اتکا به آن جداول در کنار آزمون‌های میدانی بود که جنگلبان‌ها را قادر کرد موجودی چوب، رشد درختان و محصول در هر جنگل را با دقت تخمین بزنند. از آن پس محاسبات و اندازه‌گیری‌ها در جنگل‌های نظارت‌شده و انتزاعی شایع شد و سه شعار امروزی پدیدار گشت: حداقل تنوع، ترازنامه، و عایدی مداوم.<sup>۱</sup> منطق علم جنگل‌داری با مدیریت حکومتی در اصل شبیه منطق بهره‌برداری تجاری از منابع بود. [۱۲]

دستاوردهای علم جنگل‌داری آلمانی در قاعده‌مند کردن فنون محاسبه برداشت پایدار از الوار تجاری و در نتیجه، رسیدن به عایدی پایدار، به قدر کافی قانع‌کننده بود. با این حال، آنچه در بحث ما تعیین‌کننده است، گام منطقی بعدی در مدیریت جنگل‌ها بود. آن گام در واقع، تلاش برای ساختن جنگلی بود که با بذرکاری و کاشت دقیق درختان بتواند پیش‌بینی، شمارش، دست‌کاری، سنجش و ارزیابی را برای جنگلبان‌های حکومتی آسان‌تر سازد. به نظر می‌رسید علم جنگل‌شناسی در کنار هندسه و با پشتوانه قدرت حکومت می‌تواند ظرفیت تبدیل کردن جنگل «حقیقی، سرشار از گوناگونی، و بی‌نظم و دیرینه» به یک جنگل «جدید و یکدست‌تر» را داشته باشد که کاملاً به شبکه اجرایی فنون ناظر بر آن شباهت داشت.

برای این هدف، بوته‌های زیردرختی را قلع و قمع کردند، از شمار گونه‌ها کاستند (اغلب یک محیط تک‌گونه‌ای ساختند)، و کاشت درختان را هم‌زمان در ردیف‌های صاف روی مسیرهای طولانی انجام دادند. این اقدامات مدیریتی به تعبیر هنری لووود:<sup>۲</sup> «جنگل‌های تک‌گونه‌ای با درختان هم‌سن پدید آورد که بالاخره فکر «درخت معمولی» را از انتزاع به واقعیت رساند. جنگل آلمانی به مثل‌اعلای «تحمیل مفهوم شسته‌رفته علم» بر «طبیعت بی‌نظم» تبدیل شد. اهداف عمل‌گرایانه باعث تشویق به کاربرد مطلوبیت‌گرایی ریاضیاتی

1. minimum diversity, balance sheet, and sustained yield

2. Henry Lowood

شد که به نظر می‌رسید خود سپس کمال هندسی را - همچون نمود بیرونی یک جنگل یا مدیریت عالی - ترویج خواهد کرد و آن کمال نیز آرایش منظم عقلائی از درختان را پدید می‌آورد که نویددهنده امکانات تازه برای مهار طبیعت بود». [۱۳]

در آن زمان گرایش به انضباط - به معنای واقعی کلمه - وجود داشت. درختان جنگل را در ردیف‌های به هم فشرده و یکنواخت پرورش می‌دادند تا بتوان آن‌ها را سنجید، شمرد، قطع کرد و گویی ردیف جدید و ساده‌ای از سربازان مشابه را به جای آن‌ها نشانند. آن جنگل همچنین در مقام مقایسه با ارتش، به شیوه سلسله‌مراتبی و از بالا طراحی شده بود تا یک هدف منحصر به فرد را برآورده سازد و در اختیار یک فرمانده واحد باشد. در نهایت، خود جنگل دیگر قرار نبود که دیده شود، بلکه آن را می‌شد خیلی دقیق از جداول و نقشه‌های موجود در دفتر جنگل‌داری «مطالعه کرد».



شکل ۱. جنگل درختانی با ترکیب آب‌وهوایی، بخشی مصنوعی و بخشی در مسیر احیای طبیعی





شکل ۲. راهرویی در جنگل درختان سپیدار کشت‌شده در توسکانی

اداره‌کردن جنگل جدید و اوراق‌شده، خیلی راحت‌تر بود. با رشته درخت‌های هم‌سن و سال در ردیف‌های خطی منظم و با بوته‌های زیردرختی بریده‌شده، کار قطع کردن، استخراج چوب و کشت درختان جدید، به فرایندی بسیار عادی و کم‌دردسر تبدیل شد. افزایش نظم در جنگل موجب شد تا کارگران جنگل‌داری بتوانند از قواعد آموزشی مکتوب استفاده کنند که امکان کاربرد آن‌ها در مقیاس بزرگ وجود داشت. از آن پس خیل کارگران نسبتاً کم‌مهارت و بی‌تجربه می‌توانستند کار خود را به‌خوبی با پیروی از چند قاعده متعارف در آن محیط جنگلی جدید، انجام دهند. برداشت تنه‌های درختانی که طول و قطر آن‌ها یکسان بود، علاوه بر ممکن کردن پیش‌بینی‌های دقیق، بازاریابی واحدهای همگن از محصول را برای فروش به پیمانکارهای تنه‌های درخت و تاجران الوار، آسان می‌ساخت. [۱۴] منطق تجاری و منطق دیوان‌سالارانه در این عرصه هم‌داستان شده بودند، زیرا آن مجموعه درعین حال که بیشینه‌شدن عایدی یک واحد را در یک بازه زمانی طولانی نوید می‌داد، برای یک طرح مدیریتی متمرکز نیز مناسب بود.

دست‌کاری آزمایشی این جنگل‌های خوانای جدید نیز آسان‌تر بود. حال که جنگل کهن‌سال و پیچیده‌تر، با جنگلی عوض شده بود که بسیاری از متغیرهایش را ثابت کرده بودند، بررسی آثار متغیرهایی از قبیل «کود، میزان بارندگی و وجین» بر دسته‌های هم‌سن و تک‌گونه‌ای، بسیار آسان‌تر می‌شد. در آن زمان چنان کاری نزدیک‌ترین چیز به یک آزمایشگاه جنگلی بود که می‌شد تصور کرد. [۱۵] همین سادگی جنگل‌های جدید بود که برای نخستین بار، ارزیابی رژیم‌های جدید مدیریت جنگلی را در وضعیت‌های تقریباً آزمایشگاهی ممکن ساخت.

گرچه جنگل‌های هندسی و یکنواخت را به قصد تسهیل در مدیریت و بهره‌برداری از آن پدید آوردند، آن جنگل به‌زودی به یک مصداق جدی زیبایی‌شناسی نیز تبدیل شد. نمای بصری جنگل‌های کاملاً مدیریت‌شده در آلمان و بسیاری از مناطق دیگر که جنگل‌داری علمی آلمانی در آن‌ها اثرگذار شد، به‌واسطه ترتیب و آراستگی ظاهرش بود که به چشم می‌آمد. از آن پس می‌شد جنگل‌ها را همان‌طور بازدید کرد که یک افسر فرمانده، سربازانش را به خط می‌کند و برای آن نگهبان جنگل افسوس خورد که «حوزه نگهبانی‌اش» به اندازه کافی «آراسته» یا تمیز نیست. این نظم در ارتفاع، مستلزم پاک‌سازی بوته‌های زیردرختی و جمع‌آوری و بیرون‌بردن درختان و شاخه‌های قطع‌شده از محل بود. مزاحمت‌های بدون مجوز - با برپایی آتش یا دست‌درازی‌های جوامع محلی - به‌مثابه تخطی بی‌چون و چرا از عرف مدیریتی محسوب می‌شدند. هرچقدر جنگل یکنواخت‌تر بود، امکان مدیریت متمرکز آن بیشتر می‌شد و قواعد معمولی و تکراری موجب می‌شدند ضرورت صلاح‌دید که در مدیریت جنگل‌های متنوع کهن‌سال وجود داشت، به حداقل برسد.

محیط مهارشده جنگل بازطراحی شده و علمی، نویدبخش فایده‌های فراوان بود. [۱۶] آن محیط را می‌شد با کمک جنگلبان ارشد به‌سرعت ارزیابی کرد؛ آسان‌تر بر آن نظارت کرد و چوب را مطابق برنامه‌های متمرکز و درازمدت برداشت کرد؛ آن جنگل‌ها یک کالای دائمی و یکنواخت فراهم می‌کردند و به‌این ترتیب، یکی از مهم‌ترین علل نوسان درآمدی را از بین می‌بردند؛ و دست‌آخر اینکه جنگل‌های علمی، پهنه طبیعی خواناتری ایجاد می‌کردند که باعث تسهیل در دست‌کاری و آزمایش کردن می‌شد.

البته، این رؤیای آرمانی جنگل‌داری علمی، فقط به همان منطق «تفکیک‌ناپذیر و ذاتی» فوت‌وفن‌هایش ختم شد. آن رؤیا در عمل تحقق نیافت و نمی‌توانست هم که محقق شود. پای مداخله هر دو عامل طبیعت و انسان در کار بود. وضعیت ارضی در هر مکان و در هر ریختگی‌های ناشی از آتش، طوفان، آفت‌ها، تغییرات آب‌وهوا، جمعیت حشرات و بیماری‌ها همدستی می‌کردند تا چوب لای چرخ جنگلبان‌ها بگذارند و مایه شکل‌گیری جنگل‌های حقیقی شوند. همچنین با توجه به دردسرهای بی‌حد و حساب که در مراقبت از

جنگل‌های پهناور وجود دارد، مردم در آن مناطق معمولاً به چرای دام‌های خود، برداشت غیرقانونی هیزم و آتش‌زنه، درست کردن زغال و استفاده از جنگل به شیوه‌های دیگری ادامه می‌دادند که مانع تحقق کامل برنامه مدیریت جنگل‌ها می‌شد. [۱۷] گرچه جنگل‌داری علمی - مانند هر طرح آرامان‌گرایانه دیگر - به شدت از تحقق هدفش ناکام ماند، واقعیت مهم از این قرار است که آن طرح با حک کردن طراحی‌هایش بر جنگل‌ها تا اندازه‌ای در گذاشتن نشان خود بر جنگل‌های حقیقی موفق شد.

اصول جنگل‌داری علمی با حداکثر دقت عملی ممکن، در بخش اعظم قرن نوزدهم برای اکثر جنگل‌های بزرگ آلمان به کار گرفته شد. صنوبر نروژی<sup>۱</sup> که به علت استحکام، رشد سریع و چوب ارزشمندش معروف بود، به درخت نان‌وآب‌دار در جنگل‌داری تجاری تبدیل شد. صنوبر نروژی در ابتدا همچون یک محصول ترمیم‌کننده می‌نمود که شاید می‌توانست موجب احیای جنگل‌های ترکیبی و دستخوش برداشت افراطی شود، ولی سود تجاری نخستین دور از برداشت محصول چنان خیره‌کننده بود که انگیزه چندانانی برای بازگشت به جنگل‌های ترکیبی باقی نمی‌گذاشت. برای کشاورزانی که از تمام چراگاه‌ها، خوراک، مواد خام و داروهای حاصل از زیست‌بوم جنگلی سابق محروم شده بودند، جنگل تک‌محصولی یک فاجعه بود. جنگل‌های کهن سال متنوع که حدود سه چهارم آن‌ها زیر چتر گونه‌های پهن‌برگ (خزان‌دار) قرار داشت، با جنگل‌های عمدتاً پوشیده از تیره‌های مخروطیان تعویض شد که صنوبر نروژی یا کاج اوراسیا<sup>۲</sup> در آن غالب بودند یا اغلب تنها گونه محسوب می‌شدند.

این آزمایش، یعنی ساده‌سازی افراطی جنگل و تبدیل کردن جنگل به یک کالای واحد، در کوتاه‌مدت یک پیروزی پُرتینین به نظر می‌رسید. آن دوره، یک دوره کوتاه‌مدت نسبتاً طولانی بود؛ یعنی یک دور چرخش محصول درختان ممکن بود هشتاد سال به درازا بکشد. بهره‌وری جنگل‌های جدید، روند نزولی عرضه چوب داخلی را معکوس کرد، به افزایش پهنه‌های یکدست‌تر و الیاف چوبی قابل مصرف انجامید و بر بازده اقتصادی زمین جنگل افزود و دوره‌های چرخش محصول را به شدت کوتاه کرد (زمانی که طول می‌کشید تا پهنه‌ای را برداشت و نهال‌های جدیدی را در آن بکارند). [۱۸] جنگل‌های نرم‌چوب<sup>۳</sup> جدید نیز مانند محصولات نارس در یک مزرعه، تولیدکننده خارق‌العاده یک کالا بودند. پس شگفتی ندارد که الگوی آلمانی‌ها برای جنگل‌داری فشرده تجاری در سراسر دنیا متداول شد. [۱۹] گیفورد پینشو<sup>۴</sup> - دومین مقام ارشد در جنگل‌داری ایالات متحده - در

- 
1. Norway spruce
  2. Scotch
  3. softwood
  4. Gifford Pinchot

یک مدرسه جنگل‌داری فرانسوی در نانسی<sup>۱</sup> آموزش دید که مطابق برنامه درسی آلمانی اداره می‌شد. اکثر مدارس جنگل‌داری در ایالات متحده و اروپا چنان بودند. [۲۰] نخستین جنگلبانی که بریتانیایی‌ها برای ارزیابی و مدیریت منابع جنگلی بزرگ خود در هندوستان و برمه استخدام کردند، دیتریش برنندز<sup>۲</sup> آلمانی بود. [۲۱] علم جنگل‌داری آلمانی تا پایان قرن نوزدهم بر همه‌جا سلطه یافته بود.

ساده‌سازی افراطی جنگل و رساندن آن به جایگاه «یک ماشین تک‌کالایی»<sup>۳</sup> دقیقاً همان کاری بود که علم جنگل‌داری آلمانی را قادر کرد تا به یک رشته فنی و تجاری دقیق تبدیل شود، به‌گونه‌ای که آن تخصص را می‌شد تلوین کرد و آموزش داد. البته، شرط دقت در آن علم، طبقه‌بندی افراطی یا فرض ثابت‌بودن تمام متغیرها به‌جز آن‌هایی بود که تأثیر بی‌واسطه‌ای بر محصول‌گونه‌های منتخب و هزینه‌پرورش و بهره‌برداری از آن‌ها داشتند. چنان‌که در بحث برنامه‌ریزی، نظریه انقلاب و اشتراکی‌سازی خواهیم دید، «خارج از آن طبقه‌ها و دسته‌ها» دنیایی نهفته بود که به‌زودی سر برآورد تا مایه دردرس برای این نگرش فنی و مکانیکی شود.

پیامدهای مخرب زیست‌شناختی و درنهایت تجاری این جنگل تراشیده‌شده، در آلمان فقط پس از «دومین» چرخش محصول درختان مخروطی به‌شدت هویدا شد: «یک قرن طول کشید تا آن عوارض مضر، نمایان شود. بسیاری از پهنه‌های بکر و یکدست که در نخستین نسل با رشد عالی روبه‌رو شدند، در نسل دوم عقب‌نشینی عجیبی از خود نشان دادند. علت آن دردرس بسیار پیچیده است و فقط یک توضیح ساده‌شده می‌توان درباره‌اش ارائه کرد... در آن زمان، کل چرخه مواد مغذی بر هم خورده و درنهایت متوقف شده بود... درهرحال، اکنون افت یک یا دو دسته از مکان‌ها [که برای درجه‌بندی کیفیت السوار به کار می‌رفت]، آن‌هم در مدت دو یا سه نسل از کشت تک‌محصولی صنوبر، یک واقعیت علمی شناخته‌شده است که بارها مشاهده کرده‌ایم و به کاهش ۲۰ تا ۳۰ درصدی در تولید می‌انجامد». [۲۲]

به این ترتیب، واژه‌ای جدید یعنی «مرگ جنگل»<sup>۴</sup> به واژه‌شناسی آلمانی وارد شد تا بدترین حالت‌ها را شرح دهد. واضح بود که فرایند فوق‌العاده پیچیده ساختن شدن خاک، جذب مواد مغذی و روابط همزیستی بین قارچ‌ها، حشرات، پستانداران و گیاهان - که در آن زمان به‌درستی و تمام‌وکمال شناخته نشده بود و هنوز هم معلوم نیست - مختل شده است. آن اختلال پیامدهای جدی به همراه آورد که اکثر آن‌ها را می‌توان به ساده‌سازی افراطی جنگل علمی نسبت داد.

1. Nancy
2. Dietrich Brandes
3. one-commodity machine
4. Waldsterben (forest death)

فقط یک رساله مشروح درباره بوم‌شناسی است که می‌تواند حق مطلب را درباره آنچه بر آن جنگل‌ها گذشت، ادا کند، ولی فعلاً ذکر چند مورد از آثار عمده ساده‌سازی‌ها به ما نشان می‌دهد که برخی از عوامل کنار گذاشته‌شده در جنگل‌داری علمی، چقدر حیاتی بوده‌اند. پافشاری جنگل‌داری آلمان بر نظم ظاهری و سهولت دسترسی به تمام مکان‌ها به‌منظور اداره جنگل و برداشت چوب، موجب قلع و قمع زیردرختی‌ها، شاخه‌های مرده کف جنگل و «درختان افراشته مرده»<sup>۱</sup> شد و به این ترتیب، به شدت از گوناگونی حشرات، پستانداران و نیز از جمعیت پرندگان کاست که عواملی خطیر در فرایند ساخت خاک هستند. [۲۳] اکنون می‌دانیم که فقدان پوشال و خاشاک و زیست‌توده چوبی<sup>۲</sup> در کف جنگل جدید، یکی از عوامل کاهش ضخامت خاک سطحی و مواد مغذی آن است. [۲۴] جنگل درختان هم‌سن و هم‌گونه، زیستگاه‌هایی با تنوع کمتر پدید می‌آورد و در عین حال، در برابر طوفان‌های بزرگ آسیب‌پذیرتر بود. همین یکنواختی گونه و سن درختان (مثلاً صنوبر نروژی) موجب فراهم شدن زیستگاه مطلوب برای تمام «آفت‌هایی» می‌شد که ویژه آن گونه بودند. جمعیت آن آفت‌ها به حد همه‌گیری می‌رسید، به محصول آسیب می‌زد و صورت حساب مخارج کودها، حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها یا جونده‌کش‌ها را بزرگ‌تر می‌کرد. [۲۵] نخستین نسل از صنوبر نروژی از آن رو بسیار عالی رشد کرد که از ذخایر انباشته قبلی خاک در طول سالیان دراز در جنگل کهن سال و متنوع قبلی تغذیه می‌کرد. وقتی آن ذخایر غذایی ته کشید، افت فاحش در نرخ رشد درختان شروع شد. آلمانی‌ها علاوه بر پیشتازی در جنگل‌داری علمی، در شناختن پیامدهای نامطلوب این جنگل‌داری و تلاش برای رفع آن‌ها هم پیشتاز بوده‌اند. ایشان برای این کار علمی را ابداع کردند که به قول خودشان «بهداشت جنگل»<sup>۳</sup> نام گرفت. جنگلبان‌ها به جای درختان مرده توخالی که خانه دارکوب‌ها، جغدها و سایر پرندگان درخت‌زی هستند، جعبه‌های مخصوص قرار دادند. همچنین جمعیت‌های مورچه‌ها را به‌طور تصنعی افزایش دادند، در نقاط مختلف مستقر کردند و وظیفه مراقبت از آن‌ها را به کودکان محلی دیستانی سپردند. چند گونه عنکبوت را که در جنگل تک‌محصولی نابود شده بودند، دوباره در آن محیط‌ها وارد کردند. [۲۶] آنچه این تقلاها را عجیب می‌کند، تلاش برای بهسازی یک زیستگاه فرسوده‌شده و فقیر است که همچنان زیر کشت تک‌گونه‌های مخروطی و در خدمت اهداف حداکثر تولید قرار دارد. [۲۷] «جنگل‌داری بازگشت»<sup>۴</sup> در این مورد با دستاوردهای جورواجور

1. snags
2. woody biomass
3. forest hygiene
4. restoration forestry

تلاش می‌کرد یک زیست‌بوم نسبتاً «حقیقی» بسازد، ولی درعین حال، شرط اصلی پایدارکننده آن زیست‌بوم، یعنی «تنوع» را نادیده می‌گرفت.

ارزش استعاری این گزارش مجمل درباره جنگل‌داری تولید علمی از این قرار است که چشم ما را به خطرات تکه‌تکه‌کردن یک مجموعه فوق‌العاده پیچیده، باز می‌کند؛ به‌ویژه که هنوز دانش چندانی درباره مجموعه روابط و فرایندهای این زیست‌بوم‌ها نداریم تا بتوانیم یک مؤلفه واحد از این مجموعه را که برای ما ارزش ابزاری دارد، از بقیه مؤلفه‌ها جدا کنیم. آن ابزار یا چاقو که واسطه تراشیدن و حکاک‌ی جنگل جدید و ناقص بود، در تولید یک کالای واحد (چوب) مانند یک تیغ بسیار تیز عمل می‌کرد. هرچه که با تولید بهینه کالای اصلی در تداخل بود، سرسختانه کنار گذاشته می‌شد و هرچه که در ظاهر به تولید کارآمد ربطی نداشت، نادیده گرفته می‌شد. جنگل‌داری علمی که می‌خواست جنگل را یک کالا ببیند، عزم خود را برای تغییر آرایش جنگل - به‌مثابه یک ماشین کالاساز - جزم کرده بود. [۲۸] ساده‌سازی مطلوبیت‌گرایانه، شیوه کارآمدی برای حداکثرسازی تولید چوب در کوتاه‌مدت و میان‌مدت بود، ولی این شیوه که مبتنی بر درآمدها و سود جنگل روی کاغذ بود، افق دید کوتاهی داشت و مهم‌تر اینکه پیامدهای گوناگون و گسترده‌ای که به‌شدت از آن‌ها غفلت می‌شد، به‌زودی سر بر می‌آوردند تا این روش را به زمین بزنند. [۲۹]

پیامدهای تعلق‌نداشتن جنگل به درختان، حتی در حوزه تولید الیاف چوبی - که بیشترین طرفدار را داشت - دیر یا زود عیان می‌شد. رد پای بسیاری از پیامدها را به‌سرعت می‌شد در ساده‌سازی مفروطی پیدا کرد که به‌بهای تسهیل در مدیریت و افزایش بازده اقتصادی، بر جنگل‌ها تحمیل شد: محیط تک‌کشتی<sup>۱</sup> محیط‌های تک‌کشتی - طبق قاعده - شکننده‌تر هستند و به‌این ترتیب، بیشتر از محیط‌های چندکشتی<sup>۲</sup> در برابر تنش بیماری‌ها و آب‌وهوا آسیب می‌بینند. به‌قول ریچارد پلوکمن:<sup>۳</sup> «یک عیب دیگر که در تمام کشت‌های یکدست دیده می‌شود، نامتوازن شدن زیست‌بوم کانون‌های گیاهی طبیعی است. وقتی گیاهان به خارج از زیستگاه طبیعی خود برده شوند و در پهنه‌های یکدست کاشته شوند، وضعیت جسمی هر درخت واحد، ضعیف‌تر می‌شود و مقاومتش در برابر دشمنان کاهش می‌یابد. [۳۰] هر جنگل دست‌نخورده نیز ممکن است با تنش طوفان، بیماری، خشک‌سالی، خاک در حال فرسایش، یا سرمای شدید روبه‌رو شود، ولی جنگل پیچیده متنوع که گونه‌های فراوان از درختان، انواع حشرات، پرندگان و پستانداران را در خود

1. monoculture

2. multicultural

3. Richard Plochmann

جای داده است، بسیار مقاوم‌تر بوده و نسبت به پهنه‌های یکدست، توانایی بیشتری برای ایستادگی و جان‌به‌دربردن از این ناملايمات دارد. همین تنوع و پیچیدگی است که جنگل را در برابر نابودی مصنوعی می‌سازد: طوفانی که درختان تنومند کهن سال از یک گونه را وازگون می‌سازد، معمولاً به درختان تنومند از گونه‌های دیگر یا درختان کوچک از همان گونه، آسیب نمی‌زند؛ یک قارچ یا حشره خطرناک که مثلاً بلوط‌ها را تهدید می‌کند، ممکن است به زیرفون‌ها و مم‌زها آسیبی نرساند. این وضعیت شبیه اوضاع تاجری است که نمی‌داند در دریا بر سر کالاهايش در کشتی چه خواهد آمد، پس مجموعه‌هايش را با طرح‌ها، وزن‌ها، قایق‌ها و ابزارهای ناوبری مختلف به مقصد می‌فرستد تا بخت سالم ماندن بخش بزرگی از کالاها به بندر مقصد را افزایش دهد، ولی تاجری که تمام کالاهايش را در یک نوع کشتی با یک اندازه ارسال می‌کند، خطر بر باد دادن تمام سرمایه‌اش را افزایش می‌دهد. به همین ترتیب، تنوع زیستی در جنگل به مثابه یک بیمه‌نامه عمل می‌کند. جنگل ساده‌شده هم مثل شرکتی که به دست دومین تاجر (مالک) اداره می‌شود، به‌ویژه در بلندمدت، مجموعه آسیب‌پذیرتری است و آثار نامطلوبش بر خاک، آب و جمعیت «آفت‌ها» نمایان می‌شود. چنان خطراتی را فقط تا اندازه‌ای با کاربرد کودهای شیمیایی، حشره‌کش‌ها و قارچ‌کش‌ها می‌توان برطرف کرد. با توجه به شکنندگی جنگل تولیدی ساده‌شده، (شاید به تعبیری، جنگل مدیران)،<sup>۱</sup> مداخله بیرونی هنگامی که برای ساختن جنگل لازم بود، روزبه‌روز برای سرپانگه‌داشتن آن نیز ضروری‌تر می‌شود. [۳۱]

### واقعیت‌های اجتماعی، از خام تا پخته

جامعه را قبل از آنکه در معرض کمی‌سازی قرار بگیرد، باید بازسازی کرد. لازم است که دسته‌های مختلف مردم و اشیا، تعریف شوند و معیارها تعویض پذیر باشند؛ زمین و کالاها را باید بتوان با مقادیر پولی نمایش داد. در این کارها دقیقاً همان چیزی هست که ماکس وبر<sup>۲</sup> عقلانی‌سازی نامید و البته میزان چشمگیری نیز تمرکزگرایی وجود خواهد داشت.

تئودور پورتر، واقع‌بینی به مثابه یکسان‌سازی<sup>۳</sup>

جنگل مطلوب مدیران نمی‌تواند همان جنگل طبیعت‌گرایان باشد. حتی اگر تمام برهم‌کنش‌های بوم‌شناختی مؤثر در یک جنگل، معلوم بودند، آن برهم‌کنش‌ها در کنار یکدیگر چنان واقعیت پیچیده و رنگارنگی را می‌ساختند که در وصف

1. administrator's forest

2. Max Weber

3. Theodor M. Porter., *Objectivity as Standardization*

کوتاه‌نگرانه و بی‌دردسر نمی‌گنجید. آن کیمیای ذهنی که برای تقلیل دادن پیچیدگی‌ها به جنبه‌های مدیریت‌پذیر لازم بود، به‌واسطهٔ منفعت حکومت در کسب درآمد و السوار تجاری فراهم شد.

اگر دنیای واقع، هرچقدر هم که با کاربردها و استفاده‌های انسان شکل بگیرد، قالب «خامی» دارد که دست‌کاری مدیریتی‌اش این‌قدر دست‌وپاگیر و دردسرساز خواهد شد، پس الگوهای اجتماعی حقیقی در تعامل‌های انسان با طبیعت نیز به همین اندازه در شکل خام خود از لحاظ دیوان‌سالاری غامض خواهند بود. هیچ نظام اجرایی و مدیریتی وجود ندارد که بتواند «همه» جوامع محلی موجود را نمایندگی کند، مگر پای یک فرایند قهرمانانه و به‌شدت اختصاری از انتزاع و ساده‌سازی به میان بیاید. موضوع صرفاً از مقولهٔ ظرفیت‌ها نیست، بلکه از جنس «هدف» نیز هست (هرچند بی‌تردید یک جامعهٔ محلی انسانی هم مانند یک جنگل، به‌اندازه‌ای پیچیده و متغیر است که به‌آسانی اسرار خود را به تدوین دیوان‌سالارانه نمی‌سپارد). کارگزاران حکومت همان‌قدر از توصیف یک حقیقت اجتماعی تمام‌وکمال سودی نمی‌برند - و نباید هم ببرند - که جنگلبانی علمی هیچ منفعتی در تشریح پُراب‌وتاب زیست‌بوم یک جنگل ندارد. موارد انتزاع و ساده‌سازی این کارگزاران، با چند هدف کوچک، سامان می‌یابد و برجسته‌ترین هدف تا قرن نوزدهم معمولاً مالیات‌ستانی، سلطهٔ سیاسی و سربازگیری بود. ایشان صرفاً به فنون و شناختی نیاز داشتند که برای اجرای این وظایف کفایت کند. خواهیم دید که شباهت‌های آموزنده‌ای بین شکل‌گیری «جنگل‌داری مالی» امروزی و قالب‌های امروزی مستغلات مشمول مالیات وجود دارد. دغدغهٔ دریافت مالیات در حکومت‌های پیشامدرن اصلاً کمتر از حکومت‌های امروزی نبود، ولی فنون مالیات‌ستانی و دامنهٔ دست‌اندازی‌های حکومت پیشامدرن نیز مانند جنگل‌داری حکومتی در دوران پیشامدرن، بسیاری از آن دغدغه‌ها را به آرزو تبدیل می‌کرد.

فرانسهٔ مطلق‌گرای قرن هفدهم یکی از مصادیق حرف‌های ماست. [۳۲] در فرانسهٔ آن روز، مالیات‌های مستقیم - تعرفه‌های نمک و تنباکو، عوارض راه‌ها، حق‌الزحمهٔ صدور گواهی‌ها، و فروش مناصب و القاب - از جمله قالب‌های مطلوب برای مالیات‌ستانی محسوب می‌شدند. ادارهٔ آن‌ها آسان بود و نیاز به اطلاعات اندک یا هیچ دربارهٔ مالکیت زمین یا درآمد داشت. معافیت مالیاتی نجبا و روحانیون موجب شد که بخش بزرگی از زمین‌ها اصلاً مشمول مالیات نشود و بار مالیاتی به دوش کشاورزان معمولی ثروتمند و کشاورزان خرده‌پا بیفتد. گرچه زمین‌های مشاع، یک منبع حیاتی برای معاش فقرای روستایی محسوب می‌شد، هیچ درآمدی برای آن‌ها ثبت نمی‌شد. فیزیوکرات‌ها در قرن هجدهم بر مبنای دو پیش‌فرض، تمام‌داری‌های



مشاع را مردود می‌دانستند: دارایی‌های مشاع به‌درستی بهره‌برداری نمی‌شوند، و ثمر مالی ندارند. [۳۳]

آنچه باید هر ناظری را دربارهٔ مالیات‌ستانی مطلق‌گرای فرانسوی به شگفتی وادارد، آشفتگی و بی‌نظمی عجیب و غریب آن بود. جیمز کالینز<sup>۱</sup> دریافته است که مالیات مستقیم اصلی زمین<sup>۲</sup> به‌دفعات اصلاً پرداخت نمی‌شد و در هیچ محلی بیش از یک‌سوم ارزیابی‌ها را پرداخت نمی‌کردند. [۳۴] نتیجهٔ آن آشفتگی مالیاتی، اتکای مداوم حکومت به اقداماتی بود که با هدف رفع کمبود درآمدها یا پرداخت مخارج جدید - به‌ویژه حمله‌های نظامی - انجام می‌شد. دربار «وام‌های اجباری»<sup>۳</sup> را در ازای مستمری‌های سالانه به افراد تحمیل می‌کرد که معلوم نبود پرداخت خواهند شد یا خیر. دربار همچنین مناصب و القاب خود را می‌فروخت و بدتر از هرچیز، سپاهیان را به‌طور موقت به جوامع کوچک گسیل می‌کرد و آن سپاهیان اغلب در مسیر خود شهرها را به تباهی می‌کشاندند. [۳۵]

گسیل سپاهیان که نوعی تنبیه مالی رایج محسوب می‌شد، در مقایسه با قالب‌های امروزی مالیات‌ستانی نظام‌یافته، چنان است که «زجرکشی چهارمرحله‌ای»<sup>۴</sup> (همان چیزی که میشل فوکو<sup>۵</sup> در ابتدای «انضباط و تنبیه» به‌شکلی تکان‌دهنده توصیف کرده است) در مقایسه با قالب‌های امروزی حبس نظام‌یافتهٔ مجرمان به نظر می‌رسد. البته، نمی‌توان گفت که حکومت گزینه‌های چندانی غیر این در دست داشت. حکومت صرفاً فاقد اطلاعات و نیز شبکهٔ اجرایی بود که بتواند از رعایای خود درآمد مطمئنی اخذ کند و آن درآمد نسبت دقیقی با توان پرداخت ایشان داشته باشد. در مورد درآمدهای جنگل هم چاره‌ای جز محاسبات سرانگشتی و نوسان‌های درآمدی ناشی از آن محاسبه‌ها وجود نداشت. حکومت پیشامدرن، به تعبیر شیوای چارلز لیندبلوم<sup>۶</sup>، «دست‌وپاچلفتی بود» و توانایی دقیق عمل کردن را نداشت.

به همین علت بود که شباهت تقریبی بین مدیریت جنگل و مالیات‌ستانی، قدری کم می‌شد. وقتی اطلاعات مطمئن دربارهٔ محصول پایدار الوار وجود

1. James Collins

2. tallie

3. rentes, droits aliènes

۴. زجرکشی چهارمرحله‌ای (drawing and quartering) نوعی مجازات برای خائنان به وطن در انگلستان بود. ابتدا فرد را روی یک تخته می‌بستند و با اسب با سرعت به محل مجازات بعدی می‌کشیدند. سپس او را حلق‌آویز می‌کردند تا به آستانهٔ خفگی برسد. پس از آن وی را از چوبهٔ دار پایین می‌آوردند، در جعبه‌ای قرار می‌دادند، شکمش را می‌دریدند و امعاواحشا و... را بیرون می‌کشیدند و آن اندام‌ها را در آتشی که همان نزدیکی افروخته بودند، می‌سوزاندند. سپس در مرحلهٔ آخر سر از بدن فرد جدا کرده و اندام وی را به چهار قسمت تکه می‌کردند. - م.

5. Michel Focault

6. Charles Lindblom

نداشت، حکومت ممکن بود ندانسته به بهره‌برداری افراطی از منابع روی بیاورد و عرضهٔ محصول در آینده را به خطر بیندازد یا نتواند به درستی میزان عوایدی را برآورد کند که به پایداری جنگل می‌انجامند. [۳۶] با این حال، خود درخت‌ها اصلاً مانند عوامل سیاسی رفتار نمی‌کردند، در حالی که رعایای مالیات‌دهنده به دربار، در اغلب موارد مانند یک عامل سیاسی بودند. آن مردم نارضایتی خود را با کوچ کردن و با انواع مقاومت خاموش و فرار از مالیات، نشان می‌دادند و در شدیدترین حالت، به شورش آشکار روی می‌آوردند. به این ترتیب، چارچوب مطمئن مالیات‌ستانی از رعایا، علاوه بر آنکه به اوضاع اقتصادی مردم بستگی داشت، مستلزم قضاوت دربارهٔ میزان مالیات‌هایی بود که ایشان را به مقاومت عصیان‌گرانه می‌کشاند.

آن کارگزاران حکومت چگونه باید اندازه‌گیری و تدوین جمعیت، املاک مردم، محصول و ثروت ایشان و حجم تجارت و غیره در هر منطقه از کل قلمرو پادشاهی را شروع می‌کردند؟ موانعی که در مسیر کسب حتی ابتدایی‌ترین دانش دربارهٔ این مقولات وجود داشت، موانعی سترگ بود. تقلای استقرار نظام اوزان و مقادیر یکسان، و تهیهٔ یک نقشهٔ جامع از املاک می‌توانست به مثابهٔ نمونه‌های تشخیصی عمل کند، ولی هریک از این موارد به فعالیت بزرگ‌مقیاس، پرهزینه و بلندمدت علیه مقاومت قاطع مردم نیاز داشت. مقاومت فقط از جانب عوام مشاهده نمی‌شد، بلکه صاحبان قدرت محلی نیز مقاومت می‌کردند و در بسیاری از موارد توانایی داشتند از فقدان انسجام در قوای اجرایی کشور - که ناشی از منافع و مسئولیت‌های غیرهمسو در میان رده‌های مختلف کارگزاران حکومت بود - به نفع خود بهره‌برداری کنند. با این حال، علی‌رغم فرازونشیب‌ها در فعالیت‌های مختلف و مختصات ویژهٔ ملی آن‌ها می‌توان گفت که الگوی پیروی از سنجه‌های یکسان و رسم نقشه‌های جامع املاک در نهایت شایع شد.

البته هر اقدام به خوبی الگویی از روابط بین «دانش و شیوهٔ کار محلی» و «روال عادی اجرایی حکومتی» را آشکار می‌کرد؛ الگویی که بارها و بارها در این کتاب از آن سخن خواهم گفت. شیوه‌های محلی برای اندازه‌گیری و مالکیت زمین، در حالت خام خود برای حکومت «ناخوانا» بودند. آن شیوه‌ها سرشار از تنوع و ظرافت‌هایی بودند که انواع مختلف منافع محلی محض - و نه منافع حکومت - را نمایان می‌کرد. به تعبیری، آن شیوه‌ها را نمی‌شد بدون دگرگون‌سازی یا تقلیل دادن به یک قالب مختصرتر - اگر نگوئیم خیالی - در شبکهٔ اجرایی حکومتی جذب و هضم کرد. منطقِ نهفته در آن قالب اختصاری لازم را (همچون که در جنگل‌داری دیدیم) نیازهای مادی روزافزون حاکمان (رسیدهای مخارج مالی، نیروهای نظامی و امنیت حکومت) شکل می‌داد. سپس آن قالب اختصاری - شبیه «درخت معمولی» در توصیف بکمان - دیگر صرفاً مانند توصیف ناقص

عمل نمی‌کرد، بلکه این خیال‌ها به پشتوانه قدرت حکومت که به واسطه سوابق بایگانی، دادگاه‌ها و درنهایت، قوای قهری نافذ می‌شد، موجب دگرگونی واقعی می‌شدند که قرار بود مشاهده شود. البته، آن دگرگونی‌ها هیچ‌گاه چنان تمام‌وکمال نبود که کاملاً با شبکه اجرایی همخوان شود.

### درست‌کردن ابزارهای خوانایی: سنج‌های مردمی، سنج‌های حکومتی

قالب‌های غیرحکومتی اندازه‌گیری و سنجش، از دل منطق شیوه‌های محلی بیرون می‌آمدند و به این ترتیب، علی‌رغم تنوع حیرت‌آورشان، در برخی مشخصه‌های کلی به هم شبیه بودند؛ مشخصه‌هایی که آن‌ها را به مانعی در مسیر همسانی امور اجرایی تبدیل می‌کرد. به لطف تحلیل‌های التقاطی یک صاحب‌نظر قرون وسطایی به نام ویتولد کولا<sup>۱</sup> می‌توانیم شیوه‌های پُرشور و جالب در سنجش محلی را با اختصار کامل شرح دهیم. [۳۷]

قدیمی‌ترین سنج‌ها مقیاس انسانی داشتند. می‌توان منطق این سنج‌ها را در عبارت‌های همچنان متداول امروزی از قبیل «در چند قدمی»<sup>۲</sup> یا «در فاصله صدارس»<sup>۳</sup> برای مسافت‌ها، و نیز در «بار یک چرخ‌دستی» یا «یک سبد پُر» یا «به اندازه یک مشت» برای حجم مشاهده کرد. البته، چون حجم یک چرخ‌دستی یا سبد از محلی به محل دیگر فرق می‌کرد و «چند قدم» نیز برای همه دقیقاً یکسان نبود، واحدهای اندازه‌گیری مذکور به مختصات جغرافیایی و زمانی بستگی داشتند. حتی سنج‌هایی که ظاهراً ثابت بودند، ممکن بود فریبنده باشند. مثلاً در پاریس قرن هجدهم، یک پینت<sup>۴</sup> معادل ۰/۹۳ لیتر بود، ولی در سین مونتانیا<sup>۵</sup> برابر ۱/۹۹ لیتر و در پرسی سوتیل<sup>۶</sup> به حجم چشمگیر ۳/۳۳ لیتر می‌رسید. اون<sup>۷</sup> که در زمرة سنج‌های طول بود و برای پارچه و لباس به کار می‌رفت، بسته به جنس پارچه تفاوت می‌کرد (مثلاً واحد آن برای ابریشم کوچک‌تر از کتان بود) و در فرانسه حداقل ۱۷ اندازه مختلف برای اون وجود داشت. [۳۸]

سنج‌های محلی همچنین نسبی یا «متناسب با اوضاع» بودند. [۳۹] تقریباً هر پرسشی درباره یک امر سنجیدنی در محل‌های مختلف به پاسخ‌های متنوعی ختم می‌شود که به شرایط مطرح‌شدن پرسش وابسته هستند. در مکان‌هایی از مالزی که من

1. Witold Kula
2. stone's throw
3. within earshot
4. pinte
5. Seine-en-Montagne
6. Precy-sous-Thil
7. aune

بیشتر با آن‌ها آشنا هستیم، اگر از کسی بپرسند «چقدر تا روستای بعدی مانده است؟»، احتمال دارد که او پاسخ دهد: «به اندازه سه بار پخت برنج». به عبارتی، پاسخ‌دهنده فرض می‌کند که سؤال‌کننده می‌خواهد بداند رسیدن به روستای بعدی چقدر طول می‌کشد و منظور او فاصله تا روستای بعدی نیست. البته، در مسیرهای مختلف، ذکر فاصله برحسب مایل اصلاً راهنمایی مطمئنی برای پی‌بردن به زمان سفر نیست (به‌ویژه وقتی مسافر با پای پیاده یا دوچرخه سفر می‌کند). در آنجا پاسخ برحسب دقیقه نیز نادر است (تا همین اواخر، ساعت مچی وجود نداشت) و به‌جای آن از واحدهایی استفاده می‌شود که در میان مردم محلی معنادار هستند. در آنجا همه می‌دانند که پخت برنج محلی چقدر طول می‌کشد. به‌همین ترتیب، پاسخ اهالی اتیوپی به پرسش درباره میزان نمک لازم برای یک بشقاب غذا ممکن است «به اندازه نصف مقدار نمک برای پخت یک جوجه» باشد. این پاسخ نیز اشاره به قاعده‌ای دارد که گمان می‌رود همه از آن باخبرند. چنان سنجیدن‌هایی بی‌چون و چرا محلی هستند، زیرا تفاوت‌های محلی در مثلاً نوع برنج یا شیوه مطلوب طبخ جوجه در محل‌های مختلف، به مقادیر مختلف ربط دارند.

بسیاری از واحدهای اندازه‌گیری محلی، در عمل به فعالیت‌های ویژه پیوند خورده‌اند. چنان‌که آرجون آپادورای<sup>۱</sup> می‌گوید، کشاورزان خرده‌پای مارا<sup>۲</sup> فاصله مناسب بین پیازهایی را که می‌کارند، برحسب پهنای کف دست بیان می‌کنند. وقتی کسی بین ردیف پیازهای مزرعه حرکت می‌کند، دست او بهترین و در دسترس‌ترین معیار سنجش است. به‌همین ترتیب، یکی از سنج‌های متداول برای پیچیدن و بستن اشیا با طناب، فاصله بین شست و آرنج است، زیرا این طول نشان می‌دهد که چقدر از طناب، پیچیده و ذخیره شده است. پس در این مثال نیز مانند کاشت پیاز، فرایند اندازه‌گیری در دل خود فعالیت قرار دارد و به هیچ عملیات اضافه‌ای نیاز نیست. وانگهی چنین اندازه‌گیری‌هایی اغلب تقریبی هستند و دقت آن‌ها فقط به اندازه‌ای است که برای وظیفه موردنظر کفایت کند. [۴۰] بارش باران را در صورتی می‌توان فراوان یا ناکافی دانست که در مقتضای بحث به‌طور ضمنی معلوم باشد که کدام محصول کشاورزی مدنظر است. همچنین پاسخ به پرسش میزان بارندگی برحسب اینچ نیز اطلاعات کافی را منتقل نمی‌کند، زیرا فاقد مشخصات مهم - از قبیل زمان بارندگی - است. پس یک اندازه‌گیری آشکارا غیردقیق ممکن است به دلایل مختلف، اطلاعاتی بسیار ارزشمندتر از یک عدد آماری دقیق را منتقل کند. کشاورزی که می‌گوید محصول برنج از قطعه زمین او چیزی بین چهار تا پنج سبد است، اگر موضوع بحث، نوسان میزان محصول باشد، اطلاعاتی دقیق‌تر از حالتی را به زبان می‌آورد که او می‌خواست میانگین آماری ۱۰ ساله ۵/۶ سبد را گفته باشد.

1. Arjun Appadurai

2. Marathi

پس یک پاسخ واحد، همه‌جانبه و صحیح به یک پرسش دربارهٔ سنجش و اندازه‌گیری وجود ندارد، مگر هنگام طرح سؤال، تمام دغدغه‌های محلی مرتبط با بحث را که پدیدآورندهٔ پرسش بوده‌اند، به‌دقت تصریح کرده باشیم. به این ترتیب، رویه‌های ویژهٔ اندازه‌گیری، مقید به موقعیت مکانی، زمانی و جغرافیایی هستند.

خاص بودن اندازه‌گیری‌های عرفی در هیچ موردی به اندازهٔ زمین کشت‌شده، آشکار نیست. سنجه‌های انتزاعی امروزی دربارهٔ زمین که از نوع مساحت کف زمین (هکتارها) و غیره هستند، از نظر خانواده‌ای که می‌خواهد قوت لایموت خود را از این زمین به دست آورد، اعدادی به شدت بی‌خاصیت هستند. اگر به یک کشاورز فقط بگویند که او یک زمین تقریباً هشت‌هکتاری را اجاره کرده است، گویی به یک دانشمند گفته باشند که شش کیلوگرم کتاب خریده است. بنابراین، سنجه‌های عرفی در مورد زمین، در قالب‌های متنوعی درآمده‌اند که با مهم‌ترین جنبه‌های عملی زمین‌ها ارتباط دارد. وقتی زمین فراوان و نیروی انسان یا حیوان، کمیاب بود، معنادارترین محک سنجش زمین، تعداد روزهایی بود که برای شخم یا وجین زمین صرف می‌شد. مثلاً یک قطعه زمین در فرانسهٔ قرن نوزدهم را برحسب تعداد روزهای کار<sup>۱</sup> و نیاز به نوع خاصی از کارها (انسان، بیل و داس)<sup>۲</sup> توصیف می‌کردند. اینکه یک مزرعهٔ مثلاً چهارهکتاری به چند روز کار نیاز داشت، پاسخ بسیار متنوعی پیدا می‌کرد که اگر زمین سنگلاخی بود یا شیب‌های تند داشت، شاید به دو برابر میزان کار لازم در یک زمین مسطح با خاک غنی می‌رسید. روزهای کار همچنین در مکان‌های مختلف به‌علت قدرت نیروی شخم‌زنی و محصول کشت‌شده، متفاوت بود و چون فناوری (نوک خیش، یوغ، سازوبرگ حیوان) نیز بر میزان کار یک انسان در یک روز اثر می‌گذاشت، از یک زمان (دوره) تا زمان دیگر فرق می‌کرد.

زمین را همچنین می‌توان برحسب مقدار بذری برآورد کرد که برای کشت آن لازم است. اگر خاک خیلی مرغوب بود، کشت را متراکم انجام می‌دادند، ولی در زمین‌های ضعیف، بذر را با فاصلهٔ بیشتری می‌پاشیدند. مقدار بذر مصرف‌شده در یک زمین را می‌توان متغیر کمکی نسبتاً خوبی برای میانگین محصول دانست، زیرا پاشیدن بذر به امید میانگین شرایط رشد انجام می‌شود، در حالی که اوضاع محصول در هر فصل متغیر است. با توجه به مواد غذایی ویژه‌ای که هر محصول نیاز دارد، میزان بذری که کاشته می‌شود، به‌طور تقریبی معلوم می‌کند که یک مزرعه چقدر مولد است (هرچند دلالت چندان بر میزان دشواری‌های کشت در آن زمین یا میزان متغیر بودن برداشت محصول

1. morgen or journals

2. homce, bechee, fauhee

در آن ندارد). البته، میانگین برداشت از هر زمین نیز خود یک عدد نسبتاً انتزاعی است. اکثر کشاورزانی که در آستانهٔ حد معاش قرار دارند، در درجهٔ اول می‌خواهند بدانند که آیا یک مزرعهٔ مشخص نیازهای اساسی ایشان را به‌شکل مطمئنی برآورده خواهد ساخت یا خیر. به این ترتیب، مزارع کوچک در ایرلند را با عبارت «مزرعهٔ تک ماده‌گاو» یا «مزرعهٔ دو ماده‌گاو» توصیف می‌کردند تا ظرفیت چرای آن مزارع را به کسانی نشان دهد که عمدتاً شکم خود را با فرآورده‌های شیر و سیب‌زمینی سیر می‌کردند. مساحت یک مزرعه ممکن بود در قیاس با اینکه آیا فلان خانواده را غذا خواهد داد یا خیر، کم‌اهمیت‌تر باشد. [۴۱]

برای پی‌بردن به تنوع شگفت‌آور در روش‌های عرفی سنجش زمین، شاید بهتر باشد نمرات واقعی در «نقشه‌هایی» را فرض کنیم که براساس معیارهایی کاملاً متفاوت از مساحت زمین ساخته شده باشند. نوعی از نقشه‌ها را به خاطر دارم که طراحی شده بودند تا توجه مخاطب را با نوعی اثر «هیجان‌گده»<sup>۱</sup> جلب کنند. در آن نقشه‌ها مثلاً اندازهٔ یک کشور به‌جای مقیاس جغرافیایی‌اش، با جمعیتش تناسب داشت و چین و هندوستان به‌شکلی تهدیدکننده، از روسیه، برزیل و ایالات متحده مهم‌تر جلوه می‌کردند، درحالی‌که لیبی، استرالیا و گرینلند عملاً از روی نقشه محو شده بودند. این‌گونه نقشه‌های عرفی (که بی‌شمار از آن‌ها موجود است) چشم‌انداز را براساس واحدهای کار و محصول، نوع خاک، دسترس‌پذیری و توانایی فراهم‌کردن معاش ترسیم می‌کنند که هیچ‌کدام لزوماً با مساحت کشورها انطباق ندارد. چنین اندازه‌گیری‌هایی آشکارا «محلی، همراه با غرض، موقعیت‌مدار<sup>۲</sup> و مشمول تعین تاریخی<sup>۳</sup> هستند». آنچه نیازهای معاش یک خانواده را برآورده می‌کند، شاید برای خانواده دیگری چنین نکند. عواملی مانند رژیم غذایی محصولات محلی، عرضهٔ نیروی کار، فناوری کشاورزی و آب‌وهوا باعث می‌شوند که معیارهای ارزیابی از یک مکان و زمان تا مکان و زمان دیگر، متفاوت باشد. این‌همه نقشه‌های متفاوت در صورتی که به‌درستی حکومت درکشان کند، نمایانگر انبوه چاره‌ناپذیر معیارهای محلی است. بی‌تردید این معیارها به درد تجمیع در یک سری آماری واحد نمی‌خورند و به این ترتیب، نمی‌توانند کارکنان حکومت را قادر به مقایسه‌های معنادار سازند.

### سیاست اندازه‌گیری

تاکنون این تفسیر از خطرات شیوه‌های سنجش محلی به ما چنین القا کرده است که هرچند برداشت‌های محلی از فاصله، مساحت، حجم و غیره، متفاوت و متنوع‌تر از معیارهای انتزاعی یگانه‌ای بودند که شاید به مذاق حکومت خوش می‌آمد، آن

۱. هیجان‌گده (fun-house) ساختمانی در یک نمایشگاه یا پارک بازی است که با آینه‌های گمراه‌کننده، زمین متحرک و سایر ابزارها موجب ترس، هیجان و سرگرمی بازدیدکنندگان می‌شود. - م.

2. contextual

3. historically specific

برداشت‌های محلی، معطوف به دقت عینی و بی‌طرفانه بودند. ولی چنین تعبیری غلط است. در واقع، هر اقدام برای سنجش و اندازه‌گیری، اقدامی بود که مَهر بازی روابط قدرت بر آن خورده بود. برای بهتر شناختن شیوه‌های سنجش در اروپای اوایل دوران تجدد، چنان‌که ویتولد کولا نشان می‌دهد، ناچار هستیم آن شیوه‌ها را در تضاد منافع بزرگی بشناسیم که به جایگاه‌های اصلی اجتماعی ارتباط داشتند: اشراف، روحانیون، سوداگران، صنعتگران و سرف‌ها<sup>۱</sup> (رعیت‌ها).

بخش عمده‌ای از سیاست اندازه‌گیری، از چیزی سرچشمه گرفت که شاید یک اقتصاددان معاصر، آن را «چسبندگی» اجاره‌های زمین‌داری<sup>۲</sup> بنامد. بستانکارانی که از گروه اصیل زاده یا وابسته به کلیسا بودند، اغلب افزودن بر مطالبات زمین به‌طور مستقیم را بر خود دشوار می‌دیدند. در آن روزگار مبالغی که برای مالکیت‌های مختلف وضع می‌شد، نتیجه چانه‌زنی‌های طولانی بود و حتی اندکی افزودن مبلغ، به حدی که بیش از اندازه متعارف بود، نوعی سنت‌شکنی خطرناک محسوب می‌شد. [۴۲] با این حال، تعدیل کردن معیارها یک روش غیرمستقیم برای رسیدن به همان هدف بود. مثلاً ممکن بود ارباب محلی گندم را در سبدهای کوچک‌تر به رعیت‌ها قرض دهد و بر پس‌دادن بدهی در سبدهای بزرگ‌تر پافشاری کند. ممکن بود او پنهانی یا علنی به افزایش اندازه کیسه‌های گندمی اقدام کند که برای آسیاب‌شدن پذیرفته می‌شد (انحصار قلمرو ارباب برای آسیاب‌کردن) و اندازه کیسه‌های آرد را کوچک‌تر از کیسه‌های گندم تحویل دهد. همچنین امکان داشت که وی مطالبات خود از محل زمین را در سبدهای بزرگ‌تر تحویل بگیرد و دستمزدهای غیرنقدی را در سبدهای کوچک‌تر تحویل دهد. گرچه عرف رسمی حاکم بر مطالبات زمین‌داری و دستمزدها به این ترتیب دست‌نخورده باقی می‌ماند (مثلاً همان تعداد کیسه گندم از محصول یک زمین مشخص را شامل می‌شد)، ممکن بود که مبادله در عمل روزبه‌روز بیشتر به نفع مالک زمین شود. [۴۳] پیامدهای چنان تقلب‌هایی اصلاً جزئی نبودند. کولا تخمین می‌زند که اندازه بوشل<sup>۳</sup> - همان حجمی که برای گردآوری اجاره اصلی زمین به کار می‌رفت - بین سال‌های ۱۶۴۷ تا ۱۷۱۶ به دلیل چیزی که «تأثیر زمین‌داری» نامیده شد، به اندازه یک‌سوم افزایش یافت. [۴۴]

حتی هنگامی که بر سر واحد اندازه‌گیری (مثلاً بوشل) بین همگان توافق آشکار وجود داشت، شیظنت‌ها ادامه داشت. در اروپای اوایل دوران تجدد تقریباً در همه جا خُرده‌زدوبندهای بی‌پایان درباره چگونگی تغییر در سبدها با پوشش داخل سبد،

1. surfs

2. "stickness" of feudal rents

۳. بوشل (bushel) پیمان‌های به حجم تقریبی ۳۶/۴ لیتر است. - م.

بیرون‌زدگی، حقه‌های بافت، رطوبت، ضخامت طوقه (لبه) و غیره وجود داشت. در برخی نواحی محلی، معیارهای بوشل و سایر واحدهای اندازه‌گیری را در قالب‌های فلزی ثبت می‌کردند و نزد مسئولان معتمد به امانت می‌گذاشتند یا به‌صورت مکتوب روی سنگ کلیسا یا تالار شهر، حک می‌کردند. [۴۵] البته کار به همین جا ختم نمی‌شد. مثلاً بحث وجدل‌های طولانی و تلخی وجود داشت که گندم را چگونه باید خالی می‌کردند (از روی شانه که آن را با تراکم خاصی در ظرف جای می‌داد یا از ارتفاعی در حدود بلندی کمر انسان؟) غله چقدر می‌توانست مرطوب باشد؟ آیا ظرف را می‌شد تفتیش کرد؟ و در نهایت، آیا سر ظرف را پس از پُر کردن می‌شد صاف کرد، و اگر آری، با چه وسیله‌ای؟ در برخی رویه‌ها غله را می‌شد تلبار کرد و در برخی «نیمه‌تلبار» [طوری که سر ظرف، پشته‌ای تشکیل شود] و در عین حال، رویه‌های دیگری بود که سر ظرف باید صاف می‌شد. این‌ها اصلاً امور کم‌اهمیتی نبودند. هر زمین‌دار می‌توانست با پافشاری بر اینکه گندم یا چاودار را در بوشل‌های تلبار دریافت خواهد کرد، درآمدش را تا ۲۵ درصد افزایش دهد. [۴۶] اگر سر بوشل گندم طبق عرف باید صاف می‌شد، آنگاه یک خرده‌سیاست دیگر درباره‌ی ابزار صاف‌کننده رخ می‌داد. آیا صاف‌کننده باید شکل منحنی داشت و به این ترتیب، گندم را در سر ظرف به‌شکل گنبدی کوتاه در می‌آورد یا باید لبه‌هایش تیز بود؟ چه کسی برای اجرای این کار معتمد بود؟

چنان‌که می‌توان انتظار داشت، خرده‌سیاست‌های مشابهی نیز با تعیین واحد اندازه‌گیری زمین آمیخته شده بود. معیار متداول طول یعنی ال<sup>۱</sup> را برای نشان‌گذاری مساحتی استفاده می‌کردند که در قالب مطالبه از نیروی کار در نظام زمین‌داری، قرار بود شخم زده یا وجین شود. این بار هم طول و عرض‌ها برحسب ال «چسبنده» بودند و با تکاپو و کشمکش طولانی به دست می‌آمدند. برای ارباب زمین‌دار یا برای ناظر وسوسه‌کننده بود که سعی کند مطالبات از نیروی کار را به‌طور پنهان یعنی با افزودن بر طول ال، افزایش دهد. اگر تلاش او به ثمر نمی‌نشست، قواعد رسمی بیگاری یا کار اجباری<sup>۲</sup> نقض نشده بود، ولی میزان کارکشیدن از کشاورز بیشتر می‌شد. شاید چسبنده‌ترین سنجه‌ها تا پیش از قرن نوزدهم، قیمت نان بود. نان که در زمان پیشامدرن، مهم‌ترین خوراک برای سیرشدن محسوب می‌شد، به‌مثابه نوعی شاخص هزینه زندگی عمل می‌کرد و هزینه‌هایش معطوف به قواعد عرفی سفت‌وسخت عمومی درباره‌ی رابطه‌اش با دستمزد متعارف شهری بود. ویتولد

۱. eel واحد طول قدیمی (معادل شش پهنای کف دست) که عمدتاً برای پارچه به کار می‌رفت و مقدار دقیق آن یکسان نبود، ولی معمولاً در انگلستان معادل ۴۵ اینچ و در اسکاتلند ۳۷ اینچ بود. - م.

2. corvee labor



کولا با جزئیاتی تحسین‌برانگیز شرح می‌دهد که نانو‌ها - بیمناک از آنکه مبادا با تخطی صریح از «قیمت منصفانه» موجب شورش شوند - با زیرکی اندازه و وزن قرص نان را دست‌کاری می‌کردند تا بتوانند قدری تغییرات در قیمت آرد گندم و چاودار را جبران کنند. [۴۷]

#### کشورداری و علم نامفهوم سنجش

چون معیارهای محلی اندازه‌گیری، با نیازهای عملی مردم پیوند خورده بودند، چون آن معیارها بازتابی از الگوهای کشت و فناوری و کشاورزی محلی بودند، چون معیارهای مذکور بسته به آب‌وهوا و زیست‌بوم تغییر می‌کردند، چون آن‌ها در واقع، «مرتبط با قدرت و ابزار ادعای برتری طبقاتی» بودند و چون معیارهای محلی «در کانون نزاع طبقاتی شدید» قرار داشتند، چنان معیارهایی برای کشورداری و کشورداران یک موضوع گیج‌کننده محسوب می‌شد. [۴۸] تکاپوی ساده‌سازی یا قاعده‌مندکردن سنجه‌ها در تاریخ فرانسه مثل یک ترجیح‌بند تکرار شده است و نمود همیشگی اش نشانه‌ای آشکار از ناکامی‌های قبلی در این زمینه بوده است. هر تلاش ناچیز برای صرفاً تدوین کردن شیوه‌های کار محلی و تهیهٔ جداول تبدیل واحدها، به‌سرعت با غافل‌گیری روبه‌رو می‌شد و به‌دلیل تغییراتی که رخ می‌داد، منسوخ می‌گردید. کاردارهای پادشاه در عمل با مجموعه‌ای هردمبیل<sup>۱</sup> از قواعد اندازه‌گیری محلی روبه‌رو بودند که هرکدام را باید از سر می‌گذرانند و با آن آشنا می‌شدند. گویی هر بخش از کشور با گویش خود سخن می‌گفت که برای غریبه‌ها فهم‌پذیر نبود و درعین حال، بدون آگهی قبلی، دگرگون می‌شد. به‌این ترتیب، حکومت خطر می‌کرد و به محاسبات غلط، کلان و احتمالاً مخرب دربارهٔ اوضاع در هر محل روی می‌آورد یا به‌جای آن به‌شدت به توصیه‌های بلدهای محلی - اعم از نجبا و کشیشان معتمد دربار - گوش می‌سپرد که آنان خود به‌هیچ‌وجه در پیگیری تمام‌وکمال منافع شخصی کوتاهی نمی‌کردند.

ناخوانا بودن شیوه‌های اندازه‌گیری محلی چیزی صرفاً بیش از یک دردسر اجرایی برای دربار بود. آن ناخوانایی موجب به‌خطرافتادن حیاتی‌ترین و حساس‌ترین ابعاد امنیت حکومت می‌شد. غیر از جنگ‌های مذهبی، تدارک غذا در دوران اولیهٔ حکومت متجدد، پاشنهٔ آشیل محسوب می‌شد و هیچ‌چیز به‌اندازهٔ کمبود غذا و شورش‌های اجتماعی متعاقب آن، حکومت را بیمناک نمی‌کرد. بدون واحدهای اندازه‌گیری مقایسه‌پذیر، بسیار مشکل (اگر نگوئیم غیرممکن) بود که بتوان بر بازارها نظارت کرد، قیمت‌های منطقه‌ای کالاها را با یکدیگر مقایسه کرد یا به‌درستی تأمین مواد غذایی را سامان داد. [۴۹] حکومت که ناچار بود راه خود را کورمال کورمال و براساس اطلاعات مخدوش، شایعه و گزارش‌های محلی ناشی از منفعت‌طلبی طی کند، اغلب خیلی دیر و نامتناسب

به رخدادها واکنش نشان می‌داد. عدالت در مالیات‌ستانی نیز موضوع سیاسی حساس دیگر بود و برای حکومتی که از شناختن حقایق تطبیقی و مقایسه‌پذیر دربارهٔ میزان و قیمت محصولات، ناتوان بود، چنان عدالتی دور از دسترس می‌شد. با توجه به خام‌بودن اطلاعات حکومت، هر تلاش جدی برای گردآوری مالیات‌ها، تقاضای دفاع از پادگان‌های نظامی، رفع کمبودهای شهری یا هر اقدام دیگر، در عمل به یک بحران سیاسی می‌انجامید. حتی وقتی چنان وضعیتی امنیت کشور را به خطر نمی‌انداخت، «کتاب مقدس اندازه‌گیری» موجب ناکارآمدی‌های هنگفت و شکل‌گیری الگوی پایین‌گزینی یا بالاگزینی<sup>۱</sup> در اهداف مالی می‌شد. [۵۰] بدون واحدهای اندازه‌گیری پذیرفته‌شده و ثابت، عملاً پایش مرکزی یا مقایسه‌های دقیق امکان‌پذیر نمی‌شد.

ساده‌سازی و یکسان‌سازی اندازه‌گیری

فاتحان روزگار ما اعم از مردم عادی یا شاهزادگان، دوست دارند که امپراتوری‌شان، یک پهنهٔ یکپارچه داشته باشد، پهنه‌ای که دیدگان قدرت برتر بتوانند آن را فارغ از هرگونه ناهمواری - که مایهٔ مخدوش یا محدودشدن شعاع دید است - نظاره کند. ضوابط قانونی یکسان، سنجه‌های یکسان، احکام یکسان، و - اگر بتوان به تدریج به آن دست‌آورد رسید - زبان یکسان. چنان دستاوردهایی همان است که کمال سازمان‌دهی اجتماعی تعبیر می‌شود ... شعار بی‌ظنیر این زمانه، «همسانی» است.

بنجامین کنستانت، روحیهٔ چیرگی طلبی<sup>۲</sup>

اگر طرح جنگل‌داری علمی برای ساختن یک جنگل ساده‌شده و خوانا با مخالفت روستاییانی روبه‌رو شد که حقوق خود در استفاده از جنگل را در خطر می‌دیدند، مخالفت سیاسی با واحدهای اندازه‌گیری همسان و خوانا حتی شدیدتر از مخالفت با جنگل‌داری علمی می‌شد. قدرت تأسیس و تحمیل سنجه‌های محلی، یک امتیاز ویژه و شاید انحصاری با پیامدهای مادی بود که اشراف و روحانیون به میل خود از آن دست نمی‌شستند. شواهد ظرفیت‌های ایشان در چوب‌گذاشتن لای چرخ همسان‌سازی واحدها را می‌توان آشکارا در سلسله‌ای از ابتکار عمل‌های نافرجام دید که حاکمان مطلق‌گرا برای پیشبرد اندکی همسانی در پیش گرفته بودند. همان ویژه‌بودن شیوه‌های کار زمین‌داری محلی و نیز نفوذناپذیری آنان در برابر کارگزاران آیندهٔ حکومت مرکزی بود که صحنه‌گذاشتن بر خودمختاری کانون‌های قدرت محلی را تقویت می‌کرد.

درنهایت، سه عامل دست به دست هم داد تا آنچه ویتولد کولا «انقلاب اندازه‌گیری»<sup>۳</sup> نامید، امکان‌پذیر شود. نخست رشد مبادلات در بازار بود که مایهٔ تقویت یکسانی سنجه‌ها

1. undershooting or overshooting  
2. Benjamin Constant, *De l'esprit de conquete*  
3. metrical revolution

می‌شد. دوم احساسات عمومی و فلسفه «روشنگری» بود که با یک معیار واحد در سراسر فرانسه همسویی داشت. درنهایت، انقلاب و به‌ویژه دولت ناپلئونی بود که در عمل نظام واحدهای اندازه‌گیری استاندارد (متریک) را در فرانسه و امپراتوری‌اش تضمین کرد.

مبادلات تجاری بزرگ‌مقیاس و تجارت با فواصل دور نیز به تقویت معیارهای اندازه‌گیری مشترک کمک کرد. تاجران غلات در معاملات نسبتاً کوچک می‌توانستند با چند نفر معامله کنند، ولی مشروط به آنکه سنج‌های به‌کاررفته در معامله با تمام ایشان را به‌درستی بشناسند. ایشان ممکن بود عملاً از دانش مسلط خود درباره کثرت واحدها سود ببرند که بسیار شبیه دست‌بالای قاچاقچی‌ها به‌دلیل تفاوت مالیات‌ها و تعرفه‌ها در کشورهای مختلف بود. با این حال، وقتی مقیاس تجارت از حد مشخصی گذر کند، شامل زنجیره‌ای طولانی از مبادلات و اغلب معامله با فواصل دور، بین خریداران و فروشندگان ناآشنا با یکدیگر خواهد بود. چنان تجارتی را می‌توان با اوزان و مقادیر یکسان، ساده‌تر و خواناتر ساخت. گرچه محصولات دستی منفرد معمولاً به دست یک صنعتگر و مطابق خواسته‌های یک مشتری ساخته می‌شد و برای همان هدف به یک قیمت مشخص به فروش می‌رفت، کالاهای تولید انبوه به دست یک فرد ساخته نمی‌شد و هدفش فقط یک خریدار نبود. در واقع، به‌تعبیری، یکی از محاسن کالای انبوه، یکدستی مطمئن آن است. به این ترتیب، هرچقدر حجم بازرگانی زیاد شد و کالاهای مبادله‌شده به‌طور روزافزون یکسان و قاعده‌مند شدند (مثلاً یک تن گندم، یک‌دوجین سرخیش، ۲۰ حلقه چرخ‌گاری)، گرایشی روبه‌رشد برای پذیرش دسته‌ای واحدهای اندازه‌گیری پدید آمد که از اقبال عامه برخوردار بودند. مسئولان حکومت و فیزیوکرات‌ها<sup>۱</sup> هر دو متقاعد شده بودند که سنج‌های یکسان، پیش‌شرط شکل‌گیری یک بازار ملی و ترویج رفتار اقتصادی عقلانی است. [۵۱]

طرح همیشگی حکومت برای یکسان‌سازی سنج‌ها در تمام قلمرو پادشاهی، در قرن هجدهم به‌دلیل واکنش زمین‌داران با حمایت چشمگیر عموم روبه‌رو شد. مالکان قلمروهای زمین‌داری که می‌خواستند عایدی املاک خود را بیشینه سازند و بسیاری از ایشان در زمره نوکسیه‌هایی بودند که دوست داشتند خود را متعلق به طبقه‌ای برتر نشان دهند، هدف خود را تا اندازه‌ای با دست‌کاری کردن واحدهای اندازه‌گیری محقق کردند. این حس قربانی‌شدن، به‌صراحت در «یادداشت‌های» اعتراض‌آمیزی دیده می‌شود که

۱. فیزیوکرات‌ها (physiocrates) به طرفداران نظریه اقتصادی فیزیوکراسی گفته می‌شد که در قرن هجدهم و عصر روشنگری فرانسه، معتقد بودند ثروت ملل صرفاً از محل ارزش زمین کشاورزی و آبادکردن زمین شکل می‌گیرد و لازم است قیمت محصولات کشاورزی خیلی بیش از آنچه هست، افزایش یابد. - م.

برای ملاقات با اعضای «مجلس قانون‌گذاری»<sup>۱</sup> در روزهای قبل از انقلاب تهیه شده بود. مطالبهٔ سنجه‌های یکسان به‌درستی در گلایه‌های اعضای مجلس سوم وجود داشت (هرچند چنان خواسته‌ای نمی‌توانست شکایت اصلی ایشان باشد)، درحالی‌که روحانیان و نجبا سکوت اختیار کردند که شاید نشان می‌داد در این زمینه از وضع موجود راضی هستند. عرض حال زیر از بریتانیا نمونهٔ بارز روشی است که با آن می‌توان مطالبهٔ واحدهای اندازه‌گیری یکسان را با وفاداری به دربار پیوند زد: «ما از ایشان [پادشاه، خانواده‌اش و وزرای اصلی او] عاجزانه استدعا داریم که در رسیدگی به سوءاستفاده‌های مستبدان علیه شهروندان فهیم و دلسوز - که تا به امروز نتوانسته‌اند گلایه‌های ناب خود را به محضر پادشاه برسانند - با ما همراه شوند. اکنون از پادشاه تقاضا داریم که عدالت را برقرار سازد، و ما نیز خواستهٔ قلبی خود برای فقط یک پادشاه، یک قانون، یک وزن و یک معیار اندازه‌گیری را اعلام می‌کنیم». [۵۲]

به‌نظر نجبگان تمرکزگرا، معیار اندازه‌گیری سراسری در مقایسه با شیوه‌های اندازه‌گیری قدیمی‌تر و ویژه‌گرایانه‌تر، شبیه زبان ملی در مقایسه با انبوه‌گوش‌های موجود بود. آن‌همه گویش عجیب را همان‌طور می‌شد با یک معیار طلائی تعویض کرد که یک بانک مرکزی مطلق‌گرا، پول‌های محلی دوران زمین‌داری را برچید. نظام اندازه‌گیری واحد در آن روزگار، ابزاری برای تمرکزگرایی اجرایی، اصلاحات تجاری و پیشرفت فرهنگی بود. فرهیختگان جمهوری انقلابی نیز مانند فرهیختگان درباری در دورهٔ پیش از ایشان، سنجهٔ یکسان را یکی از ابزارهای ذهنی می‌دانستند که فرانسه را «از درآمدهای غنی، قدرت نظامی فراوان و امور اجرایی آسان برخوردار خواهد کرد». [۵۳] گمان می‌شد که سنجه‌های مشترک، تجارت غله را رونق می‌دهد، زمین را مولدتر می‌سازد (زیرا مقایسهٔ قیمت و بهره‌وری را ممکن می‌کند)، و به‌این ترتیب، تصادفی نخواهد بود که زمینهٔ یک قانون مالیاتی ملی را نیز فراهم کند. [۵۴] البته طرفداران اصلاحات، یک انقلاب فرهنگی به‌تمام معنا را هم در نظر داشتند. «همان‌گونه که ریاضیات، زبان علم بود، مجموعه سنجه‌های واحد نیز قرار بود زبان تجارت و صنعت باشند» و در خدمت یکپارچگی و دگرگونی جامعهٔ فرانسه قرار گیرند. [۵۵] یک واحد اندازه‌گیری عقلانی می‌توانست مروج فرهنگ شهروندی عقلانی باشد.

البته ساده‌سازی سنجه‌ها به ساده‌سازی سیاسی و انقلابی دیگری در عصر تجدد وابسته بود: مفهوم شهروندی یکسان و همگن. تا وقتی هرکدام از سه مجلس در یک حوزهٔ حقوقی جداگانه عمل می‌کرد و تا وقتی طبقات مختلف مردم در محضر قانون برابر

۱. مجلس قانون‌گذاری فرانسه تا ۱۷۸۹ (Estates General) متشکل از نمایندگان سه گروه از جامعه (روحانیان، نجبا و عوام) بود. - م.

نبودند، معلوم بود که در زمینه معیارهای اندازه‌گیری نیز حقوق نابرابر وجود خواهد داشت. [۵۶] ردّیای فکر شهروندی برابر را - که از شهروند «بی‌نشان»<sup>۱</sup> تجرید شده بود - می‌توان در نهضت روشنگری و نیز به‌صراحت در نوشته‌های تهیه‌کنندگان دائرةالمعارف‌های آن زمان پیدا کرد. [۵۷] به‌نظر آن دائرةالمعارف‌نویس‌ها، تنافر بین اندازه‌گیری‌ها، نهادها، قوانین ارث، مالیات‌ستانی و مقررات بازار، بزرگ‌ترین مانع برای تبدیل شدن فرانسه به خلق واحد بود. پس فرانسوی‌ها رشته‌ای از اصلاحات برای ایجاد تمرکزگرایی و عقلانیت را در نظر گرفتند که می‌توانست کشور را به یک جامعه ملی تبدیل کند؛ جامعه‌ای که قوانین، سنجه‌ها، آداب و باورهای مشابه و مدون در همه‌جای آن شایع باشد. لازم است که بگوییم چنان‌طرحی به ترویج مفهوم شهروندی «ملی» کمک می‌کند: یک شهروند ملی فرانسه که در سراسر آن پادشاهی گردش می‌کند و همه‌جا دقیقاً با همان انصاف و اوضاع برابری روبه‌رو می‌شود که سایر هم‌وطنانش نیز تجربه می‌کنند. در آن صورت به‌جای انبوهی از جوامع محلی کوچک و بی‌تناسب که در نظر ساکنان خود آشنا و در نظر غریبه‌ها اسرارآمیز هستند، یک جامعه واحد ملی سر بر خواهد آورد که از مرکز [دستگاه اجرایی پایتخت] کاملاً خوانا خواهد بود. طرفداران این نگرش به‌خوبی می‌دانستند که آنچه در خطر است، نه صرفاً سهولت امور اجرایی، بلکه همچنین استحاله یک ملت است: «یکسانی سنت‌ها، دیدگاه‌ها و اصول رفتاری، ناگزیر به افزایش تشابه در عادت‌ها و گرایش‌ها خواهد انجامید». [۵۸] قرار بود که شبکه انتزاعی حقوق برابر شهروندی، واقعیتی تازه بیافریند: شهروند فرانسوی.

پس همگن‌سازی سنجه‌ها بخشی از یک ساده‌سازی بزرگ‌تر و رهایی‌بخش بود. قرار بود برابری تمام مردم فرانسه در محضر قانون، از سوی حکومت یا یک ضربه [قلم] تضمین شود؛ آنان دیگر رعایای محض اربابان خود و پادشاه نبودند، بلکه در جایگاه شهروند، صاحبان حقوق غیرقابل‌واگذاری محسوب می‌شدند. [۵۹]

همه تمایزهای «نامشروع» پیشین، حداقل از لحاظ قانونی، ساقط و ملغی می‌شد. [۶۰] در اوضاع انقلابی غیرمنتظره‌ای که کل نظام سیاسی جدید داشت از اصول نخست پدید می‌آمد، بی‌تردید امر غریبی نبود که اوزان و مقادیر یکسان در قانون به تصویب برسد. در حکم انقلابی گفته شده بود: «قرن‌ها رؤیای دیرینه توده‌ها برای داشتن صرفاً یک معیار، تحقق یافته است! انقلاب به مردم محک اندازه‌گیری واحد داده است». [۶۱] اعلام کردن معیار همگانی اندازه‌گیری، خیلی آسان‌تر از اطمینان‌یافتن از کاربرد روزمره‌اش در زندگی شهروندان فرانسوی بود. حکومت می‌توانست در دادگاه‌ها، در مدارس دولتی و در اسنادی مانند سند مالکیت، قراردادهای حقوقی و قوانین مالیاتی، بر استفاده

1. "unmarked" citizen

انحصاری از واحدهای اندازه‌گیری مصوب پافشاری کند، ولی نظام اندازه‌گیری واحد، در خارج از این محیط‌های رسمی ممکن بود جای خود را خیلی آهسته باز کند. علی‌رغم صدور حکم توقیف چوب‌های میزان تراز<sup>۱</sup> در مغازه‌ها و تعویض آن‌ها با چوب‌های نظام متریک، عامه مردم از نظام قدیمی استفاده کرده و روی چوب‌های متریک نشانه‌های سنجه‌های قدیم را علامت‌گذاری می‌کردند. حتی سال‌ها بعد تا ۱۸۲۸ نیز سنجه‌های جدید، بیشتر بخشی از نظام پرداخت قانونی برای پرداخت حقوق بودند. چنان‌که شاتو بریان<sup>۲</sup> می‌گوید: «اگر کسی دیده شود که به جای کاربرد آریان،<sup>۳</sup> تراز،<sup>۴</sup> و پا<sup>۴</sup> (فوت) از هکتار، متر و سانتی‌متر استفاده می‌کند، دیگران به‌طور قطع او را انسان کامل حساب خواهند کرد.» [۶۲]

### اجاره‌داری زمین: شیوه محلی و شکل انحصاری مالی

درآمد حکومت در دوران اولیه تجدد، عمدتاً از عوارض بازرگانی و زمین تأمین می‌شد که منابع اصلی ثروت بودند. این درآمدها در حوزه بازرگانی مترادف با سلسله‌ای از مالیات‌های غیرمستقیم، عوارض راه‌ها و تعرفه بازارها، حق الزحمه‌های صدور گواهی، و تعرفه‌های بازرگانی بود. درآمدها در حوزه زمین به معنای نسبت دادن هر قطعه از املاک مشمول مالیات به یک فرد یا نهاد بود که مسئول پرداخت مالیات آن املاک می‌شد. گرچه این فرایند در اوضاع حکومت‌های امروزی، بسیار سراسرست به نظر می‌رسد، دستیابی به آن حداقل به دو علت بسیار دشوار بود. نخست آنکه شیوه‌های عرفی در اجاره‌داری زمین به قدری متنوع و پیچیده بودند که هرگونه هم‌ارزی یک‌به‌یک بین مالیات‌دهنده و املاک مشمول مالیات را غیرممکن می‌کرد. دوم، چنان‌که در یکسان‌سازی سنجه‌ها دیدیم، نیروهای اجتماعی وجود داشتند که اگر مجموعه روابط شفاف و یکسان مالکیتی - همان روابط مورد نظر کارگزاران مالی حکومت - برقرار می‌شد، منافع ایشان لطمه می‌دید. درنهایت، حکومت متمرکز توانست یک نظام مالکیتی خوانا و بدیع را (از مرکز) به تمام کشور تحمیل کند که مانند تلاش جنگل‌داران علمی، علاوه بر مختصرسازی افراطی شیوه‌های عملکرد آن نظام مالکیت، آن شیوه‌ها را دگرگون نیز ساخت تا بیشتر با قرانت انحصاری و کلی مسئولان مرکزی سازگار باشد.

۱. تراز (toise) واحد قدیمی برای طول (حدود دو متر) بوده است. - م.

۲. فرانسوا - رنه دوشاتو بریان، نویسنده، سیاست‌مدار و شاعر فرانسوی (۱۷۶۸ تا ۱۸۴۸) بود که رماتیسیسم را در ادبیات فرانسه پایه‌گذاری کرد. معروف‌ترین آثار او *آتالا* و *رنه* هستند. - م.

۳. آریان (arpent) واحد سطح قدیمی (بین ۳۵۰۰ تا ۵۰۰۰ متر مربع) بود. - م.

۴. پا (pied) همان فوت (foot) معادل ۳۰/۴۸ سانتی‌متر است. - م.

### یک مثال

ضرب‌المثل جاوه‌ای: سرمایه نظم خودش را دارد و روستا آداب و رسوم خودش را.

شاید یک مورد فرضی از شیوه‌های اجاره‌داری عرفی زمین، به ما کمک کند تا شرح دهیم همسوکردن چنان شیوه‌هایی با طرح کلی یک نقشه جامع املاک امروزی، چقدر دشوار بود. الگوهایی که توصیف خواهیم کرد، ملغمه‌ای از شیوه‌هایی هستند که خود در متون جنوب شرقی آسیا یا هنگام کار میدانی در آن منطقه دیده‌ام و اگرچه مثال من فرضی است، غیرواقع‌بینانه نیست.

جامعه‌ای محلی را فرض کنیم که هر خانواده‌اش در خلال فصل کشت، از حق عمری<sup>۱</sup> (حق استفاده از عین و نمائات) برای یک قطعه زمین زراعی برخوردار است. باین حال، فقط برخی محصولات را می‌توان در آن زمین کاشت و حقوق عمری آن قطعه، هر هفت سال یک بار بین خانواده‌های ساکن در محل و براساس اندازه هر خانواده و تعداد اعضای بزرگسال و سالم خانواده، بازتوزیع می‌شود. پس از برداشت محصول فصل اصلی کشت، تمام زمین زراعی به یک زمین مشاع بازمی‌گردد که هر خانواده می‌تواند در آن به خوشه‌چینی، چراندن احشام و طیور و حتی کشت گیاهان سریع‌الرشد یا محصولات فصل خشک پردازد. حق چراندن طیور و احشام در مراتع مشاع روستا برای تمام خانواده‌های محلی وجود دارد، ولی تعداد حیواناتی که امکان چریدن دارند، با اندازه خانوار - به‌ویژه در سال‌های خشک که علوفه کمیاب است - محدود می‌شود. خانواده‌هایی که از حقوق چرای خود استفاده نکنند، می‌توانند آن را به سایر روستاییان - ولی نه غریبه‌ها - واگذار کنند. هرکسی حق دارد هیزم و چوب برای نیازهای معمول خانواده‌اش جمع‌آوری کند و آهنگر و نان‌وای روستا سهمیه هیزم بیشتری دارند. فروش تجاری چوب از پیشه‌های روستا ممنوع است.

درختان روستا را مردم کاشته‌اند و ثمری که یک درخت داشته باشد، متعلق به خانواده‌ای است که درخت را کاشته است. باین حال، میوه‌ای که از درخت بر زمین می‌افتد، متعلق به هرکسی است که میوه را برچیند. وقتی خانواده‌ای درخت خود را قطع می‌کند یا طوفان درختی را می‌اندازد، تنه درخت به خانواده، شاخه‌ها به همسایه‌های دیواربه‌دیوار، و برگ‌ها و ترکه‌هایش به هر روستایی فقیر تعلق خواهند داشت که آن‌ها را جمع می‌کند. زمینی برای استفاده یا اجاره بیه‌های صاحب فرزند و وابستگان مردانی کنار گذاشته می‌شود که به خدمت سربازی رفته‌اند. «حق عمری» به زمین و درختان را می‌توان به هر فرد دیگری در روستا واگذار کرد، ولی واگذاری‌اش به فردی خارج از روستا

1. usufract right

فقط در صورتی ممکن است که هیچ‌کس در روستا درباره زمین ادعایی نداشته باشد. پس از هر بار خراب‌شدن محصول که موجب کمبود غذا بشود، این ترتیبات دوباره تنظیم می‌شوند. از روستاییان متمکن‌تر انتظار دارند که قدری نسبت به فقیرترها بیشتر مسئولیت بپذیرند (مثلاً با شراکت در زمین، استخدام کردن آنان یا صرفاً غذا دادن به آنان). اگر کمبود غذا ادامه یابد، شورایی متشکل از سران خانواده‌ها می‌تواند ذخیره خوراکی تشکیل دهد و روزانه جیره‌ها را توزیع کند. در موارد کمبود شدید یا قحطی، زنانی که به مردی از همان روستا شوهر کرده‌اند، ولی هنوز فرزندی به دنیا نیاورده‌اند، غذا دریافت نمی‌کنند و از ایشان انتظار دارند که به روستای زادگاه خود بازگردند. این قاعده آخر زنگ هشدار درباره بی‌عدالتی‌هایی را به صدا درمی‌آورد که اغلب در زمین‌داری عرفی محلی رایج هستند؛ زنان مجرد، مردان دون‌پایه و هرکس که طبق تعریف، در هسته مرکزی جامعه محلی نباشد، آشکارا در معرض محرومیت است.

این شرح را می‌توان بیشتر و دقیق‌تر بسط داد. شرح من فقط نوعی ساده‌سازی است، ولی بی‌تردید برخی از پیچیدگی‌های روابط مالکیت زمین در وضعیت‌هایی را نشان می‌دهد که رسوم محلی شایع بوده‌اند. توصیف اعمال متداول در این روش - گویی که قانون هستند - خود نوعی قلب واقعیت است. رسوم را به تعبیر دقیق‌تر می‌توان به مثابه بدنه شیوه‌های پویا و برآمده از مذاکره برای تنظیم اعمال مردم دانست که همواره برای انطباق با اوضاع بوم‌شناختی و اجتماعی، تعدیل می‌شوند و البته که روابط قدرت را نیز در بر می‌گیرند. نظام‌های عرفی اجاره‌داری زمین را نباید با احساسات گره زد، زیرا در آن‌ها معمولاً رخنه‌هایی از بی‌عدالتی هست که مبتنی بر جنسیت، شأن اجتماعی و تبار است. ولی چون این رسوم به شدت محلی، ویژه و انطباق‌پذیر هستند، شکل‌پذیری آن‌ها می‌تواند منشأ تعدیل‌های خردی باشد که منجر به گذار در رویه‌های فعلی می‌شود. یک قانون‌نویس یا قانون‌گذار را در نظر بگیرید که تنها دغدغه‌اش رعایت حرمت شیوه‌های زمین‌داری است. به عبارتی، تصور کنید یک مجموعه مکتوب از قوانین موضوعه هست که برای نمایش این کلاف پیچیده روابط ملکی و اجاره‌داری زمین تهیه شده است. بلافاصله ذهن انسان به بندها، بندهای فرعی، و بندهای فرعی‌تر معطوف می‌شود که برای تقلیل دادن این شیوه‌های عرفی به مجموعه‌ای از مقررات، لازم است تا به این ترتیب، یک مدیر اجرایی حتی بتواند آن‌ها را بفهمد (چه رسد که به ضمانت اجرا برساند).

همچنین حتی اگر بتوان شیوه‌های عرفی را تدوین کرد، قانونی که از آب درمی‌آید، ناگزیر بخش اعظم شکل‌پذیری آن رسوم و انطباق‌پذیری نامحسوس و ظریف آن‌ها را از بین می‌برد. اوضاع و شرایطی که ممکن است نیاز به انطباقی جدید را پیش بیاورد، به قدری متنوع و بی‌شمار است که پیش‌بینی‌پذیر نیست، چه رسد که بخواهیم آن‌ها را



در یک قانون نظارتی، تصریح نیز بکنیم. چنان قانونی در عمل موجب به سکون کشاندن یک فرایند پویا می‌شود. تغییرات در هر قانون موضوعه که طراحی می‌شود تا نمایانگر شیوه‌های متطور<sup>۱</sup> باشد، در بهترین حالت نوعی انطباق منقطع و ماشین‌وار خواهد بود. ولی برای روستای «بعدی» و روستای «بعد از آن» چه باید کرد؟ قانون‌نویس فرضی ما هرچقدر هم که در نوشتن قانون زیرک و هشیار باشد، می‌تواند بفهمد که قانون تنظیم شده برای یک مجموعه از شیوه‌های محلی، قادر به پروازکردن و رسیدن به روستاهای دیگر نیست! هر روستا با تاریخچه، زیست‌بوم، الگوهای کشت محصول، صف خویشاوندی و فعالیت‌های مخصوص به خود، به مجموعه کاملاً جدیدی از مقررات نیاز دارد. در حالت حدی، دست‌کم به تعداد جوامع محلی به قوانین حقوقی نیاز خواهد بود.

البته همه تنافر و تنوع در مقررات ملکی محلی، از لحاظ اجرایی مثل یک کابوس خواهد بود. این کابوس علاوه بر مردمی که شیوه‌های ویژه ایشان در قانون تجلی یافته است، زندگی آن کارکنان حکومتی را در بر می‌گیرد که آرزوی یک قانون اجرایی یکسان، همگن و ملی را در سر پروانده‌اند. شیوه محلی اجاره‌داری زمین نیز مانند واحدهای «عجیب و غریب» اوزان و مقادیر، کاملاً برای کسانی که هر روز از زندگی را با آن‌ها گذرانده‌اند، خوانا جلوه می‌کند. شاید جزئیات آن شیوه‌ها محل مناقشه باشد و به هیچ وجه رضایت تمام عاملان به آن‌ها را برآورده نسازد، ولی چنان شیوه‌هایی برای تمام مردم محل کاملاً آشنا هستند و ساکنان محلی هیچ مشکلی برای درک ظرافت‌ها و کاربرد تمهیدات انعطاف‌پذیر آن رسوم در خدمت اهداف خود احساس نمی‌کنند. با این حال، در سوی دیگر از کارکنان حکومت نمی‌توان انتظار داشت که برای هر منطقه به رمزگشایی دست بزنند و سپس مجموعه‌ای جدید از اصول ناخوانای مالکیتی را به اجرا بگذارند. در واقع، خود مفهوم حکومت متجدد، با پیش‌فرض یک نظام مالکیت ساده‌شده و همسان همراه است که خوانا باشد و به این ترتیب، بتواند از مرکز دست‌کاری شود.

کاربرد واژه «ساده» در نوشته من - و برای توصیف قانون‌داری‌های امروزی که پیچیدگی‌هایش لشکری از کارشناسان حقوقی را به استخدام در آورده است - شاید بسیار نابجا جلوه کند. تردیدی نیست که قانون‌داری‌ها از بسیاری جنبه‌ها برای شهروندان عادی به یک جنگل انبوه نفوذناپذیر تبدیل شده است. پس استفاده از واژه «ساده» در این مقتضا، استفاده‌ای نسبی و درعین حال، وابسته به نگرش من است. زمین‌داری امروزی که همراه با مالکیت مطلق است، نوعی زمین‌داری با واسطه‌گری حکومت بوده و به این ترتیب، رمزگشایی فوری از آن فقط برای کسانی ممکن است که از آموزش و دانش کافی در قبال مقررات موضوعه دولتی برخوردار باشند. [۶۳] سادگی نسبی این مقررات، به ذهن کسانی

نخواهد رسید که شکستن رمز قوانین را نمی‌دانند؛ دقیقاً همان‌گونه که شفافیت نسبی زمین‌داری عرفی، از نظر کسانی غیر از ساکنان آن روستا، پنهان می‌ماند.

هدف مالی یا اجرایی که تمام حکومت‌های امروزی در اشتیاق آن هستند، سنجش، تدوین و ساده‌سازی استفاده از زمین، به شیوه‌ای بسیار شبیه تلقی جنگل‌داری علمی از جنگل است. سازگار کردن تنوع خیره‌کننده اجاره‌داری عرفی زمین‌ها [با قوانین امروزی] اصلاً در تصور نمی‌گنجید. معمولاً راه‌حل تاریخی - حداقل در مورد حکومت‌های آزاداندیش - ساده‌سازی بی‌محابای مالکیت مطلق فردی بوده است. در این راه‌حل، زمین در تملک یک فرد حقوقی قرار می‌گیرد که مالکیتش با یک سند متحدالشکل نمایش داده می‌شود و از طرف نهادهای قضایی و پلیس حکومتی، ضمانت اجرایی پیدا می‌کند. همان‌طور که مجموعه گیاهان جنگل علمی را به «درخت عادی» تقلیل دادند، ترتیبات پیچیده زمین در شیوه‌های عرفی را نیز به یک سند مالکیت مطلق و قابل‌واگذاری فرو کاسته‌اند. در یک محیط کشاورزی، چشم‌انداز اجرایی با شبکه‌ای از زمین‌های زراعی همگن پوشیده شده است که هر قطعه‌اش یک شخص حقوقی به‌اسم مالک - و در نتیجه، مالیات‌دهنده - دارد. اگر به‌جای انبوه زمین‌های مشاع و قالب‌های تلفیقی تصدی زمین، بتوان چنان املاکی و مالکان آن‌ها را براساس مساحت زمین‌ها، دسته‌بندی خاک آن‌ها، محصول مرسوم در آن‌ها و عایدی فرضی آن‌ها ارزیابی کرد، کارها چقدر آسان‌تر خواهد بود؟

گل سرسبدِ تصنعی حاصل از این ساده‌سازی هنگفت، نقشه جامع املاک است. نقشه جامع املاک که به دست نقشه‌بردارهای آموزش‌دیده و در مقیاس مشخص ترسیم شد، یک بررسی کم‌ویش جامع و دقیق از تمام موارد مالکیت زمین است. چون منطق نهفته برای شکل‌گیری این نقشه‌ها، ساختن یک قالب اداره‌پذیر و مطمئن برای مالیات‌ستانی است، این نقشه‌ها با یک پایگاه ثبت املاک پیوند می‌خورند که هر قطعه مشخص (و معمولاً شماره‌دار) در نقشه را به یک مالک واحد وصل می‌کند و آن مالک مسئول پرداخت مالیات‌های زمین است. نقشه جامع املاک و پایگاه ثبت املاک همان‌قدر برای مالیات‌ستانی از زمین ساخته شدند که نقشه‌ها و جداول جنگل‌داری علمی برای بهره‌وری مالی از جنگل.

قانون روستایی «که تقریباً از قبل وجود داشت»

حاکمان پس از انقلاب در فرانسه با جامعه‌ای روستایی روبه‌رو شدند که همچون شبکه‌ای تقریباً رسوخ‌ناپذیر از شیوه‌های زمین‌داری و انقلابی بود. اصلاً در مخیله کسی نمی‌گنجید که حاکمان بتوانند پیچیدگی‌های چنان جامعه‌ای را حتی فهرست کنند، چه رسد که آن رسوم را در کوتاه‌مدت ریشه‌کن هم بسازند. مثلاً پایبندی ایدئولوژیک رهبران به برابری

و آزادی، در تضاد با قراردادهای متعارف روستایی بود که مثلاً در اصناف صنعتگر وجود داشت و همچنان در آن‌ها از اصطلاح «استاد»<sup>۱</sup> و «خادم»<sup>۲</sup> استفاده می‌شد. آنان در منصب حاکمان یک کشور جدید - و نه یک قلمرو پادشاهی - به دلیل فقدان یک چارچوب حقوقی فراگیر برای روابط اجتماعی به دردسر افتاده بودند. به نظر برخی از ایشان، یک قانون مدنی جدید که همهٔ فرانسوی‌ها را شامل شود، کفایت می‌کرد. [۶۴] ولی به نظر خرده‌مالک‌های املاک روستایی و همسایگان نجیب‌زادهٔ ایشان که در خطر شورش‌های محلی انقلاب، «ترس بزرگ»<sup>۳</sup> و به‌طورکلی در معرض خطر خشونت بی‌باکانه و مهارناشدهٔ کشاورزان قرار داشتند، یک «قانون روستایی» صریح برای صحنه‌گذاشتن بر امنیت ایشان لازم بود.

البته درنهایت، هیچ‌کدام از قوانین روستایی پساانقلابی، حتی در بحبوحهٔ رگبار قوانین ناپلئونی در تمام حوزه‌های دیگر، نتوانست رأی اکثریت را جلب کند. تاریخچهٔ آن بن‌بست می‌تواند برای بحث ما آموزنده باشد. نخستین پیشنهاد یک قانون که پیش‌نویس آن بین سال‌های ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۷ تهیه شد، می‌توانست تمام حقوق سنتی را زایل کند (مثلاً مرتع مشاع و راه‌گذر رایگان از میان املاک دیگران) و روابط مالکیت روستایی را بر پایهٔ حقوق مالکیت خرده‌سرمایه‌داری و آزادی قراردادهای، از بیخ‌وبن دگرگون سازد. [۶۵]

گرچه قانون پیشنهادی بر بعضی شیوه‌های متداول در فرانسهٔ امروزی دلالت داشت، بسیاری از انقلابی‌ها سد راه قانون شدند، زیرا بیم داشتند که لیبرالیسم مبتنی بر عدم مداخله که در چنان قانونی وجود داشت، زمین‌داران بزرگ را قادر به بازتولید انقیاد زمین‌داری در لباس مُبدَل سازد. [۶۶]

سپس ناپلئون دستور بررسی مجدد موضوع را صادر کرد و اختیار این حوزه به جوزف وهمی پوراسو<sup>۴</sup> واگذار شد. در همان زمان نمایندهٔ مجلس به‌نام لالووت<sup>۵</sup> پیشنهاد کرد همان کاری انجام شود که من در آن مثال فرضی به غیرممکن بودنش اشاره کردم. به‌عبارتی، وی پذیرفت که اطلاعات تمام رویه‌های محلی را به‌طور نظام‌یافته گردآوری کرده، آن‌ها را دسته‌بندی و تدوین کند و سپس آن‌ها را با حکم رسمی به تصویب برساند. حکم مذکور تبدیل به قانون روستایی می‌شد. دو مشکل باعث عقیم ماندن این طرح جذاب برای عرضهٔ یک قانون روستایی به توده‌های روستایی شد؛ قانونی که می‌توانست صرفاً شیوه‌های خود روستاییان را در بر داشته باشد. مشکل نخست، تصمیم‌گیری در

1. master (maître)

2. servant (serviteur)

۳. ترس بزرگ (La Grand Peur) به وحشت همگانی گفته می‌شود که بین ۲۲ جولای تا ۶ اگوست ۱۷۸۹ در آغاز انقلاب فرانسه بر مردم مستولی شده بود. - م.

4. Joseph Verneilh Puyrasseau

5. Lalouette

این زمینه بود که کدام جنبه‌ها از «تنوع تقریباً بی‌نهایت» روابط تولید کشاورزی را قرار بود برگزینند و تدوین کنند. [۶۷] حتی در یک محل خاص هم شیوه‌ها از یک مزرعه تا مزرعه دیگر و از یک زمان تا زمان دیگر فرق می‌کرد؛ پس هرگونه تدوین قانون تا اندازه‌ای سلیقه‌ای بود و به‌گونه‌ای تصنعی، ایستا می‌شد. به این ترتیب، تدوین شیوه‌های محلی به مثابه یک اقدام کاملاً سیاسی بود. چهره‌های سرشناس محلی قدرت داشتند که ترجیحات خود را در مقام قانون به کرسی بنشانند، ولی دیگران حقوق عرفی را که وابسته‌اش بودند، از دست می‌دادند. مشکل دوم، خطر ویرانگری بود که برنامه لائوت برای تمام برنامه‌ریزان متمرکز حکومت و طرفداران نوسازی اقتصادی پیش می‌آورد. به نظر آن افراد، یک نظام مالکیتی خوانا و ملی، پیش‌نیاز پیشرفت بود. چنان‌که سرج آبردام<sup>۱</sup> توضیح می‌دهد: «طرح لائوت همان نتایجی را به بار آورد که مرلین ددووه،<sup>۲</sup> بورژواها (خرده‌مالکان) و حقوق‌دانان انقلابی از آن حذر می‌کردند». [۶۸] هیچ‌کدام از قوانین لائوت و وهمی به تصویب نرسید، زیرا آن قوانین مانند موارد پیشین در سال ۱۸۰۷ ظاهراً برای تقویت قدرت زمین‌داران طراحی شده بود.

ناخوانایی اجاره‌داری اشتراکی یا گروهی

چنان‌که گفته شد، حکومت در دوره پیشاتجدد یا اوایل دوره تجدد، در حوزه مالیات‌ها بیشتر با جوامع محلی و نه افراد سروکار داشت. برخی مالیات‌های آشکارا فردی - از قبیل مورد بدنام «مالیات بر شخص»<sup>۳</sup> که از تمام اتباع اخذ می‌شد - در واقع، به‌طور مستقیم به واسطه جوامع محلی یا به‌طور غیر مستقیم به واسطه نجبایی پرداخت می‌شد که مردم محلی رعایای ایشان بودند. معمولاً قصور در پرداخت مجموع مالیات مقرر شده، به تنبیه دسته‌جمعی می‌انجامید. [۶۹] تنها کارگزاران مالیات‌ستانی که به‌طور منظم با سرپرستان خانوار و با زمین‌های زیر کشت آنان ارتباط برقرار می‌کردند، نجبا و روحانیون محلی بودند که سر و کله آن‌ها در دوره جمع‌آوری مطالبات زمین‌داری و عُشریه<sup>۴</sup> [یک‌دهم درآمد] پیدا می‌شد. حکومت در این زمینه فاقد ابزارهای اجرایی و اطلاعات لازم برای رسوخ کردن در این مرتبه اجتماعی بود. محدودیت‌های دانش حکومت تا اندازه‌ای به پیچیدگی و تغییرپذیری تولید محلی مربوط می‌شد. با این حال، مهم‌ترین علت، چیز دیگری بود. جمعی بودن مالیات‌ها باعث

#### 1. Serge Aberdam

۲. فیلیپ آنتونی مرلین (Merlin de Douai) سیاست‌مدار و حقوق‌دان فرانسوی (۱۷۵۴ تا ۱۸۳۸) بود. - م.
۳. مالیات بر شخص (soul tax) به خط‌مشی مالیاتی خاصی مربوط است که پترکیبر در سال ۱۷۲۵ برای مردم روسیه به کار برد. زمین را براساس چند عامل یا «واحد اقتصادی» به خانوار واگذار می‌کردند که شامل مرد و همسر او، «شخص» به معنای مرد بالغ، «کارگر» به معنای مرد یا زن بالغ و «نان‌خور» به معنای اعضای خانوار در هر سن می‌شد. آن مالیات را سپس شامل الکل و نمک نیز کردند و درآمدهای حکومت از این مالیات در سال ۱۷۲۵ به ۵۰ درصد کل درآمدهایش رسید. - م.

#### 4. tithe

می‌شد که مسئولان محلی در گزارش اوضاع خود صادق نباشند تا مالیات محلی و فشار سربازگیری از محل خود را به حداقل برسانند. ایشان ممکن بود برای این کار جمعیت محل را کمتر از واقع وانمود کرده، مساحت زیر کشت را کمتر از واقع گزارش کنند، سودهای تجاری جدید را پنهان سازند، در آمار خسارت به محصولات پس از طوفان و خشک‌سالی مبالغه کنند و غیره و غیره. [۷۰] فایده‌نقشه‌های جامع املاک و پایگاه‌های ثبت زمین، دقیقاً در حذف کردن همین زمین‌داری مالی، و منطقی جلوه‌دادن دریافتی مالی حکومت بود. همان‌گونه که متولیان جنگل‌داری علمی به یک فهرست از درختان نیاز داشتند تا از ظرفیت بالقوه تجاری جنگل بهره‌وری کنند، فعالان اصلاحات مالی هم به یک سیاهه مفصل از موارد مالکیت زمین نیاز داشتند تا حداکثر درآمد پایدار را از مالیات به چنگ درآورند. [۷۱]

اگر فرض کنیم که حکومت اراده کرده بود با مقاومت نجبا و نخبگان محلی و صاحبان منافع مالی بستیزد و پیمایش سند جامع املاک را به‌طور کامل به اجرا درآورد (کاری که وقت‌گیر و نیز پرهزینه بود)، موانع پیش روی حکومت به همین‌ها ختم نمی‌شد. به‌ویژه برخی از قالب‌های تصدی مشترک زمین را نمی‌شد به‌درستی در قالب اسناد جامع زمین نشان داد. مثلاً زندگی روستایی دانمارکی‌ها در قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم با جمعیت آبالسو<sup>۱</sup> سازمان‌دهی می‌شد که اعضایش حقوق ویژه‌ای برای استفاده از زمین‌های قابل کشت محلی، پسماندهای کشاورزی و زمین‌های جنگلی داشتند. در چنان جوامع محلی، نسبت‌دادن یک خانوار یا فرد به یک زمین خاص در یک نقشه جامع املاک، غیرممکن بود. مزارع بزرگ نیروژی - معروف به گارد<sup>۲</sup> - نیز مشکل مشابهی را پیش می‌آوردند. هر خانوار در آن مزارع حق سهم مشخصی از ارزش کل مزرعه (اشکل)<sup>۳</sup> و نه مساحت زمین را داشت و هیچ‌یک از مالکان مشترک مزرعه نمی‌توانست بخش خاصی از زمین را متعلق به خود بدانند. [۷۲] گرچه می‌شد زمین‌های زیر کشت در هر جامعه محلی را تخمین زد و با توسل به فرض‌هایی درباره برداشت محصول و نیازهای معیشتی خانوارها، به بار مالیاتی موجه پی برد، آن روستایی‌ها بخش چشمگیری از معاش خود را از منابع مشاع و با ماهیگیری، جنگل‌داری، جمع‌آوری صمغ، شکار و تولید زغال تأمین می‌کردند. نظارت بر این‌گونه درآمدها تقریباً غیرممکن بود. همچنین تخمین‌های غیردقیق از ارزش مشاعات نمی‌توانست مشکل را رفع کند، زیرا ساکنان روستاهای هم‌جوار معمولاً در مشاعات با یکدیگر شریک بودند (حتی وقتی آن کار از لحاظ قانونی ممنوع می‌شد).

1. ejerlav  
2. gard  
3. skyld

اسلوب‌های تولید کشاورزی در چنان جوامع محلی، با فرصتی که مالکیت مطلق هر فرد بر زمین را به‌طور تلویحی در نقشه جامع املاک، حتمی می‌دانست، در تضاد بود. باین‌حال، ادعا شده بود که (هرچند شواهد قانع‌کننده وجود ندارد)، بهره‌وری اموال مشاع کمتر از اموال مشمول مالکیت مطلق است. [۷۳] در هر حال، استدلال‌های حکومت علیه قالب‌های تصدی زمین، مبتنی بر مشاهدات صحیحی بود که آن قالب‌ها را از لحاظ مالی ناخوانا، و در نتیجه، دچار بهره‌وری مالی کمتر می‌دید. به‌جای تلاش‌های افراد شوربختی مانند لالووت که می‌خواستند نقشه‌ها را با واقعیت منطبق سازند، راه‌حل تاریخی که حکومت‌ها همواره استفاده کرده‌اند، تحمیل نوعی نظام مالکیت بوده است که با شبکه مالی حکومت هم‌نوا باشد.

تا وقتی املاک مشاع فراوان بود و در اصل فاقد ارزش مالی تلقی می‌شد، ناخوانایی تصدی زمین‌های مشاع، دردسر نمی‌آفرید؛ ولی از وقتی زمین‌های مشاع کمیاب شدند (وقتی «طبیعت»<sup>۱</sup> در زمره «منابع طبیعی»<sup>۲</sup> درآمد)،<sup>۳</sup> در شمول قانون حقوق مالکیت (اعم از حکومتی یا مردمی) درآمدند. تاریخ مالکیت را به این معنا باید مترادف با دست‌اندازی بی‌امان بر چیزی دانست که روزگاری گمان می‌رفت در زمره مواهب رایگان طبیعت است: جنگل‌ها، شکار، زمین‌های بایر، مرغزارها، مواد معدنی زیر سطح زمین، آب و آبراهه‌ها، حقوق حریم هوایی (حق فضای بالای ساختمان‌ها و هوای فراز سطح زمین)، هوای قابل تنفس، و حتی توالی ژنتیکی، که همگی در یک نظام مالکیتی جای گرفتند. در مورد زمین‌های کشاورزی مشاع، تحمیل مالکیت مطلق فردی توانست چنان‌که برای مسئولان مالیاتی و ناظران زمین‌ها شفافیت ایجاد کرد، به چنان شفافیتی در نظر ساکنان محلی کمک کند، زیرا اهل هر محل از قبل به ساختار عرفی محلی دسترسی داشتند که درباره زمین‌ها به اندازه کافی شفافیت داشت. نقشه جامع املاک نوعی هوش اسنادی<sup>۴</sup> را به قدرت حکومت افزود و به این ترتیب، پایه‌های دیدگاه اختصارگرایی حکومت و یک بازار فرامحلی زمین را بنیان گذاشت. [۷۴]

1. nature

2. natural resources

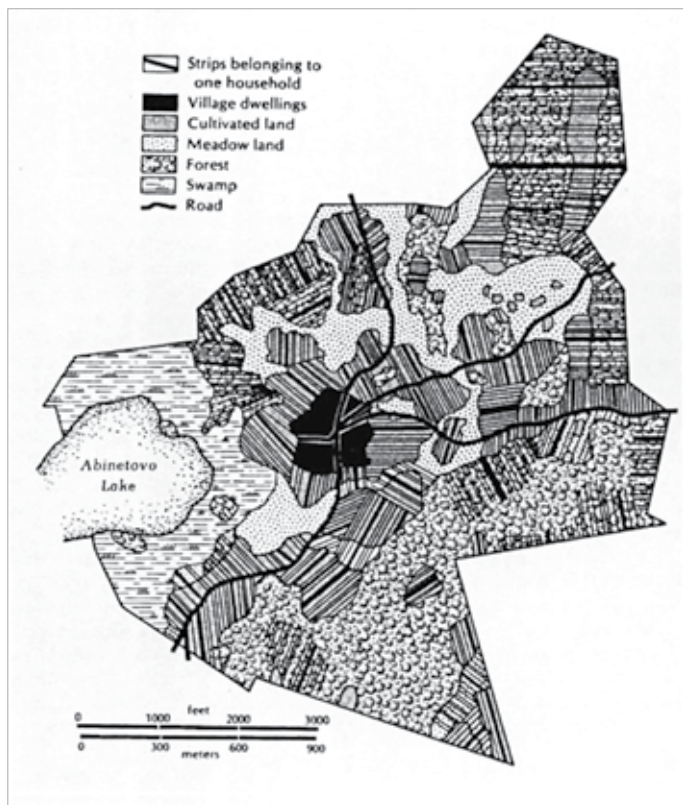
۳. به عبارتی، وقتی جمعیت این «به اصطلاح» اشرف مخلوقات، گلوی طبیعت را فشرود و کمر طبیعت را شکست، یا وقتی نیت خیر دانشمندان در ساختن سموم کشاورزی به افزایش تولید یعنی به یک نتیجه شر، و در نتیجه، آسوده‌شدن خیال این «اشرف» بابت افزایش جمعیت انجامید، یا نیت خیر امثال پاستور و کوخ در ساخت واکسن‌ها، جان فرزندان «اشرف» را نجات داد تا کوره زمین به سیطره جمعیت‌های انسانی درآید، یا وقتی انسان‌های متجدد به قول فلان نویسنده به جایی رسیدند «که کج‌فهمی‌هایشان باعث شد تمام مخلوقات خدا را به چشم مصالحی برای بهره‌کشی نگاه کنند: درخت را همچون تکه‌ای الوار، بره را فقط در حکم مقداری گوشت، و کوه را به مثابه محل احداث معدن»! - م.

4. documentary intelligence

شاید یک مثال بتواند فرایند استقرار یک نظام جدید و خواناتر برای املاک را واضح‌تر نشان دهد. وضعیت دوروستای روسی در زمان قبل از انقلاب روسیه، یک مثال عالی از تلاش‌های حکومت برای ایجاد مالکیت خصوصی زمین و همسو کردن اوضاع با عقاید حکومتی در مورد رشد کشاورزی و نظم اجرایی است. بخش اعظم روستاهای روسیه، حتی پس از آزادسازی‌های سال ۱۸۶۱، مصادیق بارز ناخوانایی مالی بودند. قالب‌های اشتراکی در تصدی زمین شایع بود و حکومت دانش اندک یا هیچ درباره کسی که فلان قطعه از زمین را کشت می‌کرد یا نوع و درآمد محصولات داشت. روستای نوووسلوک<sup>۱</sup> نظام اقتصادی متنوعی از کشاورزی، دامداری و جنگل‌داری داشت، در حالی که کاروبار اهالی خوتی نیتسا<sup>۲</sup> به کشاورزی و اندکی چرای دام‌ها محدود می‌شد (شکل‌های ۳ و ۴). انبوه نوارهای پیچیده زمین را طوری طراحی کرده بودند که مطمئن باشند هر خانوار روستا یک نوار از زمین در هر کمر بند بوم‌شناختی دارد. هر خانوار ممکن بود ۱۰ الی ۱۵ قطعه زمین داشته باشد که در مجموع نوعی نمونه دقیق از کمر بندهای بوم‌شناسی و خرده اقلیم‌های روستا را در خود داشت. آن‌گونه توزیع زمین باعث پراکندگی محتاطانه مخاطرات هر خانوار در قطعات زمین‌ها می‌شد. هرچند سال یک بار، زمین‌ها را برحسب رشد یا کوچک شدن خانواده‌ها، دوباره به تصادف توزیع می‌کردند. [۷۵]

آن آرایش کافی بود تا سرپرست طرح آمایش سند جامع املاک را به سرگیجه بیندازد. در نگاه اول به نظر می‌رسید که گویی خود روستا به کارکنان پیمایش حرفه‌ای نیاز دارد تا کارها را رویه‌راه سازند. باین حال، درک نظام زمین‌داری در آن روستا که به «آمیختن نوارها»<sup>۳</sup> معروف بود، برای خود ساکنان کاملاً آسان می‌نمود. نوارهای زمین اکثراً صاف و موازی بودند، به طوری که با جابه‌جا کردن نرده‌ها در فقط یک طرف مزرعه و بدون فکر کردن به ابعاد سطحی زمین‌ها می‌شد اندازه زمین‌ها را بازتنظیم کرد. در مواردی که دو طرف مزرعه موازی نبودند، نرده‌ها را می‌شد جابه‌جا کرد تا چولگی نوار به طرف باریک‌تر یا پهن‌تر مزرعه، جبران شود. مزارعی که شکل نامنظم داشتند، به جای مساحت، براساس محصول تقسیم می‌شدند. آن الگو در نگاه نخست - و به نظر کسانی که دست‌اندرکار تهیه نقشه‌های جامع املاک بودند - پیچ‌درپیچ و نامعقول می‌نمود، ولی کسانی که با الگوی مذکور آشنا بودند، آن را به اندازه کافی ساده می‌دانستند و به شدت برای اهداف روستا مناسب می‌دیدند.

1. Novoselok
2. Khotynitsa
3. interstripping



شکل ۳. روستای نوووسلوک قبل از اصلاحات استولپین

رؤیای مسئولان حکومت و فعالان اصلاحات کشاورزی - حداقل از زمان نهضت آزادسازی<sup>۱</sup> - تبدیل کردن نظام مزارع آزاد به رشته‌ای از خانه-مزرعه‌های<sup>۲</sup> یکپارچه و مستقل براساس شبیه‌کردن آن‌ها به الگوی اروپای غربی بود. آن اصلاحات برخاسته از اشتیاق شکستن نفوذ و سلطهٔ جامعهٔ محلی بر تک‌تک خانوارها و حرکت از مالیات‌ستانی اشتراکی از کل جامعهٔ محلی به مالیات‌ستانی از زمین‌داران منفرد بود. اهداف مالی در روسیه نیز مانند فرانسه به شدت به افکار حاکم و شایع دربارهٔ پیشرفت کشاورزی، گره خورده بودند. چنان‌که

۱. آزادسازی (Emancipataion) رعیت‌های روسیه در سال ۱۸۶۱ که به «دستور آزادسازی روسیه» نیز معروف است، نخستین و مهم‌ترین سیاست لیبرال بود که در زمان سلطنت الکساندر دوم اجرا شد و به لغو رعیت‌داری در روسیه انجامید. - م.

2. farmsteads



جورج یانی<sup>۱</sup> می‌گوید، برنامه‌های اصلاحات در زمان کنت سرگی ویتی و پتر استولیپین<sup>۲</sup>، با طرز فکر مشابه درباره‌ی ماهیت امور آن‌گونه که هستند و آن‌گونه که باید باشند، اداره می‌شد: «تابلوی اول: خرده‌کشاورزهای فقیر با سکونت متراکم در روستاها، رنجور از گرسنگی که با بیل‌هایشان در نوارهای باریک زمین‌ها به یکدیگر برمی‌خورند. تابلوی دوم: کارگزار متخصص کشاورزی که چند کشاورز خرده‌پای اهل پیشرفت را به‌سوی زمین‌های جدید راهنمایی می‌کند و برای باقی‌مانده‌ها زمین بیشتری به جا می‌گذارد. تابلوی سوم: کشاورزان جداشده، فارغ از محدودیت‌های نوارهای زمین درحالی‌که در مزارع جدید، خوتور<sup>۳</sup> [مزارع یکپارچه با خانه‌ها] را بر پا می‌کنند و پیشرفته‌ترین روش‌ها را به کار می‌گیرند. آنان که باقی مانده‌اند، رها از محدودیت‌های روستا و خانواده، در تعامل با نظام اقتصادی برخاسته از تقاضا هستند و همگی ثروتمندتر و مولدتر شده‌اند؛ شهرها تغذیه می‌شوند و خرده‌کشاورزان هم مزدبگیر نشده‌اند.» [۷۶]



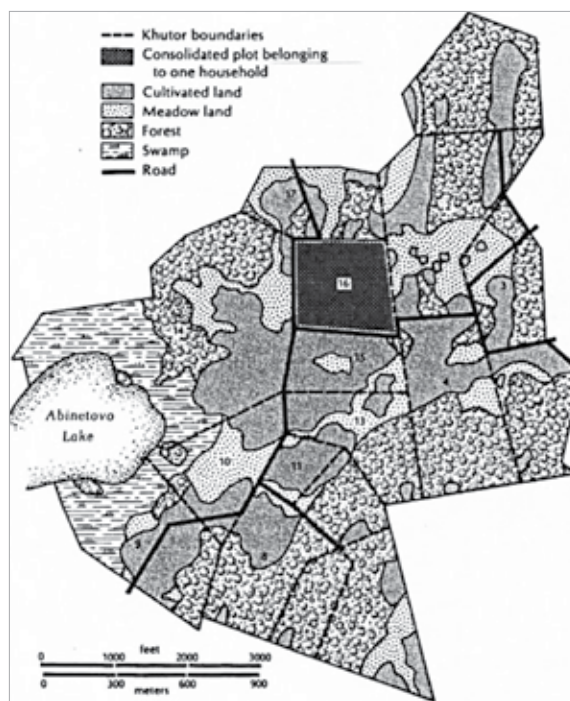
شکل ۴. روستای خوتی نیتسا قبل از اصلاحات استولیپین

### 1. George Yaney

۲. سرگئی ویتی (Sergei Witte) سیاست‌مدار متنفذ روس (۱۸۴۹ تا ۱۹۱۵) و از صحنه‌گردان‌های سیاست امپراتوری روسیه در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بود. پتر استولیپین (Peter Stolypin) سیاست‌مدار روس (۱۹۱۱ تا ۱۸۶۲) و وزیر امور داخلی (کشور) از ۱۹۰۶ تا زمان ترورشده شدن در ۱۹۱۱ بود. او که در درسدن آلمان در یک خانواده اشرافی روس زاده شد، آغازگر اصلاحات عمده کشاورزی در روسیه بود. - م.

### 3. Khutor

مثل روز روشن شد که تعصب درباره آمیختن نوارها، به‌شدت ناشی از خودمختاری روستاهای روسی، ناخوانایی‌اش برای غریبه‌ها، و جزم‌اندیشی رایج درباره کشاورزی علمی بود که گمان می‌شد مبتنی بر شواهد بی‌چون و چراست. [۷۷] مسئولان حکومتی و مجریان اصلاحات کشاورزی استدلال می‌کردند که وقتی یک قطعه زمین یکپارچه و خصوصی به خرده‌کشاورز داده شود، او ناگهان شوق ثروتمند شدن کرده، خانوار را در قالب نیروی کار بهره‌ور سازمان‌دهی می‌کند و کشاورزی علمی را در پیش می‌گیرد. به این ترتیب، اصلاحات استولپین به پیش رفت و با خیز اصلاحات و نظم نقشه‌های جامع املاک، هر دو روستا را فراگرفت (شکل‌های ۵ و ۶).



شکل ۵. روستای نووسلوک بعد از اصلاحات استولپین

در روستای نووسلوک ۱۷ خانه-مزرعه مستقل (خوتور) به شیوه‌ای ایجاد شد که هر خانوار از هر سه پهنه علفزار، زمین زراعی و جنگل استفاده کند. در روستای

خوتی‌نیتسا تعداد ۱۰ خوتور و نیز ۷۸ مزرعه (اوتروب)<sup>۱</sup> ایجاد شد که مالکان آن‌ها به سکونت در مرکز روستا ادامه دادند. مزارع جدید در نقشه‌های جامع املاک به ثبت رسیدند و از بالا و بیرون روستا، خوانا بودند. چون هر مزرعه به یک شخص شناخته‌شده تعلق داشت، پس تخمین‌پذیر<sup>۲</sup> بود.



شکل ۶. روستای خوتی‌نیتسا بعد از اصلاحات استولینین

اگر نقشه‌های نشان‌داده‌شده در شکل‌های ۵ و ۶ را به‌تنهایی در نظر بگیریم، گمراه‌کننده خواهند بود. چنان روستاهای نمونه‌ای در ظاهر اثربخشی گروه‌های کارآمد نقشه‌های جامع املاک را تبلیغ می‌کنند که کار خود را با دقت و جدیت در نواحی خارج شهر انجام می‌دهند و آشفته‌گی دشت‌های آزاد را به مزارع منظم کوچک تبدیل می‌کنند. ولی حقیقت چیز دیگری بود. رؤیای مزارع منظم و مستطیلی، فقط تا اندازه‌ای در زمین‌های تازه‌اسکان‌داده‌شده تحقق یافت که نقشه‌بردارها در آن‌ها با موانع جغرافیایی یا اجتماعی ناپیزی روبه‌رو بودند. [۷۸] دست‌اندرکاران اصلاحات در مکان‌های دیگر - علی‌رغم

1. otrub
2. assessable

فشاری‌های گزاف برای تشکیل مزارع یکپارچه - به‌طورکلی به‌مخمسه افتادند. در آن مکان‌ها ادغام‌های غیرمجاز و غیرقانونی روی داد و مواردی از «ادغام‌های کاغذی» نیز رخ داد؛ یعنی کشاورزان مانند سابق زمین‌ها را به‌صورت نوارهای باریک کشت کردند. [۷۹] بهترین گواه که ثابت می‌کند نظام املاک کشاورزی در عمل برای مسئولان مالیاتی مرکزی خوانا نشد، سیاست‌های به‌شدت مخرب تدارکاتی بود که حکومت تزاری در جنگ جهانی اول پیگیری می‌کرد. هیچ‌کس نمی‌دانست که مالیات معقول بر غلات یا حیوانات مزرعه چقدر است و به‌این‌ترتیب، برخی از کشاورزان ورشکسته شدند، درحالی‌که برخی دیگر غله و احشام را در مقادیر زیاد ذخیره کردند. [۸۰] همین تجربه تدارک اجباری - بدون دانش درباره ثروت و مالکیت زمین‌ها - بار دیگر پس از انقلاب اکتبر و در خلال دوره جنگ کمونیسم تکرار شد. [۸۱]

نقشه جامع املاک به‌مثابه اطلاعات عینی برای غریبه‌ها

ارزش نقشه جامع املاک برای حکومت، در تجرید و فراگیری‌اش نهفته است. با این نقشه‌ها حداقل در کلیات می‌توان معیار بی‌طرفانه‌ای را در کل کشور و فارغ از مقتضای هر محل به اجرا درآورد تا یک نقشه کامل و فاقد ابهام از تمام اموال ملکی به دست آید. کامل بودن نقشه جامع املاک، به‌شکلی غریب به خلاصه‌واربودن انتزاعی‌اش، به فقدان جزئیات و به سطحی‌بودنش بستگی دارد. آن نقشه در اصل یک نمایش هندسی از مرزها یا حفاصل‌های بین قطعات زمین‌هاست. آنچه درون هر قطعه است، ناگفته یا نامعلوم می‌ماند، زیرا ربطی به خود قطعه‌بندی نقشه نداشته است.

بی‌تردید ویژگی‌های بسیاری درباره یک قطعه زمین هست که بسی مهم‌تر از مساحت و موقعیت مرزهای آن قطعه هستند. نوع خاک، نوع محصول قابل کشت، دشواری کار در آن زمین و فاصله‌اش تا بازار محصولات، در زمره نخستین پرسش‌هایی هستند که هر خریدار بالقوه مطرح می‌کند. البته، پرسش‌هایی نیز هست که ارزیاب مالیاتی مطرح خواهد کرد. ابعاد فیزیکی زمین، از منظر سرمایه‌دارانه، اهمیت ندارند، ولی سایر ویژگی‌ها فقط وقتی می‌توانند بسیار (به‌ویژه برای حکومت) مهم باشند که زمینه‌های استفاده از آن‌ها شناسایی و اندازه‌گیری شود. شناسایی این مشخصه‌ها - برخلاف پی‌بردن به موقعیت مکانی و ابعاد - مستلزم قضاوت‌هایی است که پیچیده، در معرض تقلب و به‌شدت متأثر از اتفاقات هستند. ممکن است چرخش کشت و میزان برداشت تغییر کند، ابزارها یا ماشین‌های جدید موجب دگرگونی کشت شوند و بازارها نیز جابه‌جا گردند. ولی پیمایش جامع املاک، یک کار دقیق، اجمالی، کلی و یکنواخت است. این کار صرف‌نظر از سایر کاستی‌هایش، پیش‌شرط یک رژیم مالیاتی است که هر قطعه زمین را تمام‌وکمال به

مالک آن یعنی مالیات‌دهنده وصل کند. [۸۲] پیمایش به این معنا در پیمایش مالیات بر زمین‌های دانمارک در سال ۱۸۰۷ (مُلهم از اقدامات فرانسه در دوران ناپلئون) تأکید شده است که تمام نقشه‌بردارها قرار بود اندازه‌گیری‌های یکسان انجام دهند، ابزارهای ایشان به‌طور منظم و ارسی گردد تا از درستی آن‌ها اطمینان حاصل شود، و قرار بود تمام نقشه‌ها با یک مقیاس یکنواخت یک به ۲۸۸۰ رسم شوند. [۸۳]

نقشه‌های زمین به‌طور اعم، و نقشه‌های جامع املاک به‌طور اخص طراحی شده‌اند تا هر موقعیت محلی را برای یک غریبه خوانا بسازند. یک نقشه جامع املاک که برای اهداف صرفاً محلی باشد، به درد نمی‌خورد. هرکسی می‌دانست که مثلاً مالک علفزار کنار رودخانه کیست، ارزش علوفه‌اش چقدر است و چقدر مطالبات زمین‌داری دارد؛ پس نیازی به دانستن ابعاد دقیق آن وجود نداشت. یک ملک بزرگ ممکن بود نوعی نقشه نوشتاری یا تریر<sup>۱</sup> داشته باشد که در سندهای ملکی قدیمی یافت می‌شود (مثلاً: از درخت بلوط بزرگ، به سمت شمال ۳۶ متر تا رودخانه، سپس ...)، و یادداشت‌هایی درباره تعهدات مالک به آن زمین نیز وجود داشت. شاید بتوان تصور کرد چنان سندی برای وارث جدید که از مدیریت املاک چیزی نمی‌دانست، ارزشمند بوده است. ولی ظاهراً یک نقشه مناسب از وقتی به کار رفته است که یک بازار ارزشمند برای زمین پدید آمده است. به این ترتیب بود که هلند در نقشه‌برداری از زمین‌ها پیشگام شد، زیرا تجاری کردن زمین‌ها را خیلی زود آغاز کرد و هر سفته‌بازی که برای زهکشی زمین با توربین بادی سرمایه‌گذاری می‌کرد، می‌خواست از قبل به‌دقت بداند کدام قطعه از زمین جدیدی که آماده می‌شود، به مالکیت او در خواهد آمد. نقشه‌ها به‌ویژه در نظر مالکان جدید خردسرمایه‌دار مهم بودند، زیرا بررسی یک قلمرو بزرگ با یک نگاه را ممکن می‌ساختند. کوچک‌سازی ابعاد روی نقشه‌ها نوعی کمک برای به‌خاطر سپردن جزئیات در مواردی بود که آن ملک متشکل از قطعات متعدد و کوچک بود یا مالک به‌درستی با آن پهنه آشنایی نداشت.

حتی در تاریخ ۱۶۰۷ جان نوردن<sup>۲</sup> که یک نقشه‌بردار انگلیسی بود، به شرطی به خدمت اشراف درآمد که بتواند نقشه را جانشین گردش بازرسی از املاک سازد: «نقشه‌ای که به‌درستی و با اطلاعات صحیح ترسیم شده باشد، چنان صحنه روشنی از ملک اربابی و تمام بخش‌ها و شاخه‌هایش فراهم می‌کند که ارباب در حالت نشسته در صندلی راحتی‌اش می‌تواند بفهمد که چه دارد، چگونه و کجا استقرار یافته است، و به‌طور کلی کاربردها و پیشه‌ها در تمام قسمت‌ها با یک نگاه در دید او قرار دارد». [۸۴] اجرای ملی مالیات‌ها نیز به چنین منطقی نیاز دارد: یک قاعده خوانا

1. terrier  
2. John Norden

و دیوان سالارانه که یک کارمند جدید می‌تواند به سرعت یاد بگیرد و با استفاده از اسناد موجود در دفتر کار خود، به اجرا بگذارد.

در این تصویر چه چیز جا افتاده است؟

انسان اجرایی درمی‌یابد که دنیای ذهن او یک الگوی به شدت ساده شده از درهم ریختگی پرهیاهو و شادابی است که دنیای حقیقی را می‌سازد. او از ساده سازی ناشیانه اش خرسند است، زیرا گمان می‌کند دنیای حقیقی عمدتاً خالی است و اکثر واقعیت‌های دنیای حقیقی چندان اهمیتی برای موقعیت ویژه‌ای ندارند که پیش رو است؛ چون فکر می‌کند اکثر زنجیره‌های مهم علت‌ها و معلول‌ها، زنجیره‌هایی کوتاه و ساده هستند.

هربرت سیمون<sup>۱</sup>

آیزایا برلین<sup>۲</sup> در مطالعه‌اش دربارهٔ تولستوی، یک جوجه تیغی را «که یک موضوع مهم را می‌داند»، با روباهی مقایسه می‌کند «که از بسیاری امور معمولی آگاه است». مسئولان جنگلداری علمی و نقشه‌های جامع املاک، مثل آن جوجه تیغی هستند. دغدغهٔ جدی و متمرکز جنگلداری علمی در مورد الوار و شیفتگی مسئولان نقشه‌های جامع به درآمدهای زمین، مانع از پی بردن ایشان به پاسخ‌های مشخص برای یک پرسش می‌شود. ولی فرد طبیعت‌گرا یا جامعهٔ کشاورزان مثل آن روباه هستند. ایشان دربارهٔ جنگل‌ها و زمین‌های زراعی، بسیار می‌دانند. البته، گرچه طیف دانش مسئولان جنگلداری و نقشه‌های جامع املاک، بسیار کوتاه‌نگرانه‌تر است، نباید فراموش کرد که دانش این گروه‌ها، نظام‌یافته و اختصاری است و به همین علت آنان را قادر می‌سازد که امور را طوری ببینند و درک کنند که از یک روباه بر نمی‌آید. [۸۵] با این حال، چیزی که می‌خواهم در اینجا بر آن تأکید کنم، شیوهٔ کسب این دانش - به‌بهای رسیدن به یک نگرش ایستا و کوتاه‌نظرانه دربارهٔ تصدی زمین - است.

نقشهٔ جامع املاک، شباهت فراوان به یک عکس ثابت از یک رودخانهٔ جاری دارد. آن نقشه یا عکس، قطعات زمین را در آرایش و مالکیتِ زمان اجرای نقشه‌برداری نشان می‌دهد. ولی جریان رودخانه همیشه است و نقشهٔ جامع املاک ممکن است در هنگامهٔ آشوب‌ها و خیزهای بزرگ اجتماعی، موجب منجمد شدن صحنه‌ای شود که فرازونشیب‌های فراوان داشته است. [۸۶] تغییراتی در مرزهای مزارع رخ می‌دهند؛ زمین‌ها تقسیم می‌شوند یا به‌علت ارثیه یا خرید، با یکدیگر ادغام می‌شوند؛ جوی‌ها، راه‌ها و خط‌آهن‌های جدیدی درست شده‌اند؛ کاربری زمین تغییر کرده است؛ و به‌همین ترتیب

1. Herbert Simon

2. Isaiah Berlin

تا وقتی این تغییرات ویژه، به طور مستقیم بر ارزیابی های مالیاتی اثر بگذارند، تمهیداتی برای ثبت آن ها در نقشه یا در پایگاه اسناد مالکیت وجود دارد. وقتی انباشت توضیحات و حاشیه ها به حد خاصی برسد، نقشه را ناخوانا می سازد و در آن هنگام لازم است نقشه ای روزآمدتر - ولی همچنان ایستا - ترسیم شده و فرایند کار تکرار شود.

هیچ نظام عملیاتی در حوزه درآمدهای زمین نمی تواند فقط به شناسایی قطعه و مالک آن اکتفا کند. سایر واقعیت های اختصاری نیز که خود ایستا هستند، باید ثبت شوند تا قضاوت درباره بار مالیاتی پایدار ممکن شود. ممکن است زمین ها برحسب نوع خاک، آبیاری مطلوب، نوع محصولات کشت شده، و میانگین فرضی محصولی که به بار می آورند، درجه بندی شوند که معمولاً با نمونه ای از محصولات چیده شده تعیین می شود. این اعداد متغیر هستند یا صرفاً میانگین هایی محسوب می شوند که تغییرات بزرگ را پنهان می سازند. این اعداد نیز مانند عکس ثابت در یک نقشه جامع املاک، در گذر زمان به شکلی واهی رشد می کنند و باید دوباره بررسی شوند.

ساده سازی حکومتی نیز مثل تمام ساده سازی های حکومت، همواره بسیار بیش از پدیده های اجتماعی حقیقی که قرار است معرف آن ها باشند، ایستا و اجمالی هستند. یک کشاورز به ندرت همیشه با میانگین محصول، میانگین بارندگی یا میانگین قیمت محصولات روبه رو می شود. بخش اعظم تاریخ شورش های مالیاتی روستایی در اروپای اوایل تجدد و در جاهای دیگر را با توجه به فقدان سازگاری بین «مطالبات مالی انعطاف ناپذیر» و «ظرفیت به شدت متغیر جمعیت روستایی برای ادای آن مطالبات» می توان درک کرد. [۸۷] با این حال، حتی برابری و خوش نیت ترین نظام جامع املاک نمی تواند به جز بر مبنای واحدهای ثابت اندازه گیری و محاسبه، به شکل یکنواخت اداره شود. چنان مجموعه ای همان قدر می تواند نمایانگر پیچیدگی های حقیقی و تجربه یک کشاورز باشد که طرح های جنگل داری علمی می توانند ظرافت های یک جنگل طبیعت گرایانه را نمایان کنند. [۸۸]

دریچه نگاه نقشه های جامع که در سیطره یک هدف عمل گرایانه و ملموس است، همچنین از هر چیزی که ورای میدان دید کاملاً مشخص خودش باشد، غافل می ماند. این واقعیت در فقدان جزئیات در خود پیمایش ها نمود یافت. یک تحقیق جدید در سوئد نشان داد نقشه بردارها مزارع را از لحاظ هندسی، منظم تر از آنچه واقعاً بودند، ترسیم می کردند. چشم پوشی از بالا و پایین های کوچک، شغل ایشان را آسان تر می کرد و اثر چشمگیری بر نتیجه کار نداشت. [۸۹] چنان که در جنگل داری تجاری، آسان تر می دیدند که از محصولات فرعی جنگل غفلت کنند، مسئولان نقشه های جامع نیز چشم خود را بر همه چیز جز کاربرد اصلی تجاری یک زمین کشاورزی می بستند. همین که بدانیم

یک مزرعه طراحی شده است تا گندم و کاه در آن تولید شود، به ما می‌فهماند که آن زمین همچنین می‌تواند منبع مهمی برای علوفهٔ بستر، خوشه‌چینی، خرگوش‌ها، پرندگان، قورباغه‌ها و قارچ‌ها باشد و این موضوع به قدری غامض نیست که از نظرها پنهان بماند، مگر بی‌دلیل بر پیچیدگی‌های یک قاعدهٔ اجرایی سراسرست بیفزاید. [۹۰] البته مهم‌ترین مصداق کوتاه‌نگری از این قرار بود که در نقشه‌های جامع و سامانهٔ ارزیابی املاک، فقط ابعاد زمین و قیمت آن - مانند یک دارایی مولد یا یک کالای قابل فروش - در نظر گرفته می‌شد. هرگونه ارزش زمین برای معاش خانوارها یا زیست‌بوم محلی را با برجسب زیبایی‌شناسانه، آیینی یا ارزش احساسی، نادیده می‌گرفتند.

دگرگونی و مقاومت

نقشهٔ جامع املاک، یک ابزار سلطه است که مایهٔ نمایش و نیز یکپارچگی قدرتِ سفارش‌دهندگان نقشه‌ها می‌شود... نقشهٔ جامع املاک، کورکورانه است: هر جا که اطلاعات به مثابهٔ قدرت باشد، این نقشه‌ها اطلاعات جامعی فراهم می‌کنند تا به سود عده‌ای و به زیان عده‌ای دیگر به کار برود؛ و حاکمان و رعایا در جدال مالیاتی قرون هجدهم و نوزدهم از این واقعیت آگاه بودند. در نهایت، نقشهٔ جامع املاک، فعال است و در تصویرکردن واقعیت - مثلاً در اسکان جمعیت‌ها در ایالات متحده یا در هندوستان - به محوکردن نسخه‌های قدیمی کمک می‌کند.

### روجر کین و الیزابت باگنت، نقشهٔ جامع املاک<sup>۱</sup>

قواعد کوتاه‌نویسی که مسئولان مالیاتی باید حقیقت را با آن‌ها درک کنند، صرفاً ابزارهای مشاهده نیستند. آن قواعد با نوعی اصل هاینبرگ<sup>۲</sup> مالی، بارها قدرتشان در دگرگون‌ساختن واقعیت‌هایی را که ثبت می‌کنند، نشان داده‌اند.

مالیات در و پنجره که در دورهٔ «کمیتهٔ راهنما»<sup>۳</sup> در فرانسه وضع شد و سپس به زودی در سال ۱۹۱۷ لغو گردید، یک مثال تکان‌دهنده است که به ذهن‌خاطر می‌کند. [۹۱]

احتمالاً پیشنهاددهندهٔ چنان مالیاتی باید استدلال می‌کرده است که تعداد در و پنجره‌ها در یک ساختمان، متناسب با اندازهٔ ساختمان است و به این ترتیب، لازم نیست ارزیاب مالیاتی به ساختمان وارد شود یا ابعادش را اندازه بگیرد، بلکه صرفاً می‌تواند در و پنجره‌ها را بشمارد. آن فکر به مثابهٔ قاعده‌ای ساده و عملی، فکر درخشانی بود، ولی عوارضی به

1. Roger Kain and Elizabeth Baigent, "The Cadastral Map"

۲. ورنر هاینبرگ (Werner Heisenberg) فیزیک‌دان آلمانی (۱۹۰۱ تا ۱۹۷۶) و یکی از پیشگامان فیزیک کوانتوم بود که اصل عدم قطعیت را مطرح کرد و بابت پایه‌گذاری فیزیک کوانتوم، در سال ۱۹۳۲ جایزه نوبل فیزیک را دریافت کرد. - م.

۳. کمیتهٔ راهنما (French Divictory) یک هیئت پنج‌نفره بود که در نخستین جمهوری فرانسه از نوامبر ۱۷۹۵ تا نوامبر ۱۷۹۹ بر کشور حکومت می‌کرد. آن هیئت با کودتای ناپلئون کنار رفت. - م.



همراه داشت. از آن پس خانه‌های خرده‌کشاورزان به گونه‌ای طراحی یا بازسازی شد که تا حد امکان ورودی و شکاف کمتری داشته باشد. گرچه کمبودهای مالی را می‌توان با افزودن بر مالیات هر در و پنجره جبران کرد، آثار بلندمدت آن تغییرات بر سلامت جمعیت روستایی، بیش از یک قرن باقی می‌ماند.

قالب تازه‌تحمیلی حکومت در حوزه‌ی تصدی زمین، خیلی انقلابی‌تر از مالیات در و پنجره بود. آن قالب یک قانون نهادی کاملاً جدید را تثبیت کرد. نظام جدید تصدی زمین، هرچند ساده و همسان به اجرا درآمد، روستاییان را خواهی‌نخواهی به دنیای سندهای مالکیت، دفترهای معامله‌ی زمین، حق‌الزحمه‌های واسطه‌گری، ارزیابی‌ها و درخواست‌های اداری پرتاب کرد. آن روستاییان با کارشناسان جدید و قدرتمندی روبه‌رو شدند که در لباس کارمند املاک، نقشه‌بردار، قاضی و وکیل، رویه‌ها و تصمیم‌های ناآشنا با ذهنیت کشاورزان را به کار می‌بردند.

در مواردی که نظام جدید تصدی یا اجاره‌داری زمین، نوعی تحمیل استعماری بود (یعنی کاملاً بیگانه بود، از سوی فاتحان بیگانه و با زبان ناخوانا و مقتضای نهادی ناآشنا اجرا می‌شد، و رویه‌های محلی هیچ قرابتی با مالکیت مطلق زمین نداشتند)، حتی پیامدهای دامنه‌دارتری پدید می‌آمد. مثلاً اسکان دائمی در هندوستان، طبقه‌ی اجتماعی جدیدی ساخت که چون مالیات زمین‌ها را پرداخته بودند، مالک کامل زمین‌ها و صاحب حق ارث و فروش آن‌ها شدند، درحالی‌که این حقوق پیش‌تر اصلاً در هندوستان وجود نداشت. [۹۲] در همان زمان میلیون‌ها زارع، اجاره‌کار و کارگر کشاورزی، از حقوق عرفی خود برای دسترسی به زمین و محصولات کشاورزی محروم شدند. آنان که نخستین بار از اسرار آن نظام اجرایی تصدی زمین‌ها سر درآوردند، از فرصت‌های منحصر به فرد برخوردار شدند. به‌همین ترتیب، ویتنامی‌هایی که در نقش منشی یا مترجم، در جایگاه واسطه‌ی بین مسئولان فرانسوی در دلتای مکونگ<sup>۱</sup> و رعایای ویتنامی آن‌ها کار می‌کردند، فرصت به‌جیب‌زدن ثروت‌های شیرین را به دست آوردند. آنان گاهی با تمرکز کردن بر کارهای کاغذی حقوقی - از قبیل اسناد مالکیت و دریافت حق‌الزحمه‌های شیرین - به بزرگ‌ترین زمین‌داران و اربابان روستاییانی تبدیل می‌شدند که گمان کرده بودند این کارگزاران دارند زمینۀ تصاحب مزارع رایگان مشترک برای کشاورزان را فراهم می‌کنند. البته، ممکن بود که این واسطه‌های نوظهور در برخی موارد از دانش خود به‌آسانی برای پی‌بردن به هدف هم‌وطنان در میان انبوه قوانین جدید استفاده کنند.

۱. مکونگ (Mekong) از رودخانه‌های پُرآب جنوب شرقی آسیاست که از کشورهای میانمار، چین، تایلند، کامبوج و ویتنام می‌گذرد. طول تخمینی رودخانه که دوازدهمین رودخانه‌ی دراز دنیاست، حدود ۴۳۵۰ کیلومتر، حوزه آبریز آن حدود ۷۹۵ هزار کیلومتر مربع و دبی سالانه‌اش ۴۷۵ کیلومتر مکعب است. - م.

در هر حال، رفتار این واسطه‌ها هر چه که بود، آن‌ها با تسلط بر زبان اداری زمین‌داری که به‌طور خاص با هدف خوانابودن و شفاف‌بودن برای مسئولان اجرایی طراحی شده بود، و نیز با بهره‌برداری از بی‌سوادی روستاییانی که قوانین جدید تصدی زمین برای ایشان نامفهوم بود، گذار بی‌چون و چرایی در روابط قدرت پدید آوردند. [۹۳]

اسناد مالکیت مطلق و سنجش یکسان زمین‌ها، همان نقشی را در مالیات‌ستانی متمرکز و بازار مستغلات داشتند که پول رایج بانک مرکزی در بازار داشت. [۹۴] آن اسناد و رویه‌ها تهدیدی برای قدرت و خودمختاری محلی محسوب می‌شدند. پس عجیب نیست که مقاومت شدیدی در برابر آن‌ها پدید آمد. هر پیمایش جامع املاک در اروپای قرن هجدهم، بی‌چون و چرأ در زمره شگردهای تمرکزگرایی [افزایش قدرت حکومت مرکزی] محسوب می‌شد. در آن زمان روحانیون و نجبای محلی به‌ناچار درمی‌یافتند که قدرت مالیات‌ستانی و معافیت‌های مالیاتی ایشان در خطر افتاده است. عوام نیز چنان تغییراتی را به‌مثابه پیش‌زمینه افزایش مالیات‌های محلی می‌دیدند. ژان باپتیست کولبرت<sup>۱</sup> که «تمرکزگرایی» اعظم مطلق‌گرایی بود، پیشنهاد پیمایش جامع املاک فرانسه را مطرح کرد، ولی مخالفت هر دو دسته اشراف و روحانیان در سال ۱۶۷۹، طرح او را نقش بر آب کرد. یکصد سال بعد در دوران پس از انقلاب بود که فردی بنیادگرا به‌نام فرانسوا نونل بابوف<sup>۲</sup> در «طرح سند جامع و همیشگی املاک»، رؤیای اصلاحات ارضی برابری‌گرایانه را مطرح کرد؛ رؤیایی که هرکس در آن به قطعه زمین برابر با دیگران دست یابد. [۹۵] باین حال، رؤیای او نیز نقش بر آب شد.

لازم است علاوه بر ظرفیت ساده‌سازی‌های حکومت برای دگرگون‌کردن دنیا، به ظرفیت جامعه برای تعدیل، تضعیف، جلوگیری و حتی براندازی دسته‌بندی‌های تحمیل‌شده بر خودش توجه کنیم. در این زمینه مفید است که بین واقعیت‌های روی کاغذ و واقعیت‌های میدانی، تمیز قائل شویم. سالی فالک مور<sup>۳</sup> و کثیری از دیگر افراد تأکید کرده‌اند که سوابق بایگانی دفتر زمین‌ها می‌تواند مبنایی برای مالیات‌ستانی باشد، ولی در عمل فایده چندانی در مورد حقوق زمین‌ها به بار نمی‌آورد. گاهی مالکان کاغذی در عمل مالکان واقعی نبودند. [۹۶] چنان‌که دیدیم، احتمال داشت کشاورزان خرده‌پای روس به یکپارچه‌سازی «روی کاغذ» تن دهند، ولی کماکان روش آمیختن نوارها را ادامه

۱. ژان باپتیست کولبرت (Colbert) سیاست‌مدار فرانسوی (۱۹۱۶ تا ۱۶۸۳) و نخست‌وزیر کشور از ۱۶۶۱ تا زمان مرگش در دوران پادشاهی لونی چهاردهم بود. - م.

۲. فرانسوا نونل بابوف (Francois-Noel Babeuf) روزنامه‌نگار و آشوبگر سیاسی فرانسوی (۱۷۶۰ تا ۱۷۹۷) در دوران انقلاب کبیر فرانسه بود. روزنامه او به طرفداری از فقرا و دعوت به شورش مردمی علیه «کمیته راهنما» و حکومت فرانسه، شهرت داشت. - م.

3. Sally Falk Moore

دهند. دست‌اندازی به زمین‌ها، تصرف عدوانی و شکار قاچاق - اگر موفقیت‌آمیز بود - نمونه‌هایی از اجرای حقوق مالکیت در عمل است که روی کاغذ به آن‌ها اشاره نمی‌شود. مردم از برخی مالیات‌های زمین و عُشریه‌ها فرار کرده یا به‌قدری از آن‌ها تخطی می‌کردند که گویی قانون، ارزش خود را از دست می‌داد. [۹۷] شکاف عظیم بین تصدی زمین روی کاغذ و در میدان عمل، احتمالاً در هنگامه آشوب‌های اجتماعی و شورش‌ها به اوج می‌رسد. ولی حتی در دوره‌های آرام‌تر نیز یک نظام سایه برای تصدی زمین هست که در کنار قرائت رسمی در دفترهای ثبت زمین‌ها و زیر پوست آن کمین می‌کند. هیچ‌گاه نباید گمان کرد که رویه‌های محلی از درِ سازش کامل با نظریه‌های حکومتی درمی‌آیند.

تمام حکومت‌های تمرکزگرا به ارزش یک نقشه جامع املاک که فراگیر و یکسان باشد، پی برده‌اند. با این حال، تهیه آن نقشه‌ها چیز دیگری بود و تهیه نقشه‌های جامع وقتی سریع‌تر و فراگیرتر انجام می‌شد که یک حکومت مرکزی قدرتمند بتواند اراده خود را بر یک جامعه مدنی نسبتاً ضعیف تحمیل کند. برعکس، وقتی جامعه مدنی، سازمان‌دهی منسجم داشت و حکومت نسبتاً ضعیف بود، تهیه نقشه جامع املاک به‌کندی، اغلب داوطلبانه و ناقص و پراکنده پیش می‌رفت. به همین علت بود که فرانسه در دوران ناپلئون نقشه‌های جامع را خیلی زودتر از انگلستان تهیه کرد، زیرا اصناف حقوقی در انگلستان مدت‌هاست که جلوی این تهدید را علیه کارکردهای محلی و درآمدزای آن کشور گرفته‌اند. بنابر همین استدلال معلوم می‌شود که تهیه نقشه‌های جامع در مستعمرات فتح‌شده و اداره‌شده براساس حکم استعمارگران، سریع‌تر از کشورهای شهرنشین استعمارکننده آن‌ها انجام می‌شد. شاید ایرلند در زمره نخستین‌ها بوده باشد. یان هکینگ<sup>۱</sup> می‌گوید که پس از پیروزی کرامول<sup>۲</sup> بر ایرلند، «کشور را تمام‌وکمال برحسب زمین‌ها، ساختمان‌ها، افراد و احشام، با مدیریت بی‌واسطه ویلیام پتی<sup>۳</sup> نقشه‌برداری کردند تا تجاوز انگلیسی‌ها به ایرلند در سال ۱۶۷۹ تسهیل شود». [۹۸]

وقتی یک مستعمره، جمعیت اندک و متشکل از مهاجران داشت (مثل آمریکای شمالی و استرالیا)، موانع اجرای نقشه جامع همه‌جانبه و همسان به حداقل می‌رسید. در آن مستعمرات، دیگر خبری از مشکل نقشه‌برداری از الگوهای دیرینه کاربری زمین

### 1. Ian Hacking

۲. *اولیور کرامول* (Oliver Cromwell) فرمانده نظامی و سیاست‌مدار انگلیسی (۱۵۹۹ تا ۱۶۵۸) بود که رهبری مجلس انگلستان علیه پادشاه (چارلز اول) در خلال جنگ داخلی کشور و حکومت بر جزایر امپراتوری را از ۱۶۵۳ تا زمان مرگش بر عهده داشت. - م.

۳. *ویلیام پتی* (William Petty) اقتصاددان، دانشمند و فیلسوف انگلیسی (۱۶۲۳ تا ۱۶۸۷) بود که با خدمت‌کردن در رکاب کرامول در سرزمین مشترک‌المنافع ایرلند، در حکومت انگلستان رشد کرد. او روش کارآمدی برای پیمایش زمین‌هایی ابداع کرد که قرار بود مصادره شده و به سپاهیان کرامول واگذار شوند. - م.

نبود و صرفاً پیمایش قطعاتی از زمین انجام می‌شد که می‌خواستند به تازه‌واردان اروپایی بدهند یا بفروشند. در این میان به مردم بومی و نظام‌های سنتی اموال مشاع ایشان اعتنا نمی‌شد. [۹۹] *توماس جفرسون*<sup>۱</sup> که به‌واسطه آشنایی با عقلانیت روشنگری، دید تیزی داشت، خیال تقسیم کردن ایالات متحده از غرب رودخانه اوهایو به «صدها» مربع ده در ده مایلی<sup>۲</sup> و ملزم کردن ساکنان کشور به گرفتن قطعات مذکور را در سر می‌پروراند.



شکل ۷. منظره پیمایش هوایی، کسلتون، داکوتای شمالی

سراسر بودن پیشنهاد جفرسون از لحاظ هندسی، صرفاً یک گزینه زیبایی‌شناسانه نبود. وی ادعا کرد که قطعات نامنظم، تقلب‌کردن را آسان می‌کنند. او برای تقویت ادعایش به تجربه ایالت ماساچوست استناد کرد که اندازه املاک به اندازه ۱۰ تا ۱۰۰ درصد بزرگ‌تر از اسناد مالکیت آن‌ها بود. [۱۰۰] منظم بودن شبکه زمین‌ها علاوه بر خوانا کردن

۱. *توماس جفرسون* (Thomas Jefferson) سومین رئیس‌جمهور تاریخ ایالات متحده (۱۷۴۳ تا ۱۸۲۶) و از بنیان‌گذاران ایالات متحده امروزی بود. - م.

۲. مایل دریایی که به گره دریایی یا نات (Knot) معروف است، یک واحد بین‌المللی در دریانوردی و معادل ۱۸۵۳ متر است، ولی مایل خشکی که اکنون تقریباً فقط در ایالات متحده و در کیلومتر شمار برخی خودروها استفاده می‌شود و در این متن نیز منظور بوده است، بین‌المللی نیست، به مجموعه واحدهای اندازه‌گیری سیستم انگلیسی اختصاص دارد و معادل ۱۶۰۹ متر است. - م.

آن‌ها برای مسئولان مالیات‌ستانی، شیوه‌ای آسان و ارزان برای آماده‌سازی دسته‌جمعی زمین‌ها و بازاریابی واحدهای همگن بود. آن شبکه باعث تسهیل در کالایی کردن زمین‌ها و نیز محاسبه مالیات‌ها و حدفاصل املاک شد. آن شیوه از لحاظ اداری نیز سهولت دلگرم‌کننده‌ای به همراه می‌آورد. آن زمین‌ها را می‌شد از راه دور و از طریق کسی به ثبت و دریافت سند مالکیت رساند که تقریباً هیچ‌گونه آشنایی با محل نداشت. [۱۰۱] اگر آن طرح به‌دقت اجرا می‌شد، بخشی از منطق بی‌روح و مکانیکی جداول جنگل‌داری علمی در آن نمایان می‌شد. باین‌حال، صدور اسناد مالکیت زمین‌ها در برنامه جفرسون (که از سوی کنگره تعدیل شد تا به قطعات مستطیلی و شهرک‌هایی با مساحت تقریبی ۹۳ کیلومتر مربع تقسیم شود)، در مواردی از الگوی تجویز شده پیروی نکرد.

در نظام تورن<sup>۱</sup> برای صدور اسناد مالکیت که در دهه ۱۸۶۰ در استرالیا و نیوزلند شکل گرفت، از یک شبکه با چاپ سنگی (لیتوگراف) استفاده می‌شد که از قبل پیمایش شده بود و قطعه‌بندی‌های ثبت‌شده را براساس «هرکه زودتر بیاید، در اولویت است»، به ساکنان عرضه می‌کرد. آن روش را می‌توان سریع‌ترین و کم‌هزینه‌ترین شیوه‌ای دانست که تا به امروز برای فروش زمین به کار رفته است. روش تورن بعدها در بسیاری از مستعمرات بریتانیا به کار رفت. باین‌حال، هرچقدر شبکه هندسی زمین‌ها همگن‌تر و دقیق‌تر می‌شد، احتمال ایجاد تضاد با مشخصات طبیعی چشم‌اندازهای نامتجان اطرافش بیشتر بود. احتمال حیرت‌زدگی ناظران به‌خوبی در این شعر هجوآمیز نیوزلندی بیان شده است:

و اما راه میان مزرعه مایکل  
که روی نقشه بود به سلامت،  
برای کاری که قرار بود به سامان برساند  
راست بگویم نبود حتی مستحق ملامت؛  
به گاه و شب، بعید نبود که در آن راه  
کسی گاه‌به‌گاه بیفتد به دام فلاکت!

.....

چقدر تمیز نقش بسته بود روی کاغذ  
و چه خوب و بی‌دریغ اداره می‌شد،  
بر فراز صخره‌ها، یال کوه‌ها و آبراهه‌ها  
با خطی راست و هموار رسم می‌شد؛  
که البته مانع خط راه‌آهن بود  
و ناگزیر بار بار دوش آدم و خر سوار می‌شد! [۱۰۲]

۱. روش تورن را شخصی به‌نام رابرت تورن (Rober Torren) ابداع کرد. - م.

البته ترسیم‌کردن نقشه جامع املاک، فقط یکی از فنون موجود در زرادخانه روبرشد حکومت متجدد مطلوبیت‌گرا بود. [۱۰۳] با اینکه حکومت پیشامتجدد به هوش کافی برای برقراری نظم، دریافت مالیات‌ها و تجهیز سپاهیان بسنده می‌کرد، حکومت‌های متجدد (مدرن) هر روز بیشتر سودای «دردست‌گرفتن مهار» منابع مادی و انسانی کشورشان و افزایش بهره‌وری آن منابع را در سرپروراندند. این اهداف اثباتی در حوزه کشورداری، به دانش دقیق‌تر درباره جامعه نیاز داشت. پس موجودی اولیه زمین‌ها، مردم، درآمدها، مشاغل، منابع و مناطق در حال توسعه، نقطه شروع خوبی به نظر می‌آمد. «نیاز حکومت - که هر روز دیوان‌سالارتر می‌شد - به سازمان‌دهی خود و سلطه بر منابع، وسوسه جدی گردآوری آمارهای حیاتی و غیره، از جنگل‌داری گرفته تا کشاورزی عقلانی (!)؛ تا نقشه‌برداری و نقشه‌کشی دقیق؛ و نیز بهداشت عمومی و اقلیم‌شناسی را در حکومت‌ها پدید آورد» [۱۰۴]

گرچه اهداف حکومت در حال گسترش بود، آنچه حکومت می‌خواست بدانند، همچنان به‌طور مستقیم به آن اهداف ربط داشت. مثلاً حکومت پروس در قرن نوزدهم به شدت به سن و جنسیت درون‌کوچنده و برون‌کوچنده‌ها<sup>۱</sup> (مهاجران به و از آن خطه) علاقه‌مند بود، ولی مذهب یا نژاد آن‌ها را مهم نمی‌دانست؛ آنچه حکومت مهم می‌دید، پی‌بردن به ردپای فراری‌ها از خدمت نظام، و حفظ‌کردن ورودی مردان به سن خدمت نظامی بود. [۱۰۵] دغدغه روزافزون حکومت درباره بهره‌وری، سلامت، بهداشت، آموزش، حمل‌ونقل، منابع معدنی، تولید غلات و سرمایه‌گذاری، بیشتر نوعی کنار گذاشتن اهداف قدیمی کشورداری بود تا بسط و تعمیق آنچه چنان اهدافی در دنیای متجدد ایجاد می‌کرد.





## فصل دوم | شهرها، مردم و زبان



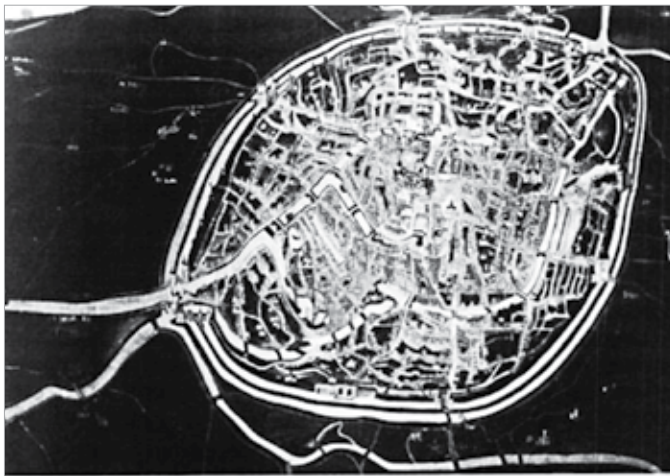




... و دانشکده‌های نقشه‌کشی، از امپراتوری نقشه‌ای تهیه کردند که هم‌اندازه خود امپراتوری بود و نقطه به نقطه با امپراتوری انطباق داشت ... نسل‌های بعدی پی بردند که این «نقشه گسترده» بی‌خاصیت است، پس اصلاً «ناسپاسی» نبود که ایشان آن نقشه را به دست تاراج «سوزش خورشید» و «سرمای سخت زمستان‌ها» سپردند.

### سوارز میراندا<sup>۱</sup>

نقشه هوایی از یک شهر قرون وسطایی یا از قدیمی‌ترین محلات یک شهر خاورمیانه‌ای که چندان دست‌کاری نشده باشد، شکل ویژه‌ای دارد که عین بی‌نظمی است. به تعبیر دقیق‌تر، چنان شهری با هیچ قالب انتزاعی کلی همخوانی ندارد. خیابان‌ها، کوچه‌ها و گذرها یکدیگر را با زاویه‌های متنوع و با چنان تراکمی قطع می‌کنند که شبیه پیچیدگی‌های ذاتی در برخی فرایندهای زنده‌وار<sup>۲</sup> است. در یک شهر قرون وسطایی که دفاع از شهر به دیوارها و شاید خندق‌ها وابسته بود، گاهی دیوارهای درونی وجود داشت که پس از دیوارهای بیرونی ساخته شده بودند و خیلی شبیه حلقه‌های رشد یک درخت به نظر می‌آمدند. نمایی از پروژ<sup>۳</sup> در حدود سال ۱۵۰۰ چنان الگویی را هویدا می‌کند (شکل ۸). هویت آن شهر با «سبز کاخ»، بازار، رودخانه و کانال‌هایی تعریف می‌شد که (تا قبل از مسدود شدن با گل‌ولای) مانند خون در رگ‌های این شهر متکی به منسوجات و تجارت جاری بودند.



شکل ۸. محدوده پروژ در سال ۱۵۰۰، از یکی از نقاشی‌های تالار شهر

1. Suarez Miranda, *Viajes de varones prudentes* (1658).

2. organic

۳. پروژ (Bruges) شهری در بلژیک امروز است که با کانال‌های آب، ساختمان‌های قرون وسطایی و خیابان‌های سنگفرش شده‌اش شهرت دارد. جمعیت شهر حدود ۱۲۰ هزار نفر است. - م.

این واقعیت که نقشهٔ بروژ بدون هرگونه طراحی کلی و فاقد منطق هندسی سازگار در بخش‌های مختلف است، موجب نمی‌شود که گمان کنیم آن شهر برای ساکنانش گیج‌کننده بوده است. می‌توان تصور کرد که بسیاری از خیابان‌های سنگفرش‌شدهٔ بروژ، صرفاً مسیرهای عبور بوده‌اند که به‌علت گذر مکرر مردم، به‌شکل راه درآمده‌اند. به‌نظر آنان که در محلات مختلف بروژ بزرگ شده‌اند، همه‌جای بروژ کاملاً آشنا و خوانا است. کوی و برزن‌های شهر، نزدیک به متداول‌ترین فعالیت‌های روزمرهٔ مردم ساخته شده‌اند. باین‌حال، بروژ برای غریبه یا تاجری که نخستین بار به شهر وارد می‌شد، قطعاً گیج‌کننده بود، زیرا منطق تکرارشونده و مجردی در ساخت شهر وجود نداشت که یک تازه‌وارد بتواند به آن خو بگیرد. می‌توان گفت که در چشم‌انداز شهری بروژ در سال ۱۵۰۰، دانش محلی را بر دانش بیگانه - از جمله بر دانش دستگاه‌های سیاسی بیرونی - ترجیح داده بودند. [۱]

چشم‌انداز شهر بسیار شبیه کارکرد زبان‌شناختی یک گویش دشوار یا ناخوانا بود و مانند یک غشای نیمه‌تراوا (نیمه‌نفوذناپذیر)، ارتباط درون شهر را تسهیل می‌کرد، ولی سرسختانه با کسانی که در شهر بزرگ نشده و سخن‌گفتن به این گویش جغرافیایی ویژه را نیاموخته بودند، بیگانگی می‌کرد.

ناخوانایی نسبی برخی محلات شهری برای غریبه‌ها (یا امور مشابه روستایی از قبیل تپه‌ها، باتلاق‌ها و جنگل‌ها)، در طول تاریخ باعث حاشیهٔ امن سیاسی خطیر در برابر سلطهٔ نخبگان بیگانه می‌شد. یک روش ساده برای پی‌بردن به وجود این حاشیهٔ امن، پرسیدن از یک غریبه است که آیا به راهنمای محلی نیاز دارد تا بتواند راه خود را به‌درستی پیدا کند یا خیر. اگر پاسخ آری باشد، آن محله یا خطه، حداقل از اندکی حفاظت در برابر مزاحمت‌های بیرونی برخوردار است. ارزش سیاسی این حفاظت، در کنار الگوهای اتحاد محلی، در شورش‌های شهری پراکندهٔ متعدد در قرون هجدهم و نوزدهم بر سر قیمت نان در اروپا، در مقاومت استوار «جبههٔ رهایی‌بخش ملی» در برابر فرانسه در قصبه‌های<sup>۱</sup> (قلعه‌های) الجزایر، [۲] و در سیاست بازار که به سرنگونی محمدرضا شاه در ایران کمک کرد، معلوم می‌شود. پس ناخوانایی یک منبع مطمئن برای خودمختاری سیاسی [مردم] بوده است و خواهد بود. [۳]

مسئولان حکومت‌ها که در بازطراحی شهرها با هدف خواناتر کردن آن‌ها به مانع برخورد بودند (موضوعی که به‌زودی بحث خواهیم کرد)، تلاش کردند نقشهٔ شهرهای کهن و پیچیده را به شیوه‌ای تهیه کنند که حفظ امنیت و نظارت بر

آن‌ها آسان شود. اکثر شهرهای بزرگ فرانسه، به‌ویژه پس از انقلاب، در معرض نقشه‌برداری دقیق نظامی قرار گرفتند. وقتی شورش‌های شهری رخ داد، مسئولان می‌خواستند بتوانند به‌سرعت مکان دقیق شورش را شناسایی کنند و به‌این ترتیب، به بهترین شکل از عهده‌مهاری یا سرکوب شورشیان برآیند. [۴]

چنان‌که می‌توان انتظار داشت، برنامه‌ریزان حکومتی و شهری تقلا کرده‌اند بر این ناخوانایی مکانی غلبه کنند و جغرافیای شهرها را از بیرون (مرکز) خواناتر و واضح‌تر سازند. موضع‌گیری ایشان در قبال چیزی که خودشان «کثرت درهم‌وبرهم»<sup>۱</sup> در شهرهای بدون برنامه می‌نامیدند، بی‌شبهت به رویکرد جنگل‌داران علمی به کثرت طبیعت در جنگل‌های برنامه‌ریزی‌نشده نبود. شاید منشأ شبکه‌ها یا سکونت‌هایی را که نظم هندسی داشتند، بتوان در منطق سراسر نظامی پیدا کرد. یک اردوگاه مربع‌شکل، منظم و قاعده‌مند نظامی با آرایش «استحکامات»<sup>۲</sup> رومی، فواید بسیار داشت. سربازها به‌آسانی می‌توانستند فنون ساخت آن را بیاموزند، فرمانده سپاه به‌دقت می‌دانست که ستوان‌ها و سایر سربازان در چه موقعیتی مستقر هستند و هر قاصد یا فرمانده رومی که از راه به کمپ می‌رسید، می‌دانست کجا باید فرمانده را پیدا کند. شاید براساس یک حس بلندپروازانه بتوان گفت که یک امپراتوری دامنه‌دار و چندزبانه نیز از لحاظ نمادین مفید می‌دانسته است که اردوگاه و شهرهایش را مطابق قواعد ویژه و نشان نظم و اقتدار خودش طراحی کند. فارغ از سایر عوامل، شهری را که برحسب یک منطق ساده و تکراری بنا شده باشد، به آسان‌ترین شکل ممکن می‌توان اداره کرد و به نظم رسانید.

فایده‌ی سیاسی و اجرایی چشم‌انداز هندسی شهر هرچه که بود، در حال، نهضت روشنگری نوعی زیبایی‌شناسی قدرتمند را رایج کرد که شیفتگی عجیبی به خطوط صاف و نظم عینی داشت. هیچ‌کس واضح‌تر از رنه دکارت<sup>۳</sup> این تعصب را بیان نکرد: «این شهرهای باستانی که روزگاری فقط روستاهای پراکنده بودند و در گذر زمان به شهرهای بزرگ تبدیل شدند، اغلب در مقایسه با «شهرهای سامان‌یافته‌ای که یک مهندس روی یک صفحه خالی طراحی می‌کند» و مطابق تخیل اوست، «بسیار ناجور طراحی شده‌اند». و هرچند با مقایسه یک‌به‌یک می‌توان دید که در ساختمان شهرهای کهن، هنر فراوان‌تری وجود دارد، با دیدن شیوه چیده‌شدن بناهای آن شهرها - یک ساختمان بزرگ اینجا و یک ساختمان کوچک آنجا - و با توجه به اینکه «آن ساختمان‌ها چقدر خیابان‌ها را پیچ‌درپیچ

1. higgledy-piggledy profusion

2. castra

3. Descartes

و خمیده کرده‌اند»، هر ناظری خواهد گفت که «چنان بناهایی بیشتر از روی بخت و تصادف پدید آمده است تا از ارادهٔ مردمان و کاربرد منطقی». [۵]

نگرش دکارت، معادل شهری جنگل علمی را به ذهن تداعی می‌کند: خیابان‌هایی بین خطوط صاف که یکدیگر را با زاویهٔ قائمه قطع می‌کنند، و ساختمان‌هایی با طراحی و اندازهٔ یکنواخت که همگی طبق یک برنامهٔ واحد و فراگیر ساخته شده‌اند. قرابت گزینشی بین یک حکومت قدرتمند و یک شهر که طراحی یکنواخت دارد، امر آشکاری است. لوئیس مامفورد<sup>۱</sup> که تاریخ‌نگار جلوه‌های شهری است، خاستگاه اروپای متجدد را در همین همزیستی بی‌پرده و خوانای سبک باروک<sup>۲</sup> در دولت-شهرهای ایتالیایی می‌داند. او با عباراتی که اگر دکارت زنده بود، با آن‌ها هم‌دل می‌شد، چنین می‌گوید: «یکی از موفقیت‌های ذهن باروک همین بود که مکان را سامان می‌داد، آن را پیوسته می‌کرد، و مکان را به اندازه‌ها و نظم‌ها فرومی‌کاست». [۶] البته اگر بخواهم قدری توضیح دهم، باید بگویم که بازطراحی شهرها - با آن عمارت‌ها، چشم‌اندازها، میدان‌ها و توجه دقیق به یکدستی، تناسب و دورنما - با هدف نمایش عظمت و قدرت خیره‌کنندهٔ پادشاه اجرا می‌شد. در آن کارها ملاحظات زیبایی‌شناختی در غالب نمونه‌ها در ساختارهای اجتماعی موجود و در کارکردهای عادی شهر، بر سایر ملاحظات چیره می‌شد. مامفورد می‌افزاید: «مهندسی نظامی ایتالیایی، به واسطهٔ تخصصی که در تخریب داشت و به علت عادت ذهنی بولدوزرمانندش شکل گرفت؛ تفکری که به دنبال صاف کردن دردها و ناهمواری‌های زمین بود تا شروعی هموار برای خطوط ریاضیاتی انعطاف‌ناپذیر خود فراهم سازد». [۷]

قدرت بصری شهرهای باروک، با توجه ویژه‌اش به امنیت نظامی پادشاه در برابر دشمنان درونی و بیرونی محک می‌خورد. به این ترتیب، آلبرتی و پالادیو<sup>۳</sup> هر دو خیابان‌های اصلی را مسیر عبور نظامیان می‌دانستند. چنان راه‌هایی باید مستقیم یا به تعبیر پالادیو چنین بودند: «وقتی مفیدتر هستند که همه‌جا هم‌سطح باشند؛ یعنی هیچ جای جاده نباشد که یک سرباز نتواند روی آن به‌آسانی رژه برود». [۸] البته که بسیاری از شهرها به الگوی مطلوب دکارت، نزدیک هستند. اکثر این

#### 1. Lewis Mumford

۲. باروک (Baroque) سبک معماری، موسیقی و هنر برتر اروپا در قرن‌های هفدهم و هجدهم بود که مهم‌ترین ویژگی‌اش، تزئینات و جزئیات فراوان است. - م.

۳. لئون باتیستا آلبرتی (Alberti) و آندرنو پالادیو (Palladio) به همراه فیلیپو برنلچی (Brunelleschi) سه تن از شخصیت‌های اصلی در معماری دوران رنسانس بوده‌اند. - م.

شهرها به دلایل آشکار، از آغاز و به‌طور کامل در قالب شهرهای جدید و اغلب آرمان‌گرایانه، برنامه‌ریزی شده‌اند. [۹] وقتی این شهرها با حکم امپراتوری بنا نشده باشند، بازهم پای بنیان‌گذارانی در کار است که میدان‌های تکراری و یکسان را برای اسکان‌های آتی در طراحی گنجانده‌اند. [۱۰] چشم‌انداز کلی مرکز شیکاگو در قرن نوزدهم (یا فیلادلفیای<sup>۱</sup> بناشده به دست ویلیام پن<sup>۲</sup> یا نیوهیون<sup>۳</sup> که به همان اندازه مناسب هستند)، مصداق خوبی از شهر شبکه‌ای را به ما نشان می‌دهد (شکل ۹). طرح مسطح شهر شیکاگو از منظر مسلط یک مدیر اجرایی، چیزی تقریباً آرمان‌شهری است. آن طراحی، آشنایی سریع با منظره کلی را میسر می‌کند، زیرا تمام شهر از خطوط صاف، زوایای قائمه، و تکرار طرح‌ها پر شده است. [۱۱] حتی ظاهراً رودخانه‌ها هم به‌ندرت تقارن بی‌وقفه آن شهر را برهم می‌زنند. یافتن یک نشانی برای یک غریبه یا یک پلیس در شیکاگو امر نسبتاً آسانی است و نیاز به هیچ راهنمای محلی ندارد. دانش شهروندان محلی نیز نسبت به غریبه‌ها مزیتی ندارد. اگر شیکاگو مثل بالاشهر<sup>۴</sup> منهتن، چهارراه‌هایش را شماره‌گذاری متوالی می‌کرد و کوچه‌های دراز متقاطع با خیابان‌ها را نیز پشت‌سرهم شماره‌گذاری می‌کرد، طرح شهر حتی شفاف‌تر هم می‌شد. [۱۲] نظم یک شهر شبکه‌ای در روی زمین، نظم زیرزمینی‌اش - ازلحاظ طراحی لوله‌کشی آب، کانال‌های سیلاب، فاضلاب، کابل‌های برق، لوله‌های گاز و مترو - را نیز تسهیل می‌کند و اهمیت نظم زیرزمینی در اداره یک شهر، کمتر از نظم روی زمین نیست. تحویل نامه‌ها، گردآوری مالیات‌ها، سرشماری، رساندن تدارکات و جابه‌جایی مردم به داخل و خارج شهر، فرونشاندن شورش‌ها، حفاری برای لوله‌ها و خطوط فاضلاب، یافتن یک جنایتکار یا سرباز فراری (به شرط آنکه در نشانی موردنظر مستقر باشد)، و برنامه‌ریزی برای حمل‌ونقل عمومی، آب لوله‌کشی و دفع زباله، همگی با منطق شبکه‌ای، آسان‌تر می‌شوند.

#### 1. Philadelphia

۲. ویلیام پن (Willam Pen) سیاست‌مدار و از طرفداران اولیه دموکراسی و آزادی مذهب در آمریکا (۱۶۴۴ تا ۱۷۱۸) بود. او بابت روابط حسنه و قراردادهای موفق با برخی بومیان آمریکا شهرت یافت. ساخت و گسترش شهر فیلادلفیا در قالب شبکه‌ای با مدیریت او انجام گرفت. - م.  
۳. نیوهیون (Haven New) یک شهر ساحلی در ایالت کانکتیکت آمریکا و محل استقرار دانشگاه معروف ییل (Yale) است. - م.

#### 4. Manhattan



شکل ۹. نقشه محدوده مرکز شهر شیکاگو، ۱۸۹۳

سه جنبه از نظم هندسی در سکونتگاه‌های انسانی هست که باید بر آن‌ها تأکید کرد. نخست آنکه نظم مذکور نه در مقیاس خیابان‌ها، بلکه بیشتر از آسمان و از بیرون به چشم می‌آید. یک عابر پیاده که در میان این شبکه قرار می‌گیرد؛ مانند سربازی که رژه می‌رود یا یک میخ‌پرچ‌کن در یک خط تولید طولانی، نمی‌تواند بلافاصله طرح بزرگ‌تر حاکم بر شهر را درک کند. پی‌بردن به تقارن این شهرها از بازنگری یا شبیه‌سازی آن‌ها (چیزی که وقتی خط‌کش و یک کاغذ سفید به یک دانش‌آموز دبستانی بدهیم، انتظار داریم ببینیم)، یا از دید بالا یعنی مثلاً از یک چرخ‌بال حاصل می‌شود که در ارتفاع زیادی پرواز می‌کند؛ خلاصه بگویم: از منظر خدا یا از چشم یک حاکم مطلق. این واقعیت مکانی شاید در ذات خود برنامه‌ریزی یا معماری شهری نهفته باشد، زیرا چنان فرایندی متضمن ریزسازی<sup>۱</sup> و کاربرد الگوهای مقیاس‌پذیری است که حامی مالی یا برنامه‌ریز به آن‌ها طوری زل می‌زند که گویی در چرخ‌بال نشسته است. [۱۳] آخر جز این ریزسازی‌ها راه دیگری برای تصور بصری یک طرح سازه‌ای بزرگ مقیاس - هنگامی که بخواهد کامل شود - وجود ندارد. گمان می‌کنم بتوان نتیجه‌گیری کرد چنان برنامه‌هایی که با مقیاس اسباب‌بازی مطرح می‌شوند، براساس ویژگی‌های تندیس‌گون و نظم بصری آن

1. miniaturization

قضاوت می‌شوند و اغلب از دریچه‌ای به آن‌ها نگریسته می‌شود که ناظران انسانی معذور (یا هیچ) از آن دریچه به موضوع نگریسته‌اند.

ریزسازی‌هایی که به شکل خیال‌انگیز و به واسطه الگوهای کوچک‌مقیاس شهرها یا مناظر حاصل شده است، در عمل با استفاده از هواپیما به دست آمد. سنت نقشه‌برداری با آن دید کلی‌اش که در نقشه شیکاگو عیان است، به هیچ‌وجه یک قرارداد صرف نبود. دید هوایی با مزیت فاصله زیادش نتوانست آنچه را که شاید سردرگمی از سطح زمین به نظر می‌رسید، برطرف سازد و به نظم و تقارنی بسیار پهناتر تبدیل کند. به هیچ‌وجه نمی‌توان در اهمیت هواپیما برای طرز تفکر و برنامه‌ریزی تجدیدگرا مبالغه کرد. پرواز هواپیما با فراهم کردن چشم‌اندازی که عوارض زمینی را مسطح جلوه می‌داد - گویی که نقاشی رنگ روغن باشد - موجب تشویق آرزوهای جدید و معطوف به «نگاه خلاصه‌وار، سلطه عقلائی، برنامه‌ریزی و نظم مکانی شد». [۱۴]

دومین نکته درباره آن نظم شهری که به آسانی از بیرون خوانا باشد، از این قرار است: برنامه کلان این منظره کلی، لزوماً هیچ رابطه‌ای با نظم زندگی ساکنان شهر ندارد. گرچه با این برنامه ممکن است برخی خدمات حکومتی، آسان‌تر ارائه شود و نشانی‌های دورافتاده با دردسر کمتری پیدا شوند، امکان دارد که این مزایای آشکار، با معایب ادراکی از قبیل فقدان روح زندگی متراکم در خیابان‌ها، تعرض مقامات پرخاش‌جوی حکومتی، فقدان بی‌قاعدگی‌های مکانی، و فقدان احساس زندگی در یک محله، جبران شوند. نظم رسمی در یک محیط شهری با قواعد هندسی، دقیقاً چیزی جز همان نظم رسمی نیست. انضباط بصری این نظم، مشخصه تشریفاتی یا ایدئولوژیک دارد و بسیار به نظم یک دسته از سربازان یا یک پادگان شبیه است. اینکه چنان‌نظمی در اداره کردن شهر به درد مسئولان شهرداری و حکومت می‌خورد، تضمین نمی‌کند که برای شهروندان نیز به کار بیاید. پس دوراندیشانه است که درباره رابطه بین نظم رسمی مکانی و تجربه اجتماعی، بدبین باشیم.

سومین جنبه چشمگیر در املاک همگن، هندسی و یکدست، فایده آن‌ها به مثابه یک کالای قاعده‌مند برای خرید و فروش در بازار است. این شبکه - همچون نقشه جفرسون برای پیمایش املاک یا نظام تورن برای انتقاد از زمین‌های عمومی - قطعه زمین‌ها و مجموعه‌های منظمی پدید می‌آورد که بسیار برای خرید و فروش مناسب هستند. دقیقاً چون این قطعات، واحدهای تجریدی و جداسده از واقعیت‌های بوم‌شناختی و عوارض زمین‌شناختی محلی هستند، شبیه نوعی پول رایج می‌شوند که تا بی‌نهایت مستعد جمع‌پذیری یا پاره‌پاره شدن است. این ویژگی برنامه



شبکه‌ای، به یک اندازه برای نقشه‌بردار، برنامه‌ریز و دلال مستغلات، شیرین است. در این میدان، منطق دیوان‌سالارانه و تجاری، دست به دست هم می‌دهند و به‌قول مامفورد: «زیبایی این الگوی مکانیکی - از دریچه نگاه تجاری - باید واضح باشد. این برنامه‌ها عاری از آن مشکلات جدی است که معمولاً در کار با قطعات نامنظم و مرزهای منحنی برای مهندسان پیش می‌آید. کارمند ساده‌دفتری قادر بود (است) تعداد متر مربع‌های لازم برای افتتاح یک خیابان یا فروش زمین را حدس بزند؛ حتی کارمند یک وکیل نیز قادر بود که شرح اسناد لازم برای فروش را صرفاً با پرکردن ابعاد صحیح در سند استاندارد املاک، به‌طور مکتوب عرضه کند. درنهایت، مهندس شهرسازی می‌توانست با یک خط‌کش T و یک گونیا، بدون کوچک‌ترین آموزشی در حوزه معماری یا جامعه‌شناسی، نقشه یک کلان‌شهر را بکشد که دارای قطعه زمین‌های یکسان، مجموعه قطعات یکسان و خیابان‌هایی با عرض یکسان بود... دقیقاً همین فقدان انطباق ویژه با چشم‌انداز محیط یا اهداف انسان بود که به‌علت «فقدان تشخیص»<sup>۱</sup> فقط «بر فایده کلی زمین‌ها برای دادوستد افزود». [۱۵] اکثر قریب به اتفاق شهرهای «دنیای باستان»، ملغمه‌ای از بروژ و شیکاگو هستند. گرچه نوشتن پیکربندی هریک از شهرهای موجود، کار بیش از یک سیاست‌مدار خودکامه یا برنامه‌ریز شهری بوده است، این رؤیاها به چنان بهای گزافی (اعم از مالی و سیاسی) محقق شده‌اند که به‌ندرت کار را کامل به تخته رسم سپرده‌اند. در عوض، برنامه‌ریزی تدریجی، بسیار متداول‌تر بوده است. هسته مرکزی و قدیمی‌تر در اکثر شهرها تا اندازه‌ای به بروژ شبیه است، درحالی‌که دامنه‌های بیرونی شهرها احتمالاً نشانه‌هایی از آثار یک یا چند برنامه را در خود دارد. گاهی این تباین - مثل تضاد فاحش بین دهلی قدیم و پایتخت باشکوه فعلی یعنی دهلی نو - شکل رسمی و قاعده‌مند گرفته است.

مسئولان حکومتی اقدامات سخت‌گیرانه‌ای را با هدف نوسازی شهرهای فعلی انجام دادند. عمران دوباره پاریس به دست مسئول حوزه رود سن<sup>۲</sup> - بارون هاسمن<sup>۳</sup> - که در دوره لوئی ناپلئون<sup>۴</sup> انجام شد، یک برنامه اقدامات همگانی عظیم بود که از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۹ به درازا کشید. طرح دامنه دار هاسمن، بدهی دولتی بی‌سابقه‌ای به جا گذاشت، ده‌ها هزار نفر را آواره کرد و فقط می‌توانست به دست یک مقام اجرایی

1. indefinitness
2. Seine
3. Baron Haussman

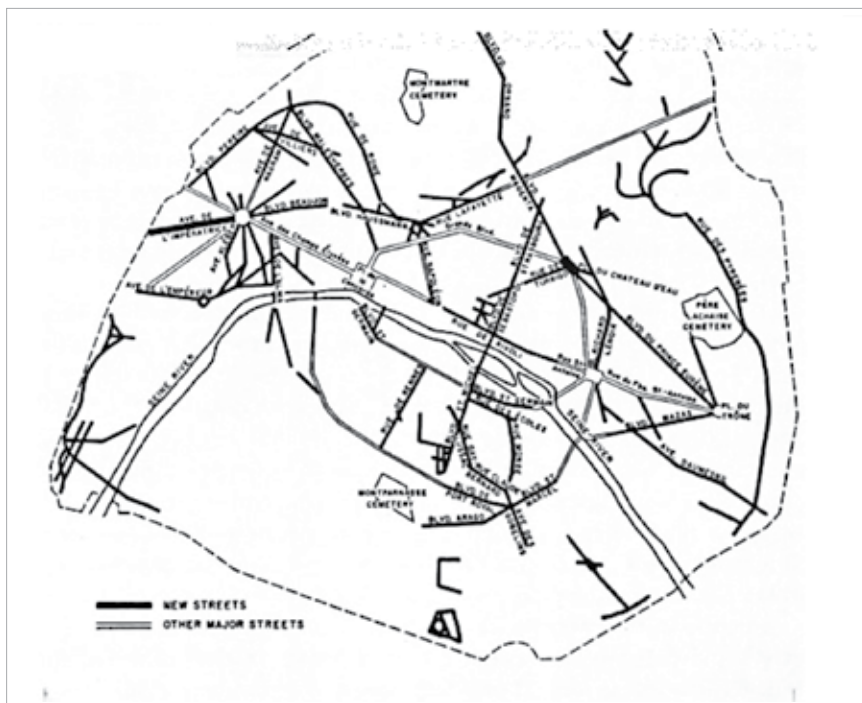
۴. لوئی ناپلئون (Louis Napoleon) یا ناپلئون سوم (۱۸۰۸ تا ۱۸۷۳) خواهرزاده ناپلئون اول و نخستین رئیس‌جمهور فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ و آخرین پادشاه فرانسه از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ بود. - م.

منفرد انجام شود که به‌طور مستقیم به رأی‌دهندگان پاسخ‌گو نباشد. منطقی که در پس بازسازی پاریس قرار داشت، به منطق نهفته در دگرگون‌کردن جنگل‌های کهن‌سال و تبدیل آن‌ها به جنگل‌های علمی برای مدیریت مالی یکپارچه شبیه بود. در هر دو مورد به ساده‌سازی، خوانایی، خطوط مستقیم، مدیریت مرکزی و درک اختصاری از یک منظره کلی تأکید می‌شد. البته، یک تفاوت عمده نیز وجود داشت که برنامه هاسمن کمتر متأثر از اهداف مالی و بیشتر معطوف به اثرگذاری بر رفتار و حساسیت‌های پارسی‌ها اجرا شد. گرچه آن برنامه قطعاً یک محیط مالی خواناتر در پایتخت فرانسه پدید آورد، آن خوانایی محصول جانبی میل به حکومت‌پذیرترکردن شهر، افزایش رونق، سلامت و نیز اثرگذاری معماری بود. [۱۶] دومین تفاوت از این قرار بود که آواره‌شدگان به‌واسطه برنامه‌ریزی شهری پاریس، در «امپراتوری دوم»<sup>۱</sup> می‌توانستند که تلافی کنند (و چنان هم کردند). خواهیم دید که بازسازی پاریس، نشانه‌هایی از تناقض‌نماهای متعدد در برنامه‌ریزی خودکامه‌گرایی تجددگرایی اعلا را داشت و ما در ادامه به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. برنامه‌ای که در شکل ۱۰ به نمایش در آمده است، بلوارهای جدید ساخته‌شده طبق معیارهای هاسمن و نیز بلوارهای درونی قبل از انقلاب را نشان می‌دهد که عریض‌تر و صاف‌تر شدند. [۱۷] ولی در آن بازسازی که نوعی نقشه جدید برای خیابان‌ها وانمود می‌شد، به‌شدت از دگرگونی‌های بعدی غفلت شده بود. علی‌رغم تمام تخریب‌ها و ساخت‌وساز هنگفت و نیز با وجود خوانایی که به نقشه خیابان‌ها وارد شد، الگوی جدیدی که پدید آمد، ردپای جدی از انطباق با پاریس «کهن‌سال» داشت. مثلاً بلوارهای بیرونی از الگوی دیوار عوارض قدیمی<sup>۲</sup> در سال ۱۷۸۷ پیروی می‌کردند. با این حال، طرح هاسمن خیلی فراتر از اصلاح اوضاع رفت‌وآمد بود. خوانایی جدید بلوارها با تغییراتی همراه شد که زندگی روزمره را زیور و کرد: کانال‌های آبی جدید، سامانه بسیار کارآمدتر فاضلاب، خطوط آهن و پایانه‌های جدید، بازارهای متمرکز،<sup>۳</sup> خطوط گاز و روشنایی، پارک‌های تازه و میدان‌های عمومی جدید. [۱۸] پاریس جدیدی که لوئی ناپلئون در ابتدای قرن جدید ایجاد کرد، نوعی جادوی تحسین‌برانگیز در خدمات عمومی بود که بعدها به کعبه آمال برنامه‌ریزان خارجی تبدیل شد.

۱. امپراتوری دوم (second Empire) به حکومت ناپلئون سوم از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ - بین جمهوری دوم و سوم - در فرانسه گفته می‌شد که برخی مورخان آن را پیش‌زمینه فاشیسم دانسته‌اند. - م.

2. octroi

3. les Halles



شکل ۱۰. نقشه پاریس در ۱۸۷۰، شامل خیابان‌های جدید اصلی ساخته شده بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰

آنچه در کانون برنامه‌های لوئی ناپلئون (ناپلئون سوم) و هاسمن برای پاریس قرار داشت، امنیت نظامی حکومت بود. شهر بازطراحی شده، علاوه بر ملاحظات دیگر، باید علیه طغیان مردم ایمن می‌شد. خود هاسمن می‌نویسد: «امنیت این گل سرسبد شهرها، پیش‌نیاز امنیت عمومی در کشور است». [۱۹] ارتفاع سنگرها در فاصله ۲۵ سال قبل از ۱۸۵۱ را ۹ بار افزایش دادند. لوئی ناپلئون و هاسمن انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ را به چشم خود دیده بودند و حتی جدیدتر از آن‌ها، شورش روزهای ژوئن<sup>۱</sup> و مقاومت در برابر کودتای لوئی ناپلئون، بزرگ‌ترین سرکوب در تاریخ کشور را رقم زده بود. لوئی ناپلئون که یک بار از تبعید بازگشته بود، به‌خوبی می‌دانست که اریکه قدرتمند ممکن است چقدر سست باشد.

۱. شورش روزهای ژوئن (June Days) به قیام کارگران فرانسوی از ۲۲ تا ۲۶ ژوئن ۱۸۴۸ گفته می‌شود. آن قیام در اعتراض به برنامه‌های تعطیل کردن کارگاه‌های ملی رخ داد که در جمهوری دوم برای اشتغال‌زایی و تأمین حداقل درآمد در میان بیکاران تأسیس شده بودند. - م.

باین‌حال، موقعیت مکانی سرکوب‌ها به‌طور یکنواخت در پاریس توزیع نشده بود. مقاومت‌ها در محلات پُرتراکم کارگری متمرکز بودند که مانند بروژ، طرح خیابان‌هایشان پیچیده و ناخوانا بود. [۲۰] الحاق «حومه‌های درونی» - بین دیوار عوارض و استحکامات خارجی که ۲۴۰ هزار شهروند را در خود جای داده بود - در سال ۱۸۶۰ آشکارا برای پیروزی بر آن «کمر بند چموش»<sup>۱</sup> طراحی شده بود که تا آن زمان از کمند سلطه امنیتی می‌گریخت. هاسمن این ناحیه را چنین توصیف کرد: «یک کمر بند متراکم حومه‌ای که بین ۲۰ اداره اجرایی مختلف تقسیم شده، ساخت و بافت تصادفی دارد، پوشیده از یک شبکه آشفته از راه‌های عمومی، کوچه‌ها و بن‌بست‌های باریک و زجرآور است، جایی که جمعیتی خانه‌به‌دوش و فاقد هرگونه تعلق خاطر به زمین، و بدون هرگونه نظارت، با سرعتی حیرت‌انگیز در آن رشد می‌کند». [۲۱] درون خود پاریس، کانون‌های<sup>۲</sup> انقلابی از قبیل ماره<sup>۳</sup> و به‌ویژه فوبوسنت آنتوان<sup>۴</sup> وجود داشتند که هر دو مراکز بی‌چون و چرای مقاومت در برابر کودتای لوئی ناپلئون محسوب می‌شدند.

تسلط نظامی بر این مکان‌های سرکوب‌ناپذیر - مکان‌هایی که به‌خوبی نقشه‌برداری نشده بودند - بخش جدانشدنی از برنامه هاسمن بود. [۲۲] رشته‌ای از خیابان‌های جدید بین بلوارهای درونی و دیوار عوارض طراحی شد تا جابه‌جایی بین سنگرهای حومه شهر و بخش‌های شورشی تسهیل شود. راه‌های جدید، چنان‌که هاسمن می‌خواست، دسترسی‌های چندگانه جاده‌ای و ریلی بین هر بخش از شهر و واحدهای نظامی مسئول، برقراری نظم را تضمین می‌کرد. [۲۳] پس مثلاً بلوارهای جدید در شمال شرقی پاریس، سربازان را قادر می‌کرد که از سنگرهای کوربوا<sup>۵</sup> به‌سرعت به باستیل<sup>۶</sup> بروند و سپس آشوب‌ها در فوبوسنت آنتوان را فروبشانند. [۲۴] بسیاری از خطوط ریلی و ایستگاه‌های جدید، براساس اهداف راهبردی مشابهی مکان‌یابی شدند. هر جا که ممکن بود، محلات سرکوب‌ناپذیر تخریب شده یا با راه‌های جدید، اماکن عمومی و ساختمان‌های تجاری، قطعه‌قطعه شدند. لئون فوشه<sup>۷</sup> که می‌خواست نیاز به ۵۰ میلیون فرانک را برای آغاز کار شرح دهد، بر نیازهای امنیتی حکومت تأکید می‌کرد: «منافع نظم عمومی که اصلاً کم‌اهمیت‌تر از منافع

1. ceinture sauvage
2. foyers
3. Marais
4. Faubourg Saint-Antoine
5. Courbervois
6. Bastille
7. Leon faucher

سلامت نیست، اقتضا می‌کند یک نوار عریض در این منطقه سنگرها، هرچه سریع‌تر بریده شود». [۲۵]

بازسازی پاریس همچنین یک اقدام ضروری برای سلامت عمومی بود. در این زمینه هم توصیه‌هایی که به نظر متخصصان بهداشت، پاریس را سالم‌تر می‌کرد، در عین حال، آن را از لحاظ اقتصادی کارآمدتر می‌کرد و بر امنیت نظامی‌اش می‌افزود. کانال‌ها و چاه‌های فاضلاب کهنه، فضولات حدود ۳۷ هزار رأس اسب (در سال ۱۸۵۰)، و آب آشامیدنی نامطمئن موجب می‌شد که پاریس به معنای واقعی کلمه، بیماری‌زا باشد. پاریس بیشترین نرخ مرگ‌ومیر در فرانسه را داشت و آسیب‌پذیرترین شهر در برابر همه‌گیری ویروس وبا بود. وبا در سال ۱۸۳۱ حدود ۱۸۴۰۰ نفر - از جمله نخست‌وزیر - را به کام مرگ کشاند. نرخ مرگ‌ومیر در مناطق مقاومت انقلابی که شلوغ و فاقد فاضلاب بودند، از سایر جاها بیشتر بود. [۲۶] پاریس در زمان هاسمن برای آنان که اخراج نشده بودند، شهر بسیار سالم‌تری شد؛ بهبود چرخش هوا و آب، و بیشتر قرارگرفتن در معرض نور خورشید، خطر همه‌گیری را همان‌گونه کاهش داد که گردش کالاها و نیروی کار (و نیروی کار سالم) به بهبود رفاه اقتصادی شهر کمک می‌کرد. منطق مطلوبیت‌گرایانه بهره‌وری نیروی کار و توفیق تجاری، دست به دست دغدغه‌های راهبردی و سلامت عمومی داد.

سلیقه‌های سیاسی - زیبایی‌شناختی عوامل اثرگذار که در پس دگرگونی پاریس و خود لوئی ناپلئون قرار داشت، موضوع تعیین‌کننده‌ای بود. وقتی هاسمن به مقام رئیس منطقه سن منصوب شد، لوئی ناپلئون به وی نقشه‌ای داد که برای پارک مرکزی<sup>۱</sup> تهیه شده بود و بسیاری از خیابان‌ها در نهایت مطابق آن نقشه ساخته شدند. تردیدی نیست که برنامه‌های لوئی ناپلئون به‌شدت از افکار سن سیمونیستی‌ها<sup>۲</sup> و مجله خیال‌بافانه آن‌ها یعنی لگلوب<sup>۳</sup> و از الگوی محله‌های شهری که فوریه و کبت<sup>۴</sup> رسم کرده بودند، تأثیر پذیرفت. [۲۷] طرح‌های خودنمایانه آن‌ها اراده‌وی را به‌جد برانگیخت تا ابهت جدید پایتخت را به‌مثابه شاهدهی بر ابهت و عظمت حکومت تبلیغ کند.

چنان‌که در بسیاری از طرح‌های نوسازی خودکامه‌گرایانه رخ می‌دهد، امیال سیاسی شخص حاکم گاهی دغدغه‌های صرفاً نظامی و کارکردی را تحت‌الشعاع

1. Bois de Boulogne

۲. سن سیمونیسم (saint simonism) یک جنبش سیاسی - مذهبی فرانسوی در نیمه نخست قرن نوزدهم بود که از افکار فردی به همین نام (سن سیمون) نشأت گرفته بود. - م.

3. Le Globe

4. Fourier and Cabet

قرار می‌داد. خیابان‌های صاف ممکن است تأثیر بسزایی در تحرک سربازان در برابر شورشیان داشته باشند، ولی آن‌ها در عین حال، باید در کنار نماهای زیبا قرار می‌گرفتند و به ساختمان‌های تحسین‌برانگیزی ختم می‌شدند که چشم ناظران را خیره می‌کرد. [۲۸] ساختمان‌های یکدست امروزی در کنار بلوارها ممکن است نماد سکونتگاه‌های سالم‌تر باشد، ولی آن ساختمان‌ها در دوره مذکور صرفاً نمادهای زیبا بودند. در مقررات ناحیه‌بندی شهری تقریباً تنها و تنها به نمای ظاهری ساختمان‌ها توجه می‌شد، در حالی که سازندگان می‌توانستند پشت آن نمای زیبا، اتاق‌های اجاره‌ای شلوغ و نفس‌گیر بسازند، که اکثر آنان چنین نیز می‌کردند. [۲۹] طبق آنچه تی. جی. کلارک<sup>۱</sup> می‌نویسد، پاریس جدید، به شدت تجسمی شده بود: «هدف هاسمن تا اندازه‌ای قالب‌دادن به تجدد بود. ظاهراً وی در آن زمان معیاری برای موفقیت در این زمینه داشت. او مجموعه‌ای از کلیشه‌ها را برگزید که شهر با آن‌ها نمود می‌یافت و حتی خوانا می‌شد: پاریس با تکرار آن قاعده می‌خواست به یک منظره تماشایی تبدیل شود». [۳۰]

خوانایی در این زمینه با تفکیک بسیار آشکارتر جمعیت - برحسب طبقه و کارکرد - حاصل شد. هر قسمت از پاریس، روز به روز بیشتر با شخصیت متمایزی از لباس، نوع فعالیت و ثروت گره خورد: منطقه خرید بورژوازی، محله مسکونی مرفه، حومه‌های صنعتی، محله صنعتگران، و محله کولی‌ها. پاریس حالا شهری بود که ساده‌تر مدیریت می‌شد و به دلیل ساده‌سازی‌های شجاعانه هاسمن، «خواناتر» هم شده بود.

البته مثل تمام طرح‌های بلندپروازانه نظم متجدد، نوعی همزاد نحس نیز برای پایتخت جدید پهناور و حیرت‌انگیز هاسمن وجود داشت. سلسله‌مراتب فضای شهری که مرکز بازسازی شده پاریس به آن مباحثات می‌کرد، با پیش‌فرض جابه‌جا کردن فقرا و راندن آنان به حاشیه شهر پیش رفته بود. [۳۱] این واقعیت هیچ کجا بیش از بلویل<sup>۲</sup> آشکار نبود؛ یک محله عامه‌پسند کارگری در شمال شرقی پاریس که جمعیتش در ۱۸۵۶ به شصت هزار نفر می‌رسید. بسیاری از ساکنان آن محله به واسطه تخریب‌های هاسمن، بی‌هویت یا محروم از ارث شدند، به گونه‌ای که برخی مردم، بلویل را «جامعه رانده‌شدگان» می‌خواندند. آن محل در دهه ۱۸۶۰ به یک محله حاشیه‌ای - شبیه وضعیت قدیم فوبوسنت آنتوان - تبدیل شده بود: یک «کانون» ناخوانا و سرکوب‌ناپذیر. «مشکل از این قرار نبود که بلویل یک محله نباشد، بلکه آنجا محله‌ای شده بود که بورژواها را می‌ترساند، پلیس قادر به مهارش

1. T. J. Clark  
2. Belleville

نبود، حکومت قدرت نظارت بر آنجا را نداشت، و طبقات عوام - با تمام احساسات سرکش و نارضایتی‌های سیاسی‌شان - دست بالا را داشتند<sup>۱</sup>. [۳۲] اگر، چنان‌که بسیاری معتقدند، «دولت کمون پاریس»<sup>۱</sup> در سال ۱۸۷۱ تا اندازه‌ای به‌مثابه کوشش رانده‌شدگان به حاشیه‌ها برای بازپس‌گیری شهر و خنثی کردن اقدامات هاسمن بود، در آن صورت بلویل مکان‌هندسی (کانون) جغرافیای چنان شوروحالی محسوب می‌شد. فرماندهان کمون در اواخر می ۱۸۷۱ از لحاظ نظامی در موقعیت دفاعی قرار گرفتند، به سمت شمال شرق و بلویل عقب‌نشینی کردند و در تالار شهر بلویل آخرین مقاومت خود را انجام دادند. بلویل که به پاتوق انقلابی‌ها شناخته شده بود، با اشغال نظامی بی‌رحمانه‌ای روبه‌رو شد. [۳۳]

دو شگفتی تشخیصی در سرکوب کمون دیده می‌شد. نخست آنکه طراحی راهبردی هاسمن، موفقیت‌آمیز بود. بلوارها و خطوط راه‌آهن که «امپراتوری دوم» امید داشت طومار سرکوب‌ناپذیری مردم را درهم بپیچند، ارزش خود را نشان داد: «به‌علت اقدامات هاسمن، ارتش ورسای توانست با یورش‌های سهمگین از قصر به‌سوی بلویل هجوم ببرد». [۳۴] شگفتی دوم از این قرار بود: همان‌طور که فوبوسنت آنتوان به‌علت تخریب‌های هاسمن، محو شد، آن محله نیز که به‌تازگی سرکوب شده بود، به‌شدت به همین شکل با ساختمان‌های ساگری<sup>۲</sup> که به حاشیه رفت، ساختمانی که «در آن محله گناهکار در مرکز شهر، ... به‌مثابه جبران خسارت در محل ارتکاب گناه ساخته شد». [۳۵]

## ساختن نام‌های خانوادگی

برخی دسته‌بندی‌ها که ما بدیهی می‌دانیم و دنیای اجتماعی امروز را با آن‌ها به رسمیت می‌شناسیم، در واقع، در طرح‌های حکومت‌ها برای یکسان‌سازی و خواناسازی ریشه داشته‌اند. مثلاً موضوعی به اهمیت نام و نام‌خانوادگی دائمی، در زمره همین دسته‌بندی‌هاست.

در قسمتی از فیلم پرترفدار شاهد<sup>۳</sup> نشان داده می‌شود که ما وقتی در میان

۱. دولت کمون پاریس (Commune of Paris) یک دولت سوسیالیست افراطی و انقلابی بود که از ۱۸ مارس تا ۲۸ می ۱۸۷۱ بر آن شهر حکومت کرد. - م.

2. Eglise Sacre Coeur

3. Witness

غریبه‌ها باشیم، چگونه از نام‌های خانوادگی برای ابزارهای اصلی جهت‌یابی استفاده می‌کنیم. [۳۶] کارآگاه در آن فیلم می‌خواهد به محل [اختفای] یک پسر آمیش<sup>۱</sup> پی ببرد که شاید شاهد یک قتل بوده است. گرچه کارآگاه به یک نام خانوادگی پی برده است که می‌تواند کار را پیش ببرد، چند ویژگی در سنت‌گرایی آمیش‌ها، تلاش‌هایش را بی‌ثمر می‌سازد که یکی از آن‌ها گویش قدیمی آلمانی در میان آمیش‌هاست. البته، شَم کارآگاهی به او می‌گوید که نخست باید به دفترچه‌راهنمای تلفن‌ها سر بزنند که فهرست طول‌ودرازای از نام‌ها و نشانی‌ها را دارد، ولی آمیش‌ها تلفن ندارند. علاوه‌براین، وی می‌فهمد که تعداد نام‌های خانوادگی در میان آن مردم بسیار اندک است. سردرگمی او ما را به یاد تنوع بسیار زیاد نام‌های خانوادگی در ایالات متحده می‌اندازد که شناسایی دقیق افراد بی‌شمار - حتی کسانی که رودرو ندیده‌ایم - را ممکن می‌کند. دنیایی که فاقد چنین نام‌های خانوادگی باشد، گیج‌کننده است. کارآگاه در آن فیلم جامعه آمیش را چنان مبهم می‌یابد که ناچار می‌شود از یک بلد بومی برای یافتن راه خود استفاده کند.

روش‌های عرفی نام‌گذاری در بخش اعظم دنیا، فوق‌العاده غنی و متنوع هستند. در میان برخی اقوام، غیرمعمول نیست که یک فرد در مراحل مختلف زندگی (طفولیت، کودکی، بزرگ‌سالی) و گاهی حتی پس از مرگ، نام‌های متفاوتی داشته باشد. علاوه بر این نام‌ها، برای مزاح و مناسک سوگواری نیز نام‌هایی هست. همچنین اسم‌هایی برای تعامل با دوستان هم‌جنس یا با خویشاوندان همسر وجود دارد. هریک از آن نام‌ها مخصوص یک مرحله ویژه از زندگی، اوضاع اجتماعی یا طرف‌گفت‌وگو بودند، یک شخص را معمولاً با نام‌های مختلف خطاب می‌کردند که به مرحله زندگی و طرف خطاب او مرتبط می‌شد. به عبارتی، در میان آن مردم، برای پرسش «نامت چیست؟» - که واضح‌ترین پرسش در دنیای معاصر غرب است - تنها پاسخ ممکن، «بستگی دارد» است. [۳۷]

برای یک خودی که با همین شیوه‌های نام‌گذاری بزرگ می‌شود، این شیوه‌ها خوانا و نیز شفاف‌کننده هستند. هر نام و مقتضای کاربردش، دانش اجتماعی مهمی را به شنونده منتقل می‌کند. پیچیدگی نام‌گذاری نیز مانند کوچه‌های بروژ، انواع اوزان و مقادیر محلی، و پیچیدگی‌های تصدی عرفی زمین، نسبت‌های بی‌واسطه و اغلب کاملاً کاربردی با اهداف محلی دارد. ولی این پیچیدگی معماگونه نام‌ها،

۱. آمیش‌ها (the Amish) گروهی از سنت‌گرایان مسیحی هستند که از آلمان و سوئیس سر برآوردند و اکنون در ایالات متحده نیز زندگی می‌کنند. آن‌ها بر جدایی کلیسا از حکومت، جست‌وجوی آرامش و خلوت، و اهمیت جامعه محلی تأکید می‌کنند. - م.



به‌نظر یک غریبه، مانعی مهیب در مسیر شناختن جامعهٔ محلی است. یافتن یک فرد - چه رسد به شناختن جایگاه او در یک شبکهٔ خویشاوندی یا ردیابی به‌ارث‌بردن نام‌ها - در چنان اوضاعی به یک امر شاق تبدیل می‌شود. اگر جمعیت موردنظر، علاوه‌براین، به‌دلایلی هویت خود و فعالیت‌هایش را از یک مقام بیرونی مخفی سازد، ارزش پنهان‌کارانهٔ این شیوه‌های نام‌گذاری حتی بیشتر هم می‌شود.

ابداع نام‌های دائمی به‌ارث‌رسیده از پدر، پس از ساده‌سازی اجرایی طبیعت (مثلاً جنگل) و مکان‌ها (مثلاً تصدی زمین)، گام بعدی در استقرار پیش‌شرط‌های ضروری کشورداری امروزی بود. چنان کاری تقریباً در همهٔ موارد، یک طرح دولتی بود که با هدف قادرکردن مسئولان حکومت‌ها به شناسایی دقیق‌تر شهروندان طراحی شده بود. وقتی آن طرح به موفقیت رسید، پیشروی کرد تا مردم را برای حکومت‌ها خوانا سازد. [۳۸] صورت اسامی مالیات‌ها و عُشریه‌ها، صورت اموال، فهرست‌های احضار به خدمت نظام، سرشماری‌ها و اسناد مالکیت قانونی، بدون ابزارهای ثبت هویت فرد و نسبت‌دادن او با یک گروه خویشاوند، ناشدنی بودند. تلاش‌هایی که برای منسوب‌کردن افراد با نام‌های دائمی پدری انجام گرفت، طبق انتظار معمولاً در چارچوب تقلای حکومت برای فراهم‌کردن جای پای بهتر و نان‌وآب‌دارتر برای نظام مالی اش تحقق یافت. مسئولان محلی و مردم که به‌درستی بیم داشتند کوشش برای واردکردن و ثبت مشخصات ایشان ممکن است پیش‌درآمدی برای بار مالیاتی بیشتر یا فراخوان به ارتش باشد، اغلب در برابر چنان تلاش‌هایی مقاومت می‌کردند.

اگر نام‌های خانوادگی دائمی عمدتاً طرحی برای خوانایی رسمی و دولتی بوده‌اند، آنگاه این نام‌ها باید زودتر در جوامع ظاهر شده باشند که حکومت‌های پیش‌رس<sup>۱</sup> داشته‌اند. چین مصداق بسیار مناسبی است. [۳۹] تقریباً در قرن چهارم بود که (گرچه در زمان‌بندی و جامعیت این اقدام جای حرف‌وحدیث هست)، دودمان سین<sup>۲</sup> به‌صراحت تحمیل نام‌های خانوادگی را بر بخش اعظم جمعیت شروع کرد و آنان را برای اهداف مالیاتی، کار اجباری و خدمت نظام، در فهرست‌ها به ثبت رساند. [۴۰] چنان ابتکاری شاید خاستگاه اصطلاح لائوبایک‌سینگ<sup>۳</sup> بوده است که تقریباً «صد نام‌خانوادگی کهن» معنی می‌دهد و در چین امروز به‌معنای «مردم عادی» است. قبل از آن اقدام، گرچه تبار پدری معروف چینی در میان خاندان‌های

1. precocious  
 2. Qin  
 3. laobaixing

حاکم و خانواده‌های منسوب به آن جا افتاده بود، در میان مردم عادی وجود نداشت. مردم عادی نام خانوادگی نداشتند و حتی از این شیوهٔ نخبگان تقلید هم نمی‌کردند. نسبت دادن نام‌های پدری به خانواده‌ها، بخشی جدایی‌ناپذیر از خط‌مشی حکومت‌ها برای شناسایی جایگاه سرپرست (مذکر) خانوار و سپردن صلاحیت تصمیم‌گیری قانونی دربارهٔ افراد تحت تکفل و فرزندان به او بود و البته به همین علت مردان بابت تعهدات مالی کل خانواده پاسخ‌گو می‌شدند. [۴۱] خط‌مشی خاندان سین، ثبت مشخصات کل جمعیت را الزامی کرد و سپس «سلم‌شوربای واژه‌هایی که مردم با آن‌ها نامیده شدند، به‌مثابهٔ نام خانوادگی دسته‌بندی شد تا به‌شکل بی‌پایان به اخلاف پدر و فرزندی انتقال یابد». [۴۲] با چنین تفسیری، هر دو مورد تثبیت نام‌های خانوادگی دائمی پدری و نیز ایجاد خانوادهٔ پدری و فرزندی را می‌توان به ساده‌سازی‌های اولیهٔ حکومت‌ها نسبت داد.

اکثر قریب‌به‌اتفاق اروپایی‌ها، حداقل تا قرن چهاردهم، نام خانوادگی پدری دائمی نداشتند. [۴۳] نام هر فرد معمولاً همان نام کوچک او بود که ممکن بود به‌خوبی برای شناسایی محلی‌اش کفایت کند. اگر توضیحات بیشتری لازم بود، می‌شد لقب یا نامی به او افزود که شغل (مثلاً در انگلستان، آهنگر یا نانوا)، موقعیت جغرافیایی (تپه، مرغزار)، نام کوچک پدر یا یک مشخصهٔ فردی (کوتاه، زورمند) را معلوم سازد. این نام‌های ثانویه، دائمی نبودند و برای مسماهای خود باقی نمی‌ماندند (مگر به‌تصادف، مثلاً پسر یک نانوا که او نیز نانوا می‌شد و با همان اسم دوم مشابه نام‌گذاری می‌شد).

می‌توان از مستندسازی‌هایی که برای سرشماری ناموفق در حکومت فلورانس<sup>۱</sup> در ۱۴۲۷ انجام گرفت، چیزهایی دربارهٔ شکل‌گیری نام‌های پدری دائمی یاد گرفت. [۴۴] آن سرشماری<sup>۲</sup> کوششی جسورانه برای معقول کردن درآمدهای حکومت و قدرت نظامی‌اش بود که با مشخص شدن وضعیت و ثروت مردم، محل سکونت، زمین‌ها و سن ایشان به دست می‌آمد. [۴۵] بررسی دقیق این سوابق نشان می‌دهد که نخست، همانند وضعیت چین، ابتکار عمل‌های دولت به شکل‌گیری نام‌های خانوادگی جدید - و نه صرفاً ثبت نام‌های خانوادگی موجود - انجامید. پس اغلب غیرممکن است که بفهمیم آیا فلان نام خانوادگی ثبت شده در اسناد حکومت، غیر از نقش آن در امور رسمی حکومتی، کارکرد و وجود اجتماعی هم داشته است یا خیر. دوم اینکه متنوع‌بودن تحمیل نام‌های خانوادگی دائمی در یک قلمرو (در

1. Florentine  
2. catasto

این مورد توسکانی<sup>۱</sup> ایتالیا) به‌مثابه یک محک سرانگشتی برای ظرفیت‌های اجرایی حکومت‌ها به کار می‌آید.

نام‌های خانوادگی در توسکانی در اوایل قرن پانزدهم، به تعداد بسیار اندکی از خاندان‌های قدرتمند و زمین‌دار (از قبیل استروزی)<sup>۲</sup> محدود می‌شد. نام خانوادگی برای این خاندان‌ها راهی به‌منظور کسب شهرت اجتماعی و تثبیت جایگاهشان به‌مثابه یک «گروه ائتلافی» بود. خویشاوندان سببی و نسبی نیز آن نام‌های خانوادگی را برای ادعای برخورداری از پشتوانه یک خاندان متنفذ برمی‌گزیدند. جز این بخش کوچک از جامعه و اشراف‌زاده‌های معدود شهری که از این روش‌ها تقلید می‌کردند، هیچ نام خانوادگی دائمی وجود نداشت.

ولی یک دفتر سرشماری چگونه باید یک فرد - چه رسد به نشانی، اموال و سن او - را مشخص و ثبت می‌کرد؟ وقتی یکی از اهالی توسکانی خود را معرفی می‌کرد، علاوه بر نام کوچک خود، نام‌های پدر و شاید پدربزرگش را نیز به روش شبه‌انجیلی<sup>۳</sup> اعلام می‌کرد (لویجی، پسر جیوانی، پسر پائولو). با توجه به محدودبودن نام‌های تعمیدی<sup>۴</sup> و گرایش خانواده‌ها به تکرارکردن نام‌ها در نسل‌های پیاپی، حتی این توالی شاید برای ساختن هویت‌های بدون ابهام کفایت نمی‌کرد. پس ممکن بود فرد سپس شغل، لقب یا یک مشخصه فردی‌اش را ذکر کند. هیچ شهادی وجود ندارد که هیچ‌یک از این نام‌گذاری‌ها، یک نام پدری دائمی می‌شد، هرچند این تلاش و دیگر اقدامات از این دست شاید در نهایت به متبلورشدن نام‌های پدری - حداقل برای اهداف مستندسازی - کمک کردند. حکومت فلورانسی را در تحلیل کلی در عملی ساختن حکم اجرایی - که هدف سرشماری بود - باید ناکام تلقی کرد. ظاهراً مقاومت عمومی، سرپیچی بسیاری از نخبگان محلی، و دشواری‌ها و هزینه‌های سرشماری بودند که آن طرح را عقیم گذاشتند و مسئولان ناچار شدند به نظام مالی سابق برگردند.

شواهدی که در دست است، نشان می‌دهد با افزایش فاصله مردم از دامنه دسترسی مالی حکومت، انواع نام‌های دوم (خانوادگی)، کمیاب‌تر می‌شد. گرچه یک‌سوم خانوارهای فلورانس، یک نام دوم برای خود اعلام کرده بودند، آن سهم در شهرهای درجه دو به یک‌پنجم و در حومه‌ها به یک‌دهم اُفت می‌کرد. تازه در قرن هفدهم بود که نام‌های خانوادگی در اکثر نواحی دورافتاده و فقیرترین مناطق توسکانی (همان نواحی که کمترین تماس را با کاغذبازی داشتند)، جا افتاد.

1. Tuscany  
2. Strozzi  
3. quasi-biblical  
4. baptismal

پیوند مشابهی بین حکومت‌سازی و ابداع نام‌های پدری دائمی در انگلستان قرن چهاردهم و پانزدهم وجود دارد. در انگلستان نیز مانند توسکانی فقط خانواده‌های ثروتمند اشرافی مایل بودند نام‌های خانوادگی ثابت داشته باشند. چنان نام‌هایی در انگلستان معمولاً مکان خاستگاه خانواده‌ها در نورماندی<sup>۱</sup> (مثلاً بیو مونت، پرسی، دیزنی)<sup>۲</sup> یا مکان‌هایی در انگلستان را نشان می‌داد که آن خانواده‌ها در نظام زمین‌داری از ویلیام فاتح<sup>۳</sup> دریافت کرده بودند (مثلاً جرارد اهل ساسکس).<sup>۴</sup> قاعده متعارف نسبت‌دادن «فقط پسر با پدر» برای شناسایی فرد، در مورد سایر افراد مذکر شایع بود. [۴۶] به این ترتیب، پسر مردی به نام ویلیام رابرتسون<sup>۵</sup> را ممکن بود تامس ویلیامسون<sup>۶</sup> (پسر ویلیام) بنامند، و پسر تامس نیز سپس شاید هنری تامپسون<sup>۷</sup> (پسر تامس) خوانده می‌شد. دقت کنید که نام نوه پسر به خودی خود هیچ نشانی از هویت پدر بزرگ نداشت و همین امر ردیابی تبار به واسطه نام‌ها را بسیار دشوار می‌کرد. بسیاری از نام‌های خانوادگی در شمال اروپا گرچه اکنون دائمی هستند، مانند مثل مگسی که در کهربا افتاده باشد، اجزایی را با خود حمل می‌کنند که پژواکی از هدف باستانی آن نام‌ها در مشخص کردن پدر افراد هستند (فیتز - ا - سن - سون، - س، مک - و یچ). [۴۷] نام‌های خانوادگی در دوره شکل‌گیری اولیه معمولاً نوعی منطق محلی داشتند: جان<sup>۸</sup> که آسیاب داشت، جان آسیابان<sup>۹</sup> خوانده می‌شد؛ جان که چرخ‌گاری می‌ساخت، جان چرخ‌ساز<sup>۱۰</sup> نام می‌گرفت؛ و جان که جثه کوچکی داشت، جان کوتاه‌قامت<sup>۱۱</sup> نام می‌گرفت. وقتی اخلاف پسری آن مردم، صرف‌نظر از حرفه‌ها یا ظاهر خود، آن نام‌های پدر را حفظ می‌کردند، قالب نام‌ها در نسل‌های بعدی، سلیقه‌ای به نظر می‌آمد.

شکل‌گیری نام‌های خانوادگی اشخاص (به تعبیری، نامی که به نام دیگر افزوده شود و آن را نباید با نام‌های پدری دائمی اشتباه گرفت)، همپای شکل‌گیری اسناد

1. Normandi

2. Baumont, Percy, Disney

۳. ویلیام فاتح (William de Conqueror) یا ویلیام اول، نخستین پادشاه فرانسوی تبار انگلستان بود که از ۱۰۶۶ تا ۱۰۸۷ بر آن کشور حکومت کرد. - م.

4. Sussex

5. William Robertson

6. Thoms Williamson

7. Henry Thompson

8. John

9. John miller

10. John Wheel Wright

11. John Short

مکتوب رسمی از قبیل سوابق عشریه، طومار مطالبات تیول داری، اسناد ثبت ازدواج، سرشماری‌ها، سوابق مالیاتی و سوابق زمین‌ها پیش رفت. [۴۸] آن اسناد برای توفیق هر اقدام اجرایی ضرورت داشت که تعداد زیادی از مردم را شامل می‌شد و شناسایی تک‌تک آن مردم - مردمی که مسئولان اجرایی تک‌تک آنان را نمی‌شناختند - لازم بود. دوراهی دشوار یک مأمور جمع‌آوری عُشریه یا مالیات سرانه را در نظر بگیرید که با جمعیت مردان سروکار دارد و ۹۰ درصد از آن مردان با شش اسم مسیحی (جان، ویلیام، توماس، رابرت، ریچارد و هنری) نامیده می‌شوند. پس حتماً نام دومی برای سوابق رسمی لازم بود و اگر خود فرد نامی را پیشنهاد نمی‌کرد، کارمند ثبت سوابق برای او یک نام می‌ساخت. این نام یا لقب و طومار اسامی که به این ترتیب پدید می‌آمد، قرار بود همان‌گونه مایهٔ خوانایی جمعیت شود که اندازه‌گیری یکسان و نقش‌های جامعهٔ املاک قرار بود زمینهٔ خوانایی مستغلات را پدید آورند. گرچه ممکن بود مردم به‌طور معمول، امنیت گمنام‌ماندن را ترجیح دهند، وقتی مجبور به پرداخت مالیات می‌شدند، به نفع ایشان بود که به دقت شناسایی شوند تا یک مالیات را دو بار نپردازند. بسیاری از این نام‌های خانوادگی در قرن چهاردهم در واقع، چیزی جز برساخته‌های نظام اجرایی نبود که برای خواناسازی مالی مردم ساخته می‌شد. کثیری از مردمی که «نام‌های خانوادگی» برای ایشان در اسناد ثبت می‌شد، احتمالاً از آنچه به نام ایشان ثبت شده بود، خبر نداشتند و به نظر اکثر آنان، نام‌های خانوادگی در خارج از آن اسناد، وجود اجتماعی نداشت. [۴۹] در موارد معدودی یک مدخل از قبیل «ویلیام کارتر، خیاط» دیده می‌شد تا به‌طور ضمنی نشان دهد پای یک نام پدری دائمی در میان بوده است.

شدت روزافزون تعامل با حکومت و ساختارهای شبیه حکومت (املاک بزرگ اربابی، کلیسا) دقیقاً هم‌پای شکل‌گیری نام‌های پدری دائمی و توارثی به پیش رفت. به این ترتیب، وقتی ادوارد اول، ابهام‌ها در نظام زمین‌داری را کم کرد و «حق انحصاری پسر ارشد»<sup>۱</sup> و تصدی موروثی تمام زمین‌های اربابی را برقرار کرد، انگیزهٔ جدی برای پیروی از نام‌های پدری دائمی پدید آورد. از آن پس پذیرفتن نام خانوادگی پدر، حداقل برای پسر ارشد، بخشی از ادعای او در مورد املاک پدر پس از مرگ او را شکل می‌داد. [۵۰] حال که ادعای مالکیت دارایی‌ها منوط به تأیید حکومت شده بود، نام‌های خانوادگی که روزگاری صرفاً خیال‌پردازی دستگاه کاغذبازی محسوب می‌شدند، فی‌نفسه به یکی از واقعیت‌های اجتماعی تبدیل شدند. پس رعایای انگلیسی به مدتی طولانی در عمل دو نام داشتند: یکی نام محلی ایشان، و یکی

1. primogeniture

نام پدری «رسمی» و ثابت. وقتی تعداد تعامل‌ها با ساختارهای اجرایی بی‌روح و غیرشخصی افزایش یافت، نام‌های رسمی در اکثر موارد به‌جز محافل صمیمی شایع‌تر شدند. مردمی که - مثل مردم توسکانی - از لحاظ جغرافیایی و اجتماعی در فاصله‌ای بیشتر از دستگاه‌های قدرت حکومت زندگی می‌کردند، خیلی دیرتر نام‌های پدری دائمی به دست آوردند. طبقات مرفه و کسانی که در جنوب انگلستان می‌زیستند، نام‌های خانوادگی دائمی خود را زودتر از مردم طبقات کهنتر و شمالی‌ها تثبیت کردند و در مورد اسکاتلندی‌ها و ایرلندی‌ها این فرایند حتی دیرتر رخ داد. [۵۱] شیوه‌های نام‌گذاری حکومتی نیز مانند روش‌های نقشه‌برداری‌اش ناگزیر با مالیات‌ها (کار، خدمات نظامی، غلات، درآمدها) مربوط بودند و به این ترتیب، مقاومت مردم را برانگیختند. شورش بزرگ رعیت‌های انگلیسی در سال ۱۳۸۱ (که اغلب «طغیان وت تایلر»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود) به یک دهه ثبت بی‌سابقه اموال و ارزیابی‌های مالیات سرانه نسبت داده می‌شود. [۵۲] به نظر رعیت‌های انگلیسی نیز - مانند کشاورزان خردپای توسکانی - سرشماری از تمام مردان بزرگسال، اگر ویرانگر نبود، دست‌کم تهدیدآمیز می‌نمود.

اجباری شدن نام‌های خانوادگی دائمی در میان مردم مستعمرات نیز فرصت مناسبی فراهم می‌کند تا یک فرایند خلاصه‌شده در یک دهه یا کوتاه‌تر را بررسی کنیم که در خود جوامع غربی شاید چند قرن طول می‌کشید. بسیاری از اهداف یکسان حکومت را می‌توان بین هر دو دسته شیوه‌های اروپایی و مستعمراتی مشاهده کرد، ولی حکومت در مستعمرات به یکباره دیوان‌سالار شد و خیلی کمتر مقاومت مردم را تحمل می‌کرد. همین تندی‌ها و بی‌حوصلگی‌ها در نام‌گذاری‌های مستعمراتی است که اهداف و تناقض‌های این فرایند را کاملاً نمایان می‌سازد.

این واقعیت در هیچ‌کجا بهتر از فیلیپین در زمان استعمارگری اسپانیایی‌ها نمود نیافت. [۵۳] فیلیپینی‌ها طبق حکم ۲۱ نوامبر ۱۸۴۹ ملزم شدند نام‌های خانوادگی دائمی اسپانیایی برگزینند. نویسنده آن حکم، فرماندار (و تیمسار دوم) نارسیسو کلاوریا زالودا<sup>۲</sup> - یک مأمور دولتی و سواسی - بود که اراده‌اش برای بهینه‌سازی نام‌ها به اندازه اراده‌اش برای بهینه‌سازی قوانین موجود، مرزهای ایالتی و تقویم، جدی بود. [۵۴] چنان‌که حکم او نشان می‌دهد، وی می‌دید که اکثر فیلیپینی‌ها فاقد نام‌های خانوادگی هستند که «بتواند ایشان را از خانواده‌های دیگر متمایز سازد»، و

1. Wat Tyler Rebellion  
2. Narciso Claveria Zaluda

شیوه برگزیدن نام‌های تعمیدی که از میان نام‌های گروه کوچکی از قدیس‌ها انتخاب شده بودند، موجب «سردرگمی» فراوان می‌شد. چاره کار را در یک «کاتالوگ»<sup>۱</sup> دیدند که چکیده‌ای از نام‌های فردی و نیز نام‌ها و صفات اقتباس شده از گیاهان، جانوران، موادمعدنی، مکان‌های جغرافیایی و هنرها بود. آن کاتالوگ را تهیه کردند تا مقام‌های دولتی در نسبت دادن نام‌های خانوادگی دائمی و موروثی برای مردم به کار ببرند. به هر مسئول محلی تعداد کافی نام خانوادگی برای حوزه قضایی‌اش داده می‌شد و «او مراقب بود که توزیع نام‌ها را برحسب حروف الفبا انجام دهد». [۵۵] در عمل به هر شهر چند صفحه از کاتالوگ‌های الفبایی را می‌دادند که درنهایت برای تمام شهرها نام‌های خانوادگی با حروف اول مشابه پدید می‌آورد. در مکان‌هایی که مهاجرت داخلی در ۱۵۰ سال گذشته ناچیز بوده است، ردپای این شیوه اجرایی را هنوز به وضوح می‌توان مشاهده کرد: «مثلاً در منطقه بیکول،<sup>۲</sup> کل الفبا را شبیه یک حلقه گل روی استان‌های آلبای، سورسوگون و کاتان دوانس<sup>۳</sup> چیدند که در سال ۱۸۴۹ همگی زیر چتر حوزه قضایی آلبای بودند. حرف A از مرکز استان شروع می‌شد و حروف B، C و غیره شهرهای کنار ساحل از تاباکو تاتی وی<sup>۴</sup> را در بر می‌گرفت. سپس نام‌گذاری از کنار ساحل در سورسوگون با حروف E تا L پیش می‌رفت، سپس دوباره به سمت جنوب دره ایرایا<sup>۵</sup> در داراگا<sup>۶</sup> نام‌گذاری‌ها با M انجام می‌شد تا در پالونگوی و لیبون<sup>۷</sup> به S می‌رسید و با یک گردش سریع پیرامون جزیره کاتاندوانس، به پایان حروف الفبا می‌رسید». [۵۶]

سردرگمی خاصی که حکم مذکور به مثابه نوشدارو برای آن عمل می‌کرد، سردرگمی مدیر حکومتی و مسئول جمع‌آوری مالیات‌ها بود. ایشان گمان می‌کردند نام‌های خانوادگی فراگیر موجب تسهیل در اجرای عدالت، امور مالی و نظم عمومی می‌شود و شرکای بالقوه ازدواج را قادر می‌کند که آسان‌تر بتوانند میزان هم‌خونی خود را دریابند. [۵۷] ولی برای آن برنامه‌ریز مطلوبیت‌گرای حکومتی که سرشتی همچون کلاوریا داشت، دست‌یافتن به یک فهرست کامل و خوانا از رعایا و مالیات‌دهندگان، هدف غایی بود. این واقعیت به وضوح از پیشگفتار کوتاه

1. catalogo
2. Bikol
3. Albay, Sorsogon, and Catanduanes
4. Tabaco to Tiwi
5. Iraya Valley
6. Draga
7. Palangui and Libon

آن حکم، عیان می‌شود: «با توجه به فایده‌شگرف و کاربردی‌بودن این اقدام، و قتش رسیده است تا یک دستور راهنما برای شکل‌گیری پایگاه ثبت مدنی [آنچه قبلاً وظیفه روحانیون بود] صادر شود که گرچه شاید اهداف مذکور را به‌طور کامل محقق و تضمین نکند، احتمالاً مبنایی برای آمارهای کشور، ضمانت‌گردآوری مالیات‌ها، و عملکرد منظم در خدمات شخصی و رسیدن پرداخت برای معافیت‌ها خواهد بود. آن اقدام همچنین اطلاعات دقیقی درباره جابه‌جایی جمعیت فراهم می‌کند و به این ترتیب، مهاجرت‌های غیرقانونی، مالیات‌دهندگان پنهانکار و سایر سوءاستفاده‌ها را عیان می‌سازد.» [۵۸]

کلاوریا با تهیه‌کردن فهرست‌های دقیق درباره شهروندان در سرتاسر مستعمره، پیش‌بینی کرده بود که هر مأمور محلی، یک جدول هشت‌ستونی بسازد و در آن تعهدات یا وظایف خراج‌گزاری، تعهدات نیروی کار مشترک، نام کوچک، نام خانوادگی، سن، تأهل یا مجرد، شغل و معافیت‌ها را مشخص سازد. ستون نهم - برای روزآمدسازی پایگاه ثبت - به تغییرات در وضعیت فرد اختصاص می‌یافت و هر ماه برای واریسی به حکومت مرکزی تحویل می‌شد. این بایگانی‌های ثبتی به‌علت دقت و همسانی که داشتند، حکومت را قادر به گردآوری آمارهای دقیق در مانیل<sup>۱</sup> می‌کردند که کارایی مالی را بهبود می‌داد. هزینه‌های ترسناک ساختن نام‌های خانوادگی برای کل جمعیت و ساختن یک فهرست کامل و تمایزدهنده برای تمام مالیات‌دهندگان که گمان می‌رفت شاید به ۲۰ هزار پزو برسد، با پیش‌بینی‌هایی جبران می‌شد که گمان می‌کردند افزایش درآمد یک‌صد تا دویست هزار پزویی و دائمی در هر سال به همراه خواهد آورد.

ولی اگر فیلیپینی‌ها می‌خواستند به نام خانوادگی خود هر سال بی‌اعتنا باشند، چه می‌شد؟ این موضوع از قبل به ذهن کلاوریا خطور کرده بود و او اقداماتی انجام داد تا مطمئن شود نام‌ها به مردم تحمیل خواهند شد. به معلم‌های دبستانی امر شد که دانش‌آموزان را از خطاب‌کردن یا حتی شناسایی یکدیگر با هر نامی غیر از نام‌های خانوادگی تجویزی حکومت، منع کنند. آموزگاران می‌دانستند که آن حکم را با اشتیاق اجرا نمی‌کردند، تنبیه می‌شدند. البته، با توجه به نرخ ثبت‌نام ناچیز در دبستان‌ها، شاید اقدامی که بسیار مؤثرتر بود، منع‌کردن کشیشان، نظامیان و کارکنان غیرنظامی از پذیرش هر سند، درخواست، عرض‌حال یا سندی بود که در آن از نام‌های خانوادگی رسمی استفاده نشده باشد. تمام اسنادی که با نام‌های دیگر تهیه می‌شد، باطل و مردود بود.



البته می‌شد انتظار داشت که کارها در عمل خیلی با آرمان‌شهر اجرایی کلاوریا درباره مالیات‌دهندگان خوانا و دسته‌بندی‌شده، فاصله پیدا کند. تداوم وجود نام‌های خانوادگی غیراسپانیایی از قبیل مگ‌سای‌سای یا ماکاپاگال<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که بخشی از جمعیت فیلیپین، هیچ‌گاه با این روش کنار نیامدند و مسئولان محلی فهرست‌های ناقص یا خالی تحویل می‌گرفتند. یک مشکل حاد دیگر نیز وجود داشت که کلاوریا پیش‌بینی کرد، ولی به قدر کفایت برای آن آماده نبود. بایگانی‌های جدید، برخلاف آنچه گمان رفته بود، به‌ندرت نام‌های قبلی ثبت‌شدگان را گردآوری می‌کردند. به‌این‌ترتیب، ردیابی دارایی‌ها و مالیات‌دهی و رساندن آن به دوره قبل از دگرگونی نام‌ها، فوق‌العاده دشوار می‌شد.

شیوه عملی در مورد نام‌های خانوادگی نیز مانند جنگل‌ها، تصدی زمین و شهرهای خوانا، هیچ‌گاه به حد کمال ساده‌سازی و یکدستی نرسید که از ابتدا طراحان برنامه‌ها آرزو داشتند. تلاش برای اجرای یک سرشماری در سال ۱۸۷۲ به شکست کامل انجامید و آن کار تا پیش از انقلاب ۱۸۹۶ هیچ‌گاه تکرار نشد. با این حال، در قرن بیستم اکثر قریب به اتفاق فیلیپینی‌ها دارای همان نام خانوادگی بودند که روزی کلاوریا برایشان خواب دیده بود. سنگین‌شدن بار تعامل با حکومت در زندگی مردم و ظرفیت حکومت در پافشاری بر قوانین و قیودی که می‌خواست، بالاخره این هدف را محقق کرد.

نام خانوادگی فراگیر، یک پدیده کاملاً مربوط به تاریخ معاصر است. واضح‌سازی بر اثر نام‌های کامل و نشانی‌های نسبتاً ثابت، موجب شد که ردیابی مالکیت زمین و ارثیه‌ها، جمع‌آوری مالیات‌ها، نگهداری سوابق دادگاه‌ها، اجرای طرح‌های عمومی، سربازگیری و مهارکردن بیماری‌های همه‌گیر، فوق‌العاده ساده‌تر شود. گرچه حکومت مطلوبیت‌گرا عزم خود را جزم کرده بود که یک موجودی کامل از اطلاعات جمعیتی را فراهم سازد، حتی طرفداران آزاداندیشی در حوزه شهروندی نیز که به حق رأی و حق اختیار در خدمت نظام معتقد بودند، به‌شدت به یکسان‌سازی شیوه‌های نام‌گذاری کمک کردند. تکمیل نام‌های خانوادگی با توسل به قانون، به‌ویژه آشکارا در مورد یهودیان اروپای غربی به چشم می‌آید که فاقد سنت نام خانوادگی بودند. حکم ناپلئون در سال ۱۸۰۸ «درباره اضافه‌شدن نام خانوادگی ثابت به نام کوچک تمام یهودیان»، نام خانوادگی را اجباری کرد. [۵۹] قوانین اتریش در سال ۱۷۸۷ که بخشی از فرایند آزادسازی بود، یهودیان را ملزم به انتخاب نام خانوادگی کرد و در صورت

1. Magsaysay or Macapagal

امتناع، حکومت برای ایشان نام خانوادگی برمی‌گزید. آزادسازی یهودیان در پروس، مشروط به انتخاب نام خانوادگی بود. [۶۰] بسیاری از مهاجران به ایالات متحده، اعم از یهودی و غیریهودی، وقتی سوار کشتی شدند، نام خانوادگی ثابت نداشتند. با این حال، معدودی از ایشان بدون دردسر توانستند بدون نام خانوادگی رسمی که اخلاف ایشان همچنان امروزه دارند، به آسانی از عهده آن کار برآیند.

فرایند ساختن نام‌های خانوادگی ثابت، در بخش اعظم جهان سوم و در «مرزهای قبیله‌ای» در برخی کشورهای توسعه‌یافته‌تر، همچنان ادامه دارد. [۶۱] البته امروزه تعداد بسیار بیشتری از نشان‌های تحمیلی حکومت هست که ظرفیت حکومت‌ها برای شناسایی یک فرد را بسیار بهتر کرده است. صدور گواهی‌های تولد و فوت، نشانی‌های دقیق‌تر (دقیق‌تر از «جان که روی تپه زندگی می‌کند»)، کارت‌های شناسایی، گذرنامه‌ها، شماره‌های تأمین اجتماعی، عکس‌ها، اثرانگشت‌ها و اخیراً سیمای DNA، بر ابزارهای نسبتاً ابتدایی قدیم - نام‌های خانوادگی دائمی - پیشی گرفته‌اند. ولی نام خانوادگی نخستین و مهم‌ترین گام به سوی خواناسازی رسمی تک‌تک شهروندان بود که همراه با عکس ایشان، همچنان نخستین داده در اسناد هویت محسوب می‌شود.

### صدور دستوریک زبان یکسان و رسمی

مانع فرهنگی بزرگی که به دلیل یک زبان جداگانه به محیط تحمیل می‌شود، احتمالاً مؤثرترین تضمین است که محیط جامعه را به سهولت برای خودی‌ها دسترس‌پذیر کند، ولی برای غیرخودی‌ها غامض می‌سازد. [۶۲] دقیقاً همان‌گونه که غریبه‌ها یا مقام‌های حکومت ممکن است به یک راهنمای محلی نیاز داشته باشند تا راه خود را از میان بروژ در قرن شانزدهم پیدا کنند، برای درک شدن و درک کردن دیگران در یک محیط زبانی بیگانه نیز به یک مترجم یا مفسر محلی نیاز خواهند داشت. با این حال، یک زبان مشخص، در مقایسه با یک الگوی مسکونی پیچیده، بنیان بسیار قدرتمندتری برای خودمختاری است. آن زبان همچنین حامل یک گذشته تاریخی متمایز، احساسات فرهنگی متمایز، ادبیات منحصر به فرد، اسطوره‌شناسی و میراث موسیقایی است. [۶۳] از این لحاظ می‌توان گفت که یک زبان منحصر به فرد، مانعی مهیب بر سر راه دانش حکومت است، چه رسد به سد کردن راه حکومت در مستعمره‌سازی، سلطه، فریبکاری، صدور دستور یا تبلیغات جنجالی.

به این ترتیب، از میان تمام ساده‌سازی‌های حکومت، تحمیل یک زبان واحد و رسمی را می‌توان قدرتمندترین نوع تحمیل و به مثابه پیش‌زمینه بسیاری از ساده‌سازی‌های دیگر دانست. این فرایند را شاید بتوان به تعبیر *اوژن وبر*<sup>۱</sup> (درباره فرانسه)، یکی از مصادیق استعمارگری داخلی دانست که استان‌های مختلف خارجی (از قبیل *بریتانی* و *اوکیتانی*)<sup>۲</sup> را از لحاظ زبانی مطیع می‌کند و از لحاظ فرهنگ ضمیمه فرانسه می‌سازد. [۶۴] در نخستین تلاش‌های معطوف به استفاده از زبان فرانسوی، واضح بود که اهداف حکومت، خوانا کردن شیوه‌های محلی است. مسئولان حکومت اصرار می‌کردند که تمام اسناد حقوقی - از وصیت‌نامه گرفته تا سند فروش، ابزارهای قرض‌دادن، قراردادهای مقررهای سالانه یا سند مالکیت زمین - به زبان فرانسوی تنظیم شود. تا وقتی آن اسناد به زبان بومی تنظیم می‌شدند، برای مأمور حکومت که از پاریس گسیل شده بود، دلهره‌آور جلوه می‌کردند و منطبق کردن آن‌ها با طرح‌های مرکز - از لحاظ یکسان‌سازی حقوقی و اجرایی - غیرممکن بود. تکاپوی تمرکز زبانی تا حدی موفق بود، زیرا پایه‌پای افزایش قدرت حکومت اجرا شد. در پایان قرن نوزدهم، برای همه، به جز اقلیتی کوچک از مردم، چاره‌ای جز سروکارداشتن با حکومت وجود نداشت. عرض حال‌ها، پرونده‌های دادگاهی، اسناد مدارس، درخواست‌ها و نامه‌نگاری با مسئولان به‌طور کامل و به ضرورت قانون، با زبان فرانسوی انجام می‌شد. به‌دشواری می‌توان قاعده‌ای مؤثرتر از این برای کاستن از ارزش دانش محلی و امتیازدادن به کسانی را تصور کرد که با رموز زبان رسمی آشنایی دارند. چنان‌گذاری یک گذار عظیم در قدرت بود. آن‌ها که در حاشیه بودند و در زبان فرانسوی تبحر نداشتند، به خاموشی و حاشیه بیشتر کشیده شدند. حال ایشان بودند که به یک راهنمای محلی برای یادگیری فرهنگ جدید حکومتی نیاز داشتند و آن راهنما ظاهراً کسی جز یک وکیل، دفترهای اسناد رسمی، آموزگار مدرسه، کارمند و سرباز نمی‌توانست باشد. [۶۵]

چنان‌که می‌توان انتظار داشت، یک طرح فرهنگی پشت تمرکزگرایی زبانی پنهان بود. زبان فرانسوی را حامل یک تمدن ملی می‌دانستند و تحمیل آن زبان صرفاً برای واداشتن روستایی‌ها و دورماندگان از پایتخت به پذیرفتن «قانون ناپلئون» نبود؛ بلکه همچنین

۱. *اوژن وبر* (Eugen Weber) مورخ آمریکایی رومانیایی‌تبار (۱۹۲۵ تا ۲۰۰۷) بود که در حوزه تمدن غرب تخصص داشت. - م.

۲. *بریتانی* (Brittany) شمالی‌ترین منطقه خاک فرانسه امروزی است که به دلیل فراوانی خرسنگ‌ها (megalith) در سواحل شهرت دارد. *اوکیتانی* (occitanie) جنوبی‌ترین منطقه اجرایی حکومت فرانسه است که در ۲۰۱۵ حدود ۵/۸ میلیون نفر جمعیت داشت. - م.

با هدف رساندن محتوای حرف‌های ولتر،<sup>۱</sup> راسین،<sup>۲</sup> روزنامه‌های پارسی به ایشان و استقرار آموزش ملی اجرا می‌شد. چنان‌که وبر بالحن پُرشور می‌گوید: «هیچ جلوه‌ای از احساسات جهان‌خوارانه، آشکارتر از وضعیت یک انسان سفیدپوست فرانسوی‌زبان نیست که قرار بوده است نخستین فتوحات او در خاک وطنش باشد». [۶۶] گرچه سلطهٔ زبان لاتین در روزگار قدیم به‌منزلهٔ مشارکت نخبگان کم‌شمار در یک میراث فرهنگی گسترده‌تر بود، سلطهٔ زبان یکسان فرانسوی در آن زمان به‌مثابهٔ مشارکت در فرهنگ فرانسوی تعریف شد. منطق ضمنی نهفته در آن انگیزه، تعریف‌کردن سلسله‌مراتب برای فرهنگ‌ها، و تنزل‌دادن زبان‌های محلی و فرهنگ‌های منطقه‌ای آن‌ها به - در بهترین حالت - یک نوع تعصب و کوته‌نگری محلی بود. پاریس و نهاد‌هایش در قلهٔ این هرم نامرئی قرار می‌گرفتند: وزارتخانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها (از جمله مدافع اصلی این زبان، یعنی مدرسهٔ عالی زبان فرانسوی).<sup>۳</sup> توفیق نسبی این طرح فرهنگی، منوط به هر دو عامل اجبار و تشویق بود. الکساندر سانگوییته<sup>۴</sup> چنین توضیح می‌دهد: «تمرکزگرایی بود که ساختن فرانسه علی‌رغم میل فرانسوی‌ها یا در بحبوحهٔ بی‌تفاوتی آنان را ممکن ساخت ... فرانسه یک برساختهٔ سیاسی حساب‌شده بود که قدرت مرکزی هیچ‌گاه از مبارزه برای تأسیس آن دست نمی‌کشید». [۶۷]

فرانسهٔ یک‌دست (پارسی) و پاریس، علاوه بر آنکه کانون متمرکز قدرت بودند، جذاب نیز محسوب می‌شدند. رشد بازارها، جابه‌جایی کالاها، مشاغل جدید، حق عزل و نصب‌های سیاسی، خدمات عمومی و نظام آموزشی ملی همگی موجب می‌شدند که تسهیلات موجود به زبان فرانسوی و راه‌های ارتباط با پاریس، راه‌های ترقی اجتماعی و توفیق مادی باشد. آن یکسان‌سازی زبان، نوعی ساده‌سازی حکومتی بود که هرکس با منطق آن کنار می‌آمد، پاداش می‌گرفت و هرکس بی‌اعتنایی می‌کرد، تنبیه می‌شد.

## تمرکزگرایی در الگوهای حمل و نقل

تمرکزگرایی زبانی که به تحمیل‌کردن زبان فرانسوی پارسی به‌منزلهٔ استاندارد رسمی سوق داده شد، در تمرکزگرایی حمل و نقل تکرار گردید. دقیقاً همان‌طور

۱. ولتر (Voltaire) نویسنده و فیلسوف مشهور عصر روشنگری (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸) بود که بابت طنز و انتقادهایش از مسیحیت - به‌ویژه کلیسای کاتولیک رم - و نیز طرفداری‌اش از آزادی بیان، آزادی مذهب و جدایی دین از حکومت شهرت یافت. - م.

۲. ژان راسین (Jean Racin) نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۶۳۹ تا ۱۶۹۹) و از بزرگان ادبیات فرانسه بود. - م.

3. L'Academie Francaise

4. Alexander Sanguinetti

که انتشار زبان جدید موجب شد پاریس به کانون ارتباطات تبدیل شود، راه‌ها و سامانه جدید راه‌آهن نیز به‌طور روزافزون به نفع رفت‌وآمد به پاریس در جابه‌جایی‌های بین منطقه‌ای و محلی عمل کرد. خط‌مشی حکومت به تعبیر رایانه‌ای، به یک الگوی «تنظیمات سخت (و دائمی)» شبیه بود و استان‌ها و روستاها را به‌قدری برای مسئولان دسترس‌پذیر و خوانا کرد که حتی مطلق‌گراترین پادشاهان هم تصورشان را نمی‌کردند.

حال بد نیست که به شیوه‌ای کاملاً اختصاری تبیین بین یک شبکه نسبتاً غیرمتمرکز از ارتباطات را با یک شبکه ارتباطی متمرکز بررسی کنیم. الگوی غیرمتمرکز در صورتی که روی نقشه ترسیم شود، تصویر عینی جابه‌جایی‌های واقعی کالاها و مردم در امتداد مسیرها را نشان می‌دهد که با حکم اجرایی پدید «نیامده‌اند». چنان جابه‌جایی‌هایی تصادفی نخواهند بود، بلکه سهولت سفر بین روستاها از آبراهه‌ها و دور‌گردنه‌ها را نشان می‌دهند، علاوه بر آن محل منابع مهم و مکان‌های آیینی را نمایان می‌کنند. ویر مجذوب غنای این فعالیت‌های انسانی می‌شود که الهام‌بخش این جابه‌جایی‌ها در چشم‌انداز نقشه شده‌اند: «... جابه‌جایی‌هایی که پیگیری‌های شغلی هستند و مثلاً ردپاهای ویژه شیشه‌سازان، حاملان یا فروشندگان نمک، سفالگرها، مسیرهای منتهی به آهنگری‌ها، معادن، معادن سنگ و مزارع شاهدانه را نمایان می‌کنند یا راه‌های حمل‌کتن، شاهدانه، پارچه‌کتانی و نخ را نشان می‌دهند. آن مسیرها راه‌های زیارتی و کوره‌راه‌های حرکت دسته‌جمعی و مراسم هستند». [۶۸]

اگر در این بحث بتوانیم جایی را تصور کنیم که منابع مادی‌اش به‌طور یکنواخت توزیع شده و موانع مکانی جدید (از قبیل کوه یا باتلاق) در مسیر جابه‌جایی‌ها نداشته باشد، آنگاه یک نقشه از راه‌های استفاده‌شده می‌تواند شبکه‌ای را شکل دهد که شبیه یک مجموعه موربگ متراکم است (شکل ۱۱). البته، ردپاها در این نقشه هیچ‌گاه کاملاً تصادفی نیستند. شهرهای بازارمدار که براساس موقعیت و منابع شکل گرفته‌اند، کانون‌های کوچک را تشکیل می‌دهند و زیارتگاه‌های مذهبی، معادن سنگ، معادن و دیگر مکان‌های مهم نیز کانون‌های کوچک هستند. [۶۹] در فرانسه نیز شبکه راه‌ها مدت‌هاست که جاه‌طلبی‌های تمرکزگرای اربابان محلی و پادشاهان ملی را نمایان کرده است. باین حال، نکته مهم در این کمال‌گرایی ترسیمی، رسم کردن چشم‌اندازی از مسیرهای ارتباطی است که نشان ضعیفی از تمرکزگرایی حکومتی در آن هست. چنین نقشه‌ای بسیار به چشم‌انداز شهری بروژ در سده چهاردهم شباهت دارد که قبلاً نشان دادیم.

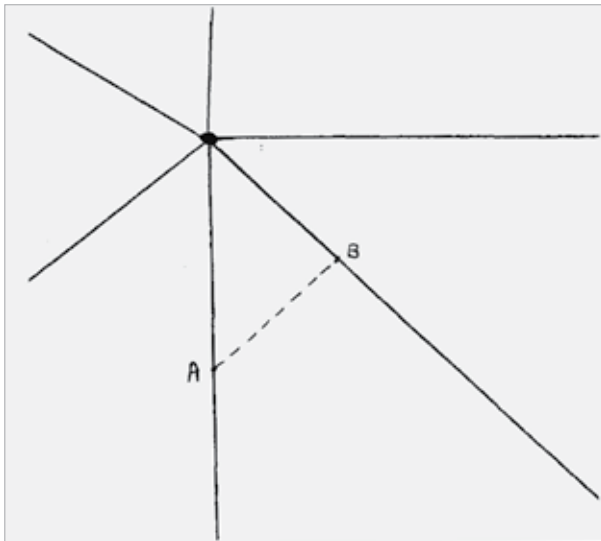


شکل ۱۱. مسیرهای پدیدآمده به واسطه کاربری و عوارض طبیعی

حکومت‌سازان فرانسوی به شیوه تجددگرایانه - که کولبرت طلایه‌دار آنان بود - می‌خواستند شبکه‌ای به‌دقت برنامه‌ریزی‌شده از تمرکزگرایی اجرایی را به‌شکلی ناجور با این حکومت‌سازی تلفیق کنند. [۷۰] طرح ایشان که هیچ‌گاه تحقق نیافت، چیدن شاهراه‌ها، آبراهه‌ها و درنهایت، خطوط راه‌آهن به‌گونه‌ای بود که مانند پره‌های یک چرخ، از پاریس پخش شوند (شکل ۱۲). شباهت بین این شبکه و «قلمرو ماشینی» در جنگل‌داری کاملاً مدیریت‌شده دولتی که کولبرت ابداع کرد، اصلاً تصادفی نبود. آن‌ها هر دو برای پیشینه‌سازی دسترسی و تسهیل نظارت مرکزی طراحی شدند. همچنین نوع ساده‌سازی‌ها طبق معمول کاملاً متناسب با مکان بود. مسئولی که در نقطه A در کانون به سر می‌برد، خیلی آسان‌تر می‌توانست در مسیرهای جدید به A یا B برود. آن نقشه طوری طراحی شده بود که «به دولت و شهرها کمک کند و فقدان راه‌های اصلی پشتیبان، هیچ تناسبی با عادات یا نیازهای عموم مردم نداشت. بزرگراه‌های اجرایی<sup>۱</sup> (اصطلاحی که یکی از مورخان مرکز استفاده می‌کرد) برای راه‌پیمایی سربازان و رساندن عواید مالیات‌ها به خزانه‌داری ساخته شده بودند».[۷۱] با این حال، برای کسی که می‌خواست سفر کند یا کالاها

1. administrative highways

را از A به B برساند، کارها چندان هم آسان نبود. همان‌طور که تمام اسناد باید از سد زبان حقوقی رسمی «گذر می‌کرد»، بخش اعظم حمل‌ونقل تجاری هم باید از پایتخت می‌گذشت.



شکل ۱۲. کانون رفت‌وآمد متمرکز

پشتوانه ذهنی نهفته در این «روح هندسی»، مهندسان مشهور «یگان مهندسی راه و ساختمان»<sup>۱</sup> بودند و هستند. [۷۲] ویکتور لوگرون<sup>۲</sup> که مدیر یگان مهندسی راه و ساختمان بود، مُبدع «فکر شکوهمند» هفت خط ارتباطی عظیم برای پیوند دادن پاریس به اقیانوس اطلس و سواحل مدیترانه بود. برنامه او به «ستاره لوگرون»<sup>۳</sup> شهرت یافت و نخستین بار برای آبراهه‌ها، سپس در مقیاس بزرگ‌تر برای خطوط راه‌آهن پیشنهاد شد (در میان آن‌ها خط شمال و خط شرق قرار داشت). [۷۳]

آن برنامه همچون نوعی زیبایی‌شناسی تمرکزگرایانه، تمام معیارهای منطق تجاری یا کارآمدی هزینه‌ای را نقض کرد. نخستین مرحله آن شبکه یعنی خطی که پاریس را از شرق به استراسبورگ و به مرزها می‌رساند، به‌طور مستقیم دشت بری<sup>۴</sup> را پشت سر می‌گذاشت و از

1. Corps des Ponts et Chaussees
2. Victor Legrand
3. Legrand Star
4. Brie

مراکز جمعیتی پیرامون رودخانه مارنه<sup>۱</sup> عبور نمی‌کرد. خط آهن به علت امتناع از همخوانی با عوارض جغرافیایی و به دلیل پیروی از کمال هندسی، به شکل سرسام‌آوری در مقایسه با خطوط آهن انگلستان و آلمان، پرهزینه شد. ارتش نیز منطق «یگان مهندسی راه و ساختمان» را در پیش گرفت و گمان می‌کرد خطوط آهن صاف به‌سوی مرزها، یک مزیت خواهد بود. در جنگ فرانسه و پروس در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ معلوم شد که آن منطق یک اشتباه مصیبت‌بار بوده است. [۷۴]

این نوسازی الگوهای رفت‌وآمد، پیامدهای هنگفتی داشت که اکثر آن‌ها عامدانه بودند: پیوند دادن فرانسه دور از پایتخت به پاریس و حکومت، و تسهیل در گسیل سربازان از پایتخت برای سرکوب ناآرامی‌های مدنی در هر بخش از کشور. آن نوسازی از لحاظ سلطه نظامی بر کشور، با هدف دستیابی به چیزی طراحی شده بود که هاسمن در خود پایتخت به دست آورد. به این ترتیب، پاریس و حکومت، به بهای تضعیف نقاط دور از پایتخت، قدرت گرفتند و این جابه‌جایی قدرت، به شدت بر صرفه‌های مکانی اثر گذاشت، سلطه مالی و نظامی را تسریع کرد، و به تشدید یا تضعیف علقه‌های فرهنگی و اقتصادی جانبی انجامید، زیرا به نفع مناسبات سلسله‌مراتبی عمل می‌کرد. آن نوسازی‌ها ناگهان نواحی دورافتاده را طوری به حاشیه راند که زبان فرانسوی رسمی، گویش‌های محلی را کم‌رنگ کرده بود.

## نتیجه‌گیری

مسئولان حکومت‌های امروزی، به حکم ضرورت، حداقل یک گام - و اغلب چند گام - از جامعه‌ای که مسئول هدایتش بوده‌اند، فاصله گرفته‌اند. ایشان واقعیت زندگی در جامعه خود را با رشته‌ای از نمادسازی‌ها ارزیابی می‌کنند که همواره با آن حقیقت تمام‌وکمال - همان حقیقتی که این نمادهای انتزاعی قرار بوده است به درستی با آن منطبق باشد - فاصله فراوان دارد. به این ترتیب، جداول و نمودارهای کارشناسان جنگل‌داری علمی، علی‌رغم توانایی اختصاری برای چکیده‌کردن واقعیت‌های متعدد و منفرد در یک الگوی بزرگ‌تر، نتوانست حقیقت جنگل‌ها و تنوع گسترده آن‌ها را ثبت و ضبط کند (و اصلاً هدف چنان چیزی نبود). و باز به این ترتیب، پیمایش جامع اسناد مالکیت و زمین‌ها، نوعی نمایش تقریبی و اغلب گمراه‌کننده از حقوق واقعی و موجود در حوزه کاربری و دسترسی زمین است. کارمندان هر سازمان بزرگ، آن فعالیت انسانی را که «خودشان» دوست دارند، آن‌هم از دریچه تقریب‌های ساده‌شده اسناد و آمارها «می‌بینند»: درآمدهای مالیاتی، فهرست مالیات‌دهندگان، سوابق زمین‌ها، میانگین درآمدها، اعداد بیکاری، نرخ مرگ‌ومیر، آمارهای تجارت و بهره‌وری و تعداد کل موارد و یا در یک منطقه.



این نمادسازی‌ها اکنون به جزئی جدانشدنی از کشورداری تبدیل شده‌اند. ساده‌سازی‌های حکومتی - از قبیل نقشه‌ها، سرشماری‌ها، فهرست‌های جامع املاک، و واحدهای اندازه‌گیری یکسان - نمایانگر فنون درک یک حقیقت بزرگ و پیچیده هستند. برای اینکه کارکنان حکومت بتوانند جنبه‌های مختلف آن حقیقت کلی را درک کنند، چاره‌ای نیست جز اینکه آن حقیقت پیچیده را به دسته‌بندی‌های اختصاری تقلیل دهند. تنها شیوهٔ اجرای این کار، فروکاستن یک رشته جزئیات بی‌نهایت، به مجموعه‌ای از دسته‌هاست که موجب تسهیل در توصیف‌های اجمالی، و مقایسه‌ها و جمع‌بندی‌های اجمالی می‌شود. چنانکه چارلز تیلی<sup>۱</sup> نشان داده است، ابداع، شرح، بسط و کاربرد این برساخته‌های انتزاعی، یک جهش بزرگ در ظرفیت حکومت را نشان می‌دهد که به مثابهٔ گذار از حکمرانی غیرمستقیم و مبتنی بر باج و خراج، به حکمرانی مستقیم و مبتنی بر مالیات‌ستانی است. حکمرانی غیرمستقیم فقط نیاز به حداقل ساز و برگ حکومتی داشت، ولی درعین حال، متکی به نخبگان محلی و جوامع محلی بود که منافع ایشان با واگذاری منابع به مرکز و دانش موجود در مرکز، همسویی داشت. حکمرانی مستقیم، مقاومت‌های گسترده و مذاکرات ضروری ناشی از آن مقاومت‌ها را ضروری کرد که اغلب مایهٔ کاهش قدرت مرکز می‌شد، ولی در وهلهٔ نخست، مسئولان حکومت را قادر کرد تا به دانش بی‌واسطه از یک جامعهٔ عمدتاً ناشناخته، دست پیدا کنند.

در بارهٔ توانایی پیشرفته‌ترین فنون حاکمیت مستقیم نیز - که به کشف حقایق اجتماعی جدید و نیز صرفاً خلاصه‌سازی واقعیت شناخته‌شده کمک می‌کند - همین وضعیت مصداق دارد. «مرکز مهار بیماری‌ها در آتلانتا»<sup>۲</sup> یک نمونهٔ حیرت‌آور از این واقعیت است. شبکه‌های بیمارستان‌های نمونهٔ این مرکز موجب شد که «کشف» بیماری‌های تا آن زمان ناشناخته‌ای همچون سندروم تکانهٔ سمی،<sup>۳</sup> بیماری لژیونرها<sup>۴</sup> و ایدز ممکن شود (کشف به معنای پی‌بردن به همه‌گیری). واقعیت‌های رسمی از این نوع، یکی از قالب‌های قدرتمند شکل‌گیری دانش حکومتی هستند که مسئولان را قادر به مداخلهٔ زود هنگام در همه‌گیری‌ها، شناسایی روندهای اقتصادی که بسیار بر رفاه عمومی اثر می‌گذارند، و نیز سیاست‌گذاری مناسب برای بسیاری از حقایق خطیر پیش‌رو می‌سازند. [۷۵] این حقایق، امکان مداخلهٔ موشکافانه را فراهم می‌کنند؛ مداخله‌هایی که گاهی به معنای واقعی کلمه نجات‌بخش هستند.

1. Charles Tilly

2. The Center for Disease Control in Atlanta

۳. سندروم تکانهٔ سمی (toxic shock syndrome) یک بیماری نادر و مهلک است که از ترکیب چند عفونت پدید می‌آید. این بیماری اغلب محصول سمومی است که باکتری‌های استافیلوکوکی تولید می‌کنند، ولی گاهی نیز براساس سموم گروه A از باکتری‌های استرپتوکوکی رخ می‌دهد. - م.

۴. بیماری لژیونرها نوع شدیدی از ذات‌الریه و التهاب ریوی است که به‌دلیل یک بیماری به‌نام لژیونلا (legionella) پدید می‌آید. اکثر مردم با استنشاق باکتری از خاک و آب، به این بیماری دچار می‌شوند. - م.

فنونی که برای افزایش خوانایی یک جامعه از نظر حاکمان تدارک می‌شوند، روزبه‌روز پیچیده‌تر شده‌اند، ولی انگیزه‌های سیاسی پشت آن‌ها چندان تغییر نکرده است. تصرف، نظارت، دست‌کاری (نه به معنای ناشایست آن) همچنان در زمره مهم‌ترین انگیزه‌ها هستند. اگر حکومتی را تصور کنیم که ابزار مطمئنی برای خواندن و مکان‌یابی جمعیت مردم، تخمین زدن ثروت ایشان، و تهیه نقشه زمین‌ها، منابع و سکونتگاه‌ها ندارد، در واقع، حکومتی را خیال کرده‌ایم که مداخلاتش در آن جامعه، به‌ناچار ابتدایی هستند. جامعه‌ای که برای حکومت شفاف نباشد، به‌علت فقدان شفافیت، از برخی شکل‌های مداخله دقیق حکومت مصون می‌ماند (اعم از مداخلاتی که با استقبال (مثلاً در واکسیناسیون همگانی) یا با مقاومت (مالیات بر درآمد شخصی) روبه‌رو می‌شوند). مداخلاتی که چنان دولتی اعمال می‌کند، معمولاً به‌واسطه ردیاب‌های محلی به انجام می‌رسد که هر جامعه محلی را از نزدیک می‌شناسند و احتمال دارد که منافع ویژه خود را به میان بیاورند. هر اقدام حکومت، بدون این واسطه‌گری - و حتی با آن - در معرض بی‌کفایتی بوده، به فراتر یا فروتر رفتن از هدف موردنظر ختم می‌شود.

پس یک جامعه ناخوانا، مانعی در مسیر مداخله مؤثر حکومت است؛ خواه هدف از آن مداخله، چپاول باشد و خواه رفاه عمومی. تا وقتی علاقه حکومت عمدتاً در حد به‌چنگ آوردن چند تن غله و به‌صاف کردن چند سرباز باشد، نادانی اش چندان ویرانگر نیست. باین حال، وقتی هدف حکومت، مستلزم تغییر عادات روزمره (بهداشت و شیوه‌های درمانی) یا عملکرد شغلی شهروندان (نیروی کار متخصص یا نگهداری ماشین‌ها) باشد، چنان جهلی ممکن است به فلج‌شدن جامعه بینجامد. جامعه صددرصد خوانا، انحصارهای محلی اطلاعات را از بین می‌برد و با یکسان‌سازی قواعد، هویت‌ها، آمارها، مقررات و معیارهای اندازه‌گیری، نوعی شفافیت ملی پدید می‌آورد. چنان جامعه‌ای در آن واحد می‌تواند برای کسانی که در قله هستند و به اطلاعات دسترسی دارند، مزایای موقعیتی فراهم کند و شاید دیگران را نیز به‌سهولت قادر سازد که از قالب جدید حکومتی، رمزگشایی کنند.

البته گاهی مداخلات موشکافانه یک جامعه خوانا می‌تواند مرگبار هم باشد. مصداق تلخ این واقعیت بدون نیاز به توضیح، در نقشه‌ای نمایان است که «دفتر آمارهای شهر آمستردام»<sup>۱</sup> - که بعدها به اشغال نازی‌ها درآمد - در ماه می ۱۹۴۱ تهیه کرد (شکل ۱۳). [۷۶] آن نقشه علاوه بر فهرست نام شهروندان، نمایی مختصر دارد که برای دستگیری جمعیت یهودی شهر به کار رفت تا در نهایت ۶۵ هزار نفر از آنان اخراج شوند.

آن نقشه را «توضیح جمعیتی یهودیان در محدوده شهرداری» نامیدند. هر نقطه نمایانگر ۱۰ فرد یهودی بود و به این ترتیب، مناطقی را که تراکم یهودی‌ها در آن‌ها زیاد بود، کاملاً آشکار می‌کرد. آن نقشه را با اطلاعاتی ترسیم کرده بودند که علاوه بر پایگاه ثبت

1. City Office of Statistics of Amsterdam

جمعیت (نهادی که در هلند بسیار جامع است)، [۷۷] از پایگاه کسب‌وکار نیز اقتباس شده بود. اگر کسی اندکی درباره‌ی نوع اطلاعات تفصیلی نام‌ها، نشانی‌ها و پیشینه‌ی نژادی (پیشینه‌ای که از روی نام‌ها در پایگاه ثبت جمعیت یا براساس اظهار فرد معلوم می‌شود) و دقت لازم برای نقشه‌برداری و تولید نقشه‌ی آماری فکر کند، نقش خوانایی در ظرفیت حکومت را به‌خوبی متوجه می‌شود. البته، مقام‌های نازی بودند که هدف جنایتکارانه‌ی نهفته در این اقدام را تعیین کردند، ولی آن خوانایی با اقدام مقام‌های هلندی ممکن شد که ابزارهای پیاده‌سازی مؤثر نقشه را فراهم آوردند. [۷۸] باز تأکید می‌کنم که آن خوانایی صرفاً ظرفیت حکومت برای مداخلات ظریف را تقویت می‌کند؛ ظرفیتی که در اصل می‌توانست به‌آسانی برای سیرکردن شکم یهودیان - و نه اخراج ایشان - به کار برود.



شکل ۱۳. نقشه‌ی تهیه‌شده در دفتر آمارهای شهری آمستردام با عنوان «توزیع یهودیان در محدوده‌ی شهر» (می ۱۹۴۱)

خوانایی بر وجود یک ناظر در مرکز دلالت می‌کند که دید او اختصاری است. این‌گونه ساده‌سازی‌های حکومتی که بررسی کردیم، طوری طراحی شدند که

نوعی دید اختصاری از جامعه فراهم سازند؛ دیدی که غیر از صاحبان قدرت، کسی از آن برخوردار نبود. مسئولان حکومت نیز تا اندازه‌ای شبیه مأموران گشت بزرگراه‌ها در ایالات متحده که عینک دودی به چشم می‌زنند، از یک تصویر شبه‌انحصارگرانه از جنبه‌های گزینش‌شده کل جامعه برخوردار هستند. این موضع مسلط و برتر، در تمام وضعیت‌های نهادی دیده می‌شود که فرمان‌دادن و نظارت‌کردن بر فعالیت‌های پیچیده انسانی در آن‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد. صومعه‌ها، پادگان‌ها، سالن کارخانه‌ها و دیوان‌سالاری اجرایی (اعم از خصوصی یا عمومی) در زمره مکان‌هایی هستند که بسیاری از کارکردهای حکومت‌گونه را به اجرا می‌گذارند و اغلب از ساختار اطلاعاتی حکومتی نیز تقلید می‌کنند.

ساده‌سازی‌های حکومتی را می‌توان بخشی از «طرح همیشگی خواناسازی» دانست؛ طرحی که هیچ‌گاه تمام‌وکمال محقق نشده است. داده‌هایی که چنان ساده‌سازی‌هایی را شکل می‌دهند، کم‌وبیش به کم‌دقتی، حذف، سرجمع‌های اشتباه، تقلب، بی‌مبالاتی، تحریف سیاسی و غیره دچار هستند. در هر شیوه کشورداری که قصد مهار چیره‌دستانه جامعه را در سر داشته باشد، طرح خواناسازی به‌مثابه یک جزء جدانشدنی است؛ ولی این طرح به‌علت چشم‌وهم‌چشمی‌های درون حکومتی، موانع تخصصی و فنی - و مهم‌تر از هر چیز، به‌سبب مقاومت مردم - به شکست می‌انجامد.

ساده‌سازی‌های حکومتی حداقل پنج ویژگی دارند که نمی‌توان به آن‌ها اشاره نکرد. اول و آشکارتر از همه، شامل مشاهداتی هستند که در زندگی اجتماعی، فقط جنبه‌های منطبق با منافع مسئولان را در بر می‌گیرند که همان واقعیت‌های معطوف به منفعت و مطلوبیت‌گرایانه است. دوم اینکه ساده‌سازی‌های مذکور، تقریباً همیشه از نوع واقعیت‌های «مستند» مکتوب (عددی یا حروفی) هستند. سوم اینکه آن‌ها معمولاً واقعیت‌هایی «ایستا» هستند. [۷۹] چهارم آنکه اکثر واقعیت‌های دولتی رسمی، از نوع واقعیت‌های «مجموعی یا کلی» محسوب می‌شوند و چنین واقعیت‌هایی ممکن است غیرانسانی (مثلاً تراکم شبکه‌های حمل‌ونقل) یا صرفاً مجموعه‌ای از واقعیت‌ها درباره افراد باشند (نرخ‌های اشتغال، نرخ‌های باسوادی، الگوهای سکونت). پنجم و آخر اینکه مسئولان حکومت می‌خواهند شهروندان را طوری گروه‌بندی کنند که امکان ارزیابی جمعی و گروهی داشته باشند. پس واقعیت‌هایی که امکان جمع‌زدن و ارائه آن‌ها به‌صورت میانگین‌ها یا انحراف از میانگین‌ها وجود دارد، باید در قالب واقعیت‌های «یکسان‌شده» درآیند. هرچقدر هم که اوضاع یک فرد از میان افراد مختلفی که آن گروه را ساخته‌اند، منحصر به‌فرد

و ویژه باشد، یکسان بودن - یا به تعبیر دقیق تر، تفاوت آن اوضاع با یک مقیاس استاندارد یا پیوستار<sup>۱</sup> - است که مدنظر کارکنان حکومت هاست.

فرایندی که واقعیت های یکسان شده و سرجمع شده را می سازد، در ظاهر به سه گام نیاز دارد. گام نخست و گریزناپذیر، ساختن واحدهای اندازه گیری مشترک یا رمزگذاری مشترک است. دسته بندی درختان برحسب اندازه، مالکیت مطلق زمین، نظام بین المللی (متریک) برای سنجش املاک یا حجم غلات، شیوه های نام گذاری همسان، بخش زمین های مرغزار، و قطعه زمین های شهری با اندازه های مشخص، در زمره واحدهایی هستند که با این هدف ایجاد شده اند. در گام بعدی، هر مورد یا مؤلفه که در یک گروه قرار می گیرد، شمارش می شود و برحسب واحد ارزیابی جدید محک می خورد. در این مرحله، یک درخت خاص به منزله مصداقی از یک اندازه مشخص تکرار می شود؛ یک قطعه زمین کشاورزی مشخص در یک نقشه جامع املاک بارها تکرار می شود؛ یک شغل مشخص به منزله مصداق یک گروه شغلی تکرار می گردد؛ و یک فرد خاص که طبق یک قاعده خاص نام گذاری شده است، بارها در گروه خودش پدیدار می شود. در این گونه تقسیم بندی، هر واقعیت را به ناچار باید طوری به چنگ آورد و به صحنه بازگردانید که در لباس متحدالشکل جدید - همان که به دست کارکنان حکومت دوخته شده باشد - درآید و به مثابه بخشی از «یک سلسله در یک شبکه کلی مربوط به طبقه بندی ها» محسوب گردد.

[۸۰] فقط در چنان پوششی است که واقعیت ها می توانند نقشی در پرورش فرایند ساده سازی ایفا کنند: ساختن واقعیت های کاملاً جدید با جمع شدن واقعیت های خام و پیروی از منطق واحدهای جدید. درنهایت، واقعیت های اختصاری به دست می آید که همان مطلوب کارکنان حکومت است. هزاران هزار درخت در یک گروه با اندازه مشخص، هزاران هزار مرد در سنین ۱۸ تا ۳۵ سال، هزاران مزرعه در فلان اندازه، میلیون ها دانش آموز که نام خانوادگی آنان با حرف A شروع می شود و بی شمار انسان که سل ریوی دارند. با تلفیق کردن چند معیار که جمع زدن آن ها ممکن باشد، می توان به حقایقی کاملاً ظریف و پیچیده رسید که قبلاً مکشوف نبودند (مثلاً توزیع مبتلایان به سل برحسب درآمد و موقعیت سکونت شهری).

«ساده سازی حکومتی» برای آنکه به این مصنوعات پُرزرق و برق دانش دست یابد، خطر فریبندگی و گمراه کنندگی را می پذیرد. این موضوعات حکومتی، در حال، ساده لوحانه هستند و اغلب از سوی کارکنان حکومت، به سلاح پیچیده سازی افراطی مجهز شده اند. به این ترتیب، اصطلاح «ساده سازی» به دو معنای کاملاً معین به

1. continuum

کار می‌رود. اول، دانشی که یک مسئول حکومتی نیاز دارد، باید چشم‌اندازی کوچک یا مختصر شده از منظره کلی را برای او مهیا کند و در قالب اصطلاحاتی درآید که در حوزه‌های مختلف تکرارپذیر باشند. چنان واقعیت‌هایی از این لحاظ باید ویژه‌بودن را از دست بدهند و بارها به مثابه عضوی از یک دسته از واقعیت‌ها، در قالب اختصاری یا ساده‌شده ظاهر شوند. [۸۱] دوم، به معنایی که با شماره اول کاملاً مرتبط است؛ یعنی گروه‌بندی واقعیت‌های مختصر شده، حتماً متضمن از بین بردن یا نادیده گرفتن تمایزهایی است که در غیر این صورت، ممکن بود ضروری به نظر برسند.

مثلاً ساده‌سازی در حوزه اشتغال را در نظر بگیرید. زندگی شغلی کثیری از مردم، بسیار پیچیده است و شاید از روزی تا روز دیگر فرق کند. باین حال، برای ساختن آمارهای رسمی، واقعیت تصنعی از این قرار است که «شخص برای کسب درآمد مشغول باشد» و هر فرد «مشغول به کار درآمدزا هست یا نیست». همچنین توصیف‌های در دسترس برای بسیاری از زندگی‌های شغلی نسبتاً عجیب، به دلیل دسته‌بندی‌های به کار رفته در آمارهای کلی محدود می‌شود. [۸۲] آنان که چنین داده‌های کلی و سرجمع را گردآوری و تفسیر می‌کنند، می‌دانند که دسته‌بندی‌هایشان خصیصه‌های خیالی و سلیقه‌ای دارد و به همین علت، بسیاری از نوسان‌ها یا تفاوت‌های غامض را پنهان می‌کند. ولی وقتی این دسته‌بندی‌های کم‌مایه ساخته شد و جا افتاد، طوری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود که گویی تمام اعضای یک گروه، همگن و یکدست بوده‌اند. تمام «درختان عادی» در یک گروه هم‌اندازه، یکسان هستند؛ تمام خاک‌هایی که در یک گروه خاکی طبقه‌بندی شده‌اند، از لحاظ آماری مشابه هستند؛ تمام کارگران خودروسازی (اگر بر حسب صنعت دسته‌بندی کنیم) همسان هستند؛ تمام کاتولیک‌ها (تقسیم‌بندی بر اساس باور مذهبی) نیز مثل یکدیگر هستند. چنان‌که تنودور پورتر<sup>۱</sup> در تحقیق خود درباره واقع‌نگری مکانیکی شرح می‌دهد، «انگیزه‌ای نیرومند برای ترجیح دادن معیارهای مختصر و یکسان شده، به معیارهای بسیار دقیق وجود دارد»، زیرا اگر دستورالعمل مشابهی را نتوان با اطمینان در جای دیگری نیز به اجرا درآورد، دقت بی‌معنا خواهد بود. [۸۳]

تا اینجا نکته‌ای نسبتاً سراسر است و حتی پیش‌پا افتاده را - درباره ساده‌سازی، تجرید و یکسان‌سازی - شرح داده‌ام که برای مشاهدات کارکنان حکومت از اوضاع بخشی از جمعیت یا کل آن ضروری است. ولی اکنون می‌خواهم ادعای افزون‌تری را مطرح کنم که مشابه ادعای قبلی درباره جنگل‌داری علمی است: حکومت متجدد به واسطه کارکنانش می‌کوشد تا با درجاتی از توفیق، دقیقاً با همان مشخصات یکسان‌شده‌ای

که پایش، ارزیابی و مدیریت آن بسیار ساده خواهد بود، زمین (زمینه) و جمعیت جدیدی بسازد. هدف آرمان‌گرایانه، گول‌آسا و همواره ناکام‌مانده دولت متحد، تقلیل دادن حقیقت اجتماعی آشوب‌گون، نامنظم و همواره متغیر، به چیزی است که خیلی شبیه شبکه اجرایی مشاهدات خودش باشد. بخش اعظم کشورداری در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم، به این طرح اختصاص داشت. تیلی<sup>۱</sup> توضیح می‌دهد: «حکومت‌ها به‌طورکلی با تحمیل زبان، دین، پول و نظام‌های حقوقی مشترک، و با ترویج سامانه‌های به‌هم‌پیوسته برای تجارت، حمل‌ونقل و ارتباطات، درصدد همگن‌سازی جمعیت‌ها و از بین بردن بخش‌بندی آن‌ها بودند. [۸۴]

همان‌طور که کارشناس جنگل‌داری علمی، خواب یک جنگل کاملاً خوانا با درختان هم‌سن، تک‌گونه و یکدست را می‌بیند - درختانی که در خطوط صاف در یک پهنه مستطیلی رشد می‌کنند و خاک زیر آن‌ها از هرگونه بوته زیردرختی و شکارچی غیرمجاز پاک شده است [۸۵] - مسئول وضع مالیات‌های حکومتی نیز خیال یک جمعیت کاملاً خوانا با نام‌ها و نشانی‌های ثبت‌شده و منحصربه‌فرد را در سر می‌پروراند که با سکونتگاه‌های شبکه‌ای سازگار باشند، به‌دنبال مشاغل واحد و متمایز بگردند، و تمام معاملات ایشان طبق قواعد طراحی‌شده و به زبان رسمی انجام شود. این تصویر مضحک از جامعه - همچون زمین یک پادگان نظامی - شاید اندکی مبالغه‌آمیز باشد، ولی رگه‌هایی از حقیقت که در آن نهفته‌اند، شاید ما را یاری کنند تا بتوانیم برنامه‌های جاه‌طلبانه و مبتکرانه‌ای را که در آینده خواهیم گفت، درک کنیم. [۸۶] اشتیاق درباره این‌گونه نظم و یکدست‌بودن امور، به ما هشدار می‌دهد که کشورداری متحد، تا اندازه زیادی یک نوع مستعمره‌سازی درونی است که به زبان جهان‌خوارانه، از آن به «رسالت متمدن‌سازی»<sup>۲</sup> تعبیر می‌شود. پایه‌گذاران دولت - ملت امروزی فقط به توصیف و مشاهده و تهیه نقشه‌ها نمی‌پردازند؛ آنان همچنین در تکاپوی ساختن مردم و چشم‌اندازهایی هستند که با فنون و مشاهدات ایشان جفت‌وجور باشند. [۸۷]

چنان‌گرایشی احتمالاً فصل مشترک بسیاری از سازمان‌های بزرگ سلسله‌مراتبی است. دونالد چیسم<sup>۳</sup> نیز در بررسی متون هماهنگی اجرایی این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند: «طرح‌های هماهنگ‌سازی متمرکز در شرایطی به‌خوبی کار می‌کنند که محیط‌های کار، کاملاً معلوم و ثابت باشند و آن‌ها را بتوان یک مجموعه بسته<sup>۴</sup>

1. Tilly

2. civilizing mission

3. Donald Chisholm

4. closed system

دانست». [۸۸] هرچقدر یک جمعیت یا محیط اجتماعی، ایستاتر، یکسان‌تر و یکدست‌تر باشد، خواناتر خواهد بود و بهتر با فنون مسئولان حکومتی سازگار می‌شود. گمان می‌کنم که بسیاری از فعالیت‌های حکومت با هدف دگرگون ساختن جمعیت، محیط و طبیعت زیردست ایشان، و تبدیل کردن آن‌ها به مجموعه‌های بسته‌ای است که هیچ اتفاق غیرمنتظره‌ای در آن‌ها رخ ندهد و امکان نظارت و تسلط بر آن‌ها به بهترین شکل فراهم شود.

مقامات حکومت‌ها همواره قادرند بر دسته‌بندی‌های خود پافشاری کرده و ساده‌سازی‌هایشان را به جامعه تحمیل کنند، زیرا حکومت در میان تمام نهادها بهتر از همه تجهیز شده است تا بر رفتار با مردم - مطابق طرح‌واره‌های خودش - سماجت به خرج دهد. به این ترتیب، دسته‌بندی‌هایی که شاید به مثابه ابداعات تصنعی کارشناسان پیمایش جامع املاک، کارکنان سرشماری، قضات یا افسران پلیس آغاز شده‌اند، ممکن است در نهایت به دسته‌بندی‌هایی تبدیل شوند که تجربه روزمره زندگی مردم را تعیین می‌کنند؛ دقیقاً از آن رو که این دسته‌بندی‌ها در دل همان نهادهای حکومتی جای دارند که تجربه زندگی متجدد را می‌سازند. [۸۹] هر برنامه اقتصادی، نقشه پیمایشی، سابقه مالکیت، برنامه مدیریت جنگل، دسته‌بندی قومی، دفترچه‌های حساب پس‌انداز، سابقه دستگیر شدن، نقشه مرزهای سیاسی، قدرت خود را از آن رو به دست می‌آورد که این داده‌های اختصاری همان نقاط تحریف واقعیت به‌شکلی هستند که مسئولان دولتی درک کرده‌اند و شکل داده‌اند. در جوامع استبدادی که روش مؤثری برای پافشاری بر حقایق دیگری وجود ندارد، حقایق کاغذی خیال‌پردازانه حکومتی را می‌توان در نهایت بر کرسی نشانند و رایج کرد، زیرا این حقایق به‌نماینده‌گی از همان اسناد کاغذی مطرح شده‌اند که نیروهای پلیس و ارتش را نیز سازمان‌دهی کرده‌اند.

این اسناد کاغذی، در یک دادگاه، در یک پرونده اداری و نزد اکثر کارمندان، به‌مثابه حقایق عملیاتی محسوب می‌شوند. در این موارد، و از دید حکومت، تقریباً هیچ حقیقت دیگری جز آنچه در اسناد یکسان‌سازی شده برای این منظور دیده می‌شود، وجود ندارد. یک اشتباه در چنان سندی بسیار اثرگذارتر و قدرتمندتر از یک حقیقت مغفول و گزارش‌نشده است. مثلاً اگر شما بخواهید از مالکیت خود بر فلان ملک دفاع کنید، معمولاً ملزم هستید دفاع خود را براساس سندی انجام دهید که سند مالکیت ملکی نام دارد و این کار را در آن دادگاه‌ها و هیئت‌های داوری به انجام برسانید که برای همین هدف تأسیس شده‌اند. اگر بخواهید در محضر قانون حق حضور داشته باشید، باید سندی داشته باشید که مسئولان حکومت آن



را به منزله دلیل شهروندی شما بپذیرند؛ خواه گواهی تولد یا گذرنامه باشد، خواه کارت شناسایی. دسته‌بندی‌هایی که کارگزاران حکومت به کار می‌برند، فقط ابزار خواناسازی محیط‌های ذی‌ربط با ایشان نیست، بلکه نوعی اقتدارگرایانه است که بخش اعظم مردم باید هم‌نوا با آن پایکوبی کنند.

بخش دوم | دگرگون کردن دیدگاهها



فصل سوم | تجددگرایی اعلاى اقتدارگرا



سپس امروز صبح روی عرشه دوباره - گویی برای نخستین بار در زندگی ام - خیابان‌های بی‌نهایت مستقیم، درخشش آینه‌وار پیاده‌رو، پیکرهای موازی ساختمان‌های مسکونی شفاف که تا آسمان سر می‌کشیدند، و هماهنگی بی‌نظیر ردیف‌های آبی مایل به خاکستری اعداد را دیدم. به نظرم رسید که خود من - و نه نسل‌های پیشین - هستم که بر خدای دیرین و زندگی کهن چیره شده‌ام. اوژن زامیاتین، ما<sup>۱</sup>

علم امروزی که خدای را از صحنه راند و جای او را گرفت، مانع مذکور [محدودیت‌ها در مسیر آزادی] را از میان برداشت. آن علم نوعی جایگاه خالی پدید آورد: از آن پس مسند قانون‌گذار و نیز مدیر اعظم، بارگاه طراح و مجری نظم جهان، به وضعی ترسناک خالی مانده بود. آن مسند باید با چیزی پُر می‌شد یا درغیراین‌صورت، ... خالی‌بودن تخت سلطنت دنیا در تمام عصر تجدد، فراخوان مستمر و وسوسه‌کننده‌ای برای خیال‌باف‌ها و ماجراجویان فراهم می‌کرد. رؤیای نظم و هماهنگی فراگیر، مثل سابق در ذهن آنان زنده بود و به نظر می‌رسید که آن رؤیا تحقق‌یافتنی‌تر از همیشه و بسیار به دسترس انسان نزدیک است. گویی چیزی نمانده بود که بشر فانی، رؤیای نظم را محقق سازد و سلطه‌اش را محکم‌تر کند.

زیگموند باومن، تجدد و هولوکاست<sup>۲</sup>

تمام ساده‌سازی‌های حکومتی که تا اینجا بررسی کرده‌ایم، ویژگی‌های نقشه‌ها را داشته‌اند؛ به عبارتی، آن ساده‌سازی‌ها دقیقاً طراحی شده‌اند تا آن جنبه‌هایی از دنیای پیچیده را که بیشتر برای نقشه‌ساز مهم هستند، خلاصه کنند و باقی جنبه‌ها را فروگذارند. انتقاد کردن که فلان نقشه فاقد نکات و جزئیات ظریف است، برای آن نقشه‌ساز اهمیت ندارد، مگر باعث از قلم افتادن اطلاعات ضروری برای وظیفه شغلی او باشد. آن نقشه شهری که با سودای نشان‌دادن تمام چراغ‌های راهنمایی، تمام چاله‌چوله‌ها، همه ساختمان‌ها، تمام بوته‌ها و درختان در همه پارک‌ها تهیه شود، ترسناک خواهد بود، زیرا مانند شهری که قرار است ترسیمش کند، بزرگ و پیچیده خواهد شد. [۱] چنان نقشه‌ای بی‌تردید موجب نقض غرض نقشه‌کشی خواهد شد، زیرا هدف تجریدی و اختصاری این کار را نقش بر آب خواهد کرد. نقشه ابزاری است که با هدف مشخصی طراحی شده است؛ می‌توان آن هدف را از لحاظ

1. Eugene Zamiatin, We

2. Zygmunt Bauman, Modernity and the Holocaust

اخلاقی، هدفی شایسته یا ناشایست دانست، ولی خود نقشه چیزی نیست جز اینکه آن هدف را برآورده می‌سازد یا نمی‌سازد.

باین حال، یکی پس از دیگری به نقشه‌هایی برمی‌خوریم که قدرت آشکار در دگرگون‌سازی واقعیت‌ها و نیز خلاصه‌سازی واقعیت‌های ترسیم‌شده پیدا می‌کنند. البته، این قدرت دگرگون‌کننده، در خود نقشه‌ها نهفته نیست، بلکه در قدرت کسانی است که چشم‌انداز هر نقشه‌ مشخص را تعیین می‌کنند. [۲] یک شرکت خصوصی که می‌خواهد برداشت پایدار الوار، سود یا تولید خود را بیشینه‌سازد، دنیای موردنظرش را براساس همین منطق ترسیم می‌کند و هرچه از دستش برمی‌آید انجام می‌دهد تا مطمئن شود که منطق نقشه‌هایش رواج خواهد یافت. حکومت هیچ انحصاری در حوزه ساده‌سازی‌های مطلوبیت‌گرایانه ندارد. در عوض، آنچه حکومت بی‌تردید - حداقل - آرزو دارد، انحصار در کاربرد مشروع قدرت است. به همین علت است که اکثر نقشه‌های دگرگون‌کننده، از قرن هفدهم تا امروز، به دست قدرتمندترین نهاد جامعه، یعنی حکومت، ابداع و اجرا شده‌اند.

توانایی حکومت در تحمیل طرح‌هایش به جامعه، تا همین اواخر با محدودیت «عادی بودن جاه‌طلبی‌ها» و «کمبود ظرفیت اجرایی» همراه بود. گرچه ردپای اشتیاق آرمان‌گرایانه به سلطه اجتماعی جدی را می‌توان تا عصر روشنگری در فرانسه و نیز شیوه‌های اجرایی در صومعه‌ها و حوزه نظامی پیدا کرد، حکومت اروپایی در قرن نوزدهم همچنان عمدتاً یک ماشین برای زورگیری بود. درست است که مسئولان حکومت - به‌ویژه در وضعیت مطلق‌گرایی - در مقایسه با اسلاف خود، برای بخش‌های بسیار بزرگ‌تری از جمعیت کشورها، تصدی زمین‌ها، تولید و تجارت، نقشه تهیه کرده بودند و هر روز در کسب درآمد، غلات و سرباز از نواحی دور از پایتخت، توانمندتر می‌شدند، ولی بسیار طنزآمیز است که ادعای ایشان درباره حکمرانی مطلق بر امور را باور کنیم. آن حکومت‌ها فاقد قوای قهری منسجم، شبکه اجرایی کارآمد، یا دانش تفصیلی بودند که بتوانند به آزمایش‌های مداخله‌جویانه‌تر در مهندسی اجتماعی دست بزنند. ایشان برای آنکه جاه‌طلبی‌های روزافزون خود را به کرسی بنشانند، به یک بلندپروازی احمقانه بسیار بزرگ‌تر، یعنی به یک نظام حکومتی که با چنان هدفی برابری کند و نیز به جامعه‌ای که بتواند موضوع چیرگی باشد، نیاز داشتند. دنیای غرب در میانه قرن نوزدهم و سایر بخش‌های دنیا در اوایل قرن بیستم، این شرایط را برآورده کردند.

گمان می‌کنم که بسیاری از مصیبت‌بارترین رویدادهای رشد حکومت در سده‌های نوزدهم و بیستم، از تلفیق شوم سه مؤلفه آغاز شد. نخستین مؤلفه،

اشتیاق به برقراری نظم اجرایی برای طبیعت و جامعه، یعنی شوقی بود که پیش‌تر در فعالیت‌های جنگلداری علمی دیدیم، ولی سپس به مقیاسی بسیار فراگیرتر و بلندپروازانه‌تر رسید. به نظر می‌رسد که «تجددگرایی اعلا»<sup>۱</sup> اصطلاح مناسبی برای اشتیاق باشد. [۳] چنان اشتیاق جزم‌اندیشانه‌ای در بسیاری از مردم در طیف متنوعی از ایدئولوژی‌های سیاسی مشترک بود. حاملان و سینه‌چاکان اصلی تجددگرایی اعلا را پیشگامان مهندسی، برنامه‌ریزان، فن‌سالاران، مدیران عالی‌رتبه، معماران، دانشمندان و خیال‌باغان تشکیل می‌دادند. اگر کسی می‌خواست محفل یا تالار مشاهیر را برای شخصیت‌های تجددگرایی اعلا در ذهن مجسم کند، آن محفل بی‌تردید شامل نام‌هایی از قبیل هنری سن سیمون،<sup>۲</sup> لوکوبوزیه،<sup>۳</sup> والتر راتنو،<sup>۴</sup> رابرت مک‌نامارا،<sup>۵</sup> رابرت مورنس،<sup>۶</sup> ژان مونه،<sup>۷</sup> شاه ایران (محمدرضا شاه)، دیوید لیلیتال،<sup>۸</sup> ولادیمیر لنین،<sup>۹</sup> لئو تروتسکی<sup>۱۰</sup> و جولیس نیرره<sup>۱۱</sup> می‌شد. [۴] آنان سودای مهندسی فراگیر و عقلانی را برای تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی در سر می‌پروراندند تا اوضاع انسان را بهتر کنند. تجددگرایی اعلا به‌مثابه یک عقیده‌راسخ، دارایی اختصاصی هیچ‌گرایش سیاسی نبود و در هر دو جناح چپ و راست نسخه‌هایی داشت (که خواهیم دید). دومین مؤلفه، کاربرد لجام‌گسیخته قدرت حکومت متجدد - به‌مثابه ابزاری در خدمت دستیابی به این طرح‌ها - بود. مؤلفه سوم یک جامعه مدنی تضعیف‌شده یا از نفس افتاده بود که فاقد ظرفیت مقاومت در برابر این برنامه‌ها باشد. ایدئولوژی تجددگرایی اعلا، اشتیاق را فراهم می‌کند (چنان‌که کرد)؛ حکومت متجدد ابزارهای عمل‌کردن در جهت آن اشتیاق را مهیا می‌سازد؛ و جامعه مدنی عاجز، مسیر همواری را می‌سازد که قرار است (ضد) آرمان‌شهرها روی آن ساخته شوند.

اندکی بعد دوباره به این مقدمات تجددگرایی اعلا باز خواهیم گشت. فعلاً مهم است بگوییم بسیاری از فجایع بزرگ قرن بیستم که به پشتوانه حکومت‌ها رخ دادند، محصول کار حاکمانی بودند که برنامه‌های بلندپروازانه و آرمان‌گرایانه برای جامعه

1. high modernism
2. Henri Comte de Saint-Simon
3. Walter Rathnau
4. Robert McNamara
5. Robert Moses
6. Jean Monnet
7. David Lilienthal
8. Vladimir I. Lenin
9. Leon Trotsky
10. Henry Comte de Saint-Simon, Le Corbusier, Walter Rathenau, Robert McNamara, Robert Moses, Jean Monnet, the Shah of Iran, David Lilienthal, Vladimir I. Lenin, Leon Trotsky, and Julius Nyerere

خود در سر داشتند. به آسانی می توان آرمان گرایی تجددگرایی اعلا از جناح راست را تشخیص داد که بی تردید نازیسم<sup>۱</sup> یک مثال تشخیصی برای آن است. [۵] مهندسی اجتماعی همه جانبه در نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی، برنامه های نوسازی شاه ایران (محمدرضا شاه)، روستانشینی [اجباری] در ویتنام، و طرح های توسعه ای عظیم در دوران پسااستعماری (مثلاً طرح جزیره<sup>۲</sup> در سودان) را می توان در این طیف جای داد. [۶] با این حال، نمی توان انکار کرد که بخش اعظم مهندسی اجتماعی هنگامت با پشتوانه حکومتی در قرن بیستم، محصول تلاش نخبگان ترقی گرا و اغلب انقلابی بوده است. چرا؟

گمان می کنم پاسخ از این قرار است که معمولاً ترقی خواهان با انتقاد همه جانبه از وضع موجود جامعه، به قدرت می رسند و (حداقل در آغاز) مأموریت مردمی دارند تا اوضاع را عوض کنند. این ترقی خواهان (پیشرفت گرایان) تلاش کرده اند تا قدرت خود را برای ایجاد تغییرات شگرف در عادات، شغل، الگوهای زندگی، قواعد اخلاقی، و جهان بینی مردم به کار بگیرند. [۷] ایشان اغلب ترفندی را به کار گرفته اند که *واسلاو هاول*<sup>۳</sup> آن را «انبار مهمات مهندسی اجتماعی کل نگرانه»<sup>۴</sup> می نامد. [۸] آرزوهای آرمان شهری به خودی خود خطرناک نیستند؛ به قول اسکالر *وایلد*:<sup>۵</sup> «نقشه ای از این دنیا که «آرمان شهر» در آن نباشد، حتی ارزش نظر کردن ندارد، زیرا کشوری را که «انسانیت» در آن جای می گیرد، از قلم انداخته است». [۹] نگرش آرمان گرایانه وقتی به بیراهه می رود که در ذهن نخبگان حاکم جای بگیرد و آن حاکمان به مردم سالاری یا حقوق مدنی پایبند نباشند و به این ترتیب، احتمالاً به شکلی مهارگسیخته از قدرت حکومت برای اهداف خود استفاده کند. آرمان گرایی هنگامی به انحراف ترسناک دچار می شود که جامعه در معرض این آزمایش های آرمان شهری، فاقد ظرفیت سازمان دهی مقاومت جدی باشد.

پس تجددگرایی اعلا چیست؟ این مفهوم را می توان نسخه قدرتمند (یا حتی نسخه قدرت مدار) از باور به پیشرفت علمی و فنی دانست که با صنعتی شدن در اروپای غربی و آمریکای شمالی - از حدود ۱۸۳۰ تا جنگ جهانی اول - نسبت داشتند.

1. Nazism

2. Gezira

۳. *واسلاو هاول* (Vaclav Havel) از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ و دوباره از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۳ رئیس جمهور جمهوری چک بود. او در سال ۲۰۱۱ درگذشت. - م.

4. Armory of holistic social habits

۵. *اسکار وایلد* (Oscar Wilde) شاعر ایرلندی (۱۸۵۴ تا ۱۹۰۰) بود که معروف ترین اثر او تصویر دوربان گری است. - م.

در کانون تجدیدگرایی اعلیٰ، اعتماد به نفس تمام‌عیار دربارهٔ پیشرفت خطی مداوم، پیشرفت دانش عملی و فنی، بسط تولید، طراحی عقلانی نظم اجتماعی، برآوردن روزافزون نیازهای انسان، و - به‌ویژه - سلطهٔ روزافزون بر طبیعت (از جمله بر سرشت انسان) قرار داشت که معادل درک علمی از قوانین طبیعی تلقی می‌شد. [۱۰] بنابراین، تجدیدگرایی «اعلا» یک نگرش کلی دربارهٔ چگونگی بهره‌گیری از منافع پیشرفت فنی و علمی است که به‌واسطهٔ حکومت، در تمام قلمروهای فعالیت انسان به اجرا درمی‌آید. [۱۱] اگر - چنان‌که دیدیم - در «توصیف‌های» ساده‌شده و مطلوبیت‌گرایانهٔ مقام‌های حکومتی، میل به کاربرد قدرت حکومت برای همسوساختن واقعیت‌ها با نمایش‌ها و برداشت‌های ایشان دیده می‌شود، در این صورت می‌توان گفت حکومت متجدد اعلیٰ کار خود را با «تجویزهای» همه‌جانبه برای جامعه‌ای جدید آغاز کرد و عزم خود را جزم کرده بود که آن تجویزها را به جامعه تحمیل کند.

در پایان قرن نوزدهم در جامعهٔ غرب خیلی سخت بود که انسان به درجاتی یک فرد تجدیدگرا نباشد. چگونه کسی در آن دوران می‌توانست از تحولات هنگفتی که دانش و صنعت رقم زده بودند، متأثر و حتی حیرت‌زده نشود؟ [۱۲] هرکس که مثلاً در منچستر انگلستان، ۶۰ ساله بود، در طول عمر خود، یک انقلاب در تولید منسوجات کتانی و پشمی، رشد نظام کارخانه‌ای، کاربرد نیروی بخار و سایر ابزارهای حیرت‌انگیز مکانیکی برای تولید کالاها، پیشرفت‌های خیره‌کننده در صنعت ریخته‌گری فلزات و حمل‌ونقل (به‌ویژه راه‌آهن)، و ظهور کالاهای ارزان با تولید انبوه را دیده بود. هرکس که حتی اندکی به دنیای علم دقت می‌کرد، با توجه به پیشرفت‌های شگفت‌انگیز در شیمی، فیزیک، پزشکی، ریاضیات و مهندسی، تقریباً به‌طور قطع انتظار رشته‌ای مداوم از بهت‌زدگی‌ها (از قبیل موتور درون‌سوز و انرژی الکتریکی) را داشت. دگرگونی‌های غیرمنتظرهٔ قرن نوزدهم شاید به بیچارگی و به‌حاشیه‌رفتن میلیون‌ها انسان انجامیده باشد، ولی حتی قربانیان قبول داشتند که یک تحول انقلابی رخ داده است. امروزه تمام آن ذهنیت‌ها خام‌اندیشانه جلوه می‌کند، زیرا اکنون ما بسیار دربارهٔ کاستی‌ها و هزینه‌های پیشرفت فناورانه می‌دانیم و نوعی بدبینی پسماتجد (پست‌مدرن) دربارهٔ هرگونه گفتمان کلیت‌زده در ما وجود دارد. باین حال، حتی در این هشیاران جدید نیز نوعی غفلت در زمینهٔ میزان شیوع فرض‌های تجدیدگرایانه در زندگی انسان‌های امروز دیده می‌شود و به‌ویژه غرور شیفته‌وار و انقلابی در قبال چیزی وجود دارد که بخشی از تجدیدگرایی اعلیٰ و اجزای آن است.



## کشف جامعه

مسیر «توصیف تا تجویز»، بیشتر آگاهانه و حساب‌شده بود تا نتیجه‌سهوی یک گرایش روان‌شناختی ژرف. فایده‌نگرش «روشنگری» درباره‌ی قواعد حقوقی، بیش از آنکه نمایان‌دهنده‌ی شیوه‌ها و رسوم متمایز مردم باشد، ساختن یک جامعه‌ی فرهنگی از راه تدوین و تعمیم عقلانی‌ترین موارد در میان آن رسوم، و سرکوب کردن گنگ‌ترین [ناخوانا‌ترین] و رام‌نشده‌ترین‌ها از میان آن‌ها بود. [۱۳] برقرارکردن واحدهای یکسان برای اوزان و اندازه‌گیری در سراسر قلمرو پادشاهی، هدفی فراتر از تسهیل تجارت داشت؛ آن یکسان‌سازی‌ها با هدف نشان‌دادن و نیز ترویج یک اتحاد فرهنگی تازه انجام گرفت. متفکران روشنگری از قبیل کُنْدِرِسی،<sup>۱</sup> بسیار قبل از زمان پیدایش آن ابزارها برای تسهیل در این انقلاب فرهنگی، انتظار روزی را می‌کشیدند که چنان ابزارهایی در دسترس باشند. کندرسی در سال ۱۷۸۲ نوشت: «آن علوم که تقریباً همگی در دوران ما پدید آمده‌اند و هدفشان خود انسان و شادکامی انسان است، در آینده از پیشرفتی برخوردار خواهند شد که دست‌کمی از پیشرفت علوم مادی نخواهد داشت؛ و این پیشرفت به قدری شیرین است که پیشی گرفتن آیندگان از ما در تعقل و روشنگری، دیگر توهم نیست. در تعدیل کردن ماهیت علوم اخلاقی نمی‌توان انکار کرد که چون آن علوم نیز مانند علوم مادی، مبتنی بر مشاهده‌ی واقعیت‌ها هستند، پس آن‌ها نیز باید از همان روش پیروی کنند و به زبانی دست یابند که به همان اندازه موجز و دقیق باشد، و به همان درجه از اطمینان دست یابند». [۱۴] آن برق شادی در چشمان کندرسی، تا میانه‌ی قرن نوزدهم به یک طرح آرمان‌شهری فعال تبدیل شده بود. ساده‌سازی و عقلانی‌سازی که قبلاً در حوزه جنگل‌ها، اوزان و اندازه‌ها، مالیات‌ستانی و کارخانه‌ها استفاده شده بود، در آن زمان قرار بود برای طراحی کل جامعه به کار رود. [۱۵] به این ترتیب، گونه‌ای از مهندسی اجتماعی متولد شد که گویی قدرت صنعتی داشت. گرچه برنامه‌ریزی برای جنگل‌ها و کارخانه‌ها از دست فعالان اقتصادی سودجوی بخش خصوصی برمی‌آید، فکر جاه‌طلبانه‌ی مهندسی تمام جوامع، کاری بود که بی‌چون‌وچرا در زمره‌ی طرح‌های یک دولت - ملت درمی‌آمد. این مفهوم جدید از وظیفه‌ی حکومت، نمایانگر یک دگرگونی بنیادی بود. فعالیت‌های حکومت تا آن زمان عمدتاً به حوزه‌های ثروت و قدرت حاکمیت مربوط می‌شد (چیزی که در مثال جنگل‌داری علمی و دانش قانون‌گذاری دیدیم). این فکر که یکی از اهداف اصلی حکومت، بهبود اوضاع تمام اعضای جامعه - اعم

۱. مارکی کندرسی (Marquis of Condorcet) فیلسوف و روان‌شناس فرانسوی (۱۷۴۳ تا ۱۷۹۴) بود. - م.

از سلامت، مهارت‌ها، آموزش، طول عمر، بهره‌وری، خلق و خو و زندگی خانوادگی - باشد، امر کاملاً تازه‌ای بود. [۱۶] البته که ارتباط بی‌واسطه‌ای بین مفهوم قدیمی و جدید حکومت نیز وجود داشت. حکومتی که مهارت‌ها، دقت، خوی مدنی و عادت‌های شغلی مردم را بهتر می‌کرد، پایه‌ مالیاتی‌اش را هم بزرگ‌تر می‌ساخت و از عهده تجهیز ارتش‌های قوی‌تر برمی‌آمد. هر حاکم تیزبینی احتمالاً چنان سیاستی را در پیش می‌گرفت. و با این حال، رفاه جمعیت کشور در قرن نوزدهم هر روز بیشتر به جای آنکه صرفاً ابزاری برای افزودن بر قدرت ملی باشد، فی‌نفسه یک هدف محسوب شد.

یکی از پیش شرط‌های مهم برای این دگرگونی، کشف جامعه به مثابه یک موضوع «از انتزاع به درآمده»<sup>۱</sup> یا ملموس‌تر بود که از حکومت جدا باشد و بتواند به شیوه عملی توصیف شود. از این لحاظ، تولید دانش آماری درباره جمعیت - سیمای سنی، اشتغال، باروری، سواد، مالکیت دارایی‌ها، اطاعت از قانون (که در آمار جرائم نمایان می‌شود) - مسئولان حکومتی را قادر کرد تا جمعیت کشور خود را با شیوه‌های جدید و دقیقی توصیف کنند؛ دقیقاً همان‌گونه که جنگل‌داری علمی، جنگل‌داران را قادر کرد تا جنگل را به دقت تشریح کنند. یان هکنینگ شرح می‌دهد که مثلاً چگونه نرخ‌های خودکشی یا آدم‌کشی را به مثابه شیوه توصیف یک ملت به کار گرفتند و کار به جایی رسید که می‌شد از «هزینه» آدم‌کشی‌ها که در هر سال «خرج می‌شود» سخن گفت؛ گویی سخن از بدهی عادی در یک حساب بانکی در میان باشد که البته هویت قاتلان و قربانیان آن مشخص نبود. [۱۷] واقعیت‌های آماری به تفصیل در قوانین اجتماعی تشریح شدند. ولی آن اقدام گام کوچکی از «توصیف ساده‌شده جامعه» به سوی «طراحی و دست‌کاری جامعه‌ای» بود که سودای پیشرفت آن را در سر داشتند. اگر کسی بتواند طبیعت را تغییر شکل دهد و جنگلی مناسب‌تر طراحی کند، چرا جامعه را تغییر شکل ندهد تا جمعیتی مناسب‌تر پدید آورد؟

دامنه مداخله‌ها عملاً بی‌نهایت بود. جامعه به یک شیء تبدیل شد که حکومت می‌توانست آن را اداره کند و با نیت به کمال رساندن، دگرگونش سازد. یک دولت - ملت مترقی، برحسب پیشرفته‌ترین معیارهای فنی علوم اخلاقی جدید، عزم خود را برای اجرای مهندسی جامعه‌اش جزم می‌کرد. نظم اجتماعی موجود که در نظر حکومت‌های پیشین، کم‌وبیش بدیهی و مقرر جلوه می‌کرد و خود را پیش‌چشمان نگران حکومت بازتولید می‌کرد، برای نخستین بار به موضوع «مدیریت فعال و نه منفعل» تبدیل شد. از آن زمان، تصورکردن یک جامعه مصنوعی و مهندسی شده که

1. reified

نه با رسوم و تصادف تاریخی، بلکه مطابق ملاک‌های آگاهانه، عقلانی و علمی طراحی شده باشد، ممکن شد. دیگر گویی هر کنج و هر سوراخ در نظم اجتماعی را می‌شد ترمیم کرد: بهداشت فردی، رژیم غذایی، پرورش فرزند، مسکن، حالت بدن، تفریح، ساختار خانواده، و تفرانگیزتر از همه: میراث ژنتیکی جمعیت. [۱۸] فقرای کارگر معمولاً نخستین‌اشیایی بودند که در معرض برنامه‌ریزی اجتماعی علمی قرار می‌گرفتند. [۱۹] طرح‌های بهبود زندگی روزمره مردم با سیاست‌های پیشرفت‌گرایانه شهری و سلامت عمومی تبلیغ می‌شدند و در شهرهای کارخانه‌ای الگو و نیز در مؤسسات رفاهی تازه‌تأسیس نهادینه می‌شدند. جمعیت‌های اقلیت که به نظر می‌رسید به دنبال شیوه‌های احتمالاً تهدیدکننده هستند (بومیان، خانه‌به‌دوش‌ها،<sup>۱</sup> مبتلایان به بیماری‌های ذهنی و مجرمان و غیره) ممکن بود به موضوع شدیدترین انواع مهندسی اجتماعی تبدیل شوند. [۲۰]

استعاره باغ‌داری که زیگموند باومن استفاده می‌کند، بخش عمده‌ای از این روحیه جدید را نشان می‌دهد. باغ‌دار - شاید یک معمار فضای خارجی که تخصص او در طراحی باغ‌های صوری، مناسب‌ترین نظیر برای بحث ما باشد - یک مکان طبیعی را تحویل می‌گیرد و یک محیط کاملاً طراحی شده را که شامل نظم گیاه‌شناسی است، تحویل می‌دهد. گرچه شخصیت زنده‌وار گیاهان در آن باغ، قدری دست او را در محصول نهایی می‌بندد، باغ‌دار در چیدمان کلی و در پرورش، هرس کردن، کاشتن و وجین کردن گیاهان منتخب، صلاح‌دید عملی فراوان دارد. نسبت یک جنگل گیاهان خودرو و فاقد مراقبت، به یک جنگل علمی با مدیریت همه‌جانبه، مثل نسبت طبیعت به یک باغ است. باغ یکی از تلاش‌های بشر برای تحمیل اصول انسانی نظم، مطلوبیت و زیبایی بر طبیعت بوده است. [۲۱] آنچه در باغ می‌روید، معمولاً نمونه‌ای کوچک و به‌دقت گزینش شده از گیاهانی است که «می‌تواند» در آن محل رشد کند. به‌همین ترتیب، مهندسان اجتماعی به‌دقت تلاش کرده‌اند تا یک نظم اجتماعی کامل‌تر را طراحی و حفظ کنند. باور دوران روشنگری به ارتقای نفس،<sup>۲</sup> تا اندازه‌ای موجب شد که باور به امکان ایجاد کمال با توسل به نظم اجتماعی شکل بگیرد.

۱. موضوع رفتار تبیض‌آمیز و بیمناک در قبال خانه‌به‌دوش‌ها اصلاً مبالغه‌آمیز نیست. وضعیت کولی‌ها در رومانی (که تازه یک کشور پیشرفته اروپایی نبوده و شاید در قعر فهرست رفاهی اروپا جای دارد)، مصداق بارزی از این رفتارهاست. کولی‌های رومانی یک جامعه طردشده با اسکان اجباری در خانه‌های نامناسب و حتی تا دهه نخست از قرن بیستم ویکم، فاقد مدارک شناسایی کامل و بسیاری از حقوق اجتماعی بودند. - م.

یکی از تناقض‌نماهای بزرگ در مهندسی اجتماعی، تضاد ظاهری عجیب آن با کلیت تجددگرایی (مدرنیته) است. تقلاً برای لخته‌کردن و ساکن‌سازی دنیای اجتماعی - همان دنیایی که مشخص‌ترین ویژگی‌اش، سیلان<sup>۱</sup> و تغییر مداوم است - ظاهراً شبیه تلاش برای مدیریت گردباد است. مارکس از نوادری بود که ادعا می‌کرد: «تحول مداوم تولید، اختلال بی‌وقفه در تمام روابط اجتماعی، نااطمینانی و آشوب همیشگی، وجه تمایز عصر بورژوازی از تمام دوره‌های پیشین است».[۲۲] علاوه‌براین، تجربه تجددگرایی (در ادبیات، هنر، صنعت، حمل‌ونقل و فرهنگ عوام)، تجربه سردرگم‌کردن و برهم‌زدن سرعت، جابه‌جایی و تغییر بود که به مذاق تجددگرایان خودخوانده، وجدآور و رهایی‌بخش جلوه می‌کرد.[۲۳] شاید خیرخواهانه‌ترین شیوه برای رفع تناقض مذکور این است که خیال کنیم آنچه این طراحان جامعه در سر داشتند، تقریباً همان ذهنیت طراحان لوکوموتیوها در «افزایش کارایی و بهبود آیرودینامیک» بود. ایشان به جای جلوگیری از تغییر اجتماعی، به طراحی شکلی از زندگی اجتماعی دل بستند که مزاحمت برای پیشرفت را به حداقل برساند. ولی این راه حل یک عیب بزرگ داشت، یعنی مهندسی اجتماعی حکومتی، ذاتاً اقتدارگرا بود. در واقع، قرار بود به جای چندین منبع ابداع و تغییر، یک مرجع واحد برنامه‌ریزی را بنشانند و به جای انعطاف‌پذیری و خودمختاری زندگی اجتماعی موجود، یک نظم صلب اجتماعی را برقرار کنند که جایگاه هر فرد در آن از قبل طراحی شده است. گرایش به انواع قالب‌های «تاکسیدرمی اجتماعی»<sup>۲</sup>، گریزناپذیر می‌نمود. [به‌جای انسان‌های زنده و خودمختار، عروسک‌هایی با ظاهر انسانی ولی توخالی و فاقد اراده و حیات راستین].

### اقتدار افراطی تجددگرایی اعلا

حقیقت را بگویم که ما در این زمانه می‌خواهیم علم را برای رفع مشکلات اجتماعی به کار ببریم و برای این کار طوری از قدرت همه‌جانبه حکومت استفاده کنیم که ملت‌ها در گذشته هنگام جنگ از تمام قوای حکومتی استفاده می‌کردند. سی. اس. لوئیس، آن قدرت هولناک<sup>۳</sup> ویژگی‌های دردسرساز تجددگرایی اعلا، تا حد زیادی از ادعای این طرزفکر درباره بهبود اوضاع انسان‌ها با توسل به صلاحیت دانش علمی و گرایش تجددگرایی به بستن راه سایر منابع تشخیصی رقیب ناشی می‌شود.

نخست و مهم‌تر از هرچیز این است که تجددگرایی اعلا به‌طور تلویحی

1. flux  
2. social taxidermy  
3. C. S. Lewis, That Hideous Strength

به معنای گسست افراطی و عملی از تاریخ و سنت‌هاست. در این طرزفکر، تا وقتی تفکر عقلانی و قوانین علمی بتوانند پاسخ واحدی به هر پرسش تجربی بدهند، نباید هیچ امری را بدیهی یا از پیش معلوم دانست. تمام عادات و شیوه‌های انسانی که میراث گذشته هستند و به این ترتیب، مبنای آن‌ها استدلال علمی نیست، از ساختار خانواده گرفته تا الگوهای سکونت، ارزش‌های اخلاقی و اسلوب تولید را باید دوباره آزمود و از نو طراحی کرد. همچنین ساختارهای گذشته معمولاً محصول افسانه، خرافه و تعصب مذهبی بوده‌اند، پس طرح‌های علمی برای تولید و حیات اجتماعی را باید بر سنت‌های پیشینیان مقدم دانست.

ریشه‌های این طرزفکر، به شدت استبدادگرایانه هستند. اگر نظم اجتماعی برنامه‌ریزی شده، بهتر از اندوخته ناخواسته و غیرعقلانی تاریخی باشد، آنگاه دو نتیجه‌گیری حاصل می‌شود: نخست، فقط آن‌ها که از دانش علمی برای تشخیص دادن و ساختن این نظم اجتماعی برتر برخوردارند، شایسته حکومت کردن در این عصر نوین هستند. علاوه بر این، کسانی که به علت جهل قهقرایی، از سرفروآوردن در برابر برنامه‌های علمی خودداری می‌کنند، باید برای آشنایی با فواید این برنامه‌ها آموزش ببینند یا درغیراین صورت، از صحنه بیرون رانده شوند. نسخه‌های پُرصلابت تجددگرایی اعلا - از قبیل آنچه لنین یا لوکوبوزیه باور داشتند - منجر به سنگ‌دلی خداگونه در حق رعایایی شد که موضوع مداخله آن طرزفکر بودند. تجددگرایی اعلا در افراطی‌ترین حالت، سودای فراموشی تمام و کمال گذشته‌ها و شروع کردن از صفر را در سر داشت. [۲۴]

به این دلیل است که ایدئولوژی تجددگرایی اعلا می‌خواهد سیاست را بی ارزش قلمداد کند و از سر مردم به درآورد. ادعا می‌شود که منافع سیاسی فقط مایه شکست آن راه‌حل‌های اجتماعی می‌شوند که متخصصان با توسل به ابزارهای شایسته علمی برای تحلیل‌های خود تعبیه کرده‌اند. ممکن است تجددگرایان اعلا، در جایگاه انسان‌های منفرد، به خوبی به آرای مردم سالارانه درباره حاکمیت مردم یا دیدگاه‌های لیبرال درباره تخطی ناپذیر بودن قلمرو خصوصی - که دست و پای ایشان را می‌بندد - پایبند به نظر برسند، ولی چنان باورهایی کم‌اهمیت‌تر از باور راسخ ایشان به تجددگرایی اعلا و حتی اغلب در تقابل با آن است.

گرچه تجددگرایان اعلا خیال داشتند عادت‌های اجتماعی و نیز خود سرشت انسان را از نو شکل دهند، کار را با جاه‌طلبی بی‌حد و حصر برای دگرگون‌سازی

طبیعت با هدف انطباق با اهداف انسان آغاز کردند. آن جاه‌طلبی همواره در کانون باور جزمی ایشان باقی ماند. مارکس و انگلس<sup>۱</sup> در توصیف میزان استیلای امکانات آرمان‌شهری بر ذهن روشن‌فکران - از تمام نحله‌های سیاسی - و در ستایش از پیشرفت‌های فنی در «مانیفست کمونیست»<sup>۲</sup> چنین نوشتند: «انقیاد نیروهای طبیعت در برابر انسان و ماشین‌آلات، و کاربرد علم شیمی در کشاورزی و صنعت، کشتیرانی یا نیروی بخار، راه‌آهن، تلگراف برقی، تسطیح زمین در تمام قاره‌ها برای زراعت، هدایت آب رودخانه‌ها در کانال‌های مصنوعی، تردستی‌هایی است که تمام انسان‌ها از دل زمین بیرون می‌کشند». [۲۵] چنان نویدی که در عمل با پیشرفت‌های سرمایه‌داری ممکن شد، در نظر مارکس، انحراف از سوسیالیسم تلقی می‌شد؛ سوسیالیسمی که قرار بود ثمرات سرمایه‌داری را برای نخستین بار در خدمت طبقه کارگر قرار دهد. حال‌وهوای فکری در اواخر قرن نوزدهم، آکنده از دعوت به این‌گونه طرح‌های هنگفت مهندسی - از قبیل کانال سوئز - بود که در سال ۱۸۶۹ با آثار عظیم برای تجارت بین آسیا و اروپا به اتمام رسید. صفحات مجله لگلوب - که رسانه سوسیالیست‌های آرمان‌گرای مسلک سن‌سیمون بود - با سلسله بی‌پایانی از بحث درباره طرح‌های عظیم پر می‌شد: ساخت کانال پاناما، تشکیل ایالات متحده، و طرح‌های دامنه‌دار برای انرژی. باوری که رام‌کردن طبیعت به‌منظور استخراج منافع انسان و حفظ امنیت او را تقدیر بشر می‌دانست، احتمالاً زیربنای تجدیدگرایی اعلای بوده است و علت آن هم تا اندازه‌ای توفیق اقدامات بزرگ، متعدد و خطرپذیری بود که تا آن هنگام اجرا شده بود. [۲۶]

بار دیگر، ملاحظات اقتدارگرایانه در این طرزفکر، عیان است. خود مقیاس چنان طرح‌هایی (به‌جز چند استثنا از قبیل کانال‌های اولیه آب‌رسانی) نشان می‌دهد که آن‌ها نیاز به تزریق پول کلان از محل مالیات‌ها یا وام داشتند. حتی اگر کسی گمان کند که بودجه طرح‌های مذکور در یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری، از جیب بخش خصوصی تأمین می‌شد، آن‌ها نیاز به اقتدار و پشتیبانی جدی داشتند تا دارایی‌های خصوصی را مصادره کرده، مردم را برخلاف میلشان جابه‌جا کنند، وام‌ها یا اوراق قرضه طرح را تضمین کنند، و همکاری‌های بین‌نهادهای متعدد حکومتی در آن برنامه‌ها را هماهنگ سازند.

---

1. Engles

2. Communist Manifesto

در یک جامعه دولت‌سالار<sup>۱</sup> - خواه فرانسه دوران لوئی ناپلئون باشد، خواه شوروی در زمان لنین - چنان قدرتی از قبل در نظام سیاسی ساخته شده است. ولی چنان وظایفی در یک جامعه غیردولت‌سالار، مستلزم پدیدآوردن اختیارات جدید دولتی یا «نهادهای برتر»<sup>۲</sup> است که برای گسیل اشخاص به ماه یا ساختن سدها، شبکه‌های آبیاری، بزرگراه‌ها و سامانه‌های حمل‌ونقل عمومی، از قدرت شبه‌دولتی برخوردار باشند.

تأکید بر زمان در تجددگرایی اعلا، تقریباً همیشه معطوف به آینده است. گرچه هر ایدئولوژی که محراب مقدس آن، «پیشرفت» باشد، به مزایای آینده پیوند می‌خورد، تجددگرایی از این لحاظ به‌شدت ره به گزاف برده است. در این نگرش، گذشته یک مانع و به‌مثابه سابقه‌ای است که باید اعتلا یابد، و حال همچون سکویی برای اجرای برنامه‌هایی است که آینده بهتر را می‌سازد. یک خصیصه مهم در گفتمان تجددگرایی اعلا و در اظهارات و بیانیه‌های حکومت‌های طرفدار تجددگرایی، اتکای فراوان به تصاویر بصری پیشرفت حماسی به‌سوی آینده‌ای کاملاً دگرگون است. [۲۷] انتخاب راهبردی آینده، پیامدهایی به بار می‌آورد. هرچقدر آن آینده، شناخته‌شده‌تر و دست‌یافتنی‌تر باشد (همان چیزی که به‌دلیل باور به پیشرفت، در ذهن مردم شکل می‌گیرد)، آنگاه نادیده‌گرفتن مزایای آینده به‌علت نااطمینانی هم کمتر خواهد بود. به‌این ترتیب، تعداد هرچه بیشتری از تجددگرایان متقاعد می‌شوند که قطعی‌بودن آینده‌ای بهتر، توجیه شایسته‌ای برای بسیاری از فداکاری‌ها و تاوان‌های زمان حال است. [۲۸] فراگیری و رواج برنامه‌های پنج‌ساله در کشورهای سوسیالیست، مصداقی از همین باور راسخ به آینده است. پیشرفت را با رشته‌ای از اهداف پیش‌پنداشته<sup>۳</sup> - عمدتاً مادی و مقداری - برای مردم عینی می‌سازند؛ اهدافی که باید از محل پس‌انداز، کار و سرمایه‌گذاری در همان بازه معطوف به آینده، به ثمر برسند. و البته که هیچ بدیلی برای برنامه‌ریزی وجود ندارد؛ به‌ویژه وقتی اضطراب در رسیدن به یک هدف واحد - از قبیل پیروزی در یک جنگ - ظاهراً مستلزم تبعیت تمام اهداف دیگر از آن هدف است. باین حال، در منطق جدایی‌ناپذیر از این روش، همواره قدری قطعیت ضمنی درباره آینده، درباره محاسبات هدف - وسیله، و درباره معنای رفاه انسانی که حقیقتاً افتخارآمیز باشد - وجود دارد. اینکه چنان برنامه‌هایی اغلب

1. statist  
2. super-agencies  
3. preconceived

نیازمند تعدیل یا تعطیل شدن هستند، نشانه‌ای است که معلوم می‌کند فروض نهفته در آن‌ها چقدر افتخارآمیز و مطمئن بوده است.<sup>۱</sup>

تجددگرایی اعلا با چنین قرائتی باید برای طبقات و قشرهایی که قرار است بیشترین بهره‌را - اعم از منزلت، قدرت و ثروت - از جهان‌بینی آن ببرند، خیلی جذاب جلوه کند. و البته تجددگرایی اعلا، یک ایدئولوژی تمام‌عیار برای طیف‌های دیوان‌سالار - شامل روشن‌فکران، کارشناسان فنی، برنامه‌ریزان و مهندسان - است. [۲۹] جایگاهی که این گروه‌ها به دست می‌آورند، صرفاً از مقوله حکومت‌کردن و ممتاز بودن نیست، بلکه مسئول بودن در اقدامات خطیر مملکت‌سازی و دگرگونی اجتماعی است. وقتی این گروه روشن‌فکران، رسالت خود را در رساندن یک جمعیت عقب‌مانده صنعتی،

۱. بد نیست اگر در اینجا به این توهم‌های برنامه‌ریزی در مقتضا و اوضاع ایران هم اشاره شود. شاید برخی با نگرش احساسی و غربت‌گرایانه گمان کنند که جهل و توهم برنامه‌ریزی در ایران معاصر، فقط منحصر به دوران پس از انقلاب اسلامی است و دوران قبل از انقلاب، زمانه‌ای بود که عده‌ای «فریخته، دلسوز و البته اکثراً تحصیل‌کرده در خارج»، در نهایت وطن‌پرستی و درایت، با دانش مطلق و با محاسبه ریزترین و دقیق‌ترین حوادث و عوامل آینده، برای کشور خود برنامه‌ریزی می‌کردند. به عبارتی، گمان می‌رود کسانی که در دهه‌های دور در قامت و نام «برنامه‌بودجه»، «مدیریت و برنامه‌ریزی»، «شورای عالی برنامه‌ریزی» و عبارات مشابه دهان‌پُرکن و مطمئن، به اتلاف منابع کشور مشغول بودند، به هیچ‌وجه از جنس «مقاطع کارهای برنامه‌نویس»، «دیوان‌سالاران مشغول به خود و منافع خود» و «طفیلی‌های سوار بر سفرة مردم» نبودند و برخلاف هم‌تایان خود در دهه‌های اخیر، چیزی جز اعتلای میهن و پیشرفت و توسعه در سر نداشتند. به این سند تاریخی تلخ از انجام وظیفه آن «مقاطع کارهای برنامه‌نویسی و مجاهدان راه توسعه» دقت کنید:

برنامه‌ریزان ایرانی در انتخاب طرح‌های «به‌خوبی بررسی شده‌ای» که بتوانند اهداف کلی آنان را تقویت کند، موفق نبودند. به این ترتیب، وقتی آقای ثورن‌برگ در تابستان ۱۳۲۵ در تهران بود، به آقای /تهاج و دیگران پیشنهاد کرد که یک بنگاه مهندسی آمریکایی را برای تهیه فهرستی از طرح‌های احتمالی که لازم است در هر برنامه‌ای وجود داشته باشند، به مشورت بگیرد. در دی ماه ۱۳۲۵ قراردادی با یک شرکت آمریکایی (Morrison-Knudson International) امضا شد تا تحقیقی پیمایشی درباره طرح‌ها و برنامه‌هایی انجام دهد که بتوانند مبنای یک برنامه توسعه باشند. ۱۰ مهندس آمریکایی که به سرعت به ایران آمدند، کار میدانی خود را در مدت ۴ ماه تمام کردند. آنان تا مرداد ۱۳۲۶ گزارشی را تکمیل کردند که شامل پیشنهاد سه برنامه مختلف با اندازه‌های مختلف به حکومت ایران بود. بزرگ‌ترین برنامه 1/4 میلیارد دلار با ۲۳۴ طرح، و کوچک‌ترین برنامه ۲۶۰ هزار دلار و شامل ۲۴ طرح بود. [برنامه‌ریزی و توسعه در ایران، جورج بی. بالدوین، ترجمه اصلا ن قودجانی، اتاق بازرگانی مشهد، در فرایند چاپ (از ۱۳۹۳ تا امروز)].

دقت کردید؟ اختلاف حجم این برنامه‌ها حیرت‌آور است. ۱۰ مهندس (بله مهندس یعنی مثل اعلا تجددگرایی اعلا و برنامه‌ریزی مکانیکی) که کوچک‌ترین آشنایی با محیط زیست، فرهنگ، رسوم و سایر ویژگی‌های ایران نداشتند، احتمالاً برای نخستین بار در عمر خود، با هواپیمای ایران می‌آیند و در مدت ۴ ماه، سه برنامه توسعه به حکومت پیشنهاد می‌دهند که بزرگ‌ترین آن‌ها به اندازه ۵۳۰۰ برابر (بله: پنج هزار و سیصد برابر) بزرگ‌تر از کوچک‌ترین آن‌هاست. گویی آن مهندسان از اتاق هتل خود در تهران حتی یک بار در این مدت با هم‌تایان دلسوز ایرانی خود حرف نزنده بودند تا دست‌کم از ایشان پرسند که دولت چقدر بودجه دارد و به همین علت سه کیسه شامل طرح‌های عمرانی تهیه کردند که حجم بزرگ‌ترین کیسه، ۵۳۰۰ برابر کیسه کوچک‌تر بود و البته بی‌تردید چند صد چاق و چله هم که از لوازم توسعه و تجددگرایی است، در میان آن‌ها وجود داشته است!



بی‌سواد و در بند معاش، به جمعیتی شایسته قرن بیستم و لازمه‌های این قرن تشخیص می‌دهد، وظیفه خودتفویض شده فرهنگی‌اش - در جایگاه آموزگار و مربی مردم - جلال مضاعف پیدا می‌کند. داشتن یک رسالت تاریخی با چنین ابعادی می‌تواند به قدرت رسیدن روشن‌فکران حاکمی را محقق کند که از روحیه، اتحاد و اشتیاق فداکاری (و تحمیل فداکاری!) برخوردارند. این تلقی از آینده روشن معمولاً در تضاد فاحش با بی‌نظمی، نگون‌بختی و تقلای زشت برای مزایای جزئی است که نخبگان به احتمال زیاد در مشاهدات روزمره خود می‌بینند. شاید بتوان حدس زد که هرچقدر دنیای حقیقی که پیش روی برنامه‌ریز قرار می‌گیرد، سرکش‌تر و نافرمان‌تر باشد، نیاز او به برنامه‌های آرمان‌شهری برای پرکردن کاستی‌ها و پوچی‌هایی نیز بیشتر خواهد بود که درگیر این صورت، مایه ناامیدی مردم می‌شدند. نخبگانی که این برنامه‌ها را با آب‌وتاب شرح می‌دهند، در لفافه خود را به مثابه سرمشق دیدگاه‌های یادگیری و پیشرفت وانمود می‌کنند؛ دیدگاه‌هایی که گویی هم‌وطنان ایشان، آرزویش را در سر داشته‌اند. با توجه به مزایای ایدئولوژیک که تجددگرایی اعلا در جایگاه یک گفتمان دارد، به هیچ‌وجه تعجب‌آور نیست که این همه نخبه‌پسااستعماری [پس از بیرون‌رفتن استعمارگران] زیر پرچم این ایدئولوژی رژه می‌روند. [۳۰]

این قرائت غیرهمدلانه درباره وقاحت تجددگرایانه که گویی با نگاه به گذشته تنظیم شده است، از یک جنبه کاملاً غیرمنصفانه است. اگر شکل‌گیری باورهای تجددگرایی اعلا را در سیاق تاریخی‌اش بررسی کنیم، و اگر از خود پرسیم که دشمنان تجددگرایی اعلا واقعاً چه کسانی بودند، به شرح بسیار همدلانه‌تری از آن دست خواهیم یافت. پزشکان و مهندسان سلامت عمومی - که دانش ایشان می‌توانست جان میلیون‌ها انسان را نجات دهد - اغلب با مانع‌تراشی‌ها و کارشکنی‌های تعصب عوام و منافع ریشه‌دار سیاسی روبه‌رو بودند. برنامه‌ریزان شهری که می‌توانستند مسکن شهری را بازطراحی کنند تا ارزان‌تر، سالم‌تر و آسوده‌تر شود، به سد منافع مستغلات و سلیقه‌های موجود برخورد می‌کردند. مخترعان و مهندسانی که اسلوب‌های جدید انقلابی در زمینه انرژی و حمل‌ونقل ابداع کردند، با مخالفت صاحبان صنایع و کارگرانی روبه‌رو شدند که فناوری جدید ممکن بود به‌طور کامل سود و شغل ایشان را از بین ببرد.

به نظر تجددگرایان اعلا در قرن نوزدهم، استیلای علمی بر طبیعت (از جمله بر طبیعت انسان)، نجات‌بخش بود. آن استیلا «نوید رهایی از کمبود، فقر،

و خودسری بلاهای طبیعت» با خود داشت. دیوید هاروی<sup>۱</sup> چنین می‌گوید: «شکل‌گیری قالب‌های عقلانی سازمان‌دهی اجتماعی و اسلوب‌های عقلانی تفکر، نویدبخش‌رهایی از نابخردی‌های افسانه، مذهب، خرافه، خلاص‌شدن از کاربرد مستبدانه قدرت و نیز رهایی از آن وجه تاریک سرشت انسانی ما بود». [۳۱] پیش از مطرح‌کردن نسخه‌های بعدی تجددگرایان اعلای، باید دو واقعیت مهم درباره نیاکان قرن نوزدهمی آن‌ها را تذکر دهیم: نخست آنکه تقریباً تمام مداخله‌های تجددگرایی اعلای به‌نام شهروندان و با پشتیبانی آنان که در جست‌وجوی یاری و حمایت بودند. انجام گرفت؛ دوم اینکه ما همگی به شیوه‌های بی‌شمار، در زمره ذی‌نفعان این طرح‌های مختلف تجددگرایی اعلای هستیم.

### تجددگرایی اعلای قرن بیستمی

مفهوم کل مهندسی بنیادی و عقلانی تمام انواع نظم‌های اجتماعی - با هدف پدیدآوردن آرمان‌شهرهای دست‌یافتنی - بیشتر یک مفهوم قرن بیستمی است. به نظر می‌رسد زمینه‌های متنوع تاریخی وجود داشته است که برای شکوفایی ایدئولوژی تجددگرایی اعلای خیلی مناسب بوده‌اند. آن زمینه‌ها یا بسترها شامل بحران‌های قدرت حکومتی - از قبیل جنگ‌ها و کسادهای اقتصادی - و شرایطی هستند که در آن‌ها ظرفیت حکومت برای برنامه‌ریزی نسبتاً بدون مانع، به‌شدت زیاد شده است (مثلاً فتح قدرت با انقلاب و حاکمیت استعمارگران).

جنگ صنعتی قرن بیستمی، اجرای گام‌های بی‌سابقه به‌سوی بسیج کامل جامعه و نظام اقتصادی را ضروری کرده است. [۳۲] حتی جوامع کاملاً لیبرال از قبیل ایالات متحده و بریتانیا، در شرایط بسیج جنگی به جوامعی با اداره مستقیم حکومتی تبدیل شدند. کساد جهانی در دهه ۱۹۳۰ نیز به‌همین ترتیب حکومت‌های لیبرال را به آزمایش‌های دامنه‌دار در برنامه‌ریزی اجتماعی و اقتصادی سوق داد تا شاید تنش اقتصادی فروبکشند و مشروعیت حکومت نزد مردم حفظ شود. در هنگام جنگ و کساد اقتصادی، گرایش شتاب‌زده به یک جامعه اداره‌شده، یک جنبه «اجتناب‌ناپذیر» در خود دارد. بازسازی یک کشور جنگ‌زده در دوران پس از جنگ نیز می‌تواند مشمول همین طبقه‌بندی باشد.

با این حال، انقلاب و استعمارگری به‌علل مختلف، با تجددگرایی اعلای میانه خوبی دارند. یک رژیم انقلابی یا یک رژیم استعمارگر، میزان قدرت نامعمولی به

1. David Harvey

دست می‌آورد. حکومت انقلابی رژیم سابق را شکسته داده «و علاوه بر این» با یک جامعه مدنی خسته و کم‌توان روبه‌روست که ظرفیت چندانی برای مقاومت جدی ندارد. [۳۳] انتظارات دوران طلایی که معمولاً با جنبش‌های انقلابی همبسته هستند، انگیزه‌های افزون‌تر برای جاه‌طلبی‌های تجددگرایی اعلا فراهم می‌کنند. رژیم‌های استعماری (به‌ویژه آخرین رژیم‌های استعماری) معمولاً محل آزمایش‌های دامنه‌دار از نوع مهندسی اجتماعی بوده‌اند. [۳۴] ایدئولوژی «استعمارگری رفاهی» در کنار قدرت استبدادگرایانه‌ای که در ذات حاکمیت استعماری هست، مایه تقویت طرح‌های بلندپروازانه برای تغییر شکل جوامع بومی بوده است.

اگر کسی ملزم می‌شد که «تولد» تجدیدگرایی اعلا قرن بیستمی را به‌دقت تعیین کند و زمان، مکان و فرد مشخصی را نام ببرد - که البته یک اقدام کاملاً سلیقه‌ای خواهد بود، زیرا تجددگرایی اعلا، خاستگاه‌های فکری بی‌شمار دارد - احتمالاً بسیج آلمانی‌ها در خلال جنگ جهانی اول و چهره درجه اول در آن تحولات، یعنی والتر راتسو، در زمره گزینه‌های مطرح خواهد بود. بسیج اقتصادی آلمانی، نوعی شگفتی فن‌سالارانه (تکنوکراتیک) در آن جنگ محسوب می‌شد. آلمان در آن روزها سپاهیان خود را در جبهه‌ها نگه داشت و تا مدت‌ها پس از تاریخی که ناظران پیش‌بینی می‌کردند دیگر از عهده تدارکات کافی برنیاید و زانو بزند، آن‌ها را در میدان نگه داشت. آن دستاوردها بیشتر به‌علت برنامه‌ریزی راتسو بود. [۳۵] راتسو که مهندس صنایع و سرپرست شرکت الکتریکی بزرگ آ. ا. گ<sup>۱</sup> بود (شرکتی که پدرش پایه‌گذاری کرد)، مسئول تأمین مواد خام در جنگ<sup>۲</sup> شد. [۳۶] او دریافت که سهمیه‌بندی برنامه‌ریزی‌شده مواد خام و ترابری، راز حفظ فعالیت و توان جنگی است. او گام‌به‌گام یک نظام اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده را طراحی کرد و گویی آلمان به معجزه‌ای در تولید صنعتی، مهمات‌سازی و عرضه تسلیحات، حمل‌ونقل و نظارت بر جابه‌جایی، مهار قیمت‌ها و سهمیه‌بندی برای مردم دست یافت که هیچ‌گاه قبل از آن تجربه نشده بود. مقیاس آن برنامه‌ریزی و هماهنگی‌هایش، مستلزم بسیج بی‌سابقه سربازان و وظیفه، سربازها و نیروی کار صنعتی در بخش‌های مرتبط با جنگ بود. آن بسیج نیروها موجب تقویت فکر ایجاد «سازمان‌های گروهی اداره‌شده» شد که قرار بود تمام جامعه را در بر بگیرند. [۳۷]

ایمان راتسو به برنامه‌ریزی همه‌جانبه و عقلانی‌سازی تولید، ریشه‌های ژرف در نوعی پیوند ذهنی داشت که بین قوانین علم ترمودینامیک و علوم کاربردی جدید

1. A. E. G

2. Kriegsrrohstoffabteilung

برقرار شده بود. به نظر بسیاری از کارشناسان، در «تولید پرستی»<sup>۱</sup> کوتاه‌نگرانه و مادی‌گرایانه، نیروی کار انسانی را به‌مثابه یک مجموعه مکانیکی می‌دیدند که امکان تجزیه و شکستن آن به بسته‌های انتقال انرژی، حرکت و فیزیکی کار وجود داشت. ساده‌سازی نیروی کار و تفکیک آن به مشکلات مجزایی که از نوع کارایی مکانیکی بودند، نقش بی‌واسطه‌ای در اشتیاق به سلطه علمی بر کل فرایندهای نیروی کار داشت. مادی‌گرایی اواخر قرن نوزدهم، چنان‌که آنسون رابینباخ<sup>۲</sup> تأکید می‌کند، در هسته ماوراءالطبیعی خود، توازنی بین فناوری و فیزیولوژی برقرار کرده بود. [۳۸]

این تولیدپرستی دست‌کم دو نحله جداگانه داشت: یکی از آمریکای شمالی و دیگری از اروپا. سهم آمریکایی‌ها از کار اثرگذار فردریک تیلر<sup>۳</sup> ناشی شد که نیروی کار در کارخانه‌ها را با جزئیات به حرکت‌های منفک، دقیق و تکراری تجزیه کرد و انقلابی در سازمان‌دهی کارگران در کارخانه‌ها به راه انداخت. [۳۹] خطوط تولید جدیدی که ساخته شدند، مدیران یا مهندسان را قادر می‌کردند که از نیروی کار غیرماهر استفاده کنند و غیر از تسلط بر سرعت تولید، کل فرایندهای نیروی کار را نیز در دست بگیرند. سنت اروپایی «پرتوان یا خستگی‌ناپذیر» نیز که بر موضوع حرکت، خستگی، اندازه‌گیری استراحت، بهداشت و تغذیه معقول، متمرکز بود، با کارگر تقریباً به‌مثابه یک ماشین رفتار می‌کرد؛ البته ماشینی که باید خوب به آن غذا می‌دادند و در وضعیت کاری مناسب نگهداری می‌شد. به‌جای انسان‌های کارگر، یک کارگر انتزاعی و همسان با ظرفیت‌ها و نیازهای جسمی ثابت را در نظر گرفتند. «مؤسسه فیزیولوژی کارکایزر ویلهلم»<sup>۴</sup> نیز مانند طرزفکر تیلری در ابتدا برای افزایش کارایی زمان جنگ در جبهه‌ها و صنعت تأسیس شد و مبتنی بر طرح عقلانی‌سازی بدن انسان (!) بود. [۴۰]

بازهم آنچه در هر دو سنت مزبور توجه‌برانگیز است، باور گسترده به آن‌ها در میان نخبگان تحصیل‌کرده بود که در غیر آن صورت، در حوزه سیاسی از هم فاصله می‌گرفتند. «طرزفکر تیلری و فن‌سالاری، اسم رمزهایی برای یک آرمان‌گرایی سه‌بخشی بودند: از میان‌بردن بحران اقتصادی و اجتماعی، بسط تولید با توسل به علم، و احیای افسون فناوری. جامعه‌ای که تعارض‌های جمعی‌اش به‌نفع الزامات فناورانه و علمی فیصله می‌یافت، می‌توانست با آغوش باز از راه‌حل‌های لیبرال، سوسیالیستی، استبدادی، و حتی کمونیستی و فاشیستی استقبال کند؛ خلاصه بگوییم که تولیدپرستی، از لحاظ سیاسی رویه بی‌بندوبارانه‌ای داشت. [۴۱]

1. productivism
2. Anson Rabinbach
3. Frederick Taylor
4. Kaiser Wilhelm Institute fur Arbeitsphysiologie

جذبۀ این یا آن قالب از تولیدپرستی در میان بخش اعظم طیف سیاسی راست یا میانه، عمدتاً ناشی از وعده‌ای بود که دربارهٔ «فیصله» فناوریانهٔ جدال طبقاتی می‌داد. اگر تولیدپرستی طبق ادعای طرفدارانش می‌توانست به‌شدت بر تولید هر کارگاه بیفزاید، آنگاه سیاست توزیع مجدد را می‌شد به‌جای راه‌حل همکاری طبقاتی نشاناند و هم‌زمان افزایش سود و دستمزدها را محقق کرد. به‌نظر بخش بزرگی از جناح چپ، تولیدپرستی می‌توانست نویدبخش نشاندن مهندس یا متخصص حکومتی یا کارمند حکومت به‌جای سرمایه‌دار باشد. آن طرزفکر همچنین یک راه‌حل واحد بهینه یا «بهترین شیوه» را برای هر مشکل در سازمان‌دهی نیروی کار ارائه می‌کرد. پس نتیجهٔ منطقی تولیدپرستی می‌توانست نوعی «اقتدارگرایی خط‌کش مهندسی»<sup>۱</sup> باشد که احتمالاً همه را منتفع می‌کرد. [۴۲]

تلفیق چیره‌دستی همه‌جانبهٔ راتسو در فلسفه و اقتصاد، تجربهٔ برنامه‌ریزی او در زمان جنگ، و نتیجه‌گیری‌های اجتماعی که وی گمان می‌کرد از مشخصه‌های ذاتی در دقت، دامنه و توان بالقوهٔ دگرگون‌سازی انرژی الکتریکی اقتباس می‌شوند، وی را قادر ساخت تا کلی‌ترین و شامل‌ترین درس‌ها برای سازمان‌دهی اجتماعی را از باورهای خود استخراج کند. صنایع خصوصی در زمان جنگ به نوعی سوسیالیسم دولتی تن دادند: «کارخانه‌های عظیم صنعتی، مالکان به‌ظاهر خصوصی خود و تمام قوانین مالکیت را وانهاده بودند». [۴۳] تصمیم‌گیری‌های ضروری هیچ ربطی به ایدئولوژی نداشت، بلکه برخاسته از ضرورت‌های ناب فنی و اقتصادی بود. حکومت متخصصان و امکانات فناوریانهٔ تازه - به‌ویژه شبکه‌های عظیم برق - نوعی نظم صنعتی-اجتماعی جدید را ممکن ساخت که علاوه بر متمرکز بودن، خودمختاری محلی نیز داشت. راتسو در آن هنگام که ائتلاف بین بنگاه‌های صنعتی، فن‌سالاران و حکومت، به‌دلیل جنگ ضروری بود، به چارچوب یک جامعهٔ روبه‌پیشرفت در زمان صلح پی برد. چون الزامات فنی و اقتصادی برای بازسازی کشور واضح بودند و در تمام کشورها به همکاری‌های مشابه نیاز داشتند، باور عقل‌گرایانهٔ راتسو به برنامه‌ریزی، رنگ‌وبوی بین‌المللی داشت. او عصر تجدد را چنین توصیف کرد: «یک نظام ماشینی جدید... (و) ادغام دنیا در قالب یک همدستی ناخودآگاه، در قالب یک جامعهٔ غیرگسسته و مبتنی بر تولید و همدلی». [۴۴]

آن جنگ جهانی، نقطهٔ اوج نفوذ مهندسان و برنامه‌ریزان را نشان داد. ایشان که دیده بودند در آستانهٔ مرگ چه کارها که نمی‌توان انجام داد، گمان کردند اگر همان میزان انرژی و برنامه‌ریزی را به‌جای تخریب انبوه جنگی، به رفاه عمومی اختصاص

دهند، چه دستاوردها که حاصل نخواهد شد. آنان همراه با بسیاری از رهبران سیاسی، مدیران صنایع، رهبران کارگری و روشن‌فکران برجسته (از قبیل فیلیپ گیبز<sup>۱</sup> در انگلستان، ارنست یونگر<sup>۲</sup> در آلمان، و گوستاو لوبون<sup>۳</sup> در فرانسه) نتیجه‌گیری کردند که فقط پایبندی مجدد و همه‌جانبه به نوآوری فنی و برنامه‌ریزی است که می‌تواند کشورهای اروپایی را بازسازی کند و آرامش اجتماعی را بازگرداند. [۴۵]

خودنئین به‌شدت مسحور دستاوردهای بسیج صنعتی آلمانی‌ها بود و گمان می‌کرد آن بسیج نشان داده است که تولید تا چه اندازه می‌تواند مردمی شود. نئین همان‌طور که فکر می‌کرد مارکس قوانین اجتماعی ابدی و تغییرناپذیری کشف کرده است که شبیه قوانین تطور<sup>۴</sup> داروین هستند، باور کرده بود که فناوری‌های جدید تولید انبوه، قوانین علمی هستند و ساختارهای اجتماعی محسوب نمی‌شوند. او تقریباً یک ماه قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نوشت که جنگ، «رشد سرمایه‌داری را به‌اندازه‌ای نگران‌کننده رسانده، سرمایه‌داری انحصار در عرضه را به سرمایه‌داری انحصار حکومت در عرضه تبدیل کرده است؛ انحصاری که «نه» طبقه کارگر، و «نه» طرفداران مردم‌سالاری خرده‌بورژوازی انقلابی «نمی‌توانند» آن را در قالب سرمایه‌داری «جای دهند». [۴۶] او و مشاوران اقتصادی‌اش در برنامه‌هایشان برای نظام اقتصادی شوروی، به‌طور مستقیم از راتنرو و مولندورف<sup>۵</sup> پیروی کردند. اقتصاد جنگی آلمان در نظر نئین، «از لحاظ فنون سرمایه‌داری بزرگ‌مقیاس و پیچیده، و نیز در برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی، بهترین بود». او چنان نظامی را سرمشق یک نظام اقتصادی مردمی می‌دانست. [۴۷] احتمالاً اگر چنان حکومتی به‌دستان نمایندگان طبقه کارگر می‌افتاد، مبانی یک نظام سوسیالیستی هم در آن وجود می‌داشت. البته، نگرش نئین به آینده در صورتی بسیار به طرزفکر راتنرو شبیه می‌شود که بتوانیم از موضوع نه‌چندان کوچکی «قبضه قدرت به دست انقلابی‌ها» چشم‌پوشی کنیم. نئین به‌سرعت دریافت که طرزفکر تیلر در محیط کارخانه، چه مزایایی برای

۱. فیلیپ گیبز (Philip Gibbs) روزنامه‌نگار و نویسنده پرکاری بود که در زمرة پنج گزارشگر برتر جنگ جهانی اول محسوب می‌شد. وی در ۱۹۶۲ فوت کرد. - م.

۲. ارنست یونگر (Ernst Junger) یکی از پرافتخارترین سربازان آلمانی (۱۸۹۵ تا ۱۹۹۸) بود. او در نویسندگی و حشره‌شناسی نیز فعالیت می‌کرد و بابت خاطرات زمان جنگ جهانی اول با عنوان طوفان فولاد شهرت یافت. - م.

۳. گوستاو لوبون (Gustave Le Bon) متفکر جامع‌الاطراف فرانسوی (۱۸۴۱ تا ۱۹۳۱) بود که در زمینه‌های انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فیزیک فعالیت می‌کرد. وی بیشتر به‌دلیل اثر ماندگارش در سال ۱۸۹۵ به‌نام عوام‌الناس: بررسی ذهن عموم مردم معروف شد. - م.

4. evolution

5. Mollendorf

سلطهٔ سوسیالیستی بر تولید دارد. گرچه وی قبلاً چنان فنونی را نکوهش کرده و آن‌ها را «اخاذی علمی از زحمت‌کشان» نامیده بود، در زمان انقلاب به یکی از طرفداران سینه‌چاک نظارت نظام‌یافته - به شیوهٔ آلمانی - تبدیل شده بود. او «اصل انضباط، سازمان‌دهی و همکاری هماهنگ براساس صنعت پیشرفتهٔ ماشینی، و دقیق‌ترین نظام پاسخ‌گویی و نظارت» را می‌ستود. [۴۸]

مجموعهٔ تیلر که از یک لحاظ در دنیای سرمایه‌داری بهترین است، مانند تمام پیشرفت‌های سرمایه‌داری، تلفیقی از سبعیت پیچیدهٔ بهره‌کشی بورژوازی و چند دستاورد علمی بزرگ در زمینهٔ تحلیل حرکات مکانیکی در حین کار است که موجب حذف جابه‌جایی‌های اضافه و احمقانه، کاربرد روش‌های صحیح، استفاده از بهترین سامانهٔ حسابداری و نظارت و غیره می‌شود و جمهوری شوروی باید به هر قیمت که شده، از تمام دستاوردهای ارزشمند علم و فناوری در این حوزه پیروی کند ... ما باید بررسی و آموزش نظام تیلر در روسیه را سازمان‌دهی کنیم و به شکل نظام‌یافته به آزمون و انطباق آن با اهداف خودمان پردازیم. [۴۹]

لنین در سال ۱۹۸۱ با سقوط تولید، خواستار ضوابط کاری سخت‌گیرانه و در صورت لزوم، استفادهٔ دوباره از روش منفور پرداخت به‌ازای هر قطعه از تولید شد. نخستین «کنگرهٔ تمام‌روسی برای ابتکار عمل‌های مدیریت علمی»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۱ برگزار شد و با بحث و اختلاف‌نظر بین طرفداران روش پرتوان‌ها و خستگی‌ناپذیرها همراه شد (که دومی را «مهندسی محیط کار» یا «مهندسی عوامل تولید»<sup>۲</sup> هم می‌نامیدند). حداقل بیست مؤسسه و به همین تعداد مجله را از آن پس در شوروی به مدیریت علمی اختصاص دادند. نظام اقتصادی دستوری در مقیاس کلان و اصول طرزفکر تیلر به‌منظور هماهنگی متمرکز در مقیاس خرد در محیط کارخانه بود که به‌نظر یک اقتدارگرای انقلابی و معتقد به تجددگرایی اعلا - مانند لنین - بسته‌ای جذاب و نمادین پدید می‌آورد.

با وجود وسوسه‌های اقتدارگرایانه‌ای که در تجددگرایی اعلا قرن بیستمی وجود داشته است، اغلب در برابر آن وسوسه‌ها مقاومت شد. علت این مقاومت‌ها علاوه بر آنکه پیچیده است، از یک مورد تا مورد دیگر نیز فرق می‌کند. گرچه نمی‌خواهم تمام موانع بالقوه در مسیر برنامه‌ریزی تجددگرایی اعلا را به تفصیل شرح دهم، یک مانع ویژه که با افکار و نهادهای مردم‌سالارانهٔ لیبرال ظهور کرد، نیاز به توضیح دارد. سه عامل در این زمینه تعیین‌کننده بودند: نخست وجود محیط

1. All-Russian Congress for Initiatives in Scientific Management

2. ergonomics

فعالیت خصوصی و اعتقاد به آن که مداخله حکومت و نهادهایش در آن موجه نبود. البته، حوزه خودمختاری خصوصی، بی تردید حضور تعرض آمیزی را تجربه کرده است و به تعبیر منهیم<sup>۱</sup> از آن زمان تا امروز، حوزه‌های خصوصی بیشتر و بیشتری در معرض دست‌درازی حکومت قرار گرفته‌اند. بخش اعظم کارهای میشل فوکو برای ترسیم این‌گونه تجاوزها به حریم سلامت، جنسیت، بیماری‌های ذهنی، و لگردی، بهداشت، و راهبردهای پنهان در پس آن دست‌درازی‌ها اختصاص دارد. با این حال، مفهوم یک قلمرو خصوصی توانسته است بلندپروازی‌های بسیاری از تجددگرایان را - به واسطه ارزش‌های سیاسی ایشان یا حرمت قبلی آنان بابت گردباد سیاسی که چنان دست‌درازی‌هایی ممکن است برانگیزند - لگام بزند.

عامل دوم که به شدت به اولی مرتبط است، جایگاه بخش خصوصی در نظام اقتصادی لیبرال است. به قول فوکو، اقتصاد سیاسی، برخلاف مطلق‌گرایی و مکتب سوداگری (مرکانتیلیسم)<sup>۲</sup> «به صراحت نامعلوم بودن فرمانروای کل فرایندهای اقتصادی را اعلام می‌کند و به این ترتیب، بر «ناممکن بودن یک حاکمیت اقتصادی» مهر تأیید می‌زند». [۵۰] در نظام اقتصاد سیاسی لیبرال، علاوه بر باور به یک بازار آزاد با حفاظت از مالکیت و ثروت، نظام اقتصادی را خیلی پیچیده‌تر از آن می‌دانند که هیچ‌گاه نظامی اداری سلسله‌مراتبی بتواند تمام جزئیاتش را مدیریت کند. [۵۱]

سومین و به مراتب مهم‌ترین عامل در مسیر طرح‌های همه‌جانبه تجددگرایی اعلای وجود نهادهای مؤثر و انتخابی بوده است که جامعه مایل به مقاومت توانسته است به واسطه آن‌ها به اثرگذاری خود پی ببرد. چنان‌که نهادهایی به همان شیوه‌ای موجب نقش بر آب شدن اکثر مشخصه‌های ویرانگر طرح‌های تجددگرایی اعلای شده‌اند که هیاهو و مخالفت هم‌صدای جوامع آزاد - به قول آمارتیا سن<sup>۳</sup> - مانع از قحطی شده است. وی می‌گوید حاکمان طعم گرسنگی را نمی‌چشند و بعید است که با قحطی آشنا شوند و به آسانی برای مهار آن بکوشند، مگر جایگاه نهادها انگیزه‌های جدی در ایشان فراهم آورد.

آزادی‌هایی از قبیل آزادی بیان، اجتماعات و مطبوعات هستند که تضمین می‌کنند

## 1. Mannheim

۲. مکتب سوداگری (Mercantilism) سیاست اقتصادی خاصی بود که در قرون هفدهم و هجدهم در کشورهای که تجارت قدرتمندی داشتند، پیگیری می‌شد. آن کشورها گمان می‌کردند می‌توانند قدرت و ثروت خود را با صادرات کالاها و واردات طلا افزایش دهند. - م.

۳. آمارتیا سن (Amartya kumar Sen) فیلسوف و اقتصاددان هندی (زاده ۱۹۳۳) است که آثار فراوان در حوزه اقتصاد رفاه، عدالت اقتصادی و اجتماعی و نظریه‌های اقتصادی قحطی و نظریه انتخاب اجتماعی دارد. او مکتب یا رویکردی به نام رویکرد قابلیت‌ها ابداع کرد و در سال ۱۹۹۸ جایزه نوبل اقتصاد به وی اعطا شد. - م.



وقوع قحطی به اطلاع تمام مردم می‌رسد، و آزادی اجتماعات و انتخابات در نهادهای انتخابی است که به همه می‌فهماند به‌نفع بقای خود مسئولان منتخب است که در صورت امکان از قحطی جلوگیری کنند. به‌همین ترتیب، طرح‌های تجددگرایی اعلا در شرایط مردم‌سالاری لیبرال باید به‌اندازه‌ی کافی با آرای محلی انطباق یابد تا در رأی‌گیری‌های آزاد، مغلوب نشود.

ولی وقتی تجددگرایی اعلا، سد اقتصاد سیاسی لیبرال را بر سر راه خود نبیند، با پیگیری سماجت‌آمیز جاه‌طلبی‌های افراطی‌اش و پیامدهای آن جاه‌طلبی‌ها، فرصت را غنیمت می‌شمارد. اکنون می‌خواهیم دوباره به این صحنه‌ی علمی در برنامه‌ریزی شهری و گفتمان انقلابی بازگردیم.



فصل چهارم | شهر تجددگرایی اعلا: یک آزمایش و یک نقد





ای کوبلای<sup>۱</sup> فرزانه، کسی بهتر از شما نمی‌داند که شهر را نباید با کلماتی که برای توصیف آن به کار می‌روند، اشتباه گرفت.

### ایتالو کالوینو، شهرهای نامرئی<sup>۲</sup>

زمان نوعی معلولیت‌کشنده برای مفهوم باروکی<sup>۳</sup> دنیاست: نظم مکانیکی‌اش جایی برای رشد، تغییر، انطباق و نوسازی خلاقانه باقی نمی‌گذارد. یک طرح باروک، در یک کلام، مانعی در مسیر دستاوردها بود. آن طرح باید با یک ضربه یا حرکت قلم، ثابت و منجمد تا ابد، گویی یک‌شبه به دست جن‌های شبگرد عربی پدید می‌آمد. چنان برنامه‌ای به یک معمار جبار نیاز دارد که برای یک حاکم مطلق کار کند و هر دو طول عمر کافی داشته باشند که خیالات خود را به انجام برسانند. ایجاد دگرگونی در این طرح یا وارد کردن اجزای تازه‌ای از سبکی دیگر به آن، به معنای شکستن چارچوب زیبایی‌شناختی‌اش است.

### لوئیس مامفورد، شهر در گذر تاریخ<sup>۴</sup>

طنز ابتدای این فصل از مامفورد و نقد او به‌طور اخص به شهر واشینگتن و طراحی آن به دست پیر شارل لئونفون<sup>۵</sup> و به‌طور اعم به برنامه‌ریزی شهری باروک معطوف است. [۱] انتقاد مامفورد را با بزرگ‌نمایی بیشتر می‌توان در مورد کارها و افکار نویسنده، نقاش، معمار و برنامه‌ریز فرانسوی متولد سوئیس به‌نام شارل ادواردو ژنره<sup>۶</sup> صادق دانست که بیشتر با نام حرفه‌ای‌اش یعنی لوکوبوزیه شناخته می‌شد. ژنره تجسم یک طراحی شهری تجددگرای اعلا بود. او که تقریباً بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ فعال بود، بیش از آنکه یک معمار باشد، یک برنامه‌ریز خیال‌پرداز با جاه‌طلبی‌های سرگردان بود. اکثر قریب به اتفاق طرح‌های غول‌آسای او هیچ‌گاه ساخته نشدند، زیرا معمولاً به قدری مستلزم مصالحه سیاسی و امکانات مالی بزرگ بودند که مقام‌های سیاسی انگشت‌شماری زیر بار آن‌ها می‌رفتند. چند بنای یادبود که نمایانگر ذوق فراگیر او هستند، اینجا و آنجا به جای مانده‌اند که مشهورترین آن‌ها چندیگر-مرکز بی‌روح و

1. Kublai

2. Italo Calvino, Invisible Cities

۳. منظور سبک هنری باروک (baroque) است که در پاورقی‌های پیشین توضیح داده شد. - م.

4. Lewis Mumford, The City in History

۵. پیر شارل لئونفون (Pierre-Charles L'Enfant) مهندس فرانسوی-آمریکایی ارتش (۱۷۵۴ تا ۱۸۳۵) بود که طرح اصلی پایتخت ایالات متحده، یعنی واشینگتن دی‌سی را تهیه کرد. آن طرح اکنون به طرح لئونفون معروف است. - م.

6. Charles Eduardo Jeanneret

بی‌پیرایه ایالت پنجاب هندوستان - و سکونتگاه لیونیت<sup>۱</sup> (یک مجتمع مسکونی بزرگ در مارسی) است. با این حال، میراث او را بیشتر از منطق طرح‌های کلان ساخته‌نشده‌اش می‌توان شناخت. او هر چند گاه یک بار طرح‌هایی برای برنامه‌ریزی شهری در پاریس، الجزیره، سائو پائولو، ریودوژانیرو، بوئنوس آیرس، استکهلم، ژنو و بارسلونا پیشنهاد می‌کرد. [۲] خط‌مشی سیاسی اولیه او ترکیبی عجیب از سندیکاگرایی<sup>۲</sup> انقلابی سورل<sup>۳</sup> و تجددگرایی آرمان‌گرایانه سن سیمون بود و او هر دو را در روسیه شوروی (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶) [۳] و در ویشی<sup>۴</sup> برای مارشال فیلیپ پتن<sup>۵</sup> طراحی کرد. مظهر اصلی برنامه‌ریزی شهری متجدد، یعنی منشور آتن در «کنگره بین‌المللی معماری متجدد»، به خوبی آموزه‌های او را نمایان می‌کند.

لوکوبوزیه با شدت و وحدت به شهر عظیم، متعلق به عصر ماشین، سلسله‌مراتبی و متمرکز ایمان داشت. اگر کسی به دنبال تصویری مضحک - مثلاً یک «سرهنگ خیکی»<sup>۶</sup> از شهرگرایی تجددخواهانه - باشد، بعید است هیچ هنرمندی بتواند کاریکاتوری بهتر از لوکوبوزیه برای او ترسیم کند. دیدگاه‌های لوکوبوزیه افراطی ولی اثرگذار بودند و از این لحاظ که منطق نهان در تجددگرایی اعلا را ستایش می‌کردند، نمونه‌های بارز محسوب می‌شدند. لوکوبوزیه با شهادت، استعداد و پیگیری و سماجی که داشت، مثال برجسته‌ای از باور به تجددگرایی اعلا بود. [۴]

## برنامه‌ریزی کامل شهری

لوکوبوزیه در شهر تانباک<sup>۷</sup> که در ۱۹۳۳ چاپ شد و با تغییراتی اندک در ۱۹۶۴ دوباره منتشر شد، دیدگاه‌هایش را به کامل‌ترین شکل شرح داد. [۵] برنامه‌های لوکوبوزیه نیز مثل سایر

1. L' Unite d' Habitation

2. syndicalism

۳. جورج سورل (George Sorel) فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی (۱۸۴۷ تا ۱۹۲۲) بود که نظریه‌اش درباره قدرت افسانه در زندگی مردم، الهام‌بخش سوسیالیست‌ها، آنارشیست‌ها، مارکسیست‌ها و فاشیست‌ها شد. او همچنین بابت دفاع از کاربرد خشونت شهرت دارد. - م.

4. Vichy

۵. مارشال فیلیپ پتن (Marshal Philippe Petain) ژنرال فرانسوی (۱۸۵۶ تا ۱۹۵۱) بود که بابت خدمات نظامی‌اش در دو جنگ جهانی اول و دوم معروف است - م.

۶. سرهنگ خیکی (Colonel Blimp) یک شخصیت کارتونی انگلیسی بود که در ۱۹۳۴ خلق شد. او در هیئت شخصیت متفرعن، تندخو، وطن‌پرست دوآتشه و نمونه بارز یک بریتانیایی تصویر شده بود. - م.

7. The Radiant City

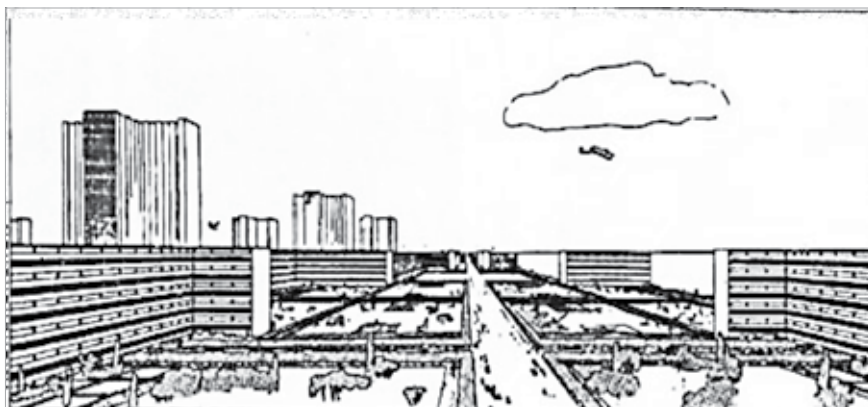
تجددگرایان اعلا، به شکل خودآگاه، متکبرانه بود. اگر ای. اف. شوماخرا درباره فضیلت کوچک بودن استدلال می کرد، لوکوبوزیه در اصل می گفت که «گنده زیباست».<sup>۲</sup> بهترین راه برای پی بردن به مبالغه افراطی در کارهای او، نگاه مختصری به سه نمونه از طراحی های وی است. نخستین نمونه، فکر اصلی در پس «چشم انداز برنامه مرکز پاریس» (شکل ۱۴)، سپس یک «شهرکسب و کار جدید» برای بوئنوس آیرس (شکل ۱۵)، و در آخر یک طرح عظیم مسکن برای حدود نود هزار نفر در ریودوژانیرو (شکل ۱۶) است.

اندازه آن برنامه ها، خود گواه بر همه چیز است؛ هیچ سازگاری با شهر موجود در آن ها دیده نمی شود و فضای شهری کاملاً جای خلف خود (شهر قدیم) را می گیرد. شهر جدید، مشخصه های حیرت آور تندیس گون<sup>۳</sup> دارد و طراحی شده است تا به مثابه یک «قالب»، اثر بصری شگرف بر مخاطب بگذارد. البته، لازم است بگویم که چنان تأثیری فقط از فاصله زیاد کار می کند. بوئنوس آیرس طوری تصویر شده است که گویی از چندین مایل دورتر از دریا دیده می شود و به قول خود لوکوبوزیه و پس از دو هفته گشتن در آنجا: منظره ای از «دنیای جدید»<sup>۴</sup> است که دورنمایی از کریستف کلمب دنیای متجدد را به خود گرفته است. [۶] ریودوژانیرو از چند مایل دورتر - گویی از درون یک هواپیما - تصویر شده است. آنچه می بینیم، یک بزرگراه شش کیلومتری است که یکصد متر از سطح زمین بالا آمده و بین یک نوار پیوسته از مجتمع های آپارتمانی ۱۵ طبقه قرار دارد. در واقع، شهر جدید روی شهر قدیم سایه انداخته است. طرح یک شهرک میلیونی در پاریس، از ارتفاع خیلی زیاد و از بیرون دیده می شود و فاصله ها به قدری زیاد است که خودروها روی خیابان اصلی به شکل نقطه دیده می شوند و یک هواپیمای نقطه مانند و چیزی شبیه بالگرد نیز در تصویر هست. در هیچ کدام از آن طرح ها به تاریخ شهری، سنت ها یا سلیقه های زیبایی شناختی محل احداث بالقوه شهر توجه نشده است. شهرهای تصویر شده، علی رغم جالب بودن، هیچ سیاق و زمینه مشخصی ندارند و به قدری خنثی هستند که می توان آن ها را هر جایی بر پا کرد. گرچه هزینه های گزاف ساخت و ساز شاید به ما بگویند که چرا هیچ کدام از این طرح ها انتخاب نشدند، امتناع لوکوبوزیه از پذیرفتن هیچ کدام از مایه های غرور محلی در شهرهای موجود نیز به نفع او نبود.

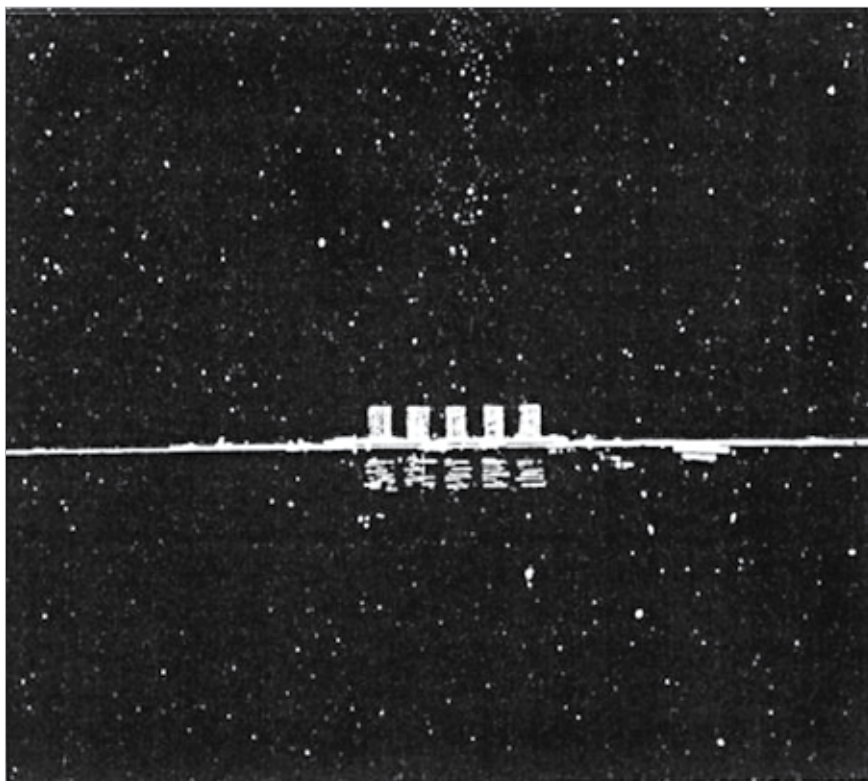
۱. ارنست فردریش شوماخرا (E. F. Schumacher) اقتصاددان و آمارشناس انگلیسی - آلمانی بود که به دلیل طرفداری اش از مقیاس های انسانی (کوچک) و فناوری های متناسب و غیر متمرکز شهرت دارد. کتاب بی نظیر کوچک زیباست، مهم ترین اثر او محسوب می شود. شوماخرا در ۱۹۷۷ درگذشت. - م.

2. Big is Beautiful  
3. sculptural

۴. دنیای جدید (New World) اصطلاحی است که برای اکثریت خشکی های نیمکره غربی - به ویژه در قاره آمریکا - استفاده می شود. - م.



شکل ۱۴. برنامه چشم‌انداز شهری لوکوبوزیه برای پاریس، شهری با سه میلیون جمعیت



شکل ۱۵. برنامه لوکوبوزیه برای شهر کسب و کار بوئنوس آیرس، گویی که منظره قرار است فقط از درون یک کشتی نزدیک به ساحل تماشا شود.



شکل ۱۶. برنامه لوکوبوزیه برای جاده‌ها و مسکن در ریودوژانیرو

لوکوبوزیه به هیچ وجه محیط مادی محلی را که حاصل قرن‌ها زندگی شهری مردم بود، تاب نمی‌آورد. او بی‌دریغ به تحقیر و انتقاد از گره‌خوردگی‌ها، بی‌نظمی‌ها، تاریکی، شلوغی و آزاردهندگی پاریس و سایر شهرهای اروپا در آغاز قرن بیستم مشغول بود. بخشی از گلایه‌های او چنان‌که خواهیم دید، مبنای کارکردی و علمی داشت و شهری که قرار بود کارآمد و سالم باشد، در واقع، چاره‌ای جز کوبیدن و تخریب بخش اعظم میراث پیشین نداشت. ولی بخش دیگری از انتقادهای لوکوبوزیه، از نوع زیبایی‌شناختی بودند. چیدمان نامنظم و آشفته‌گی، او را از لحاظ بصری آزار می‌داد. آن بی‌نظمی که وی می‌خواست اصلاح کند، چندان از نوع بی‌نظمی روی سطح زمین نبود، بلکه بی‌نظمی حاصل از ترسیم در فاصله دور - از دید پرندگان بلندپرواز - بود. [۷] انگیزه‌های مغشوش او به خوبی در قضاوتش درباره ویژگی‌های روستاهای کوچک - براساس دید هوایی - متجلی شده است (شکل ۱۷): «از هواپیما که به پایین نظر کنیم، قطعه زمین‌های تقسیم‌شده و بازهم تقسیم‌شده با شکل‌های بسیار درهم‌ریخته را می‌بینیم. هرچقدر ماشین‌آلات امروزی پیشرفته‌تر می‌شوند، زمین‌های بیشتری به قطعات کوچک‌تری تقسیم می‌شوند که نشانه وعده‌های اعماب‌آور بی‌فایده‌گی ماشین‌ها هستند. نتیجه چیزی جز اتلاف نیست: جست‌وجوی کورمال‌کورمالِ انفرادی و ناکارآمد». [۸] نظم صرفاً صوری در نظر او حداقل به اندازه انطباق با عصر ماشین اهمیت داشت. او اصرار می‌کرد: «معماری هنری فراتر از سایر هنرهاست که ما را به جبروت افلاطونی، نظم ریاضیاتی، تعمق و حس هم‌دلی و هماهنگی نهفته در روابط عاطفی می‌کشاند». [۹]

سادگی صوری و هندسی، و کارایی کارکردی، دو هدف مجزا نبودند که باید به توازن می‌رسیدند، بلکه برعکس، نظم صوری، پیش شرط کارایی بود. لوکوبوزیه برای خویش وظیفه ابداع یک شهر صنعتی آرمانی را در نظر گرفته بود که «حقایق کلی» عصر ماشین در آن شهر با سادگی بی‌پرده‌ای بیان شود. دقت و یکدستی این شهر آرمانی، مستلزم هرچه کمتر سازش کردن با تاریخ شهرهای موجود بود: «ناچار هستیم حتی از کوچک‌ترین



سازش با آنچه هست، امتناع کنیم؛ از سازش با این به هم ریختگی و افتضاحی که در آن به سر می بریم. در این شهرها هیچ راه حلی پیدا نمی شود». شهر جدید او در عوض، در بهترین حالت باید روی یک زمین صاف و به مثابه یک ترکیب شهری یکپارچه، سر بر می آورد. قرار بود نظم شهر جدید لوکوبوزیه، نوعی پیوند شورانگیز بین شکل های خاص دکارتی<sup>۱</sup> و الزامات سرسختانه ماشین ها باشد. او با عباراتی سرشار از لاف زنی و گزافه گویی اعلام کرد: «ما در لوای کشتی بخار، هواپیما و خودرو، حق سلامت، منطق، شهامت، هماهنگی و کمال را مطالبه می کنیم!» [۱۰] شهر او برخلاف پاریس آن زمان - که به نظرش به یک «خارپشت» و منظره ای از «دوزخ دانه»<sup>۲</sup> شباهت داشت - یک شهر «بسامان، آرام، قدرتمند، هواخور و دل باز، و یک موجود منظم» بود. [۱۱]



شکل ۱۷. منظره هوایی آلازاس، محدوده ۱۹۳۰، از شهر تانباک لوکوبوزیه

### هندسه و یکسان سازی

بدون توجه به عشق لوکوبوزیه (یا شیفتگی جنون آمیز او) به خطوط ساده و تکراری، و ترس او از پیچیدگی ها، پی بردن به ماهیت کارهای او یا شناختن بسیاری از نقشه های

1. Cartesian  
2. Dante's Inferno

معماری او غیرممکن می‌شود. او به خطوط صاف و ساده، تعلق خاطر ویژه‌ای داشت و آن دل‌بستگی را یکی از مشخصه‌های اساسی سرشت انسان می‌دانست! به تعبیر خودش: «وقتی مؤلفه‌های بی‌شمار و متنوع در کنار یکدیگر قرار بگیرند، ساختن بی‌نهایت ترکیب، ممکن می‌شود. ولی ذهن انسان با چنان هزارتویی از امکانات سرگردان می‌شود و احساس خستگی می‌کند. در آن صورت مهارکردن طرح‌ها غیرممکن می‌شود. شکست روحی ناشی از این سرگردانی دلسردکننده است... خرد آدمی... یک خط مستقیم غیرشکسته است. پس انسان برای حفظ خود از گزند این آشوب و برای آنکه به‌منظور بقای خود به چارچوب تحمل‌پذیر و مقبول دست یابد - چارچوبی که به‌زیستی نوع بشر و سلطهٔ او بر محیط را فراهم می‌سازد - قوانین طبیعت را در منظومه‌ای بازتاب داده است که نمایش خود روح انسانی است: هندسه».<sup>۱</sup> [۱۲]

وقتی لوکوبوزیه شهر نیویورک را دید، به شدت مجذوب منطق هندسی مرکز شهر منهتن شد. وضوح چیزی که وی آن را «ماشین‌های آسمان‌خراش» نامید، و طرح خیابان‌ها او را به وجد آورد: «خیابان‌ها عمود بر هم هستند و ذهن انسان رها می‌شود». [۱۳] او در جایی دیگر، به انتقاد افرادی پاسخ داد که به‌نظر وی در زمینه شهرهای موجود (در آن مورد پاریس) احساس حسرت می‌کردند. وی گفت مردم به من ایراد می‌گیرند که خیابان‌ها در دنیای واقع با زوایای مختلف یکدیگر را قطع می‌کنند و تنوع آن‌ها بی‌نهایت است، «ولسی نکته دقیقاً همین است. من تمام آن ویژگی‌ها را حذف می‌کنم. این کار نقطه شروع اقدامات من است... من بر تقاطع‌های قائم‌الزاویه پافشاری می‌کنم». [۱۴]

لوکوبوزیه دوست داشت که شیفتهگی‌اش به خطوط صاف و زوایای قائمه را با اعتبار ماشین‌ها، علم و طبیعت درآمیزد. با این حال، هیچ‌یک از عالی‌ترین طرح‌ها یا جلد‌های لفظی او نتوانست این انگیزه را به‌خوبی توجیه کند. ماشین‌هایی از قبیل لوکوموتیو، هواپیما و خودرو که او با بیشترین حسرت به آن‌ها اشاره می‌کرد، خطوط منحنی‌تر و بیضوی‌تر از زوایای قائمه دارند (خود قطرهٔ اشک، آیرودینامیک‌ترین شکل را دارد). از لحاظ علمی هم تمام شکل‌ها هندسی هستند: دوزنقه، مثلث و دایره. اگر سادگی فراوان یا کارایی محض معیار باشد، چرا دایره یا کُرّه را ترجیح ندهیم؟ زیرا آن دو در شرایط برابر (از لحاظ محیط و مساحت) حداقل سطح را به‌ازای حداکثر حجم دارند. ممکن است طبیعت -

۱. البته، استدلال او بسیار سست بوده است، زیرا هندسه به‌هیچ‌وجه در خطوط صاف خلاصه نمی‌شود. برای آنکه چنین خزعلاتی گوش شنوا داشته باشد و نام‌گویندهٔ مریض‌احوال خود را در تاریخ به ثبت برساند، آمیزه‌ای از چند عامل لازم است: ویژگی‌های ظاهری، لحن و صدای ویژه یا قلم توانا؛ مخاطبان سرگردان و نادان؛ زمان یا جامعه‌ای که در آرزوی یک بت جدید (برابری، برادری، فناوری و غیره) دست‌به‌دامان هر گزافه‌گوی شیاد شود؛ و سریع‌شدن سیر تحولات و دورریختن یک‌باره سنت‌ها و معیارهای کهن، که امکان سنجش و نقد و پاره‌گویی‌های به‌ظاهر متجدد را دشوار می‌کند. - م.

چنان‌که لوکوبوزیه ادعا می‌کرد - بر مبنای ریاضیات باشد، ولی منطق پیچیده، ظریف و «آشوب‌واری» که در شکل‌های حیات هست، تازه در سال‌های اخیر با کمک رایانه‌ها کشف شده است. [۱۵] پس قضیه از این قرار است که جناب معمار بزرگ ما بی‌کم‌وکاست داشت یک ایدئولوژی زیبایی‌شناسانه را بیان می‌کرد که همان سلیقه تند شخصی‌اش در طرفداری از خطوط عادی و پیش‌پافتاده بود و او آن‌ها را خطوط «فرانسوی یا مربوط به قوم گاول»<sup>۱</sup> می‌نامید: «خطوط مستقیم متعالی، وای خدای من، و دقت متعالی فرانسوی». [۱۶] آن خطوط، یک راه مطمئن برای غلبه بر محیط بودند و علاوه بر این، شبکه‌ای خوانا فراهم می‌کردند که با یک نگاه به‌آسانی درک می‌شد و تا بی‌نهایت امکان تکرار آن در تمام جهات وجود داشت. البته، یک خط مستقیم از لحاظ عملی و تجربی، معمولاً غیرعلمی و به‌شدت پرهزینه بود. وقتی عوارض جغرافیایی نامنظم بودند، ساختن یک جاده صاف و مستقیم - بدون هم‌نواشدن با پستی و بلندی‌ها - نیاز به عملیات عظیم خاک‌برداری و تسطیح داشت. هندسه لوکوبوزیه‌ای به‌ندرت از لحاظ هزینه‌ها کارآمد بود.

لوکوبوزیه طرح آرمان‌گرایانه‌اش را برای یک شهر انتزاعی و خطی در نظر گرفته بود. او پیش‌بینی کرد که صنعتی‌شدن ساخت‌وساز، منجر به استقبال از یکسان‌سازی خواهد شد. وی همچنین پیش‌ساخته‌شدن خانه‌ها و دفترهای کار را پیش‌بینی کرد که قطعات آن‌ها در کارخانه‌ها ساخته شود و سپس در محل ساختمان، سرهم‌بندی شود. اندازه تمام اجزای پیش‌ساخته، مشخص و استاندارد می‌شد و چون چندین اندازه استاندارد وجود داشت، معماران می‌توانستند ترکیبات منحصر به فردی را با آن‌ها بسازند. قاب درها، پنجره‌ها، آجرها، سفال‌های سقفی و حتی پیچ‌ها از قواعد یکسان پیروی می‌کرد. در نخستین بیانیه کیام<sup>۲</sup> (کنگره بین‌المللی معماری مدرن) در سال ۱۹۲۸، از مجمع ملل<sup>۳</sup> خواسته شده بود که استانداردهای جدیدی به تصویب برساند تا یادگیری یک زبان فنی جهان‌شمول در سراسر دنیا اجباری شود. یک معاهده بین‌المللی می‌توانست اندازه‌گیری‌های استاندارد مختلف برای تجهیزات و لوازم‌خانگی را «همسان‌کند». [۱۷] لوکوبوزیه تلاش کرد تا آنچه را که توصیه می‌کرد، به عمل درآورد. طراحی او برای قصرهای غول‌آسای شوروی (که هیچ‌گاه ساخته نشد) با هدف جلب‌نظر تجددگرایی اعلای شوروی انجام گرفت. او ادعا می‌کرد که آن قصرها موجب تأسیس استانداردهای جدید جهانی و دقیق برای تمام ساختمان‌ها خواهند شد؛ استانداردهایی که از روشنایی و گرمایش تا تهویه، سازه و زیبایی‌شناسی را در بر می‌گرفت و در تمام عرض‌های جغرافیایی برای تمام نیازها کارایی داشت. [۱۸]

1. Gallic
2. Kiam

۳. مجمع ملل (League of nations) نخستین سازمان بین‌المللی بود که با هدف حفظ صلح جهانی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ فعالیت کرد و در ژنو سوئیس مستقر بود. - م.

خط مستقیم، زاویه قائمه و تحمیل استانداردهای بین‌المللی ساخت‌وساز، همگی گام‌های مصمم در مسیر ساده‌سازی بودند. البته، شاید مصمم‌ترین گام، پافشاری مادام‌العمر لوکوبوزیه بر تفکیک قاطع کارکردی بود. نماد بارز این تلقی را می‌توان دومین اصل از چهارده اصلی دانست که او در ابتدای نوشته‌اش با عنوان *پایان کار خیابان*<sup>۱</sup> بیان کرد. منظور او از اصطلاح مذکور، تفکیک کامل جابه‌جایی عابران پیاده از وسایل نقلیه و حتی فراتر از آن، تفکیک وسایل نقلیه سریع از کند بود. او از اختلاط عابران پیاده و وسایل نقلیه - که به‌رغم وی پیاده‌روی را نامطبوع می‌کرد و مانع گردش سریع وسایل نقلیه بود - نفرت داشت.<sup>۲</sup>

اصل جداسازی کارکردی باید برای همه‌چیز به کار می‌رفت. گزارش نهایی دومین نشست کیام در ۱۹۲۹ که لوکوبوزیه و برادرش به‌نام پیر<sup>۳</sup> تهیه کردند، با حمله به خانه‌سازی سنتی شروع می‌شد: «فقر و عقب‌ماندگی فنون سنتی، موجب ظهور درهم‌ریختگی قوا و اختلاط‌تصنعی کارکردهایی شده است که به یکدیگر ربطی ندارند... ما ناچاریم روش‌های جدیدی را بیاییم و اجرا کنیم... که به‌طور ذاتی برای یکسان‌سازی، صنعتی‌سازی و تیلری‌شدن مناسب باشند... اگر بر روش‌های فعلی اصرار بورزیم که دو کارکرد [چیدمان و لوازم داخلی در برابر سازه و چرخش هوا] در آن‌ها با یکدیگر مخلوط شده و مرتبط هستند، آنگاه همچنان‌که اکنون فلج مانده‌ایم، در جای خود میخکوب خواهیم ماند». [۱۹]

خارج از مجتمع‌های آپارتمانی نیز خود شهر بود که موضوع تفکیک کارکردی برنامه‌ریزی شده قرار داشت. چنان تفکیکی از آن هنگام تا او اواخر دهه ۱۹۶۰ به آموزه متعارف در برنامه‌ریزی شهری تبدیل شد. به این ترتیب، نواحی جداگانه‌ای برای محیط‌های کار، مسکونی، خرید، مراکز تفریحی و سرگرمی و ساختمان‌های دولتی در نظر گرفته می‌شد. هر جا امکان داشت، نواحی کار نیز به ساختمان‌های اداری و کارخانه‌ها تقسیم می‌شد. پافشاری لوکوبوزیه در یک برنامه شهری که هر منطقه‌اش یک و فقط یک کارکرد داشته باشد، در نخستین اقدام وی پس از تصدی برنامه‌ریزی چندیگر - فقط شهری که او ساخت - نمایان شد. او ساختمانی را که قبلاً برای مرکز شهر در نظر گرفته شده بود،

### 1. The Death of the Street or La ville radieuse

۲. البته، شاید ساکنان شهرهایی از قبیل تهران با این نگرش یعنی «آدم حساب‌نکردن آدمیان» و اولویت ماشین (خودرو) بر انسان بیگانه نباشند و آن را بارها در رفت‌وآمدهای خود به چشم ببینند. در این کلان‌شهرها (دقیق‌تر بگوییم «گنده‌سازه‌ها») بزرگراه‌هایی هست که اگر یک عابر پیاده را در کنار آن رها کنید یا اگر کسی به اشتباه در آنجا از تاکسی پیاده شود، نه راه پیش دارد و نه راه پس و نمی‌داند از کدام معبر یا مسیر باید جان خود را به سلامت از هیاهوی وحشی‌وار خودروهای شتابان به در ببرد. - م.

### 3. Pierre

با یک «قطعه بناهای یادبود» عوض کرد که در مساحت حدود ۹۰۰ هزار متر مربع در فاصله‌ای دور از نزدیک‌ترین ساختمان‌های مسکونی قرار داشت. [۲۰] او در آن طرح که به مثابه «چشم‌انداز برنامه پاریس» اجرا می‌شد،<sup>۱</sup> مراکز مسکونی و تجاری را از هم جدا کرد: «این‌ها دو کارکرد مجزا، متوالی و غیرهم‌زمان هستند که نمایانگر دو ناحیه جداگانه از لحاظ مکانی و طبقه‌بندی محسوب می‌شوند». [۲۱]

منطق نهفته در این جداسازی سخت‌گیرانه کارکردها کاملاً واضح است. اگر هر ناحیه شهری فقط یک منظور داشته باشد، برنامه‌ریزی برای آن بسیار آسان‌تر می‌شود. برنامه‌ریزی برای حرکت عابران پیاده وقتی خیلی ساده‌تر است که آن‌ها در رقابت با خودروها و قطارها نباشند. همچنین برنامه‌ریزی برای یک جنگل هنگامی که یگانه هدف جنگل‌داری، حداکثرسازی تولید الوار برای مبلمان باشد، بسیار آسان‌تر است. وقتی یک زیرساخت یا برنامه واحد بخواهد دو هدف را برآورده سازد، برقراری موازنه بین اهداف در دسترس خواهد بود. وقتی قرار باشد چندین هدف اجرا شوند، متغیرهایی که برنامه‌ریز باید به آن‌ها رسیدگی کند، ذهن او را پریشان خواهند کرد. لوکوبوزیه که با چنین هزارتویی از امکانات و احتمالات روبه‌رو بود چنین نوشت: «ذهن انسان سردرگم می‌شود و از پا می‌افتد».

به این ترتیب، تفکیک کارکردها برنامه‌ریز را قادر کرد که با وضوح بیشتری درباره کارایی بیندیشد. اگر تنها کارکرد راه‌ها، رساندن خودروها با سرعت کافی و هزینه اندک از نقطه A به B باشد، آنگاه می‌توان دو طرح برای راه‌ها را از لحاظ کارایی نسبی با هم مقایسه کرد. این منطق تا وقتی که هنگام ساختن جاده از A به B دقیقاً چنین هدفی در سر داریم، بسیار معقول است، ولی دقت کنید که این وضوح به‌بهای نادیده گرفتن اهداف متعدد دیگری به دست آمده است که از راه‌ها انتظار داریم (مثلاً فراهم کردن لذت رانندگی گردشگری، فراهم کردن زیبایی یا حظ بصری یا امکان جابه‌جایی کالاهای سنگین). معیار تنگ‌نظرانه کارایی، حتی درباره جاده‌ها، به معنای نادیده گرفتن اهداف دیگری است که اصلاً کم‌اهمیت نیستند. وقتی به جایی می‌رسیم که مردم «خانه» می‌نامند، معیار تنگ‌نظرانه کارایی، حتی بیشتر با تجربه انسانی در تناقض است. لوکوبوزیه مساحت، گرما، نور و تهویه لازم را که افراد برای سلامت نیاز داشتند، محاسبه کرد. او به عدد ۱۴ متر مربع به‌ازای هر فرد رسید، ولی تذکر داد که اگر فعالیت‌هایی مثل تهیه غذا و رخت‌شویی

۱. چه تلخ که در مغرب‌زمین، یعنی خاستگاه این معمار مریض احوال، به او مجال ساخت یک شهر را ندادند، ولی در شرق، یک مملکت استعمارزده و محروم راضی شد که منابع کمیاب خود را برای آزمایش جنون و شیدایی این تجدیدپرست صرف کند و به تعبیری موش آزمایشگاهی برای طرح بالقوه بعدی او در پاریس باشد. - م.

به روش‌های اشتراکی انجام گیرد، این مساحت را می‌توان به ۱۰ متر تقلیل داد. ولی معیار کارایی که شاید دربارهٔ راه‌ها کاربرد داشته باشد، به‌سختی برای خانه نیز مفید است، زیرا خانه جایی برای کارکردن، تفریح، حریم خصوصی، معاشرت، آموزش، پخت‌وپز، و راجی، حرف‌های سیاسی و غیره است. تقلیل دادن هریک از این فعالیت‌ها به معیارهای کارایی دشوار است؛ آنچه هنگام غذاپختن یک انسان در آشپزخانه برای دوستان صمیمی‌اش رخ می‌دهد، صرفاً «آماده‌کردن غذا» نیست، ولی منطق برنامه‌ریزی کارآمد از بالا و برای جمعیت‌های بزرگ اقتضا می‌کند که تمام متغیرها حداکثر شوند، به‌دقت تعریف شوند و تعداد متغیرهایی که هم‌زمان حداکثر می‌شوند، به‌شدت محدود شده، حتی المقدور به یک متغیر برسند. [۲۲] منطق آموزه‌های لوکوبوزیه، مبتنی بر تعریف دقیقِ حدود و ثغور فضای شهری بود و آن منطق با توجه به کاربرد و کارکرد فضا اجرا می‌شد تا به این ترتیب، برنامه‌ریزی تک‌منظوره و یکسان‌سازی ممکن شود. [۲۳]

حاکمیت برنامه، برنامه‌ریز و حکومت

نخستین قلم از «اصول شهرسازی» لوکوبوزیه که حتی بر پایان کار خیابان اولویت داشت، چنین اصلی بود: برنامه: حاکم مطلق.<sup>۱</sup> [۲۴] به‌دشواری می‌توان دربارهٔ اصرار لوکوبوزیه - همانند دکارت - در اینکه شهر بازتابی از یک برنامهٔ واحد و عقلانی باشد، مبالغه کرد. وی اردوگاه‌های نظامی رومی‌ها و شهرهای باشکوه را بابت منطق کلی نقشه‌هایشان به‌شدت تحسین می‌کرد. او بارها به تباین شهرهای موجود که محصول تصادف تاریخی هستند، و شهرهای آینده که هشیارانه از صفر تا صد مطابق اصول علمی طراحی شده‌اند، اشاره می‌کرد.

تمرکزگرایی واجب در آموزه‌های لوکوبوزیه برای برنامه<sup>۲</sup> (که او همیشه آن را با حرف بزرگ شروع می‌کرد)، در تمرکزگرایی خود شهرها تکرار می‌شود. جداسازی کارکردی، به سلسله‌مراتب گره می‌خورد. شهر او یک شهر «تک‌سر»<sup>۳</sup> بود و هستهٔ مرکزی‌اش کارکردهای «برتر» برای ناحیهٔ کلان‌شهری را به انجام می‌رساند. وی مرکز کسب‌وکار در «چشم‌انداز برنامهٔ پاریس» را این‌گونه توصیف می‌کند: «از دفترهای اداری‌اش دستورهایی صادر می‌شوند که دنیا را سامان می‌دهند. آسمان‌خراش‌ها در واقع، مغز شهر یا مغز کل کشور هستند. آسمان‌خراش‌ها کارهای دقیق و فرمان‌هایی را در خود جای داده‌اند که تمام فعالیت‌ها به آن‌ها وابسته است. همه‌چیز در آن ساختمان متمرکز شده است: ابزارهایی که زمان و مکان را تسخیر می‌کنند؛

---

1. The plan: Dictator  
2. Plan  
3. monocephalic

تلفن، تلگراف، رادیوها، بانک‌ها، تالارهای دادوستد، نهادهای تصمیم‌گیری برای کارخانه‌ها، تأمین مالی، فناوری و بازرگانی». [۲۵]

مرکز کسب‌وکار دستور می‌دهد، پیشنهاد نمی‌کند و چندان میل به مشورت‌خواهی ندارد. برنامه‌اقتدارگرایی تجددگرایی اعلا در محیط کار تا اندازه‌ای از دل‌بستگی لوکوبوزیه به نظم کارخانه‌ها ناشی می‌شود. او در انتقاد از «پوسیدگی» شهرهای معاصر و خانه‌ها و خیابان‌های آن شهرها، کارخانه را به‌مثابه یک استثنای منحصربه‌فرد معرفی می‌کند. در کارخانه یک هدف عقلانی واحد هست که هم نقشه‌مادی و هم جابه‌جایی‌های هماهنگ صدها مؤلفه را هدایت می‌کند. کارخانه تنباکوی ون نل در روتردام<sup>۱</sup> خیلی در نظر لوکوبوزیه عالی جلوه می‌کرد. لوکوبوزیه سادگی آنجا، پنجره‌هایی که در هر طبقه از کف تا سقف امتداد دارند، نظم و کارها و رضایت‌ظاهری کارگران را دوست داشت. وی گویی کار را با یک سرود در وصف نظم اقتدارگرایانه خط تولید تمام می‌کند: «آنجا مقیاس سلسله‌مراتبی حکم‌فرماست که به‌خوبی جا افتاده و امتحان خود را پس داده است». وی کارگران را با نگاهی تحسین‌برانگیز رصد می‌کند: «آنان محیط کار را طوری پذیرفته‌اند که امور خود را مانند یک جمعیت از زنبورهای کارگر اداره می‌کنند: نظم، انضباط، وقت‌شناسی، عدالت و پدرسالاری». [۲۶]

نسبت برنامه‌ریز شهری علمی به «طراحی و ساخت یک شهر»، مثل نسبت کاسب‌کار خطرپذیر یا مهندس به «طراحی و ساخت یک کارخانه» است. دقیقاً همان‌طور که فقط مغز یک نفر، در طراحی شهر و کارخانه دخیل بوده است، یک مغز هم فعالیت‌های آن را - از دفتر کارخانه و از مرکز کسب‌وکار شهر - هدایت می‌کند. آنجا سلسله‌مراتب متوقف نمی‌شود. شهر، مغز کل جامعه است. «کلان‌شهر بر همه‌چیز حکم می‌راند: صلح، جنگ و کار». [۲۷] شهر بزرگ بر همه‌چیز، از پوشاک گرفته تا فلسفه، فناوری یا سلیقه‌ها سلطه دارد و شهرستان‌ها را مستعمره خود می‌سازد: ردپای نفوذ و فرماندهی به‌طور انحصاری و یک‌سویه از مرکز به‌سوی پیرامون کشیده می‌شود. [۲۸]

در نگرش لوکوبوزیه درباره‌ی چگونگی سامان‌دهی روابط قدرت، هیچ ابهامی وجود ندارد: سلسله‌مراتب در تمام جوانب وجود دارد. باین‌حال، در رأس هرم قدرت، نه یک مستبد دمدمی‌مزاج، بلکه یک فیلسوف-شاه<sup>۲</sup> متجدد قرار می‌گیرد که واقعیت‌های درک عملی را برای بهزیستی همگان به کار می‌گیرد. [۲۹] معمولاً چنین است که برنامه‌ریز ارشد، در لحظات پرشمار جنون‌خودبزرگ‌بینی‌اش گمان می‌کند که حقیقت در انحصار اوست. مثلاً لوکوبوزیه در یکی از لحظات تأمل در میانه‌ی کتاب شهر تابناک می‌گوید:

1. Van Nelle in Rotterdam  
 2. philosopher-king

«من طرح‌ها [ی الجزایری] را پس از تحلیل‌ها، محاسبات، پرسه در عالم تخیل و همراه با تغزل رسم کردم. آن طرح‌ها اعتبار حیرت‌انگیزی داشتند. آن‌ها جای چون و چرا باقی نمی‌گذاشتند، نفس را در سینه حبس می‌کردند و تمام شکوه دوران تجدد را نمایش می‌دادند». [۳۰] با این حال، غرور افراطی نیست که ما را در این زمینه نگران می‌کند، بلکه نوع اعتبار و اقتدار سرسختانه‌ای است که وی به نمایندگی از حقایق علمی جهان‌شمول، برای خود قائل است. ایمان او به تجددگرایی اعلا هیچ‌کجا عریان‌تر یا شوم‌تر از عبارت زیر نیست که به تفصیل از قول او آورده‌ام:

فرمانروای مطلق یک انسان نیست، او یک «برنامه» است؛ برنامه‌ای درست، واقع‌گرایانه و دقیق؛ برنامه‌ای که وقتی مشکل را به درستی شناخته باشیم، راه‌حل را تمام‌وکمال و با هماهنگی ذاتی‌اش مهیا می‌کند. این برنامه در جایی خیلی دور از التهاب دفتر شهردار یا تالار شهر، دور از فریادها و شکایت‌های رأی‌دهندگان یا مرثیه‌خوانی برای قربانیان جامعه تهیه شده است. چنان برنامه‌ای محصول ذهن‌های باثبات و درخشان است و چیزی جز حقایق انسانی را در نظر نگرفته است. در آن برنامه تمام مقررات جاری، تمام کاربری‌های موجود و تمام مجاری اثرگذار، نادیده گرفته شده‌اند. طراحان چنان برنامه‌ای کاری نداشته‌اند که آیا امکان اجرای برنامه با قانون اساسی نافذ فعلی وجود دارد یا خیر. برنامه، یک مخلوق زیست‌شناختی است که تقدیر نوع بشر بوده و با فنون متجدد، امکان تحقق دارد. [۳۱]

پس عقل برنامه، تمام موانع اجتماعی را محو می‌کند: مقام‌های منتخب مردم، عامه رأی‌دهندگان قانون اساسی و ساختار حقوقی، محلی از اعراب نخواهند داشت. کمترین چیزی که می‌توان درباره این تعبیر گفت، ظهور استبداد شخص برنامه‌ریز است و بیشترین و خطرناک‌ترین برداشت، نزدیک شدن به فرقه قدرت‌گرایی و سنگ‌دلی است که ما را به یاد تصورات فاشیستی می‌اندازد. [۳۲] ولی لوکوبوزیه با ناگفته گذاشتن چنان تصویری، خود را یک نابغه فنی می‌داند و می‌خواهد که قدرت - به نام حقیقت - در دست او قرار گیرد. فن‌سالاری در این مثال همان باوری است که برای مشکل انسانی طراحی شهری، فقط یک راه‌حل می‌شناسد و آن راه‌حل را هم فقط یک کارشناس می‌تواند کشف و اجرا کند. اگر تصمیم‌گیری درباره این مباحث فنی با توسل به سیاست، مذاکره و چانه‌زنی انجام شود، به راه‌حل غلط ختم می‌شود. از طرفی چون گویا فقط یک پاسخ واحد و معتبر برای برنامه‌ریزی شهر متجدد وجود دارد، هیچ مصالحه‌ای بر سر آن ممکن نیست. [۳۳]

لوکوبوزیه در طول دوران حرفه‌ای خود به وضوح می‌دانست این‌گونه برنامه‌ریزی شهری افراطی که پیشنهاد می‌دهد، مستلزم اقدامات اقتدارگرایانه است. او در یکی از



نخستین مقاله‌هایش یعنی «به‌سوی پاریس عصر ماشین»<sup>۱</sup> به خوانندگان فرانسوی اعلام می‌کند که «به یک کولبرت نیاز داریم». [۳۴] در صفحه‌ی عنوان اثر اصلی چنین کلماتی دیده می‌شود: «این اثر به اقتدار تقدیم می‌شود». بخش اعظم دوره‌ی حرفه‌ای لوکوبوزیه را در جایگاه کسی که قرار بود یک معمار دولتی بشود، می‌توان همچون جست‌وجوی یک «شاهزاده» - احتمالاً شاهزاده‌ی اقتدارگرا - دانست. او این شاهزاده را در قالب یک کولبرت «درباری»، مسح (تقدیس) می‌کند. لوکوبوزیه طرح‌هایی برای «مجمع ملل» ارائه کرد، به اعمال نفوذ در نخبگان شوروی پرداخت تا برنامه‌ی جدید او برای مسکورا بپذیرند، و هر کار که از دستش برمی‌آمد انجام داد تا بتواند خود را بر کرسی ناظر برنامه‌ریزی و منطقه‌بندی شهری در تمام فرانسه بنشاند و برنامه‌اش برای الجزیره‌ی جدید [پایتخت الجزایر] تصویب شود. وی در نهایت با حمایت‌های جواهر لعل نهرو، یک مرکز استان را در چندین‌گر هند ساخت. گرچه ارتباط سیاسی لوکوبوزیه در فرانسه به شدت به جناح راست پیوند خورده بود، [۳۵] او آشکارا از سرناچاری با هر مقام حکومتی که ممکن بود به وی اختیار تام دهد، کنار می‌آمد. البته، وقتی او این عبارت را نوشت، بیش از سیاست، دست‌به‌دامان منطق شده بود: «وقتی محاسبات او [برنامه‌ریز علمی] تمام شود، وی در جایگاهی است که اعلام کند (و با قاطعیت هم اعلام می‌کند که): «این‌گونه خواهد بود!» [۳۶]

آنچه لوکوبوزیه را مسحور اتحاد جماهیر شوروی کرده بود، ربطی به ایدئولوژی آن نظام یا احتمال استقبال یک حکومت انقلابی و تجددگرای اعلا از یک برنامه‌ریز متوهم نداشت. او پس از ساختن دفترهای مرکزی «اتحادیه‌ی مرکزی تعاونی‌های مصرف‌کنندگان» یا سنتروسویوز<sup>۲</sup> [۳۷] در برنامه‌هایی که فقط در مدت شش هفته آماده کرد، پیشنهاد یک طرح عظیم برای بازسازی مسکورا ارائه کرد. آن طرح مطابق چیزی بود که وی گمان می‌کرد تمام آرزوهای شوروی برای ایجاد یک اسلوب جدید زندگی در یک جامعه‌ی فاقد طبقه است. او که فیلم سرگنی آیزنشتاین<sup>۳</sup> به نام خط‌مشی کلی<sup>۴</sup> درباره‌ی زندگی رعیت‌ها و فناوری را تماشا کرده بود، بی‌نهایت مجذوب تحسین فیلم از تراکتورها، خامه‌گیرهای گریز از مرکز (سانتریفیوژ)، و مزارع پهناور شد. او در برنامه‌ی خود که قرار بود تحولی مشابه در چشم‌انداز شهری روسیه ایجاد کند، بارها به این فیلم اشاره کرد.

1. Toward a Michine Age Paris

2. "Central Union of Consumer Cooperatives" or Centrosoyuz

3. Sergey Eisenstein

۴. خط‌مشی کلی (The General Line) فیلمی بود که کارگردان (هایش) در سال ۱۹۲۷ در استقبال از اشتراکی‌سازی کشاورزی - به رهبری لِنو تروتسکی - شروع کردند، ولی با تأخیر در ساخت فیلم و کاهش محبوبیت تروتسکی در سال ۱۹۲۹ با نام تازه‌ی قدیم و جدید و با تغییرات فراوان نسبت به نسخه‌ی قبلی روی پرده رفت. - م.

مسئولان اجرایی در دولت استالین، طرح‌های لوکوبوزیه برای مسکو و نیز طرح او برای «قصر شوراهای ملی شوروی»<sup>۱</sup> را خیلی افراطی تشخیص دادند. [۳۸] تجدیدگرایی روس به نام *ال لیسیتزکی*<sup>۲</sup> به طراحی لوکوبوزیه برای مسکو حمله کرد و آن را «شهر ناکجاآباد... [شهری] که نه سرمایه‌داری، نه کارگری و نه سوسیالیستی است... شهر روی کاغذ، نامربوط با طبیعت زنده محیط، واقع در بیابان که حتی نگذاشته‌اند یک رودخانه از میان آن گذر کند (زیرا شکل منحنی با سبک لوکوبوزیه در تضاد بود)...» توصیف کرد. [۳۹] لوکوبوزیه که گویی اتهام *ال لیسیتزکی* درباره طراحی کردن «شهری در ناکجاآباد» را تأیید می‌کرد، همان طرح را تقریباً دست‌نخورده باز یافت کرد و جز با حذف تمام نام‌ها و نشانه‌های مربوط به مسکو، با عنوان شهر *تابناک*<sup>۳</sup> با ادعای تناسب داشتن برای مرکز پاریس، به فرانسوی‌ها پیشنهاد کرد.

#### شهر به مثابه یک طرح آرمان‌گرایانه

طبیعی بود لوکوبوزیه که باور داشت برنامه‌ریزی شهری انقلابی‌اش، نمایانگر حقایق علمی جهان‌شمول است، خیال کند که مردم پس از پی بردن به منطق کارهایش، از برنامه‌های وی استقبال می‌کنند. در بیانیه اصلی کیام خواسته شده بود که اصول ابتدایی مسکن علمی به دانش‌آموزان دبستانی آموزش داده شود: اهمیت نور خورشید و هوای تازه برای سلامتی؛ مبانی انرژی الکتریکی، گرمایش، روشنایی و صدا؛ اصول صحیح در طراحی مبلمان و غیره. پس به نظر او این حوزه‌ها از مقوله علم - و نه سلیقه - بودند و آموزش می‌توانست در گذر زمان مشتریانی را پرورش دهد که لایق معماری علمی باشند.<sup>۴</sup> گرچه جنگل‌داری علمی می‌توانست و توانست که جنگل را از ابتدا تغییر داده و آن را مطابق برنامه‌اش شکل دهد، معمار علمی ناچار بود ابتدا زمینه‌ای متشکل از مشتریان یا ارباب رجوع جدید را پدید بیاورد که «به میل خود» همان زندگی شهری برنامه‌ریزی شده به دست لوکوبوزیه را برگزینند.

1. Palace of soviets

2. El Lisitzky

3. La ville radieuse

۴. تکبر و خودخواهی مشمزنکننده‌ای در این حرف‌ها دیده می‌شود. به‌راستی که چنین تفکری خصیصه رفتار و طرزفکر طرفداران برنامه‌ریزی متمرکز است؛ همان‌ها که می‌خواهند قالب دنیا را با ذهن بیمار خود عوض کنند و انتظار دارند تا مردم و طبقات محروم نیز به ساز ناساز ایشان برقصند، با آن قالب همسان شوند و جیره و مواجب برنامه‌ریزان را از محل مالیات و زحمت خود بپردازند: «دنیا دگرگون شود تا با توهم‌های من منطبق باشد». این طرزفکر که در کارهای «دکان‌دارهای برنامه‌های توسعه» در بسیاری از کشورهای «شیفته توسعه یا درحال توسعه» دیده می‌شود، بهترین مصداق داستان «تخت پروکروستس» است که همه باید کوتاه یا بلند شوند تا درستی ابعاد آن تخت یا آن فکر بیمارگون به اثبات برسد! این نوابغ برنامه‌ریزی تاکنون از خود نپرسیده یا به روی خود نیاورده‌اند که کدام کشور دنیا با برنامه‌ریزی توسعه از مرکز، به توسعه رسیده است؟ لطفاً یک کشور را در این دنیا نشان دهید که چیزی به نام «برنامه توسعه» برای خود تدوین کرده باشد و بتوان ثابت کرد که با آن برنامه به توسعه رسیده است (بگذریم که مفهوم توسعه هم با گذشت زمان در معرض سیال بودن و متحول شدن قرار دارد). - م.

حدس می‌زنم هر معماری گمان می‌کند خانه‌هایی که طراحی کرده است، به شادی مشتریان و نه بدبختی ایشان می‌افزاید. ولی تفاوت‌ها به تلقی هر معمار از مفهوم شادی بستگی دارد. به نظر لوکوبوزیه: «شادی انسان‌ها از قبل وجود دارد و در قالب اعداد، ریاضیات، طراحی‌هایی با محاسبات دقیق و برنامه‌هایی متجلی می‌شود که بتوان شهرها را در آن‌ها از قبل به تصویر درآورد». [۴۰] وی حداقل بنا بر آنچه می‌گفت، مطمئن بود چون شهر او نمایش عقلانی از آگاهی عمر ماشین است، پس انسان متجدد با جان‌ودل چنان شهری را دوست خواهد داشت». [۴۱]

باین حال، نوع رضایتی که آن «شهروند-فرمان‌بردار»<sup>۱</sup> در شهر لوکوبوزیه قرار بود تجربه کند، از همان نوع لذت‌های آزادی و خودمختاری شخصی نبود، بلکه لذت‌های سازگاری منطقی با یک طرح عقلانی محسوب می‌شد: «اکنون باید پای اقتدار به میان آید، اقتدار عملی یا اقتدار پدری که نگران فرزندان خویش است ... باید مکان‌هایی بسازیم که نوع بشر در آن‌ها از نو متولد شود. وقتی کارکردهای اشتراکی جامعه محلی شهری سازمان‌دهی شد، آنگاه آزادی فردی برای همگان مهیا خواهد بود. در آن صورت هر انسان در رابطه‌ای منظم با کل جمعیت به سر خواهد برد». [۴۲] در «برنامه چشم‌انداز پاریس»، جایگاه هر فرد در سلسله‌مراتب بزرگ شهری، با رمزگذاری مکانی مشخص می‌شود. نخبگان کسب‌وکار (صاحبان صنایع) در آپارتمان‌های سربه‌فلک کشیده در هسته مرکزی شهر زندگی می‌کنند، در حالی که طبقات زیردست در آپارتمان‌های باغچه‌دار کوچک در حاشیه مرکز به سر می‌برند. شأن اجتماعی هر انسان را از فاصله مکانی‌اش تا مرکز می‌توان حدس زد. ولی هر شهروند - شبیه آنچه در یک کارخانه بسامان برقرار است - از «غرور جمعی» یک تیم از کارگران برخوردار است که یک محصول کامل را با هم تولید می‌کنند. «کارگری که فقط یک بخش از کار را در دست دارد، به نقش نیروی کار خود واقف است و ماشین‌های کف کارخانه، در نظر او مصادیقی از قدرت و شفافیت هستند. آن ماشین‌ها وی را به بخشی از کمال در کارها تبدیل می‌کنند که شخصیت ساده او به‌تنهایی حتی جرأت آرزویش را هم نداشت». [۴۳] لوکوبوزیه همان‌طور که شاید بیشترین شهرت را بابت ادعای «خانه یک ماشین برای زندگی است» به دست آورد، گمان می‌کرد که یک شهر بزرگ نیز یک ماشین بزرگ و کارآمد با بخش‌های متعددی است که در کنار یکدیگر کاملاً تنظیم شده‌اند. بنابراین، وی خیال کرده بود که شهروندان در شهر او با افتخار جایگاه دون‌مایه خود را در ماشین گران‌مایه شهری که برنامه‌ریزی علمی دارد، خواهند پذیرفت.

1. citizen-subject

لوکوبوزیه با اتکا به شناخت خودش می‌خواست برای نیازهای اساسی دیگر مردمان برنامه‌ریزی کند؛ نیازهایی که به‌زعم او در شهرهای موجود، نادیده گرفته و پامال شده بودند. او چنان نیازهایی را با تصریح بر یک موجود آزمایش‌شونده انسانی انتزاعی و ساده‌شده تعریف کرد که نیازهای مادی و جسمی مشخصی داشت. این موجود آزمایش‌شونده و اختصاری‌شده، به ده‌ها متر مربع محل زندگی، هوای تازه فراوان، یک عالم نور خورشید، فضای آزاد وسیع و خدمات اساسی متعدد نیاز داشت. او در آن مرتبه از تصور انسانی، شهری را طراحی کرد که واقعاً بسیار از آن زاغه‌های شلوغ و تاریک که وی سرزنش می‌کرد، سالم‌تر و کارکردی‌تر بودند. به این ترتیب بود که وی از «تنفس بموقع و دقیق»، از قواعد متنوع برای تعیین اندازه‌های بهینه آپارتمان‌ها سخن می‌گفت و بر ساختن آپارتمان‌های سربه‌فلک‌کشیده‌ای اصرار می‌کرد که جای کافی برای پارک‌ها داشتند و - مهم‌تر از همه - چرخش مفید رفت‌وآمدها را ممکن می‌ساختند.

شهر لوکوبوزیه در درجه اول و بیش از هر چیز، به‌مثابه یک کارگاه برای تولید طراحی شده بود. نیازهای انسان در چنین محیطی با زبان علمی و از سوی برنامه‌ریز مشخص می‌شدند. او هیچ‌کجا نپذیرفت که آزمایش‌شونده‌هایی که طراحی را برای ایشان انجام می‌داد، ممکن است نظر ارزشمندی درباره این موضوع داشته باشند و نیازهایشان متکثر و نه واحد باشد. در زمینه کارایی نیز همین‌گونه بود و او خریدکردن و آماده‌کردن غذا را کارهای مزاحمی می‌دانست که با خدمات مرکزی - از قبیل آنچه در هتل‌های عالی وجود دارد - از گرده افراد برداشته می‌شود. [۴۴] گرچه طبقه همکف ساختمان‌ها برای فعالیت‌های اجتماعی در نظر گرفته شده بود، او تقریباً هیچ حرفی از نیازهای اجتماعی و فرهنگی شهروندان نمی‌زد.

تجددگرایی اعلا چنان‌که دیده‌ایم، نوعی دست‌زدن به سینه گذشته، الگویی برای بهبود و اشتیاق شروعی کاملاً تازه است. هرچقدر تجدیدگرایی اعلا اقتدارگراتر باشد، نقد ضمنی و پنهانش به جامعه موجود، همه‌جانبه‌تر خواهد بود. به برخی از تندترین و سینه‌چاک‌ترین طرفداران شهر تاناک، نگون‌بختی، سردرگمی، پوسیدگی، خرابی، اراذل‌و‌اوباش و فضولاتی را نشان داده بودند که لوکوبوزیه می‌خواست از بین ببرد. زاغه‌نشین‌هایی که در تصاویر به مردم نشان می‌داد، برچسب «کثیف» - یا برای پایتخت فرانسه، برچسب «پاریس تاریخ، پاریس تاریخی یا سل‌خیز» [آکنده از بیماری سل] - خورده بودند. او بابت اوضاع زاغه‌ها و نیز مردم که محصول آن زاغه‌ها بودند، تأسف می‌خورد: «چه تعداد از آن پنج میلیون [انسانی که از خارج پایتخت آمده بودند تا آینده‌ای برای خود بسازند] مانند یک وزنه مرده روی پیکر شهر، یک

مانع، لکه‌ای سیاه از نگون‌بختی و مشقت، ناکامی و زباله انسانی هستند؟» [۴۵]

صنیدت لوکوبوزیه با زاغه‌ها دو جنبه داشت. نخست آنکه زاغه‌ها نمی‌توانستند معیارهای او درزمینه انضباط، هدفمندی و نظم را برآورده سازند. او شعارگونه می‌پرسید: «آیا چیزی تأسف‌بارتر از جمعیت غیرمنضبط پیدا می‌شود؟ طبیعت سراسر بر مبنای نظم است و حتی اگر طبیعت با منطقی خلاف منافع نوع بشر عمل کند، بساط این زاغه‌ها را بر می‌چیند». [۴۶] او تذکر می‌دهد که بنیان‌گذاران شهرهای متجدد باید آماده باشند تا بدون رحم و چشم‌پوشی دست به عمل بزنند. دومین خطر زاغه‌ها - علاوه بر سروصدا، خطر، گردوخاک، تاریکی و وفور بیماری‌ها - تبدیل شدن آن‌ها به سکوی بالقوه تهدید انقلابی برای مسئولان حکومت است. او نیز مانند هاسمن<sup>۱</sup> درک می‌کرد که زاغه‌های پُر جمعیت مانعی در مسیر عملکرد مؤثر پلیس بوده‌اند و خواهند بود. لوکوبوزیه که بین پاریس لئوی چهاردهم و رم در دوران امپراتوری روم مذبذب بود، چنین نوشت: «از تلنبار شدن آلونک‌ها کنار یکدیگر، از آن عمق سوراخ‌های کثیف (عوام در روم زمان سزار، در آشفتگی ساختمان‌های چندطبقه مجاور یکدیگر که شبیه هزارتو بودند، زندگی می‌کردند)، گاهی احساسات انقلابی فوران می‌کند؛ تخم توطئه می‌تواند در دخمه‌های تاریک آشوب انباشته‌ای ریخته شود که در آن‌ها هرگونه فعالیت پلیس، بسیار دشوار است ... دستگیری پولس رسول<sup>۲</sup> تا وقتی که در زاغه‌ها می‌ماند، ناممکن بود و عبارات موعظه‌هایش مثل برق دهان‌به‌دهان می‌گشت». [۴۷]

حامیان بالقوه بورژوازی لوکوبوزیه و نمایندگان آنان، هرکجا که سردرگم می‌ماندند، می‌توانستند به خود قوت قلب دهند که شهر خوانا و هندسی او، کار پلیس را آسان‌تر می‌کند. هاسمن تلاش کرد تا شهر مطلق‌گرای باروک را احیا کند، ولی لوکوبوزیه پیشنهاد کرد که آن آرایه‌ها را کاملاً بزدايند و مرکز شهر هاسمن را با در نظر گرفتن دو مؤلفه نظارت و سلسله‌مراتب از نو بسازند. [۴۸]

درس‌نامه‌ای از معماری تجددگرای اعلا

نفوذ فکری لوکوبوزیه بر معماری معاصر اصلاً تناسبی با سازه‌هایی نداشت که او در عمل ساخت. حتی شوروی هم با جاه‌طلبی بی‌حد و حصر او کنار نیامد. سرگذشت او یک مثال عالی و آموزنده از مؤلفه‌های اصلی - و اغلب مبالغه‌آمیز - در برنامه‌ریزی تجددگرایی اعلام است که در این تحلیل بیان کردیم. دغدغه او درباره چیزی که «کارایی و عقلانی‌سازی تمام‌وکمال» در یک تمدن جدید در عصر ماشین می‌نامید، جای

1. Haussmann  
2. St Paul of Tarsus

مصالحه نداشت. [۴۹] گرچه او ناچار بود با دولت-ملت‌ها تعامل کند، نگرشی جهان‌شمول را در پیش گرفته بود؛ به قول خودش: «برنامه‌ریزی شهری برای همه‌جا، برنامه‌ریزی شهری جهان‌شمول، برنامه‌ریزی شهری تمام‌وکمال». [۵۰] طرح‌های علمی او برای الجزیره، پاریس و ریودوژانیرو - چنان‌که دیدیم - مقیاسی داشتند که بی‌سابقه بود. لوکوبوزیه مانند سایر هم‌نسل‌هایش، از تماشای بسیج نظامی همه‌جانبه در جنگ جهانی اول متأثر شده بود و با شغف می‌گفت: «برنامه‌هایی در مقیاس رخدادهای قرن بیستمی، به بزرگی جنگ با شیطان ... بزرگ! واقعاً بزرگ!». [۵۱]

مؤلفه بصری و زیبایی‌شناسانه برنامه‌های لوکوبوزیه، در کانون کار او قرار داشتند. خطوط صاف و مشخص، اجزایی بودند که وی با کارایی منضبط ماشین مرتبط می‌دانست. او به شدت درباره زیبایی ماشین‌ها و محصولات آن‌ها احساساتی می‌شد. و البته خانه‌ها، شهرها و زمین‌های کشاورزی نیز می‌توانست «به‌خوبی از کارخانه و کارگاه و از محصولات بی‌عیب و نقص ماشین‌هایی که به آرامی زمزمه می‌کنند، تجهیز شود و درخششی تازه بگیرد». [۵۲]

درنهایت، آنچه از تجددگرایی افراطی لوکوبوزیه جدایی‌ناپذیر می‌نمود، انکار سنت‌ها، تاریخ و سلیقه به میراث‌مانده از پیشینیان بود. وی پس از توضیح دادن منشأ ازدحام رفت‌وآمد در پاریس آن روز، درباره وسوسه به اصلاح آن ازدحام هشدار داد: «باید حتی از کوچک‌ترین بررسی وضعیتی «که هست» بپرهیزیم: وضعیت آشفته‌بازاری که در آن هستیم». وی تأکید کرد، «در این وضعیت هیچ راه‌حلی پیدا نمی‌شود». [۵۳] او در عوض، پافشاری کرد که «باید یک تکه کاغذ خالی و یک رومیزی تمیز» برداشت و محاسبات جدید را از صفر شروع کرد. در چنان مقتضایی بود که او به‌طرف شوری و حاکمان جاه‌طلب در کشورهای درحال توسعه کشیده شد. وی امیدوار بود که در آن کشورها برخلاف غرب، دست او درباره «مکان‌هایی که مسخره‌وار کوچک هستند»، بسته نخواهد بود، زیرا وی در غرب عملاً ناچار بود فقط «معماری شکسته‌بندی»<sup>۱</sup> را اجرا کند. [۵۴] شهرهای دیرپای غربی، سنت‌ها و گروه‌های ذی‌نفع در آن‌ها، نهادهای کم‌تحرک آن‌ها، و ساختارهای حقوقی و نظارتی در آن شهرها فقط می‌توانستند رؤیاهای این گالیور<sup>۲</sup> تجددگرایی اعلا را نقش بر آب سازند.

## 1. orthopedic architecture

۲. گالیور (Gulliver) قهرمان داستان سفرهای گالیور به قلم جان‌تان سوئیفت بود که در سال ۱۷۲۶ منتشر شد. سوئیفت در آن اثر، سرشت بشر و نیز خیال‌پردازی‌های سیاحان و جهانگردان را به تمسخر می‌گیرد. - م.

## برازیلیا: شهر تجددگرایی اعلا که - تقریباً - ساخته شد

شهرها گمان می‌کنند که محصول ذهن یا بخت و تصادف هستند، ولی هیچ‌یک از آن دو برای پابرجانگه‌داشتن دیوارهای یک شهر کفایت نمی‌کند.

### ایتالو کالوینو، شهرهای نامرئی

هیچ شهر آرمان‌گرایانه‌ای دقیقاً طوری که معمار-پیامبرش طراحی کرده است، ساخته نمی‌شود. دقیقاً همان‌طور که متصدی جنگل‌داری علمی به‌علت بدبختی‌های طبیعت پیش‌بینی ناپذیر و اهداف متباین کارفرماها و کسانی که به جنگل دسترسی دارند، با شکست روبه‌رو می‌شود، برنامه‌ریز شهری نیز ناچار است علاوه بر سلیقه‌ها و توان مالی حامیان، با مقاومت بناها، کارگران و ساکنان شهر دست‌وپنجه نرم کند. با این حال، برازیلیا نزدیک‌ترین مصداقی است که از یک شهر تجددگرایی اعلا دیده‌ایم و کم‌وبیش هم‌راستا با خط‌مشی لوکوبوزیه و کیام ساخته شده است. از برکت کتاب عالی جیمز هولستون به‌نام شهر تجددگرا: نقد مردم‌شناسانه برازیلیا<sup>۱</sup> می‌توانیم منطق برنامه برازیلیا و میزان تحقق آن را بررسی کنیم. [۵۵] پی‌بردن به لغزش بین معنای برازیلیا در نظر سازندگان و ساکنان شهر نیز بدون اغراق، راه را برای نقد همه‌جانبه جین جیکابز درباره برنامه‌ریزی شهری امروزی باز می‌کند.

فکر ساختن یک پایتخت جدید در نواحی مرکزی، از زمان استقلال برزیل قدمت دارد. [۵۶] ولی تحقق آن فکر به اجرای طرح محبوب ژوسلینو کوبیشک<sup>۲</sup> مربوط می‌شد. او از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۱ رئیس جمهور عوام‌فریب برزیل بود و به برزیلی‌ها قول «پنج‌سال پیشرفت در پنج سال» و آینده‌ای با رشد اقتصادی خودپایا<sup>۳</sup> را داد. اسکار نیهمیر<sup>۴</sup> که پیش از آن به‌نام معمار ارشد ساختمان‌های دولتی و الگوهای مسکن شناخته‌شده بود، یک رقابت طراحی را برگزار کرد که لوسیوکاستا<sup>۵</sup> براساس طرح‌های بسیار ابتدایی در آن برنده شد. فکر کاستا - که واقعاً جز فکر چیز دیگری نبود - یک «محور عظیم» بود که مرکز شهر را مشخص می‌کرد و شامل یک دیواره پلکانی بود که در مرکز آن یک قوس بزرگ با خیابانی صاف تلاقی می‌کرد و یک مثلث نیز وجود داشت که محدوده شهر را مشخص می‌کرد (شکل ۱۸).

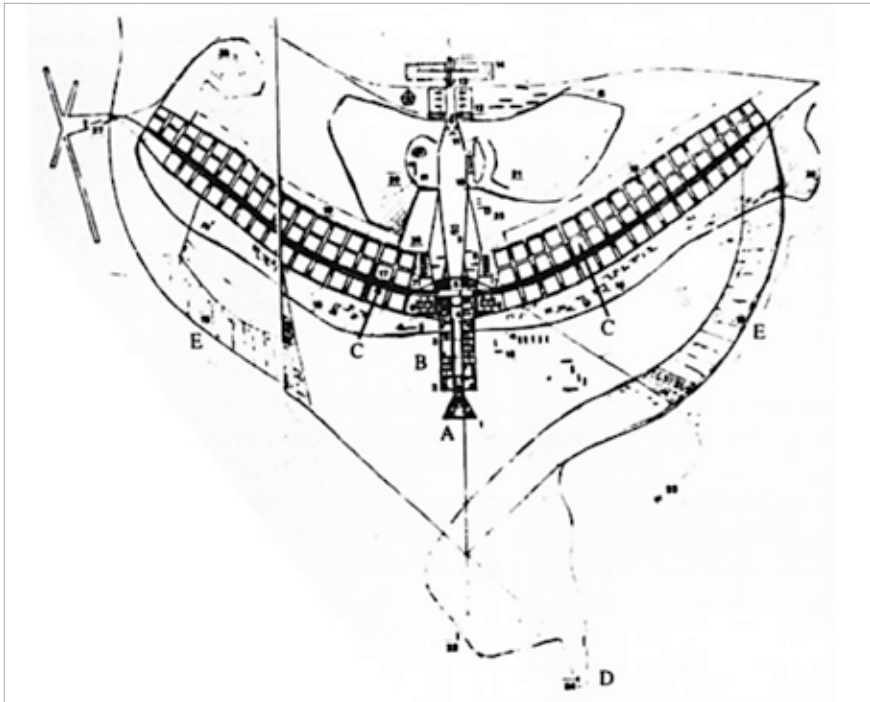
1. James Holston, *The Modernist City: An Anthropological Critique of Brasilia*

2. Juscelino Kubitschek

3. self-sustaining

4. Oscar Niemeyer

5. Lucio Costa



شکل ۱۸. برنامه کاستا در سال ۱۹۵۷، A: مرکز خرید تری پاورز؛ B: وزارتخانه‌ها و ادارات؛ C: نواحی مسکونی آب‌مستطیلی؛ D: محل سکونت رئیس‌جمهور؛ E: خانه‌های ویلایی.

هر دو معمار (نیه‌مایر و کاستا) مطابق آموزه‌های کیام و لوکوبوزیه کار می‌کردند. نیه‌مایر که مدت‌ها عضو حزب کمونیست برزیل بود، از نسخه تجدیدگرایی معماری در شوروی نیز تأثیر پذیرفته بود. ساخت شهر بلافاصله پس از برگزاری رقابت طراحی و روی یک زمین خالی در فلات مرکزی در ایالت گویاس شروع شد که تقریباً هزار کیلومتر با ریودوژانیرو و ساحل، و ۱۲۶۰ کیلومتر از اقیانوس آرام در مسیر شمال شرقی فاصله داشت. برازیلیا در واقع، یک شهر جدید در برهوت بود. برنامه‌ریزان به لطف کوبیشک و تبدیل شدن برازیلیا به اولویت نخست او، به هیچ مصالحه «شکسته‌بندی» نیاز نداشتند و «رومیزی تمیز» در آنجا مهیا بود. سازمان برنامه‌ریزی حکومت، تمام زمین‌های آن محل را در دست داشت و لازم نبود با هیچ مالک خصوصی مذاکره شود. پس شهر از صفر و مطابق یک



برنامه تفصیلی و یکپارچه طراحی شد. چنان‌که لوکوبوزیه پافشاری می‌کرد، بخش‌های مسکونی، شغلی، تفریحی، مرتبط با حمل‌ونقل، و ادارات دولتی در آن شهر از یکدیگر جدا شدند. چون خود برازیلیا هم تک‌منظوره بود و صرفاً پایتخت اداری و اجرایی کشور محسوب می‌شد، طراحی بسیار ساده شد.

برازیلیا به مثابه انکار (یا تعالی) برزیل

کوبیشک، کاستا و نیه‌مایر، برازیلیا را شهر آینده، شهر پیشرفت و یک آرمان‌شهر دست‌یافتنی می‌پنداشتند. در آن شهر هیچ توجهی به عادات، سنت‌ها و شیوه‌های عملی در گذشته برزیل یا شهرهای بزرگش از قبیل سائوپائولو، سائوسالوادور و ریودوژانیرو دیده نمی‌شد. کوبیشک که گویی می‌خواست بر این نکته تأکید کند، محل سکونت خود در برازیلیا را «قصر سپیده‌دم»<sup>۱</sup> نامید. او پرسید: «برازیلیا اگر طلوعه یک روز تازه برای برزیل نیست، پس چیست؟» [۵۷]

برازیلیا هم مانند سن‌پترزبورگ که پترکیبر ساخت، قرار بود یک شهر نمونه و کانون دگرگون‌سازی زندگی برزیلی‌هایی باشد که در آنجا زندگی می‌کنند: از عادات فردی و سازمان‌دهی خانوار گرفته تا زندگی اجتماعی، تفریح و کار. دگرگون‌سازی برزیل و برزیلی‌ها به‌ناچار متضمن بی‌زاری از گذشته‌های برزیل بود. پس نکته اصلی در ساخت پایتخت جدید، نمایش تضاد آن با فساد، عقب‌ماندگی و جهل برزیل قدیم بود.

از چهارراه‌های بزرگ که نقطه عطف آن برنامه بودند، تفسیرهای متفاوت - از صلیب مسیح (ع) تا انحنای شیردلانه<sup>۲</sup> - به عمل آمد. باین حال، کاستا همان اصطلاح «محور عظیم»<sup>۳</sup> را به کار برد که لوکوبوزیه نیز برای توصیف کانون بسیاری از برنامه‌های شهری‌اش استفاده کرده بود. حتی اگر آن محور، نمایشی از یک تلاش کوچک برای شبیه‌سازی برازیلیا به سنت‌های ملی برزیل بود، این شهر در حال، شهری محسوب می‌شد که می‌توانست هر جای دیگر در این دنیا بنا شود و هیچ سرنخی از تاریخ کشورش نداشت مگر تاریخچه آموزش تجددگرای کیام. برازیلیا شهر تحمیلی حکومت بود که قصد داشتند از آن برای نشان دادن یک برزیل جدید به برزیلی‌ها و به جهانیان استفاده کنند. تحمیل شدن آن شهر از سوی حکومت یک معنای دیگر هم داشت: به همان اندازه که شهر طراحی شده بود تا در خدمت کارکنان دولت باشد، بسیاری از

1. Dawn Palace  
2. Amazonian bow  
3. monumental axis

سایر ابعاد زندگی که در یک شهر عادی به حوزه خصوصی واگذار می‌شد، با دقت سازمان‌دهی شده بود: از امور درون خانواده‌ها و سکونت تا خدمات سلامت، آموزش، مراقبت از کودکان، تفریح، روزنه‌های بازرگانی و غیره.

اگر قرار بود برازیلیا آینده شهری برزیل باشد، پس گذشته و حال شهری برزیل چه می‌شد؟ آن پایتخت قرار بود دقیقاً چه چیزی را نفی کند؟ بخش بزرگی از پاسخ را می‌توان از دومین اصل برنامه‌ریزی نوین شهری در کارهای لوکوبوزیه پیدا کرد: «پایان کار خیابان». برازیلیا طراحی شده بود تا خیابان و میدان - به مثابه مکان‌های زندگی عمومی - را حذف کند. گرچه شاید حذف دل‌بستگی به مناطق محلی شهری و رقابت بین آن‌ها در زمره اهداف برنامه‌ریزی شده نبود، حذف آن ویژگی‌ها نیز از جمله خسارت‌های ساخت آن شهر جدید بود.

میدان عمومی شهر و خیابان شلوغ «دالان‌مانند»، از زمان ورود استعمارگران به برزیل، از مجاری تداوم زندگی مدنی در شهرها محسوب می‌شده‌اند. هولستن<sup>۱</sup> توضیح می‌دهد که زندگی شهری در دو قالب ظاهر می‌شد. در قالب اول که کلیسا یا حکومت طرفدارش بودند، مراسم آیینی یا وطن‌دوستانه و مناسک را معمولاً در میدان اصلی شهر برگزار می‌کردند. [۵۸] قالب دوم، طیف تقریباً نامحدودی از کاربردهای مردم‌پسند در تمام میدان‌های شهر را در بر می‌گرفت. آنجا ممکن بود میدان بازی کودکان، دست‌فروشی بزرگسالان، گشت‌وگذار، ملاقات‌آشنایان، ملاقات با دوستان برای صرف غذا یا قهوه، ورق‌بازی یا شطرنج، و لذت‌بردن از سرگرمی معاشرت، دیدن و دیده‌شدن باشد. نکته از این قرار است که میدان - به مثابه محل تلاقی خیابان‌ها و یک مکان با مرزهای کاملاً مشخص و محصور - همان چیزی است که هولستن «محل ملاقات مردم» می‌نامید. [۵۹] میدان در جایگاه یک محل عمومی، به واسطه امکان دسترسی‌اش برای تمام طبقات و تنوع فعالیت‌هایش متمایز می‌شود. میدان - به جز وقتی که ممنوعیت‌های حکومتی در کار باشد - یک مکان انعطاف‌پذیر است که کاربران را قادر می‌کند برای اهداف مشترک از آن استفاده کنند. یک میدان یا خیابان سرزنده، دقیقاً از آن رو خیل مردم را جذب می‌کند که صحنه‌ای بانشاط فراهم می‌سازد؛ صحنه‌ای که هزاران ملاقات و تعامل برنامه‌ریزی نشده، غیررسمی و فی‌البداهه می‌تواند در آن به‌طور هم‌زمان رخ دهد. خیابان محل

1. Holsten

تمرکز مکانی زندگی جمعی در خارج از آن سکونتگاه‌های خانوادگی تنگ‌وتار بود. [۶۰] اصطلاح محاوره‌ای «دارم به مرکز شهر می‌روم» معادل «دارم به خیابان می‌روم» بود. این مکان‌ها به‌مثابه محل تمرکز معاشرت‌ها نیز اماکن بسیار مهمی برای بهبود طرزفکر جمعی و نیز برای «استقلال طلبی محله‌ای»<sup>۱</sup> بودند که می‌توانست در تیم‌های ورزشی، گروه‌های موسیقی، جشن‌های قدیس حامی،<sup>۲</sup> گروه‌های جشنواره‌ای و غیره، در قالب نهادینه درآید. این راهم نباید از نظر دور داشت که خیابان یا میدان عمومی، در شرایط مطلوب همچنین می‌توانست محل اعتراض و شورش‌های جمعی علیه حکومت باشد. نگاهی مختصر به مناظر برازیلیا در مقایسه با سایر مناطق شهری برزیل، به‌سرعت آشکار می‌کند که چه دگرگونی‌های افراطی در آن رخ داده است. در آن شهر هیچ خیابانی که محل دور هم جمع‌شدن مردم باشد، یا هیچ راه و شاهراهی که به‌طور انحصاری برای حمل‌ونقل موتوری باشد، وجود ندارد (شکل‌های ۱۹ و ۲۰ را مقایسه کنید).



شکل ۱۹. خیابان مسکونی در محله بارافوندا، ساوپائولو، ۱۹۸۸

1. barrio nationalism
2. patron-saint



شکل ۲۰. دسترسی مسکونی L۱ در برازیلیا، ۱۹۸۰

در برازیلیا یک میدان هست، ولی چه میدانی! محوطهٔ عظیم «میدان ثری پاورز»<sup>۱</sup> - که در میان «گردشگاه وزارتخانه‌ها»<sup>۲</sup> قرار دارد - چنان بزرگ است که حتی یک پادگان نظامی را کوچک جلوه می‌دهد (شکل‌های ۲۱ و ۲۲، همچنین ۲۳ و ۲۴ را با هم مقایسه کنید). حتی میدان تیان آن مین و میدان سرخ<sup>۳</sup> در مقایسه با این میدان، خیلی دنج و دل‌نشین و صمیمی جلوه می‌کنند. آن میدان مانند بسیاری از طرح‌های لوکوبوزیه، از آسمان بهترین جلوه را دارد (مثل شکل ۲۴). اگر کسی می‌خواست در آن میدان با یک دوست قرار ملاقات بگذارد، مثل این بود که بخواهد کسی را وسط صحرای گیبی<sup>۴</sup> ببیند. ساده‌سازی‌های کارکردی باعث شد که منطق وجودی میدان - به‌مثابهٔ یک مکان ملاقات عمومی - از طراحی برازیلیا بیرون برود. این میدان بزرگ برای حکومت، حکم یک مرکز نمادین را دارد و تنها فعالیت‌های پیرامونش مربوط به وزارتخانه‌هاست. گرچه اهمیت خطیر میدان‌های قدیم ناشی از تلفیقی از جمع‌شدن کارکردهای مسکونی، تجاری و اداری در ناحیهٔ پیرامون میدان بود، کارکنان این وزارتخانه‌ها باید برای رسیدن به خانه‌هایشان از خودرو استفاده کنند و از آنجا

1. Plaza of the three powers
2. Esplanade of the Ministries
3. Tiananmen Square and Red Square

۴. صحرای گیبی یک بیابان وسیع و خشک در شمال چین به مساحت نزدیک به ۱/۳ میلیون کیلومتر مربع است که به دلیل تل‌ماسه‌ها، کوه‌ها و حیوانات نادرش از قبیل پلنگ برفی و یک گونه شتر کوهان‌دار شهرت دارد. - م.

هم دوباره برای رفتن به مراکز تجاری در هر ناحیه مسکونی سوار خودرو شوند. یکی از نتایج حیرت‌آور در چشم‌انداز شهری برازیلیا چنین است. تقریباً تمام اماکن عمومی شهر به‌طور رسمی برای کاربرد مکان عمومی طراحی شده‌اند: ورزشگاه‌ها، سالن تئاتر، سالن موسیقی، و رستوران‌ها برنامه‌ریزی شده‌اند. مکان‌های عمومی کوچک‌تر، فاقد سازه و غیررسمی - از قبیل قهوه‌خانه‌های کنار گذر، کنج خیابان‌ها، پارک‌های کوچک، میدان‌های محلات - اصلاً وجود ندارند. تناقض آمیز است که بخش بزرگی از فضای ظاهراً باز، نماد مشخصه این شهر است و این ویژگی دقیقاً در برنامه‌های شهری لوکوبوزیه هم دیده می‌شود. ولی چنان فضایی، چنان‌که در میدان ثری پاورز هم می‌بینیم، در واقع، فضای «مُرده» خواهد بود. هالستون این واقعیت را با اشاره به اثر آموزه‌های کیام - که سازه‌های تجسمی غول‌آسا با فاصله‌های خالی عظیم می‌سازند و نقطه مقابل روابط «چهره‌به‌چهره و مبتنی بر پیشینه»<sup>۱</sup> در شهرهای قدیمی‌تر هستند - توضیح می‌دهد. این فضاهای خالی در شهر تجدیدگرا گویی با توجه به عادت‌های ادراکی ما، مردم را به‌جای دعوت به مکان‌های عمومی به مکان‌های بی‌دروپیکر و خالی فرامی‌خوانند که همه از آن‌ها گریزان هستند. [۶۱] به انصاف می‌توان گفت که آن برنامه باعث شد تمام مکان‌های غیرمجاز یا برنامه‌ریزی نشده که می‌توانست محل ملاقات تصادفی مردم و گردهم‌جمع شدن خودجوش ایشان باشد، حذف شود. پراکندگی مکانی و تفکیک کارکردی باعث شد که ملاقات کردن یک شخص در عمل مستلزم برنامه قبلی باشد.



شکل ۲۱. محله لارگودیلارینو، شامل موزه شهر و بازار سابق برده‌فروشان، سائوسالوادور، ۱۹۸۰

#### 1. Figure-ground relation



شکل ۲۲. میدان ثری پاورز، همراه با موزه شهر و قصر پلان آلتو، برازیلیا، ۱۹۸۰



شکل ۲۳. پراکا دِسه (میدان تماشا)، سانوپانولو، ۱۹۸۴



شکل ۲۴. میدان ثری پاورز و گردشگاه ساحلی وزارتخانه‌ها، برازیلیا، ۱۹۸۱

کاستا و نیه‌مایر فقط میدان و خیابان را از صحنه آرمان‌شهر خود حذف نکردند. آنان گمان می‌کردند که زاغه‌های شلوغ را نیز - با همه تاریکی‌ها، بیماری‌ها، جرم، آلودگی، راه‌بندان، رفت‌وآمد، سروصدا و فقدان خدمات همگانی - حذف کردند. شروع کردن کار از یک مکان خالی و صاف شده که متعلق به حکومت باشد، مزایای آشکار داشت و حداقل مشکلاتی از قبیل گمانه‌زنی درباره قیمت زمین‌ها، هزینه‌های اجاره و نابرابری‌های مرتبط با زمین - که اکثر برنامه‌ریزان را به ستوه می‌آورد و شاید از ادامه کار منصرف می‌سازد - در آنجا وجود ندارد. در این پهنه‌های خالی و صاف می‌توان بهترین و روزآمدترین یافته‌های معماری درباره فاضلاب، آموزش، سلامت و تفریح را در برنامه شهری جای داد. ۲۵ متر مربع فضای سبز شهری به ازای هر شهروند، حد مطلوب یونسکو را هم برآورده می‌کرد. همچنین طراحی برازیلیا مثل هر آرمان‌شهر دیگر، نمایانگر تعهد اجتماعی و سیاسی سازندگان شهر و حامی ایشان یعنی کوبیشک بود. همه شهروندان خانه‌های مشابه داشتند و تنها تفاوت در تعداد واحدهایی بود که به آنان اختصاص می‌یافت. برنامه‌ریزان برازیلیا به پیروی از برنامه‌های پیشگامانه معماران اروپایی و شوروی، ساختمان‌های آپارتمانی را به اصطلاح به «آبرمستطیل‌ها»<sup>۱</sup> گروه‌بندی کردند تا زندگی اشتراکی آسان‌تر شود. هر

1. superquadra

لبرمستطیل (حدود ۳۶۰ واحد مسکونی آپارتمانی با ۱۵۰۰ تا ۲۵۰۰ ساکن)، مهدکودک و دبستان جداگانه داشت و در هر چهار ابرمستطیل، یک دبیرستان، سینما، باشگاه فرهنگی، امکانات ورزشی و بازارچه ساخته شده بود.

در آن برنامه تقریباً تمام نیازهای ساکنان آینده برازیلیا دیده می‌شد. گویی این نیازها همان نیازهای انتزاعی و اختصاری بودند که قواعد برنامه‌های لوکوبوزیه را تشکیل می‌دادند. گرچه چنان شهری بی‌تردید یک شهر عقلانی، سالم، نسبتاً برابری‌گرایانه و برساخته حکومت بود، برنامه‌هایش کوچک‌ترین سازگاری با خواسته‌ها، سرگذشت و شیوه‌های عملی ساکنان شهر نداشت. نسبت برازیلیا به سائوپائولو یا ریودوژانیرو، از برخی جنبه‌های مهم مثل نسبت جنگلداری علمی به یک جنگل طبیعی (برنامه‌ریزی نشده) است. هر دو برنامه برازیلیا و جنگلداری علمی، کاملاً خوانا هستند و ساده‌سازی‌های آن‌ها برای ایجاد نوعی نظم کارآمد است که امکان پایش و هدایت از بالا (مرکز) را داشته باشد. هر دو برنامه، چنان‌که خواهیم دید، در جنبه‌های مشابه از اهدافی که داشتند، عقیم ماندند و درنهایت، هر دوی آن‌ها شهر و جنگل را طوری تغییر دادند که مطابق شبکه پیش‌پافتاده منظور برنامه‌ریز باشد.

#### زندگی کردن در برازیلیا

اکثر کسانی که از سایر شهرها به برازیلیا جابه‌جا شدند، در شگفت می‌شدند که آن‌ها را «شهری بدون ازدحام و تجمع مردم» می‌دیدند. ایشان گلايه می‌کردند که برازیلیا فاقد جنب‌وجوش زندگی خیابانی است؛ یعنی هیچ‌یک از گوشه‌های سرزنده خیابانی یا رشته‌دراز سردرها یا تابلوهای جلوی مغازه‌ها را ندارد که برای عابران پیاده، یک پیاده‌روی دل‌چسب را تداعی می‌کنند. به‌نظر مردم گویی بنیان‌گذاران برازیلیا به جای برنامه‌ریزی یک شهر قصد داشته‌اند از شکل‌گیری یک شهر جلوگیری کنند. متداول‌ترین توصیفی که مردم برای منظور خود به کار می‌برند، «فقدان کنج خیابان‌ها» در برازیلیا است؛ یعنی می‌خواهند بگویند که این شهر فاقد تلاقی تودرتوی محله‌های پرتراکمی است که اماکن مسکونی، کافه‌های عمومی و رستوران‌ها را به مکان‌های تفریحی، کار و خرید پیوند بزنند. گرچه برازیلیا برخی از نیازهای انسانی را فراهم می‌کند، جداسازی کار از محل سکونت و جداسازی آن دو از محل تجارت و سرگرمی، فضای خالی عظیم بین ابرمستطیل‌ها، و یک مجموعه از راه‌ها که فقط به وسایل موتوری اختصاص دارد، حذف کنج خیابان‌ها را به یک نتیجه مسلّم و پیش‌بینی‌پذیر تبدیل کرد. آن برنامه به حذف گلوگاه‌های رفت‌وآمد و حذف گذرگاه‌های ملاقات و خوش‌وبش عابران پیاده انجامید که مصاحبه‌شونده‌های هولستن، «نقاط صمیمیت اجتماعی»<sup>۱</sup> نامیده بودند. [۶۲]

واژه برازیلیت<sup>۲</sup> به معنای برازیل (یا) -ایتیس<sup>۳</sup> که نخستین نسل از ساکنان آن شهر ساختند،

1. the points of social conviviality  
 2. brasilite  
 3. Brasil(ia)-itis



به‌خوبی آسیب روحی ایشان را نشان می‌دهد. [۶۳] آن اصطلاح نوعی آسیب بالینی تمسخرآمیز را نشان می‌دهد و به پس‌زدن یکسان‌سازی و گمنامی مردم در زندگی برازیلیا اشاره می‌کند: «ایشان واژه برازیلیت را استفاده می‌کنند تا احساس خود درباره زندگی روزمره بدون لذت - بدون سرگرمی، مصاحبت، دلبری و مناسک - را در محیط خارج از خانه بیان کنند که در سایر شهرهای برزیل وجود دارد». [۶۴] ملاقات یک نفر در برازیلیا به ناچار باید در آپارتمان او یا در محل کار رخ دهد. حتی اگر ساده‌سازی‌های اولیه و ابتدایی برازیلیا در جایگاه یک شهر اداری را بپذیریم، گمنامی کسل‌کننده‌ای در تاروپود ساختار این پایتخت نهفته است. مردم شهر فاقد فضاهای کوچک و دسترس‌پذیری هستند که - مانند آنچه از قدیم در سانوپائولو یا ریودوژانیرو وجود داشته است - بتواند مشخصه فعالیت ایشان را در خود جذب کند و شاخص آن فعالیت باشد. تردیدی نیست که ساکنان برازیلیا فرصت کافی برای تعدیل شهر با شیوه‌ها و روش خود را نداشته‌اند، ولی این شهر در هر حال، طوری طراحی شده است که از تکاپوی ایشان به این منظور نافرمانی کند». [۶۵]

واژه «برازیلیت» همچنین به‌خوبی نشان می‌دهد که محیط مصنوعی ساخت بشر چگونه بر ساکنان خود تأثیر می‌گذارد. سیر زندگی روزمره در برازیلیا - برخلاف زندگی در ریویا سانوپائولو که رنگارنگ و گوناگون است - حال‌وهوای کسل‌کننده، تکراری و عبوس دارد و به زندگی در یک تانک تهی از احساس می‌ماند. گرچه شاید نسخه برنامه‌ریزی شهری تجدیدگرایی اعلا توانسته باشد قدری نظم صوری و تفکیک کارکردی در این شهر پدید بیاورد، این کار به‌بهای فقر احساسی و پیدایش یک محیط ملال‌آور حاصل شده است؛ محیطی که خواه‌ناخواه اثر زیان‌بار خود بر روحیه شهروندان را به جا می‌گذارد.

گمنامی القاشده به شهروندان در برازیلیا، از ابعاد و نمای بیرونی آپارتمان‌هایی که هر آبرمستطیل مسکونی را تشکیل می‌دهند، هویدا است (شکل‌های ۲۵ و ۲۶ را مقایسه کنید). دو گلایه متداول‌تر در حرف‌های ساکنان آبرمستطیل‌ها عبارت‌اند از همسانی مجتمع‌های آپارتمانی، و انزوای ساکنان آن‌ها (به تعبیری: «در برازیلیا جز خانه و کارکردن چیز دیگری نیست»). [۶۶] نمای هر مجتمع، کاملاً هندسی و برابری طلبانه است. در نمای هر مجتمع چیزی نیست که آن را از مجتمع دیگری متمایز سازد، حتی از بالکن هم خبری نیست تا ساکنان بتوانند از خود قدری نشان متمایزکننده به جای بگذارند و محیط‌های نیمه‌عمومی ایجاد کنند. بخشی از این سردرگمی، ناشی از خود سکونت در آپارتمان - به‌ویژه این نوع سکونت - است که امکان هم‌نوایی با مفاهیم ریشه‌دار «خانه» را ندارد. هالستون از چندین کودک نه‌ساله که اکثرشان در آبرمستطیل‌ها زندگی می‌کردند، خواست که یک تصویر از «خانه» رسم کنند. هیچ‌کدام از آن بچه‌ها شکل یک آپارتمان را رسم نکرد؛ بلکه همگی در عوض، یک خانه سنتی مستقل و مجزا با پنجره‌ها، در ورودی در وسط ساختمان و یک سقف

شیروانی را کشیدند. [۶۷] ولی مجتمع‌های اُبر مستطیلی برخلاف خانه‌های مجزا نمی‌گذارند که نشان فردیت بر آن‌ها بنشینند و دیواره‌های شیشه‌ای در نمای بیرونی آن‌ها گویی موجب دست‌درازی به حریم خصوصی خانه می‌شود. [۶۸] معماران آن ساختمان‌ها که دغدغه زیبایی کلی طرح را داشتند، علاوه بر حذفِ نمای بیرونی تمایزها در وضعیت هر خانواده، بخش اعظم تمایز بصری را نیز از بین بردند. چنان‌که طراحی کلی شهر مانع از زندگی عمومی خودجوش می‌شود و طراحی مسکونی شهر نیز جلوی تجلی فردیت را می‌گیرد. سرگشتگی برازیلیا با تکرار و همسانی در معماری‌اش تشدید می‌شود. این شهر مصداق خوبی است که نشان می‌دهد آنچه در نظر کارکنان دولت و خدمات شهری به معنای خوانایی و عقلانیت است، در نظر ساکنان معمولی که باید در شهر راه خود را پیدا کنند، چیزی جز یک بی‌نظمی گیج‌کننده نیست. برازیلیا تقریباً هیچ اثر تاریخی ندارد. هر محله تجاری یا خوشه از اُبر مستطیل‌ها مانند دیگر خوشه‌ها به چشم می‌آید. بخش‌های مختلف شهر با مجموعه‌ای مفصل و پیچیده از سُر وازه‌ها [عبارت‌های اختصاری] و مخفف‌ها نام‌گذاری شده‌اند که جز با منطق کلی مستقر در مرکز، تسلط و یادگیری آن‌ها در میان شهروندان تقریباً ناممکن است. هولستون به تضاد شگفت بین نظم کلان و سردرگمی خُرد در برازیلیا اشاره می‌کند: «پس هر چند ساختار نظم کلی شهر، نوعی آگاهی غیر معمول و انتزاعی درباره‌ی طرح آن پدید می‌آورد، دانش علمی درباره‌ی شهر به دلیل تحمیل عقلانیت نظام‌یافته کاهش می‌یابد». [۶۹] زندگی در برازیلیا را از نگاه برنامه‌ریزان یک آرمان‌شهر - که هدفشان بیشتر تغییر دادن دنیا و نه هم‌نوایی با آن است - با این حیرت و سردرگمی می‌توان بخشی از هدف معلم مابآنه<sup>۲</sup> ایشان دانست. شهری که فقط مطابق سلیقه‌ها و عادت‌های موجود باشد، وظیفه آرمان‌شهری‌اش را انجام نخواهد داد.



شکل ۲۵. ناحیه مسکونی در امتداد رِوا تیرادنتس، اورو پرتو، ۱۹۸۰

1. acronym  
2. didactic



شکل ۲۶. یک مجتمع آپارتمانی ابرمستطیلی در برازیلیا، ۱۹۸۰

#### برازیلیای برنامه‌ریزی نشده

برازیلیا از همان ابتدا توانست به دقت مطابق برنامه پیش برود. تصمیم‌گیرندگان اصلی در ساخت آن شهر به فکر طرح برزیل نوین برای برزیلی‌های نوین بودند که بسامان، متجدد، کارآمد و منطبق با راه‌وروش نوین باشد. ولی خیال باطل ایشان به دست برزیلی‌های معاصر که علایق مختلف داشتند و مصمم بودند که حرفشان شنیده شود، نقش بر آب شد. گویی طراحان تا اندازه‌ای باور کرده بودند که آن نیروی کار عظیم در ساخت شهر (بیش از ۶۰ هزار کارگر)، فراخوان کار ساختمانی را اجابت می‌کنند و سپس در پایان، بی‌سروصدا شهر را به کارکنان اجرایی خواهند سپرد که شهر برای آنان ساخته می‌شد. علاوه بر این، برای کارگران ساختمانی به درستی برنامه‌ریزی نشده بود. کوبیشک اولویت نخست را به هرچه سریع‌تر تمام کردن ساخت شهر اختصاص داد. گرچه اکثر کارگران ساختمانی حتی اضافه بر معمول کار می‌کردند، جمعیت موجود در اردوی ساختمانی

به سرعت بر مسکن‌های موقت که به آنان اختصاص یافته بود و «شهر آزاد»<sup>۱</sup> خوانده می‌شد، پیشی گرفت. کارگران به زودی بدون اجازه به تصرف زمین‌های بیشتر پرداختند و در آنجا خانه‌های موقت ساختند. در مواردی که تمام اعضای خانواده به برازیلیا می‌آمد (یا آنجا زراعت می‌کرد)، گاهی خانه‌های برپاشده، چندان هم کوچک نبودند.

«طلایه‌داران» برازیلیا را به‌طور دسته‌جمعی و از روی اسم گروه‌هایی که نخستین بار به مناطق داخلی برزیل پای گذاشته بودند، «پرچم‌داران قرن بیستم»<sup>۲</sup> نامیدند. چنان لقبی با هدف تحسین نیز ساخته شده بود، زیرا برازیلیا در عین حال، نوعی فتح نمادین سرزمین‌های داخلی کشوری محسوب می‌شد که در تمام تاریخ خود از کرانه‌های ساحلی اش فاصله نگرفته بود. باین حال، در ابتدا کارگران یدی را که به برازیلیا جذب شدند، با عبارت توهمین آمیز *کندا/نگو*<sup>۳</sup> خطاب می‌کردند. *کندا/نگو* «انسانی فاقد مهارت کیفی، بی‌فرهنگ، خانه‌به‌دوش، از طبقهٔ فرودست و عامی» بود. [۷۰]

کوبیشک آن وضعیت را تغییر داد. او ساختن برازیلیا را که با هدف متحول کردن برزیل اجرا می‌شد، ابزاری برای دگرگونی *کندا/نگوها* و تبدیل ایشان به قهرمان‌های پرولتاریا در کشور جدید قرار داد. وی اعلام کرد: «کسانی که در آینده دربارهٔ تمدن برزیل خواهند نوشت، ناچارند با حیرت در کنار جدیت و سخت‌کوشی این غول آفتاب‌سوخته زندگی کنند، نام او *کندا/نگو* - قهرمان گمنام و سرسخت ساختن برازیلیا - است ... وقتی بدبین‌ها به آرمان‌شهر مطلوبی که پیشنهاد کرده بودم، می‌خندیدند، *کندا/نگوها* بار مسئولیت را بر دوش گرفتند». [۷۱] *کندا/نگوها* با بهره‌برداری از محیط شعارگونه‌ای که به نفع ایشان پدید آمده بود، پافشاری کردند که از این مدینهٔ فاضله، قطعه‌ای برای خود بردارند. آنان برای دفاع از زمین‌هایشان به فعالیت سازمان‌یافته روی آوردند، خدمات شهری مطالبه کردند و خواستند که از حق مالکیت مطمئن برخوردار شوند. در نهایت، در سال ۱۹۸۰ حدود ۷۵ درصد جمعیت برازیلیا در سکونتگاه‌هایی زندگی می‌کردند که در ابتدا هیچ‌گاه پیش‌بینی نشده بود، در حالی که شهر برنامه‌ریزی شده فقط به نصف جمعیت برنامه‌ریزی شدهٔ ۵۵۷ هزار نفری رسیده بود. جای پایي که فقرا در برازیلیا به دست آوردند، به هیچ‌وجه نتیجهٔ خیرخواهی کوبیشک و همسرش - *دونا سارا*<sup>۴</sup> - نبود. ساختار سیاسی نیز در این میان مؤثر واقع شد. کسانی که زمین‌ها را به تصرف عدوانی درآورده بودند، به واسطهٔ نظام سیاسی نسبتاً رقابتی موجود، قادر به بسیج نیروها، اعتراض و رساندن صدای خود به گوش حکومت شدند. کوبیشک و سایر سیاست‌مداران در عمل نمی‌توانستند فرصت بهره‌برداری از آن موکلان

1. Free City  
 2. bandeirantes of the twentieth century  
 3. candango  
 4. Dona Sara

سیاسی را که می‌توانستند دسته‌جمعی به نفع یک گروه رأی دهند، نادیده بگیرند.

برازیلیای برنامه‌ریزی نشده که در واقع، همان برازیلیای موجود و حقیقی بود، با آن نسخه‌ی اولیه‌ی طراحی‌ها کاملاً فرق داشت. برازیلیا به جای یک شهر اداری غیر طبقه‌بندی، به شهری با جدایی فاحش مکانی - برحسب طبقه اجتماعی - تبدیل شد. فقرا در حاشیه می‌زیستند و هر روز فاصله‌ای طولانی را به یک مرکز شهر که محل سکونت و کار نخبگان بود، می‌رفتند و برمی‌گشتند. بسیاری از ثروتمندان هم برای خود سکونتگاه‌هایی با خانه‌هایی مجزا و باشگاه‌هایی خصوصی ساختند و به این ترتیب، شیوه‌ی زندگی اغنیا که در سایر مناطق برزیل پیدا می‌شد، در آنجا نیز تکثیر گردید. برازیلیای برنامه‌ریزی نشده - یعنی ترکیب اغنیا و فقرا - صرفاً یک عارضه‌ی جنبی یا یک تصادف نبود. با قطعیت می‌توان گفت هزینه‌های آن نظم و خوانایی در کانون برنامه‌ی شهر، به ناچار برای بقای هسته، پیدایش یک برازیلیای برنامه‌ریزی نشده در حاشیه‌ها را حتمی می‌کرد. آن دو بخش از برازیلیا به هیچ‌وجه تفاوت نداشتند و در واقع، مبتنی بر رابطه‌ی همزیستی بودند.

دگرگون‌سازی اساسی کشوری به وسعت و تنوع قومی برزیل - آن‌هم در مدت پنج سال - امری تصورناپذیر بود. شاید کسی گمان کند که کویبیشک نیز مانند تعدادی بی‌شمار از حاکمان که برای کشورشان بلندپروازی‌های فراوان در سر داشتند، پرداختن به تمام برزیل و برزیلی‌ها را امیدوارانه نمی‌دانست و به همین علت، هدف علمی‌تر و امکان‌پذیرتر - یعنی ساختن یک الگوی آرمان شهری از صفر - را برگزید. آن شهر که در زمینی جدید در منطقه‌ای جدید برپا شد، قرار بود یک محیط مادی دگرگون‌کننده برای ساکنان جدیدش باشد، محیطی با جزئیات دقیق و سفارشی که مطابق آخرین یافته‌های سلامت، کارایی و نظم عقلانی بود. چون آن شهر ترقی‌گرایانه از یک برنامه‌ی واحد و منسجم، روی زمینی با مالکیت کامل حکومت، و با قراردادهای مجوزهای تجاری و ناحیه‌بندی‌های موردنظر مؤسسه‌ی برنامه‌ریزی (نواکپ) پدید می‌آمد، ظاهراً اوضاع برای توفیق «ریزسازی یک مدینه‌ی فاضله»، بر وفق مراد بود.

ولی برازیلیا در جایگاه یک شهر تجددگرای اعلا و یک مدینه‌ی فاضله چقدر موفق بود؟ اگر آن شهر را براساس تفاوت‌هایش با شهرهای قدیمی‌تر در برزیل قضاوت کنیم، آنگاه توفیق را چشمگیر ارزیابی خواهیم کرد. اگر برازیلیا را برحسب ظرفیت در دگرگون‌سازی سایر بخش‌های برزیل یا القای علاقه به شیوه‌ی زندگی جدید بسنجیم، آنگاه توفیق شهر ناچیز بود. در برازیلیای حقیقی که خیلی با برازیلیای فرضی در اسناد برنامه‌ریزی فرق داشت، مصادیق فراوان از مقاومت، تلاش برای براندازی و حساب‌و‌کتاب‌های سیاسی وجود داشت.

## لوکوبوزیه در چندیگر

چون برازیلیا را لوکوبوزیه طراحی نکرد، شاید به نظر برسد که مقصدانستن او بابت شکست آشکارِ طرح برازیلیا قضاوت عجولانه‌ای است. با این حال، دو نکته مهم هست که ارتباط بین برازیلیا و لوکوبوزیه را موجه می‌سازد. نخست آنکه برازیلیا با اعتقاد راسخ به آموزه‌های کیام ساخته شد و آن آموزه‌ها را لوکوبوزیه به تفصیل شرح داده بود. دوم اینکه لوکوبوزیه در طراحی یک پایتخت [استانی] دیگر نقش اصلی را ایفا کرد؛ شهری که آن‌هم دقیقاً مشکلات انسانی مشابه با برازیلیا را پدید آورد.



شکل ۲۷. چوک یا میدان بزرگی که لوکوبوزیه برای مرکز شهر چندیگر طراحی کرد.

چندیگر یا همان پایتخت جدید ایالت پنجاب، در نیمه راه برنامه‌ریزی بود که معمار مسئول طراحی اش - میثونوریکسی<sup>۱</sup> - ناگهان فوت کرد. [۷۲] نهر و که برای او دنبال جانشین بود، از لوکوبوزیه دعوت کرد تا طرح را تمام و بر ساخت شهر نظارت کند. قرار بود هدف تجددگرایی اعلای جواهر لعل نهر و رعایت شود: ترویج فناوری پیشرفته در پایتخت جدیدی که ارزش‌های باب میل نخبگان جدید هندی را به شکلی مبالغه‌آمیز نمایش دهد. [۷۳] تعدیل‌هایی که لوکوبوزیه در برنامه اولیه نوویکی و آلبرت میر<sup>۲</sup> ایجاد کرد، همگی در راستای عظیم‌سازی<sup>۳</sup> و گرایش‌های خطی بود. لوکوبوزیه محورهای مستطیلی صاف

1. Mathew Nowicki
2. Albert Mayer
3. monumentalism

را به جای منحنی‌های بزرگ نشانند. وی یک محور عظیم در مرکز پایتخت وارد کرد که بی‌شبهت به محور برازیلیا و طرح خود او برای پاریس نبود. [۷۴] او به جای بازارهای شلوغی که حداکثر تعداد کالاها و مردم را در مکان‌های کوچک جای می‌دهند، میدان‌هایی پهناور قرار داد که امروزه بخش عمده آن‌ها خالی است (شکل ۲۷).

درحالی‌که تقاطع راه‌ها در هند معمولاً به‌مثابه مکان‌های گردهمی‌های عمومی عمل می‌کرد، لوکوبوزیه مقیاس‌ها را بزرگ کرد و ناحیه‌بندی را طوری تغییر داد که از شکل‌گیری مکان‌های سرزنده خیابانی جلوگیری شود. یک بازدیدکننده امروزی می‌نویسد: «روی زمین مقیاس‌ها به‌قدری بزرگ و پهنای بین خیابان‌های تلاقی‌کننده به‌قدری زیاد است که چیزی جز پهنه وسیع کف‌پوش بتنی با چند تصویر منفرد در اینجا و آنجا دیده نمی‌شود. دست‌فروش، کاسب کوچک مقیاس خیابانی یا چرخ‌دارها را از ورود به مرکز شهر منع کرده‌اند، به‌گونه‌ای که حتی وقتی منشأ سود و فعالیت اقتصادی وجود دارد؛ حداقل با هدف کاستن از اعتبار و اثربخشی چاوک،<sup>۱</sup> از این فرصت‌ها بهره‌برداری نمی‌شود». [۷۵]

همانند برازیلیا تلاش شد که هندوستان از وضعیت موجود خود فراتر رود و تصویری از آینده برای ساکنان چنددیگر - که اغلب از کارکنان اجرایی بودند - ترسیم شود. مانند برزیل، شهر برنامه‌ریزی‌نشده دیگری در حاشیه و حومه پدید آمد؛ شهری که با نظم طاقت‌فرسای مرکز شهر در تضاد بود.

### مصادقی علیه شهرسازی تجددگرای اعلا: جین جیکابز

کتاب جین جیکابز به نام مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکایی در سال ۱۹۶۱ علیه موج چشمگیر برنامه‌ریزی شهری تجددگرایانه و کارکردگرا نوشته شد. کار او بی‌تردید نخستین نقد شهرسازی تجددگرای اعلا بود، ولی گمان می‌کنم که آن کتاب را درعین حال، می‌توان موشکافانه‌ترین و فکورانه‌ترین نقد نیز دانست. [۷۶] آن اثر به‌مثابه جامع‌ترین اعتراض به آموزه‌های برنامه‌ریزی شهری معاصر، بحث‌هایی را برانگیخت که پژواک آن‌ها تا امروز همچنان شنیده می‌شود. به این ترتیب، چند دهه پس از نگارش کتاب جیکابز، بسیاری از دیدگاه‌های او به جزئی جدانشدنی از مفروضات برنامه‌ریزی شهری معاصر تبدیل شده‌اند. گرچه چیزی که وی «حمله به برنامه‌ریزی و بازسازی شهری معاصر» نامید، در درجه اول به شهرهای ایالات متحده مربوط می‌شد، او آموزه‌های لوکوبوزیه در ایالات متحده و سایر کشورها را کانون نقدهای خود قرار داد. آنچه در نقد جیکابز، چشمگیر و بارز است، دورنمای منحصر به فرد نگاه اوست. وی بررسی‌هایش را از مقیاس خیابان

۱. چاوک (chowk) در جنوب آسیا به بازارهای غیرسرپوشیده در محل تلاقی دو راه گفته می‌شود. - م.

و با قوم‌نگاری<sup>۱</sup> نظم خُرد در محله‌ها آغاز می‌کند. لوکوبویزه شهر را ابتدا از آسمان («نظاره می‌کرد»)، ولی جیکابز از منظر یک عابر پیاده در گشت‌وگذارهای روزانه‌اش به شهر می‌نگریست. جیکابز همچنین یک فعال سیاسی بود و در بسیاری از کارزارها علیه پیشنهادهای تغییرات منطقه‌بندی شهری، ساخت جاده‌ها، و بساز و بفروشی مسکن - که گمان می‌کرد پیشنهادهای شروانه‌ای هستند - شرکت می‌کرد. [۷۷] اصلاً تصورپذیر نبود که چنان نقد تندی با این شیوه بتواند از درون حلقهٔ متفکران برنامه‌ریزی شهری شروع شود. [۷۸] روش بدیعی که او در زمینهٔ جامعه‌شناسی روزمرهٔ شهری برای طراحی شهرها به کار برد، از روال آموزشی متعارف در مدارس برنامه‌ریزی شهری آن زمان، از زمین تا آسمان فاصله داشت. [۷۹] بررسی حواشی انتقادهای او به ما کمک می‌کند تا بسیاری از ناکامی‌های تجدیدگرایی اعلا را بهتر بشناسیم.

#### نظم بصری در مقایسه با نظم آزموده

در بحث‌های جیکابز یک نگرش تعیین‌کننده دیده می‌شود: بین ظاهر شسته‌زُفتهٔ نظم هندسی از یک سو و سامانه‌هایی که نیازهای روزمره را برآورده می‌سازند، لزوماً هیچ تناظری وجود ندارد. او می‌پرسد چرا باید انتظار داشته باشیم که محیط‌های ساختمانی یا ترتیبات اجتماعی کارآمد و پربازده، صرفاً برداشت بعدی ما از نظم و انضباط را ارضا کنند؟ او برای شرح این معما به یک طرح مسکونی جدید در هارلم شرقی<sup>۲</sup> اشاره می‌کند که برای خودنمایی با یک پارچهٔ مَلَمَل<sup>۳</sup> مستطیلی پوشانده شده بود. ساکنان ساختمان که به اجبار در آن محل اسکان داده شده بودند، آن کار را نوعی توهین به خود می‌دانستند، زیرا در یک طرح ساختمانی عجیب، در حالی در میان بیگانگان زندگی می‌کردند که گرفتن یک روزنامه یا یک فنجان قهوه یا قرض کردن پنجاه سنت (نیم دلار) پول هم در آن مکان میسر نبود. [۸۰] نظم ظاهری آن پارچهٔ ململ، به شدت یک بی‌نظمی بزرگ‌تر از آن نظم را عیان می‌کرد.<sup>۴</sup> جیکابز می‌گفت یک اشتباه اساسی در میان برنامه‌ریزان شهری، نتیجه‌گیری نظم «کارکردی» از تکرار و دسته‌بندی شکل‌های ساختمانی یعنی از «نظم صرفاً بصری» است. با این حال، اکثر مجموعه‌های پیچیده، برخلاف نظر برنامه‌ریزان، انضباط ظاهری ندارد و نظم آن‌ها را باید در لایه‌های زیرین پیدا کرد. «پی بردن به نظم کارکردی مجموعه‌های پیچیده و شناختن آن به مثابهٔ نظم - و نه آشوب - نیاز به قدرت درک دارد. برگ‌هایی که در

1. ethnography  
 2. East Harlem  
 3. lawn

۴. از این‌گونه حماقت‌ها در میان فعالان عرصهٔ ساخت‌وساز در کشور ما نیز دیده می‌شود. یک برج مسکونی شامل صدها دستگاه آپارتمان ساخته می‌شود که هیچ‌کدام از پنجره‌های اتاق‌هایش باز نمی‌شوند (نفس خور ندارد) و سازنده در توجیه می‌گوید که به‌علت طراحی نمای ساختمان، پنجرهٔ بازشو کار نگذاشته‌ایم! - م.



پاییز از درختان فرومی‌افتند، درون موتور یک هواپیما، امعاواحشای یک خرگوش و بخش اخبار اقتصادی یک روزنامه، همگی در صورتی که بدون درک و آشنایی بررسی شوند، نوعی آشفتگی به نظر می‌رسند. ولی وقتی نمونه‌های مزبور را به مثابه سامانه‌های منظم بشناسیم، آنگاه طور دیگر به نظر خواهند رسید. «از این لحاظ می‌توان گفت که جیکابز «کارکردگرا» بود. کارکردگرایی واژه‌ای است که کاربردش در کارگاه طراحی لوکوبوزیه ممنوع بود. جیکابز پرسید که این سازه برای چه کاری است و تا چه اندازه کارش را انجام می‌دهد؟ «نظم» در هر شیء و مجموعه، به واسطه هدف آن شیء تعیین می‌شود و نه با یک نگاه زیبایی‌شناختی محض به نظم ظاهری اش. [۸۱] ولی گویا لوکوبوزیه به جلد باور کرده بود که کارآمدترین قالب‌ها «همواره» از وضوح و نظم عالی برخوردارند. محیط‌های مادی که لوکوبوزیه طراحی کرد و ساخت، همانند محیط برازیلیا دارای هماهنگی کلی و سادگی قالب بودند. باین حال، آن محیط‌ها توانستند محیط‌هایی باشند که مردم دوست دارند در آن‌ها کار و زندگی کنند.

همین ناکامی الگوهای کلی برنامه‌ریزی شهری بود که ذهن جیکابز را مشغول می‌کرد. مفهوم شهر در نظر برنامه‌ریزان شهری، نه با کارکردهای عملی اقتصادی و اجتماعی یک ناحیه شهری همخوانی داشت و نه با نیازهای فردی ساکنان آن محیط. اساسی‌ترین خطای آن‌ها، دیدگاه سراسر زیبایی‌شناختی درباره نظم بود. چنان خطایی آنان را به خطای بزرگ‌تر یعنی دسته‌بندی دقیق کارکردها انداخت. به نظر آن برنامه‌ریزان شهری، کاربری ترکیبی مستغلات - مثلاً درهم آمیختن مغازه‌ها با آپارتمان‌ها، کارگاه‌های کوچک، رستوران‌ها و ساختمان‌های عمومی - نوعی بی‌نظمی و آشفتگی بصری پدید می‌آورد. بزرگ‌ترین مزیت کاربری‌های واحد یعنی یک ناحیه خرید، یک ناحیه مسکونی و غیره، امکان پدیدآوردن همسانی تک‌کارکردی<sup>۱</sup> و نوعی دسته‌بندی بصری است که آنان در جست‌وجویش بودند. البته، در حوزه برنامه‌ریزی هم برنامه‌ریزی برای یک ناحیه بر حسب یک کارکرد واحد، بسیار ساده‌تر از کارکردهای چندگانه است. پس کمینه‌سازی تعداد کاربری‌ها - و در نتیجه، تعداد متغیرهایی که باید رسیدگی شوند - در کنار زیبایی‌شناسی نظم بصری، مبنای اصلی استدلال به نفع آموزه‌های کاربری واحد را تشکیل می‌داد. [۸۲]

بهترین استعاره‌ای که در این زمینه به ذهن می‌رسد، ارتشی است که به جای درگیر شدن در جنگ با دشمن، در محوطه پادگان بماند. ارتش پادگانی نظم بصری عالی دارد که در یگان‌ها و صفوف منظم به چشم می‌آید. ولی ارتش در میدان جنگ چنان آرایشی از نظم را نمایش نمی‌دهد و در عین حال، به تعبیر جیکابز، ارتشی است که تخصص خود را به اثبات می‌رساند. جیکابز گمان می‌کند که ریشه‌های این رغبت به نظم انتزاعی و هندسی

– از بالا – را شناخته است: «برنامه‌ریزی شهری متجدد، به‌طور غیرمستقیم به‌واسطه سنت آرمان‌شهری و به‌طور مستقیم با آموزه واقع‌بینانه‌تر در زمینه تحمیل هنر، از همان آغاز، با هدف نادرست تبدیل کردن شهرها به کارهای منظم هنری، زمین‌گیر شده است.» [۸۳] جیکابز می‌گوید که فنون آماری و الگوهای دادمستانده<sup>۱</sup> که در دهه‌های اخیر در دسترس برنامه‌ریزان قرار گرفته‌اند، خیلی پیچیده‌تر از سابق هستند. پس برنامه‌ریزان وسوسه شدند تا حالا که قادر بودند بودجه، مواد اولیه، وسعت مکان، انرژی و نیازهای ترابری را در بازسازی یک ناحیه، به‌دقت محاسبه کنند، چنان کارهای خارق‌العاده‌ای را در برنامه‌ریزی خود عملی سازند. در آن برنامه‌ها مدت‌ها به هزینه‌های اجتماعی جابه‌جایی خانواده‌ها – «چنان‌که گویی دانه‌های شن، الکترون‌ها یا توپ‌های بیلارد هستند که جابه‌جا می‌شوند» [۸۴] – بی‌اعتنایی کردند. چنان برنامه‌هایی همچون مبتنی بر فرض‌هایی فاجعه‌بار بودند و مجموعه‌های دارای نظم پیچیده را طوری نگاه می‌کردند که گویی امکان ساده‌سازی آن‌ها با فنون عددی وجود دارد و مثلاً می‌توان خرید کردن را یک مبحث صرفاً ریاضیاتی دانست که شامل مساحت لازم برای مرکز خرید است و مدیریت رفت و آمد نیز فقط به جابه‌جایی تعداد مشخص از وسایل نقلیه در یک مدت معین در چند خیابان مشخص با عرض معین ختم می‌شود. این کاستی‌ها در نگاه برنامه‌ریزان، مشکلات فنی عظیمی محسوب می‌شد، ولی علاوه بر این، چنان‌که خواهیم دید، واقعیت نشان داد که پای مشکلات بسیار بیشتری در میان است.

#### برتری کارکردی «کاربری ضربدری و پیچیدگی»

چنان‌که هر روز بیشتر دریافته‌ایم، برقراری و حفظ نظم اجتماعی در شهرهای بزرگ، یک دست‌آورد شکننده است. دیدگاه جیکابز درباره نظم اجتماعی، بسیار ظریف و آموزنده است: نظم اجتماعی محصول نوعی نظم معماری نیست که با خط‌کش مهندسی و مدرج به دست آید. نظم اجتماعی همچنین با استفاده از مهارت حرفه‌هایی از قبیل پلیس‌ها، نگهبان‌های شب و مسئولان دولت به دست نمی‌آید. به‌نظر جیکابز، برعکس «آرامش عمومی در پیاده‌رو و خیابان‌های شهرها ... با شبکه‌ای ظریف و تقریباً نامحسوس از نظارت‌ها، مهارها و معیارهای داوطلبانه در میان خود مردم حاصل می‌گردد و به دست خود مردم تضمین می‌شود». شرایط لازم برای یک خیابان امن (که همان مرزبندی آشکار بین مکان عمومی و مکان خصوصی است)، تعداد زیادی از مردم که به‌نوبت و خودجوش خیابان را می‌پایند (چشم‌های کف خیابان)، و استفاده همیشگی و پُر تعداد مردم از خیابان است که بر شمار چشم‌های موجود در خیابان می‌افزاید. [۸۵] مثال او درباره ناحیه‌ای

که چنان شروطی را برآورده سازد، نورث‌اند<sup>۱</sup> در بوستون است. خیابان‌های آن محل در طول روز مملو از عابرنی است که به دلیل تراکم تسهیلات، خواربارفروشی‌ها، میکده‌ها، رستوران‌ها، نانوائی‌ها و سایر مغازه‌ها به آنجا می‌آیند. آن محله مکانی است که مردم برای خرید و گشت‌زدن و تماشای خرید و گشت‌زدن دیگران انتخاب می‌کنند. مغازه‌دارها نیز بیش از هرکسی از دیده‌بانی پیاده‌روها منتفع می‌شوند: آنان بسیاری از مردم را به اسم می‌شناسند، همیشه در محل هستند و کسب‌وکارشان به رفت‌وآمد محله وابسته است. آنان نیز که برای پادویی، خوردن یا نوشیدن به خیابان می‌آیند، چشم‌هایی برای پایش خیابان هستند و به‌همین ترتیب سالمندانی که گذر مردم را از پنجره آپارتمان‌هایشان رصد می‌کنند. معدودی از این مردم با یکدیگر دوست هستند، ولی بسیاری از ایشان هم‌صحبت‌هایی هستند که فقط یکدیگر را می‌شناسند. این فرایند خاصیت انباشتی قدرتمندی دارد. هرچقدر خیابان سرزنده‌تر و شلوغ‌تر باشد، تماشا و نظارت دیگران جذاب‌تر است و تمام این ناظران که به‌رایگان تماشا می‌کنند و با محله آشنایی دارند، نوعی مراقبت و نظارت ارادی و آگاهانه را پدید می‌آورند.

جیکابز واقعه آموزشی را نقل می‌کند که خود در خیابان چندمنظوره محل سکونتش در منهتن شاهد بود. یک مرد مسن سعی می‌کرد دخترک هشت یا نه‌ساله‌ای را با چرب‌زبانی همراه خود ببرد. درحالی‌که جیکابز از پنجره طبقه دوم تماشا می‌کرد و مردد بود که مداخله کند یا خیر، زن قصاب محله در پیاده‌رو ظاهر شد و پس از او مالک اغذیه‌فروشی، دو خدمتکار از یک میکده، یک آب‌میوه‌فروش و یک کارگر رخت‌شویی، چند ساکن دیگر که از پنجره‌های خانه‌هایشان ناظر واقعه بودند، همگی آمادگی داشتند که آدم‌ربایی را نقش بر آب سازند. در آن واقعه خبری از «افسر گشت» نبود و اصلاً نیازی به او وجود نداشت. [۸۶]

دیگر مثال او برای نظم غیررسمی و خدمات شهری نیز آموزنده است. جیکابز توضیح می‌دهد که وقتی یک دوست در هنگام سفر او و شوهرش از آپارتمان آن‌ها استفاده می‌کرد یا وقتی آنان نمی‌خواستند منتظر یک مهمان شوند که دیر از راه می‌رسید، معمولاً کلید را به مالک اغذیه‌فروشی می‌دادند که یک کشوی مخصوص برای این کلیدها داشت و آن‌ها را برای دوستان نگهداری می‌کرد. [۸۷] او متوجه شد که در تمام خیابان‌های چندمنظوره نزدیک به آن محل نیز کسی بود که نقشی مشابه را ایفا کند: سبزی‌فروشی، مالک آب‌نبات‌فروشی، آرایشگر، قصاب، صاحب خشک‌شویی یا کتاب‌فروشی. این هم یک مثال از مصادیق کارکردهای عمومی متعدد است که کسب‌وکارهای خصوصی دارند. [۸۸] جیکابز توضیح می‌دهد که چنین خدماتی نتیجه هیچ‌گونه رفاقت ریشه‌دار نیستند،

1. North End

بلکه پیامد چیزی هستند که او آن را قرارگرفتن مردم همراه با دیگران در «روابط پیاده‌رو» می‌نامد. این خدمات را احتمالاً یک نهاد عمومی نمی‌تواند ارائه کند. شهر که نمی‌تواند از روش آشنایی شخصی و چهره‌به‌چهره استفاده کند (همان روشی که نظم اجتماعی در محلات روستایی کوچک را برقرار می‌کند)، از تراکم مردم در «روابط پیاده‌روی» با یکدیگر بهره می‌برد تا قدری به حفظ نظم عمومی کمک کند. شبکه آشنایی‌ها و مصاحبت‌ها باعث فراهم‌شدن انواع تسهیلات خطیر ولی اغلب نامرئی می‌شود. به این ترتیب است که معمولاً کسی در این محله‌ها دربارهٔ جوانب خواهش کردن از یک نفر برای نگاه‌داشتن صندلی‌اش در سالن تئاتر، مراقب‌بچه‌بودن وقتی که به دستشویی می‌رود، و مراقب‌دوچرخه‌بودن در هنگامی که برای خرید یک ساندویچ به اغذیه‌فروشی می‌رود، تردید نکرده است.

تحلیل‌های جیکابز به دلیل توجه کردن به جامعه‌شناسی خرد نظم عمومی ارزشمند است. کارگزاران این نظم همگی غیرمتخصص‌هایی هستند که کسب‌وکار اصلی‌شان چیز دیگری است. هیچ سازمان رسمی عمومی یا داوطلبانه برای نظم شهری - اعم از پلیس، نگهبان‌های خصوصی یا نگهبان‌های محله - یا هیچ جلسه رسمی یا پلیس رسمی در این زمینه وجود ندارد. جیکابز می‌گوید که علاوه بر این، نهادهای عمومی رسمی که وظیفه ایجاد نظم را بر عهده دارند، «فقط» وقتی موفق هستند که جای پا و پیوند محکمی با زندگی جمعی غنی و غیررسمی داشته باشند. هر محیط شهری که پلیس در آن یگانه عامل برقراری نظم باشد، جای بسیار خطرناکی است. جیکابز قبول دارد که هریک از مبادلات کوچک در زندگی عمومی غیررسمی - از سر به سلام تکان دادن، ذوق کردن برای یک نوزاد نورسیده، تا پرسیدن از کسی که گلابی‌های خوبش را از کجا خریده است - اموری جزئی هستند، ولی تأکید می‌کند که «مجموع این بده‌بستان‌ها اصلاً جزئی نیست». مجموع تمام تماس‌های تصادفی عمومی در مقیاس محلی - که اکثر آن‌ها اتفاقی و مرتبط با شغل بوده و تمام آن‌ها به انتخاب خود فرد و غیرتحمیلی هستند - نوعی حس هویت جمعی برای مردم، شبکه‌ای از حرمت و اعتماد عمومی، و منبع کمک شخصی یا محلی در زمان نیاز هستند. فقدان این اعتماد برای خیابان‌های شهر یک فاجعه است. پرورش چنین اعتمادی را نمی‌توان با نهادهای رسمی انجام داد. و مهم‌تر از هر چیز «چنان اعتمادی مستلزم هیچ‌گونه تعهد خصوصی نیست». [۸۹] برخلاف لوکوبوزیه که کار را با نظم رسمی و معماری از بالا شروع کرد، جیکابز تحلیل‌ها را با نظم غیررسمی و اجتماعی از پایین آغاز می‌کند.

اسم رمز در تمام تحلیل‌های جیکابز، تنوع، کاربری ضربدری و پیچیدگی (در اجتماع و نیز معماری) است. درهم‌آمیختن ساکنان محلات با مراکز خرید و کسب‌وکار، محله را دل‌چسب‌تر، مفیدتر و آسوده‌تر می‌سازد. این ویژگی‌ها هستند که سیل عابران پیاده را به محل می‌کشانند و خیابان‌ها را نسبتاً امن می‌سازند. کل منطق بحث او به شکل‌گیری جمعیت و تنوع و تسهیلات وابسته است که در کنار یکدیگر، مجموعه خوشایندی را برای مردم می‌سازند. علاوه‌براین، بزرگ‌شدن حجم رفت‌وآمد عابران پیاده که معلول یک محلهٔ سرزنده و رنگارنگ باشد، ارزش املاک و کسب‌وکارها را افزایش می‌دهد که اصلاً موضوع کم‌اهمیتی نیست. محبوبیت یک منطقه و توفیق اقتصادی‌اش با یکدیگر همبسته هستند. چنان مکانی وقتی که پا بگیرد، فعالیت‌هایی را جذب می‌کند که اکثر برنامه‌ریزان می‌خواستند به‌طور ویژه در مکان دیگری متمرکز شود. بسیاری از کودکان به‌جای بازی‌کردن در پارک‌های بزرگی که برای بازی ساخته شده است، پیاده‌روها را ترجیح می‌دهند که امن‌تر، پرمجا تر و حتی برخوردار از دسترسی بهتر به امکانات مغازه‌ها و خانه است. [۹۰] پی‌بردن به اثر جذب‌کنندهٔ یک خیابان شلوغ در مقایسه با مکان‌های تخصصی‌تر، همان‌قدر ساده است که پی‌بردن به علت شلوغ‌تربودن آشپزخانه نسبت به سایر اتاق‌های یک خانه. آشپزخانه متنوع‌ترین کاربرد را در یک خانه دارد و محل صرف غذا و نوشیدنی، و پخت‌وپز و خوردن است و به‌این ترتیب، محل هم‌صحبتی و بده‌بستان نیز هست. [۹۱]

ولی پیش‌نیازهای این تنوع چه هستند؟ جیکابز می‌گوید که مهم‌ترین عامل، وجود کاربری‌های اولیهٔ ترکیبی یا چندگانه در هر محل است. خیابان‌ها و ساختمان‌ها نباید چنان عریض یا بلند باشند که مانعی برای عابران و تجارت ایجاد کنند. [۹۲] قدمت و وضعیت ساختمان‌ها در بهترین حالت باید متنوع باشد تا شرایط اجارهٔ متنوع و کاربری‌های گوناگون با اجاره‌های گوناگون را فراهم کند. بی‌تردید هر یک از این شرایط، در تناقض با یک یا چند فرض عملی در کار برنامه‌ریزان شهری راست‌اندیش معاصر است که نواحی تک‌کاربری، خیابان‌های طویل و عریض، و همسانی معماری را ترجیح می‌دهند. جیکابز توضیح می‌دهد که کاربری‌های اولیهٔ ترکیبی، با تنوع و تراکم رفت‌وآمد همبسته هستند. مثلاً یک رستوران کوچک در یک منطقهٔ تک‌کاربری (شاید منطقهٔ مالی وال‌استریت) را در نظر بگیرید. چنان رستورانی باید تمام سود خود را عملاً بین ۱۰ صبح تا ۳ بعدازظهر به دست بیاورد که بازهٔ استراحت قهوهٔ میان‌روز و وقت ناهار قبل از بازگشت به خانه در پایان روز کاری و حکم‌فرم‌شدن سکوت بر آن خیابان پس از ساعت ۱۵ است. از طرفی یک رستوران در منطقه‌ای با کاربری ترکیبی، مشتریان بالقوه‌ای دارد که در تمام طول روز و شب از آنجا می‌گذرند، پس این رستوران می‌تواند ساعات بیشتری باز باشد و علاوه بر فایده‌ای که

نصیب خودش می‌شود، به کسب و کارهای تخصصی پیرامون نیز - که شاید در یک منطقه تک‌کاربری کم‌رونق باشد، ولی در یک ناحیه سرزنده با کاربری ترکیبی رونق می‌گیرد - منفعت برساند. دنیای متنوع‌فعالیت‌ها، ساختمان‌ها و انسان‌ها - یعنی «بی‌نظمی» ظاهری که در تناقض با دید زیبایی‌شناختی برنامه‌ریز شهری است - در نظر جیکابز، نشانه حیات پویا محسوب می‌شود: «درهم‌تنیدگی ظریف کاربردهای مختلف، نوعی آشفتگی نیست، بلکه برعکس، نمایانگر نظم پیچیده و بسیار تکامل یافته است.» [۹۳]

در حالی که جیکابز با بررسی خاستگاه‌های خرد امنیت عمومی، اعتماد مدنی، حفظ بصری و آسودگی، دلایلی قانع‌کننده برای کاربری ترکیبی و پیچیده می‌آورد، استدلال‌های بیشتری را می‌توان در دفاع از کاربری ضربدری و تنوع ارائه کرد. بدیهی است یک محله که از تمایزهای غنی برخوردار باشد و انواع مغازه‌ها، مراکز تفریحی، خدمات، خانه‌های متفاوت و مکان‌های عمومی فراوان در آن به چشم بخورد، مثل یک جنگل کهن متنوع، محیط یا محله‌ای مقاوم‌تر و بادوام‌تر (پایدارتر) است. تنوع «قمارهای» تجاری در این محله (همه چیز از بنگاه کفن و دفن و خدمات عمومی گرفته تا مغازه‌های خواربارفروشی و میکده‌ها) موجب کاهش آسیب‌پذیری‌اش در برابر کسادی‌های اقتصادی می‌شود. همان تنوع در هنگام رونق اقتصادی، فرصت‌های فراوان برای رشد مهیا می‌کند، ولی نواحی تک‌منظوره - شبیه جنگل تک‌محصولی - گرچه شاید در ابتدا به شکوفایی برسند، در ادامه کار در برابر تنش‌ها آسیب‌پذیر خواهند بود. محله متنوع، محله پایدارتری است.

گمان می‌کنم که به دلیل فقدان واژه‌ای مناسب‌تر، چارچوب مرجع جیکابز را به بهترین شکل می‌توان با عبارت «بینش زنانه» نام‌گذاری کرد. بی‌تردید مردان بسیاری در زمره منتقدان مطلع برنامه‌ریزی شهری تجدیدگرای اعلا بودند و جیکابز در کارهایش به نوشته‌های ایشان استناد می‌کند. با این حال، به دشواری بتوان تصور کرد که استدلال‌های او می‌توانست دقیقاً از سوی یک مرد به همان شکل مطرح شود. چند مؤلفه در نقدهای او این تلقی را تأیید می‌کند. نخست آنکه او شهر را خیلی بیشتر از زمینه‌ای برای پیاده‌روی‌های روزانه به (وا) محل کار، و خیلی فراتر از جایی برای تملک کالاها و خدمات می‌داند. به این ترتیب، چشمانی که او با آن‌ها خیابان‌ها را می‌بیند، مانند دیدگان پادوهای خرید، مادرانی که کالسکه فرزندشان را هل می‌دهند، کودکانی که بازی می‌کنند، دوستانی که با یکدیگر قهوه یا هله‌هوله می‌خورند، عشاق در حال گردش، مردمان تماشاچی از پنجره خانه‌ها، مغازه‌دارهای در حال تعامل با مشتریان و سالمندان نشسته روی نیمکت پارک‌هاست. [۹۴]

شغل و کارکردن از چشم او پنهان نمی‌ماند، ولی توجه او به روزمرگی‌های خیابان، علاوه بر کار و شغل، به خارج از حوزه کار نیز معطوف است. دغدغه مکان‌های عمومی در نظر

او داخل هر خانه و دفتر کار را هم شامل می‌شود که به‌مثابه گستره‌های خارج از دید او هستند. فعالیت‌هایی که وی آن‌قدر دقیق مشاهده می‌کند، از یک پیاده‌روی ساده گرفته تا دیدزدن و پتیرین‌ها عمدتاً فعالیت‌هایی هستند که یک هدف واحد ندارند یا در یک نگاه سطحی، اصلاً هدف آگاهانه‌ای ندارند.

حال بینش جیکابز را با اکثر مؤلفه‌های اصلی در برنامه‌ریزی شهری تجددگرای اعلا مقایسه کنید. در تمام آن برنامه‌ها، قالب‌هایی برای ساده‌سازی وجود دارند که فعالیت انسانی را مثله می‌کنند تا به یک هدف واحد و کاملاً مشخص تقلیل یابد. چنان ساده‌سازی‌هایی در برنامه‌ریزی متعارف، شالوده تفکیک کارکردی شغل از محل سکونت، و تفکیک هر دو از محیط تجاری است. به‌نظر لوکوبوزیه و دیگران، موضوع حمل‌ونقل به یک مسئله واحد، یعنی چگونگی جابه‌جا کردن مردم (معمولاً در خودرو) با حداکثر سرعت و حداقل هزینه ممکن تقلیل می‌یابد. فعالیت خرید کردن نیز به فراهم کردن مساحت کافی و دسترسی کافی برای تعداد مشخصی از خریداران و کالاها تبدیل می‌شود. حتی مقوله تفریح نیز به فعالیت‌های معین تقسیم شده و در دسته‌های زمین بازی، میدان‌های دوومیدانی، سالن‌های تئاتر و غیره دسته‌بندی می‌شود.

به این ترتیب، دومین نتیجه بینش زنانه جیکابز، پی بردن او به یک واقعیت مهم بود: بخش بزرگی از فعالیت انسانی (و البته شغل و کار او) به‌واسطه اهداف مختلف و لذت‌ها و رضایت‌مندی‌های مختلف پیگیری می‌شود. برای یک کارمند شاید صرف یک ناهار دوستانه در کنار همکاران مهم‌ترین بخش از روز او باشد. مادرانی که کالسکه بچه‌ها را هل می‌دهند، ممکن است درعین حال، با دوستان نیز صحبت کنند، خریدهای کوچک انجام دهند، تنقلات بخورند و در کتاب‌فروشی یا کتابخانه به‌دنبال یک کتاب بگردند. در خلال این فعالیت‌ها ممکن است «هدف» دیگری هم به‌طور ناخواسته پدید آید. مرد یا زنی که به‌سوی محل کار رانندگی می‌کند، شاید فقط رانندگی نکند و از مناظر اطراف یا هم‌صحبتی یک فرد در مسیر و دسترسی به قهوه در نزدیکی پارکینگ نیز لذت ببرد. خود جیکابز در جایگاه «چشم‌هشیار خیابان»، ذوق بی‌اندازه‌ای داشت و با احاطه به انواع بی‌شمار اهداف انسان‌ها که در هر فعالیت نهفته است، واقعیت‌ها را تشریح می‌کرد. هدف از ساختن شهر، همراهی و انطباق سازه‌ها با این تنوع غنی - و نه سرکوب کردن آن - است. وی معتقد بود که ناکامی مداوم آموزه‌های برنامه‌ریزی شهری در این انطباق، به نحوی به جنسیت نیز مربوط بوده است. [۹۵]

برنامه‌ریزی اقتدارگرا به‌مثابه تاکسیدرمی شهری  
شهر به‌مثابه یک منظومه اجتماعی، یک ساختار زنده است که همواره تغییر می‌کند و

از خود شگفتی می‌آفریند. پیوندهای درونی شهر چنان پیچیده‌اند و شناخت ما از آنها چنان ناقص است که برنامه‌ریزی همیشه نادانسته، خطر بریدن بافت‌های زنده شهر را پیش می‌آورد و به این ترتیب، آسیب یا مرگ فرایندهای حیاتی شهر را به دنبال دارد. جیکابز «هنر» برنامه‌ریز را چیزی متمایز از رفتار عملی زندگی روزانه می‌داند: «شهر نمی‌تواند یک کار هنری باشد... هنر در مقایسه با فراگیری زندگی و پیچیدگی‌های تقریباً بی‌پایان آن، یک موضوع سلیقه‌ای، نمادین و تجربیدی است. هنر، ارزش‌های خود و منبع و نظم و انسجام مخصوص به خود را دارد... محصول این‌گونه خلط شدید بین هنر و زندگی چیزی است که نه هنر است و نه زندگی؛ در واقع، نوعی تاکسیدرمی [پوست‌ظاهری و تهی از باطن] است. تاکسیدرمی به جای خود می‌تواند هنر مفید و محترمی باشد، ولی وقتی گونه‌هایی که به نمایش می‌گذارد، نمونه‌هایی از شهرهای مُرده و پوست‌آکن باشد، ره به خطا برده است». [۹۶] هسته استدلال جیکابز علیه برنامه‌ریزی شهری متجدد، قرارگرفتن یک شبکه ایستاروی این تعداد کثیر از امکانات و احتمالات ناشناخته است. او بینش/بیزر هاوارد درباره شهرک سبز را به باد انتقاد می‌گیرد، زیرا تفکیک برنامه‌ریزی شده در آن شهر، براساس فرضی بنا شده است که کشاورزان، کارگران کارخانه‌ها و اهل کسب‌وکار را عواملی ثابت و بازیگرانی مجزا می‌داند. چنان فرضی با غفلت یا بی‌اعتنایی به «خودمتنوع‌سازی خودجوش» و سیالیتی تنظیم شده بود که در زمره مشخصات اصلی شهر قرن نوزدهمی محسوب می‌شد». [۹۷]

شوق وافر برنامه‌ریزان شهری به طرح‌های عظیم برای پاک‌سازی زاغه‌ها نیز بر همین اساس با انتقاد روبه‌رو شد. زاغه‌ها نخستین جای پای مهاجران فقیر در شهرها بودند. تا وقتی این نواحی نسبتاً باثبات بودند، نظام اقتصادی نسبتاً نیرومند بود، و مردم و اهل کسب‌وکار فاقد اعتبار نبودند، زاغه‌ها می‌توانستند در فرصت کافی خود را از زاغه‌نشینی رها کنند. بسیاری از آن‌ها قبلاً چنین کرده‌اند. برنامه‌ریزان بارها «زاغه‌های در حال رهایی از زاغه‌نشینی» را تخریب کرده‌اند، زیرا این نواحی از آموزه‌های «نقشه شهری، کاربری، پوشش زمین، ترکیب کاربری و فعالیت‌ها» تخطی می‌کردند» [۹۸] و البته لازم نیست بگویم که سفته‌بازی زمین و دغدغه‌های امنیتی در پس بسیاری از «نوسازی‌های شهری» نهفته است.

جیکابز گاه‌به‌گاه از تنوع بی‌نهایت و متغیر شهرهای آمریکایی فاصله می‌گرفت تا حیرت و تواضع خود را ابراز کند: «نظم ظریف آن شهرها - که نمایشی از آزادی تعداد بی‌شمار مردم در انتخاب و اجرای برنامه‌های بی‌شمار بود - از ابعاد مختلف موجب شگفتی است. نباید برای افزایش امکان فهم این مجموعه زنده از کاربری‌های درهم‌تنیده - این آزادی و



این زندگی - همان‌طور که هست، مقاومت کنیم تا بازهم در نادانی باقی بمانیم و ندانیم که از ماهیت واقعی این مجموعه چیزی نمی‌دانیم». [۹۹]

فرض تحکم‌آمیز و پرتکلف در پس بسیاری از تعالیم برنامه‌ریزان شهری - یعنی اینکه برنامه‌ریزان می‌دانند مردم چه چیزی را دوست دارند و وقتشان را چگونه باید بگذرانند - به‌نظر جیکابز کوتاه‌بینانه و متکبرانه بود. آنان فرض کردند یا حداقل در برنامه‌هایشان فرض شده بود که مردم فضاهای باز، نظم بصری (بی‌هدف)، و سکوت را دوست دارند. برنامه‌ریزها فرض کردند که مردم دوست دارند در یک مکان زندگی و در مکان دیگر کار کنند. جیکابز مطمئن بود که آن‌ها اشتباه می‌کنند و مهم‌تر اینکه آماده بود تا بر مبنای مشاهدات روزانه بی‌واسطه‌اش در مقیاس خیابان‌ها - و نه حدس و گمان از بالا درباره خواسته‌های مردم - استدلال کند.

منطق نهفته در تفکیک مکانی و ناحیه‌بندی تک‌کاری که برنامه‌ریزان شهری به کار می‌بردند و انتقاد جیکابز را برمی‌انگیخت، صرفاً منطق زیبایی‌شناختی، علمی و عملی بود. آن تفکیک از لحاظ زیبایی‌موجب نوعی نظم بصری و حتی دسته‌بندی ذهنی می‌شد که در نگاه تجسمی به کل طراحی لازم بود. از لحاظ علمی هم تفکیک‌ها به کاهش تعداد مشکلات نامعلومی می‌انجامید که برنامه‌ریز ناچار می‌شد برای آن‌ها راه‌حل بیابد. ناشناخته‌های بی‌شمار در برنامه‌ریزی شهری نیز مثل معادلات هم‌زمان در جبر باعث می‌شد که هر راه‌حلی به یک مشکل بینجامد یا درغیراین‌صورت، مستلزم فروض شجاعانه باشد. مشکلی که بر سر راه برنامه‌ریز شهری قرار می‌گرفت، شبیه مشکل جنگل‌داران علمی بود. راه‌حل پیشرفته مشکل حاد جنگل‌داری، وام‌گرفتن یک فن مدیریتی به نام «نظریه کنترل بهینه»<sup>۱</sup> بود که با آن محصول پایدار الوار را می‌شد با دقت برحسب چند مشاهده و یک قاعده حساست‌آمیز (بسیار جمع‌وجور) پیش‌بینی کرد. البته، نظریه کنترل بهینه وقتی به ساده‌ترین شکل درمی‌آمد که امکان تبدیل کردن چند متغیر به چند مقدار ثابت وجود داشت. به این ترتیب، یک جنگل تک‌گونه‌ای با درختان هم‌سن که در خطوط صاف روی یک زمین مسطح با جنس خاک ثابت و رطوبت مشخص کاشته شده بود، قواعد کنترل بهینه ساده‌تر و دقیق‌تری داشت. ولی تنوع همیشه در مقایسه با همسانی، موجب دشواری در طراحی، ساخت و مهار متغیرها می‌شود. وقتی *ابنزر هاوارد*، با برنامه‌ریزی مرکز شهرها به‌مثابه یک مسئله ساده‌دومتغیره - یعنی مرتبط‌کردن نیازهای مسکن با تعداد مشاغل در یک مجموعه بسته - رفتار کرد، در واقع، از هر دو جنبه «زمانی و کارکردی»، در محدوده فروض خودساخته‌اش، روش «علمی» را به کار می‌گرفت. بقیه کار را هم قواعد مربوط به فضای سبز، روشنایی، مدارس و سرانه‌های متر مربع به‌ازای هر شهروند انجام می‌دادند.

1. optimum control theory

در برنامه‌ریزی شهری هم مانند جنگل‌داری، فاصله اندکی بین فروض حساست‌آمیز تا اقدام به شکل‌دادن محیط - به‌شکلی که مطابق ساده‌سازی‌های لازم برای قاعده (فرمول) موردنظر باشد - وجود دارد. منطق برنامه‌ریزی برای نیازهای خرید یک جمعیت معین، مثال خوبی است. وقتی برنامه‌ریزان، فرمول خود برای تعداد متر مربع مشخص از فضای تجاری را به کار بردند و آن را بین گروه‌های فروشگاه‌های مواد غذایی و پوشاک تقسیم کردند، دریافتند که سپس ناچارند این مراکز خرید را در نواحی استقرارشان از قدرت انحصاری برخوردار کنند، زیرا در غیر این صورت، رقبای نزدیک به این مراکز خرید، مشتریان را می‌فایندند. چاره قطعی این بود که قاعده خود را به تصویب قانون برسانند تا مرکز خریدشان در ناحیه طراحی شده، از قدرت انحصاری برخوردار شود. [۱۰۰] از آن پس ناحیه‌بندی انعطاف‌ناپذیر و تک‌کاری، دیگر صرفاً یک معیار زیبایی‌شناختی نبود، بلکه به یار جدایی‌ناپذیر برنامه‌ریزی علمی تبدیل شد و امکان بهره‌برداری از آن برای ساختن قواعد یا فرمول‌هایی مهیا گردید که وانمود می‌شد مشاهدات حقیقی هستند تا سپس آن قواعد به پیشگویی‌های کامیاب<sup>۱</sup> [پیشگویی‌هایی که زمینه‌چینی برای تحقق آن‌ها انجام شده است] تبدیل شوند.

شهری که مشمول ساده‌سازی افراطی شد و امکان تماشاشدن از بالا را فراهم کرد، عملی و کارآمد نیز هست. سازمان‌دهی خدمات برق، آب، فاضلاب، پست و غیره در این شهر، در سطح و زیر سطح زمین آسان‌تر است. ساخت و برپایی مناطق تک‌کاری، به‌علت تکرار آپارتمان‌ها یا دفترهایی که از لحاظ کارکردی مشابه هستند، ساده‌تر است.<sup>۲</sup> لوکوبوزیه به آینده‌ای چشم‌دوخته بود که تمام اجزای چنان ساختمان‌هایی در کارخانه‌ها به‌صورت پیش‌ساخته آماده شوند. [۱۰۱] منطقه‌بندی طبق این معیارها همچنین شهری پدید می‌آورد که منطقه‌به‌منطقه تنظیم شده است، ولی از لحاظ زیبایی‌ها یکنواخت‌تر و از لحاظ کارکردی، «سامان‌یافته‌تر» است. در این رویه، یک فعالیت واحد یا گروهی محدود از فعالیت‌ها برای هر منطقه مناسب است: کارکردن در منطقه کسب‌وکار (تجاری)، زندگی خانوادگی در محله مسکونی، خریدکردن و تفریح در منطقه تجاری. این تفکیک کارکردی، از لحاظ پلیسی هم جمعیت‌های سرکش را به حداقل می‌رساند و به‌قدری در جابه‌جایی و رفتار جمعیت، نظم ایجاد می‌کند که برنامه‌ریزی مادی به‌تنهایی به‌سختی می‌تواند به آن دست یابد.

### 1. self-fulfilling prophecies

۲. شاید بسیاری از خوانندگان در این بخش به یاد طرح «نواب» در شهر تهران افتاده باشند. بی‌بردن به میزان توفیق آن طرح چیزی نیست که به تحقیق فراوان نیاز داشته باشد. - م.

وقتی اشتیاق به برنامه‌ریزی جامع شهری تثبیت شد، آنگاه منطق یکدستی و نظم، تقریباً بی‌چون و چرا جلوه می‌کند. کارایی هزینه‌ای نیز به همین گرایش مربوط است. همان‌طور که پوشاندن لباس‌های متحدالشکل با پارچه‌ها، رنگ و اندازه یکسان بر تن زندانیان، دردسرهای و مخارج زندان را کم می‌کند، احتمال دارد که هرگونه پذیرش تنوع موجب افزایش زمان اجرایی و هزینه‌های بودجه‌ای برای اداره امور شود. اگر مقام مسئول برنامه‌ریزی نیازی به مصالحه با خواسته‌های عمومی نداشته باشد، قاعده «یک اندازه برای همه مناسب است»، به احتمال زیاد فراگیر خواهد شد. [۱۰۲]

ولی بینش جیکابز، برخلاف نگرش و قواعد برنامه‌ریزان، از مقایسه‌های ذهن خودش شکل می‌گرفت. او ادعا می‌کرد که زیبایی‌شناسی‌اش، عمل‌گرایانه و مطابق مقیاس خیابان است؛ مرجع زیباشناسی او، نظم شغلی تجربه‌شده در شهر از نگاه مردمی بود که آنجا زندگی می‌کردند. او می‌پرسید کدام محیط مادی است که مردم را جذب می‌کند، گردش آنان را تسهیل می‌کند، مبادله و تماس اجتماعی را تقویت می‌کند و هر دو دسته نیازهای مطلوبیت‌گرایانه و غیرمطلوبیت‌گرایانه را برآورده می‌سازد؟ چنان نگرشی وی را به قضاوت‌های مخصوص به خودش رساند: گروه‌های ساختمانی کوچک، بهتر از گروه‌های بزرگ است، زیرا فعالیت‌های بیشتری را به هم جوش می‌دهد؛ باید از ایستگاه‌های بزرگ یا پمپ‌بنزین‌های بزرگ که پیوستگی کاربری عابران پیاده را از میان می‌برند، پرهیز شود؛ راه‌های بسیار بزرگ و عریض را باید در حداقل تعداد ممکن نگه داشت و از مکان‌های باز که به‌مثابه موانع بصری و مادی هستند، اجتناب کرد. منطقی که در نگاه او وجود داشت، در درجه نخست از نوع منطق بصری یا منطق کوتاه‌اندیشانه مطلوبیت‌گرایی نبود، بلکه نوعی معیار ارزیابی بود که بر مبنای رضایت اجتماعی و کارکردی ساکنان شهر از برآورده شدن نیازهای فعالیت‌های واقعی زندگی ایشان در هر آرایش شهری تنظیم می‌شد.

برنامه‌ریزی برای برنامه‌ریزی نشده‌ها

تنوع تاریخی هر شهر که منشأ ارزش و جاذبه‌هایش قلمداد می‌شود، نوعی مخلوق برنامه‌ریزی نشده است که به دست افراد، کارشناسان بی‌شمار و نیز شیوه‌های تاریخی دیرینه شکل گرفته است. اکثر شهرها نتیجه یا برآیند برداری اقدامات بی‌شماری هستند که هیچ‌یک قابل تمیز در پس آن‌ها وجود نداشته است. با وجود حداکثر کوششی که پادشاهان، دستگاه‌های برنامه‌ریزی و سفته‌بازهای سرمایه‌دار انجام داده‌اند، «بخش اعظم تنوع شهری، مخلوق شمار باورنکردنی از مردم و سازمان‌های خصوصی - با افکار و اهداف کاملاً مختلف - بوده است که خارج از چارچوب رسمی اقدامات عمومی، به برنامه‌ریزی و چاره‌جویی پرداخته‌اند». [۱۰۳] لوکوبوزیه نیز با این توصیف از شهرهای موجود موافق بود و همین امر مایه وحشت و انزجار او می‌شد. به نظر وی، دقیقاً همین تنافر اهداف و

نیت‌ها بود که علت به‌هم‌ریختگی، بدمنظرشدن، بی‌نظمی و ناکارآمدی‌های شهرهای برنامه‌ریزی‌نشده محسوب می‌شد. ولی جیکابز با نظرکردن به همان واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی، دلایل فراوان برای تحسین آن‌ها پیدا می‌کند: «شهرها فقط از آن رو و فقط آن هنگام، قابلیت فراهم کردن مزیتی ویژه برای همه را دارند که به دست همه ایجاد شده باشند». [۱۰۴] البته او طرفدار آزادسازی بازار نبود. وی به‌خوبی درک می‌کرد که سرمایه‌داران و سفته‌بازان خواه‌ناخواه شهر را با قدرت تجاری و نفوذ سیاسی خود دگرگون می‌کنند. ولی وی گمان می‌کرد وقتی پای سیاست‌گذاری عمومی شهری به میان می‌آید، برنامه‌ریزی نباید به حریم این شهرهای برنامه‌ریزی‌نشده، تجاوز کند: «مسئولیت اصلی برنامه‌ریزی و طراحی شهری - همانند مسئولیت سیاست‌گذاری و اقدامات عمومی - باید ساختن شهرهایی باشد که مکان‌هایی مطبوع برای طیف گوناگونی از برنامه‌ها، افکار و فرصت‌های غیررسمی برای شکوفایی هستند». [۱۰۵] درحالی‌که برنامه‌ریزهای پیرو لاکوبوزیه، دغدغه‌ی قالب کلی فضای شهری و کارایی‌اش در جابه‌جایی مردم از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر را در سر دارند، برنامه‌ریزانی که طرزفکر جیکابز را می‌پسندند، آگاهانه مجال فعالیت‌های انسانی غیرمنتظره، کوچک، غیررسمی و حتی غیرمولد را فراهم می‌کنند که مایه‌ی نشاط در «شهر شایسته‌ی زندگی»<sup>۱</sup> هستند.

جیکابز بیش از اکثر برنامه‌ریزان شهری، درباره‌ی عوامل بازاری و بوم‌شناختی آگاهی داشت و می‌دانست که آن‌ها شهر را همواره دگرگون می‌کنند. سلسله‌ی اسکله‌ها، خطوط آهن و بزرگراه‌هایی که وسیله‌ی جابه‌جایی مردم و کالاها هستند، پیش از این موجب ظهور و زوال بخش‌هایی از شهرها شده‌اند. جیکابز می‌دانست حتی محله‌های موفق و سرزنده‌ای که خود او تحسین می‌کند، قربانی موفقیت و پیشرفت خودشان می‌شوند. تا همین امروز هم برخی نواحی شهری به‌علت ارزان بودن قیمت زمین - و در نتیجه، اجاره‌هایشان - به تسخیر مهاجران شهری درآمده‌اند. وقتی سکونت در یک ناحیه جذاب می‌شود، بهای اجاره‌هایش زیاد می‌شود، دادوستد محلی‌اش دگرگون می‌گردد و به‌این ترتیب، معمولاً کسب‌وکارهای جدید، پیشگامان اولیه را که به پیشرفت محله کمک کرده‌اند، از آنجا بیرون می‌رانند. در گذشته، جریان و تغییر در سرشت شهرها قرار داشت و یک محله‌ی پویا و موفق نمی‌توانست به دست برنامه‌ریزان، منجمد و در حالت ثابت نگه داشته شود. شهری که در معرض برنامه‌ریزی افراطی قرار می‌گرفت، حتماً بخش اعظم تنوع خود را - که عیار شهرهای شکوهمند است - از دست می‌داد. بهترین چیزی که یک برنامه‌ریز می‌تواند از کار خود انتظار داشته باشد، اندکی افزایش در شکل‌گیری پیچیدگی شهری - و نه سد کردن راه آن پیچیدگی‌ها - است.

به نظر جیکابز، چگونگی شکل‌گیری یک شهر، شبیه چگونگی متطورشدن یک زبان است. یک زبان، حاصل به‌هم‌پیوستن تاریخی میلیون‌ها متکلم به آن زبان است. گرچه همه متکلمان تا اندازه‌ای بر ردپای آن زبان اثر گذاشته‌اند، فرایند اثرگذاری ایشان برابراه نبوده است. زبان‌شناسان، کارشناسان صرف و نحو و آموزگاران که برخی از پشتوانه قدرت حکومت برخوردار بودند، وزن بسیار بیشتری در تغییرات داشته‌اند، ولی این فرایند چندان مطیع قدرت استبدادی نبوده است. علی‌رغم تلاش‌هایی که برای «برنامه‌ریزی متمرکز» زبان انجام داده‌اند، زبان (به‌ویژه قالب محاوره‌ای روزمره زبان)، سرسختانه به شیوه غنی، چندظرفیتی و رنگارنگ خود ادامه می‌دهد. به‌همین ترتیب، علی‌رغم تلاش‌های برنامه‌ریزان شهری برای طراحی و تثبیت شهرها، شهر از چنگ ایشان می‌گریزد و همواره به دست ساکنانش از نو ابداع و دگرگون می‌شود. [۱۰۶] این سرگذشتی، انعطاف‌پذیری و تنوع، یک شهر بزرگ و یک زبان غنی را قادر می‌کند که در خدمت اهداف بی‌نهایت متنوع قرار گیرند؛ اهدافی که برخی از آن‌ها هنوز در محیله شهروندان هم نمی‌گنجد.

شباهت را می‌توان بازم بیشتر شرح داد. زبان‌های برنامه‌ریزی شده نیز مانند شهرهای برنامه‌ریزی شده، در عمل ناممکن نیستند. اسپرانتو<sup>۱</sup> یکی از مصداقی این زبان‌هاست و زبان‌های فنی و علمی از دیگر نمونه‌ها هستند. این زبان‌ها ابزارهای کاملاً دقیق و قدرتمند برای بیان مفاهیم در دامنه‌های محدود هستند و برای همان دامنه‌ها طراحی شده‌اند. ولی زبان فی‌نفسه برای یک یا دو هدف نیست، بلکه ابزاری همه‌جانبه است که می‌تواند به‌واسطه انطباق‌پذیری و انعطاف‌پذیری‌اش، در خدمت اهداف بی‌شمار درآید. حتی تاریخ یک زبان که به متکلمان ارث رسیده است، طیفی از تداعی‌ها و معانی را به همراه دارد که شکل‌پذیری‌اش را برقرار نگه می‌دارند. به‌همین ترتیب، می‌توان یک شهر را از صفر برنامه‌ریزی کرد، ولی چون هیچ فرد یا کمیته‌ای نیست که تمام‌وکمال بتواند بر اهداف و شیوه‌های زندگی مردم در زمان حال و آینده احاطه داشته باشد و به زندگی ساکنان شهر شور و حال ببخشد، آن شهر حتماً به نسخه‌ای کم‌رمق و نحیف از «شهر پیچیده و پیشینه‌دار» تبدیل خواهد شد. آن شهر در نهایت، یک برازیلیا، سن‌پترزبورگ یا چنددیگر خواهد بود و نه یک ریودوژانیرو، مسکو یا کلکته. فقط گذر زمان و تکاپوی میلیون‌ها تن از ساکنان شهر است که می‌تواند این شهرهای نزار و لرزان را به شهرهایی غنی تبدیل کند. کاستی مهلک در یک شهر برنامه‌ریزی شده این است که علاوه بر ناکامی در به‌جای آوردن حرمت اهداف خودجوش مردم و نظرات شخصی ایشان، قادر نیست به اندازه کافی به احتمالات و

۱. اسپرانتو (Esperanto) زبانی است که یک فرد لهستانی به نام لازار زامنهوف در سال ۱۸۸۷ ساخت. هدف او از ساخت این زبان ابداعی، برقراری ارتباط علمی در میان مردم تمام نقاط جهان و کمک به صلح و دوستی بود. الفبای این زبان از لاتین و گرامر آن از زبان‌های اسلاوا اقتباس شده است. - م.

رخدادهای ناشناخته در تعامل بین ساکنان و نیز به نتیجه این تعامل‌ها مجال دهد. جیکابز نوعی احترام آگاهانه برای قالب‌های بدیل نظم اجتماعی قائل بود که در بسیاری از محلات شهری [به‌طور خودجوش] ظاهر می‌شوند. این احترام را می‌توان در توجه او به پیوندهای عادی - ولی معنادار - انسانی در یک محله سالم مشاهده کرد. گرچه او واقف بود که هیچ محله شهری نمی‌تواند و نباید ایستا باشد، بر حداقل میزان پیوستگی شبکه‌های اجتماعی و صمیمیت «در عرصه خیابان‌ها» - که لازم است تا اجزای یک محل به یکدیگر پیوند بخورند - تأکید می‌کرد. وی با خود می‌اندیشید: «اگر قرار است خودگردانی در محل برقرار شود، باید زیر هر جمعیت نمایان، پایه‌هایی از پیوستگی مردمی وجود داشته باشد که شبکه‌های محله را به هم جوش می‌دهند. این شبکه‌ها سرمایه اجتماعی شهر هستند که هیچ جانشینی ندارد. وقتی این سرمایه به هر علت از دست برود، منافع اجتماعی اش نیز نابود می‌شود و هیچ‌گاه احیا نخواهد شد، مگر و تنها مگر سرمایه جدیدی به تدریج و از سر تصادف انباشته گردد». [۱۰۷] از این نگرش یکجای زاغه‌ها - که هنگام نگارش کتاب او بسیار طرفدار داشتند - مخالفت می‌کرد. شاید زاغه‌ها سرمایه اجتماعی زیادی نداشته باشند، ولی در هر حال، به ساختن چیزی - و نه تخریب سرمایه‌ها - مربوط می‌شوند. [۱۰۸] آنچه جیکابز را از تبدیل شدن به یک محافظه‌کار از نوع بورکی<sup>۱</sup> مصون می‌داشت، اصرار او بر تغییر، نوسازی و ابداع است. تلاش برای مصادره و مهار این تغییر (حتی تقلای اندکی اثرگذاری بر آن)، کاری نابخردانه و نیز بی‌ثمر است.

محله‌های توانمند - مثل شهرهای توانمند - محصول فرایندهای پیچیده‌ای هستند که نمی‌توانند [با فرمان] از بالا تکثیر شوند. جیکابز حرف‌های استتلی تنکل<sup>۲</sup> - یک برنامه‌ریز شهری که به شدت علیه پاک‌سازی بزرگ مقیاس زاغه‌ها حرف زد ولی کسی به او اعتنا نکرد - را نقل قول و تأیید می‌کرد: «گام بعدی به توافق فراوان نیاز خواهد داشت، زیرا اکنون بسیار در معرض خلط‌کردن طرح‌های ساختمانی بزرگ با دستاوردهای اجتماعی بزرگ هستیم. ناچار خواهیم بود بپذیریم که پدید آوردن یک محله حتی فراتر از تصور ماست. باید یاد بگیریم محله‌هایی را که داریم، عزیز بشماریم، زیرا به دست آوردن آن‌ها دشوار است.» «ساختمان‌ها را روبه‌راه کن، ولی مردم را به حال خودشان بگذار. جابه‌جایی

۱. گویا این واژه اشاره به رویه سیاسی ادمنند بورک (Edmund Burke)، سیاست‌مدار ایرلندی (۱۷۲۹ تا ۱۷۹۷) دارد و به نوعی محافظه‌کاری اشاره می‌کند که صرفاً به سرعت تغییرات - و نه ایدئولوژی‌های نهفته در آن‌ها - می‌پردازد. - م.

2. Stanley Tanel

مردم به خارج از محله‌ها موقوف». اگر قرار است که مسکن دولتی مقبول شود، این شعارها باید در دستور کار قرار گیرند». [۱۰۹] در واقع، منطق سیاسی استدلال جیکابز از این قرار است که برنامه‌ریز قادر نیست یک محله سالم و کارآمد بسازد، ولی محله کارآمد قادر است در چارچوب محدودیت‌هایش، اوضاع خود را بهبود دهد. وی که به درستی به منطق برنامه‌ریزی فکر کرده بود، شرح می‌دهد که چگونه یک محله نسبتاً توانمند قادر است در محیط مردم‌سالارانه، برای ساختن و حفظ مدارس خوب، پارک‌های مفید، خدمات شهری ضروری و مسکن آبرومندانه تقلا کند و بجنگد.

جین جیکابز علیه شخصیت‌های بزرگی می‌نوشت که همچنان در آن روزها بر چشم‌انداز برنامه‌ریزی شهری سلطه داشتند: *ابنزر هاوارد* و *لوکوبوزیه*. او در برخی نقدهایش به ظاهر اندکی محافظه‌کار بود و محاسن جوامع محلی در محلات فقیری را تحسین می‌کرد که بسیاری از مردم آن‌ها نگران بیرون رانده شدن از محله هستند. وی به این ترتیب، حجم انبوه برنامه‌ریزی‌های قبلی در شهر را ناگفته می‌گذاشت که محصول ابتکار عمل‌های مردمی یا حکومتی نبودند، بلکه به دست بسازبفروش‌ها یا سرمایه‌گذارانی انجام گرفتند که از روابط قدرت برخوردار بودند. با این حال، برای بحث ما تردیدی نیست که او بحث خود را بر احقانه‌ترین بلندپروازی‌های برنامه‌ریزی شهری تجددگرای اعلا متمرکز کرده بود. نخستین حماقت، یک فرض است که می‌خواهد به ما بقبولاند برنامه‌ریزها به درستی قادر به پیش‌بینی نیازهای آینده طرح‌هایشان هستند. اکنون ما به قدر کافی دانش داریم که با استناد به پیش‌بینی‌های روند فعلی نرخ‌های باروری، مهاجرت شهری یا ساختار اشتغال و درآمد، کاملاً در پیش‌بینی‌های این برنامه‌ریزان تردید کنیم. چنان پیش‌بینی‌هایی اغلب به شدت غلط هستند. توانایی ما در پیش‌بینی‌های شهری نیز مثل پیش‌بینی جنگ، تحریم‌های نفتی، آب‌وهوا، سلیقه مشتریان و شورش‌های سیاسی، در عمل هیچ است. دوم آنکه اکنون تا اندازه‌ای به برکت کارهای جیکابز، بیشتر با ویژگی‌های یک محله شایسته برای ساکنان آن محله آشنا شده‌ایم، ولی همچنان بسیار کم دربارهٔ چگونگی تقویت و نگهداری این محله‌ها می‌دانیم. متوسل شدن به فرمول‌های تراکم جمعیت، فضای سبز و حمل و نقل احتمالاً نتایج نسبتاً کارآمدی به دنبال دارد، ولی بعید است شهر را به محل خوشایندی برای زندگی کردن تبدیل سازد. برازیلیا و چند دیگر حداقل تا اندازه‌ای این واقعیت را ثابت کردند.

تصادفی نیست که بسیاری از شهرهای تجددگرایی اعلا - از برازیلیا گرفته تا کانبرا، سن پترزبورگ، اسلام‌آباد، چندیگر، ابوجا، دودوما، و سیوداد گویانا<sup>۱</sup> - پایتخت‌های اجرایی

۱. ابوجا (Abuja) پایتخت نیجریه، دودوما (Dodoma) پایتخت تانزانیا و سیوداد گویانا (Ciudad Guyana) یک شهر بندری در ونزوئلاست. - م.

حکومت‌ها بوده‌اند. [۱۱۰] در آن شهرها که کانون قدرت حکومت است، در اوضاعی کاملاً تازه و با جمعیتی که عمده آن‌ها کارکنان حکومتی هستند، حکومت عملاً می‌تواند توفیق شبکه برنامه‌ریزی‌اش را مشروط سازد. همین که کسب‌وکار در چنین شهرهایی از نوع امور اجرایی حکومتی است، کار برنامه‌ریزی را از قبل آسان‌تر کرده است. به این ترتیب، مسئولان ناچار نیستند - چنان‌که هاسمن مجبور بود - با مراکز تجاری و فرهنگی از پیش موجود، به نبرد برخیزند؛ و چون مسئولان در این شهرها ابزارهای منطقه‌بندی، اشتغال، مسکن، تعیین دستمزد و طراحی مادی را در دست دارند، می‌توانند محیط شهر را به نفع برنامه‌هایشان تغییر دهند. این برنامه‌ریزان شهری که از پشتوانه حکومت برخوردارند، بی‌شبهت به خیاطی نیستند که آزاد است هر لباسی که می‌خواهد بدوزد و علاوه بر این، اختیار دارد مشتری را طوری کوتاه یا بلند کند که با دوخته‌های او هم‌اندازه شود!

جیکابز می‌گوید اگر برنامه‌ریزان شهری با «تاکسیدرمی» [شهر مُرده] موافق نیستند، باید به برنامه‌ریزی‌هایی روی بیاورند که ابتکار عمل‌ها و احتمالات بدیع را ترویج می‌کنند، کمترین مصادره و سلب مالکیت از مردم در آن‌ها رخ می‌دهد، و موجب تقویت تبادل نظر و تماس‌هایی می‌شوند که این ابتکار عمل‌ها از دل آن‌ها بیرون می‌آید. جیکابز برای نشان دادن تنوع زندگی شهری، فهرستی از چند دوجین کاربری را ذکر می‌کند که مرکز هنرها در لویزیویل سال‌ها به آن‌ها خدمت کرده است: پرورش اسب، مدرسه، تئاتر، میکده، باشگاه ورزشی، کارگاه نعل‌بندی، کارخانه، انبار، و کارگاه‌های هنرمندان. او سپس با استفهام انکاری می‌پرسد: «چه کسی می‌توانست این همه امید و خدمات متنوع را پیش‌بینی یا فراهم کند؟» و پاسخ خودش ساده است: «فقط یک انسان بی‌ذوق که خود را قادر به همه کار می‌داند؛ فقط یک انسان متفرعن که دوست دارد چنان گمان کند». [۱۱۱]







فصل پنجم | حزب انقلابی: یک برنامه و یک تشخیص





ای رفیق کمونیست، احساس کردن یک ویژگی توده‌وار است، ولی فکر کردن، سازمانی و تشکیلاتی است. رفیق‌نمین گفت که تشکیلات بر همه‌ما مقدم است. **آندری پلاتونوف، چونگورا**

کمونیسم صادق‌ترین، سرسخت‌ترین و شجاع‌ترین طرفدار تجدد (مدرنیته) بوده است ... با حمایت‌های کمونیستی بود که ... رؤیای جسورانه تجدد - فارغ از موانع بی‌رحمانه و همه‌جا حاضر حکومتی - تا آخرین رمق تبلیغ شد: طرح‌های شکوهمند، مهندسی اجتماعی لجام‌گسیخته، فناوری غول‌آسا و گنده، و دگرگون‌سازی تمام و کمال طبیعت.

### زیگموند باومن، زندگی بدون یک تبدیل<sup>۲</sup>

طرح‌نمین برای ساختار انقلاب، تا اندازه زیادی به طرح لوکوبوزیه برای ساخت یک شهر متجدد شبیه بود. هر دوی آن طرح‌ها، تکاپوهای پیچیده‌ای بودند که باید به دستان معتمد متخصص و بینش علمی کارکنان کارآزموده و برخوردار از اختیارات کامل - که از برنامه‌ها سر درمی‌آوردند - سپرده می‌شدند. و چنان‌که لوکوبوزیه و لنین اشتراکات فراوان در باور به تجددگرایی اعلا داشتند، دیدگاه‌های جین جیکابز هم بسیار به آرای رزا لوکزامبورگ و الکساندر کولونتای<sup>۳</sup> (از مخالفان سیاست‌های لنین) شباهت داشت. جیکابز درباره امکان‌پذیری و نیز خوشایندی شهری که برنامه‌ریزی متمرکز داشته باشد، تردید داشت و لوکزامبورگ و کولونتای نیز درباره امکان‌پذیری و مطلوب بودن انقلابی تردید داشتند که از بالا و از طرف حزب پیش‌تاز برنامه‌ریزی شود.

### لنین: معمار و مهندس انقلاب

اگر لنین را براساس مهم‌ترین نوشته‌هایش قضاوت کنیم، او را یک تجددگرایی اعلا دوآتشه خواهیم یافت. چارچوب کلی فکر او منسجم و مشخص بود؛ او خواه در نوشتن درباره انقلاب، خواه درباره برنامه‌ریزی صنعتی، سازمان‌دهی کشاورزی یا امور اجرایی، بر یک پاسخ واحد علمی اصرار می‌کرد که از طرف روشن‌فکران مجرب تأیید شده و باید راهنمای کار قرار می‌گرفت. البته، لنین در عرصه عمل شخص دیگری بود. توانایی او در تشخیص روحیه عوام برای صورت‌بندی تبلیغات بلشویک، در تن‌دادن به عقب‌نشینی رزم‌آورانه هنگامی که دوران‌دیشی اقتضا می‌کرد، و در حمله سرسختانه برای قاپیدن

1. Andrei Platonov, Chevengur  
2. Zygmunt Bauman, Living Without on Alternative  
3. Alexandra Kollontai

فرصت‌ها و ویژگی‌هایی بودند که در توفیق وی به‌مثابه یک فرد انقلابی، بیش از گرایش‌هایش به تجددگرایی اعلا، مؤثر واقع شدند. با این حال، ما در بحث خود بیشتر با لنین در جایگاه یک تجددگرای اعلا کار داریم.

متن اصلی که آرای تجددگرایی اعلائی لنین درباره انقلاب را شرح می‌دهد، «چه باید کرد؟»<sup>۱</sup> است. [۱] تجددگرایی اعلا بخشی جدایی‌ناپذیر از هدف اصلی استدلال‌های لنین بود: متقاعدکردن جناح چپ روسیه به اینکه فقط عده‌ای محدود از انقلابی‌های گلچین‌شده، پایتخت‌نشین و حرفه‌ای قادر هستند انقلاب را در روسیه رقم بزنند. هدف اصلی آن متن که در سال ۱۹۰۳ یعنی خیلی پیش از انقلاب «تمرین نهایی»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۰۵ نوشته شد، هیچ‌گاه از یاد لنین نرفت و حتی در اوضاع کاملاً متفاوت سال ۱۹۱۷ - بین سرنگونی تزار در فوریه و رسیدن بلشویک‌ها به قدرت در اکتبر - بود که او کتاب حکومت و انقلاب<sup>۳</sup> را نوشت. قصد دارم آرای لنین در این دو اثر و در نوشته‌هایش درباره کشاورزی را با اثر لوکزامبورگ به نام اعتصاب عمومی، حزب و اتحادیه‌های کارگری<sup>۴</sup> که در پاسخ به «چه باید کرد؟» نوشته شد، و نیز با نوشته‌های الکساندر کولونتای مقایسه کنم که از شخصیت‌های مهم در اعتراض‌های کارگران بود؛ کارگرانی که یک گروه مهم در حزب بلشویک بودند؛ حزب بلشویکی که بسیاری از سیاست‌های لنین پس از انقلاب را به نقد کشید.

لنین در «چه باید کرد؟»

انتخاب عنوان «چه باید کرد؟» از سوی لنین بسیار اهمیت داشت، زیرا چنان عبارتی عنوان یک رمان بسیار محبوب به قلم نیکلاس چرنیشوسکی<sup>۵</sup> بود که یک «انسان جدید» از گروه روشن‌فکران در آن قصد داشتند نظم قدیم را نابود کنند و سپس برای استقرار یک آرمان‌شهر اجتماعی، یک حکومت استبدادی به راه بیندازند. آن کتاب همچنین کتاب محبوب برادر بزرگ‌تر لنین بود که در نظر لنین خیلی عزیز می‌نمود. آن برادر در سال ۱۸۸۷ به جرم نقشه‌کشیدن برای سوءقصد به جان تزار اعدام شد. آن کتاب حتی پس از مارکسیست شدن لنین، کتاب محبوب او بود: «من با کارهای مارکس، انگلس و پلخانوف<sup>۶</sup> آشنا شدم، ولی فقط چرنیشوسکی بود که اثر شگرفی بر

### 1. What Is to Be Done?

۲. انقلاب تمرین نهایی (dress rehearsal) به انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه گفته می‌شود که شامل اعتراض‌های کارگری، شورش رعیت‌ها و سرپیچی نظامیان از حکومت بود و به اصلاحات قانون اساسی انجامید. - م.

### 3. State and Revolution

### 4. Mass-Strike, Party, and Trade Unions

### 5. Nicholas Chernyshevsky

۶. گنورگی پلخانوف (Georgi Plekhanov) انقلابی و نظریه‌پرداز مارکسیست روس (۱۸۵۶ تا ۱۹۱۸) بود. وی بنیان‌گذار جنبش سوسیال-دموکرات در روسیه و نخستین شخص روس بود که خود را مارکسیست نامید. - م.

من گذاشت». [۲] باور به اینکه دانش برتر، دستورهای مستبدانه، و طراحی اجتماعی می‌تواند جامعه را دگرگون سازد، در هر دو اثر حاکم است.

چند نماد یا استعاره بر تمام تحلیل‌های لنین درباره پیوند بین حزب پیشتاز و کارگران در «چه باید کرد؟» سایه انداخته است. آن‌ها لحن کارها را تنظیم می‌کردند و آنچه می‌شد گفت، در محدوده آن تنظیمات قرار می‌گرفت. آن نمادها بر کلاس درس و خانه‌های سازمانی متمرکز هستند. [۳] حزب و آشوبگرهای محلی و مسئولان تبلیغاتی‌اش در جایگاه معلمان دبستانی عمل می‌کنند که توانایی رساندن اعتراض‌های صرفاً اقتصادی را به مقیاس مطالبات سیاسی انقلابی دارند، یا در جایگاه درجه‌دارهای نظامی در یک ارتش انقلابی فعالیت می‌کنند که زیردستان خود در ارتش را برای حداکثر بهره‌برداری به خدمت می‌گیرند. حزب پیشتاز و روزنامه‌اش در جایگاه معلمان دبستانی، نوعی شیوه آموزش و پرورش را پدید می‌آورد که بی‌چون و چرا استبدادی است. آن حزب به دقت نارضایتی‌های متعدد و متنوع عوام را بررسی می‌کند و در وقت مناسب «برنامه اقدام قاطع را که به مبارزه سیاسی فراگیر مربوط است، فرمان می‌دهد». [۴] در واقع، لنین گلیایه می‌کرد که فعالان سیاسی حزب به شکلی تأسف‌بار بی‌کفایت هستند. او تأکید می‌کرد: «کافی نیست که جنبش ما پیشتاز نامیده شود. ما باید طوری عمل کنیم که تمام واحدهای دیگر در ارتش، به ما اقتدا کنند و ناچار شوند بپذیرند که ما پیشتاز هستیم». هدف حزب پیشتاز، آموزش دادن خط‌مشی انقلابی به کارگران مشتاق ولی «عقب‌مانده» است تا شاید آنان به یاری کردن ارتشی ترغیب شوند که سپس با ساختن یک ارتش انقلابی منظم، «حتی کوچک‌ترین اعتراض‌ها را شناسایی و از آن بهره‌برداری می‌کند». [۵]

«توده‌ها» به‌طور اعم و طبقه کارگر به‌طور اخص در همراهی با این استعاره‌ها به «جسم» تبدیل می‌شوند، در حالی که حزب پیشتاز جایگاه «مغز» را دارد. نسبت حزب به طبقه کارگر، مثل نسبت عقل به قوای جسمانی، یا نسبت تفکر به پریشان‌حالی، نسبت یک مدیر به یک کارگر، یک آموزگار به دانش‌آموز، یک مدیر اجرایی به زیردستش، یک حرفه‌ای به یک تازه‌کار، یک ارتش به یک گروه چماق‌به‌دست، یا نسبت یک دانشمند به یک فرد عادی بود. توضیح مختصری از چگونگی کارکردن این نمادها به ما کمک می‌کند تا نسخه لنین از سیاست تجدیدگرایی اعلا - و البته علاوه‌براین، انقلابی - را بشناسیم.

بی‌تردید لنین دریافته بود که [پیروزی] طرح انقلابی‌اش به خشونت عموم و اعتراض خودجوش وابسته است. باین حال، مشکل اتکای محض به اقدام عموم از پایین، پراکندگی و گاه‌به‌گاه بودن این اعتراض‌ها بود که طعمه آسانی برای سرکوب پلیس تزاری محسوب می‌شد. اگر اقدام عامه مردم را به مثابه یک ماده منفجره آتش‌زای سیاسی بینگاریم، وظیفه

حزب پیشتاز، ایجاد تمرکز و هدفمندی در این مخزن انفجاری بود تا چاشنی انفجار بتواند حکومت را سرنگون سازد. حزب پیشتاز می خواست «نیروی مخرب «بی امان» توده‌ها را با نیروی مخرب «آگاهانه» تشکیلات انقلابی‌ها ادغام کند». [۶] حزب پیشتاز، مغز متفکر انقلاب بود و با آن می شد مطمئن بود نیروی توده‌ها که در غیر آن صورت یک نیروی پراکنده جسمانی و بدوی می شد، به درستی به کار برود.

منطق چنان دیدگاهی، لنین را واداشت تا حزب پیشتاز را به مثابه ستاد فرماندهی آینده برای ارتش پُرشمار ولی درهم ریخته سربازهای وظیفه‌ای بینگارد که از قبل در جبهه‌ها بوده‌اند. هرچقدر سربازان سرکش تر باشند، نیاز به یک ستاد فرماندهی کوچک و منسجم بیشتر می شود. لنین به رقبای چپی خود (اقتصاددان‌ها) که می گفتند ده مرد عاقل به آسانی به دست پلیس بازداشت می شوند، ولی جلوی یکصد احمق (جمعیت انقلابی) را نمی توان گرفت، چنین پاسخ می داد: «بدون آن «یک دوچین» رهبر کارآزموده و با استعداد (و با توجه به اینکه با استعدادها صد تا صد تا به دنیا نمی آیند)، بدون افراد آموزش دیده و آبدیده در کوره تجربه و کار بلندمدت که در هماهنگی با یکدیگر فعالیت کنند، هیچ گروهی در جامعه متجدد قادر نیست مبارزه‌ای سرسختانه انجام دهد». [۷]

مقایسه‌های لنین با تشکیلات نظامی، صرفاً استعاره‌های پُررنگ و لعاب لفظی نبودند؛ آن‌ها شیوه نگارش او به مهم‌ترین ابعاد تشکیلات حزبی را نشان می دادند. او به شیوه صریح نظامی درباره «ترفندها» و «راهبردها» نوشت: فقط یک ستاد فرماندهی می تواند نیروهای انقلابی‌اش را هماهنگ با برنامه کلی نبرد به کار بگیرد. فقط یک ستاد فرماندهی است که قادر است تمام جبهه نبرد را نظاره کند و جابه‌جایی‌های دشمن را ببیند. فقط یک ستاد فرماندهی از «انعطاف‌پذیری» ... «برای انطباق فوری با متنوع‌ترین و متغیرترین وضعیت‌های نبرد برخوردار است و می تواند از نبرد مستقیم علیه قدرت‌های مهیب و متمرکز بپرهیزد و درعین حال، از مزیت دست‌وپاچلفتی بودن و کم‌تحركی دشمن بهره‌برداری کند و حمله را در زمان و مکانی انجام دهد که دشمن کمتر انتظار داشته است». [۸] شکست‌های قبلی انقلابی‌های مردم‌سالار، دقیقاً به فقدان سازمان‌دهی، برنامه‌ریزی و هماهنگی، یعنی همان چیزهایی مربوط بوده است که یک ستاد فرماندهی فراهم می کند. این «جنگجویان جوان که با تجهیزات و آموزش به‌شدت ابتدایی به‌سوی میدان نبرد گام برمی داشتند، شبیه روایت‌های روستایی از باشگاه گاوآهن و قاپ‌زنی بودند». شکست خوردن «فوری و کامل آن‌ها یک نتیجه مسلم بود، زیرا این نبردهای رودررو محصول یک برنامه نظام یافته و کاملاً سنجیده نبودند که به‌دقت برای یک جدال طولانی و سرسختانه تدارک شده باشند». [۹]

بخشی از ضرورت انضباط سخت‌گیرانه، ناشی از مجهز تر بودن و پیشرفته تر بودن دشمنان انقلاب بود. پس معلوم می‌شود که چرا «آزادی انتقاد» در میان عوامل انقلابی، فقط به نفع فرصت طلب‌ها و پروبال دادن به ارزش‌های خرده‌سرمایه‌داری تمام می‌شد. لنین بار دیگر به یک تشبیه نظامی متوسل شد تا حق مطلب را از نظر خودش بیان کند: «ما در یک گروه جمع و جور در یک مسیر شیب‌دار و نفس‌گیر گام برمی‌داریم و دستان یکدیگر را محکم در دست گرفته‌ایم. از هر طرف با دشمنان احاطه شده‌ایم و رگبار آنان هر دم بر سر ما می‌بارد. ما داوطلبانه برای جنگ با دشمن و نه عقب‌نشینی و ورژه رفتن در کنار یکدیگر - یعنی آزادی انتقاد - به یکدیگر پیوسته‌ایم». [۱۰]

رابطه‌ای که لنین بین حزب پیشتاز و اعضای عادی‌اش در نظر داشت، شاید بهتر از هر چیز با واژه‌های «توده» یا «توده‌ها» معلوم شود. گرچه این واژه‌ها در اصطلاحات سوسیالیستی به معیار تبدیل شدند، ملاحظات ضمنی دامنه‌داری در آن‌ها نهفته بود. هیچ چیز بیش از واژه «توده‌ها» معنای کمیت و تعداد محض را که فاقد نظم باشد، به ذهن القا نمی‌کند. وقتی برای اعضای عادی و سربازان از این برجسب استفاده کنید، معلوم است که آنچه این افراد در اصل به فرایند انقلاب می‌افزایند، جز قدری وزن عددی و نوعی قدرت جسمی نیست که اگر این توده‌ها درست هدایت شوند، از آن‌ها سر خواهد زد. این مفهوم القاکننده یک جمعیت عظیم، آشفته و انبوه است که فاقد هرگونه انسجام، فاقد پیشینه، فاقد فکر، و محروم از برنامه فعالیت است. البته، لنین به خوبی می‌دانست که طبقه کارگر، ارزش‌ها و پیشینه مخصوص به خود را دارد، ولی ارزش‌ها و پیشینه طبقه کارگر در نظر او رسیدن به مسیر صحیح را ممکن نمی‌کرد، مگر با تحلیل‌های تاریخی و نظریه انقلابی پیشرفته سوسیالیسم علمی تعویض شود.<sup>۱</sup>

پس حزب پیشتاز، علاوه بر اینکه برای انسجام جنگ‌آورانه توده‌ها حیاتی است، در عمل باید به جای آن مردم فکر نیز بکند. آن حزب به مثابه جمع نخبگان اجرایی عمل می‌کند؛ جمعی که احاطه‌اش بر تاریخ و ماتریالیسم دیالکتیک (استدلالی یا جدلی)، باعث توانایی در شناسایی اهداف صحیح جنگی برای جدال طبقاتی می‌شود. اعتبار و وثوق این حزب، مبتنی بر هوش علمی‌اش است. لنین «گفته‌های واقعاً بحق و خطیر کارل کوتسکی»<sup>۲</sup> را نقل قول می‌کرد که گفته بود طبقه کارگر نمی‌تواند با اتکا به خود، سودای «آگاهی سوسیالیستی متجدد را به سر راه دهد»، زیرا فاقد دانش

۱. اینکه یک مکتب یا ایزم ذهنی - آن هم مکتبی نیازموده و محک‌نخورده، با ابهام‌ها و ادعاهای اثبات‌نشده بی‌شمار - یک موضوع یا مقوله «علمی» خطاب می‌شود، به وضوح نشان از جهالت یا شرارت گوینده یا سازنده این واژه‌ها دارد. - م.

۲. کارل کوتسکی (Karl Koutsky) فیلسوف چک-اتریشی (۱۸۵۴ تا ۱۹۳۸) و نظریه‌پرداز مارکسیست بود. - م.



علمی عمیق است که برای کار ضرورت دارد: «واسطه‌های علم نه طبقه کارگر بلکه روشن‌فکران بورژوا هستند». [۱۱]

این حرف‌ها کانون استدلال‌های لنین علیه اقدام خودجوش توده‌ها بود. به نظر او فقط دو ایدئولوژی وجود داشت: بورژوا و سوسیالیست. با توجه به فراگیری و قدرت تاریخی ایدئولوژی بورژوا، پیشرفت خودجوش طبقه کارگر همواره به پیروزی ایدئولوژی بورژوا ختم می‌شود. در گفته‌های فراموش‌ناشدنی لنین، «طبقه کارگر صرفاً با تقیای خودش قادر است فقط به هشیاری در مقیاس اتحادیه‌های کارگری دست یابد». [۱۲] ولی هشیاری مردم‌سالاری اجتماعی باید از بیرون یعنی از میان روشن‌فکران سوسیالیست به مردم وارد شود. در این نوشته‌ها حزب پیش‌تاز به معنای واقعی کلمه، آگاه، علمی و سوسیالیست توصیف شده و کاملاً در تضاد با توده‌هایی است که به‌طورکلی مردمی ناآگاه، پیش‌اعلمی و در معرض خطر دائمی پذیرفتن ارزش‌های بورژوازی هستند. هشدارهای جدی لنین درباره فقدان انضباط - «حتی کوچک‌ترین تخطی [از ایدئولوژی سوسیالیستی] به معنای تقویت ایدئولوژی بورژوا است» [۱۳] - تلقی خاصی از ستاد فرماندهی را به ذهن متبادر می‌کند؛ گویی سلطه همه‌جانبه آن حزب، یگانه عامل متوازن‌کننده برای قدرت سربازانی است که امکان دارد هر لحظه منحل و سرگردان شوند.<sup>۱</sup>

در استعاره‌ای دیگر گاهی جای ارتش و کلاس درس در گفتمان لنین با هم عوض می‌شود، گویی این استعاره، تصویر یک مؤسسه دیوان‌سالاری یا صنعتی است که در آن فقط مدیران اجرایی و مهندسان قادر به درک اهداف زیربنایی سازمان هستند. لنین در متون انقلابی خود به چیزی شبیه تقسیم‌کار متوسل می‌شود و مدیران اجرایی در تقسیم‌کار او از انحصار آشنایی با نظریه پیشرفته برخوردارند؛ نظریه‌ای که انقلاب بدون آن ممکن نیست. حزب پیش‌تاز با شبیه‌دانستن مالکان کارخانه و مهندسان - که برنامه‌هایی برای تولید طراحی می‌کنند - به نوعی قبضه علمی در نظریه انقلاب دست می‌یافت که آن را از توانایی انحصاری در هدایت کل نبرد طبقه کارگر برای نجات برخوردار می‌کرد. در سال ۱۹۰۳ هنوز برای لنین خیلی زود بود که برای بیان مقصود خود به خطوط مونتاز تولید انبوه اشاره کند، ولی بهترین تشبیه بعدی را از صنعت ساختمان برای منظور خود استفاده کرد: «تمنا می‌کنم به من بگویید وقتی یک آجرچین، آجرها

۱. هرکس که کتاب جاودانی مزرعه حیوانات جورج اورول را خوانده و در آن غور کرده باشد، بلافاصله با شنیدن این حرف‌های تکراری به یاد آن خوک‌های حیل‌گر می‌افتد و بدون نیاز به مطالعه سرگذشت روسیه در سال‌های بعد، حدس خواهد زد که سیر تاریخ و عاقبت مردمی که حرف‌های این چنینی را پذیرفته باشند، به کجا ختم شده است. - م.

را در قسمت‌های مختلف یک سازه عظیم می‌چیند که قبلاً مانندش را هیچ‌گاه ندیده است، چیزی جز یک نقشه راهنما روی کاغذ هست که او برای یافتن جای صحیح نصب هر آجر استفاده می‌کند و آن نقشه، هدف نهایی کل سازه را نیز به او نشان می‌دهد تا وی بتواند علاوه بر هر آجر، حتی قطعه‌هایی از آجر را که با آجرهای قبلی و بعدی پیوند می‌خورد و در نهایت، خط کامل و دورتادور ساختمان را تشکیل می‌دهد، شناسایی کند؟ و مگر نه اینکه ما دورانی را در زندگی خود سپری می‌کنیم که آجر و آجرچین داریم، ولی فاقد نقشه راهنما - نقشه‌ای که همه بتوانند ببینند و راهنمای جنبش‌های ما باشد - هستیم؟ [۱۴] آنچه حزب ما دارد، طرح کلی تمام سازه جدید است و این طرح به لطف بینش علمی حزب، میسر شده است. <sup>۱</sup> وظیفه کارگران پیروی از برخی قسمت‌های نقشه است که به کار ایشان ارتباط دارد، زیرا این کارگران اطمینان دارند معماران انقلاب می‌دانند که چه می‌کنند.

تشبیه‌های تقسیم‌کار در نظام تولیدی سرمایه‌داری متجدد، ملاحظاتی ضمنی با خود دارد که تقریباً هم‌راستا با تشبیه‌های نظامی است. مثلاً هر دوی آن‌ها مستلزم شیوه‌های استبدادی و سلطه مرکزی هستند. به این ترتیب بود که لنین لازم می‌دانست: «حزب وظایف موبه‌مورد بر باره کار تشکیلاتی اعضا را بین ایشان توزیع کند». او از «کاستی‌های فنی» گلیه می‌کرد و خواستار وحدت «تمام این اجزای ناچیز متفرق در قالب یک کل» بود. وی نتیجه‌گیری می‌کرد: «تخصصی شدن حتماً پیش‌فرض تمرکزگرایی است و سپس بی‌چون‌وچرا ما را به تمرکزگرایی دعوت می‌کند». [۱۵]

بی‌تردید یکی از تناقض‌های بزرگ در «چه باید کرد؟» همین است که لنین یک موضوع - یعنی ترویج انقلاب را که با خشم عامه مردم، خشونت و قطعیت «اهداف» سیاسی جدید، در هم تنیده است، برمی‌گزیند و آن را به گفتمانی تبدیل می‌کند که درباره تخصص فنی، سلسله‌مراتب، و سازمان‌دهی کارآمد و پیش‌بینی‌پذیری «ابزارها» است. به این ترتیب، سیاست با شعبده‌آویزی از میان عوام انقلابی خارج می‌شود و به نخبگان حزب پیشتاز واگذار می‌گردد که خیلی شیهه بحث‌های مهندسان صنعتی در میان خودشان است، زیرا آنان نیز به همین شیوه، چیدمان سالن کارخانه را انجام می‌دهند. حزب پیشتاز، یک ماشین برای تولید انقلاب است. تا وقتی علم و عقلانیت روشن‌فکران سوسیالیست در دسترس باشند، در حزب به سیاست نیازی نیست و به جای

۱. ترکیبی حيله‌گرانه از مثال‌های نابجا و توسل به سایه‌ای از یک قالب یا موجود معتبر به نام «علم». به تجربه دیده‌ام که اگر قرار است در مباحثه‌ها به عمد یا سهو در دام این دو آفت گرفتار نشویم، بهتر است ابتدای هر گفت‌وگو دو شرط بگذاریم: نخست، بحث کاملاً عینی باشد و مثال‌آوری - آن هم مثال‌های معوج و فی‌البداهه - ممنوع شود؛ دوم، دست‌به‌دامان اعتبار علم شدن و چسباندن ادعاهای واهی خود به علم نیز ممنوع. - م.

آن به اطاعت نیاز هست؛ رأی سران حزب، نه ذهن‌گرایانه و مبتنی بر ارزش‌ها، بلکه عینی و حقیقی و دارای منطقی بی‌چون‌وچراست.

لنین این شیوه استدلال را به بیان اوصاف نخبگان انقلاب نیز می‌کشاند: آنان فقط انقلابی نیستند، بلکه «انقلابی‌های حرفه‌ای» هستند. او بر معنای کامل «حرفه‌ای» تأکید می‌کند: کسی که یک انقلابی سردوگرم‌چشیده، تمام‌وقت و آموزش‌دیده است. این کارکنان کم‌تعداد، ناشناس، منضبط و حرفه‌ای به‌ویژه در تضاد کامل با تشکیلات کارگری قرار دارند که عده‌ای پُر تعداد، عامی و متکی به اتحادیه‌ها هستند. این دو دسته را هیچ‌گاه نباید با هم یکی دانست. به این ترتیب، لنین به استعارة مدیر کارخانه در مقابل کارگر، استعاره‌ای دیگر یعنی حرفه‌ای در مقایسه با «کارآموز یا مبتدی» را افزود. فرض شده است که اعضای دسته دوم، براساس دانش فنی و تجربه بیشتر است که به دسته اول کرنش می‌کنند. دقیقاً همان‌طور که لوکویوزیه گمان می‌کرد مردم عادی [با اکراه] به دانش و محاسبات معمار ارشد سر می‌نهند، لنین نیز مطمئن بود یک کارگر عاقل، زمام خود را به اعتبار و اقتدار انقلابی‌های حرفه‌ای خواهد سپرد.

بد نیست که در پایان به تشبیه کلاس درس بازگردیم. حزب پیشتاز در آنجا آموزگار است و توده‌ها همان دانش‌آموزان هستند. لنین را نمی‌توان تنها کسی دانست که از این تشبیه استفاده می‌کرد. او در عصر گرم‌بودن بازار آموزش و پرورش زندگی می‌کرد و در آن دوره، برگزاری محافل کتاب‌خوانی برای کارگران و راه‌اندازی مدرسه برای ستیزه‌جویان سوسیالیست، به‌ویژه در آلمان رایج بود که رزا لوکزامبورگ در آنجا در مدرسه «حزب سوسیالیست برلین» درس می‌داد. گرچه شاید برداشت ذهنی ما از کلاس‌های درس، امری عادی باشد، استفاده ویژه لنین از این تشبیه برای وصف‌کردن کارآموزی سوسیالیستی را نباید یک موضوع عادی تلقی کرد. بخش عمده‌ای از افکار و نوشته‌های لنین به «تعالیم سوسیالیستی» - به معنای کلی کلمه - اختصاص داشت. ذهن او با چگونگی آموزش مطلوب شبه‌نظامیان، جایگاه روزنامه حزب یعنی ایسکرا<sup>۱</sup>، محتوای سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و شعارها مشغول بود. ولی کلاس درس سوسیالیستی لنین، آکنده از دلهره خطرها بود. او همواره بیمناک بود که آموزگاران مهار دانش‌آموزان را از کف بدهند و دستخوش تأثیر فراگیر مطالبات کوتاه‌نظرانه اقتصادی، اصلاحات قانون‌گذاری، و دغدغه‌های صرفاً محلی شوند.<sup>۲</sup> در ذات استعارة کلاس درس، سلسله‌مراتب وجود دارد، ولی نگرانی اصلی لنین، تسلیم‌شدن آموزگاران سوسیالیست و «هم‌نوایی ایشان با مردم

1. Iskra

۲. لنین نیز طبق معمول شیفتگان قدرت، برای رفاه و سفره مردم ارزش قائل نبود و از همان ابتدا به‌صراحت مصلحت حزب را بر نان مردم، و رونق و قدرت مرکز را بر سامان‌یافتن پیرامون ارجح دانسته است. - م.

محلی» بود. زیر پوسته نوشته‌های لنین، نوعی قضاوت جدی فرهنگی پنهان شده بود که در این فراز بارز از نوشته‌هایش عیان است:

نخستین و واجب‌ترین وظیفه ما، کمک به تربیت انقلابی‌های طبقه کارگر است که «ازلحاظ فعالیت حزبی» با انقلابی‌های متفکر، هم‌رده باشند (بر عبارت «ازلحاظ فعالیت حزبی» تأکید می‌کنم، زیرا گرچه ضروری می‌نماید، رساندن کارگران به مرتبه متفکران حزبی در سایر جنبه‌ها به هیچ‌وجه آسان و نیز ضروری نیست. به این ترتیب، باید «بیش از هر چیز» به وظیفه ارتقا و بهبود رتبه کارگران به مرتبه انقلابیان توجه شود که بدون آن حتماً خودمان را چنان‌که آرزوی اقتصاددان‌هاست، به مرتبه «توده‌های کارگر تقلیل خواهیم داد» یا به‌ناچار به مرتبه یک کارگر معمولی سقوط می‌کنیم که مطلوب [روزنامه] «سو بودا» است. [۱۶]

دوره‌ای دشوار پیش روی حزب، چگونگی تربیت انقلابی‌هایی بود که به کارگران نزدیک باشند (و شاید خودشان پیشینه کارگری داشته باشند)، ولی در عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی کارگران، جذب نشده یا به‌واسطه آن ضعیف یا از راه به در نشوند. بخشی از نگرانی‌های لنین به اعتقاد راسخ وی در آن زمان مربوط می‌شد که اوضاع طبقه کارگر روس و اکثر روشن‌فکران سوسیالیست در آن طبقه را در مقایسه با هم‌تایان آلمانی آن‌ها به شدت اسفناک می‌دانست. وی در «چه باید کرد؟» بارها مردم‌سالاری اجتماعی آلمان و جنبش اتحادیه‌های کارگری آلمان را الگویی برای آن چیزی معرفی می‌کند که روسیه به دنبالش است. ولی اصل پنهان در دغدغه‌های لنین، فراتر از تفاوت‌های ملی بود و از وظایف کاملاً دقیق و کارکردی نشأت می‌گرفت که قرار بود حزب و طبقه کارگر، هرکدام در جای خود ایفا کنند. آگاهی طبقاتی در تحلیل نهایی یک حقیقت عینی است که فقط و فقط در دسترس روشن‌فکران برخوردار از تربیت ایدئولوژیک - همان‌ها که حزب پیش‌تاز را هدایت می‌کنند - است. [۱۷]

مفهوم کانونی که بر منطق لنین اثر گذاشته بود، در تضاد با نخستین قانون حرکت نیوتن به نظر می‌رسید؛ یعنی حزب قرار بود «حرکت‌بخش بی حرکت» باشد. ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر هم صرفاً برای تحقق وظیفه تبلیغات توخالی و تحریر مردم ضروری بود، ولی باید به اندازه‌ای تنگاتنگ نمی‌شد که سلسله‌مراتب دانش، نفوذ و قدرت حزب را به خطر بیندازد. اگر قرار بود انقلابی‌های حرفه‌ای، رهبرانی اثرگذار باشند، به همان درک و دانش همه‌جانبه درباره کارگران نیاز داشتند که آموزگاران به چنان درکی از دانش‌آموزان خود و افسران نظامی از سربازان یا مدیران تولید از کارگران

1. Svoboda  
 2. unmoved mover

کارخانه نیاز دارند. دانش که هدفش دستیابی به هدف‌هاست، به دست نخبگان تنظیم می‌شود. رابطه‌ای که بین این گروه‌ها ترسیم کرده بودند، به قدری نامتقارن (نا برابر) بود که حتی برخی آن را با رابطه‌ی یک صنعتگر با مواد اولیه‌ی خام مقایسه کردند. یک نجار یا بنا باید مصالح خام و ساکن خود را به خوبی بشناسد تا بتواند طرح‌هایش را محقق سازد. در مورد لنین، سکون نسبی ماده‌ی خامی که شکل داده می‌شد، در تصویر جهانی «توده‌ها» یا «طبقه‌ی کارگر» پنهان شده بود. وقتی این واژه‌های درهم‌کوبیده به کار می‌روند، بررسی تفاوت‌های هنگامت در تاریخ، تجربه‌ی سیاسی، مهارت‌های تشکیلاتی و ایدئولوژی (چه رسد به مذهب، قومیت و زبان) - که درون طبقه‌ی کارگر وجود دارد - دشوار می‌شود.

البته علت مشروط و روسیه‌مدار<sup>۱</sup> دیگری نیز هست که چرالنین بر گروه کم‌تعداد، منضبط و محرمانه‌ای از انقلابی‌ها پافشاری می‌کرد. آخر او و همراهانش در یک نظام استبدادی و پیش چشم پلیس مخفی تزاری فعالیت می‌کردند. او پس از شرح جانب‌دارانه‌ای از آزادبودن رقابت برای رسیدن به قدرت در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان - که سوابق تمام نامزدهایش به پشتوانه‌ی آزادی‌های خاص سیاسی و مطبوعاتی معلوم بود - حیرت خود را اعلام می‌کند: «این تصویر را با اوضاع حکومت استبدادی ما مقایسه کنید!» [۱۸] جایی که هر فرد انقلابی ناچار است هویت خود را برای دوری از دردسرهای دستگیر شدن پنهان سازد، آن‌گونه روش‌های مردم‌سالاری آزاد ناممکن هستند. لنین می‌گفت انقلابیان روسیه ناچارند ترفندهای جنگاورانه‌ی خود را با ترفندهای دشمن خود - یعنی پلیس سیاسی تزار - منطبق سازند. اگر این حرف، یگانه استدلال لنین برای پیروی از محرمانگی و انضباط آهنین بود، می‌شد آن را نوعی عقب‌نشینی جنگاورانه‌ی جزئی در برابر شرایط محلی دانست، ولی البته چنان نبود. محرمانگی حزب همان‌قدر با هدف جلوگیری از آلودگی از پایین [زیردستان] انجام می‌شد که برای دور ماندن از دستگیری و تبعید بود. جز این توضیح، راه دیگری برای تفسیر عبارتهایی از این قبیل وجود ندارد: «اگر چنان تشکیلاتی [یک مجموعه از انقلابی‌های «کارآزموده»] به معنای نظری واقعی کلمه وجود داشتند و مالک یک نشریه‌ی سوسیال‌دموکرات بودند، دلیلی نداشت که نگران باشیم جنبش ما به علت عوامل «بیرونی» بی‌شمار که جذب آن می‌شوند، از مسیرش منحرف شود». [۱۹]

ولی جنبش چگونه می‌توانست منحرف شود؟ در ذهن لنین دو خطر بالقوه اصلی وجود داشت. نخست خطر خودجوش بودن که هماهنگی جنگاورانه‌ی فشارهای انقلابی را ناممکن می‌ساخت. و دومی که البته همان واگرایی تقریباً حتمی طبقه‌ی کارگر و رفتن

1. Russia-centered

به‌سوی اتحادیه‌های کارگری و اصلاحات در قانون‌گذاری بود. گرچه هشیاری طبقه انقلابی، اصیل و معتبر بود، هیچ‌گاه نمی‌توانست به‌شکل خودمختار در میان طبقه کارگر رشد کند؛ به‌تعبیری، شکل‌گیری بینش سیاسی عملی در میان کارگران، همواره برای حزب پیش‌تاز یک تهدید محسوب می‌شد. شاید به همین علت باشد که وقتی لنین دربارهٔ تبلیغات و ایجاد آشوب نوشت، نوعی انتقال اطلاعات و افکار یک‌سویه را در نظر داشت. تأکید بی‌وقفه او بر ضرورت یک روزنامه حزبی نیز به‌خوبی با همین مقصود او همخوانی داشت. یک روزنامه حتی بیش از جمعیت‌های هوچی و خشمگین می‌توانست اسباب رابطه‌ای کاملاً یک‌سویه را فراهم کند. [۲۰] این ابزار یک شیوه عالی برای انتشار رهنمودها، تشریح خط‌مشی حزبی، و به‌صاف کردن سربازان است. روزنامه هم مانند سلف خود - یعنی رادیو - رسانه‌ای است که ارسال پیام‌ها را بهتر از دریافت آن‌ها انجام می‌دهد.

لنین و همکارانش در بسیاری از موقعیت‌ها خطر آلودگی از پایین را با صراحت بیشتری بیان می‌کردند و از آن در قالب استعاره‌هایی سخن می‌گفتند که از علم بهداشت و نظریه میکروب‌های بیماری‌زا اقتباس شده بود. به این ترتیب بود که کاربرد واژه‌های «عفونت»<sup>۱</sup> و «باسیل خرده‌بورژوا»<sup>۲</sup> به راه افتاد. [۲۱] آن‌گذار در تصویرسازی‌ها اصلاً دور از ذهن و بعید نبود، زیرا لنین به‌جد می‌خواست حزب را حتی‌المقدور در محیطی ضد‌عفونی و عاری از میکروب نگه دارد تا مبادا حزب به یکی از بیماری‌های بی‌شمار مبتلا شود که در محیط خارج از حزب وجود داشت. [۲۲]

برخورد کلی لنین با طبقه کارگر در «چه باید کرد؟» به‌شدت تداعی‌کننده شرح مشهور مارکس از کشاورزی خرده‌پای فرانسوی به‌مثابه «گونی‌های سیب‌زمینی»<sup>۳</sup> است؛ یعنی همچون شمار کثیری از «اندام‌های همانند»<sup>۴</sup> که فاقد ساختار یا انسجام کلی هستند. چنین فرضی سپس زمینه را برای تعیین جایگاه حزب پیش‌تاز فراهم می‌کند. ترفند حزب از این قرار بود که خشم بی‌سامان، پراکنده، قطعه‌قطعه و محلی در میان توده‌ها را به یک نیروی سازمان‌یافته تبدیل کند که منظور و جهت مشخص داشته باشد. پس از رهبری حزب انتظار داشتند مثل آهن‌ربای قدرتمندی که هزاران براده پراکنده آهن را همسو می‌کند، خیل مردم را به یک ارتش سیاسی تبدیل سازد. گاهی به‌سختی می‌توان فهمید که توده‌ها در عمل غیر از ماده خام وجود خود، چه چیزی به طرح انقلابی وارد خواهند کرد. کتاب راهنمای لنین دربارهٔ

1. infection  
 2. petit-bourgeois bacilli  
 3. sacks of potatoes  
 4. homologous

وظایف کارکردی که حزب در پیش می‌گیرد، کاملاً جامع بود: «ما باید در جایگاه نظریه‌پرداز، کارمند تبلیغات، تحریک‌کننده و سازمان‌دهنده، به میان تمام طبقات مردم برویم».[۲۳] از فهرست او می‌توان نتیجه‌گیری کرد که انقلابی‌ها قرار بود دانش، نظر کارشناسی، اشتیاق و هدفمندی را برای ساختار عملیاتی و تشکیلاتی فراهم کنند. با توجه به این جریان تک‌سویه خدمات فکری، جمعی و فرهنگی که حزب از بالا فراهم می‌کرد، به دشواری می‌توان تصور کرد که توده‌ها نقشی جز جمع شدن در کنار یکدیگر داشته‌اند.

لنین نوعی تقسیم‌کار انقلابی را در نظر داشت که به انتظارات بعدی احزاب کمونیست (اگر نگوئیم به رویه عملی ایشان) در جمع صاحبان قدرت و خارج از آن جمع شباهت داشت. کمیته مرکزی بود که تمام تصمیم‌های خطیر درباره ترفندها و راهبردها را می‌گرفت، درحالی‌که سازمان‌های توده‌ای و اتحادیه‌های کارگری که به حزب می‌پیوستند، به‌مثابه واسطه انتقال رهنمودها عمل می‌کردند. اگر حزب پیش‌تاز را چنان‌که لنین می‌پنداشت، یک ماشین برای پدیدآوردن انقلاب بدانیم، در آن صورت می‌فهمیم که رابطه حزب پیش‌تاز با طبقه کارگر، چندان فرقی با رابطه یک کاسب‌کار خطرپذیر سرمایه‌دار با طبقه کارگر ندارد. طبقه کارگر برای تولید لازم است، پس اعضایش باید آموزش ببینند، راهنمایی شوند، و سازمان‌دهی کارآمد فعالیت‌هایشان به دست متخصصان حرفه‌ای سپرده شود. البته، اهداف انقلابی‌ها و سرمایه‌دارها کاملاً با یکدیگر تفاوت دارد، ولی معضل «ابزارها» که پیش روی هر دو قرار می‌گیرد، مشابه است و با روش‌های مشابه نیز رفع می‌شود. مشکل مدیر کارخانه، چگونگی بهره‌برداری از آن‌همه «کارگر» (که همگی واحدهای تعویض‌پذیر محسوب می‌شوند) در خدمت هدف تولید بهینه است. مشکل حزب سوسیالیست علمی نیز چگونگی بهره‌برداری کارآمد از توده‌ها برای تسریع در انقلاب است. این‌گونه منطق تشکیلاتی ظاهراً برای تولید کارخانه‌ای مناسب‌تر است، زیرا در کارخانه‌ها رویه‌های تکراری و مشخص، فناوری‌های شناخته‌شده و دستمزدهای روزانه به کار می‌روند و نه شیوه‌های غیرمعمول و تقلاهای پرخطر برای انقلاب‌کردن. با این حال، بخش اعظم بحث‌های لنین با همین الگوی تشکیلاتی پیش می‌رفت.

برای پی‌بردن به امیدهای آرمان‌گرایانه لنین به حزب پیش‌تاز، می‌توان آن را با «ورزش انبوه»<sup>۱</sup> مشابه دانست که در آغاز قرن بیستم در میان هر دو دسته جنبش‌های انفعالی (صرفاً بسیج‌کننده) و چپ‌گرایانه محبوب بود. این ورزش که در استادیوم‌های بزرگ یا در زمین پادگان‌ها برگزار می‌شد، هزاران زن و مرد جوان را شامل می‌شد که

1. mass exercise

آموزش دیده بودند تا هماهنگ با یکدیگر حرکت کنند. هرچقدر شگردهای ایشان - که همگام با موسیقی ضربدار اجرا می شد - پیچیده تر بود، بیشتر تماشاچیان را شگفت زده می کرد. یک سازمان ژیمناستیک و تناسب اندام در جمهوری چک که در «دومین کنگره ملی سوکول»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۸۱ به تبلیغ وطن پرستی پرداخت، حداقل ۱۷ هزار شهروند چک را شامل می شد که یک نمایش ظریف و دقیق از حرکت های هماهنگ را اجرا کردند. [۲۴] هدف کلی نهفته در ورزش انبوه، دست یافتن به نمایشی خیره کننده از نظم، آموزش و انضباط از بالا بود؛ دستاوردی که خود ورزشکاران و تماشاچیان را مثل هم به واسطه عرض اندام قدرت منضبط به حیرت درمی آورد. این گونه صحنه ها با پذیرش یک اقتدار مرکزی واحد رخ می داد و مستلزم چنان اقتداری بود که برنامه ریزی و اجرای نمایش را بر عهده می گرفت. [۲۵] به هیچ وجه شگفت آور نیست که احزاب جدید برای بسیج انبوه مردم - از هر طیف که بودند - ملزم می شدند که این گونه نمایش های دولتی را با ایدئولوژی تشکیلاتی خود سازگار بدانند. لنین خیلی واقع گرا بود که تصور کرد دموکرات های اجتماعی روس هیچ گاه تا این حد منسجم و منضبط نخواهند شد. باین حال، آن روش آشکارا به الگوی هماهنگی دولت مرکزی تبدیل شد که لنین آرزو داشت، و به این ترتیب، معیاری شد که او دستاوردهایش را با آن می سنجید.

با وجود ناهمخوانی هایی که در تعالیم و هدف لوکوبوزیه و لنین وجود داشت، آنان در برخی مؤلفه های اصلی تجددگرایی اعلا با یکدیگر اشتراک داشتند. گرچه تظاهر به عملی بودن در هریک از ایشان ممکن است به نظر ما باورنکردنی باشد، آن دو خود به وجود یک علم برتر اعتقاد داشتند که برای ادعای برتری و اعتبار یک گروه کوچک از نخبگان برنامه ریزی به کار می رفت. لوکوبوزیه گمان می کرد که حقایق علمی ساخت و ساز پیشرفته و طراحی کارآمد، به وی حق می دهد که باقی مانده شهری ناهنجار و دارای سابقه تاریخی آشفته را با شهر آرمان گرایانه خودش تعویض کند. لنین باور داشت که علم ماتریالیسم دیالکتیک، حزب او را از بینش منحصر به فرد درباره فرایند انقلاب، و از حق مطالبه رهبری یک طبقه کارگر برخوردار می کند که درغیراین صورت، یک طبقه نابسامان و دچار گمراهی ایدئولوژیک می شد و آنان هر دو متقاعد شده بودند که دانش علمی شان، پاسخ های درست و یگانه ای برای چگونگی طراحی شهرها و چگونگی به بار نشاندن انقلاب ها فراهم می کند. اطمینان ایشان به روشی که در پیش گرفتند، به معنای بی نیازی علم طراحی شهری یا طراحی انقلاب ها از تجربه های موجود و ارزش های ذی نفعان آن طرح ها [شهروندان و مردم عادی] بود. آنان حتی برعکس می خواستند آن بخش از خمیرمایه انسان را که به قلمرو فعالیت های



انسانی مربوط است، تغییر دهند. البته، لوکوبوزیه و لنین هر دو هدف نهایی را بهبود اوضاع انسان می‌دانستند و هر دو سعی کردند با روش‌هایی که به شدت سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه بود، به آن هدف برسند. در نوشته‌های هر دو، استعاره‌های نظامی و ماشینی به وفور وجود داشت؛ خانه و شهر به نظر لوکوبوزیه ماشین‌هایی برای زندگی بودند، و حزب پشتاز به نظر لنین، نوعی ماشین برای ساختن انقلاب بود. پس طبیعی به نظر می‌رسد که توسل به قالب‌های متمرکز هماهنگی دیوان‌سالارانه - به‌ویژه کارخانه و محیط پادگان - به‌طور تدریجی به نوشته‌های آنان راه پیدا کرده باشد. [۲۶] بی‌تردید آن دو نفر در زمره اثرگذارترین و متکبرترین شخصیت‌ها در قلمرو تجددگرایی اعلا بوده‌اند، ولی در عین حال، ایشان مصادیق بارز و معیار برای این طرزفکر نیز هستند.

انقلاب‌های ۱۹۱۷ در نظر و عمل

احتمالاً بحث مفصل دربارهٔ دو انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ (فوریه و به‌ویژه اکتبر) ما را از موضوع کتاب دور خواهد کرد. با این حال، می‌توانیم به‌اختصار به برخی از شیوه‌های اصلی اشاره کنیم که فرایند انقلاب در عمل خیلی کم به آموزه‌های تشکیلاتی تبلیغ‌شده در «چه باید کرد» شبیه شد. طرح تجددگرایی اعلا برای انقلاب، همان‌قدر اندک از دل تجربه بیرون آمده بود که برنامه‌های تجددگرایی اعلا برای برازیلیا و چند دیگر به تجربه‌های عملی ربط داشتند.

ناهنجارترین حقیقت دربارهٔ انقلاب روسیه از این قرار است که آن انقلاب تقریباً به هیچ‌وجه به دست حزب پشتاز، یعنی بلشویک‌ها پیروز نشد. آنچه لنین به‌خوبی از عهده‌اش برآمد، مصادرهٔ انقلاب به‌نفع خود پس از رخداد انقلاب بود. چنان‌که هانا آرنست<sup>۱</sup> نیز به‌اختصار گفته است: «بلشویک‌ها قدرت را که سهل و آسان کف خیابان افتاده بود، دیدند و برداشتند.» [۲۷] ای. اچ. کار که یکی از نخستین و کامل‌ترین مطالعات دربارهٔ دوران انقلاب را نوشت، نتیجه‌گیری کرد: «سهم لنین و بلشویک‌ها در سرنگونی تزار، ناچیز بود و بلشویسم در واقع، بر یک تخت خالی پیروز شد». همچنین لنین از آن فرماندهان پیشگو نبود که بتواند فرصت‌های راهبردی را به‌وضوح تشخیص دهد. او در ژانویهٔ ۱۹۱۷ - یک ماه پیش از انقلاب فوریه - با اندوه نوشت: «ما مردم نسل قدیم شاید آن نبردهای سرنوشت‌ساز در انقلاب آینده را به چشم نبینیم.» [۲۸]

بلشویک‌ها در آستانهٔ انقلاب قطعاً پایگاه متوسطی در میان طبقهٔ کارگر به‌ویژه کارگرهای غیرماهر در مسکو و سن‌پترزبورگ - داشتند، ولی انقلابی‌های اجتماعی،

1. Hannah Arendt

2. E. H. Carr

منشویک‌ها،<sup>۱</sup> آنارشویست‌ها و کارگرهای غیروابسته به نهادها، در آن انقلاب غالب بودند. علاوه بر این، کارگرانی که به بلشویک‌ها تعلق خاطر داشتند، به ندرت حاضر به اطاعت از سلطهٔ سلسله‌مراتبی بودند که در «چه باید کرد؟» مدنظر بود.

اشتیاق لنین به روش انقلابی برای رسیدن بلشویک‌ها به قدرت و پایه‌گذاری یک ساختار سخت‌گیرانه، منضبط و از نوع فرمان‌دادن و نظارت کردن بود. هیچ چیز نمی‌توانست به اندازهٔ آن روش، از تجربهٔ علمی دور باشد. انقلاب ۱۹۱۷ به جز یک جنبه، از سایر جنبه‌ها بسیار به انقلاب ناکام ۱۹۰۵ شباهت داشت. کارگران شورشی کارخانه‌ها را تصرف کردند و قدرت را در شهرداری به دست گرفتند، درحالی‌که در شهرستان‌ها و روستاها نیز رعیت‌ها به مصادرهٔ زمین‌ها و حمله به اشراف و مأموران مالیاتی مشغول شدند. هیچ کدام از این اقدامات در ۱۹۰۵ یا ۱۹۱۷ به دست بلشویک‌ها یا هر پیشتاز انقلابی دیگر اجرا نشد. کارگران که به‌طور خودجوش در سال ۱۹۱۷ شوراها را برای ادارهٔ هر کارخانه تشکیل دادند، هر جا که خواستند، دستورهای کمیته‌های اجرایی شوراها را برای اجرای مرکزی - چه رسد به بلشویک‌ها - را نادیده گرفتند. رعیت‌ها تا جایی که توانستند، از خلأ قدرت در مرکز بهره‌برداری کردند تا دوباره بر زمین‌ها مسلط شوند و عدالت محلی را از نظر خود محقق سازند. اکثر آن خرده‌کشاورزها حتی نام بلشویک‌ها را هم نشنیده بودند، چه رسد که فکر اطاعت از آنان را به سر راه دهند. آنچه باید به‌طور جدی دربارهٔ شرح جزئیات رخدادهای اواخر اکتبر ۱۹۱۷ به ذهن هر خواننده‌ای خطور کند، آشفتگی وحشتناک و خودمختاری محلی در آن دوره است. [۲۹] حتی تصور محض هماهنگی مرکزی در آن اوضاع درهم‌ریختهٔ سیاسی غیرممکن بود. در خلال درگیری‌ها - چنان‌که مورخان نظامی و شاهدان اوضاع همواره دریافته‌اند - ساختار فرماندهی متزلزل می‌شود، ارتباط افسران بلندپایه با سربازان قطع می‌شود و آنان قادر نیستند به سرعت به تحولات متغیر در جبههٔ نبرد واکنش نشان دهند. در این وضعیت‌ها ممکن است وقتی فرمان‌های افسران به میدان نبرد می‌رسد، نامربوط شده باشد. [۳۰] طنزآمیز است که خود لنین با رهبران حزب هماهنگ نبود (رهبرانی که بسیاری از آنان پشت میله‌های زندان بودند) و در آستانهٔ انقلاب با لقب کودتاچی بی‌ملاحظهٔ آماج انتقاد قرار گرفت.

مؤلفهٔ تازه‌ای که به‌ثمرنشستن انقلاب در سال ۱۹۱۷ را نسبت به سال ۱۹۰۵ محتمل‌تر ساخت، جنگ جهانی اول - به‌ویژه شکست نظامی حملهٔ روسیه در اتریش بود. هزاران سرباز روس سلاح‌های خود را به زمین گذاشتند تا به شهرها بازگردند یا

۱. منشویک‌ها (Mensheviks) یکی از سه گروه غالب در جنبش سوسیالیستی روسیه بودند که از ۱۹۰۳ شکل گرفتند. دو گروه دیگر، بلشویک‌ها و انقلابی‌های جمع‌گرا بودند. - م.

برای تصاحب زمین به نواحی روستایی بروند. دولت موقت الکساندر کرنسکی<sup>۱</sup> از قوای قهری ناچیز برای دفاع از خود برخوردار بود و به این ترتیب، «بلشویک‌ها توانستند تخت خالی را تصاحب کنند». البته، شورش نظامی کوچک‌ترین در ۲۴ اکتبر نیز ضربه مؤثری بود. آنچه را در سال‌های بعد تا ۱۹۲۱ رخ داد، می‌توان به بهترین شکل با «فتح مجدد» توصیف کرد که این بار به دست دولت بی‌تجربه و نوپای بلشویک رخ داد. آن فتح مجدد صرفاً یک جنگ داخلی علیه نیروهای خودمختاری بود که قدرت محلی را در انقلاب به چنگ آورده بودند. [۳۱] آن جنگ در درجه اول شامل تقلای نابودکردن قدرت مستقل شوراهای و تحمیل کارمزد، مهار نیروی کار، و لغو حق اعتصاب کارگران بود. حکومت بلشویک در مناطق روستایی به تدریج سلطه سیاسی خود (به جای قدرت محلی)، تحویل گرفتن گندم، و درنهایت، اشتراکی‌سازی کشاورزی را به مردم تحمیل کرد. [۳۲] فرایند شکل‌گیری حکومت بلشویک شامل خشونت فراوان علیه ذی‌نفعان قدیم خود بود. این واقعیت در شورش‌های کرونستات، تامبوف و ماکنووچینا<sup>۲</sup> در اوکراین به اثبات رسید.

الگوی حزب پیشتاز که به‌صراحت در «چه باید کرد؟» توصیف شده است، مصداق بارزی از شیوه فرماندهی و نظارت است. باین حال، وقتی آن شیوه را در عمل برای فرایند انقلابی به کار بردند، معلوم شد که خیال باطلی است و با حقایق روزگار میانه‌ای ندارد. به‌زودی معلوم شد آن ساختار قدرت که نئین امیدوار بود ساختار انقلاب را شکل دهد، بیشتر به «استبداد بلندمدت طبقه کارگر» شبیه است. و البته کارگران و رعیت‌ها از این ساختار قدرت راضی نبودند، پس حکومت آن را در قالب مقوله «هماهنگی اجباری» به ایشان تحمیل کرد.

چون انقلابی‌های پیروز، تاریخ رسمی چگونگی به‌قدرت‌رسیدنشان را نوشتند، به‌تعبیری، چندان اهمیت ندارد که گزارش ایشان چقدر با واقعیت‌های تاریخی انطباق دارد. چون اکثر شهروندان دوست دارند گزارش‌های شسته‌رفته و ساخته‌وپرداخته را - صرف‌نظر از اینکه دقیق هست یا خیر - باور کنند، این رفتار حتی اطمینان ایشان به بصیرت، عزم راسخ و قدرت رهبران انقلاب را بیشتر می‌کند. روال متعارف «کاملاً درست است» که درباره جریان انقلاب گفته می‌شود، شاید شدیدترین شکل ساده‌سازی حکومتی باشد. این روال در خدمت اهداف متنوع سیاسی و زیبایی‌شناختی قرار می‌گیرد و سپس آن اهداف به پذیرش قالبی که مدنظر بوده است، کمک می‌کنند. بی‌تردید وارثان حکومت انقلابی به‌نفع خود می‌بینند که خود را نخستین راویان آن دستاورد

1. Aleksander Krensky  
2. Kronstadt, Tambor, and the Maknovchina

تاریخی جلوه دهند، پس در چنان روایتی بر جایگاه صرف نظرناشدنی ایشان - به مثابه رهبران و مبلغان انقلاب - تأکید می‌شود. آن روایت دربارهٔ لنین به بهترین شکل با ایدئولوژی تشکیلاتی تصریح‌شدهٔ بلشویک‌ها تناسب داشت. میلووان دیلاس<sup>۱</sup> می‌گوید تاریخ‌های رسمی و حکومتی انقلاب‌ها: «انقلاب‌ها را طوری توصیف می‌کنند که گویی ثمرهٔ اقدام از پیش برنامه‌ریزی‌شدهٔ رهبران انقلاب است». [۳۳] لازم نیست پای هیچ‌گونه بدبینی یا دروغ‌گویی در کار باشد. در نظر رهبران انقلاب و فرماندهان نظامی کاملاً طبیعی است که دربارهٔ نفوذ خود در رخدادها مبالغه کنند؛ چنین رفتاری همان شیوهٔ نگاه به دنیا از چشم و موقعیت ایشان است و به‌ندرت به نفع زیردستان ایشان است که تصاویر برساختهٔ این رهبران را انکار کنند. فاتحان پس از مصادرهٔ قدرت، علاقهٔ عجیبی دارند که هرچه سریع‌تر انقلاب را از خیابان‌ها بیرون بکشند و در موزه‌ها و کتاب‌های درسی جای دهند، مبدا که مردم بخوانند چنان تجربه‌ای را دوباره تکرار کنند. [۳۴] ارائهٔ گزارشی مختصر که در آن بر ثبات ارادهٔ چند تن از رهبران تأکید شود، بر مشروعیت آنان می‌افزاید و تأکید بر انسجام، یکدلی و هدف متمرکز، چنان مشروعیتی را حتمی - و در نتیجه، همیشگی - جلوه می‌دهد. بی‌اعتنایی به اقدام خودجوش مردم، یک هدف دیگر را نیز برآورده می‌کند؛ یعنی به‌طور ضمنی به همه می‌فهماند که طبقهٔ کارگر به‌تنهایی و خارج از چارچوب رهبری مرکزی قادر به اقدام نیست. [۳۵] چنین روایتی احتمالاً فرصت شناسایی دشمنان در بیرون و درون بدنهٔ انقلاب را فراهم می‌کند و انگشت‌گذاشتن بر اهداف مناسب برای نفرت‌ورزی یا سرکوب را ممکن می‌سازد. روایت متعارفی که نخبگان انقلابی ترویج می‌کنند، به‌دلیل ویژگی خود فرایند تاریخی - که موجب «طبیعی‌نمایی» دنیا و پاک‌کردن شواهد مرتبط با تصادفی‌بودن رخدادها [انقلاب] می‌شود - تقویت می‌گردد. آنان که در «انقلاب روسیه» جنگیدند، تازه بعدها وقتی انقلاب به یک واقعیت تحقق‌یافته تبدیل شده بود، به این واقعیت دربارهٔ خودشان پی بردند. به‌همین ترتیب، هیچ‌کدام از کسانی که مثلاً در جنگ جهانی اول یا «نبرد بالچ»<sup>۲</sup> شرکت کردند (نهضت اصلاحات یا رنسانس که جای خود دارد)، هنگام مشارکت در آن فرایندها اصلاً نمی‌دانستند که خود و فعالیتشان روزی با چه عبارت‌های خلاصه‌ای توصیف خواهند شد. و چون امور تاریخی بالاخره حتماً به‌شکل خاصی از آب درمی‌آیند، یعنی الگوها یا علل ویژه‌ای دارند که با نگاه به گذشته، بدیهی به نظر می‌رسد، عجیب نیست که گاهی نتیجهٔ تحولات تاریخی،

### 1. Milovan Djilas

۲. نبرد بالچ (Battle of the Bulge) آخرین حملهٔ بزرگ آلمان در جبههٔ غربی جنگ جهانی دوم بود که از دسامبر ۱۹۴۴ تا ۲۵ ژانویهٔ ۱۹۴۵ رخ داد و به شکست آلمانی‌ها انجامید. - م.

به نظر ما حتمی یا بدیهی می‌نماید. پس هرکسی ممکن است غافل شود که یک امر تاریخی ممکن بود کاملاً متفاوت از آنچه بوده است، از آب درآید. [۳۶] این غفلت گام دیگری برای طبیعی‌نمایی موفقیت انقلاب‌هاست. [۳۷] وقتی پیروزمندانی از قبیل لنین می‌خواستند نظریه‌های خودشان دربارهٔ انقلاب را به دیگران بقبولانند - که چندان ربطی به رخدادهای خود انقلاب نداشت و بیشتر به داستان‌های رسمی پس از انقلاب مربوط می‌شد - در روایت ایشان بسیار بر عاملیت<sup>۱</sup> هدفمندی و نبوغ رهبران انقلاب، و حداقل تصادف و احتمال تأکید می‌شد. [۳۸] طرفه آنکه در نهایت، حکایت رسمی «انقلاب بلشویک» به مدتی فراتر از ۶۰ سال طوری ساخته شد تا کاملاً با رهنمودهای آرمان‌گرایانه تشریح‌شده در «چه باید کرد؟» سازگار باشد.

لنین در «حکومت و انقلاب»

لنین در حکومت و انقلاب<sup>۲</sup> را اغلب با لنین در «چه باید کرد؟» مقایسه می‌کنند تا گذار فاحش در دیدگاه او دربارهٔ رابطهٔ بین حزب پشتاز و توده‌ها را نشان دهند. بی‌تردید بخش عمدهٔ لحن لنین در آن رساله - که در آگوست و سپتامبر ۱۹۱۷ یعنی بعد از انقلاب فوریه و دقیقاً قبل از انقلاب اکتبر، با سرعت سرسام‌آور نوشته شد - به زحمت با نوشتهٔ او در سال ۱۹۰۳ جور درمی‌آید. علل مهم و مصلحت‌اندیشانه‌ای وجود دارد که لنین در سال ۱۹۱۷ خواسته بود اقدامات خودجوش و انقلابی مردم را تا حد امکان تشویق کند. او و سایر بلشویک‌ها نگران بودند که بسیاری از کارگران - کارگرانی که در کارخانه‌ها به رئیس تبدیل شده بودند - و بسیاری از شهرنشینان روس، شوق انقلاب را از دست بدهند و به این ترتیب، دولت موقت کرنسکی بتواند مهار اوضاع را در دست بگیرد و راه بلشویک‌ها را سد کند. به نظر انقلابی‌های طرفدار لنین، همه‌چیز به بی‌ثبات کردن دولت کرنسکی بستگی داشت و حتی مهم نبود که جمعیت‌های معترض، مطابق نظم بلشویک‌ها عمل نکنند. عجیب نیست که لنین حتی در ابتدای نوامبر - پیش از هنگامی که بلشویک‌ها جای پای خود را محکم کردند - خیلی شبیه هرج و مرج طلب‌ها رفتار می‌کرد: «سوسیالیسم با دستور از بالا حاصل نمی‌شود. دستورهای مکانیکی دیوان‌سالارانهٔ حکومتی با روح سوسیالیسم میانه‌ای ندارد؛ سوسیالیسم سرزنده و خلاق و محصول خود توده‌های مردم است.» [۳۹]

گرچه حکومت و انقلاب، لحن برابری‌طلبانه و آرمان‌گرایانه‌ای دارد که بازتابی از تصویر کمونیسم مارکس است، آنچه برای بحث ما عجیب می‌نماید، میزان استیلای باورهای جزمی لنین به تجددگرایی اعلاست. نخست آنکه لنین تردید نمی‌کند که

1. agency

2. State and Revolution

کاربرد قوای قهری دولت، یگانه راه برای ساختن سوسیالیسم است. وی به صراحت ضرورتِ خشونت پس از رسیدن به قدرت را اعلام می‌کند: «طبقه کارگر به قدرت دولت، به سازمان‌دهی متمرکز قدرت، سازمان‌دهی خشونت ... نیاز دارد، زیرا همه این‌ها با هدف هدایت توده‌های انبوه مردم - از رعیت روستایی گرفته تا خرده‌بورژوا و نیمه‌کارگران - در مسیر سازمان‌دهی نظام اقتصادی سوسیالیست انجام می‌شود.» [۴۰]

مارکسیسم بار دیگر مفاهیم و آموزه‌هایی فراهم می‌کند که گویی فقط برای توده‌های کارگر، مغز متفکر است: «مارکسیسم با آموزش دادن به یک حزب کارگر، در واقع، باعث فرهیختگی پیشتازان طبقه کارگر می‌شود تا آنان قادر باشند مسئولیت قدرت و هدایت تمام مردم به سوسیالیسم را بپذیرند؛ نظم جدید را اداره و سازمان‌دهی کنند؛ و به آموزگار، راهنما و رهبر تمام زحمت‌کشان و استثمارشدگانی تبدیل شوند که بدون بورژوازی و حتی علیه بورژوازی، به ساختن زندگی اجتماعی خود همت می‌کنند.»

[۴۱] در این حرف‌ها فرض شده است که زندگی اجتماعی طبقه کارگر به دست یکی از دو گزینه بورژوازی یا حزب پیشتاز سامان می‌گیرد، ولی هیچ‌گاه به دست خود اعضای طبقه کارگر سازمان‌دهی نمی‌گردد.

لنین در عین حال، به صراحت درباره جامعه‌ای نوین سخن می‌گوید که در آن از سیاست خبری نیست و برای اداره امور تقریباً به هرکسی می‌توان اطمینان کرد. الگوهای این خوش‌بینی لنین، دقیقاً همان ماشین‌های بزرگ ساخته بشر در آن زمان - یعنی تشکیلات صنعتی و دیوان‌سالاری‌های عظیم - بودند. رشد سرمایه‌داری در نظر او به پیدایش یک ساختار تکنوکرات غیرسیاسی انجامیده بود که خودبه‌خود روبه‌راه می‌شد: «فرهنگ سرمایه‌داری موجب پیدایش تولید بزرگ مقیاس، راه آهن، کارخانه‌ها، خدمات پستی، تلفن و غیره شده است و اکثر قریب به اتفاق وظایف (قدرت دولتی) قدیم، براساس همین دستاوردها به قدری ساده شده و امکان تقلیل دادن آن‌ها به عملیات ساده ثبت، بایگانی و واریسی به وجود آمده است که کاملاً در دسترس هر فرد باسواد قرار خواهد گرفت. به این ترتیب، امکان اجرای این عملیات با دستمزدهایی معادل دستمزد کارگران مهیا شده است و شاید (باید) این وظایف از هرگونه رنگ‌وبوی برتری و هرگونه شکوه و بزرگی دولتی تهی شوند.» [۴۲] لنین چشم‌انداز عقلانیت فنی کامل در تولید پیشرفته را در نظر خود مجسم می‌کرد: وقتی تسلط و استادی مناسب برای هر یک از زوایای تقسیم‌کار رایج پدید آمد، تقریباً دیگر جای حرف و حدیث باقی نمی‌ماند.

انقلاب، بورژوازی را از این «کشتی مسافربری اقیانوس پیما» بیرون می‌راند، حزب پیشتاز را به کرسی می‌نشانند و مسیر جدیدی برای کشتی ترسیم می‌کند، ولی شغل خدمه بی‌شمار آن را تغییر نمی‌دهد. لازم است بگوییم که تصویر لنین از این ساختار

فنی، کاملاً ایستا بود. شیوه‌های تولید از قبل معلوم بودند یا اگر تغییر می‌کردند، نیازی به انواع مهارت‌ها وجود نداشت. وعده آرمان‌گرایانه این مناسبات که به واسطه سرمایه‌داری پدید می‌آمدند، از این قرار بود که همه می‌توانند در اداره کشور شرکت کنند. شکل‌گیری سرمایه‌داری موجب پیدایش دستگاه‌های عریض و طویل، جمعی و دیوان‌سالارانه، و نیز امکان «آموزش و نظم‌دهی به میلیون‌ها کارگر» شده بود. [۴۳] این دیوان‌سالاری‌های عظیم و متمرکز در کنار یکدیگر، روزنه ورود به دنیای جدید بودند. لنین سازوکار این پدیده را در بسیج آلمانی‌ها در جنگ جهانی اول - با هدایت راتنو - به چشم دیده بود. علم و تقسیم‌کار، همه‌جا تخم نوعی نظم نهادی برای تخصص فنی را پاشیده بودند که موجب می‌شد از آن پس سیاست و نزاع‌های فکری، محلی از اعراب نداشته باشند. تولید متجدد موجب شد مبانی نوعی استبداد فراهم شود که از لحاظ فنی ضروری بود: «در مورد اهمیت اختیارات مستبدانه فردی ... لازم است بگویم که صنعت ماشینی بزرگ مقیاس - که دقیقاً زیربنای سوسیالیسم است - نیاز به اراده واحد، مطلق و بی‌چون و چرای دارد؛ اراده‌ای که نیروی مشترک صدها، هزاران و ده‌ها هزار انسان را هدایت می‌کند. ولی چگونه می‌توان از تحقق اراده واحد بی‌چون و چرای مطمئن شد؟ ... با هزاران انسان که اراده خود را مطیع اراده یکی قرار می‌دهند ... لازم است یاد بگیریم مردم‌سالاری موردپسند کارگران را - که مثل یک سیل بهاری، خروشان و موج است و کرانه‌های خودش را نیز در آب غرق می‌کند - با انضباط آهنین در محیط کار و با اطاعت بی‌چون و چرای از اراده یک شخص یعنی رهبر شوراها تلفیق کنیم». [۴۴]

لنین از این لحاظ به بسیاری از طرفداران سرمایه‌داری در زمان خودش پیوست که شیفته فناوری تولید فوردی و تیلری<sup>۱</sup> بودند. آنچه در اتحادیه‌های کارگری غربی در آن زمان به مثابه «سلب مهارت» از نیروی کار صنعتگران، ناپذیرفتنی می‌نمود، نزد لنین به مثابه روزنه برنامه‌ریزی حکومتی عقلانی بود و پسندیده جلوه می‌کرد. [۴۵] به نظر لنین فقط یک راه حل واحد، کارآمد و واقع‌بینانه برای تمام موارد طراحی عقلانی تولید یا امور اجرایی وجود داشت. [۴۶]

لنین به سیاق فوریه‌ای<sup>۲</sup> کار خیال‌پردازی خود را درباره یک سندیکای عظیم ملی

### 1. Fordist and Taylorist

۲. فوریه‌گرایی (Fourierism) به مجموعه نظام‌یافته‌ای از باورهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گفته می‌شود که نخستین بار متفکر فرانسوی به نام چارلز فوریه (۱۷۷۲ تا ۱۸۳۷) مطرح کرد. فوریه یکی از بنیان‌گذاران سوسیالیسم آرمان‌شهری بود و در پایه‌گذاری جریان اصلی تجدید نقش داشت. واژه فمینیسم نخستین بار در سال ۱۸۳۷ در کارهای او استفاده شد. چارلز فوریه را نباید با ریاضی‌دان و سیاست‌مدار معروف و معاصر ناپلئون بناپارت به نام جوزف فوریه اشتباه گرفت که سری‌های فوریه او انقلابی در ریاضیات به پا کرد و زیربنای مخابرات پیشرفته امروزی شد. - م.

ادامه داد که در عمل خودگردان باشد. وی این سندیکا را مانند یک شبکه فنی می‌دانست که با عقلانیت و انضباط عادت‌وار خودش، کارگران را به امور تکراری و منظم روزانه مقید می‌کرد. لنین در یک متن که به‌طور شگفت‌آوری اورولسی<sup>۱</sup> و شاید هشدارهای خطاب به عوامل هرج‌ومرج طلب یا بی‌فکر بود که بخواهند مقابل منطق او بایستند، معلوم می‌کند که حکومت موردنظرش چقدر سنگ‌دل خواهد بود: «گریختن از این حسابرسی ملی، روزبه‌روز دشوارتر خواهد بود... و احتمالاً مجازات فوری و جدی به همراه خواهد داشت (زیرا کارگران مسلح، مرد زندگی عملی و نه روشن‌فکرهای احساساتی هستند و بعید است بگذارند کسی ایشان را سرسری بگیرد). پس الزام به رعایت قواعد ساده و بنیادین زندگی اجتماعی، به یک عادت تبدیل خواهد شد». [۴۷]

صرف‌نظر از اینکه آرمان‌شهر لنین، برابری طلبانه‌تر بود و زمینه را برای استبداد کارگران فراهم می‌کرد، شباهت‌هایش با تجددگرایی اعلای لوکوبوزیه، مثل روز روشن بود. گویی او نظم اجتماعی را یک کارخانه یا دفتر اداری عظیم می‌دانست که «هر انسان در آن در رابطه‌ای بسامان و هم‌نوا با کل مجموعه زندگی خواهد کرد.» لنین و لوکوبوزیه تنها کسانی نبودند که چنین دیدگاهی داشتند، ولی اثرگذاری و نفوذ آنان از این لحاظ استثنایی بود. شباهت آن دو ما را دربارهٔ دامنهٔ پهناور بندگی بخش اعظم طیف چپ و نیز راست سوسیالیستی در برابر تشکیلات صنعتی متجدد آگاه می‌کند. آرمان‌شهرهای مشابه که همچون «رؤیای سوسیالیسم استبدادگرا، نظامی، برابری‌گرایانه و دیوان‌سالارانه بودند و به‌صراحت ارزش‌های پرورشی<sup>۲</sup> را می‌ستودند»، در کارهای مارکس، سن‌سیمون و داستان‌های علمی-تخیلی که در آن دوران در روسیه پرطرفدار بودند - به‌ویژه در ترجمهٔ اثر نگاه واپس‌گرایانه از ادوارد بلامی<sup>۳</sup> - دیده می‌شود. [۴۸]

لنین در «مسئلهٔ کشاورزی»

برای کامل کردن بحث دربارهٔ موضع‌گیری مداوم لنین در طرفداری از تجددگرایی اعلا لازم است فقط به نوشته‌های او دربارهٔ کشاورزی دقت کنیم. کشاورزی حوزه‌ای است که دیدگاه‌های تجددگرایی اعلا در آن حوزه به نقد جدی کشیده شده است. بخش اعظم شواهد موردنیاز را می‌توان از یک نوشتهٔ او به‌نام مسئلهٔ کشاورزی<sup>۴</sup> بیرون کشید که بین ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ نگاشته شد. [۴۹]

آن نوشته نوعی انزجار بی‌وقفه از کشاورزی کوچک‌مقیاس خانوادگی و بزرگداشت مزارع غول‌آسای کاملاً ماشینی در کشاورزی پیشرفته بود. این موضوع در نظر لنین

1. Orwellian
2. Prussian
3. Edward Bellamy's Looking Backward
4. The Agrarian Question



صرفاً از مقوله زیبایی‌های مقیاس نبود، بلکه نوعی حتمیت تاریخی محسوب می‌شد. تفاوت بین کشاورزی خانوادگی با فناوری ساده و کشاورزی بزرگ‌مقیاس ماشینی، دقیقاً همان تفاوت میان دستگاه پارچه‌بافی دستی در صنایع کتان و دستگاه‌های ماشینی در کارخانه‌های نساجی بزرگ بود. لنین گمان می‌کرد که اسلوب اولی، محکوم به شکست است. وی این قیاس را از مارکس اقتباس کرده بود که بارها از آن استفاده کرد تا به مخاطب بگوید که ماشین پارچه‌بافی دستی به زمین‌داری (فئودالیسم)، و ماشین صنعتی پارچه‌بافی به سرمایه‌داری ختم می‌شود. تشبیه مذکور به قدری در نظر لنین آموزنده بود که وی از آن در سایر حوزه‌ها نیز استفاده کرد و مثلاً در «چه باید کرد؟» مدعی شد که مخالفانش - یعنی اقتصاددانان - از «شیوه‌های صنایع دستی» استفاده می‌کردند، درحالی‌که بلشویک‌ها به‌مثابه انقلابی‌های حرفه‌ای (امروزی و آموزش دیده) وارد عمل می‌شوند.

به نظر لنین شیوه‌های تولیدی خرده‌کشاورزان - و البته خود کشاورزان - به طرز ناامیدکننده‌ای عقب‌مانده بودند. آن شیوه‌ها صرفاً بقایا یا ویرانه‌هایی تاریخی بودند که بساطشان باید بی‌چون و چرا برچیده می‌شد؛ چنان‌که بساط بافندگان صنعت کتان به دست صنعت ماشینی بزرگ‌مقیاس - که معادل کشاورزی ماشینی بود - برچیده شد. او نوشت: «دو دهه گذشته است و ماشین‌آلات موجب شده‌اند که تولیدکننده کوچک از آخرین پناهگاهش نیز رانده شود؛ گویی بخواهند به کسانی که گوش شنوا و چشم بینا دارند، بگویند که اقتصاددان همواره باید ترقی‌گرا باشد، به پیشرفت فنی بیندیشد یا در غیر این صورت، از قافله عقب بماند، زیرا کسی که به آینده نیندیشد، پشت خود را به گذشته گرم خواهد کرد؛ وضعیت میانه‌ای هم بین این دو وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد». [۵۰] لنین در این اثر و سایر آثارش به اعلام انزجار از تمام شیوه‌های کشاورزی و اجتماعی مرتبط با نظام سه‌مزرعه‌ای<sup>۱</sup> متعارف، محلی و مشاع پرداخت که در تخصیص قطعات زمین کاربرد داشت و همچنان در بسیاری از بخش‌های روسیه باقی بود. مالکیت در آن شیوه مانع از شکل‌گیری کامل سرمایه‌داری می‌شد که خود یکی از شرایط انقلاب بود. او نتیجه‌گیری کرد: «اجرای فنون پیشرفته کشاورزی مستلزم دگرگون‌شدن تمام شرایط موجود در روش‌های اقتصادی در قطعه

۱. نظام سه‌مزرعه‌ای (three-field system) نوعی نظام چرخش محصول بود که در قرون وسطا و اوایل دوران مدرن در اروپا به کار می‌رفت و هر کشاورز، چند محصول را به تناوب در بخش‌های (معمولاً سه‌تایی) مختلف در زمین‌هایش می‌کاشت تا برداشت محصول افزایش یابد. در مناطق کم‌آب از قبیل خاورمیانه و ایران که نهاده کیمیا به جای زمین، در درجه اول آب و نیروی کار بود، کشاورزان از نظام آیش (صبرکردن برای احیای خاک و بارآوری آن) استفاده می‌کردند، یعنی به قدر کافی زمین داشتند که یک قطعه زمین را به مدت یک یا دو فصل رها کنند تا مواد مغذی خاک دوباره به میزان مطلوب برسد. - م.

زمین‌های خرده‌کشاورزان، یعنی روش‌های باستانی، محافظه‌کارانه، مربوط به اقوام وحشی، جاهلانه و فقیرانه گذشته است. نظام سه‌مزرعه‌ای، ابزارهای بدوی، بیچارگی پدرسالارانه زارع، روش‌های تکراری پرواربندی احشام و جهل ابتدایی و تمام‌عیار درباره شرایط و الزامات بازار، همگی باید به دریا ریخته شوند» [۵۱]

با این حال، آن تناسب منطقی که از دل صنایع کارخانه‌ای اقتباس شد و برای کشاورزی به کار رفت، به شدت محل انتقاد قرار گرفت. اقتصاددان‌های بی‌شمار به بررسی تفصیلی تخصیص نیروی کار، تولید و هزینه‌های خانوارهای روستایی پرداخته بودند. گرچه برخی از ایشان شاید از لحاظ ایدئولوژیک مایل به ارائه دلیل به نفع کارایی تولید در املاک کوچک بودند، شواهد تجربی فراوانی وجود داشت که به ناچار باید به آن‌ها توجه می‌شد. [۵۲] ایشان معتقد بودند که ماهیت بخش اعظم تولیدات کشاورزی به گونه‌ای است که بازده اقتصادی ماشینی کردن تولید، در مقایسه با بازده تشدید<sup>۱</sup> (تمرکز بر کوددهی، زادوولد نژادهای مناسب و غیره)، کمتر است. به نظر ایشان، بازده به مقیاس نیز در مساحت‌هایی فراتر از میانگین مساحت زمین‌های کشاورزی خانوادگی، اندک یا حتی منفی بود. شاید نئین تمام این استدلال‌ها را نادیده می‌گرفت، زیرا به نظر او اگر آن حرف‌ها مبتنی بر آمارهای روسیه بودند، عقب‌ماندگی زیرساخت‌های روستایی در آن کشور مانعی برای ماشینی شدن و تولید کشاورزی بود. ولی اکثر آن داده‌ها از آلمان و اتریش آمده بود که نسبت به روسیه پیشرفته‌تر بودند و حتی کشاورزان کوچک نیز به شدت با روش تجاری و مطابق عوامل بازار فعالیت می‌کردند. [۵۳]

نئین عزم خود را جزم کرد تا داده‌های حاکی از کارآمدی یا رقابت‌مندی کشاورزی خانوادگی را نادیده بگیرد. وی از ناسازگاری‌ها در شواهد تجربی آن داده‌ها بهره‌برداری کرد و به جای آن‌ها داده‌هایی از دانشمندان دیگر - اعم از روس و آلمانی - ارائه کرد تا علیه آن‌ها دلیل آورده باشد. وی حتی وقتی شواهد موجود را مسلم دید، ادعا کرد کشاورزانی که با این روش‌ها دوام آورده‌اند، فقط با گرسنگی و کار بیش از اندازه برای خود، همسر و فرزندان، گاوها و حیوانات شخم‌زن زنده مانده‌اند. پس به ادعای او تمام سود مزارع کوچک به دلیل کار طاقت‌فرسا و مصرف کمتر از نیاز بود. البته، گرچه چنان شیوه‌های «خوداستثماری»<sup>۲</sup> در خانواده‌های رعیت‌ها پیدا می‌شد، شواهد نئین اصلاً قانع‌کننده نبود. در تلقی او (و مارکس) از شیوه‌های تولید، بقای کاریدی صنعتگران و کشاورزان کوچک مقیاس، نوعی نابهنجاری تاریخی تصادفی بود. ما از آن

1. intensification  
 2. auto-exploitation

زمان تا امروز دریافته ایم که تولید کوچک مقیاس می تواند چقدر کارآمد و سرسخت باشد، ولی لنین درباره آنچه در آینده به بار می نشست، تردید نداشت: «این تحقیق، برتری فنی تولید بزرگ مقیاس در کشاورزی را ثابت می کند... [و] کار بیش از اندازه و مصرف ناکافی در میان خرده کشاورزان و تبدیل شدن ایشان به کارگران روزمزد تکرارکننده امور پیش پا افتاده برای ارباب... این واقعیت ها تمام و کمال نشان می دهند که جایگاه کشاورز خرده پا در کشاورزی نظام سرمایه داری، از هر جهت مشابه جایگاه کارگر صنایع دستی در صنعت است.» [۵۴]

«مسئله کشاورزی» همچنین فرصتی فراهم می کند تا به یک وجه از تجددگرایی اعلای لنین پی ببریم: تحسین روزآمدترین فناوری ها و به ویژه انرژی الکتریکی. [۵۵] مشهور است که وی یک بار گفت: «کمونیسم قدرت شوراها به علاوه برقی شدن کل کشور است.» انرژی الکتریکی در نظر او و اکثر تجددگرایان اعلای دیگر، جاذبه ای تقریباً افسانه ای داشت. به گمان من، چنان جاذبه ای به ویژگی های منحصر به فرد انرژی الکتریکی - به مثابه یکی از انواع انرژی - ربط داشت. انرژی الکتریکی برخلاف سازوکارهای انرژی بخار، انرژی مستقیم آب [توربین ها و غیره] و موتور درون سوز، یک انرژی «بی صدا»، دقیق و تقریباً نامرئی بود. انرژی الکتریکی به نظر لنین و بسیاری از دیگر انسان ها، جادویی جلوه می کرد. نوید انرژی الکتریکی برای نوسازی زندگی روستایی در این بود که وقتی خطوط انتقال نصب می شدند، انرژی را می شد تا دور دست ترین نقاط فرستاد تا بدون تأخیر و به هر میزان که نیاز باشد، مصرف شود. لنین به غلط گمان می کرد که برق در اکثر عملیات مزارع، جای موتور درون سوز را خواهد گرفت: «ماشین آلاتی که با برق تغذیه می شوند، نرم تر و دقیق تر کار می کنند و به همین علت، کاربردشان در خرمن کوبی، شخم زدن، شیردوشی و چیدن علوفه آسان تر است.» [۵۶] حکومت می توانست با دسترس پذیر کردن برق برای تمام مردم، آنچه را که مارکس «بلاغت زندگی روستایی»<sup>۱</sup> نامیده بود بر طرف سازد.

به نظر لنین برقی شدن زندگی، راه حل برچیدن الگوی زمین داری خرده بورژوازی و به این ترتیب، یگانه شیوه انهدام «ریشه های سرمایه داری» در مناطق غیر شهری بود که «خاستگاه و تکیه گاه دشمن داخلی بودند». دشمن «به تولید کوچک مقیاس وابسته است و فقط یک راه برای نابود کردن این تولید وجود دارد: بنا کردن نظام اقتصادی کشور - از جمله کشاورزی - بر مبنای فن جدیدی که همان تولید بزرگ مقیاس پیشرفته است.

فقط انرژی الکتریکی است که این مبنای فراهم می کند.» [۵۷]

جذاییت انرژی الکتریکی در ذهن لنین، بیشتر به علت کمال و دقت ریاضیاتی اش

بود. کار جسمی انسان و حتی نیروی خیش یا ماشین خرمن کوب بخار کامل نبود؛ ولی عملکرد یک ماشین برقی، در ظاهر مطمئن، دقیق و پیوسته بود و البته لازم است بگوییم که انرژی الکتریکی تمرکزگراست. [۵۸] انرژی الکتریکی یک شبکه انتقال چشمگیر دارد که از نیروگاه مرکزی شروع شده، سپس توزیع و مهار می شود. ماهیت انرژی الکتریکی به گونه ای است که برای چشم انداز آرمان شهری و تمرکزگرای لنین، عالی می نمود. نقشه خطوط توزیع برق از نیروگاه، شبیه پره های یک کانون حمل و نقل متمرکز - مثلاً پاریس - است (فصل یکم را به خاطر بیاورید)، جز اینکه جهت حرکت انرژی الکتریکی یک طرفه است. خطوط توزیع برق به گونه ای کشور را در می نوردیدند که بر عوارض جغرافیایی چیره می شدند. انرژی الکتریکی، دسترسی به بخش اصلی دنیای متجدد را برای همه برابر ساخت و عجیب نیست که نور - اعم از نور مرئی و رشد فرهنگی - را به نارود<sup>۱</sup> یا عوام («مردم کوردل») رساند. [۵۹] دست آخر اینکه انرژی الکتریکی موجب شد برنامه ریزی و محاسبه ممکن - و در واقع، ضروری - شود. شیوه اثرگذاری انرژی برق خیلی شبیه شیوه ای بود که لنین برای عملکرد حکومت سوسیالیست امید داشت.

به نظر لنین، منطق توسعه ای کاملاً مشابهی را می شد درباره نخبگان ارشد حزب پیشتاز، کارخانه ها و مزارع به کار برد. حرفه ای ها، متخصصان فنی و مهندسان، جای تازه کارها را می گرفتند و رهبر آنان می شدند. اقتدار مرکزی که مبتنی بر علم بود، غالب می شد. همانند طرز فکر لوکوبوزیه، میزان «تعین کارکردی»<sup>۲</sup> در هر سازمان، میزان نظم موجود در برنامه های عادی روزمره، تعویض پذیری واحدها [ی تولید با یکدیگر]، و میزان ماشینی شدن کارها همگی ملاک هایی برای سنجش کارایی و عقلانیت برتر بودند. مزارع و کارخانه ها هر چقدر که بزرگ تر و سرمایه برتر<sup>۳</sup> بودند، بهتر محسوب می شدند. احتمالاً تا اینجا توانسته اید در نگرش لنین به کشاورزی، به شیدایی او در قبایل سوله های نگهداری تراکتور، برپایی مزارع دولتی بزرگ و اشتراکی سازی نهایی (پس از مرگ او) و حتی به روح تجددگرایی اعلا پی ببرید که منجر به چنان طرح های عظیم بهره کشی - از قبیل ابتکار عمل زمین های بکر خروشچف<sup>۴</sup> شدند. دیدگاه های لنین در عین حال، تبار قدرتمند روسی و شباهت خانوادگی به طرح پترکبیر برای

1. narod

2. functional specificity

۳. کالای سرمایه بر (capital intensive) یا روش تولید سرمایه بر، کالا یا روشی است که سرمایه (در مقایسه با نیروی کار) سهم بیشتری در تولید (اجرای) آن دارد. - م.

4. Khrushchev's Virgin Lands initiative

سن پترزبورگ و الگوی مستعمرات نظامی عظیم الکسی آرکچیف<sup>۱</sup> - با حمایت الکساندر اول در ابتدای قرن نوزدهم - داشتند که هر دو برای کشاندن روسیه به دنیای متحد طراحی شده بودند.

ما با تأکید بر جنبه تجددگرایی اعلا در شخصیت لنین، با خطر ساده‌سازی توصیف یک متفکر به غایت پیچیده روبرو می‌شویم که افکار او («و» اعمالش آکنده از جریان‌های مخالف (تناقض) هستند. او در خلال انقلاب توانست مردم را به مصادره دسته‌جمعی زمین‌ها، اقدام خودجوش، و برانگیختن شوراهای روستایی «به یادگیری از اشتباهات خودشان» تشویق کند. [۶۰] وی در پایان یک جنگ داخلی ویرانگر و بحران تأمین غلات، تصمیم گرفت که اشتراکی‌سازی را به تعویق بیندازد و تولید کوچک مقیاس و صنایع کوچک را تشویق کند. برخی معتقدند که او در آخرین نوشته‌هایش بیشتر طرفدار کشاورزی خرده‌پا بود و گمان می‌رود که اگر زنده بود، با اشتراکی‌سازی بی‌رحمانه‌ای که به دستور استالین در سال ۱۹۲۹ به اجرا درآمد، هم‌دل نمی‌شد.

با وجود تأثیر آن جرح و تعدیل‌ها، گمان می‌کنم دلیل چندانی در دست نیست که باور کنیم لنین هیچ‌گاه از هسته باورهای جز می‌اش به تجددگرایی اعلا دست کشید. [۶۱] این واقعیت حتی در تنظیم عبارت‌های عقب‌نشینی جنگاورانه او پس از شورش کرونستات<sup>۲</sup> در سال ۱۹۲۱ و بحران ماندگار غذا در شهرها آشکار است: «تا وقتی خمیره رعیت را تغییر نداده‌ایم... تا وقتی ماشین‌آلات بزرگ مقیاس، او را دگرگون نکرده‌اند، ناچاریم به وی اطمینان دهیم و او را آسوده‌خاطر سازیم که می‌تواند بدون محدودیت، معاش خود را تدبیر کند. ما ناچاریم شیوه‌هایی برای همزیستی با کشاورز خرده‌پا پیدا کنیم... زیرا از نوساختن کشاورز خرده‌پا، شکل دهی دوباره به روان‌شناسی او و تمام عادات‌هایش کاری است که نسل‌ها طول می‌کشد». [۶۲] اگر این حرف‌ها نوعی عقب‌نشینی جنگاورانه است، اذعان به اینکه دگرگون کردن رعیت‌ها چندین نسل طول می‌کشد، چندان شبیه حرف‌های یک فرمانده عالی‌رتبه ارتش نیست که می‌خواهد به زودی حمله را از سر بگیرد. از سوی دیگر، ایمان لنین به مکانیکی کردن کارها - به مثابه راه‌حل متحول‌شدن سرشت عصیانگر انسان - کاهش نیافته بود. فقط قدری اعتدال درباره اندازه پیچ‌درپیچ‌بودن و طولانی‌بودن مسیر جاده کشاورزی پیشرفته و تخصصی در ذهن او روی داد که ثمره مقاومت جدی کشاورزان بود، ولی در نظر او وقتی سفر به پایان می‌رسید، دورنماها همان بودند که از قبل می‌پنداشت.

۱. الکسی آرکچیف (Alexi Arakcheyev) تیمسار و سیاست‌مدار روس (۱۷۶۹ تا ۱۸۳۴) در حکومت تزار الکساندر اول بود که به خلق و خوی خشن و تسلط در امور توپخانه شهرت داشت. او اصلاحاتی در توپخانه تزار انجام داد که به «نظام ۱۸۰۵» معروف شد. - م.

۲. شورش کرونستات (Kronstadt Uprising) به دلیل نافرمانی ملوان‌ها، سربازان و مردم بندر کرونستات در برابر دولت بلشویک در سال ۱۹۲۱ رخ داد. - م.

## لوکزامبورگ: پزشک و قابله انقلاب

رزا لوکزامبورگ را نمی‌توان فقط یکی از معاصران لنین محسوب کرد. او به همان اندازه انقلابی و مارکسیست هم بود و در سال ۱۹۱۹ با کارل لیبکنشت<sup>۱</sup> به درخواست هم‌قطاران کمتر انقلابی‌اش در جناح چپ ترور شد. گرچه جیکابز منتقد لوکوبوزیه و به‌طور کلی منتقد برنامه‌ریزی شهری تجددگرایی اعلا بود، لوکوبوزیه هیچ‌گاه تا قبل از مرگش چیزی از جیکابز نشنید. ولی لنین لوکزامبورگ را ملاقات کرده بود. آن دو تقریباً برای مخاطبان مشابه مطلب می‌نوشتند و با آرای یگدیگر آشنا بودند. در واقع، لوکزامبورگ به‌صراحت استدلال‌های لنین درباره‌ی حزب پیش‌تاز و رابطه‌اش با طبقه‌ی کارگر در شرایط انقلابی را رد می‌کرد. ما عمدتاً به رساله‌هایی خواهیم پرداخت که لوکزامبورگ در آن‌ها به‌صراحت به مخالفت با دیدگاه‌های تجددگرایی اعلا لنین می‌پردازد: مشکلات تشکیلاتی مردم‌سالاری اجتماعی روسیه،<sup>۲</sup> اعتصاب عمومی، حزب و اتحادیه‌های کارگری،<sup>۳</sup> و انقلاب روسیه<sup>۴</sup> که پس از مرگ وی منتشر شد (در سال ۱۹۱۸ نوشته شد و نخستین بار در ۱۹۲۱ پس از شورش کرونستات منتشر گردید).

لوکزامبورگ از لحاظ باور نسبی‌اش به خلاقیت خودجوش در طبقه‌ی کارگر، به‌شدت با لنین فاصله دارد. خوش‌بینی او در اعتصاب عمومی، حزب، و اتحادیه‌های کارگری تا اندازه‌ای ناشی از این واقعیت بود که آن کتاب برخلاف «چه باید کرد؟»، پس از درس‌آموزی عینی از مسلح‌شدن کارگران در انقلاب ۱۹۰۵ نوشته شد. لوکزامبورگ به‌ویژه از واکنش هنگام طبقه‌ی کارگر ورشو به انقلاب ۱۹۰۵ حیرت‌زده شد. از طرف دیگر، مشکلات تشکیلاتی مردم‌سالاری اجتماعی روسیه قبل از رخدادهای ۱۹۰۵ به تحریر درآمد و پاسخی به «چه باید کرد؟» بود. آن رساله یک نوشته‌ی اثرگذار در امتناع حزب لهستان از پذیرش نظم مرکزی «حزب مردم‌سالاری اجتماعی روسیه» بود. [۶۳] هنگام تأکید بر تفاوت‌های بین لوکزامبورگ و لنین نباید از زمینه‌های مشترک ایدئولوژیک که هر دو بدیهی می‌دانستند، غافل شویم. مثلاً آنان فروض مارکسیستی مشترک درباره‌ی تناقض‌های توسعه‌ی سرمایه‌دارانه و چاره‌ناپذیری در برابر وقوع انقلاب داشتند. آنان هر دو دشمن تدریج‌گرایی<sup>۵</sup> و هر چیزی فراتر از مصالحه‌ی جنگاورانه با

1. Karl Liebknecht

2. Organizational Question of Russian Social Democracy, 1904.

3. Mass-Strike, Party, and Trade Unions, 1906.

4. The Russian Revolution

5. gradualism

احزاب غیرانقلابی بودند. حتی در مرتبه راهبردی نیز هر دو با اهمیت یک حزب پیشتاز موافق بودند، زیرا احتمال درک کل شرایط (تمامیت)<sup>۱</sup> در آن حزب را بیشتر می‌دیدند، درحالی‌که گمان می‌رفت کارگران به احتمال زیاد فقط اوضاع محلی خود و منافع ویژه خود را درک می‌کنند. لنین و لوکزامبورگ هیچ‌کدام از چیزی که شاید بتواند «جامعه‌شناسی حزب» نامید، برخوردار نبودند؛ به عبارتی، به ذهن ایشان خطور نکرده بود که شاید روشن‌فکران حزب، منافع ناممسو با منافع کارگران داشته باشند. ایشان به سرعت جامعه‌شناسی دیوان‌سالاری اتحادیه‌های کارگری را درک کردند، ولی جامعه‌شناسی حزب مارکسیست انقلابی را نشناختند.

درواقع، لوکزامبورگ هم از استعاره مدیر کارخانه که لنین استفاده می‌کرد، چندان دور نبود و از چنان تشبیهی استفاده می‌کرد تا توضیح دهد که چرا کارگر می‌تواند آن‌قدر عاقل باشد و از دستورها پیروی کند تا در نتیجه بزرگ‌تری سهم شود که فوری و از موضع نگاه او تشخیص داده نمی‌شود. با این حال، تفاوت او و لنین از دامنه کاربرد این منطق شروع می‌شود. به نظر لنین، تمامیت به طور انحصاری در دستان حزب پیشتاز بود که از انحصار واقعی در دانش بهره‌مند شده بود. لنین یک مرکز همه‌چیز بین<sup>۲</sup> - به مثابه چشمی در آسمان - را فرض می‌کرد که مبنای عملیات کاملاً سلسله‌مراتبی می‌شد و طبقه کارگر در آن عملیات صرفاً همچون پیاده‌نظام عمل می‌کرد. به نظر لوکزامبورگ ممکن بود حزب خیلی دوراندیش‌تر از کارگرها باشد، ولی با این حال، حزب نیز همواره غافل‌گیر می‌شد و کسانی که گمان می‌رفت رهبران حزب هستند، همیشه درس‌های تازه‌ای می‌آموختند.

لوکزامبورگ در مقایسه با لنین، فرایند انقلاب را خیلی پیچیده‌تر و پیش‌بینی‌ناپذیرتر می‌دانست؛ دقیقاً به‌گونه‌ای که جیکابز هم در مقایسه با لوکوبوزیه، شکل‌گیری محلات شهری موفق را پیچیده‌تر و رازآلودتر می‌دید. استعاره‌هایی که لوکزامبورگ به کار می‌برد و مشاهده می‌کرد از نوع خبری و نشانه بودند. او با پرهیز از تشبیه‌های نظامی، مهندسی و کارخانه‌ای، بیشتر درباره رشد، پیشرفت، تجربه و آموختن می‌نوشت. [۶۴]

فکر اینکه حزب پیشتاز بتواند فرمان اجرا یا امتناع از اعتصاب عمومی را صادر کند و این کار را همان‌گونه انجام دهد که یک فرمانده نظامی به سربازان خود در جبهه فرمان حمله می‌دهد یا آنان را در سنگر نگه می‌دارد، برای لوکزامبورگ بسیار مضحک جلوه می‌کرد. هرگونه تلاش برای مهندسی کردن یک اعتصاب، علاوه بر غیرواقع‌بینانه بودن، از لحاظ اخلاقی نیز ناپذیرفتنی بود. او ابزارگرایی نهفته در این طرزفکر را قبول نداشت:

1. totality  
2. all-seeing

«هر دو گرایش [فرمان اعتصاب عمومی یا امتناع از آن] از یک مفهوم مشابه و صددرصد هرج و مرج گرایانه نشأت می‌گیرد که اعتصاب عمومی را صرفاً یک ابزار فنی در نبرد می‌داند؛ ابزاری که یک نفر بنا به میل و دانش یا هوش خود می‌تواند به «اجرا» یا «توقف» آن فرمان دهد؛ گویی این تصمیم مثل استفاده از یک چاقوی جیبی باشد که فرد محکم در جیب خود «برای مواقع اضطراری» بسته نگه داشته یا تصمیم می‌گیرد که آن را باز و استفاده کند». [۶۵] اعتصاب عمومی یا انقلاب همچنین به نظر لوکز/امبورگ یک رخداد اجتماعی پیچیده و مشتمل بر اراده و دانش عوامل انسانی بی‌شمار بود؛ عواملی که حزب پیشتاز فقط یکی از آن‌ها به حساب می‌آمد.

*انقلاب به مثابه یک فرایند زنده*

لوکز/امبورگ اعتصاب‌ها و اعتراض‌های سیاسی را فرایندهای جدلی و تاریخی می‌داند. ساختار نظام اقتصادی و نیروی کار به شکل‌گیری این پدیده‌ها کمک می‌کند، ولی هیچ‌گاه گزینه‌های موجود را قاطعانه تعیین نمی‌کند. پس اگر صنعت از نوع کوچک‌مقیاس بود و در گستره‌ای پهناور پراکنده شده بود، اعتصاب‌ها قدری تغییر در ساختار سرمایه را حتمی می‌کرد. مثلاً اگر کارگران به دستمزدهای بیشتر می‌رسیدند، چنان افزایشی احتمالاً به تقویت انسجام صنعت، مکانیکی شدن آن و ظهور الگوهای جدید نظارت می‌انجامید که همگی بر مشخصات دور بعدی اعتصاب‌ها اثر می‌گذاشت. البته، اعتصاب می‌تواند درس‌های جدید به نیروی کار بیاموزد و مشخصات رهبری و انسجام را در آن‌ها تغییر دهد. [۶۶] این پافشاری بر فرایند و عاملیت انسان در نظر لوکز/امبورگ به مثابه هشدار درباره ترفندهای تنگ‌اندیشانه بود. وی اعتصاب یا انقلاب را صرفاً هدفی نمی‌داند که ترفندهای جنگاورانه و فرامین باید به‌سوی آن هدایت شوند؛ فرایند منتهی به هدف نیز در عین حال، شخصیت طبقه کارگر را می‌سازد. به نظر او «چگونگی» ساخته‌شدن انقلاب نیز به اندازه رخداد انقلاب برای خود فرایند انقلاب مهم بود و پیامدهای جدی به بار می‌آورد.

*لوکز/امبورگ اشتیاق‌لینین برای تبدیل کردن حزب پیشتاز به ستاد مرکزی نظامی طبقه کارگر را به شدت غیرواقعی بینانه و غیراخلاقی می‌داند. در منطق سلسله‌مراتبی لینین از خودمختاری همیشگی طبقه کارگر (به‌صورت انفرادی و گروهی) غفلت شده بود؛ در حالی که منافع و اقدامات این طبقه هیچ‌گاه نمی‌توانست با ماشین تراش بخورد و به هم‌نوایی مطلق برسد. علاوه بر این، حتی اگر چنان انضباطی تصورپذیر بود، حزب با تحمیل آن نظم، خود را از قدرت مستقل و خلاقانه طبقه کارگری محروم می‌کرد که اصلاً خود موضوع انقلاب بود. لوکز/امبورگ برخلاف شوق لینین به سلطه و نظم، تصویر همیشه آشفته، متلاطم و زنده اقدام اجتماعی بزرگ‌مقیاس را ترسیم می‌کرد. او*



در نوشته‌ای که آشکارا به‌لین اشاره می‌کرد، چنین نوشت: «به‌جای یک طرح ثابت و توخالی از اقدام سیاسی معقول که با یک برنامه‌دوراندیشانه و با تصمیم عالی‌رتبه‌ترین کمیته‌ها شکل گرفته باشد، بخشی سرشار از نشاط در طبیعت انسان را شاهد هستیم که امکان جداکردنش از قاب بزرگ‌تر انقلاب وجود ندارد: اعتصاب توده‌ها با هزاران رگه به تمام بخش‌های انقلاب چسبیده است». [۶۷] وقتی او درباره‌تباین دیدگاهش بالین فکر می‌کرد، همیشه به تشبیه‌هایی از فرایندهای پیچیده و اندام‌وار می‌رسید که بدون به‌خطرانداختن حیات خود موجود زنده، امکان‌کندن خودسرانه آن‌ها وجود نداشت. به‌نظر لوکز/مبورگ این فکر که یک کمیته اجرایی عقلانی و سلسله‌مراتبی می‌تواند ارتش کارگران خود را هرطور که بخواهد، به خدمت بگیرد، علاوه بر نامربوط بودن با زندگی سیاسی حقیقی، فکر مُرده و پوچی بود». [۶۸]

لوکز/مبورگ هنگام انتقاد از «چه باید کرد؟» به‌صراحت گفت که هزینه سلسله‌مراتب متمرکز، در فقدان خلاقیت و ابتکارعمل از پایین نمود می‌یابد: «انضباطی که‌لین در سر دارد، بی‌تردید فقط با کارخانه‌ها در طبقه کارگر القا نمی‌شود، بلکه به همان اندازه محصول پادگان‌ها، دیوان‌سالاری متجدد، و کل سازوکار دستگاه حکومتی بورژوازی متمرکز است ... این تمرکزگرایی افراطی که‌لین سنگش را به سینه می‌زند، از اساس با رخنه روح سترون نگهبان شب<sup>۱</sup> - و نه با یک روح خوش‌بین و فعال - احاطه شده است. او عمدتاً بر «مهارکردن» حزب و نه مجال‌دادن به آن، همچنین بر بستن دست و پایش و نه بال‌پردادن، و بر تفکیک و نه یگانه‌سازی اش تأکید می‌کرد». [۶۹]

هسته مخالف بین‌لین و لوکز/مبورگ را به بهترین شکل می‌توان در استعاره‌هایی پیدا کرد که آن دو به کار می‌بردند. لین در لباس یک مدیر مدرسه سخت‌گیر ظاهر می‌شد که درس‌های کاملاً قطعی برای یاددادن دارد - مدیری که سرکشی دانش‌آموزان را می‌شناسد و می‌خواهد از فرط استیصال، آنان را به‌دلیل خیر خودشان به صف نگاه دارد. لوکز/مبورگ نیز سرکشی‌ها را می‌بیند، ولی آن‌ها را نشانه‌ای از سرزندگی و یک منبع بالقوه ارزشمند می‌داند. او بیمناک است که یک مدیر مدرسه بیش از اندازه سخت‌گیر، شوروشوق دانش‌آموزان را تباه کند و یک کلاس دل‌گیر و افسرده به جا بگذارد که در آن از یادگیری خبری نباشد. او جای دیگر می‌گوید که سوسیال‌دموکرات‌های آلمان به‌دلیل تلاش‌های مداوم در نظارت و انضباط دقیق، طبقه کارگر آلمان را از اخلاق تهی کرده‌اند. [۷۰] لین محتمل می‌داند که دانش‌آموزان بر یک آموزگار ضعیف و بزدل اثر بگذارند و آن را به‌مثابه یک گام ضدانقلابی خطرناک محکوم می‌کند. لوکز/مبورگ که کلاس درس در نظرش حکایت از یک همراهی صادقانه دارد، به‌طور ضمنی محتمل می‌داند که آموزگار صرفاً چند درس ارزشمند از دانش‌آموزان بیاموزد.

1. Nachtwachtergeist (Nightwatchman)

وقتی لوکز/مبورگ اندیشیدن به انقلاب را به مثابه چیزی که به یک فرایند طبیعی پیچیده شبیه است، آغاز کرد، نتیجه گرفت که جایگاه حزب پیشتان حتماً محدود خواهد بود. چنان فرایندهایی پیچیده تر از آن هستند که تمام و کمال درک شوند، چه رسد که بتوان آن‌ها را از قبل جهت داد یا برنامه ریزی کرد. او به شدت از ابتکار عمل‌های مردمی خودجوش متأثر شد که پس از تیراندازی به جمعیت در نزدیکی «قصر زمستان»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۰۵ در تمام روسیه به راه افتاد. توصیف او که به تفصیل خواهم آورد، شامل تشبیهاتی بود که از طبیعت اقتباس شده بود تا بتواند باور راسخ او به «توهمی بودن نظارت مرکزی» را بیان کند.

انقلاب روسیه [۱۹۰۵] به ما نشان می‌دهد اعتصاب توده‌ها چنان پدیده بی‌ثباتی است که تمام مراحل جدال سیاسی و اقتصادی را در خود نمایان می‌سازد و تمام گام‌ها و لحظات انقلاب را در خود دارد. امکان اجرایی شدن، اثربخشی و لحظات شروع آن اعتصاب، به‌طور مداوم تغییر می‌کنند. اعتصاب در همان هنگام که گمان می‌رود به تنگنا رسیده است، ناگهان چشم‌اندازهای تازه و گسترده انقلاب را عیان می‌کند؛ و همان جایی که گمان کرده‌ایم می‌توان به آن اطمینان قطعی داشت، ما را سرخورده می‌سازد. اکنون اعتصاب مانند یک موج گسترده، کل سرزمین را درمی‌نوردد، خود را در یک شبکه غول‌آسا از نه‌های کم‌آب پخش می‌کند؛ اکنون اعتصاب از زیرزمین مثل یک چشمه گوارا می‌جوشد و قطره‌قطره روی زمین جاری می‌شود... تمام [قالب‌های مبارزه مردمی] در کنار یکدیگر، شانه‌به‌شانه و درهم‌تنیده وجود دارند، و درون و بر فراز یکدیگر جاری می‌شوند؛ گویی که دریای بی‌قرار و متغیری از ظهور و انتشار باشد. [۷۱]

پس اعتصاب به‌نظر لوکز/مبورگ، یک ابداع جنگاورانه نبود که در حزب پیشتان در لحظه مناسب به کار گرفته شود، بلکه «تپش زنده انقلاب و درعین حال، قدرتمندترین محرک انقلاب بود... نوعی شکل خارق‌العاده از جدال طبقه کارگر در انقلاب». [۷۲] از دیدگاه لوکز/مبورگ چنین احتمالاً همچون مهندسی به نظر می‌رسید که امیدوار است سدی روی یک رودخانه خروشان بسازد تا در یک لحظه از آن سد سیلی ویرانگر به‌نام انقلاب به راه بیندازد. وی گمان می‌کرد که ضربه «سیل» توده‌ها را نمی‌توان پیش‌بینی یا مهار کرد؛ مسیرش را چندان نمی‌توان به دست انقلابی‌های حرفه‌ای تنظیم کرد، و فقط - چنان‌که چنین انجام داد - می‌توان سوار بر آن سیل به قدرت رسید. درک لوکز/مبورگ از فرایند

۱. قصر زمستان (Winter Palace) از ۱۷۳۲ تا ۱۹۱۷ محل سکونت رسمی امپراتورهای روسیه بود. این قصر امروزه به‌همراه ساختمان‌های اطرافش موزه هرمتاژ را تشکیل می‌دهد. تسخیر آن قصر در ۱۹۱۷ باعث شد که آن عمارت به یکی از نمادهای انقلاب روسیه تبدیل شود. - م.

انقلاب که عجیب و کنجکاوانه بود، در مقایسه با صحنه‌پردازی آرمان‌گرایانهٔ لنین در «چه باید کرد؟»، توصیف بهتری از چگونگی به‌قدرت رسیدن لنین و بلشویک‌ها فراهم کرد.

فهم جدال سیاسی به‌مثابهٔ یک فرایند، لوکزامبورگ را قادر کرد که خیلی فراتر از چیزی را ببیند که لنین معادل شکست و اهداف ناکام می‌دانست. لوکزامبورگ در نوشتهٔ سال ۱۹۰۵ تأکید کرد که «پس از هر موج سهمگین از اقدامات سیاسی، رسوب حاصلخیزی باقی می‌ماند که هزاران نهال مبارزهٔ اقتصادی از آن با قدرت جوانه می‌زنند». [۷۳] تشبیهی که او با فرایندهای اندام‌وار انجام داد، هر دو ویژگی خودمختاری و آسیب‌پذیری موجودات زنده را در بر داشت. گزینش فلان اعتصاب و جداکردنش از بافت زندهٔ جنبش کارگری - آن‌هم برای استفادهٔ ابزاری - کل حیات موجود زنده را به خطر می‌اندازد. او با معطوف کردن نقد خود به لنین نوشت: «اگر در یک نظریهٔ متفکرانه، پیشنهاد جداکردن تصنعی اعتصاب توده‌ها با هدف رسیدن به «اعتصاب عمومی سیاسی محض» مطرح شود، آنگاه چنان نظریه‌ای این جداسازی را مانند تمام جداسازی‌های دیگر، در جوهر زنده‌اش درک نکرده، بلکه اجزای تمام آن موجود زنده را به کام مرگ می‌کشاند». [۷۴] به این ترتیب، لوکزامبورگ جنبش کارگران را با همان بصیرتی درک کرد که جیکابز شهر را می‌شناخت: یک موجود زندهٔ پیچیدهٔ اجتماعی که چندان دربارهٔ خاستگاه، پویایی‌ها و آینده‌اش نمی‌دانیم. مداخله کردن در جنبش کارگران و تکه‌تکه کردن آن به هر ترتیب، به معنای کشتن آن و همانند زخمی کردن شهر با خطوط کارکردی سخت‌گیرانه است که یک شهر بی‌روح و تاکسیدرمی شده پدید می‌آورد.

اگر لنین در جایگاه یک مهندس به طبقهٔ کارگر نگاه کرد و آن را به‌مثابهٔ مادهٔ خام اولیه‌ای دید که می‌تواند مطابق اهداف خودش به آن شکل بدهد، لوکزامبورگ کارگران را از چشم یک پزشک بررسی کرد. طبقهٔ کارگر مانند هر بیمار دیگر، سرشت مخصوصی داشت که نوع مداخلات پزشکی را محدود می‌کرد. پس لازم بود که پزشک سرشت بیمار را رعایت کند و به او مطابق موارد قوت و ضعفی که دارد، یاری برساند. درنهایت، انتخاب شخصی و سابقهٔ بیمار حتماً بر نتیجهٔ درمان او اثر می‌گذارد. طبقهٔ کارگر را نمی‌توان از صفر دوباره شکل داد و بسیار منظم، در یک طرح از پیش تعیین شده جای داد. ولی به‌طور کلی مضمون اصلی و مکرر در انتقادهای لوکزامبورگ از لنین و بلشویک، روش‌های استبدادی و بی‌اعتمادی آنان به طبقهٔ کارگر بود که موجب خط‌مشی آموزشی غلط برای کارگران می‌شد. آن روش‌ها شکل‌گیری طبقهٔ کارگر مجرب و مستقل را که برای انقلاب و برای پیدایش سوسیالیسم لازم بود، ناممکن می‌ساخت. به این ترتیب، لوکزامبورگ به هر دو دستهٔ طرفداران انقلاب در آلمان و روسیه می‌تاخت، زیرا آن‌ها

شخصیت حزب پیشتاز را به جای شخصیت طبقه کارگر نشانده و غافل بودند که هدف اصلی، پدید آوردن یک جنبش کارگری خودآگاه - و نه استفاده از طبقه کارگر به مثابه یک ابزار - بوده است. او مانند یک قیم دلسوز و معتمد، گام‌های اشتباه کارگران را بخشی از فرایند یادگیری می‌دانست و با اشاره به حزب سوسیال‌دموکرات، چنین انتقاد می‌کرد: «ولی یک بندباز چالاک [سیاست‌مدار فرصت‌طلب] نمی‌تواند دریابد که موضوع حقیقی در این منصب مدیریت که به او داده‌اند، شخصیت جمعی طبقه کارگر است که بر حق خود برای اشتباه کردن و یادگرفتن استدلال‌های تاریخی پافشاری می‌کند. درنهایت، باید صادقانه بپذیریم که خطاهای یک جنبش کارگری واقعی، از لحاظ تاریخی قطعاً بسیار مفیدتر و ارزشمندتر از خطاناپذیری بهترین «کمیته‌های مرکزی» هستند». [۷۵]

لوکز/امبورگ تقریباً ۱۵ سال بعد - یک سال پس از قبضه قدرت به دست بلشویک‌ها - دقیقاً با همان عبارات‌ها به‌نئین حمله کرد. هشدارهای او درباره مسیر حرکت استبداد طبقه کارگر که بلافاصله پس از انقلاب مطرح شد، گویی نوعی پیشگویی بود. لوکز/امبورگ گمان می‌کرد که نئین و تروتسکی به تمام معنا درک صحیح از استبداد و طبقه کارگر را به تباهی کشاندند. به نظر او حکومت کارگران به معنای زمامداری «کل» طبقه کارگر بود که نیاز به آزادی همه‌جانبه برای تک‌تک کارگران (ولی نه برای طبقات دشمن) داشت تا ایشان بتوانند نفوذ و خرد خود را در ساختن سوسیالیسم سهیم سازند. حکومت کارگران - برخلاف آنچه نئین و تروتسکی می‌پنداشتند - اعمال اختیارات استبدادی یک حلقه کوچک از رهبران حزب نبود که فقط به نام کارگران انجام شود. پیشنهاد تروتسکی که گفت مجمع مؤسسان تشکیل نشود، زیرا اوضاع از زمان انتخابات تغییر کرده است، به نظر لوکز/امبورگ مانند درمانی بود که از خود بیماری بدتر به نظر می‌رسید. فقط زندگی جمعی سرزنده بود که می‌توانست کاستی‌های دستگاه‌های نماینده کارگران را جبران کند. بلشویک‌ها با متمرکز کردن قدرت در دست عده‌ای انگشت‌شمار، «سرچشمه تجربه‌اندوزی سیاسی و منبع این پیشرفت روزافزون [رسیدن مراحل بعدی سوسیالیسم] را با سرکوب زندگی جمعی مسدود کردند». [۷۶]

زیر پوست این مجادله‌ها نه فقط تفاوت در ترفندهای مبارزه، بلکه نوعی اختلاف نظر بنیادین درباره ماهیت سوسیالیسم وجود داشت. نئین طوری پیش می‌رفت که گویی جاده منتهی به سوسیالیسم، از قبل یک نقشه تفصیلی دارد و وظیفه هر حزب، استفاده از انضباط آهنین حزبی برای اطمینان یافتن از هم‌نوایی حرکت انقلابی با مسیر مذکور است. لوکز/امبورگ برخلاف او گمان می‌کرد که آینده سوسیالیسم را باید کشف کرد و در قالب همکاری صادقانه بین کارگران و دولت انقلابی ایشان تمرین

کرد. به نظر او هیچ «نسخه آماده‌ای» برای تحقق سوسیالیسم و نیز هیچ «راه‌حل قطعی در برنامه‌های حزب سوسیالیست یا کتاب‌های درسی» وجود ندارد. [۷۷] گشودگی [محدودنبودن] که مشخصه آینده سوسیالیستی بود، از کاستی‌های محسوب نمی‌شد، بلکه برعکس، نشانه برتری‌اش - همچون فرایندی جدلی و استدلالی - بر قواعد آرمان‌شهر بی‌چون و چرای سوسیالیسم بود. شکل‌گیری سوسیالیسم، «قلمرو تازه‌ای بود. هزاران مشکل در این قلمرو هست که فقط تجربه می‌تواند آن‌ها را رفع کند و راهگشای شیوه‌های جدید باشد. فقط زندگی فارغ از مانع و پُرجوش و خروش است که می‌تواند در هزاران قالب و «بداهه» درآید، نیروهای خلاق را نمایان سازد، و خود به تصحیح تمام تلاش‌های خطا پردازد». [۷۸] استفاده‌کنین از دستورها، تهدیدها و آنچه لوکزامبورگ «قدرت استبدادی ناظر کارخانه صنعت» می‌نامید، انقلاب را از نیرو و تجربه خلافت‌اش محروم کرد. او با لحنی هشداردهنده افزود که اگر طبقه کارگر - به مثابه یک کل - در فرایند سیاسی مشارکت نکند، «احکام سوسیالیسم از پشت میزهای یک دوجین از روشن‌فکران رسمی [حکومتی] صادر خواهد شد». [۷۹]

پیش‌بینی‌های لوکزامبورگ که با دوراندیشی و خیلی زود پس از وقوع انقلاب، درباره نظم سیاسی استبدادی و بسته سیاسی لنین اظهار شد، موحش ولی دقیق بود: «با سرکوب حیات سیاسی در جای‌جای این سرزمین، زندگی در قلمرو و شوراها نیز به ناچار فلج خواهد شد. بدون انتخابات عمومی، بدون آزادی نامحدود برای مطبوعات و گردهمایی‌ها، بدون تضارب آزادانه افکار، زندگی در هر نهاد عمومی محکوم به فنا خواهد بود ... به این ترتیب، حیات عمومی به خواب خواهد رفت ... در عمل فقط یک دوجین از سران برجسته [رهبران حزب] رهبری را در دست می‌گیرند و از نخبگان طبقه کارگر خواسته می‌شود که در سخنرانی‌های رهبران کف بزنند و راه‌حل‌های آنان را یک‌صدا بپذیرند - به عبارتی، در نهایت، روابط داوردسته‌ها حاکم خواهد شد ... یک نظام استبدادی به معنای بورژوازی کلمه». [۸۰]

### الکساندر کولوتسای و مخالفت کارگران با لنین

الکساندر کولوتسای در عمل گویی انتقادهای لوکزامبورگی در میان بلشویک‌ها پس از وقوع انقلاب را در مقیاس محلی بیان می‌کرد. او که یک فعال انقلابی، رئیس بخش زنان در کمیته مرکزی (ژنودیل)<sup>۱</sup> بود و از اوایل ۱۹۲۱ همکاری تنگاتنگ با کارگران مخالف را شروع کرد، همچون خاری در چشم گروه همراهان لنین بود. لنین جزوه

1. Zhenotdel

نقدهای تندی را که کولونتای اندکی پیش از «دهمین گردهمایی حزب» در سال ۱۹۲۱ نوشت، اقدامی هم‌ردیف با خیانت محسوب کرد. دهمین گردهمایی حزب دقیقاً هم‌زمان با سازمان‌دهی سرکوب شورش کارگران و ملوان‌ها در کروستات، و در بحبوحه شورش منو<sup>۱</sup> در اوکراین شروع شد. حمله به رئیس حزب در چنان برهه<sup>۲</sup> پر مخاطره‌ای به‌مثابه فرجام‌خواهی خطرناک از «خواست قلبی توده‌ها» بود.

بین لوکز/امبورگ و همکاران او در روسیه ارتباط مستقیم وجود داشت. کولونتای به‌شدت از خواندن اثر لوکز/امبورگ به‌نام اصلاح اجتماعی یا انقلاب<sup>۳</sup> که در اوایل قرن بیستم نوشته شده بود، متأثر شد و در یک نشست سوسیالیستی در آلمان بالوکز/امبورگ دیدار کرد. گرچه جزوه انتقادی کولونتای، بازتابی از اکثر نقدهای لوکز/امبورگ به روش متمرکز و مستبدانه سوسیالیستی بود، مقتضای تاریخی منحصر به فردی داشت. کولونتای دلایل خود را به‌مثابه بخشی از ادله کارگران مخالف حکومت برای مجمع تولیدکنندگان سراسر روسیه آماده می‌کرد که در انتخابات آزاد از میان اعضای اتحادیه‌های کارگری گزینش می‌شدند و قرار بود تولید و برنامه‌ریزی صنعتی را هدایت کنند. الکساندر شلیاپنیکوف<sup>۴</sup> که حامی نزدیک کولونتای بود، همراه با سایر اعضای اتحادیه‌های کارگری درباره نقش متخصصان فنی، دیوان‌سالاری، حزب مرکزی، سلطه روزافزون آنان و انحلال سازمان‌های کارگری بیمناک شدند. شاید استفاده از فنون مدیریت زمان جنگ در خلال جنگ داخلی منطقی جلوه می‌کرد، ولی حال که انقلابی‌ها جنگ داخلی را برده بودند، ظاهراً جهت‌گیری ساختار سوسیالیستی در خطر بود. کولونتای در کنار استدلال خود به‌نفع مدیریت مشترک اتحادیه‌های کارگری در صنایع، انبوهی از تجربه‌های عملی را مثال آورد که در چانه‌زنی‌های ناامیدکننده نهادهای حکومتی به‌نمایندگی از زنان کارگر - زنانی که مهدکودک‌ها و غذاخوری‌ها را اداره می‌کردند - به دست آمده بود. درنهایت، مخالفت کارگران غیرقانونی اعلام شد و کولونتای را نیز ساکت کردند، ولی او قبلاً از خود میراث پیشگویانه انتقادی‌اش را به جا گذاشته بود. [۸۱]

جزوه نقدهای کولونتای در واقع، حمله به حکومت حزبی بود. وی حکومت را در آن جزوه تقریباً با همان واژه‌های لوکز/امبورگ، با یک معلم دبستانی مستبد، مقایسه کرده بود. وی بیش از هر چیز گلایه کرد که رابطه بین کمیته مرکزی و کارگران، به رابطه خشک فرمان‌دادن یک‌سویه تبدیل شده است. اتحادیه‌های کارگری صرفاً به‌مثابه «حلقه ارتباطی» یا نوعی تسه‌نقاله برای انتقال رهنمودهای حزب به کارگران استفاده می‌شدند؛ از اتحادیه‌ها انتظار داشتند که «توده‌ها را دقیقاً مانند یک آموزگار

1. Makno  
2. Social Reform or Revolution  
3. Alexander Shlyapnikov

دبستانی اداره کنند که محتوای دروس و برنامه‌هایش از بالا الزامی شده‌اند و آن‌ها را به دانش‌آموزان انتقال می‌دهد». او حزب را به دلیل نظریهٔ منسوخ آموزشی‌اش - که مجالی برای اصالت بالقوهٔ دانش‌آموزان باقی نمی‌گذاشت - به باد انتقاد می‌گرفت: «وقتی کسی صفحات پیاده‌شده از کار تندنویس‌ها دربارهٔ جلسات و سخنرانی‌های رهبران برجستهٔ ما را ورق می‌زند، با نمایش غیرمنتظرهٔ فعالیت‌های ایشان در حوزهٔ آموزش و پرورش روبه‌رو می‌شود. تمام نویسندگان پیشنهادی آموزشی از کامل‌ترین نظام‌های تربیت توده‌ها حرف زده‌اند، ولی کل نظام «آموزش» در حرف‌های ایشان فاقد پیش‌بینی‌های لازم برای آزمودن، کارآموزی و نشان‌دادن توانایی‌های خلاقانهٔ دانش‌آموزان است. برنامه‌ریزان آموزش و پرورش ما از این لحاظ نیز از قافلهٔ زمان عقب هستند». [۸۲]

شواهدی هست که کارکولوتای به‌نماینده‌گی از زنان، اثر بی‌واسطه‌ای بر کارهایش برای کارگران مخالف حکومت گذاشت. همان‌گونه که جیکابز به دلیل نقش‌های مادری و خانه‌داری‌اش، دیدگاه متفاوتی دربارهٔ کارکردهای شهر پیدا کرد، کولوتای نیز حزب را از موضع مسلط یکی از طرفداران زنان می‌دید که به‌ندرت به حرف‌هایش اعتنا می‌کردند. او حزب را متهم کرد که فرصت‌های زنان در سازمان «وظایف خلاقانه در حوزهٔ تولید و بهبود توانایی‌های خلاقانه» را از ایشان دریغ می‌کند و زنان را به «وظایف محدود در نظام اقتصادی خانه، خانه‌داری و غیره مقید کرده است». [۸۳]

ظاهراً تجربهٔ او از مشمول ترحم و منت شدن - در جایگاه یکی از نمایندگان زنان - اثر مستقیمی بر انگیزه‌اش در متهم کردن حزب داشت و او می‌گفت که حزب نیز با کارگران به‌مثابهٔ کودک - و نه بزرگسالان خودمختار و خلاق - رفتار می‌کند. او در همان فراز از نوشته‌اش که حزب را متهم کرد زنان را فقط برای نظام اقتصادی خانوار آموزش می‌دهد، ستایش تروتسکی از کارگران در یک همایش کوچک را به سخره گرفت. تروتسکی در آن گردهمایی به‌طور داوطلبانه شیشهٔ ویتترین‌ها را عوض کرده بود و آن کار نشان می‌داد که او می‌خواهد نقش کارگران را به وظایف سرایداری محدود کند.

کولوتای مانند لوکزامبورگ اعتقاد داشت که تحقق سوسیالیسم نمی‌تواند صرفاً به دست کمیتهٔ مرکزی - هرچقدر هم که دوراندیش باشد - انجام پذیرد. اتحادیه‌های کارگری صرفاً ابزار یا تسمه‌نقاله برای ساختن سوسیالیسم نیستند؛ آن‌ها بیشتر فاعلان و ایجادکنندگان اسلوب مصرف سوسیالیستی هستند. کولوتای تفاوت‌های بنیادین در این طرزفکرها را به‌اختصار شرح می‌دهد: «کارگران مخالف دولت، اتحادیه‌ها را محل

فعالیت مدیران و پدیدآوردگان نظام اقتصادی کمونیستی می‌دانند، درحالی‌که بوخارین<sup>۱</sup> به‌همراه لنین و تروتسکی، فقط نقش مدارس کمونیسم و نه چیزی بیشتر را به آنان واگذار می‌کنند». [۸۴]

کولونتای نیز عقیدهٔ راسخ لوکزامبورگ را قبول داشت که تجربهٔ عملی کارگران صنعتی در محیط کارخانه، همان دانش حیاتی است که کارشناسان و متخصصان به آن نیاز دارند. او نمی‌خواست نقش متخصصان و کارکنان رسمی حکومت را ناچیز جلوه دهد؛ آنان بسیار مهم بودند، ولی فقط در همراهی صادقانه با اتحادیه‌های کارگری و کارگران می‌توانستند کار خود را انجام دهند. نظر او دربارهٔ قالب این همکاری‌ها بسیار به خدمات ترویج کشاورزی و کشاورزانی شباهت داشت که خدمات ترویج به‌شدت به نیازهای آنان ربط دارد. به‌عبارتی، مراکز فنی مرتبط با تولید صنعتی، در سراسر روسیه تأسیس می‌شدند، ولی وظایف و خدمات آن‌ها به‌طور مستقیم برای پاسخ‌گویی به خواسته‌های تولیدکنندگان تنظیم می‌شد. [۸۵] به‌این ترتیب، متخصصان به‌جای دست‌ور دادن به تولیدکنندگان، به آنان خدمت می‌کردند. کولونتای با این هدف پیشنهاد کرد که خیل کثیری از متخصصان - یعنی دسته‌ای که فاقد تجربهٔ کار در کارخانه‌ها بودند و پس از ۱۹۱۹ به حزب پیوستند - حداقل تا هنگامی که مدتی کار یاری انجام نداده‌اند، از حزب عزل شوند.

کولونتای هم مانند لوکزامبورگ به‌وضوح به پیامدهای اجتماعی و روان‌شناختی سرکوب کردن ابتکار عمل‌های مستقل کارگران پی برده بود. وی با اشاره به مثال‌های عینی - از کارگرانی که هیزم تولید می‌کنند، یک تالار غذاخوری می‌سازند و یک مهدکودک را افتتاح می‌کنند - توضیح داد که چگونه ایشان هر بار با تأخیرهای دیوان‌سالارانه و امور کم‌اهمیت، سرخورده شده‌اند: «با هر فکر یا ابتکار مستقل، به‌مثابهٔ «بدعت» یا نقض انضباط حزبی یا تلاش برای تخطی از حق انحصاری مرکز رفتار می‌کنند؛ همان مرکز که باید همه‌چیز را «پیش‌بینی» کند و دربارهٔ همه‌چیز و هر چیز حکم بدهد». خسارتی که از این رویه حاصل می‌شد، فقط به‌دلیل بیشتر بودن احتمال تصمیم‌های غلط در میان متخصصان و دیوان‌سالاران نبود، بلکه چنان طرزفکری دو پیامد دیگر هم به دنبال داشت: نخست، نمایانگر «بی‌اعتمادی به توانایی‌های خلاقانهٔ کارگران است که در آرمان‌های علنی حزب ما اهمیتی ندارد». دوم و مهم‌تر، روحیه و طبع خلاقانهٔ طبقهٔ کارگر را سرکوب می‌کرد و کارگرها با سرخورده‌شدن از

۱. نیکلای ایوانوویچ بوخارین (Bukharin) انقلابی بلشویک، سیاست‌مدار روس (۱۸۸۸ تا ۱۹۳۸) و از مارکسیست‌هایی بود که در مکتوب‌کردن نظریهٔ انقلابی در روسیه نقش مهمی داشتند. وی شش سال را در تبعید به‌همراه لنین و تروتسکی سپری کرده بود. - م.



دست متخصصان و مسئولان حکومت، «بدبین شده و می‌گویند بگذار خود مسئولان به فکر رفع مشکلاتمان باشند». نتیجه نهایی، یک قشر از مسئولان مستبد و کوتاه‌نگر است که زمام امور نیروی کار ناامیدی را بر عهده می‌گرفتند؛ نیروی کاری که در صحن کارخانه به ورطه گرایش به «فریب و تقلب می‌افتاد». [۸۶]

نقطه جدایی کولونتای نیز مانند لوکز/مبورگ، یک فرض درباره «انواع» وظایفی بود که در ساختن انقلاب‌ها و ایجاد قالب‌های جدید تولید وجود دارد. هر دوی ایشان چنان وظایفی را به‌مثابه سفر در آب‌های ناشناخته می‌دانستند. شاید در آن سفر چند قاعده تخمینی وجود داشت، ولی هیچ طرح کلی یا برنامه نبردی وجود نداشت که از پیش ترسیم شده باشد و متغیرهای بی‌شمار نامعلومی در معادله وجود داشت که راه‌حل تک‌مرحله‌ای حتی تصورکردنی هم نبود و به تعبیر فنی‌تر، چنان اهدافی فقط می‌توانستند با یک فرایند تصادفی از تخریب‌های پی‌درپی، آزمون و خطا، آزمایش، و یادگیری با تجربه کردن در دسترس قرار گیرند. نوع دانشی که در چنین تکاپوهایی لازم است، از نوع دانش استنتاجی از اصول اولیه نیست، بلکه همان چیزی است که یونانی‌های دوره کلاسیک، «آمیخته»<sup>۱</sup> می‌نامیدند؛ مفهومی که ما نیز دوباره باید به آن رجوع کنیم. این واژه که معمولاً به‌طور ناقص، «ابتکاری»<sup>۲</sup> ترجمه می‌شود، وقتی بهتر درک‌شدنی است که به‌مثابه نوع خاصی از دانش در نظر گرفته شود؛ دانشی که فقط بتواند با تمرین درازمدت در وظایف مشابه ولی به‌ندرت یکسان حاصل گردد. رسیدن به این دانش مستلزم انطباق مداوم با اوضاع متغیر محیطی است. وقتی لوکز/مبورگ ساختن سوسیالیسم را به‌مثابه «قلمروی تازه که نیازمند بداهه‌کاری<sup>۳</sup> و خلاقیت است» توصیف می‌کرد، همین‌گونه دانش را در نظر داشت. همچنین وقتی کولونتای اصرار می‌کرد که رهبران حزب خطاناپذیر نیستند و به «تجربه روزمره و کار عملی و اساسی کسانی نیاز دارند که عملاً دست‌اندرکار تولید هستند و درعین حال، تولید را سازمان‌دهی می‌کنند»، به همین‌گونه دانش اشاره می‌کرد. [۸۷] کولونتای با تشبیهی که هر فرد مارکسیست به‌خوبی درک می‌کرد، پرسید که آیا پذیرفتنی است باهوش‌ترین مدیران املاک و زمین‌داری توانسته باشند سرمایه‌داری اولیه را از خودشان ابداع کرده باشند یا خیر؛ البته که خیر، زیرا دانش و مهارت‌های ایشان به‌طور بی‌واسطه به تولید زمین‌داری مربوط می‌شد. به‌همین ترتیب، متخصصان فنی در دوران او نیز درس‌های خود را در چارچوب سرمایه‌داری آموخته بودند. به‌عبارتی، برای آینده هیچ روال یا سابقه‌ای وجود ندارد که از حالا بتواند ساخته شود.

کولونتای با هدفی شعارگونه، به منعکس کردن حسی پرداخت که لوکز/مبورگ و لنین

---

1. metis  
 2. cunning  
 3. improvisation

هر دو ادعا کرده بودند: «کمونیسم را با حکم و فرمان نمی‌توان محقق کرد؛ کمونیسم شاید فقط در فرایند تحقیق و تأمل عملی و به‌واسطهٔ آموختن از اشتباهات شکل بگیرد، ولی حتماً به نیروی خلاقانهٔ خود طبقهٔ کارگر نیاز دارد». گرچه متخصصان و مسئولان حکومت نیز نقش بسیار خطیر همکاری‌کننده دارند، «فقط کسانی که به‌طور مستقیم با صنعت در تنیده‌اند، قادر هستند نوآوری‌های حیات‌بخش به آن تزریق کنند». [۸۸]

حزب پیشتاز در نظر لنین یک ماشین برای ساختن انقلاب، و سپس برای ساختن سوسیالیسم بود؛ گمان می‌رفت که خطوط و مشخصات اصلی چنان وظایفی از قبل معلوم است. خانه هم به‌نظر لوکوبوزیه یک ماشین برای زندگی کردن می‌آمد و برنامه‌ریز شهری یک متخصص بود که براساس دانش خود می‌دانست شهر را چگونه باید بسازد. در طرزفکر لوکوبوزیه، مردم در «فرایند» برنامه‌ریزی شهری محلی از اعراب نداشتند، گرچه نتیجهٔ کار براساس بهزیستی و بهره‌وری ایشان طراحی می‌شد. لنین بدون طبقهٔ کارگر نمی‌توانست انقلاب «بسازد»، ولی کارگران را بیشتر به‌مثابهٔ سربازانی می‌دید که باید از آنان بهره‌برداری شود. البته، اهداف انقلاب و سوسیالیسم علمی، همسو با منافع طبقهٔ کارگر می‌نمود. هریک از آن طرح‌ها به‌طور ضمنی بر یک پاسخ منفرد و واحد دلالت می‌کرد که کشف آن به دست متخصصان میسر بود و به‌این ترتیب، به یک مرکز فرماندهی نیاز داشت که بتواند - یا ناچار باشد - راه‌حل صحیح را به کارگران تحمیل کند.

ولی کولوتنای و لوکز/امبورگ، امور پیش روی جامعه و حکومت را «از پیش معلوم» نمی‌دانستند. با توجه به نااطمینانی‌هایی که در هر تلاش انسان وجود دارد، خیل آزمایش‌ها و ابتکار عمل‌ها لازم است تا به‌درستی آشکار شود کدام مسیرها پربار و کدام بی‌ثمر هستند. انقلاب و سوسیالیسم وقتی به توفیق مطلوب می‌رسند که - همانند شهر مطلوب جیکابز - محصول مشترک متخصصان و نیز غیر حرفه‌ای‌های باهوش و باتجربه باشند و مهم‌تر از هر چیز، هیچ تمایز قطعی بین هدف‌ها و وسیله‌ها وجود ندارد. حزب پیشتاز در طرزفکر لوکز/امبورگ و کولوتنای، انقلاب و سوسیالیسم را به‌معنای دقیق کلمه تولید نمی‌کند و مثل کارخانه‌ای نیست که محور خود را می‌سازد. پس حزب پیشتاز را نمی‌توان با خروجی‌اش همان‌گونه قضاوت کرد که کارخانه با خروجی‌اش قضاوت می‌شود (با تعداد محورهایی که با کیفیت مشخص، تعداد کارگر و سرمایهٔ معلوم و غیره تولید می‌کند)؛ فرقی هم ندارد که حزب چگونه آن نتایج را به بار آورده است. همچنین لوکز/امبورگ و کولوتنای حزب پیشتاز را در عین حال، مسئول تولید نوع خاصی از طبقهٔ کارگر می‌دانستند: طبقهٔ کارگری که خلاق، آگاه، لایق و توانمند بوده و پیش‌نیاز هر دستاورد دیگری در حزب است. به‌تعبیر خوش‌بینانه، مسیر سفر حداقل به‌اندازهٔ مقصد سفر اهمیت دارد و به‌تعبیر بدبینانه، حزب پیشتاز می‌تواند نتایج انقلابی‌اش را با نابودکردن هدف اصلی‌اش محقق سازد.



بخش سوم | مهندسی اجتماعی سکونتگاه‌ها و تولید روستایی





خوانایی، لازمه دست‌کاری کردن است. هر مداخله دامن‌دار حکومتی در جامعه - از واکسیناسیون مردم گرفته تا تولید کالاها، بسیج نیروی کار، مالیات‌ستانی از افراد و اموال ایشان، اجرای فعالیت‌های سوادآموزی، فراخواندن سربازان، ضمانت تحقق معیارهای بهداشتی، دستگیری مجرمان، و اجرای تحصیل همگانی در مقطع دبستان - به ساختن واحدهای سنجش نیاز دارد که مشهود باشند. صرف‌نظر از آنکه واحدهای دست‌کاری شده چه باشند، آن‌ها باید به شیوه‌ای سازمان‌دهی شوند که شناسایی، مشاهده، ثبت و شمرده شده، مجموع آن‌ها به حساب آید و نظارت شود. میزان دانش لازم، به‌ناچار باید تقریباً با شدت مداخله برابر باشد. به‌عبارتی، می‌توان گفت هرچقدر دست‌کاری پیش‌بینی شده بزرگ‌تر باشد، خوانایی لازم برای اجرای آن دست‌کاری نیز بزرگ‌تر خواهد بود.

دقیقاً همین پدیده بود که در اواسط قرن نوزدهم به اوج خود رسید و پرودان<sup>۱</sup> نیز همین پدیده را در نظر داشت که گفت: «قرارگرفتن در معرض حکومت به‌معنای چشمی است که از بالا ما را می‌پاید، به‌معنای بازجویی شدن، در معرض جاسوسی قرارگرفتن، مشمول نظارت شدن، شست‌وشوی مغزی شدن، موعظه‌شنیدن، در فهرست‌ها وارد شدن و واریسی شدن، تخمین‌زده شدن، ورنانداز شدن، سانسور شدن، دستور شنیدن ... رفتن زیر سایه حکومت به‌معنای زیر ذره‌بین قرارگرفتن، ثبت شدن، شمرده شدن، قیمت‌گذاری شدن، تذکر شنیدن، منع شدن، اصلاح شدن، سر به راه شدن و تصحیح شدن در هر کار، معامله و حرکت است.» [۱]

آنچه پرودان را متأسف می‌کرد، از منظری دیگر همان دستاورد بزرگ کشورداری امروزی بود. لازم است تأکید کنیم که آن دستاورد با چه دشواری‌ها حاصل شد و چقدر شکننده بود. به‌طور کلی، اکثر حکومت‌ها «جوان‌تر» از جوامعی هستند که ادعا می‌کنند می‌خواهند اداره آن‌ها را در دست بگیرند. بنابراین، حکومت‌ها با الگوهای از سکونت، روابط اجتماعی و تولید - چه رسد به محیط‌زیست طبیعی - روبه‌رو هستند که در گذر تاریخ، فارغ از برنامه‌های حکومت متصور شده‌اند. [۲]

نتیجه کار معمولاً چیزی جز تنوع، پیچیدگی و تکرارناپذیری آن قالب‌های اجتماعی نیست که به چشم حکومت، نسبتاً مبهم می‌آیند و البته اغلب این نگاه ابهام‌انگیز، تعمدی نیز هست. مثلاً لحظه‌ای الگوهای برخی سکونتگاه‌های شهری از قبیل پروژ یا الگوی شهری در خاورمیانه قدیم را که قبلاً بحث کردیم، در نظر بگیرید. (فصل دوم) هر شهر، هر قسمت از شهر و هر محله، منحصر به فرد است و جمع‌برداری

۱. پیر-جوزف پرودان (Proudhon) سیاست‌مدار، فیلسوف و اقتصاددان فرانسوی (۱۸۰۹ تا ۱۸۹۵) و بنیان‌گذار فلسفه دوجانبه‌گرایی (mutualism) بود. وی نخستین کسی بود که خود را هرج و مرج‌طلب (آنارشیزم) نامید. -م.

تاریخی میلیون‌ها طراحی و فعالیت محسوب می‌شود. هرچند بی‌تردید قالب و کارکرد هر شهر منطقی دارد، آن منطق از یک برنامه واحد و کلی استخراج نشده است. پیچیدگی یک شهر، برنامه‌ریزی آسان برای آن را غیرممکن می‌سازد. علاوه بر این، هر نقشه از لحاظ مکانی و زمانی محدودیت‌هایی دارد. نقشه یک محله واحد، اطلاعات اندکی درباره ظرافت‌های منحصربه‌فرد محله مجاور فراهم می‌کند، و توصیفی که امروز رضایت‌بخش می‌نماید، چند سال بعد ناکافی خواهد بود.

اگر اهداف حکومت کمینه باشند، شاید آشنایی فراوان با جامعه لازم نباشد. همان‌طور که یک هیژم‌شکن وقتی گاهی یک بار هیژم از یک جنگل برمی‌دارد، نیاز به دانش مفصل درباره جنگل ندارد، حکومتی نیز که مطالباتش محدود به گرفتن چند گاری غلات و تعدادی سرباز باشد، احتمالاً به یک نقشه کاملاً دقیق یا تفصیلی از جامعه نیاز ندارد. با این حال، اگر حکومت جاه‌طلب باشد - اگر بخواهد هرچه بیشتر غله و سرباز به چنگ بیاورد تا اینکه کار را به مرز قحطی و شورش بکشاند، اگر بخواهد جمعیتی باسواد، ماهر و سالم بسازد، اگر بخواهد همه به یک زبان سخن بگویند یا یک خدا را پرستش کنند - آنگاه ناچار خواهد بود که بسیار بسیار آگاه‌تر و مداخله‌جوتر باشد.

حکومت چگونه می‌تواند مهار جامعه را در دست گیرد؟ در این فصل و دو فصل بعدی به‌ویژه به منطق نهفته در تلاش‌های بزرگ‌مقیاس خواهم پرداخت که برای بازطراحی زندگی و تولید روستایی - از بالا - انجام شدند. این فرایند - وقتی که از مرکز، صحن دربار یا از کرسی حکومت به آن نگاه شود - اغلب به‌مثابه «فرایند متمدنی‌سازی»<sup>۱</sup> توصیف می‌شود. [۳] من ترجیح می‌دهم که آن را کوشش برای مطیع‌سازی یا نوعی باغبانی اجتماعی بدانم که برنامه‌ریزی شده است تا شناسایی و دسترسی به روستاها، محصولات و ساکنان آن‌ها را برای مرکز آسان‌تر سازد. مؤلفه‌های خاصی در این تلاش‌های مطیع‌سازی هست که اگر جهان‌شمول نباشد، حداقل بسیار رایج به نظر می‌آید و شاید بتواند با واژه‌هایی مانند «یکجانشین کردن»، «متمرکز کردن»، و «ساده‌سازی افراطی» سکونتگاه و نیز کشاورزی نام‌گذاری شود. به تفصیل دو طرح شوم ساده‌سازی کشاورزی را بررسی خواهم کرد: اشتراکی‌سازی در روسیه شوروی، و روستاهای اوجاما<sup>۲</sup> در تانزانیا. در آن دو طرح در جست‌وجوی منطق سیاسی بزرگ‌تری خواهم بود که به طراحی آن‌ها انجامید و علل شکست چندجانبه آن‌ها در جایگاه طرح‌های تولید را بررسی خواهم کرد.

1. civilizing process

2. ujamaa

باین حال، در ابتدا مفید خواهد بود که تصویری اجمالی از این فرایند را که در تاریخ آسیای جنوب شرقی رخ داد، ارائه دهیم، زیرا به خوبی پیوستگی اهداف را که مایه اتصال طرح‌های حکومت‌های پیشاستعماری، استعماری و مستقل بوده است، همراه با ظرفیت روبه‌رشد حکومت‌های متجدد برای تحقق این طرح‌های سکونت و تولید برنامه‌ریزی‌شده را آشکار می‌کنند.

ساختار جمعیتی آسیای جنوب شرقی در دوران پیشاستعماری طوری بود که نظارت بر زمین‌ها فی‌نفسه به‌ندرت در ساختن حکومت امر تعیین‌کننده‌ای بود، مگر زمین‌ها قطعات راهبردی بودند که در دهانه رودخانه، تنگه یا گردنه قرار داشتند. نظارت بر جمعیت که در سال ۱۷۰۰ تقریباً تراکمی معادل پنج نفر در کیلومتر مربع داشت، خیلی مهم‌تر بود. مهم‌ترین هنر در کشاورزی موفق، توانایی جذب و نگه‌داشتن عده‌ای کثیر و مولد در شعاع مناسب از دربار بود. با توجه به پراکندگی نسبی جمعیت و سهولت فرار از یک مکان، نظارت بر زمین‌های قابل کشت فایده‌ای نداشت، مگر جمعیتی پیدا می‌شد که روی زمین کار کند. به این ترتیب، پادشاهان دوره پیشاستعماری روی خط باریک بین «میزانی از مالیات و خراج و باج تحمیلی» که بتواند هزینه بلندپروازی‌های دربار را تأمین کند، و میزانی از مالیات و خراج که موجب فرار دسته‌جمعی مردم بشود، حرکت می‌کردند. اغلب جنگ‌های پیشاستعماری، حول دستگیری و جمع‌کردن اسیران و اسکان‌دادن ایشان در نزدیکی ساختمان مرکزی دربار - و نه بر سر قلمرو - درمی‌گرفت. جمعیت روبه‌رشد و مولدی که پیرامون پایتخت پادشاهی ساکن باشد، نسبت به پهناور بودن قلمرو پادشاهی، شاخص بهتری برای قدرت دربار بود.

پس حکومت پیشاستعماری به‌شدت به یکجانشین کردن جمعیت و ایجاد سکونتگاه‌های دائمی و ثابت گرایش داشت و هرچقدر تراکم جمعیت بیشتر بود، مازاد اقتصادی نیز بیشتر می‌شد و دست‌یافتن به غلات، نیروی کار و خدمات نظامی نیز آسان‌تر می‌گشت. این منطق جغرافیایی تعیین‌کننده، چیزی جز کاربرد نظریه‌های متعارف مکان‌یابی نیست. چنان‌که یوهان هاینریش ثونن، *والتر کریستالر*، و ویلیام کریستالر<sup>۱</sup> به شیوه‌ای عالی نشان داده‌اند، با ثابت بودن بقیه عوامل، اقتصاد جابه‌جایی (صرفه‌های جابه‌جاشدن) موجب می‌شد الگوهای جغرافیایی مکان‌یابی بازار، تخصص در یک محصول کشاورزی، و ساختارهای اجرایی و اداری بارها تکرار شود. [۴] بهره‌برداری سیاسی از نیروی کار و غلات نیز مایل به پیروی از منطق مشابهی است؛ بیشتر به تمرکز جمعیت گرایش دارد تا به

1. John heinrich von Thunen, Walter Christaller, G. William Skinner



پراکندگی، و نمایانگر منطق تصاحب براساس هزینه‌های حمل و نقل است. [۵] در چنان محیطی بخش اعظم متون کهن دربارهٔ کشاورداری را فنون جذب و نگهداری جمعیت در شرایطی تشکیل می‌داد که آن جمعیت می‌توانست به قلمرو مجاور حمله کند یا در قلمرو پادشاه دیگری ساکن شود. اصطلاح «با ترک کردن مخالفت خود را نشان دادن»<sup>۱</sup> در بخش اعظم آسیای جنوب شرقی واقعاً معنای دقیقی داشت. [۶] در فن سنتی کشاورداری تایلندی، از یک طرف بدیع برای کمینه‌سازی فرار مردم و پیوند دادن آدم‌های معمولی به حکومت یا به ارباب‌های اشراف‌زاده استفاده می‌شد. تایلندی‌ها از یک مجموعه خال‌کوبی استفاده می‌کردند تا آدم‌های معمولی را نشانه‌گذاری کنند و معلوم شود که چه کسی به آن دسته «تعلق دارد». آن خال‌کوبی‌ها شاهدهی است که نشان می‌دهد برای شناسایی و تثبیت جمعیتی که میل به نشان دادن مخالفت خود با ترک کردن محل دارد، چه ابزارهای فوق‌العاده‌ای لازم است. فرار از محل چنان شایع بود که تعداد زیادی از شکارچیان ثروتمند، روزگار خود را با پرسه‌زدن در جنگل‌ها و یافتن فراری‌ها برای بازگرداندن ایشان به مالکان قانونی‌شان می‌گذراندند. [۷] مشکلات مشابهی گریبان‌دارهٔ املاک مبلغان مسیحی کاتولیک در نخستین سال‌های فرمانروایی اسپانیایی‌ها در فیلیپین را گرفته بود. تاگالوگ‌ها<sup>۲</sup> که اسکان مجدد داده شده و برای تولید نظارت‌شدهٔ کشاورزی - طبق الگوی آمریکای لاتین - سازمان‌دهی می‌شدند، بارها از کار طاقت‌فرسا فرار می‌کردند. آنان را با اصطلاح رمونتادو<sup>۳</sup> می‌شناختند که به معنای «دهقان‌های گریخته به کوهستان برای لذت‌بردن از آزادی و خودمختاری» بود.

به‌طورکلی، دربارهٔ آسیای جنوب شرقی در دوران پیشاستعماری و استعماری شاید مفید باشد که بررسی‌ها را برحسب مکان‌های حکومتی و غیرحکومتی انجام دهیم. در مکان‌های حکومتی، جمعیت مطیع حکومت در جوامع کوچک محلی نیمه‌دائمی و مترکم اسکان می‌یافت تا مازاد غلات (معمولاً برنج آبیاری‌شده) و نیروی کار را به‌سہولت در دسترس حکومت قرار دهد. ولی جمعیت در مکان‌های غیرحکومتی، به‌طور پراکنده ساکن می‌شد، معمولاً برای کشاورزی از روش «برداشت و سوزاندن زمین»<sup>۴</sup> یا تعویض کشت استفاده می‌کرد و یک نظام اقتصادی تلفیقی (شامل کشت چندمحصولی<sup>۵</sup> یا وابستگی به محصولات جنگلی) داشت، و چون به‌شدت متحرک

1. to vote with one's feet

۲. تاگالوگ‌ها (Tagalogs) به گروهی از بومیان فیلیپین گفته می‌شد. - م.

3. remontados

4. slash-and-burn

5. polyculture

بود، کمتر به چنگ تصاحب و بهره‌برداری دائمی حکومت گرفتار می‌شد. مکان‌های حکومتی و غیرحکومتی، فقط به‌مثابهٔ اوضاع بوم‌شناختی و جغرافیایی، کاملاً از پیش موجود نبودند که شکل‌گیری حکومت‌ها را سهل‌تر یا دشوارتر می‌کردند. یکی از اهداف بزرگ حاکمان بالقوه، «ساختن» و سپس بسط مکان‌های حکومتی با توسل به شبکه‌های آبیاری، به‌اسارت‌گرفتن اسرای جنگی، اسکان اجباری، تدوین مذاهب به شیوهٔ موردنظر دربار، و امثال این ترفندها بود. یک حکومت نمونه سودای جمعیت متمرکز را در سر می‌پروراند که به‌سهولت در دسترس باشد؛ بتواند به‌طور پایدار، خراج و غلاتی را که به‌سهولت حمل و ذخیره شود، تولید کند؛ و مازاد نیروی کار خود را برای تأمین امنیت، جنگ و کارهای عمومی در اختیار حکومت قرار دهد. تلاش‌های زیرکانهٔ ادموند لیچ<sup>۱</sup> با هدف درک آخرین یافته‌ها دربارهٔ برمه، به‌طور ضمنی به پیروی از همین منطق در بررسی بازسازی حکومت سنتی برمه انجام گرفت. او گفت که ما حکومت پیشاستعماری برمه را نه به‌مثابهٔ یک قلمرو جغرافیایی پیوسته - چنان‌که در مقتضای حکومت‌های متجدد رایج است - بلکه همچون پهنهٔ سرهم‌بندی‌شده دیدیم که از یک منطق کاملاً متفاوت پیروی می‌کند. وی تأکید کرد که باید قلمرو پادشاهی را برحسب بریده‌های افقی از نقشهٔ عوارض طبیعی ترسیم کنیم. برمه با پیروی از همین منطق در عمل مجموعه‌ای از تمام تولیدکنندگان برنج آبی (غیردیم) بود که یکجانشین بودند و در دره‌های پیرامون قصر مرکزی پادشاه سکونت داشتند. پس به‌تعبیری که گفته شد، این مکان‌ها در زمرهٔ مکان‌های حکومتی بودند. لایهٔ افقی بعدی از این چشم‌انداز مثلاً از ارتفاع ۱۵۰ تا ۴۵۰ متر - که البته زیست‌بوم متفاوتی دارد - شامل ساکنانی است که کشت متغیر انجام می‌دادند، پراکنده‌تر مستقر می‌شدند، و به‌این ترتیب، رعایایی بودند که کمتر به درد بهره‌کشی می‌خوردند. این مردم بخشی جدانشدنی از قلمرو پادشاهی محسوب نمی‌شدند، هرچند که شاید به‌طور منظم خراج خود را به دربار مرکزی تقدیم می‌کردند. در ارتفاعات بالاتر، بازهم کمربندهای بوم‌شناختی، سیاسی و فرهنگی متفاوتی به چشم می‌خورد. آنچه لیچ پیشنهاد کرد، در عمل از این قرار بود: ما تمام سکونتگاه‌های نسبتاً متراکم با کشت آبی برنج در محدودهٔ پایتخت را «قلمرو پادشاهی» در نظر می‌گیریم و بقیه را - حتی اگر نسبتاً نزدیک به پایتخت باشند - «مکان‌های غیرحکومتی» می‌دانیم. [۸]

نقش کشورداری در چنان شرایطی به حداکثرسازی جمعیت مؤلد و مستقر در مکان‌های حکومتی، درعین حال، گرفتن خراج از مکان‌های غیرحکومتی یا حداقل

بی طرفی در قبال آن‌ها تبدیل می‌شود. [۹] این کمربندهای بی حکومت همواره از لحاظ نمادین یا در عمل، نقش براندازها یا شورشی‌های بالقوه را داشته‌اند. از منظر مسلط دربار، چنان مکان‌هایی و ساکنان آن‌ها مصادیق بارز گستاخی، بی‌نظمی و وحشیگری‌هایی بود که معیار مقایسه با فرهیختگی، نظم و پیچیدگی مرکز محسوب می‌شد. [۱۰] نباید از نظر دور داشت که چنان مکان‌هایی پناهگاه کشاورزان خرده‌پای فراری، یاغیان، غارتگران و مدعیان بودند که همواره قلمرو سلطنت را به خطر می‌انداختند.

البته زیست‌بوم در ارتفاع‌های مختلف، فقط یکی از عوامل پُرشمار است که می‌تواند ویژگی‌های مکان‌های غیرحکومتی را توصیف کند. مکان‌های مذکور همچنین یک یا چند ویژگی متمایزکننده دیگر هم دارند: نسبتاً نفوذناپذیر (وحشی، بدون جاده، هزارتو و نامساعد) هستند، جمعیت پراکنده یا مهاجر دارند، و محل‌های نامناسب برای تصاحب مازاد تولید هستند. [۱۱] به این ترتیب، باتلاق‌ها و لجنزارها (شاید به یاد باتلاق‌های مرزهای ایران و عراق بیفتیم که اکنون در محاصره افتاده‌اند)، دلتاها و مصب‌های همواره در حال تغییر رودخانه‌ها، کوه‌ها، بیابان‌ها (که به نفع مردم چادرنشین و بدوی عمل می‌کنند)، دریاها (که محل تاخت‌وتاز به اصطلاح کولی‌های برمه جنوبی بودند)، و به‌طورکلی، مرزها همگی در این کتاب نزدیک به مفهوم «مکان‌های غیرحکومتی» هستند. [۱۲]

طرح‌های توسعه‌ای معاصر - در جنوب شرقی آسیا یا هر جای دیگر - مستلزم ایجاد مکان‌های حکومتی بود که دولت بتواند در آن مکان‌ها جامعه و نظام اقتصادی «مردمی» را که قرار است توسعه پیدا کنند، بازطراحی کند. دگرگونی مکان‌های غیرحکومتی حاشیه‌ای و تبدیل شدن به مکان‌های حکومتی از سوی دولت-ملت متجدد توسعه‌گرا، همیشه رخ می‌دهد و برای ساکنان چنان مکان‌هایی بسیار دردآور است. گزارش حساس آنالوونهایت تسینگ<sup>۱</sup> درباره تلاش‌های حکومت اندونزی برای اسیرکردن مردم خانه‌به‌دوش کالیمانتان<sup>۲</sup> در تپه مراتوس<sup>۳</sup> - که واقعاً اسیرکردن بود - مصداقی تکان‌دهنده از این اتفاق است. مردم مراتوس، چنان‌که او می‌گوید، در ناحیه‌ای زندگی می‌کنند که «تاکنون از آن وضوح و رؤیت‌پذیری لازم برای طرح‌های نمونه توسعه گریخته است». مردم مراتوس که مهاجران شکارچی-خوشه‌چین هستند و در عین حال، کشت متغیر نیز انجام می‌دهند؛ مردمی که در واحدهای خویشاوندی

1. Anna Lowenhaupt Tsing  
2. Kalimantan  
3. Meratus

و دم‌به‌دم متغیر زندگی می‌کنند؛ مردمی که در یک پهنهٔ طاقت‌فرسا و پراکنده، روزگار می‌گذرانند؛ مردمی که به چشم اندونزیایی‌ها مُشرک می‌آیند؛ طعمهٔ سختی برای توسعه هستند و مسئولان اندونزی به شیوهٔ آشفتۀ خودشان سعی کرده‌اند مراتوس‌ها را در روستاهای برنامه‌ریزی‌شده‌ای در نزدیکی جاده‌های اصلی متمرکز کنند. هدف پنهان در تلاش ایشان، ایجاد یک جمعیت ثابت و متمرکز بود که مسئولان ادارهٔ جمعیت‌های منزوی را قادر به نظارت و راهنمایی ایشان در هنگام بازدید و گشتن در آن سازد. [۱۳] جابه‌جانشدن مراتوس‌ها پیش شرط نظارت حکومت و توسعه بود، درحالی‌که جانمایهٔ هویت مراتوس‌ها به «جابه‌جایی آزادانه» بستگی داشت. [۱۴] دسترس‌ناپذیری مراتوس‌ها در گفتمان حکومتی توسعه‌ای و به چشم مسئولان دولت، شاخصی از عقب‌ماندگی اسف‌بار تلقی می‌شود. مدعیان متمدن‌سازی بالقوهٔ مراتوسی‌ها ایشان را «کسانی که هنوز مرتب نشده‌اند» یا «هنوز منظم نشده‌اند» یا «به دین درنیامده‌اند» توصیف کرده‌اند. همچنین شیوه‌های زراعت مراتوسی‌ها را «کشاورزی بی‌سامان» لقب داده‌اند. مراتوسی‌ها به سهم خود به‌خوبی فهمیده‌اند که دولت چه آشی برای آن‌ها پخته است. از آنان خواسته شد که در امتداد جاده‌های اصلی در جنگل ساکن شوند. یکی از رؤسای محلی ایشان گفته بود: «تا دولت بتواند مردم را تحت‌نظر بگیرد». خانه‌های ردیف‌به‌ردیف که از مراتوسی‌ها خواسته می‌شود در آن‌ها زندگی کنند، به‌نظر ایشان: «برای آن است که اگر مسئولان دولت قصد بازدید داشته باشند، آبرومندانۀ جلوه کنند». [۱۵] برنامه‌های حکومت اندونزی برای مردم مراتوس که در لباس واژگان «توسعه، پیشرفت و تمدن» ارائه می‌شود، درعین‌حال، یک طرح منحصر از نوع خواناسازی و متمرکزسازی است. در شرایط شورش است که تلاش برای ایجاد و تمایز آشکار بین مکان‌های حکومتی و غیرحکومتی به نتیجهٔ منطقی‌اش می‌رسد. ماهیت تهدید نظامی، نیاز به مکان‌های دولتی از قبیل پادگان‌ها، سکونتگاه‌های تقویت‌شده یا اردوگاه‌های زندانیان بدون تفهیم اتهام را پدید می‌آورد که همگی مکان‌هایی با مختصات مشخص، نظارت آسان و برخوردار از نگهبان هستند. مصادیق امروزی چنین مکان‌هایی را می‌توان در به‌اصطلاح روستاهای جدید در مالزی دید که در شرایط اضطراری پس از جنگ جهانی دوم بر پا شدند و طراحی آن‌ها به‌طور ویژه برای جداسازی یک جمعیت از زمین‌داران کوچک چینی و کشاورزان چینی برداشت‌کنندهٔ کائوچو انجام گرفت تا آنان نتوانند نیروی انسانی، خوراک، پول نقد و تدارکات را به یک نیروی چریکی چینی در ساحل آن سوی رودخانه برسانند. در آرایشی که بعدها در «آبادی‌های راهبردی»<sup>۱</sup>

در ویتنام تقلید شد، ساکنان را به اکراه در رشته‌خانه‌های همسان و شماره‌دار جای دادند که در خطوط مستقیم پشت‌سرهم ردیف شده بودند. [۱۶] جابه‌جایی مردم به درون و بیرون از خانه‌ها به شدت پایش می‌شد و اوضاع مردم چندان با وضعیت اردوگاه‌های کار اجباری که در زمان جنگ برای ایجاد یک مکان حکومتی خوانا، بی‌حرکت و متمرکز ساخته شدند - که هرچه بیشتر از محیط بیرون جدا باشد - تفاوت نداشت. در این محیط، نظارت مستقیم و انضباط، مهم‌تر از مصادره‌ی مازاد است. در دهه‌های اخیر، تلاش‌های بی‌سابقه‌ای برای جنگ‌انداختن حکومت بر مکان‌های غیرحکومتی دیده شده است. شاید این انگیزه‌ها یکی از علل کاربرد انبوه «عامل نارنجی»<sup>۱</sup> برای برگ‌زدایی از بخش پهناوری از جنگل‌ها در جنگ ویتنام بود تا به این ترتیب، جنگل (برای نیروهای حکومت) خوانا و امن شود.

مفهوم مکان‌های حکومتی که به خوبی برای اوضاع نظام اقتصاد بازار تعدیل شده باشند، همچنین می‌تواند به ما به درک یک تناقض‌نمای ظاهری در سیاست کشاورزی آسیای جنوب شرقی در دوران استعمار کمک کند. چگونه باید ترجیحات قطعی استعمارگران برای کشت محصولات در زمین‌های کوچک را توضیح داد؟ بی‌تردید انتخاب قطعات کوچک بر مبنای کارایی نبوده است. تقریباً در مورد تمام محصولات کشاورزی - به جز نیشکر - خرده‌مالکان در طول تاریخ همیشه برتر از واحدهای تولیدی بزرگ عمل کرده‌اند. [۱۷] حکومت‌های استعماری بارها و بارها دریافته‌اند که تولیدکنندگان کوچک به‌علت کوچک‌بودن هزینه‌های ثابت و انعطاف‌پذیری در استفاده از نیروی کار خانوادگی قادر هستند که محصولات خود را به قیمتی کمتر از مجتمع‌های کشت و صنعت دولتی یا خصوصی تولید کنند.

گمان می‌کنم این تناقض‌نما وقتی حل می‌شود که «کارآمدی» مزرعه را به‌مثابه یک واحد مالیات‌ستانی (مالیات بر سود و نیز عوارض مختلف صادراتی)، یا واحد انضباط و نظارت بر نیروی کار، و یک واحد برای سلطه سیاسی در نظر بگیریم. مثلاً تولید کائوچو در دوران استعماری مالزی را در نظر بگیرید. بی‌تردید مسئولان بریتانیایی و سرمایه‌گذاران در ابتدای رونق کائوچو در دهه نخست قرن بیستم گمان می‌کردند تولید کائوچو به دست زمین‌داران بزرگ - که از تجهیزات کشت بهتر، مدیریت علمی مناسب‌تر و نیروی کار بیشتر برخوردار بودند - کارآمدتر و سودآورتر از کائوچوی تولیدی در مزارع خرده‌مالکان است. [۱۸] باین حال، وقتی معلوم شد که

۱. عامل نارنجی (Agent Orange) یک علف‌کش بسیار قوی است که نظامیان آمریکایی به‌ویژه از سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱ برای نابودکردن جنگل‌ها و مزارع در ویتنام به کار بردند. صلیب سرخ ویتنام اعلام کرده است که یک میلیون شهروند ویتنامی به‌علت آثار عامل نارنجی به ازکارافتادگی دائمی دچار شدند. - م.

آن‌ها اشتباه می‌کرده‌اند، باز تلاش شد که با تحمیل هزینه‌های گزاف به کل نظام اقتصادی آن مستعمره، به‌طور نظام‌یافته به نفع کائوچوی تولیدی زمین‌داران بزرگ عمل شود. طرح بدنام/استیونسن<sup>۱</sup> که در خلال رکود جهانی در مالزی اجرا شد، یکی از تلاش‌های بی‌شمارانه با هدف سرپانگه‌داشتن مزارع وسیع و ناکام در صنعت کائوچو بود. آن طرح با محدود کردن تولید در مزارع کوچک اجرا شد و بدون آن، اکثر مزارع بزرگ، محکوم به ورشکستگی بودند.

البته این حقیقت که استعمارگران با حمایت از مزارع بزرگ، درعین حال، از منافع هم‌وطنان بریتانیایی خود و سرمایه‌گذاران اهل پایتخت دفاع می‌کردند، فقط یکی از عوامل توضیح‌دهنده آن سیاست است. اگر چنان‌انگیزه‌ای هدف اصلی سیاست مذکور بود، باید آن خط‌مشی پس از استقلال مالزی کنار گذاشته می‌شد، ولی خواهیم گفت که چنان‌نشد. گرچه تولید در مجتمع‌های کشت کائوچو خیلی ناکارآمدتر از تولید خرده‌کشاورزان بود، برای مالیات‌ستانی، واحدهای بسیار دل‌چسب‌تری محسوب می‌شدند. نظارت بر مالیات‌گیری از کسب‌وکارهای بزرگ و دولتی، بسیار آسان‌تر از اخذ مالیات و سودشان برای حکومت ناخوانا بود. در مجتمع‌های کشت و صنعت که در تولید یک محصول به تخصص می‌رسیدند، ارزیابی میزان تولید و سود، امری آسان بود. دومین مزیت مجتمع‌های کشت کائوچو، قالب‌های متمرکز سکونت و نیروی کار بود که برای نظارت سیاسی و اجرایی متمرکز، بسیار مطیع‌تر به نظر می‌رسیدند. مجتمع‌های کشت و صنعت، به تعبیر خلاصه، خواناتر از کامپونگ‌های مالزیایی بودند که تاریخ، رهبری و نظام اقتصادی تلفیقی مخصوص به خود را داشتند.

منطق مشابهی را می‌توان به شکل مطلوب برای تأسیس طرح‌های زمین فدرال در دوران استقلال مالزی پیدا کرد. چرا حکومت مالزی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ - که مرزها مدت‌ها بود به اسکان تعداد کثیری از مهاجران داوطلب در آمده بود - به تأسیس سکونتگاه‌های بزرگ، پرهزینه، و تحت نظارت نظام دیوان‌سالاری نپرداخت؟ اسکان ابتکاری و داوطلبانه تقریباً هیچ هزینه‌ای برای دولت نداشت و همواره در طول تاریخ به تشکیل کسب‌وکارهای خانوادگی انجامیده بود که کار کشت و بازاریابی محصولات را انجام می‌دادند. طبق قواعد اقتصادی هم شرکت‌های عظیم کائوچو و روغن نخل که به دست دولت تشکیل شدند، توجهی نداشتند. تأسیس آن شرکت‌ها هزینه‌های گزاف داشت و سرانته مخارج سرمایه‌ای به‌ازای هر کارگر

1. Stevenson

2. kampung

ساکن در آن طرح‌ها بسیار فراتر از چیزی بود که یک کاسب‌کار عاقل در آن‌ها سرمایه‌گذاری کند.

با این حال، مزایای سیاسی و اجرایی این طرح‌های بزرگ دولتی که برنامه‌ریزی و اجرای آن‌ها متمرکز انجام می‌شد، چندانکه بود. در حالی که انقلاب نافرجام حزب کمونیست مالزی هنوز از خاطر حاکمان کشور بیرون نرفته بود، سکونتگاه‌های برنامه‌ریزی‌شده دارای برخی از مزایای آبادی‌های راهبردی بودند. آن آبادی‌ها مطابق یک الگوی شبکه‌ای ساده طراحی شدند و به‌سادگی برای یک مسئول غریبه دولتی خوانا بودند. قطعات خانه‌ها پشت‌سرهم شماره خورده بود و سکونتگاه‌ها خیلی دقیق‌تر از نواحی بدون مرز، ثبت شده و پایش می‌شد. ساکنان مالزیایی آن سکونتگاه‌ها را به‌دقت از لحاظ سن، مهارت‌ها و اعتماد سیاسی انتخاب می‌کردند. روستاییان در ایالت کداه<sup>۱</sup> - که من در اواخر دهه ۱۹۷۰ آنجا کار می‌کردم - می‌دانستند که اگر قرار باشد برای سکونت در آن طرح انتخاب شوند، باید یک سیاست‌مدار محلی از حزب حاکم، ایشان را سفارش کرده باشد.

اوضاع اجرایی و اقتصادی ساکنان مالزیایی در آن طرح‌ها با «شهرهای شرکتی»<sup>۲</sup> در اوایل صنعتی شدن شباهت داشت که در آن‌ها همه شغل مشابه داشتند، از یک رئیس دستمزد می‌گرفتند، در مسکن شرکتی زندگی و از همان فروشگاه شرکت خرید می‌کردند. ساکنان تا وقتی که محصول می‌رسید، دستمزد می‌گرفتند، محصول ایشان از روزه‌های حکومتی بازاریابی می‌شد و امکان اخراج ایشان به‌علت تعداد زیادی تخلف مشخص وجود داشت که مسئولان طرح وضع کرده بودند. وابستگی اقتصادی و نظارت سیاسی مستقیم موجب می‌شد که آن طرح‌ها بتوانند همواره برای رسیدن به اکثریت رأی‌دهندگان به خدمت حزب حاکم درآیند. اعتراض دسته‌جمعی نادر بود و معمولاً به‌واسطه مجازات‌هایی که در دسترس مدیران بود، در نطفه خفه می‌شد. نباید از نظر دور داشت که سکونتگاه‌های «دستگاه توسعه مزارع فدرال»<sup>۳</sup> (FELDA) حکومت را قادر می‌کرد تا به احاطه بر ترکیب محصولات صادراتی، نظارت بر تولید و فرآوری محصول، و تنظیم قیمت‌های مصرف‌کننده بپردازد و از این راه درآمد کسب کند. منطقی که به‌طور علنی برای طرح‌های سکونت برنامه‌ریزی شده ذکر می‌کردند، تقریباً همیشه در قالب گفتمان «توسعه سازمان‌یافته»<sup>۴</sup> و خدمات اجتماعی (از قبیل تدارک در مانگاه‌ها، بهداشت، مسکن مناسب، آموزش، آب سالم

1. Kedah
2. company towns
3. Federal land Development Authority
4. ordered development

و زیرساخت‌ها) ارائه می‌شود. تبلیغات عمومی به‌عمد غیرصادقانه نبود، ولی بااین‌حال، در آن‌ها سکوت گمراه‌کننده درباره‌ی روش‌های چندگانه‌ای وجود داشت که این‌گونه توسعه‌ی سازمان‌یافته را در خدمت اهداف اصلی یعنی مصادره‌ی مازاد، امنیت و سلطه‌ی سیاسی قرار می‌دادند؛ اهدافی که با اسکان داوطلبانه و خودجوش حاصل نمی‌شدند. طرح‌های FELDA نسخه‌های غیرنظامی «نرم» از روستاهای جدیدی بود که بخشی از سیاست ضدشورش محسوب می‌شدند. فایده‌ی اقتصادی آن طرح‌ها کمتر از فایده‌ای بود که با فراهم کردن مکان‌های حکومتی پدید می‌آوردند.

طرح‌های حکومتی برای یکجانشانی و سکونت برنامه‌ریزی‌شده در مالزی و سایر جاها، به‌ندرت طبق پیش‌بینی‌ها از آب درآمده است. اهداف توسعه نیز مانند اهداف جنگل‌داری علمی و شهرهای شبکه‌ای، طبق معمول از مهار دقتی که ابداع‌کنندگان طرح‌ها انتظار داشته‌اند، گریخته است. بااین‌حال، هیچ‌گاه نباید غفلت کرد که تأثیر این طرح‌ها - هرچقدر هم که به‌علت شیوه‌ها و آداب محلی تغییر یابد - همان‌قدر به تغییراتی که ایجاد می‌کنند، وابسته است که به میزان شور و حال تبلیغات و خطابه‌هایشان بستگی دارد.

شاید تمرکز جمعیت در سکونتگاه‌های برنامه‌ریزی‌شده، نتایجی را که برنامه‌ریزان حکومتی در نظر داشتند، به بار نیاورد، ولی تقریباً همیشه موجب ازهم‌گسیختگی و نابودی جوامع محلی بومی می‌شود که بیشتر قوام و انسجام خود را از منابع غیرحکومتی به دست می‌آورند. آن جوامع محلی که به‌این ترتیب از گردونه خارج شدند - هرچقدر هم که برحسب معیارهای تجویزی و فرمایشی، ناخوشایند بوده باشند - می‌توانستند از آن پس نیز تاریخ، تعلقات اجتماعی، اسطوره‌شناسی و ظرفیت‌های منحصر به فرد خود را برای اقدام مشترک داشته باشند. در سکونتگاه‌هایی که حکومت طراحی می‌کند، علی‌القاعده و طبق تعریف باید از همان ابتدا منابع انسجام و اقدام مشترک، مشخص شده باشد. به‌این ترتیب، یک جامعه محلی جدید، طبق تعریف، یک جمعیت محلی «از حرکت مانده» است که به‌علت همین از حرکت ماندن، بهتر مستعد مهارشدن از بالا و بیرون خواهد بود. [۱۹]







فصل ششم | اشتراکی سازی در شوروی و رؤیاهای سرمایه‌داری





بنیان‌گذاران ارشد جامعه‌شناسی شوروی احتمالاً نیه‌مایر را که طراح برازیلیا بود، بر بارون هاسمن که پاریس را نوسازی کرد، ترجیح می‌دادند. تلفیقی از «شکست در جنگ، فروپاشی اقتصادی و یک انقلاب»، چیزی نظیر یک مخروطه شخم‌خورده را پدید آورده بود که بنیان‌گذار حکومت باید تحویل می‌گرفت. نتیجه آن ویژگی‌ها یک تجددگرایی فوق‌اعلا<sup>۱</sup> بود که جسارت و وقاحتش، جنبه‌های آرمان‌گرایانه سلف آن تجددگرایی - یعنی انقلاب فرانسه - را به ذهن تداعی می‌کرد.

نه در اینجا مجال کافی هست و نه من آگاه‌ترین راهنما برای بحث درباره ابعاد گسترده تجددگرایی اعلا در شوروی هستم. [۱] در عوض، قصد دارم به مؤلفه‌های فرهنگی و زیبایی‌شناختی در تجددگرایی اعلا<sup>۲</sup> شوروی اشاره کنم. این بحث راه را برای بررسی یک نکته روشن‌گرانه یعنی ارتباط مستقیم بین تجددگرایی اعلا<sup>۳</sup> شوروی و ایالات متحده هموار می‌کند: باور به مزارع عظیم، مکانیزه و صنعتی. در تجددگرایی اعلا<sup>۴</sup> شوروی، جنبه‌های بسیار مهمی هست که ظاهراً گسست چندانی با مطلق‌گرایی روسی ندارد. ارنست گلز<sup>۲</sup> گفته است که از میان دو جنبه روشنگری<sup>۳</sup> - اولی همان ادعای حاکمیت فرد و منافع او، و دومی ستایش اقتدار و اعتبار عقلانی متخصصان - جنبه دوم بود که حاکمان را وسوسه می‌کرد تا بخواهند کشورهای «عقب‌مانده»، خود را با فرارسی<sup>۴</sup> به دیگر کشورها برسانند. وی نتیجه‌گیری می‌کند که روشنگری در اروپای مرکزی بیشتر به منزله «یک عامل متمرکزکننده و نه رهایی‌بخش» عمل کرد. [۲]

بازتاب تاریخی قدرتمند تجددگرایی اعلا<sup>۱</sup> لنینی را می‌توان در چیزی پیدا کرد که ریچارد استیتس<sup>۵</sup> «آرمان‌گرایی اجرایی» تزارهای روس و مشاوران ایشان در قرون هجدهم و نوزدهم می‌خواند. این آرمان‌گرایی اجرایی در سلسله‌ای از طرح‌ها متجلی شد که برای سازمان‌دهی جمعیت (سرف‌ها، سربازان، کارگران و کارمندان) در قالب نهادهای «مبتنی بر سلسله‌مراتب، انضباط، تفکیک و دسته‌بندی، نظم سخت‌گیرانه، برنامه‌ریزی عقلانی، محیط جغرافیایی، و نوعی رفاه‌گرایی به کار رفتند». [۳]

سن‌پترزبورگ پترکیبر همان تجسم شهری این بینش بود. آن شهر مطابق یک برنامه خشک از خطوط راست و افراطی و در یک پهنه یا مکان کاملاً جدید طراحی شد. عرض بلوارهای مستقیم شهر، براساس طراحی‌ها به دو برابر ارتفاع بلندترین ساختمان

---

1. ultrahigh modernism
2. Ernest Gellner
3. Enlightenment
4. catch up
5. Richard Stites

می‌رسید که به‌طور طبیعی در مرکز هندسی شهر قرار داشت. خود ساختمان‌ها بیانگر کارکرد و سلسله‌مراتب بودند و نما، ارتفاع و مصالح هرکدام، طبقه اجتماعی ساکنان ساختمان را نمایان می‌کرد. طرح بناهای شهر در واقع، یک نقشه خوانا از ساختار اجتماعی منظور برنامه‌ریزان بود.

سن‌پترزبورگ هم‌تایان زیادی - اعم از شهری و روستایی - دارد. در دوران کاترین کبیر<sup>۱</sup> بود که شاهزاده‌گریگوری پوتمکین<sup>۲</sup> یک زنجیره کامل از شهرهای الگو (از قبیل اکاترینوسلاو)<sup>۳</sup> و نیز سکونتگاه‌های روستایی الگورا بنا کرد. دو تزار بعدی یعنی پل و الکساندر اول<sup>۴</sup> نیز شوق کاترین به نظم و کارآمدی پروسی را به ارث بردند. [۴] مشاور ایشان (الکسی آراکچیف)<sup>۵</sup> یک الگوی زمین کشاورزی ابداع کرد که رعیت‌ها در آن لباس‌های متحدالشکل می‌پوشیدند و به‌قدری از دستوره‌های دقیق و مفصل درباره نگهداری و تعمیرات پیروی می‌کردند که ملزم بودند «دفترچه‌های تنبیه» را با خود همراه داشته باشند و آمار خطاهای ایشان در آن دفترچه‌ها ثبت شده بود. این الگوی مزرعه، به مبنای یک برنامه بسیار جسورانه‌تر برای شبکه‌ای از مستعمرات پراکنده و خودکفا تبدیل شد که در دهه ۱۸۲۰ حدود ۷۵ هزار نفر را شامل می‌شد. تلاش برای ایجاد یک روسیه جدید که در تقابل با بی‌نظمی، تحرک، و جابه‌جایی جوامع مرزی باشد، به‌سرعت در برابر مقاومت، فساد و ناکارآمدی عموم به زانو درآمد. حتی سال‌ها پیش از به‌قدرت رسیدن بلشویک‌ها، چشم‌انداز تاریخی روسیه با آزمایش‌های شکست‌خورده فراوان در یک نظام برنامه‌ریزی اجتماعی مستبدانه مخدوش شده بود.

لنین و همدستانش توانستند برنامه‌های تجددگرای اعلای خود را تقریباً از هیچ شروع کنند. جنگ، انقلاب و قحطی‌های پس از آن، جامعه پیشاانقلابی - به‌ویژه در شهرها - را از بین برده بود. ورشکستگی عمومی در بخش تولید صنعتی موجب خروج دسته‌جمعی و بزرگ‌مقیاس از شهرها و بازگشت عملی به نظام اقتصادی تهاتری شده بود. سپس جنگ داخلی چهارساله، بازهم پیوندهای اجتماعی را تضعیف کرد و علاوه بر آن به تربیت بلشویک‌های فقیر با روش‌های «کمونیسم جنگی» - یعنی فراخوان، قانون جنگی و اجبار - کمک کرد.

بلشویک‌ها که در یک پهنه اجتماعی بی‌دردسر کار می‌کردند، در عین حال که در

- 
1. Catherine the Great
  2. Grigory Potemkin
  3. Ekaterinoslav
  4. Paul and Alexander I
  5. Alexi Arakcheev

جایگاه طلایه‌داران نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان، متمایز بودند و بلندپروازی‌های تجددگرایی اعلی را نیز در سر داشتند، «گنده» فکر می‌کردند. تقریباً هر چیزی که آنان برنامه‌ریزی کردند، مقیاس غول‌آسا داشت: از شهرها و ساختمان‌های منفرد گرفته (کاخ شوراها) تا ساخت طرح‌ها (کانال دریای سفید)<sup>۱</sup> و بعدها طرح‌های بزرگ صنعتی در «برنامه پنج‌ساله اول» (ماگنیتوگورسک)<sup>۲</sup> و البته در خود فرایند اشتراکی‌سازی. شیلا فیتزپاتریک<sup>۳</sup> این شیفتگی به ابعاد عظیم را به‌درستی «شیدایی گندگی»<sup>۴</sup> نامیده است. [۵] خود نظام اقتصادی نیز یک ماشین منظم محسوب می‌شد که هرکس در آن صرفاً کالاها را - طبق کیفیت و کمیت تصریح‌شده از سوی اداره آمارهای مرکزی حکومت، یعنی مطابق پیش‌بینی لنین - تولید می‌کرد. با این حال، دگرگون‌سازی دنیای مادی، یگانه مقوله در دستورکار بلشویک‌ها نبود. آنان یک انقلاب فرهنگی را در نظر داشتند که به ساختن شخصیت انسانی تازه‌ای بینجامد. اعضای روشن‌فکران غیردینی بلشویک، سینه‌چاک‌ترین طرفداران این جنبه از انقلاب بودند. فعالیت‌های ترویج خداناباوری و سرکوب مناسک مسیحی در روستاها پیگیری می‌شد. برای مراسم ترحیم و ازدواج هم شیوه‌های «انقلابی» جدیدی را با بوق‌وکرنا ابداع کردند. مراسم «گرامیداشت اکتبر»<sup>۵</sup> [انقلاب اکتبر] به‌مثابه‌ی جشنین مراسم غسل تعمید تبلیغ شد. [۶] رسم مُرده‌سوزان<sup>۶</sup> را مانند یک امر عقلانی، پاکیزه و اقتصادی تبلیغ کردند. همراه با این روند غیردینی کردن جامعه، تبلیغات همه‌جانبه و هنگفتی با هدف ترویج تحصیل و سوادآموزی انجام شد. معماران و برنامه‌ریزان اجتماعی، ترتیبات جدیدی برای زندگی اشتراکی طراحی کردند تا این شیوه زندگی بر الگوی خانوادگی بورژوازی چیره‌گردد. خدمات اشتراکی خوراک، لباس شویی و مراقبت از کودکان با وعده آزادکردن زنان از تقسیم‌کار سنتی ارائه شد، ترتیبات و آرایش مسکن نیز به‌صراحت طوری طراحی شد که همچون «چگالنده معاشرت اجتماعی»<sup>۷</sup> عمل کند.

به این ترتیب، «انسان جدید»<sup>۸</sup> - یعنی متخصص بلشویک، مهندس یا کارمند بلشویک - پا به عرصه گذاشت تا نماینده ضوابط اخلاق اجتماعی جدیدی باشد

1. White Sea Canal
2. Magnitogorsk
3. Sheila Fitzpatrick
4. gigantomania
5. Octoberism
6. cremation
7. social condenser
8. new man

کہ گاهی با سهل انگاری «فرهنگ»<sup>۱</sup> (کولتورا) نامیده می‌شد. در کولتورا که هم‌نوا با موج‌های فناوری و علم حرکت می‌کرد، بر وقت‌شناسی، پاکیزگی، صراحت کاسب‌کارانه، تواضع مؤدبانه، و منش‌های نیکو-ولی اکیداً غیرنمایشی-اصرار می‌شد. [۷] همین درک از کولتورا یا فرهنگ، و شیفتگی حزب در قبال «مجمع زمان»<sup>۲</sup> که مبلغ هشیاری به زمان، عادت‌های شغلی کارآمد، و نظم روزانه مطابق حرکت عقربه‌های ساعت بود، در رمان ما از اوژن زامیاتین به‌شکلی هنرمندانه و مضحک‌وار مطرح شد و بعدها دستمایه الهام برای رمان ۱۹۸۴ از جورج اورول قرار گرفت.

آنچه یک ناظر بیرونی را درباره انقلاب در فرهنگ و معماری حیرت‌زده می‌کند، تأکیدش بر قالب دولتی یعنی چسبیدن به ابعاد بصری و زیبایی‌شناسانه دنیای جدید است. شاید این واقعیت را به بهترین شکل بتوان در آنچه استیتس «جشنواره‌های فراخوان»<sup>۳</sup> می‌خواند، مشاهده کرد. آن جشنواره‌ها به دست آناتولی لوناچارسکی<sup>۴</sup> سازمان‌دهی می‌شدند که در ابتدای حکومت شوروی، مدیر اجرایی فرهنگی بود. [۸] در نمایش‌های هوای آزاد که او برگزار می‌کرد، صحنه‌گذاری مجدد بر انقلاب با مقیاسی انجام می‌گرفت که باید به بزرگی انقلاب اصلی بود و با شلیک توپ، اجرای گروه‌های موسیقی، نورافکن‌ها، حرکت کشتی‌ها در رودخانه، چهار هزار بازیگر و ۳۵ هزار تماشاچی همراه می‌شد. [۹] گرچه انقلاب در عمل تمام شلختگی‌ها و کثافت‌های عالم واقع را در خود داشت، در صحنه‌های تأیید مجدد انقلاب، دقت نظامی را نمایش می‌دادند و فعالان مختلف را با استفاده از فنون دسته‌های نظامی مرتب می‌کردند یا با سمافور<sup>۵</sup> و بی‌سیم‌های جنگی به نظم درمی‌آوردند. مردم تماشاچی هم شبیه ورزش همگانی، از نظم، هدف و جهت‌گیری مرکزی برای هر رخداد پیروی می‌کردند که به‌جای نمایاندن حقایق تاریخی، برای منقلب کردن تماشاچیان طراحی شده بود. [۱۰] اگر کسی بتواند در مجموعه‌های نظامی آراکچیف، تلاش برای مجسم کردن، نمایش‌دادن و اشتیاق نظم را تشخیص دهد، آنگاه احتمالاً انقلاب روی صحنه لوناچارسکی را هم می‌تواند نمایشی برای شوق رابطه بین بلشویک‌ها و جمعیت طبقه کارگر بداند. از هیچ کوششی دریغ نمی‌شد تا آن مراسم به‌شکل مطلوب برگزار شود.

#### 1. kultura

۲. مجمع زمان (League of Time) پیشنهاد شخصی به‌نام کرژنتسف (Kerzhentsev) بود که در دهه ۱۹۲۰ مطرح شد و قرار بود سازمانی برای سازمان‌دهی علمی نیروی کار با هدف جلوگیری از تلف شدن وقت یا به‌عبارتی، «نظام اقتصادی زمان» باشد. کرژنتسف سه اصل بنیادی در آن سازمان را «زمان، نظم و انرژی» معرفی کرده بود. - م.

#### 3. festivals of mustering

#### 4. Anatoly Lunacharsky

۵. سمافور (semaphore) نوعی سامانه پیام‌رسانی با دو پرچم است. - م.

وقتی حتی خود لونا چارسکی گلایه کرد که چرا کلیساهای به دلیل جشن‌های «روز می» تعطیل کرده‌اند، رئیس شورای شهر مسکو به نام لازار کاگانویچ<sup>۲</sup> پاسخ داد: «ذوق زیبایی‌شناسی من حکم می‌کند که حرکت دسته‌جمعی راه‌پیمایان از شش منطقه مسکو باید همگی هم‌زمان به ورود در میدان سرخ<sup>۳</sup> ختم شود». [۱۱] ظاهراً پافشاری بر یک سیمای اجتماعی چشمگیر، عقلانی و منضبط، در حوزه‌های معماری، منش عمومی، طراحی شهری و مناسک عمومی، بر همه چیز سایه انداخته بود. [۱۲] / استیتس می‌گوید که نوعی رابطه معکوس بین این جلوه عمومی نظم و هدفمندی و هرج و مرج تقریبی که در کل جامعه رواج داشت، وجود دارد: «مثل تمام نمونه‌های این مدینه‌های فاصله، سازمان‌دهندگان سعی می‌کردند که آن را با اصطلاحات عقلانی و متقارن توصیف کنند و زبان برنامه‌ریزی ریاضیات، شخصیت‌های مسلط، آمار، پیش‌بینی‌ها و احکام دقیق را به کار بگیرند. ولی نمای عقلانی مذکور، همانند چشم‌انداز مجموعه‌های نظامی - که برنامه آرمان‌شهری، اندکی به آن شباهت داشت - به‌ندرت می‌توانست دنیایی از فلاکت، بی‌نظمی، آشوب، فساد و هوس‌بازی‌های موجود را پنهان سازد». [۱۳]

یکی از ملاحظات ممکن درباره ادعای / استیتس از این قرار است که آنچه من مضحک‌سازی نظم می‌نامم، در برخی موارد می‌تواند جانشین امور حقیقی گردد. یک حوزه سطحی یا کوچک از نظم و رعایت قانون که بتواند به آسانی اداره شود، ممکن است در نهایت، فی‌نفسه به هدف تبدیل گردد و امکان دارد که نمایش و تصویرسازی، جای حقیقت را غصب کند. البته، همین تصاویر مضحک و آزمایش‌های کوچک، نقش مهمی در بررسی پدیده‌های بزرگ‌تر دارند. هواپیمای الگو در ابعاد کوچک‌تر و نیز تونل‌های باد را می‌توان گام‌های اساسی در طراحی هواپیماهای جدید دانست. ولی وقتی این دو با یکدیگر مخلوط شوند - مثلاً وقتی عامه مردم، زمین‌پادگان را با میدان جنگ اشتباه بگیرند - احتمالاً پیامدهای فاجعه‌باری رخ می‌دهد.

### یک بت شوروی - آمریکایی: مزرعه‌داری صنعتی

قبل از غرق شدن در بحث شیوه و منطق اشتراکی‌سازی شوروی، باید بدانیم که عقلانی‌سازی زراعت در مقیاس عظیم و حتی ملی، بخشی از باور قلبی مشترک در میان طرفداران مهندسی اجتماعی و برنامه‌ریزان کشاورزی در سراسر جهان بود. [۱۴]

۱. روز اول می (May Day) در بسیاری از کشورهای اروپایی یکی از روزهای تعطیل عمومی و یک جشنواره باستانی در فصل بهار است. - م.

2. Lazar Kaganivich

3. Red Square



آن افراد درباره مشارکت خود در یک تکاپوی مشترک آگاه بودند. ایشان مانند معماران «همایش بین‌المللی معماری متجدد»، به واسطهٔ مجلات، همایش‌های تخصصی و نمایشگاه‌ها با یکدیگر در ارتباط بودند. قوی‌ترین ارتباط‌ها بین زراعت‌شناسان آمریکایی و هم‌تایان روس آن‌ها وجود داشت، به طوری که چنان ارتباطی حتی در دوران جنگ سرد قطع نشد. روس‌ها که در محیط اقتصادی و سیاسی کاملاً متفاوتی کار می‌کردند، درخصوص میزان تشکیل سرمایه - به‌ویژه مکانیزه‌شدن مزارع آمریکا - غبطه می‌خوردند، درحالی‌که آمریکایی‌ها به دامنهٔ سیاسی برنامه‌ریزی شوروی‌ها حسادت می‌کردند. همه‌جانبه‌بودن همکاری آن دو قدرت برای ایجاد دنیای جدیدی از کشاورزی بزرگ‌مقیاس، عقلانی و صنعتی را می‌توان در گزارش مختصری از رابطهٔ آن‌ها دریافت که در ادامه شرح می‌دهیم.

موج جدی شیف‌تگی در زمینهٔ کاربرد روش‌های صنعتی در کشاورزی ایالات متحده، تقریباً از سال ۱۹۱۰ تا پایان دههٔ ۱۹۳۰ رواج داشت. مهندسان کشاورزی - که صاحبان یک تخصص جدید محسوب می‌شدند - طلایه‌داران اصلی این شیف‌تگی بودند و از انضباط والدین خود، مهندسی صنعتی و به‌ویژه از آموزه‌های پیامبر مطالعات «زمان - حرکت»، یعنی فردریک تیلر متأثر شدند. آن مهندس‌ها مفهوم جدید «کارخانهٔ غذا و الیاف»<sup>۱</sup> را برای مزرعه تعریف کردند. [۱۵] اصول تیلری برای سنجش علمی فرایندهای کار و شکستن آن‌ها به حرکات ساده و تکراری - که کارگر ساده نیز بتواند به آسانی یاد بگیرد - شاید در سولهٔ کارخانه به‌خوبی مؤثر واقع می‌شد، [۱۶] ولی کاربرد آن اصول برای نیازهای رنگارنگ و غیرتکراری محصولات در حال رشد، جای حرف و حدیث داشت. بنابراین، مهندسان کشاورزی به آن جنبه‌هایی از عملیات مزرعه پرداختند که آسان‌تر قاعده‌مند می‌شد. ایشان سعی کردند طرح ساختمان‌های مزرعه را منطقی‌تر کنند، ابزارها و ماشین‌آلات را استاندارد کنند و به ترویج مکانیزاسیون محصولات اصلی کشاورزی بپردازند.

شم حرفه‌ای مهندسان کشاورزی باعث شد که ایشان تا حد امکان به تقلید از ویژگی‌های کارخانهٔ پیشرفته روی بیاورند. آنان به این ترتیب، به ناچار به پافشاری بر بزرگ‌کردن مقیاس مزارع کوچک سوق داده شدند، به گونه‌ای که مزارع بتوانند کالاهای کشاورزی متعارف را به تولید انبوه برسانند، عملیات مکانیزه را اجرا کنند، و در نتیجه - به‌زعم ایشان - به شدت هزینه‌ها بر واحد تولید را کاهش دهند. [۱۷] در ادامه خواهیم دید که الگوی صنعتی فقط برای بخشی از تولید کشاورزی کاربرد دارد. باین حال، چنان الگویی کورکورانه و به‌مثابهٔ یک اعتقاد - و نه یک فرضیهٔ

علمی که باید با تردید آزمایش شود - به کار رفت. یقین تجددگرایانه به مقیاس‌های عظیم، متمرکزسازی تولید، کالاهای استاندارد با تولید انبوه، و مکانیزه‌شدن کارها، چنان بر رهبران صنایع چیره شده بود که به یک اصل خدشه‌ناپذیر تبدیل شد و فعالان کشاورزی را به کاربرد آن اصول به همان میزان در کشاورزی کشاند.

تلاش‌های بسیاری انجام شد تا این اصل ظاهراً خدشه‌ناپذیر به آزمون گذاشته شود. شاید جسورانه‌ترین آزمون را بتوان «مزرعه»<sup>۱</sup> توماس کمپیل<sup>۱</sup> در مونتانا دانست که در ۱۹۱۸ شروع به کار کرد یا به تعبیر دقیق‌تر بنیان‌گذاری شد. [۱۸] آن مزرعه از چندین جنبه، صنعتی بود. سهام آن مزرعه با آگهی‌هایی به فروش می‌رفت که آن کسب‌وکار را به مثابه «یک فرصت صنعتی» توصیف می‌کردند؛ جی. پی. مورگن<sup>۲</sup> که تأمین مالی مزرعه را بر عهده داشت، دو میلیون دلار از مردم سرمایه جذب کرد. شرکت زراعت مونتانا<sup>۳</sup> یک مزرعه غول‌آسای گندم‌کاری با مساحت حدود ۳۹ هزار هکتار بود که اکثر آن را از قبایل سرخ‌پوست اجاره کرده بودند. علی‌رغم سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، آن شرکت هیچ‌گاه نتوانست بدون کمک‌ها و یارانه‌های وزارت کشور و وزارت کشاورزی ایالات متحده روی پای خود بایستد.

کمپیل که ادعا می‌کرد زراعت، مشتمل بر ۹۰ درصد مهندسی و ۱۰ درصد کشاورزی است، عزم خود را جزم کرد تا سهم هرچه بیشتری از عملیات خود را قاعده‌مند کند. او کشت گندم و کتان یعنی دو محصول مقاوم را انتخاب کرد که بین کاشت تا برداشت، به کمترین مراقبت نیاز داشتند. [۱۹] زمینی که او زیر کشت برد، در عرصه کشاورزی معادل بولدوزر خورده زمین برازیلیا در حوزه شهرسازی بود و خاک بکر و حاصلخیزی طبیعی داشت که نیاز به کود را مرتفع می‌کرد. عوارض جغرافیایی زمین نیز کارها را به شدت آسان کرده بود: زمینی مسطح، بدون درخت، نهر، صخره یا کوه‌هایی که بخواهند مانع حرکت بی‌دردسر ماشین‌ها در سطح مزرعه باشند. به عبارتی، انتخاب آسان‌ترین و قاعده‌مندترین محصولات و اجاره کردن زمینی که در واقع، یک پهنه کشاورزی خالی و بکر بود، قرار بود اجرای روش‌های صنعتی را تسهیل کند. کمپیل در نخستین سال ۳۳ دستگاه تراکتور، ۴۰ ماشین دروکاری، ۱۰ ماشین خرمن‌کوب، چهار کمباین و یکصد واگن باری به مزرعه برد. او در بخش اعظم سال، ۵۰ کارگر و در فصل اوج کار، ۲۰۰ کارگر را به استخدام درآورد. [۲۰]

ما در اینجا مجال نداریم که گاه‌شمار پیشامدهای شرکت زراعت مونتانا را

1. Thomas Campbell

۲. جی. پی. مورگن (J. P. Morgan) یک بانک سرمایه‌گذاری چندملیتی آمریکایی است که بزرگ‌ترین بانک ایالات متحده و هفتمین بانک دنیا از لحاظ میزان دارایی‌هاست. - م.

3. Montana Farming Corporation

بررسی کنیم. دبورا فیتزجرالد<sup>۱</sup> این ارزیابی را به‌زیبایی انجام داده است. [۲۱] صرفاً کافی است بگوییم که خشک‌سالی در سال دوم و حذف یارانه دولتی برای قیمت خرید در سال بعدی، یک میلیون دلار زیان روی دست جی. پی، مورگن گذاشت. مزرعه کمپیل با مشکلات دیگری به‌جز آب‌وهوا و قیمت‌ها نیز روبه‌رو بود: تفاوت خاک در قسمت‌های مختلف مزرعه، عوض شدن کارگران و دشواری در یافتن کارگر ماهر و آگاه که نیاز به نظارت مداوم نداشته باشد. گرچه آن شرکت تا هنگام مرگ کمپیل در ۱۹۶۶ به تقلا بقا ادامه داد، هیچ شاهدهی فراهم نکرد که نشان دهد مزارع صنعتی از لحاظ کارایی و سودآوری، بر مزارع خانوادگی برتری دارند. مزایای مزارع صنعتی بر مزارع خانوادگی، مزایایی از جنس متفاوت بودند. مثلاً بزرگی اندازه آن‌ها، دسترسی به وام و اعتبار، نفوذ سیاسی (از لحاظ مالیات‌ها، پشتیبانی در پرداخت‌ها و جلوگیری از توقیف اموال)، و افزایش مقیاس کارها و بازاریابی را آسان می‌کرد. در آن مزارع آنچه به‌دلیل فقدان چالاکی و کیفیت نیروی کار از دست می‌رفت، اغلب با نفوذ اقتصادی و سیاسی فراوان جبران می‌شد.

بسیاری از مزارع صنعتی بزرگ که با اصول علمی اداره می‌شدند، در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تأسیس شدند. [۲۲] بسیاری از آن‌ها فرزندخوانده‌های توقیف اموال در دوره رکود بودند، زیرا مزارع بی‌شماری روی دست بانک‌ها و شرکت‌های بیمه مانده بود که به فروش نمی‌رفت. این‌گونه «مزارع زنجیره‌ای»<sup>۲</sup> را که شامل ۶۰۰ خانه‌مزرعه می‌شد، در قالب عملیات واحد سازمان‌دهی می‌کردند (یک مزرعه برای زادوولد خوک‌ها، دیگری برای تأمین خوراک و پروار کردن آن‌ها در کنار «زراعت پیمانکاری» برای ماکیان و غیره) و سپس در قالب فعالیت‌های سفته‌بازی به خریداران می‌فروختند. [۲۳] به‌زودی معلوم شد که آن‌ها نیز در رقابت با مزارع خانوادگی مثل شرکت کمپیل ناکارآمد هستند. حجم سرمایه در آن مزارع در عمل به‌قدری زیاد بود که آن‌ها را در برابر نامساعد شدن بازارهای اعتباری و کاهش قیمت خرید محصولات در محل مزرعه، بسیار آسیب‌پذیر می‌کرد، زیرا هزینه‌های ثابت دستمزد و بهره آن مزارع هنگفت بود. ولی مزرعه خانوادگی برخلاف چنان مزرعه‌هایی آسان‌تر می‌توانست سختی‌ها را تحمل کند و در مقیاس معیشتی به کار خود ادامه دهد.

1. Debora Fitzgerald  
2. chain farms

عجیب‌ترین پیشنهادی که برای سازگارکردن نظام کشاورزی کوچک‌مقیاس آمریکایی با صرفه‌های مقیاس‌عظیم و مدیریت علمی و متمرکز ارائه شد، طرح موردخای/ایزیکیل و شرمن جانسون<sup>۱</sup> در سال ۱۹۳۰ بود. آن دو نقشه کلی یک «شرکت زراعت ملی» را تهیه کردند که تمام مزارع را با هم ادغام می‌کرد. پس از ادغام عمودی مزارع و متمرکزشدن آن‌ها، «جابه‌جایی مواد اولیه خام زراعت بین مزارع منفرد در کشور ممکن می‌شد و می‌توانست تنظیم اهداف و سهمیه‌های تولید، توزیع ماشین‌آلات، نیروی کار و سرمایه، حمل محصولات زراعی از یک منطقه به منطقه دیگر برای فرآوری و کاربرد را ممکن سازد. این برنامه تشکیلاتی که شباهت عجیبی به دنیای صنایع کارخانه‌ای داشت، نوعی تسمه‌نقاله فوق‌العاده عظیم بود.» [۲۴] تردیدی نبود که ایزیکیل در ارائه آن طرح، به‌ویژه از آخرین سفرش به مزارع اشتراکی روسیه و نیز بدبختی‌های اقتصاد رکودزده ایالات متحده متأثر شده بود. جانسون و ایزیکیل اصلاً در طرفداری و توصیه به زراعت صنعتی متمرکز در مقیاس پهناور تنها نبودند و انگیزه ایشان هم نه صرفاً بحران اقتصادی، بلکه یقین به آینده حتمی تجددگرایی اعلا بود. عبارت زیر درباره چنان یقینی، آشکارا واقعیت را نمایان می‌کند: «اشتراکی‌سازی، به‌علت تاریخ و اقتصاد پدید آمده است. کشاورز یا رعیت خرده‌پا، از لحاظ سیاسی اسباب مزاحمت برای پیشرفت است. او از لحاظ فنی، همان قدر عقب‌مانده است که روزگاری مکانیک‌ها اجزای خودروها را با دست از داخل جعبه‌های چوبی در انبار حمل و سرهم می‌کردند. روس‌ها نخستین ملتی بودند که به این واقعیت پی بردند و خود را با این ضرورت تاریخی وفق دادند.» [۲۵]

پشت این اشاره‌های ستایش‌آمیز به روسیه، بیشتر نوعی باور مشترک به تجددگرایی اعلا وجود داشت تا یک ایدئولوژی سیاسی. آن باور یا ایمان با چیزی از مقوله یک برنامه سرهم‌بندی‌شده مرادوات تجددگرایی اعلا تقویت می‌شد. بسیاری از زراعت‌شناسان و مهندسان روس به ایالات متحده می‌رفتند که در نظر ایشان، کعبه زراعت صنعتی محسوب می‌شد. بازدید آنان از کشاورزی ایالات متحده تقریباً همیشه شامل بازدید از شرکت زراعت مونتانا (متعلق به کمپیل) و ملاقات با ام. ال. ویلسون<sup>۲</sup> بود که در ۱۹۲۸ به ریاست دانشکده اقتصاد کشاورزی دانشگاه ایالتی مونتانا رسید و بعدها در زمان وزارت هنری والاس<sup>۳</sup>، یکی از مقامات ارشد وزارت کشاورزی شد. روس‌ها چنان شیفته مزرعه والاس شدند که به او گفتند اگر به روسیه برود و شیوه‌های زراعتش را در آنجا به نمایش

1. Mordecai Ezekial and Sherman Johnson

2. M. L. Wilson

3. Henry Wallace

بگذارد، بیش از ۴۰۰ هزار هکتار زمین در روسیه در اختیار او قرار می‌دهند. [۲۶]

البته شیفتگی مذکور در جهت مقابل نیز رونق داشت. شوروی هزاران مهندس و کارشناس فنی آمریکایی را استخدام کرده بود تا به طراحی اجزای مختلف تولید صنعتی کشور - از جمله تولید تراکتورها و سایر ماشین‌های کشاورزی - کمک کنند. شوروی همچنین تا سال ۱۹۲۷ حدود ۲۷ هزار دستگاه تراکتور آمریکایی خریده بود. بسیاری از بازدیدکننده‌های آمریکایی، مزارع دولتی شوروی را که در حدود سال ۱۹۳۰، نویدبخش کشاورزی بزرگ مقیاس اشتراکی بود، تحسین می‌کردند. آمریکایی‌ها علاوه بر اندازه شگفت‌آور مزارع دولتی، شگفت‌زده بودند که می‌دیدند متخصصان فنی - از زراعت‌شناس گرفته تا اقتصاددان، مهندس و آماردان - ظاهراً تولید کشاورزی روسیه را در مسیر عقلانی و برابری‌گرایانه به پیش می‌برند. شکست بازارهای غرب در ۱۹۳۰ موجب تقویت جذابیت تجربه شوروی شد. بازدیدکننده‌هایی که از هر دو کشور به وطن خود باز می‌گشتند، گمان می‌کردند که در سفر خود، آینده را دیده‌اند. [۲۷]

چنان‌که دیورا فیتزجرالد و لوئیس فیوئر<sup>۱</sup> گفته‌اند، جذابیت اشتراکی‌سازی در نظر طرفداران نوسازی کشاورزی ایالات متحده، ربطی به باور ایشان به مارکسیسم یا تعلق خاطر به روش زندگی در شوروی نداشت، [۲۸] «بلکه ناشی از شباهت نظر شوروی درباره کشت گندم در مقیاس صنعتی و با روش صنعتی، به نظر آمریکایی‌ها درباره مسیری بود که کشاورزی ایالات متحده باید در پیش می‌گرفت». [۲۹] این ناظران آمریکایی، اشتراکی‌سازی در شوروی را یک طرح اثبات‌کننده عظیم می‌دانستند که فارغ از دردسرها و مزاحمت‌های سیاسی نهادهای آمریکایی است: «یعنی آمریکایی‌ها مزارع غول‌آسای شوروی را به‌مثابه آزمایشگاه‌های بزرگی می‌دیدند که ایالات متحده می‌توانست بنیادی‌ترین یا افراطی‌ترین افکار خود برای افزایش تولید کشاورزی، و به‌ویژه تولید گندم را آزمایش کند. آزمودن بسیاری از نادانسته‌هایی که ایشان می‌خواستند بفهمند، در ایالات متحده میسر نبود، زیرا هزینه گزاف داشت و علاوه بر این، بسیاری از صاحبان مزارع و کارگران آن‌ها در آمریکا درباره عواقب ناشناخته این آزمایش‌ها نگران بودند». [۳۰] پس امیدواری‌هایی وجود داشت که آزمایش‌های کشاورزی در شوروی بتواند برای کشاورزی صنعتی آمریکا کم‌وبیش شبیه «دستگاه مسؤل

1. Lewis Feuer

درة تنسی<sup>۱</sup> برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای در آمریکا باشد: یک نمونه اثبات‌شده و یک الگوی احتمالی برای اقتباس و تقلید.<sup>۲</sup>

گرچه کمپیل پیشنهاد شوروی برای احداث یک مزرعه پهناور نمونه در روسیه را نپذیرفت، از دیگرانی همچون ام. ال. ویلسون، هرولد ویر<sup>۳</sup> (که در شوروی تجربه فراوان داشت)، و گای ریگین<sup>۴</sup> دعوت شد که برنامه یک مزرعه عظیم گندم به مساحت حدود ۲۰۰ هزار هکتار در زمین‌های بکر را تهیه کنند. ایشان در دسامبر ۱۹۲۸ کل نقشه مزرعه، نیروی کار، ماشین‌آلات لازم، چرخش محصول، و زمان‌بندی موبه‌موی کارها را در مدت دو هفته در یکی از اتاق‌های هتل در شیکاگو تهیه کردند. [۳۱] همین که ایشان گمان کردند چنان مزرعه‌ای را «می‌توان» در یک اتاق هتل در شیکاگو طراحی کرد، بر فرض آنان صحنه می‌گذارد که گویی مباحث اصلی در چنین حوزه‌ای همان روابط انتزاعی و فنی هستند و ربطی به مقتضای محیط ندارند. فیتزجرالد هوشمندانه توضیح می‌دهد: «آن برنامه‌ها حتی در ایالات متحده هم خیلی خوش بینانه بود، زیرا بر مبنای کمال‌گرایی غیرواقع‌بینانه درباره طبیعت و رفتار انسان

۱. دستگاه مسنول تنسی (Tennessee Valley Authority) یک شرکت دولتی فدرال است که در سال ۱۹۲۳ با حکم کنگره برای ساخت آبراه، مهار سیلاب، تولید برق، تولید کود و توسعه اقتصادی درة تنسی که به شدت از رکود بزرگ آسیب دیده بود، تأسیس شد. مهم‌ترین فعالیت‌های آن شرکت در حوزه سده‌سازی بوده است. - م. اقتباس و تقلید! کدام اقتباس و چه تقلیدی؟ آیا تقلید از روشی که در کشوری دیگر با ملاحظات اقلیمی و فرهنگی دیگر اجرا شده است، جز حماقت و خیانت (ولو نادانسته و جاهلانه) است؟ بد نیست که مثال دیگری از همین تقلید از TVA (متخصص سده‌سازی!) در ایران پیش از انقلاب و به دست مقاطعه‌کارهای برنامه‌ریزی و برنامه‌نویسی توسعه را ذکر کنیم؛ تقلید از TVA برای عمران خوزستان، البته با نام شیک اختصاری دیگری به نام KDS. قصه پردردی از کارنامه درخشان ارتزاق‌کنندگان از سفره برنامه و برنامه‌ریزی توسعه:

«سد چندمنظوره دز فقط یکی از پنج طرح در برنامه منطقه‌ای تغییر سیمای خوزستان بود و برنامه‌ای باشکوه برای احیای ناحیه‌ای بود که روزگاری حاصلخیزترین منطقه ایران محسوب می‌شد. آن برنامه در سال ۱۳۳۴ از طرف آقایان دیوید لیلیتال و گودرون کلاپ - از مسئولان ارشد «شرکت توسعه و منابع» در نیویورک - به سازمان برنامه و شاه پیشنهاد شد. آن شرکت پس از تصویب قرارداد طرح، یک شرکت ایرانی به نام «خدمات توسعه خوزستان» (KDS) را تأسیس کرد که عملیات طرح در ایران را در نهایت با مسئولیت کامل به مقام مسنول منطقه‌ای ایرانی در TVA واگذار می‌کرد.

روابط KDS با سازمان برنامه و حکومت ایران، براساس روابط شخصی بین «آقایان» تنظیم می‌شد. لیلیتال و کلاپ در یک سوی رابطه، و آقای ابهتاج و شاه در سوی دیگر بودند. فقط پس از تأسیس «اداره اقتصادی» و تهیه «مرور برنامه» در سال ۱۳۳۷، همچنین با ضروری شدن یافتن سرمایه‌گذار خارجی در سد دز بود که کل طرح هزینه‌ساز خوزستان را به ارزیابی تخصصی «نمایندگان حکومت» سپردند. آن ارزیابی هنگامی انجام شد که سازمان برنامه تلاش می‌کرد «برنامه» سر به فلک کشیده خود را جمع و جور و محدود کند... «برنامه‌ریزی و توسعه در ایران، جورج بی. بالدوین، ترجمه اعلان فودجانی، اتاق بازرگانی مشهد، در فرایند چاپ (از ۱۳۹۳ تا امروز)». - م.

3. Harold ware

4. Guy Riggan

قرار داشت. چون آن برنامه‌ها انعکاس اقدام آمریکایی‌ها در زیرکشت‌بردن میلیون‌ها هکتار زمین مسطح با نیروی کار فراوان و تعهد دولت در مضایقه‌نکردن از صرف هزینه برای تحقق اهداف تولیدی آن مزارع بود، پس «برنامه‌های مذکور برای یک مکان انتزاعی و نظری طراحی شده بودند». آن مکان خیالی کشاورزی که نظیری در ایالات متحده، روسیه یا هر جای دیگر برایش پیدا نمی‌شد، از قوانین فیزیک و شیمی پیروی می‌کرد و ربطی به موضع‌گیری سیاسی یا ایدئولوژیک نداشت». [۳۲]

«مزرعه دولتی» یا سوخوز<sup>۱</sup> غول‌آسای وربلود<sup>۲</sup> که نزدیک شهر روسطوفان‌دان<sup>۳</sup> در ۱۶۰۰ کیلومتری جنوب مسکو تأسیس شد، ۱۵۰ هزار هکتار زمین را شامل می‌شد که قرار بود برای کشت گندم شخم بخورد. گرچه آن مزرعه در سال‌های نخست، گندم فراوان تولید کرد، از لحاظ اقتصادی یک شکست نکبت‌بار بود. بررسی دلایل تفصیلی شکست آن مزرعه چندان به درد ما نمی‌خورد، جز اینکه اکثر علل را می‌شد زیرمجموعه عنوان «شرایط محیطی» دانست. مقتضای خاص مشخصات آن مزرعه بود که باعث شکست شد. آن مزرعه برخلاف برنامه‌اش یک مزرعه فرضی، کلی و انتزاعی نبود، بلکه برعکس محیطی پیش‌بینی‌ناپذیر، پیچیده و خاص بود که ترکیب منحصربه‌فردی از انواع خاک، ساختار فرهنگی، فرهنگ اجرایی، آب‌وهوا، اوضاع سیاسی، ماشین‌آلات، راه‌ها، مهارت‌های نیروی کار و عادات کارکنان را در خود جمع کرده بود. خواهیم دید که آن مزرعه مانند برازیلیا، نمونه بارز ناکامی در طرح‌های جاه‌طلبانه تجردگرایی اعلا بود؛ طرح‌هایی که دانش و شیوه‌های محلی و محیط منحصربه‌فرد را نادیده گرفتند یا در بهترین حالت، عواملی مزاحم دانستند که باید سرکوب می‌شد.

اشتراکی‌سازی در روسیه شوروی

آنچه ما اینجا می‌بینیم، یک سازوکار نیست، بلکه مردمی هستند که اینجا زندگی می‌کنند. نمی‌توانید آنان را اینجا و آنجا بچینید تا خودشان به سامان برسند. من هم روزگاری گمان می‌کردم که انقلاب مثل یک ماشین بخار است، ولی اکنون می‌دانم که نیست.

**آندری پلاتونوف، چونگور<sup>۴</sup>**

اشتراکی‌سازی کشاورزی شوروی یک مصداق فاحش - ولی تشخیصی - برای برنامه‌ریزی استبدادی تجردگرایی اعلا بود. آن اقدام با دگرگون‌سازی بی‌سابقه

1. sovkhos

2. Verblud

3. Rostor-on-Don

4. Andrei Platonov, *Chevengur*

زندگی و تولید روستایی همراه شد و با توسل به تمام قوای قهری حکومت به مردم تحمیل گردید. همچنین مسئولانی که آن تغییر بنیادین را هدایت کردند، در جهل نسبی از آن ترتیبات بوم‌شناختی، اجتماعی و اقتصادی به سر می‌بردند که تضمین‌کننده حیات روستایی است. آنان با چشمان بسته پرواز می‌کردند.

دولت شوروی از اوایل ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ در روستاها به یک جنگ واقعی وارد شد. استالین که دریافته بود نمی‌تواند برای «خلاص شدن از شر کولاک‌ها»<sup>۱</sup> و اشتراکی کردن مزارع، به شوراها روستایی دل ببندد، ۲۵ هزار کمونیست شهری و کارگر جبهه‌دیده را با اختیارات کامل برای تصرف غلات، دستگیری ترمزکنندگان و اشتراکی کردن مزارع به روستاها گسیل کرد. وی یقین یافته بود که خرده‌زارعان برای به زمین زدن حکومت شوراها تلاش می‌کنند. او در پاسخ به نامه میخائیل شولوخوف<sup>۲</sup> (نویسنده دُن آرام)<sup>۳</sup> که به وی هشدار داده بود کشاورزان در کرانه دُن در آستانه گرسنگی هستند، گفت: «گندم کاران منطقه شما (و البته سایر مناطق) که برایشان احترام قائل هستید، به «اعتصاب ایتالیایی»<sup>۴</sup> یا اخلال در کارها روی آوردند! و بدشان نمی‌آمد که کارگران و ارتش سرخ را بدون نان بگذارند. اینکه اخلال در کارها بی‌سروصدا و از دور بی‌زیان (بدون خون‌ریزی) به نظر می‌رسید، فرقی در واقعیت ایجاد نمی‌کند، زیرا گندم کاران عزیز شما به کاری مبادرت کردند که عملاً یک جنگ «بی‌سروصدا» علیه قدرت شوروی است؛ جنگ گرسنگی دادن، رفیق شولوخوف عزیز». [۳۳]

هزینه‌های انسانی آن جنگ هنوز محل مناقشه است، ولی کسی تردید ندارد که هزینه‌هایی دلخراش به جا ماند. فقط تخمین‌های تلفات انسانی به دلیل «قلع‌و‌قمع کولاک‌ها»<sup>۵</sup> و اشتراکی‌سازی و قحطی متعاقب آن از اعداد محتاطانه سه تا چهار میلیون تا برآوردهای بیش از بیست میلیونی برخی از شخصیت‌های فعلی روسیه متغیر بوده است. تخمین‌های بزرگ‌تر - هرچه که باشد - معتبرتر جلوه می‌کند، زیرا با محتوای بایگانی‌ها که به‌تازگی دسترس‌پذیر شده است،

۱. کولاک (Kulak) به رعیت‌ها یا خرده‌کشاورزانی گفته می‌شد که پس از برچیده‌شدن نظام سرفداری در روسیه در قرن نوزدهم، توانایی خرید اندکی زمین و استخدام چند کارگر را داشتند. کولاک‌ها در دوران استالین در برابر اشتراکی‌سازی کشاورزی مقاومت کردند و به همین علت میلیون‌ها نفر از ایشان دستگیر، تبعید و کشته شدند. - م.

2. Mikhail Sholokhov
3. *And Quiet Flows the Don*
4. Ital' ianka
5. dekulakization



بیشتر همخوانی دارد. آن مرگ‌ومیر با خود موجی از گسیختگی اجتماعی و خشونت به همراه آورد که اغلب بیش از تلخ‌کامی‌های جنگ داخلی پس از انقلاب بود. میلیون‌ها کشاورز به شهرها یا مرزها فرار کردند، اردوگاه‌های مخوف کار اجباری (گولاگ)<sup>۱</sup> بزرگ‌تر شدند، شورش و قحطی در روستاها بیداد کرد، و افزون بر نیمی از احشام (و حیوانات بارکش و شخم‌زن) سلاخی شدند. [۳۴]

دولت تا ۱۹۳۴ جنگ با رعیت‌ها را برنده شده بود، ولی اگر یک جنگ در دنیا باشد که بتوان به آن لقب «بُرد برابر با باخت» داد، همانا آن جنگ است. سوخوزها (مزارع دولتی) و کولخوزها<sup>۲</sup> (مزارع اشتراکی) نتوانستند هیچ‌کدام از اهداف سوسیالیستی مدنظر لنین، تروتسکی، استالین و اکثر بلشویک‌ها را محقق سازند. افزایش تولید غلات یا تولید غذای ارزان و فراوان برای شهرها و نیروی کار در کارخانه‌ها، آشکارا به شکست انجامید. آن مزارع نتوانستند به مزارع نوآورانه با کارایی فنی تبدیل شوند که لنین در سر می‌پروراند. حتی درزمینه برقی‌کردن کارها - که معیار تجدد در ذهن لنین محسوب می‌شد - فقط ۴ درصد کل مزارع اشتراکی در آستانه جنگ جهانی دوم برق داشتند. اشتراکی‌سازی کشاورزی به هیچ‌وجه در روستاها «مردان و زنان جدیدی» پدید نیآورد یا تفاوت‌های فرهنگی بین شهر و روستا را از میان برداشت. برداشت بسیاری از محصولات در واحد سطح به مدت نیم قرن ثابت ماند یا حتی به کمتر از مقادیر دهه ۱۹۲۰ یا پیش از انقلاب رسید. [۳۵]

البته اشتراکی‌سازی با معیاری دیگر و به شیوه عجیب و غریب دولت‌مدارانه، توفیقی نسبی محسوب می‌شد. اشتراکی‌سازی به‌مثابه یک ابزار سَرسَری برای اهداف دوگانه کشورداری، قابلیت خود را نشان داد: مصادره اموال و سلطه سیاسی. گرچه کولخوزهای شوروی شاید در تولید مازاد انبوه غذا به تلخی ناکام شدند، به‌خوبی به ابزار دست حکومت برای تعیین الگوی کشت، تثبیت دستمزد نیروی کار روستایی، مصادره بخش بزرگی از غله به عمل آمده، و از توش‌وتوان انداختن روستاها تبدیل شدند. [۳۶]

دستآورد بزرگ حکومت شوروی در بخش کشاورزی - اگر بتوان بزرگش نامید - تحویل گرفتن قلمرو اقتصادی و اجتماعی روستاها که اصلاً با مصادره و نظارت سازگار نبود، و تبدیل آن به قالب‌های نهادی و واحدهای تولیدی بود که خیلی بهتر

1. gulag

2. kolkhoz

با نظارت، مدیریت، بهره‌کشی و سلطه از بالا کنار می‌آمدند. جامعه روستایی که حکومت شوروی به ارث برد (و مدتی آن را تحسین می‌کرد)، جامعه‌ای بود که همدستی دولت تزاری، زمین‌داران بزرگ و دیوان‌سالاران اشراف‌زاده، از آن برچیده شد و جای آن‌ها را زمین‌دارهای خرده‌پا، رعیت‌های ساده، صنعتگران کوچک، تاجران خصوصی و انواع کارگران متحرک و عوامل مخالف انقلاب گرفته بودند. [۳۷] بلشویک‌ها نیز که با یک جامعه روستایی «آشفته، از هفت دولت آزاد و بدون رهبر» روبه‌رو شدند، مانند طرفداران جنگل‌داری علمی عزم خود را جزم کردند تا محیط روستاها را با چند هدف ساده که در ذهن داشتند، از نو طراحی کنند. ایشان به جای چیزی که به ارث بردند، چشم‌اندازی از مزارع بزرگ و سلسله‌مراتبی با مدیریت حکومت را پدید آوردند که الگوی کشت و سهمیه‌های پشتیبانی‌اش با حکم مرکز تعیین می‌شد و جمعیتش طبق قانون امکان جابه‌جایی نداشت. به این ترتیب، چنان نظامی طراحی شد تا بیش از ۶۰ سال به‌بهای رکود، اتلاف، کشتن روحیه کشاورزان و آسیب‌های بوم‌شناختی، به‌مثابه سازوکار تدارک غذا و سلطه روستایی عمل کند.

آن کشاورزی اشتراکی به مدت ۶۰ سال بیشتر به‌مثابه ستایش برنامه حکومتی بود تا تحسین سرهم‌بندی‌ها، بازارهای بی‌هویت، تهاور و ابتکارهایی که تا اندازه‌ای ناکامی‌های آن برنامه را جبران کرد. دقیقاً مانند «برازیلیای غیررسمی» که جای موجهی در برنامه‌های رسمی نداشت و برای کارآمدشدن شهر پدید آمد، به همین ترتیب مجموعه‌ای از شیوه‌های غیررسمی در خارج از چارچوب اقتصاد دستوری رسمی - آن‌هم اغلب خارج از قانون شوروی - به وجود آمد تا برخی از ضایعات هنگفت و ناکارآمدی‌های آن نظام را کاهش دهد. به عبارتی، کشاورزی اشتراکی هیچ‌گاه به‌طور کامل مطابق شبکه اشتراکی برنامه‌ها و تدارکات تولید خود عمل نکرد.

در گزارش مختصری که در ادامه خواهیم گفت، واضح است که اشتراکی‌سازی فی‌نفسه نمی‌توانست فقط به استالین منسوب شود، گرچه او بیشترین مسئولیت را در سرعت و بی‌رحمی استثنایی آن برنامه داشت. [۳۸] کشاورزی اشتراکی همواره بخشی از نقشه آینده بلشویک‌ها بود و تقلای تدارکات عالی در اواخر دهه ۱۹۲۰ با توجه به تصمیم برای پیگیری صنعتی‌شدن به هر قیمت ممکن، به‌ندرت می‌توانست به نتیجه دیگری ختم شود. باور تجددگرایی اعلای حزب پیش‌تاز به طرح‌های اشتراکی بزرگ، تا مدت‌ها پس از سرهم‌بندی‌های مذبوحانه اوایل دهه ۱۹۳۰ دوام آورد. آن باور

که ادعا می‌شد زیبایی‌شناختی و نیز علمی است، سال‌ها بعد به‌وضوح در رؤیای کشاورزی تجددگرای اعلا - یعنی طرح زمین‌های بکر خروشیچف<sup>۱</sup> - دیده شد که مدت‌ها بعد از مرگ استالین و پس از افشای علنی جنایات او در اشتراکی‌سازی به اجرا درآمد. آنچه عجیب است، طول مدت دوام آوردن آن ساختارها و باورها - علی‌رغم شواهد آشکار از شکست همه‌جانبه آن‌ها - است. *دور اول: حکومت بلشویک و رعایا*

گاهی به نظر می‌رسد که اگر می‌توانستم همه را ترغیب کنم تا هر وقت می‌خواستند «آزادسازی» را بر زبان بیاورند، ابتدا «سازمان‌دادن» را بگویند، و هر وقت بخواهند «اصلاح کردن» یا «پیشرفت» را بیان کنند، قبلاً «بسیج نیروها» را بگویند، آنگاه مجبور نبودم این کتاب‌های حجیم دربارهٔ تعامل دولت‌رعییت در روسیه را بنگارم.

### جورج یانی، اشتیاق تجهیز<sup>۲</sup>

یانی در کتاب ویژه‌ای که در بالا از آن نقل قول شد، اوضاع روسیهٔ پیش از انقلاب را شرح می‌داد، ولی به‌آسانی می‌توان گفت که گویا او دربارهٔ حکومت بلشویک می‌نوشته است. شباهت‌های بین سیاست روستایی حکومت لنین و اسلاف تزاری اش تا سال ۱۹۳۰ خیلی چشمگیرتر از تفاوت‌های آن‌ها بود. در هر دوی آن سیاست‌ها باور مشابه به اصلاح از بالا، و مزراع بزرگ، پیشرفته و مکانیزه - به‌مثابهٔ راه‌حل یک کشاورزی مولد - دیده می‌شود. همچنین مایهٔ تأسف است که همان نادانی شگرف دربارهٔ یک نظام اقتصادی بسیار پیچیدهٔ روستایی تکرار می‌شود که با دست‌اندازی و چپاول حریصانه به روستاها برای مصادرهٔ غلات در هر دو دوره همراه است. گرچه آن شباهت‌ها حتی پس از انقلاب نهادهی ۱۹۳۰ نیز دوام آورد، آنچه در انگیزهٔ تمام‌عیار برای اشتراکی‌کردن تازه بود، ارادهٔ حکومت انقلابی برای نوسازی کامل سیمای بخش کشاورزی - به هر قیمت - بود.

۱. برنامهٔ زمین‌های بکر (Virgin Lands) طرحی بود که خروشیچف در ۱۹۵۳ برای رونق‌دادن به تولید کشاورزی شوروی و کاهش کمبود مواد غذایی در نظر گرفته بود. تولید آن برنامه در سال ۱۹۵۴ فراتر از انتظار بود، ولی در ۱۹۵۵ به‌علت خشک‌سالی افول کرد، در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ مناسب نبود و بالاخره در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ تقریباً هیچ زمین بکری در آن برنامه شخم زده نشد. سپس به‌دلیل بارندگی‌های فراوان در سال ۱۹۵۹ اشتیاق اجرای طرح و تولید آن در سال ۱۹۶۰ جهش کرد و بعد از آن در فاصلهٔ ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ دوباره با سیر نزولی همراه شد. از آن پس تولید هر سال کاهش یافت و رکورد سال ۱۹۵۵ هیچ‌گاه تکرار نشد. گرسنه‌ماندن مردم در کشوری که پیشرفته‌ترین موشک‌های هسته‌ای جهان را می‌ساخت، پهناترین مساحت، تراکم جمعیت اندک، و اقلیم‌های بسیار مناسب برای کشاورزی داشت، شاهد دیگری است که وقتی در کنار سایر ناکامی‌های مدعیان تجددگرایی اعلا - به‌ویژه از نوع کمونیستی‌اش - در جای‌جای دنیا قرار گیرد، بیماری ذهنی و سوء‌غرض را در طرفداران مجنون این نظام‌های کمونیستی ثابت می‌کند. سینه‌چاک‌کردن برای «ایسم‌های» شکست‌خورده و علاوه بر آن، پافشاری مادام‌العمر بر کارایی، سلامت و خیرخواهانه‌بودن آن‌ها - علی‌رغم دیدن جنایت‌ها و فلاکت‌هایی که به بار آورده‌اند - نشانه‌ای از خوی شیطانی است. - م.

2. George Yaney, *The Urge to Mobilize*

حکومت بلشویک با جامعه‌ای روستایی مواجه شد که نسبت به آنچه دیوان‌سالاری تزاری پیش روی خود می‌دید، بسیار مبهم‌تر، مقاوم‌تر، خودمختارتر و جسورتر بود. اگر کارکنان تزار با سرپیچی هنگفت و فرار از «روش‌های ابتدایی گردآوری خراج از مسکو» در خلال جنگ جهانی اول روبه‌رو بودند، [۳۹] تمام شواهد نشان می‌دهند که بلشویک‌ها در به‌چنگ آوردن غلات از روستاها حتی کاری به مراتب دشوارتر پیش رو داشتند.

گرچه بخش اعظم روستاها با بلشویک‌ها دشمنی می‌کردند، چنان‌حسی به‌شدت دوطرفه بود. درباره‌لنین - چنان‌که خواهیم دید - «حکم زمین»<sup>۱</sup> که رعیت‌ها را مجاز کرد مالک زمینی شوند که غصب کرده بودند، یک ترفند راهبردی برای آرام کردن روستایی‌ها پس از محکم‌شدن پایه‌های قدرت حکومت او بود. او تردیدی نداشت که زمین‌های کوچک کشاورزان یک روز باید بالاخره به‌نفع مزارع بزرگ جمع‌ی، در هم ادغام شود. به‌نظر تروتسکی، آنچه وی «روسیه شمالی‌ها و سوسک‌ها»<sup>۲</sup> می‌خواند، هرچه زودتر دگرگون و «شهری» می‌شد، بهتر بود. همچنین به‌نظر بسیاری از بلشویک‌های «تازه‌شهری» و اعضای عادی حزب، نابودکردن «دنیای سیاه و عقب‌مانده رعیتی، یکی از مهم‌ترین بخش‌های هویت فردی نوظهور و هویت طبقه کارگر محسوب می‌شد». [۴۰]

نظام رعیتی یا کشاورزی خرده‌پا در نظر بلشویک‌ها یک «قلمرو ناشناخته»<sup>۳</sup> بود. آن حزب در زمان انقلاب در سراسر روسیه فقط ۴۹۴ عضو خرده‌کشاورز داشت (که احتمالاً اکثر ایشان از روشن‌فکرهای روستایی بودند). [۴۱] اغلب روستاییان حتی یک فرد کمونیست را ندیده بودند، ولی احتمالاً همگی از آن حکم بلشویک‌ها که مالکیت زمین غصب‌شده را برای رعیت‌ها تضمین می‌کرد، آگاهی داشتند. تنها حزب انقلابی که در روستاها نیز عضو داشت، حزب «انقلابی‌های سوسیال»<sup>۴</sup> بود که ریشه‌های مردمی‌اش موجب می‌شد با طرزفکر استبدادی لنین هم‌دل نباشد. آثار فرایندهای خود انقلاب بود که موجب شد جامعه روستایی، غامض‌تر جلوه کند و مالیات‌ستانی از آن هم دشوارتر شود. تا آن زمان سیل غصب زمین‌ها به راه افتاده بود و با اصطلاح نامربوط «اصلاحات ارضی» و با نگاه به گذشته‌ها، به‌مثابه یک تحول مطلوب از آن یاد می‌شد. در واقع، پس از شکست حمله به اتریش در خلال جنگ و فرار انبوه سربازان

۱. حکم زمین (Land Decree) که ولادیمیر لنین تهیه کرد، در هشتم نوامبر ۱۹۱۷ در دومین کنگره شوراهای کارگران، سربازان و رعیت‌ها - پس از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ - به تصویب رسید. - م.

2. the Russia of icons and cockroaches

3. terra cognita

4. Social Revolutionaries

از جبهه‌ها، بخش اعظم زمین‌های اشراف و کلیسا به همراه «زمین‌های دربار» به دست خرده‌کشاورزان افتاده بود. رعیت‌های ثروتمندتر که در خانه‌مزرعه‌های مستقل کشاورزی می‌کردند (و در اصلاحات استولیپین «جداکننده» نامیده می‌شدند)، معمولاً مجبور شدند به قطعات کوچک روستایی بازگردند و جامعه روستایی در معرض فشار شدید قرار داشت. آنان که بسیار ثروت داشتند، بی‌چیز شدند و بسیاری از فقیرترین‌ها برای نخستین بار در زندگی، مالک زمین‌های کوچک گشتند. طبق یکی از آمارها تعداد کارگران روستایی فاقد زمین به نصف رسید و میانگین مساحت زمین‌های رعیت‌ها ۲۰ درصد (در اوکراین ۱۰۰ درصد) رشد کرد. در کل حدود ۱۰۰ میلیون هکتار زمین غصب یا مصادره شد که همگی با ابتکار عمل محلی از زمین‌داران کوچک و بزرگ گرفته و به رعیت‌ها داده شد و باعث گردید که آن رعیت‌ها به‌طور میانگین مالک حدود ۲۹ هکتار زمین باشند. [۴۲]

چنان وضعیتی از منظر یک مأمور مالیات یا واحد تدارکات نظامی، فهم‌ناپذیر می‌نمود. وضعیت تصدی زمین‌ها در روستاها از اساس تغییر کرده بود. اسناد مالکیت قبلی زمین‌ها - اگر اصلاً باقی مانده بود - به‌هیچ‌وجه راهنمای مطمئنی برای ادعاهای مالکیت در آن زمان نبود. هر روستا از جنبه‌های مختلف منحصر به فرد بود و حتی اگر می‌شد نقشه‌ای برای روستا تهیه کرد، جابه‌جایی جمعیت و آشوب نظامی در آن دوره موجب می‌شد که نقشه مذکور در مدت شش ماه یا کمتر منسوخ شود. پس تلفیقی از خرده‌زمین‌داری، تصدی مشاع و تغییرات مداوم مکانی و زمانی، به‌مثابه سدی رسوخ‌ناپذیر برای هرگونه نظام مالیاتی دقیق عمل می‌کرد.

دو پیامد دیگر از انقلاب باعث می‌شد که دشواری‌های مأموران دولت در روستاها بازهم بغرنج‌تر شود. مزارع مالکان بزرگ و شرکت‌های اربابی تا قبل از ۱۹۱۷ تقریباً سه‌چهارم غلات تولیدی برای بازار داخلی و صادرات را تولید می‌کردند. همین بخش از نظام اقتصادی روستایی بود که شکم شهرها را سیر می‌کرد و در آن زمان دیگر وجود نداشت. بقیه کشاورزان باقی مانده، بیشترشان بخش اعظم تولید خودشان را مصرف می‌کردند و بدون جنگ و زور، از غله تولیدی خود دست نمی‌شستند. توزیع جدید و برابری طلبانه زمین‌ها موجب می‌شد که دست‌یافتن به چیزی که برای تزارها شبیه «اخاذی» غلات بود، در زمان بلشویک‌ها در تقابل با نیازهای معاش خرده‌مالکان کوچک و متوسط باشد. [۴۳]

دومین و شاید تعیین‌کننده‌ترین اثر انقلاب، بهبود چشمگیر در اراده و ظرفیت جوامع محلی خرده‌کشاورز برای مقاومت در برابر حکومت بود. هر انقلاب نوعی خلأ قدرت پدید می‌آورد که از قدرت رژیم سابق خبری نیست و رژیم انقلابی هم هنوز خود را بر تمام قلمرو کشور تحمیل نکرده است. چون بلشویک‌ها عمدتاً

شهری بودند و خود را در بنبوحهٔ یک جنگ داخلی فراگیر می‌دیدند، خلاصاً قدرت در بسیاری از مناطق روستایی تشدید شد. چنان‌که اورلاندو فیگس<sup>۱</sup> می‌گوید، نخستین بار بود که روستاها - هرچند در اوضاعی فلاکت‌بار - فرصت یافتند تا آزادانه امور خود را سازمان‌دهی کنند. [۴۴] قبلاً گفتیم که روستاییان معمولاً اشراف را از صحنه بیرون راندند و زمین‌ها (از جمله حقوق زمین‌های مشاع و جنگل‌ها) را غصب کرده، جدا شده‌ها را مجبور به بازگشتن به انجمن‌های محلی کردند. روستاها در آن زمان گویی مانند جمهوری‌های خودمختار بودند و تا وقتی «انقلاب» محلی را قبول داشتند، از شر ارتش سرخ در امان بودند. باین‌حال، ایشان به‌شدت در برابر تعرفه‌های اجباری غلات، احشام یا سربازگیری از تمام مناطق مقاومت می‌کردند. عملکرد حکومت نوپای بلشویک که در آن اوضاع اغلب مانند یک غارتگر نظامی عمل می‌کرد، حتماً به چشم روستاییان به‌مثابهٔ فتح مجدد روستاها و نوعی استعمار جدید بود که استقلال عمل تازه آن‌ها را تهدید می‌کرد.

با توجه به حال‌وهوای سیاسی در نواحی روستایی روسیه، حتی اگر یک دولت از دانش کافی دربارهٔ نظام اقتصادی کشاورزی، پشتوانهٔ حامیان محلی، و مهارت‌های دیپلماتیک برخوردار بود، باز به دردهای بزرگ گرفتار می‌شد. بلشویک‌ها هیچ‌یک از آن سه مزیت را نداشتند. نظام مالیاتی مبتنی بر درآمد و ثروت فقط در صورتی ممکن می‌شد که یک نقشهٔ جامع و معتبر از دارایی‌ها و یک سرشماری روزآمد وجود داشت که البته وجود نداشت. همچنین درآمد مزارع به‌شدت به میزان محصول و قیمت‌ها بستگی داشت که از این سال تا سال بعد فرق می‌کرد، پس هرگونه درآمد مالیاتی کاملاً به اوضاع برداشت محصول وابسته بود. حکومت جدید علاوه بر محروم‌بودن از اطلاعات لازم برای حکمرانی مطلوب، تشکیلات محلی حکومت‌تزاری را نیز تقریباً ویران کرده و از خدمات اشراف، متخصصان مالی و زراعت‌شناسان - که قبلاً در طول جنگ ادارهٔ امور مالیات‌ها و غلات را هرچند ناقص انجام می‌دادند - محروم شده بود. مهم‌تر از هرچیز، بلشویک‌ها به‌طورکلی فاقد راهنماهای بومی روستایی بودند که بتوانند ایشان را در یافتن راه خود در آن محیط خصمانه و گیج‌کننده یاری کنند. شوراها روستا که قرار بود چنین نقشی ایفا کنند، معمولاً به دست روستاییانی اداره می‌شد که بیشتر در خدمت منافع محلی بودند تا دستوره‌های مرکز. نهاد مشابه دیگر یعنی «کمیتهٔ فقرای روستایی» یا کومبیدی<sup>۲</sup> که قرار بود نمایندهٔ کارگران روستاها در تکاپوهای مردم محلی باشد، به‌آسانی از سوی

1. Orlando Figes

2. Committee of the Rural Poor (kombedy)

روستاییان سرکوب می‌شد یا اغلب به دلیل درگیری خشن با شورای روستا متوقف می‌گشت. [۴۵]

اسرارآمیز بودن آن دنیا در نظر اکثر مأموران بلشویک، صرفاً نتیجه خاستگاه‌های اجتماعی شهری آنان و پیچیدگی مناسبات روستایی نبود. آن رموزها همچنین معلول یک راهبرد آگاهانه محلی بود که ارزش دفاعی خود را در مجادلات قبلی روستاییان با اشراف و حکومت نشان داده بود. انجمن‌های محلی در کمتر گزارش کردن مساحت زمین‌های زراعی و بزرگ‌نمایی جمعیت (برای فقیرتر جلوه کردن و معاف شدن از مالیات) سابقه طولانی داشتند. [۴۶] مساحت زمین‌های قابل کشت در سرشماری سال ۱۹۱۷ به علت چنان تقلب‌هایی حدود ۱۵ درصد کمتر از واقع تخمین زده شد. از آن پس روستاییان علاوه بر زمین‌های جنگلی، چراگاه‌ها و مرزراهایی که قبلاً بدون گزارش دادن به زمین کشاورزی تبدیل کرده بودند، تمایل داشتند که بخش اعظم زمین غصب شده از اشراف و اربابان را نیز پنهان کنند. البته، کمیته‌های روستایی، آمارها را برای تخصیص قطعات زمین‌ها، سازمان‌دهی گروه‌های شخم‌زنی دسته‌جمعی، تنظیم برنامه چرای دام‌ها و غیره تهیه می‌کردند، ولی هیچ کدام از آن آمارها را در اختیار مسئولان یا کومبیدی قرار نمی‌دادند. یک عبارت متداول در آن زمان به خوبی این واقعیت را نشان می‌داد: رعیت (به واسطه حکم) (حکم زمین) مالک شده، ولی در زندگی پنهان شده».

پس آن حکومت گرفتار، چگونه راه خود را در هزارتوی موجود پیدا کرد؟ بلشویک‌ها هر جا توانستند، مزارع حکومتی بزرگ یا مزارع اشتراکی را راه‌اندازی کردند. بسیاری از آن مزارع «تعاونی‌های پوتمکین»<sup>۱</sup> بودند که فقط برای مشروعیت دادن به شیوه‌های موجود تأسیس شدند. ولی هر جا که آن تعاونی‌ها برای فریبکاری راه‌اندازی نشدند، به خوبی جذابیت سیاسی و اجرایی یک واحد پرداخت مالیات با ساده‌سازی افراطی برای زمین‌داری و مالیات‌ها را نشان دادند. توضیح موجز یانی از منطق موجود در آن تعاونی‌ها عالی است:

ازلحاظ فنی بسیار آسان‌تر بود که قطعات زمین‌های بزرگ را بدون اعتنا به ادعاهای مالکیت فردی شخم بزنند تا اینکه بخواهند قطعه زمین هر فرد را شناسایی کنند، ارزش آن را به روش سنتی رعیت‌ها بسنجند و سپس با زحمت آن را از میان قطعات پراکنده، در مزرعه یکپارچه جای بدهند. علاوه بر این، هر مدیر پایتخت‌نشین، طرفدار نظارت و مالیات‌ستانی از واحدهای تولیدی بزرگ - و سروکارنداشتن با کشاورزان به صورت تک‌به‌تک - بود ... تعاونی‌ها برای

1. Potemkin collectives

طرفداران اصلاحات کشاورزی، جاذبه دوگانه داشت: از طرفی یک آرمان اجتماعی و معطوف به اهداف تبلیغاتی بود، و درعین حال، به ساده کردن مشکلات فنی اصلاحات ارضی و سلطه حکومت کمک می‌کرد. [۴۷]

در آشفته‌بازار سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ اجرای آزمایش‌های متعدد کشاورزی ممکن نبود و آن‌هایی هم که به اجرا درآمد، به شکست کامل انجامید. باین‌حال، چنان اقدامی نشانه‌ای از فعالیت‌های اشتراکی سازی کامل بود که یک دهه بعد به اجرا درآمد.

بلشویک‌ها که از نوسازی چشم‌انداز روستاها عاجز شدند، به همان روش اخذ خراج اجباری - مطابق قانون جنگ - روی آوردند که پیش‌تر نیز تزارها در زمان جنگ به کار می‌بردند. البته، اصطلاح «قانون جنگی»<sup>۱</sup> نوعی نظم را به ذهن متبادر می‌کند که در شرایط عادی وجود نداشته است. دسته‌های مسلح (اوتریادی)<sup>۲</sup> - برخی قانونی و برخی دیگر متشکل از مردان خودسر و گرسنه شهری - در دوره بحران غلات در بهار و تابستان ۱۹۱۸، روستاها را غارت می‌کردند و هرچه که می‌توانستند، با خود می‌بردند. هرگاه که حکومت سهمیه‌های تأمین غلات تعیین می‌کرد، آن اعداد «صرفاً اعداد حسابداری مکانیکی محض بودند که از تخمین‌های نادقیق مساحت زمین‌های کشاورزی و فرض برداشت محصول فراوان به دست می‌آمدند». [۴۸]

تدارک غلات ظاهراً بیشتر با غارت و سرقت انجام می‌شد تا با تحویل و خرید محصول. طبق یک تخمین، بیش از ۱۵۰ شورش به‌علت مصادره غله کشاورزان از سوی حکومت رخ داد. چون بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۸ خود را «حزب کمونیست» نامیده بودند، ادعا شد که بسیاری از شورش‌ها زیر سر بلشویک‌ها و شوراهای (که آن‌ها را با «حکم زمین» مرتبط می‌دانستند) و علیه کمونیست‌ها بوده است. لنین با اشاره به شورش رعیت‌ها در تامبوف، ولگا<sup>۳</sup> و اوکراین گفت که خطر آن‌ها بیش از تمام تهدیدهای ارتش سفید<sup>۴</sup> است. مقاومت مذبحخانه رعیت‌ها در عمل حاصلی جز گرسنگی شهرها تا سرحد مرگ نداشت، [۴۹] و حزب کمونیست در اوایل ۱۹۲۱ برای نخستین بار به سربازان و ملوان‌های شورشی خودش در کروونستان شلیک کرد. حزب کمونیست که از هر سو در محاصره بود، به عقب‌نشینی جنگاورانه روی آورد، از «کمونیسم جنگی»<sup>۵</sup> دست برداشت و «سیاست اقتصادی جدید»<sup>۶</sup> (NEP) را تبلیغ کرد

1. martial law
2. Otriady
3. Tambov, Volga
4. Whites
5. War Communism
6. New Economic Policy



که پذیرای تجارت آزاد و مالکیت زمین‌های کوچک بود. فیگس توضیح می‌دهد: «حکومت بلشویک که با کمک هشت قدرت غربی، ارتش سفید را شکست داده بود، در برابر رعیت‌های خودش تسلیم شد». [۵۰] البته آن پیروزی بی‌ارزش بود، زیرا تلفات گرسنگی و بیماری‌های همه‌گیر در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ به‌تنهایی با مجموع تلفات جنگ جهانی اول و جنگ داخلی برابری می‌کرد.

دور دوم: تجددگرایی اعلا و تدارکات

مقارن شدن باور تجددگرایی اعلا با وضعیت مطلوب کشاورزی در آینده، و بحرانی که همان ابتدا در مصادره غلات از سوی حکومت رخ داد، انگیزه همه‌جانبه برای اشتراکی‌سازی را در زمستان ۱۹۲۹-۱۹۳۰ فراهم کرد. ما ضمن تمرکز بر این دو عامل، ناچاریم دیگر عوامل دست‌وپاگیر از قبیل هزینه‌های انسانی اشتراکی‌سازی، جدال با مخالفان جناح راست به رهبری بوخارین و اینکه آیا استالین می‌خواست فرهنگ اوکراین و بسیاری از خود اوکراینی‌ها را نابود کند یا خیر، به مجال دیگری واگذار کنیم.

بی‌تردید استالین نیز مانند لنین به کشاورزی صنعتی ایمان داشت. او در می ۱۹۲۸ گفت که هدف اشتراکی‌سازی، «گذار از مزارع کوچک، عقب‌مانده و قطعه‌قطعه رعیت‌ها به مزارع بزرگ یکپارچه، بزرگ و عمومی است که از ماشین‌ها و داده‌های علمی برخوردار باشند و بتوانند حداکثر غله را برای بازار تولید کنند». [۵۱] این رؤیا در سال ۱۹۲۱ به تعویق انداخته شده بود. امیدهایی وجود داشت که گسترش تدریجی اشتراکی‌سازی در دهه ۱۹۲۰ بتواند به اندازه یک سوم بر تولید غلات کشور بیفزاید. ولی بخش اشتراکی‌شده (شامل مزارع دولتی و اشتراکی) که حدود ۱۰ درصد نیروی کار را جذب می‌کرد، فقط ۲/۲ درصد از کل تولید مزارع را شامل می‌شد. [۵۲] وقتی استالین تصمیم به اجرای یک برنامه ضربتی صنعتی شدن گرفت، واضح بود که بخش کشاورزی سوسیالیست نمی‌تواند خوراک نیروی کار فزاینده شهری یا صادرات غلات لازم برای تأمین مالی واردات فناوری لازم برای رشد صنعت را تولید کند. رعیت‌های متوسط و ثروتمند که بسیاری از ایشان پس از اجرای «سیاست اقتصادی جدید» به نان و آب رسیدند، همان‌هایی بودند که غله مطلوب استالین را در دست داشتند.

سیاست مصادره رسمی که از ۱۹۲۸ آغاز شد، حکومت را به سرشاخ شدن با رعیت‌ها کشاند. قیمت اجباری تحویل غلات، یک پنجم قیمت بازار بود و حکومت دوباره با شدت گرفتن مقاومت دهقان‌ها، به روش‌های پلیسی روی آورد. [۵۳] وقتی همه تمهیدات شکست خورد، تمام کسانی را که از تحویل دادن نیازهای غلات

سر باز زدند (کسانی که همراه با مخالفان اشتراکی‌سازی، صرف‌نظر از جایگاه اقتصادی‌شان، کولاک نامیده می‌شدند)، دستگیر و به اعدام یا تبعید محکوم کردند، درحالی‌که تمام غله، تجهیزات، زمین و احشام ایشان مصادره و به فروش می‌رسید. در احکامی که خطاب به مجریان تدارکات غله ارسال می‌شد، به صراحت قید شده بود که باید نشست‌هایی با حضور رعیت‌های فقیر برگزار کنند تا به نظر برسد که این ابتکار عمل از پایین سرچشمه گرفته است. با درگرفتن همین جنگ بر سر غله و یک ابتکار عمل سیاسی با برنامه دقیق بود که تصمیم به اشتراکی‌سازی «کامل» (اسپلوشنایا)<sup>۱</sup> و «اجباری» در اواخر ۱۹۲۹ عملی شد. صاحب‌نظران که در دیگر مباحث با هم اختلاف دارند، در این مورد یک‌صدا هستند.

هدف اصلی اشتراکی‌سازی، اطمینان از چنگ‌اندازی به غلات بود. فیتزپاتریک بررسی خود دربارهٔ تعاونی‌ها را با این ادعا شروع می‌کند: «مهم‌ترین هدف اشتراکی‌سازی، افزایش تهیهٔ غلات دولتی و کاهش قدرت رعیت‌ها برای دریغ کردن غله از بازارها بود. رعیت‌ها از همان ابتدا به هدف مذکور پی برده بودند، زیرا حرکت اشتراکی‌سازی در زمستان ۱۹۲۹-۱۹۳۰ نتیجهٔ بیش از دو سال جدال تلخ بین ایشان و حکومت بر سر تدارک غلات بود».[۵۴] رابرت کانکوئست<sup>۲</sup> نیز با او موافق است: «مزارع اشتراکی در اصل یک سازوکار آگاهانه برای دستیابی به غله و سایر محصولات بودند».[۵۵]

ظاهراً اکثر رعیت‌ها نیز آن‌گونه که از مقاومت آن‌ها و از دیدگاهشان می‌دانیم، از چنین منظری به موضوع می‌نگریستند. چنگ‌اندازی به غلات، بقای آن کشاورزان خرده‌پا را تهدید می‌کرد. رعیتی که در زمان آندری پلوتونوف دربارهٔ اشتراکی‌سازی توصیف شده است، درمی‌یابد که مصادرهٔ غلات چگونه با اصلاحات ارضی قبلی در تضاد است: «بازی مؤذیان‌ه‌ای است. ابتدا زمین را به چنگ می‌آوری، سپس غله را تا آخرین پیمان‌ه می‌بری. این‌گونه می‌توانی که گلوی زمین را بفشاری! برای موژیک‌ها<sup>۳</sup> از زمین چیزی جز آسمان بالای سرشان باقی نمانده است. چه کسی را گول می‌زنید؟» [۵۶] کمترین چیزی که به خطر می‌افتاد، حاشیهٔ ناچیز خودمختاری اقتصادی و اجتماعی رعیت‌ها بود که پس از انقلاب به دست آورده بودند. حتی رعیت‌های فقیر هم از اشتراکی‌سازی بیم داشتند، زیرا «به معنای دست‌شستن از زمین و ابزارها، و کارکردن در کنار سایر خانواده‌ها طبق دستورها - آن‌هم نه به‌طور

1. sploshnaia

2. Robert Conquest

۳. موژیک (muzhik) به رعیت‌های روس گفته می‌شد. - م.

موقت - در شرایطی شبیه ارتش بود، ولی حتی فراتر از اوضاع ارتش، به زندگی تا ابد در پادگان می‌ماند». [۵۷] استالین که اصلاً نمی‌توانست به حمایت روستاییان دل ببندد، ۲۵ هزار نفر از اعضای حزب را به صورت «تام‌الاختیار» از شهرها و کارخانه‌ها گسیل کرد «تا انجمن‌های محلی رعیت‌ها را تخریب کنند و به هر قیمت که شده، به‌جای آن نظام اقتصادی اشتراکی را بنشانند که مطیع حکومت بود». [۵۸]

نظریه تجددگرایی اعلامی استبدادی و شیوه سرفداری

اگر گذار به اشتراکی‌گرایی «تمام‌وکمال» به‌طور بی‌واسطه از عزم حزب برای چنگ‌اندازی بر زمین و محصولات آن - یک بار و برای همیشه - ریشه می‌گرفت، چنان عزمی البته از صافی نگرش تجددگرایی اعلار د شده بود.

گرچه بلشویک‌ها شاید درباره ابزارها با یکدیگر هم‌نظر نبودند، همگی بی‌تردید به‌دقت می‌دانستند که درنهایت کشاورزی پیشرفته قرار است به چه چیزی شبیه باشد؛ درک ایشان به‌همان اندازه که علمی بود، بصری هم بود. قرار بود کشاورزی پیشرفته، بزرگ‌مقیاس باشد، هرچه بزرگ‌تر، بهتر؛ قرار بود که مکانیزه باشد و مطابق اصول علمی و تیلری، به روش سلسله‌مراتبی اداره شود. علاوه‌براین، قرار بود زارعان بسیار به کارگران ماهر و منضبط شبیه شوند و نه به یک رعیت. خود/استالین، قبل از ناکامی‌های عملی که موجب ازبین‌رفتن باور او به طرح‌های غول‌آسا شد، طرفدار مزارع اشتراکی (کارخانه‌های غله!) بود که همچون طرح اجراشده به‌کمک آمریکایی‌ها (طرحی که قبلاً اشاره کردیم) بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار هکتار وسعت داشته باشند. [۵۹]

معادل زمینی برای آن انتزاع آرمان‌گرایانه، برنامه‌ریزی‌های به‌شدت غیرواقع‌بینانه بود. یک کارشناس می‌توانست با یک نقشه و چند فرض درباره مقیاس و مکانیزاسیون، برنامه‌ای ارائه کند که در آن از دانش و اوضاع محلی خبری نبود. یک کارمند کشاورزی که از نواحی کوه‌های اورال<sup>۱</sup> بازدید می‌کرد، در مارس ۱۹۳۲ چنین به مسکو گلایه کرد: «برای تهیه راهنمای کمیته اجرایی رایون<sup>۲</sup>، دوازده کارشناس زراعت‌شناس، مدت بیست روز را صرف کرده‌اند تا یک برنامه عملیاتی - تولیدی برای انجمن محلی رایون که وجود ندارد، تهیه کنند، بدون آنکه حتی دفتر خود را ترک کرده یا به محل طرح رفته باشند». [۶۰] وقتی معلوم شد که غول‌پیکری نفرت‌آور دیوان‌سالارانه در ولیکی لوسی<sup>۳</sup> در غرب کشور، دست‌وپاگیر

1. Urals  
2. Raion Executive Committee  
3. Velikie Lukie

است، برنامه‌ریزان فقط ابعاد طرح را بدون دست‌کشیدن از انتزاع کاهش دادند. آنان طرح هشتاد هزار هکتاری را به ۳۲ مستطیل مساوی ۲۵۰۰ هکتاری تقسیم کردند که یکی از آن‌ها کولخوز بود: «آن مستطیل‌ها روی نقشه و بدون اعتنا به موقعیت روستاها، سکونتگاه‌ها، رودها، تپه‌ها، باتلاق‌ها یا هرگونه مشخصه جمعیتی دیگر یا عوارض زمین‌شناختی ترسیم شدند». [۶۱]

ازلحاظ نشانه‌شناسی نمی‌توان این نگرش تجددگرایانه به کشاورزی را به‌مثابه یک پاره‌ایدنولوژیکی جدا از سایر باورها درک کرد. این دیدگاه اغلب معادل نفی دنیای روستاهای موجود تلقی شده است. قرار بود کولخوز جانشین شورای محلی روستا یا خود روستا شود؛ ماشین‌ها جای شخم با اسب و انسان را بگیرند؛ کارگرهای عضو طبقه کارگر جانشین رعیت‌ها شوند؛ کشاورزی علمی به‌جای سنت‌ها و خرافه بنشینند؛ آموزش و سواد، جای جهل و کثر فرهنگی<sup>۱</sup> را بگیرد؛ و فراوانی، جانشین بخورونمیر شود. اشتراکی‌سازی را می‌خواستند اجرا کنند تا پایان کار رعیت‌ها و شیوه زندگی آن‌ها را رقم بزنند. مطرح کردن نظام اقتصادی سوسیالیستی، متضمن یک انقلاب فرهنگی نیز بود؛ قرار بود عامی‌های<sup>۲</sup> سیاه‌بخت، یعنی رعیت‌هایی که شاید بزرگ‌ترین و نافرمان‌ترین باقی‌مانده‌های نظام قبلی برای حکومت بلشویک بودند، با کارگران کولخوز تعویض شوند که موجوداتی معقول، سخت‌کوش، از مسیحیت برگشته<sup>۳</sup> و پیشرفت‌گرا تلقی می‌شدند. [۶۲] مقیاس اشتراکی‌گری را برای محوکردن نظام رعیتی و نهادهایش، بزرگ در نظر گرفتند تا به این ترتیب فاصله عظیم بین دو دنیای شهر و روستا کم شود. البته، یک فرض بنیادین در کل طرح وجود داشت که مزارع تعاونی بزرگ، همچون کارخانه‌هایی در یک نظام اقتصادی متمرکز عمل خواهند کرد و دستورهای حکومت درباره غلات و سایر محصولات کشاورزی را محقق می‌سازند. برای آنکه به اصل مطلب پی ببرید، باید بدانید که حکومت در سال ۱۹۳۱ حدود ۶۳ درصد کل برداشت مزارع را ضبط کرد.

یک فایده بزرگ اشتراکی‌سازی - از منظر یک برنامه‌ریز پایتخت‌نشین - احاطه حکومت بر میزان تولید و کاشت هر محصول است. حکومت می‌توانست نیازهایش به غلات، گوشت، لبنیات و غیره را ازلحاظ نظری معلوم

1. malokulturnyi  
2. the narod  
3. de-Christianized

کند و در قالب دستور به بخش تعاونی انتقال دهد. برنامه‌های کشت که از بالا ابلاغ می‌شد، در عمل اغلب نامعقول بود. اداره‌های زمین که برنامه‌ها را تهیه می‌کردند، درباره محصولاتی که حکم صادر می‌کردند، درباره نهادهای لازم برای پرورش محصولات در هر محل یا درباره نوع خاک، هیچ نمی‌دانستند. باین حال، سهمیه‌هایی مقرر شده بود که کارکنان آن ادارات باید پُر می‌کردند و پُر هم کردند. وقتی ایاکوولف<sup>۱</sup> - رئیس اداره کشاورزی کمیته مرکزی - در سال ۱۹۳۵ خواست تا مزارع اشتراکی «با کارکنان دائمی اداره شوند که به درستی زمین‌های خود را بشناسند»، در واقع، به‌طور ضمنی می‌گفت که مسئولان وقت، چنان دانشی نداشتند. [۶۳] به‌این ترتیب، می‌توانیم قدری به پشت پرده فجایع «پاک‌سازی‌های بزرگ»<sup>۲</sup> در ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ پی ببریم و بفهمیم چرا اندکی انتقاد رعیت‌ها از مسئولان کولخوز را تشویق کردند تا «ویرانگرها»<sup>۳</sup> شناسایی شوند. یک کولخوز دستور گرفت که مرغزارها و زمین‌های غیرکشاورزی را شخم بزند که کشاورزان بدون آن قادر به تأمین علوفه دام‌هایشان نبودند. کولخوز دیگری فرمان گرفت که با غصب زمین‌های خصوصی و باتلاق‌های شنی، مساحت زیرکشت علوفه را به دو برابر میزان سابق برساند. [۶۴]

برنامه‌ریزان به‌وضوح از کشت تک‌محصولی و تقسیم‌کار همه‌جانبه و دقیق طرفداری می‌کردند. به‌تدریج تمام مناطق و به‌ویژه تمام مساحت هر کولخوز، به‌طور روزافزون تخصصی‌تر شد و فقط به تولید یک محصول - مثلاً گندم، گوشت، کتان یا سیب‌زمینی - اختصاص یافت. [۶۵] مثلاً در حوزه پرورش احشام، یک کولخوز صرفاً علوفه گاوهای گوشتی یا خوک‌های پرواری را تولید می‌کرد و دیگری خود دام‌ها را پرورش می‌داد. منطق موجود در کولخوز و تخصص منطقه‌ای را تقریباً می‌توان مشابه منطق نهفته در کمربندهای ویژه کارکردی در شهرها دانست. تخصصی‌شدن موجب کاهش تعداد متغیرهایی می‌شد که زراعت‌شناسان ناچار بودند در نظر بگیرند؛ و علاوه‌براین، یکنواخت‌سازی امور اجرایی و در نتیجه، قدرت و دانش کارکنان مرکز را افزایش می‌داد.

تدارک محصولات غذایی نیز منطق متمرکزسازی مشابهی داشت. ابتدا براساس نیازهای «برنامه» و یک تخمین از برداشت محصول - که معمولاً نامطمئن

1. A. Iakovlev  
2. Great Purges  
3. wreckers

و کاملاً مکانیکی بود. رشته‌ای از سهمیه‌ها را برای هر اوبلاست، رایون،<sup>۱</sup> و کولخوز تعیین می‌کردند. سپس هر کولخوز ادعا می‌کرد که برآورده کردن سهمیه‌اش غیرممکن است و درخواست تجدیدنظر برای کاهش سهمیه را مطرح می‌کرد. آنان از تجربه تلخ قبلی می‌دانستند که پذیرفتن سهمیه‌ها در عمل باعث افزایش انتظار در دور بعدی تدارکات خواهد شد. کشاورزان اشتراکی از این لحاظ در مقایسه با کارگران صنایع در وضعیت خطرناک‌تری قرار داشتند، زیرا کارگران حتی در صورتی که کارخانه به سهمیه‌هایش عمل نمی‌کرد، به هر حال، دستمزد و کارت جیره‌بندی خود را دریافت می‌کردند، ولی عمل کردن به سهمیه‌ها برای اعضای کولخوز شاید به معنای گرسنگی بود. در واقع، قحطی بزرگ سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴ را فقط می‌توان قحطی اشتراکی‌سازی و تدارکات لقب داد. آنان که وسوسه می‌شدند در دسر درست کنند، با خطر سهمیه‌های هولناک‌تر روبه‌رو بودند. سهمیه‌هایی نظیر کولاک‌ها (اردوگاه‌های کار اجباری) و جای گرفتن در فهرست دشمنان حکومت.

رژیم خودکامه نیروی کار در کولخوزها از نظر اکثر رعیت‌ها علاوه بر به‌خطر انداختن معاش ایشان، بسیاری از آزادی‌هایی را نیز به باد می‌داد که آن‌ها پس از آزادسازی در سال ۱۸۶۱ به دست آورده بودند. آن‌ها اشتراکی‌سازی را با نظام سرفداری مقایسه می‌کردند که اجدادشان را تداعی می‌کرد. به‌قول یکی از نخستین کارگران در کولخوزها: «مسئولان سوخوزها رعیت را به کارکردن اجبار می‌کنند؛ آن‌ها رعیت‌ها را به وجین کردن زمین‌هایشان وامی‌دارند؛ و حتی یک قطعه نان یا کمی آب به ما نمی‌دهند. از دل این روش چه بیرون می‌آید؟ این اوضاع به بارشینا<sup>۲</sup> [عوارض فتودالی برای نیروی کار] شبیه است که دوباره تکرار می‌شود». [۶۶] رعیت‌ها شروع به ساختن سَرواژه<sup>۳</sup> برای «حزب کمونیست تمام‌اتحادیه‌ای»<sup>۴</sup> یا VKP کردند که به معنای «سرفداری ثانویه»<sup>۵</sup> بود. [۶۷] آن شباهت صرفاً نوعی استعاره نبود، بلکه شباهت‌ها به نظام سرفداری کاملاً بر همه آشکار شده بود. [۶۸] اعضای کولخوز حداقل

۱. اوبلاست (oblast) به بخش‌های زیرمجموعه اتحادیه فدرال شوروی (روسیه) گفته می‌شود. اکنون در روسیه ۴۶ اوبلاست با جمعیت‌های ۱۵۰ هزار تا هفت میلیون نفری و مساحت‌هایی از ۱۵ هزار تا یک میلیون و چهارصد هزار کیلومتر مربع وجود دارد. رایون (raion)‌ها زیرمجموعه‌های اوبلاست‌ها هستند.

2. barschina

3. acronym

4. All-Union Communist Party

5. vtoroe krepostnoe pravo (Second Surfdom)

به‌طور نیمه‌وقت ملزم به کارکردن در زمین‌های حکومت برای گرفتن دستمزد نقدی یا جنسی بودند، آن‌هم دستمزدهایی که مضحک بود. ایشان به‌شدت برای سیرشدن (و تولید محصولات غیرغله‌ای) به قطعات زمین کوچک خودشان وابسته بودند، ولی کار در کولخوز، وقت آزاد چندانی برای کشت در زمین خودشان باقی نمی‌گذاشت. [۶۹] مقدار و قیمت محصول تولیدی در کولخوز را دولت تعیین می‌کرد، اعضای کولخوز موظف بودند سالانه به‌اندازه مشخصی برای تعمیر جاده‌ها و گاری‌ها کار کنند. ایشان موظف بودند تحقق سهمیه‌های شیر، گوشت، تخم‌مرغ و غیره را از زمین‌های شخصی خودشان جبران کنند. مسئولان تعاونی‌ها - مانند اربابان زمین‌دار - از نیروی کار کولخوزها برای کارهای شخصی خود استفاده می‌کردند و در عمل - هرچند برخلاف قانون - از اختیارات سلیقه‌ای برای توهین، کتک‌زدن یا اخراج رعیت‌ها برخوردار بودند. رعیت‌ها مثل زمان سرفداری، اجازه جابه‌جاشدن نداشتند. دوباره یک سامانه گذرنامه درونی راه‌اندازی شد تا شهرهایی که «شهروندان نامطلوب و غیرمولد» داشتند، گوشمالی شده و اطمینان حاصل شود که رعیت‌ها فرار نمی‌کنند. در نهایت، اعضای کولخوز را که خارج از بخش هسته روستا عمدتاً در خانه‌مزرعه‌ها زندگی می‌کردند (ساکنان خوتور)<sup>۱</sup> از سال ۱۹۳۹ مجبور کردند که جابه‌جا شوند. آخرین جابه‌جایی به بیش از نیم میلیون رعیت آسیب زد.

قواعدی که به این ترتیب در زمینه نیروی کار، رژیم مالکیت و الگوهای جابه‌جایی ساخته شد، در عمل نوعی شباهت دوجانبه به باغبانی یا کشاورزی همراه با سکونت در محل از یک سو و بردگی زمین‌داری از سوی دیگر داشت.

اشتراکی‌سازی که به‌مثابه یک طرح کلی تحمیلی از سوی حکومت و با هدف تغییر انقلابی اجرا شد، حداقل به همان اندازه بابت خراب‌کردن‌هایش چشمگیر است که بابت ساختن‌هایش. نیت اولیه اشتراکی‌سازی، فقط درهم‌شکستن مقاومت رعیت‌های پولدار و به‌چنگ آوردن زمین آن‌ها نبود، بلکه علاوه‌براین، برای ازهم‌گسیختن آن واحد اجتماعی روستایی اجرا می‌شد که محور شکل‌گیری مقاومت بود: شورای محلی روستا.<sup>۲</sup> انجمن رعیت‌ها معمولاً ابزاری برای سازمان‌دهی غصب زمین‌ها در دوران انقلاب، هماهنگ‌سازی کاربری زمین و چرای دام‌ها، اداره امور محلی، و مخالفت با تدارکات یا

1. mir

2. khutur

دستورهای دولت بود. [۷۰] حزب کمونیست دلایل قانع‌کننده‌ای داشت که گمان کند اگر تعاونی‌ها بر مبنای سازوکار روستایی سنتی کار کنند، به تقویت مبنای مقاومت رعیت‌ها کمک خواهند کرد. مگر نه اینکه شوراهای روستا به سرعت از احاطه حکومت گریخته بودند؟ پس تعاونی‌های بزرگ از مزیت فوق‌العاده دورزدن تمام ساختارهای روستایی برخوردار بودند. آن تعاونی‌ها را می‌شد با هیئت‌مدیره‌ای متشکل از کارمندان و متخصصان رسمی اداره کرد. اگر سپس یک کولخوز غول‌آسا به چند بخش تقسیم می‌شد، امکان داشت که یک کارشناس را به مدیریت هر بخش منصوب کنند، «شبهه پیشکارهای روزگار قدیم [در دوران سرفداری] که در یک ... گزارش با شیطنت به آن اشاره شده است».

[۷۱] بالاخره به‌ویژه در مناطق مرزی، ملاحظات عملی برقرار شد و اکثر اعضای کولخوزها تقریباً با شوراهای محلی و زمین‌های آن‌ها منطبق شدند.

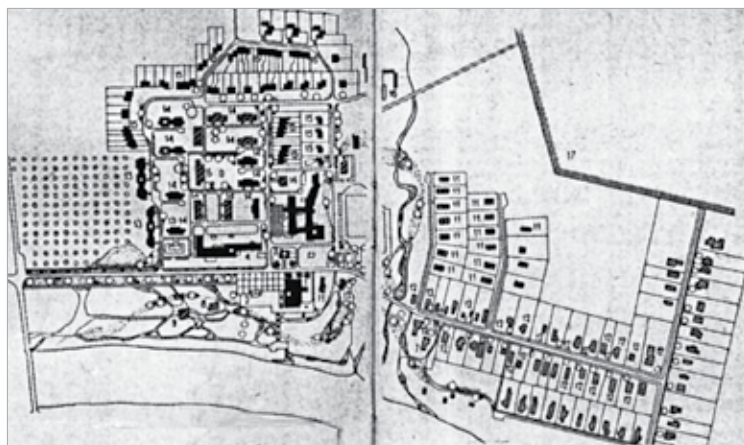
با این حال، کولخوز صرفاً نوعی صحنه‌آرایی یا ظاهرسازی برای مخفی کردن یک شورای محلی سنتی نبود. تقریباً همه چیز تغییر کرد. تمام کانون‌های یک زندگی خودمختار ویران شد. میکده‌ها، بازارهای مکاره روستایی و بازارهای دیگر، کلیساها و آسیاب‌های محلی ناپدید گشتند و به جای آن‌ها دفتر کولخوز، اتاق جلسات عمومی و مدرسه علم شد. جای مکان‌های عمومی غیرحکومتی را مکان‌های حکومتی گرفت که به نهادهای دولتی - هرچند محلی - اختصاص داشتند.

تمرکز، خوانایی و مرکزگرایی در تشکیلات اجتماعی و تولید آن دوران را می‌توان در یک نقشه از مزرعه حکومتی ورجنیوا/ترویتسا<sup>۱</sup> (مثلث علیا) در او بلاست<sup>۲</sup> تور<sup>۲</sup> مشاهده کرد. (شکل ۲۸) [۷۲] بخش اعظم روستای قدیم را از مرکز محل زدودند و در حومه‌ها جای دادند. (شرح یا شماره ۱۱ در آن نقشه) [۷۳] خانه‌های آپارتمانی دو طبقه که ۱۶ واحد را در بر گرفت، به صورت خوشه‌ای در نزدیک مرکز روستا ساخته شدند (شماره‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵؛ همچنین شکل ۲۹ را ببینید)، در حالی که دفتر مدیریت محلی، مرکز تجاری، مدرسه و ساختمان شورا که همگی دولتی و مشمول مدیریت حکومت بودند، نزدیک به مرکز این شبکه جدید قرار گرفتند. حتی اگر قدری مجال برای صورت‌گرایی مبالغه‌آمیز در آن نقشه در نظر بگیریم، آن مزرعه حکومتی یک دنیا با نظم نهادی پراکنده و خودمختارانه آن روستا در زمان قبل از اشتراکی‌شدن فاصله داشت؛ شکل ۳۰ که خانه‌های قدیمی و یک جاده باریک را نشان می‌دهد، از تباین بصری فاحش بین آن دو دوره حکایت دارد.

1. verchnyua Troitsa

2. Tver





شکل ۲۸. برنامه مزرعه دولتی در ورچینیوا ترویتسا (مثلث علیا) در او بلاست تور شامل چند مکان: ۱. ساختمان مرکزی محله؛ ۲. بنای یادبود؛ ۳. هتل؛ ۴. مرکز امور اجرایی محلی و تجارت؛ ۵. مدرسه؛ ۶. مهدکودک؛ ۷ و ۸. موزه‌ها؛ ۹. فروشگاه؛ ۱۰. حمام عمومی؛ ۱۱. خانه چوبی قدیمی که از محل ساخت و سازهای جدید جابه‌جا شد؛ ۱۲. روستای قدیمی؛ ۱۳ تا ۱۵. خانه‌های دو و سه طبقه؛ ۱۶. گاراژ (خصوصی)؛ ۱۷. محل‌های کشاورزی (مزرعه، انبار، برج آب و غیره).

نوسازی روستاها به دست بلشویک‌ها در مقایسه با نوسازی جغرافیای مادی پاریس و خواناسازی و تسهیل تسلط حکومت بر آن به دست هاسمن، بسیار همه‌جانبه‌تر بود. به جای یک شورای محلی روستایی ناشناخته و اغلب سرسخت، یک کولخوز خوانا تعبیه شد و به جای هزاران مزرعه کوچک، یک واحد اقتصادی محلی و یکتا تأسیس گردید. [۷۴] با تأسیس مزارع حکومتی سلسله‌مراتبی، جای خرده‌بورژوازی نیمه خودمختار را کارکنان وابسته و مطیع گرفتند. به این ترتیب، به جای نظام کشاورزی سابق - که تصمیم به کاشت، برداشت و بازاریابی - در اختیار خانوارها بود، یک نظام اقتصادی روستایی به دست حکومت و حزب کمونیست رقم خورد که تمام این تصمیم‌ها را از مرکز می‌گرفت. به جای نظام رعیتی که در کشاورزی استقلال داشت، یک نظام رعیتی را نشاندهند که برای دسترسی به تراکتور، کمباین، کود و بذر، به حکومت وابسته بود. نظام اقتصادی رعیتی را که میزان محصول، درآمد و سودش تقریباً نامفهوم یا نامشخص بود، با واحدهایی تعویض کردند که برای غصب و چنگ اندازی فوری و صریح، عالی به نظر می‌رسیدند. به جای انواع واحدهای اجتماعی که هرکدام تاریخچه و روش‌های منحصر به فرد داشتند، واحدهای یکسانی از لحاظ حسابداری را پدید آوردند که می‌شد همه آن‌ها را به خوبی

با شبکه اجرایی ملی جفت‌وجور کرد. چنان منطقی بی‌شبهت به طرح مدیریت مک‌دونالد<sup>۱</sup> نبود: واحدهای قطعه‌قطعه‌شده که هر یک مجزا طراحی شده‌اند تا محصولات یکسان را مطابق قاعده یکسان و روش کار یکسان تولید کنند. این واحدها را در چشم‌انداز کل کشور به آسانی می‌توان تکثیر کرد و بازرسی‌هایی که برای ارزیابی عملکرد واحدها به محل می‌آیند، به قلمروهای خوانایی وارد می‌شوند که می‌تواند با یک فهرست شسته‌رفته ارزیابی شود.



شکل ۲۹. یکی از ساختمان‌های دوطبقه در روستای جدید ورچانیو ترویتسا، هر ساختمان شامل ۱۶ واحد مسکونی



شکل ۳۰. خانه‌های در امتداد جاده در روستای قدیمی ورچینیوا ترویتسا

1. McDonald

هرگونه ارزیابی جامع از ۶۰ سال تاریخچه اشتراکی‌سازی در شوروی، مستلزم استفاده از مطالب بایگانی که تازه در سال‌های اخیر دسترس‌پذیر شده‌اند - و همکاران دیگری به غیر از خودم است. باین حال، آنچه باید حتی هر محقق کم‌دقت را متعجب کند، ناکامی عجیب آن طرح در تحقق «تمامی» اهداف تجددگرایی اعلایش - علی‌رغم سرمایه‌گذاری هنگفت در ماشین‌آلات، زیرساخت‌ها و پژوهش‌های زراعت‌شناسی - است. تناقض آمیز به نظر می‌رسد که توفیقات آن طرح همگی در حوزه‌ی کشاورزی سنتی بوده است. حکومت می‌خواست به غلات کافی دسترسی داشته باشد تا صنعتی شدن را به سرعت محقق سازد و این کار را حتی در جدال با ناکارآمدی‌های بهت‌آور، رکود تولید زراعی، و تخریب‌های بوم‌شناختی انجام دهد. [۷۵] حکومت همچنین به‌بهای تلفات انسانی هنگفت، تلاش کرد تا پایگاه اجتماعی گروه‌های مخالف مردمی و سازمان‌یافته در میان روستاییان را از بین ببرد. از طرف دیگر، ظرفیت حکومت برای تحقق چشم‌انداز موردنظرش - یعنی مزارع بزرگ، مولد، کارآمد و بسیار پیشرفته که محصولات با کیفیت را به‌قصد فروش در بازار تولید کنند - تقریباً هیچ بود.

تعاونی‌هایی که حکومت ایجاد کرد، تا حدودی نمای کشاورزی پیشرفته را بدون جوهر آن داشتند. آن مزارع قطعاً (در مقایسه با معیارهای جهانی) به‌شدت مکانیزه بودند و قطعاً به دست مدیرانی اداره می‌شدند که در زراعت‌شناسی و مهندسی تحصیل کرده بودند. مزارع نمایشی واقعاً به عملکرد عالی در واحد سطح می‌رسیدند، ولی هزینه‌های تحمل‌ناپذیری داشتند. [۷۶] درنهایت، هیچ‌چیز نمی‌توانست ناکامی‌های بی‌شمار در کشاورزی شوروی را پنهان کند. فعلاً فقط به سه مورد از این ناکامی‌ها اشاره می‌کنیم، زیرا بعدها به کارمان خواهند آمد. [۷۷] ابتدا اینکه حکومت با محروم کردن کشاورزان از استقلال و خودمختاری (نسبی) و نیز محروم کردن آن‌ها از زمین و غله‌ای که پرورش می‌دادند، طبقه‌ای از کارگران غیرآزاد را پدید آورد؛ کارگرانی که با اِهمال و تبلی به حکومت واکنش نشان می‌دادند. این شیوه واکنش کارگران غیرآزاد، در همه‌جا دیده می‌شد. دوم آنکه ساختار اجرایی یکپارچه و واحد، و الزامات برنامه‌ریزی مرکزی، یک ماشین دست‌وپاچلفتی ساخت که اصلاً به دانش محلی یا اوضاع محلی اهمیت نمی‌داد. و آخر اینکه ساختار سیاسی لنینی در شوروی، هیچ‌انگیزه‌ای برای انطباق رعایای زیردست یا چانه‌زنی با آن‌ها در مسئولان کشاورزی باقی نمی‌گذاشت. دقیقاً همان ظرفیت حکومت برای تبدیل کردن دوباره تولیدکنندگان

روستایی به سرفها، منحل کردن نهادهای ایشان و تحمیل اراده حکومت بر رعیت - که در ابتدایی ترین شکل غصب دارایی ها نمایان می شد - خود حکایتی گویا در وصف ناتوانی حکومت از درک همه چیز جز یک مترسک از کشاورزی تجددگرایسی اعلا است که آن همه دستاویز افتخار لنین بود.

## دامنه های سلطه و مصادره حکومتی

اکنون می خواهم جرأت بیشتری به خرج دهم و با اتکا به تاریخچه اشتراکی سازی در شوروی، افکاری را درباره منطق نهادی تجددگرایسی اعلا می مطرح کنم که به صراحت جسورانه تر هستند. پس از آن راهی را نشان خواهم داد که می تواند ما را یاری کند تا بفهمیم چرا این موارد تحمیل اجتماعی انبوه، شاید برای برخی اهداف، کم و بیش کارگر شود، ولی برای بعضی دیگر به شکست اسفبار بینجامد. در فصل های بعد نیز به این بحث خواهیم پرداخت.

انگیزه نسنجیده و عجولانه برای اشتراکی سازی، از هدف کوتاه مدت چنگ اندازی به غلات نیرو می گرفت که آن هم برای اجرای صنعتی شدن سریع بود. [۷۸] در برداشت محصول ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹، تهدید و خشونت تا حد مشخصی مؤثر شد، ولی افزایش سخت گیری در سال های پیاپی موجب افزایش فرار و مقاومت رعیت ها گردید. حقیقت تلخ پیش روی حکومت از این قرار بود که جمعیت خرده مالکان در شوراهای روستایی به شدت پراکنده بود و مرکز در رسیدگی به امور اقتصادی و اجتماعی آن ها تقریباً با ناخوانایی کامل روبه رو بود. چنان اوضاعی نوعی مزیت راهبردی برای رعیت هایی فراهم کرد که یک جنگ چریکی خاموش علیه حکومت راه انداخته بود (جنگی که با شورش عیان به اوج رسید). حکومت در آن نظام مالکیت فقط می توانست انتظار شکستی جانانه در تقلا می هر ساله دستیابی به غله را انتظار بکشد و هیچ تضمینی برای پیروزی اش وجود نداشت.

استالین آن دوره را برای وارد کردن ضربه خردکننده انتخاب کرد. او یک چشم انداز خوانا و طراحی شده را به روستاها تحمیل کرد که با حکم مرکز، بسیار آسان تر تن به مصادره، سلطه و دگرگونی می داد. البته، چشم انداز اقتصادی و اجتماعی که او در سر داشت، همان الگوی صنعتی کشاورزی پیشرفته بود: مزارع پهناور مکانیزه که مطابق اصول کارخانه ای و همگام با برنامه ریزی حکومت اداره شوند.

گویی رویارویی «جدیدترین گونه حکومت» با «قدیمی ترین طبقه اجتماعی» و

تلاش برای بازسازی آن طبقه به شکل یک رونوشت معقول از طبقه کارگر رخ داده بود. طبقه کارگر برخلاف رعیت‌ها از قبل به علت شناخته شدن به مثابه یک طبقه، خواناتر بود و نه چون در نظریه مارکسیستی جایگاه محوری داشت. شیوه کار طبقه کارگر با ساعات کار و با فنون تصنعی تولید، سامان‌دهی می‌شد. برنامه‌ریزان در طرح‌های صنعتی جدید - از قبیل مجتمع بزرگ فولادِ ماگنیتوگورسک<sup>۱</sup> - عملاً می‌توانستند (مانند برازیلیا) کار را از صفر شروع کنند. در سوی دیگر، رعیت‌ها شامل کثیری از خانوارهای کوچک و منفرد بودند. الگوی اسکان و سازمان‌دهی اجتماعی آن‌ها بر مبنای تاریخی و بسیار ریشه‌دارتر از شیوه‌های سالن کارخانه بود.

یکی از اهداف اشتراکی‌سازی، نابودکردن همین واحدهای اقتصادی و اجتماعی روستایی بود که با سلطه حکومت سازگار نمی‌شدند. همچنین حکومت می‌خواست رعیت‌ها را به انطباق با چارچوب صلب نهادی که بر ساخته خودش بود، مجبور سازد. نظم تشکیلاتی جدید در مزارع تعاونی را می‌شد با اغراض حکومت درزمینه غصب غله و توسعه جهت‌یافته منطبق کرد. چون در روستاها وضعیت شبه‌جنگی برقرار بود، چاره کار همان‌قدر نتیجه اشغال نظامی و «آرام‌سازی قهری» بود که نتیجه «دگرگونی سوسیالیستی»! [۷۹]

گمان می‌کنم بتوان گفت که به‌طور کلی بین تجددگرایی‌های استبدادی و برخی ترتیبات نهادی، نوعی «همانندی آگاهانه» وجود دارد. [۸۰] آنچه در ادامه می‌گویم، هنوز خام و موقتی است، ولی منظر تازه‌ای برای ما فراهم می‌کند. در آموزه‌های ایدئولوژی‌های تجددگرایی‌های اعلامی، نوعی ترجیح درباره برخی ترتیبات اجتماعی دیده می‌شود. حکومت‌های خودکامه تجددگرایی اعلامی، افزون بر ایدئولوژی مذکور، گام بعدی را نیز برمی‌دارند. آن‌ها تلاش می‌کنند - و معمولاً موفق هم می‌شوند - که آن ترجیحات را بر مردم خود تحمیل کنند. بخش اعظم ترجیح‌ها را از معیارهای خوانایی، مصادره و متمرکزسازی سلطه می‌توان استخراج کرد. هرچقدر بعضی ترتیبات نهادی را آسان‌تر بتوان نظارت کرد، از مرکز جهت داد و به سهولت مشمول مالیات (به عام‌ترین معنای مالیات‌ستانی) قرار داد، آنگاه احتمال ترویج چنان ترتیباتی بیشتر خواهد بود. اهداف ضمنی که در پس این مقایسه‌ها قرار دارند، بی‌شبهت به اهداف شوررداری پیشامدرن نیستند. [۸۱] آخر خوانایی یکی از پیش‌نیازهای غصب اموال و نیز دگرگون‌سازی خودکامه‌گرایانه است. تفاوت بین این دو [تجددگرایی اعلامی و حکومت‌های خودکامه قدیم] که تفاوت مهمی هم هست، مقیاس‌های جدید جاه‌طلبی و مداخلات تجددگرایی اعلامی است.

1. Magnitogorsk

جدول ۱. خوانایی گروه‌های اجتماعی، نهادها و رویه‌ها		
خوانا	ناخوانا	
روستاها و کشتزارهای مردم یکجانشین	اردوگاه‌های موقتی شکارچیان - خوشه‌چینان، چادرنشینان، زارعان به شیوه «برداشت و سوزاندن»، کاشفان و کولی‌ها	سکونتگاه‌ها
شهرها و محلات شبکه‌ای برنامه‌ریزی شده از قبیل: برازیلیا، شیکاگو	شهرها و محلات برنامه‌ریزی نشده: بروژ در سال ۱۵۰۰ میلادی، دمشق، فوبوس سنت آنتوان، پاریس در سال ۱۸۰۰	
املاک بزرگ	املاک کوچک، خرده‌بورژوازی	واحدهای اقتصادی
مزارع بزرگ	مزارع رعیتی کوچک	
کارخانه‌ها (کارگران مزدبگیر)	تولید کوچک صنعتگری	
مؤسسات تجاری بزرگ	مغازه‌های کوچک	
اقتصاد رسمی (به‌ثبات رسیده در اسناد حسابداری)	نظام اقتصادی غیررسمی (فاقد شواهد حسابداری)	
مزارع اشتراکی	مشاعات آزاد، املاک مشاع	نظام‌های مالکیت
املاک حکومتی	مالکیت خصوصی	
پیمایش جامع ملی املاک	سوابق ثبتی محلی	
سازمان‌های فنی و حوزه منابع		
سدهای ساخته‌شده به فرمان مرکز، نظارت بر آبیاری	کاربرد طبق عرف محلی، جمعیت‌های آبیاری محلی	آب
کانون‌های متمرکز	شبکه‌ها و رشته‌های غیرمتمرکز	حمل و نقل
نیروگاه‌های بزرگ در نواحی شهری	فضولات حیوانی و چوب‌های زائد جمع‌آوری شده از محل یا نیروگاه‌های کوچک محلی	انرژی
نام‌های پدری دائمی	رسوم محلی و آزادانه برای نام‌گذاری	هویت و شناسایی
نظام کارت شناسایی ملی، اسناد شناسایی، گذرنامه	فقدان بایگانی حکومتی برای اسناد شناسایی شهروندان	

اصول یکسان‌سازی، سلطهٔ مرکزی و خوانایی ساده‌شده برای مرکز را می‌شد در حوزه‌های پُرشمار دیگری نیز به کار برد؛ آن‌هایی که در جدول ۱ برشمردام، تنها مشت نمونهٔ خروار هستند. مثلاً اگر قرار باشد آن‌ها را در آموزش به کار ببریم، ناخواناترین نظام آموزشی، یک نظام کاملاً غیررسمی و ناهمسان خواهد بود که به‌طورکلی براساس روابط دوجانبهٔ محلی شکل می‌گیرد. ولی خواناترین نظام آموزشی، به شرح هیپولایت تن<sup>۱</sup> از آموزش فرانسه در قرن نوزدهم شبیه خواهد بود که: «وزیر آموزش می‌توانست به خود ببالد که می‌تواند به ساعت مچی‌اش نگاه کند و بگوید تمام بچه‌های دبستانی در امپراتوری فرانسه، در آن لحظه کدام صفحه از ویرژیل<sup>۲</sup> را می‌خوانند و شرح می‌دهند». [۸۲] اگر جدول کامل تری تهیه می‌کردم، آن تقسیم‌بندی دوگانه را با طیف دقیق‌تری عوض می‌کردم (مثلاً زمین‌داری مُشاعات آزاد، کمتر از مشاعات محصور، خوانا و مالیات‌پذیر است و دومی هم کمتر از مالکیت مطلق خصوصی، خوانا است که آن‌هم کمتر از مالکیت دولتی، خواناست). اصلاً تصادفی نیست که قالب‌های خواناتر یا دست‌یافتنی‌تر را آسان‌تر می‌توان به منبع رانت تبدیل کرد؛ خواه به‌صورت یک دارایی خصوصی درآید، خواه رانت انحصاری حکومت.

### محدودیت‌های تجددگرایی اعلای خودکامه

ترتیبات تجددگرایی اعلای چه هنگام احتمالاً کارگر می‌شوند و چه هنگام احتمالاً شکست می‌خورند؟ با نگاه به گذشته، عملکرد نکبت‌بار کشاورزی شوروی که قرار بود یک تولیدکنندهٔ کارآمد در حوزهٔ غذا باشد، با علل متعدد به «قطعیت افراطی» کشیده شد؛ عللی که چندان ربطی به خود تجددگرایی اعلای نداشتند: نظریه‌های به‌شدت اشتباه زیست‌شناختی تروفیم لیسنکو<sup>۳</sup> و سواس‌های لنین، سربازگیری اجباری در خلال جنگ جهانی دوم، و آب‌وهوا. آشکار است که راه‌حل‌های تجددگرایی اعلای متمرکز می‌توانند در برخی حوزه‌ها کارآمدترین، برابرترین و رضایت‌بخش‌ترین باشند. کشف فضا، برنامه‌ریزی برای شبکه‌های حمل‌ونقل، مهار سیلاب، ساخت هواپیما و سایر تلاش‌های دامنه‌دار شاید نیاز به سازمان‌دهی دقیق داشته باشند که

1. Hippolyte Taine

۲. ویرژیل (Virgil) شاعر روم باستان (۷۰ تا ۲۱ قبل از میلاد) بود که سه قطعه از معروف‌ترین قطعات شعر در ادبیات لاتین از اوست. - م.

3. Trofim Lysenko

به‌دقت به دست‌معدودی از کارشناسان هماهنگ شود. مهار بیماری‌های همه‌گیر یا رشد جمعیت نیز مستلزم وجود «مرکزی» است که اطلاعات متعارف را از صدها واحد گزارش‌دهی، دریافت و پردازش کند.

از طرفی این روش‌ها در وظایف و حوزه‌های دیگر به‌طور فاحشی ناشیانه جلوه می‌کنند (مثلاً درست‌کردن یک غذای خوب برای خانواده یا انجام‌دادن یک عمل جراحی). در فصل هشتم به‌تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت، ولی اکنون می‌توان به شواهد آموزنده‌ی خوبی اشاره کرد که از سرگذشت کشاورزی شوروی آشکار شده‌اند. اگر پای برخی محصولات کشاورزی - به‌ویژه غلات اصلی - در میان باشد، تردیدی نیست که مزارع اشتراکی در تولید آن‌ها موفق بودند: گندم، چاودار، جو دوسر، جو و ذرت. ولی آن مزارع در پرورش محصولات دیگر به‌ویژه میوه‌ها، سبزیجات، احشام کوچک، تخم‌مرغ، لبنیات و گل بسیار ناکارآمد عمل کردند. بسیاری از این محصولات حتی در اوج اشتراکی‌سازی، از باغچه‌های کوچک در خانه‌های اعضای کولخوز به دست می‌آمد. [۸۳] تفاوت‌های نظام‌یافته بین این دو دسته از محصولات به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا شرایط نهادی ممکن است با هم فرق داشته باشند.

بد نیست گندم را به‌مثابه محصولی که آن را «محصول طبقه کارگر» می‌نامیم، بررسی کرده و آن را با تمشک‌های جنگلی قرمز مقایسه کنیم که گمان می‌کنم بهترین «محصول خرده‌بورژوازی» باشد. گندم با زراعت بسیار بزرگ مقیاس و مکانیزه‌سازی دارد. ممکن است کسی بگوید که نسبت گندم به کشاورزی اشتراکی مثل نسبت صنوبر نروژی به جنگل‌داری علمی با مدیریت متمرکز است. گندم پس از کاشت تا مرحله برداشت به مراقبت اندک نیاز دارد. هنگام برداشت گندم یک کمباین می‌تواند عمل قطع ساقه و جداسازی دانه را یکجا انجام دهد و دانه‌ها را در کامیون‌ها یا واگن‌های راه‌آهن بریزد تا به سیلو منتقل شوند. گندم که در مزرعه نسبتاً سرسخت است، پس از برداشت نیز سرسخت می‌ماند و امکان ذخیره‌سازی طولانی‌مدت با ضایعات یا فساد اندک را دارد. ولی بوته تمشک برای باروری مطلوب به خاک مخصوص نیاز دارد؛ باید هر ساله هرس شود؛ بیش از یک بار برداشت می‌شود و چیدن میوه‌هایش با ماشین در عمل ممکن نیست. تمشک‌ها پس از برداشت فقط چند روز - آن‌هم در بهترین شرایط نگهداری - دوام می‌آورند. اگر تمشک‌ها در بسته‌بندی به هم فشرده شوند یا در معرض دمای زیاد قرار بگیرند، چند ساعت بیشتر دوام نمی‌آورند. محصول تمشک تقریباً در تمام مراحل به رسیدگی و سرعت دقیق نیاز دارد و در غیر این صورت، ضایع می‌شود.



پس عجیب نیست که میوه‌ها و سبزیجات - یعنی محصولات خرده‌بورژوازی - معمولاً در کولخوزها پرورش داده نمی‌شدند و فقط به‌مثابه شغل دوم در باغچه خانوادها تولید می‌شدند. بخش تعاونی در عمل تولید چنان محصولات را به کسانی می‌سپرد که علاقه، انگیزه و مهارت‌های باغبانی برای پرورش مطلوب آن‌ها را داشتند. چنان محصولات را در شرکت‌های بزرگ متمرکز نیز می‌توان تولید کرد، ولی چنان شرکت‌هایی باید به‌دقت به مراقبت از آن محصولات و مراقبت از کارگران پرورش‌دهنده محصولات اهمیت دهند. چنان محصولات حتی اگر در مزارع بزرگ تولید شوند، معمولاً در مزارع خانوادگی با اندازه‌هایی کوچک‌تر از مزارع گندم پرورش می‌یابند که نیروی کار باثبات و باهوش دارند. این شرکت‌های خانوادگی کوچک در چنین وضعیت‌هایی برحسب اصطلاحات اقتصاد نئوکلاسیک، از «مزیت نسبی» برخوردارند.

دیگر تفاوت بین تولید گندم و تمشک آن است که تولید گندم نیاز به تعداد اندکی از ملاحظات تکراری و مشخص دارد که به‌علت مقاوم‌بودن این محصول، قدری اهمال و سهل‌گیری را ممکن می‌کند. گندم قدری بدرفتاری را تحمل می‌کند، ولی چون کشت تمشک پیچیده است و یک محصول ظریف محسوب می‌شود، کشاورزان ناچارند از خود انطباق، چالاکی و ملاحظه فراوان نشان دهند. پرورش تمشک‌های سالم به انباشت دانش و تجربه محلی فراوان نیاز دارد. این تفاوت‌ها به مثال تانزانیا که موضوع فصل بعدی است، ارتباط دارند و بر درک ما از دانش محلی می‌افزایند.



فصل هفتم | روستانشانی اجباری در تانزانیا: زیبایی شناسی و ریزسازی





عملیات روستایی اوجاما در تانزانیا که از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ اجرا شد، کوششی هنگفت برای اسکان دائمی بخش اعظم جمعیت کشور در روستاها بود که نقشه‌ها، طراحی خانه‌ها و نظام اقتصادی محلی‌اش، کم‌وبیش به‌طور کامل به دست دولت مرکزی انجام گرفت. به سه دلیل تجربه تانزانیا را بررسی خواهیم کرد. نخست آنکه چنان کوششی طبق اکثر برآوردها بزرگ‌ترین طرح اسکان اجباری تا آن زمان بود که در کشورهای مستقل آفریقایی اجرا شده بود و حداقل پنج میلیون تانزانیایی را جابه‌جا کرد. [۱] دوم آنکه مستندات این فرایند روستانشانی فراوان هستند، زیرا دنیای معاصر به تجربه تانزانیا علاقه‌مند شده بود و شخصیت سیاسی نسبتاً آزاد حکومت تانزانیا نیز بر این علاقه می‌افزود. درنهایت، کوشش مذکور عمدتاً در قالب یک طرح توسعه‌ای و رفاهی انجام شد و برخلاف اغلب تلاش‌های دیگر، بخشی از یک برنامه تئیهی و از نوع مصادره، پاک‌سازی قومی یا امنیت نظامی نبود (چنان‌که مثلاً در اخراج اجباری مردم در آفریقای جنوبی و طرح‌های وطنی در دوران آپارتاید صدق می‌کرد). برنامه روستایی اوجاما در مقایسه با اشتراکی‌سازی در شوروی، نوعی مهندسی اجباری بزرگ‌مقیاس به دست یک حکومت خیرخواه و ضعیف به نظر می‌رسید.

بسیاری از دیگر طرح‌های بزرگ‌مقیاس اسکان مجدد را می‌توان با تحلیل‌های مشابه بررسی کرد. اگر در مثال تانزانیا، الگوهای چینی و روسی و نیز تبلیغات مارکسیستی-لنینیستی، نقش ایدئولوژیک مهمی داشته‌اند، نباید گمان کرد که آن الگوها فقط مایه‌های الهام‌گرفتن در چنان طرح‌هایی هستند. [۲] می‌توانستیم به همین سادگی، جابه‌جایی‌های اجباری عظیم در سیاست‌های آپارتاید آفریقای جنوبی را بررسی کنیم که بسیار وحشیانه‌تر و از لحاظ اقتصادی مخرب‌تر بودند. همچنین می‌شد تعداد بی‌شماری از طرح‌های بزرگ‌مقیاس سرمایه‌داری با هدف تولید را مطالعه کرد که اغلب مستلزم جابه‌جایی جمعیت‌های کثیر هستند و با کمک‌های بین‌المللی در کشورهای فقیر اجرا شده‌اند. [۳] جولیسوس نیرره، رئیس دولت تانزانیا، به‌گونه‌ای به اسکان مجدد دائمی نگاه می‌کرد که بسیار همسو با خط‌مشی استعمارگران بود. خواهیم دید که افکار او درباره مکانیزاسیون و صرفه‌های مقیاس در کشاورزی، بخشی از گفتمان بین‌المللی توسعه در آن زمان بوده است. آن گفتمان نوسازی نیز خود به‌شدت متأثر از الگوی دستگاه مسئول دره تسی - یعنی شکل‌گیری کشاورزی سرمایه‌بر<sup>۱</sup> در ایالات متحده - و درس‌های بسیج اقتصادی در جنگ جهانی دوم بوده است. [۴]

روستانشانی تانزانیا برخلاف اشتراکی‌سازی شوروی به‌مثابه نوعی مصادره

تمام‌عیار محسوب نمی‌شود. نیرره علیه هرگونه استفاده از اجبار یا قهری اجرایی یا نظامی هشدار می‌داد و تأکید می‌کرد که هیچ‌کس نباید برخلاف میل خود به یک روستای جدید برده شود. در واقع، هرج‌ومرج و ظلمی که در برنامه نیرره بر مردم اعمال شد، صرف‌نظر از رنج شدیدی که بر قربانیان تحمیل کرد، به‌هیچ‌وجه از مقوله آزارهایی نبود که استالین به اجرا درآورد. با این حال، تلاش‌های طرح اوجاما قهری و گاهی خشن بودند. همچنین درنهایت ثابت شد که آن برنامه از لحاظ بوم‌شناختی و اقتصادی یک شکست بوده است.

البته حتی در این نسخه «ملایم‌تر» از تجددگرایی اعلای استبدادی، برخی شباهت‌های خانوادگی به چشم می‌آید. شباهت نخست، منطق «پیشرفت»<sup>۱</sup> است. الگوهای اسکان و زندگی اجتماعی در تانزانیای آن زمان نیز مانند جنگل «غیرپیشرفته»، ناخوانا و در برابر اهداف کوتاه‌نگرانه حکومت، مقاوم بودند. فقط با ساده‌سازی فاحش در الگوی سکونتگاه بود که حکومت می‌توانست خدمات توسعه‌ای خود از قبیل مدارس، درمانگاه‌ها و آب آشامیدنی سالم را ارائه کند. البته، سهولت اجرایی محض، به‌ندرت تنها هدف مسئولان بود و این همان نکته دوم است. پیام ضمنی و پوشیده در روستانشانی از این قرار بود که جوامع محلی را از نوسازمان‌دهی کنند تا آن‌ها بهتر به سلطه سیاسی تن دهند و قالب‌های جدید زراعت مشترک که مطابق خط‌مشی حکومت بود، آسان‌تر به اجرا درآید. از این لحاظ شباهت‌های حیرت‌آوری بین پیش‌بینی‌های نیرره و «اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیای»<sup>۲</sup> (TANU) و برنامه کشاورزی و اسکان وجود داشت که حکومت‌های استعماری در شرق آفریقا اجرا کردند. این شباهت‌ها نشان می‌دهد که در میان طرح‌های حکومت‌های توسعه‌گرای امروزی به یک الگوی کلی رسیده‌ایم.

البته علاوه بر معیار دوم در زمینه مدیریت دیوان‌سالارانه، شباهت سومی نیز هست که هیچ ارتباط مستقیمی با کارایی ندارد. گمان می‌کنم در تانزانیای نیز همانند شوروی، یک جنبه زیبایی‌شناختی جدی وجود داشت. برخی نموده‌های بصری از نظم و کارآمدی، گرچه شاید در وضعیت‌های اصیل موجب برانگیختن حس عالی در مخاطب شده باشند، در عمل از مقتضای اصلی خود جدا می‌افتند. گویی در برنامه‌های تجددگرایی اعلای، نوعی تمایل به «سفر» - به‌مثابه یک تصویر بصری خلاصه‌شده از کارایی - وجود دارد که بیشتر از آنکه یک گزاره علمی برای محک‌خوردن و آزموده‌شدن باشد، نوعی باور شبه‌مذهبی به یک نشانه بصری یا نمایش نظم

1. improvement

2. Tanzanian African National Union

است. چنان‌که جیکابز هم می‌گفت، این نمایش‌ها احتمالاً می‌خواهند یک نظم تصویری آشکار برای موضوع اصلی را به بیننده القا کنند. اینکه تصاویر ساخته‌شده، بی‌عیب و نقص به نظر برسند، برای برنامه‌ریزان مهم‌تر از مفیدبودن یا به‌کارآمدن آن‌هاست؛ یا به‌تعبیر دقیق‌تر، گویی فرض می‌شود اگر ظاهر این ترتیبات، خوب به نظر می‌رسد، عملکرد آن‌ها نیز بر همین مبنا خوب خواهد بود. اهمیت چنین نمایشگری‌هایی در گرایش به ریزسازی (مینیاتوری‌کردن)، ساختن محیط‌های خرد از نظم آشکار و معرفی آن‌ها به‌منزله روستاهای الگو، طرح‌های نمایشی، پایتخت‌های جدید و غیره به‌وضوح دیده می‌شود.

درنهایت، روستاهای اوجاما نیز مانند تعاونی‌های شوروی، به شکست‌های اقتصادی و بوم‌شناختی انجامیدند. طراحان آن جامعه جدید، به‌علل بوم‌شناختی هیچ توجهی به دانش محلی و شیوه‌های کشت و چوپانی محلی نکرده بودند. آن‌ها همچنین مهم‌ترین واقعیت درباره مهندسی اجتماعی را فراموش کردند: کارایی مهندسی اجتماعی به واکنش و همکاری مردم بستگی دارد که موضوع این مهندسی هستند. اگر مردم گمان کنند که ترتیبات جدید، هرچقدر هم که در اصل کارآمد باشد، با کرامتشان، با برنامه‌های زندگی و سلیقه‌هایشان در تضاد است، آنگاه قادرند که آن ترتیبات را «از کارآمدی ساقط کنند».

### کشاورزی تجددگرای اعلای استعماری در شرق آفریقا

زیرا حکومت استعماری صرفاً سودای ساختن یک چشم‌انداز انسانی با امکان دید کامل را در سر نمی‌پروراند که تحت سلطه‌اش باشد، بلکه آن دید کامل باید طوری بود که گویی هرکس و هرچیز، یک شماره ردیف<sup>۱</sup> داشت.

بندیکت آندرسون، جوامع محلی خیالی<sup>۲</sup>

قانون استعماری همواره برای کسب سود استعمارگران وضع می‌شد. چنان سودی در یک جامعه روستایی مستلزم تشویق به کاشت محصول برای فروش در بازار بود. انواع ابزارها از قبیل مالیات سرانه فردی، به‌صورت نقدی یا برحسب محصول، کشتزارهای بخش خصوصی، و تشویق ساکنان سفیدپوست، برای رسیدن به این هدف به کار گرفته می‌شدند. انگلیسی‌ها در خلال جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از آن سعی کردند که در شرق آسیا به برنامه‌ریزی طرح‌های توسعه‌ای بزرگ مقیاس و جابه‌جاکردن نیروی کار بپردازند. نشانه آن اقدام، فراخواندن حدود سی هزار کارگر برای کار در کشتزارها (به‌ویژه

1. serial number  
2. Imagined Communities

کَنَف) در خلال آن جنگ بود. طرح‌های پس از جنگ، علی‌رغم اینکه اغلب اخلاف طرح‌های پیش از جنگ بودند، ولی بسیار جاه‌طلبانه‌تر اجرا می‌شدند: یک طرح غول‌آسای بادام‌زمینی، طرح‌های مختلف کتان، برنج، تنباکو و پرورش گاو، و مهم‌تر از همه، طرح‌های دقیق و پیچیده حفاظت از خاک که پیروی از مجموعه ضوابط دقیق را الزامی می‌کرد. اسکان مجدد و مکانیزاسیون در زمره اجزای جدایی‌ناپذیر اکثر طرح‌ها بودند. [۵] اکثر قریب‌به‌اتفاق این طرح‌ها نه محبوب و نه موفق شدند. در واقع، یکی از توصیف‌های معمول برای توفیقات «اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا» در روستاها دقیقاً همین نارضایتی گسترده مردم از خط‌مشی کشاورزی استعماری و به‌ویژه نارضایتی از معیارهای اجباری حفظ خاک و مقررات احشام (از قبیل کاستن از موجودی انبار<sup>۱</sup> و ضد عفونی کردن گاوها) بود. [۶]

دقیق‌ترین گزارش از منطق نهفته در این طرح‌های «استعمارگری رفاهی»،<sup>۲</sup> تحقیق ویلیام بینرت<sup>۳</sup> درباره مالاوی (همسایه تانزانیا که بعدها نیاسالند<sup>۴</sup> نامیده شد) است. [۷] گرچه زیست‌بوم مالاوی با تانزانیا فرق دارد، اصول کلی خط‌مشی کشاورزی اش چندان با سیاست‌های کشاورزی در سایر قلمروهای بریتانیا در شرق آفریقا تفاوت نداشت. در بحث ما آنچه عجیب می‌نماید، میزان شباهت «مفروضات یک رژیم استعماری» با «مفروضات یک حکومت مستقل، سوسیالیستی و بسیار مشروع‌تر» در تانزانیا است. وجه تمایز سیاست‌های استعماری در باور بی‌چون‌وچرا به آنچه مسئولان «کشاورزی علمی» می‌خواندند و بدبینی و تردید در قبال شیوه‌های رایج آفریقایی‌ها نهفته بود. چنان‌که یکی از مسئولان کشاورزی استانی در دره شیری<sup>۵</sup> شرح داده است، «کشاورز آفریقایی نه از آموزش، مهارت یا تجهیزاتی برخوردار است که تشخیص دهد خاک مزرعه‌اش در حال فرسایش است، و نه قادر به برنامه‌ریزی برای اقدامات ترمیمی است که باید مبتنی بر دانش علمی باشد. و به همین خاطر است که گمان می‌کنم ما جای درستی آمده‌ایم». [۸] گرچه بی‌تردید اظهارات آن فرد مسئول کاملاً صادقانه بود، نمی‌توان متوجه نشد که او با حرف‌هایش چگونه در عین حال، عامدانه بر اهمیت و اعتبار کارشناسان کشاورزی نسبت به تجربه کشاورزان معمولی صحنه می‌گذاشت.

کارشناسان کشاورزی که همگام با ایدئولوژی برنامه‌ریزی در آن زمان عمل

1. destocking
2. welfare colonialism
3. William Beinert
4. Nyasaland
5. Tchiri Valley

می‌کردند، مایل بودند که طرح‌های بسیار پیچیده پیشنهاد دهند؛ مثلاً یک «طرح توسعه کامل» یا یک «طرح جامع کاربری». [۹] ولی تحمیل کردن مجموعه مقررات پیچیده و طاقت‌فرسا به کشاورزانی که به خوبی از محدودیت‌های زیست‌محیطی آگاه بودند و منطق نهفته در شیوه‌های زراعت خود را قبول داشتند، با موانع سترگ روبه‌رو می‌شد. پیش‌بردن کارها با استبداد و زور، فقط آتش اعتراض و فرار را روشن می‌کرد. در چنان شرایطی بود که راهبرد اسکان مجدد خیلی جذاب به نظر می‌رسید. آماده‌کردن زمین‌های جدید یا خریدن زمین‌های ساکنان سفیدپوست، به مسئولان طرح‌ها مجال می‌داد تا کارها را از صفر با سکونتگاه‌های روستایی جمع‌وجور و با قطعات زمین‌های منفرد یکپارچه شروع کنند. پس کارگران تازه‌استخدام شده را می‌شد به مکان‌های مناسب و خوانا فرستاد تا جای سکونتگاه‌های پراکنده و شیوه‌های پیچیده تصدی زمین را بگیرند که در جاهای دیگر رواج داشت. هرچقدر که برنامه‌ریزان بیشتر به حذف جزئیات می‌پرداختند - یعنی هرچقدر آلونک‌های بیشتری می‌ساختند یا مکان آن‌ها را مشخص می‌کردند، مزره‌های زمین را مشخص می‌کردند، دشت‌ها را صاف می‌کردند و شخم می‌زدند، و نوع محصول (و گاهی نوع بذر) را انتخاب می‌کردند - احتمال سلطه بر طرح و نگاه داشتن آن مطابق قالب طراحی شده نیز بیشتر می‌شد.

بینرت به صراحت می‌گوید که برنامه‌ریزی برای دره شیری سفلی، براساس این اصول، یک عملیات کاملاً علمی نبود. طراحان آن برنامه، مجموعه‌ای از باورهای فنی را به کار می‌گرفتند که با کشاورزی پیشرفته مرتبط بود، ولی تعداد بسیار کمی از آن باورها در شرایط محلی آزمایش شده بود. همچنین پای مجموعه‌ای از استانداردهای زیبایی‌شناختی و بصری در میان بود که بعضی آشکارا از اقلیم مغرب‌زمین اقتباس شده و قرار بود نماد کشاورزی منظم و مولد باشند. [۱۰] آن استانداردها از چیزی اقتباس شده بودند که بینرت آن را «تخیل فنی آنچه شاید ممکن شود» توصیف می‌کرد.

دورزمینه مرزبندی<sup>۱</sup> و حصارکشی<sup>۲</sup> [برای حفظ جریان آب و جلوگیری از فرسایش خاک] در پایین دست رودخانه، تخیل طراحان، تقریباً کیفیتی تصویری داشت: آن‌ها به دنبال دره‌ای متشکل از مزارع منظم با مرزهای دقیق بین دیواره‌های صاف طولانی و پایین‌تر از خطی از زهکش‌های سیلاب بودند که پایین‌تر از جنگل قرار می‌گرفت. نقشه مذکور نظم مستطیلی داشت و به این ترتیب، محیط را در معرض احاطه قرار می‌داد، دگرگونی فنی کشاورزی رعیتی و مسلط شدن بر آن کشاورزی را تسهیل

1. ridging  
2. bunding



می‌کرد و شاید با حس زیبایی برنامه‌ریزی‌شده استعمارگران نیز همخوانی داشت. همین راه‌حل بود که افزایش تولید را ممکن می‌کرد. ولی این برنامه‌ریزان به‌علت باور و تخیل جزمی خود به امور فنی، به آثار مداخلات خود بر جوامع رعیتی و فرهنگ رعیت‌ها بی‌اعتنا بودند». [۱۱]

نظم زیبایی‌شناسی در چشم‌انداز کشاورزی و جنگل، در جغرافیای انسانی نیز تقلید شد. [۱۲] رشته‌ای از روستاهای الگو که به‌طور یکنواخت در شبکه مستطیلی مزارع پراکنده گشتند و با جاده‌ها به یکدیگر وصل می‌شدند، به مرکز خدمات فنی و اجتماعی تبدیل می‌شدند. خود مزارع نیز طوری چیده شده بودند که زراعت چرخشی دیم را که در طرح وجود داشت، تسهیل کنند. در واقع، قرار بود طرح دره شیرینی یک نسخه ریزشده از دستگاه مسئول دره تنسی باشد که با احداث چند سد روی رودخانه و مکان‌هایی برای مجتمع‌های فرآوری سرمایه‌بر کامل می‌شد. یک الگوی سه‌بعدی نیز مطابق الگوی معماری یک شهر جدید ساخته شد تا در مقیاس خرد نشان دهد که کل طرح پس از کامل شدن شبیه چه چیز خواهد بود. [۱۳]

برنامه‌های اسکان انسانی و کاربری زمین در دره شیرینی سفلی «تقریباً تمام‌وکمال شکست خوردند». علل شکست آن‌ها بر ناکامی کامل برنامه‌ها گواهی می‌دهند. مثلاً کشاورزان محلی در برابر راه‌حل کلی استعماری برای فرسایش خاک، یعنی مرزبندی، مقاومت کردند. تحقیقات بعدی نشان داد که مقاومت ایشان با توجه به شرایط منطقه، از لحاظ اقتصادی و نیز بوم‌شناختی منطقی بوده است. مرزبندی روی خاک شنی ثبات نداشت، در فصل بارندگی آبراه‌های فرسایشی بزرگ‌تری درست می‌کرد و در فصل گرم باعث می‌شد که خاک زودتر خشک شود و به این ترتیب، مورچه‌های سفید آسان‌تر می‌توانستند به ریشه محصولات حمله کنند.

کسانی که قرار بود آنجا اسکان بگیرند، از طرح‌های جداسازی و تفکیک دولتی نفرت داشتند: یک «اسکان آزمایشی بدون زراعت گروهی» نتوانست هیچ مهاجر داوطلبی را جذب کند و به ناچار با توسل به نیروی کار مزدبگیر، به یک مزرعه دولتی ذرت‌کاری تبدیل شد. ممنوعیت زراعت در زمین‌های غنی باتلاقی (دیمبا) داوطلبان را منصرف کرد. بعدها مسئولان کشور اعتراف کردند که خودشان - و نه کشاورزان خرد - در این مورد اشتباه می‌کردند.

طرح دره شیرینی سفلی به دو علت بزرگ‌تر عقیم ماند که به درک ما از محدودیت‌های برنامه‌ریزی تجدیدگرای اعلا بسیار کمک می‌کنند. نخست آنکه برنامه‌ریزان از یک الگوی محیطی کشاورزی به‌طور یکسان برای کل دره استفاده

کردند. دقیقاً همین فرض بود که مشخص کردن یک راه‌حل کلی و دائمی برای چرخش محصول در زمین‌های دیم و برای تمام کشاورزان را ممکن کرد. ولی رعیت‌ها بسته به زمان‌بندی و شدت سیلاب‌ها، و با توجه به ترکیب خاک در وجب‌به‌وجب مزارع، و عوامل دیگر، خزانه‌ای از راهبردهای انعطاف‌پذیر را به کار می‌بردند که در شرایط هر کشاورز، هر قطعه زمین و هر فصل کشت، منحصر به فرد بود. دومین علت ناکامی از این قرار بود که برنامه‌ریزان همچنین با یک الگوی یکسان درباره خود کشاورزان، فرض می‌کردند که تمام کشاورزان تقریباً خواستار ترکیب یکسان از محصولات، فنون کشاورزی و نوع محصول هستند. در چنان فرضی، از متغیرهای مهم از قبیل اندازه و ترکیب خانوار، شغل‌های فرعی، تقسیم‌کار براساس جنسیت، و نیازها و سلیقه‌های فرهنگی غفلت می‌شد. ولی در عمل هر خانواده دارای ترکیب خاص از منابع و هدف‌ها بود که سال‌به‌سال بر راهبردهای کشاورزی‌اش اثر می‌گذاشت، به‌گونه‌ای که یک برنامه کلی نمی‌توانست آن‌ها را برآورده سازد. آن برنامه از لحاظ زیبایی‌شناختی برای سازندگان دل‌چسب بود و در چارچوب شاخص‌های سخت‌گیرانه خودش، دقیق و منطقی نیز به نظر می‌رسید، ولی در جایگاه یک طرح توسعه‌ای همچون نوعی تاکسیدرمی زیست‌محیطی و اجتماعی بود که تقریباً از همان آغاز محکوم به شکست می‌نمود. طنزآمیز است که اسکان موفق، داوطلبانه و پیش‌گامانه در خارج از حوزه تلاش حکومت و بدون هرگونه کمک مالی، با شتاب ادامه یافت. آن موارد اسکان خودجوش که نامنظم و ناخوانا ولی مولدتر بودند، به‌مثابه تصرف عدوانی و اقدامات ملامت‌بار به باد انتقاد گرفته شد، ولی انتقادهای اثری بر جابه‌جایی خودجوش مردم نگذاشت.

شکست تلخ طرح بلندپروازانه بادام‌زمینی در تانگانیکا<sup>۱</sup> نیز که دقیقاً پس از پایان جنگ جهانی دوم اجرا شد و پوششی برای پنهان کردن یک روستانشینی انبوه بود، آموزنده است. [۱۴] در آن طرح که با سرمایه‌گذاری مشترک شرکت آفریقایی متحد<sup>۲</sup> (شعبه‌ای از یونیلور)<sup>۳</sup> و دولت استعماری اجرا می‌شد، پیشنهاد مسطح‌سازی حداقل ۱/۲ میلیون هکتار از بوته‌زارها مطرح شده بود که اگر زیر کشت می‌رفت، بیش از یک میلیون تن بادام‌زمینی برای استحصال روغن خوراکی با هدف صادرات را

۱. تانگانیکا (Tanganika) بخشی از قلمرو تانزانای امروزی بود که بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ با حکم انگلستان استقلال یافت و سپس همراه با چند قلمرو دیگر، تانزانای فعلی را تشکیل داد. - م.

2. United African Company

۳. یونیلور (Unilever) یک شرکت چندملیتی انگلیسی - هلندی است که دفترهای اصلی‌اش در لندن و روتردام قرار دارد. این شرکت در حوزه کالای مصرفی (خوراکی، آبنبات، نوشابه‌های انرژی‌زا، چای، خمیردندان، آب‌معدنی، غذای حیوانات خانگی و...) فعالیت می‌کند. - م.

تولید می‌کرد. آن طرح در دوران پس از جنگ و موج اعتقاد به قابلیت‌های اقتصادی نظام اقتصادی دستوری در کنار بنگاه‌های سرمایه‌داری بزرگ، به ذهن برخی خطوط کرد. در سال ۱۹۵۰ درحالی‌که کمتر از ۱۰ درصد زمین‌های مذکور آماده شده و هنوز بادام‌زمینی‌های کشت‌شده در آن زمین‌ها وسعت چندانی نداشت، طرح به حال خود رها شد.

دلایل شکست، متعدد بودند. در واقع، طرح بادام‌زمینی در محافل توسعه‌ای یکی از صدها شکست معروف است که از آن برای شرح «آنچه نباید کرد» استفاده می‌شود. دست‌کم دو مورد از علل این فاجعه، مشابه شکست طرح دره شیری و فاجعه بعدی در روستا نشانی بزرگ مقیاس بودند. نخست، طراحی برنامه بود که با کوتاه‌نگری و صرفاً بر مبنای زراعت‌شناسی و امور تجریدی انجام شد. اعداد بسیار کلی برای تعداد ساعت‌های کار تراکتور با هدف آماده‌سازی زمین، مقادیر کود و آفت‌کش‌های لازم به منظور تولید مشخص در واحد سطح محاسبه شد و در آن زمین‌ها به کار رفت. هیچ‌گونه نقشه‌برداری تفصیلی از خاک، الگوی بارندگی یا عوارض جغرافیایی انجام نشد و قطعاً هیچ نمونه آزمایشی نیز به اجرا در نیامد. فقط مدت ۹ هفته به اکتشاف میدانی اختصاص داده شد که بخش اعظم آن هوایی بود! اعداد کلی که استخراج شدند، بعدها به شدت خطا از آب درآمدند، زیرا در آن‌ها از مشخصات کاملاً ویژه محلی خبری نبود: خاک رس که در فصل خشک سفت و سخت می‌شد، بارندگی نامنظم، بیماری‌های محصولات که گونه‌های مقاوم به آن‌ها انتخاب نشد و ماشین‌آلات نامناسب برای «آن خاک و آن ویژگی‌های جغرافیایی».

دومین فرض ویرانگر در طراحی‌ها، «باور کورکورانه به عملیات ماشینی و بزرگ‌مقیاس» بود. [۱۵] فرانک ساموئل<sup>۱</sup> - بنیان‌گذار طرح - چنین شعاری داشت: «کاری را که بتوان با ماشین انجام داد، با دست انجام نخواهیم داد». [۱۶] آن طرح در اصل یک عملیات شبه‌نظامی بود که شاید از تجربه زمان جنگ جهانی اقتباس و به‌گونه‌ای طراحی شده بود که از لحاظ فنی خودکفا باشد. شدت انتزاع در آن برنامه، به مزارع گندم اشتراکی در شوروی شباهت داشت که ویلسون، ویرورینگین در آن اتاق هتل در شیکاگو در سال ۱۹۲۸ طراحی کردند (فصل ششم را بخوانید). در طرح بادام‌زمینی، خرده‌مالکان آفریقایی را نادیده گرفتند تا یک مزرعه صنعتی غول‌آسا با مدیریت اروپایی پدید بیاورند. به این ترتیب، آن طرح شاید براساس قیمت‌های نسبی عوامل تولید در مثلاً دشت‌های کانزاس<sup>۲</sup> خوب کار می‌کرد، ولی قطعاً برای تانگانیکا درست

1. Frank Samuel

۲. کانزاس (Kansas) یکی از ایالت‌های ایالات متحده آمریکا با مساحت ۲۱۳ هزار کیلومتر مربع است. - م.

عمل نمی‌کرد. حتی اگر آن مزارع می‌توانست مقداری بادام‌زمینی تولید کند، قیمت تولید آن‌ها غیراقتصادی می‌شد. نوع آرمان‌شهری تجددگرایی اعلائی سرمایه‌داری که مایه الهام برای طرح بادام‌زمینی بود، همان‌قدر به درد تانزانیا نمی‌خورد که الگوی روستانشناسی و تولید اشتراکی سوسیالیستی (همان‌که بر ذهن نیرره اثر گذاشت) با اوضاع آن کشور تناسب نداشت.

### روستاها و زراعت «بهبودیافته» در تانزانیای قبل از ۱۹۷۳

بخش اعظم جمعیت روستایی تانزانیا از لحاظ «خوانایی و امکان مصادره»، خارج از دسترس حکومت بود. طبق تخمین‌ها در هنگام استقلال کشور، بین ۱۱ تا ۱۲ میلیون روستایی در پهنه کشور «پراکنده» شده بودند. به‌استثنای نواحی جمعیتی متراکم که در ارتفاعات خنک واقع بودند و مقدار زیادی چای و قهوه تولید می‌کردند و در بازار می‌فروختند، بخش عمده جمعیت از راه زراعت و شبنانی معیشتی روزگار می‌گذراندند. بخش اعظم فروش معیشتی نیز در بازارهای محلی و عمدتاً خارج از حیطه نظارت و مالیات‌ستانی حکومت بود. هدف سیاست کشاورزی استعماری و نیز حکومت مستقل تانزانیا (که از همان ابتدا با پشتیبانی و تأیید بانک جهانی روبه‌رو شد)، گردآوردن سهم بزرگ‌تری از جمعیت در سکونتگاه‌های ثابت و دائمی بود تا بتوان شیوه‌های کشاورزی را که قادر به عرضه مازاد محصول در بازار - به‌ویژه برای صادرات - هستند، ترویج کرد. [۱۷] این سیاست‌ها صرف‌نظر از اینکه قالب سرمایه‌گذاری خصوصی یا کشاورزی سوسیالیستی داشتند، به‌تعبیر گوران‌هایدن<sup>۱</sup> راهبردهایی بودند که برای «جذب‌کردن رعیت‌ها» طراحی شدند. [۱۸] البته رژیم ملی‌گرای «اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا» خیلی موجه‌تر از سلف استعماری خود بود، ولی نباید فراموش کرد که عمده مقبولیت آن اتحادیه در نواحی روستایی، برخاسته از صحنه‌گذاشتن بر مقاومت در برابر مقررات شاق و اجباری کشاورزی در دولت استعماری بود. [۱۹] کشاورزان خرد تانزانیا همانند روسیه از مزیت دوره فترت<sup>۲</sup> در زمان استقلال برخوردار شدند و توانستند در برابر سیاست‌های پایتخت به سرپیچی یا بی‌اعتنایی روی بیاورند.

روستانشناسی در آغاز هدف اصلی نیرره و اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا بود. در ابتدا تشکیل روستاها با سه هدف انجام شد: ارائه خدمات؛ پدیدآوردن کشاورزی

1. Goran Hyden  
2. interregnum

بهره‌ورتر و پیشرفته‌تر؛ و تشویق و ترویج قالب‌های همکاری گروهی و سوسیالیستی. نیرره اهمیت زندگی کردن در آن روستاها را در سال ۱۹۶۲ در سخنرانی افتتاحیهٔ مجلس تانزانیا این‌گونه شرح داد:

اگر از من بپرسید که چرا دولت می‌خواهد ما در روستاها ساکن شویم، پاسخ من ساده است: درغیراین‌صورت، قادر نخواهیم بود اسباب لازم برای توسعهٔ میهن و بهبود کیفیت زندگی را فراهم کنیم. درغیراین‌صورت، نخواهیم توانست از تراکتورها استفاده کنیم، برای کودکان مملکت مدرسه بسازیم، یا موفق به ساختن بیمارستان یا دسترسی به آب آشامیدنی سالم شویم؛ درغیراین‌صورت، راه‌اندازی صنایع کوچک روستایی ناممکن خواهد بود و ناچار خواهیم شد که برای نیازهایمان به وابستگی به شهرها ادامه دهیم؛ همچنین اگر روزی به انرژی الکتریکی فراوان دست پیدا کنیم، قادر نیستیم که آن را به تک‌تک خانه‌مزرعه‌های پراکندهٔ کشور برسانیم. [۲۰]

نیرره در سال ۱۹۶۷ در بیانیهٔ اصلی سیاست خود با عنوان «سوسیالیسم و توسعهٔ روستایی» به شرح دقیق ابعاد سوسیالیستی و ویژهٔ تکاپوهای زندگی کردن در روستاها پرداخت. برای او مسلم بود که اگر الگوی جاری سرمایه‌دارانه ادامه یابد، تانزانیا درنهایت مانند روسیه یک طبقهٔ «کشاورز خرده‌مالک» (کولاک) خواهد ساخت که ثروتمند باشد و همسایگانش را مانند کارگر مزدور به کار بگیرد (واژهٔ کولاک از آن پس در محافل اتحادیهٔ ملی آفریقایی تانزانیا محبوب شد). روستاهای اوجاما (به‌عبارتی، تعاونی‌های سوسیالیستی) قرار بود که نظام اقتصادی روستایی را به مسیر تازه‌ای بکشانند. نیرره توضیح داد: «آنچه در این بیانیه پیشنهاد می‌شود، لزوم گذار تانزانیا از کشور رعیت‌های خرد و منفرد است که به تدریج دارند انگیزه‌ها و اخلاق نظام سرمایه‌داری را در پیش می‌گیرند. ما در عوض، باید به تدریج به کشور روستاهای اوجاما تبدیل شویم؛ کشوری که مردمش در گروه‌های کوچک با یکدیگر همکاری می‌کنند و آن گروه‌ها نیز در قالب شرکت‌ها یا فعالیت‌های مشترک به یکدیگر یاری می‌رسانند». [۲۱]

به‌نظر نیرره، زندگی در روستا، خدمات توسعه‌ای (عمرانی)، کشاورزی گروهی و مکانیزاسیون، یک بستهٔ تقسیم‌ناپذیر و یکپارچه بود. کشاورزانی را که اینجا و آنجا پراکنده بودند، نمی‌شد به‌آسانی آموزشی داد، بیماری‌های متداول در آنان را درمان کرد، با فنون کشاورزی پیشرفته آشنا کرد، و حتی همکاری بین ایشان ممکن نبود، مگر به روستاها جابه‌جا می‌شدند. وی اعلام کرد: «پس نخستین و اساسی‌ترین کاری که باید انجام داد، البته اگر می‌خواهیم کاربرد تراکتور برای کشت را شروع کنیم، زندگی کردن در روستاهای «مناسب» است ... [اگر به روستاها نرویم] قادر نیستیم از تراکتور استفاده کنیم». [۲۲] نوسازی در درجهٔ اول به تمرکز جمعیت در

قالب واحدهای یکسان شده‌ای نیاز دارد که دولت بتواند به آن‌ها خدمات دهد و آنجا را اداره کند. تعجبی ندارد که برقی کردن و کاربرد تراکتورها - این نمادهای توسعه - همواره ورد زبان نیرره و لنین بودند. [۲۳] گمان می‌کنم که پای یکی از جنبه‌های جدی زیبایی‌شناسی نوسازی در میان بوده است. یک جمعیت امروزی باید در جوامع محلی که نظم و ترتیب مادی و مکانی خاص داشته باشند، زندگی کند؛ نه صرفاً در روستاها، بلکه در روستاهای مناسب!

نیرره برخلاف استالین پافشاری می‌کرد که تشکیل روستاهای او جاما تدریجی و کاملاً داوطلبانه باشد. او گمان می‌کرد که چند خانواده‌هایشان را به یکدیگر نزدیک‌تر خواهند کرد و محصولاتشان را کنار هم خواهند کاشت و به این ترتیب، شاید یک قطعه زمین گروهی شکل بگیرد. سپس توفیق آن گروه باعث جذب دیگران می‌شد. او اعلام کرد: «جوامع محلی سوسیالیستی را نمی‌توان با زور بنیان نهاد. آن‌ها فقط به دست اعضای مشتاق شکل می‌گیرند. وظیفه رهبر و دولت در این جوامع، اجرا و اجبار کردن این‌گونه پیشرفت نیست، بلکه تشریح، تشویق و مشارکت است.» [۲۴] وی سپس در سال ۱۹۷۳ پس از پی‌بردن به مقاومت عموم در برابر روستاشناسی طبق شرایط دولت، نظرش را تغییر داد. از آن پس تخم زور و اجبار به‌واسطه دیوان‌سالاری سیاست‌زده و اقتدارگرایانه و نیز به‌علت اعتقاد راسخ نیرره که گمان می‌کرد رعیت‌ها خیر خودشان را نمی‌فهمند، در همه‌جا پاشیده شد. به این ترتیب، نیرره بلافاصله پس از اعلام انزجار از «قوای قهری» در جمله‌ای که نقل‌قول کردیم، بلافاصله تصدیق می‌کند که «امکان دارد - و گاهی لازم است - به تمام کشاورزان در یک منطقه اصرار شود که بخش مشخصی از زمین‌های خود را به یک محصول ویژه اختصاص دهند تا بفهمند که این روش، زندگی مرفه‌تر و آسوده‌تری برایشان به همراه می‌آورد. سپس دیگر لازم نیست که آنان به کشت محصول مذکور مجبور شوند.» [۲۵] اگر نمی‌شد رعیت‌ها را ترغیب کرد که طبق خیرشان عمل کنند، پس شاید می‌شد آنان را مجبور کرد. این منطق در واقع، تکرار استدلالی است که در گزارش سال ۱۹۶۱ از بانک جهانی درباره نخستین برنامه پنج‌ساله تانگانیکا دیده می‌شود. آن گزارش پُر از نمونه‌های گفتمان معاصر خود بود که غلبه بر عادت‌ها و خرافه‌های جماعت رعیت عقب‌مانده و لجوج را لازم می‌دانست. در آن گزارش همچنین تردید شده بود که آیا ترغیب و تشویق به‌تنهایی کافی هست یا خیر. گرچه نویسنده‌های آن گزارش بانک جهانی امیدوار بودند که «چشم‌وهم‌چشمی و همکاری در جامعه، و بسط خدمات عمرانی در جامعه محلی» بتواند دیدگاه‌ها را تغییر دهد، با بدبینی هشدار داده بودند که «وقتی انگیزه‌ها، چشم‌وهم‌چشمی و

تبلیغات نتواند کارگر شود، باید توسل به زور یا اقدامات قهری - از نوع مناسب - به کار برود». [۲۶]

موضوع سکونتگاه‌های روستایی و طرح‌های کشت روستایی در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد. علی‌رغم تنوع فراوان در این طرح‌ها - که برخی سرمایه‌گذاری مشترک بین حکومت و بنگاه‌های خارجی، برخی دولتی یا نیمه‌دولتی، و برخی دیگر ابتکار عمل‌های خودجوش مردمی بودند - در نهایت، اکثر آن‌ها شکست خورده تلقی شده و - با حکم مرکز یا با فرسایش و ضعیف شدن - به تعطیلی رسیدند. سه جنبه در این طرح‌ها وجود داشت که به درک فعالیت تمام‌عیار روستا نشانی که از ۱۹۷۳ شروع شد، کمک می‌کند.

جنبه نخست، میل وافر به ساختن طرح‌های هادی<sup>۱</sup> بود. این رویکرد فی‌نفسه معقول است، زیرا سیاست‌گذاران با طرح‌های هادی می‌توانند قبل از اجرای طرح‌های جاه‌طلبانه بفهمند که چه چیز کارگر و چه چیز بی‌فایده است. با این حال، بسیاری از این طرح‌ها به مزارع نمایشی تبدیل می‌شدند و مقادیر هنگفتی از ماشین‌آلات، منابع و کارکنان کمیاب را جذب می‌کردند. پس از مدتی فقط معدودی از این مینیاتوره‌های گران‌بهای پیشرفت و نوسازی دوام می‌آوردند. در یک طرح سوگلی که فقط ۳۰۰ ساکن در محل را در بر می‌گرفت، تلاش شد که چهار دستگاه بولدوزر، نه دستگاه تراکتور، یک خودروی میدانی، هفت دستگاه وانت بار، یک آسیاب ذرت، یک ژنراتور برق و کارکنانی شامل ۱۵ مدیر و متخصص، ۱۵۰ کارگر و ۱۲ صنعتگر را جذب کنند. [۲۷] آن طرح تا حدودی یک مصداق موفق از مزرعه‌ای پیشرفته بود، ولی به شرطی که می‌شد از ناکارآمدی واقعاً افسانه‌ای اش و نامربوط بودن طرح با اوضاع تانزانیا چشم‌پوشی کرد.

دومین جنبه که تجربه تانزانیا را مجسم می‌کند از این قرار بود: در اوضاعی که یک حزب حکومت می‌کرد، یک سنت اجرایی استبدادی وجود داشت و یک فرد خودکامه (هرچند یک خودکامه خیرخواه) حاکم بود که به دنبال نتیجه‌گرفتن تقلا می‌کرد، [۲۸] آسیب‌شناسی‌های دیوان‌سالاری عادی، حالت مبالغه‌آمیز پیدا می‌کردند. مکان سکونتگاه‌های جدید را اغلب نه با منطق اقتصادی، بلکه با یافتن «نقاط خالی» روی نقشه (در درجه اول نزدیک به جاده) تعیین می‌کردند تا ساکنان را در آنجا به امان خدا رها کنند. [۲۹] یک نماینده مجلس و پنج کارشناس فنی در سال ۱۹۷۰ مدت کوتاهی به دریاچه غربی (غرب دریاچه ویکتوریا) گسیل شدند تا برنامه‌ای چهارساله (۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴) را برای تمام روستاهای اوجاما در آن منطقه

1. pilot schemes

طراحی کنند. آنان آشکارا در تنگنا بودند که رضایت مافوق خود را با افزایش هنگفت در سطح کشت و میزان محصول تأمین کنند، ولی آن مقادیر هدف «در تضاد فاحش با واقعیت‌ها و حتی در صورت تمام پیشرفت‌ها در آن روستا، دور از دسترس بود». [۳۰] آن برنامه‌ها بدون هرگونه مشاوره واقعی ترویج می‌شدند، مبتنی بر فروض انتزاعی درباره کاربرد ماشین‌ها، تعداد روزهای کار، سرعت آماده‌سازی زمین‌ها، و یک مجموعه جدید از محصولات بودند و چندان بی‌شبهت به طرح بادام‌زمینی یا طرح تعاونی‌های شوروی نبودند که در یک اتاق هتل در شیکاگو طراحی شد.

درنهایت، وقتی فشارها برای تشکیل روستاهای جدید به اوج رسید، فعالان و مسئولان «اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا» نصیحت نیرره درباره دوری از اجبار را نادیده گرفتند. به این ترتیب، وقتی او در ۱۹۷۰ تصمیم گرفت که تمام جمعیت دودوما (یک منطقه مستعد خشک‌سالی در مرکز تانزانیا) باید در مدت ۱۴ ماه به روستاهای او جاما جابه‌جا شوند، مسئولان زیردست او به سرعت دست به کار شدند.

مسئولان که به خاطر مردم از قحطی ۱۹۶۹ - یعنی فقط یک سال قبل - استناد می‌کردند، به همه مردم فهماندند فقط کسانی که در روستاهای او جاما ساکن شوند، در صورت بروز قحطی کمک دریافت خواهند کرد. اغلب کسانی که قبلاً در روستاهای او جاما با جمعیتی کمتر از حداقل جمعیت دستوری ۲۵۰ خانواده زندگی می‌کردند، مجبور شدند با سکونتگاه دیگری در هم بیامیزند تا حداقل اندازه مذکور حاصل شود. قطعات زمین‌های مشترک را طوری در سکونتگاه‌های جدید قرار دادند که گویی از لحاظ نظری مانند مقررات نیروی کار و زمان‌بندی کاشت محصول هستند. وقتی یک مأمور ارشد کشاورزی پافشاری کرد که تصمیم حکومت برای بزرگ‌ترکردن زمین گروهی یک روستا تا اندازه ۶۹ هکتار و انضمام قطعات خصوصی مجاور به آن، جای حرف و حدیث ندارد، روستاییان او را در یک طغیان نادر و آشکار از جلسه روستا بیرون انداختند. یکی از اعضای مجلس که از روستاییان طرفداری کرد، از شرکت مجدد در انتخابات منع شد و تحت نظر قرار گرفت. رئیس منطقه‌ای اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا هم که از روستاییان طرفداری کرد، برکنار شد و او را به حبس خانگی کشاندند. دودوما پیش‌درآمدی بر رخدادهای آتی بود.

اگر تردیدی وجود داشت که روستانشناسی مردم مترادف با سلطه مرکزی و نه صرفاً تشکیل روستا و مزارع گروهی است، سرنوشت غمبار «انجمن توسعه روومما»<sup>۱</sup> (RDA) آن تردید را برطرف کرد. [۳۱] RDA یک سازمان پوششی بود که ۱۵ روستای اشتراکی را در



پهنه‌ای به طول ۱۶۰ کیلومتر در سونگیا<sup>۱</sup> (منطقه‌ای دورافتاده و فقیر در جنوب غربی کشور) نمایندگی می‌کرد. آن روستاها برخلاف اکثر روستاهای اوچاما به شکل خودجوش و از شبه‌نظامیان جوان محلی در اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا تشکیل شد. آنان کار خود را از ۱۹۶۰ - یعنی چندین سال قبل از اعلام رسمی سیاست‌های نیرره در ۱۹۶۷ - آغاز کردند و هر روستا کسب‌وکار گروه مخصوص به خود را ابداع کرد. نیرره از همان آغاز یکی از آن روستاها به نام *لیتووا*<sup>۲</sup> را نشان کرد و خبر داد که آن روستا مکان خوبی برای گسیل مردم است تا سوسیالیسم روستایی را در عمل به چشم خود ببینند. [۳۲] مدرسه، تعاونی آسیاب و انجمن بازاریابی روستا، مایه غبطه روستاهای هم‌جوار بود. با توجه به حمایت و کمک مالی چشمگیری که آن روستاها دریافت کردند، به سختی می‌توان گفت کسب‌وکار ایشان چقدر از لحاظ اقتصادی منطقی بوده است. باین حال، آن‌ها قطعاً خط‌مشی اعلام‌شده نیرره درباره احاطه محلی و همکاری غیراستبدادی را پیش‌بینی کردند. آن روستاییان از یک سود برابر حکومت، مستقل و جسور بودند و با برنده شدن در بسیاری از کرسی‌های حزب محلی و پیشتازی در همکاری‌های روستایی، در وضعیتی نبودند که راضی شوند به آسانی خود را به دست امور روزمره و تکراری دیوان‌سالاری حکومت بسپارند. وقتی به هر خانواده در آن روستاها فرمان داده شد که حدود چهار هزار متر از زمین‌هایش را به کشت تنباکوی گرمادیده<sup>۳</sup> - محصولی که آنان گمان می‌کردند کاربر است و سودی ندارد - اختصاص دهد، روستاییان به‌صراحت به‌واسطه تشکیلات خود اعتراض کردند. در سال ۱۹۶۸ پس از دیدار کمیته بلندپایه مرکزی اتحادیه ملی آفریقای مرکزی از آن روستاها، فعالیت RDA به‌طور رسمی به‌مثابه یک سازمان غیرقانونی ممنوع شد، دارایی‌هایش توقیف گشت و وظایفش به حزب و دیوان‌سالاری حکومت سپرده شد. [۳۳] گرچه آن انجمن، اهداف سفارشی نیرره را اجرا می‌کرد، امتناع از سرسپردگی دقیق به طرح مرکزی حزب به مرگش منتهی شد.

### «زندگی در روستا دستور است»

نیرره با حکم خود در دسامبر ۱۹۷۳ به دوران روستانشانی اولیه که پراکنده ولی همراه با اجبار غیرقانونی بود، پایان داد [۳۴] و تمام دستگاه‌های حکومت را برای روستانشانی

1. Songea
2. Litowa

۳. تنباکوی گرمادیده (fire-cured tobacco) تنباکویی است که به‌اصطلاح پس از برداشت، «عمل آورده می‌شود». عمل‌آوری با روش هوادهی یا حرارت‌دهی (گرمادیده) انجام می‌گیرد تا رنگ تنباکو جذاب‌تر شود و میزان برخی مواد - از قبیل کلروفیل - در تنباکو کاهش یابد. - م.

همگانی و قهری به خدمت گرفت. [۳۵] ابراز انزجار قبلی و علنی او از کاربرد قوای قهری، هرچقدر هم که تا آن روز مانع از کاربرد زور می‌شد، دیگر لغو شده و عزم حزب حاکم و دیوان‌سالاری حکومتی برای رسیدن به نتایج فوری و مطلوب او، جای آن دوری از زور را گرفته بود. جوما موآپاچو<sup>۱</sup> - مسئول اسکان اجباری در منطقه شین‌یانگا<sup>۲</sup> - گفت که هرچه نباشد، اسکان اجباری به صلاح خود مردم است: «روستاهای برنامه‌ریزی‌شده در عملیات ۱۹۷۴ نه از مقوله انگیزش و تشویق، بلکه در قالب زور اجرا شدند. نیرره استدلال می‌کرد که جابه‌جایی‌ها باید اجباری شوند، زیرا تانزانیا نمی‌تواند بنشیند و ببیند که اکثر مردمش «از گرسنگی به سرحد مرگ می‌رسند». پس حکومت ناچار بود نقش «پدر» را بر عهده بگیرد و مطمئن شود که مردمش برای خود زندگی مرفه‌تر و بهتری انتخاب می‌کنند». [۳۶] تشکیل روستاهای جدید و زراعت گروهی، حداقل از سال ۱۹۶۷ به اولویت در سیاست‌های دولت تبدیل شده بود، ولی نتایج آن ناامیدکننده بود. نیرره ادعا می‌کرد که حال وقت پافشاری بر زندگی روستایی فرارسیده است، زیرا این زندگی تنها شیوه برای تروج توسعه و افزایش پیشرفت است. اصطلاح رسمی که از سال ۱۹۷۳ به کار رفت، روستاهای «برنامه‌ریزی‌شده» بود (و نه روستاهای اوچاما) که به این ترتیب احتمالاً موجب تمایز آن‌ها از روش تولید گروهی در روستاهای اوچاما (که شکست خورد) و نیز از سکونتگاه‌های بی‌برنامه و خانه‌مزرعه‌هایی می‌شد که تانزانیایی‌ها در آن‌ها ساکن بودند. فعالیت‌های جدید را «روستاهای برنامه‌ریزی‌شده عملیات»<sup>۳</sup> نامیدند که عملیات نظامی را به ذهن مردم متبادر می‌کرد و البته همین‌طور هم بود. طبق نص صریح قانون، برنامه عملیاتی شامل مراحل شش‌گانه بود: «آموزش [یا «اقناع سیاسی»] مردم، جست‌وجوی یک مکان مناسب، بازرسی از آن مکان، برنامه‌ریزی برای روستا و تعیین حدود مرزهای دقیق زمین‌ها، آموزش روش‌شناسی اوچاما به مسئولان، و اسکان مجدد». [۳۷] آن مراحل حتمی و نیز اجباری بودند. با توجه به ماهیت رعدآسای برنامه، آموزش مردم به معنای پرسش از رضایت ایشان نبود، بلکه در آموزش به آنان می‌گفتند که «باید» جابه‌جا شوند و جابه‌جایی به نفع آن‌هاست. سرعت فعالیت‌ها بسیار زیاد بود. در تمرین نهایی که در ۱۹۷۰ در دودوما اجرا شد، به گروه‌های برنامه‌ریزی فقط یک روز به‌ازای برنامه هر روستا مجال دادند و فعالیت‌های جدید به‌گونه‌ای شد که دستگاه برنامه‌ریزی حتی ضعیف‌تر و تهی‌تر از سابق گشت. سرعت عملیات همچنین یکی از عوارض جانبی شتاب در امور اجرایی نبود. آن

1. Juma Mwapachu

2. Shinyanga

3. Operation planned villages

برنامه‌ریزان گمان می‌کردند که حیرت و ضربه‌ی اسکان برق‌آسا، اثر عبرت‌آموزی بر مردم می‌گذارد. آن روش سریع قرار بود رعیت‌ها را از اوضاع و شبکه‌های سنتی جدا کند و سپس شاید ایشان را به تولیدکننده‌های پیشرفته‌ای تبدیل سازد که از رهنمودهای کارشناسان پیروی می‌کنند. [۳۸] البته که هدف اسکان اجباری همواره به تعبیر کلی، سردرگم‌سازی مردم و سپس جهت‌دهی مجدد به آن‌ها بوده است. طرح‌های استعماری برای مزارع حکومتی یا کشتزارهای خصوصی، و نیز بسیاری از برنامه‌ها که با هدف شکل‌گیری یک طبقه از زارعان خرده‌مالک اجرا شدند، مبتنی بر یک فرض مشخص بودند: دگرگون‌سازی تریبیات زندگی و محیط کار مردم، موجب تحول بنیادین در آن مردم می‌شود. نیرره شیفته‌ی مقایسه‌کردن آهنگ کار سهل‌گیرانه و خودمختارانه‌ی زارعان سنتی با انضباط یکدست و درهم‌تیده‌ی محیط کارخانه بود. [۳۹] روستاهایی با جمعیت متراکم و تولید تعاونی می‌توانست تانزانیا را به آن آرمان [کارخانه‌ای] نزدیک سازد.

می‌توان درک کرد که روستاییان تانزانیا در برابر جابه‌جاشدن به جوامع محلی جدید که محصول برنامه‌ریزی حکومت بودند، مقاومت کنند. گذشته‌ی آن مردم - قبل و بعد از استقلال کشور - مایه‌ی تقویت بدبینی‌شان بود. آن‌ها در جایگاه برزگر و چوپان، برای خود الگوهای اسکان پدید آورده و در برخی موقعیت‌ها الگوهای جابه‌جایی دوره‌ای داشتند که نوعی سازگاری دقیق و ظریف با محیط همواره نامساعد زندگی - محیطی که به‌خوبی با آن آشنا بودند - محسوب می‌شد. جابه‌جایی‌های دستوری حکومت موجب نابودی منطق این سازگاری‌ها می‌شد. فواید اجرایی و نه ملاحظات بوم‌شناختی بود که انتخاب مکان‌ها را تعیین می‌کرد. آن مکان‌ها اغلب از محل تهیه‌ی هیزم و آب دور بودند و جمعیتی بسیار بیشتر از ظرفیت تحمل اقلیم داشتند. یک متخصص چنین پیش‌بینی کرد: «اگر روستائسانی با نهاده‌های زیرساختی گره نخورد و فناوری تازه‌ای برای غلبه بر طبیعت سخت به کار گرفته نشود، ممکن است این الگوی سکونت متمرکز، فی‌نفسه از لحاظ اقتصادی ضدمولد شود و به تخریب توازن بوم‌شناختی دیرین بینجامد که در الگوی سکونت سنتی وجود داشت. سکونتگاه متمرکز به معنی جمعیت بیش از اندازه ... تعداد زیاد مردم و حیوانات اهلی و فرسایش خاک ناشی از حضور آن‌ها، شکل‌گیری آبکنده‌ها،<sup>۱</sup> و بیابان‌های برهوتی است که مشخصه‌های پیشی گرفتن بهره‌برداری انسان از ظرفیت و تحمل زمین است.» [۴۰]

با توجه به مقاومت مردم و اجبار دیوان‌سالاری و نظامی در آن برنامه‌ی ضربتی، بروز

1. gully

خشونت حتمی بود. تهدیدها همه‌جانبه بودند. به کسانی که از جابه‌جایی انتقاد می‌کردند، دوباره گفته شد که کمک‌های زمان قحطی را فقط در صورتی دریافت خواهند کرد که با صلح و صفا جابه‌جا شوند. نظامیان و شبه‌نظامی‌ها بسیج شدند تا تمهیدات حمل‌ونقل را فراهم کنند و مردم را به رعایت دستورها مجبور سازند. به مردم گفته شد که اگر خانه‌های خود را برنچینند و خانمان خود را بار کامیون‌های دولتی نکنند، خود مسئولان خانه‌ها را بر خواهند چید. برای آنکه «به‌زور جابه‌جاشدگان» را از بازگشت به خانه‌های اولیه بازدارند، بسیاری از خانه‌ها را آتش زدند. توصیف زیر که یک دانشجو از منطقه فقیر کیگوما<sup>۱</sup> ارائه کرد، مثنوی نمونه خروار از چنین گزارش‌هایی است که درباره تانزانیا تهیه می‌شد: «به زور و وحشیگری متوسل می‌شدند. مأموران پلیس در کنار برخی مسئولان دولت اختیار کامل داشتند. مثلاً پلیس در کاتانازوزا در کالینزی<sup>۲</sup>... ناچار شد با برخورد فیزیکی وارد عمل شود. در برخی نواحی که رعیت‌ها از بستن اسباب خود و سوارکردن به وانت‌ها و کامیون‌های «عملیات» خودداری می‌کردند، خانه‌هایشان را با سوزاندن یا فروریختن تخریب می‌کردند. شاهدان تخریب خانه‌ها در روستای نیانگ<sup>۳</sup> را دیده بودند. این تخریب‌ها هر روز رخ می‌داد و رعیت‌ها باید بی‌چون و چرا جابه‌جا می‌شدند. در برخی روستاها روستاشناسی قهری رخ داد». [۴۱] وقتی رعیت‌ها دریافتند که مقاومت صریح برای ایشان خطرناک و احتمالاً بی‌ثمر است، هرچه از اموال را که می‌توانستند حفظ می‌کردند و در اولین فرصت، اغلب به روستای جدید می‌گریختند. [۴۲]

مشوق‌هایی از قبیل در مانگاه، آب لوله‌کشی و مدرسه به کسانی ارائه می‌شد که با حرف‌شنوی جابه‌جا می‌شدند. گاهی مردم با آرامش نقل مکان می‌کردند، ولی درعین حال، بر تنظیم یک قرارداد کتبی با مسئولان پافشاری می‌کردند که تضمین دهد خدمات جدید، «قبل» از جابه‌جایی به مکان جدید برقرار شده باشد. آشکار بود که رفتارهای تشویقی و خوشایند، بیشتر در مرحله اولیه و داوطلبانه روستاشناسی از سوی مسئولان وجود داشت و کمتر در مرحله بعدی و قهری دیده می‌شد. چند منطقه کمتر آسیب دیدند، زیرا مسئولان چندین سکونتگاه موجود را در زمره روستاهای برنامه‌ریزی شده تعیین کردند و کار به همین جا ختم شد. استثنائات شدن علل اقتصادی و نیز سیاسی داشت. نواحی پرتراکم و ثروتمند از قبیل دریاچه غربی و کیلیمانجارو<sup>۴</sup> به سه دلیل عمدتاً به حال خود گذاشته شدند: کشاورزان در آنجا از قبل در روستاهای پرجمعیت زندگی می‌کردند؛ آسیب‌نزدن به بهره‌وری آن‌ها در تولید

1. Kigoma
2. Katanazuza in Kallinzi
3. Nyange
4. Kilimanjaro

محصولات کشاورزی برای حفظ درآمدهای حکومت و مبادلات خارجی، حیاتی بود؛ و گروه‌های ساکن در این مناطق، نمایندگان بی‌شمار در میان نخبگان دیوان‌سالاری کشور داشتند. برخی منتقدان گفتند که هرچقدر تعداد نسبی مسئولان دولتی از یک منطقه بیشتر بود، روستانشانی آن منطقه دیرتر (و سهل‌گیرانه‌تر) اجرا می‌شد. [۴۳]

وقتی نیرره دریافت که توهم ترغیب رعیت‌ها چقدر نابسند است و وحشیگری‌ها چقدر دامنه‌دار بوده‌اند، تأسف خود را ابراز کرد. او به انتقاد از شکست در جبران خسارت آلودگی‌های رعیتی پرداخت و گفت نباید به بعضی مسئولان اجازه داده می‌شد که مردم را به مکان‌های نامناسب و فاقد آب یا زمین‌های قابل‌کشت کافی برانند. وی اذعان کرد: «علی‌رغم خط‌مشی رسمی ما و با وجود تمام نهادهای مردم‌سالارانه ما، بعضی از رهبران به درد مردم گوش نمی‌کنند. این مسئولان آسان‌تر می‌دانند که فقط به مردم دستور بدهند». [۴۴] ولی «بی‌معنی بود که وانمود شود چنان مشکلاتی فقط مختص روستانشانی هستند»، [۴۵] چه رسد که بخواهند کل عملیات را لغو کنند. نیرره از مسئولان محلی می‌خواست که از امور مطلع باشند، با مردم صمیمی رفتار کنند و در شناساندن خط‌مشی حکومت به مردم، رویه قانع‌کردن را در پیش بگیرند. او نیز مانند لنین نمی‌خواست که کارکنان دولت از خواسته‌های مردم پیروی کنند. عجیب نیست که در اکثر منابع گفته شده است تقریباً تمام جلسات روستایی به شکل سخنرانی یک‌جانبه، توضیح و شرح از زبان مسئولان، رهنمود و نصیحت، سرزنش، وعده و هشدار برگزار می‌شد. سالی فالک مور به درستی «تصدیق گروه‌های مردمی غیردولتی» را مایه مشروعیت عوام‌گرایانه تصمیماتی می‌داند که در جای دیگر [پایتخت] اتخاذ شده‌اند. [۴۶] عملیات روستانشانی که حتی تا این مشروعیت عوام‌پسند نیز بسیار فاصله داشت، فقط رعیت‌هایی منزوی و بی‌هویت، شکاک، مایوس و فاقد حس همکاری به جا گذاشت که در نهایت، آسیب مالی و سیاسی هنگفتی به تانزانیا وارد کرد. [۴۷]

#### مردم کارآمد و محصولات آن‌ها

در روستاهای جدید برنامه‌ریزی شده، از هر دو منطق دیوان‌سالارانه و زیبایی‌شناسانه پیروی می‌شد. نیرره و گروه برنامه‌ریزی او در ذهن خود یک مفهوم تصویری از یک روستای پیشرفته داشتند. این‌گونه تصاویر بصری سپس در ذهن افراد به مَجَاز یا استعاره تبدیل می‌شود. مثلاً واژه «کارآمدکردن» را در نظر بگیرید. امروزه «کارآمدسازی» به یک تصویر جذاب برای قالب‌های متجدد تبدیل شده و صرفه‌های اقتصادی، برازندگی، کارایی و حداقل تراحم یا مقاومت را به ذهن تداعی می‌کند. سیاست‌مداران و مدیران دولتی با شتاب‌زدگی از سرمایه نمادین نهفته در این واژه سوءاستفاده می‌کنند و در بوق‌وکرنا می‌دمند که این مؤسسه یا آن شرکت

را کارآمد خواهند کرد تا به این ترتیب تخیل بصری مخاطب ایشان، جزئیات یک دیوان‌سالاری را در ذهن خود بچینند که مثلاً معادل یک لوکوموتیو یا هواپیمای زیبای جت است. به این ترتیب، واژه کارآمدسازی<sup>۱</sup> که در یک حوزه (آئرودینامیک) معنای معین و وابسته به اوضاع دارد، طوری به سایر موضوعات تعمیم می‌یابد که معنایش بیشتر بصری و زیبایی‌شناسانه می‌شود تا علمی. مهم‌تر از هر چیز، چنان‌که خواهیم دید، جنبه زیبایی‌شناسانه روستاهای جدید، به معنی نفی میراث گذشته بود، هر چند که در منطق اجرایی در اولویت قرار داشت.

آنچه در بازدید نیرره از روستاهای جدید در منطقه شین‌یانگا (شمال غربی تانزانیا) در سال ۱۹۷۵ به چشم او رسید، دقیقاً نمونه شتاب‌زدگی و بی‌ذوقی دیوان‌سالارانه بود. [۴۸] برخی روستاها مانند «یک رشته دراز از خانه‌ها که همچون واگن‌های یک لوکوموتیو، کیلومترها کنار هم چیده شده‌اند»، طراحی شده بودند. [۴۹] نیرره آن منظره را مانند نوعی «رهاکردن ساکنان به امید خدا»، به شکلی ناشیانه و زمخت ارزیابی کرد. ولی در آن روستاهای خطی، نوعی منطق غیرعادی نهفته بود. مدیران دولتی مایل بودند روستاهای جدید را در امتداد جاده‌های اصلی بچینند تا دسترسی و نظارت بر آن‌ها هر چه آسان‌تر شود. [۵۰] استقرار در کنار جاده به ندرت منطق اقتصادی داشت، ولی قطعاً نشان می‌داد که چگونه هدف بسط سلطه حکومت بر جماعت رعیت، معمولاً بر هدف دیگر - یعنی افزایش تولید کشاورزی - سایه می‌انداخت. چنان‌که استالین نیز دریافته بود، رعیت اسیر، لزوماً رعیت مولد نخواهد بود.

زیبایی‌شناسی بصری روستاهای جدید بود که تعیین می‌کرد در یک روستای تازه شایسته، مؤلفه‌های نظم اجرایی، پاکیزگی و خوانایی چگونه باید مطابق نظم کلی دکارتی [خطوط عمودی] با هم ترکیب شوند. اگر آن آبادی‌ها روستاهای اجرایی پیشرفته بودند، پس باید به‌طور تلویحی، گروه رعیت‌های امروزی، منضبط و مولد را به ذهن متبادر می‌کردند. یک ناظر زیرک که با اهداف روستاشناسی هم‌دل بود، اثر کلی آن رویکرد را توضیح داد: «آن رویکرد جدید، بیشتر با طرزفکر دیوان‌سالارانه و آن چیزی ارتباط داشت که دیوان‌سالاری به نحو مطلوب قادر است انجام دهد: جابه‌جایی حتمی رعیت‌ها به سکونتگاه‌های «امروزی» و جدید، یعنی به سکونتگاه‌هایی با خانه‌های به هم چسبیده، در امتداد خطوط صاف، در کنار جاده و دارای مزارعی در خارج از محدوده هسته روستا که در قالب مجموعه مزارع اداره می‌شوند و هر مجموعه شامل قطعه زمین‌های منفرد روستاییان است، ولی فقط یک نوع محصول در همه زمین‌ها کشت می‌شود و نظارت مسئول ترویج کشاورزی و کاشت محصول با تراکتورهای دولتی را بسیار آسان می‌کند. [۵۱]

1. streamlining

وقتی احداث روستاها تکرار شد، تصویر ذهنی روستای پیشرفته در ذهن برنامه‌ریزان مدون شد و به نوعی تفاهم‌نامه تبدیل گردید که گویی هر دیوان‌سالار قادر به بازتولید آن بود. «نخستین واکنش رهبران «دریاچه غربی» - وقتی از ایشان خواسته شد که طرح اوجاما را در آن منطقه اجرا کنند - فکرکردن به اسکان مجدد بود. ساختن سکونتگاه‌های جدید چند مزیت داشت: آن‌ها کاملاً در دیدرس بودند، از همان ابتدا به شیوه‌ای منظم و آبرومندانه یعنی به گونه‌ای که دیوان‌سالاران دوست داشتند - با خانه‌ها و شمباهای<sup>۱</sup> (باغ‌ها و مزارع) ردیف‌شده در یک خط - سازمان‌دهی می‌شدند». [۵۲] شرح شکل‌گیری تبار تاریخی این تصویر تلفیقی از زندگی روستایی پیشرفته، جذاب خواهد بود، ولی نوعی به‌حاشیه‌رفتن از هدف‌های اصلی کتاب حاضر است. بی‌تردید این تبار به خط‌مشی دوران استعمار و در نتیجه، به نمای روستایی اروپای متحد باز می‌گردد و ما می‌دانیم که نیرره به‌شدت از مناظری که در سفرهایش به شوروی و چین دید، متأثر شد. ولی در بحث ما مهم است بدانیم که روستای برنامه‌ریزی‌شده پیشرفته در تانزانیا در اصل به معنای نفی تمام‌وکمال شیوه‌های روستایی موجود، از جمله کشت چرخشی و شبانی، چندمحصولی، زندگی دور از جاده‌ها، اعتبار پیوندهای خویشاوندی و دودمانی، سکونتگاه‌های کوچک و پراکنده با خانه‌های درهم‌وبرهم، و شیوه تولیدی بود که از چشم دولت پراکنده و نامفهوم می‌نمود. منطق این نفی سنت‌ها اغلب مبتنی بر ملاحظات بوم‌شناختی و اقتصادی معقول به نظر می‌رسید.

#### زراعت گروهی و تولید متمرکز

گردآوردن مردم تانزانیا در روستاهای جدید، از همان آغاز به مثابه یک گام ضروری در استقرار قالب‌های کاملاً نوین کشاورزی تلقی می‌شد و قرار بود حکومت در آن نقش اصلی را بازی کند. برنامه پنج‌ساله اول به‌صراحت این واقعیت را نشان می‌دهد:

گرچه رویکرد بهبود [در مقابل رویکرد دگرگونی] می‌تواند به افزایش تولید در ... اقلیم‌ها [که بارندگی اندک و نامنظم دارند] بینجامد، در تمام موقعیت‌ها نمی‌تواند نتایج چشمگیر به بار بیاورد، زیرا تولیدکنندگان زراعی در مکان‌های مختلف پراکنده شده‌اند، خاک به‌علت سوزاندن بوته‌ها ضعیف شده است، و دشواری‌های جدی در بازاریابی محصولات وجود دارد. سیاستی که دولت برای تمام این اقلیم‌ها در پیش گرفته است، شامل «گروه‌بندی مجدد» و «باز اسکان»<sup>۲</sup>

1. shambas  
2. re-settling

یا اسکان مجدد زارعان در بهترین خاک‌ها، استقرار یک نظام مالکیت خصوصی یا اشتراکی (تعاونی) در آن مکان‌ها و اجرای «چرخش محصول و زراعت ترکیبی پایدار» است که ترمیم حاصلخیزی خاک را میسر سازد. [۵۳]

جمعیتی که در روستاهای برنامه‌ریزی شده متمرکز می‌شد، قرار بود کم‌وبیش محصولات فروشی [و نه محصولات مصرفی خود کشاورزان] را طبق توصیه کارشناسان کشاورزی در زمین‌های گروهی و با ماشین‌آلات حکومتی تولید کند. مسکن، امور اجرایی و اداری، شیوه‌های کشاورزی، و مهم‌تر از همه، روزهای کاری آن مردم، مشمول نظارت مسئولان حکومت می‌شد.

فعالیت روستاشناسی اجباری به‌خودی‌خود چنان اثر فاجعه‌آمیزی بر تولید کشاورزی گذاشت که حکومت به‌هیچ‌وجه در مقام اصرار بر اجرای مزارع بزرگ‌مقیاس گروهی قرار نداشت. واردات هنگفت مواد غذایی از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ اجتناب‌ناپذیر شد. [۵۴] نیرره اعلام کرد ۱/۲ میلیارد شیلینگ که برای واردات غذا صرف شد، می‌توانست هر خانواده تانزانیایی را صاحب یک رأس گاو شیرده کند. حدود ۶۰ درصد روستاهای جدید در زمین‌های نیمه‌بیابانی بود و چون به درد کشت مداوم نمی‌خورد، کشاورزان ناچار می‌شدند مسافت‌های طولانی راه بروند تا به زمین‌های قابل کشت برسند. هرج‌ومرج جابه‌جایی‌ها و کندی فرایند انطباق با شرایط بوم‌شناختی جدید باعث شد که اختلال در تولید حتی تشدید گردد. [۵۵]

تلاش دولت برای نظارت بر تولید در خارج از حیطه طرح‌های دولت تا سال ۱۹۷۵ به‌شکل شناخته‌شده استعماری نزدیک شد: قوانینی که به هر خانواده حکم می‌کرد حداقل مساحت مشخصی از زمین‌هایش را به محصولات مشخص اختصاص دهد. برای ضمانت اجرای این معیارها، جریمه‌ها و تنبیه‌های متنوعی به کار گرفته شد. مسئولان در یک منطقه اعلام کردند که هیچ‌کس حق ندارد به بازار برود یا پشت خودرویی بنشیند، مگر بتواند ثابت کند که حداقل زمین قانونی یعنی سه هکتار را زیر کشت برده است. در نمونه‌ای دیگر، تحویل کمک غذایی قحطی را به شرطی انجام می‌دادند که هر روستایی حدود چهار جریب مانیوک<sup>۱</sup> مطابق قانون «حداقل مساحت»، کشت کرده باشد. [۵۶] یکی از رشته‌های اصلی درگیری که منجر به انحلال روستاهای او جامایی در روووما شد، کاشت اجباری تنباکوی گرمادیده و تحویل آن به قیمت‌هایی بود که کشاورزان چپاولگرانه می‌دانستند. چنان‌که استعمارگران نیز مدت‌ها قبل فهمیده بودند، کشت اجباری به این روش را فقط وقتی

۱. مانیوک یا کاساوا (cassava or manioc) یک درختچه با ساقه چوبی و بومی آمریکای جنوبی است. - م.



می‌توان با موفقیت اجرا کرد که جماعت رعیت از لحاظ مکانی متمرکز باشد تا بتواند جلوی چشم باشد و در صورت لزوم، ادب شود. [۵۷]

گام بعدی، تولید تنظیم‌شده و گروهی بود. [۵۸] این‌گونه کشت محصول، در «قانون روستاها و روستاهای اوچاما» - مصوب ۱۹۷۵ - پیش‌بینی شد و به تأسیس «مزارع اشتراکی یا تعاونی روستایی» انجامید. مسئولان روستایی طبق آن قانون موظف بودند برنامه‌های کاری و اهداف تولیدی سالانه را معین کنند. اندازه هر مزرعه گروهی و میزان تولیدش را در عمل مأمور ارشد زمین‌های کشاورزی (که می‌خواست مافوق خود را راضی کند) و کدخدای روستا - بدون هرگونه مشورت یا با مشورت اندک - تعیین می‌کردند. [۵۹] نتیجه این تصمیم‌ها، نوعی برنامه کار بود که هیچ تناسبی با عرضه فصلی نیروی کار نداشت، چه رسد که با اهداف خود کشاورزان سازگار باشد. وضعیتی که در مزارع روستاهای اشتراکی تجربه شد، چندان با اوضاع «کارگر بی‌جیره و مواجب»<sup>۱</sup> فرق نداشت. روستاییان هیچ انتخابی پیش روی نداشتند و بعید بود که محصول برای آن‌ها سودی داشته باشد. گرچه به مأموران ترویج گفته شده بود که تلاش خود را فقط به مزارع گروهی اختصاص دهند، برداشت محصول اغلب مناسب نبود، خاک باروری نداشت، بذر و کود دیر به دست کشاورزان می‌رسید و از تراکتورهایی که برای شخم‌زدن وعده داده می‌شدند، خبری نبود. این کاستی‌ها در کنار شرطی که مقرر می‌کرد هرگونه سود از مزارع گروهی (سودی که نادر بود) را می‌توان به‌مثابه درآمد برای کمیته روستا محسوب کرد، موجب نفرت کشاورزان از کارکردن می‌شد.

نظام سیاسی و نظارت بر نیروی کار، همه‌چیز را در برمی‌گرفت و گریز از آن غیرممکن بود. روستاها به بخش‌ها (میتا)<sup>۲</sup> و بخش‌ها به چند واحد (ماشینا)<sup>۳</sup> که متشکل از ۱۰ خانوار بود تقسیم می‌شدند. نظم مسکونی در مزارع گروهی نیز تکرار می‌شد. هر بخش مسئول کشت یک قسمت از مزرعه گروهی بود و هر واحد در آن قسمت، مسئول یک زمین کوچک‌تر بود. به این ترتیب، رئیس واحد نیز از لحاظ نظری مسئولیت بسیج نیروی کار و پایش را برعهده داشت. [۶۰] پس شباهت‌های ساختاری در سلسله‌مراتب انضباط مسکونی و کاری را طوری طراحی کرده بودند که آن دو حوزه کاملاً از دید مسئولان حکومت، شفاف و خوانا باشند.

1. corvee  
2. mitaa  
3. mashinaa

آن منظومه به سرعت فروپاشید. مساحت‌هایی که در عمل زیر کشت گروهی می‌رفت، معمولاً کوچک‌تر از اعدادی بود که به‌طور رسمی ادعا می‌شد. [۶۱] اکثر مسئولان بخش و روستا فقط برای رفع تکلیف، به امور کشاورزی گروهی می‌پرداختند و از دیدن جریمه‌شدن همسایگان خود - که قواعد کار را رعایت نکرده بودند تا به امور زمین‌های خصوصی و بسیار مهم‌تر در نظر خودشان رسیدگی کنند - اکراه داشتند.

دولت در واکنش به این «اعتراض با توسل به ترک‌کردن‌ها»، بسیاری از مزارع گروهی را تقسیم کرد و مسئولیت کشت هر قطعه را که حدود دو هزار متر مربع بود، به یک خانوار سپرد. [۶۲] به این ترتیب، دیگر لازم نبود که بین چندین کارگر که روی یک مزرعه بزرگ کار می‌کردند، هماهنگی ایجاد شود و مشکل مسئولیت کشت و جریمه‌ها نیز رفع می‌شد. این نظام جدید، به جز یک تفاوت، به نظام کشت اجباری در دوران استعمار شباهت داشت: قطعات زمین‌ها به یکدیگر وصل شده بودند تا نظارت آسان‌تر شود. همچنین فقدان هرگونه عایدی مطلوب از کار در مزرعه گروهی موجب می‌شد که هر خانوار بر زمین خصوصی خودش تمرکز کند و زمین گروهی را نوعی زحمت طاقت‌فرسای زائد بپندارد و به هشدارهای گاه‌به‌گاه مسئولان که باید اولویت‌هایش را معکوس کند، بی‌اعتنا باشد. [۶۳] ناهمگونی در میزان برداشت زمین‌های خصوصی و گروهی، ناهمگونی در دل‌بستگی کشاورزان به آن‌ها را ثابت می‌کرد.

هدف کلی سیاست کشاورزی تانزانیا از ۱۹۶۷ تا اوایل دهه ۱۹۸۰، تغییر پیکربندی جمعیت روستایی بود تا حکومت بتواند دستورکار توسعه‌ای خود را به مردم تحمیل کند و علاوه بر آن بر کار و تولید کشاورزان احاطه یابد. این هدف در هیچ کجا آشکارتر از سند سومین برنامه پنج‌ساله (۱۹۷۸) دیده نمی‌شد: «حزب حاکم در بخش روستایی از لحاظ اسکان مجدد رعیت‌های روستایی در روستاهایی که اکنون امکان شناسایی افراد غیر معلول و قادر به کارکردن را فراهم کرده‌اند و نیز در شناسایی مساحت زمین‌های قابل کشت، موفق بوده است ... در این برنامه قرار است اطمینان حاصل گردد که دستگاه‌های اجرایی ما، اهداف جزئی و دقیقی برای هر سال را در هر محیط کار - اعم از روستایی یا شهری - وضع کرده‌اند ... مسئولان روستایی مراقب

خواهند بود که تمام سیاست‌های حزب در حوزه برنامه‌های توسعه رعایت شوند». [۶۴] در مواردی که تردید در «تحت‌نظر داشتن و احاطه بر امور» وجود داشت، در برنامه توضیح داده شد که توسعه کشاورزی «در اوضاع کنونی ما مستلزم تنظیم جداول زمانی کارکردن کشاورزان و وضع اهداف تولید است». [۶۵] مزارع گروهی (که در آن زمان تغییر نام داده و مزارع تحت مدیریت روستا خوانده می‌شدند)، طبق قانون در زمره ساختارهای اجباری بودند. با این حال، چنان‌که هنری برنشتاین<sup>۱</sup> می‌گوید، به دلیل ناقص بودن اشتراکی‌سازی زمین‌ها و بی‌میلی در توسل به اقدامات تضمینی حقیقتاً سخت‌گیرانه، این مزارع گروهی به شکست ختم شدند. [۶۶]

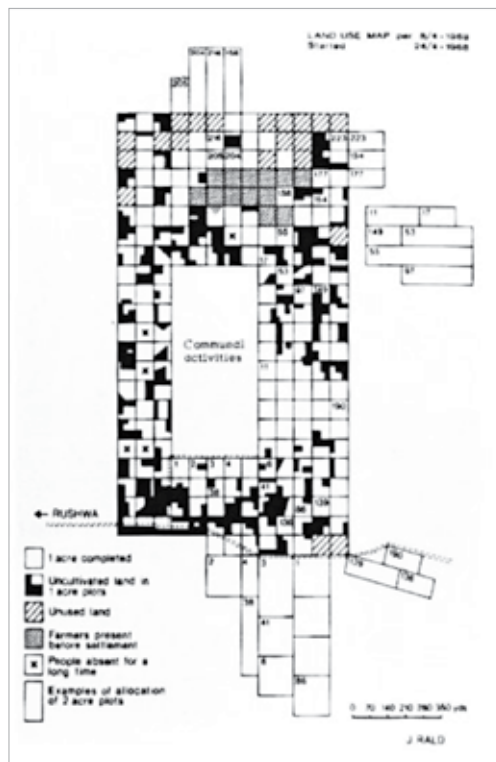
فرض نهفته در سیاست کشاورزی نیرره - با تمام پیچ‌وتاب خطابه‌ها و تبلیغاتی که ظاهراً همسو با فرهنگ سنتی ارائه می‌کرد - چندان تفاوتی با سیاست کشاورزی دوران استعمار نداشت. در واقع، فرض شده بود که زارعان و شبان‌های آفریقایی، مردمی عقب‌مانده، غیرعلمی، ناکارآمد و از لحاظ بوم‌شناختی غیرمسئول هستند. فقط نظارت سفت‌وسخت، آموزش و - در صورت لزوم - اجبار کارشناسان فن کشاورزی است که می‌تواند آن‌ها و فنون و شیوه‌های کارشان را در مسیر تانزانای پیشرفته بیندازد. آن مردم همچون مشکلی قلمداد می‌شدند که کارشناسان کشاورزی راه‌حش بودند. دقیقاً همین فرض بود که به تعبیر یکی از کارکنان دولت تانزانیا در «نگاه سنتی و بی‌میلی به تغییر» [۶۷] توصیه می‌شد و ضرورت سلسله‌ای از طرح‌های کشاورزی - از روستاهای اوچاما تا جابه‌جایی قهری و کشت نظارت‌شده در زمان استعمار و نیز در حکومت‌های غیروابسته - را توجیه می‌کرد. این نگرش به خرده‌کشاورزان، بر گزارش بانک جهانی در ۱۹۶۴ و نخستین برنامه پنج‌ساله تانگانیکا سایه انداخته بود. گرچه در آن برنامه گفته شد «دست‌اندازی جدی به حریم محافظه‌کاری جمعیت روستایی انجام شده است؛ جماعتی که چون در قالب تعاونی‌ها سازمان‌دهی شده‌اند، با میل و انگیزه واکنش نشان داده‌اند»، [۶۸] در ادامه ذکر شده بود که لازم است اقدامات بیشتری در این زمینه انجام گیرد. به این ترتیب، در برنامه ۱۹۶۴ اعلام شد: «چگونگی غلبه بر محافظه‌کاری و سنت‌گرایی ویرانگر

1. Henry Bernstein

مردم و پدید آوردن اصلاحات بنیادین در کشاورزی - که اگر قرار است کشور دوام بیاورد، ضروری هستند - از غامض‌ترین معضلات در مسیر کار رهبران سیاسی تانزانیا است». [۶۹]

نیرره کاملاً با اکثر کارشناسان ترویج کشاورزی هم‌نظر بود که گمان می‌کردند وظیفه دارند «بر بی‌اعتنایی [کشاورزان] و دل‌بستگی به شیوه‌های منسوخ غلبه کنند». [۷۰] او و بانک جهانی دست‌درست هم می‌خواستند نخستین برنامه‌ای را برای ۶۰ طرح اسکان جدید تهیه کنند که در آن‌ها کشاورزانی که از قواعد حکومت پیروی می‌کردند، مالک زمین می‌شدند. تردیدی نیست که همین تلقی ذهنی از طبقه زارع - که عامدانه جاهل می‌ماند و تن‌پرور است - در نخستین سخنرانی نیرره در مقام نخست‌وزیر در سال ۱۹۶۱ شنیده شد: «اگر در شامبا (مزرعه یا باغ) محصول کتان دارید که برداشت نکرده‌اید، اگر می‌گذارید که خاک بی‌جهت شسته شود و از بین برود، یا اگر شامبای شما پُر از علف هرز است، اگر به‌عمد به توصیه‌های متخصصان کشاورزی بی‌اعتنایی، در این صورت همچون خائنان به وطن در زمان جنگ هستید». [۷۱]

قرینه منطقی بی‌اعتمادی به کشاورزان معمولی، باور افراطی به کارشناسان کشاورزی و «اعتماد کورکورانه به ماشین‌ها و عملیات بزرگ‌مقیاس» بود. [۷۲] همان‌طور که روستای برنامه‌ریزی‌شده، نوعی «پیشرفت» بزرگ در خوانایی و احاطه بر روش‌های پیشین سکونت محسوب می‌شد، کشاورزی برنامه‌ریزی‌شده هم که متخصصان ارائه می‌کردند، به‌دلیل خوانایی و نظم‌ی که به همراه می‌آورد، نوعی «بهبود» برای تنوع بی‌نهایت و آشفته زمین‌داران خرده‌پا و روش‌ها و فنون جاری ایشان بود. [۷۳] قطعه زمین‌های خصوصی ساکنان (شامباها) در روستاهای جدید را معمولاً نقشه‌بردارها طراحی می‌کردند. آن زمین‌ها قطعات مستطیلی منظم با اندازه‌های برابر بودند که در کنار هم روی یک خط مستقیم قرار داشتند (شکل ۳۱). طراحی آن زمین‌ها مطابق همان منطق طراحی در قطعات زمین‌های گروهی بود: منطق وضوح و سهولت اجرایی و نه منطق علم زراعت. به این ترتیب، وقتی یک طرح برای کشت جای آغاز شد، خرده‌مالکان را ملزم کردند که جای خود را در مجموعه قطعات یکپارچه بکارند، «زیرا کارکنان ترویج آسان‌تر می‌توانند خدمات خود را برای محصولات کشت‌شده در یک زمین ارائه دهند». [۷۴]



شکل ۳۱. برنامه روستاهای اوجاما در تانزانیا: کامازی مایپا، اومولونازی و روشوا

نظم مزارع، در نظم محصول کشت شده در آن‌ها تکرار می‌شد. کشاورزان تانزانیایی اغلب دو یا چند محصول را در یک مزرعه می‌کاشتند (روشی که نام‌هایی مانند کشت چند محصولی، درهم‌کاری یا کشت نوبتی<sup>۱</sup> داشت). مثلاً در نواحی قهوه‌کاری، اغلب قهوه را بین درختان موز، لوبیا و سایر محصولات یک‌ساله می‌کاشتند. این روش به نظر اکثر زراعت‌شناسان به‌مثابه حکم تکفیر بود. یکی از این کارشناسان که مخالف چند محصولی بود، توضیح داد که «در خدمات ترویج کشاورزی، زارعان را تشویق کرده‌ایم تا قهوه را تک محصول<sup>۲</sup> کشت کنند و این روش را شرط لازم برای کشاورزی پیشرفته بدانند». [۷۵] اگر محصول موز بود، درختان موز را نیز باید به‌صورت تک‌گونه در مزرعه می‌کاشتند. کارکنان کشاورزی حکومتی در ارزیابی

1. polycropping, intercropping, or relay cropping  
2. pure-stand

دستاورد خود می‌دیدند که آیا هر محصول در حوزه نظارت ایشان در خطوط مستقیم، در ردیف‌هایی با فاصله برابر و بدون گونه‌های پرورشی دیگر کشت شده است یا خیر. [۷۶] کشت تک‌محصولی هم مانند کشاورزی مکانیزه بزرگ‌مقیاس، «در وضعیت‌های خاص»، منطق علمی داشت، ولی کارمندان ترویج معمولاً کشت تک‌محصولی را بدون نقد و به‌مثابه اصل خدشه‌ناپذیر در مبنای کشاورزی پیشرفته تبلیغ می‌کردند. هرچند حتی در آن زمان شواهدی به‌نفع درستی بوم‌شناختی و بهره‌وری برخی از شیوه‌های چندمحصولی پیدا شده بود، اعتقاد راسخ آن کارشناسان فروکش نکرد. البته، واضح است که کشت تک‌محصولی و درخت‌کاری ردیفی، کار مدیران و زراعت‌شناسان را بسیار آسان می‌کند. هر دو شیوه موجب تسهیل در بازرسی و محاسبه مساحت و محصول می‌شوند؛ آزمایش‌های میدانی را به‌علت کمینه‌سازی تعداد متغیرها در هر مزرعه، آسان‌تر می‌کنند؛ توصیه‌های ترویجی و نظارت بر کشت را ساده‌تر می‌سازند؛ و درنهایت، نظارت بر محصول را ساده می‌کنند. این مزرعه تک‌محصولی ساده‌شده و خوانا، برای کارمندان کشاورزی حکومتی همان مزایای متعددی را به ارمان می‌آورد که جنگل تجاری «لخت‌شده از بوته‌ها»، برای متصدیان جنگل‌داری علمی و مسئولان تخمین درآمدهای جنگلی به بار می‌آورد.

#### سهولت دیوان‌سالارانه، منافع دیوان‌سالارانه

مهندسی اجتماعی اقتدارگرایانه، مستعد ابتلا به تمام گونه‌های آسیب‌شناسی دیوان‌سالاری است. دگرگونی‌هایی که قرار است با این مهندسی محقق شوند، معمولاً بدون کاربرد زور یا بدون رفتارکردن با طبیعت و انسان‌های زیردست، به‌گونه‌ای که گویی آن‌ها کارکردهایی در چند وظیفه تکراری و روزمره اداری دارند، به دست نمی‌آیند. این عوارض جانبی رفتاری به‌هیچ‌وجه در زمره بی‌قاعدگی‌های تأسفبار نبوده، بلکه در ذات این‌گونه فعالیت‌های تجدیدگرایی اعلان‌نهفته‌اند. اکنون در این بحث به‌عمد از ستم‌های آشکارتر چشم‌پوشی می‌کنم؛ ستم‌هایی که وقتی قدرتی عظیم در دستان مسئولان غیرپاسخ‌گوی حکومتی قرار می‌گیرد، و آن مسئولان از طرف مافوق خود در تنگنا قرار می‌گیرند تا علی‌رغم مقاومت مردم، نتایج ویژه‌ای را به بار بیاورند، به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌شوند. در عوض، به دو مؤلفه اصلی در واکنش‌های دیوان‌سالارانه تمرکز می‌کنم که در فعالیت‌های روستایی اوجاما شاخص بودند: نخست، گرایش کارمندان دولت به بازتفسیر آن فعالیت‌ها به‌گونه‌ای که نتایج سهل‌الوصول‌تر را پیش روی ایشان قرار دهد، و دوم، میل آن کارکنان به تفسیر به رأی از آن فعالیت‌ها به شیوه‌ای که منافع صنفی خودشان را برآورده سازد. نخستین گرایش، به واضح‌ترین شکل ممکن در جابه‌جاکردن اهداف و

نزدیک کردن آن‌ها به معیارهای عملکرد اکیداگمی (عددی) نمایان شد. آنچه می‌توانست «روستای اوجامای واقعی» نامیده شود - که ساکنانش آزادانه تصمیم به جابه‌جایی گرفته باشند، شیوه اداره یک قطعه زمین گروهی را پسندیده باشند و کشاورزانی مولد و کارآمد باشند که امور محلی خود را اداره می‌کنند (همان دیدگاه اولیه نیره) - به «روستای اوجامای ملی» تغییر داده شد و به یک عدد صحیح<sup>۱</sup> و سراسر تبدیل گردید که می‌شد آن را به سیل آمارهای موجود اضافه کرد. بنابراین، اعضای دائمی حزب و کارکنان دولت برای نمایش دادن دستاوردهای خود، به ذکر تعداد مردم جابه‌جاشده، تعداد روستاهای جدید، تعداد خانه‌ها و قطعه زمین‌های گروهی تحت نظارت، چاه‌های حفرشده، مساحت زمین‌های تسطیح‌شده و شخم‌خورده، وزن کودهای تحویل‌شده و طول و عرض تشکیلات شاخه‌های مختلف اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا روی آوردند. از نظر آن‌ها اصلاً مهم نبود اگر فلان روستای اوجاما چیزی جز چند کامیون پر از رعیت‌های خشمگین و اسباب و خانمان ایشان نباشد که ناگهان در یک مکان - آن‌هم مکانی که چوب‌های چند نقشه‌بردار تعیین کرده بود - تخلیه شده بودند. آن جماعت آشفته، به تعبیر کارکنان دولت، همچنان حکم یک روستای اوجاما را داشت. علاوه‌براین، ممکن بود که زیبایی‌شناسی کوتاه‌نظرانه مجریان، بر جوهر طرح پیشی بگیرد. شوق چیدن تمام خانه‌های روستایی برنامه‌ریزی‌شده در یک خط راست - که احتمالاً با سهولت نظارت و میل به راضی‌کردن مقامات بازدیدکننده ربط داشت - گاهی موجب می‌شد که یک خانه پیاده شود و به اندازه ناچیز پانزده متر آن طرف‌تر منتقل گردد تا هم‌تراز با دید نقشه‌بردار قرار گیرد. [۷۷]

«بهره‌وری دستگاه سیاسی» را با تعداد نتایجی که امکان مجموعه‌شدن یافته بود یا شاید مهم‌تر از آن، با مقایسه‌ها می‌سنجیدند. [۷۸] وقتی کارمندان دریافتند که آینده شغلی‌شان به تولید اعداد با سرعت خیره‌کننده بستگی دارد، فرایند چشم‌وهم‌چشمی شدیدی آغاز شد. یکی از کارکنان، حال‌وهوایی را توصیف کرده است که منجر شد او راهبرد اولیه‌اش درباره اجرای گزینشی را رها کند و چهارنعل بتازد:

معلوم شد که این راهبرد به دو علت مهم کارگر نیست. نخست آنکه نوعی جهت‌گیری رقابتی (به‌ویژه بین مناطق) با تمام اشارت‌های سیاسی نهفته در آن وجود داشت. گویی فرصت جاه‌طلبی شخصی با توسل به نمایش توانایی جابه‌جایی دسته‌جمعی فلان جمعیت روستایی پدید آمده بود. گزارش‌هایی از

1. integer

منطقه مارا<sup>۱</sup> رسیده بود که آن‌ها در آستانه اتمام عملیات خود هستند، درحالی‌که ما هنوز کارمان را شروع نکرده بودیم. مسئولان ارشد حزب، دستاوردهای اسکان مجدد در بخش گیتا<sup>۲</sup> را در بوق و کرنا می‌دمیدند و با خوش‌بینی بر آن دستاوردها می‌افزودند. در چنان اوضاعی کیست که دوست داشته باشد از قافله عقب بماند؟ به این ترتیب، رهبران سیاسی نیز هر روز خواستار اقدامات سریع برای تکمیل کارهای اسکان مجدد در مدت کوتاه بودند. البته، این رویه شتاب‌زده، مشکلاتی از قبیل روستاهایی با برنامه ضعیف را پیش آورد. [۷۹]

نیرره که به ناچار آن فعالیت‌ها را عمدتاً از دریچه مجموعه آمارها و گزارش‌های خودستایانه مسئولان قضاوت می‌کرد، به آن حال و هوای رقابتی دامن می‌زد. گزارش پرزرق و برق او خطاب به اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا (TANU)، نوعی آشفتگی روانی بود که از اعداد، اهداف و درصدها تشکیل شده بود: [۸۰]

مثلاً موضوع روستاشناسی را در نظر بگیرید. من در گزارش خودم خطاب به TANU در سال ۱۹۷۳ توانستم بگویم که ۲۰۲۵۱۶۴ نفر در روستاها زندگی می‌کنند. دو سال بعد در ژوئن ۱۹۷۵ در کنفرانس بعدی TANU گفتم که ۹۱۰۰۰۰۰ نفر در جوامع محلی روستایی زندگی می‌کنند. اکنون آن تعداد به ۱۳۰۶۵۰۰۰ روستایی در ۷۶۸۴ روستا رسیده است. دستاورد شگرفی است. این دستاورد را TANU و رهبران دولت با همکاری مردم تانزانیا کسب کرده‌اند. به عبارتی، حدود ۷۰ درصد مردم ما در مدتی نزدیک به سه سال از خانه‌هایشان جابه‌جا شده‌اند. [۸۱]

دومین و شوم‌ترین انحراف در فعالیت‌های او جاما که به دست مقامات حکومتی رخ داد، سوءاستفاده از این فعالیت‌ها به مثابه ابزار نظام‌یافته برای محکم کردن منزلت و قدرت ایشان بود. چنان‌که اندرو کولسون<sup>۳</sup> هوشمندانه گفته است، مدیران و مسئولان حزب (که خود با یکدیگر رقیب بودند)، در خلال تشکیل روستاهای جدید عملاً از اجرای تمام سیاست‌هایی که موجب زوال امتیازات و قدرت خودشان می‌شد، طفره رفتند و در عوض، به مبالغه در حوزه‌هایی اصرار کردند که مایه تقویت نفوذ صنفی و گروهی‌شان بود. به این ترتیب، پیشنهادهایی از قبیل اجازه‌دادن به روستاهای کوچک او جاما مانند روووما برای عملکرد آزاد و فارغ از مداخله دولت (قبل از ۱۹۶۸)، مشارکت دانش‌آموزان در تصمیم‌گیری‌های مدارس (۱۹۶۹)، مشارکت کارگران در مدیریت (۱۹۶۹) و (۱۹۷۰)، و اختیار در انتخاب اعضا و رئیس شوراها روستایی (۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵) گویی فقط برای نقض شدن مطرح شده بودند. [۸۲] مهندسی اجتماعی تجددگرایی اعلا،

1. Mara  
2. Geita  
3. Andrew Coulson



محیطی عالی برای تظاهر اقتدارگرایانه است و دستگاه اجرایی تانزانیا برای تثبیت جای پای خود، حداکثر بهره‌برداری را از این محیط به عمل آورد. [۸۳]

### فکر یک «درختستان ملی»

روستانشانی به معنای متمرکزسازی ناگهانی رعیت‌های تانزانیایی بود تا این مردم از لحاظ سیاسی و اقتصادی مجبور به اطاعت شوند. اگر آن سیاست مؤثر واقع می‌شد، جمعیت‌های پراکنده، خودمختار و ناخوانا را که تا آن زمان هرکجا سیاست‌های حکومت را شاق می‌دیدند از آن می‌گریختند، از بیخ‌وبن دگرگون می‌کرد. برنامه‌ریزان دوست داشتند که به جای چنان مردمی، روستاییانی ساکن در روستاهای طراحی شده به دست دولت و گرفتار در نظارت سخت‌گیرانه اداری را ببینند که در زمین‌های گروهی به کشاورزی مشغول باشند و طبق فرمایش حکومت، کشت تک‌محصولی را در آن زمین‌ها اجرا کنند. اگر در نظر بگیریم که قطعه زمین‌های خصوصی کشاورزی متعددی همچنان وجود داشتند و احاطه حکومت بر نیروی کار (نسبتاً) ضعیف بود، کل آن طرح به شکلی خطرناک به یک درختستان عظیم حکومتی - هرچند به هم ناپيوسته - شبیه بود.

با نگاه به گذشته، باورنکردنی می‌نماید که حکومتی بتواند با این همه بلندپروازی احمقانه و اطلاعات ناچیز، برای جابه‌جایی میلیون‌ها انسان برنامه‌ریزی کند. همچنین با نگاه به گذشته به نظر می‌رسد که آن طرح خشن و غیرعقلانی حتی از دریچه انتظار و پیش‌بینی برنامه‌ریزان و نیازهای مادی و اجتماعی قربانیان بخت برگشته‌اش، از همان ابتدا محکوم به شکست بوده است.

ستم روستانشانی اجباری وقتی شدیدتر می‌شد که با عادت‌های ریشه‌دار و مستبدانه دیوان‌سالاری و شتابزدگی درهم‌وبرهم فعالیت‌ها عجین می‌گشت. البته، اگر بخواهیم بر آن کاستی‌های اداری و سیاسی متمرکز شویم، نکته اصلی را از دست می‌دهیم. حتی اگر آن فعالیت‌ها از وقت بیشتر، مهارت فنی بیشتر و «شیوه شایسته‌تر در رفتار با مردم» برخوردار بود، حزب یا حکومت نمی‌توانست اطلاعات لازم برای اجرای آن طرح بنیادین ولی اختصاری را گردآوری و تحلیل کند. فعالیت‌های اقتصادی موجود و جابه‌جایی مکانی مردم روستاهای تانزانیا تا قبل از آن طرح، پیامد مجموعه‌ای حیرت‌آور از سازگارشدن‌های پیچیده، ظریف و کاملاً منعطف با محیط اجتماعی و مادی متنوع پیرامون بود. [۸۴] چنان انطباق‌هایی، چنان‌که در ترتیبات تصدی عرفی زمین در فصل یک دیدیم، از چون و چراهای اداری و اجرایی پیروی نمی‌کنند، زیرا پای تغییرات محلی بی‌شمار، شاخ‌وبرگ و حواشی

رخدادها، و انعطاف‌پذیری مردم در رویارویی با وضعیت‌های جدید در میان است. اگر «شیوه تصدی زمین» از قانون‌گذاری و ترتیبات دیوان‌سالاری تمکین نکند، در آن صورت می‌توان استدلال کرد که پیوندهای شکل‌دهنده کل زندگی مادی و اجتماعی در هر گروه خاص از خرده‌کشاورزان نیز تا اندازه زیادی برای متخصصان و مدیران نامفهوم جلوه می‌کند.

جابه‌جایی دسته‌جمعی مردم، آن‌هم مطابق دستورها و قوانین دقیق حکومتی، باعث آشوب در زندگی رعیت‌ها شد. فقط چند مورد از آشکارترین شکست‌های بوم‌شناختی روستانشانی کافی است تا الگوی کلی جهل برنامه‌ریزان را عیان کند. رعیت‌ها را به‌زور از زمین‌هایی که سالانه زیر سیل می‌رفت - و آن سیل برای شیوه زراعت آن‌ها حیاتی بود - به زمین‌هایی با خاک فقیر در زمین‌های مرتفع کوچ دادند. آن مردم را به کنار جاده‌هایی منتقل کردند که در تمام طول سال و حتی هنگام سیل دسترس‌پذیر باشند، ولی ایشان با خاک چنان مناطقی آشنا نبودند و آن خاک حتی برای محصولات سفارش‌شده هم مناسب نبود. زندگی در روستا‌کشاورزان را در فاصله‌ای زیاد از مزارع مستقر می‌کرد و به این ترتیب، مراقبت از محصول و دفع آفت‌ها - به شکلی که در خانه‌مزرعه‌های پراکنده ممکن می‌شد - بسیار دشوار بود. تراکم احشام و مردم در غالب موارد پیامدهای ناخوشایندی در شیوع وبا و همه‌گیری بیماری‌های حیوانات داشت. طرح ایجاد مراتع اوجاما با نگهداری از گله‌های گاو در یک مکان، برای اقوام چالاک و همیشه در حال حرکت ماسائی و سایر قبایل گوسفندچران، یک فاجعه جبران‌ناپذیر از لحاظ حفظ مرتع و معاش شبانی بود. [۸۵] ناکامی روستاهای اوجاما به علت غرور بیجای برنامه‌ریزان و متخصصان تجددگرایی اعلا - که فکر می‌کردند فقط خودشان می‌دانند چگونه می‌توان زندگی دل‌چسب‌تر، عقلانی‌تر و مولدتری برای شهروندان فراهم کرد - تقریباً تضمین شده بود. لازم است بگویم که قطعاً آن مسئولان تلاش کردند تا سهمی در چیزی داشته باشند که می‌توانست به وضعیت توسعه‌ای بهتر برای روستاهای تانزانیا بینجامد، ولی پافشاری ایشان بر اینکه انحصار دانش سودمند در اختیار خودشان است و نیز تحمیل کردن آن دانش بر مردم، زمینه را برای فاجعه مهیا کرد.

ساکن کردن مردم در روستاهای نظارت‌شده، قطعاً - ولی نه صرفاً - مخلوق فکری نخبگان ملی‌گرای تانزانیای دوره استقلال بود. روستانشانی در تانزانیا و دیگر کشورها تاریخ دراز استعماری داشت و برنامه‌های بی‌شمار در این زمینه به اجرا درآمده بود تا جمعیت را در روستاها متمرکز سازد. این‌گونه نگرش فنی-اقتصادی تا همین چند سال پیش از بلندگوی بانک جهانی، مؤسسه توسعه بین‌المللی ایالات متحده (USAID)، و سایر

نهادهای توسعه‌ای سهم در توسعه تانزانیا تبلیغ می‌شد. [۸۶] گرچه رهبران سیاسی تانزانیا با شور و شوق در کار هدایت فعالیت‌های خود بودند، در واقع، بیشتر مصرف‌کنندگان باور جزمی تجددگرایی اعلا محسوب می‌شدند که در نقاط دیگر دنیا و خیلی قبل از اینکه آن‌ها به تولید فکر کنند، شکل گرفته بود.

آنچه در طرح تانزانیا شاید متمایز می‌نمود، سرعت، فراگیری و قصد ارائه خدمات اشتراکی از قبیل مدرسه، درمانگاه و آب بهداشتی بود. گرچه قوای قهری فراوان برای پیشبرد آن طرح به کار رفت، تبعات این طرح حتی به گردپای خشونت یا آثار جبران‌ناپذیر اشتراکی‌سازی در شوروی نمی‌رسید. [۸۷] ضعف نسبی دولت تانزانیا، بی‌میلی‌اش برای توسل به روش‌های استالینی [۸۸] و نیز مزیت‌های تاکتیکی رعیت‌ها - از جمله فرار، تولید و معامله غیررسمی، قاچاق و اِهمال و بی‌اعتنایی - مجموعه عواملی بودند که در کنار یکدیگر، روستانشانی را در عمل بسیار کمتر از جلوه نظری‌اش مخرب ساختند. [۸۹]

### روستای حکومتی «آرمانی»: گونه اتیوپیایی

الگوی روستانشانی اجباری در اتیوپی از لحاظ توسل به زور به‌شکلی غریب به روسیه، و از لحاظ منطق ظاهری به تانزانیا شباهت داشت. جز زمین‌های سوسیالیستی مشترک و بازدیدهای رسمی مسئولان اتیوپی از تانزانیا که با هدف دیدن برنامه‌های در حال اجرا روی داد، [۹۰] ظاهراً قرابت جدی بین نمایش قدرت حکومت در روستاها و نیز رسیدن به نتایج (اجرای روندها و فرایندها و اجرای عینی و عملی برنامه‌ها) وجود داشت. در تانزانیا ارتباط و شباهت برنامه‌های نیرره با برنامه‌های دوران استعمار آشکار بود، ولی در اتیوپی که هیچ‌گاه مستعمره نشد، اسکان مجدد را می‌توان طرحی به قدمت صد سال دانست که دودمان سلطنت برای مطیع کردن مردم غیر امهاری زبان<sup>۱</sup> - و به‌طور کلی برای کشاندن برخی از انسان‌های چموش به زیر یوغ سلطه حکومت مرکزی - به اجرا درمی‌آورد.

گرچه نخبه‌های انقلابی مارکسیست که در اوایل ۱۹۷۴ قدرت را به دست گرفتند، در همان مرحله اولیه به اسکان قهری روی آوردند، فرمانده آنان یعنی سرهنگ دوم منگیستو هایله ماریام<sup>۲</sup> و نیز درگوآ<sup>۳</sup> (دستگاه حاکم در سایه که از دل رژیم انقلابی بیرون آمد)، تا ۱۹۸۵ خواستار روستانشانی تمام‌وکمال نبودند. در آن سیاست پیش‌بینی شده بود که در نهایت ۳۳ میلیون روستایی اتیوپیایی جابه‌جا شوند. منگیستو با تقلید موبه‌مو از نیرره

۱. امهاریک (Amharik) زبان رسمی مردم اتیوپی و از ریشه زبان‌های سامی است که اکنون حدود ۹ میلیون نفر به آن سخن می‌گویند. - م.

2. Mengistu Haile Mariam

3. Dergu

اعلام کرد «با اسکان پراکنده و شلخته و با شیوه زندگی رعیت‌های اتیوپی نمی‌توان سوسیالیسم ساخت... تا وقتی تلاش‌ها غیر متمرکز و معاش مردم فردی باشد، نتیجه‌ای جز عایدی بخورونمیر، یعنی تقلا بی حاصل و خرمالی به بار نمی‌آید و این وضعیت نمی‌تواند برای ما جامعه‌ای شکوفا و پُرونق بسازد».[۹۱] سایر توصیف‌های روستانشانی در آنجا فرقی با تانزانیا نداشت: تمرکز موجب دسترسی به خدمات برای جمعیت‌های پراکنده می‌شد، تولید دسته‌جمعی طبق برنامه حکومتی (تعاونی‌های تولیدکنندگان) را محقق می‌کرد و مکانیزاسیون و سواد سیاسی را ممکن می‌ساخت.[۹۲]

درواقع، مَنگِیستو از سوسیالیسم و پیش‌شرط آن یعنی روستانشانی، برای نمایش معنای «متجدد» استفاده می‌کرد. او در توجیه اسکان اجباری توده‌ای، از شهرت اتیوپی به‌مثابه «نماد عقب‌ماندگی و دره جهل» انتقاد و سوءاستفاده می‌کرد. او مردم اتیوپی را به «رهایی دسته‌جمعی از نیروهای زشت طبیعت و رفتن به سوی زراعت آزاد» فرامی‌خواند. او دست‌آخر، خود شبانی و رمه‌داری را نیز به باد انتقاد گرفت و از روستانشانی به‌مثابه شیوه‌ای «برای اعاده حیثیت و تجدید قوای جامعه چادرنشین ما» ستایش کرد.[۹۳]

با این حال، روند اسکان مجدد در اتیوپی بسیار وحشیانه‌تر از تانزانیا بود و همین امر زمینه شورش‌های بعدی را فراهم کرد که به سرنگونی رژیم انجامید. حکومت در مارس ۱۹۸۶ - فقط یک سال پس از شروع عملیات - اعلام کرد که چهار میلیون و ششصد هزار کشاورز خرده‌پا را در ۴۵۰۰ روستا ساکن کرده است.[۹۴] بین نخستین «تهییج و تبلیغات» (به عبارتی، «فرمان‌دادن») و جابه‌جایی مردم که در مسافت‌های بسیار طولانی رخ داد، فقط سه ماه فاصله بود. تمام گزارش‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از سکونتگاه‌ها تقریباً هیچ بهره‌ای از خدمات اسکان نداشتند و بیشتر به مکان مجازات - و نه یک روستای واقعی - شبیه بودند.

روستانشانی قهری در منطقه آرسی<sup>۱</sup> آشکارا از مرکز (آدیس‌آبابا) طراحی شد و مشارکت محلی در آن ناچیز یا هیچ بود. یک الگوی اکید وجود داشت که به نقشه‌برداران و مدیران محلی دستور داده بودند از آن پیروی شود. آن برنامه به‌دقت در تمام مکان‌ها تکرار شد، زیرا رژیم اتیوپی هیچ‌گونه بداهه یا ابتکار محلی را تاب نمی‌آورد. «البته که کارمندان وظیفه خود را به خوبی یاد گرفته بودند، زیرا روستاها و محوطه ۱۰۰۰ متر [مربعی میدان] آن‌ها با میخ طویل و خراشیدن خاک علامت‌گذاری شده و از الگوی شبکه‌ای و هندسی که مطابق اصول راهنما بود، پیروی می‌کرد. نقشه برخی روستاها در عمل با دقت فراوان اجرا شد؛ مثلاً یک کشاورز را مجبور کردند توکول<sup>۲</sup> خود [خانه روستایی سنتی با سقف

1. Arsi  
2. tukul

گالی پوش] را شش متر جابه جا کند تا آن خانه «هم خط» با سایر خانه‌ها در یک ردیف قرار گیرد». [۹۵]

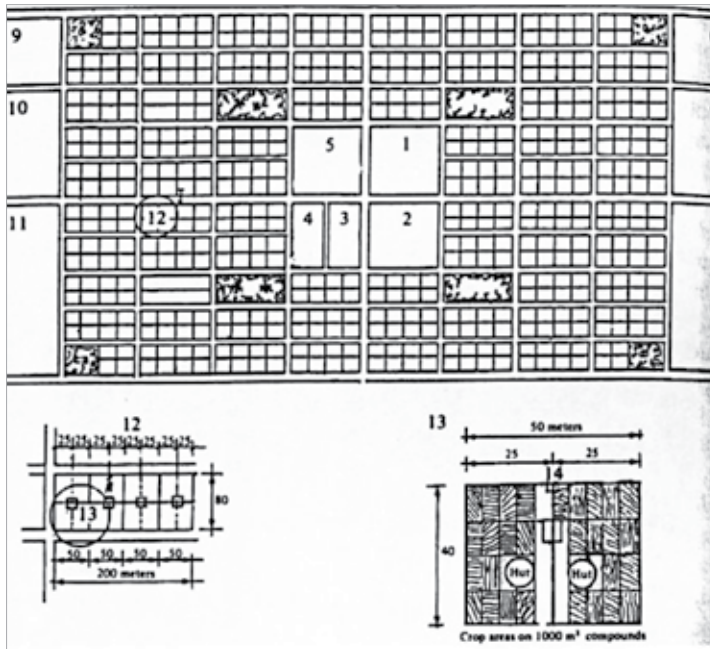
همسویی جدی بین نظر و عمل را می‌توان با مقایسه نقشه دولت برای یک روستای بی‌عیب و نقص، و یک عکس هوایی از یک روستای جدید (شکل‌های ۳۲ و ۳۳) متوجه شد. به موقعیت مرکزی تمام کارکردهای دولت در آن تصاویر دقت کنید. طرز فکر یکسان‌کننده، مبتنی بر اعداد گردشده، سراسر است و دیوانسالارانه را از آنجا می‌توان دریافت که هر محوطه دقیقاً یک هزار متر مربع است. [۹۶] اگر همه روستاها جمعیت یکسان و زمین‌های مساوی داشتند، می‌شد که یک الگو در تمام آن‌ها اجرا شود و به دانش محلی نیز احتیاج نباشد. همسان بودن موقعیت زمین‌ها در هر سکونتگاه، ارسال دستورها و رهنمودهای کلی مسئولان را آسان می‌کرد تا آن‌ها به پیش تولید محصول بپردازند و به واسطه نهاد جدید AMC (شرکت بازاریابی کشاورزی)<sup>۱</sup> بر میزان محصول نظارت کنند. برنامه کلی به‌ویژه کارها را برای نقشه‌برداران و کارشناسان پیمایش که در تنگنا بودند، آسان می‌کرد، زیرا دیگر ارتباطی با الگوهای بوم‌شناختی، اقتصادی یا اجتماعی وجود نداشت. برای آنکه طراحی چنان روستاهای مصنوعی آسان‌تر شود، به کارکنان برنامه‌ریزی می‌گفتند که زمین‌های مسطح و کاملاً صاف‌شده را انتخاب کنند و حتماً جاده‌های مستقیم و خانه‌های هم‌شکل و شماره‌دار بسازند. [۹۷]

مردمی که موضوع این عملیات هندسی بودند، حتی در عالم خیال خود نمی‌فهمیدند که هدف از آن کار چیست. وقتی آن‌ها بالاخره آزادی سخن گفتن پیدا کردند، برخی از ایشان که به سومالی پناهنده شده بودند، به خبرنگاران گفتند که الگوی سکونتگاه‌های جدید برای مهار کردن اعتراض‌ها و شورش‌ها، بازداشتن مردم از ترک روستاها، «آسان‌تر پاییدن مردم»، احاطه بر محصول برداشت‌شده، ثبت اموال و احشام و (در استان وولگا)<sup>۲</sup> «قادر کردن آن‌ها به فرستادن پسران ما به جنگ با سهولت هر چه تمام‌تر» تنظیم شده بود. [۹۸]

در «تعاونی‌های تولیدی نمونه»، مسکن همسان برای مردم در نظر گرفته شده بود: خانه‌های مکعبی با سقفی از ورقه‌های قلع (چیکا بتز).<sup>۳</sup> در جاهای دیگر، خانه‌های سنتی (توکول‌ها) را تکه‌تکه کردند و تکه‌ها را طبق دستور دقیق و صریح، دوباره کنار هم چیدند. تمام مغازه‌های خصوصی، چای‌خانه‌ها و بنگاه‌های تجاری کوچک را همانند روسیه تعطیل کردند و فقط مکان‌های دولتی از قبیل محل تشکیلات جمعی روستا و

1. Agricultural Marketing Corporation  
2. Wollega  
3. chika bets

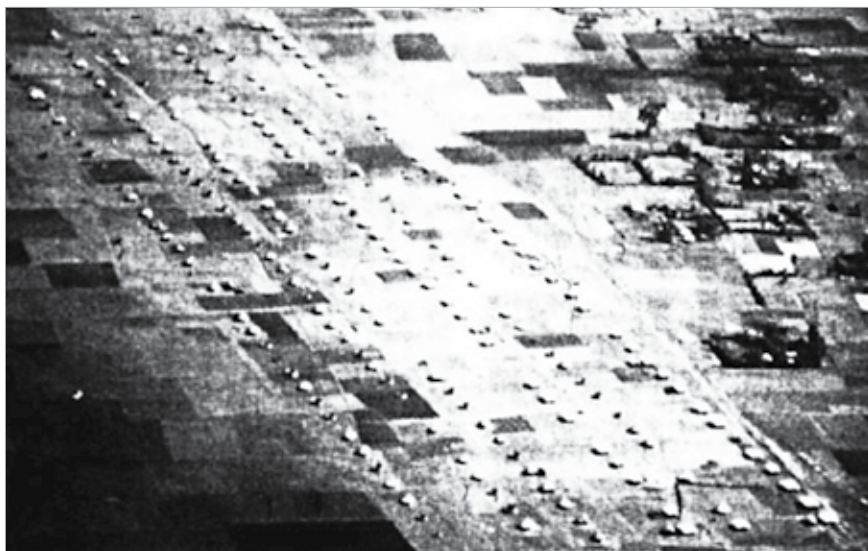
انجمن دفترهای خرده‌کشاورزان، سوله‌سوادآموزی، درمانگاه سلامت، یا فروشگاه تعاونی حکومتی را به‌مثابه محل‌های دوره‌می عمومی باز گذاشتند. فعالیت‌های اتیوپی برخلاف تانزانیا، رنگ‌وبوی نظامی شدیدتری داشت و رعیت‌ها را با اتکا به آرام‌سازی قهری نظامی و با تهی‌سازی و تضعیف سیاسی، در مسافت‌های طولانی جابه‌جا کردند. [۹۹] البته، نباید از نظر دور داشت که اوضاع طاقت‌فرسای روستانشانی در اتیوپی حتی بیش از تانزانیا موجب نابودی معاش و زندگی رعیت‌ها و محیط‌زیست می‌شد. [۱۰۰]



شکل ۳۲. برنامه دولت برای روستای سوسیالیستی یک‌دست در منطقه آرسی (اتیوپی): ۱. دفتر تشکیلات همگانی؛ ۲. مهدکودک؛ ۳. درمانگاه؛ ۴. فروشگاه تعاونی حکومتی؛ ۵. دفتر انجمن رعیت‌ها؛ ۶. قطعات ذخیره؛ ۷. دبستان؛ ۸. زمین ورزش؛ ۹. مرکز تکثیر بذر؛ ۱۰. مرکز صنایع دستی؛ ۱۱. پایگاه پرورش حیوانات؛ ۱۲. توسعه اماکن ترکیبی؛ ۱۳. توسعه دو مکان دیگر؛ ۱۴. مستراح صحرایی محله.

پی‌بردن به تمام تلفات و عوارض اسکان مجدد اجباری در اتیوپی به چیزی بسیار بیش از تمام گزارش‌های دقیق گرسنگی، اعدام، جنگل‌زدایی و محصولات کشاورزی که نابود شد، نیاز دارد. خود اسکان مجدد توده‌ها به‌تنهایی کافی بود که میراث گران‌بهای دانش کشاورزی و شبانی محلی را از کار بیندازد و به‌این ترتیب، حدود

سی تا چهل هزار جامعهٔ محلی کوچک و کاربلد را به خاک سیاه بنشانند که قبلاً در برخی مناطق حتی غذای مازاد تولید می‌کردند.



شکل ۳۳. منظرهٔ هوایی مکان اسکان مجدد در جنوب غربی اتیوپی، ۱۹۸۶

در تیگرای<sup>۱</sup> - مکانی که از لحاظ شدت سخت‌گیری‌ها نظیر نداشتن - هر کشاورز معمولی در یک فصل به‌طور متوسط ۱۵ نوع محصول را عمل می‌آورد (غلاتی از قبیل تِف،<sup>۲</sup> جو، گندم، ذرت خوشه‌ای، ذرت و ارزن؛ محصولات ریشه‌ای مانند سیب‌زمینی شیرین، سیب‌زمینی، پیاز، بعضی حبوبات از جمله لوبیای علوفه‌ای، عدس و نخود؛ و چند محصول صیفی مانند فلفل، بامیه و غیره). [۱۰۱] واضح است که هر کشاورز با انواع گونه‌های هر محصول، زمان کشت آن‌ها، عمق کاشتن دانه، آماده‌سازی خاک و داشت و برداشت آن‌ها آشنا بود. چنان دانشی مُختص هر مکان محسوب می‌شد؛ یعنی کشت موفقیت‌آمیز هر گونه، مستلزم دانش محلی دربارهٔ بارندگی و خاک در هر محل و مشخصات منحصر به فرد هر قطعه زمین بود. [۱۰۲] تعیین مکانی همچنین نشان می‌داد که بخش اعظم این دانش در حافظهٔ جمعی مردم محلی ذخیره شده است: یک بایگانی شفاهی از فنون، بذره‌های مختلف و اطلاعات بوم‌شناختی.

وقتی کشاورزی را جابه‌جا می‌کردند و به محلی می‌بردند که از لحاظ

1. Tigray

۲. تِف (teff) غله‌ای است که تقریباً فقط در اتیوپی و برای تهیهٔ آرد و نان کشت می‌شود. - م.

بوم‌شناختی با محل اولیه و تفاوت‌های فراوان داشت، دانش محلی او دیگر به هیچ دردی نمی‌خورد. جیسون کلی<sup>۱</sup> در این زمینه تأکید می‌کند «پس وقتی کشاورزی را از زمین‌های مرتفع به اردوگاه‌های اسکان در مناطقی مانند گامبلا<sup>۲</sup> منتقل می‌کنند، او ناگهان از یک متخصص کشاورزی به یک کارگر غیرماهر و نادان تبدیل می‌شود که برای بقای خود کاملاً به دولت مرکزی وابسته است». [۱۰۳] اسکان مجدد واقعیتی فراتر از تغییر در چشم‌اندازهای محیط بود. اسکان مجدد مردم را از محیطی که در آن از مهارت‌ها و منابع لازم برای تولید بسیاری از نیازهای اولیه برخوردار بودند و می‌توانستند به استقلال و خودکفایی نسبی برسند، جدا کرد و به محیطی برد که مهارت‌هایشان فقط اندکی - یا هیچ - به کارشان می‌آمد. مسئولان اردوگاه‌ها فقط در چنان وضعیت‌هایی بود که می‌توانستند مهاجران را به گدا تبدیل کنند؛ گداهایی که می‌شد آن‌ها را در ازای جیره بخور و نمیر، به اطاعت و کارکردن واداشت.

گرچه در بروز خشک‌سالی در هنگام اجرای مهاجرت اجباری در اتیوپی تردیدی نیست، بخش اعظم قحطی که نهادهای یاری‌دهنده بین‌المللی به کمکش شتافتند، نتیجه همان اسکان مجدد انبوه بود. [۱۰۴] تخریب پیوندهای اجتماعی تقریباً به همان اندازه ناشی از قحطی بود که افول برداشت محصول به علت برنامه‌ریزی ضعیف و جهل درباره محیط کشاورزی جدید بود. پیوندهای محلی، روابط با خویشاوندان نسبی و سببی، شبکه‌های معامله به مثل و همکاری، نیکوکاری در حق اهالی محل و وابستگی به یکدیگر در زمرة ابزارهای اصلی بودند که روستاییان با توسل به آن‌ها دوره‌های کمبود غذا در گذشته را دوام آورده بودند. ساکنان اردوگاه‌ها که با تبعید کورکورانه و جاهلانه، از آن منابع دیرین محروم گشتند و اغلب حتی از بستگان درجه یک جدا مانده و حق ترک اردوگاه را نداشتند، بسیار بیش از سرزمین مادری خود در معرض گرسنگی و قحطی قرار می‌گرفتند.

منطق ذاتی و همه‌جا حاضر در سیاست روستایی درگ<sup>۳</sup> - که هیچ‌گاه محقق نشد - معنادار و گویا بود. اگر آن سیاست با موفقیت اجرا می‌شد، روستاییان اتیوپی برای همیشه در امتداد جاده‌های اصلی، در قالب روستاهای خوانا - جایی که خانه‌هایش همسان و شماره‌خورده بود - در شبکه‌ای مستقر می‌شدند که مرکزش دفترهای انجمن خرده‌کشاورزان (به تعبیر واقعی، دفتر حزب) بود و رئیس و معاونان و شبه‌نظامیان حکومتی در آنجا بر کرسی مناصب خود تکیه می‌زدند. محصولات فرمایشی در آن

1. Jason Clay
2. Gambella

۳. درگ (Dergue) نام حکومت سوسیالیست و نظامی اتیوپی و مجری سیاست‌های موضوع همین فصل بود که از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۷ در آن کشور حکومت کرد. - م.



مزارع به‌طور اشتراکی، با ماشین‌آلات و روی زمین‌های مسطحی تولید می‌شد که نقشه‌بردارهای حکومتی تعیین می‌کردند؛ سپس آن محصولات برداشت می‌شد تا برای توزیع و صادرات، به دست مؤسسات حکومتی برسد. در آن زمین‌ها کارشناسان و کارمندان رسمی به‌دقت بر نیروی کار نظارت می‌کردند. تصادفی نبود که آن سیاست - سیاستی که برای نوسازی کشاورزی اتیوپی طراحی شده بود - به تقویت سلطه حکومت درگ انجامید. سیاست روستائشانی درواقع، به نابودی صدها هزار کشاورز و درنهایت به نابودی خود درگ ختم شد.

### نتیجه‌گیری

هر مدیر دولتی در روزگار آسودگی و بسامانی گمان می‌کند که تمام جماعت زیردستش فقط با تکاپوی اوست که پیش می‌روند؛ او با این پندار که خود را جزئی لاینفک و حیاتی از جامعه بداند، به‌دنبال بهترین پاداش برای زحمت و تقلای خود می‌گردد. وقتی دریای رویدادهای تاریخ، آرام است، این حاکم یا مدیر اجرایی روی یک تکه شکننده از پوست درخت شناور می‌شود و خود را با قلاب‌چوب<sup>۱</sup> به کشتی مردم وصل می‌کند و با آنان به حرکت درمی‌آید. وی در این حرکت می‌پندارد که خودش کشتی را به تحرک واداشته و به پیش می‌برد. ولی به محض برخاستن طوفان، وقتی دریا به تلاطم می‌افتد و کشتی بی‌قرار می‌شود، پرده توهم او فرومی‌ریزد. کشتی با سرکشی و خودسری مهیبی به هر کجا که بخواهد، می‌رود؛ قلاب‌چوب او دیگر برای رسیدن به کشتی و چسبیدن به آن کفایت نمی‌کند، و ناگهان آن مدیر به‌جای یک رهبر که منشأ قدرت باشد، به فردی حقیر، بی‌خاصیت و بی‌لیاقت شبیه می‌شود.

### لئو تولستوی، جنگ و صلح

جدال بین مسئولان دولت و متخصصان که فعالانه برای آینده برنامه‌ریزی می‌کردند از یک طرف، و رعیت‌های خرده‌پا از طرف دیگر، نزاعی است که گروه اول آن را جدال بین پیشرفت و دانش‌ستیزی، یا بین عقلانیت و خرافه، یا علم و دین قلمداد می‌کند. با این حال، از طرح‌های تجددگرایی اعلا که در این کتاب بررسی کردیم، معلوم می‌شود آن طرح‌های به‌اصطلاح عقلانی که دسته اول بر مردم تحمیل کردند، اغلب به شکست‌های فاحش انجامید. روستاهای برنامه‌ریزی‌شده - به‌مثابه واحدهای تولید، جوامع محلی انسانی یا ابزارهای ارائه خدمات - مایه سرخوردگی مردمی شدند که گاهی حتی با صداقت قرار بود واقعاً به آنان خدمت شود. آن طرح‌ها در بلندمدت حتی موجب سرافکنندگی پایه‌گذاران

1. boat hook

خود شدند که گمان می‌کردند چنان برنامه‌هایی به‌مثابه واحدهای مصادره روزافزون منافع کشاورزان یا شیوه‌ای برای حفظ وفاداری جامعه روستایی به دولت خواهد بود. البته، آن‌ها شاید در کوتاه‌مدت و حداقل به‌مثابه شیوه‌ای برای بریدن یک جمعیت از شبکه اجتماعی رسوم و سنت‌هایش - و در نتیجه، برای ناکام کردن اعتراض‌های جمعی - قدری موفق عمل کردند.

تجددگرایی اعلا و نگاهش به قدرت

اگر برنامه‌های روستاشناسی آن‌قدر عقلانی و علمی بودند، پس چرا چنان ورشکستگی بزرگی به بار آوردند؟ پاسخ به گمان من چنین است: این‌گونه طرح‌ها به‌معنای واقعی کلمه، نه علمی بودند و نه عقلانی. آنچه این برنامه‌ریزان از دریچه ذهن خود انجام دادند، نوعی زیبایی‌شناسی بود که شاید بتوان آن را نوعی تدوین بصری تولید روستایی متجدد و زندگی محلی متجدد نامید. این تدوین بصری مانند ایمان مذهبی، در برابر نقد یا شواهد خلاف نظرش، تقریباً نفوذناپذیر و کاملاً سرسخت بود. باور به مزارع بزرگ، کشت تک‌محصولی، روستاهای «مناسب یا شایسته»، مزارع شخم‌خورده با تراکتور، و زراعت دسته‌جمعی یا گروهی، نوعی اعتقاد راسخ زیبایی‌شناختی بود که خود به باور راسخ دیگری اتکا داشت: دنیا به همین سو در حال حرکت است و باید از نوعی غایت‌مندی یا فرجام‌شناسی<sup>۱</sup> پیروی کرد. [۱۰۵] به‌نظر اکثر متخصصان روزگار، این هدف‌ها صرفاً فرضیه‌هایی تجربی نبودند که از شرایط خاص در «غرب خویشتن‌دار» اقتباس شده باشند و آزمودن دقیق آن‌ها در دنیای عمل ضروری بنماید. در مقتضای تاریخی و اجتماعی مشخص، مثلاً گندمی که به دست کشاورزان در زمین‌های جدید دشت‌های کانزاس به عمل می‌آید، ممکن است که بسیاری از مؤلفه‌های این باور معقول باشند، [۱۰۶] با این حال، چنان باوری به‌مثابه یک ایمان جهان‌شمول تعمیم داده شد و بدون نقد و بررسی در محیط‌های کاملاً متباین به کار رفت و نتایجی مصیبت‌بار ایجاد کرد.

اگر آن انسان معروف مریخی قرار بود که در واقعیت‌های دنیای زمین غوطه بخورد و غور کند، احتمالاً عذر موجهی داشت که حیرت کند و نفهمد که کدام‌یک از این دو دسته، تجربه‌گرا و کدام‌یک معتقد و مؤمن هستند. مثلاً رعیت‌های تانزانیایی در طول تاریخ شیوه‌های زراعت و الگوهای سکونت خود را مطابق تغییرات آب‌وهوایی، محصولات جدید و بازارهای جدید، بارها دوباره تنظیم کرده و در دو دهه قبل از روستاشناسی توفیق چشمگیر یافته بودند. آنان ظاهراً نگرشی کاملاً تجربه‌گرا - هرچند محتاطانه - درباره روش‌های خود در پیش می‌گرفتند. ولی متخصصان و

1. teleology

سیاست‌مداران گویی برخلاف آن رعیت‌ها، اسیر سلطه بی‌چون و چرای احساساتی شبه‌مذهبی بودند که با پشتوانه حکومت، حتی لجام‌گسیخته‌تر هم شد.

البته احساسات دسته دوم فقط ایمان محض نبود و با جایگاه و منافع صاحبان احساسات ارتباط داشت. چون حاملان و مؤمنان به این تدوین بصری، خود را به‌مثابه تجدیدگرایانی برخوردار از خودآگاهی می‌دانستند که جامعه خود را نوسازی می‌کنند، لازم بود که تمایز شدید و اخلاقی بین آنچه متجدد (مرتب، عمودی، یکنواخت، متمرکز، ساده‌شده و مکانیزه) می‌نمود و آنچه ابتدایی (بی‌نظم، پراکنده، پیچیده و غیر مکانیزه) جلوه می‌کرد، وجود داشته باشد. آن تجدیدگرایان که نخبه‌های فنی و سیاسی جامعه بودند و انحصار آموزش امروزی جامعه را نیز در دست داشتند، از این حس زیبایی‌شناسی بصری درباره پیشرفت بهره‌برداری کردند تا رسالت تاریخی خود را تعریف کنند و خود را روی نردبان ترقی بالا بکشند.

ایمان تجدیدگرایانه این سیاست‌مداران، از سایر جنبه‌ها نیز منفعت‌طلبانه بود. خود فکر برنامه ملی - که در پایتخت طراحی بشود و سپس پیرامون را مطابق تصویر پایتخت و به‌مثابه واحدهای شبه‌نظامی که از یک دستور واحد اطاعت می‌کنند، آرایش دهد - به شدت متمرکزگرایانه و تمرکز باورانه بود (هست). در طراحی برنامه ملی، هر واحد آن قدر که با مرکز فرماندهی در پایتخت گره خورده بود، با واحدهای سکونتگاهی کسل‌کننده همسایه‌اش رابطه نداشت. شیوه‌های ارتباطی در آن برنامه بیشتر به خطوط همگرایی شباهت داشت که در پرسپکتیوهای نقاشی‌های اوایل رنسانس دیده می‌شد. «ابداع پرسپکتیو ... همه چیز را حول نگاه بیننده متمرکز کرد. گویی پرتویی از نور از فانوس دریایی باشد که به جای تابیدن به جلوه‌های بیرون، ظاهراً به درون فانوس منتشر می‌شود. در این ابداع‌های پرسپکتیوی، آن جلوه‌های درونی را «واقعیت» نامیدند. پرسپکتیو چشم واحد مستقر در مرکز را به کانون دنیای عینی تبدیل می‌کند و از آن پس، چشم مرکز، همه چیز را به‌مثابه نقطه تلاقی بی‌نهایت می‌بیند. این دنیای بصری را طوری برای ناظر ترسیم کرده‌اند که گویی همان دنیایی است که زمانی برای خدای واحد، چیده شده بوده است.» [۱۰۷]

آن تصویر [آرمان‌گرایانه] همکاری و اقتدار که سودایش را برای این دنیا در سر پرورانده‌اند، ورزش توده‌ای را به ذهن تداعی می‌کند: هزاران جسم که در هماهنگی کامل با یکدیگر و مطابق شرح و سواس‌گونه و دقیق از یک متن مکتوب حرکت می‌کنند. وقتی آن هماهنگی حاصل شود، امکان دارد چندین تأثیر در ناظران به وجود بیاید. نمایش هماهنگی توده‌ای - که امید اصلی طراحان ورزش توده‌ای بوده است - ناظران و شرکت‌کنندگان در ورزش را از انسجام قدرتمندانه‌اش به حیرت می‌آورد. آن

حیرت وقتی تقویت می‌شود که فقط شخصی در بیرون و از بالای نمایش - دقیقاً مثل کارخانه تیلری - بتواند آن منظره را در قالب یک کل درک کند؛ درحالی‌که شرکت‌کنندگان در آن ورزش که روی زمین هستند، هرکدام مولکول‌های کوچکی از این اندام‌واره بزرگ محسوب می‌شوند و مغز آن در جای دیگری است. تصویر کشوری که بتواند مطابق این اصول کار کند، در نظر نخبگانی که در اوج نشسته‌اند، به‌غایت خوشایند جلوه می‌کند، و البته مایه تحقیر یا کوچک‌شمردن جمعیتی است که همین نخبگان آن‌ها را تا حد آلت دست یا عدد و رقم تقلیل داده‌اند. چنین نمایش‌هایی علاوه بر میخکوب کردن ناظران، شاید در کوتاه‌مدت بتواند حداقل به خودخواب‌گردانی<sup>۱</sup> (هیپنوتیسم) دلگرم‌کننده‌ای منجر شود و در خدمت تقویت هدف اخلاقی و اعتمادبه‌نفس نخبگان به کار گرفته شود. [۱۰۸]

زیبایی‌شناسی بصری تجددگرا که مایه الهام در روستاهای برنامه‌ریزی شده بود، مشخصه ایستای عجیبی دارد و بیشتر مثل یک تصویر تکمیل شده است که دیگر نمی‌توان آن را بهتر کرد. [۱۰۹] طراحی این زیبایی‌شناسی، نتیجه کاربرد قوانین علمی و فنی و یک فرض تلویحی است که گویی وقتی این تصویر کامل شود، یگانه وظیفه همه، حفظ آن به شکل ثابت است. برنامه‌ریزان می‌خواستند هر روستای جدید دقیقاً مثل آخرین روستای قبلی به نظر برسد. هر مسئول دولت که از دارالسلام برای بازرسی گسیل می‌شد، همچون یک فرمانده نظامی رومی بود که به یک اردوگاه جدید وارد می‌شود و می‌داند که هرچیز را - از دفترهای TANU گرفته تا انجمن روستاییان و درمانگاه - دقیقاً کجا می‌تواند پیدا کند. در آنجا هر خانه و هر مزرعه نیز به یکدیگر شبیه و طبق یک طرح کلی چیده شده بودند. چنان تصویری هرچقدر هم که در عمل تحقق می‌یافت، هیچ ربطی به مشخصات ویژه زمان و مکان نداشت و گویی تصویری از ناکجاآباد بود. حکومت به‌جای تنوع غیرتکراری سکونتگاه‌ها که با زیست‌بوم محلی و رویه‌های معاش مردم در هم تنیده بود، و به‌جای واکنش همواره پویای محلی به دگرگونی‌های جغرافیا، آب‌وهوا و بازارها، روستاهایی ضعیف و غیرمتعین<sup>۲</sup> ساخته بود که همه چیز آن‌ها - از ساختار سیاسی و طبقه‌بندی اجتماعی آن‌ها تا فنون برداشت محصول - یکسان بود. با چنان طراحی‌هایی بود که می‌شد تعداد متغیرهای اثرگذار را به حداقل رساند. این روستاها به‌واسطه خوانایی و یکسانی تمام‌وکمال خود، مکان‌هایی آرمانی و آجرهایی تعویض‌پذیر با یکدیگر در بنای برنامه‌ریزی حکومت بودند و البته «کارکردداشتن» و

1. self-hypnosis

2. generic

مفیدبودن آن مکان‌ها بحث دیگری بود.

ناکامی شبکه‌های تصنّعی

مفاهیم کلی برای درک حقیقت کافی نیستند.

### ژان پل سارتر<sup>۱</sup>

برای مُصلحان بالقوه بسیار آسان‌تر است که ساختار صوری یک نهاد را تغییر دهند، تا اینکه بخواهند شیوه‌ها و اصول عملی‌اش را دگرگون سازند. طراحی دوباره خط‌ها و جعبه‌های روی نقشهٔ تشکیلاتی، آسان‌تر از تغییردادن شیوهٔ عملکرد واقعی هر سازمان است. تغییردادن قوانین و مقررات، ساده‌تر از کنارگذاشتن رفتارهایی است که مطابق آن قوانین هستند. [۱۱۰] طراحی مجدد نقشهٔ مکانی یک روستا، ساده‌تر از دگرگون کردن حیات اجتماعی و تولیدی روستاست. نخبگان سیاسی - به‌ویژه نخبگان تجددگرایی اعلای استبدادی - به‌علل آشکار معمولاً کار را با تغییراتی در ساختارها و قواعد صوری شروع می‌کنند. این تغییرات در حقوق و قوانین موضوعه، دست‌یافتنی‌تر هستند و چیدمان مجدد آن‌ها آسان‌تر است.

هرکس که در یک سازمان رسمی - حتی سازمانی که دقیقاً طبق قواعد مفصل اداره شود - کار کرده باشد، می‌داند که کتاب‌های مرجع و اصول راهنمای مکتوب، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند چگونگی عملکرد موفقیت‌آمیز یک نهاد را توضیح دهند. عملکرد بی‌دردسر در هر نهاد به مجموعه‌ای بی‌شمار از دانایی‌های ضمنی و متغیر، هماهنگی‌های ناپیدا و روابط متقابل عملی وابسته است که هیچ‌گاه به‌درستی در قواعد مکتوب ضبط نمی‌شوند. این واقعیت اجتماعی که همه‌جا و همه‌وقت برقرار است، به درد کارمندان و اتحادیه‌های کارگری می‌خورد. فرض نهفته در پس آنچه به‌درستی اعتصاب‌های «کم‌کاری قانونی»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود، مصداق مناسبی از این واقعیت‌هاست. وقتی راننده‌های تاکسی در پاریس می‌خواهند نکته‌ای را دربارهٔ مقررات یا قیمت‌ها به مسئولان بفهمانند، گاهی یک اعتصاب کم‌کاری قانونی به راه می‌اندازند. آن اعتصاب صرفاً با رعایت موبه‌موی مقررات راهنمایی‌وراندگی به راه می‌افتد و طوری موجب راه‌بندان در سرتاسر پاریس می‌شود که زندگی را عذاب‌آور می‌سازد. واقعیتی که به‌این ترتیب رانندگان را از مزیت تاکتیکی برخوردار می‌کند، چنین است: جریان مطلوب رفت‌وآمد فقط از آن رو ممکن می‌شود که راننده‌ها بر مجموعه‌ای از روال کار احاطه دارند و آن مجموعه در بیرون از حوزهٔ قواعد رسمی - حتی اغلب برخلاف آن‌ها - تغییر پیدا می‌کند.

1. Jean-Paul Sartre

2. work-to-rule

هرگونه تلاش برای برنامه‌ریزی کامل یک روستا، یک شهر یا یک زبان، حتماً در تقابل با همین حقیقت اجتماعی قرار خواهند گرفت. یک روستا، شهر یا زبان، محصول مشترک و تا اندازه‌ای ناخواسته از افراد بی‌شمار است. هرچقدر مسئولان بیشتر بر عوض کردن این مجموعه بسیار پیچیده از فعالیت‌ها با قواعد و مقررات رسمی پافشاری کنند، احتمال دارد چنان آن مجموعه را از هم بگسلند که اصلاً انتظارش را هم نداشته‌اند. [۱۱۱] طرفداران کنار گذاشتن دخالت‌های دولت - به‌ویژه فردریک هایک - بارها به این نکته اشاره کرده‌اند. آنان همواره گفته‌اند که نظام اقتصادی دستوری، هرچقدر هم که پیچیده و خوانا باشد، نمی‌تواند جای انطباق‌های بی‌شمار، سریع و متقابل را در بازارهای کارآمد یا جای نظام قیمت‌ها را بگیرد. [۱۱۲] با این حال، چنان نکته‌ای در بحث ما به شیوه‌های خطرتر در الگوهای بسیار پیچیده‌تر از تعامل اجتماعی با یک محیط مادی نیز صادق است که آن را می‌توان یک شهر یا یک روستا نامید. شهرهایی را که تاریخ دیرینه دارند، می‌توان «شهرهای ژرف یا «ستبر»<sup>۱</sup> نامید؛ به این معنی که آن‌ها دستاورد تاریخی کثیری از مردم با جایگاه‌های متنوع (از جمله کارکنان دولت) هستند که اکنون مدت‌هاست از دنیا رفته‌اند. البته، ساختن یک شهر یا روستای جدید، غیرممکن نیست، ولی آن شهر یک «شهر سطحی یا نزار»<sup>۲</sup> خواهد بود و ساکنانش ناچار خواهند بود (احتمالاً با توسل به گنجینه‌های شناخته‌شده پیشین) آن را برخلاف قوانین رسمی به کارآمدی برسانند. در نمونه‌هایی از قبیل برازیلیا یا روستاهای برنامه‌ریزی‌شده تانزانیا می‌توان فهمید که چرا برنامه‌ریزان حکومتی احتمالاً یک مکان تازه و پاک‌سازی‌شده از عوامل مزاحم، و نیز مردمی «مبهوت» را بیش از هر چیز می‌پسندند که ناگهان به مکان جدید - مکانی که نفوذ برنامه‌ریزان در آنجا حداکثر باشد - منتقل شده‌اند. درغیراین صورت، مسئولان حکومت ناچار به اصلاح کردن یک جامعه محلی خواهند بود که دستمایه‌های اجتماعی بیشتری برای مقاومت کردن و تغییر شکل دادن دگرگونی‌هایی دارد که برایش در نظر گرفته‌اند.

سطحی بودن جوامع محلی مصنوعی و طراحی شده را می‌توان با سطحی بودن زبان‌هایی مقایسه کرد که به‌طور مصنوعی طراحی شده‌اند. [۱۱۳] آن جوامع محلی از قبیل برازیلیا و روستاهای برنامه‌ریزی‌شده در تانزانیا یا اتیوپی که با یک ضربه قلم شکل می‌گیرند، در مقایسه با جوامع ریشه‌دارتر و برنامه‌ریزی‌نشده، مانند اسپرانتو در مقایسه با مثلاً زبان انگلیسی یا برمه‌ای هستند. البته، می‌توان زبان جدیدی طراحی کرد که از بسیاری جنبه‌ها منطقی‌تر، ساده‌تر یا جهان‌شمول‌تر باشد،

1. deep or thick cities
2. shallow or thin city

بی‌قاعدگی‌های کمتری داشته باشد و وضوح و دقت بهتری برای اهداف تخصصی داشته باشد. این ویژگی‌ها در واقع، همان اهداف مخترع زبان اسپرانتو (لازار زامنهوف)<sup>۱</sup> بودند که گمان می‌کرد اسپرانتو - زبانی که گاهی زبان بین‌المللی نامیده می‌شود - کوتاه‌نگری‌های ملی‌گرایی در اروپا را از بین خواهد برد. [۱۱۴] با این حال، واضح است که چرا اسپرانتو - با توجه به فقدان حمایت‌های یک حکومت قدرتمند برای تضمین استفاده از آن - نتوانست جای زبان‌های بومی یا گویش‌های اروپایی را بگیرد (به‌قول متخصصان زبان‌شناسی اجتماعی: زبان ملی‌گوشی است که یک لشکر سرباز دارد). اسپرانتو یک زبان سطحی و فاقد تمام آن طنین‌ها، معانی ضمنی، استعاره‌های موجود، ادبیات، تاریخ شفاهی، اصطلاحات، گویش‌ها و سنت‌های کاربردی و عملی است که در تمام زبان‌های درآمیخته با اجتماع وجود دارند. اسپرانتو به مثابه نوعی کنجکاوی آرمان‌شهری باقی ماند؛ همچون یک گویش بسیار سطحی که تعداد اندکی روشن‌فکر به آن سخن می‌گویند و چراغ امیدش را زنده نگه داشته‌اند.

#### مینیاتوری کردن کمال و سلطه

بهانه‌های تجددگرایی اعلای استبدادی که ادعای منضبط کردن همه‌چیز را در حوزه اجرای خود به همراه داشتند، به مانع مقاومت و نافرمانی‌ها برخورد می‌کرد. لختی اجتماعی،<sup>۲</sup> منافع ریشه‌دار، قیمت‌های بین‌المللی، جنگ‌ها و تغییرات آب‌وهوایی فقط نمونه‌هایی از عوامل مزاحم بودند که تضمین می‌کردند نتایج برنامه‌ریزی تجددگرای اعلاناً کاملاً با تخیل‌های اولیه‌اش تفاوت خواهد داشت. این ناکامی‌ها حتی وقتی رخ می‌داد که حکومت - همانند اشتراکی‌سازی استالینی در شوروی - منابع هنگفتی را برای ضمانت تمکین رسمی از دستورها و رهنمودهایش صرف می‌کرد. کسانی که ذهن و دل خود را مشغول تحقق این برنامه‌ها کرده‌اند، نمی‌توانند سرخوردگی‌های ناشی از حقایق سرسخت اجتماعی و مادی آن‌ها را تاب بیاورند.

یکی از واکنش‌ها به سرخوردگی مزبور، عقب‌نشینی و پناه‌بردن به مظاهر و مینیاتورها بوده است تا شهرها و روستاهای پرتکمین را گویی که وجود دارند، الگوسازی کنند. [۱۱۵] ساختن برازیلیا آسان‌تر از دگرگونی بنیادین برزیل و برزیلی‌هاست. با این عقب‌نشینی، مکانی کوچک و نسبتاً خودکفا و آرمان‌گرایانه ساخته می‌شود که شاید آرزوهای تجددگرایی اعلاناً در آن‌ها کامل‌تر بتوان محقق کرد. حالت حدی را می‌توان موزه‌ها و پارک‌های موضوعی دانست که احاطه بر آن‌ها به حداکثر می‌رسد، ولی اثرگذاری بر دنیای بیرون

1. Lazar Zamenhof  
 2. social inertia

کمترین است. [۱۱۶]

گمان می‌کنم که این مینیاتوری کردن کمال و درعین حال، دست‌کشیدن ظاهری از دگرگونی‌های بزرگ‌مقیاس، منطق خاص خود را دارد. روستاهای الگو، شهرهای الگو، مستعمره‌های نظامی، طرح‌های نمایشی و مزارع نمایشی، درواقع، فرصت ساختن یک قلمرو آزمایشی کاملاً مشخص را در اختیار سیاست‌مداران، مدیران و متخصصان قرار می‌دهند که تعداد متغیرهای بزرگ‌کردن<sup>۱</sup> و تعداد ناشناخته‌ها در آن‌ها به حداقل می‌رسد. البته، اگر چنین آزمایش‌هایی بتوانند با موفقیت از مرحله طرح هادی به کاربرد فراگیر برسند، آن‌ها درواقع، همان قالب کاملاً منطقی برنامه‌ریزی سیاستی هستند. مینیاتوری کردن مزایایی دارد. محدود شدن دایره تمرکز موجب افزایش سلطه اجتماعی و انضباط می‌شود. متمرکز شدن منابع مالی و انسانی حکومت در یک نقطه واحد که همان مینیاتوری‌سازی است، می‌تواند معماری، طراحی، مکانیزاسیون، خدمات اجتماعی، و الگوهای کشت محصول را به چشم‌انداز برنامه‌ها نزدیک کند. چنان‌که پوتمکین به خوبی دریافته بود، جزایر کوچک نظم و تجدد، از لحاظ سیاسی به درد مسئولانی می‌خورند که می‌خواهند با ارائه مصداقی از توانایی‌های خود، مافوق‌های حکومتی را خشنود سازند. اگر مافوق ایشان به اندازه کافی در خلوت ملاقات شود و اطلاعات غلط دریافت کند، آنگاه - چنان‌که کاترین کبیر با صحنه‌پردازی قانع‌کننده پوتمکین فریب خورد - ممکن است آن مصداق نمونه و آرمانی را با حقیقت بزرگ‌تر و فراگیرتر اشتباه بگیرد. [۱۱۷]

به این ترتیب، ممکن است ازدست‌رفتن احاطه و سلطه در مقیاس بزرگ، یک بار و برای همیشه به شیوه تجددگرایی اعلای کاخ ورسای و تریانوی کوچک<sup>۲</sup> از ذهن فرمانروا بیرون رود و به فراموشی سپرده شود.

البته، زیبایی‌شناسی بصری مینیاتوری کردن نیز مهم و معنادار است. هر الگویی نمونه و هر نقشه، دقیقاً مثل یک طرح معماری، شیوه‌هایی برای پرداختن به حقیقتی بزرگ‌تر هستند که وقتی تمام‌وکمال باشد، به آسانی درک یا اداره نمی‌شود. در این حالت، مینیاتوری کردن توسعه تجددگرایی اعلای، یک مصداق کاملاً بصری از منظره بالقوه آینده است.

شکل‌های مختلف مینیاتوری کردن در همه‌جا دیده می‌شود. وسوسه‌انگیز است اگر به تردید بیفتیم که آیا گرایش انسان به مینیاتوری کردن - به ساختن «اسباب‌بازی‌هایی» از اشیاء و واقعیت‌های بزرگ‌تر که به این راحتی‌ها دست‌کاری‌شدنی نیستند - معادل دیوان‌سالارانه

## 1. rouge variables

۲. تریانوی کوچک (Le Petit Trianon) یک قصر به شیوه نئوکلاسیک است که در زمین‌های اطراف کاخ ورسای ساخته شده است. - م.



نیز دارد یا خیر. بی فوتووان<sup>۱</sup> بررسی درخشانی انجام داده است که ما انسان ها چگونه پدیده های بزرگ را که اغلب خارج از احاطه بوده اند، مینیاتوری - و در نتیجه، دست آموز و رام - کرده ایم و این کار را اغلب با نیت های خیر انجام داده ایم. او بونسای، بونسکی<sup>۲</sup>، و باغ های مینیاتوری، عروسک ها و خانه های عروسکی، لوکوموتیوهای اسباب بازی، سربازها و سلاح های جنگی اسباب بازی، و «اسباب بازی های زنده» را که همان نژادهای ماهی و سگ های آمیزشی و اصلاح نژادی هستند، در همین گروه انعطاف پذیر جای می دهد. [۱۱۸] گرچه تووان کم و بیش بر اهلی سازی های بازیگوشانه متمرکز شده است، اشتیاقی مشابه از نوع سلطه و برتری را همچنان می توان در عملکرد دیوان سالاری هایی دید که مقیاس بزرگ تری دارند. دقیقاً مانند اهداف اساسی و بنیادی - که دستیابی به آن ها را به دشواری می توان سنجید و در نتیجه، گاهی آمارهای سطحی و ملی را به جای آن ها می نشانند - به جای تعداد روستاهای تشکیل شده و مساحت زمین های شخم خورده نیز می توان آمارهای محیط های کوچک و تصنعی نظم تجددگرایانه را ارائه کرد.

پایتخت کشورها - در جایگاه کرسی حکومت و فرمانروایان حکومت، مراکز نمادین کشورها (ی جدید)، و مکان هایی که اغلب محل بازدید حاکمان قدرتمند خارجی هستند - به احتمال زیاد به مثابه پارک های موضوعی تمام عیار توسعه تجددگرای اعلا در کانون توجه قرار می گیرند. پایتخت های ملی حتی در لباس مبدل غیردینی معاصر، قدری از سنت قدیمی تر، یعنی کارکرد مراکز مقدس برای یک آیین ملی را حفظ کرده اند. قدرت نمادین پایتخت های تجددگرای اعلا، برخلاف آنچه روزگاری مصداق داشت، به شباهت آن ها به گذشته مقدس ربط ندارد، بلکه به میزان نمادین بودن پایتخت ها برای آرزوهای آرمان گرایانه حاکمان ملت ها بستگی دارد. البته، این نمایش ها بی تردید مانند زمان های پیشین برای نمایاندن قدرت و اعتبار گذشته یا آینده به اجرا درمی آیند.

پایتخت های استعماری با در نظر داشتن همین کارکردها بود که آرایش می شدند. پایتخت امپراتوری هند یعنی دهلی نو که ادوین لوتینز<sup>۳</sup> طراحی کرد، مصداقی عالی از پایتختی بود که برای بهت زدگی زیردستان (و شاید خود فرمانروایان) به واسطه مقیاس و عظمتش - با آن جاده های مستقیم به سوی پادگان ها که قدرت نظامی و طاق نصرت های بزرگ را نشان می داد - طراحی شده بود. دهلی نو در اصل برای نفی چیزی ساخته شد که بعدها به دهلی قدیم معروف شد. یکی از اهداف اصلی پایتخت جدید به خوبی در

1. Yi-fu Tuan

۲. بونسای و بونسکی (Bonsai and Bonseki) به هنر پرورش درختان ریزجبه درون گلستان و با اندازه های کوچک گفته می شود. - م.

3. Edwin Lutyens

یادداشت منشی شخصی جورج پنجم<sup>۱</sup> درباره محل سکونت آتی قائم مقام بریتانیایی نمایان شده است. او نوشت که آنجا باید «متمایز، متظاهر و اقتدارآمیز» جلوه کند و ساختارهای امپراتوری پیشین یا مشخصات چشم‌اندازهای طبیعی بر آن سایه نیندازد. «اکنون باید کاری کنیم که هندی‌ها برای نخستین بار شاهد علم، هنر و تمدن مغرب‌زمین باشند». [۱۱۹] وقتی کسی در یکی از مراسم آیینی در مرکز این سکونتگاه بایستد، شاید لحظه‌ای فراموش کند که این گوهر کوچک از معماری دوران امپراتوری، تقریباً به‌طور کامل در میان دریای واقعیت‌های هندی - که در تضاد با آن بودند یا هیچ اعتنایی به آن بنا نمی‌کردند - به فراموشی سپرده شد.

تعداد کثیری از کشورها که برخی از آن‌ها مستعمره‌های سابق بودند، به‌جای سازگار شدن با گذشته شهری خود که رهبران ایشان در صدد بهبودش بودند، پایتخت‌های کاملاً جدیدی ساختند. در این میان می‌توان به پاکستان، برزیل، ترکیه، بلژیک، نیجریه، ساحل عاج، مالاوی و تانزانیا اشاره کرد. [۱۲۰] اکثر این پایتخت‌ها به پیروی از طرح‌های غربی یا معماران تربیت‌شده در غرب ساخته شدند و این واقعیت حتی وقتی برقرار بود که تلاش می‌شد عناصری را برای بومی‌سازی به ساخت آن طرح‌ها وارد کنند. چنان‌که لارنس ویل<sup>۲</sup> می‌گوید، گویی بسیاری از پایتخت‌های جدید را به‌مثابه اشیای کامل‌شده و خودکفا ساخته‌اند. در ساخت و طراحی آن شهرها فقط تمجید و تحسین دیده می‌شود و خبری از کم یا اضافه‌کردن یا جرح و تعدیل نیست. حتی در استفاده راهبردی آن شهرها از تپه‌ها و ارتفاعات، از ساختمان‌های مسکونی پشت دیوارها یا خندق‌ها، و در استفاده از سلسله‌مراتب ساختاری دقیقی که نمایانگر وظیفه و مقام هر فرد است، حال و هوای سلطه و استیلایی دیده می‌شود که بعید است آن‌سوتر از محدوده شهر خریداری داشته باشد. [۱۲۱]

نیرره سودای پایتخت جدیدی به‌نام دودوما را در سر داشت که قرار بود قدری متفاوت باشد. تعلق خاطر ایدئولوژیک در آن حکومت را قرار بود در نوعی معماری متجلی کنند که به‌عمد عظیم و بزرگ‌مقیاس «نبود». در آن طرح‌ها چند سکونتگاه متصل به یکدیگر در چشم‌انداز طبیعت پیچ‌وتاب می‌خوردند و کوچک‌بودن اندازه ساختمان‌ها باعث رفع نیاز به هرگونه آسانسور یا تهویه هوا می‌شد. با این حال، دودوما قطعاً قرار بود یک مکان آرمانی برای نمایش دادن آینده باشد و به‌صراحت دارالسلام [پایتخت تانزانیا] را از میدان به در کند. در طرح جامع دودوما، با چنین عبارتهایی از دارالسلام انتقاد شده بود: «تأکید غالب و افراطی بر توسعه ... نقطه مقابل چیزی است که تانزانیا هدف گرفته است، و آن شهر با سرعتی رشد می‌کند که اگر مهار نشود، به وجهه‌اش به‌مثابه یک سکونتگاه انسان‌گرایانه و به تانزانیا در

1. George V  
2. Lawrence Vale

جایگاه یک کشور سوسیالیستی برابری طلب خواهد زد».[۱۲۲] حاکمان درعین حال که ظاهراً برای همه مردم به طراحی روستاها مشغول بودند و کاری نداشتند که مردم آن طرح‌ها را دوست دارند یا خیر، برای خود نیز یک مرکز نمادین جدید طراحی کردند که گمان می‌کنم به شیوه‌ای کاملاً حساب‌شده، پناهگاهی بر فراز تپه بود و در میان باغستان‌های آراسته و منظم اطرافش قرار داشت.

اگر دشواری‌های مهارناشدنی در مسیر دگرگون‌سازی شهرهای موجود باعث شود که وسوسه برپایی یک پایتخت نمونه از صفر در سر حاکمان بیفتد، پس دردسرهای متحول کردن روستاهای موجود نیز می‌تواند عقب‌نشینی به ورطه مینیاتوری کردن را در ذهن برنامه‌ریزان برانگیزد. از مصادیق مهم این گرایش، ایجاد محیط‌های تولیدی به دست مسئولان سرخورده ترویج در مستعمرات بود که همه عوامل در آن مهار کرده بودند. کولسون منطق طراحی آن محیط را شرح داده است: «اگر اجبار یا تشویق یک کشاورز میسر نمی‌شد، تنها چاره‌ای که باقی می‌ماند، بی‌اعتنایی به کشاورزان و روی آوردن به کشاورزی مکانیزه بود که غریبه‌ها آن را اداره می‌کردند (مثلاً در طرح بادام‌زمینی یا در مزارع سکونتگاهی که اروپایی‌ها اداره می‌کردند)، یا درغیراین‌صورت، باید آن کشاورزان را از زمین‌های خودشان می‌رانند و مجبور به شرکت در طرح‌های سکونتگاهی می‌کردند تا شاید آن مردم راضی می‌شدند در ازای دریافت زمین، از دستورهای مسئول کشاورزی اطاعت کنند».[۱۲۳]

نسخه دیگر در آن راهبردها، تلاش برای تربیت کشاورزان ترقی‌خواه از میان جمعیت محلی بود که سپس در قالب کارکنان دائمی برای بسیج مردم و اجرای کشاورزی پیشرفته به کار گرفته می‌شدند. چنان سیاست‌هایی با جزئیات دقیق در موزامبیک وجود داشت و در دوران استعماری تانزانیا نیز به کار رفت. [۱۲۴] در یکی از اسناد سال ۱۹۵۶ وقتی حکومت با «سد محکم محافظه‌کاری رعیت‌ها» روبه‌رو شد، لازم دید که «از برخی تلاش‌ها در بعضی بخش‌ها دست بکشد تا بر چند مورد کوچک و گزینشی تمرکز کند و به دستورالعملی پردازد که از آن پس به «رویکرد مرکز توجه»<sup>۱</sup> معروف شد».[۱۲۵] کارگزاران ترویج که می‌خواستند بخش کوچکی از جمعیت کشاورزی را که گمان می‌کردند کشاورزی علمی را اجابت می‌کند، از دیگران جدا کنند، بارها حقایقی را که در حیطه اصلی‌شان بود، نادیده می‌گرفتند؛ حقایقی که پیش چشم ایشان بود ولی باب میلشان نبود. پائولین پیترز<sup>۲</sup> تلاش‌هایی را در مالاوی توصیف می‌کند که برای خارج کردن تمام روستاییان از یک ناحیه روستایی انجام شد و فقط کسانی را از جابه‌جایی معاف کردند که مسئولان کشاورزی آن‌ها را «کشاورزان استادکار» تشخیص می‌دادند. کارگزاران ترویج

1. focal point approach  
2. Pauline Peters

سعی می‌کردند یک خرده‌چشم‌انداز<sup>۱</sup> «از قطعات با مرزهای مشخص و زراعت ترکیبی را ترویج کنند که مبتنی بر چرخش تک‌محصولی بود و جای زراعت پراکنده و چندمحصولی - همان روشی که عقب‌مانده تلقی می‌شد - را بگیرد. درعین حال، آن کارگزاران کاملاً به علاقه خود جوش و همگانی به کشت تنباکو بی‌اعتنا بودند، درحالی که چنان تغییری همان بود که قصد داشتند با زور در محیط به وجود آورند». [۱۲۶]

شهر برنامه‌ریزی شده، روستای برنامه‌ریزی شده و زبان برنامه‌ریزی شده (چه رسد به نظام اقتصادی دستوری)، همگی چنان‌که قبلاً تأکید کردیم، به احتمال زیاد شهر، روستا و زبان سطحی و کم‌مایه‌ای خواهند بود. منظور از سطحی بودن از این قرار است که آن‌ها را جز برای چند جنبه اختصاری و جزئی از میان فعالیت‌های به‌غایت پیچیده‌ای که خصیصه شهرها و روستاهای «پرمایه» هستند، نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد. این برنامه‌ریزی سطحی، یک پیامد حتمی دارد: نهاد برنامه‌ریزی شده، حقیقت یا واقعیتی غیررسمی [در کنار خود] پدید می‌آورد که به تعبیری «همتای پنهان»<sup>۲</sup> خودش است. آن هم‌تا به وجود می‌آید تا بسیاری از نیازهای مختلفی را برآورده سازد که نهاد برنامه‌ریزی شده نمی‌تواند برآورده کند. هولستون نشان داد که برازیلیا سپس «برازیلیای برنامه‌ریزی نشده» را به وجود آورد که متشکل از کارگران ساختمانی، مهاجران و کسانی بود که خدمات ساختمانی آن‌ها برای شهر لازم بود، ولی در برنامه برای ایشان جایی در نظر نگرفته بودند. تقریباً تمام پایتخت‌های جدید و نمونه، به ظهور یک شهر بسیار «نامنظم‌تر» و پیچیده‌تر منتهی شدند که نتیجه اجتناب‌ناپذیر ساختارهای رسمی خودشان بود و «عملکرد و فایده‌رسانی رسمی شهر اول را ممکن می‌کردند»؛ به عبارتی، شهرهای جدید جانی، شرط وجود و تداوم پایتخت جدید بودند. به تعبیری، می‌توان گفت که هم‌تای پنهان، فقط نوعی نابهنجاری و بی‌قاعدگی یا «واقعیت چموش» نیست، بلکه نمایانگر همان فعالیت و سرزندگی است که بدون آن شهر رسمی کارکردی نخواهد داشت. شهر چموش همان نسبتی را با شهر رسمی دارد که شیوه‌های عملی راننده‌های تاکسی در پاریس با قواعد راهنمایی و رانندگی دارند.

و البته با حدس و گمان بیشتر، می‌توانم تصور کنم که هرچقدر تظاهر و پافشاری بر نظم خُرد رسمی و مبتنی بر حکم حکومتی بیشتر باشد، دامنه روش‌های متناقض برای حفظ آن «دروغ یا خیال» نیز بیشتر می‌شود. نظام‌های اقتصادی که صُلب‌ترین برنامه‌ریزی اقتصادی را دارند، معمولاً در کنار خود نظام‌های اقتصادی «زیرزمینی، خاکستری و غیررسمی» بزرگی پدید می‌آورند که به هزار و یک روش، آنچه را که از عهده نظام اقتصادی رسمی بر نمی‌آید، فراهم می‌کنند. [۱۲۷] وقتی این نظام اقتصادی جنبی و غیررسمی یا بی‌رحم سرکوب

1. microlandscape  
2. dark twin

شود، هزینه‌ای که بار می‌آورد، چیزی جز تباهی اقتصادی و گرسنگی نیست (جهش بزرگ روبه‌جلو<sup>۱</sup> و انقلاب فرهنگی در چین؛ نظام اقتصادی خودکفایی بدون پول در حکومت پول پوت<sup>۲</sup> در کامبوج). مجبور کردن مردم یک کشور به ماندن در سکونتگاه‌های دائمی و ثابت، معمولاً به تلبارشیدن جمعیت‌های بزرگ، غیرقانونی و غیررسمی در نواحی شهری می‌انجامد که در مکان‌های ممنوع مستقر می‌شوند. [۱۲۸] اصرار بر زیباشناسی انعطاف‌ناپذیر بصری در کانون (پایتخت)، به شکل‌گیری سکونتگاه‌ها و زاغه‌نشین‌هایی می‌انجامد که مملو از خانه‌به‌دوشان هستند؛ عاقبت آن خانه‌به‌دوش‌ها چیزی جز جاروکشیدن زمین، آشپزی برای ثروتمندان و مراقبت از فرزندان نورچشمی‌های حکومت نیست؛ همان نورچشمی‌هایی که در مراکز آراسته و برنامه‌ریزی‌شده پایتخت کار می‌کنند. [۱۲۹]

---

۱. جهش بزرگ روبه‌جلو (Great Leap Forward) به اقدام اقتصادی و اجتماعی حزب کمونیست چین از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ گفته می‌شود که برای تبدیل کردن چین به یک کشور کمونیستی از راه تشکیل مزارع اشتراکی انجام می‌گرفت. - م.

۲. پول پوت (Pol Pot) سیاست‌مدار انقلابی کامبوج (۱۹۲۵ تا ۱۹۸۸) بود که بین ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ نخست‌وزیری دولت به‌اصطلاح دموکراتیک کامبوج را بر عهده داشت. او که مارکسیست-لنینیست بود، سودای ساختن یک جامعه کشاورز را در سر می‌پروراند و دولت او کشاورزان را به‌زور به نزدیکی مرزها جابه‌جا کرد تا نزدیک مرزهای کشور در مزارع اشتراکی کار کنند. دولت او که خیال برابری مطلق در سر داشت، پول را از گردونه خارج کرد و تمام شهروندان ملزم شدند لباس هم‌شکل سیاه‌رنگ بپوشند. کشتارهای دسته‌جمعی او و سوءتغذیه و بیماری در آن زمان منجر به مرگ ۱/۵ تا ۲ میلیون شهروند کامبوج شد که تقریباً یک‌چهارم جمعیت کامبوج بود. - م.



---

فصل هشتم | رام کردن طبیعت: کشاورزی خوانایی و ساده سازی





بله، اجزای درشکه را بشمار - هنوز یک درشکه نشده است.

--

وقتی تصمیم‌گیری را شروع می‌کنی و به انتقاد می‌پردازی، سروکله قوانین و نام‌ها نمایان می‌شود؛

و هنگامی که سروکله نام‌ها پیدا می‌شود، باید بدانی که کجا دست بکشی.

### تائو - ته - چینگ<sup>۱</sup>

انتزاع‌های ساده‌انگارانه‌ای که برحسب ضرورت در نهادهای بزرگ دیوان‌سالارانه رخ می‌دهد، چنان‌که دیدیم، به هیچ‌وجه نمی‌تواند پیچیدگی‌های واقعی فرایندهای طبیعی یا اجتماعی را توضیح دهد. این دسته‌بندی‌های تجریدی، بیش از اندازه ناشیانه، ایستا و مصنوعی هستند و نمی‌توانند حق مطلب را درباره دنیایی ادا کنند که ادعای توصیفش را دارند.

کشاورزی تجددگرای اعلا که از حمایت دولت برخوردار شود، به دلایلی که خواهیم گفت، به تجربه‌هایی مشابه با آنچه گفته شد، اقدام کرده است. الگوی ساده «تولید و سود» در ترویج و تحقیقات کشاورزی به خوبی توانسته است اهداف پیچیده، انعطاف‌پذیر و برخاسته از مذاکره را محقق کند که همواره از دست کشاورزان واقعی و جوامع محلی آن‌ها برمی‌آمده است. چنان‌الگویی همچنین نتیجه یا تصویری از محیط کشاورزی - خرده‌اقلیم‌ها، رطوبت، جابه‌جایی آب، خرده‌منظره‌ها<sup>۲</sup> و سابقه حیات محلی - نبوده است. کشاورزی تجددگرای اعلا که نتوانسته است کثرت و پیچیدگی مزارع و دشت‌های حقیقی را درک کند و نمایش دهد، معمولاً توانسته است مزارع و دشت‌ها را چنان از بیخ‌وبین ساده جلوه دهد که آن‌ها آسان‌تر به چنگ فهم، سلطه و اداره [حکومت] درآیند. بر عبارت ساده‌سازی کشاورزی از بیخ‌وبین تأکید می‌کنم، زیرا می‌دانم که کشاورزی - حتی در ابتدایی‌ترین قالب‌ها و حتی در قالب نوسنگی<sup>۳</sup> - به ناچار معادل فرایند ساده‌سازی کثرت گیاهی طبیعت است. [۱] به غیر از این روش چگونه می‌توانیم به درک فرایندی برسیم که بشر برخی گونه‌های گیاهی مفید به حال خود را تقویت می‌کند و مانع رشد و بقای گونه‌های دیگری می‌شود که گمان می‌کند برای او مایه دردسر هستند؟

منطق نهفته در ساده‌سازی افراطی مزرعه، تقریباً همان منطقی است که در ساده‌سازی افراطی جنگل وجود داشت. البته، زراعت ساده‌سازی‌شده در واقع، قبل از آن شکل گرفت و سپس به الگوی جنگل‌داری علمی تبدیل شد. هدف اصلی چیزی جز

1. Tao-te-ching

۲. خرده‌منظره‌ها (microreliefs) به مشخصه‌های سطح زمین در ابعادی کوچک‌تر از ۱۵ متر گفته می‌شود. - م.

3. neolithic



بیشینه‌سازی محصول یا سود نبود. [۲] به این ترتیب، مفهوم جدیدی به مثابه «مزرعه الوار»<sup>۱</sup> را برای جنگل‌ها ساختند که یک تک‌گونه از درختان در دیف‌های مستقیم در آن کشت می‌شد و پس از «رسیدن»، برداشت می‌شد. پیش شرط چنین ساده‌سازی‌هایی، وجود بازار برای الوار و فشار رقابت - بر حکومت‌ها و نیز کاسب‌کارهای خطرپذیر - بود که می‌خواستند سود یا عایدی را به حداکثر برسانند. در مزرعه تک‌محصولی و جنگل تک‌گونه‌ای، از بی‌شماران گونه دیگر از جانداران غفلت می‌شد، مگر آن گونه‌های دیگر با سلامت و درآمد گونه‌های کشت‌شده ارتباط داشتند. این گونه تنگ‌اندیشی تا حد یک نتیجه یا محصول منفرد - که بی‌چون و چرا بیشترین سود یا منفعت مالی را داشت - نوعی توانایی تحلیلی به همراه دارد که جنگل‌داران و زراعت‌شناسان را قادر به ردیابی آثار دقیق سایر عوامل بر این متغیر واحد می‌کند. البته، در چارچوب چنین تفکری هیچ تردیدی درباره توانایی استثنایی این روش برای افزایش محصول وجود ندارد. با این حال، خواهیم دید که این نگرش قانع‌کننده ولی کوتاه‌نگرانه، حفره‌های نادیده‌حتمی دارد و پدیده‌هایی هست که در دایره دید کوتاه‌بین آن قرار نمی‌گیرد. به تعبیری دیگر، این کوتاه‌نگری گاهی باعث می‌شود که زراعت‌شناسی تولید<sup>۲</sup> نتواند عوامل بیرون از دایره تحلیل‌هایش را تشخیص دهد و به علت بحران‌های این شناخت ناقص، ناچار به پیروی از یک نگرش کامل‌تر گردد.

در این فصل خواهیم گفت که چرا الگوی کشاورزی پیشرفته و علمی - همان الگویی که در غرب معتدل و صنعتی موفق بوده است - اغلب در جهان سوم به شکست انجامیده است. چنان الگویی با وجود نتایج ناامیدکننده همیشگی، از پشتیبانی و کمک‌های نوگرایان در مستعمرات، حکومت‌های مستقل و نهادهای بین‌المللی برخوردار بوده است. یکی از زراعت‌شناسان که تجربه فراوان دارد، درباره آفریقا که تلخ‌کامی‌های جدی در این زمینه را تجربه کرد، چنین می‌گوید: «یکی از درس‌های خطیر که در حدود ۵۰ سال اخیر از پژوهش‌های بوم‌شناختی درباره کشاورزی آفریقا آموخته‌ایم، از این قرار است: گزینه «نوسازی افراطی» چنان سابقه اسفناکی ثبت کرده است که اکنون باید به‌طور جدی و دائمی، بازگشت به روش‌های کندتر و تدریجی‌تر را در پیش بگیریم». [۳]

در این بحث نمی‌خواهیم بر فلان یا بهمان علت تمرکز کنیم که فلان طرح یا بهمان محصول را به شکست کشاند. بی‌تردید آسیب‌های آشنای دیوان‌سالاری و نیز شیوه‌های آشکارا غارتگرانه، به شدت این ناکامی‌ها را بغرنج ساخته‌اند. با این حال، به نظر من خاستگاه این ناکامی‌ها را می‌توان در مرتبه‌ای ژرف‌تر پیدا کرد؛ به عبارتی، این شکست‌ها

1. timber farm  
2. production agronomy

در زمره شکست‌های نظام‌یافته هستند و حتی با در نظر گرفتن بهترین اوضاع فرضی از لحاظ کارایی و صداقت اجرایی نیز رخ می‌دادند.

در این شکست‌های نظام‌یافته<sup>۱</sup> حداقل ردپای چهار مؤلفه را می‌توان تشخیص داد. دو مؤلفه اول به خاستگاه تاریخی و هسته نهادی کشاورزی تجددگرای اعلا مربوط هستند. نخست آنکه چون این روش از مغرب‌زمین - با دمای معتدل و شرایط صنعتی - برخاسته است، حاملان و طرفداران تجددگرایی در برنامه‌ریزی کشاورزی، چندین فرض درباره کشت محصول و آماده‌سازی زمین را از مقتضای مغرب‌زمین وام گرفته‌اند که در سایر مناطق به‌درستی جواب نمی‌دهد. دوم آنکه با توجه به پیش‌فرض‌های مربوط به تخصص نهفته در برنامه‌ریزی کشاورزی تجددگرا، طرح‌های عملی همواره در خدمت قدرت و منزلت مسئولان و دستگاه‌های حکومتی ناظر بر آن طرح‌ها به کار گرفته شدند. [۴]

با این حال، مؤلفه سوم در مرتبه‌ای عمیق‌تر عمل می‌کند: کوتاه‌اندیشی نظام‌یافته و فاحش کشاورزی تجددگرای اعلا که گویی به استقبال برخی از قالب‌های تباهی می‌رود. توجه دقیق به اهداف تولیدگرایانه موجب می‌شود که این کوتاه‌اندیشی، تمام پیامدها غیر از رابطه بی‌واسطه بین نهاده‌های زراعی و میزان محصول را به کنج غفلت و ابهام بسپارد. به عبارتی، این طرزفکر به پیامدهای بلندمدت (ساختار خاک، کیفیت آب، روابط زمین‌داری) و نیز آسیب‌روش‌هایش بر طرف‌های ثالث - یا آنچه در اقتصاد رفاه، «آثار بیرونی»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود - بی‌توجهی می‌کند تا اینکه بالاخره این بی‌توجهی به تولید آسیب بزند.

در نهایت (مؤلفه چهارم)، همان قدرت تجربی کشاورزی علمی - یعنی فروض ساده‌کننده و توانایی‌اش در جدا کردن اثر یک متغیر واحد بر تولید کل - است که باعث ناتوانی‌اش در پرداختن به برخی پیچیدگی‌های عالم واقع می‌شود. به این ترتیب، کشاورزی تجددگرای اعلا مایل است که تمام روش‌های کشاورزی غیرمشابه با خودش را نادیده یا دست‌کم بگیرد.

مبادا که درباره انگیزه‌ام در این بحث دچار سوءتفاهم شوید. من فقط می‌خواهم تأکید کنم که بحث‌هایم نوعی حمله کلی به علم کشاورزی امروزی نیست، چه رسد که هجمه به فرهنگ پژوهش علمی باشد. علم زراعت‌شناسی پیشرفته با شیوه‌های پیشرفته‌اش در پرورش گیاهان، آسیب‌شناسی گیاهی، تحلیل تغذیه گیاهان، بررسی خاک،

### 1. systemic failures

۲. آثار بیرونی (externalities) به پیامدهای فعالیت‌های صنعتی یا تجاری یا فردی گفته می‌شود که بدون واردشدن و اثرگذاری بر قیمت‌های بازار، بر طرف‌های غیردخیل در این فعالیت‌ها اثر می‌گذارند. گرده‌افشانی زنبورها، ترافیک ناشی از استفاده از خودروهای شخصی، مصرف آب فراوان که از چاه‌های عمیق برای کشت محصولات کشاورزی استخراج می‌شود و هزاران مثال دیگر، در زمره آثار بیرونی هستند. - م.

و چیره‌دستی فنی‌اش، به پیدایش گنجینه‌ای از دانش تخصصی انجامیده است که اکنون حتی سنتی‌ترین کشاورزان نیز از آن استفاده می‌کنند. من در اصل می‌خواهم نشان دهم که «ادعاهای شاهانه» علم زراعت‌شناسی و ناتوانی‌اش در به رسمیت شناختن یا پذیرش دانشی که خارج از سرمشق‌های خودش بوده‌اند، فایده‌این علم برای بسیاری از کشاورزان را به شدت کاهش داده است. در اوضاعی که بسیاری از کشاورزان - چنان‌که خواهیم دید - با عمل‌گرایی محض، هشیاری به خرج می‌دهند تا هرگونه دانش را از «هر» منبعی که باشد و به دردشان بخورد، بشناسند و به کار بگیرند، برنامه‌ریزان کشاورزی امروزی بسیار کمتر از این کشاورزان به سایر شیوه‌های دانستن و شناختن بها می‌دهند.

## انواع ساده‌سازی‌های کشاورزی

### کشاورزی اولیه

زراعت خودبه‌خود نوعی ساده‌سازی است. حتی ابتدایی‌ترین قالب‌های کشاورزی نیز معمولاً به ایجاد یک چشم‌انداز گیاهی ختم می‌شود که کمتر از یک چشم‌انداز طبیعی و دست‌کاری نشده تنوع دارد. محصولاتتی که انسان کشت کرده است، وقتی به‌طور کامل اهلی شوند، برای بقای خود به کار و مدیریت کشاورزان وابسته می‌شوند (پاک‌سازی زمین، سوزاندن بوته‌ها، شخم‌زدن خاک، وجین، هرس و کوددهی و غیره). به تعبیر دقیق‌تر، یک محصول در مزرعه تا وقتی چشم‌اندازی تصنعی ایجاد نمی‌کند که تمام گونه‌های جانوران - شامل انسان - در خلال فعالیت یافتن و گردآوری خوراک، محیط خود را جرح و تعدیل کنند. با این حال، تردیدی نیست که اکثر گونه‌های کشت‌شده به دست انسان اندیشه‌ورز<sup>۱</sup> چنان با تغییر یافتن محیط پیرامون خویش خو گرفته‌اند که به «هیولاهای زیست‌شناختی» تبدیل گشته و قادر به بقا در محیط وحشی و بکر نیستند. [۵]

هزاران سال تغییر و گزینش آگاهانه انسان به نفع آن گونه‌های زراعی عمل کرد که با خویشاوندان وحشی و علفی خود، تفاوت‌های بنیادین دارند. [۶] میل به آسودگی، ما انسان‌ها را واداشته است تا گیاهانی با دانه‌های درشت و جوانه‌زنی آسان را انتخاب کنیم که شکوفه‌های بیشتر و در نتیجه، میوه‌های بیشتر دارند، یا میوه‌هایشان به آسانی از پوست یا دانه جدا می‌شود. به این ترتیب، ذرت اهلی، چند خوشه کم‌تعداد با هسته مرکزی بزرگ دارد، در حالی که ذرت وحشی یا نیمه‌وحشی، چندین ساقه کوچک با هسته‌های کوچک دارد. بیشترین تفاوت‌ها از این لحاظ را

1. Homo sapiens

بین آفتابگردان‌های تجاری با گل‌های بسیار بزرگ و پُر دانه، و خویشاوند ریزجسته‌اش در بیشه‌زارها می‌توان مشاهده کرد.

البته کشاورزان غیر از خود موضوع میزان برداشت محصول، سایر ویژگی‌ها از قبیل بافت، طعم، رنگ، کیفیت ذخیره‌سازی، ارزش زیبایی‌شناختی، مشخصات دانه‌ها در هنگام آسیاب‌شدن و بختن و غیره را در انتخاب خود وارد کرده‌اند. دامنه‌خواست‌های انسان باعث شده است که فقط یک گونه بی‌عیب و نقص از یک محصول در نظر گرفته نشود، بلکه انواع گونه‌ها کشت شوند که هر کدام یک ویژگی منحصر به فرد دارد. به این ترتیب، اکنون انواع گونه‌های جو برای پوره، نان، آبجو و تغذیه دام کشت می‌شود و به همین ترتیب «ذرت خوشه‌ای شیرین برای گاززدن، انواع سپیددانه برای نان، انواع ریز، تیره یا قرمز رنگ برای آبجو، و انواع کلفت‌ساقه و پُرسبوس برای ساخت خانه و سبد کاشته می‌شوند». [۷] البته بیشترین فشارها در گزینش گونه‌ها ناشی از اضطراب مفرط کشاورزان است که نمی‌خواهند گرسنه بمانند. این اساسی‌ترین دغدغه‌های بقا منجر به کشت گونه‌های بسیار متنوع شده و با اصطلاح «نژادهای روستایی»<sup>۱</sup> متنوع شناخته می‌شود. نژادهای روستایی از لحاظ ژنتیک جمعیت‌های متغیری هستند که واکنش آن‌ها به ترکیب خاک، میزان رطوبت، دما، نور خورشید، بیماری‌ها و آفت‌ها، خرده‌اقلیم‌ها و غیره با هم فرق دارد. کشاورزان سنتی که به‌مرور زمان همچون گیاه‌شناسان عمل‌گرا و حاذق عمل کرده‌اند، عملاً هزاران نژاد روستایی از هر گونه واحد ساخته‌اند. دانش کاربردی دربارهٔ بسیاری از این نژادهای روستایی - اگر نگوئیم همه آن‌ها - کشاورزان را از انعطاف‌پذیری فوق‌العاده برای رویارویی با عوامل محیطی برخوردار کرد که پیش‌تر به هیچ‌وجه در کف ایشان نبود. [۸]

تاریخچه طولانی این همه نژاد روستایی، حداقل به دو دلیل برای بحث ما اهمیت دارد. نخست آنکه گرچه بسیاری از کشاورزان اولیه به دگرگون‌سازی و ساده‌سازی محیط طبیعی پیرامون خود روی آوردند، علاوه بر این به رونق‌دادن به برخی از تنوع‌ها نیز علاقه داشتند. تلفیق علاقه متنوع ایشان و نگرانی بابت تأمین غذا باعث شد که آن مردم ناچار به گزینش و حفاظت از نژادهای روستایی متعدد باشند. گوناگونی و تغییرپذیری ژنتیکی محصولاتی که ایشان پرورش می‌دادند، نوعی بیمه یا ضمانت ذاتی علیه خشک‌سالی، سیل، بیماری‌های گیاهی، آفت‌ها و بدبیلی‌های آب‌وهوایی فصلی پدید می‌آورد. [۹] یک عامل بیماری‌زا ممکن است به فلان نژاد روستایی آسیب بزند و به دیگری خیر؛ بعضی نژادهای روستایی در خشک‌سالی خوب دوام می‌آورند و برخی در پُرآبی؛ بعضی در خاک رُس خوب رشد می‌کنند و بعضی دیگر در خاک شنی. آن کشاورزان با توسل به تعداد

کثیری قمار محتاطانه که به خوبی با اوضاع خرد محلی تنظیم شده بود، قابلیت اطمینان یک محصول پُرطاقت را به حداکثر می‌رساندند.

تنوع نژادهای روستایی از جنبه‌ای دیگر نیز مهم است. «تمام» محصولات امروزی که اهمیت اقتصادی دارند، نتیجه نژادهای روستایی هستند. همه موارد پرورش علمی محصولات تا حدود سال ۱۹۳۰ چیزی جز فرایند گزینش از میان نژادهای روستایی موجود نبود. [۱۰] نژادهای روستایی، اجداد وحشی آن‌ها و «گیاهان زراعی خودرو»،<sup>۱</sup> ثمره «پروتوپلاسم‌های زایشی»<sup>۲</sup> یا ذخیره موجودی بذریه‌هایی هستند که کشاورزی پیشرفته به آن‌ها متکی است. به تعبیری، چنان‌که جیمز بویس<sup>۳</sup> گفته است، گونه‌های امروزی و کشاورزی سنتی، مکمل - و نه جانشین یکدیگر - هستند. [۱۱]

### کشاورزی قرن بیستم

زراعت پیشرفته، صنعتی و علمی - که با کشت تک‌محصولی، مکانیزاسیون، گونه‌های پیوندی، کاربرد کودها و آفت‌کش‌ها و سرمایه‌بربودن شناخته می‌شود - نوعی یکسان‌سازی را در کشاورزی پدید آورده که در تاریخ سابقه نداشته است. این ساده‌سازی که بسیار دامنه‌دارتر از کشت تک‌محصولی در جنگل‌داری علمی بوده است، متضمن تنگ‌شدن دامنه تنوع ژنتیکی و آکنده از تبعاتی است که ما تازه در ابتدای راه شناخت آن‌ها قرار داریم. یکی از منابع اصلی برای افزایش همسانی یا یکنواختی در محصولات، فشارهای شدید تجاری با هدف حداکثرسازی سود در بازار انبوه رقابتی است. به این ترتیب، تلاش برای افزایش تراکم کشت که به معنای رشد بهره‌وری زمین است، کشاورزان را به انتخاب گونه‌هایی سوق داد که تراکم را تحمل می‌کنند. افزایش تراکم کشت به تشدید مصرف کودهای تجاری و در نتیجه، به انتخاب زیرگونه‌هایی انجامید که میزان جذب و واکنش آن‌ها به کودها (به‌ویژه نیتروژن) زیاد است. در عین حال، رشد سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای که روال یکسان برای ترابری، بسته‌بندی و نمایش محصولات دارند، به شدت بر علاقه‌مندی به یکنواختی اندازه، شکل، رنگ و «جاذبه بصری» محصولات کشاورزی دامن زده است. [۱۲] این فشارها در مجموع به تمرکز بر تعداد اندکی از محصولات زراعی انجامیده است که این معیارها را برآورده می‌سازند و از برخی معیارهای نامطلوب دور هستند.

با این حال، ایجاد همسانی در مزرعه را با دقت در منطق مکانیزاسیون، بهتر می‌توان درک کرد. چون قیمت عوامل تولید حداقل از سال ۱۹۵۰ به نفع تعویض نیروی کار انسانی با ماشین‌آلات کشاورزی بوده است، زارعان به دنبال گونه‌هایی بوده‌اند که با مکانیزاسیون

1. escapes

۲. پروتوپلاسم زایشی (germ plasm) نوعی پروتوپلاسم است که بدون تغییر از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در هر فرد، یاخته‌های بدنی (soma) را پدید می‌آورد، ولی خود از تأثیر تغییرات محیطی در امان می‌ماند. - م.

3. James Boyce

سازگار باشند. آن‌ها محصولات پیوندی را انتخاب کرده‌اند که طبیعت آن‌ها با تراکتورها و سم‌پاش‌ها ناسازگار نباشد، هم‌زمان با یکدیگر به عمل بیایند، و بتوان همه را با یک بار عبور ماشین برداشت کرد.

چون فنون ساختن محصولات پیوندی نیز تقریباً در همان دوره پیشرفت کرد، گام آخر نیز برای رسیدن به گونه‌های جدیدی طی شد که دقیقاً برای مکانیزاسیون ساخته شده بودند. چنان‌که جک رالف کلوپنبرگ<sup>۱</sup> می‌گوید، «تنوع ژنتیکی، دشمن مکانیزاسیون است». [۱۳] ساختن گونه‌های پیوندی ذرت - که حاصل تولید مثل اعقاب دو نسل خویشاوند هستند - به تولید گیاهان کاملاً مشابه از لحاظ ژنتیکی می‌انجامد که برای مکانیزاسیون عالی هستند. گونه‌هایی که برای تناسب با ماشین‌آلات طراحی شدند، حتی از ۱۹۲۰، یعنی وقتی ساخته شدند که هنری والاس به یکی از سازندگان ماشین‌های درو پیوست تا گونه ذرت جدید و کاملاً شق‌ورق خودش را که یک ساق قوی برای اتصال خوشه به ساقه اصلی داشت، برداشت کند. از آن پس قلمرویی جدید و تمام‌وکمال از پرورش گیاهان به نام «مهندسی گیاهی»<sup>۲</sup> زاده شد تا دنیای طبیعی را با پردازش ماشین‌ها منطبق سازد. دو تن از طرفداران مهندسی گیاهی گفتند «ماشین‌ها ساخته نمی‌شوند تا محصولات را برداشت کنند، بلکه در واقع، محصولات را باید طوری طراحی کرد که بتوانند با ماشین‌ها درو شوند». [۱۴] محصول که پیش از آن باید با خاک و زمین منطبق می‌شد، از آن پس با مکانیزاسیون سازگار گشت. محصول «سازگار با ماشین»<sup>۳</sup> پرورش داده شد تا سلسله‌ای از ویژگی‌ها را در خود جای دهد که به سهولت درو شدن با ماشین ربط داشتند. از مهم‌ترین ویژگی‌های جدید می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: انعطاف‌پذیری، خوشه میوه متمرکز، یکنواختی در اندازه و ساختار گیاه، کوتاه‌قامت بودن (به‌ویژه برای درختان میوه)، و میوه‌هایی که به آسانی از درخت جدا شوند. [۱۵]

ساخته شدن «گوجه‌فرنگی سوپرمارکتی» با تلاش جک هانا<sup>۴</sup> از دانشگاه کالیفرنیا در اواخر دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰ را می‌توان نمونه‌ای اولیه و بارز از این تحول دانست. [۱۶] محققان که به‌علت کمبود نیروی کار در خلال جنگ جهانی انگیزه پیدا کرده بودند، عزم خود را برای اختراع دروگر مکانیکی و نیز پرورش گوجه‌ای که با آن دروگر سازگار باشد، جزم کردند. گیاهی که در نهایت برای این هدف ساخته شد، از پیوند گونه‌های پایه کوتاه به دست آمد، گوجه‌هایی به بار می‌آورد که هم‌زمان به عمل می‌آمدند، هم‌اندازه بودند، دیواره‌هایشان محکم بود و سفت و گوشتی و بدون

1. Jack Ralph Kloppenberg

2. phytoengineering

3. machine-friendly

4. G. C. Jack Hanna

ترک بودند. گوجه‌های جدید را وقتی سبز بود برداشت می‌کردند تا به علت فشار دندانه‌های ماشین له نشود و در خلال حمل به مقصد، با گاز اتیلن به‌طور مصنوعی به عمل می‌آوردند (قرمز می‌کردند). نتیجه کار، گوجه‌های کوچک و هم‌اندازه زمستانی بود که در جعبه‌های چهارتایی به فروش می‌رفت و چند دهه تمام قفسه‌های سوپرمارکت‌ها را اشغال کرد. مزه و ارزش غذایی محصول، نسبت به سازگاری‌اش با ماشین در مرتبه دوم قرار می‌گرفت. اگر قدری همدلانه‌تر به موضوع بنگریم، می‌توانیم بگوییم که پرورش دهندگان گوجه هرچه را از دستشان برمی‌آمد برای ساختن بهترین گوجه‌ای انجام دادند که با محدودیت‌های دشوار مکانیزاسیون سازگار باشد.

الزامات حداکثرسازی سود و به‌این‌ترتیب، مکانیزه کردن برداشت محصول، به‌شدت توانست که هم مزرعه و هم محصول را دگرگون کند و در معرض ساده‌سازی قرار دهد. ماشین‌ها که نسبتاً غیرمنعطف و غیرگزینشی هستند، در زمین‌های کاملاً مسطح و با گیاهان مشابه و هم‌اندازه‌ای خوب کار می‌کنند که میوه‌های یکنواخت با میزان رسیدگی یکسان داشته باشند. علم زراعت‌شناسی به خدمت گرفته شد تا این آرمان را دسترس‌پذیرتر سازد: مزارع پهناور و کاملاً مسطح؛ آبیاری یکنواخت و مواد غذایی یکنواخت برای تنظیم رشد؛ استفاده بی‌محابا از علف‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها و حشره‌کش‌ها برای حفظ سلامت یکنواخت محصول در تمام مزرعه؛ و مهم‌تر از همه، فنون پرورش گیاه که بتواند بهترین گونه زراعی را بسازد.

#### پیامدهای ناخواسته ساده‌سازی

کمپته‌ای در شورای تحقیقات ملی ایالات متحده با بررسی تاریخچه مهم‌ترین بیماری‌های همه‌گیر محصولات - که از قحطی سیب‌زمینی در ۱۸۵۰ آغاز شد - چنین نتیجه‌گیری کرد: «این تجربه‌ها به‌وضوح نشان می‌دهد که کشت تک‌محصولی و یکنواختی ژنتیکی موجب شیوع همه‌گیری‌ها می‌شود. فقط کافی است یک انگل به صحنه بیاید که بتواند از این آسیب‌پذیری به‌نفع خود استفاده کند. اگر کل مساحت کشت شده به‌طور یکنواخت آسیب‌پذیر باشد، اوضاع برای آن انگل بسیار بهتر خواهد بود. به همین ترتیب بود که بیماری‌های ویروسی توانستند چغندر قند را با زردشدن، هلورا با زردشدن، سیب‌زمینی را با ویروس برگ‌لوله‌کن و ویروس‌های X و Y، کاکائو را با جوانه‌های متورم، شبدر را با مرگ ناگهانی، نیشکر را با لکه‌های چهارخانه، و برنج را با هوجا بلانکا<sup>۱</sup> از پای درآورند». [۱۷] وقتی لکه قارچی برگ ذرت باعث شد که تمام محصول ذرت در سال ۱۹۷۰ تباه شود، از آن کمپته خواسته شده بود که

آسیب‌پذیری ژنتیکی در کلیه محصولات عمده زراعی را بررسی کند. دونالد جونز<sup>۱</sup> - یکی از پیشگامان در پرورش ذرت پیوندی - مشکلات و دردهای احتمالی فقدان تنوع ژنتیک را پیش‌بینی کرده بود: «گونه‌هایی که تبار ژنتیکی خالص و یکنواخت دارند، تا وقتی اوضاع محیطی خوب باشد و این گونه‌ها به درستی در برابر انواع آفت‌ها محافظت شوند، بسیار پُر محصول هستند، ولی با وخیم شدن عوامل و شرایط بیرونی، نتیجه‌ای فاجعه‌بار رخ می‌دهد... که ناشی از انگل‌های کشنده جدید است» [۱۸].

منطق همه‌گیری بیماری‌های محصولات، در اصل نسبتاً سراسر است. تمام گیاهان تا اندازه‌ای در برابر عوامل بیماری‌زا مقاومت دارند و درگیر این صورت، خودشان و آن عامل بیماری‌زا (در صورتی که فقط به آن گیاه حمله کند) از میان می‌رفتند. در عین حال، تمام گیاهان از لحاظ ژنتیک در برابر برخی عوامل بیماری‌زا آسیب‌پذیر هستند. اگر در مزرعه‌ای فقط گیاهانی با ویژگی‌های ژنتیکی یکسان - از قبیل گیاهان پیوندی یکسان یا همانند<sup>۲</sup> - وجود داشته باشد، آنگاه هر گیاه دقیقاً به یک شیوه در معرض خطر عامل بیماری‌زا - اعم از ویروس، قارچ، باکتری یا کرم حلقوی<sup>۳</sup> - قرار دارد. [۱۹] چنان مزرعه‌ای یک مکان عالی برای انتشار و رشد همان گونه یا نوع جهش‌یافته‌ی عامل بیماری‌زایی است که روی همین محصول خاص، رشد و تغذیه می‌کند. سکونتگاه یکنواخت و یکسان برای این عامل بیماری‌زا - همان سکونتگاهی که از این گیاهان در آن فراوان است - فشار انتخاب طبیعی<sup>۴</sup> را طوری تشدید می‌کند که به نفع این عامل بیماری‌زای خاص است. با توجه به مناسب بودن اوضاع فصلی برای تکثیر این عامل بیماری‌زا (دما، رطوبت، باد و غیره)، تمام شرایط مطلوب برای رشد تصاعدی همه‌گیری فراهم است. [۲۰]

ولی تنوع برخلاف توصیف قبلی، دشمن همه‌گیری است. در مزرعه‌ای که گونه‌های فراوان از گیاهان وجود دارند، فقط چند گونه منفرد احتمالاً در معرض یک عامل بیماری‌زای مشخص قرار دارند و آن چند گونه هم در سراسر مزرعه پراکنده‌اند، پس منطق ریاضیاتی همه‌گیری از بین می‌رود. [۲۱] چنان‌که شورای تحقیقات ملی آمریکا نیز گفته بود، مزرعه تک‌محصولی باعث تشدید آسیب‌پذیری می‌گردد، زیرا تمام اعضای یک گونه گیاهی، میراث ژنتیکی مشابه دارند. ولی وقتی مزرعه را نژادهای روستایی متنوع و متعدد از یک گونه بیوشانند، خطر به شدت کاهش می‌یابد. هرگونه روش کشاورزی که تنوع زمانی و مکانی را افزایش دهد - خواه چرخش محصول باشد، خواه درهم‌کاری در یک مزرعه یا در یک منطقه - به مثابه سدی در برابر گسترش همه‌گیری هاست.

1. Donald Jones
2. clone
3. nematode
4. natural selection



شیوه استفاده امروزی از آفت‌کش‌ها که در پنجاه سال گذشته رایج شده است، مشخصه‌ای تفکیک‌ناپذیر از این آسیب‌پذیری ژنتیکی است که با پیشرفت‌های علمی بی‌ربط نیست. گیاهان پیوندی بسیار یکسان و یکنواخت هستند و به همین دلیل چنان مستعد بیماری‌اند که محیط رشد آن‌ها را فقط با اقدامات شبه‌قهرمانانه می‌توان مهار کرد. این گیاهان پیوندی مانند انسان بیماری هستند که سیستم ایمنی‌اش معیوب است و باید در محیطی ضد عفونی و عاری از بیماری نگهداری شود، مبادا که عفونتی فرصت طلب بر او چیره گردد. امروزه مزرعه ضد عفونی و بدون بیماری را با کاربرد بی‌حد و حساب آفت‌کش‌ها محقق کرده‌اند. [۲۲]

ذرت که فراوان‌ترین گیاه کشت‌شده در ایالات متحده (حدود ۳۵ میلیون هکتار در سال ۱۹۸۶) و نخستین محصول پیوندی است، وضعیتی عالی برای ابتلا به ددرس‌های حشرات، بیماری و علف‌های هرز دارد. [۲۳] ذرت حدود یک‌سوم بازار علف‌کش‌ها و یک‌چهارم بازار حشره‌کش‌ها را به خود اختصاص داده است. [۲۴] طبق نظریه انتخاب طبیعی، یکی از آثار بلندمدت که پیش‌بینی‌پذیر است، ظهور نسل‌های مقاوم در میان حشرات، قارچ‌ها و علف‌های هرز است که باید مقدار آفت‌کش بیشتر یا مواد شیمیایی جدیدی را برای مهار آن‌ها استفاده کرد. برخی عوامل بیماری‌زا، چنان‌که پیش‌بینی می‌شد، به «مقاومت نسلی»<sup>۱</sup> در برابر یک گروه کامل از آفت‌کش‌ها رسیده‌اند. [۲۵] وقتی نسل‌های بیشتری از عامل بیماری‌زا در معرض آفت‌کش قرار بگیرند، احتمال ظهور رگه‌ها یا تیره‌های مقاوم نیز بیشتر خواهد شد. آفت‌کش‌ها علاوه بر تبعات ددرس‌سازی که در خاک، آب‌های زیرزمینی، سلامت انسان و زیست‌بوم به جا می‌گذارند، برخی از بیماری‌های گیاهی موجود را وخیم‌تر کرده و حتی بیماری‌های جدیدی ایجاد می‌کنند. [۲۶]

قبل از پیدایش لکه قارچی ذرت در سال ۱۹۷۰ در جنوب آمریکا، ۷۱ درصد از مساحت زمین‌های ذرت‌کاری فقط با شش گونه پیوندی کشت می‌شد. متخصصانی که درباره لکه قارچی تحقیق می‌کردند، درباره فشارهای مکانیزاسیون و یکنواختی محصول که منجر به تنگ‌شدن دایره ژنتیکی پایه ذرت شده بود، هشدار دادند. در آن گزارش گفته شد: «همسانی مشکل و موضوع اصلی است». [۲۷] اکثر پیوندی‌ها با روش عقیم‌کردن نرینگی<sup>۲</sup> و کاربرد «سیتوپلاسم تگزاس»<sup>۳</sup> ساخته شدند. همین همسانی بود که کار را برای حمله قارچ هلمین‌توسپوریوم مایدیس<sup>۴</sup> آسان می‌کرد، ولی پیوندهایی که بدون سیتوپلاسم تگزاس ساخته شدند، آسیب جزئی می‌دیدند. آن عامل بیماری‌زا تازه نبود و کمیته شورای

1. cross-resistance

2. male-sterile

3. Texas cytoplasm

4. Helminthosporium maydis

تحقیقات ملی در گزارش خود نوشت که گمان می‌کند آن بیماری از وقتی وجود داشته است که اسکوانتو<sup>۱</sup> به زائران نشان داد چگونه باید ذرت را بکارند. گرچه اچ. مایدیس ممکن است گاه‌به‌گاه تیره‌های کشنده‌تری تولید کرده باشد، «ذرت آمریکایی متنوع‌تر از آن بود که جای پای خوبی برای یک تیره جدید از این آفت مهیا کند». [۲۸] آنچه جدید بود، آسیب‌پذیری میزبان بود.

در آن گزارش به‌طور مستند اشاره شد که «اکثر محصولات زراعی اصلی به‌شدت از لحاظ ژنتیکی یکنواخت بوده و به‌شدت در برابر همه‌گیری‌ها آسیب‌پذیر شده‌اند». [۲۹] معلوم شد که پروتوپلاسم زایشی<sup>۲</sup> غیر بومی از یک نژاد روستایی نادر مکزیک می‌تواند راه‌حل پرورش پیوندهای جدیدی باشد که کمتر در برابر لکه قارچی آسیب‌پذیر هستند. در این‌گونه بیماری‌ها و مثال‌های مشابه متعدد، فقط تنوع ژنتیک - تنوعی که در تاریخچه طولانی شکل‌گیری نژادهای روستایی به دست غیر متخصصان پدید آمده بود - گره‌گشا شد. [۳۰] کشاورزی پیشرفته، ساده‌شده و یکسان‌سازی‌شده نیز مانند نظم رسمی در بخش برنامه‌ریزی‌شده برازیلیا یا کشاورزی اشتراکی، بقای خود را مدیون «همتای پنهان» خود یعنی روش‌ها و تجربه‌های غیررسمی است و در نهایت، انگل وار دست به دامان آن‌ها می‌شود.

## کلیات کشاورزی تجددگرایی اعلا

الگو و نوید و وعده و وعید تجددگرایی در کشاورزی آمریکا به‌مدت سه دهه - از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ - کاملاً سلطه‌جویانه و به‌مثابه «الگوی صادراتی» غالب بود. صدها طرح آبیاری و سدسازی که تقریباً مبتنی بر الگوی «دستگاه مسئول دره تنسی» (TVA) بودند، در آن دوره آغاز شدند؛ طرح‌های متعدد بزرگ و بسیار پرهزینه با بوق و کرنا افتتاح شدند؛ و هزاران مشاور کشاورزی به این سو و آن سو گسیل گشتند. رشته‌ای پیوسته از افراد و افکار در آن جریان دیده می‌شد. اقتصاددان‌ها، مهندسان، زراعت‌شناسان و برنامه‌ریزان که در TVA کار کرده بودند، وزارت کشاورزی ایالات متحده، وزارت خزانه‌داری که متأثر از سازمان ملل عمل می‌کرد، سازمان غذا و دارو، و USAID همگی تجربه‌ها و افکار خود را به میدان آوردند. تلفیقی از سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا، وعده‌های وام و کمک، نگرانی درباره افزایش جمعیت و کمبود غذا، و بهره‌وری چشمگیر در کشاورزی ایالات متحده موجب شد که بدون اغراق، اعتماد به نفس فراوان در الگوی آمریکایی شکل بگیرد.

۱. اسکوانتو (Squanto) عضو یکی از قبایل سرخ‌پوستی آمریکای شمالی (۱۵۸۵ تا ۱۶۲۲) بود و گمان می‌رود او رابط بین جمعیت سرخ‌پوست نیوانگلند و جمعیت زائران سفیدپوست بوده است. - م.

2. germ- plasm

چند منتقد از قبیل راشل کارسون<sup>۱</sup> تردید درباره آن الگورا آغاز کرده بودند، ولی صدای ایشان در میان صداهای بی‌شمار هیاهوی جمعی خیال‌بافانی گم می‌شد که آینده پیش رو را درخشان و فارغ از محدودیت می‌دیدند. نمونه‌ای بارز از خوش‌بینی‌های مذکور را می‌شد در مقاله جیمز بیلارد<sup>۲</sup> با عنوان «غذای بیشتر برای ما میلیون‌ها انسان در حال تکثیر: انقلاب در کشاورزی آمریکا»<sup>۳</sup> مشاهده کرد. مقاله او در نسخه ۱۹۷۰ از نشنال جئوگرافیک<sup>۴</sup> منتشر شد. [۳۱] نگرش آن مقاله درباره مزرعه‌های آینده که در شکل ۳۴ شرح داده شده است، نوعی توهّم سرگردان نبود و به مخاطب گفته شد که «با راهنمایی متخصصان وزارت کشاورزی ایالات متحده» شکل گرفته است. جملات بیلارد سرتاسر ستایشی بلندبالا از مکانیزاسیون، مظاهر علمی و مقیاس عظیم بود. او به پشتوانه قدرت جادویی فنون علمی، فرایند ساده‌سازی چشم‌اندازها و متمرکز شدن فرماندهی را مجسم کرده بود: مزارع بزرگ‌تر با درختان کمتر و حصارها و جاده‌های کمتر؛ قطعه زمین‌هایی «به طول چندین کیلومتر و عرض نود متر»؛ مهار کردن آب‌وهوا که از وقوع طوفان‌های تگرگ و تندبادها جلوگیری می‌کرد؛ انرژی هسته‌ای که «تپه‌ها را صاف می‌کرد» و از آب دریا آب شیرین برای آبیاری فراهم می‌کرد؛ ماهواره‌ها، حسگرها و هواپیماهایی که همه‌گیری بیماری‌ها در سراسر سیاره زمین را رصد می‌کردند، درحالی‌که کشاورز با آسودگی در برج مراقبت خود در مزرعه نشسته بود<sup>۵</sup>.

مرام کشاورزی آمریکا در مقیاس عملیاتی و برای صادرات، دقیقاً همین

1. Rachel Carson
2. James Billard
3. "More Food for our Multiplying Millions: The Revolution in American Agriculture"
4. National Geographic

۵. اگر از شنیدن این جملات مضحک به خنده و شگفتی افتاده‌اید، لازم است دقت کنید که هم‌اکنون در سال ۲۰۲۰ (و نه ۱۹۷۰) حرف‌هایی به مراتب عجیب‌تر و احمقانه‌تر از دهان دانشمندان و محققان طراز اول دنیا در زمینه‌های دیگر به زبان آورده می‌شود که هدف آن‌ها تغییر نکرده است: فراهم کردن بودجه، امکانات، شغل و منزلت برای دانشمندان و دانشگاهیان، و علاوه بر آن، ارضای کنجکاوی علمی آن‌ها با آزمودن آخرین دستاوردهای علمی (همان چیزی که مثلاً انگیزه و اشتیاق فعالیت در نخستین تأسیسات ساخت بمب هسته‌ای در سراسر دنیا را نیز فراهم کرد). در همین سال ۲۰۲۰ شایدان فریکاری که البته در زمره دانشمندان طراز اول هستند، ادعا می‌کنند که پژوهش درباره امکان زندگی در مریخ و سیارات دیگر - پژوهش‌هایی با هزینه‌های سرسام‌آور - کاملاً ضروری است و باید همچنان از بودجه‌های هنگفت برخوردار باشد، زیرا شاید زمین به‌زودی قابل سکونت نباشد و آنگاه انسان با دانش حاصل از این پژوهش‌ها می‌تواند در کرات دیگر - از قبیل مریخ - به زندگی خود ادامه دهد. انسانی که با حرص و خودخواهی باعث شد تا این کره پهناور با نعمت‌های بی‌شمار، در معرض نابودی قرار گیرد، حالا می‌خواهد در جای دیگری از فضا که در آن آب، اکسیژن و تمام سازوکارهای پیشرفته و پیچیده حیات خبری نیست و حتی یک زیست‌بوم زنده و ساده ندارد، زندگی جدیدی را با خوبی و خوشی و به‌لطف تحقیقات ارزشمند این ناجیان بشریت، به دیگران وعده دهد، درحالی‌که فقط برای سفر و رسیدن هر انسان به آن مکان، میلیون‌ها دلار هزینه لازم است! - م.

باورهای راسخ بنیادین را داشت. صادرکنندگان آمریکایی و مشتریان مشتاق آن‌ها هر دو به این حقایق پایبند بودند: کارایی فنی برتر در مزارع بزرگ‌مقیاس، اهمیت مکانیزاسیون برای صرفه‌جویی در نیروی کار و غلبه بر تنگناهای فنی، برتری کشت تک‌محصولی و پیوندی‌ها بر کشت چندمحصولی و نژادهای روستایی، و مزایای کشاورزی با نهاده‌های گزاف از قبیل کودهای تجاری (شیمیایی) و آفت‌کش‌ها. مهم‌تر از هرچیز، آنان به‌جای پیشرفت‌های گام‌به‌گام، به طرح‌های بزرگ، یکپارچه و برنامه‌ریزی‌شده اعتقاد داشتند، زیرا طرح‌های بزرگ و سرمایه‌بر را می‌شد در قالب فعالیت‌های صرفاً فنی برنامه‌ریزی کرد که به طراحی مزارع اشتراکی شوروی - همان‌ها که در اتاق یک هتل در شیکاگو تنظیم شدند - شباهت داشتند. هرچقدر محتوای صنعتی یک طرح بیشتر بود و محیط آن طرح را بیشتر می‌شد با آبیاری مهارشده، با مواد مغذی، تراکتورها و کمباین‌ها و آماده‌سازی زمین‌های مسطح، یکنواخت کرد، آنگاه کارها کمتر به بخت و تصادف واگذار می‌شد. [۳۲] گویی خاک محلی، چشم‌انداز محلی، نیروی کار محلی، ابزارهای محلی و آب‌وهوای محلی تقریباً برای طرح‌های «ازپیش‌تعیین‌تکلیف‌شده»، هیچ اهمیتی نداشتند. درعین‌حال، در طرح‌هایی که مطابق این اصول تنظیم می‌شد، بر تخصص فنی برنامه‌ریزان، امکان نظارت مرکزی و حتی بیشتر از این‌ها بر یک «پیمانانه»<sup>۱</sup> تأکید می‌شد که گویی برای تمام مکان‌ها می‌تواند بارها دوباره به کار برود. مزایای این طرح‌ها همچنین در نظر آن دسته از نخبگان محلی جای چون‌وچرا نداشت که می‌خواستند ریاست خود را با توسل به طرح‌های نمایشی پیشرفته و امروزی حفظ کنند یا به دست بیاورند.

اکنون سرنوشت غم‌انگیز اکثر قریب‌به‌اتفاق این طرح‌ها - اعم از خصوصی و عمومی - چیزی است که در بایگانی‌ها ثبت شده است. [۳۳] آن طرح‌ها در اکثر موارد علی‌رغم یارانه‌های اعتباری بی‌حدوحساب و حمایت‌های جدی دولتی، به شکست انجامیدند. گرچه هر شکستی مشخصه‌های ویژه و عجیب‌وغریب داشت، توسل به انتزاع و تجربید افراطی بود که اکثر آن طرح‌ها را به ناکامی کشاند. خواهیم دید که در آن طرح‌ها یقین و انتزاع «وارداتی»، بر توجه دقیق به مقتضا و اوضاع محلی پیشی گرفته بود.



شکل ۳۴. طرحی از مزرعه آینده که دیوید ملتنزر - یکی از کارشناسان وزارت کشاورزی ایالات متحده - در دهه ۱۹۷۰ در یکی از شماره‌های نشنال جئوگرافیک رسم کرد. در شرح آن تصویر، مشخصات مزرعه قرن بیست و یکم به تفصیل بیان شده بود: «غله‌زارها همچون آب‌راه‌های قابل کشتیرانی امتداد یافته‌اند و آغل‌های احشام به آپارتمان‌های سربرافراشته شباهت دارد... در کنار خانه‌مزرعه پیشرفته، یک برج مراقبت پیشرفته سرنگبندی قرار دارد که با یک رایانه، اخبار آب‌وهوا و نوارهای کاغذی قیمت‌های زراعی در تکاپوست. یک کمباین‌تراکتور با کنترل از راه دور روی ریل‌هایی در مزرعه گندمی به طول ۱۶ کیلومتر در حال سفر است و آن ریل‌ها مانع فشردگی خاک زیر وزن آن دستگاه می‌شوند. غلات خرمن‌کوبی شده از درون یک کیف به یک لوله با مکش هوایی فرستاده می‌شوند که زیر زمین است و سپس درون بالابرها ارتفاع می‌گیرد و به شهری در دوردست می‌رود. همان ماشینی که غله را خرد می‌کند، زمین را برای کشت بعدی آماده می‌سازد. وسیله مشابهی هم نوارهای مجاور سویاکاری شده را آبیاری می‌کند و هم‌زمان یک چرخ‌بال با نیروی جت به پاشیدن حشره‌کش‌ها مشغول است.»

«آسیاب‌های مخروطی در امتداد یک مسیر خدماتی به خردکردن علوفه برای گله‌های گاو مشغول‌اند و آن گاوها در آغل‌های حجیم چندطبقه‌ای هستند که باعث صرفه‌جویی در مصرف زمین می‌شود. لوله‌هایی کار جابه‌جایی و توزیع مکانیکی غذا را انجام می‌دهند. یک بالابر مرکزی عهده‌دار بالابرایین‌بردن احشام است و یک لوله جانبی فاضلاب، پسماندها را با فشار می‌شکند تا به کود تبدیل شوند. در کنار آغل یک کارخانه فرآوری هست که گوشت گاو را بسته‌بندی می‌کند تا با چرخ‌بال و مونوریل به بازار ارسال گردد. گندهای پلاستیکی چراغ‌دار، محیط تنظیم‌شده‌ای برای رشد محصولات باارزشی از قبیل توت‌فرنگی، گوجه‌فرنگی و کرفس فراهم می‌کنند. یک ایستگاه پمپاژ که نزدیک دریاچه و مکانی تفریحی در دوردست قرار دارد، تمام آب لازم برای این عملیات هنگامت را تأمین می‌کند.»

### ایمان تجددگرایانه در مقایسه با شیوه‌های محلی

با کنارهم‌قراردادن چند باور در کلیات کشاورزی تجددگرای اعلا و شیوه‌های محلی که ظاهراً در تناقض با آن باورها بودند، می‌توان تضاد بین «یقین وارداتی» و مقتضا و شرایط محلی را بهتر درک کرد. خواهیم دید که این شیوه‌های محلی، برخلاف

انتظارات آن زمان، از لحاظ علمی درست از آب درآمدند و در مواردی حتی برتر از برنامه‌های زراعت بودند که طرفداران اصلاحات کشاورزی به مردم محلی توصیه یا تحمیل کردند.

### کشت تک‌محصولی و چندمحصولی

مرام کوتاه‌بینانه کشاورزی تجددگرای اعلا را که از مناطق معتدل شروع و به مناطق حاره‌ای کشیده شد، با هیچ‌چیز بهتر از ایمان تزلزل‌ناپذیرش به برتری کشت تک‌محصولی - در مقایسه با کشت چندمحصولی در اکثر مناطق جهان سوم - نمی‌توان نشان داد.

اگر مثال سامانه‌های زراعی بومی در غرب آفریقا را در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که کارشناسان کشاورزی استعمارگران با چیزی روبه‌رو شدند که یک مجموعه با تنوع حیرت‌انگیز از کشت چندمحصولی - حتی تا چهار محصول (و حتی زیرگونه‌های هر محصول) - در یک مزرعه به‌طور هم‌زمان را شامل می‌شد. [۳۴] یک نمونه بارز از آنچه باعث حیرت آن کارشناسان شد، در شکل ۳۵ دیده می‌شود. چشم غربی آن متخصصان، نمایی از منظره‌ای شیب‌دار و درهم‌ریخته را می‌دید. چون تربیت بصری آن کارشناسان مطابق شیوه‌های کشاورزی پیشرفته بود، اکثر آن‌ها بدون تحقیق تجربی یقین می‌کردند که بی‌نظمی آشکار در کشت محصول، نشانه فنون عقب‌مانده است و در آزمون کشاورزی علمی مردود به حساب می‌آید. فعالیت‌ها و تبلیغات برای تعویض کشت چندمحصولی با کشت تک‌گونه‌ها با همان شدت و اشتیاقی از سوی مسئولان مستعمرات پیگیری می‌شد که اخلاف محلی آن‌ها پس از استقلال از خود نشان دادند.

ما به تدریج به درک منطق کاملاً ویژه «مکان» - به‌ویژه خاک حاره‌ای، آب‌وهوا و بوم‌شناسی حاره‌ای - رسیده‌ایم که توضیح‌دادن کارکردهای کشت چندمحصولی را ممکن می‌کند. تنوع گونه‌ها که به‌طور طبیعی در شرایط حاره‌ای رخ می‌دهد، با فرض ثابت‌بودن بقیه عوامل، بیش از تنوع گونه‌ها در آب‌وهوای معتدل است. هر واحد سطح در جنگل استوایی، تعداد گونه‌هایی بسیار بیشتر از جنگل معتدل و البته تعداد کمتری از اعضای هر گونه را دارد. به این ترتیب، طبیعت مدیریت‌نشده در آب‌وهوای معتدل، بیشتر منظم «به نظر می‌رسد»، زیرا تنوع کمتری دارد و شاید همین ویژگی در فرهنگ بصری غربی‌ها نقش داشته است. [۳۵] کشاورز حاره‌ای که به کشت چندمحصولی علاقه دارد، در این زمینه و در فنون زراعت خود از طبیعت تقلید می‌کند. کشت چندمحصولی نیز مانند خود جنگل استوایی، عامل مهمی در حفاظت از خاک بسیار کم‌عمق حاصل از آثار فرسایشی باد، باران و نور خورشید

است. علاوه‌براین، فصلی‌بودن کشاورزی استوایی، بیشتر متأثر از زمان‌بندی بارندگی - و نه دما - است. به همین علت، انواع راهبردهای چندمحصولی، کشاورز را قادر می‌کند تا خود را در برابر ناپایداری‌های بارندگی مصون بدارد، خاک را با محصولات مقاوم به خشک‌سالی حفظ کند و بین آن محصولات گونه‌هایی بکارد که می‌توانند بیشترین استفاده را از بارندگی به عمل بیاورند. درنهایت، ایجاد یک محیط زراعی یکنواخت و مهارشده، به‌طور طبیعی در شرایط استوایی دشوارتر از شرایط معتدل است که تراکم جمعیت گیاهان کمتر بوده و الزامات و هزینه‌های نیروی کار برای آماده‌کردن زمین‌های پلکانی یا آبیاری، به‌تعبیر نئوکلاسیکی دقیق کلمه، غیراقتصادی است.



شکل ۳۵. ساخت راه‌های چوبی بین شالیزارهای مجاور در سیرالئون

در اینجا شاید به یاد تمایز مهمی بیفتیم که جین جیکابز بین نظم بصری از یک سو و نظم مؤثر کارکردی از سوی دیگر قائل می‌شد. شاید بخش اخبار

اقتصادی یک روزنامه، روده‌های یک خرگوش، یا درون موتور یک هواپیما، شلوغ و آشفته به نظر برسند، ولی هرکدام از این مثال‌ها درون خود نظم‌ی عالی دارند که به کارکردشان مربوط است. در این مثال‌های بی‌نظمی، پوسته‌ی ظاهری پدیده‌ها موجب پنهان ماندن منطق ژرف باطنی آن‌ها می‌شود. کشت یا محیط چندمحصولی نیز نسخه‌ی گیاهی چنین نظم‌ی بود. فقط معدودی از کارشناسان استعماری توانستند چنان منطقی را در پس آشفته‌گی بصری کشت چندمحصولی تشخیص دهند. یکی از آن افراد هاوارد جونز<sup>۱</sup> نام داشت. او که قارچ‌شناس بود و در نیجریه کار می‌کرد، در ۱۹۳۶ چنین نوشت:

کل این منظره به چشم اروپایی‌ها ... مضحک به نظر می‌رسد و ایشان احتمالاً دست‌آخر نتیجه‌گیری می‌کنند که کاشت متراکم انواع گیاهان در کنار هم به شیوه‌ای کودکانه - به طوری که هر گیاه در حال خفه کردن دیگری است - چیزی جز حماقت محض نیست. باین حال، اگر دقیق‌تر به این روش بنگریم، در هر بخش از آن دلیلی نهفته است. این گیاهان به تصادف رشد نمی‌کنند، بلکه در فواصل مناسب روی تل‌های خاک به شکلی کاشته شده‌اند که وقتی باران شدید گرمسیری می‌بارد، گیاهان را زیر آب خفه نمی‌کند و درعین حال، آب در سطح مزرعه جاری نمی‌شود و خاک نرم را با خود نمی‌شوید ... در این شیوه، خاک همواره با ریشه گیاهان اشغال شده و هیچ‌گاه با تابش آفتاب، خشک یا با آب باران شسته نمی‌شود، درحالی که اگر لخت و بی‌دفاع گذاشته می‌شد، از این بلاها بر سرش می‌آمد ... این شیوه یکی از مصادیق متعددی است که شاید ما را هشیار سازد تا پیش از قضاوت درباره‌ی کشاورزی بومی، دقت و احتیاط فراوان به خرج دهیم. روش این زراعت و دیدگاه کشاورزانش به قدری برای ما تازه است که شاید به شدت وسوسه شویم که آن را از منظر محافظه‌کاری ذاتی خودمان، احمقانه لقب دهیم. [۳۶]

در جای دیگری از جغرافیای استوایی، معدودی از ناظران زیرک و مصلحت‌نگر در حال پرده‌برداری از منطق کشاورزی دیگری بودند. ادگار آندرسون<sup>۲</sup> براساس کارهای گیاه‌شناسی‌اش در روستاهای گواتمالا، مثالی عالی از نظم بصری در مقایسه با نظم عملی و مؤثر را شرح داد. او فهمید آنچه کپه درهم‌ریخته و آشفته پوشیده از علف‌های هرز به نظر می‌رسد و هیچ انسان غربی برای باغ‌هایش نمی‌پسندد، پس از بررسی دقیق‌تر به مثابه نوعی نظم مؤثر و کاملاً حساب‌شده جلوه می‌کند. آندرسون یکی از این باغ‌ها را ترسیم کرد (شکل‌های ۳۶ و ۳۷) و

1. Howard Jones  
2. Edgar Anderson



ارزش دارد که شرح منطق آن کپه‌ها را به‌طور کامل از او نقل کنیم:

گرچه در ابتدا گویی نظم اندکی به چشم می‌آید، وقتی ترسیم نقشهٔ باغ را شروع کردیم، دریافتیم که باغ را در ردیف‌های عرضی کاملاً معینی درخت‌کاری کرده‌اند. درختان میوهٔ بومی و اروپایی با تنوع فراوان کشت شده‌اند: انونا،<sup>۱</sup> چریمویا،<sup>۲</sup> آووکادو، هلو، (درخت) به، آلوچه، انجیر، و چند بوتهٔ قهوه. چند کاکتوس گول‌آسا برای استفاده از میوه‌هایش در حیاط کاشته‌اند. یک بوتهٔ بزرگ رزماری، یک بوتهٔ شداب،<sup>۳</sup> چند بنت‌قنسول،<sup>۴</sup> و یک اصله رز چای<sup>۵</sup> نیمه‌رونده. یک ردیف کامل را به ولیک<sup>۶</sup> بومی اهلی شده اختصاص داده‌اند که میوه‌های زردرنگش به سیب‌های کوچک می‌ماند و برای تهیهٔ کمپوت خوشمزه به کار می‌رود. دو گونه ذرت در باغ دیده می‌شود؛ یکی که قبلاً میوه داده و اکنون فقط برای لوبیاهای رونده که تازه فصل رشد آن‌هاست، به‌مثابهٔ داربست عمل می‌کند، و دیگری یک گونهٔ بسیار بلندتر که منگوله‌دار است. گونه‌هایی از موز کوچک با برگ‌های پهن صاف نیز هست که اینجا به‌جای کاغذ بسته‌بندی از آن‌ها استفاده می‌شود و در پختن سمبوسهٔ داغ بومی، به‌جای سمبوس ذرت به کار می‌روند. روی این درختان را همه‌جا درختان روندهٔ پُرشست از خانوادهٔ خیار پوشانده‌اند. وقتی چیوت<sup>۷</sup> می‌رسد، ریشه‌های مغذی بزرگی پیدا می‌کند که وزنشان تا چند کیلوگرم است. در یک نقطه چاله‌ای به‌اندازهٔ یک وان حمام کوچک وجود دارد که به‌تازگی ریشهٔ چیوت را از آن خارج کرده‌اند و آن چاله را برای انبار زبالهٔ خوراکی و تولید کمپوست از ضایعات خانگی استفاده می‌کنند. در انتهای باغ یک کندوی کوچک زنبورعسل هست که از جعبه‌ها و قوطی‌های کنسرو درست شده است. ما اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها آن باغ را باغچهٔ سبزیجات، باغ گل، باغ گیاهان دارویی، تل باز یافت، تل کمپوست و زنبورداری می‌نامیم. گرچه باغ در بالای یک سرایشی تند واقع است، مشکل فرسایش خاک وجود ندارد و سطح خاک ظاهراً در تمام مدت سال از گیاهان پوشیده شده است. رطوبت خاک در فصل خشک حفظ می‌شود

۱. انونا (annona) یک میوهٔ گرمسیری است. - م.

۲. چریمویا (cherimoya) از خانوادهٔ میوه‌های گرمسیری انونا و بومی کلمبیا، اکوادور، پرو، بولیوی و شیلی است. - م.

۳. شداب (rue) گیاهی همیشه‌سبز و بومی مدیترانه است که برای ورم ملتحمهٔ چشم و درمان گزیدگی حشرات کاربرد دارد. - م.

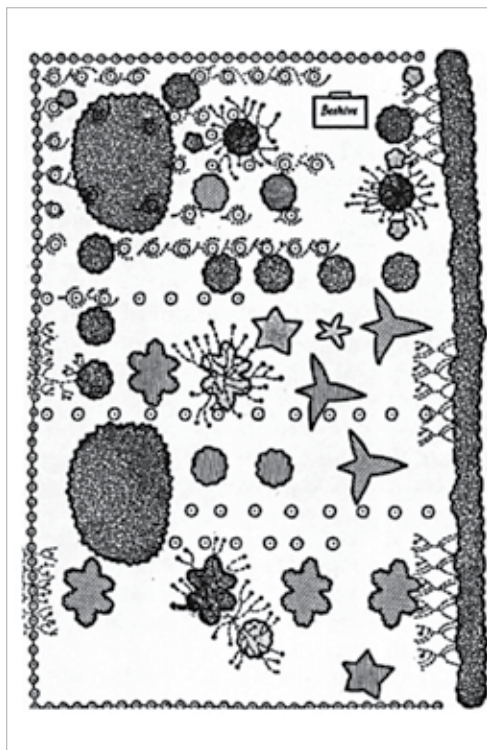
4. poinsettia

۵. رز چای (tea rose) گونه‌ای از رزهای زینتی است. - م.

6. hawthorn

۷. چیوت (chayote) یک میوهٔ بومی گرمسیری است. - م.

و گیاهان هم‌نوع، طوری با محصولات متداخل از یکدیگر جدا شده‌اند که آفات و بیماری‌ها نمی‌توانند به‌آسانی از گیاهی به گیاه دیگر منتشر شوند. باروری خاک همواره حفظ می‌شود، زیرا علاوه بر پسماند خانه، لاشه گیاهان رسیده و مرده نیز بین ردیف‌هایی که دیگر ثمر نمی‌دهند، چال می‌شود. آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها معمولاً می‌گویند که زمان برای سرخ‌پوستان اهمیت ندارد. این باغ به‌نظر من مصداقی عالی است که وقتی نگاهی غیرسطحی به کارهای یک سرخ‌پوست بیندازیم، به ما می‌فهماند آن سرخ‌پوست وقت خود را مفیدتر از ما صرف می‌کند. این باغ در حال تولید دائمی است، ولی هر بار فقط به اندکی تلاش نیاز دارد. وقتی کشاورز خم می‌شود تا کدوها را بچیند، چند علف هرز را هم از ریشه درمی‌آورد؛ لاشه ذرت و لوبیا را پس از چیدن آخرین لوبیاهای رونده، در میان ردیف‌ها چال می‌کند؛ و تا چند هفته بعد یک گیاه دیگر به‌جای آن‌ها می‌کارد. [۳۷]



شکل ۳۶. نقاشی ادگار آندرسون از باغ میوه در سانتا لوسیا، گواتمالا



ضعیف، بیش از خاک‌های غنی است. [۳۹] نخستین دلیلی که به ذهن می‌رسد، بیشتر بودن تراکم بهینه کشت در روش درهم‌کاری - نسبت به کشت تک‌محصولی - است و تراکم و ازدحام ناشی از درهم‌کاری، به عللی که هنوز به‌درستی معلوم نیست (ولی ممکن است به تعامل ریشه‌ها با قارچ‌ها مربوط باشد)، میزان محصول هر تک‌گونه را بیشتر می‌کند. تراکم کشت در مراحل بعدی به خفه‌شدن علف‌های هرز نیز کمک می‌کند که در غیر این صورت، در مناطق استوایی در زمرة در دسرهای بزرگ هستند. چون ترکیب تک‌گونه‌ها معمولاً شامل غلات و حبوبات است (مثلاً ذرت و ذرت خوشه‌ای به همراه نخود سبز درشت‌دانه و بادام‌زمینی)، هر محصول نیازهای تغذیه‌ای مکمل با دیگری و ساختار ریشه‌ای دارد که مواد مغذی را از لایه‌های متفاوتی از خاک برداشت می‌کند. [۴۰] در کشت متناوب ظاهراً پسماندهای نخستین محصول برداشت‌شده، برای محصول باقی‌مانده مفید است. تنوع تک‌گونه‌ها در یک مزرعه همچنین اثر مفیدی بر سلامت گیاهان و محصولات آن‌ها دارد. ترکیب محصولات و پراکندگی تک‌گونه‌های خاص موجب محدود شدن سکونتگاه انواع آفت‌ها، بیماری‌ها و علف‌های هرزی می‌شود که در غیر این صورت - همچون شرایط کشت تک‌محصولی - به نسبت‌های فاجعه‌باری رشد می‌کنند. [۴۱] در واقع، دو متخصص که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ از معاصران خود در زراعت‌شناسی بسیار جلوتر بودند، چنین گفتند: «شاید بررسی همه‌جانبه کشت تلفیقی و سایر شیوه‌های بومی باعث شود که جرح و تعدیل‌های نسبتاً کوچک در میان مردم یوروب‌ها و سایر روش‌های کشاورزی را بپذیریم و بفهمیم که این شیوه‌ها در مجموع در مقایسه با تغییرات انقلابی در کوددهی سبز یا زراعت تلفیقی، بیشتر به افزایش تولید و باروری خاک کمک می‌کنند». [۴۲]

اثر چندطبقه‌ای کشت چندمحصولی، مزایای منحصر به فردی برای محصول و حفاظت از خاک دارد. محصولات «طبقه بالا» بر محصولات «طبقه پایین» سایه می‌اندازند، زیرا محصولات پایینی به علت توانایی بقا در دمای خنک‌تر در سطح خاک و رطوبت بیشتر در نزدیکی خاک کاشته شده‌اند. آب باران به‌طور مستقیم به خاک نمی‌رسد، بلکه به‌واسطه افشانه‌ای لطیف روی خاک پخش می‌شود و آسیب به بافت خاک و فرسایش آن را کاهش می‌دهد. گیاهان بلندتر اغلب به‌مثابه بادشکن برای گیاهان کوتاه‌تر عمل می‌کنند. در نهایت، در کشت تلفیقی یا متناوب، در تمام زمان‌ها حداقل یک محصول در مزرعه هست که خاک را منسجم نگه دارد و از آثار

۱. یوروبا (Yoruba) به زبان مردم آفریقای غربی (به‌ویژه در جنوب غربی نیجریه) گفته می‌شود که مردمی به همین نام با جمعیت بین ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر به آن تکلم می‌کنند. - م.

شوینده و جداکننده نور خورشید، باد و باران - به‌ویژه در زمین‌های آسیب‌پذیر - بکاهد. حتی اگر کشت چندمحصولی از لحاظ محصول فوری که به بار می‌آورد، برتر دانسته نشود، به‌علت پایداری و در نتیجه، تولید بلندمدتی که به همراه دارد، دلایل بسیار برای جانب‌داری از آن وجود دارد.

بحث‌های ما درباره کشت چندمحصولی تا اینجا فقط به موضوع میزان محصول و حفظ خاک مربوط بوده است. ما از خود زارعان و اهداف متنوع دیگری که ایشان با این فنون پیگیری می‌کنند، سخن نگفته‌ایم. پل ریچاردز<sup>۱</sup> می‌گوید مهم‌ترین مزیت درهم‌کاری، انعطاف‌پذیری عالی است: «این روش مجال ترکیب طیفی از گیاهان را پدید می‌آورد که با نیازها و ترجیحات فردی کشاورز، اوضاع محلی و شرایط متغیر در هر فصل و از یک فصل تا فصل دیگر سازگار هستند». [۴۳] کشاورزان گاهی برای رفتارنشدن در تنگنای نیروی کار در هنگام کاشت و برداشت، به کشت چندمحصولی روی می‌آورند. [۴۴] پرورش محصولات متعدد و مختلف همچنین یک روش مطمئن برای پراکندن مخاطرات و بهبود امنیت غذایی است. اگر کشاورزان به‌جای یک یا دو تک‌محصول، محصولات با دوره رسیدگی کوتاه و بلندمدت بکارند - محصولات که امکان ذخیره‌سازی آن‌ها با ضایعات اندک در زیرزمین وجود دارد (مثلاً کاساوا) و محصولات که در «فصل گرسنگی»، یعنی قبل از به‌عمل آمدن سایر محصولات آماده می‌شوند - می‌توانند خطر گرسنه‌شدن را کاهش دهند. [۴۵] علاوه بر این و مهم‌تر از هر چیز، هریک از این محصولات با مجموعه متمایزی از روابط اجتماعی درهم‌تنیده است. احتمال دارد که هرکدام از اعضای خانواده در رفتار با هر محصول، وظایف و حقوق مختلفی داشته باشند. به‌عبارتی، شیوه کشت، بازتابی از روابط اجتماعی، ضرورت‌های آیینی و سلايق آشپزی است و صرفاً یک راهبرد تولید نیست که یک کاسب‌کار حداکثرکننده سود بخواهد با پیروی از صفحات یک کتاب اقتصاد نئوکلاسیک به اجرا درآورد.

زیبایی‌شناسی و ایدئولوژی تجددگرایی اعلا در میان اکثر زراعت‌شناسان استعماری و اخلاف ایشان که تربیت غربی داشتند، هرگونه تأمل منصفانه در شیوه‌های کشت محلی را نفی می‌کرد و آن شیوه‌ها را صرفاً رسومی ناپسند می‌دانست که باید با کشاورزی پیشرفته علمی اصلاح گردد. نقد این افکار سلطه‌جویانه - البته اگر نقدی وجود داشته باشد - معمولاً نه از درون خود تجددگرایی، بلکه از پیرامون آن بروز می‌کند که نقطه جدایی فکری و فروض عملیاتی اش - چندان که درباره جین جیکابز دیدیم - کاملاً متفاوت است. به این ترتیب، دفاع از عقلانیت و منطق چندمحصولی

1. Paul Richards

نیز عمدتاً از سوی افراد سرشناسی بوده است که خارج از حوزه تجددگرایی هستند. شاید عجیب‌ترین از میان این شخصیت‌ها، آلبرت هاوارد (بعدها سِر آلبرت) بوده است. هاوارد یک محقق کشاورزی بود که بیش از سه دهه با حمایت و لطف محلی در هندوستان کار کرد. او بیشتر بابت فرایند ایندور<sup>۲</sup> معروف شد که یک دستورالعمل علمی برای استخراج خاک برگ (گیاخاک) از زباله‌های آلی است. وی برخلاف اکثر زراعت‌شناسان غربی در زمرة مشاهده‌گرهای شیفته زیست‌بوم جنگل‌ها و شیوه‌های بومی بود. هاوارد که بیشتر دغدغه حاصلخیزی خاک و کشاورزی پایدار را در سر داشت، مشاهده کرد که تنوع ملی جنگل‌ها و نیز شیوه‌های چندمحصولی محلی، راه‌های مناسبی برای حفظ یا افزایش سلامت و باروری خاک هستند. وی باروری خاک را فقط از مقوله ترکیب شیمیایی اش نمی‌دانست، بلکه به خواص ساختاری اش نیز دقت می‌کرد: ساختار ذره‌ای خاک، میزان هواگیری (نفوذ هوا در) خاک، توان حفظ رطوبت، و «پل قارچی»<sup>۳</sup> یا پیوند مایکوریزال که برای تولید گیاخاک لازم است.<sup>۴</sup> [۴۶] برخی از این برهم‌کنش‌های پیچیده درون خاک - ولی نه همه آن‌ها - را می‌توان به‌دقت اندازه‌گیری کرد، و برخی دیگر با چشمان یک مشاهده‌گر مجرب، تشخیص داده می‌شوند، ولی امکان سنجش آن‌ها وجود ندارد. هاوارد آزمایش‌های مفصلی برای تولید گیاخاک، ساختار خاک و واکنش گیاهان انجام داد و توانست نشان دهد که محصول آزمایشی مزارع او بیش از شیوه‌های متعارف غربی است. باین‌حال، نگرانی او تعداد سطل‌ها یا کیلوهای گندم یا ذرت نبود که از هر هکتار برداشت می‌شوند، بلکه وی سلامت محصول و خاک در بلندمدت را مهم‌تر از هر چیز می‌دانست.

طرفداری از کشت چندمحصولی، راه خود را به غرب نیز باز کرد، هرچند که همچنان فقط اقلیتی کوچک از آن دفاع می‌کنند. راشل کارسون در کتاب زیور و روکننده‌اش به نام بهار بی‌صدا<sup>۵</sup> که در ۱۹۶۲ چاپ شد، کاربرد مخرب مقادیر هنگفت آفت‌کش‌ها و علف‌کش‌ها برای خود کشت تک‌محصولی را بررسی کرد. وی توضیح داد که در دسر حشرات، «به اختصاص زمین‌های پهناور به یک محصول واحد مربوط است. چنین روشی زمینه را برای افزایش انفجاری جمعیت حشرات

1. Albert Howard (Sir Albert)

2. Indore

3. Fungus bridge or the mycorrhizal association

۴. پیوند مایکوریزال نوعی رابطه همکاری یا همزیستی بین یک قارچ و یک گیاه است که نقش مهمی در کمک به تغذیه گیاه، زیست‌شناسی خاک و ترکیب شیمیایی خاک دارد. - م.

5. *Silent Spring*

خاص فراهم می‌کند. زراعت تک‌محصولی از مزایای اصول طبیعت برخوردار نیست و نوعی کشاورزی است که تصورش فقط از یک مهندس برمی‌آید. طبیعت، چشم‌اندازها را از تنوع انباشته می‌کند، ولی انسان شیفته ساده‌سازی این تنوع‌هاست ... یک عامل بازدارنده مهم در رفتار انسان، محدود کردن میزان سکونتگاه مناسب برای هر گونه است» [۴۷] همان‌گونه که هاوارد کشت تک‌محصولی را موجب افت باروری خاک و روآوری به علاج آن یعنی کاربرد روزافزون کودهای شیمیایی (حدود ۳۲۵ کیلوگرم در هکتار در آمریکا در سال ۱۹۷۰) می‌دانست، کارسون نیز استدلال می‌کرد کشت تک‌محصولی، به رشد جهشی جمعیت آفت‌ها دامن می‌زند و علاج آن یعنی استعمال مقادیر هنگفت حشره‌کش‌ها نیز راه‌حلی است که گویا از خود مشکل، در دسرسازتر است.

به این علل و علت‌های دیگر، به نظر می‌رسد دلالت‌هایی - هرچند ضعیف - وجود دارد که احتمالاً برخی شیوه‌های کشت چندمحصولی برای کشاورزان غربی نیز همانند آفریقایی‌ها مفید خواهد بود. [۴۸] البته این کتاب جای تلاش برای اثبات برتری کشت چندمحصولی بر تک‌محصولی نیست و من نیز از چنان صلاحیتی برخوردار نیستم. هیچ پاسخ واحد و مستقل از اوضاع محیط برای این پرسش وجود ندارد، زیرا پاسخ‌ها به کثیری از متغیرها از جمله اهداف کشاورزی، محصولات کاشته‌شده، و محیط خردی بستگی دارد که گیاهان در آن کشت شده‌اند. با این حال، تلاش کرده‌ام تا نشان دهم کشت چندمحصولی، حتی از منظر تنگ‌نظرانه معطوف به میزان تولید، به نفع زراعت‌شناسی مغرب‌زمین است و در میان این همه راه‌برد کشاورزی، شایستگی بررسی تجربی را دارد. به جز معدودی از زراعت‌شناسان سرشناس، تقریباً تمام کارشناسان دیگر با شتاب‌زدگی از این واقعیت چشم‌پوشی کرده‌اند و این موضع‌گیری نوعی ستایش از ایدئولوژی جهان‌خوارانه و نیز زیبایی‌شناسی بصری تجددگرایی اعلا در کشاورزی را نشان می‌دهد.

طرفداری از کشت چندمحصولی همچنین بحث دیگری را پیش می‌آورد که علاوه بر شیوه‌های کشاورزی، به ساختار اجتماعی نیز ربط دارد و در بقیه این کتاب، با دقت بیشتری به آن خواهیم پرداخت: *انعطاف‌پذیری و دوام تنوع*. کشت چندمحصولی، صرف‌نظر از سایر محاسن و معایبش، در مقایسه با کشت تک‌محصولی، پایدارتر و باثبات‌تر است. کشاورزی چندمحصولی به احتمال بیشتری به قول اقتصاددان‌ها به درآمد هیکزی<sup>۱</sup> می‌انجامد: درآمدی که باعث تخریب مواهب تولید نشده و به این ترتیب، امکان

۱. هیکزی (Hicksian) مربوط به جان هیکز (John Hicks) اقتصاددان انگلیسی (۱۹۰۴ تا ۱۹۸۹) است. - م.

گردش آن درآمد برای تداوم نامحدود تولید در آینده را فراهم می‌کند. کشت چند محصولی در عین حال، مهارشده‌تری و انعطاف‌پذیرتر است، یعنی آسان‌تر می‌تواند بدون نابودشدن یا نابودکردن، تنش و خسارت را تحمل کند. تحقیقات معتبر در سال‌های اخیر نشان داده است که افزایش تعداد تک‌گونه‌ها در مزرعه (حداقل تا تعداد مشخصی از آن‌ها) موجب افزایش تاب‌آوری در برابر ناملایمات آب‌وهوا و آفت‌ها می‌شود [۴۹] و البته نباید از نظر دور داشت که آثار بهبوددهنده نیز در خاک به جا می‌گذارد. حتی اگر بتوان اثبات کرد که کشت تک محصولی در کوتاه‌مدت به میزان برداشت بیشتری می‌انجامد، کشت چند محصولی همچنان در بلندمدت مزایای قطعی دارد. [۵۰] شواهد جنگل‌داری نیز قدری در زراعت کاربرد دارد: جنگل‌های تک‌گونه‌ای - از قبیل آن‌ها که در آلمان و ژاپن آزمایش شدند - چنان در دسرهای بوم‌شناختی از خود به جا گذاشتند که حتی برای رساندن آن‌ها به تنوعی کمتر از زمان مداخله، از احیای مصنوعی زیست‌بوم استفاده شد تا گوناگونی حشرات، گیاهان و جانوران به کمترین میزان ضروری برای سلامت جنگل برسد. [۵۱]

در اینجا بد نیست به شباهت‌های بین تنوع در زراعت و جنگل‌داری و تنوع محلات شهری در کارهای جین جیکابز اشاره کنم. او استدلال می‌کرد که هرچقدر محله پیچیده‌تر باشد، بهتر در برابر تکانه‌های کوتاه‌مدت در اوضاع کسب‌وکار و قیمت‌های بازار مقاومت خواهد کرد. تنوع با استناد به این قیاس، نقاط رشد بالقوه متعددی فراهم می‌کند که امکان بهره‌برداری از فرصت‌های جدید را ممکن می‌سازد. ولی یک محله کاملاً تخصصی، مانند کاروبار یک قمارباز است که هست و نیست خود را به چرخش چرخ رولت<sup>۱</sup> گره می‌زند؛ اگر او ببرد، بردی بزرگ خواهد بود و اگر ببازد، همه چیز را خواهد باخت. البته، به نظر جیکابز نکته اصلی درباره تنوع محله، تقویت زیست‌بوم انسانی است. تنوع کالاها و خدمات موجود در محل و شبکه‌های پیچیده انسانی که با آن تنوع به وجود می‌آیند، گذر عابران پیاده که بر امنیت می‌افزاید، و مزایای بصری که یک محله شاداب و آسوده فراهم می‌کند، همگی با یکدیگر تعامل می‌کنند تا چنان مکانی را از مزایای تجمعی (انباشته)<sup>۲</sup> برخوردار کنند. [۵۲] همان تنوع و پیچیدگی که مجموعه‌های گیاهی را ماندگارتر و انعطاف‌پذیرتر می‌کند، در مرتبه‌ای دیگر آشکارا باعث می‌شود که جوامع محلی انسانی هم چالاک‌تر و دل‌چسب‌تر شوند.

۱. رولت (Roulette) یکی از بازی‌های قمارخانه‌ای است که از واژه‌ای فرانسوی به معنای «چرخ کوچک» اقتباس شده است و بازیکن‌ها بر سر اعداد خاص روی این چرخ یا گروه‌هایی از اعداد شرط می‌بندند تا با چرخاندن چرخ و ایستادن آن روی یک عدد، برد یا باخت آن‌ها معلوم شود. - م.

2. cumulative



### مزارع دائمی در مقایسه با زراعت جابه‌جاشونده

اکثر کشاورزان غرب آفریقا نوعی زراعت جابه‌جاشونده را تجربه کرده‌اند. [۵۳] زراعت جابه‌جاشونده که زراعت «برداشت و سوزانده‌کاری»<sup>۱</sup> و «آیش چرخشی»<sup>۲</sup> نیز نامیده می‌شود، شامل کشت موقت در زمینی است که با بریدن و سوزاندن بخش اعظم گیاهانش انجام می‌گیرد. آن قطعه پس از چند سال کشت‌شدن، به حال خود رها شده و قطعه جدیدی برای کشاورزی انتخاب می‌شود و بالاخره وقتی پوشش گیاهی جدید در قطعه اول به میزان پوشش در یک زمین دست‌نخورده رسید و باروری‌اش به حد اولیه بازگشت، دوباره در آن کشت انجام می‌شود. کشت چندمحصولی و حداقل زراعت<sup>۳</sup> نیز اغلب با کشت جابه‌جاشونده ترکیب می‌شوند.

خواهیم دید که کشت جابه‌جاشونده هم مانند کشت چندمحصولی، یک شیوه عقلانی، کارآمد و پایدار است که با وضعیت خاک، آب‌وهوا و اوضاع اجتماعی مناسبت دارد. کشت چندمحصولی و کشت جابه‌جاشونده تقریباً از یکدیگر جدایی‌ناپذیر هستند. گزارش دقیق و قدیمی هرولد کانکلین<sup>۴</sup> درباره کشت جابه‌جاشونده در فیلیپین - که هنوز هم هیچ گزارشی به پای آن نمی‌رسد - به ما می‌آموزد که تعداد تک‌گونه‌های گیاهی برای هر قطعه زمین جدید و تمیزشده، بین ۴۰ تا ۶۰ گونه بوده است. [۵۴] درعین حال، کشت چرخشی، نوعی زراعت فوق‌العاده پیچیده است که به همین علت، از منظر حکومت و عوامل ترویج کشاورزی‌اش، کاملاً ناخوانا می‌نماید. این قطعه زمین‌ها، خود «گذرا» بوده، در بازه‌های نامنظم به جریان کشت وارد یا خارج می‌شوند و به این ترتیب، تقریباً به هیچ وجه نمی‌توانند ماده‌ای خام برای واردشدن در نقشه جامع املاک باشند. البته، خود زارعان نیز گذرا بودند و به‌طور دوره‌ای باید نزدیک به زمین‌های «تازه تمیزشده» زندگی می‌کردند. ثبت کردن وضعیت این جمعیت‌ها و نظارت بر آن‌ها - چه رسد به مالیات‌ستانی از ایشان - نوعی کار شاق سیسیفوسی<sup>۵</sup> بود. [۵۵] چنان‌که در سرگذشت تانزانیا دیدیم، حکومت و مسئولان کشاورزی می‌خواستند این به‌تعبیر خودشان «محیط غیرخوانا و بالقوه آشوبگرانه» را با سکونتگاه‌های دائمی و مزارع دائمی (چه بهتر که تک‌محصولی باشد) تعویض کنند. کشت جابه‌جاشونده همچنین موجب آزدگی طرفداران نوسازی کشاورزی - از هر نژاد - بود، زیرا از هر لحاظ با درک ایشان از «آنچه کشاورزی پیشرفته باید باشد»

1. swiddening
2. rotational bush fallow
3. minimum tillage
4. Harold Conklin

۵. سیسیفوس (Sisyphus) در اساطیر یونانی، پادشاه/افیرا (Ephyra) بود که بابت خودبزرگ‌نمایی و تکبری که به خرج داد، محکوم شد یک سنگ غول‌آسا را تا نوک کوه بغلتاند تا سپس سنگ به پایین کوه سرازیر شود و این کار را تا ابد تکرار کند. - م.

فرق داشت. ریچاردز توضیح می‌دهد: «هیچ روی خوشی به کشت جابه‌جاشونده نشان نمی‌دادند و آن را یک دستگاه ناخوشایند - مبتنی بر بهره‌کشی، آشفستگی و سرتاپا غلط - می‌دانستند». [۵۶] منطق کاملاً سازگار با طبیعت در کشت جابه‌جاشونده، بر پایه‌ی حداقل مزاحمت برای چشم‌انداز طبیعی و زیست‌بوم، و در صورت امکان، تقلید از روابط همزیستی بی‌شمار بین گیاهان محلی بود. پس چنان مزارعی را در مقایسه با مزارع مستطیلی آراسته‌ی جدید که باب میل اکثر کارمندان کشاورزی بود، به‌مثابه‌ی شکل دست‌کاری‌نشده‌ی طبیعت قلمداد می‌کردند. به‌تعبیردیگر، احتیاط و حرمت بوم‌شناختی که در کشت جابه‌جاشونده وجود داشت، علت نهفته در پس ظاهر مقاومت‌ها و رنجش مسئولان توسعه‌ی حکومتی از آن شیوه بود.

آیش چرخشی مزایای متعدد دیگری هم داشت که به‌ندرت به آن‌ها دقت می‌شد. در آیش چرخشی به حریم و وضعیت بلندی‌ها و خاک تپه‌ها دست‌درازی نمی‌شد که اگر این چشم‌اندازها تخریب شوند، احیای آن‌ها دشوار است. خود چرخش کشت در هنگامی که زمین فراوان بود، پایداری و ثبات بلندمدت در این شیوه را تضمین می‌کرد. در کشت جابه‌جاشونده به‌ندرت درختان بزرگ یا گنده‌های درختان را قطع می‌کردند و این رسم باعث کاهش فرسایش و حفظ بافت خاک می‌شد، ولی مزارع به چشم مسئولان کشاورزی، شیب‌دار و بدمنظره می‌رسید. قطعات سوزانده‌کاری را - به‌جز استثناهای اندک - به‌جای شخم‌زدن، با بیل یا تکه‌چوب‌های نوک‌تیز کشت می‌کردند. این کار به‌نظر زراعت‌شناسان غربی چنان بود که گویی آن مردم از سر جهل یا تبیلی اسفبار، فقط «خاک را اندکی خراشیده‌اند». وقتی آن متخصصان با سیستم‌های کشاورزی شخم عمیق یا تک‌محصولی روبه‌رو می‌شدند، گمان می‌کردند که به مردمی پیشرفته‌تر و سخت‌کوش‌تر برخورد کرده‌اند. [۵۷] سوزندان بوته‌ها نیز که به آماده‌شدن یک زمین سوخته‌ی جدید ختم می‌شد، در نظر کارشناسان غربی نوعی اتلاف بود. با این حال، پس از مدتی معلوم شد که کشت کم‌عمق و سوزاندن زمین، هر دو بسیار مفید هستند؛ اولی به حفظ خاک سطحی (به‌ویژه در مناطق پرباران) کمک می‌کرد و دومی جمعیت آفات را کم می‌کرد و مواد مغذی ارزشمندی را به گیاهان زراعی می‌رساند. در واقع، آزمایش‌ها نشان داد که سوزاندن بوته‌ها «در محل»، اگر در زمان مناسب انجام می‌شد، بیش از خارج کردن آن‌ها از زمین در بهبود محصول تأثیر داشت. [۵۸]

به‌نظر کسی که با نگرش غربی تربیت شده بود، گویی مهر «عقب‌ماندگی» بر

تمام اجزای آن شیوه‌های کشت حک شده بود؛ بر یک عالم بوته که بدون درآوردن ریشه‌هایشان قرار بود سوزانده شوند، بر زمین‌های نیمه‌آماده که پُر از کُنده‌های درخت بود و چند محصول متداخل در آن‌ها کاشته بودند که هیچ‌کدام روی خط راست قرار نداشت. باین حال، چنان‌که شواهد قاطع نشان داد، معلوم شد که آن نمای ظاهراً شلخته، حتی با معیار تولید نیز فریبنده بوده است. ریچاردز نتیجه‌گیری کرد: «آزمون مناسب برای هر شیوه کشاورزی، چیزی نبود جز اینکه آیا در محیط اجرا مؤثر هست یا خیر، و نه اینکه ظاهر «پیشرفته» یا «عقب‌مانده» داشته باشد. آزمون روش‌ها به آزمایش‌های کاملاً مهارشده و بررسی نهاده‌ها و ستانده‌ها نیاز دارد. اگر کشت «کم‌عمق» روی زمین‌های «نیمه‌آماده‌شده»، به نسبت نهاده‌ای که مصرف می‌کند، محصولی بیشتر از سایر روش‌ها تولید می‌کند، و چنان نتیجه‌ای بارها در گذر زمان پایدار می‌ماند، پس آن شیوه حتماً «مطلوب» است و ربطی ندارد که دیروز ابداع شده باشد یا هزار سال قبل». [۵۹] آنچه در ابتدا در نكوهش فراگیر کشت جابه‌جاشونده، از نظر مغفول می‌ماند، نکته‌سنجی و ظرافت فراوانی بود که کشاورزان آفریقایی در اجرای آن شیوه به کار می‌بردند. اکثر کشاورزان، کشت دائمی در مناطق پست را با انواع کشت سوزانده‌کاری در زمین‌های آسیب‌پذیر تپه‌ها، ارتفاعات یا جنگل‌ها تلفیق می‌کردند. پس برخلاف آنچه اغلب تصور می‌شود، این‌گونه نبود که کشاورزان آفریقایی شیوه‌ای بهتر از آن را بلد نباشند، بلکه اکثر آن‌ها با طیف متنوعی از فنون کشت آشنا بودند و از میان آن‌ها چندتایی را محتاطانه انتخاب می‌کردند.

کود در مقایسه با حاصلخیزی

بهترین کود در هر مزرعه، جای پای مالک زمین است.

### کنفوسیوس

اغلب از کودهای شیمیایی به‌مثابه نوعی مصون‌سازی جادویی برای غنی‌سازی خاک‌های ضعیف و افزایش محصول یاد شده است و کارگزاران ترویج کشاورزی همواره کودهای شیمیایی و حشره‌کش‌ها را داروی خاک خوانده‌اند. باین حال، نتایج در دنیای واقع معمولاً ناامیدکننده بوده است. دو علت مهم برای این سرخوردگی هست که بی‌واسطه به بحث اصلی ما ربط دارد.

نخست آنکه توصیه‌ها به کاربرد کودهای شیمیایی، ساده‌سازی مفرط بوده‌اند. مناسب بودن این کودها برای مزارع مختلف، امری اثبات‌نشده است، زیرا نقشه طبقات خاک معمولاً بدون اعتنا به تفاوت‌های خُرد<sup>۱</sup> و فاحش بین

1. microvariations

مزارع و درون هر مزرعه تهیه می‌شود. شرایط استفاده این کودها، «مقدار» مصرف آن‌ها، بافت خاک، محصولی که در معرض آن‌ها قرار می‌گیرد، و البته آب‌وهوای محیط - قبل و پس از کاربرد کودهای شیمیایی - می‌تواند تأثیری هنگامت بر جذب و فایده آن‌ها برای گیاهان بگذارد. ریچاردز نیز دریافته بود تفاوت‌های گریزن‌ناپذیر در میان مزارع و درون هر مزرعه، «اجرای یک رویکرد نامقید را ضروری می‌سازد، زیرا کشاورزان با چنین رویکردی در تمام رخدادهای قادرند خودشان آزمایش‌های لازم را انجام دهند». [۶۰]

دوم اینکه فرمول شیمیایی کودها مطابق کوه‌بینی تحلیلی تعیین شد. آن فرمول‌ها از کارهای شیمی دان بنام آلمانی - یوستوس فرایهر فون لیبیک<sup>۱</sup> - اقتباس شدند که در نوشته عالی خود در سال ۱۸۴۰ به مواد مغذی شیمیایی اصلی در خاک اشاره کرد و اکنون ما دستور تهیه قاعده‌مند کودها (نیترژن، فسفر و پتاسیم) را به او مدیون هستیم. باین حال، یافته‌های او وقتی در دسرساز گردید که به‌مثابه دانش «برتر» به حساب آمد و از آن به روشی تعبیر شد که می‌تواند تمام کمبودهای خاک را جبران کند. [۶۱] چنان‌که هاوارد و دیگران موشکافانه نشان دادند، طیفی از متغیرهای واسطه‌ای وجود دارد که شامل ساختار خاک، هواخوربودن خاک، لایه زراعی خاک، گیاخاک و پل قارچی خاک است و به‌شدت بر تغذیه گیاه و باروری خاک اثر می‌گذارد. [۶۲] کودهای شیمیایی ممکن است به‌قدری مواد آلی را به زنگ‌زدگی (اکسیده‌شدن) بکشانند که بافت نرم آن‌ها را تخریب کند، به قلیایی شدن پیش‌رونده و زوال حاصلخیزی خاک بینجامد. [۶۳]

البته جزئیات این فرایند، مهم‌تر از اصل آن هستند: علم اصیل خاک فقط به مواد مغذی شیمیایی ختم نمی‌شود، بلکه باید مؤلفه‌های فیزیکی، باکتری‌شناسی، حشره‌شناسی و زمین‌شناسی را نیز در بر بگیرد و این‌ها تازه ابتدای راه است. سپس رویکرد عملی بهینه درباره کودهای شیمیایی باید به‌طور هم‌زمان شامل دانش بین‌رشته‌ای باشد که بعید است از عهده یک متخصص برآید. همچنین توجه به مشخصات منحصر به فرد هر مزرعه لازم است که فقط از عهده یک کشاورز ساخته است. دستورالعملی که صرفاً نگرش شیمیایی محض را با دسته‌بندی‌های خاک مخلوط می‌کند و هیچ اثری از مشخصات هر مزرعه در آن به چشم نمی‌خورد، در واقع، نسخه‌ای برای تحقق ناکارآمد یا حتی نابودی است.

تاریخچه نوآوری «غیرمجاز»

پایبندی اکثر مسئولان حکومت‌های استعماری و اخلاف آن‌ها به تجددگرایی اعلا

1. Justus Freiherr von Leibig

موجب شد که به فروض غلط درباره کشاورزی بومی کشیده شوند و چشم ایشان را از مشاهده پویایی های روش های بومی ناتوان کرد. شیوه های کشاورزی بومی که به هیچ وجه صلب، ایستا و انعطاف ناپذیر نبودند، در معرض بازبینی و تطبیق مداوم قرار گرفتند. بخشی از انعطاف پذیری در روش های بومی، مجموعه ای ارزشمند و متنوع از مثلاً ترفندهای انطباق با الگوهای بارندگی، جنس خاک، شیب زمین، فرصت های بازار، و عرضه نیروی کار بود. اکثر کشاورزان آفریقایی معمولاً در خلال هر فصل، بیش از یک فن یا ترفند را به کار می گرفتند و با ترفندهای بی شمار دیگری نیز آشنا بودند که شاید در بزنگاه به درد ایشان می خورد. وقتی محصولات کشاورزی جدید از «دنیای غرب» به آفریقا رسید، کشاورزان هر جا که لازم بود، با شور و شوق با آن محصولات منطبق شدند. ذرت، کاساوا، انواع فلفل، و انواع حبوبات و کدوها به مجموعه پر شمار محصولات کشاورزی آفریقایی وارد شد. [۶۴]

البته تاریخچه آزمون، گزینش و انطباق «در مزرعه»، در آفریقا و سایر نقاط دنیا قدمت فراوان دارد. تبارشناسی گیاهی<sup>۱</sup> و دیرین شناسی گیاهی<sup>۲</sup> توانسته اند جزئیات تاریخی چگونگی گزینش محصولات - مثلاً هیبریدها (پیوندی ها) و گونه های غلات مشرق زمین یا ذرت آمریکایی - و انتشار آن ها برای انواع کاربردها در شرایط مختلف رشد را ردیابی و شناسایی کنند. همین واقعیت درباره گیاهانی صادق است که به روش ریشه ای - و نه با دانه - منتشر شدند. [۶۵]

کارشناسان فراوانی که دیدگاه کاملاً منصفانه داشتند، احتمالاً نتیجه گیری می کردند که فرصت های فراوان هست تا هر مزرعه آفریقایی به مثابه یک ایستگاه آزمایشی کوچک مقیاس عمل کند. شاید چنین استدلال شود که هر جامعه کوچک از زارعان - جامعه ای که ناچار است معاش خود را از یک محیط نامهربان و بی ثبات تأمین کند - به ندرت دست رد به سینه فرصت های بهبود امنیت غذایی و تأمین خوراک خود خواهد زد. البته، لازم است به کاستی های دانش محلی نیز تأکید کنیم. زارعان بومی محیط خود و امکانات آن را به خوبی می شناختند، ولی در عین حال، بدیهی است که از دانش مرتبط با ابزارهای علم امروزی - از قبیل میکروسکوپ، تصویربرداری هوایی و پرورش علمی گیاهان - بهره مند نبودند. آنان نیز مانند بسیاری از کشاورزان خرده پا در سایر مناطق دنیا، فاقد فناوری یا دسترسی به فناوری هایی از قبیل طرح های بزرگ مقیاس آبیاری و کشاورزی کاملاً مکانیزه بودند. آن کشاورزان مثل زارعان خرده پا در حوزه مدیترانه، چین و هندوستان می توانستند به زیست بوم

1. ethnobotany  
2. paleobotany

خود آسیب بزنند؛ حتی اگر کم‌بودن تراکم جمعیت، ایشان را سال‌ها از چنان خطایی بازداشته بود. [۶۶] ولی اگر متخصصان کشاورزی دریافته بودند که کشاورز بومی «واقعاً می‌داند»، و روحیه و اشتیاق عملی و تجربی او برای انطباق با محصولات و فنون تازه را در تأمین نیازهای محلی به رسمیت شناخته بودند، آنگاه همدل با رابرت چیمبرز نتیجه می‌گرفتند که «دانش کشاورزی بومی، علی‌رغم نادیده‌گرفته‌شدن یا بی‌اعتنایی متخصصان کشاورزی، بزرگ‌ترین منبع دانش است که تاکنون در تکاپوی توسعه، به خدمت گرفته نشده است». [۶۷]

### پیوندهای نهادی کشاورزی تجددگرای اعلا

شخصاً گمان می‌کنم اگر آگاهانه‌ای که اکثر متخصصان کشاورزی درباره شایستگی‌های کشاورزان محلی نشان می‌دادند، صرفاً نوعی پیش‌داوری یا تعصب (نخبگان تحصیل‌کرده، شهری و غربی) درباره رعیت‌ها یا فقط نوعی پایبندی زیبایی‌شناختی نبود که به‌طور ضمنی در تجددگرایی اعلا نهفته باشد. در عوض، موضع‌گیری‌های رسمی این متخصصان از مقوله برتری یا مزیت نهادی بود. اگر شیوه‌های کشاورزان، معقول تلقی می‌شد، مگر خلاف آن ثابت شود؛ اگر کارشناسان نیز تا حدی که ممکن بود، از زارعان می‌آموختند؛ و اگر متخصصان کشاورزی ناچار بودند در جایگاه سیاسی برابر با کشاورزان به چانه‌زنی با آنان روی بیاورند، آنگاه فرض اساسی نهفته در ذهن همه درباره منزلت و قدرت نهادی مسئولان، نقش بر آب می‌شد. منطق ناگفته و پنهان در اکثر طرح‌های حکومتی نوسازی کشاورزی به‌گونه‌ای بود که موجب تقویت قدرت نهادهای مرکزی و تضعیف خودمختاری کشاورزان و جوامع محلی ایشان در برابر آن نهادها گردد. هر موضوع عملی تازه‌ای تا اندازه‌ای موجب تغییر در وضعیت توزیع جاری قدرت، ثروت و منزلت می‌شد؛ و در ظاهر به‌سختی می‌توان ادعاهای کارشناسان کشاورزی را قبول کرد که خود را متخصصانی بی‌طرف و فارغ از منافع نهادی در نتایج سیاست‌هایشان می‌دانستند. [۶۸]

آثار تمرکزگرایانه اشتراکی‌سازی در شوروی و روستاهای اوچاما کاملاً آشکار بودند. درباره طرح‌های بزرگ آبیاری نیز همین واقعیت صادق است و در این طرح‌ها مسئولان حکومت هستند که تصمیم می‌گیرند چه زمان آن را جاری کنند، آب چگونه توزیع شود، قیمت آب چقدر باشد یا امور کشتزارها و نظارت بر نیروی کار

آن‌ها - گویی که با کارخانه سروکار دارند - چگونه انجام پذیرد. [۶۹] آثار این‌گونه تمرکزگرایی‌ها و تخصص‌ها بر کشاورزان مستعمراتی، سلب تخصص شدید از خود کشاورزان بود. حتی در اوضاع مزارع خانوادگی و در نظام اقتصادی لیبرال هم برنامه‌ریزی متمرکز به‌مثابه دورنمای آرمان‌گرایانه افرادی همچون لایبیرتی‌هایلد بیلی<sup>۱</sup> بود. بیلی یکی از پرورش‌دهندگان درخت، مبلغان علم کشاورزی، و رئیس «کمسیون زندگی روستایی» در دولت تئودور روزولت بود. او به‌صراحت گفت: «در آینده در کشور آزاد ما، پزشکان گیاهی، پرورش‌دهندگان درخت، متخصصان خاک، متخصصان سلامت، متخصصان هرس و سم‌پاشی، متخصصان جنگل‌ها، متخصصان تفریح، کارشناسان بازار، ... و کارشناسان خانه‌داری وجود خواهند داشت ... که همگی برای تحقق هدف مشاوره و راهنمایی تخصصی لازم هستند». [۷۰] آینده در ذهن بیلی، آینده‌ای بود که تمام‌وکمال به دست نخبگان مدیریت اداره می‌شد: «با این حال، نباید گمان کنیم جامعه امروز به‌طور کامل براساس قلمروهای جداگانه کوچک - یا «مزارع خانوادگی» - پایه‌گذاری شده است که تمام فعالانش کارگران مزرعه هستند. لازم است در مزرعه‌ها افراد متعددی با توانایی مدیریتی چشمگیر وجود داشته باشند؛ این افراد همان مدیرانی هستند که قادرند امور را جسورانه سامان دهند. اگر چنان افرادی در مزارع فرصت کافی پیدا نکنند و به سایر مشاغل کشیده شوند، به‌هیچ‌وجه به دستاوردهای اجتماعی و معنوی مطلوب نخواهیم رسید». [۷۱] با این حال - علی‌رغم این اظهارات و نیت‌های امیدوارانه - اگر کسی موشکافانه در بسیاری از نوآوری‌های کشاورزی قرن بیستم دقت کند (نوآوری‌هایی که ظاهراً فقط فنی و در نتیجه، غیرجانبدارانه بودند)، نمی‌تواند منکر شود که بسیاری از این طرح‌ها به انحصار تجاری و سیاسی انجامیدند و چنان انحصارهایی لاجرم موجب زوال خودمختاری کشاورزان شد. انقلاب دانه‌های پیوندی - به‌ویژه ذرت - چنان تأثیری داشت. [۷۲] چون پیوندی‌ها عقیم هستند یا زادوولد «حقیقی» ندارند، شرکت تولیدکننده بذرهای پیوندی، مالک والد‌های گیاه پیوندی است، ثروت ارزشمندی را به‌شکل بذر پیوندی در تملک دارد و می‌تواند آن را هرساله بفروشد، درحالی‌که درباره گونه‌هایی با گرده‌افشانی آزاد، خود کشاورز می‌تواند آنچه را که می‌خواهد انتخاب کند و نیازی به خرید بذر ندارد. [۷۳]

منطق متمرکزکننده مشابهی در تمام گونه‌های پُربازده<sup>۲</sup> (HYVs) - از گندم گرفته تا برنج و ذرت - نهفته است که در سی سال گذشته به فروش رسیده‌اند. تأثیر بی‌چون‌وچرای

1. Liberty Hyde Bailey  
2. high-yielding varieties

این گونه‌ها بر میزان محصول (تأثیری که به نوع محصول و شرایط کشت وابسته است)، مشروط به تلفیق کاربرد کودهای نیتروژن و ساقه‌های کوتاه و محکم بود که [هنگام درو با کمباین] در دسر ساز نباشد. رسیدن به حداکثر محصول در کشت این گیاهان پیوندی مستلزم مصرف آب فراوان (معمولاً آبیاری)، کاربرد مقادیر هنگفت کودهای شیمیایی، و کاربرد دوره‌ای آفت‌کش‌ها بود. مکانیزه کردن فرایندهای آماده‌سازی زمین و برداشت محصول نیز ترویج شد. فقدان تنوع زیست‌شناختی در مزارعی که دانه‌های پیوندی در آن‌ها کشت می‌شد، به معنای احتمال نابودی هر نسل از گونه‌های پربازده به‌علت هجوم قارچ‌ها، زنگ گیاهان یا حشرات بود که خرید بذرهای جدید («و» حشره‌کش‌های جدید را (به دلیل مقاوم‌شدن حشرات) در سال بعدی ضروری می‌کرد. این رقابت تسلیحاتی در حوزه زیست‌شناسی - که پرورش دهندگان گونه‌ها و شیمی‌دان‌ها گمان می‌کنند قادر هستند پیروزی‌هایشان را در آن ادامه دهند - رقابتی است که هر تک‌گونه کشاورزی را بیشتر و بیشتر در دست متخصصان - اعم از متخصصان منفرد یا گروهی از آنان - قرار می‌دهد. به این ترتیب، مانند آنچه بر سر ابعاد واقعاً مردم‌سالارانه سیاست‌های نیرره آوردند، آن مؤلفه‌هایی از تحقیق و سیاست‌گذاری که ممکن بود جایگاه نخبگان مدیریتی را تهدید کند، یا اصلاً به اجرا درنیامد یا اگر به آن پرداخته شد، «به‌طور گزینشی علیه دیدگاه‌های مخالف» به کار رفت.

### فروض ساده‌کننده در علم کشاورزی

این تلاش در جهت تسلط کامل، نوعی دعوت به هرج‌ومرج است. گویا قاعده از این قرار است که هر چقدر خدمت‌های تعیین‌شده متخصصان، انعطاف‌ناپذیرتر و انحصاری‌تر باشد، و هر چقدر سلطه و مهار امور در آن خدمت‌ها سفت‌وسخت‌تر شود، هرج‌ومرج بیشتری پیرامون آن شایع می‌گردد. می‌توان یک گلخانه ساخت و محصولات تابستانی را هنگام زمستان در آن به عمل آورد، ولی با این کار محصول گلخانه‌ای در برابر ناملايمات آب‌وهوا آسیب‌پذیر می‌شود و احتمال نابودی‌اش در شرایطی افزایش می‌یابد که قبل از عادت کردن به گلخانه متحمل نبود. نظارت و دقت لازم برای حفظ یک بوته گوجه در ماه ژانویه، بسیار دشوارتر از آن نظم طبیعی است که یک درخت بلوط یا چرخ‌ریسک<sup>۱</sup> در ماه ژانویه نیاز دارند. وندل بری، برآشفتن آمریکا<sup>۲</sup>

بخش اعظم مؤلفه‌های موجود در برنامه‌های عمران حکومتی، صرفاً هوس‌های

1. titmouse

2. Wendell Berry, *The Unsettling of America*



نخبگان قدرتمند نبوده است. حتی روستانشانی در تانزانیا نیز مدت‌های طولانی موضوع تحلیل‌های کاملاً منطقی اقتصاد کشاورزی بود. طرح‌های مربوط به استفاده از گونه‌های جدید کتان، تنباکو، بادام‌زمینی و برنج، و نیز برنامه‌های مکانیزاسیون، آبیاری و روش‌های کاربرد کودهای شیمیایی نیز سابقه مطالعات فنی و میدانی طولانی داشته است. پس چرا این همه طرح بزرگ از این نوع به هیچ وجه نتوانستند نتایجی را محقق کنند که برای آن‌ها پیش‌بینی شده بود؟ پرسشی دیگر و کاملاً مرتبط با این پرسش که در فصل بعد بررسی خواهیم کرد، از این قرار است که چرا آن همه تغییرات موفق در شیوه‌ها و تولید کشاورزی، نه با پیشگامی و ابتکار حکومت‌ها، بلکه با ابتکار عمل‌های خودمختارانه کشاورزان به دست آمده است؟

#### جداسازی متغیرهای آزمایشی

به نظر من، چنان‌که سوابق نشان می‌دهند، بخش عمده‌ای از این مشکل، در محدودیت‌های نظام‌یافته و جدایی‌ناپذیر تحقیقات علمی در مواردی نهفته است که «هدف نهایی آن‌ها پیروی مجموعه‌ای بسیار بزرگ از فعالان (کشاورزان) از این یافته‌های علمی، در شرایط و اوضاع بسیار متنوع است». به عبارتی، برخی در دسرها در عوامل پیچیده‌تر از وسوسه‌های نهادی برای سلطه مرکز، یا آسیب‌شناسی‌های اداری و اجرایی، یا میل وافر به طرح‌های نمایشی برای زیبایی‌شناسی‌های لذت‌بخش ولی غیراقتصادی نهفته است. نتایج آزمایشگاهی و داده‌های مزارع آزمایشی در ایستگاه‌های تحقیقاتی، حتی در بهترین وضعیت، با محیط‌های انسانی و طبیعی که قرار است در نهایت محل اجرای آن‌ها باشند، فاصله‌ای بعید دارند.

دستورالعمل متداول در پژوهش‌های کشاورزی علمی، همواره معطوف به تمرکز محض بر آزمایش‌های «محصول به محصول» بوده است و طوری طراحی شده است که اثر تغییرات نهاده‌ها را میزان محصول بسنجد. به تازگی متغیرهای دیگری نیز بررسی شده‌اند و به این ترتیب، می‌توان میزان محصول را در شرایط مختلف از لحاظ خاک و رطوبت مطالعه کرد یا فهمید که کدام گیاهان پیوندی در برابر گیرکردن در ماشین مقاوم هستند و برداشت ماشینی را آسان‌تر می‌کنند. پژوهش‌هایی که با حساسیت بوم‌شناختی انجام می‌گیرد، اغلب با همین دستورکار پیش می‌رود: جداسازی تک‌تک متغیرهایی که احتمالاً - مثلاً - بر مقاومت زیست‌شناختی یک گونه خاص از میوه در برابر یک آفت خاص - اثرگذار هستند.

جداسازی چند متغیر کم‌شمار - در بهترین حالت دو عدد - و مهارکردن تأثیر سایر

متغیرها، یک اصل اساسی در علوم تجربی است. [۷۴] این دستورالعمل در کارهای علمی، ارزشمند و نیز ضروری است. فقط با ساده‌سازی افراطی وضعیت تجربی است که نتایج غیرمبهم، تأییدپذیر، بی‌طرفانه و جهان‌شمول تضمین می‌شود. [۷۵] چنان‌که یکی از پیشگامان نظریه آشوب گفته است: «در علم فیزیک، فرضی بنیادین هست که شیوه شناخت شما از هستی، همان است که شما را از اجزای هستی دور نگه می‌دارد، مگر آن جوهر یا خمیره‌ای را بشناسید که گمان می‌کنید بنیادین است. از آن پس فرض می‌کنید سایر اموری که نمی‌شناسید، در زمره جزئیات هستند. در واقع، فرض می‌کنید تعداد اندکی اصول وجود دارند که با دقت در وضعیت نظری امور، آن‌ها را تشخیص می‌دهید - و منظور اصلی تحلیل نیز همین است - و هنگامی که بخواهید مسائل غامض‌تر را حل کنید، این اصول را به روش‌های پیچیده‌تر در کنار هم قرار می‌دهید؛ البته اگر بتوانید». [۷۶] در تحقیقات کشاورزی، مهارکردن تمام متغیرهای ممکن - به‌جز آن‌ها که هدف دقت نظر تجربی هستند - نیاز به عادی‌سازی فروض اموری همچون آب‌وهوا، خاک، و چشم‌اندازها داشت و البته نیاز به گفتن ندارد که عادی‌سازی فروض مربوط به اندازه مزرعه، دسترسی به نیروی کار، و خواسته‌های زارعان نیز اغلب به‌طور ضمنی انجام می‌شد. البته، «تحقیقات لوله آزمایش» بیشترین نزدیکی را با بهینه‌ترین مهار متغیرها داشت. [۷۷] باین حال، حتی قطعه زمین آزمایشی در یک ایستگاه تحقیقاتی هم مصداقی از ساده‌سازی افراطی بود و فقط میزان مهار متغیرها را «در یک محیط کوچک، بسته و به‌شدت ساده‌شده» ممکن می‌کرد، ولی به متغیرهای دیگر کاری نداشت و آن‌ها را «مهارناشده باقی می‌گذاشت». [۷۸]

به آسانی می‌توان دریافت که چگونه کشت تک‌محصولی و توجه به محصول، به‌خوبی در این الگو می‌گنجید. کشت تک‌محصولی موجب حذف تمام تک‌گونه‌های دیگری می‌شود که ممکن بود طراحی تحقیق را پیچیده سازند، درحالی‌که دغدغه میزان محصول، اجتناب از مشکلات طاقت‌فرسای اندازه‌گیری را ممکن می‌کرد که اگر یک مشخصه یا سلیقه خاص مدنظر بود، حتماً پیش می‌آمد. علم جنگل‌داری وقتی به ساده‌ترین قالب درمی‌آید که هدف فقط پرورش تجاری چوب از یک گونه درخت باشد. علم کشاورزی هم وقتی به آسان‌ترین حالت می‌رسد که هدفش یافتن مؤثرترین روش تولید حداکثر میزان محصول از یک گونه ذرت پیوندی در یک هکتار زمین «یکسان‌شده» باشد.

ولی وقتی کار از آزمایشگاه به قطعه زمین تحقیقاتی، سپس به ایستگاه تحقیقاتی و سپس به آزمایش‌های میدانی در مزارع واقعی می‌رسد، مهار تجربی و آزمایشگاهی

به شکل تصاعدی رنگ می‌بازد. ریچاردز به نگرانی‌های محققان غرب آفریقا از مشاهده این واقعیت اشاره می‌کند؛ محققانی که دغدغه عملی ساختن پژوهش‌های خود را در سر داشتند، ولی می‌ترسیدند قیود موجود در آزمایشگاه از میان برخیزد. آن محققان پس از اینکه بحث کردند چگونه باید مزارع انتخاب شده برای آزمایش‌ها را همگن کنند تا به شکل یکسان به نتایج تجربی واکنش نشان دهند، به مرثیه‌خوانی و تأسف بابت آن مهار و تسلط آزمایشگاهی پرداختند که بعد از بیرون آمدن از ایستگاه تحقیقاتی رخ داده بود. آنان چنین نوشتند: «شاید کشت محصول در تمام زمین‌ها در یک بازه چندروزه دشوار باشد و یافتن مزارعی با خاک یکسان تقریباً غیرممکن باشد ... سایر انواع مداخلات - از قبیل حمله آفت‌ها یا آب‌وهوای نامساعد - بر بعضی راه‌حل‌ها اثر بگذارد و بر بعضی دیگر خیر». [۷۹] ریچاردز توضیح می‌دهد که این واقعیت «تذکری عبرت‌آموز است که به ما می‌گوید چرا دستورالعمل‌های پژوهشی علمی و «رسمی» در ایستگاه‌های آزمایشی - با آن‌همه تأکید بر مهارکردن تمام متغیرها جز یک یا دو متغیر که موضوع تحقیق هستند - وقتی پای دغدغه‌های کشاورزان خردپا به میان می‌آید، از نکته اصلی باز می‌مانند. دغدغه اصلی کشاورزان، چگونگی غلبه بر این تعامل‌های پیچیده و رخداد‌های غیرمنتظره است. ولی از دید یک دانشمند (به‌ویژه وقتی او محتاج رسیدن به نتایج شسته‌رفته برای انتشار مقاله است)، آزمایش در مزارع واقعی، چالش جدی برای وی پدید می‌آورد». [۸۰]

هرقدر که علم ناچار باشد هم‌زمان با برهم‌کنش‌های پیچیده بین متغیرهای متعدد سروکار داشته باشد، به همان اندازه مشخصات خود را که مایه تمایز به‌مثابه یک علم امروزی است، از دست می‌دهد. همچنین انباشت و جمع‌شدن تعداد زیادی تحقیق موردی آزمایشی و محدود نمی‌تواند به ساخته‌شدن یک تحقیق واحد درباره چنین پیچیدگی‌هایی بینجامد. البته، اذعان می‌کنم که این حرف‌ها دلیلی علیه فنون آزمایشی و تجربی در تحقیقات علمی امروزی نیست. هر تحقیق جامع در مزارع واقعی که پیچیدگی برهم‌کنش‌های دنیای واقع را تقلیل ندهد، باید - همچون کشاورزان - بتواند نشان دهد که مجموعه‌ای از روش‌ها منجر به «نتایج مطلوب» شده‌اند (مثلاً میزان محصول زیاد به بار آورده‌اند). ولی چنان تحقیقی نخواهد توانست عوامل اصلی دخیل در این نتیجه مطلوب را از یکدیگر جدا سازد. روشی که من از آن دفاع می‌کنم، در عوض، در عین حال که به توانایی‌ها و مطلوبیت کارهای علمی - در محدوده علم - اذعان دارد، محدودیت‌های علم در پرداختن به این‌گونه مشکلات را نیز که فنون علمی از عهده آن‌ها بر نمی‌آیند، به رسمیت می‌شناسد.

نقاط کور

اگر یک بار دیگر به موضوع کشت چند محصولی بازگردیم، می‌توانیم دریابیم که چرا زراعت‌شناسان احتمالاً بهانه‌های زیبایی‌شناسانه و نهادی برای مخالفت با کشت چند محصولی دارند. قالب‌های پیچیده درهم‌کاری، پای «متغیرهای بسیار زیادی» را به میان می‌آورند که هم‌زمان با یکدیگر عمل می‌کنند و اثبات آزمایشی یا تجربی روابط علت و معلولی را دشوار می‌سازند. اکنون می‌دانیم که برخی فنون چند محصولی - به‌ویژه آن‌ها که حیوانات تثبیت‌کننده نیتروژن<sup>۱</sup> را با غلات تلفیق می‌کنند - به‌شدت مؤلّد هستند، ولی از برهم‌کنش‌های دقیقی که به این افزایش تولید می‌انجامد، اطلاع ناچیزی داریم. [۸۱] همچنین حتی وقتی بخواهیم توجه خود را به یک متغیر وابسته - یعنی میزان محصول - منحصر کنیم، در رازگشایی از روابط علت و معلولی به دردمس می‌افتیم. [۸۲] اگر بتوانیم این تمرکز بر متغیرهای انگشت‌شمار را کنار بگذاریم و طیف متنوع‌تری از متغیرهای وابسته (نتایج) را بررسی کنیم که شامل حاصلخیزی خاک، برهم‌کنش با احشام (علوفه، کود دامی)، سازگاری با نیروی کار خانواده و غیره هستند، آنگاه دشواری‌های مقایسه‌کردن با روش علمی به‌سرعت از احاطه ما خارج می‌شود.

ماهیت مشکل علمی در این زمینه، کاملاً به پیچیدگی‌های منظومه‌های فیزیکی شباهت دارد. قواعد (فرمول‌های) قوانین مکانیک نیوتن که به‌شکل فاکری ساده هستند، کار محاسبه مدارهای دو جرم آسمانی را در صورت دانستن اندازه جرم‌ها و فاصله بین آن‌ها نسبتاً آسان می‌کنند. ولی وقتی یک جسم دیگر به آن دو اضافه شود، محاسبه مدارها فوق‌العاده پیچیده‌تر می‌گردد. وقتی ده جسم آسمانی وجود داشته باشد (که نمونه‌ای ساده‌شده از منظومه شمسی خودمان است)، [۸۳] هیچ مداری دقیقاً دو بار تکرار نمی‌شود و هیچ راهی برای پیش‌بینی وضعیت دقیق منظومه در بلندمدت وجود ندارد. وقتی پای یک متغیر جدید به صحنه باز می‌شود، تعداد تعامل‌ها یا برهم‌کنش‌های منشعب‌شونده که باید در نظر گرفته شوند، به‌طور تصاعدی رشد می‌کند.

گمان می‌کنم مبالغه نخواهد بود که ادعا کنیم تحقیقات کشاورزی علمی، شباهت‌های آگاهانه و اختیاری با فنون کشاورزی دارد، زیرا این فنون در دامنه دسترس و احاطه روش‌های قدرتمند علمی‌اش هستند. پیشینه‌سازی محصول در مزارع تک‌محصولی یکی از فنونی است که می‌توان بیشترین بهره را از قدرت آن به عمل آورد. تا وقتی قدرت نهادی اجازه دهد، مؤسسات کشاورزی - از قبیل سازمان‌های جنگلداری علمی - مایل بوده‌اند که محیط پژوهش خود را ساده کنند و این

1. nitrogen-fixing legumes

ساده‌سازی را طوری انجام دهند که محیط، پذیرا و تابع نظام علمی‌شان شود. پس آن قالب‌های کشاورزی که با زیبایی‌شناسی تجددگرا و نیز با منافع سیاسی - اجرایی این مؤسسات هم‌نوا باشد، دست‌برقضا به‌خوبی با محیط شغل علمی و حرفه‌ای این افراد سازگار است. [۸۴]

ولی با «هرج و مرج» در خارج از قلمرو طراحی تجربی علمی چه باید کرد؟ در واقع، برهم‌کنش‌های فراتجربی فقط وقتی سودمند جلوه داده می‌شوند که مایه تأیید یا تقویت آثار دلخواه باشند. [۸۵] هیچ دلیل پیشاتجربی برای پیش‌بینی کردن آثار این برهم‌کنش‌ها وجود ندارد و آنچه اهمیت دارد، قرارگرفتن این آثار در جایی کاملاً بیرون از الگوی تجربی یا آزمایشگاهی است.

با این حال، گاهی آثار مذکور بسیار خطیر و درعین حال، بالقوه خطرناک شده‌اند. یک مصداق تکان‌دهنده از این خطرها را می‌توان استفاده انبوه و جهانی از آفت‌کش‌ها دانست که بدنام‌ترین آن‌ها د.د.ت<sup>۱</sup> بود. د.د.ت را برای نابودی جمعیت حشرات و در نتیجه، کاهش بسیاری از بیماری‌هایی استفاده می‌کردند که آفت‌ها ناقل آن‌ها بودند. الگوی تجربی برای کاربرد این سم، عمدتاً در تعیین غلظت سم و شرایط کاربرد آن به‌منظور ریشه‌کن کردن حشرات خلاصه می‌شد. چنان الگویی در قلمرو نگرش خود موفق بود، زیرا د.د.ت حشرات را کُشت و نرخ همه‌گیری مالاریا و سایر بیماری‌ها را به‌شدت کم کرد. [۸۶] ولی آن سم - چنان‌که به‌تدریج دریافتیم - علاوه‌براین، عواقب بوم‌شناختی مصیبت‌باری داشت و باقی‌مانده‌هایش در کل زنجیره غذایی در بدن جانداران جذب می‌شد که البته انسان هم بخشی از آن زنجیره بود. پیامدهای کاربرد د.د.ت و سایر آفت‌کش‌ها بر خاک، آب، ماهیان، حشرات، پرندگان و جانوران چنان پیچیده بوده‌اند که هنوز به تمام آن‌ها پی نبرده‌ایم.

#### بینش سست پیرامونی

بخشی از دشواری‌ها به این علت بود که عوارض جانبی اقدامات، به‌طور مداوم شاخه‌شاخه و هویدا می‌شد. فلان اثر مرتبه اول - مثلاً کاهش یا نابودی جمعیت یک حشره محلی - منجر به تغییراتی در گیاهان گل‌دار می‌شد که سپس سکونتگاه سایر گیاهان و جانندگان و غیره را تغییر می‌داد. بخش دیگری از دردها یا دشواری‌ها از این رو پدید آمد که آثار آفت‌کش‌ها بر سایر گونه‌ها فقط در شرایط آزمایشگاهی بررسی می‌شدند. ولی د.د.ت در محیط مزرعه - و نه در آزمایشگاه - استفاده می‌شد و چنان‌که کارسون گفته بود، دانشمندان اصلاً نمی‌دانستند که وقتی آفت‌کش‌ها با آب و خاک درآمیزند و در معرض نور خورشید قرار گیرند، چه آثار تعاملی و

برهم‌کنشی به جا خواهند گذاشت.

هشیاری درزمینه عوارض جانبی برهم‌کنش‌ها درواقع، از بیرون‌الگویی علمی رایج، ظهور کرد و این واقعیت هم جالب و هم - به گمان من - آموزنده است. پی‌بردن به حقیقت به‌ویژه از وقتی شروع شد که مردم به تدریج دریافتند جمعیت مرغ‌های آوازه‌خوان به‌شدت کم شده است. احساس خطر عمومی درباره آنچه دیگر فاصله‌ای با منظره پنجره آشپزخانه‌هایشان نداشت، بالاخره (به‌واسطه تحقیقات علمی) به ردیابی مقادیر د.د.ت در بدن پرندگان و پی‌بردن به سست‌شدن پوسته تخم و شکست در تولیدمثل آن‌ها انجامید. چنان یافته‌ای سپس انبوهی از کنجکاو‌ها و بررسی‌های مرتبط با آثار آفت‌کش‌ها، و درنهایت، ممنوعیت قانونی استعمال د.د.ت را به دنبال داشت. قدرت الگویی علمی در این مثال و سایر موارد تا اندازه‌ای با حذف کردن دسته‌ای از متغیرهای فراتجربی حاصل می‌شد که اغلب دوباره به‌طور منظم بازمی‌گشتند تا انتقام بگیرند.

منطق تحلیل‌های اقتصاد کشاورزی درباره کارایی و سودآوری کشاورزی نیز توفیق خود را با همین‌گونه محدودکردن میدان توجه به دست آورده است. ابزارهای اقتصاد کشاورزی تا حد ممکن برای بررسی ابعاد اقتصاد خرد مزرعه - به‌مثابه یک بنگاه - به کار گرفته می‌شوند. آنگاه اقتصاد کشاورزی براساس فروض ضروری‌اش درزمینه ساده‌سازی - مثلاً درباره هزینه عوامل تولید، نهاده‌ها، آب‌وهوا، استفاده از نیروی کار و قیمت‌ها - می‌تواند نشان دهد که استفاده از یک ماشین کشاورزی، خرید تجهیزات آبیاری، یا افزایش یک محصول به‌جای محصول دیگر، چقدر سودآور یا غیرسودآور خواهد بود. این‌گونه پژوهش‌ها و نیز تحقیقات بازاریابی معمولاً معطوف به اثبات صرفه‌های به‌مقیاس بوده‌اند که در عملیات بزرگ، سرمایه‌بر و کاملاً مکانیزه وجود دارد. ولی صدها نکته و ملاحظه در خارج از این بینش تنگ‌اندیشانه هست که به حکم ضرورت و طوری نادیده گرفته می‌شوند که مطابق روش علوم تجربی است. درواقع، در این بررسی‌های اقتصاد کشاورزی دقت نمی‌شود که عوامل انسانی - همان‌ها که قرار است این بینش را بپذیرند - حداقل در کوتاه‌مدت از ظرفیت سیاسی برخوردارند تا مطمئن شوند از لحاظ اقتصادی مسئول پیامدهای بزرگ‌تر و «فرامزرعه‌ای» منطق خود نیستند. در سال ۱۹۷۲ یک اقتصاددان نامتعارف در شهادت در محضر کنگره، الگویی کشاورزی ایالات متحده را به‌صراحت چنین توصیف کرد:

تازه در دهه گذشته به‌طورجدی پی برده‌ایم که هر بنگاه زراعی بزرگ ... قادر است با بیرونی‌سازی<sup>۱</sup> برخی هزینه‌هایش ... به سود دست یابد. معایب عملیات

1. externalizing

بزرگ‌مقیاس زراعی عمدتاً بر دوش حوزه‌هایی خارج از چارچوب تصمیم‌گیری آن بنگاه زراعی بزرگ‌مقیاس می‌افتد. این بنگاه‌ها معمولاً مشکلات دفع زباله‌ها، مهار آلودگی، تحمیل بار هزینه‌ها به خدمات عمومی، تخریب ساختارهای اجتماعی روستایی، آسیب‌زدن به پایه مالیاتی، و عواقب سیاسی تمرکز قدرت اقتصادی را در زمره هزینه‌های بزرگ‌مقیاس خود به حساب نمی‌آورند. این هزینه‌ها در واقع، بی‌تردید به جامعه بزرگ‌تر پیرامون آن‌ها تحمیل می‌شود.

بزرگ‌شدن مقیاس از لحاظ نظری باید بنگاه را قادر کند که طیف گسترده‌تری از هزینه‌ها و سودها را به چارچوب تصمیم‌گیری خود وارد کند، ولی در عمل همان قدرت اقتصادی و سیاسی که با مقیاس بزرگ همراه می‌شود، برای آن بنگاه بزرگ و سوسه‌ای دائمی برای جذب منافع و دفع هزینه‌های اقداماتش فراهم می‌کند. [۸۷]

به عبارتی، هرچند تحلیلگرهای کسب‌وکار در بنگاه‌های کشاورزی، بینش پیرامونی سستی دارند، نفوذ سیاسی این بنگاه‌ها در هر دو حوزه فردی و گروهی می‌تواند به آنان کمک کند تا غافل‌گیر نشوند و ضربه نخورند.

کوتاه‌نگری

اکثر قریب به اتفاق تحقیقاتی که با ادعای ارزیابی همسوبودن تصمیم‌گیری‌ها با منافع کشاورزان انجام می‌شوند، آزمایش‌هایی هستند که حداکثر یک یا دو فصل طول می‌کشند. آنچه در منطق این‌گونه پژوهش‌ها نهفته است و گفته نمی‌شود، از این قرار است که آثار بلندمدت تصمیم‌ها و طرح‌ها، با آثار کوتاه‌مدت آن‌ها در تضاد نخواهند بود. موضوع افق زمانی پژوهش‌ها حتی به‌طور مستقیم برای کسانی اهمیت دارد که پیشینه‌سازی محصول، کعبه آمال آن‌هاست. دغدغه و فکر و ذکر این افراد باید به موضوع پایداری درآمد هیکسی معطوف شود (مگر اینکه ایشان صرفاً به میزان محصول فکر کنند و کاری به نتیجه تحقیقات و طرح‌هایشان نداشته باشند). بنابراین، شاید مهم‌ترین تقسیم‌بندی یا شکاف عملی را نباید بین «کسانی که سیاست کشاورزی را با در نظر گرفتن اهداف سیاسی و اجتماعی مشخص - از قبیل حفظ مزارع خانوادگی، حفظ چشم‌اندازها یا تنوع - طراحی می‌کنند» و «کسانی که در صدد حداکثرسازی تولید و سود هستند»، بلکه باید بین تولیدگرایان<sup>۱</sup> کوتاه‌نگر و تولیدگرایان عاقبت‌نگر جست‌وجو کرد. مگر نه اینکه دغدغه فرسایش خاک و تأمین آب، کمتر ناشی از حرمت محیط‌زیست، و بیشتر برخاسته از پایداری تولید فعلی بوده است؟

جهت‌گیری نسبتاً کوتاه‌مدت در تحقیقات کشاورزی و اقتصاد زراعت موجب می‌شود حتی نتایج بلندمدتی که مشغله ذهنی تولیدگرایان هستند، از قلم بیفتند. مثلاً بسیاری از طرفداری‌ها از کشت چندمحصولی، در قالب بیان برتری این روش همچون

1. productionists

شیوه تولید بلندمدت ارائه می‌شود. به قول استفن مارگلین،<sup>۱</sup> یک آزمایش بیست‌ساله یا طولانی‌تر درباره کشت چندمحصولی شاید به نتایجی کاملاً متفاوت از یک آزمایش یک‌ساله یا دوساله برسد. [۸۸] اصلاً نامحتمل نیست که فرایند گرده‌افشانی آزاد و گزینشی که کشاورزان استفاده می‌کنند، از لحاظ میزان محصول و بسیاری جنبه‌های دیگر - از جمله سودآوری - با بهترین گونه‌های پیوندی برابری کند یا حتی برتر از آن‌ها باشد. [۸۹] اکنون می‌دانیم که سود کاغذی و ظاهری جنگل‌های علمی و تک‌محصولی به‌بهای گزاف، یعنی با فداکردن سلامت و بهره‌وری بلندمدت جنگل‌ها حاصل شد. شاید کسی بگوید که چون اکثر مزارع خانوادگی هستند، بیشتر تحقیقات درباره برداشت محصول و اقتصاد مزرعه به‌گونه‌ای بوده‌اند که واحد تحلیلی زمانی آن‌ها چرخه کامل خانوادگی (چرخه یک نسلی) بوده است. [۹۰]

هیچ چیز در منطق روش علمی نیست که در ظاهر بگوید چشم‌انداز (یافته‌های تحقیقاتی) کوتاه‌مدت همیشگی خواهد بود؛ حتی برعکس، ظاهراً چنان چشم‌اندازی نوعی واکنش به فشارهای نهادی و شاید تجاری است. وانگهی ضرورت جداسازی چند متغیر و درعین‌حال، ثابت فرض کردن تمام متغیرهای دیگر و بی‌اعتنایی به آثار تعاملی نهفته در بیرون از این الگوی آزمایشی، به‌طور مشخص در شیوه علمی امروزی حک شده است. این ساده‌سازی‌ها و فرض‌ها، پیش شرط وضوح و اعتبار چشمگیری هستند که علم امروزی در افق دید خودش به دست آورده است. با این حال، بخش‌هایی از چشم‌انداز دنیا که در شیوه علمی تجربی مسدود می‌شوند - نقاط کور، پیرامون و چشم‌انداز دوردست - وقتی کنار هم قرار بگیرند، قسمت عظیمی از دنیای واقع را تشکیل می‌دهند [که در روش علمی تجربی امروزی معمولاً درک نمی‌شود].

### شیوه ساده‌سازانه کشاورزی علمی

بعضی محصولات را برابرتر از دیگران هستند

تحقیقات کشاورزی امروزی معمولاً طوری پیش می‌رود که گویی محصول به‌دست آمده به‌ازای هر واحد از نهاده‌های کمیاب، دغدغه اصلی زارع بوده است. این فرض کارها را فوق‌العاده آسان‌تر می‌کند؛ یعنی کالاهای کلی، همگن و یکنواختی که با این تحلیل به دست می‌آیند، همانند چوب تجاری جنگل‌داری علمی، امکان مقایسه مقداری بین میزان محصول در فنون مختلف کشت و نیز امکان جمع‌زدن آمارها را فراهم می‌کنند. جدول‌بندی‌های آشنا و متداول درباره مساحت زمین‌های

1. Stephen Marglin



کشت شده، میزان محصول در واحد سطح، و کل تولید در سال‌های مختلف، معمولاً به‌مثابه ملاک تعیین‌کننده برای توفیق یک برنامه‌ی عمرانی به کار می‌روند.

ولی فرضی که تمام برنج‌ها، ذرت‌ها و ارزن‌ها را «مساوی» می‌داند، گرچه مفید است، فقط در صورتی یک فرض شدنی و عملی خواهد بود که آن محصول «صرفاً» یک کالا برای فروش در بازار باشد. [۹۱] هر زیرگونه از غلات، خواص منحصر به فرد و متمایزی دارد که علاوه بر چگونگی رشد و به‌عمل آمدن، مشخصات آن در هنگام برداشت را نیز شامل می‌شود. در برخی کشورها اقلام خاصی از برنج را برای تهیه غذاهای خاص کشت می‌کنند و سایر گونه‌های برنج شاید فقط برای اهداف آیینی یا برای تسویه بدهی‌های محلی به کار روند. برخی از ملاحظات پیچیده که در تمیز دادن یک برنج از سایر گونه‌ها - فقط از لحاظ ویژگی‌های پخت - دخیل است، در مشاهدات ریچاردز درباره‌ی ارزش این ملاحظات در سیرالنون شرح داده شده است: اصطلاح «بد می‌پزد»، اغلب یک عبارت کلی برای طیفی از ویژگی‌های مرتبط با انبار کردن، آماده‌سازی و مصرف است و خیلی فراتر از مقوله‌ی ذهنی «ذائقه» کاربرد دارد. آیا این گونه به‌خوبی با فنون فرآوری غذایی محلی سازگار است؟ آیا پوست‌کندن، آسیاب کردن و خردکردنش آسان است؟ برای پخت آن چقدر آب و سوخت لازم است؟ قبل و بعد از پخته‌شدن چه مدت دوام دارد؟ زنان مندی<sup>۱</sup> ادعا می‌کنند که برنج‌های اصلاح‌شده‌ی مزارع غرق‌آبی، وقتی بار دوم گرم شوند، خیلی کمتر از برنج‌های سخت‌تر که در «ارتفاعات» کشت می‌شوند، خوشمزه هستند. وقتی نوع برنج مناسب باشد، می‌توان تعداد دفعات پخت و پز را در ایام پرمشغله‌ی کار در مزرعه کاهش داد. چون پخت غذا روزانه سه تا چهار ساعت وقت می‌گیرد (شامل پوست‌کندن برنج، آماده‌کردن آتش و آوردن آب)، پس وقتی نیروی کار کمیاب است، این ویژگی به‌هیچ‌وجه کم‌اهمیت نیست. [۹۲]

تاکنون فقط غلات بدون سبوس را در نظر گرفته‌ایم، ولی اگر سایر اعضای گیاه را نیز به بحث وارد کنیم، آنگاه چه؟ بلافاصله در می‌یابیم که علاوه بر دانه غلات، چیزهای زیاد دیگری وجود دارد. به همین دلیل است که کشاورز خرده‌پای آمریکای مرکزی شاید فقط به تعداد و اندازه‌ی گونی‌های ذرت که برداشت می‌کند، علاقه‌مند نباشد. او احتمالاً همچنین می‌خواهد از چوب ذرت برای تغذیه دام و شستن و تمیز کردن زمین استفاده کند؛ سبوس و برگ‌ها برای روکش، پوشاندن، گالی (سقف) و علوفه به کار می‌روند؛ و ساقه‌ها به‌مثابه قیم برای بالارفتن لوبیاهای رونده، علوفه و نیز حصار موقت عمل می‌کنند. علت آشنایی زارعان آمریکای مرکزی با تعداد

۱. مندی (Mende) یکی از دو گروه بزرگ قومی در سیرالنون با حدود ۳۰ درصد جمعیت آن کشور است. - م.

گونه‌های ذرت بیشتر - در مقایسه با همتایان آن‌ها در کمربند ذرت خیز ایالات متحده - تا اندازه‌ای به کاربردهای گونه‌های متنوع در میان آن زارعان مربوط است. ذرت را علاوه بر این، می‌توان برای این کاربردها در بازار فروخت و به این ترتیب، غیر از دانه ذرت، از بخش‌های دیگرش نیز منفعت به دست آورد. همین توصیف درباره تقریباً هر محصول دیگر صادق است، یعنی بخش‌های مختلف گیاه از مراحل مختلف رشد آن - الیاف، برگ‌های خشک، ضمادهای دارویی، بخش‌های سبز که خام یا پخته به مصرف می‌رسند، ماده اولیه بسته‌بندی، بسترسازی یا اقلام دیگر برای مراسم آیینی یا اهداف تزیینی - به کار می‌آیند.

پس گیاه از منظر تجاری فقط دانه‌اش نیست. همچنین تمام دانه‌ها یا تمام گونه‌های غلات و پیوندی‌های ذرت و برنج، از این لحاظ یکسان نیستند. پس محصول زراعت برحسب وزن یا حجم دانه‌ها شاید فقط یکی از اهداف کشاورز باشد و گاهی حتی مهم‌ترین هدف محسوب نشود. ولی وقتی کشاورزی علمی یا پرورش علمی گیاهان بخواهد ارزش هنگفت بخش‌های غیردانه‌ای محصول را در محاسباتش وارد کند، دوباره به دام پیچیدگی‌ها و دوراهی دشوار نیوتنی برای محاسبه مدارهای ۱۰ جرم آسمانی می‌افتد. حتی اگر بتوان بخشی از این ظرایف را در الگوهای علمی نمایش داد، چنان کاربردهای متنوع از محصول، در معرض تغییر مداوم قرار دارند.

زمین‌های آزمایشی در مقایسه با مزارع واقعی

چنان‌که گفتیم، همه محیط‌ها به‌شکلی مهارناشدنی، محلی هستند (ویژگی‌های محلی دارند). همواره وضعیتی وجود دارد که شاید بتوان آن را مشکل «ترجمه یا برگرداندن لاتین عمومی و استاندارد کلیسای محافظه‌کار انگلستان» هم نامید. این مشکل در ترجمه زبان ایستگاه‌های آموزشی و تجربی به زبان بومی مردم محلی بروز می‌کند. راه‌حل‌های متعارف و یکسان برای آماده‌سازی زمین، جداول زمان‌های کاشت، و کوددهی معمولاً وقتی که برای یک مزرعه مثلاً سنگلاخ با خاک کم عمق و رو به شمال به کار می‌روند - آن‌هم اگر به‌تازگی دو بار از آن زمین، جوی دو سر برداشت شده باشد - باید تعدیل و اصلاح شوند. دانشمندان کشاورزی در ایستگاه‌های تحقیقاتی و نیز عوامل ترویج کشاورزی به‌خوبی با این مشکل ترجمه آشنا هستند و این واقعیت در مورد تمام متخصصان علوم کاربردی صادق است. همواره موضوع اصلی از این قرار است که یافته‌های جدید چگونه کشف و منتقل شوند تا «به کار کشاورزان بیایند». تا وقتی این یافته‌ها و راه‌حل‌ها تحمیلی و اجباری نباشند، کشاورز است که باید تصمیم بگیرد آیا نیاز او را برآورده می‌کنند یا خیر. زمین‌های آزمایشی در ایستگاه‌های تحقیقات کشاورزی هم مثل نقشه‌های جامع

املاک نمی‌توانند تنوع و تغییرپذیری در مزارع کشاورزی را به‌درستی نشان دهند. پژوهشگران ناچارند درباره‌ی خاک، آماده‌سازی زمین، وجین، بارندگی، دما و غیره، بر مبنای فروض یکسان و قاعده‌مند و در محدوده‌ی متعارف عمل کنند، در حالی که هر مزرعه‌ی روستایی، سلسله‌ای منحصربه‌فرد از شرایط، اقدامات و رخدادهاست که برخی از پیش معلوم (ترکیب خاک) و برخی (مثل آب‌وهوا) کاملاً خارج از احاطه‌ی ما هستند. «برهم‌کنش» میان این متغیرها و سایر عوامل، حداقل به‌اندازه‌ی وضعیت هر متغیر به‌تنهایی اهمیت دارد. پس آثار باد یا باران موسمی زودهنگام بر خاک سنگلاخی که به‌تازگی وجین شده است، با اثر باران موسمی غیرمنتظره بر زمین‌های باتلاقی که وجین هم نشده‌اند، فرق دارد.

در میانگین‌گیری و یکسان‌سازی‌هایی که در کارهای تجربی و آزمایشی انجام می‌شود، گویی فراموش شده است که میانگین آب‌وهوای سالانه یا فرض یک خاک معمولی، در واقع، نوعی داستان آماری است. *وندال بری* چنین توضیح می‌دهد:

در نسخه‌ی صنعتی کشاورزی گمان می‌رود که زراعت هر سال و بارها و بارها، یک رشته مشکلات مشابه را برای کشاورز پیش می‌آورد که هریک از آن‌ها همواره راه‌حل‌های مشابه و تعمیم‌یافته دارد. به‌این ترتیب، پاسخ کشاورزی صنعتی به این مشکلات را می‌توان با اطمینان و با خیال آسوده، به‌جای پاسخ یا راه‌حل خود کشاورز قرار داد. ولی این باور خطاست. در یک مزرعه‌ی سالم، به‌علت آب‌وهوا و سایر اصطلاح متغیرها، هیچ‌کدام از رشته‌ی مشکلات سالانه یا مشکلات منفرد، در دو سال پیاپی با هم یکسان نیست. زارع شایسته (همانند یک هنرمند، بازیکن پشت خط وسط در فوتبال آمریکایی یا یک سیاست‌مدار شایسته) باید از بسیاری راه‌حل‌ها سررشته داشته باشد تا هنگام دردسر، از میان آن‌ها انتخاب کند و راه‌حل مطلوب را با چیره‌دستی در زمان و مکان مناسب به کار بگیرد. [۹۳]

گرچه خاک برخلاف آب‌وهوا هر روز به‌شکلی نامطمئن تغییر نمی‌کند، اغلب حتی در نقاط مختلف یک مزرعه نیز به‌شکلی عجیب تنوع دارد. اجرای ساده‌سازی‌های بنیادین در علم کشاورزی، در درجه‌ی اول مستلزم درجه‌بندی خاک در قالب چند گروه است که براساس میزان اسیدی بودن، مقادیر ازت و سایر مشخصه‌ها انجام می‌شود. برای بررسی خاک یک مزرعه، از نقاط مختلف مزرعه نمونه می‌گیرند و آن‌ها را با هم مخلوط می‌کنند تا مخلوط خاک‌ها به‌مثابه‌ی میانگین خاک مزرعه تحلیل شود. پس حتی در این روش هم تفاوت‌های چشمگیر بین خاک در نقاط مختلف، به‌طور ضمنی پذیرفته شده است. بنابراین، شاید توصیه به استفاده از کود در تمام بخش‌های مزرعه، توصیه‌ی درستی نباشد، ولی در مقایسه

با راهکارهای به دست آمده از سایر قواعد، احتمالاً به طور میانگین برای کل مزرعه، «کمتر غلط» است. وندال بری بازم دربارۀ این تعمیم‌ها تذکر می‌دهد: «اکثر مزارع و حتی اکثر قطعه زمین‌ها متشکل از انواع الگوهای خاک و جنس خاک هستند. کشاورزان مجرب معمولاً این موضوع را می‌دانند و زمین را مطابق همین ویژگی‌ها کشت می‌کنند. آنان به مثابۀ دانشجویهای محتاط در کلاس درس کشاورزی طبیعی، براساس عمق و ساختار خاک، شیب زمین و زهکشی آن عمل می‌کنند. این کشاورزان، مجری تعمیم‌های نظری، روش شناختی یا مکانیکی نیستند». [۹۴] وقتی شیوۀ کشت چند محصولی را هم به پیچیدگی و تغییرات وضعیت خاک بیفزاییم، موانع اجرای موفقیت‌آمیز یک قاعدۀ کلی، عملاً بر طرف ناشدنی به نظر می‌رسند. دانش ما دربارۀ محدودیت‌های برخی گیاهان در تحمل دما و رطوبت به قدری نیست که بتوانیم مطمئن باشیم آن‌ها حتماً در دامنه این تغییرات دوام خواهند آورد. چنان‌که ادگار آندرسون می‌گوید: «یک گیاه معمولی، بسیار در مورد زمان و مکان رشد، حساس بوده و شرایط رویش و زایش آن خیلی سخت‌گیرانه است. مقوله‌هایی پیچیده‌تر از قبیل اینکه آن‌ها چه گیاهانی را در همسایگی خود تحمل می‌کنند یا نمی‌کنند یا در چه شرایطی با گیاهان دیگر کنار می‌آیند، هیچ‌گاه جز در مورد گونه‌های معدود، حتی به شکل ابتدایی بررسی نشده است». [۹۵]

کشاورزهای بومی به‌شکلی خارق‌العاده با ویژگی‌های جزئی خاک و محیط - که در پرورش محصول بسیار اهمیت دارد - آشنا هستند. دو مثال که ریچاردز از غرب آفریقا نقل می‌کند، به درد ما می‌خورد تا جزئیاتی کوچک را توضیح دهیم که دیدن آن‌ها در یک چارچوب استاندارد و یکسان‌شده، به دلیل کوچکی‌شان غیرممکن است. ریچاردز از میان تنوع حیرت‌آور شیوۀ آبپاری کوچک مقیاس و محلی، حداقل یازده نوع مختلف را دسته‌بندی می‌کند که برخی از آن‌ها نسخه‌های فرعی هم دارند. تمام این شیوه‌ها به جزئیات ویژه هر محل از لحاظ عوارض جغرافیایی، خاک، الگوی سیلاب، بارندگی و غیره مرتبط هستند و کاربرد نوع آبپاری هم بستگی به این دارد که ناحیۀ موردنظر، دلتای سیل‌گیر فصلی، فرورفتگی نعلبکی‌شکل بدون زهکشی مناسب، یا یک باتلاق درون دره باشد یا خیر. این «طرح‌های» کوچک که با بهره‌برداری از امکانات موجود در چشم‌انداز طبیعی اجرا می‌شوند، یک دنیا با طرح‌های به‌شدت مهندسی‌شده امروزی فرق دارند و در آن‌ها هیچ کوششی برای منطبق کردن چشم‌انداز طبیعی با برنامه مهندسی انجام نمی‌شود. دومین مثال ریچاردز نشان می‌دهد که کشاورزان غرب آفریقا چگونه از یک انتخاب نسبتاً ساده ولی هوشمندانه برای نژاد خاصی از برنج استفاده کردند تا بر معضل یک آفت محلی چیره شوند. کشاورزان مندی در یکی از نواحی سیرالئون،

برخلاف توصیه کتاب‌های درسی کشاورزی درباره گونه‌های برنج که باید ترجیح داده شود، گونه‌ای با تاج بلند (کاکل یا مو) و برگه‌های بلند را انتخاب کردند. استدلال کتاب‌های درسی احتمالاً به کمتر بودن محصول مربوط می‌شد یا کاکل و برگه‌ها را موجب تولید مقادیر بیشتری سبوس و پسماند می‌دانست که پس از پوست‌کندن، باید از دانه جدا می‌شدند. ولی کشاورزان استدلال می‌کردند که کاکل و برگه‌های بلند باعث کمتر شدن رغبت پرندگان به خوردن دانه‌های برنج - قبل از حتی رسیدن آن‌ها به کارگاه سبوس‌گیری - می‌شود. این جزئیات درباره آبیاری خُرد و خسارت‌های پرندگان، از نظر زارعان محلی اهمیت داشت، ولی در نقشه‌برداری هوایی در برنامه‌ریزی‌های کشاورزی پیشرفته جایی پیدا نمی‌کرد.

بسیاری از منتقدان کشاورزی علمی ادعا کرده‌اند که این شاخه به‌طور نظام‌یافته از کشت تک‌محصولی بزرگ‌مقیاس و تولیدمحور طرفداری می‌کند، ولی یافته‌های پژوهشی‌اش در بهترین حالت کاربردهای محدود دارد، زیرا کشاورزی کاملاً یک مقوله محلی است. هاوارد از شیوه‌ای کاملاً متفاوت طرفداری می‌کرد که مبتنی بر دو فرض بود. در فرض اول گفته می‌شد که نتایج به‌دست آمده در زمین‌های آزمایشی نمی‌توانند چندان برای کشاورزان مفید باشند.

زمین‌ها و مزارع کوچک، قلمرو کاملاً متفاوتی هستند. به‌هیچ‌وجه نمی‌توان یک قطعه زمین کوچک را چنان‌که در یک مزرعه بزرگ امکان دارد، به‌مثابه یک واحد خودکفا اداره کرد. رابطه اساسی بین احشام و زمین از بین رفته است. دیگر راهی برای حفظ حاصلخیزی خاک از راه چرخش محصول - که قاعده زراعت مطلوب است - وجود ندارد. به‌عبارتی، ارتباط قطعه زمین با کل مزرعه قطع شده و آن قطعه حتی نمایانگر اوضاع در کل مزرعه نیست. مجموعه‌ای از چند قطعه زمین نمی‌تواند نمایانگر مشکلی باشد که قرار است درباره‌اش تحقیق شود... پس ریاضیات پیشرفته چه مناسبی برای اجرای ترندها یا فنونی دارد که از اساس نامناسب هستند؟ [۹۶]

دومین فرض هاوارد از این قرار است: بسیاری از مهم‌ترین نشانه‌های سلامت یک مزرعه و یک محصول، «کیفی» هستند؛ «آیا مجموعه‌ای شامل تعامل و برهم‌کنش متقابل بین اعضا - مثلاً بین خاک و محصول - که به کثیری از عوامل، آن‌هم عواملی متغیر که هفته‌به‌هفته و سال‌به‌سال تغییر می‌کنند، وابسته است، می‌تواند در آزمایش‌ها طوری اداره شود که نتایج مقدار محصول آن، دقت ریاضیاتی داشته باشد؟» [۹۷] هاوارد خطر را چنین تشخیص می‌دهد که احتمال دارد این روش کوتاه‌اندیشانه، تجربی و صرفاً کمی، تمام قالب‌های دانش محلی و قدرت قضاوت

زارعان را از میدان به در کند.

باین حال، به نظر من، هاوارد و دیگران مهم‌ترین مصداق انتزاع در کارهای آزمایشی کشاورزی علمی را نادیده گرفته‌اند. چگونه تا وقتی نمی‌دانیم اهداف کشاورزان از کشاورزی چیست، می‌توانیم به مفیدبودن این پژوهش‌ها پی ببریم؟ مفید برای چه چیز؟ تحقیقات کشاورزی در مرتبه‌ی عاملیت انسانی است که بزرگ‌ترین اقدام به انتزاع را مرتکب می‌شود: ساختن یک شخصیت کلیشه‌ای یعنی «کشاورز عامی» که فقط به برداشت بیشترین میزان محصول با کمترین هزینه علاقه دارد. کشاورزان خیالی در مقایسه با کشاورزان واقعی

فقط آب‌وهوا، محصولات و خاک نیستند که پیچیده و متغیرند؛ خود کشاورز نیز چنین است. میلیون‌ها زارع، فصل به فصل و روز به روز در جست‌وجوی اهداف خود هستند که تنوع بی‌پایان دارد. این اهداف و ترکیب غیرثابت بین آن‌ها، هرگونه الگو یا تجویزی را بی‌اعتبار می‌کند.

تولید یک یا چند محصول عمده به شکل موفقیت‌آمیز - که همان قاعده تحقیقات کشاورزی است - فقط یکی از اهداف اکثر کشاورزان است. باین حال، آموزنده است که ببینیم این هدف چقدر با اهداف دیگری تعدیل می‌شود که ممکن است آن را در مجموع ساقط کنند. پیچیدگی‌هایی که در ادامه شرح می‌دهم، صرفاً مختصری از ظاهر این واقعیت را شامل می‌شود.

هر خانواده مزرعه‌دار، موجودی منحصربه‌فردی از زمین، مهارت‌ها، ابزارها و نیروی کار دارد که به شدت شیوه زراعتش را مقید می‌کند. فقط کافی است یک جنبه از عرضه نیروی کار را در نظر بگیریم: مزرعه‌ای که از لحاظ نیروی کار غنی است و کارگران جوان سالمی در اختیار دارد، می‌تواند برخی محصولات کارپر پرورش دهد، جدول زمانی کشت خود را متنوع‌تر کند، و فعالیت‌های ثانویه‌ای در هنرها و صنایع دستی به راه بیندازد که در مزارعی با «کمبود نیروی کار» ممکن نیستند. علاوه بر این، همان مزرعه خانوادگی در خلال چرخه پیشرفت خانوادگی، از چند مرحله عبور می‌کند. [۹۸] کشاورزانی که در ماه‌هایی از سال برای کار روزمزد به خارج از مزرعه مهاجرت می‌کنند، ممکن است محصولاتی بکارند که زمان رسیدن آن‌ها زود یا خیلی دیر است یا به مراقبت اندک نیاز دارد تا به این ترتیب، با زمان‌بندی مهاجرتی ایشان سازگار باشد.

چنان‌که پیش‌تر دیدیم، ممکن است سود فلان محصول خاص، چیزی فراتر از دانه‌ها و هزینه تولیدش باشد. کاه‌بُن<sup>۱</sup> به‌جای مانده از یک محصول می‌تواند علوفه‌ای

1. stubble

بسیار ضروری برای احشام یا مرغابی‌ها باشد. ممکن است فلان محصول به علت اثری که در چرخش با سایر محصولات بر خاک باقی می‌گذارد، یا کمک به محصول دیگر که با آن به تناوب کاشته شده است، بسیار مهم باشد. گاهی شاید ارزش دانه یا غلهٔ یک محصول، کمتر از مواد خامی باشد که آن محصول برای تولیدات صنایع دستی - خواه برای فروش در بازار، خواه استفاده در خانه - فراهم می‌کند. خانواده‌هایی که نزدیک به خط معاش (فقر شدید) هستند، شاید محصول خود را نه بر اساس سودآوری، بلکه بر مبنای ثبات درآمدی و امکان خوردن محصول (در صورتی که قیمت‌های بازار افزایش یابد) انتخاب کنند.

پیچیدگی‌هایی که تا اینجا گفتیم، حداقل در اصل می‌توانند با مفهوم کاملاً تعدیل شده و نئوکلاسیکی «بیشینه‌سازی اقتصادی» منطبق گردند؛ هر چند که باز هم به قدری شرح و جزئیات نیاز دارند که به آسانی در الگوها نمی‌گنجند. وقتی ملاحظاتی از قبیل زیبایی‌شناسی، آداب و رسوم، و ملاحظات اجتماعی و سیاسی را نیز به پیچیدگی‌های قبلی بیفزاییم، انطباق مزبور دیگر عملی نخواهد بود. دلایل بی‌شمار و کاملاً عقلانی - ولی غیراقتصادی - هست که کسی بخواهد یک محصول خاص را به روشی خاص کشت کند؛ خواه به دلیل میل به حفظ روابط همکاری با همسایگان باشد، خواه چون آن محصول با هویت گروهی او گره خورده است. این گونه عادت‌های فرهنگی کاملاً با توفیق تجاری سازگار هستند و تجربهٔ آمیش‌ها، مننویت‌ها و هاتری‌ها<sup>۱</sup> بر این واقعیت گواهی می‌دهد. تا وقتی دربارهٔ انتزاع افراطی از «خانوادهٔ زراعی» صحبت می‌کنیم - که موضوع تحقیقات کشاورزی علمی است - باید دقت کنیم که درک ما انسان‌ها از شیوه‌های زراعی در هر مزرعه، در سراسر دنیا نیاز به تمیز دادن اهداف اعضای مختلف این خانواده دارد. هر کسب‌وکار خانوادگی با بررسی دقیق‌تر، نوعی شراکت - هر چند نابرابر - است که خط‌مشی داخلی مخصوص به خود دارد.

واحدهای «کشاورزی» و «جامعهٔ محلی مزرعه» در نهایت، به اندازهٔ عواملی از قبیل آب‌وهوا، خاک و چشم‌اندازهای طبیعت، پیچیده و سیال هستند. برنامه‌ریزی برای این واحدها دشوارتر از مثلاً بررسی خاک است، زیرا - به زعم من - گرچه تخصص یک کشاورز گاهی نمی‌تواند به او در ارزیابی خاک مزرعه‌اش کمک کند،

۱. آمیش‌ها (the Amish) اعضای یک فرقهٔ سخت‌گیر مننویات هستند که از ۱۷۲۰ در برخی ایالت‌های آمریکا تأسیس شده است. این مردم از نوادگان مهاجران سوئیسی - آلمانی هستند. مننویت‌ها (the Mennonites) فرقه‌ای از مسیحیان پروتستان مخالف غسل تعمید هستند که در قرن شانزدهم به واسطهٔ فردی به نام منوسیمونز تأسیس شد و طرفدار متن یا نص صریح کتاب مقدس، سادگی لباس و کناره‌گیری از سیاست است. هاتری‌ها (Hutterite) گروه افراطی پروتستان در کانادا و آمریکا هستند که بیشتر به کشاورزی مشغول بوده و در جوامع کوچک بسته، به‌طور اشتراکی زندگی می‌کنند. - م.

در تخصص او برای دانستن و شناختن ذهن و منافعی که دارد، تردیدی نیست. [۹۹] همان‌گونه که ظرافت‌ها و انعطاف‌پذیری خارق‌العاده در شیوه‌های سنتی تصدی زمین را نمی‌توان به‌درستی در تنگنای قانون مالکیت مطلق امروزی درک کرد، به‌همین ترتیب، انگیزه‌ها و اهداف پیچیده زارعان و زمین‌زراعی ایشان را نمی‌توان تمام‌وکمال با قاعده‌مندکردن کشاورزی علمی به تصویر کشید. جلوه‌های مختصرشده‌ای که در کارهای تجربی و آزمایشی بسیار مهم هستند، می‌توانند و باید به ایجاد دانش جدید منجر شوند؛ دانشی که اگر به‌درستی از آن پیروی شود، اکثر امور روزمره کشاورزی را شامل می‌شود. ولی این‌گونه برداشت‌های انتزاعی نیز مانند تصدی زمین، تصاویر غلط ولی برانگیزاننده هستند که معمولاً به‌واسطه بازخورد به عقب، بر واقعیت‌ها اثر می‌گذارند. کمترین تأثیر این توصیف‌ها و تصاویر از این قرار است که برای تولید تحقیقات و نتایجی به کار می‌روند که فقط در برخی مزارع کاربرد دارد؛ مزارعی که مطابق مختصرسازی‌های این الگوها یعنی مزارع بزرگ، تک‌محصولی، مکانیزه و تجاری هستند و محصول را فقط برای بازار تولید می‌کنند. این قاعده‌سازی همچنین با سیاست دولت (قالب مشوق‌های مالیاتی، وام‌ها، قیمت‌گذاری حمایتی، یارانه‌های فروش در بازار) و به‌ویژه با سیاست‌های فلج‌کننده و دردرساز دولت ارتباط دارد که به شرکت‌های غیرسازگار با این ساده‌سازی‌ها تحمیل می‌شود؛ سیاست‌هایی که به‌طور نظام‌یافته برای سوق‌دادن حقیقت و نزدیک‌ساختن آن با شبکه مشاهدات حکومت به کار می‌روند. تأثیر این شبکه، شباهتی به شوک‌درمانی در اقدامات اشتراکی‌سازی شوروی یا روستاهای اوجاما ندارد که بیشتر به چماق متکی بود تا به هویج، ولی چنان شبکه قدرتمندی در بلندمدت می‌تواند که چشم‌انداز امور را تغییر دهد، و می‌دهد.

### مقایسه دو گونه منطق کشاورزی

اگر منطق زراعت در عمل از نوع واکنش‌های نوآورانه و تجربه‌شده به محیط کاملاً متغیر پیرامون است، منطق کشاورزی علمی برعکس از نوع انطباق با محیط تا حد ممکن و مطابق قواعد متمرکزکننده و یکسان‌کننده در این علم است. اکنون به یمن تلاش پیشگامانه یان دووی ون در پلوگ<sup>۱</sup> می‌توانیم به‌صراحت شرح دهیم که این منطق در مورد کاشت سیب‌زمینی در کوهپایه‌های آند چگونه کار می‌کند. [۱۰۰] ون در پلوگ کشت سیب‌زمینی بومی در آند را نوعی «استادی» توصیف می‌کند.

1. Jan Douwe van der Ploeg



[۱۰۱] زارع آند، کار خود را با زیست‌بوم محلی فوق‌العاده متنوع شروع کرد و می‌خواست علاوه بر انطباق موفق با محیط، آن زیست‌بوم را به تدریج بهبود دهد. مهارت‌های کشاورزان آندی باعث شده است آن‌ها به نتایجی برسند که از منظر اهداف تنگ‌اندیشانه تولیدگرایانه و نیز از لحاظ اطمینان به برداشت محصول و پایداری کشاورزی، عالی است.

یک کشاورز معمولی آندی، بین ۱۲ تا ۱۵ قطعه زمین را - غیر از محصولات دیگر - بر مبنای چرخشی به کشت سیب‌زمینی اختصاص می‌دهد. [۱۰۲] چون وضعیت هر قطعه زمین از لحاظ ارتفاع، جنس خاک، سابقه کشت، شیب، مسیر باد و خورشید، بسیار متفاوت از سایر قطعات است، هر مزرعه او قطعه‌ای منحصر به فرد تلقی می‌شود. فکر یک «مزرعه متعارف» در چنان شرایطی، انتزاع پوچ محسوب می‌شود. «برخی مزارع به دست یک زارع کشت شده‌اند و برخی دیگر به دست دو تا ده نفر که گاهی در یک ردیف، متناوب کشت کرده‌اند و گاهی ردیف‌های متناوبی را کاشته‌اند». [۱۰۳] هر زارع گویی قمار مطمئن و مناسبی را در موقعیت کشت خود انجام داده است. تنوع گونه‌های یک محصول (سیب‌زمینی) باعث می‌شود که آزمودن تیره‌ها و پیوندی‌های مختلف در محل ممکن شود. هر گونه بین کشاورزان آزموده و مبادله می‌شود و بسیاری از سیب‌زمینی‌هایی که تاکنون پرورش شده‌اند، مشخصات یگانه‌ای دارند که به ثبت رسیده است. از هنگام ظهور یک گونه جدید تا کاربرد گسترده‌اش در مزارع، حداقل پنج تا شش سال طول می‌کشد. هر فصل فرصتی برای دور جدیدی از قمار دوراندیشانه است و نتایج فصل بعد - از جمله میزان محصول، بیماری، قیمت‌ها، واکنش آن گونه به تغییر شرایط زمین - به دقت ارزیابی می‌شوند. این مزارع همچون ایستگاه‌های آزمایشگاهی معطوف به بازار هستند که محصول مناسب، انطباق‌پذیری عالی و قابلیت اطمینان فوق‌العاده‌ای دارند. مهم‌تر آنکه این مزارع فقط غذا تولید نمی‌کنند، بلکه به واسطه مهارت‌های پرورش گیاهان، راهبردهای منعطف، دانش بوم‌شناختی و اعتماد به نفس و خودمختاری فراوان، در واقع، مایه بازتولید و احیای خود کشاورزان و جوامع محلی نیز هستند.

این تولید سیب‌زمینی «مهارت‌محور»<sup>۱</sup> را با منطق ذاتی کشاورزی علمی مقایسه کنید که با تعریف نوع گیاه بهینه یا آرمانی شروع می‌شود. البته، «بهینه یا آرمانی» را عمدتاً - ولی نه همیشه - بر حسب میزان محصول تعریف می‌کنند. سپس پرورش دهندگان حرفه‌ای محصولات، کار خود را با تلفیق و ترکیب نژادهایی آغاز می‌کنند که می‌توانند برای ساختن یک ساختار ژنتیکی جدید با مشخصات

1. craft-based

مطلوب به کار روند. فقط و فقط پس از آن است که نژادهای مذکور در زمین‌های آزمایشی پرورش داده می‌شوند تا شرایط و اوضاعی معلوم شود که تمام محاسن بالقوه ساختار ژنتیکی جدید می‌تواند در آن‌ها به ثمر برسد. دستورالعمل اصلی در این منطق، دقیقاً معکوس روش تولید استادانه آندی است که کشاورز در آنجا کار را با قطعه‌ای زمین، خاک آن و زیست‌بوم زمین شروع می‌کند و سپس گونه‌هایی را انتخاب می‌کند یا پرورش می‌دهد که احتمالاً در آن شرایط دوام می‌آورند. گوناگونی تک‌گونه‌های هر محصول در این جوامع محلی، نشانه بارز گوناگونی نیازهای محلی و نیز شرایط بوم‌شناختی محلی است. ولی در سیب‌زمینی کاری علمی، نقطه عطف کارها، تک‌گونه یا ساختار ژنتیکی جدیدی است که همه تلاش‌ها در خدمت آن قرار می‌گیرد تا اوضاع مزرعه دگرگون و همگن شود و مزرعه بتواند شرایط ویژه ساختار ژنتیکی مذکور را تأمین کند.

منطق شروع کردن با یک ساختار ژنتیکی بهینه و سپس دگرگون کردن طبیعت به طوری که مطابق نیازهای رشد آن ساختار باشد، پیامدهایی پیش‌بینی‌پذیر به بار آورده است. فعالیت‌های ترویج کشاورزی عملاً به کوشش برای متناسب کردن مزرعه کشاورزان با ساختارهای ژنتیکی جدید تبدیل شده است. این هدف مستلزم کاربرد کودهای ازت و آفت‌کش‌هاست که باید خریداری و در زمان مناسب استفاده شوند. همچنین نیازهای آبی مزارع جدید به گونه‌ای است که در بسیاری موارد فقط با آبیاری رفع می‌شود. [۱۰۴] زمان‌بندی عملیات برای این ساختار ژنتیکی (کاشت، داشت، کوددهی و غیره) به دقت تشریح و مشخص شده است. منطق این فرایند - منطقی که اصلاً و ابداً در عمل محقق نشد - تبدیل کردن کشاورزان به کشاورزان «متعارف و یکسان‌شده‌ای» است که ساختار ژنتیکی لازم را در خاک‌های مشابه و زمین‌های مسطح، مطابق رهنمودهای چاپ‌شده روی بسته‌بندی بذرها و با کاربرد کودها و آفت‌کش‌ها و مقادیر آب توصیه‌شده پرورش دهد. این منطق از جنس همگن‌سازی و نابودکردن واقعی دانش محلی است. هرچقدر همگن‌سازی موفق‌تر باشد، احتمال و میزان موفقیت ساختار ژنتیکی جدید - برحسب میزان تولید کوتاه‌مدت - نیز بیشتر است. برعکس هرچقدر همگن‌سازی دشوارتر باشد، احتمال شکست گونه ژنتیکی جدید افزون می‌شود.

وقتی وظیفه کارشناس کشاورزی را رساندن تمام مزارع کشاورزی به وضعیت یکنواختی تعریف کنیم که امیدها و نویده‌های تک‌گونه جدید را محقق می‌کند، دیگر لازم نیست به تنوع بی‌حد و حساب وضعیت‌ها در مزارع واقعی کشاورزان اعتنا کنیم که برخی از آن‌ها تغییرپذیر هم نیستند. به جای توجه به واقعیت‌های عملی

که می‌تواند مایه بی‌اعتبار شدن یک موضوع پژوهشی ساده و واحد باشد، آسان‌تر بود که تلاش کنند مطالب انتزاعی پژوهشی را بر مزارع (وزندگی) کشاورزان تحمیل کنند. چنان رویه‌ای با توجه به تنوع سرکش بوم‌شناختی در آمد، اقدام مرگباری بود. [۱۰۵] کارشناسان کشاورزی معدودی بوده‌اند که همچون محقق روسی به نام اس. پی. فریدولین، سال‌ها پیش از انقلاب روسیه از خود پرسیده باشند که نکند سُرنا را از سر گشادش می‌نوازند: «او پی برد که کارهایش در عمل جز آسیب‌زدن به کشاورزان نیست. وی به جای یادگرفتن اوضاع محلی و سپس اجرای اقدامات کشاورزی که با آن اوضاع متناسب باشد، سعی می‌کرد طوری شیوه‌های محلی را «ارتقا دهد» که با معیارهای انتزاعی سازگار گردد». [۱۰۶] چندان عجیب نیست که کشاورزی علمی می‌خواهد به نفع ایجاد شیوه‌ها و محیط‌های بزرگ و تصنعی عمل کند که از طرح‌های آبیاری گرفته تا مزارع غول‌آسا و مسطح، کاربرد کودهای شیمیایی طبق فرمول مشخص، گلخانه‌ها و آفت‌کش‌ها، همگی همگن‌سازی و چیرگی بر طبیعت را ممکن می‌سازند، آن‌هم طبیعتی که اوضاع آزمایشی «بهینه» برای حفظ مشخصات ژنتیکی کشاورزی علمی در آن فراهم باشد.

گمان می‌کنم که در این حرف‌ها درس بزرگ‌تری نیز هست. وقتی اوضاع محیط را به حالت قطعی و مشخص در آورید، مجموعه قواعدی صریح می‌تواند کارتان را به پیش ببرد. هرچه الگوها یا کلیشه‌ها ایستاتر و تک‌بعدی‌تر باشند، کمتر به تفسیر و تطبیق خلاقانه نیاز پیدا می‌شود. ون در پلوگ به‌طور ضمنی توضیح می‌دهد که «قواعد» مربوط به سیب‌زمینی‌های جدید در آمد چنان سخت‌گیرانه و محدودکننده بودند که امکان ترجمه دقیق آن‌ها به زبان‌های بی‌شمار محلی وجود نداشت. یکی از اهداف اصلی ساده‌سازی‌های حکومتی - اعم از اشتراکی‌سازی، خطوط مونتاز، مجتمع‌های کشت و صنعت، و جوامع محلی برنامه‌ریزی‌شده - بازکردن و عریان‌سازی واقعیت‌ها تا حد رسیدن به اصول و کلیات، به‌گونه‌ای بوده است که قواعد بتوانند اوضاع را هرچه بیشتر توضیح دهند و رفتارها را هرچه بیشتر هدایت کنند. هرچقدر بیشتر بتوان این ساده‌سازی را بر محیط تحمیل کرد، کسانی که وضع‌کننده قواعد هستند، بهتر می‌توانند در مقام خطیر راهنمایی و هدایت قرار بگیرند. این واقعیت همان است که من منطق ذاتی مهارت‌زدایی اجتماعی، اقتصادی و تولیدی می‌دانم. اگر محیط را بتوان طوری ساده‌سازی کرد که قواعد همه چیز را تا حد زیادی توضیح دهند، قدرت تدوین‌کنندگان این قواعد و فنون بسیار بسط می‌یابد و قدرت کسانی که در وضع قواعد نقش نداشته‌اند، کم می‌شود. هرچقدر توفیق حکومت

در این مسیر بیشتر باشد، جای کشاورزان خودمختار، ماهر، مجرب و برخوردار از اعتماد به نفس و انطباق پذیری را کشاورزان مطیع دستور خواهند گرفت. اگر به یاد حرف‌های جیکابز بیفتیم، این گونه زوال تنوع، پویایی و زندگی، نوعی «تاکسیدرمی» اجتماعی را به ذهن متبادر می‌کند.

ون در پلوگ توضیح می‌دهد که مشخصات ژنتیکی جدید سیب زمینی‌ها معمولاً به سرعت یا حداکثر پس از سه تا چهار سال در آند به شکست می‌انجامد. تک‌گونه‌های جدید سیب زمینی، برخلاف گونه‌های بومی، فقط در بازه تنگ‌تری از شرایط زیست محیطی قادر به بقا هستند. به عبارتی، «همه چیز» باید دست به دست هم دهد و بر وفق مراد باشد تا تک‌گونه‌های جدید به خوبی محصول دهند و اگر حتی یکی از این عوامل، خوب پیش نرود (آب و هوای بسیار گرم، دیررساندن کود شیمیایی و غیره)، محصول به شدت تحلیل می‌رود. این مشخصه‌های ژنتیکی جدید، پس از چند سال «حتی نمی‌توانند محصول اندک به بار بیاورند». [۱۰۷]

با این حال، اکثر کشاورزان آندی در عمل صرفاً کشاورز سنتی محض یا دنباله‌رو کوه‌فکر متخصصان علمی نبوده‌اند. آنان در عوض، با استادی به آمیزه‌ای منحصر به فرد از راهبردهایی روی آورده‌اند که همه ابعاد موضوع - اهداف، منابع و شرایط محلی - در آن‌ها دیده شده است. وقتی به نظر برسد که سیب زمینی جدید با هدف ایشان سازگار است، شاید قدری از آن بکارند، ولی گاهی نیز آن را به صورت متناوب با سایر تک‌گونه‌ها کشت می‌کنند و به جای پیروی از بسته متعارف کودهای شیمیایی، به کود حیوانی یا شخم زدن کود سبز (یونجه یا شبدر) روی می‌آورند. کشاورزان آند همواره در حال ابداع و آزمودن انواع چرخش محصول، زمان بندی‌ها و فنون و جین علف‌ها هستند. ولی به علت کاملاً ویژه بودن این «هزاران آزمایش درون مزرعه‌ای» و بی‌اعتنایی عمده کارشناسان کشاورزی به این آزمایش‌هاست که شیوه‌های محلی مردم آند، به چشم تحقیقات علمی، ناخوانا - و شاید نامرئی - جلوه می‌کند. کشاورزان آند که وقتی پای شیوه‌های کشاورزی به میان می‌آید، گویی پیروان آیین چندخدایی هستند، به سرعت هر چه را که ظاهراً مفید باشد، از کارهای معرفت‌شناسی علم رسمی می‌قاپند. ولی محققان کشاورزی که گویی آیین تک‌خدایی [خدای علم امروزی] دارند، ظاهراً به هیچ وجه از توانمندی اقتباس کردن نتایج آزمایش‌های غیررسمی در شیوه‌های سنتی کشاورزان برخوردار نیستند.

## نتیجه‌گیری

اعتماد فراوانی که کشاورزی تجددگرای اعلا در میان مجریان و طرفداران دوآتشه‌اش

کسب کرده است، نباید مایهٔ شگفتی ما باشد. این اعتماد، با بهره‌وری بی‌نظیر کشاورزی در «مغربزمین» و قدرت و حیثیت انقلاب‌های علمی و صنعتی پدید آمد. پس عجیب نیست که باورهای تجددگرایی اعلا، بدون نقد در سراسر جهان به‌مثابهٔ طلسم ایمان حقیقی پذیرفته شد و در واقع، چنان قاطع پذیرفته شد که چراغ راه پیشرفت کشاورزی گردید. [۱۰۸] گمان می‌کنم همین اعتماد غیرنقادانه (و در نتیجه، غیرعلمی) به بر ساخته‌ها و فنون چیزی که بعدها به‌مثابهٔ کشاورزی علمی تدوین شد، زمینهٔ شکست‌های آن را فراهم کرد. قرینهٔ منطقی اعتماد مطلق به الگوی نیمه‌صنعتی کشاورزی تجددگرای اعلا، چیزی نبود جز بی‌اعتنایی صریح به شیوه‌های کشاورزان واقعی و آنچه می‌شد از آنان آموخت. گرچه روحیهٔ علمی می‌توانست تردید و دقت منصفانه در این شیوه‌های سنتی را ترویج کند، کشاورزی پیشرفته که در قالب ایمان کورکورانه درآمد بود، همه را به تمسخر و بی‌اعتنایی سرسری به آن‌ها موعظه می‌کرد.

کشاورزان بومی در غرب آفریقا و سایر مناطق ناچار بودند یافته‌های آزمایش‌های یک عمر خود را که در سعی و خطاهای مزرعه می‌آموختند، به‌دقت درک کنند و به‌گنجینهٔ شیوه‌های همواره متحول بیفزایند. چون این آزمایش‌ها با صدها یا هزاران آزمایش محلی دیگر همراه می‌شد و می‌شود و ایشان یافته‌های تحقیقی و دانش نسلی خود را که در حکمت محلی وجود داشت، با یکدیگر به اشتراک می‌گذاشتند، می‌توان گفت که آن کشاورزان از دسترسی بی‌واسطه به معادل عامیانه و مردمی یک کتابخانهٔ پژوهشی خیره‌کننده برخوردار هستند. البته، تردیدی نیست که این مردم آزمایش‌های خود را در اکثر موارد بدون مهارهای آزمایشی مناسب [مهارکردن متغیرهای نامربوط] انجام می‌دهند و به همین علت در معرض نتیجه‌گیری‌های غلط از یافته‌هایشان قرار دارند. آزمایش‌های کشاورزان عادی همچنین با محدودیت «آنچه می‌توانند مشاهده کنند» روبه‌روست و فرایندهای خُرد که فقط در آزمایشگاه مشاهده‌پذیر است، از چنگ شناخت ایشان می‌گریزد. همچنین معلوم نیست منطق بوم‌شناختی محلی که ظاهراً به‌خوبی در فلان مزرعه و در بلندمدت کارگر بوده است، در کل آن منطقه نیز نتایج کلی پایدار به بار بیاورد.

البته کشاورزان آفریقایی با تمام این حرف‌ها به یک عمر مشاهدهٔ دقیق و محلی، و به دانش دقیق دربارهٔ مختصات محلی دسترسی دارند که هیچ دانشمند پژوهشگری نمی‌تواند امیدوار باشد برای همان مزارع بتواند آن‌ها را تکرار کند. زندگی این کشاورزان و خانواده‌هایشان به‌شدت به نتایج آزمایش‌هایشان بستگی

دارد. شاید با توجه این مزایای مکانی مهم، تصور کنیم که کارشناسان کشاورزی حتماً به دانش این کشاورزان علاقه‌مند بوده‌اند. ولی هاوارد توضیح می‌دهد که اشتباه بزرگ محققان، همین بی‌علاقگی بوده است که بزرگ‌ترین کاستی کشاورزی علمی امروزی محسوب می‌شود: «پرداختن به مشکلات زراعت باید از مزرعه و نه از آزمایشگاه انجام شود. کشف آنچه اهمیت دارد، خود به‌مثابه مهم‌ترین بخش از تکاپوهای این حوزه است. کشاورز و کارگری که زندگی‌شان را در تماس نزدیک با طبیعت به سر برده‌اند و شاهد امور مزرعه بوده‌اند، می‌توانند بیش از هر چیز به محققان کمک کنند. دیدگاه رعیت‌ها در تمام کشورها شایسته احترام است؛ همواره دلایل موجهی برای روش‌های این افراد وجود دارد؛ و ایشان در امور مربوط به کشاورزی ترکیبی، همچنان پیشتاز هستند». [۱۰۹] هاوارد اعتبار اکثر یافته‌هایش درباره خاک، گیاه‌خاک و کارکرد ریشه‌ها را به مشاهدات دقیق شیوه‌های زراعی بومی نسبت می‌دهد. او از آن کارشناسان کشاورزی بیزار است که «موظف به اجرای توصیه‌های خودشان نیستند»، یعنی کسانی که هیچ‌گاه پرورش محصول خود - از کاشت تا برداشت - را به چشم ندیده‌اند. [۱۱۰]

پس سرزنش «غیرعلمی» دانش علمی برای چیست؟ تا جایی که به ذهن من خطور می‌کند، دست‌کم سه دلیل وجود دارد. نخست دلیل «حرفه‌ای» که پیش‌تر گفتیم: هرچقدر کشاورز بیشتر بداند، جایگاه متخصص کشاورزی و نهادهای متبوع او فروکش می‌کند. دلیل دوم، واکنش غیرارادی تجددگرایی اعلاست که در لباس بی‌اعتنایی و تحقیر تاریخ و دانش پیشینیان نمایان می‌شود. چون دانشمند همواره با امور امروزی سروکار دارد، ولی کشاورز بومی با گذشته‌ای ارتباط دارد که تجددگرایی در صدد نفی آن است. دانشمند امروزی گمان می‌کند که چیزی برای آموختن از آن منبع وجود ندارد. دلیل سوم از این قرار است که دانش عملی در قالبی ناسازگار با کشاورزی علمی، نمایانده و تدوین می‌شود. از دیدگاه تنگ‌اندیشانه علمی، «هیچ‌چیز» قطعی نیست، اگر و فقط اگر در آزمایشی کاملاً مهارشده، ثابت شود. پس دانشی که در هر قالبی غیر از فنون و ابزارهای روش صوری علمی به دست بیاید، شایسته معتبر قلمداد شدن نیست. نمایش باشکوه تجددگرایی علمی، دانش را فقط در صورتی به رسمیت می‌شناسد که از دریچه روش تجربی و آزمایشی گذشته باشد. شیوه‌های سنتی که به شکل اولیه و در همان قالب عملی یا در قالب‌های شفاهی محلی تدوین شده‌اند، طبق فرض شایسته اعتنا نیستند.

با این حال، چنانکه دیدیم، زارعان به ابداع و کامل‌سازی انبوه فنونی اقدام کرده‌اند که مؤثر هستند و برای تولید محصول مطلوب، مهارت‌ها، حفظ خاک و

غیره به کار می‌آیند. کشاورزان با نظارت مداوم بر نتایج آزمایش‌های مزرعه خود و نگه داشتن روش‌های منتهی به موفقیت توانسته‌اند روش‌هایی را کشف و پالایش کنند که مؤثر هستند، در حالی که علل دقیق شیمیایی و فیزیکی مؤثر بودن آن روش‌ها را نمی‌دانند. در کشاورزی نیز مانند بسیاری از حوزه‌های دیگر، «تجربه عملی سابقه‌ای بس بیشتر از مباحث نظری دارد». [۱۱۱] بسیاری از این فنون موفق در حوزه عمل - که متغیرهای بی‌شماری هم‌زمان در آن‌ها با یکدیگر در تعامل هستند - هیچ‌گاه نمی‌توانند با توسل به فنون علمی، شناخته و درک شوند. در ادامه دانش عملی را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم؛ یعنی به نوعی از دانش می‌پردازیم که تجددگرایی اعلا مسئولیت بی‌اعتنایی به آن را پذیرفته است.

## بخش چهارم | حلقه گمشده

فصل نهم | ساده سازی کم مایه و دانش عملی: امر آمیخته





سرنوشت هیچ جنگی - خواه تاروتینو<sup>۱</sup> باشد، خواه بورودینو<sup>۲</sup> یا اوسترلیتز<sup>۳</sup> - چنان که برنامه ریزانش پیش بینی می کرده اند، تعیین نشده است. این ویژگی، ذاتی جنگ هاست.

### تولستوی، جنگ و صلح

بارها ناکامی های ساده سازی های کم مایه و فرمول وار را که به واسطه اعمال قدرت حکومت تحمیل شده اند، در عرصه طبیعت و اجتماع دیده ایم. منطق تجاری و مالی مطلوبیت گرایانه که موجب شکل گیری جنگ های هندسی، با درختان هم سن و تک محصولی شد، همچنین خسارت های بوم شناختی فراوان پدید آورد. هرکجا که این قواعد ساده با بیشترین دقت و سخت گیری به اجرا درآمدند، در نهایت، لازم شد که برای احیای بخش اعظم تنوع و پیچیدگی اولیه جنگل تلاش شود یا به جای آن یک جنگل «مجازی» ساخته شود که تقلیدی مضحک از استواری و دیرپایی جنگل «پیشاعلمی» بود.

«شهر علمی» برنامه ریزی شده که مطابق تعداد اندکی از اصول عقلانی طراحی شد، در نظر اکثر ساکنانش به مثابه یک شکست اجتماعی بود. تناقض آمیز آنکه اغلب اوقات ناکامی های شهر برنامه ریزی شده - همچون برازیلیا - را با تمهیدات عمل گرایانه و اقداماتی غیرقانونی جبران می کردند که تمام و کمال، خارج از برنامه اولیه بود. دقیقاً همان گونه که منطق تراشیدن و عریان کردن زمین در جنگل علمی، یک راه نامناسب برای رسیدن به یک جنگل سالم و «موفق» بود، چارچوب کلی برنامه ریزی شهری کم مایه لوکوبوزیه هم راهی نادرست برای ساختن جوامع محلی انسانی سالم از آب درآمد.

هر فرایند یا رخداد اجتماعی بزرگ، به ناچار بسیار پیچیده تر از چارچوب خلاصه ای خواهد بود که ما بتوانیم با نگاه به آینده یا گذشته، نقشه اش را تهیه کنیم. لنین در جایگاه رهبر آینده حزب پیشتاز، دلایل محکمی در سر داشت که در طرح انقلابی اش بر انضباط و سلسله مراتب نظامی تأکید کند. مسئولان حکومت بلشویک پس از انقلاب اکتبر، هر چه می توانستند دلیل آوردند تا بازهم درباره جایگاه کانونی

۱. جنگ تاروتینو (Tarutino) بخشی از حمله ناپلئون به روسیه بود که در هشت کیلومتری روستایی به همین نام رخ داد. - م.

۲. جنگ بورودینو (Borodino) در هفتم سپتامبر ۱۸۱۲ در خلال حمله ناپلئون به روسیه درگرفت و به پیروزی نظامی فرانسوی ها ختم شد. - م.

۳. جنگ اوسترلیتز (Austerlitz) که به جنگ سه امپراتور نیز معروف شد، یکی از تعیین کننده ترین جنگ های ناپلئون بود که در دوم دسامبر ۱۸۰۵ رخ داد و به شکست قوای روس و اتریش در نزدیکی شهری به همین نام در امپراتوری اتریش ختم گردید. - م.

و دوران‌دیش حزب پیشتاز در تحقق انقلاب مبالغه کنند. با این حال، می‌دانیم - و نئین و لوکزامبورگ هم می‌دانستند - که آن انقلاب خطری بود که از بیخ گوش مردم گذشت و بیش از آنکه مبتنی بر دقت تمرین‌ها در میدان مشق نظامی باشد، متکی بر سرهم‌بندی‌ها، اقدامات غلط و همان تلنگرهای سرنوشت بود که تولستوی در کتاب جنگ و صلح توصیف کرد.

ساده‌سازی‌های توخالی اشتراکی‌سازی کشاورزی و تولید با برنامه‌ریزی متمرکز نیز - خواه در مزارع اشتراکی اتحاد جماهیر شوروی سابق یا در روستاهای اوجاما در حکومت نیرره در تانزانیا - به سرنوشت مشابهی دچار شدند. در آن موارد نیز طرح‌هایی که به شکست کامل نرسیدند، عمدتاً به لطف اقدامات مذبوحانه‌ای دوام آوردند که برنامه‌ریزی نشده یا حتی به صراحت در برنامه منع شده بودند. کشاورزی روسیه با زمین‌های بسیار کوچک و با «سرقت» وقت، تجهیزات و کالاها از بخش دولتی و تأمین بخش اعظم محصولات لبنی، میوه، سبزیجات و گوشت در رژیم غذایی مردم کشور کار می‌کرد. [۱] به همین ترتیب، مردم تانزانیا که به‌زور اسکان مجدد داده شدند، به خوبی در برابر تولید اشتراکی مقاومت کرده و به مکان‌های مناسب‌تر برای چرای دام و کشاورزی حرکت کردند. گاهی بهای تحمیل سرسختانه ساده‌سازی‌های حکومتی بر زندگی و تولید کشاورزی (مثل اشتراکی‌سازی اجباری استالین، یا جهش بزرگ به جلو در چین)، چیزی جز قحطی نبود. با این حال، مسئولان حکومت در بسیاری موارد قبل از سقوط به پرتگاه، عقب‌نشینی می‌کردند و با تسامح - اگر نگوئیم با پذیرش کامل - به انبوهی از شیوه‌های غیررسمی روی می‌آوردند که در واقع، باعث بقای طرح رسمی می‌شد.

گمان می‌کنم این مصادیق نسبتاً افراطی از مهندسی اجتماعی انبوه و تحمیلی حکومت، نکته مهم‌تری را درباره اقدامات جمعی آشکار می‌کند که مقرر شده باشد با سازمان‌دهی رسمی یا حکومتی اجرا شوند. در هر مورد، الگوی سازمان‌دهی و تولید جمعی که به ناچار توخالی و اختصاری بود و به برنامه‌ریزی جان می‌داد، به‌مثابه مجموعه‌ای از راهنمایی‌ها برای ایجاد نظم اجتماعی موفق کافی نبود. قواعد ساده‌شده‌ای که هیچ‌گاه نمی‌تواند جامعه، شهر یا نظام اقتصادی مؤثر و سرزنده‌ای پدید آورد. به تعبیر صریح‌تر، نظم رسمی همواره و تا اندازه زیادی مانند انگل و مزاحم برای فرایندهای غیررسمی عمل می‌کند، ولی بخش رسمی بدون همین فرایندهای غیررسمی که در طرح‌های رسمی به حساب آورده نمی‌شوند، قادر به بقا نیست و بدون آن‌ها نمی‌تواند دستاوردی را پدید آورد یا حفظ کند. این بینش ساده مدت‌هاست که برای چندین نسل از فعالان اتحادیه‌های کارگری

- کسانی که از آن به‌مثابهٔ اعتصابِ کم‌کاری قانونی استفاده کرده‌اند - ارزش مبارزه‌ای فراوان داشته است. کارکنان در هر اقدام کم‌کاری قانونی، شروع به انجام دادن کارهای خود با وسواس شدید در قبال تمام قوانین و مقررات می‌کنند و فقط وظایفی را انجام می‌دهند که در شرح‌وظایف ایشان ذکر شده است. نتیجهٔ این روش که کاملاً تعمدی است، ایجاد وقفه در امور - و حداقل به‌وجود آوردن سرعت لاک‌پستی است. پس کارگران مزایای اعتصاب را به دست می‌آورند، ولی در شغل خود باقی می‌مانند و وظایف خود را طبق نص صریح قانون انجام می‌دهند. این اقدام کارکنان همچنین به‌خوبی نشان می‌دهد که فرایندهای شغلی در عمل چقدر زیاد به درک و بداهه‌کاری‌های غیررسمی و کمتر به قواعد شغلی رسمی بستگی دارند. مثلاً در کم‌کاری قانونی بلندمدتی که کارکنان کاتریلار<sup>۱</sup> (سازندهٔ تجهیزات سنگین) در پیش گرفتند، کارگران موبه‌مو دستورالعمل‌های ناکارآمدی را به اجرا گذاشتند که مهندسان شرکت تهیه کرده بودند، زیرا می‌دانستند که چنان دستورالعمل‌هایی - برخلاف شیوه‌های سریع‌تری که خود کارگران مدت‌ها ابداع کرده بودند - به تلف شدن وقت گران‌بها و کاهش کیفیت می‌انجامد. [۲] ایشان به فرض محک‌خوردن اتکا کردند که می‌گفت رعایت جزء به جزء دستورها در هنگام کار، حتماً ناکارآمدتر از کارکردن همراه با ابتکار و نوآوری است.

چنین نگاهی به نظم اجتماعی، بیشتر نوعی حقیقت بدیهی جامعه‌شناختی است تا یک بینش تحلیلی. با این حال، نگاه مذکور حتماً نکتهٔ ارزشمندی است که به ما می‌فهماند چرا طرح‌های مستبدانه و مبتنی بر تجددگرایی اعلا، به‌طور بالقوه این همه مخرب هستند. آنچه در این طرح‌ها مغفول می‌ماند - و اغلب سرکوب می‌شود - دقیقاً همان مهارت‌های عمل‌گرایانه‌ای است که هر فعالیت پیچیده‌ای را بیمه می‌کند. هدف من در این فصل، مجسم کردن این‌گونه مهارت‌های عملی است که با عبارت‌هایی از قبیل فوت‌وفن،<sup>۲</sup> [۳]، عقل سلیم،<sup>۳</sup> تجربه، قَلِقْ<sup>۴</sup> یا دانش آمیخته<sup>۵</sup> از آن‌ها یاد می‌کنیم. این مهارت‌ها چه هستند؟ چگونه ایجاد می‌شوند، پیشرفت می‌کنند و حفظ می‌شوند؟ نسبت این مهارت‌ها با دانش معرفت‌شناختی رسمی چیست؟ امیدوارم بتوانم نشان دهم که بسیاری از قالب‌های تجددگرایی اعلا، به‌جای هم‌نوایی ارزشمند بین این دو طرز بیان دانش، نوعی نگرش علمی

1. Caterpillar
2. know-how
3. common sense
4. knack
5. metic

«سلطه جویانه» را نشانده‌اند که راه بی‌اعتنایی به دانش عملی - به مثابه دانش بی‌معنا در بهترین حالت یا خرافه‌های خطرناک در بدترین حال - را در پیش گرفته است. خواهیم دید که نسبت بین دانش علمی و دانش عملی، بخشی از نزاع سیاسی برای سلطه نهادی متخصصان و نهادهای متبوع ایشان بوده است. تیلرگرایی و کشاورزی علمی در این طرزفکر فقط راهبردهایی با هدف تولیدکردن نیستند، بلکه همچنین راهبردهای سلطه و مصادره محسوب می‌شوند.

### آمیخته: طرح‌های دانش عملی

اکنون می‌توانیم به پشتوانه مطالعات آموزنده مارسل دیتین و ژان-پیر ورنو،<sup>۱</sup> درباره مفهوم یونانی «آمیخته»، ابزارهای مقایسه دانش نهفته در تجربه علمی را با دانش کلی‌تر و انتزاعی‌تری پیدا کنیم که حکومت و مؤسسات تخصصی و فنی حکومت، از آن استفاده می‌کنند. [۴] قبل از ترسیم دقیق این مفهوم و کاربردهایش به مثالی مختصر خواهیم پرداخت تا مشخصه زبانی دانش محلی را شرح دهیم و زمینه‌های بحث بعدی را آماده سازیم.

وقتی نخستین ساکنان اروپایی در آمریکای شمالی سرگردان بودند که تک‌گونه‌های گیاهی آن قاره، از قبیل ذرت را چگونه و در چه زمان باید کشت کنند، از دانش محلی همسایگان سرخ‌پوست خود کمک گرفتند. طبق یک افسانه، اسکوانتو (و طبق افسانه‌ای دیگر، رئیس یکی از قبایل مسسوی<sup>۲</sup>) به آنان گفت وقتی دانه ذرت را بکارند که برگ‌های بلوط به اندازه گوش سنجاب رشد کرده باشد. [۵] نصیحت او که البته دایره کاربرد امروزی‌اش کاملاً محلی است، در دل خود نوعی دانش ظریف و مبتنی بر مشاهده توالی رخدادهای طبیعی در بهار نیوانگلند را جای داده است. همین توالی «منظم» - مثلاً جوانه‌زدن کلم راسویی<sup>۳</sup>، آغاز رویش برگ‌های بید، بازگشت توکای سیاه‌بال‌قرمز<sup>۴</sup> و نخستین تخم‌گذاری حشره زودمیر<sup>۵</sup> - بود که تقویم بصری بهار را می‌ساخت. گرچه موعد هریک از این رخدادهای سال‌به‌سال شاید فرق

1. Marcel Detienne and Jean-Pierre Vernant

2. Massasoit

۳. کلم راسویی (skunk cabbage) از گیاهان بومی شرق ایالات متحده در باتلاق‌ها و زمین‌های مرطوب است که بوی بدی شبیه بوی راسوی آمریکایی از خود متصاعد می‌کند. - م.

4. red-wing blackbird

۵. حشره زودمیر (mayfly) عمر بسیار کوتاهی دارد و لاروهای این حشره پس از رسیدن به بلوغ و خارج شدن از آب، تنها یک یا دو روز عمر می‌کنند و در همان مدت، تخم‌های خود را در آب رها می‌کنند. به همین علت از معادل «زودمیر» یعنی موجودی که عمر کوتاهی دارد، برای این حشره استفاده شد. - م.

می‌کرد و اندکی زودتر یا دیرتر می‌شد، و گرچه آهنگ توالی آن‌ها ممکن بود کندتر یا تندتر شود، «توالی یا ترتیب» رخدادها تقریباً هیچ‌گاه نقض نمی‌شد. آن نشانی‌ها به‌طور کلی تقریباً یک قاعده خطاناپذیر برای اجتناب از یخ‌بندان بود. ما انسان‌های امروزی اغلب اوقات نصیحت اسکواتورا چنان‌که احتمالاً استعمارگران پنداشتند، به‌مثابه یک مشاهده ساده، کم‌اهمیت می‌پنداریم. آشنایی ما با دانش تخصصی بومی نشان می‌دهد که این دانش مبتنی بر انباشت نشانه‌های بی‌شمار است که تا اندازه‌ای تکراری هستند. در واقع، اگر سایر علائم نتوانند قاعده برگ بلوط را تأیید کنند، کشاورز محتاط، کاشت ذرت را به تأخیر می‌اندازد.

این نصیحت را با راهنمایی‌های مبتنی بر واحدهای اندازه‌گیری جهان‌شمول‌تر مقایسه کنید. یکی از شماره‌های معمولی نشریه محلی سالنامه کشاورز،<sup>۱</sup> مصداق مناسبی از این واقعیت است. در آن نشریه توصیه شده است که کاشت ذرت پس از رخداد نخستین قرص ماه کامل در می یا پس از تاریخ ۲۰ می انجام شود. اجرای آن راهنمایی در نیوانگلند به تعدیل فراوان بابت طول و عرض جغرافیایی نیاز دارد. تاریخی که به درد جنوب ایالت کانکتیکت<sup>۲</sup> بخورد، برای ایالت ورمونت<sup>۳</sup> مناسب نیست؛ تاریخی که در دره‌ها مناسب باشد، در تپه‌ها (به‌ویژه یال‌های رو به شمال) به کار نمی‌آید؛ تاریخی که نزدیک ساحل دقیق باشد، دور از ساحل دقیق نیست. پس تاریخ ذکر شده در آن نشریه، حتماً یک تاریخ نیازمند احتیاط است، زیرا بدترین چیزی که ممکن است برای ناشر آن رخ دهد، خرابی محصول به‌علت توصیه آن نشریه است. به‌علت همین احتیاط تجاری است که شاید وقت ارزشمند رشد ذرت‌ها به‌نفع کسب اطمینان از دست برود. [۶]

ولی ضرب‌المثل بومی آمریکایی برخلاف روال امروزی، زبانی و محلی است و متناسب با مشخصه‌های رایج در زیست‌بوم محلی تنظیم شده است (مثلاً درباره برگ‌های بلوط «در این محل» و نه همه برگ‌های بلوط است). پس آن گفته‌ها با وجود داشتن تعین،<sup>۴</sup> در پهنه‌های جغرافیایی مختلف به‌خوبی کار می‌کند و می‌تواند همه‌جا در آب‌وهوای معتدل آمریکای شمالی که درخت بلوط و سنجاب دارد، به کار بیاید. دقت موجود در توالی مشاهدات آن مردم تقریباً همیشه باعث چند روز صرفه‌جویی در زمان رشد گیاهان می‌شود و درعین حال، خطر کاشت قبل از یخ‌بندان جدی را کاهش می‌دهد.

1. *The Farmer's Almanac*
2. Connecticut
3. Vermont
4. specificity

البته دانش عملی از نوع گفته‌های اسکوانتورا می‌شود در قالب علمی جهان‌شمول‌تری درآورد. امکان دارد فلان گیاه‌شناس ببیند که نخستین رشد برگ‌های بلوط می‌تواند با افزایش دمای محیط و خاک رخ دهد که البته تضمین‌کننده امکان رشد ذرت و کوچک‌شدن احتمالی یخبندان شدید هم هست. میانگین دمای خاک در عمق مشخص نیز ممکن است چنان اثری داشته باشد. آدولف کوئتل<sup>۱</sup> - ریاضی‌دان اوایل قرن نوزدهم - بر مبنای همین واقعیت‌ها به بررسی موضوع ظاهراً پیش‌یافتاده زمان گل‌دهی یاس‌های بنفش در بروکسل پرداخت. او پس از مشاهدات دقیق و فراوان نتیجه‌گیری کرد که یاس‌ها «وقتی مجموع مربعات میانگین دمای روزانه برحسب سانتی‌گراد - از هنگام آخرین یخبندان - به ۴۲۶۵ برسد، پُر از شکوفه شده‌اند». [۷] علم چنین دقتی دارد! با توجه به فنون لازم برای مشاهدات مذکور می‌توان گفت که محاسبه او به احتمال زیاد کاملاً دقیق بوده است، ولی البته به ندرت کاربردی است. قاعده بازیگوشانه کوئتل ما را به یاد یکی از عبارات دانش کاربردی و محلی می‌اندازد: فقط به اندازه‌ای مقرون‌به‌صرفه و دقیق است که برای رسیدگی به موضوع موردنظر لازم است؛ نه کمتر و نه بیشتر.

شاید تردید داشته باشیم که آیا باید اصطلاح ناآشنای دیگری مانند «آمیخته» را نیز به این بحث وارد کنیم یا خیر. با این حال، «آمیخته» در بحث ما ظاهراً بهتر می‌تواند مفهوم انواعی از مهارت‌های کاربردی را منتقل کند که من در نظر دارم و از این لحاظ بهتر از گزینه‌های جانشین و ممکن از قبیل «دانش تخصصی بومی»، «خرد محلی»، «مهارت‌های عملی»، فن و غیره است. [۸]

این مفهوم از یونان قدیم به ما رسیده است. اودیسه<sup>۲</sup> بارها بابت برخورداری فراوان از دانش «آمیخته» و کاربردش برای حيله‌زدن به دشمنان و یافتن راه خود به وطن تحسین شده است. واژه آمیخته را در انگلیسی معمولاً به «زیرکانه» یا «هوش زیرکانه»<sup>۳</sup> ترجمه می‌کنند. گرچه این ترجمه غلط نیست، نمی‌تواند حق مطلب را برای آن‌همه دانش و مهارت که در واژه آمیخته هست، ادا کند. ولی آمیخته به معنای کامل کلمه، نمایانگر سلسله‌ای دراز از مهارت‌های عملی و دانش اکتسابی است که در واکنش به طبیعت و اوضاع انسانی «همواره متغیر» به کار می‌رود. دانش آمیخته

### 1. Adolf Quetelet

۲. اودیسه (Odysseus) در اسطوره‌شناسی یونان قدیم، پسر لارتنس (Laertes) و آنتیکلیا (Antikleia) و پادشاه ایثاکا (Ithaca) بود. اودیسه بابت هوش و مهارت‌هایش شهرت یافت و به‌ویژه به‌علت سفر پرماجرایی بازگشت به وطن پس از جنگ تروا - که ده سال طول کشید - معروف شد. - م.

### 3. "cuning" or "cunning intelligence"

اودیسه، فقط در فریب‌دادن سرسی، سایکلوپ‌ها و پالیفیمس<sup>۱</sup> و کورکردن خودش برای اجتناب از دیدن سیرن‌ها<sup>۲</sup> خلاصه نمی‌شد، بلکه در حفظ اتحاد سربازان و همراهانش، تعمیر کشتی‌اش و ترفندهای جنگی دوران‌دیشانه به‌منظور خلاصی همراهانش از مخمصه‌های دشوار - یکی پس از دیگری - نمایان می‌گردید. پس درواقع، در این واژه بر توانایی اودیسه در انطباق مطلوب با اوضاع همیشه‌متغیر «و» ظرفیت او برای شناختن دشمنان زمینی و آسمانی و در نتیجه، فریب‌دادن ایشان تأکید شده است.

تمام فعالیت‌های انسانی به قدری دانش آمیخته نیاز دارد، ولی برخی فعالیت‌ها، مستلزم دانش آمیخته بسیار بیشتری است. شروع کسب مهارت‌هایی که مستلزم انطباق با محیط مادی متزلزل و نامطمئن هستند - مثلاً دانش اکتسابی برای دریانوردی، هواکردن بادبادک، ماهیگیری، چیدن پشم گوسفندان، راندن خودرو یا دوچرخه‌سواری - به ظرفیت دانش آمیخته شخص مربوط می‌شود. هریک از این مهارت‌ها به هماهنگی چشم و دست نیاز دارد که با تمرین و با ظرفیت پیش‌بینی امواج، باد، ناهمواری‌های جاده، و عکس‌العمل مناسب حاصل می‌شود. یک نشانه بارز از نیاز به دانش آمیخته در تمام این مهارت‌ها، دشواری فوق‌العاده در یاددادن آن‌ها بدون پرداختن به خود فعالیت است. می‌توان تصور کرد که راهنمایی‌های دقیق درباره راندن دوچرخه روی کاغذ نوشته و مکتوب شود، ولی بعید است آن راهنمایی‌ها بتواند یک تازه‌کار را در نخستین تجربه‌اش قادر به راندن دوچرخه سازد. ضرب‌المثل «کار نیکوکردن از پرکردن» است، برای همین مثال‌ها ساخته شده است، زیرا تعدیل و انطباق مداوم و تقریباً نامحسوس - که برای راندن دوچرخه ضروری است - در بهترین حالت با اقدام به خود تجربه راندن به دست می‌آید. فقط به‌واسطه «احساس» اکتسابی حرکت متعادل است که تعدیل‌های لازم، به حالت خودکار درمی‌آیند. [۹] عجیب نیست اگر اکثر هنرها و صنایعی که به لمس یا احساس کردن ابزارها و مواد اولیه نیاز دارند، به‌طور سنتی از راه کارآموزی طولانی در محضر صنعتگران استادکار آموزش داده می‌شدند.

تردید نیست که برخی افراد قادرند قلیق یک مهارت خاص و چیره‌دستی در

۱. سرسی (circe) در افسانه‌های یونانی زن جادوگری بود که با داروها و جادوهای خود می‌توانست انسان‌ها را به گرگ، شیر و خوک تبدیل کند و اودیسه را نیز به خوک تبدیل کرده بود. سایکلوپ‌ها (Cyclops) غول‌های افسانه‌ای تک‌چشمی بودند که اودیسه توانست با کورکردن آن‌ها از چنگشان بگریزد. پالیفیمس (Polyphemus) یکی از آن سه غول تک‌چشم (معروف به سایکلوپ‌ها) بود. - م.

۲. سیرن‌ها (Sirens) زنان اغواگر خوش‌صدایی بودند که دریانوردان یونانی را با صدا و زیبایی خود به جزایر دورافتاده می‌کشاندند و گرفتار می‌کردند. - م.



آن را سریع‌تر از دیگران به چنگ آورند، ولی صرف‌نظر از این تفاوت و صف‌ناپذیر (که اغلب تفاوت بین شایستگی و نبوغ را نشان می‌دهد)، فعالیت‌هایی مانند راندن دوچرخه، قایقرانی، ماهیگیری، چیدن پشم گوسفند و از این قبیل را می‌توان با تمرین کردن آموخت. چون هر جاده، باد، جریان آب و هر گوسفند، با دیگری فرق دارد و همواره تغییر می‌کند، بهترین استاد کسی است که همانند/ودیسه در وضعیت‌های گوناگون تجربه آموخته باشد. اگر زندگی شما به جان‌به‌دربردن کشتی‌تان از آب‌وهوای نامساعد دریا بستگی داشته باشد، آنگاه بی‌تردید یک ناخدای کاربلد را که تجربه طولانی دارد، به یک فیزیک‌دان برجسته که قوانین طبیعی دریانوردی را مطالعه کرده است - ولی هیچ‌گاه در عمل یک کشتی را روی آب هدایت نکرده است - ترجیح خواهید داد.

کارشناسانی نیز که با رخداد‌های غیرمنتظره و بلاها سروکار دارند، مصادیق عالی دانش آمیخته محسوب می‌شوند. آتش‌نشان‌ها، گروه‌های نجات، پیراپزشکان، گروه‌های رسیدگی به سوانح معادن، پزشکان مراقبت‌های اضطراری در بیمارستان، گروه‌های تعمیرات شبکه‌های برق، خدمه گروه‌های اطفای حریق در میدان‌های نفتی، و چنان‌که خواهیم دید، کشاورزان و شبان‌هایی که در محیط‌های بی‌ثبات کار می‌کنند، ناچارند به سرعت و قاطعانه واکنش نشان دهند تا آسیب‌ها را به حداقل برسانند و جان خود را نجات دهند. گرچه قواعد تخمینی و سرانگشتی هست که می‌توان آموخت یا آموزش داد، هر آتش‌سوزی یا سانحه، رخدادی منحصر به فرد است و نیمی از تکاپوی ماجرا از این قرار است که کدام قاعده سرانگشتی با چه ترتیبی و در چه زمانی به کار برود، و چه زمان باید کتاب راهنما را کنار انداخت و فی‌البداهه عمل کرد.

گروه رد ادیر<sup>۱</sup> که در سراسر جهان برای اطفای حریق چاه‌های نفتی استخدام می‌شد، مثال جالب و آموزنده‌ای است. گروه او تا پیش از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ تنها گروهی بود که تجربه بالینی و میدانی چشمگیر داشت و به همین علت او خود دستمزدش را تعیین می‌کرد. هر حریق در دسرهای منحصربه‌فرد داشت و مستلزم تلفیق خلاقانه تجربه و بداهه بود. می‌توان در دو انتهای این طیف، ادیر را در یک سر طیف و یک کارمند دون‌پایه را که کارهای صددردصد تکراری انجام می‌دهد، در سر دیگر طیف تصور کرد. کار ادیر را نمی‌شود به یک امر روزمره تکراری تقلیل داد. امثال او ناچارند که کار را با «امر پیش‌بینی‌ناپذیر» شروع کنند (یک سانحه یا حریق) و سپس فنون و تجهیزاتی را که برای اطفای حریق و بستن چاه نفت لازم است، از

۱. رد ادیر (Paul Neal Red Adair) متخصص اطفای حریق نفتی (۱۹۱۵ تا ۲۰۰۴) بود که بابت نوآوری‌ها و فوت‌وفن‌هایش برای اطفای حریق چاه‌های نفتی در خشکی و دریا شهرت یافت. - م.

میان راهکارهای موجود (که البته بسیاری از آن‌ها را خود او ساخته است)، به اجرا درآورند. [۱۰] ولی کارمند دون پایه برخلاف او با محیطی پیش‌بینی‌پذیر و تکراری روبه‌روست که از قبل به نظم درمی‌آید و حتی کوچک‌ترین جزئیاتش هم تنظیم شده است. اذیر نمی‌تواند محیط کار خود را ساده کند تا راه‌حلی راحت‌الحلقوم را در میدان عمل به اجرا درآورد.

مثال‌هایی که تاکنون گفته‌ام، اغلب به رابطه بین مردم و محیط مادی پیرامون مربوط بوده است، ولی دانش آمیخته به همان اندازه در تعامل‌های انسانی نیز کاربرد دارد. فعالیت‌های جسمی پیچیده‌ای را در نظر بگیرید که نیازمند انطباق مداوم با جابه‌جایی، ارزش‌ها، خواسته‌ها، یا اداهای دیگران هستند. مشت‌زنی، گشتی و شمشیربازی همگی به واکنش‌های آنی و نیمه‌خودکار به حرکات رقیب نیاز دارند که فقط با تمرین بلندمدت همان فعالیت به دست می‌آید. البته، مؤلفه فریب نیز در این میان به صحنه وارد می‌شود. مشت‌زن موفق می‌آموزد که چگونه حرکت کند تا واکنشی در حریف برانگیزد که سپس بتواند از آن بهره‌برداری کند. اگر علاوه بر رقابت‌های ورزشی و بدنی، به فعالیت‌های همکارانه و مبتنی بر هماهنگی - از قبیل حرکات موزون، موسیقی و عشق‌ورزی - نیز دقت کنیم، در همگی واکنش مشابهی می‌بینیم که بسیار اساسی و ناشی از تمرین و تجربه است. جنبه‌های همکارانه و رقابتی دانش آمیخته، در بسیاری از ورزش‌ها با یکدیگر تلفیق می‌شود. یک فوتبالیست باید بتواند علاوه بر حرکات خود و هم‌گروهی‌هایش بفهمد که کدام حرکت‌ها و حرکت‌های نمایشی باعث فریب خوردن رقیب می‌شود. چنان مهارت‌هایی هم کلی و هم ویژه هستند، یعنی درحالی‌که ممکن است هر بازیکن کم‌وبیش در جنبه‌های مختلفی از بازی ماهر باشد، هر گروه ترکیب خاصی از مهارت‌ها یا «ویژگی‌های» خود را دارد و هر رقابت با تیم مخالف نمایانگر چالشی است که به نوعی یگانه است. [۱۱]

در صحنه‌ای بسیار بزرگ‌تر و خطیرتر می‌توان به دیپلماسی و سیاست جنگ اشاره کرد که عمدتاً مهارت‌های برخاسته از دانش آمیخته هستند. هر سیاست‌مدار موفق در هر حالت سعی می‌کند تا رفتار شرکا و رقبایش را به سمت اهداف خود سوق دهد. برخلاف ملوان که قادر است با جریان باد و امواج همسوس شود ولی نمی‌تواند بر آن‌ها اثر بگذارد، فرماندهان نظامی و سیاست‌مداران همواره در تعامل مداوم با همتایان خود هستند که هریک از ایشان برای زنگ‌تربودن از دیگری تقلا می‌کند، سازگاری سریع و مناسب با رخدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر - اعم از طبیعی (آب‌وهوا) و انسانی (حرکت دشمن) - و بهترین بهره‌برداری از منابع محدود، از جمله مهارت‌هایی هستند که آموختن آن‌ها به مثابه رشته‌های قطعی و بی‌چون‌وچرا دشوار است.

ماهیت دانش آمیخته - که ناگزیر ضمنی و تجربی است - بسیار مهم به نظر می‌رسد. یک آزمایش ساده درباره یادگیری ضمنی<sup>۱</sup> که فیلسوفی به نام چارلز پرس<sup>۲</sup> انجام داد، به ما کمک می‌کند تا قدری از این فرایند را درک کنیم. پرس به آزمون‌شوندگان گفت که دو وزنه را بلند کنند و بگویند کدام یک سنگین‌تر است. ابتدا تشخیص ایشان ناشیانه بود، ولی آن‌ها با تمرین کردن در دوره‌های طولانی‌تر توانستند تفاوت‌های جزئی در وزن‌ها را تمیز دهند. آن افراد نمی‌توانستند تعیین کنند که چه چیز را حس کرده‌اند یا دریافته‌اند، ولی ظرفیت تشخیص آنان بسیار زیاد شد. پرس نتایج مذکور را شاهدهی بر نوعی برقراری ارتباط نامحسوس بین مردم به واسطهٔ «برداشت‌های حسی ضعیف» دانست. با این حال، نتایج او به نظر من و برای بحث ما نمایانگر نوعی دانش ابتدایی است که فقط با تمرین کسب می‌شود و تقریباً به‌جز تمرین عملی، از هرگونه تبادل در قالب کتبی یا شفاهی سر می‌پیچد. [۱۲]

با بررسی طیف متنوع مثال‌هایی که گفتیم، اکنون می‌توانیم قدری ماجراجویی کنیم و دربارهٔ ماهیت دانش آمیخته و مصادیق مناسب برای کاربردش، به قدری تعمیم‌های اولیه روی بیاوریم. دانش آمیخته بیش از هرچیز برای وضعیت‌های مشابه - ولی نه دقیقاً یکسان - کاربرد دارد که مستلزم انطباق سریع و ماهرانه هستند؛ تطبیق‌هایی که تقریباً به سرشت ثانویهٔ شخص کارآموده تبدیل شده‌اند. مهارت‌های دانش آمیخته می‌تواند شامل قواعد تخمینی هم باشد، ولی چنان قواعدی عمدتاً به‌واسطهٔ تمرین (اغلب در قالب کارآموزی رسمی) و احساس یا قَلقِ رشدیافته برای تشخیص راهبرد است که آموخته می‌شوند. دانش آمیخته در برابر ساده‌سازی و تبدیل شدن به اصول قیاسی - و سپس امکان انتقال بی‌دردسر به‌واسطهٔ کتاب‌ها و نوشته‌ها - مقاومت می‌کند، زیرا محیط‌ها و وضعیت‌هایی که این دانش در آن‌ها اجرا می‌شود، چنان پیچیده و تکرارناپذیرند که کاربرد دستورات عمل‌های رسمی و صوری تصمیم‌گیری عقلانی را بر نمی‌تابند. دانش آمیخته، به تعبیری در بطن قلمرویی وسیع - بین قلمرو نبوغ که هیچ قاعده‌ای ندارد و قلمرو دانش مدون که با تکرار آموختنی می‌شود - قرار می‌گیرد.

هنر درک موقعیت

چرا قواعد تخمینی و سرانگشتی که امکان اقتباس آن‌ها از استادان چیره‌دست وجود دارد، در عمل به‌طرز اسف‌انگیزی، ناکارآمد می‌شوند؟ مایکل اوکشات<sup>۳</sup> توضیح داده است

1. implicit learning
2. Charles Peirce
3. Michael Oakeshott

که هنرمندان و سرآشپزها شاید بخواهند دربارهٔ هنر خود بنویسند و آن را در قالب دانش تخصصی خلاصه کنند، ولی آنچه ایشان می‌نگارند، بخش چشمگیری از دانش ایشان نیست، بلکه فقط بخش کوچکی است که امکان تقلیل یافتن به شرح و توضیح را داشته است. وقوف به قواعد اختصاری یک هنر، تا اجرای تمام‌وکمال آن فاصله‌ای دراز دارد: «این قواعد و اصول، صرفاً گزیده‌هایی از خود فعالیت اصلی هستند؛ آن‌ها قبل از خود فعالیت وجود ندارند، نمی‌توانند به خوبی فعالیت اصلی را هدایت کنند و محرک و انگیزه آن را فراهم سازند. چیره‌دستی کامل در این اصول شاید با ناتوانی کامل در اجرای فعالیت مرتبط با آن‌ها همراه شود، زیرا اجرا یا پیگیری آن فعالیت لزوماً به معنای کاربرد این اصول نیست و حتی در صورت کاربرد آن‌ها نیز دانش چگونگی (دانش پیگیری آن فعالیت) در دانش آشنایی با آن‌ها وجود ندارد.» [۱۳]

وقوف به اینکه قواعد تخمینی دانش آمیخته را چگونه و در چه زمان در «یک وضعیت عینی و ملموس» به کار ببریم، جوهر دانش آمیخته است. ظرایف کاربرد دانش نیز مهم هستند، زیرا دانش آمیخته در وضعیت‌هایی که تغییرپذیر، غیرقطعی (نامعلوم بودن برخی شواهد) و ویژه هستند، به حداکثر ارزشمندی می‌رسد. گرچه در ادامه به موضوع عدم قطعیت و تغییر خواهیم پرداخت، در اینجا می‌خواهم محلی (موردی) بودن و ویژه بودن دانش آمیخته را قدری شرح دهم. [۱۴]

در هنر دریانوردی، تفاوت بین دانش عمومی‌تر (ناوبری و جهت‌یابی) و دانش تخصصی‌تر در هدایت کشتی، تفاوت آموزنده‌ای است. وقتی یک کشتی باری یا مسافربری بزرگ به یک بندر مهم نزدیک می‌شود، ناخدا معمولاً زمام هدایت کشتی را به یک راهنمای محلی می‌سپارد تا او کشتی را به بندرگاه و محل لنگرانداختن ببرد. همین رویه در زمان ترک لنگرگاه تا رسیدن کشتی به محدودهٔ آب‌های ایمن تکرار می‌شود. این رویهٔ معقول که برای دوری از سوانح اجرا می‌شود، نشان می‌دهد که ناوبری در دریای آزاد (یک محیط «انتزاعی» تر) یک مهارت عمومی‌تر و کلی‌تر است، درحالی‌که هدایت کشتی در ازدحام رفت‌وآمد کشتی‌ها در هر بندر، یک مهارت کاملاً مقتضامدار است. آنچه هدایت‌کنندهٔ محلی می‌داند، مربوط به امواج و جریان‌های محلی در امتداد ساحل و نزدیک مصب رودخانه‌ها، مشخصات منحصر به فرد بادهای محلی و الگوهای امواج، کف شنی جابه‌جا شوندهٔ دریا، صخره‌های ناپیدای زیر آب، تغییرات فصلی در جریان‌های خُرد، اوضاع رفت‌وآمد محلی، نوسان‌های

روزانه در الگوهای باد در کنار سنگ‌پوزها<sup>۱</sup> و نزدیک تنگه‌ها، چگونگی هدایت کشتی در این آب‌ها در هنگام شب و به‌طور خلاصه، به‌سلامت‌رساندن کشتی‌های بی‌شمار به لنگرگاه - با در نظر گرفتن اوضاع متغیر محلی - است. [۱۵] این‌گونه دانش طبق تعریف، ویژه است و فقط با تجربه و تمرین محلی کسب می‌شود. هدایت‌کننده محلی کشتی نیز همانند پرنده یا حشره‌ای که به‌طرز خیره‌کننده‌ای با کنج زیست‌بوم کوچک محلی وفق یافته است، فقط «یک» لنگرگاه را می‌شناسد. بخش اعظم دانش او در صورتی که به بندر دیگری برود، بی‌فایده خواهد بود. [۱۶] علی‌رغم مقتضای تنگ و محدود این دانش، همه ناخداها، رؤسای اسکله‌ها و نیز شرکت‌های بیمه‌کننده کشتی‌ها قبول دارند که دانش هدایت‌کننده‌های کشتی در هر بندر باید وجود داشته باشد تا از خسارت‌ها جلوگیری شود. تجربه هدایت‌کننده‌ها «ازلحاظ محلی بر قواعد کلی ناوبری مقدم است». شاهکار مارک تواین به‌نام زندگی روی می‌سی‌سی‌پی<sup>۲</sup> دانش اکتسابی راهنماهای قایق‌های رودخانه‌ای را به تفصیل شرح می‌دهد. بخشی از آن دانش شامل قواعد سرانگشتی درباره ویژگی‌های سطح آب است که می‌تواند نقاط کم‌عمق، جریان‌ها یا سایر مخاطرات ناوبری را نشان دهد. با این حال، بخش اعظم دانش مذکور شامل آشنایی کاملاً ویژه با نواحی مختلف می‌سی‌سی‌پی در فصول و با شدت آب مختلف است که در هر مکان فقط با تجربه حاصل می‌شود. گرچه چنان دانشی را شاید بتوان به‌درستی دانش کلی رودخانه‌ها نامید، وقتی پای یک سفر خاص به یک رودخانه خاص به میان می‌آید، چنان دانشی کاملاً توخالی و ناکافی خواهد بود. در یک رودخانه مشخص، ناوبر بومی همان‌قدر ضروری است که بکند بومی در یک فلان جنگل ضروری است یا یک راهنمای بومی در بروژ یا یکی از شهرهای قدیمی عربی لازم است.

تجربه و تمرینی که در دانش آمیخته متجلی می‌شود، تقریباً همیشه محلی است. بنابراین، فلان راهنمای کوه‌نوردی ممکن است در زرمات<sup>۳</sup> بهترین راهنما باشد، زیرا بارها از آن کوه بالا رفته است؛ فلان خلبان هواپیما شاید در هدایت بوئینگ ۷۴۷ که آموزش پروازش را دیده است، بهترین باشد؛ و یک جراح ارتوپد شاید در

1. headlands

2. *Life on the Mississippi*

۳. زرمات (Zermatt) کوه و شهری به همین نام در سوئیس است. - م.

جراحی زانو عالی باشد که تجربه جراحی فراوان در آن موضوع به وی تبحر ویژه‌ای داده است. ولی معلوم نیست اگر این سه متخصص را ناگهان به ترتیب به مون بلان، دی‌سی‌تری<sup>۱</sup> و جراحی دست بکشانیم، چقدر از دانش آمیخته ایشان به حوزه‌های جدید منتقل خواهد شد.

هر مثال از کاربرد یک مهارت مشخص به جرح و تعدیل‌های ویژه برای شرایط محلی نیاز دارد. در کار هر بافنده، هر دسته نخ یا طناب جدید که خریداری می‌شود، در دست به‌گونه‌ای دیگر لمس می‌شود. در کار یک سفالگر هم محموله جدید خاک، خاصیتی متفاوت از خاک قبلی دارد. البته، تعیین (ویژه‌بودن) دانش حتی یک مرحله ژرف‌تر است؛ یعنی هر ماشین پارچه‌بافی یا چرخ سفالگری، مشخصات منحصر به فردی دارد که یک صنعتگر به تدریج در می‌یابد (یا با آن کنار می‌آید). پس هر دانش کلی که در عمل به کار می‌رود، مستلزم قدری تعبیر خلاقانه است. دانش تمام‌عیار درباره ماشین‌های پارچه‌بافی نمی‌تواند به‌طور کلی به کارکردن موفقیت‌آمیز یک چرخ بافندگی خاص - با ویژگی‌های طراحی، کاربرد، تعمیرات و قطعات خاصی که دارد - منجر شود. سخن‌گفتن از چیره‌دستی یا هنرمندی برای یک چرخ بافندگی، استادی در یک رودخانه، تسلط بر یک تراکتور یا مهارت کامل در کارکردن با یک خودرو، اصلاً عجیب و مضحک نیست، بلکه نشانه اندازه و اهمیت شکافی است که بین دانش کلی و دانش وابسته به موقعیت وجود دارد.

می‌توان به‌درستی دانش وابسته به موقعیت و محلی را به‌مثابه دانش خاص<sup>۲</sup> - و نقطه مقابل دانش عام<sup>۳</sup> - دانست. به عبارتی، حامل چنین دانشی معمولاً علاقه‌ای پرشور به یک نتیجه خاص دارد. بیمه‌گری که یک محموله تجاری را برای یک شرکت بزرگ و پرمایه دریانوردی بیمه می‌کند، قادر است سوانح را برحسب توزیع احتمالات آن‌ها تحمل کند. ولی ملوان یا ناخدایی که سفرش را به امید سلامت طی می‌کند، همه‌چیز به یک رخداد و یک سفر واحد بستگی دارد که بسیار مهم است. دانش آمیخته، توانایی و تجربه ضروری برای اثرگذاری بر رخدادها و بهبود احتمال پیروزی در یک موقعیت ویژه است.

تمام ساده‌سازی‌های حکومتی و طرح‌های آرمان‌شهری‌اش که در فصل‌های قبلی این کتاب بررسی کردیم، به فعالیت‌هایی مربوط می‌شوند که در وضعیت‌های

۱. مون بلان (Mont Blanc) دومین کوه مرتفع اروپاست و در فرانسه واقع است. دی‌سی‌تری (DC3) یکی از هواپیماهای ملخ‌دار و کارساز در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در دوران جنگ جهانی دوم بود. - م.

2. partisan

3. generic

مکانی و زمانی منحصر به فرد اجرا شدند. گرچه می‌توان حرف‌های کلی دربارهٔ جنگل‌داری، انقلاب، برنامه‌ریزی شهری، کشاورزی و اسکان روستایی به زبان آورد، آن حرف‌ها ما را به درک این جنگل، این انقلاب یا این مزرعه نمی‌رساند. کشاورزی همواره در یک مکان منحصر به فرد (از لحاظ خاک، مزرعه و محصول)، زمان منحصر به فرد (الگوی آب و هوایی، فصل، چرخهٔ جمعیت آفت‌ها) و برای اهداف منحصر به فرد (خانواده‌ای با نیازها و سلیقه‌های خود) انجام می‌شود. کاربرد ریاضیاتی قواعد عام - که در آن‌ها از این ویژه‌بودن‌ها غفلت می‌شود - در واقع، دعوت به ناکامی در کاربرد، توهم اجتماعی یا شاید هر دو باشد. قواعد عام نمی‌توانند جای آن دانش محلی را بگیرند که به خوبی امکان تبدیل کردن «آشنایی به ناچار کلی و تقریبی» را به کاربردهای موفق محلی - با تفاوت‌های ظریف - فراهم می‌کند. هرچه قواعد کلی‌تر باشند، توفیق آن‌ها در هر محل، بیشتر به تبدیل و تعبیر نیاز دارد. درک موضوع فقط در این خلاصه نمی‌شود که یک ناخدا یا ناوبر بفهمد قواعد سرانگشتی او در چه مرحله‌ای باید در برابر دانش محلی و مسلط شخص بلد یا جهت‌یاب کنار گذاشته شود، بلکه باید فهمید خود قواعد سرانگشتی نیز عمدتاً نوعی تدوین دانش هستند که از تمرین‌های عملی دریانوردی و ناوبری حاصل شده‌اند.

یک تشبیه دیگر شاید به ما در واضح ساختن رابطهٔ بین قواعد کلی سرانگشتی و دانش آمیخته کمک کند. دانش آمیخته، صرفاً ذکر صریح مقادیر محلی (از قبیل میانگین دما و بارندگی محلی) نیست که اندازه‌گیری شده‌اند تا قاعده‌ای عام به خوبی در یک مورد محلی به کار گرفته شود. اگر زبان را یک مورد مشابه بدانیم، گمان می‌کنیم که قاعدهٔ سرانگشتی در زبان مشابه دستور زبان رسمی است، در حالی که دانش آمیخته بیشتر به گفتار روزمره شباهت دارد. دانش آمیخته، حداکثر همان قدر از قواعد عام اقتباس شده است که زبان از دستور زبان اقتباس می‌شود. تسلط بر هر زبان، از بدو تولد با تقلید کردن، سخن گرفتن و سعی و خطا شکل می‌گیرد. یادگیری زبان مادری یک فرایند تصادفی - فرایندی همراه با تقریب‌های مکرر و خودتصحیحی - است. ما آموختن زبان را با حروف الفبا، واژه‌های منفرد، بخش‌هایی از گفتار و قواعد دستور زبان و سپس کاربرد آن‌ها برای ساختن جملاتی که ساختار دستوری صحیح داشته باشند، آغاز نمی‌کنیم. علاوه بر این - چنان‌که اوکشات هم می‌گوید - دانستن قواعد گفتار، فی‌نفسه ممکن است با ناتوانی کامل در بیان جملات خوانا همراه باشد. حتی شاید صحیح‌تر باشد که بگوییم قواعد دستور زبان از تمرین گفتار روزمره اقتباس شده‌اند. در آموزش زبان به شیوهٔ امروزی که هدفش تسلط در سخن گفتن است، به این واقعیت توجه می‌شود و به همین

دلیل، آموزش با گفته‌های ساده و تکرار طوطی‌وار شروع می‌شود تا الگوی زبان و لهجه در ذهن نوآموز حک شود و درعین حال، قواعد دستور زبان به‌طور ضمنی ناگفته بمانند یا در مراحل بعدی آموزش، به‌مثابه شیوه‌ای برای تنظیم و تدوین چیره‌دستی در عرصه عمل مطرح شوند.

دانش آمیخته یا دانش محلی که برای کشاورزی یا شبانی موفق ضروری است، احتمالاً مانند زبان وقتی به بهترین شکل آموخته می‌شود که به‌واسطه تمرین و تجربه روزانه کسب شود. پرورش یافتن در خانواده‌ای که فلان هنر یا فن در آن به‌طور مداوم تمرین می‌شود، همانند طی دوران طولانی کارآموزی است و اغلب بهترین شکل آمادگی برای اجرای عملی آن فن بوده است. این‌گونه خوگرفتن با یک صنعت یا هنر می‌تواند به‌نفع حفظ مهارت‌ها - و نه جرأت اقدام به نوآوری - باشد. وقتی قواعدی که تجربه، دانش و انطباق‌پذیری دانش آمیخته را حذف یا سرکوب می‌کنند، خطر گسیختگی، فقدان انسجام و شکست را افزایش می‌دهند. یادگیری بیان جملات منسجم، چیزی بسیار فراتر از صرفاً یادگیری قواعد دستور زبان است.

رابطه دانش آمیخته با شناخت و فن

شناخت<sup>۱</sup> و فن از نظر یونانی‌ها و به‌ویژه افلاطون، نمایانگر دانشی از مرتبه کاملاً متفاوت با دانش آمیخته بودند. [۱۷] دانش فنی یا فن را می‌شد با دقت و جامعیت در قالب قواعد قطعی (نه تخمینی) و اصول و گزاره‌ها بیان کرد. فن به دقیق‌ترین تعبیر، مبتنی بر استنتاج منطقی از اصول اولیه بدیهی است. فن - در جایگاه نمونه کامل دانش - از لحاظ نحوه سازمان‌دهی، تدوین شدن و آموخته شدن، تعدیل شدن و نیز از لحاظ دقت تحلیلی‌اش، با دانش آمیخته تفاوت دارد.

دانش آمیخته، مقتضامدار و ویژه است، ولی فن جهان‌شمول است. در منطق ریاضیاتی، ده ضرب در ده همیشه و همه‌جا مساوی ۱۰۰ است؛ با هندسه اقلیدسی، زاویه قائمه ۹۰ درجه از کل یک دایره را شامل می‌شود؛ و در قوانین علم فیزیک، نقطه انجماد آب همواره صفر درجه سلسیوس است. [۱۸] فن به تعبیری، دانش همیشگی و همه‌جایی است؛ ارسطو نوشت که فن «وقتی پدید می‌آید که مفاهیم مختلف حاصل از تجربه، برداشتی جهان‌شمول درباره گروهی از امور مشابه را ایجاد کنند». [۱۹] جهان‌شمول بودن فن از آن روست که از لحاظ تحلیلی در قالب گام‌های کوچک، صریح و منطقی تنظیم می‌شود و علاوه بر این، تجزیه‌پذیر<sup>۲</sup> و اثبات‌پذیر<sup>۳</sup> است. این

1. episteme
2. decomposable
3. verifiable



جهان‌شمولی موجب می‌شود که دانش را در قالب فن بتوان کم‌وبیش به‌مثابه یک رشته رسمی آموزش داد. قواعد هر فن نوعی دانش نظری پدید می‌آورند که ممکن است کاربرد عملی داشته یا نداشته باشند. درنهایت، از بیان اوصاف فن، یکی هم دقت بی‌طرفانه و اغلب کمی (مقداری) است که با دغدغه توضیح و تأیید اعتبار امور همراه می‌شود، درحالی‌که دانش آمیخته، دغدغه مهارت فردی یا «ریزه‌کاری»<sup>۱</sup> و نتایج کاربردی دارد.

تصادفی نیست که توصیف فن - به‌مثابه یک نظام آرمانی یا نمونه از دانش - به خودانگاره علم امروزی از خودش شباهت دارد. باین حال، بازهم روال عملی علم امروز، چیز دیگری است. [۲۰] قواعد فن شامل شرح چگونگی تدوین، بیان و تأیید اعتبار دانش، «پس» از کشف آن هستند، ولی هیچ قاعده‌ای در حوزه فن یا شناخت وجود ندارد که بتواند نوآوری و بینش علمی را تبیین کند. کشف یک قضیه ریاضیاتی به نبوغ و شاید دانش آمیخته نیاز دارد، ولی اثبات آن قضیه باید به‌ناچار مطابق اصول فن انجام پذیرد. [۲۱] به‌این ترتیب، قواعد نظام‌یافته و بی‌طرفانه فن موجب تسهیل در تولید دانش می‌شوند که به‌آسانی سرهم‌بندی‌شدنی است، تمام‌و‌کمال مستند می‌شود و امکان آموزش رسمی دارد، ولی خود این قواعد را نمی‌توان بخشی از دانش دانست یا توضیح داد که چگونه پدید آمده‌اند. [۲۲]

فن علاوه بر هرچیز، مشخصه نظام‌های استدلالی خودبسنده‌ای است که یافته‌هایشان می‌تواند به‌طور منطقی از فروض اولیه استخراج شده باشد. هرقدر که قالب دانش، این شروط (فروض) را برآورده سازد، همان‌قدر بی‌طرفانه، جهان‌شمول و در برابر مقتضای محیطی کاملاً نفوذناپذیر است. ولی چنان‌که دیتین و ورنو می‌گویند، مقتضای دانش آمیخته دقیقاً «موقعیت‌هایی است که گذرا، متغیر، آزاردهنده و مبهم هستند؛ موقعیت‌هایی که به چنگ سنجش دقیق، محاسبه دقیق یا منطق سخت‌گیرانه نمی‌آیند». [۲۳] نوسبوم به‌خوبی توضیح می‌دهد که افلاطون به‌ویژه در جمهور، چگونه تلاش کرد تا قلمرو عشق - قلمرویی که به‌دلیل ماهیتش، صحنه نااطمینانی، خواهش و هوس است - را به قلمرو فن یا شناخت تبدیل کند. [۲۴] افلاطون عشق دنیوی را در معرض امیال دون‌مایه می‌دید و امیدوار بود که بتواند آن را از این‌غرایز ابتدایی خلاص کند، به‌طوری‌که بیشتر به جست‌وجوی ناب حقیقت از سوی یک فیلسوف شبیه شود. برتری خرد ناب - به‌ویژه منطق علمی و ریاضیاتی - از آن رو بود که «فارغ از رنج، برخوردار از حداکثر ثبات و معطوف به

1. touch  
2. Republic

حقیقت» قلمداد می‌شود. محمول‌های چنین خردی «فارغ از کردار و گفتار آدمیان، تا ابد همان‌اند که هستند». [۲۵] افلاطون معتقد بود آنچه یک انسان دوست دارد یا «باید» که دوست بدارد، خود معشوق یا موضوع دوست‌داشته‌شدن نیست، بلکه قالب‌های ناب زیبایی محض در وجود معشوق است. [۲۶] فقط این‌گونه است که عشق می‌تواند سالم، عقلانی و فارغ از امیال بماند.

به این ترتیب، آن حوزه‌هایی از تکاپوی انسان که بیشترین رهایی از قید، گمان، مقتضای محیطی، خواهش و تجربه شخصی را دارند - و به این ترتیب، از دانش آمیخته نیز فارغ هستند - به مثابه عالی‌ترین دغدغه‌های انسانی محسوب شدند. این‌ها همان موضوع کار فیلسوف هستند. پس می‌توان فهمید که چرا هندسه اقلیدسی، ریاضیات اقلیدسی، برخی قالب‌های خودبسنده فلسفه تحلیلی، و شاید موسیقی را در دوران اوج این معیارها به مثابه ناب‌ترین دغدغه‌های بشری محسوب می‌کردند. [۲۷] این اصول - برخلاف علوم طبیعی و آزمایش‌های ملموس - همچون قلمروهای تفکر ناب هستند که از گزند نااطمینانی‌های دنیای مادی مصون مانده‌اند. آن‌ها در ذهن انسان یا روی یک کاغذ سفید شکل می‌گیرند. قضیه فیثاغورث ( $c^2 = b^2 + a^2$ ) در هر جا و هر زمان برای تمام مثلث‌های راست‌گوشه صادق است.

مضمون تکرارشونده در فلسفه و علم غربی - که شامل علوم اجتماعی نیز هست - تلاش برای بازتدوین نظام‌های دانش است تا نااطمینانی از آن‌ها بیرون کشیده شود و به این ترتیب، راه برای نوعی دقت قیاسی<sup>۱</sup> فراهم گردد که مشابه هندسه اقلیدسی باشد. [۲۸] پس شاهد هستیم که در علوم طبیعی با نتایجی انقلابی روبه‌رو شده‌ایم، ولی وقتی پای فلسفه و علوم انسانی به میان می‌آید، گرچه همان تلاش‌ها ادامه یافته است، نتایجی بسیار مبهم دیده می‌شود. آن مصداق معروف شناخت نزد دکارت یعنی «من می‌اندیشم، پس هستم» تقلیدی از نخستین گام در طریق اثبات ریاضیاتی و «پاسخی به آشفتگی و هرج‌ومرجی بود که شاید باعث فروپاشی جامعه می‌شد». [۲۹] جرمی بنتهام<sup>۲</sup> و مطلوبیت‌گرایان می‌خواستند با محاسبه لذت و درد (لذت‌گرایی)، بررسی اخلاق را به یک علم طبیعی محض یا به بررسی هر وضعیتی تقلیل دهند که «فرد به واسطه آن بتواند متأثر بشود، بررسی شود، صورت‌برداری شود و هیچ چیز ... به بخت و اقبال، هوس و خلق‌وخو یا مصلحت نامعلوم و آگذار نشود؛ همه چیز تحت نظر باشد و در قالب اندازه، عدد، وزن و کمیت درآید». [۳۰]

1. reformulate
2. deductive
3. Jeremy Bentham

حتی خود بخت یا اقبال<sup>۱</sup> هم که فن قرار بود بر آن چیره شود، به لطف نظریه آمار و احتمال، به یک واقعیت منفرد تبدیل گردید که می‌توانست در فرمول‌های فنی وارد شود. مخاطره (ریسک) نیز به شرطی که می‌شد به آن یک احتمال نسبت داد، به واقعیتی مانند دیگر واقعیت‌ها تبدیل شد و نااطمینانی (که احتمالاتش معلوم نیستند) همچنان دور از دسترس فن باقی ماند. [۳۱] «مشغله» فکری بررسی مخاطره و نااطمینانی، دلیل بسیاری از قلمروهای جست‌وجوگری علمی است که در آن‌ها دامنه تحلیل‌ها را بازتدوین و تنگ‌تر کردند تا مؤلفه‌هایی که امکان کمی‌سازی و اندازه‌گیری آن‌ها وجود نداشت - و فقط می‌شد درباره آن‌ها قضاوت کرد - کنار گذاشته شوند. به تعبیر دقیق‌تر، فنون را ساختند تا آن ابعادی از واقعیت‌های اساسی را که می‌توانست با عدد بیان شود، از سایر متغیرها جدا و رام سازند (ثروت کشور برحسب تولید ناخالص ملی، نظر مردم برحسب تعداد آرا، ارزش‌ها براساس پرسش‌نامه‌های روان‌شناسی و غیره). مثلاً اقتصاد نئوکلاسیک در همین چارچوب دگرگونی خود را طی کرده است. ابتدا ترجیحات مصرف‌کننده را فرض بدیهی بیان می‌کنند و سپس می‌شمارند تا سلیقه‌ها (ی متنوع) را که یکی از منابع عمده نااطمینانی است، حذف کنند. در این طرزفکر، اختراع و فعالیت کاسب‌کارانه و خطرپذیر را همچون متغیرهایی برون‌زا در نظر می‌گیرند و چون به قدری رام‌نشدنی هستند که به چنگ اندازه‌گیری و پیش‌بینی نمی‌آیند، به بیرون از دایره این رشته [اقتصاد] منسوب می‌کنند. [۳۲] اقتصاد نئوکلاسیک، ریسک را در دایره محاسبات خود وارد کرده است، ولی حوزه‌هایی را که نااطمینانی حقیقی دارد، از محاسبه کنار گذاشته است (مثلاً خطرات بوم‌شناختی، و تغییر سلیقه‌ها). [۳۳] استفن مارگالین توضیح می‌دهد که «تأکید بر منفعت‌طلبی، محاسبه‌گری و حداکثرسازی [منفعت یا سود] در علم اقتصاد، از مصادیق بارز اصول موضوعه بدیهی است و بیشتر نوعی پایبندی ایدئولوژیک به برتری شناخت را نشان می‌دهد تا کوشش جدی به منظور رمزگشایی از پیچیدگی‌ها و اسرار انگیزش و رفتار انسانی». [۳۴]

منطق این‌گونه بازتدوین قلمروها، شبیه تمرین تجربی و مرزهای خودساخته در کشاورزی علمی امروزی است. کشاورزی امروزی با کوچک کردن دامنه کندوکاوهایش، به قدرت علمی و دقت مهبی رسیده که به‌بهای شگفت‌زدگی‌ها و شکست‌های نامربوط و ناخوشایند - از خارج حوزه تصنعی‌اش - حاصل شده است. [۳۵] فن بیشتر به درد فعالیت‌هایی می‌خورد «که هدف یا غایت واحد

1. tuche

دارند؛ هدفی که جدا از خود فعالیت، تشخیص‌پذیر باشد و مشمول سنجش کمی قرار گیرد». [۳۶] پس مشکلی که در کشاورزی به بهترین شکل به آن پرداختند، چگونگی تولید حداکثر مقدار محصول با کمترین هزینه به‌ازای واحد سطح بود که با آزمایش‌های «یک متغیر در هر بار» در قطعه زمین‌های مزارع آزمایشی معلوم می‌شد. مباحثی مانند زندگی زراعی و جوامع محلی روستایی، نیازهای خانواده، ساختار خاک در بلندمدت، تنوع بوم‌شناختی و پایداری را به‌علت غامض بودن یا حذف دسته‌جمعی، از بررسی‌ها کنار گذاشتند. فرمول‌های کارایی، توابع تولید و اقدام عقلانی فقط وقتی صریح و مشخص می‌شوند که اهداف تحقیق ساده باشند، به‌دقت تعریف شوند و در نتیجه، سنجش‌پذیر باشند.

مشکل چنان‌که ارسطو نیز تشخیص داد از این قرار است: برخی انتخاب‌های عملی یا کاربردی، «حتی در اصل نمی‌توانند به‌طور کامل در مجموعه‌ای از قواعد جهان‌شمول ثبت و ضبط شوند». [۳۷] او ناوبری و پزشکی را دو فعالیتی می‌دانست که خرد کاربردی حاصل از تجربهٔ دیرینه، جزء جدایی‌ناپذیر عملکرد عالی در آن‌ها محسوب می‌شود. آن فعالیت‌ها به‌نظر او نوعی فعالیت برخاسته از دانش آمیخته بودند که به حساسیت، بداهه و تقریب‌های موفق و ماهرانه نیاز داشتند. اگر نظر افلاطون را باور کنیم، سقراط عامدانه از نگارش آموزه‌هایش امتناع می‌کرد، زیرا معتقد بود که فعالیت فیلسوفانه بیشتر به دانش آمیخته تعلق دارد تا به شناخت یا فن. هر متن مکتوب، حتی اگر در قالب گفت‌وگوی فلسفی درآید، به تعامل و همکاری شرکت‌کنندگان در بحث، حساس است و پویایی نشان می‌دهد و در نهایت، به مقصدی می‌رسد که از پیش معلوم نیست. سقراط آشکارا گمان می‌کرد که تعامل بین شاگرد و آموزگار - همان که اکنون روش سقراطی می‌نامیم - و نه یک متن مکتوب حاصل از این رابطه، همان فلسفه است. [۳۸]

دانش کاربردی در مقایسه با تبیین علمی

فقط با پی‌بردن به دستاورد و دامنهٔ بالقوهٔ دانش آمیخته است که می‌توان آن دانش ارجمند را درک کرد؛ دانشی که طرح‌های تجدیدگرایی اعلا صرفاً با تحمیل برنامه‌های خود، از آن محروم می‌شوند. دلیل مهمی که دانش آمیخته - به‌ویژه در قدرت مطلق سلطه جویانهٔ دانش علمی - تحقیر می‌شود، از این قرار است که «یافته‌هایش» کاربردی، بجای، بموقع و مقتضامدار هستند و در قواعد کلی گفتمان علمی ادغام نشده‌اند.

قبلاً با مشخصه‌های منحصر به فرد دانش آمیخته آشنا شدیم که در واژگان محلی تاریخی برای اندازه‌گیری مساحت، وزن و حجم وجود داشتند. هدف از آن ویژگی‌ها

همواره رسیدن به یک منظور محلی یا بیان کردن یک مشخصه مهم محلی (از قبیل «مزرعه‌ای با دو گاو») بود، و نه همراهی و سازگاری با برخی واحدهای اندازه‌گیری جهانی. آن سنجه‌ها در زبان‌های بومی نیز مثل ضرب‌المثل اسکواتو معمولاً اطلاعاتی فراتر از چیزی را منتقل می‌کردند که یک سنجه انتزاعی می‌تواند منتقل کند. بی‌تردید آن واژه‌ها اطلاعاتی را انتقال می‌دادند که با اوضاع محلی تناسب بیشتری داشت. دقیقاً همین شاخص محلی و کاربردی بود که از مکانی تا مکان دیگر فرق می‌کرد و موجب می‌شد که دانش آمیخته برای اهداف کشاورزی به موضوعی گیج‌کننده، نامنسجم و فهم‌ناپذیر تبدیل گردد.

دسته‌بندی گونه‌های گیاهی در میان مردم بومی نیز بسیار از همین منطق پیروی می‌کند. آنچه اهمیت دارد، کاربرد و ارزش محلی گیاهان است، پس دسته‌هایی که گیاهان با آن‌ها تقسیم‌بندی می‌شوند، مبتنی بر منطق استفاده کاربردی است: مناسب برای پختن سوپ، مناسب برای تهیه نخ چندلا، مناسب برای التیام بریدگی‌ها، مفید برای رفع دل‌پیچه، سمی برای احشام، مفید برای بافتن لباس، غذای خوشایند خرگوش‌ها، مناسب برای ساخت پرچین و غیره. باین حال، چنین دانشی هیچ‌گاه ایستا نیست و همواره با آزمودن‌های عملی بسط می‌یابد. پس واضح است دسته‌هایی که مجموعه گیاهان در این دانش را شامل می‌شوند، گونه‌ها یا دسته‌های لناین<sup>۱</sup> نیستند که گاهی به‌ندرت به چشم بیایند و از پشتوانه محققان علمی برخوردار باشند. [۳۹]

ملاک معتبر برای دانش آمیخته، توفیق در عمل است. آیا ناوبر سفر را به سلامت به مقصد می‌رساند؟ آیا ترفندهای اودیسه به فریب خوردن سایکلوپ‌ها می‌انجامد؟ آیا فلان ضماد، سوختگی را درمان می‌کند؟ آیا محصول فلان کشاورز خوب بود؟ اگر فلان روش به‌خوبی و بارها برای هدف مدنظر جواب دهد، مجریان و کاربران آن دانش آمیخته، دست روی دست نمی‌گذارند تا پرسند و تحقیق کنند که چرا و چگونه جواب داده است یا بخواهند که سازوکار دقیق علت و معلولی‌اش را بشناسند. قصد ایشان سهیم‌شدن در مجموعه‌ای بزرگ‌تر از دانش نیست، بلکه فقط حل کردن مشکلات ملموس پیش‌رویشان است؛ البته نه به این معنا که کاربران دانش آمیخته، از ابداع راه‌حل‌های جدید ابا دارند. آنان اغلب اوقات به راه‌حل‌های جدید روی می‌آورند. تا همین اواخر تقریباً تمام پیشرفت‌های کشاورزی از مزرعه و نه از صنعت یا عمل نشأت می‌گرفت. باین حال، می‌خواهم بگویم که

۱. تقسیم‌بندی لناین (Linnaean) مربوط به کارهای کارل لنایس (Carl Linnaeus) - گیاه‌شناس سوئدی (۱۷۰۷ تا ۱۷۷۸) - است که مبنای نظام تقسیم‌بندی گیاهی و جانوری امروزی را تشکیل می‌دهد. - م.

نوآوری‌های دانش آمیخته معمولاً به شکل بازتلفیق<sup>۱</sup> (به تعبیر لوی اشتراوس<sup>۲</sup>، نوعی «ترمیم جزئی»<sup>۳</sup>) رخ می‌دهند؛ [۴۰] به عبارتی، کشاورزان تراکتور را اختراع نکردند که مشکلات خود در شکافتن زمین را رفع کنند. [۴۱] به همین منوال، بازتلفیق دانش عملی در غالب موارد به شکل‌گیری فنون پیچیده - از قبیل کشت چند محصولی و راهبردهای خاک‌سازی - انجامیده است که تأثیر تحسین برانگیزی دارد، ولی علم (هنوز؟) به آن‌ها پی نبرده است.

قدرت دانش عملی به مشاهده کاملاً زیرکانه و نزدیک به محیط بستگی دارد. تا به حال باید قدری معلوم شده باشد که چرا کشاورزان سنتی از قبیل اسکواتو، چنان عالی محیط خود را مشاهده می‌کردند، ولی پی‌بردن به علل آن مشاهده‌گری مستلزم تکرار کردن مقایسه روش سنتی با دانش علمی است. نخست آنکه منافع حیاتی و بی‌واسطه کشاورز سنتی به نتایج این مشاهدات وابسته است. رعیت خرده‌پا، برخلاف دانشمند پژوهشگر یا عامل ترویج - که ناچار نیست توصیه‌های خودش را اجرا کند - مصرف‌کننده بی‌چون و چرای تصمیم‌ها و نتیجه‌گیری‌های خودش است. کشاورز خرده‌پا برخلاف کشاورز متعارف امروزی، غیر از همسایگان سردوگرم‌چشیده‌اش به هیچ کارشناسی دسترسی ندارد و ناچار است براساس دانسته‌هایش تصمیم بگیرد.

دوم اینکه فقر یا جایگاه اقتصادی حاشیه‌ای بسیاری از این کشاورزان، فی‌نفسه به‌مثابه انگیزه‌ای جدی برای مشاهده و آزمایش محتاطانه است. مثال فرضی دو ماهیگیر را در نظر بگیرید که هر دو ناچارند معاش خود را از یک رودخانه تأمین کنند. یکی از آن‌ها از رودخانه‌ای امرار معاش می‌کند که صید باثبات و فراوان دارد. دیگری از رودخانه‌ای ماهی می‌گیرد که صید متغیر و پراکنده دارد و فقط معاش نزار و متزلزلی را ممکن می‌سازد. ماهیگیر فقیرتر به‌وضوح می‌فهمد که منفعت فوری و مرگ و زندگی‌اش به ابداع فنون جدید ماهیگیری، مشاهده دقیق رفتار ماهی‌ها، نصب تله‌ها و تورها در مکان دقیق، و زمان‌بندی و علائم حرکت فصلی گونه‌های مختلف ماهیان و غیره وابسته است.

همچنین نباید فراموش کرد که کشاورز یا شبان خرده‌پا، سالی را در قلمرو مشاهده و سالی را خارج از آن به سر می‌برد. او احتمالاً چیزهایی می‌داند که یک کشاورز غایب در محل یا یک دانشمند پژوهشگر هیچ‌گاه متوجه نمی‌شود. [۴۲]

1. recombination  
2. Levi-Strauss  
3. bricolage

در نهایت، چنان‌که در فصل قبل نیز گفتیم، چنان‌که کشاورزی همیشه عضو جامعه‌ای محلی است که برای او به‌مثابه روش زندگی، مرجع شفاهی مشاهدات، رسوم و آزمایش‌ها عمل می‌کند؛ یعنی همچون دستگاهی از دانش است که هر فرد به‌تنهایی نمی‌تواند آن را ببیند و زود.

روحیه تجربی مردم «پیشاعلمی»<sup>۱</sup> که اغلب با تهدیدهای مهلک شکل گرفته است، به بسیاری از یافته‌ها و کشف‌های مهم و سودمند ختم می‌شود. سرخ‌پوستان آمریکای جنوبی دریافته‌اند که جویدن پوست درخت سینچونا<sup>۲</sup> یک درمان مؤثر برای مالاریا است، بدون آنکه بدانند ماده مؤثر در درمان، کوینین<sup>۳</sup> بوده است یا آن ماده چگونه عمل می‌کند. غربی‌ها می‌دانستند که غذاهای خاص - از قبیل ریواس - وقتی اوایل بهار مصرف شود، ممکن است نشانه‌های اسکوربوت<sup>۴</sup> زمستانی [بیماری کمبود ویتامین سی] را کاهش دهد، بدون آنکه چیزی درباره ویتامین سی بدانند. مدت‌ها قبل از جداسازی پنی‌سیلین از کپک، از کپک بعضی نان‌ها برای متوقف کردن رشد عفونت‌ها استفاده می‌شد. [۴۳] طبق آنچه آنیل گوپتا<sup>۵</sup> می‌گوید، حدود سه‌چهارم داروهای امروزی، مشتقات داروهای سنتی قدیمی هستند. [۴۴] مردم اغلب حتی وقتی درمانی وجود نداشت، راه‌هایی برای کاهش احتمال ابتلا به بیماری‌های مسری وحشتناک می‌شناختند. لندنی‌ها در کتاب دانیل دفو<sup>۶</sup> به‌نام خاطرات سال طاعون<sup>۷</sup> می‌دانستند که رفتن به روستاها یا در صورتی که ممکن نبود، حبس کردن خود در اتاق، به‌شدت احتمال مصونیت از طاعون خیارکی<sup>۸</sup> سال ۱۶۶۵ را کم می‌کند. [۴۵] ما می‌دانیم که ناقلان طاعون کک‌هایی هستند که با موش‌ها جابه‌جا می‌شوند، ولی معاصران دفو در حالی به این راه‌حل‌های مؤثر روی می‌آوردند که گمان می‌کردند طاعون از بخار ایجاد می‌شود.

جالب‌ترین ظهور تجربه قبل از علم را می‌توان کاربرد گسترده «مایه‌کوبی سنتی»<sup>۹</sup> برای بررسی گسترش آبله دانست که مدت‌ها قبل از اعلام خبر ساخت واکسن آبله از سوی سرویلیم جنر<sup>۱۰</sup> در سال ۱۷۹۸ به کار می‌رفت. حکایتی که

1. prescientific
2. Cinchona
3. quinine
4. scurvy
5. Anil Gupta
6. Daniel Defoe
7. *Journal of the Plague Year*
8. bubonic plague
9. variolation
10. Sir William Jenner

فردریک اپفل مارگلن<sup>۱</sup> با جزئیاتی حیرت‌آور تشریح می‌کند، بسیار ارزشمند است، زیرا نشان می‌دهد مهارت‌های دانش آمیخته چقدر خوب به نوعی مایه‌کوبی (واکسیناسیون) منجر شدند که به آنچه به درستی به‌مثابه یکی از نقاط عطف در پزشکی علمی شهرت یافته است، شبیه بود یا پیش‌درآمدش محسوب می‌شد. [۴۶] بهتر است به‌صراحت بگویم که به‌هیچ‌وجه در اینجا قصد طرفداری از طب سنتی در برابر تحقیق پزشکی امروزی و روش‌های آزمایشگاهی را ندارم. [۴۷] با این حال، گزارش مزبور به‌خوبی ثابت می‌کند که دانش محلی یا سعی و خطا - یا آنچه با بلندنظری فراوان شاید روش تصادفی<sup>۲</sup> نامیده شود - چگونه بدون بهره‌گرفتن از روش علمی، راه‌حل‌های عملی فراهم کرده است.

فن مایه‌کوبی سنتی حداقل از قرن شانزدهم در هندوستان، خاورمیانه، اروپا و چین به کار می‌رفت. در آن تجربه، ماده‌آغشته به آبله انسانی را به پوست خراش می‌دادند یا استنشاق می‌کردند که شخص دریافت‌کننده را به آبله ملایم - و به ندرت مرگبار - مبتلا می‌کرد. البته، هیچ‌گاه از ماده «تازه» آبله - از تاول‌ها یا پوست زخم فرد مبتلا شده به روش عادی - استفاده نمی‌شد. مایه‌کوبی در آن روش معمولاً با ماده تضعیف‌شده‌ای انجام می‌شد که از فردی با ابتلای ملایم در آخرین سال قبلی همه‌گیری، کنار گذاشته شده بود یا از پوست زخم‌های آن‌هایی گرفته می‌شد که سال قبل مایه‌کوبی شده بودند. میزان مصرف ماده‌آغشته را می‌شد برحسب سن و وزن بیمار تنظیم کرد.

اصل نهفته در مایه‌کوبی سنتی - همان اصلی که اساس هماننددرمانی<sup>۳</sup> (هومئوپاتی) را شکل داده است - بازتابی از یک روش بسیار قدیمی‌تر بود. مایه‌کوبی به‌شکل‌های مختلف خیلی قبل از ظهور پزشکی امروزی اجرا می‌شد. مایه‌کوبی سنتی در هندوستان به دست استادان مناسک مذهبی انجام می‌شد و کاملاً با پرستش الهه سائتالا<sup>۴</sup> در آمیخته بود. [۴۸] البته که وضعیت فرهنگی آن مایه‌کوبی در جوامع دیگر با هندوستان فرق داشت، ولی رویه‌هایش در عمل بسیار به یکدیگر شبیه بود. کشف جنر که واکسیناسیون را با چرک آبله گاوی ممکن کرد، صددرصد بدیع نبود. یک دختر جوان به او گفت که در برابر آبله گاوی مصون شده است، زیرا قبلاً آبله گاوی داشته است. جنر پس از این سرنخ، فرزندان خود را با چرک آبله گاوی مایه‌کوبی کرد و دید که آن‌ها به واکسیناسیون بعدی آبله گاوی هیچ واکنشی

1. Frederique Apffel Marglin
2. stochastic
3. homeopathy
4. sithala



نشان ندادند. البته، واکسیناسیون نسبت به مایه کوبی سنتی، پیشرفتی بزرگ محسوب می‌شد. چون در مایه کوبی سنتی از چرک زنده آبله گاوی استفاده می‌شد، بیماری ملایم ولی فعالی ایجاد می‌شد که مسری بود و ۱ تا ۳ درصد افرادی که مایه کوبی می‌شدند، فوت می‌کردند که همچنان نسبت به تلفات یک‌درشش تا دودرشش در همه‌گیری‌های آبله، بسیار بهتر بود. در روش جنر، ویروس کشته می‌شد و به این ترتیب، سرایت بیماری از بین می‌رفت. همچنین واکسیناسیون نرخ «مرگ پزشکی»<sup>۱</sup> بسیار کمی داشت که فقط به یک‌ده‌هزار می‌رسید. از دستاورد او به‌درستی تقدیر شد، ولی لازم است به یاد داشته باشیم که «واکسیناسیون جنر به‌مثابه یک جهش یا گسست از گذشته نبود، بلکه جانشین و وارث بی‌واسطه مایه کوبی سنتی محسوب می‌شد». [۴۹]

گرچه نمی‌توان مایه کوبی سنتی را بر واکسیناسیون ترجیح داد، آن شیوه یکی از دستاوردهای خیره‌کننده پزشکی کاربردی پیشاعلمی بوده است. اصل مایه کوبی مدت‌ها قبل کشف شده بود و می‌توان تصور کرد که طبیبان بی‌شماری در جوامع مبتلا تلاش می‌کردند تا فن مؤثری ابداع کنند. وقتی اثربخشی یک درمان جدید به اثبات می‌رسید، اخبار آن سریع‌تر از خود همه‌گیری منتشر می‌شد و به سرعت جای روش‌های پیشگیری قبلی را می‌گرفت که کمتر مؤثر بودند. هیچ جادو یا شعبده‌ای در کار نبود. مؤلفه‌های لازم برای این‌گونه دانش‌های عملی، مشخص بودند: نیاز مبرم (در این مثال، موضوع مرگ و زندگی)، پیشرفت‌های نویدبخش که در وضعیت‌های مشابه کارگر شده بود (مایه کوبی)، لشکری از آزمونگرهای مستقل که مشتاق بودند تقریباً هر راه‌حلی را بیازمایند، [۵۰] فرصت برای «پخته‌شدن» (تا آزمونگرها و بیماران آن‌ها نتایج شگردهای مختلف را در همه‌گیری‌های پی‌درپی ببینند)، و به اشتراک گذاشتن نتایج تجربی (به‌واسطه زنجیره‌های ارتباطی). تا وقتی در این میان به میکروسکوپ الکترونی نیاز نبود، عجیب بود اگر چنان تلفیقی از علاقه شورانگیز، مشاهدات دقیق، کثیری از کارشناسان غیرحرفه‌ای که احتمالات و امکانات مختلف را می‌آزمودند، و زمان لازم برای سعی و خطا، راه‌حل‌های بدیع پرشمار برای مشکلات عملی پدید نمی‌آورد. کسانی که قبل از جنر مایه کوبی سنتی انجام می‌دادند، چندان بی‌شباهت به کشاورزان چندمحصولی نبودند که پل ریچاردز توصیف کرد. ایشان چیزی را نه صرفاً با کشف تصادفی، بلکه با اندیشه طراحی کردند که مؤثر واقع شد، درحالی‌که به‌درستی نمی‌دانستند چرا مؤثر است. گرچه معلومات ناقص موجب افزایش خطر نتیجه‌گیری‌های غلط از مشاهدات ایشان

1. iatrogenic

می‌شد، ارزش دستاوردهای عملی بازتلفیقی آن‌ها را کم نمی‌کرد.

البته ارزش فراوانی که در حوزه دانش آمیخته برای علم کاربردی، تجربه و استدلال تصادفی قائل می‌شوند، پیش‌درآمد دانش علمی نبوده است که بخواهیم گمان کنیم اکنون با دانش علمی از دور خارج شده است. دانش آمیخته، اسلویی از استدلال و خرد است که برای وظایف مادی و اجتماعی پیچیده - یعنی حوزه‌هایی با چنان نااطمینانی گزاف که در آن‌ها ناچار هستیم به شهود (تجربی) و احساس خود تکیه کنیم - بسیار مناسب دارد. شرح آلبرت هاورد درباره مدیریت آب در ژاپن، مثال آموزنده‌ای است: «مهار فرسایش خاک در ژاپن، به بازی شطرنج شبیه است. مهندسان جنگلداری پس از بررسی فرسایش در دره‌های قلمرو خود، نخستین اقدام را انجام می‌دهند، مکان مناسب برای یک یا چند بند مهارکننده را تعیین می‌کنند و سپس موانع را می‌سازند. او سپس صبر می‌کند تا پاسخ طبیعت را ببیند. آن پاسخ است که اقدام بعدی مهندس جنگلداری را تعیین می‌کند که ممکن است ساختن یک یا دو مانع دیگر یا افزایش ارتفاع مانع قبلی یا ساختن دیواره‌های جانبی نگهدارنده باشد. سپس مکشی دیگر برای مشاهده واکنش‌ها، سپس اقدامی دیگر و به همین ترتیب تا هنگامی که فرسایش به شیوه شطرنج، کیش و مات شود. عملکرد عوامل طبیعی از قبیل رسوب‌گذاری و احیای پوشش گیاهی را نیز هدایت می‌کنند و به بهترین شکل برای کم کردن هزینه‌ها و رسیدن به نتایج عملی به کار می‌گیرند. در واقع، کوششی جز مطابق آنچه خود طبیعت قبلاً در آن منطقه به جا گذاشته است، انجام نمی‌شود». [۵۱] مهندس جنگلداری ژاپنی در گزارش هاورد به‌طور ضمنی پذیرفته است که با «هنر رسیدگی به یک دره [خاص]» سروکار دارد. هر گام دوراندیشانه و کوچک که مبتنی بر تجربه قبلی است، آثار تازه و نه‌چندان پیش‌بینی‌پذیری به جا می‌گذارد که به نقطه شروع گام بعد تبدیل می‌شوند. می‌توان گفت تقریباً هر اقدام پیچیده - اقدامی شامل متغیرهای پُرشمار که مقادیر و برهم‌کنش‌های آن‌ها را نمی‌توان به‌دقت پیش‌بینی کرد - از همین مقوله است: ساختن یک خانه، تعمیرکردن یک خودرو، کامل کردن یک موتور جدید جت، ترمیم مفصل زانو با جراحی، یا زیرکشت بردن یک قطعه زمین. [۵۲] وقتی برهم‌کنش‌ها علاوه بر محیط مادی، تعامل اجتماعی را نیز شامل شوند «ساختن روستاها و شهرهای جدید و اسکان مردم در آن‌ها، سازمان‌دهی مصادره انقلابی قدرت، یا اشتراکی‌سازی کشاورزی»، ذهن انسان با تعدد برهم‌کنش‌ها و نااطمینانی‌ها - که با مخاطرات محاسبه‌پذیر فرق می‌کنند - مستأصل می‌شود.

چارلز لیندبلوم بیش از ۳۵ سال قبل با پی‌بردن به پیچیدگی‌های چاره‌ناپذیر

در سیاست‌های اجتماعی بلندپروازانه، عبارت به یادماندنی «علم کورمال کورمال به هدف رسیدن»<sup>۱</sup> را به کار برد. [۵۳] آن اصطلاح به معنی درک و استفاده از جان مایهٔ یک روش کاربردی برای رفع مشکلات بزرگ‌مقیاس در سیاست‌گذاری است که امکان درک کامل آن‌ها - چه رسد به رسیدگی جامع به آن‌ها - وجود ندارد. لیندبلوم گلاویه می‌کند که در الگوهای اجرایی دولتی، فرض تلویحی برتری هر ابتکار عمل سیاست عمومی وجود دارد، درحالی‌که دانش نهادهای عمومی در عمل ناقص و چندپاره است و وسیله‌های اجرای سیاست‌ها را هیچ‌گاه به‌خوبی نمی‌توان از اهداف تفکیک کرد. در اوصافی که او برای تجربهٔ عملی سیاست‌گذاری ارائه می‌دهد، بر رویکرد گام‌به‌گام و مبتنی بر مقایسه‌های کوچک، رشته‌ای از آزمون و خطاهایی که سپس با آزمودن‌های بازبینی شده همراه می‌شوند، اتکا به تجربه‌های پیشین، و «تدریج‌گرایی پراکنده»<sup>۲</sup> تأکید شده است. [۵۴] آلبرت هیرشمن<sup>۳</sup> نیز همین نکته را هرچند استعاری‌تر و با مقایسهٔ سیاست اجتماعی و ساخت خانه شرح داده است: «معمار تغییرات اجتماعی هیچ‌گاه نمی‌تواند نقشهٔ مطمئنی داشته باشد. هر خانه‌ای که او می‌سازد، با خانه‌هایی که قبلاً ساخته شده است، فرق می‌کند و قطعاً به مصالح ساختمانی جدید و حتی به آزمایش‌هایی با اصول ناآزمودهٔ تنش و ساختار مصالح نیاز دارد. بنابراین، بهترین نکته‌ای که می‌توان به سازندگان یک خانه فهماند، درک تجربه‌ای است که ساختن خانه‌ای با این اوضاع آزمون‌گرانه و تجربه‌گرایانه را ممکن ساخته است». [۵۵]

موضع‌گیری لیندبلوم و هیرشمن در نهایت به عقب‌نشینی راهبردی و معقول یعنی به دست‌شستن از برنامه‌ریزی همه‌جانبه و عقلانی ختم می‌شود. اگر بتوانیم زیاد بر زبان نامفهوم علوم اجتماعی سخت‌گیریم، آنگاه مفاهیم پنهان در پس اصطلاحاتی مانند «عقلانیت محدود»<sup>۴</sup> (به جای «سیطرهٔ طرزفکر خلاصه‌وار») و «اقتناع‌کنندگی» (به جای «حداکثر سازی»)، یعنی اصطلاحاتی که ساخته شدند تا دنیایی را توصیف کنند که با حدس و گمان تعلیم‌یافته و قواعد تقریبی کار می‌کند، بسیار شبیه دانش آمیخته به نظر خواهند رسید.

یادگیری در محدوده‌ای فراتر از کتاب‌ها

روش گام‌به‌گام «کورمال کورمال به هدف رسیدن»، در حوزه‌ای مانند مدیریت فرسایش

1. the science of muddling through
2. disjointed incrementalism
3. Albert Hirschman
4. bounded rationality

خاک یا اجرای سیاست‌های عمومی - که ظهور رخدادهای غیرمنتظره در آن‌ها قطعی است - یگانه شیوه محتاطانه و ممکن به نظر می‌رسد. البته، اینکه میزان نااطمینانی و در نتیجه، بزرگی فاجعه بالقوه در این موارد را با خردکردن کل فرایند و تقسیم آن به گام‌های مهارپذیرتر می‌توان کاهش داد، اصلاً به معنای امکان سپردن مسئولیت به هر نوآموز یا انسان مبتدی نیست، بلکه برعکس فقط شخصی با تجربه چشمگیر قادر است نتایج و واکنش‌ها به گام‌های اولیه را به‌درستی تفسیر کند تا معلوم شود که گام بعدی چه باشد. این کار به متخصصان آب‌شناسی<sup>۱</sup> و مدیران سیاست‌گذاری نیاز دارد که بارها غافل‌گیر شده و کوله‌باری از توفیق در کارنامه خود داشته باشند. مخزن پاسخ‌ها و واکنش‌هایی که این افراد دیده‌اند، بزرگ‌تر است، قوه قضاوت ایشان برای استنباط و شناخت طبیعت مطمئن‌تر است و آن‌ها برداشت دقیق‌تری از غافل‌گیری‌هایی دارند که انتظارشان را می‌کشد. این بار هم بخشی از لیاقت این افراد را می‌توان شناسایی کرد و آموخت، ولی بخش اعظم قابلیت‌های ایشان ضمنی و پنهان است و مثل حس ششمی است که پس از مدت‌ها تمرین حاصل می‌گردد. من می‌خواهم خطر احتمالی وصف‌کردن امر ناممکن را بپذیرم و نشان دهم چنان دانشی چیست و تبدیل‌کردنش به قالب‌های مدوّن، چقدر دشوار است. [۵۶]

دانش آمیخته معمولاً چنان مُضمَر و ناخودآگاه است که حامل چنین دانشی از شرح آن قاصر می‌ماند. [۵۷] به من گفته‌اند که یکی از مهم‌ترین مصادیق کارآموزی اولیه پزشکی، حکایت پزشکی است که در ابتدای قرن بیستم با درصد خیره‌کننده‌ای موفق به تشخیص سفلیس در مراحل اولیه بیماری شده بود. نتایج آزمایشگاهی، تشخیص او را تأیید می‌کرد، ولی خود او نمی‌توانست به‌درستی بفهمد که چه چیز وی را در معاینه بیماران به نتیجه‌گیری رسانده است. مدیران بیمارستانی که از موقعیت او حیرت‌زده شدند، دو پزشک دیگر را در کنار او گماشتند تا از نزدیک شیوه وی در معاینه بیماران را به مدت چند هفته تماشا کنند و ببینند که آیا می‌فهمند او از چه نشانه‌هایی به وجود علت پی برده است یا خیر. آن دو به‌همراه خود پزشک بالاخره پس از مدت‌ها دریافتند که او به‌شکل ناخودآگاه، لرزش خفیف چشم بیماران را در ذهن خود ثبت می‌کند. از آن پس لرزش چشم به نشانه تشخیصی سفلیس در تمام جهان بدل شد. گرچه این نکته را می‌شد تدوین کرد، نکته آموزنده از این قرار است که تشخیص مذکور فقط به‌واسطه مشاهده نزدیک و تجربه بالینی طولانی حاصل شده و حتی قبل از آن هم به‌شکل نامحسوس شناخته شده بوده است.

استادکار مجرب در یک حرفه یا هنر، خزانه‌ای بزرگ از حرکت‌ها و کنش‌ها،

1. hydrologist

قضاوت‌های بصری، شناسایی با لمس یا تمیزدادن از روی هیئت امور را برای سنجش هر کار می‌سازد و علاوه بر این، طیف متنوعی از شناخت‌های شهودی دقیق را به کار می‌گیرد که از تجربه برخاسته‌اند و به‌جز با تمرین انتقال‌پذیر نیستند. چند مثال مختصر به ما کمک می‌کند تا ظرافت و تفاوت‌های ظریف این دانش را بشناسیم. ناخدهای کارکشته در دریای بوگیس<sup>۱</sup> در اندونزی که به نظر می‌رسد در کنار سکان کشتی به خواب رفته‌اند، در لحظه‌ای که تغییری در جهت حرکت، آب‌وهوا، جریان آب یا ترکیبی از این‌ها رخ دهد، هشیار می‌شوند. وقتی شدت امواج اقیانوس زیاد می‌شود یا کشتی را به جهت ناخواسته می‌برد، ناخدا بلافاصله تغییر را به علت تکان جزئی در سکان حس می‌کند و کشتی را به مسیر صحیح برمی‌گرداند.

در روزگاری که یک مورد دیفتری در هر شهر دلیلی برای قرنطینه بیمار در خانه می‌شد، هر پزشک با خود یک دانشجوی جوان پزشکی را این‌سو و آن‌سو می‌برد. وقتی آن دو به دالان ورودی خانه قرنطینه‌شده وارد می‌شدند، پزشک مسن‌تر پیش از دیدن بیمار توقف می‌کرد و می‌گفت: «صبرکن. بورا حس می‌کنی؟! این بورا هیچ‌وقت فراموش نکن؛ این بوی خانه دیفتری زده است». [۵۸] یک بار پزشکی که هزاران نوزاد را در یک درمانگاه شلوغ دیده بود، به من گفت که گمان می‌کند با دقت زیاد قادر است فقط با دیدن یک نوزاد بگوید که آیا به‌شدت بیمار است و به مراقبت جدی نیاز دارد یا خیر. او نمی‌توانست به نشانه بصری مشخصی اشاره کند که مایه تشخیص وی بوده است، ولی گمان می‌کرد که تلفیقی از رنگ‌ورو، حالت چشم‌ها، زبان بدن و سرزندگی کودک به او در تشخیص کمک می‌کند. *آلبرت هاوارد* یک بار دیگر مصداق جالبی از «چشم مجرب» را چنین شرح می‌دهد: «یک کشاورز سردوگرم چشیده می‌تواند سلامت خاک و کیفیت گیاه‌خاک را از اوضاع گیاهان - از سرزندگی آن‌ها، رشد آن‌ها، ریشه‌های وافر، و «برق» سلامت و... تشخیص دهد. همین واقعیت درباره سلامت حیوانات روی زمین سالم صادق است». او ادامه می‌دهد: «لازم نیست که قد یا وزن حیوانات را اندازه بگیریم. یک نگاه کافی است تا یک چوپان مجرب یا قصابی که با حیوانات سالم سروکار داشته است، بتواند بگوید آیا عیب‌و ایرادی در خاک یا نگهداری حیوانات یا هر دو وجود داشته است یا خیر». [۵۹]

ولی اعتبار چنین بینش یا شهودی چقدر است؟ می‌توان این مهارت‌ها را «ترندهای صنفی» (نه به معنای فریبکارانه) نامید که اکثر استادان حرفه‌ای کسب کرده‌اند. [۶۰] دقت کنید که تقریباً همه قضاوت‌های مجرب در حکایت‌های این

1. Bugis

کتاب را می‌توان با آزمودن و اندازه‌گیری محک زد. ديفتري را می‌توان در آزمایشگاه ردیابی کرد، کم‌خونی را می‌توان با آزمایش خون معلوم کرد، و ناخدای دریای بوگیس را می‌توان به عرشه فرستاد تا تغییر جهت باد را تشخیص دهد. بی‌تردید برای کسانی که از شهود درونی و نیز دسترسی به اندازه‌گیری رسمی برخوردارند، مایه اطمینان مضاعف است که بدانند تشخیص یا قضاوتشان را می‌توان محک زد. ولی جانشین یا بدیل معرفت‌شناختی دانش آمیخته، بسیار کندتر، دشوارتر، «سرمایه‌بر»تر، و گاهی غیرقطعی است. وقتی به قضاوت‌های سریع و دقیق (ولی نه کامل) نیاز باشد، وقتی لازم باشد نشانه‌های اولیه یا زود هنگام از بهبود یا وخیم شدن امور را بشناسیم، در آن صورت برای دانش آمیخته، جانشینی وجود ندارد. همین دانش آمیخته است که تصمیم یک پزشک مجرب درباره لزوم اجرای آزمایش‌ها و نوع آزمایش‌ها را تعیین می‌کند.

حتی آن بخش از دانش آمیخته که می‌تواند با قواعد تخمینی منتقل گردد، نوعی تدوین تجربه عملی است. جوشاندن شیره افرا و ساختن شربت از آن کار پردردسری است. اگر بیش از حد به آن حرارت دهید، بیشتر حجم شیره تبخیر می‌شود. نقطه توقف جوشاندن را با یک دماسنج یا با یک آب‌سنج (که جرم حجمی را معلوم می‌کند) می‌توان مشخص کرد. ولی کسانی که تجربه دارند، با نگاه کردن به انبوه حباب‌هایی که هنگام جوشیدن به سطح مایع می‌آید، یعنی با روشی تخمینی و بصری که کاربردش بسیار آسان‌تر است، به موضوع پی می‌برند. البته، رسیدن به چنین بینشی مستلزم حداقل یک بار اشتباه کردن و زیاده جوشاندن شربت است. دستور غذاهای چینی که همیشه مرا سرگرم کرده‌اند، اغلب شامل چنین راهنمایی‌هایی است: «روغن را حرارت دهید تا تقریباً دود کند». در آن دستورها فرض شده است که سرآشپز به اندازه کافی اشتباه کرده است تا بداند که روغن دقیقاً قبل از دود کردن چگونه است. قاعده سرانگشتی در تهیه شربت افرا و نیز روغن، طبق تعریف همان قواعد تجربه است.

آنان که به روش‌های علمی و تأیید آزمایشگاهی دسترسی نداشته‌اند، اغلب برای برپایی نظام‌های دانش غنی که دقت درخور داشته باشد، به دانش آمیخته متکی بوده‌اند. مهارت سنتی ناوبری تا قبل از عصر زاویه‌یاب‌های کشتی‌ها، قطب‌نماهای مغناطیسی، جداول جغرافیایی و سونار<sup>۱</sup>، مصداقی خوب از این نکته است. در این زمینه بازهم به بوگیس اشاره می‌کنم، چون مهارت‌های ناخدهای آن دریا با هنرمندی در

۱. سونار (sonar) دستگاهی است که با گسیل امواج صوتی، عمق آب یا محل اشیا را در زیر آب تعیین می‌کند. - م.

نوشته‌های گین‌آمارل<sup>۱</sup> مستند شده است. [۶۱] مردم بوگیس که از جداول رسمی امواج بی بهره بودند، طرحی کاملاً مطمئن برای پیش‌بینی فراز و فرود امواج، جهت جریان‌ها و قدرت نسبی آن‌ها ساختند که همگی در برنامه‌های دریانوردی و ایمنی ایشان نقش حیاتی دارد. [۶۲] ناخدای بوگیس با محاسباتی که بر مبنای موقع روز، تعداد روزها در چرخه قمری و فصل باران‌های موسمی انجام می‌شود، منظومه‌ای را در ذهن خود دارد که تمام اطلاعات دقیق و ضروری درباره امواج را شامل می‌شود. شاید به نظر یک ستاره‌شناس عجیب باشد که در آن طرح هیچ اشاره‌ای به زاویه میل ماه نشده است، ولی چون بادهای موسمی دقیقاً با زاویه ماه نسبت دارند، به خوبی به مثابه متغیر کمکی عمل می‌کنند. نقشه شناختی ناخدای بوگیس می‌تواند در قالب مکتوب نیز بازسازی شود و آمارل خود برای اهداف ترسیمی چنان کرده است، ولی آن نقشه در عمل به صورت شفاهی و با کارآموزی غیررسمی در میان اهالی بوگیس آموخته می‌شد. منظومه ارزیابی و پیش‌بینی امواج نزد آن مردم، علی‌رغم پیچیدگی پدیده‌ای که منظورش بود، به‌غایت ساده و بی‌نهایت مؤثر واقع می‌شد.

پویایی‌شناسی و انعطاف‌پذیری دانش آمیخته

اصطلاح «سنتی»<sup>۲</sup> مثلاً در عبارت «دانش سنتی» - اصطلاحی که من محتاطانه از آن دوری می‌کنم - واژه بی‌مسمایی است که فقط نشانی غلط به ذهن مخاطب می‌دهد. [۶۳] کاشفان غرب آفریقا در میانه قرن نوزدهم به گروه‌هایی برخوردند که ذرت، یعنی گیاه دنیای جدید [قاره آمریکا] را برای غذای اصلی‌شان پرورش می‌دادند. گرچه بعید بود که مردم غرب آفریقا ذرت را به مدتی بیش از دو نسل کاشته باشند، کشت آن گیاه با رعایت تشریفات و مناسک مفصل انجام می‌شد و افسانه‌هایی درباره الهه ذرت یا روح ذرت وجود داشت که نخستین سبب ذرت را به آن مردم داده بود. آنچه حیرت‌آور می‌نمود، شور و شوق آن مردم در پذیرش محصول جدید و سرعت گنجاندن ذرت در سنت‌هایشان بود. [۶۴] رواج بی‌چون و چرای مایه‌کوبی سنتی در چهار قاره زمین نیز مصداق دیگری است که «مردم سنتی» چقدر فراگیر و سریع از فنونی که مشکلات حیاتی آنان را رفع کند، استقبال می‌کنند. می‌توان مثال‌های متعدد دیگری به این فهرست افزود. ماشین‌های خیاطی، کبریت، چراغ‌قوه، نفت سفید، ظروف پلاستیکی و آنتی‌بیوتیک‌ها فقط نمونه کوچکی از محصولات هستند که معضلات جدی مردم را رفع کردند یا به بدبختی‌های بزرگی پایان دادند و به این دلیل بلافاصله پذیرفته شدند. [۶۵] چنان‌که گفتیم، اثربخشی عملی، آزمون اصلی

1. Gen Ammarel  
2. traditional

در دانش آمیخته است و تمام این محصولات به بهترین شکل و با بهترین کارایی ساخته شدند.

نکته‌ای که می‌گوییم نیاز به تأکید یا تشریح مفصل ندارد، مگر به دلیل درک ویژه‌ای که از علم، تجدد و توسعه پدید آمده است و این پدیده‌ها طبق این درک چنان بر گفتمان معاصر غالب شده‌اند که تمام انواع دیگر دانش را عقب مانده و همچون سنت‌های ایستا - چیزی در حد حکایت‌های پیرزنان بیوه و خرافه‌ها - جلوه داده‌اند. تجددگرایی اعلا به این همزاد سیاه‌بخت «دیگر» نیاز داشته است تا خود را با هیاهو و خطابه به مثابه پادزهر عقب ماندگی و نقطه مقابل آن بنمایاند. [۶۶] این تقابل دوگانه همچنین برخاسته از سابقه رقابت بین نهادها و کارکنانی است که حول این دو قالب دانش جمع شدند. مؤسسات پژوهشی امروزی، ایستگاه‌های آزمایشی کشاورزی، فروشندگان کودهای شیمیایی و ماشین‌آلات، برنامه‌ریزان شهری طرفدار تجددگرایی اعلا، طرفداران توسعه در جهان سوم و مسئولان بانک جهانی همگی راه خود به سوی موفقیت در دنیای امروز را تا اندازه زیادی با خوارشمردن دانش کاربردی یا عملی - همان که ما دانش آمیخته نامیدیم - باز کردند.

البته توصیفات این نهادها - در حوزه بحث این کتاب و دانش آمیخته - دیگر بیش از این نمی‌توانست از حقیقت دور باشد. دانش آمیخته به هیچ وجه صلب و انعطاف‌ناپذیر نیست، بلکه منعطف، محلی و گوناگون است. [۶۷] در واقع، مشخصه‌های منحصر به فرد دانش آمیخته، مقتضامداری،<sup>۱</sup> و تجزیه‌پذیری این دانش است که آن را چنین نفوذپذیر و پذیرای مفاهیم نو کرده است. دانش آمیخته هیچ‌گونه مکتب یا آموزش متمرکز ندارد و هر کاربر در آن از زاویه دید خودش به دنیا نگاه می‌کند. به تعبیر اقتصادی می‌توان گفت که بازار دانش آمیخته در غالب موارد از نوع رقابت کامل است و احتمال شکستن انحصارهای محلی به واسطه نوآوری‌های عوامل زیردست یا بیرونی وجود دارد. در این محیط‌ها اگر فلان شیوه یا فن مؤثر باشد، احتمالاً مشتری خود را خواهد یافت.

مایکل اوکشات در دفاع خود از سنت‌گرایی - در برابر عقل‌گرایی - بر عمل‌گرایی سنت‌های حقیقی موجود تأکید می‌کند: «اشتباه بزرگ عقل‌گرایی - که البته ذاتی این نگرش نیست - فرضی است که «سنت در واقع، «عمدتاً سیال» است». [۶۸] سنت تا اندازه‌ای به علت نوسانات محلی‌اش، تأثیرپذیر و پویا است. او در جای دیگر می‌گوید: «هیچ‌یک از شیوه‌های رفتار سنتی و هیچ‌یک از مهارت‌های سنتی برای ابد ثابت نمی‌ماند. تاریخ سنت، سرشار از تغییر دائمی است». [۶۹] البته چنان

1. contextualness



تغییراتی معمولاً کوچک و تدریجی - و نه ناگهانی و ناپیوسته - هستند. در اینجا لازم است به نکته‌ای مهم یعنی به گرایش فرهنگ‌های شفاهی به دوری کردن از سخت‌گیری‌های راست‌اندیشی تأکید کنیم که در فرهنگ‌های مکتوب کمتر دیده می‌شود. چون فرهنگ شفاهی فاقد مرجع کتبی برای رصد کردن کج‌روی‌هاست، احتمال انحراف از افسانه‌های مذهبی، مناسک و آداب محلی در آن بیشتر فراهم است. حکایت‌ها و سنت‌هایی که بر زبان مردم در چرخش است، بر حسب میل گوینده، شنونده و نیازهای محلی، دگرگون می‌شود. وقتی معیاری مانند متن کتاب مقدس وجود نداشته باشد تا میزان انحراف از سنت اولیه را بسنجد، چنان فرهنگی ممکن است با گذر زمان به شدت تغییر کند و در عین حال، خود را همچنان پایبند به سنت‌هایش بداند. [۷۰]

شاید بهترین تشبیه برای اندوخته دانش آمیخته در هر جامعه، زبان جامعه باشد. بله. البته درست است که قواعد سرانگشتی برای بیان مطالب وجود دارد (کلیشه‌ها، آداب معاشرت، عُرف سوگندخوردن، و مکالمات متعارف)، ولی به‌جز در حالتی که یک کمیته مرکزی از کارشناسان دستور زبان - با اختیار قهری شدید - وجود داشته باشد، همواره به زبان چیزی افزوده خواهد شد، زیرا عبارات و ترکیب‌های بدیع، ساخته می‌شوند و بازی با کلمات و طنز باعث برهم خوردن قواعد دیرین می‌گردد. ممکن است زبان به علت فشارهای گزاف و تحولات سریع، به شدت تغییر کند و گونه‌های زبانی جدیدی شکل بگیرد، ولی مردمی که به گونه‌های جدید سخن می‌گویند، همچنان آن‌ها را زبان خود بدانند. البته، اثرگذاری بر مسیر حرکت زبان هیچ‌گاه به‌طور برابر بین عوامل مختلف توزیع نشده است، ولی نوآوری‌های زبان، دور و نزدیک نمی‌شناسد و اگر مردم یک نوآوری خاص را مفید یا بجا بدانند، آن را به‌مثابه بخشی از زبان خودشان خواهند پذیرفت. نام شخص نوآور در حوزه زبان و نیز در قلمرو دانش آمیخته، به‌ندرت در یادها می‌ماند و همین موضوع نیز باعث می‌شود تا نتیجه کار، همچون یک محصول مشترک و تعاملی پذیرفته شود.

### مقتضای اجتماعی دانش آمیخته و تخریب آن

وقتی در یک روستای کوچک در مالزی به کار میدانی مشغول بودم، همواره از دامنه مهارت‌های همسایگانم و دانش غیررسمی ایشان درباره زیست‌بوم محلی در شگفت می‌شدم. یک خاطره شنیدنی از خودم در این زمینه آموزنده است. در محوطه خانه محل اقامت من یک درخت انبه وجود داشت که در آن محل معروف بود. بستگان و

آشنایان هنگام رسیدن میوه‌ها به امید دریافت میوه - و مهم‌تر از آن، نگرده داشتن تخم انبه برای کاشتن در خانه خودشان - به آنجا می‌آمدند. با این حال، درخت انبه اندکی قبل از رسیدن من به آن مکان به حمله مورچه‌های قرمز درخت دچار شده بود که بیشتر میوه‌ها را قبل از رسیدن نابود کرد. مت عیسی<sup>۱</sup> که ریش سفید آن خانوار محسوب می‌شد، چند بار برگ‌های نخل نیپا<sup>۲</sup> را پای طوق درخت مانگو می‌آورد و آن‌ها را واری می‌کرد. وقتی بالاخره طاقتم به سرآمد و از او پرسیدم که چه می‌کند، او البته با اکره پاسخ داد، زیرا چنان توضیحاتی را برخلاف پرچانگی‌های هر روزه ما، کار کسل‌کننده‌ای می‌دانست. وی می‌دانست مورچه‌های کوچک سیاه که چند اجتماع از آن‌ها پشت حیاط وجود داشت، دشمن مورچه‌های قرمز درخت هستند. او همچنین می‌دانست که برگ‌های نازک و نیزه‌مانند نخل نیپا وقتی از درخت می‌افتد و خشک می‌شود، به شکل لوله‌های دراز و محکم درمی‌آید (مردم محلی از آن برگ‌ها برای پچیدن سیگارهایشان استفاده می‌کردند).

او علاوه بر این، می‌دانست که برگ‌های نخل نیپا مکان بسیار خوبی برای تخم‌ریزی ملکه‌های مورچه‌های سیاه هستند. او برگ‌های خشک نیپا را به مدت چند هفته در مکان‌های مناسب قرار داد تا بالاخره انبوهی از تخم مورچه‌های سیاه درون آن‌ها ریخته شد. او سپس برگ‌های آلوده به تخم مورچه‌ها را جلوی درخت انبه قرار داد و یک هفته طولانی را به تماشای نبرد سرنوشت‌ساز نشست. چند همسایه که همگی به تأثیر کار او تردید داشتند، به همراه کودکان خود از نزدیک نتیجه جنگ مورچه‌ها را پیگیری می‌کردند. مورچه‌های سیاه با اینکه اندازه‌ای معادل نصف مورچه‌های قرمز یا کوچک‌تر دارند، در نهایت، به پشتوانه تعداد انبوه توانستند بر مورچه‌های قرمز پیروز شوند و زمین پای درخت انبه را به تسخیر خود درآورند. چون مورچه‌های سیاه به برگ‌ها یا میوه‌های انبه تا وقتی که روی درخت باشد، علاقه ندارند، محصول درخت از مورچه‌های قرمز در امان ماند.

این آزمایش میدانی موفق در نظارت زیست‌شناختی، از چند نوع دانش خبر می‌دهد: سکونتگاه و رژیم غذایی مورچه‌های سیاه، عادت‌های تخم‌گذاری آن‌ها، حدس درباره مواد اولیه محلی که بتواند جانشین خانه‌های تخم‌گذاری شود و جابه‌جا شدنی هم باشد، و تجربه داشتن درباره گرایش‌های جنگی مورچه‌های قرمز و سیاه. مت عیسی نشان داد که چنان مهارتی در حشره‌شناسی تجربی، حداقل در

## 1. Mat Isa

۲. نخل نیپا (*Nypa palm*) یک گونه نخل بومی در سواحل هندوستان و اقیانوس آرام و تنها گونه نخل در جهان است که محیط مرطوب و غرق در آب را تحمل می‌کند. - م.

میان همسایگان سال‌خورده او کاملاً وجود دارد و مردم محل نیز اجرای راهبردی مشابه در گذشته را به یاد داشتند که یک یا دو بار کارگر شده بود. برای من مسلم است که هیچ‌یک از کارمندان ترویج کشاورزی در دنیا با نکته اول درباره مورچه‌ها آشنا نیستند، چه رسد به مهار زیست‌شناختی آن‌ها. همچنین اکثر کارکنان ترویج، در شهرها بزرگ شده‌اند و معمولاً فقط به آفات برنج، کود شیمیایی و وام‌های کشاورزی توجه می‌کنند. همچنین نمی‌توان تصور کرد که هیچ‌کدام از کارکنان ترویج از کشاورزان چیزی پرسند؛ آخر آن‌ها ناسلامتی متخصص هستند و تربیت شده‌اند که کشاورزان را راهنمایی کنند. به‌دشواری می‌توان تصور کرد که این دانش ایجاد و حفظ شود، مگر محیطی همراه با مشاهده مادام‌العمر و جامعه محلی نسبتاً باثبات و چندنسلی وجود داشته باشد که هر روز تجربه‌هایش را مبادله و این‌گونه دانش را حفظ کند.

یکی از اهداف بحث من، هشیارشدن درباره آن دسته از شرایط اجتماعی است که برای بازتولید دانش‌های کاربردی مشابه با این مثال‌ها ضروری هستند. این شرایط اجتماعی حداقل شامل یک جامعه محلی ذی‌نفع، اطلاعات انباشته (تجمیعی) و آزمودن‌های مداوم است. گاهی پای مؤسسات رسمی نیز به میان می‌آید که ظاهراً تمام‌وکمال برای گردآوری و مبادله اطلاعات کاربردی طراحی شده‌اند (مثلاً سرشب<sup>۱</sup> در فرانسه قرن نوزدهم). سرشب، چنان‌که از نامش پیداست، یک الگوی سنتی برای گردهم‌جمع شدن بود که خانواده‌های کشاورز را هنگام غروب زمستان و اغلب در کاهدان‌ها کنار هم جمع می‌کرد تا از گرمای احشام بهره ببرند و در مصرف سوخت صرفه‌جویی شود. آن مجالس که دستورکاری غیر از معاشرت اجتماعی و صرفه‌های اقتصادی نداشت، به دوره‌های محلی برای تبادل آرا، داستان‌ها، اخبار کشاورزی، توصیه‌ها، پرچانگی‌ها و ذکر افسانه‌های مذهبی یا محلی تبدیل می‌شد و حاضران درعین حال، به بیرون آوردن مغز دانه‌های درختی از پوسته یا گلدوزی کردن مشغول بودند. چون هر عضو در آن محفل از یک عمر مشاهده و تجربه همسو و هم‌منفعت با دیگران برخوردار بود و هر خانواده به‌ناچار باید تبعات تصمیم‌گیری‌های زراعی خود را به گردن می‌گرفت، پس سرشب درواقع، نوعی همایش روزانه غیررسمی درباره دانش کاربردی محسوب می‌شد.

این مثال‌ها ما را درزمینه دو شایعه طنزآمیز درباره دانش آمیخته حساس می‌کند. نخست آنکه دانش آمیخته از توزیع مردمسالارانه برخوردار نیست. دانش آمیخته به ریزه‌کاری‌ها یا قلیق‌هایی وابسته است که چندان در دسترس عموم

1. veilles

نیستند و علاوه بر این، دسترسی به تجربه و تمرین لازم برای رسیدن به این دانش نیز ممکن است محدود شده باشد. اصناف صنعتگر، هنرمندان با استعداد، برخی طبقات اجتماعی، انجمن‌های اخوت مذهبی، کل فلان جامعه محلی و به‌طور کلی اکثر انسان‌ها معمولاً برخی قالب‌های دانش را به انحصار خود درآورده‌اند و در به‌اشتراک گذاشتن آن اکراه دارند. به‌تعبیر دقیق‌تر، قراردادن آن دانش در دسترس دیگران تا اندازه‌ی زیادی به ساختار جامعه و مزایایی بستگی دارد که انحصار در برخی قالب‌های دانش می‌تواند برای انحصارگران داشته باشد. [۷۱] دانش آمیخته از این لحاظ یکپارچه و یکدست نیست و شاید بهتر باشد از دانش‌های آمیخته سخن بگوییم تا ناهمگنی در این حوزه را فراموش نکنیم. دومین طنز این است که گرچه دانش آمیخته ظاهراً انعطاف‌پذیر و پذیرای تغییر است، به نظر می‌رسد شرح دقیق و انتقال برخی از شکل‌های این دانش، به مؤلفه‌های اساسی پیشاصنعتی وابسته باشد. جوامعی که از بازارها و حکومت دور باشند، احتمالاً بیش از دیگران به حفظ دانش آمیخته روی می‌آورند. آنان چاره‌ای جز این ندارند، زیرا مجبور هستند به‌شکل افراطی به دانش و مواد اولیه‌ای که در دسترس دارند، اتکا کنند. تردید ندارم که اگر مَت عیسی هنگام گشت‌زدن در فروشگاه‌های محلی یا بازدید از انجمن کشاورزان، یک آفت‌کش ارزان می‌دید که شر مورچه‌های قرمز را کم می‌کند، در کاربرد آن کوتاهی نمی‌کرد.

برخی قالب‌های دانش آمیخته روزبه‌روز در حال محو شدن هستند. [۷۲] با گسترش جابه‌جایی‌ها، بازارهای کالاها، آموزش رسمی، تخصص حرفه‌ای و رسانه‌های جمعی که حتی تا دوردست‌ترین جوامع هم رسیده‌اند، شرایط اجتماعی برای شرح و تفصیل دانش آمیخته، از بین رفته است. البته، می‌توان در نهایت انصاف، از انقراض بسیاری از این دانش‌های محلی استقبال کرد. وقتی کبریت در دسترس همه باشد، آنگاه جز برای کنجکاوی سرگردان، چرا کسی باید بداند که چگونه باید با سنگ چخماق و آتش‌زنه، آتش بر پا کند؟ بی‌تردید آشنایی با طرز شستن لباس‌ها روی یک تخته لباس شویی یا یک سنگ در کنار رودخانه، فی‌نفسه هنر است، ولی هرکس که استطاعت خرید ماشین لباس‌شویی را داشته باشد با خرسندی از آن هنر دست می‌کشد. بعد از به‌بازار آمدن جوراب‌های ارزان و ماشینی هم مهارت‌های رفوگری - بدون احساس افسوس - به فراموشی سپرده شدند. به‌قول ناخدا‌های مسن‌تر در جامعه بوگیس: «این روزها با این همه نقشه و جهت‌یاب، هرکس قادر به هدایت کشتی است». [۷۳] و چرا که نه؟ پدید آمدن دانش قاعده‌مند، مهارت‌های ویژه‌ای را به‌صورت مردم‌سالارانه‌تر در دسترس تعداد بیشتری از انسان‌ها قرار داده است و آن مهارت‌ها دیگر در انحصار این یا آن صنف نیستند که از

پذیرش عضو امتناع کند یا بر دوره کارآموزی طولانی اصرار بورزد. [۷۴] بخش اعظم دانش آمیخته‌ای که از دست داده‌ایم، نتیجه قطعی و محتوم صنعتی شدن و تقسیم کار بوده است. همچنین بخش بزرگی از این فقدان را به‌مثابه خلاص شدن از جان‌کندن و کارهای شاق تجربه کرده‌ایم.

ولی خطای بزرگی است که گمان کنیم تخریب دانش آمیخته فقط محصول جانبی سهوی و گریزناپذیر «پیشرفت اقتصادی» بوده است. زوال دانش آمیخته و نشستن قواعد یکسان‌شده و خوانا به‌جای آن که فقط از مرکز صادر شده باشد، عملاً در تاروپود حکومت‌ها و سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه بزرگ مقیاس امروزی تیسده شده است. این روال به‌مثابه یک «طرح حساب‌شده» بوده که با ابتکار عمل‌های مدام به اجرا درآمده است، ولی هیچ‌گاه به توفیق کامل نرسیده است، زیرا هیچ‌یک از اشکال تولید یا زندگی اجتماعی را نمی‌توان فقط با قواعد - یا به‌تعمیری، بدون دانش آمیخته - سامان داد. باین حال، منطقی که این طرح را زنده نگه می‌دارد، از نوع سلطه و مصادره است. دانش محلی به‌دلیل پراکنده‌بودن و نسبتاً گمنام‌بودن، تن به مصادره نمی‌دهد. تضعیف دانش آمیخته - یا حذف کامل آن که هنوز یک آرزوی خیال‌بافانه باقی مانده است - به‌همراه سلطه و نظارت محلی که برای این کار لازم است، از لوازم نظم اجرایی و مصادره مالی حکومتی هستند و درمورد یک بنگاه بزرگ سرمایه‌داری نیز از ضرورت‌های انضباط نیروی کار و سوددهی محسوب می‌شوند.

انقیاد دانش آمیخته در خلال شکل‌گیری تولید انبوه کارخانه‌ای، امری آشکار است. گمان می‌کنم فرایند مشابهی که با قوت بیشتر به زوال مهارت‌ها در بخش کشاورزی بینجامد، با توجه به موانع سرکش در مسیر یکسان‌سازی کامل امور در این بخش، کمتر موفق خواهد بود.

سود سرمایه‌داری - چنان‌که استفن مارگالین در کارهای اولیه‌اش به‌خوبی نشان داده است - علاوه بر کارایی، به تلفیق کارایی و سلطه هم نیاز دارد. [۷۵] نوآوری‌های مهم در تقسیم کار در مقیاس محصولات خرد، و تمرکز تولید در کارخانه‌ها نمایانگر گام‌های اساسی برای رسیدن به نظارت یکپارچه بر نیروی کار هستند. ممکن است کارایی و نظارت - مثلاً در فرایند نخ‌ریسی و بافندگی کتان - با یکدیگر مقارن شوند. باین حال، آن دو هدف گاهی نامربوط و حتی متناقض هستند. مارگالین توضیح می‌دهد: «کارایی در بهترین حالت، سود بالقوه پدید می‌آورد، ولی سرمایه‌داری بدون نظارت قادر به تحقق سود نیست. پس آن دسته از قالب‌های تشکیلاتی که نظارت را در سرمایه‌داری تقویت می‌کنند، می‌توانند به افزایش سود بینجامند و حتی اگر به‌شدت به بهره‌وری و کارایی آسیب بزنند، مقبول سرمایه‌داری واقع شوند. برعکس

آن دسته از شیوه‌های کارآمدتر در سازمان‌دهی تولید که از نظارت سرمایه‌داران می‌کاهند، ممکن است در نهایت، به کاهش سود ختم شوند و سرمایه‌داران آن‌ها را نپسندند».[۷۶] ساختار نمونه تولید صنعتگران سنتی، همیشه مانعی در مسیر کسب سود سرمایه‌داری است. در نظام «مقاطع‌کاری جزئی»<sup>۱</sup> در صنعت نساجی که قبل از سازمان‌دهی کارخانه‌ای رواج داشت، کارگران بخش برش که از احاطه کامل بر مواد اولیه برخوردار بودند، می‌توانستند سرعت کار را تنظیم کنند و با ترفندهای مختلفی که نظارت بر آن‌ها دشوار بود، درآمد خود را افزایش دهند. فایده مهم کارخانه از نظر رئیس کارخانه، امکان ثابت کردن ساعات و شدت کار و نظارت بر مواد اولیه بود. [۷۷] به همان اندازه که تولید کارآمد را همچنان می‌شد براساس روش صنعتگران قدیمی سازمان‌دهی کرد (مثلاً به گفته مارگالین چنان‌که در شیوه اولیه تولید پشم و بافت نوارهای ابریشمی وجود داشت)، به همان اندازه برای سرمایه‌دار دشوار بود که سود توزیع شده بین جماعت صنعتگر را برای خود مصادره کند.

نابغه روش‌های تولید انبوه امروزی، یعنی فردریک تیلر، به‌خوبی به موضوع زوال دانش آمیخته و تبدیل شدن جماعت مقاوم و نیمه خودمختار صنعتگران به واحدهای یکسان مناسب‌تر یا به «دست‌های کارخانه‌ای» پی برد: «مدیران در مدیریت علمی ... بار یا مسئولیت گردآوری تمام دانش سنتی را بر عهده می‌گیرند که در گذشته در اختیار کارگران و صنعتگران بوده است ... ایشان سپس به دسته‌بندی، صورت‌بندی و تقلیل دادن این دانش به قواعد، قوانین و فرمول‌ها اقدام می‌کنند ... به این ترتیب، تمام برنامه‌ریزی‌های نظام قدیم که به دست صنعتگران انجام می‌شد، برحسب ضرورت در نظام جدید باید به دست مدیران و مطابق قوانین علمی انجام پذیرد».[۷۸] در کارخانه تیلری شده، فقط مدیر کارخانه از دانش و احاطه بر کل فرایند تولید برخوردار بود و کارگران به مجری بخش‌های کوچک و اغلب بسیار کم‌اهمیت از کل فرایند تقلیل داده شدند. نتیجه کار در اغلب موارد - مثلاً در کارخانه‌های اولیه فوردر - کارآمد بود، ولی همیشه به‌شدت در خدمت سلطه و سود قرار می‌گرفت. [۷۹]

رؤیای آرمان‌گرایانه تیلری شدن - یعنی کارخانه‌ای که هر جفت دست در آن کم‌وبیش به جابه‌جایی‌های خودکار از نوع ربات‌های برنامه‌ریزی شده تقلیل می‌یافت - تحقق‌ناپذیر بود. البته، نه اینکه برای چنان هدفی تقلا نشد. دیوید نوبل<sup>۲</sup> تلاش‌های پرهزینه‌ای برای ساختن ابزارهای ماشینی با مهارهای عددی را توصیف کرده است که نوید داده شده بود «رهایی از کارگر زنده» را به ارمغان

1. putting-out  
2. David Noble

خواهند آورد. [۸۰] شکست این آرمان در نهایت دقیقاً به علت بی‌اعتنایی به دانش آمیخته، یعنی غفلت از جرح و تعدیل‌های عملی در مواد اولیه، دما، فرسودگی یا ناهمخوانی‌ها در ماشین‌آلات، خرابی‌های مکانیکی و از این قبیل عوامل رخ داد. یکی از متصدیان دستگاه‌ها چنین توضیح داد: «نظارت‌های عددی قرار است جادو کنند، ولی تنها چیزی که با فرایندهای خودکار می‌توان تولید کرد، آت‌آشغال است». [۸۱]

این نتیجه‌گیری او را می‌توان تعمیم داد. کن‌کاسترر<sup>۱</sup> تبارنگاری درخشانی درباره‌ی روال تکراری متصدیان ماشین‌ها انجام داد که به نظر می‌رسید شغل ایشان کاملاً از مهارت عاری شده است. وی نشان داد کارگران در هر حال، ناچار می‌شدند برای خود مهارت‌های فردی پدید بیاورند که برای تولید موفق کاملاً ضروری بودند، ولی آن مهارت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانست به قاعده‌ی ساده‌ای تقلیل یابد که هر تازه‌کاری بلافاصله بتواند به کار ببرد. یک متصدی ماشین که شغل او را «فاقد مهارت» طبقه‌بندی کرده بودند، بین شغل خود و راندن خودرو شباهت‌هایی تشخیص داده بود: «خودروها در اصل یکسان هستند، ولی هر خودرو با بقیه فرق دارد ... ابتدا وقتی شروع به یادگیری می‌کنید، فقط دارید قواعد رانندگی را یاد می‌گیرید، ولی وقتی می‌خواهید چگونگی رانندگی کردن را دریابید، احساسی درباره‌ی رانندگی کردن پیدا می‌کنید و می‌فهمید که در سرعت‌های مختلف چه احساسی به شما دست می‌دهد، ترمزها چقدر خوب کار می‌کنند، چه زمان نزدیک است که خودرو جوش بیاورد، چگونه وقتی ماشین سرد است، باید رانندگی را شروع کنید و... سپس اگر خودروهای کهنه را شبیه این ماشین‌های کارخانه در نظر بگیرید که سه نوبت در شبانه‌روز کار می‌کنند، برخی از آن‌ها طوری هستند که گویی سوار بر یک خودروی بدون بوق شده‌اید و وقتی ترمز می‌گیرید، به راست منحرف می‌شود یا به خوبی شروع به حرکت نمی‌کند، مگر پدال گاز را به روش خاصی فشار دهید، آنگاه شاید بفهمید کارکردن با ماشین‌های فرسوده‌ی این کارخانه‌ها چگونه است». [۸۲]

تیلری شدن در حوزه‌ی کشاورزی نیز نظایری دارد که البته سابقه‌ی آن‌ها بسیار طولانی‌تر و متنوع‌تر است. در کشاورزی نیز مانند تولید کارخانه‌ای، کارایی محض در یک اسلوب تولید، برای اطمینان از مصادره‌ی مالیات‌ها و سودها کفایت نمی‌کند. کشاورزی مستقل و مبتنی بر مالکیت خرد ممکن است چنان که گفته شد، کارآمدترین شیوه برای پرورش بسیاری از محصولات باشد، ولی چنان شیوه‌هایی گرچه تا اندازه‌ای در هنگام فروش یا عرضه‌ی محصولات می‌توانند مشمول مالیات و سود قرار گیرند، در هر حال، نسبتاً ناخوانا هستند و احاطه و نظارت بر آن‌ها دشوار

1. Ken Kusterer

است. پایش ثروت و درآمدهای مزارع بسیار کوچک نیز مانند نظارت بر کار صنعتگران مستقل و مغازه‌دارهای خرده‌مالک، همچون یک کابوس اجرایی است. در چنان کسب‌وکارهایی احتمال فرار [مالیاتی] و مقاومت بسیار زیاد است و هزینه گردآوری داده‌های دقیق سالانه، اگر غیرممکن نباشد، سر به فلک می‌کشد. [۸۳] حکومت که به‌طورکلی دغدغهٔ مصادرهٔ سود و سلطه بر فرایندها را دارد، کشاورزی یکجانشین را به شیوه‌های شبانی [کوچ‌نشینی] یا کشاورزی تناوبی ترجیح می‌دهد. چنان حکومتی به همین دلایل معمولاً مالکیت بزرگ‌مقیاس را به مالکیت کوچک‌مقیاس ترجیح می‌دهد و مجتمع‌های کشت‌و‌صنعت یا کشاورزی اشتراکی را خوشایندتر از هر دوی آن‌ها می‌داند. وقتی سلطه و مصادره به ملاحظات غالب تبدیل شوند، فقط دو قالب آخر هستند که احاطهٔ کامل بر نیروی کار و درآمد آن، فرصت انتخاب الگوها و فنون کشت، و مهم‌تر از همه، فرصت احاطهٔ بی‌واسطه بر تولید و سود کشاورزی را فراهم می‌کنند. گرچه اشتراکی‌سازی و شیوهٔ مجتمع‌های کشت‌و‌صنعت به‌ندرت چندان کارآمد هستند، آن دو چنان‌که دیده‌ایم، خواناترین و درنتیجه، مصادره‌پذیرترین قالب‌های کشاورزی محسوب می‌شوند.

تولیدکنندهٔ بزرگ در کشاورزی سرمایه‌داری نیز با همان مشکل مالک کارخانه روبه‌روست: چگونه باید دانش کشاورزان را که در اصل از نوع آمیخته یا صنعتگرانه است، به یک نظام یکنواخت تبدیل کند که باعث افزایش احاطهٔ او بر امور و شدت تولید گردد. مجتمع‌های کشت‌و‌صنعت یکی از راه‌حل‌ها بودند. در کشورهای استعمارزده که مردان سالم را به‌شکل نیروی کار گروهی به کارکردن مجبور می‌کردند، کشت‌و‌صنعت به نوعی اشتراکی‌سازی خصوصی شبیه بود که البته به حمایت حکومت برای وضع ممنوعیت‌ها یا مجازات‌های فرابازاری نیاز داشت تا بتواند احاطه‌اش بر نیروی کار را حفظ کند. علاوه‌براین، بخش کشت‌و‌صنعت با توسل به عوامل و دارودسته‌های سیاسی‌اش، کمبود کارایی را با دریافت یارانه‌ها، حمایت‌ها در قیمت‌گذاری و مزایای انحصاری جبران می‌کرد.

احاطه و سلطه‌ای که با مجتمع‌های کشت‌و‌صنعت حاصل می‌شد - مزرعهٔ اشتراکی که جای خود دارد - به‌جز برخی استثناها به چنان هزینه‌های گزافی در نظارت بر نیروی کار، انعطاف‌ناپذیری و هزینه‌های بالاسری می‌انجامید که در هر صورت، ناکارآمد می‌شد. حال که واقف شده‌ایم کشاورزی کشت‌و‌صنعت ناکام بوده است، شناختن برخی از بدیل‌های جدیدترش که طراحی شده‌اند تا همان سلطه و یکسان‌سازی را به ارمغان بیاورند، آموزنده خواهد بود، زیرا ما را با نوعی شباهت کارکردی آشنا می‌کند که زیر پوستهٔ قالب‌های مختلف پنهان است.



[۸۴] ابداع کشاورزی پیمانکاری در سراسر جهان یکی از مصادیق بارز موضوع است. [۸۵] وقتی پرورش دهندگان مرغ دریافتند که عملیات عظیم و متمرکز برای پرورش جوجه‌های سرخ‌کردنی، علاوه بر ناکارآمد بودن، بیماری‌های جدی و مشکلات زیست‌محیطی به همراه دارد، نوعی نظام مقاطعه‌کاری جزئی با فناوری پیشرفته را طراحی کردند. [۸۶] قراردادهای بزرگ زراعی با یک کشاورز منعقد می‌شد تا به او جوجه داده و سپس (بعد از شش هفته یا کمتر یا بیشتر) تعدادی مرغ با استاندارد مشخص تحویل گرفته شود. کشاورز موظف بود (است) که هزینه ساختمان و اجرای آن را به عهده بگیرد و سالن‌هایی بسازد که مشخصات مورد نظر شرکت بزرگ مادر را دارا باشد و آب و غذا و داروی مرغ‌ها را مطابق جیره‌های شرکت و جداول زمانی دقیق به آن‌ها بدهد. یک بازرس به‌طور دائم رعایت این موارد را تأیید می‌کند. مزایای این روش برای شرکت مادر بسیار است: خطر هیچ سرمایه‌ای جز جوجه‌ها را نپذیرفته است؛ نیاز به زمین ندارد؛ مخارج مدیریتی‌اش اندک می‌شود؛ معیارهای تولیدی مشخص رعایت می‌شوند؛ و شرکت می‌تواند پس از هر دور پرورش پرنده، بدون هیچ هزینه‌ای قرارداد را تجدید کند یا قیمت‌ها را تغییر دهد.

منطق این روش - برخلاف قالب آن - مثل مجتمع کشت و صنعت است. شرکت مادر که بازار ملی یا بین‌المللی دارد، فقط به یکدستی و یکنواختی مطلق و تضمین‌شده محصول و عرضه بایات می‌اندیشد. [۸۷] ضرورت اداره تولید جوجه‌های یکنواخت در مکان‌های مختلف، به طرز فکر استانداردسازی و یکسان‌سازی گروهی نیاز دارد. چنان‌که در مورد جنگل‌داری علمی دیدیم، این هدف صرفاً به ابداع معیارهایی ختم نمی‌شود که واقعیت‌های ملموس را نمایان کنند و امکان انتقال آن‌ها به مدیران وجود داشته باشد، بلکه مهم‌تر از هر چیز، موضوع تغییر دادن محیط به‌گونه‌ای است که شروع کار با آن نیز قاعده‌مندتر شود. فقط استفاده از جوجه‌هایی با نژاد مشخص، ساختمان‌های مطابق توصیه‌ها، ترکیب ثابت و مشخص غذایی و جدول تغذیه‌ای الزامی - که همگی در قرارداد تصریح شده‌اند - می‌تواند یک کارشناس را به بازرسی از یکصد مزرعه پرورش ماکیان - مثلاً برای مرغ سوخاری کنتاکی<sup>۱</sup> قادر سازد - و کمترین نوسان در محصول را ضمانت کند. در این صورت است که بازرس به‌آسانی می‌تواند فهرست نکات را در ذهن خود مجسم سازد. هدف کشاورزی پیمانکاری، به‌هیچ‌وجه آشنایی با مزارع و انطباق با آن‌ها نیست، بلکه برعکس، دگرگون کردن مزارع و نیروی کار زراعی - از همان ابتدای کار - است تا آن‌ها با شبکه محتوای قرارداد سازگار شوند.

1. Kentucky Fried Chicken

برای کشاورزی که قرارداد را امضا می‌کند، تا وقتی قراردادها زیوررو نشوند، سودی برای به‌چنگ آوردن - و البته مخاطراتی بزرگ - وجود دارد. این قراردادها کوتاه‌مدت هستند، جدول زمانی آن‌ها مفصل است و رعایت مشخصات ساختمان و تدارکات الزامی است. کشاورزان پیمانکار از لحاظ نظری، کاسب‌کارهای خطرپذیری هستند که کسب‌وکار کوچکی دارند، ولی علاوه بر به‌خطر انداختن زمین و ساختمان‌هایشان، احاطه آنان بر یک روز کاری، بیش از احاطه و تسلط کارگران خط مونتاژ بر جریان یک روز شغلی‌شان نیست.

### استدلال علیه علم جهان‌خوار

آنان می‌گفتند او... به‌قدری به علم محض مشغول شده... که ترجیح می‌دهد مردم با درمان صحیح بمیرند تا اینکه با درمان غلط زنده بمانند.

سینکلر لوئیس، اروسمیث<sup>۱</sup>

بجای آنکه خطر کرده‌ام و به آن وارد شده‌ام، اقامه دلیل علیه تجددگرایی اعلا یا ساده‌سازی‌های حکومت - به‌تنهایی - یا به‌تعبیر دیگر، علیه خود علم معرفت‌شناختی نیست. مفاهیم و افکار ما درباره شهروندی، برنامه‌های سلامت عمومی، امنیت اجتماعی، حمل‌ونقل، ارتباطات، آموزش عمومی همگانی، و برابری در محضر قانون، همگی به‌شدت متأثر از ساده‌سازی‌های تجددگرایی اعلا هستند که حکومت‌ها مجبوری‌اش بوده‌اند. حتی می‌توانم فزاینده‌تر بروم و بگویم که نخستین اصلاحات ارضی در روسیه بلشویک و چین پس‌انقلاب، ساده‌سازی‌های حکومتی بودند که واقعاً به آزادی میلیون‌ها انسان - انسان‌هایی که عملاً در بردگی به سر می‌بردند - منجر شدند. دانش معرفت‌شناختی که البته در عمل هیچ‌گاه از دانش آمیخته جدا نبوده، برای ما شناختی درباره دنیا به ارمغان آورده است که علی‌رغم تمام جنبه‌های ناخوشایندش، کمتر کسی حاضر است از آن دست بشوید.

گمان می‌کنم آنچه ثابت شده است حقیقتاً برای ما و محیط ما خطرناک است، تلفیق «ادعاهای جهان‌شمولی دانش معرفت‌شناختی» و «مهندسی اجتماعی اقتدارگرا» بوده است. چنان تلفیقی در برنامه‌ریزی شهری، در نگرش‌لینین به انقلاب (البته نه در عمل او)، در اشتراکی‌سازی شوروی، و در روستانشانی اجباری در تانزانیا وجود داشت. چنان تلفیقی در منطق کشاورزی علمی نیز پنهان است و به‌طور تلویحی در اقدامات استعمارگران نیز وجود داشت. وقتی طرح‌هایی از این قبیل به تحقق اهداف

1. Sinclair Lewis, Arrowsmith

غیرممکن خود در بی‌اعتنایی و سرکوب دانش آمیخته نزدیک می‌شوند، همه‌چیز برای تضمین شکست آن‌ها مهیا گشته است.

ظاهراً ادعاهای جهان‌شمول‌بودن، در شیوه پیگیری دانش عقل‌گرایانه نیز نهفته است. گرچه من فیلسوف علم نیستم، به نظر می‌رسد در این عمارت معرفت‌شناختی، هیچ دری نیست که دانش آمیخته با دانش عملی بتواند با اصطلاحات و زبان خود از آن وارد شود. همین «جهان‌خواری» است که در دسرساز شده است. به قول پاسکال<sup>۱</sup>، ناکامی بزرگ عقل‌گرایی «نه در تصدیق و تأیید دانش تخصصی، بلکه در کوتاهی‌اش در تأیید سایر انواع دانش بوده است». [۸۸] ولی دانش آمیخته برخلاف این شیوه، تمام تخم‌مرغ‌هایش را در یک سبد نمی‌گذارد، ادعای جهان‌شمول‌بودن ندارد و به تعبیری، تکثرگرایانه است. گاهی فشارهای مردم‌سالارانه و تجاری موجب می‌شوند که دانشمندان علوم کشاورزی، کارهای خود را براساس مشکلات عملی که کشاورزان مشخص کرده‌اند، به پیش ببرند. در دوران بازگشت میجی<sup>۲</sup> در ژاپن، گروه‌های تخصصی سه‌نفره‌ای تشکیل شد که درباره نوآوری‌های کشاورزان تحقیق می‌کرد و سپس نوآوری‌ها را به آزمایشگاه می‌برد تا به کامل‌تر شدن آن‌ها کمک کند. کارگران ساختمانی که از ترک‌کردن برازیلیا طبق برنامه‌ها خودداری کردند یا روستاییان سرخورده اوجاما که از سکونتگاه‌های رسمی فرار کردند، تا اندازه‌ای برنامه‌های حکومت برای خودشان را نقش بر آب کردند. با این حال، چنان مقاومت‌هایی بیشتر از خارج اردوگاه خود علم معرفت‌شناختی برمی‌خیزد. وقتی آلبرت هاورد - کسی که خود یک دانشمند موشکاف بود - «هنر» زراعت و شیوه‌های کمیت‌ناپذیر<sup>۳</sup> دانستن را به رسمیت شناخت، در واقع، از قلمرو دانش مدون و علمی خارج شده بود.

حکومت‌های خودکامه تجددگرای اعلا که در چنگال یک نظریه اجتماعی ظاهراً بدیهی (و همواره نسنجیده) گرفتار بوده‌اند، خسارت‌های جبران‌ناپذیری به جوامع محلی و معاش انسان‌ها زده‌اند. خطر اقدامات این حکومت‌ها وقتی تشدید شد که رهبران آن‌ها - همچون مائو - پنداشتند که مردم به‌مثابه «کاغذ سفید» هستند و حکومت‌های جدید می‌توانند هرچه که خواستند روی آن کاغذ بنویسند. رابرت اوون<sup>۴</sup> هم که کارخانه‌داری آرمان‌گرا بود، برای شهر صنعتی نیولنرک<sup>۵</sup> همین فکر را

1. Pascal

۲. بازگشت میجی یا «عصر میجی» به دوران حکمرانی امپراتور جدید ژاپن از ۱۸۶۸ گفته می‌شود که عصر شروع اصلاحات بنیادین و آغاز تعامل آن کشور با دنیای خارج با هدف هرچه‌سرعت‌تر قدرت گرفتن بود. - م.

3. unquantifiable

4. Robert Owen

5. New Lanark

در سر داشت و البته مقیاس فکر او شهری و نه کشوری بود: «هر نسل، و در واقع، هر دولت، باید صفحه‌ای سفید و خالی پیش روی خود ببیند که سرشار از امکانات نامحدود است و اگر دست سرنوشت، این لوح سفید<sup>۱</sup> را با خطوط مُعوج غیرعقلانی سنت‌زده نیاکان مخدوش کرده باشد، آنگاه نخستین وظیفه شخص عقل‌گرا باید تمیزکردن این لوح سفید باشد». [۸۹]

گمان می‌کنم آنچه محافظه‌کارانی از قبیل اوکشات نادیده گرفتند، از این قرار بود که تجددگرایی اعلا در نظر جماعت روشن‌فکر و مردمی که شاید بهانه‌های فراوان برای نفرت از گذشته دارند، جذابیتی ناب پیدا می‌کند. [۹۰] طرفداران نوسازی در اواخر دوران استعمار گاهی قدرت خود را بی‌رحمانه به کار می‌بردند تا مردمی را از بیخ‌وبن دگرگون سازند که ادعا می‌شد عقب‌مانده‌اند و به شدت محتاج راهنمایی هستند. انقلابی‌ها نیز هزار و یک دلیل در آستین داشته‌اند تا از گذشته فئودال، فقرزده و نابرابرانه‌ای متنفر باشند که امیدوار بودند تا ابد نابود شود؛ آنان گاهی حتی دلایلی داشتند که گمان کنند اگر مردم‌سالاری به سرعت برقرار گردد، نظم قدیم را بازخواهد گرداند. رهبران کشورهای غیرصنعتی در دوران پس از استقلال (و گاهی حتی خود انقلابی‌ها) را نمی‌شد بابت نفرت از گذشته‌ای که مشمول سلطه استعماری و رکود اقتصادی بود، سرزنش کرد یا به علت تلف‌نکردن وقت یا احساسات مردم‌سالارانه برای ساختن جماعتی به نام «خلق» نکوهش کرد که قرار بود مایه مباهات ایشان شود. با این حال، آشنایی با سابقه و منطق پایبندی آنان به اهداف تجددگرایی اعلا باعث می‌شود چشم ما به دیدن آسیب‌های هنگفتی باز شود که از همراهی باورهای جزم‌اندیشانه آن‌ها و قدرت حکومت خودکامه پدید آمد.





## فصل دهم | نتیجه گیری





آن‌ها می‌خواستند جامعه را براساس یک برنامه تخیلی بازسازی کنند؛ بسیار شبیه ستاره‌شناسانی که برای درست از آب درآمدن محاسباتشان می‌خواستند نظام گیتی را از بیخوبن دگرگون سازند.

**پیر جوزف پرودو، در باب سوسیالیست‌های آرمان‌گرا<sup>۱</sup>**

باین‌حال، وضع انسانی که نقشه‌ای تخیلی را راهنمای خود قرار می‌دهد و گمان می‌کند که راه درست را یافته است، احتمالاً خراب‌تر از کسی است که اصلاً نقشه‌ای ندارد، زیرا اولی حتی جایی که می‌تواند، به کاوش و تحقیق نمی‌پردازد، از دیدن جزئیات و دقایق در مسیرش بازمی‌ماند و جست‌وجوی بی‌وقفه نشانه‌های رسیدن به هدف را با توسل به تمام ابزارهای شناخت و تمام هوش و حواس خود متوقف می‌سازد.

**ای. اف. شوماخر، کوچک زیباست<sup>۲</sup>**

رویدادهای بزرگ در مسیر تجددگرایی اعلا که در فصل‌های قبلی شرح دادیم، حداقل از دو جنبه مصداق مصیبت بوده‌اند. نخست اینکه روشن‌فکران و برنامه‌ریزان خیال‌باف آن‌ها بابت بلندپروازی‌های احمقانه خود مقصر هستند، زیرا فراموش کردند که موجوداتی فانی به حساب می‌آیند و طوری عمل کردند که گویی خدا بوده‌اند. دوم اینکه اقدامات آن افراد به هیچ‌وجه صرفاً قبضه خودخواهانه قدرت و ثروت نبود، بلکه از اشتیاق حقیقی به بهبود اوضاع انسان‌ها سرچشمه می‌گرفت که اشتیاقی به شدت معیوب است. همین که مصیبت‌های مذکور تا این اندازه با دیدگاه‌های خوش‌بینانه درباره پیشرفت و نظم عقلانی ارتباط داشته است، به‌خودی‌خود دلیل خوبی است که به‌دنبال تشخیص معایب آن پردازیم. دلیل دیگر به مشخصه ویژه باور به تجددگرایی اعلا مربوط می‌شود که گویی کاملاً از نوع وحدت جهانی عقاید است. امروز این باور را در لباس‌های مبدل متنوع - در طرح‌های توسعه‌ای استعماری، مراکز شهری برنامه‌ریزی شده در شرق و غرب، مزارع اشتراکی، برنامه‌های توسعه‌ای بزرگ بانک جهانی، اسکان مجدد جمعیت‌های کوچ‌نشین، و مدیریت کارگران در سالن‌های کارخانه‌ها - به چشم می‌بینیم.

اگر چنان طرح‌هایی معمولاً بزرگ‌ترین مصادیق آسیب انسانی و طبیعی را در کشورهای بلوک سوسیالیستی سابق و در شرایط جهان سوم انقلابی به جا گذاشت، بی‌تردید ناشی از قدرت خودکامه‌گرایانه حکومت‌هایی بوده است که فارغ از موانع نهادهای انتخابی توانستند مقاومت را از پیش روی خود بردارند و به پیش بروند. باین‌حال، افکار نهفته در این طرح‌ها که مشروعیت و جذابیت این طرح‌ها به

1. Pierre-Joseph Proudhon, *On the Utopian Socialists*

2. E. F. Schumacher, *Small Is Beautiful*



آن‌ها وابسته بود، سراپا غربی بودند. نظم و همدلی - که روزگاری به نظر می‌رسد کارکرد خدای واحد باشد - جای خود را به ایمان جزمی به مفهوم پیشرفت داد که دانشمندان، مهندسان و برنامه‌ریزان به مردم عطا می‌کردند. باید به خاطر داشته باشیم قدرت این افراد در برهه‌هایی که سایر اشکال هماهنگی به بن‌بست خورده یا به شدت برای کارهای عظیم پیش رو ناکافی جلوه می‌کرد، هیچ‌گاه به چالش کشیده نشد: در هنگام جنگ، انقلاب، فروپاشی اقتصادی یا اندکی پس از کسب استقلال، برنامه‌هایی که آن حکومت‌ها در سر پروراندند، شباهت خانوادگی به طرح‌های خواناسازی و یکسان‌سازی داشت که پادشاهان خودکامه قرون هفدهم و هجدهم در پیش گرفته بودند. باین حال، چیزی که کاملاً تازه بود، اندازه و ابعاد برنامه‌های دگرگونی تمام‌عیار جامعه، و نیز ابزارهای کشورداری از قبیل سرشماری‌ها، نقشه‌های جامع املاک، کارت‌های شناسایی، ادارات آمار، مدارس، رسانه‌های جمعی، و دستگاه‌های امنیت داخلی بود که امکان پیشروی در این مسیر را برای حکومت‌های تجدیدگرا به حدی مهیا کرد که پادشاهان قرن هفدهم حتی خوابش را هم نمی‌دیدند. به این ترتیب بوده است که بسیاری از مصیبت‌های سیاسی قرن بیستم، با به‌هتزازدرآوردن پرچم پیشرفت، رهایی و اصلاحات رخ دادند. به تفصیل گفتیم که این طرح‌ها چگونه ذی‌نفعان خاص خود را سرخورده کردند. اگر از من بخواهید که علل نهفته در این ناکامی‌ها را در یک جمله خلاصه کنم، می‌گویم که ابداع‌کنندگان این برنامه‌ها خود را بسی باهوش‌تر و دوراندیش‌تر از چیزی می‌پنداشتند که واقعاً بودند، و درعین حال، زیردستان خود [مردم] را بسی نادان‌تر و نالایق‌تر از آنچه حقیقتاً بودند، گمان می‌کردند. باقی این فصل را به شرح و بسط این دیدگاه اجمالی و بیان چند درس فروتنانه خواهم پرداخت.

### «این جهل است ای احمق!»

اشتباه اجداد ما در این بود که خود را «آخرین عدد» می‌پنداشتند، ولی چون اعداد نامتناهی هستند، آنان نمی‌توانستند آخرین عدد باشند.

#### اوژن زامیاتین، ما

شعار یا جمله‌ای که در عنوان این بخش گفته شد، فقط به درد برچسب‌های روی سپر خودرو به تقلید از شعار خودی‌ها در تبلیغات انتخاباتی بیل کلینتون در سال ۱۹۹۲ نمی‌خورد: «این اقتصاد است، ای احمق!». این عنوان را برای جلب توجه شما نوشتم تا بگویم برنامه‌ریزان معمولاً چقدر آسان از وابستگی شدید آینده به

احتمالات و شرطها غفلت می کنند. امروزه می بینیم که پذیرفتن نصیحت درباره برنامه های آینده - امری که با فرض ناقص بودن دانش شخص «شروع می شود» - چقدر نادر شده است. یکی از استثناهای کوچک در این زمینه، اطلاعیه ای است که درمانگاه سلامت دانشگاه ییل (جایی که من درس می دهم)، منتشر کرده و در آن بر نادر بودن این پذیرش صحنه گذاشته است. در این اطلاعیه ها معمولاً گروه های غذایی اصلی، ویتامین ها و مواد معدنی که برای تغذیه متعادل هستند، معرفی شده و بر مبنای همین دسته بندی ها رژیم غذایی مناسب پیش بینی می شود. باین حال، در آن اطلاعیه گفته شده بود که در دو دهه گذشته، مؤلفه های جدید و مهمی از تغذیه صحیح شناسایی شده است و احتمالاً محققان در دهه آینده، مؤلفه های بیشتری را نیز خواهند شناخت. نویسندگان پیشنهاد کرده بودند که بنابراین بر اساس آنچه محققان اکنون نمی دانند، بهتر است رژیم غذایی تا حد امکان متنوع و مبتنی بر فرض محتاطانه ای باشد که رژیم متنوع احتمالاً بسیاری از آن مؤلفه های ناشناخته را در بر دارد.

در تحلیل های اجتماعی و تاریخی، به شکلی تقریباً حتمی شاهد کاهش تصادف و مشروط بودن مناسبات انسانی هستیم. هر رخداد تاریخی یا مناسبات انسانی صرفاً همان است که هست و اغلب هر چند در واقع ممکن بود به آسانی طور دیگری باشد و رخداد دیگری پیش بیاید، از دید ما [پس از وقوع]، قطعی و ضروری جلوه می کند. حتی موارد کاملاً احتمالاتی علوم اجتماعی - هرچقدر هم که در ترسیم طیف رخدادها محتاطانه باشد - مایل است که برای درست از آب درآوردن تحلیل ها، احتمالات را به مثابه حقایق صلب و تغییرناپذیر جلوه دهد. وقتی پای شرط بندی درباره آینده به میان می آید، مشروط بودن رخدادها امری واضح است، ولی ظرفیت عوامل انسانی در اثرگذاری بر این رخدادها مشروط نیز امری بدیهی است که سیمای آینده را شکل می دهد. و در مواردی که «از مابهران» گمان می کنند شکل آینده را به واسطه درک خود از قوانین تاریخی پیشرفت یا حقایق علمی به خوبی می شناسند، تمام هشجاری ایشان درباره مشروط بودن رخدادها، پیش این باور جزمی از هم فرومی پاشد.

باین حال، هریک از طرح های آن از مابهران، چنان که البته پیش بینی پذیر بود، به شدت به علت احتمالاتی که فراتر از درک برنامه ریزان بود، نقش بر آب گردید. مقیاس و محدوده پوشش آن طرح ها چنان بود که حتی اگر قوانین تاریخی و توصیف متصدیان آن ها از متغیرها و محاسبات، همگی صحیح بود، رخدادها و نتایجی غیرقطعی به بار می آمد. جاه طلبی و بلندپروازی زودگذر آن افراد موجب

می‌شد که شاید ایشان با اطمینان خاطر، تمام عواقب فوری اقداماتشان را حدس بزنند، ولی هیچ‌کس به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست عواقب مرتبه دوم یا سوم آثار تعاملی و برهم‌کنشی رویدادها را مشخص کند، چه رسد که حتی آن‌ها را محاسبه هم بکند. عنصر پیش‌بینی‌ناپذیر در بازی ایشان همان رخداد‌های انسانی و طبیعی بود که در مدل‌های برنامه‌هایشان از آن غفلت می‌شد: خشک‌سالی، جنگ، انقلاب، همه‌گیری بیماری‌ها، نرخ‌های بهره، قیمت‌های جهانی کالاها، تحریم‌های نفتی و غیره. آن‌ها می‌توانستند پس از رویارویی با احتمالات مذکور، برای تعدیل و سرهم‌بندی دوباره طرح‌هایشان تلاش کنند و تلاش هم کردند. ولی اندازه مداخلات اولیه ایشان به قدری عظیم بود که بسیاری از اقدامات غلط را نمی‌شد تصحیح کرد. استفن مارگالین در سرهای آن از ما بهترین را به ایجاز بیان کرده است: «اگر «یگانه یقین» درباره آینده چیزی نیست جز اینکه آینده غیر یقینی است، اگر تنها امر قطعی چیزی نیست جز اینکه باید انتظار غافل‌گیر شدن را داشته باشیم، در آن صورت هیچ مقدار برنامه‌ریزی و تجویز راه‌حل نمی‌تواند احتمالات و مشروط بودن‌هایی را برطرف کند که آینده بر ما فاش خواهد کرد» [۱]

درباره این نکته و سایر مباحث، نوعی اتفاق نظر عجیب و آشکار بین منتقدان اقتصاد دستوری از جناح راست (از قبیل فردریک هایک) و منتقدان اقتدارگرایی کمونیستی از جناح چپ (از قبیل شاهزاده پیترو پوتکین)<sup>۱</sup> وجود داشته است که یک بار گفت: «قانون‌گذاری برای آینده غیرممکن است». هر دوی آن جناح‌ها حرمت فراوان برای تنوع فعالیت‌های انسانی و دشواری‌های وصف‌ناپذیر در ایجاد هماهنگی مطلوب بین میلیون‌ها معامله یا بده‌بستان قائل بودند. آلبرت هیرشمن در نقدی گزنده درباره الگوهای ناکام توسعه‌ای، ادعای مشابهی مطرح کرد و خواستار «اندکی بیشتر حرمت قائل شدن برای زندگی، اندکی کمتر قید و بند ساختن برای آینده، اندکی بیشتر کنار آمدن با امور غیرمنتظره یا پیش‌بینی‌ناپذیر، و اندکی کمتر پرداختن به فکرهای خیال‌انگیز» شد. [۲]

ممکن است کسی براساس تجربه، قواعد تخمینی خودش را به دست آورد که اگر اجرا شوند، برنامه‌ریزی توسعه را تا اندازه‌ای از گزند مصیبت‌ها دور نگه دارند. گرچه هدف اصلی من در این کتاب و این فصل به هیچ شرح اصلاحات نکته‌به‌نکته و دقیق در حوزه توسعه نیست، چنان قواعدی بی‌تردید خط‌مشی‌های زیر را شامل خواهند بود.

گام‌ها را کوچک برداریم. در هرگونه رویکرد آزمایشی برای تغییرات اجتماعی،

فرض کنیم که ما از قبل نمی‌توانیم از عواقب مداخلات خود آگاه باشیم. وقتی این فرض جهل خود را پذیرفتیم، آنگاه ترجیح می‌دهیم که در صورت امکان، گام کوچکی برداریم، قدری توقف کنیم، اوضاع را مشاهده کنیم و سپس برنامه‌ریزی برای گام کوچک بعدی را آغاز کنیم. جی. بی. اس. هالدین<sup>۱</sup> که از زیست‌شناسان معروف است، مزایای کوچک‌بودن را به طعنه توضیح داده است: «می‌توان یک موش کوچک را به درون یک چاه معدن با صدها متر عمق پرتاب کرد؛ موش به کف چاه برخورد می‌کند، ضربه‌ای جزئی احساس می‌کند و بلند می‌شود و از آنجا دور می‌شود. ولی موش صحرایی از چنین ضربه‌ای می‌میرد، انسان خردوخمیر می‌شود و یک اسب از هم می‌پاشد».<sup>[۳]</sup>

طرفدار بازگشت‌پذیری<sup>۲</sup> باشیم. همیشه مداخلاتی را ترجیح دهیم که اگر اشتباه‌بودن آن‌ها معلوم شد، به‌آسانی بتوان آن‌ها را کنار گذاشت.<sup>[۴]</sup> مداخلات بازگشت‌ناپذیر، عواقب بازگشت‌ناپذیر هم دارند.<sup>[۵]</sup> از این لحاظ، مداخله در زیست‌بوم‌ها، با توجه به جهل عظیم ما دربارهٔ برهم‌کنش آن‌ها، نیاز به احتیاط فراوان دارد. آلدو لئوپولد<sup>۳</sup>، روح این‌گونه دوراندیشی‌هایی را چنین توصیف کرده است: «قاعدهٔ نخست در هر دست‌کاری هوشمندانه، نگه‌داشتن (حفظ کردن) تمام بخش‌هاست».<sup>[۶]</sup>

برنامه‌ریزی را با توجه به غافل‌گیری انجام دهیم. برنامه‌هایی را انتخاب کنیم که بیشترین انطباق با امور پیش‌بینی‌نشده در آن‌ها ممکن باشد. این نکته در طرح‌های کشاورزی به‌معنای برگزیدن زمین‌ها و آماده‌سازی آن‌ها به‌گونه‌ای است که امکان کشت چندین محصول را فراهم کنند؛ در حوزهٔ برنامه‌ریزی مسکن به‌معنای «گنجاندن انعطاف‌پذیری در طراحی‌ها» به‌منظور انطباق با تغییرات در ساختارهای خانوادگی یا شیوه‌های زندگی است؛ همچنین رویهٔ مذکور در کارخانه‌ها نیز به‌معنای انتخاب کردن مکان، نقشه یا ماشین‌آلاتی است که اجرای فرایندهای جدید، مواد اولیه یا خطوط تولید جدید را در ادامهٔ مسیر ممکن سازند. براساس ابتکار و خلاقیت‌های انسانی برنامه‌ریزی کنیم. همواره باید براساس فرضی عمل کنیم که هرکس از ابتدا یا بعدها در طرح‌ها مشارکت می‌کند، تجربه و بینشی دارد یا خواهد اندوخت که به بهبود طراحی‌ها کمک می‌کند.

1. J. B. S. Haldane  
2. reversibility  
3. Aldo Leopold

## برنامه‌ریزی برای شهروندان انتزاعی

قدرت و دقت طرح‌های تجددگرای اعلا، علاوه بر اینکه به نادیده‌گرفتن احتمالات و رخداد‌های مشروط بستگی داشت، به یکسان‌سازی عوامل توسعه نیز وابسته بود. چنان یکسان‌سازی‌هایی حتی در شریف‌ترین اهداف برنامه‌ریزان نیز به‌طور ضمنی وجود داشت. اکثر این برنامه‌ریزان به‌طور جدی دغدغه جوامعی برابری‌گرایانه‌تر داشتند و می‌خواستند نیازهای اساسی شهروندان خود (به‌ویژه طبقه کارگر) را برآورده سازند و وسایل رفاهی جامعه پیشرفته را در دسترس همه قرار دهند.

با این حال، بد نیست قدری مکث کنیم و بینیم تمام این مزایا قرار بود برای چه نوع عامل انسانی فراهم گردد. شخصیت‌های گوناگون از قبیل لوکوبوزیه، والتس راثو و دست‌اندرکاران اشتراکی‌سازی در شوروی سابق و حتی جولویوس نیرره (علی‌رغم همه تأکید تبلیغاتی‌اش بر سنت‌های آفریقایی)، برای زیردستان عام برنامه‌ریزی می‌کردند که هرکدام مثلاً به فلان متر مربع خانه مسکونی، فلان هکتار زمین زراعی، فلان لیتر آب سالم و به فلان مقدار حمل‌ونقل یا غذا، هوای سالم و محیط تفریحی نیاز داشت. شهروندانی که در نگاه ایشان در معرض یکسان‌سازی قرار گرفته بودند، نیازهای یکسان - و حتی تعویض‌پذیر با یکدیگر - داشتند. البته، عجیب است که چنان زیردستانی - از جمله مثلاً «شهروندان بی‌نام‌ونشان»<sup>۱</sup> در نظریه لیبرال - در ملاحظات اجرایی برنامه‌ریزی، فاقد جنسیت، سلیقه، سابقه و پیشینه، ارزش‌ها، نظر و عقیده یا مفاهیم کلی اولیه، سنت و نیز شخصیت‌های متمایز بودند تا با آن مشخصه‌ها به مشارکت در این طرح بپردازند. آن زیردستان فاقد هرگونه صفت یا ویژگی خاص، وابسته به محل و موقعیت‌مدار بودند که انتظار داریم هر جمعیتی داشته باشد و معمولاً در ذهنمان به نخبگان نسبت می‌دهیم. فقدان مقتضا یا موقعیت و مشخصه‌های ویژه، نوعی غفلت نیست، بلکه نخستین فرض در هر اقدام برنامه‌ریزی بزرگ‌مقیاس است. هرچقدر بتوان زیردستان و انسان‌های موضوع برنامه‌ریزی را به‌مثابه واحدهای یکسان‌شده در نظر گرفت، قدرت وضوح و خوانایی در اجرای برنامه‌ها هم بیشتر می‌شود. پرسش‌هایی که در این محدوده‌های تنگ مطرح می‌شود، ممکن است بتواند پاسخ‌های قطعی و کمی داشته باشد. همین منطق درباره دگرگون‌سازی دنیای طبیعت نیز صدق می‌کند. بحث درباره حجم چوب تجاری یا مقدار محصول گندم، امکان محاسباتی را فراهم می‌کند که دقیق‌تر از مثلاً کیفیت خاک، تنوع و طعم غلات یا رفاه جوامع محلی هستند. [۷] رشته اقتصاد، قدرت مهیب تصمیم‌گیری و تحلیلی خود را با دگرگون‌کردن مفاهیمی به دست آورده است که با غیر

1. unmarked citizens

این روش‌ها ممکن بود اموری کیفی تلقی شوند، ولی در این رشته به‌مثابه امور کمی با یک معیار واحد در نظر گرفته می‌شوند که طبق معمول حرف آخر و نکته اصلی آن‌ها یک چیز است: سود یا زیان. [۸] اگر کسی فروض جسورانه لازم برای دستیابی به این دقت را بشناسد و حوزه‌هایی را نیز که با این فرض‌ها نمی‌توان به آن‌ها رسیدگی کرد، شناخته باشد، می‌فهمد که یک معیار واحد اصلاً ابزار ارزشمندی نیست. برعکس مشکلات فقط وقتی ظهور می‌کنند که این فروض بر همه چیز سایه می‌اندازند.

آنچه شاید درباره طرح‌های تجددگرایی اعلا عجیب‌تر از همه باشد، این است که در این طرح‌ها - با وجود انگیزه‌های برابری طلبانه کاملاً واقعی و اغلب سوسیالیستی - چقدر کم به مهارت‌ها، هوش و تجربه مردم عادی اعتنا شده است. این واقعیت در کارخانه تیلری که منطق سازمان‌دهی کار را تقلیل نقش دست‌های کارگران به چند حرکت تکراری می‌داند و درصدد حداکثر کاربرد عملیات ماشینی است، به‌وضوح دیده می‌شود. چنان منطقی همچین در مزارع اشتراکی، روستاهای اوچاما و شهرهای برنامه‌ریزی شده وجود دارد که حرکت‌ها و جابه‌جایی‌های توده‌های مردم را در مقیاس بزرگ در طراحی جوامع محلی گنجانده‌اند. اگر آرزوهای نیرره درباره زراعت حکومتی اشتراکی به سرخوردگی ختم شد، علت شکست به ناکامی برنامه‌ها در واردکردن نیروی کار تعاونی یا گروهی به طرح‌ها مربوط نبود. هرچقدر برنامه‌ای بلندپروازانه‌تر و دقیق‌تر باشد، از لحاظ نظری مجال کمتری برای کنار آمدن با رخداد‌های غیرمنتظره و ابتکارها و تجربه‌های محلی دارد.

### جداکردن حقیقت از عوامل و مقدمات حقیقت

فناوری‌های محاسبات مقدراری که در پژوهش‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی به کار می‌رود، در صورتی مؤثرتر بود که می‌شد دنیای هدف آن محاسبات را مطابق توصیف‌های آن پژوهش‌ها از نو ساخت.

تئودور ام. پورتر، اعتماد به اعداد<sup>۱</sup>

اگر حقایق - به عبارتی، رفتار انسان‌ها - به چنان آزمایشی تن ندهند، آزمایش‌کننده معذب می‌شود و تلاش می‌کند آن حقایق را تغییر دهد تا با نظریه‌اش سازگار شوند. این کار در عمل به معنای نوعی شکافتن و تشریح اندام جامعه زنده است و آن قدر ادامه می‌یابد تا حقایق مذکور به همان چیزی تبدیل شوند که در نظریه اولیه ادعا شده است که آزمایش، آن‌ها را ثابت خواهد کرد.

آیزایا برلین، در باب قضاوت سیاسی<sup>۲</sup>

1. Theodor M. Porter, *Trust in Numbers*

2. Isaiah Berlin, *On Political Judgement*

شفافیتی که در نگاه تجددگرایی اعلا وجود دارد، ناشی از غرابت قطعی آن با واقعیت است. خیال ساده‌سازانه‌ای در این تجددگرایی وجود دارد که گویی برای هر فعالیت یا فرایند که به دستش می‌رسد، فقط پای یک عامل در میان است: در جنگل‌داری علمی، فقط چوب تجاری که پرورش داده می‌شود؛ در شهر برنامه‌ریزی‌شده، فقط جابه‌جایی کالاها و مردم به بهترین شکل؛ در مجتمع مسکونی فقط تحویل سرپناه، گرمایش، آب و فاضلاب؛ و در بیمارستان برنامه‌ریزی‌شده، فقط تدارک خدمات درمانی حرفه‌ای با حداکثر سرعت ممکن. باین حال، ما و همه برنامه‌ریزان می‌دانیم که هریک از این مکان‌ها محل تلاقی انبوه فعالیت‌های درهم‌تنیده‌ای است که این‌گونه توصیف‌های پیش‌پاافتاده را نقض می‌کنند. حتی چیزی مانند جاده بین «الف» تا «ب» که آشکارا تک‌کارکردی<sup>۱</sup> به نظر می‌آید، در عین حال، می‌تواند مکانی برای تفریح، معاشرت اجتماعی، سرگرمی‌های هیجان‌انگیز و لذت‌بردن از مناظر بین «الف» و «ب» باشد. [۹]

برای تمام چنین مکان‌هایی می‌توان دو نقشه متفاوت از فعالیت‌ها را تصور کرد. نخستین نقشه در یک محله شهری برنامه‌ریزی‌شده، شامل نمایش خیابان‌ها و ساختمان‌ها، و رسم کردن مسیرهایی است که برنامه‌ریزان با هدف جابه‌جایی بین محل‌های کار و سکونت، تحویل کالاها، دسترسی به خرید و غیره طراحی کرده‌اند. نقشه دوم شامل ردپاهای تمام جابه‌جایی‌های «برنامه‌ریزی‌نشده» است که به یک تصویربرداری با وقفه زمانی شبیه است: هل دادن کالسکه بچه، تماشای ویتترین مغازه‌ها، پرسه‌زدن، رفتن به دیدن یک دوست، لی‌لی بازی کردن در پیاده‌رو، بردن سگ به پیاده‌روی، تماشای صحنه‌های گذرا، طی راه‌های میان‌بُر بین محل کار و خانه و غیره. نقشه دوم که بسیار پیچیده‌تر از اولی است، الگوهای بسیار متفاوتی از گردش امور را آشکار می‌کند. هرچه محله قدیمی‌تر باشد، احتمال از دور خارج شدن نقشه اول به علت قدمت نقشه دوم بیشتر است؛ تقریباً به همان شکل که حومه‌های برنامه‌ریزی‌شده شهرهای لویزی<sup>۲</sup> بعد از پنجاه سال به چیزی سراسر متفاوت از آنچه طراحان در نظر داشتند، تبدیل شده‌اند.

اگر این کندوکاو نکته‌ای به ما یاد داده باشد، آن نکته چنین است که نقشه اول به‌تنهایی گمراه‌کننده و در واقع، ناپایدار است. جنگل تک‌محصولی با درختان

### 1. Monofunctional

۲. شهرهای لویزی (Levittowns) نام هفت طرح مسکن بزرگ است که ویلیام جی. لویت (Levitt) و شرکت او (Levitt & Sons) پس از جنگ جهانی دوم در حومه شهرها اجرا کردند. آن طرح‌ها با حاشیه‌ها و درسهایی نیز همراه بود و آن شرکت با پشتیبانی اداره مسکن فدرال، از فروش خانه‌ها به افراد رنگین‌پوست خودداری کرد تا محلات آن طرح عملاً به محلات تفکیک‌شده از لحاظ نژادی تبدیل شود. - م.

هم‌سن و تمام بوته‌ها و علف‌هایی که از کف جنگل پاک شده‌اند، در بلندمدت یک فاجعه بوم‌شناختی است. هیچ کارخانه تیلری نمی‌تواند بدون بداهه‌های برنامه‌ریزی نشده نیروی کار مجرب دوام بیاورد. برازیلیای برنامه‌ریزی شده به هزار و یک شکل به واسطه برازیلیای برنامه‌ریزی نشده دوام آورد. یک طرح مسکن عمومی (از قبیل پروت ایگو<sup>۱</sup> در سن لوئیس یا کابرنی گرین<sup>۲</sup> در شیکاگو) بدون مصادیقی از تنوع که چیکابز به آن‌ها اشاره می‌کرد، ساکنان خود را ناامید می‌سازد. حتی تحقق اهداف محدود یک برنامه کوتاه‌نگرانه - مثل الوار تجاری یا خروجی کارخانه - با توسل به نقشه‌ای تک‌بُعدی ممکن نیست. نقشه اول، همانند کشاورزی صنعتی و وابستگی‌اش به گونه‌های اصلاح‌شده، فقط به‌علت فرایندهایی امکان‌پذیر می‌شود که خارج از دایره شاخص‌هایش قرار دارند و عامدانه از آن‌ها غفلت شده است. این بحث‌ها همچنین به ما آموخت که نقشه‌های خوانایی و سلطه - به‌ویژه وقتی از پشتیبانی دولت خودکامه و اقتدارگرا برخوردار باشند - «حتماً» تا اندازه‌ای موفق می‌شوند که محیط طبیعی و اجتماعی را مطابق ذهنیت این حکومت‌ها شکل دهند. اگر این نقشه‌های توخالی بیشتر بتوانند خود را بر زندگی اجتماعی تحمیل کنند، باعث پروبال گرفتن کدام انسان‌ها می‌شوند؟ به‌نظر من همان‌طور که جنگل تک‌محصولی با درختان هم‌سن، به‌واقع یک زیست‌بوم فقیر و ناپایدار است، مجموعه‌های شهری تجددگرایی اعلان نیز سامانه‌های اجتماعی تضعیف‌شده و ناپایداری هستند.

مقاومت انسان‌ها در برابر قالب‌های شدید محدودسازی اجتماعی، سد راه طرح‌های تک‌صدایی عقلانیت متمرکز می‌شود. آن طرح‌ها حتی اگر به شکل نصفه‌نیمه هم اجرا شوند، عاقبت بسیار تیره‌وتاری برای انسان‌ها رقم می‌زنند. مثلاً در یکی از برنامه‌های لوکوبوزیه پیشنهاد شده بود که کارگران کارخانه‌ها و خانواده‌هایشان در خانه‌های سازمانی جداگانه در امتداد شاهراه‌های ارتباطی، از یکدیگر جدا شوند. چنان پیشنهادی از لحاظ نظری یک راه‌حل کارآمد برای رفع

۱. پروت ایگو (Pruitt - Igoe) مجموعه‌های مسکونی در سن لوئیس ایالات متحده بود که از سال ۱۹۵۴ افتتاح شدند و با کامل شدن آن‌ها در سال ۱۹۵۶، کیفیت زندگی در آن‌ها به‌شدت افت کرد. آن مجموعه در دهه ۱۹۶۰ به‌علت فقر، خشونت و تفکیک نژادی‌اش به شهرت بین‌المللی رسیده بود. تمام ۳۳ ساختمان آن طرح را در میانه دهه ۱۹۷۰ با مواد منفجره ویران کردند و طرح مذکور به نماد ناکامی در بازسازی شهری، برنامه‌ریزی سیاست عمومی و مسکن دولتی تبدیل شد. - م.

۲. کابرنی گرین (Cabrini Green) یک طرح مسکن عمومی در شیکاگو (ایالت/ایلی نویرز) بود که بخش‌های مختلف آن در سال‌های ۱۹۵۷، ۱۹۴۲ و ۱۹۶۲ ساخته شد و خشونت و هرج‌ومرج در آن محله‌ها باعث شد که طرح کابرنی گرین به نماد دردسرهای مسکن عمومی در ایالت متحده تبدیل شود. ساختمان‌های آن طرح را یکی پس از دیگری از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱ ویران کردند. - م.



مشکلات حمل و نقل و تولید به نظر می‌رسید، ولی اگر اجرا می‌شد، محیطی آکنده از یأس و خمودگی در کارخانه‌ها و خانه‌ها پدید می‌آورد که عاری از سرزندگی زندگی شهری بود. طرح او تمام جذابیت‌های روش تیلری را داشت و از منطق مشابه با آن پیروی می‌کرد؛ یعنی سازمان‌دهی بهینه نیروی کار را با مقیدکردن جابه‌جایی‌های کارگران به چند حرکت بدنی تکراری به انجام می‌رساند. اصول طراحی سهل و ساده مزارع اشتراکی شوروی، روستاهای اوچاما یا اسکان مجدد در اتیوپی نیز بر همین کوتاه‌بینی‌ها دلالت داشت. مهم‌تر اینکه تمام طرح‌های مذکور برای تسهیل اداره متمرکز تولید و تسلط بر حیات جمعی مردم طراحی شدند.

می‌توان گفت تقریباً تمام نهادهای کاملاً کارکردی و تک‌منظوره، برخی از مشخصه‌های گروه‌های مشاوران یا مؤسسه‌های تحقیقاتی را دارند که عاری از احساس بوده و برای اهداف آزمایشی به کار می‌روند. آن‌ها در حالت حدی به مؤسسات بزرگ سلطه اجتماعی در قرون هجدهم و نوزدهم - از قبیل تیمارستان‌ها، نوانخانه‌ها، زندان‌ها و دارالتأدیب‌ها - نزدیک می‌شوند. به‌قدر کافی با اوضاع چنین نهادهایی آشنا شده‌ایم که بدانیم آن‌ها با گذشت زمان ممکن است در میان بیماران یا زندانیان، نوعی روان‌رنجوری نهادی پدید آورند که با نشانه‌هایی از قبیل دل‌مردگی، گوشه‌گیری، فقدان ابتکار و احساسات خودجوش، فقدان معاشرت و طغیانگری ظاهر می‌شوند. این روان‌رنجوری در واقع، انطباق با محیطی کم‌مایه، بی‌روح، یکنواخت و نظارت‌شده است که در نهایت به تحمیق ساکنان ختم می‌شود. [۱۰]

نکته مهم از این قرار است که طرح‌های تجددگرایی اعلای برای زندگی و تولید مردم، میل به خوارشمردن مهارت‌ها، توانایی‌ها، ابتکارها و روحیات مردمی دارند که همان ذی‌نفعان برنامه‌ها هستند و نوع خفیفی از همین روان‌رنجوری نهادی را به انسان‌ها تحمیل می‌کنند. به تعبیر مطلوبیت‌گرایانه - که همان زبان فهم‌پذیر برای بسیاری از طرفداران متعصب این طرح‌هاست - چنین برنامه‌هایی موجب کاهش «سرمایه انسانی» نیروی کار می‌شوند. محیط‌های پیچیده، متنوع و سرزنده، چنان‌که جیکابز نیز می‌گفت، به پیدایش جمعیت‌های انعطاف‌پذیر، ترمیم‌پذیر و انطباق‌پذیر کمک می‌کنند که از تجربه بیشتر برای رویارویی با چالش‌های تازه و اجرای ابتکار عمل‌ها برخوردارند. ولی محیط‌های تنگ‌اندیش و برنامه‌ریزی‌شده، زمینه‌ساز کاهش مهارت‌ها و نوآوری‌ها و پدیدآمدن جمعیتی هستند که قدرت چاره‌جویی کمتری دارد. وقتی این جمعیت‌های علی‌ل شکل بگیرند، به‌شکلی تلخ، دقیقاً همان ماده اولیه انسانی را فراهم می‌کنند که به نظارت از بالا محتاج است. به‌عبارتی، منطق مهندسی اجتماعی در مقیاس گسترده، چیزی جز پدیدآوردن زیردستانی نبود که

لازم بود کسی از ابتدا تا انتها برای آن‌ها برنامه‌ریزی می‌کرد. البته اگر آن مهندسی اجتماعی مستبدانه نتوانست دنیایی پدید آورد که مطابق تصویر مطلوبش باشد، نباید به اشتباه بیفتیم و فراموش کنیم که آن نگاه قطعاً توانست به بسیاری از ساختارهای قدیمی «وابستگی متقابل و تجربه» آسیب بزند که برای کسب دانش آمیخته، بسیار حیاتی هستند. کولخوزهای شوروی به هیچ وجه انتظارات مسئولان را برآورده نکردند، ولی با کارگران مزارع به‌مثابه دست‌های تکراری کارخانه‌ای - و نه کشاورز - رفتار کردند و باعث نابودی بسیاری از مهارت‌های کشاورزی شدند که رعیت‌ها در آستانه اشتراکی‌سازی از آن‌ها برخوردار بودند. حتی اگر در نظام‌های قدیم، مؤلفه‌های فراوان وجود داشت که مستحق لغو شدن بود (استبدادهای محلی براساس طبقه، جنسیت، سن و تبار)، در کنار آن‌ها خودمختاری نهادی مردم نیز حذف شد. گمان می‌کنم در این زمینه باید قدری در ادعای معروف آنارشیست‌ها تأمل کرد که معتقدند حکومت با قانون قاطع و با نهادهای مرکزی‌اش، ظرفیت‌های فردی برای خودگردانی مستقل را - که البته می‌تواند در خدمت برنامه‌ریزی تجددگرایی اعلان نیز قرار گیرد - تخریب می‌کند. شاید میراث نهادی خود تجددگرایان اعلان نیز کم‌مایه و زودگذر باشد، ولی آن‌ها در هر حال، سرچشمه‌های حدیث‌نفس و ابراز وجود مردم در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به نابودی سوق دادند.

### شکست علم خلاصه‌سازی و جایگاه دانش آمیخته

گفته می‌شود که همه چیز مشمول رهبری حزب است. باین حال، هیچ‌کس مسئول زندگی خرچنگ‌ها و ماهی‌ها نیست و آن‌ها کماکان همگی زنده‌اند. یک روستایی ویتنامی از روستای شوان هوی<sup>۱</sup> مدت چندانی از فروپاشی سیاسی سرنوشت‌ساز سال ۱۹۸۹ - در کشوری که هنوز اتحاد جماهیر شوروی نامیده می‌شد - نگذشته بود که گروهی از کارشناسان اقتصادی گرد هم آمدند تا درباره اصلاحات کشاورزی بحث کنند. اکثر شرکت‌کنندگان طرفدار انحلال تعاونی‌های کشاورزی و خصوصی‌سازی زمین‌ها بودند تا شاید دوباره نسخه پیشرفته‌ای از بخش خصوصی شکل بگیرد که در دهه ۱۹۲۰ جان به در برده بود، ولی در دهه ۱۹۳۰ به دست استالین نابود شد. تقریباً تمام حاضران درباره آنچه روش کولخوزداری بر سر مهارت‌ها، ابتکارها و دانش

1. Xuan Huy village

سه نسل از کشاورزان آورده بود، به شدت افسوس می‌خوردند. آنان وضعیت ناگوار خود را با چین مقایسه می‌کردند که به نظر می‌رسید فقط ۲۵ سال اشتراکی‌سازی در آنجا هنوز مهارت‌های خطرپذیری را در کشاورزانش از بین نبرده است. ناگهان خانمی از نووسیبیرسک<sup>۱</sup> به دیگران نهیب زد: «گمان می‌کنید که مردم روستایی چگونه دوران شصت‌ساله اشتراکی‌سازی را دوام آوردند؟ اگر آن مردم از ابتکار و شوخ‌طبعی خود استفاده نمی‌کردند، از آن دوره سر به سلامت نمی‌بردند! شاید روستاییان به وام و تجهیزات نیاز داشته باشند، ولی در ذوق و ابتکار ایشان هیچ کم‌وکاستی وجود ندارد.» [۱۱]

علی‌رغم شکست‌های چندجانبه اشتراکی‌سازی به نظر می‌رسد ساکنان کولخوزها روش‌ها و ابزارهایی یافته بودند تا حداقل آن اوضاع را به سر کنند و دوام بیاورند. نباید فراموش کرد که نخستین واکنش مردم به اشتراکی‌سازی در دهه ۱۹۳۰، مقاومت جدی و حتی شورش بود. وقتی آن مقاومت شکسته شد، باقی‌ماندگان انتخاب دیگری جز اطاعت از قواعد بیرون نداشتند. مردم به‌ندرت می‌توانستند اقتصاد دستوری روستایی را نوعی توفیق محسوب کنند، ولی آنچه را که لازم بود انجام دادند تا حداقل سهمیه‌های لازم را برآورده سازند و از بقای اقتصادی خود مطمئن شوند.

یکی از نشانه‌های این‌گونه سرهم‌بندی‌ها را که تحمل شد و الزامی نیز بود، شاید بتوان از مطالعه موردی یک کارخانه در آلمان شرقی فهمید که قبل از فروپاشی دیوار برلین در ۱۹۸۹ انجام شد. [۱۲] هر کارخانه‌ای به‌شدت در تنگنا گذاشته می‌شد تا سهمیه‌های تولید را که لازمه تمام پاداش‌ها بود، برآورده سازد، درحالی‌که تمام ماشین‌آلات فرسوده بودند، مواد اولیه نامرغوب بودند و قطعات یدکی وجود نداشت. دو کارمند در آن اوضاع دشوار علی‌رغم جایگاه عادی خود در سلسله‌مراتب اداری، از بنگاه خود جدا نشدنی بودند. یکی از آنان آچارفرانسه‌ای بود که راه‌حل‌های کوتاه‌مدت برای سرپانگه‌داشتن ماشین‌ها را می‌دانست و می‌توانست کاستی‌های تولید را اصلاح یا پنهان سازد و در مصرف مواد اولیه صرفه‌جویی کند. کارمند دوم اهل زدوبند و فردی پشت‌هم‌انداز بود که یافتن لوازم‌بدکی، ماشین‌آلات و مواد اولیه، و خرید و معاوضه آن‌ها را انجام می‌داد که در غیراین صورت، از راه‌های رسمی و بموقع فراهم نمی‌شد. کارخانه برای تسهیل در کارهای آن پشت‌هم‌انداز، به‌طور مداوم منابع مالی خود را برای انبارکردن برخی کالاهای فاسدناشدنی از قبیل پودر

۱. نووسیبیرسک (Novosibirsk) شهری در سیبری روسیه در دو سوی رودخانه اوب (Ob) است که جمعیتش در سال ۲۰۱۲ حدود ۱/۵ میلیون نفر بود. - م.

صابون، لوازم آرایشی، کاغذ مرغوب، نخ، شراب مرغوب، دارو و لباس‌های مدر روز صرف می‌کرد. وقتی به نظر می‌رسید که کارخانه به علت فقدان یک سوپاپ مهم یا یکی از قطعات ماشین‌ها از رسیدن به سهمیه‌های تولید بازمی‌ماند، آن دو کارمند که دلال‌هایی کاربلد بودند، سرتاسر کشور را زیرورو می‌کردند و خودروهای کوچک را با کالاهای پاپایای پر می‌کردند تا نیازها را برطرف کنند. وظایف آن دو به هیچ‌وجه در جدول تشکیلات سازمانی کارخانه قید نشده بود، ولی بقای کارخانه بیشتر به مهارت‌ها، دانایی‌ها و تجربه آن‌ها وابسته بود تا به کارکنان دیگر. به این ترتیب، یکی از مؤلفه‌های اصلی در نظام اقتصادی برنامه‌ریزی متمرکز، همواره به شیوه غیررسمی یعنی با دانش آمیخته تضمین می‌شد.

مواردی از قبیل آنچه گفتیم، استثنا نیستند و به ما نشان می‌دهند که نظم اجتماعی تحمیل شده در طرح‌های مهندسی اجتماعی، خواه‌ناخواه به غفلت از مؤلفه‌هایی می‌انجامد که برای کارکرد عملی آن طرح‌ها ضروری است. اگر قرار بود آن کارخانه‌ها فقط مطابق محدودیت‌های وظایف و نقش‌های تصریح شده در آن طراحی‌های ساده کار کنند، به سرعت به تعطیلی کشیده می‌شدند. نظام‌های اقتصادی دستوری و اشتراکی تقریباً در همه جا و همیشه به لطف بداهه‌ها و ابتکارهای پراکنده نظام اقتصادی غیررسمی بود که لنگان‌لنگان مسیری خارج از خلاصه‌سازی‌های طرح‌های دولتی را طی می‌کردند.

به تعبیری دیگر، تمام نظام‌های نظم رسمی از نوع مهندسی اجتماعی، در واقع، خرده‌نظام‌هایی از یک نظام بزرگ‌تر بودند که در نهایت، اگر نگوئیم طفیلی‌اش محسوب می‌شدند، حداقل به آن وابسته بودند. این خرده‌نظام به فرایندهای متنوعی متکی است که اغلب غیررسمی و از پیش موجود هستند و آن نظام به تنهایی قادر به ایجاد یا حفظ آن‌ها نیست. هرچه نظم رسمی، خلاصه‌وارتر، توخالی‌تر و ساده‌شده‌تر باشد، انعطاف‌پذیری‌اش کمتر است و بیشتر در معرض اختلالات و آشفتگی‌های بیرون از قلمرو شاخص‌های محدود خود قرار می‌گیرد. این تحلیل درباره تجدیدگرایی اعلا شاید سپس شاهدهی بر دست نامرئی هماهنگی بازار باشد که نقطه مقابل نظام اقتصادی متمرکز است. باین حال، لازم است در تشخیص خودمان بسیار محتاط باشیم. بازار نیز علی‌رغم آنکه برای عوامل خود آزادی عمل فراهم می‌کند، خود یک نظام هماهنگی منصوب و رسمی است و به این ترتیب، به یک نظام بزرگ‌تر از روابط اجتماعی وابسته است که تأیید خود را از محاسبات بازار نگرفته و بازار قادر به ایجاد یا حفظ آن نیست. در این زمینه علاوه بر مؤلفه‌های آشکار قرارداد و حقوق مالکیت که به ذهنم می‌رسد، قوای قهری دولت نیز برای



البته حداقل به چهار دلیل باید این نكوهش فراگیر را - به ویژه در مورد نظام‌های اجتماعی - تعدیل کنیم. نخست و مهم‌تر از همه اینکه نظم‌های اجتماعی طراحی شده برای نشستن به جای نظم سنتی، معمولاً چنان ناعادلانه و سرکوبگر بودند که تقریباً هر نظم جدیدی نسبت به آن‌ها برتر می‌نمود. دوم اینکه معمولاً مهندسی اجتماعی تجددگرایی اعلا در لباس مبدلِ برابری طلبی و مفاهیم رهایی‌بخش عرضه می‌شد: برابری در محضر قانون، حقوق شهروندی برای همه، حقوق معاش، سلامت، آموزش و سرپناه. در وعده‌ها و مرام بسیار جذابِ تجددگرایی اعلا گویی وانمود می‌شد که حکومت، مزایای پیشرفت فناوریانه را در دسترس تمام شهروندان قرار خواهد داد.

دو علت دیگر برای ملایم‌تر کردن سرزنش این گونه طرح‌ها، کمتر به عواقب بالقوه مخرب آن‌ها و بیشتر به ظرفیت انسان‌های عادی در تعدیل شرایط بیرونی یا در نهایت، ساقط کردن چنین برنامه‌هایی مربوط می‌شود. هر جا که نهادهای مؤثر و انتخابی وجود داشتند، قدری انطباق‌چاره‌ناپذیر می‌نمود. ولی حتی در غیاب این نهادها هم جالب است که چگونه مقاومت سرسختانه و روزمره شهروندان، مسئولان را به وانهادن یا بازسازی طرح‌ها ناچار کرد. البته، هر برنامه تجددگرایی اعلا، در صورت وجود فرصت و مجال کافی می‌تواند با اقدام و تجربه مردم، کاملاً بازسازی شود. مزاح اشتراکی شوروی که افراطی‌ترین مورد به حساب می‌آیند، بالاخره همان‌قدر با ظرفه‌رفتن از کار و مقاومت ساکنان کولخوزها به زانو درآمدند که با گذار سیاسی در مسکو.

بدون آنکه بخواهم مزایای بی‌چون و چرای تقسیم‌کار یا همکاری سلسله‌مراتبی را در ایفای برخی وظایف انکار کنم، بد نیست مصادیقی از نهادهایی را برشمارم که برخلاف ویژگی‌های مزبور، چندکارکردی،<sup>۱</sup> انعطاف‌پذیر، متنوع و انطباق‌پذیر هستند یا به عبارتی، نهادهایی هستند که به دست توانای دانش آمیخته شکل گرفته‌اند. وقتی می‌بینیم کسانی که در نظام‌های مقید نظم رسمی گرفتار شده‌اند، به‌طور مداوم و به‌نفع خود تلاش می‌کنند تا آن نظام‌ها را متنوع‌تر سازند، در واقع، نشانه‌ای از فرایند متداول «اهلی‌سازی اجتماعی»<sup>۲</sup> را دیده‌ایم. دومین نشانه، جاذبه اجتماعی خودمختاری و تنوع است که مثلاً در محبوبیت محلات چندمنظوره در بحث‌های جیکابز و در تداوم همیشگی جذابیت خویش‌فرمایی<sup>۳</sup> آشکار است.

تنوع و برخی قالب‌های پیچیدگی، صرف‌نظر از جذاب‌بودن، مزایای دیگری هم دارند. اکنون می‌دانیم که این مزایا در نظام‌های طبیعی، چندوجهی هستند.

1. multifunctional
2. social domestication
3. self-employment

جنگل‌های کهن‌سال، کشت چندمحصولی و کشاورزی با گونه‌هایی که به‌طور طبیعی تلقیح می‌شوند، شاید در کوتاه‌مدت به‌اندازه جنگل‌های تک‌گونه‌ای و مزارع تک‌گونه‌ای یا گونه‌های پیوندی همسان، بهره‌ور نباشند، ولی به‌شدت پایدارتر و خودکف‌تر هستند، در برابر بیماری‌های همه‌گیر و تنش‌های محیطی مقاومت بیشتری دارند و برای بهبود به مداخلات بیرونی بسیار کمتری نیاز دارند. هر بار که «سرمایه طبیعی»<sup>۱</sup> از قبیل ذخایر ماهیان وحشی یا درختان کهن‌سال جنگلی را با چیزی عوض می‌کنیم که شاید بتوان آن را «سرمایه طبیعی پرورشی»<sup>۲</sup> نامید (مواردی از قبیل مزارع پرورش ماهی و مزارع چوب)، به‌سهولت در تصرف و به بهره‌وری سریع دست می‌یابیم، ولی این دستاوردها به‌بهای افزایش هزینه‌های احیای محیط و کاهش «وفور، انعطاف‌پذیری و پایداری در طبیعت» حاصل می‌شود. [۱۴] اگر چالش‌های زیست‌محیطی در این منظومه‌های طبیعی، ملایم و پیش‌بینی‌پذیر باشند، آنگاه برخی ساده‌سازی‌های جزئی نیز نسبتاً باثبات خواهد بود. [۱۵] با این حال، با ثابت‌بودن بقیه شرایط، کاهش تنوع سرمایه طبیعی در شیوه‌های پرورشی به‌معنای افزایش آسیب‌پذیری و ناپایداری خواهد بود. مشکل از این قرار است که هزینه‌های بیرونی<sup>۳</sup> در اکثر نظام‌های اقتصادی مدت‌ها قبل از آنکه هر فعالیت سودآوری‌اش را (به‌معنای کوتاه‌بینانه سودوزیان) از دست بدهد، انباشته شده‌اند.<sup>۴</sup>

گمان می‌کنم می‌توان شواهد مشابهی را درباره نهاد‌های انسانی ارائه کرد؛ شواهدی که تباین‌شکنندگی نهاد‌های صلب، تک‌منظوره و متمرکز را با انطباق‌پذیری قالب‌های اجتماعی انعطاف‌پذیرتر، چندمنظوره و غیرمتمرکز نشان می‌دهد. تا وقتی محیط یک نهاد، محیطی تکراری، باثبات و پیش‌بینی‌پذیر باشد، مجموعه‌ای از اقدامات عادی و ثابت می‌تواند کاملاً مؤثر واقع شود. ولی چنین وضعیتی در اکثر نظام‌های اقتصادی و مناسبات انسانی نادر است و هنگامی که اوضاع محیط ناگهان یا به‌شدت تغییر کند، اقدامات عادی ممکن است ضدمولد شوند. بقای بلندمدت برخی نهاد‌های انسانی - از قبیل خانواده، جامعه محلی کوچک، مزرعه کوچک، بنگاه‌های خانوادگی در بعضی کسب‌وکارها - تا اندازه‌ای مدیون انطباق‌پذیری آن‌ها به هنگام دگرگونی اوضاع است. بی‌تردید این نهاد‌های کوچک، بی‌نهایت وفق‌پذیر هستند، و بارها پیش‌بینی فروپاشی حتمی آن‌ها نقش برآب شده است.

1. natural capital

2. cultivated natural capital

3. external costs

۴. از جمله این هزینه‌های بیرونی می‌توان به آلودگی آب و هوا، اتمام منابع تجدیدنپذیر و کاهش تنوع زیستی اشاره کرد. - م.

مزرعه کوچک خانوادگی، به علت نیروی کار انعطاف پذیرش (که بهره برداری از کار فرزندان را نیز شامل می شود)، ظرفیتش در تغییر دادن محصولات یا احشام، و میل به متنوع سازی مخاطرات، موفق شده است در کشورهایی با شرایط کاملاً رقابتی دوام بیاورد، در حالی که بسیاری از شرکت ها و مزارع حکومتی عظیم با برخورداری از وام های کلان، و در شرایط کاملاً مکانیزه و تخصصی از پای درآمده اند. [۱۶] در بخشی از نظام اقتصادی [کشاورزی] که دانش محلی، واکنش سریع به آب و هوا و وضعیت محصول، و هزینه های بالاسری اندک (کوچک بودن مقیاس)، نقشی مهم تر از نقش همان عوامل در صنایع کارخانه ای بزرگ دارند، مزرعه خانوادگی مزایای چشمگیری دارد.

تنوع حتی در سازمان های بزرگ هم موجب بهبود ثبات و انعطاف پذیری می شود. یک شهر تک محصولی - مثلاً گل سرسبد فولادسازی استالینی یعنی ماگنیتوگورسک<sup>۱</sup> - وقتی فناوری اش از قافله عقب بیفتد، آسیب پذیر می شود و به تولیدات تخصصی تری نیاز خواهد داشت، در حالی که یک شهر فاقد تخصص با صنایع متعدد و نیروی کار پراکنده می تواند تکانه های بزرگ تری را به سلامت پشت سر بگذارد. مایه تعجب مردم است که راهبردهای پیچیده و اغلب کم درآمد معیشتی در صنعتی ترین کشورها هنوز شایع و بسیار اثرگذار هستند؛ راهبردهایی مبتنی بر تدارک شخصی و فارغ از حساب و کتاب های رسمی که تقریباً در اکثر قالب های حسابداری اقتصادی دیده نمی شوند. [۱۷] بنگاه های خانوادگی نسبتاً پیچیده / امیلیا روماننا<sup>۲</sup> در ایتالیا نیز به همین ترتیب به توفیق رسیده اند و نسل های پی در پی به علت شبکه های روابط متقابل، انطباق پذیری و نیروی کار بسیار ماهر و متعهد توانسته اند در بازار جهانی به شدت رقابتی منسوجات دوام بیاورند. آن بنگاه های خانوادگی در عین حال، با جامعه محلی درهم تنیده اند، با آن آشنایی دقیق دارند و جامعه محلی ایشان سابقه چند قرن زندگی با همدستی و مهارت های مدنی دارد. [۱۸] این بنگاه ها و جوامع پراکنده ای که بنگاه ها به آن ها وابسته اند، روز به روز کمتر به بازمانده های باستانی شبیه به نظر می رسند و برعکس بیشتر به قالب هایی از کسب و کار می نمایند که به بهترین شکل با سرمایه داری پساصنعتی متناسب هستند. حتی در محدوده های تنگ رقابت مدنی بازار در جوامع صنعتی لیبرال، شواهد به نفع واحدهای چندظرفیتی، انطباق پذیر و کوچک، بیش از شواهدی است که هر طرفدار تجددگرایی در دهه ۱۹۲۰ می توانست تصور کند. وقتی این نهادهای چندظرفیتی را با معیارهای فراگیرتر بسنجیم، شواهد حتی

۱. ماگنیتوگورسک (Magnitogorsk) شهری صنعتی در جنوب شرقی کوه های اورال و کنار رودخانه اورال با جمعیت حدود چهارصد هزار نفر است. - م.

2. Emilia-Romagna



قاطع‌تر می‌شود. بخش اعظم بحث در این مقیاس، به موضوعی مربوط است که پیش‌تر هم مطرح کردیم: این‌گونه نهادها بیشتر مایهٔ پروبال‌گرفتن چه آدم‌هایی می‌شوند؟ کسی بهتر از توماس جفرسون در ستایش خود از کشاورزان خرده‌مالک، پیوند بین کسب‌وکار و مهارت‌های سیاسی را ثابت نکرده است. جفرسون معتقد بود خودمختاری و مهارت‌های لازم برای زراعت مستقل باعث شد شهروندانی پرورش یابند که عادت تصمیم‌گیری مسئولانه داشتند، به‌قدری دارایی داشتند که به جامعه وابسته نباشند و سنت استدلال و گفت‌وگو با سایر شهروندان را در پیش بگیرند. خرده‌مالک بودن به‌طور خلاصه نوعی زمینهٔ کارآموزی عالی برای شهروندی مردم‌سالارانه بود.

می‌توان آزمون مشابهی را برای هر شکل از زندگی اجتماعی که برنامه‌ریزی شده، ساختگی و مقرراتی باشد، به کار برد: این قالب تا چه اندازه بهبود مهارت‌ها، دانش و مسئولیت مردم را نوید می‌دهد؟ در زمینهٔ محدودتر نهادی، موضوع از این قرار است که چنان قالبی تا چه حد نمایانگر ارزش‌ها و تجربه‌های مردمی است که اجزای سازندهٔ جامعه هستند. هدف در هریک از این آزمون‌ها، تمیز قائل شدن بین وضعیت‌های «کنسرو شده»، یعنی وضعیت‌هایی که مجال اندک یا هیچ برای جرح و تعدیل فراهم می‌کنند و وضعیت‌هایی است که از پیشرفت و کاربرد دانش آمیخته استقبال می‌کنند.

یک مثال مختصر در مقایسهٔ مراسم بزرگداشت جنگ می‌تواند آموزنده باشد. اگر قرار باشد مراسم بزرگداشت جنگ ویتنام در واشینگتن دی. سی. برحسب تعداد حاضران قضاوت شود، یکی از موفق‌ترین موارد بزرگداشت جنگ بوده است. آن مراسم که حاصل طرح مایا لین<sup>۱</sup> است، صرفاً شامل حضور در یک مکان است که به آرامی در میان یک دیوار دراز، کوتاه و سیاه از سنگ سیاه، پیچ‌وتاب می‌خورد و نام‌های سربازان کشته‌شده در جنگ را روی آن نوشته‌اند. اسامی نه براساس الفبایی یا برحسب واحد نظامی، بلکه براساس تقویم مرگ تنظیم شده‌اند. پس نام افرادی که در یک روز و یک نبرد کشته شده‌اند، در کنار هم دیده می‌شود. [۱۹] ولی علاوه بر این موارد، هیچ حرفی - خواه شفاهی و خواه مکتوب - دربارهٔ خود جنگ در آن مراسم دیده نمی‌شود که با توجه به شکاف‌ها و اختلاف‌نظرهای آشکار سیاسی دربارهٔ جنگ ویتنام، اصلاً عجیب نیست. [۲۰] ولی مهم‌تر از این نکته، شیوهٔ اثرگذاری بزرگداشت جنگ ویتنام بر بازدیدکنندگان، به‌ویژه بر کسانی است که برای ادای احترام و زنده‌کردن خاطرهٔ یک فرمانده یا یک عزیز به آنجا می‌آیند. آن‌ها نام‌های

1. Maya Lin

حک شده بر دیوار را لمس می‌کنند، با فشار دادن کاغذ روی سنگ‌ها، نقش برجسته نام عزیزان خود را روی کاغذ می‌سازند و کارهای دستی و هنری و یادگاری از خود در آنجا به جا می‌گذارند: همه چیز از شعر گرفته تا کفش‌های پاشنه‌بلند زنانه، یک شیشه نوشیدنی یا یک دست ورق پوکر کامل که ورق‌های تک را روی آن چیده‌اند. تعداد این یادگارها به قدری زیاد است که یک موزه برای نگهداری آن‌ها ساخته‌اند. صحنه بازدید کثیری از مردم که در کنار دیوار جمع شده‌اند و نام‌های عزیزان خود را که در یک جنگ کشته‌اند، لمس می‌کنند، توجه هر ناظری را - صرف‌نظر از جایگاهش - به سوی خود دیوار منحرف می‌کند. گمان می‌کنم که بخش ارزشمندی از قدرت نمادین در هر مراسم یادبود، ظرفیت گرامیداشت درگذشتگان با وضعیتی گشاده و صریح است که بازدیدکنندگان را قادر سازد برداشتهای خود، گذشته خود و خاطرات خود را در آن مراسم زنده کنند. مراسم بزرگداشت برای اینکه به معنای واقعی کلمه محقق شود، نیاز به مشارکت دارد. گرچه کسی نمی‌تواند این مراسم را با آزمایش رورشاخ<sup>۱</sup> مقایسه کند، چنان مراسمی در حال، معنای خود را به همان اندازه که از اثرگذاری بر بازدیدکنندگان به دست می‌آورد، از آن چیزهایی نیز کسب می‌کند که شهروندان به مراسم وارد می‌کنند.

مراسم بزرگداشت قربانیان ویتنام را با یک گرامیداشت آمریکایی بسیار متفاوت درباره جنگ مقایسه کنید: مجسمه‌ای که برافراشته شدن پرچم آمریکا را در نشست سران متفقین در مونت سوریباجی<sup>۲</sup> بر فراز آیوجیما (جنگ جهانی دوم) به تصویر می‌کشد. مجسمه آیوجیما مشخصه ویژه‌ای دارد و با یادآوری آخرین لحظه پیروزی ارزشمندی که به بهای جان هزاران انسان به دست آمد، آشکارا حالت حماسی دارد. حالت وطن‌پرستانه مجسمه (که در پرچم نمایان شده است)، اشاره‌اش به پیروزی، ابعادی که بزرگ‌تر از مقیاس‌های زنده است، و مضمون تلویحی اتحاد متفقین در آن پیروزی، مجال اندکی برای بیننده باقی می‌گذارد تا در ذهن خود جولان دهد. با توجه به اتفاق نظر همگان درباره ماهیت آن جنگ - به ویژه از دید آمریکایی‌ها - اصلاً تعجب‌آور نیست که بنای یادبود آیوجیما باید عظیم بود و پیام خود را به‌صراحت عرضه می‌کرد. مجموعه یادبود آیوجیما گرچه «کنسروشده» نیست،

۱. آزمایش رورشاخ (Rorschach) یک آزمون روان‌شناختی است که در آن برداشت ذهنی افراد از چند طرح جوهری چاپ‌شده را ثبت کرده و سپس با استفاده از تفسیرهای روان‌شناسانه، الگوریتم‌های پیچیده یا هر دو تحلیل می‌کنند. از این آزمون گاهی برای بررسی ویژگی‌های شخصیتی و کارکردهای عاطفی افراد استفاده می‌شود. - م.  
۲. مونت سوریباجی (Mount Suribachi) کوهی به بلندی ۱۶۹ متر در قسمت انتهای جنوب غربی جزیره آیوجیما ژاپن (Iwo Jima) در اقیانوس آرام است و به‌علت شبیه‌بودن شکل کوه به هاوآن، سوریباجی نامیده شده است. - م.

مانند اکثر یادبودهای جنگ، به شکلی نمادین خودبسند است. بازدیدکنندگان از آن بنا می‌توانند با حیرت به تماشا بایستند و به تصویری خیره شوند که به واسطهٔ عکس‌ها و مجسمه‌ها به یکی از نمادهای مجازی جنگ در اقیانوس آرام تبدیل شده است، ولی ایشان به جای تکمیل پیام بنا، صرفاً پیام آن را دریافت می‌کنند. [۲۱]

یک نهاد، قالب اجتماعی یا شرکت که بخش عمدهٔ شکل خود را از دانش آمیختهٔ متطوراً مردم بگیرد - مردمی که در آن دانش آمیخته مشارکت می‌کنند - به همین علت باعث رشد دامنهٔ تجربه و مهارت‌های مردم می‌شود. چنان‌که در آن نصیحت معروف شنیده‌ایم: «قبل از آنکه فرصت از دست برود، از سرمایه‌ها استفاده کن»؛ هر نهاد سازگار با دانش آمیخته، در واقع، علاوه بر کاربرد یک کالای اجتماعی ارزشمند، موجب بازسازی آن نیز می‌شود. البته، واضح است که این معیار نمی‌تواند یک محک منحصر به فرد و مناسب برای تمام قالب‌های اجتماعی باشد. هر قالب اجتماعی نوعی برساختهٔ «تصنعی» برای برآورده کردن فلان هدف انسان‌هاست. وقتی آن هدف کاملاً تنگ‌اندیشه‌انه، ساده و در گذر زمان ثابت باشد، ممکن است رویه‌های عادی سلسله‌مراتبی و مدون در کوتاه‌مدت به خوبی برای آن جواب دهند و حتی مؤثرترین رویه‌ها باشند. ولی حتی در چنان حالت‌هایی باید دربارهٔ هزینه‌های انسانی رویه‌های تکراری و ملال‌آور انسانی هشیار باشیم و بدانیم که ممکن است انسان‌ها علیه عملکرد تکراری و طوطی‌وار به مقاومت روی بیاورند.

برخلاف حالت قبلی وقتی کیفیت یک نهاد و محصول آن به مشارکت مشتاقانهٔ مردم وابسته باشد، آنگاه یک محک معتبر معنی پیدا می‌کند. مثلاً در حوزهٔ ساخت مسکن، توفیق طرح‌ها را نمی‌توان جدا از نظر ساکنان این خانه‌ها ارزیابی کرد. آن برنامه‌ریزان مسکن که تنوع سلیقه‌های انسانی و تغییرات حتمی (ولی پیش‌بینی‌پذیر) در شکل خانواده‌ها را در نظر می‌گیرند، از ابتدا با فراهم کردن طرح‌های انعطاف‌پذیر و برنامه‌های انطباق‌پذیر در معماری خود، چنان تغییراتی را وارد می‌کنند. به همین ترتیب، سازندگان محله‌ها گونه‌هایی از تنوع و پیچیدگی را در کار خود وارد می‌کنند که باعث اطمینان از سرزندگی و دیرپایی محله‌ها شوند. علاوه بر این، کسانی که اختیارات برنامه‌ریزی منطقه‌بندی شهری را دارند، وظیفهٔ خود را صرفاً مطمئن شدن از کنار آمدن محله - به‌رغم همهٔ مشکلات - با قالب‌های طراحی خودشان نمی‌دانند. می‌توان تصور کرد که بسیاری از انواع نهادها، اعم از مدرسه‌ها، پارک‌ها، زمین‌های ورزش، انجمن‌های شهری، شرکت‌های کسب‌وکار، خانواده‌ها و حتی دستگاه‌های برنامه‌ریزی، همگی با همین دیدگاه ارزیابی شوند.

شمار چشمگیری از نهادها در مردم‌سالاری‌های آزاداندیش مدت‌هاست که چنین قالبی را برگزیده‌اند و می‌توانند الگویی برای ساختن و تربیت نهادهای جدید باشند. ممکن است کسی بگوید که خود مردم‌سالاری مبتنی بر فرضی است که طبق آن دانش آمیخته شهروندان باید همواره واسطه‌ای برای تعدیل و تغییر قوانین و سیاست‌های کشور باشد. حقوق عرفی<sup>۱</sup> - به مثابه یک نهاد - ماندگاری و دیرپایی خود را مدیون این حقیقت است که همچون یک سند نهایی از قواعد حقوقی نیست، بلکه مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها برای انطباق مداوم با اصول متنوع در شرایط تازه است. در نهایت، زبان - یعنی شاخص‌ترین در میان نهادهای انسانی - بهترین الگویی است که به مثابه ساختار معنارسانی و پیوستگی انسان‌ها نشان می‌دهد هیچ‌گاه ساکن نیست و همواره بداهه‌ها و ابداعات تمام اهل زبان را می‌پذیرد.





یادداشت‌ها





## فصل یکم: طبیعت و مکان

1. Henry E. Lowood, "The Calculating Forester: Quantification, Camera Science, and the Emergence of Scientific Forestry Management in Germany," in Tore Frangmyr, J. L. Heilbron, and Robin E. Rider, eds., *The Quantifying Spirit in the Eighteenth Century* (Berkeley: University of California Press, 1991), pp. 315-42.

۲. عجیب‌ترین استثنا را می‌توان توجه دربار به تأمین «شکارگاه‌های اشرافی» - از قبیل شکار گوزن، گراز نر و روباه - و به این ترتیب، حفاظت از زیستگاه این حیوانات دانست. البته، مبادا کسی گمان کند که چنان گرایشی در زمرة علائق غالب پیشاتجدد بوده است، زیرا باید به یاد داشته باشیم که «فرمانروایان مطلقى» از قبیل اریش هونکر، نیکولا چاوشسکو، گنورگی ژوکوف، ولا دیسلاو گومولکا و مارشال تیتو در دوران معاصر نیز به این تفریح علاقه داشته‌اند.

3. John Evelyn, *Sylva, or A Discourse of Forest Trees* (London, 1664, 1679), p. 118, cited in John Brinckerhoff Jackson, *A Sense of Place, a Sense of Time* (New Haven: Yale University Press, 1994), pp. 97-98.

۴. *راماچاندر اگوها* به من تذکر داد که فعل «نادیده‌گرفتن» در اینجا ناکافی است، زیرا حکومت به‌طور معمول در صدد سلطه، نظارت و فرونشاندن فعالیت‌هایی بود که با سیاست‌های مدیریتی‌اش در تعارض بودند. بخش بزرگی از معلومات اولیه‌ام در تاریخ جنگل‌داری را (که قبول دارم معلومات اندکی است)، مدیون *اگوها* و این دو کتابش هستم:

Ramachandra Guha, *The Unquiet Woods: Ecological Change and Peasant Resistance in the Himalaya* (Berkeley: University of California Press, 1989), and, with Madhav Gadgil, *This Fissured Land: An Ecological History of India* (Delhi: Oxford University Press, 1992). For an evocative and wide-ranging exploration of the changing cultural meaning of the forest in the West, see Robert Pogue Harrison, *Forests: The Shadow of Civilization* (Chicago: University of Chicago Press, 1992).

5. Harrison, *Forests*, p. 12 1.

۶. این مورد آخر، نوعی تحریف اصل *هایزنبرگ* بوده است. به‌جای تغییر دادن پدیده‌ای که در خلال عمل «مشاهده»، دیده می‌شود (به‌گونه‌ای که حالت آن پدیده پیش از مشاهده در اصل ناشناخته باشد)، عمل مشاهده (غیر بی‌طرفانه) را در این حالت به تغییر دادن پدیده مورد نظر در گذر زمان تغییر داده‌اند، به‌گونه‌ای که بهتر به تصویر خلاصه‌شده و انتزاعی که مطابق دیدگاه ناظر بوده است، شبیه گردد.

7. See Keith Tribe, *Governing Economy: The Reformation of German Economic Discourse, 1750-1840* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988). Michel Foucault under the (misleading) heading of "police state" (from *Polizeiwissenschaft*) in his lectures on "governmentality," delivered at the Collège de France. See Graham Burchell, Colin Gordon, and Peter Miller, eds., *The Foucault Effect: Studies in Governmentality* (London: Harvester Wheatsheaf, 1991), especially chap. 4.

۸. *ژان باپتیست کولبرت* در اواخر قرن هفدهم برنامه‌های گسترده‌ای برای «عقلانی‌سازی» اداره جنگل‌ها در سر داشت تا علاوه بر جلوگیری از قاچاق شکار، درآمدهای مطمئن‌تر از محل جنگل‌ها را میسر سازد. به



همین دلیل بود که قطعات جنگلی نظارت‌شده را توصیه کردند «به طوری که رشد آن‌ها منظم و نظارت بر آن‌ها آسان باشد». ولی علی‌رغم این ابتکار عمل، تا سال ۱۸۲۰ چیزی از آن برای فرانسه حاصل نشد تا اینکه فنون آلمانی‌ها به فرانسه وارد شدند:

Peter Sahlins, *Forest Rites: The War of the Demoiselles in Nineteenth-Century France*, Harvard Historical Studies no. 115 (Cambridge: Harvard University Press, 1994).

9. Lowood, "The Calculating Forester," p. 338.

۱۰. فنون مختلفی آزمایش شد که شامل بریدن یک درخت واقعی به قطعات ریزتر و سپس کنارهم قراردادن آن‌ها برای یافتن حجم درخت، یا انداختن درخت در ظرفی به حجم معلوم و افزودن آب برای پی بردن به حجمی از ظرف بود که با درخت پر نشده بود.

۱۱. چارچوب مطلوبیت گرایانه را در اصل برای تأکید بر «اهداف» محاسبه‌پذیر دیگری از جنگل به کار می‌بردند (مثلاً جمعیت شکار، الواری با کیفیت برای تهیه دیرک، یا مساحت چرای دام). وقتی چند نهاد ناظر بر جنگل‌ها، دستور کار مطلوبیت‌گرایانه متعارض داشته باشند، ممکن است زمینه ناهماهنگی و مجال اقدام برای جمعیت محلی پدید آید:

K. Sivaramakrishnan, "Forests, Politics, and Governance in Bengal, 1794- 1994" (Ph.D. diss., Department of Anthropology, Yale University, 1996).

۱۲. وسوسه شده‌ام که بگویم دیدگاه حکومت درباره بهره‌برداری از جنگل‌ها ممکن است دامنه‌دارتر و درازتر از دیدگاه بنگاه‌های خصوصی باشد، زیرا آن بنگاه‌ها گاهی جنگل‌های کهن سال را قطع می‌کنند و سپس زمین‌های جنگلی را می‌فروشند یا آن‌ها را به حکومت پس می‌دهند تا از مالیات معوق سال‌های قبل بگریزند (چیزی که مثلاً در قطع کامل درختان جنگلی در میدوست علیا در ابتدای قرن بیستم در ایالات متحده رخ داد). مشکل از این قرار است که حکومت نیز در هنگام جنگ یا بحران‌های مالی معمولاً همین دیدگاه کوتاه‌نگرانه را در پیش می‌گیرد.

13. Lowood, "The Calculating Forester," p. 341. See also Harrison, *Forests*, pp. 122-23.

۱۴. شبیه‌سازی‌های اخیر از موجودی ژنتیک درختان با هدف تولید اعضای یکدست از لحاظ ژنتیکی در هر گونه از درختان، گام تأسفاتر دیگری در جهت یکدستی و سلطه بر طبیعت است.

۱۵. یکی از ابداعاتی که از دل این آزمایش‌ها بیرون آمد، «گردش مالی» بود. توجه دقیق به سرعت رشد سالانه در کل دوره عمر یک تک‌گونه و دانش دقیق‌تر درباره درآمد الوار باعث شد که جنگل‌داران دقیق‌تر بتوانند نقطه یا زمانی را محاسبه کنند که ارزش افزوده یک سال بیشتر رشدکردن، از ارزش افزوده کاشت درختان جدید (پس از کسر هزینه‌های مستهلک‌شده قطع و کاشت درختان قبلی) بیشتر بود. البته، چنان پیش‌بینی‌هایی با مقایسه‌هایی ممکن می‌شد که با فرض همگن‌بودن واحدهای الوار و قیمت‌های بازار انجام می‌شدند.

۱۶. واژه «بازطراحی‌شده» از این منبع اقتباس شد:

Chris Maser's valuable book, *The Redesigned Forest* (San Pedro: R. and E. Miles, 1988).

بخش اعظم بحث‌های منبع بالا را می‌توان از مخالفت‌هایی استنتاج کرد که او در عناوین بخش‌های نخستین از کتابش آورده است: «طبیعت جنگل را به‌مثابه یک آزمایش از نوع پیش‌بینی‌ناپذیری طراحی کرده است... ولی ما تقلاً می‌کنیم که جنگل منظم طراحی کنیم»؛ «طبیعت جنگلی با روندهای بلندمدت طراحی کرده است... ولی ما می‌خواهیم جنگلی با قطعیت کوتاه‌مدت طراحی کنیم»؛ «طبیعت

جنگلی با تنوع خیره‌کننده ساخته است ... ما می‌خواهیم جنگلی با یکدستی و همگونی ساده‌انگارانه پدید آوریم؛ «طبیعت جنگلی با فرایندهای درهم‌تنیده طراحی کرده است ... ما تلاش می‌کنیم جنگلی مبتنی بر محصولات جدا از یکدیگر طراحی کنیم».

17. See, for example, Honor de Balzac's *Les paysans* (Paris: Pleiades, 1949); E. I. Thompson, *Whigs and Hunters: The Origin of the Black Act* (New York: Pantheon, 1975); Douglas Hay, "Poaching on Cannock Chase," in Douglas Hay et al., eds., *Albion's Fatal Tree* (New York: Pantheon, 1975); and Steven Hahn, "Hunting, Fishing, and Foraging: Common Rights and Class Relations in the Postbellum South," *Radical History Review* 26 (1982): 37-64. For an apposite German case, see one of Karl Marx's first published articles linking the theft of wood to the business cycle and unemployment in the Rhineland: reported in Peter Linebaugh, "Karl Marx, the Theft of Wood, and Working-class Composition: A Contribution to the Current Debate," *Crime and Social Justice*, Fall-Winter 1976, pp. 5 - 16.

۱۸. شاید پی‌بردن به نتایج سه دور چرخش محصول، مستلزم گذشت ۲۰۰ سال یا حدود عمر کاری شش نسل از جنگلبان‌ها باشد. این مدت را با سه دور چرخش محصول ذرت مقایسه کنید که فقط سه سال است. هنوز نتایج سومین چرخش محصول برای اکثر جنگل‌های (مصنوعی) فعلی معلوم نیست. دوره آزمایش در آزمایش‌ها و تجربه‌های جنگل‌داری به‌آسانی به فراتر از طول عمر یک انسان می‌رسد:

Maser, *The Redesigned Forest*.

۱۹. در آلمان بحث‌هایی بین نگرش مطلوبیت‌گرایانه که توصیف کردم و نگرش ضدمطلوبیت‌گرایانه و ضد نحلۀ فکری منجستر وجود داشته است که کارل گیر (Carl Geyer) و دیگران از هواداران احیای طبیعی جنگل‌ها (Mischwald) مطرح کرده‌اند. ولی توفیق سریع مطلوبیت‌گرایان نشان از تبدیل شدن دیدگاه ایشان به «الگوی صادراتی» سلطه‌طلبانه جنگل‌داری علمی بود. از آروید نلسون (Arvid Nelson) بابت این اطلاعات و استفاده از دانش ژرف وی درباره تاریخ خط‌مشی جنگل‌داری در آلمان سپاسگزارم. دیتریش برندز (Deitrich Brandes) - مدیر آلمانی جنگل‌های مستعمراتی هندوستان - در سال ۱۸۶۸ برنامه‌ای را پیشنهاد کرد که تقسیم‌بندی جنگل‌ها به جنگل‌های متعلق به جوامع محلی و نیز جنگل‌های حکومتی را توصیه کرده بود، ولی نخستین بخش از پیشنهاد او در دولت بریتانیا وتو شد. به نظر می‌رسد منافع استعمارگران حکم می‌کرد که از جنگل‌داری تلفیقی آلمانی فقط آن مؤلفه‌هایی را برگزینند که برای خواناسازی، مدیریت و درآمدسازی از جنگل‌ها به درد می‌خوردند.

۲۰. پینشو پس از مطالعاتش در نانسو، دور جنگل‌های پروس و سوئیس به سیاحت پرداخت. کارل شنک (Carl Schenk) که بنیان‌گذار نخستین مدرسه جنگل‌داری در ایالات متحده بود، از مهاجران آلمانی بود و تحصیلاتش را در دانشگاه‌های آلمان انجام داده بود. برنهارد فرنو (Bernhard Fernow) - رئیس دایرة جنگل‌داری حکومت فدرال از ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۸ (قبل از پینشو) - از دانشکده جنگل‌داری پروس فارغ‌التحصیل شده بود.

۲۱. برای آشنایی با یک گزارش مفصل و تحلیلی از خط‌مشی جنگل‌داری استعماری در هندوستان به این منبع سر بزنید:

Sivaramakrishnan, "Forests, Politics, and Governance in Bengal."

او در فصل ششم نشان می‌دهد که چگونه سه اصل جنگل‌داری علمی - یعنی اینکه تک‌گونه‌های الوار تجاری بهتر از گونه‌های ترکیبی هستند، اینکه آتش عامل مخربی است و باید از آن حذر کرد، و اینکه

جرای دام‌ها یا جمع‌آوری همیزم از جنگل‌ها تهدیدی برای مدیریت جنگل است - با شواهد قاطعی که در هندوستان به دست آمد، بی‌اعتبار شد.

22. Richard Plochmann, *Forestry in the Federal Republic of Germany*, Hill Family Foundation Series (Corvallis: Oregon State University School of Forestry, 1968), pp. 24-25; quoted in Maser, *The Redesigned Forest*, pp. 197-98.

برای آن‌ها که به برهم‌کنش‌های ویژه علاقه دارند، این جملات حذف‌شده از متن را هم می‌آورم: «تک‌گونه صنوبر مثال خوبی است. ریشه‌های صنوبرهای ما معمولاً خیلی کم‌عمق هستند. وقتی این صنوبرها در خاک قبلی درختان سخت‌چوب کشت شوند، در نسل اول فقط می‌توانند در حفره‌های عمیق موجود از ریشه درختان سخت‌چوب قبلی ریشه بدوانند. ولی ریشه‌ها در نسل دوم به دلیل فشردگی مداوم خاک، کم‌عمق می‌شود. به این ترتیب، مواد مغذی در دسترس گیاه کم می‌شود. تک‌گونه صنوبر در نسل اول می‌تواند از گیاهک نرم به‌جامانده از درختان سخت‌چوب استفاده کند، ولی خودش قادر به تولید گیاهک نیست. بقایای اجزای صنوبر خیلی دیرتر از بقایای درختان پهن‌برگ می‌پوسند و تجزیه این بقایا برای گیاهان و جانورانی که در لایه‌های بالایی خاک زندگی می‌کنند، خیلی دشوارتر است. به این ترتیب، بقایای خام صنوبر در اکثر مکان‌ها انباشت می‌شوند و سپس در آب‌وهوای مرطوب ما، اسیدهای گیاهک‌های آن‌ها شروع به شستن خاک می‌کند و باعث فقر تنوع جانوری و گیاهی در خاک می‌شود. این شرایط حتی به‌کندی تجزیه بقایا دامن می‌زند و تلبارشیدن آن‌ها را بیشتر می‌سازد». همین نویسنده می‌گوید که در کشت کاج نیز همین فرایند اتفاق می‌افتد. مشورت با این دوستان نظر او را تأیید کرد:

David Smith of Yale's School of Forestry and Environmental Studies, author of *The Practice of Silviculture*, an important reference on modern forestry techniques.

برای آشنایی با آثار مخرب جنگل‌داری علمی - به‌ویژه آتش‌گریزی و اصرار بر محیط تک‌گونه‌ای - بر سلامت جنگل‌ها و تولید آن‌ها به این اثر سر بزیند:

Nancy Langston, *Forest Dreams, Forest Nightmares: The Paradox of Old Growth in the Inland West* (Seattle: University of Washington Press, 1995).

۲۳. «وقتی خس و خاشاک از کف جنگل تک‌گونه‌هایی که چرخش محصول آن‌ها سریع است، جمع شوند، ۱۰ درصد گونه‌های حیات وحش (جز پرندگان) از بین می‌روند؛ و وقتی علاوه بر خس و خاشاک، تنه‌های درختان افتاده نیز از کف جنگل جوان مدیریت‌شده جمع شوند، ۲۹ درصد حیات وحش از بین می‌رود. وقتی تمام خرده‌های بقایای گیاهی را به‌طور منظم و به‌نام «مدیریت جدی الوار» یا یکدستی ساده‌انگارانه جنگل، جمع‌آوری کنند، آنگاه به وضعیتی نزدیک می‌شویم که غایت ساده‌نگاری در جنگل‌داری امروزی است و می‌تواند مزرعه چوب یا «مزرعه درخت کریسمس» نامیده شود.

۲۴. به نظر می‌رسد که کار اصلی در این فرایند در زیر خاک و به‌واسطه ساختارهای قارچی ریشه‌ها انجام می‌شود (همزیستی قارچی) که موضوع تحقیقات سرآلبرت هاوارد (فصل هفتم را ببینید) بوده است.

۲۵. برخی از آفات در این زمینه عبارت بودند از «شب‌پره حلقه‌ساز کاج، خال کاج، شب‌پره کاج، شب‌پره راهبه، مگس‌های اراه‌ای، سوسک‌های پوست‌خوار، قارچ‌های سوراخ‌سوزنی کاج، زنگ کاج، قارچ عسلی، و پوسیدگی قرمز»:

Maser, *The Redesigned Forest*, p. 19.

۲۶. برای آشنایی مختصر با این اقدامات به کار زیر مراجعه کنید که کارسون در آن چنین پیشرفت‌هایی را

ستوده است، زیرا ظاهراً منادی کاربرد مبارزه زیست‌شناختی به‌جای کاربرد آفت‌کش‌ها بوده‌اند:

Rachel Carson, *Silent Spring* (Boston: Houghton Mifflin, 1962, 1987).

۲۷. عواقب دور از انتظار مهندسی جنگل - با هدف حداکثرسازی یک محصول - اکنون چیزی است که در گوشه‌وکنار دنیا آشکار شده است. ژاپن پس از جنگ جهانی دوم به سیاست تبدیل‌کردن برخی از جنگل‌هایش برای تولید گونه‌های منفرد روی آورد که پیش‌تر برای تأمین هیزم استفاده می‌شدند: سدر ژاپنی به‌علت رشد سریع و ارزش تجاری‌اش انتخاب شد. اکنون معلوم شده است که پهنه‌های وسیع از سدر موجب فرسایش خاک و رانش زمین شده‌اند، ظرفیت جذب آب در خاک را کاسته‌اند و به‌آسانی در طوفان‌ها سقوط می‌کنند. این سدرهای یکدست مانع رسیدن نور کافی به کف جنگل می‌شوند و حفاظت و غذای اندکی برای جانوران جنگل فراهم می‌کنند. برای شهروندان ژاپن هم پخش شدن انبوه‌گرده‌های فصلی سدر در هوا که آثار حساسیت‌زای شدید دارد، دردسرساز شده است. البته، این حساسیت‌ها فقط نشانه‌ای کوچک از این ساده‌سازی‌های افراطی هستند:

James Sterngold, "Japan's Cedar Forests Are a Man-Made Disaster," *New York Times*, January 17, 1995, pp. C 1, C 10.

۲۸. «کالایی» که در بسیاری از جنگل‌های امروزی طرفدار دارد، فقط خود الوار نیست، بلکه خمیر کاغذ است. این منافع موجب مهندسی ژنتیکی گونه‌ها و نژادهای مصنوعی شده است که بیشترین و مناسب‌ترین خمیر کاغذ را تولید می‌کنند:

Maser, *The Redesigned Forest*, pp. 54-55.

۲۹. در حیطه اقتصاد رفاه باید گفت که جنگل‌داری علمی همچنین هزینه‌های زیادی را به‌صورت آثار بیرونی بر جوامع محلی تحمیل می‌کرد که در ترازنامه هزینه‌های خودش وارد نمی‌شدند (تهی شدن خاک، کاهش ظرفیت نگهداری آب و کیفیت آب در خاک، کاهش تعداد شکار، و فقدان تنوع زیستی).

30. Plochmann, *Forestry in the Federal Republic of Germany*, p. 25.

البته پهنه‌های تک‌گونه‌ای الوار هم در طبیعت پیدا می‌شود که معمولاً در اوضاع بوم‌شناختی دشوار می‌شود و شامل مکان‌های رو به تباهی طبیعت است:

Matthew J. Kelty, Bruce C. Larson, and Chadwick D. Oliver, eds., *The Ecology and Silviculture of Mixed-Species Forests: A Festschrift for David W Smith* (Dordrecht and Boston: Kluwer Academic Publishing, 1992).

۳۱. نانسی لانگستون ارزیابی کلی‌تری انجام داده است: «هرکس که در هر زمان برای بهبود اوضاع جنگل‌ها تلاش کرده است، درنهایت، کار جنگل‌ها را وخیم‌تر کرده است»:

*Forest Dreams, Forest Nightmares*, p. 2.

۳۲. توصیف مختصری که در ادامه خواهید خواند از جیمز کالینز است:

James B. Collins, *Fiscal Limits of Absolutism: Direct Taxation in Early Seventeenth-Century France* (Berkeley: University of California Press, 1988).

33. P. M. Jones, *The Peasantry in the French Revolution* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), p. 17.

34. Collins, *Fiscal Limits of Absolutism*, pp. 201, 204.

دقیقاً همین ظرفیت گریز از مالیات بود که رژیم مالیاتی را از انعطاف‌پذیری ناخواسته (حداقل از بالا) برخوردار کرد و حکومت‌ها را قادر کرد که در وضعیت آشفته قرن هفدهم از شورش‌های بیشتر در امان باشند.

۳۵. هیلبرون در ۱۷۹۱ نقل می‌کند که یک سرهنگ شبه‌نظامی انگلیسی، یک روحانی اسکاتلندی را تهدید کرد که اگر فهرست جمعیت مردم محل را تحویل ندهد، سپاهیان را در آن محل مستقر خواهد کرد:

Tore Frangsmyr, J. L. Heilbron, and Robin E. Rider, eds., *The Quantifying Spirit in the Eighteenth Century* (Berkeley: University of California Press, 1991, p. 13).

۳۶. البته، با فرض اینکه پادشاه می‌خواست عواید خود در بلندمدت را به حداکثر برساند. در حالت کلی فقط حکومت‌های دچار بحران‌های سیاسی یا نظامی حاضر می‌شوند که آینده خود را به رهن بگذارند و تا حد ممکن به دارایی‌های جنگلی یا به اتباع خود چوب حراج بزنند. در تحلیل زیر بر تأثیر آماده‌شدن برای جنگ در شکل‌گیری حکومت‌ها تأکید شده و گذار از حکومت‌های «دست‌نشانده یا خراج‌گزار» به حکومت‌هایی شرح داده شده است که به‌طور مستقیم از کیسه شهروندان پول می‌گیرند:

Charles Tilly, *Coercion, Capital, and European States, A.D. 990- 1992* (Oxford: Blackwell, 1990).

37. Witold Kula, *Measures and Men*, trans. R. Szyreter (Princeton: Princeton University Press, 1986).

38. J. L. Heilbron, "The Measure of Enlightenment," in Tore Frangsmyr, J. L. Heilbron, and Robin E. Rider, eds., *The Quantifying Spirit in the Eighteenth Century* (Berkeley: University of California Press, 1991), pp. 207-8.

39. Arjun Appadurai, "Measurement Discourse in Rural Maharashtra," in Appadurai et al., *Agriculture, Language, and Knowledge in South Asia: Perspectives from History and Anthropology* (forthcoming).

40. *Ibid.*, p. 14.

۴۱. انگیزه مشابهی در دسته‌بندی‌های محلی برای قشربندی اجتماعی نزد روستاییان جاوه وجود داشت: *ککورانگان‌ها* (Kekurangans) یعنی کسانی که کمتر از حد کافی داشتند و *ککوکوپان‌ها* (Kecukupans) یعنی آنان که به‌قدر کافی داشتند:

See Clifford Geertz, *Agricultural Revolution* (Berkeley: University of California Press, 1963).

۴۲. ممکن بود آنچه رسم محسوب می‌شد، پیشینه درازی نداشته باشد. همواره حداقل به نفع یک گروه بود (گروهی که از چانه‌زنی مجدد به ضرر خود می‌ترسید) که ترتیبات موجود را لایتنیر و تخطی ناپذیر جلوه دهد.

۴۳. گاهی ممکن بود توازن قدرت در جهت دیگر نوسان کند. به شواهد نزول بلندمدت در پرداخت عُشریه در فرانسه دقت کنید:

Emmanuel LeRoi Ladurie and Joseph Gax *Tithe and Agrarian History from the Fourteenth Century to the Nineteenth Century: An Essay in Comparative History*, trans. Susan Burke (Cambridge: Cambridge University Press, 1982, p. 27).

44. Kula, *Measures and Men*, p. 150.

در برمه سفلی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ سبب مخصوص ارباب (مالک زمین) برای دریافت اجاره (غیرنقدی) زمین، به «گاری‌شکن» معروف بود [از فرط بزرگی و سنگینی]:

James C. Scott, *The Moral Economy of the Peasant: Rebellion and Subsistence in Southeast Asia* (New Haven: Yale University Press, 19761, p. 71).

۴۵. مثلاً تئوز معروف آهنی پاریس را در یکی از دیوارهای قلعه گرنده شتله (Grand Chatelet) جاسازی کرده بودند:

Ken Alder, "A Revolution Made to Measure: The Political Economy of the Metric System in France," in Norton W. Wise, ed., *Values of Precision* (Princeton: Princeton University Press, 19951, p. 44).

۴۶. مارسن با روحیه دقیق قرن هفدهمی‌اش محاسبه کرد که یک پوشل گندم که برای فروش عرضه می‌شد، ۱۷۲۰۰۰ گندم داشت، درحالی‌که وقتی سر آن ظرف از گندم تلبیار می‌شد، ۲۲۰۱۶۰ گندم را در خود جای می‌داد. در مورد جو دوسر که غله درشت‌تری بود، این فاصله کمتر می‌شد.

۴۷. همان، صص ۷۳ و ۷۴. این مشکل نیز همچون سایر دردهای سنجه‌های متعارف، مسئولان شهری و عامه مردم را واداشت که به وزن کردن و سنجش قرص‌های نان نانویان روی بیاورند تا از این رفتارها جلوگیری کنند.

۴۸. همان، صص ۹۸ و ۹۹.

۴۹. همان، صص ۱۷۳.

۵۰. در واقع، فرار از مناطقی که از لحاظ مالی در تنگنا و فشار بودند، عاملی بود که همچون بازدارنده یا متغیر کمکی عمل می‌کرد و اغلب مانع می‌شد که در برابر یک مالیات ظاهراً ناموجه، مقاومتی شکل بگیرد.

۵۱. چنان‌که کن آلدِر (Ken Alder) می‌گوید، فقدان اقتدار مرکزی که بتواند یکسان‌سازی را تحمیل کند، ظاهراً مانعی در مسیر رشد بازارهای ملی در بریتانیا، آلمان یا ایالات متحده نبوده است. گویا جابه‌جایی‌پذیری و رشد اقتصادی به‌تنهایی می‌توانند استانداردهای مبادله‌ای مشترک بسازند:

(X Revolution Made to Measure," p. 62; and Frank J. Swetz, *Capitalism and Arithmetic: The New Math of the Fifteenth Century* (La Salle, Ill.: Open Court, 1987).

52. Quoted in Kula, *Measures and Men*, pp. 203-4.

53. Alder, "X Revolution Made to Measure," p. 48.

54. *Ibid.*, p. 54.

۵۵. همان، صص ۵۶. کاربرد واحد «متر» تنها مشتی نمونه خروار در اصلاحات اندازه‌گیری بود. مدتی تلاش شد تا طول روز به ۱۰ ساعت ۱۰۰ دقیقه‌ای تقسیم شود که هر دقیقه ۱۰۰ ثانیه بود. همچنین تلاش‌هایی برای ساختن و جانداختن نظام اعداد دوازدهمی (با پایه ۱۲) انجام گرفت.

۵۶. همان، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۵۷. گمان می‌کنم که بحث‌های داغ اخیر در فرانسه درباره درستی یا نادرستی مجوز دادن به دختران مسلمان برای پوشاندن سر در کلاس‌های درس، بیشتر از مقوله حفظ همین سنت شهروند بی‌نام‌ونشان در آموزش سکولار بود.

58. Alder, "A Revolution Made to Measure," p. 211.

۵۹. چنان‌که تونی جوت (Tony Judt) زیرکانه شرح داده است، تفاوت بین حقوق شهروندان در احکام انقلابی و همان حقوق در حوزه حقوق طبیعی یا فردی از این قرار است که اولی مشروط به (ارادة) حکومت

و قانون حکومتی است و به این ترتیب، با مقررات موضوعه حکومتی ابطال‌پذیر است، در حالی که دسته دوم در اصل خدشه‌ناپذیر محسوب می‌شوند:

Judt, *Past Zmpesect: French Zntellectuals, 1944-1956* (Berkeley: University of California Press, 1992).

۶۰. مفهوم انقلابی شهروندی در فرانسه باعث محو کامل آن دسته از موانع حقوقی شد که جامعه یهودیان با آن‌ها در معرض بهره‌کشی قرار داشت. پای نظامیان فرانسوی پس از انقلاب و در فتوحات ناپلئونی به هرکجا که رسید، حقوق کامل شهروندی برای یهودیان را به همراه داشت:

Pierre Birnbaum and Ira Katznelson, eds., *Paths of Emancipation: Jews, States, and Citizenship* (Princeton: Princeton University Press, 1995).

61. Gianfranco Poggi, *The Development of the Modern State: A Sociological Introduction* (Stanford: Stanford University Press, 1978). p. 78.

با وجود تمام پیشرفت‌های حقوق بشر که حق شهروندی برابر نیز مدیون همان‌ها بوده است، لازم است به یاد داشته باشیم که این گام خطیر موجب قطع شدن ساختارهای واسط بین حکومت و شهروندان شد و برای نخستین بار حکومت را از دسترسی مستقیم به مردم برخوردار کرد. شهروندی برابر علاوه بر برابری حقوقی و حق رأی برای مردان، به‌طور ضمنی سربرگزاری همگانی را نیز در برداشت و کسانی که در ارتش ناپلئون برای جنگ بسیج شدند، خیلی زود به این واقعیت پی بردند. از برج عاج حکومت به‌طور روزافزون به نظر می‌رسید جامعه پایین برج همچون رشته‌ای بی‌پایان از اشخاص برابر در حوزه ملی است که حکومت رابطه‌اش با آن‌ها را با توجه به ظرفیتشان به‌مثابه مالیات‌دهنده، فرمان‌بر و پیاده‌نظام بالقوه ارتش درک می‌کرد.

62. Quoted in Kula, *Measures and Men*, p. 286.

۶۳. تامپسون چنین می‌نویسد: «در قرن هجدهم اقدامات پی‌درپی حقوقی نشان می‌داد که وکلا روز‌به‌روز بیشتر به نمادهای مالکیت مطلق زمین تبدیل می‌شوند و (هرکجا که کوچک‌ترین تردیدی ممکن بود وجود داشته باشد) قانون با بی‌صبوری در قبال پیچیدگی‌های گیج‌کننده حقوق کاربری متقارن رفتار می‌کرد»:

As E. F. Thompson wrote in *Whigs and Hunters: The Origin of the Black Act* (New York: Pantheon, 1975), p. 241.

۶۴. «قانون مدنی» به‌جز یک استثنا، به‌صراحت حوزه کشاورزی را در بر نمی‌گرفت: یعنی شامل اصول راهنما برای تصدی زمین (fermage) با در نظر گرفتن منافع متصدیان بزرگ و ثروتمند در قلمرو پاریس تا شمال کشور بود:

Serge Aberdam, *A m origines du code rural, 1789-1 900: Un sikle de ddbat* (n.d., but probably 1978-80).

۶۵. به‌طور خلاصه، خط‌مشی ملی پیشنهاد سال ۱۸۰۷، انکارکردن هرگونه ویژگی خاص برای قانون روستایی و تا حد امکان قراردادن روابط اجتماعی روستایی در موقعیت رسیدگی همان مقام قانونی است که بورژوازی برای کل جمعیت مقرر کرده است؛ همان، ص ۱۹.

۶۶. در مستعمرات که سهولت اجرایی و منطق تجاری بر آرای عمومی و تجربه مردم غالب بود، از این قبیل نگرانی‌های سیاسی وجود نداشت:

Dennis Galvan, "Land Pawning as a Response to the Standardization of Tenure," chap. 4 of "The State Is Now Master of Fire: Peasant Lore, Land Tenure, and Institutional Adaptation in the Siin Region of Senegal" (Ph.D. diss., Department of Political Science, University of California, Berkeley, 1996).

67. Ibid., p. 18.

68. Ibid., p. 22.

۶۹. مالیات بر شخص در دوره استعمارگری ویتنام بر کلیه جوامع محلی و بر مبنای جمعیت فرضی آنان وضع می‌شد. اگر مجموع مالیات فرضی کسب نمی‌شد، پلیس به میدان می‌آمد و هر چه را که می‌توانست از اموال مردم به‌زور ضبط می‌کرد (مثلاً گاومیش‌های آبی، ائاثیه و جواهرات) تا مجموع ارزش آن‌ها به جمع فرضی مالیات برسد. چنان نظامی باعث می‌شد تا سرشناسان روستا که اموال ارزشمندی برای توقیف‌شدن داشتند، انگیزه پیدا کنند تا مطمئن شوند که مالیات‌ها بموقع و به میزان مقدر، تحویل داده خواهد شد.

۷۰. این تعمیم همچنین برای قالب‌های سوسیالیستی امروزی از کشاورزی اشتراکی مصداق دارد. مثلاً وقتی مزارع اشتراکی در مجارستان تشکیل شدند، بخش بزرگی از مزارع از دفترهای ثبت زمین‌ها «ناپدید گشتند»:

Istvan Rev, "The Advantages of Being Atomized: How Hungarian Peasants Coped with Collectivization," *Dissent* 34 (Summer 1987): 335-49.

در چین هم پس از آن «جهش روبه‌جلوی بزرگ» و البته مرگبار، میزان تولید در بسیاری از مزارع اشتراکی به‌صورت نظام‌یافته از مقامات مرکزی پنهان نگه داشته می‌شد تا شاید مردم محلی قادر به بقا شوند:

Daniel Kelliher, *Peasant Power in China* (New Haven: Yale University Press, 1992).

۷۱. پیمایش‌های جامع املاک را همچنین می‌شد به دست اشراف تیول‌دار انجام داد که گمان می‌رفت به این ترتیب، قادر خواهند بود تا زمین‌های مشمول مالیات و رعایایی را که تا آن زمان از دست آن‌ها گریخته بودند، فاش سازند.

۷۲. هر دو مثال دانمارک و نروژ از این کار ارزشمند اقتباس شده‌اند:

Roger J. P. Kain and Elizabeth Baigent, *The Cadastral Map in the Service of the State: A History of Property Mapping* (Chicago: University of Chicago Press, 1992), p. 116.

۷۳. کارایی چشمگیر در میان کشاورزان هودرایت (Hutterite) در دشت‌های شمالی ایالات متحده و کانادا یکی از شواهد جنجال‌برانگیز بوده است:

George Yaney, *The Urge to Mobilize: Agrarian Reform in Russia* (Urbana: University of Illinois Press, 1982), pp. 165-69.

۷۴. یک مثال امروزی درباره مکزیک را می‌توان در این تحلیل عالی پیدا کرد:

Sergio Zendejas in "Contested Appropriation of Governmental Reforms in the Mexican Countryside: The Ejido as an Arena of Confrontation of Political Practices," in Sergio Zendejas and Pieter de Vries, eds., *Rural Transformation as Seen from Below: Regional and Local Perspectives from Western Mexico* (La Jolla, Calif.: Center for U.S.-Mexican Studies, University of California, San Diego, 1997).



چنان‌که نویسنده مزبور نشان می‌دهد، نظام/جیدو (ejido) که پس از انقلاب پدید آمد، حکومت را از بسیاری از اطلاعات درباره‌ی الگوهای کشاورزی، قطعات زمین‌های مسکونی، یا وضعیت تصدی زمین‌های اشتراکی در اکثر ۲۸ هزار/جیدوی کشور محروم کرد. روستاییان میچوآکان (Michoacan) یک برنامه‌ملی برای پیمایش، ثبت و صدور سند برای تمام قطعات کشاورزی را پیش‌زمینه‌ای برای فردی شدن حقوق مالکیت، تقسیم‌کردن زمین‌های مشاع و تحمیل مالیات بر املاک می‌دانستند و به همین دلیل در برابر اندازه‌گیری زمین‌های خود مقاومت می‌کردند. طبق تغییرات بند ۲۷ از قانون اساسی که بازار ملی زمین با مالکیت مطلق را شرط می‌داند، معلوم شد که نگرانی ایشان بیجا نبوده است. چنان‌که یکی از کشاورزان توضیح داده بود، دغدغه‌ی مردم به تأسیس بازار ملی زمین مربوط نمی‌شد، زیرا «مگر ما همواره زمین‌های/جیدو را با سند یا بدون سند نفروخته یا اجاره نداده‌ایم؟»، بلکه نگرانی‌ها به ایجاد بازار ملی یا منطقه‌ای زمین مربوط می‌شد که به پشتوانه قدرت حکومت شکل گرفته باشد. حکومت برای این کار نخست باید حوزه تصدی زمین را خوانا می‌کرد، درحالی‌که آن حوزه به‌واسطه قدرت مردمی در دوران پس از انقلاب، کدر و ناخوانا شده بود:

Luin Goldring, *Having One's Cake and Eating It, Too: Selective Appropriation of Ejido Reform in an Urbanizing Ejido in Michoacan* (forthcoming).

۷۵. اگر در اینجا باعث انتقال مفهومی غلط از یکدستی یا یکنواختی شده‌ام، عذر می‌خواهم. در واقع، ترتیبات زمین‌داری متنوع و بی‌شمار وجود داشت که در روسیه حتی شامل «زمین سیاه» (black earth) می‌شد و بسیاری از روستاها اصلاً به بازتوزیع زمین نپرداختند. (منطقه زمین سیاه یکی از مناطق شوروی سابق در شرقی‌ترین بخش‌های آن کشور بود):

Yaney, *The Urge to Mobilize*, p. 169.

۷۶. همان، ص ۲۱۲.

۷۷. یانی (Yaney) تذکر می‌دهد که زمین‌های منونیت‌ها که بازتوزیع شد، به اندازه زمین‌های منونیت که با نظام یکپارچه اداره می‌شد، بهره‌وری داشت (همان، ص ۱۶۰).

۷۸. البته گاهی در زمین‌های تازه‌اسکان‌داده‌شده - به‌ویژه در اسکان «گروهی» در زمین‌هایی با مالکیت مشترک - مردمی علی‌رغم میل حکومت ساکن می‌شدند.

۷۹. همان، فصل‌های هفتم و هشتم. «بانک رعیتی» که در تنگنا بود تا به رعیت‌های فقیر وام بدهد، به‌طور غیرعمد نظام تخصیص قطعات قدیمی را ترویج می‌کرد. آن بانک به وثیقه‌هایی نیاز داشت که در صورت نکول بتواند ضبط کند، ولی فقیرترین کشاورزان زمین ثابتی نداشتند که بتواند به‌مثابه وثیقه به کار رود. آن بانک در میانه این سردرگمی دریافت که دارد به کل مردم یک روستا یا گروهی از رعیت‌ها وام می‌دهد که در قطعات مجاور و قابل‌شناسایی کشت می‌کنند. لازم است بگوییم نظام اعتباری امروزی هم مانند نظام مالیاتی برای آنکه بتواند کار کند، به نظام مالکیت خوانا نیاز دارد.

۸۰. همان، صص ۴۱۲ و ۴۱۳.

81. Orlando Figes, *Peasant Russia, Civil War: The Volga Countryside in Revolution, 1917-1921* (Oxford: Clarendon Press, 1989), chap. 6, "The Rural Economy Under War Communism."

۸۲. برخی زمین‌ها قبل از اجرای پیمایش جامع املاک در دسترس همه بود و به کسی تعلق نداشت، هرچند که شاید کاربری آن‌ها با ترتیبات اجتماعی تعیین می‌شد. چنان زمین‌هایی پس از تهیه نخستین نقشه جامع املاک به‌طورکلی به‌مثابه زمین دولتی تلقی شدند. در تمام زمین‌ها هرچه که خصوصی نبود، در زمره اموال دولت محسوب گردید.

۸۳. دریاها، رودخانه‌ها، و زمین‌های بایر را قرار بود نادیده بگیرند، زیرا درآمدی نداشتند:

Kain and Biagent, The Cadastral Map, p. 33.

84. Ibid., p. 5.

۸۵. چنان‌که پیتر وندرگیست (Peter Vandergeest) می‌گوید، یک نقشه جامع املاک یا نقشه کاربری که با فناوری موقعیت‌یابی جهانی تهیه شده باشد، در اوضاع کشورهای جهان سوم به کارشناسان کمک می‌کند تا سیاست‌ها و قوانین کاربری زمین را تدوین کنند، بدون آنکه ناچار باشند زحمت بازدید از محل را بکشند:

(“Mapping Resource Claims, or, The Seductive Appeal of Maps: The Use of Maps in the Transformation of Resource Tenure,” paper presented at a meeting of the Association for the Study of Common Property, Berkeley, June 1996).

۸۶. خود زمین گاهی به علت رانش، فرسایش، جداسدگی (avulsion) و انباشتگی جابه‌جا می‌شود. برای آشنایی با یک گزارش جالب درباره قانون املاک با در نظر گرفتن جابه‌جایی ملک به این اثر مراجعه کنید:

Theodore Steinberg, Slide Mountain, or The Folly of Owning Nature (Berkeley: University of California Press, 1995).

۸۷. در کار قبلی ام این مشکل را با جزئیات بیشتر در اوضاع آسیای جنوب شرقی بررسی کرده‌ام:

Scott, The Moral Economy of the Peasant, chap. 4.

۸۸. فرانس جوزف اتریشی در ۱۷۸۵ ناچار شد بین انتخاب درآمد خالص و ناخالص - به مثابه مبنای مالیات‌ستانی از زمین - یکی را انتخاب کند. در نهایت، درآمد ناخالص انتخاب شد، زیرا ارزیابی آن بسیار آسان‌تر بود (به عبارتی، حاصل ضرب میانگین برداشت محصول در واحد سطح و مساحت زمین و قیمت محصول). برای آنکه محاسبات اجرایی ممکن شود، چاره‌ای جز فداکردن دقت و انصاف نبود:

Kain and Biagent, The Cadastra Map, p. 193.

89. Ibid., p. 59.

۹۰. مباحث حقوق معدنی و درآمد معادن از رسوبات زیرخاکی در زمره استثنای این تعمیم بود.

91. Eugen Weber, *Peasants into Frenchmen: The Modernization of Rural France, 1870-1914* (Stanford: Stanford University Press, 1976), p. 156.

۹۲. برای آشنایی با فرایند اسکان دائمی در هندوستان و ریشه‌های فکری اش، این تحلیل عالی را بخوانید:

Ranajit Guha, *A Rule of Property for Bengal: An Essay on the Idea of Permanent Settlement* (Paris: Mouton, 1963).

گوها در اثر مزبور نشان می‌دهد نظام تصدی زمین که فرمانروایان انگلیسی در دوران استعمار با آن روبه‌رو شدند، بسیار گیج‌کننده بود: «در هر قدم با حقوق شبه‌زمین‌داری و تعهداتی روبه‌رو می‌شدند که هرگونه تلاش برای تفسیر حقوق مالکیت با اصطلاحات غربی را نقش بر آب می‌کرد. خطاطی پارسی برای گزارش املاک، آن‌ها را مهیوت کرده بود. فقط یکی از دردسرهای ایشان، ناآشنایی با زبان‌هایی بود که در متون باستانی خاورمیانه برای توضیح حقوق مالکیت به کار رفته بود، زیرا سنت فقط در ذهن مردم ثبت شده بود و رسوم چنان در تاروپود انواع کاربردهای محلی تنیده بود که اعتباری معادل قانون مکتوب داشت» (ص ۱۳).

۹۳. بررسی فوق‌العاده هوشمندانه و جامع از چگونگی دگرگون‌شدن شیوه رفع اختلافات زمین، تصدی زمین و ساختار اجتماعی به‌واسطه قانون حقوقی مستعمراتی را در این اثر بخوانید:

Sally Falk Moore, *Social Facts and Fabrications: "Customary" Law on Mount Kilimanjaro, 1880-1 980* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986).

۹۴. ترکیبی از ثبت در نقشه جامع املاک، مالکیت مطلق و بازار ملی املاک موجب میزان خاصی خوانایی می‌شود که هم برای سفته‌بازان زمین‌ها و هم برای مأمور مالیات‌ها سودمند است. کلی‌شدن ارزیابی‌ها به‌واسطه تعیین ارزش تمام کالاها و خدمات با یک پول رایج، به وضعیتی می‌انجامد که تیلی آن را «رؤیت‌پذیری یک نظام اقتصادی تجاری» می‌خواند. او می‌نویسد: «در آن نظام اقتصادی که فقط بخش کوچکی از کالاها و خدمات در معرض خریدوفروش قرار گیرند، چند قید حاکم می‌شود: مأموران مالیات قادر به شناسایی یا ارزیابی دقیق منابع نیستند؛ و بسیاری از مردم در مورد یک کالا ادعای مالکیت می‌کنند»:

Coercion, Capital, and European States, pp. 89, 85.

۹۵. البته، برابری صرفاً از نوع مکانی بود. قانون جنگل‌های کولبرت در سال ۱۶۶۷ همچنین نخستین تلاش منسجم برای تدوین و تنظیم فضای جنگل براساس اصول دقیق دکارتی بود:

Kain and Biagent, *The Cadastral Map*, p. 225; and Sahlins, *Forest Rites*, p. 14.

۹۶. چینی‌ها در مالزی طبق قانون از مالکیت برخی زمین‌های کشاورزی محروم شده‌اند. هر فرد چینی برای دورزدن این قانون، زمینی را به‌نام یک تبعه مالزی به ثبت می‌رساند و برای جلوگیری از ادعای مالکیت فرد اهل مالزی، اسناد وام بسیار بزرگ‌تری را که خودش بستانکار آن‌هاست، با مالک صوری مالزیایی به امضا می‌رساند.

۹۷. در قانون‌گذاری زمان انقلاب سعی شد تا به‌جای لغو فوری عُشریه‌ها، آن‌ها را به‌تدریج با «پرداختی‌های فک عُشریه» از گردونه خارج کنند. ولی سرپیچی عمومی به‌قدری هنگفت و مهارناشدنی بود که آن پرداختی‌ها درنهایت کنار گذاشته شدند:

James C. Scott, "Resistance Without Protest and Without Organization: Peasant Opposition to the Islamic Zakat and the Christian Tithe," *Comparative Study in Society and History* 29, no. 3 (1987): 417-52.

98. Ian Hacking, *The Taming of Chance* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), p. 17.

۹۹. دروغی که با آن وانمود شد پهنه‌های آمریکای شمالی و استرالیا در اصل زمین‌هایی خالی بودند - و به‌این ترتیب، به‌مثابه عوامل تولید در یک بازار مبادله، به کار نمی‌رفتند - مبنای «بازطراحی» چنین زمین‌هایی قرار گرفت. این دروغ بود که به آماده‌سازی زمین‌های مرتفع برای کشاورزی و غصب زمین‌ها از سرخ‌پوستان آمریکا، مانوری‌های نیوزلند و مردم بومی استرالیا، بومیان آرژانتین و غیره انجامید.

100. Heilbron, introduction to *The Quantifying Spirit in the Eighteenth Century*, p. 17.

101. Theodore M. Porter, *Trust in Numbers: The Pursuit of Objectivity in Science and Public Life* (Princeton: Princeton University Press, 1995), p. 22.

پورتر با روشی قانع‌کننده نشان می‌دهد که «عینیت مکانیکی» چگونه در دیوان‌سالاری‌ها به‌مثابه ابزار به کار رفته است (به‌ویژه در دیوان‌سالاری‌هایی که گمان می‌رود قضاوت تخصصی و تخصص در آن‌ها همواره

پوششی برای مخفی کردن انگیزه‌های منفعت‌طلبانه شخصی است تا به این ترتیب، مجموعه‌ای از قواعد تصمیم‌گیری غیرشخصی شکل بگیرد که در ظاهر مردم‌سالارانه و بی‌طرفانه هستند.

102. Quoted in Kain and Biagent, *The Cadastral Map*, p. 320.

۱۰۳. دانشجویان این رشته‌ها شاید تعجب کنند که چرا به این موضوع ساده‌سازی «زمان» نپرداخته‌ام. عقلانی‌سازی و کالایی‌سازی «زمان خطی» در زمینه شغلی و اجرایی بی‌تردید حکایت دیگری است که در اینجا به آن نخواهم پرداخت، زیرا این فصل را بسیار دراز خواهد ساخت و نیز پیش از این به شکلی عالی در این کارها به آن پرداخته شده است:

E. P. Thompson in "Time, Work, Discipline, and Industrial Capitalism," *Past and Present* 38 (December 1967). For a

fine survey, see Ronald Aminzade, "Historical Sociology and Time," *Sociological Methods and Research* 20, no. 3 (May 1992): 456-80.

104. Heilbron, introduction to *The Quantifying Spirit in the Eighteenth Century*, pp. 22-23.

105. Hacking, *The Taming of Chance*, p. 145.

ناپلئون از اجرای سرشماری پس از ۱۸۰۶ خودداری کرد، زیرا بیم داشت نتایج سرشماری به افشای آثار فاجعه‌بار جنگ‌های او بر جمعیت فرانسه بینجامد.

## فصل دوم: شهرها، مردم و زبان

۱. چنان‌که می‌توان انتظار داشت، شهرهای مستقل در مقایسه با شهرهای درباری به احتمال بیشتری از مزیت دانش محلی برخوردار بودند، زیرا شهرهای درباری با هدف برقراری نظم اجرایی و نظامی طراحی شده بودند.

۲. البته، ناخوانایی قصبه‌ها رفع‌ناشدنی نبود. مقاومت مردم این مناطق به‌بهای هزینه‌های گزاف و بلندمدت سیاسی و با فعالیت سرسختانه پلیسی، شکنجه و شبکه‌ای از خبرچین‌های محلی در هم شکست.

۳. ناتوانی بسیاری از مقامات شهری در ایالات متحده در احاطه بر محلات فقیرنشین موجب راه‌افتادن تلاش‌هایی برای بازگرداندن شبگردهای نگهبان شد که در قالب «پلیس محلی» فعالیت می‌کردند. هدف پلیس محله تشکیل کارکنان رسمی پلیس محله است که کاملاً با نقشه محله و به‌ویژه با جمعیت محلی آشنا باشند. اکنون کمک این پلیس برای اجرای وظایف کلی پلیس شهری بسیار ضروری است. هدف این پلیس از سوی دیگر، تبدیل کردن کارکنان پلیس در چشم مردم محله از «غریبه به آشنا» بوده است.

۴. از *رون/مین‌زاده* (Ron Amonzadeh) بابت تذکرهای ارزنده‌اش درباره دو تا از نقشه‌های نظامی سپاسگزارم. در آن نقشه‌ها به خیابان‌ها یا راه‌هایی که طی آن‌ها دشوار است، آبراه‌هایی که ممکن است سد راه جابه‌جایی نظامیان باشند، گرایش‌های مردم محله، دشواری‌های لهجه مردم محلی، موقعیت بازارها و غیره اشاره شده است.

5. Renk Descartes, *Discourse on Method*, trans. Donald A. Cress (Indianapolis: Hackett, 1980), p. 6, quoted in Harrison, *Forests*, pp. 11 - 12.

6. Lewis Mumford, *The City in History: Its Origins, Its Transformations, and Its Prospects* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1961), p. 364.

7. Ibid., p. 387.

8. Quoted in *ibid.*, p. 369.

۹. مثلاً شهرهای آرمانی توماس مور که قرار بود کاملاً یکدست باشند، به طوری که «هرکس یک شهر را بشناسد، همه آن‌ها را بشناسد و تمام آن شهرها تمام و کمال به یکدیگر شبیه هستند، مگر عوارض جغرافیایی مانع باشد»:

More's Utopia, quoted in *ibid.*, p. 327.

۱۰. سن‌پترزبورگ جالب‌ترین مثال برای پایتخت برنامه‌ریزی شده آرمان شهری است؛ کلان‌شهری که داستایوفسکی «انتزاعی‌ترین و برنامه‌ریزی‌شده‌ترین شهر دنیا» لقب داده بود.

Marshall Berman, *All That Is Solid Melts into Air: The Experience of Modernity* (New York: Penguin, 1988), chap. 4.

بابلی‌ها، مصری‌ها و البته رومی‌ها «سکوئتگاه‌های شبکه‌ای» ساخته بودند. زوایای قائمه مدت‌ها قبل از عصر روشنگری به منزله شاهدی بر برتری فرهنگی بودند. ریچارد سنت (Richard Sennett) می‌نویسد: «هیپوداموس اهل میلتوس (Hippodamus of Miletus) نخستین شهرسازی بود که گمان می‌کرد این شبکه‌ها نماد فرهنگ هستند. وی چنان شبکه‌هایی را بیانگر عقلانیت زندگی متمدن می‌دانست. رومی‌ها در فتوحات نظامی خود به دقت به شرح تباین اردوگاه‌های ابتدایی و بدون شکل بربرها و استحکامات نظامی خود می‌پرداختند:

*The Conscience of the Eye: The Design and Social Life of Cities* [New York: Norton, 1990], p. 47.

۱۱. البته، تقریباً معدودی از خیابان‌های آن شهر - از جمله لینکلن، آرچر و بلوآیلند - هستند که بر مسیرهای قدیمی سرخ‌پوستان منطبق هستند و از منطق هندسی پیروی نمی‌کنند.

۱۲. شاید خواننده دیده باشد که برخی از بخش‌های شبکه منتهن علیا و شیکاگو با وجود نظم صوری، فاقد نظارت و خطرناک هستند. در آن مناطق هیچ میزان نظم رسمی نمی‌تواند بر عوامل عظیم مخالف - از قبیل فقر، جرم، فقدان سازمان‌دهی اجتماعی یا احساس دشمنی با مسئولان شهری - غلبه کند. اداره سرشماری هم در تأیید ناخوانابودن این نواحی تصدیق کرده است که تعداد آفریقایی-آمریکایی‌های سرشماری نشده، شش برابر سفیدپوستان سرشماری نشده است. این فقدان سرشماری از لحاظ سیاسی بی‌ثبات‌کننده است، زیرا آمارهای سرشماری هستند که تعداد کرسی‌های کنگره برای هر ایالت را تعیین می‌کنند.

۱۳. کتاب آموزنده زیر را ببینید:

Yi-Fu Tuan, *Dominance and Affection: The Making of Pets* (New Haven: Yale University Press, 1984).

14. Denis Cosgrove, "The Measure of America," in James Corner and Alex S. MacLean, eds., *Taking Measures Across the American Landscape* (New Haven: Yale University Press, 1996), p. 4.

البته نقشه‌های مرکاتور (Mercator maps) همان نقشه‌های مسطح مستطیلی (مردم را به تصویر چشم‌اندازهای پهناور روی دشت مسطحی عادت داده‌اند که روی نقشه بسیار ریز شده‌اند.

15. Mumford, *The City in History*, p. 422.

۱۶. آن برنامه علاوه بر مکانی با خوانایی مالی بیشتر، ثروتی نیز برای محفل کوچکی ساخت که از دانش و اطلاعات درونی برنامه در سفته‌بازی مستغلات بهره‌برداری کردند.

۱۷. یک شهر باروکی قدیمی تر و شبه برنامه‌ریزی شده دیگر هم از سوی حاکمان مطلق‌گرا برای پاریس به میراث ماند؛ به‌ویژه پادشاهان قبل از لوئی چهاردهم که البته او هم نقش انتخاب ولخرجانه آن «مکان جدید» یعنی ورسای را ایفا کرده بود.

۱۸. چنان‌که مارک ژیرورد (Mark Girourd) می‌گوید آن برنامه شامل تسهیلات عمومی و نهادهایی از قبیل پارک‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس، دانشکده‌ها، پادگان‌ها، زندان‌ها و یک تالار جدید اپرا بود. رابرت موزس تقریباً یک قرن بعد نوسازی مشابهی را برای شهر نیویورک انجام داد:

Cities and People: A Social and Architectural History [New Haven: Yale University Press, 1985], p. 289.

19. Quoted in John Merriman, "Baron Haussmann's Two Cities" (typescript, p. 8), later published in French as chap. 9 of Merriman's *Aux marges de la ville: Faubourgs et banlieues en France, 1815-1871* (Paris: Seuil, 1994).

این بخش از بحث‌هایم را بسیار مدیون گزارش دقیق مریام (منبع بالا) هستم. به‌جز مواردی که به‌صراحت بگویم، تمام ترجمه‌ها از من است.

۲۰. مامفورد می‌نویسد: «مگر نه اینکه خیابان‌های قرون وسطایی قدیمی پاریس، یکی از آخرین پناهگاه‌های آزادی‌خواهان شهری بودند؟ عجیب نیست که ناپلئون سوم ادامه ساخت خیابان‌های باریک و بن‌بست‌ها را ممنوع کرد و تخریب تمام آن محلات برای ساختن بلوارهای عریض را در پیش گرفت. آن اقدامات بهترین حفاظت علیه تعرض از درون بود»:

The City in History, pp. 369-70.

21. Quoted in Louis Girard, *Nouvelle histoire de Paris: La deuxieme republicque et le second empire, 1848-1870* (Paris, 1981), p. 126. Cited in Merriman, *Aux marges de la ville*, p. 15.

شبهات‌ها با «کمر بند قرمز» (ceinture rouge) - گروه کارگر چپ‌گرای کمر بند حومه پاریس - حیرت‌آور است. گرچه سووتو (Soweto) و دیگر شهرک‌های سیاه‌پوست‌نشین در آفریقای جنوبی در دوران رژیم آپارتاید به‌صراحت برای هدف تفکیک نژادی تأسیس شدند، آن‌ها نیز از چشم مقام‌های حکومتی به مکان‌هایی ناخوانا و برانداز تبدیل گشتند.

۲۲. چون برنامه‌ریزان فاقد نقشه مطمئن از شهر بودند، نخستین گام ساختن برج‌های موقتی چوبی بود تا مثلث‌بندی لازم برای ترسیم یک نقشه دقیق حاصل شود:

David H. Pinkney, *Napoleon 111 and the Rebuilding of Paris* (Princeton: Princeton University Press, 1958), p. 5.

23. Quoted in Jeanne Gaillard, *Paris, la ville, 1852-1870* (Paris, 1979), p. 38, cited in Merriman, *Aux marges de la ville*, p. 10.

24. Ibid., pp. 8-9.

25. Ibid., pp. 9. Translation by Merriam.

26. Pinkney, *Napoleon 111*, p. 23.

یک موضوع عادی در تاریخ جمعیت‌شناسی از این قرار بوده است که جمعیت‌های شهری غرب اروپا - جمعیت‌های به‌سزوه‌آمده از بیماری‌های همه‌گیر با نرخ مرگ‌ومیر زیاد - نتوانستند تا قرن نوزدهم جمعیت خود را به‌خوبی افزایش دهند و رشد جمعیت شهرها با مهاجرت مردم از نواحی سالم‌تر روستایی حاصل می‌شد. گرچه برخی با چنین واقعیتی موافق نیستند، شواهد آن هنوز قانع‌کننده هستند:

Jan de Vries, *European Urbanization, 1500-1800* (Cambridge: Harvard University Press, 1984), pp. 175-200.

27. Pinkney, *Napoleon 111*, chap. 2.

28. Merriman, *Aux marges de la ville*, pp. 7-8. See also T. J. Clark, *The Painting of Modern Life: Paris in the Art of Manet and His Followers* (Princeton: Princeton University Press, 1984), p. 35.

شیفتگی و شیدایی لوئی ناپلئون و هاسمن برای خطوط مستقیم، دستاویز لطیفه‌های فراوان قرار گرفت. مثلاً یکی از شخصیت‌ها در نمایشنامه‌ای از *ادموند ابوت* (Edmond About) *روئای روزی* را می‌بیند که رود سن هم صاف شود، زیرا چنان‌که او می‌گوید: «منحنی نامنظم آن رودخانه واقعاً تکان‌دهنده است»:

quoted in Clark, *The Painting of Modern Life*, p. 35).

29. Pinkney, *Napoleon 111*, p. 93.

30. Clark, *The Painting of Modern Life*, p. 66.

یک تحلیل عالی از اینکه چگونه شرح‌های دقیق شرق‌گرایانه از «قاہرہ قدیم»، روستاهای رعیتی و امثال آن‌ها باعث شد اعراب بازدیدکننده از پاریس، جامعه خود را به شیوه‌ای نونگاه کنند، در این منبع هست:

Timothy Mitchell, *Colonizing Egypt* (Berkeley: University of California Press, 1991), especially chaps. 1-3.

31. Gaillard, *Paris, la ville*, p. 568, quoted in Merriman, *Aux marges de la ville*, p. 20.

32. David Harvey, *Consciousness and the Urban Experience* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1985), p. 165, quoted in Merriman, *Aux marges de la ville*, p. 12. See also David Harvey, *The Urban Experience* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1989).

33. Jacques Rougerie, *Paris libre, 1871* (Paris, 1971), p. 19, quoted in Merriman, *Aux marges de la ville*, p. 27.

34. Merriman, *Aux marges de la ville*, p. 28.

35. *Ibid.*, p. 30.

۳۶. این مشاهده هوشمندانه درباره «شاهدان» را مدیون بندیکت اندرسون (Benedict Anderson) هستیم. تحلیل او از سرشماری و نقشه‌ها - به‌مثابه شبکه‌های طبقه‌بندی یک‌کاسه‌کننده - به‌طورکلی و به‌ویژه در اوضاع مستعمرات به‌شدت بر طرزفکر من در این کتاب اثر گذاشت:

Anderson, *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London:

Verso, 1983), and also the remarkable book by Thongchai Winichakul, *Siam Mapped: A History of the Geo-Body of a Nation* (Honolulu: University of Hawaii Press, 1994).

37. See, for example, William E. Wormsley, "Traditional Change in Imbonggu Names and Naming Practices," *Names* 28 (1980): 183-94.

۳۸. برگزیدن نام‌های پدری دائمی موروثی خیلی پیشرفت کرد، ولی کامل نشد. پیوند خوردن یک نام به یک فرد - هرچقدر هم که منحصر به فرد و ابهام‌زدا باشد - چگونه رخ می‌دهد؟ برای رسمی شدن نام‌ها نیز مانند کارت‌های شناسایی، شماره‌های تأمین اجتماعی، و سامانه‌های گذرنامه، لازم است که شهروندان همکاری کنند، آن نام‌ها را با اوراق شناسایی با خود حمل کنند و از یک مقام مسئول بخواهند. در اکثر نظام‌های حکومتی امروزی این همکاری با ساختن یک هویت شفاف تضمین شده است که پیش شرط دریافت حقوق مختلف است؛ در برخی نظام‌های قهری برای کسانی که اوراق شناسایی خود را حمل نکنند، جریمه‌های سختی در نظر گرفته شده است. باین حال، اگر نافرمانی گسترده‌ای روی دهد، افراد در شناساندن خود کوتاهی می‌کنند یا هویت دروغین برای خود به کار می‌برند. در آن صورت بهترین کارت شناسایی، یک نشانه زوال‌ناپذیر روی بدن - اعم از یک خال کوبی، اثر انگشت یا «امضای» DNA - است. ۳۹. برنامه‌های سلسله‌های سین و هان برای ثبت جمعیت، بلندپروازانه بود، ولی جای بحث هست که اهداف آن‌ها تا چه اندازه تحقق یافت. برخی از قبیل جنر (Jenner) معتقدند که آن اهداف عمدتاً محقق شد، ولی بعضی دیگر از قبیل الکساندر وودساید (Alexander Woodside) می‌گویند که آن برنامه‌ها تا اندازه زیادی به هدف نرسید.

40. See, for example, W. J. F. Jenner, "Freedom and Backwardness: Europe and China," paper delivered at "Ideas of Freedom in Asia," Humanities Research Centre, Australian National University, July 4-6, 1994; and Patricia Ebrey, "The Chinese Family and the Spread of Confucian Values," in Gilbert Rozman, ed., *The East Asian Region: Confucian Heritage and Its Modern Adaptation* (Princeton: Princeton University Press, 1991), pp. 45-83.

41. Ebrey, "The Chinese Family," pp. 55-57.

42. *Ibid.*, p. 59.

۴۳. تا جایی که من می‌دانم آیسلند تنها کشور اروپایی است که نام‌های خانوادگی دائمی را تا اواخر قرن بیستم در پیش نگرفته است.

44. David Herlihy and Christiane Klapisch-Zuber, *Tuscans and Their Families: A Study of the Florentine Catasto of 1427* (New Haven: Yale University Press, 1985).

۴۵. موضوع سن مردم نیز مثل موضوع مالکیت زمین، یکی از مفاهیمی بود که در دست حکومت بسیار با تجربه مردم فرق داشت (همان، صص ۱۶۲ تا ۱۶۹). در تجربه محلی مردم، سن دقیق افراد اصلاً اهمیتی ندارد، بلکه سن تقریبی و ترتیب تولد مردم (مثلاً مسن‌ترین پسر یا جوان‌ترین پسر) بیشتر کاربرد دارد. این توجه به سن در سرشماری‌ها با گرایش به اعلام سن برحسب واحدهای پنج یا ده‌ساله نمایان می‌شود (مثلاً ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۵۰ یا ۶۰ ساله). باین حال، سن دقیق اشخاص به چند دلیل برای حکومت مهم تلقی می‌شد. سن «بزرگ‌سالی مالی» و نیز مشمول خدمت نظام شدن، هجده‌سالگی بود و کسانی که بیش از ۶۰ سال داشتند، دیگر نباید مالیات سرانه پرداخت می‌کردند. چنان‌که می‌توان انتظار داشت، خوشه‌های غیرمنتظره‌ای از اعلام سن خود در قامت شخص جوان‌تر از ۱۸ یا پیرتر از ۶۰ سال



دیده می‌شد. در نظر گرفتن سن افراد به‌صورت دقیق، خطی و تقویمی نیز مانند نام‌های خانوادگی در زمره طرح‌های حکومتی بوده است.

۴۶. زنان، خدمتکاران منزل و کارگران مقید (به مزرعه یا خانه ارباب) در دنیای غرب معمولاً آخرین کسانی بودند که نام خانوادگی برمی‌گزیدند (و حق رأی پیدا می‌کردند)، زیرا از لحاظ حقوقی صغیر و تحت تکفل مرد سرپرست خانوار محسوب می‌شدند.

۴۷. سایر نام‌های خانوادگی که به پدر اشاره می‌کردند، چندان مشخص نیستند. به این ترتیب، نام «ویکتور هوگو» در اصل به معنای «ویکتور پسر هوگو» بوده است.

۴۸. مدیون لطف کیت استنتون (Kate Stanton) یکی از دستیاران تیزهوش پژوهشی هستم که در این مبحث از پیشینه پژوهشی برخوردار است.

49. See C. M. Matthews, *English Surnames* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1966), pp. 35-48.

۵۰. چنان‌که مٹیو می‌گوید: «رعیت محقری که یک وجب زمین داشت، به همان اندازه درباره حق خودش بر آن زمین در جایگاه مسن‌ترین پسر پدرش نگران بود که مردی ثروتمند بابت به‌ارث‌بردن املاکی وسیع نگرانی داشت. ادعای مالکیت زمین و رسیدن به آن فقط در دادگاه اربابی تضمین می‌شد که براساس «سیاهه نژد ارباب» عمل می‌کرد؛ یعنی نام متصدی زمین به‌صورت مادام‌العمر در آن سیاهه ثبت شده بود. چنان نظامی باعث می‌شد که مردان همان نام خانوادگی پدری خود را که در سیاهه اربابی ثبت شده بود، برای خود حفظ کنند» (همان، ص ۴۴). با توجه به مصیبت‌های مرگ‌ومیر بیماری‌ها در بریتانیای قرن چهاردهم، ممکن بود پسر کوچک‌تر نیز به همین ترتیب بخواهد که نام پدر را برای خود محفوظ بدارد.

۵۱. در اسناد تاریخی گاهی لحظه‌ای به چشم می‌خورد که ظاهراً یک نام خانوادگی منعقد شده (جا افتاده) است. مثلاً اوایل قرن شانزدهم در زمان هنری هشتم، از یک مرد اهل ولز که در دادگاه حاضر شده بود، نامش را پرسیدند و او به شیوه ولزی گفت: «توماس پسر ویلیام، پسر توماس، پسر ریچارد، پسر هونل، پسر ایوان ووگان». قاضی او را سرزنش کرد و گفت که «روال قدیمی را کنار بگذارد... و پس از آن او خود را طبق نام خانواده اصلی اش «موستون» خواند و آن نام را برای اخلافتش به جا گذاشت». البته که آن نام خانوادگی اداری تقریباً بر همسایگان توماس پوشیده ماند:

(William Camden, *Remains Concerning Britain*, ed. R. D. Dunn 1605; Toronto: University of Toronto Press, 19841, p. 122).

52. Rodney Hilton, *Bond Men Made Free: Medieval Peasant Movements and the English Rising of 1381* (New York: Viking Press, 1977), pp. 160-64.

53. Domingo Abella, ed., *Catalogo alfabetico de Apellidos* (Manila: National Archives, 1973). See also the short account in O. D. Corpuz, *The Roots of the Filipino Nation*, vol. 1 (Quezon City: Ak-lahi Foundation, 1989), pp. 479-80; and see Mary Margaret Steedly, "The Importance of Proper Names: Language and 'National' Identity in Colonial Karoland," *American Ethnologist* 23, no. 3 (1996): 447-75.

۵۴. تقویم اسپانیایی برای فیلیپینی‌ها به‌مدت تقریباً سه قرن، یک روز جلوتر از تقویم خود اسپانیا بود، زیرا هنوز تعدیل لازم بابت سفر اکتشافی ماژلان (Magellan) که تقریباً نیمی از کره زمین را به‌طرف غرب پیموده بود، انجام نشده بود.

55. Abella, Catalogo alfabetico de Apellidos, p. viii.

56. Ibid., p. vii.

۵۷. گویی که خود فیلیپینی‌ها طرح‌های کافی برای تبارشناسی یا نسب‌شناسی شفاهی و کتبی نداشته‌اند که با آن‌ها بتوانند به هدف مشابه دست یابند.

58. Abella, Catalogo alfabetico de Apellidos, p. viii.

۵۹. برای بهترین توصیف درباره نام‌های پدری دائمی در فرانسه و نسبت آن‌ها با موضوع حکومت‌سازی، به منبع آموزنده زیر نگاه کنید:

Anne Lefebvre-Teillard, *Le now: Droit et histoire* (Paris: Presses Universitaires de France. 1990).

او فرایندی را بررسی کرده است که مسئولان اجرایی و قضایی حکومت در خلال آن به تدریج برخی رویه‌های نام‌گذاری را معتبر ساختند و شرایط تغییر نام را تنگ و تنگ‌تر کردند. مراکز ثبت احوال شهری در کنار کتابچه‌های نام‌های خانوادگی تا پایان قرن نوزدهم جا افتاده بودند و ابزارهای مهمی در خدمت کارکرد پلیس، سربازگیری، امور کیفری مدنی و جنایی و نظارت بر انتخابات‌ها بودند. شروع معمول در برقراری ارتباط بین پلیس و هر شهروند از آن دوره آغاز شد. مسئولان که تجربه نابودی اسناد ثبتی مدنی در آتش‌سوزی تالار شهر در عدلیه پاریس در پایان دولت کمون در ۱۸۷۱ را داشتند، سعی می‌کردند از تمام اسناد نسخه رونوشت تهیه کنند.

60. Robert Chazon, "Names: Medieval Period and Establishment of Surnames," *Encyclopedia Judaica* (Jerusalem and Philadelphia: Keter Publishers and Coronet Books. 1982). 12-809- 13

نازی‌ها در دهه ۱۹۳۰ چند حکم درباره نام‌ها به تصویب رساندند که یگانه هدف آن‌ها تشخیص دادن مردم یهودی از غیریهودیان بود. یهودیانی که نام‌هایی با الحان آریایی داشتند، مجبور به تغییر نام‌هایشان (از قبیل اسرائیل یا سارا) شدند. فهرست نام‌های مجاز تهیه شد و موارد اعتراض را به دفتر رایش فرستادند تا بررسی‌های تبارشناسی در آنجا انجام شود. وقتی کارهای اجرایی تکمیل شد، صرفاً نام هر فرد را ملاک اخراج یا تبعید او قرار دادند:

Robert M. Rennick, "The Nazi Name Decrees of the Nineteen Thirties," *Journal of the American Name Society* 16 (1968): 65-88.

۶۱. مثلاً ترکیه نام‌های خانوادگی را تازه در دهه ۱۹۲۰ و به‌مثابه بخشی از فعالیت تبلیغی نوسازی آتاتورک انجام داد. کت‌شلوار، کلاه معمولی (به‌جای کلاه فینه یا fez)، نام‌های خانوادگی دائمی و ملی‌گرایی متجدد، همگی در کنار هم در طرح آتاتورک با هم جور بودند. رضاشاه در ایران تمام ایرانیان را ملزم کرد که نام‌های خانوادگی خود را برحسب شهر محل سکونت خود انتخاب کنند تا نام‌های خانوادگی عقلانی شود. به‌این ترتیب، علی‌اکبر رفسنجانی به‌معنای «علی‌اکبر» اهل «رفسنجان» است. گرچه این شیوه مزیت مشخص کردن وطن نسل‌های پیشین را دارد، در رفسنجان چندان مایه تمایز نیست. شاید حکومت رضاخان آشکارا نگران پایش کسانی بوده است که جابه‌جا می‌شده‌اند یا از زادگاه خود دور بوده‌اند.

۶۲. قواعد غذایی نیز که مانع هم‌سفرگی می‌شوند، ابزارهای قدرتمندی برای طرد اجتماعی هستند. اگر کسی می‌خواست قواعدی فرهنگی وضع کند تا گروهی را از گروه‌های پیرامون جدا سازد و مطمئن شود که اعضای آن گروه نمی‌توانند به‌آسانی با دیگران سخن بگویند یا غذا بخورند، این موانع هم‌سفرگی شروع خوبی برای آن کار بود.

۶۳. این موضوع واقعیت داشت و بندیکت آندرسون نیز هوشمندانه توضیح می‌دهد که «گذشته ملی» اغلب به خوبی با پیشینه جعلی جور می‌شود.

64. Eugen Weber, *Peasants into Frenchmen: The Modernization of Rural France, 1870-1914* (Stanford: Stanford University Press, 1976), chap. 6.

و بر می‌گوید که حداقل نیمی از مردان فرانسوی در ربع آخر قرن نوزدهم که به سن بزرگسالی می‌رسیدند، زبان مادری غیر از فرانسوی داشتند. گرچه زبان‌های رسمی اجرایی، حداقل تباری به قدمت قرن شانزدهم دارند، تحمیل زبان ملی نخستین بار در میانه قرن نوزدهم رخ داد:

Peter Sahlins's remarkable book *Boundaries: The Making of France and Spain in the Pyrenees* (Berkeley: University of California Press, 1989).

65. Abram de Swaan, *In Care of the State* (Oxford: Polity Press, 1988), especially chap. 3, "The Elementary Curriculum as a National Communication Code," pp. 52-117.

66. Weber, *Peasants into Frenchmen*, p. 73.

67. Quoted in *ibid.*, p. 113.

68. *Ibid.*, p. 197.

۶۹. برای آشنایی با توصیفی دقیق از جغرافیای نواحی بازاری استاندارد به این منبع سر بزنید:

G. William Skinner, *Marketing and Social Structure in Rural China* (Tucson: Association of Asian Studies, 1975).

۷۰. بخش اعظم مطالب بعدی درباره متمرکزسازی ترابری در فرانسه را از این دو پیمایش و منبع اقتباس کرده‌ام:

Cecil O. Smith, Jr., "The Longest Run: Public Engineers and Planning in France," *American Historical Review* 95, no. 3 (June 1990): 657-92. See also Theodore Porter, *Trust in Numbers: The Pursuit of Objectivity in Science and Public Life* (Princeton: Princeton University Press, 1995), chap. 6.

71. Weber, *Peasants into Frenchmen*, p. 195.

۷۲. بحث‌های ادامه‌داری درباره برنامه‌های مختلف، هزینه‌های آن‌ها، امکان‌پذیری تجاری و اثربخشی نظامی آن‌ها وجود دارد:

Francois Caron, *Histoire de l'exploitation d'un grand rkseau: La compagnie des chemins de fer du Nord* (Paris: Mouton, 1973), and Louis-Maurice Jouffroy, *L'kre du rail* (Paris: A. Colin, 1953).

۷۳. قرابت فنی بین سفر با قطار و خطوط مستقیم و جداول زمانی دقیق، به‌طورکلی در تجددگرایی به یکی از مؤلفه‌های مهم زیبایی‌شناسی تبدیل شده است.

74. Smith, "The Longest Run," pp. 685-71.

اسمیت ادعا می‌کند که «ستاره لوگرون» موجب می‌شد بسیاری از نیروهای احتیاطی (ذخیره) که برای

جنگ جهانی اول فراخوانده شدند، ناچار به گذشتن از مجرای باریک پاریس شوند، درحالی که در یک برنامه راه آهن غیرمتمرکزتر، راه های مستقیم پُرشماری می توانست به سوی جبهه وجود داشته باشد: «برخی از نیروهای احتیاطی در استراسبورگ باید از پاریس می گذشتند تا بتوانند لباس نظامی خود را در بوردو تحویل بگیرند و دوباره برای جنگ به آلزاس بازگردند». ژنرال فون مولتکه (Von Moltke) دریافت که برای جابه جاکردن سپاهیان از شمال کنفدراسیون آلمان شمالی به خط مقدم بین موسل (Mosel) و راین، شش خط آهن وجود دارد، درحالی که سربازان فرانسوی برای رفتن به خط مقدم ناچار بودند در استراسبورگ یا متز از قطار پیاده شوند و از کوه های بین راه بگذرند. دست آخر و مهم تر آنکه وقتی پاریس در محاصره بود، «ستاره لوگرون» رهبر نداشت. فرماندهان عالی ارتش پس از جنگ دستور ساخت راه های میان گذر بیشتری را صادر کردند تا کاستی های قبلی جبران شود.

75. See Ian Hacking, *The Emergence of Probability: A Philosophical Study of Early Ideas About Probability, Induction, and Statistical Inference* (Cambridge: Cambridge University Press, 1975).

۷۶. بی نهایت از موزه شهری آمستردام بابت دراختیار گذاشتن نسخه ای از نقشه ای که برای شکل ۱۳ به کار رفت، سپاسگزارم.

77. Here, back when . . . (Amsterdam: City Museum, 1995), p. 10.

۷۸. البته، چنان که می دانیم، بسیاری از شهروندان به یهودیان در مخفی شدن در شهر و حومه کمک کردند و آن تبعید به مثابه یک اقدام اجرایی نظام یافته، در نهایت موفق نبود. وقتی جمعیت یهودیان روزه روز در نظر مسئولان ناخوانا تر شد، نازی ها به جاسوسان و همداستان هلندی خود روی آوردند تا رد یهودیان را پیدا کنند.

۷۹. گرچه این واقعیت ها ممکن است پویا جلوه کنند، برآیند مشاهدات ایستای متعدد در گذر زمان هستند که با فرایند «وصل کردن نقطه ها به یکدیگر» در ظاهر یک جابه جایی پیوسته را نشان می دهند. در عمل آنچه بین مثلاً مشاهده «الف» و مشاهده «ب» رخ داده است، کماکان یک راز است، ولی هنگام ترسیم یک خط صاف بین دو نقطه داده، از آن واقعیت چشم پوشی می شود.  
۸۰. بندیکت آندرسون دقیقاً در «جوامع محلی فرضی» چنین روشی را به کار برده است:

*Imagined Communities*, p. 169.

۸۱. از لری لومان (Larry Lohmann) بابت پافشاری اش بر اینکه مسئولان حکومت ها لزوماً در مقایسه با مردم عادی نگرشی انتزاعی تر یا کوتاه بینانه تر ندارند، سپاسگزارم. در عوض، واقعیت هایی که مسئولان به آن ها نیاز دارند، از مقوله هایی است که به کار منافع و تجربه های وظایف نهادی ایشان بیاید. گمان می کنم او ترجیح می داد که به طور کلی اصطلاح «ساده سازی» را در کتابم حذف کنم، ولی من مقاومت کردم.

۸۲. دست کم سه مشکل در این زمینه وجود دارد. نخست سلطه دسته بندی هاست. چگونه باید کسی را که به خویشاوندان خدمت می کند یا کسی که گاهی برای آشنایان غذا می پزد و در ازای کارهایش بخشی از زمین های آن ها را استفاده می کند یا از محصول به او چیزی می دهند، طبقه بندی کرد؟ تصمیم های گاهی کاملاً سلیقه ای درباره چگونگی تقسیم بندی این موارد، به علت نتیجه نهایی پنهان می مانند، زیرا طبقه بندی های شایع در آن نتیجه گیری ها غالب است. تئودور پورتر می گوید که مسئولان «دفتر آمارهای ملی فرانسه» گفته بودند حتی کارمندان آموزش دیده هم تا ۲۰ درصد مشاغل را متفاوت از یکدیگر طبقه بندی می کنند. هدف دفتر آمارها اطمینان یافتن از حداکثر قابلیت اطمینان در میان کارکنان طبقه بندی است، حتی اگر این هدف به قیمت از دست رفتن بخشی از

واقعیت‌های روابط جاری به دست آید. مشکل دوم که بعدها به آن می‌پردازم، چگونگی شکل دادن به داده‌ها به‌واسطه این طبقه‌بندی‌ها - و البته قدرت حکومت که پشت این طبقه‌بندی‌ها قرار دارد - است. مثلاً در خلال رکود دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده، نگرانی‌هایی وجود داشت که نرخ بیکاری رسمی که به ۱۳ درصد رسیده بود، مبالغه‌آمیز باشد. یک دلیل مهم برای آن باور از این قرار بود که بسیاری از بیکاران اسمی به‌طور غیررسمی کار می‌کردند و از ترس شمول مالیاتی از افشای درآمد یا اشتغال خود امتناع می‌کردند. پس در آن زمان و نیز اکنون می‌توان گفت نظام مالی نوعی واقعیت پشت پرده را ساخته است که برای بیرون‌ماندن از حوزه داده‌های بانکی طراحی شده بود. مشکل سوم چنین است که ممکن است افراد شرکت‌کننده در گردآوری و تلفیق اطلاعات، منافع خاصی در چیزی داشته باشند که با داده‌ها نمایان می‌شود. اهمیت شمارش اجساد و روستاهای تسلیم‌شده در خلال جنگ ویتنام - به‌مثابه معیاری برای توفیق عملیات ضدشورش - موجب شد که فرماندهان آمریکایی به اظهار اعداد مبالغه‌آمیز پردازند تا مافوق‌های خود را در کوتاه‌مدت خشنود سازند، ولی روزبه‌روز از واقعیت‌های جبهه نبرد دورتر شوند.

۸۳. هدف از این رویه‌ها خلاص شدن از تغییر‌پذیری بین‌الذنهانی در میان کارکنان سرشماری یا طبقه‌بندی است. این هدف به دستورالعمل‌های یکسان‌شده و مکانیکی نیاز دارد که مجالی برای قضاوت فردی باقی نگذارند:

Porter, *Trust in Numbers*, p. 29.

84. Charles Tilly, *Coercion, Capital, and European States, A.D. 990-1992* (Oxford: Blackwell, 1990), p. 100.

۸۵. نشانه این گرایش در جنگل‌داری علمی، متون فراوان و مفصل درباره «نظریه نظارت بهینه» (optimum control theory) است که از علم مدیریت به این حوزه وارد شده است. برای آشنایی با کاربرد و مآخذشناسی این اصطلاح به منبع زیر سر بزنید:

D. M. Donnelly and D. R. Betters, "Optimum Control for Scheduling Final Harvest in Even-Aged Forest Stands," *Forest Ecology and Management* 46 (1991): 135-49.

۸۶. این کاریکاتور آن‌قدر دور از ذهن نیست که آرمان‌گرایی شاعرانه طرفداران اولیه حکومت علمی را در بر نگیرد. از *ارنست انگل* - پدر علم آمار در پروس - نقل قول می‌کنم: «برای به‌دست آوردن نمایشی دقیق از واقعیت، باید تحقیق آماری به‌واسطه هستی تماماً زمینی فرد با او همراه شود؛ به‌تعبیری، باید گزارش تولد فرد، غسل تعمید وی، واکسیناسیون او، سال‌های دبستان و توفیق وی در دبستان، دقت و شایستگی فرد، فارغ‌التحصیلی اش از مدرسه و آموزش و پیشرفت‌های بعدی اش، و سپس وقتی او به بزرگسالی رسیده است، ویژگی‌های جسمی و توانایی اش برای کار با اسلحه را شامل باشد. چنان گزارشی همچنین گام‌های بعدی او در زندگی، مختصری درباره شغلی که وی انتخاب کرده است، چگونگی ساختن خانواده و مدیریت آن، سن ازدواج و همسری را که برای زندگی برگزیده است، در بر خواهد داشت. این آمارها بعدها وقتی اوضاع بر وفق مراد یا علیه اوست، برای قضاوت درباره اش به کار می‌آید. اینکه آیا او در زندگی اش به نابودی رسیده و دچار ورشکستگی مادی، اخلاقی یا معنوی شده است یا خیر، بازم باید در آمارها وارد شود. آمارها فقط پس از مرگ فرد است که دست از سر او برمی‌دارند؛ یعنی وقتی از سن دقیق مرگ او اطمینان حاصل شد و علل مرگ وی تمام‌وکمال معلوم گردید». به‌سختی بتوان فهرستی کامل‌تر از این درباره اقلامی پیدا کرد که دغدغه‌های یک حکومت در اوایل قرن نوزدهم و اوراق مستندی را که تهیه می‌کرد، توصیف کند:

Ian Hacking, *The Taming of Chance* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), p. 34).

۸۷. تیلی با ذکر موبه‌موی مضامین دوران استعمار، بخش اعظم این فرایند در دولت-ملت اروپایی را به‌مثابه تعویض حکمرانی غیرمستقیم یا حکمرانی مستقیم توصیف می‌کند:

Coercion, Capital, and European States, pp. 103-26.

88. Donald Chisholm, *Coordination Without Hierarchy: Informal Structures in Multiorganizational Systems* (Berkeley: University of California Press, 1989), p. 10.

۸۹. بندیکت آندرسون بهترین توصیف از چنین فرایندی را ارائه داده است: «حکومت استعماری که با نقشه‌های فرضی‌اش پیش می‌رفت، دیوان‌سالاری‌های جدید آموزشی، قضایی، سلامت همگانی، پلیس و امور مهاجران را که ساخته بود، براساس اصل سلسله‌مراتب قومی-نژادی سازمان‌دهی می‌کرد که البته همواره برحسب سری‌های موازی درک می‌شدند. حرکت رعایا در شبکه مدارس تبعیض‌آمیز، دادگاه‌ها، درمانگاه‌ها، ایستگاه‌های پلیس و دفترهای مهاجرتی موجب نوعی «عادت‌های رفت‌وآمد» می‌شد که گاهی زندگی اجتماعی را در عمل به خیال‌بافی‌های قبلی حکومت نزدیک می‌کرد»:

Benedict Anderson, *Imagined Communities*, p. 169.

استدلال مشابهی درباره جنبه فرهنگی حکومت‌سازی در انگلستان هم در منبع زیر موجود است:

Philip Corrigan and Derek Sayer, *The Great Arch: English State Formation as Cultural Revolution* (Oxford: Blackwell, 1991).

## فصل سوم: تجددگرایی اعلای اقتدارگرا

۱. همکار دانشگاهی من به‌نام پل لاندو (Paul Landau) حکایتی از پروژ را به خاطر می‌آورد که در آن یک پادشاه با ناراضی‌ای از نقشه‌هایی که حق مطلب را درباره قلمرو سلطنتش ادا نمی‌کنند، بر تهیه نقشه‌ای با مقیاس یک‌به‌یک اصرار می‌ورزد. وقتی آن نقشه کامل می‌شود، تمام پهنه سلطنت را می‌پوشاند و کشور واقعی را زیر نمایش آن کشور خفته می‌کند.

۲. شاید یک مثال معمولی به ما کمک کند. یکی از سرخوردگی‌های متداول در میان شهروندان - حتی در کشورهای مردم‌سالار - دشواری‌های فهماندن وضعیت خاص خود به هریک از عوامل قدرتمند در این یا آن نهاد مردم‌سالار است. ولی هر کارمند مطابق شبکه‌ای ساده عمل می‌کند که اصلاً طراحی شده است تا تمام پرونده‌ها یا عرض‌حال‌های ارائه‌شده را بشنود. در این نهادها وقتی تصمیم گرفته شد که هر عریضه در کدام «صندوق» یا «فقسه نامه‌ها» انداخته شود، اقدام یا رویه مربوط به آن تقریباً واضح و معلوم است. هر کارمند تلاش می‌کند تا عرض‌حال هر شهروند را در دسته یا طبقه صحیح جای دهد، درحالی‌که هر شهروند دوست ندارد با او به‌مثابه مصداقی از فلان دسته‌بندی رفتار شود و (اغلب بی‌حاصل) سعی می‌کند پافشاری کند که مورد منحصربه‌فرد او را با توجه به استحقاق ویژه‌اش بررسی کنند.

۳. واژه «تجددگرایی اعلای» را از دیوید هاروی وام گرفته‌ام:

David Harvey, *The Condition of Post-Modernity: An Enquiry into the Origins of Social Change* (Oxford: Basil Blackwell, 1989).

هاروی شدیدترین تجلی این‌گونه تجددگرایی را دوران پس از جنگ جهانی دوم می‌داند و دغدغه او به‌ویژه معطوف به سرمایه‌داری و سازمان‌دهی تولید است، ولی توصیف او از تجددگرایی اعلای به کار ما نیز می‌آید: «باور به پیشرفت خطی، حقایق مطلق، و برنامه‌ریزی برای نظم عقلانی و آرمانی در اوضاع یکسان و یکنواخت در همه‌جا برای تولید و دانش. بنابراین آن تجددگرایی به ورطه «اثبات‌گرایی، فن‌سالاری و عقلانیت‌گرایی» افتاد و علاوه‌براین، به‌مثابه دستاورد گروهی از نخبگان و پیشگامان - اعم از برنامه‌ریزان،

هنرمندان، معماران، منتقدان و سایر طرفداران سلیقه‌های تجددگرایی اعلا - به مردم تحمیل گردید. «نوسازی» اروپا شتاب‌زده به پیش رفت و در عین حال، حرص و عجله تمام‌عیار در سیاست و تجارت جهانی را با این استدلال توجیه می‌کردند که برای جهان سوم عقب‌مانده، «فرایند نوسازی» خیرخواهانه و ترقی‌گرایانه را به ارمغان خواهد آورد» (ص ۵۳).

۴. درباره مطالعات موردی از «کاسب‌کارهای بخش عمومی» در ایالات متحده به این منبع سر بزیند:

Eugene Lewis's study of Hyman Rickover, J. Edgar Hoover, and Robert Moses, *Public Entrepreneurs: Toward a Theory of Bureaucratic Political Power: The Organizational Lives of Hyman Rickover, J. Edgar Hoover, and Robert Moses* (Bloomington: Indiana University Press, 1980).

مونه هم مثل راتسو، بسیج اقتصادی در زمان جنگ جهانی اول را دیده بود و به تدارکات جنگی از این سوبه آن‌سوی اقیانوس اطلس برای بریتانیا و فرانسه کمک کرده بود. وی همان کار را در جنگ جهانی دوم نیز انجام داد. هنگامی که او پس از جنگ جهانی دوم تلاش می‌کرد تا صنایع زغال‌سنگ و فولاد فرانسه و آلمان را ادغام کند، چند دهه در حوزه مدیریت فراملی تجربه داشت:

Francois Duchene, Jean Monnet: *The First Statesman of Interdependence* (New York: Norton, 1995).

۵. در اینجا نمی‌خواهم چنین بحثی را ادامه دهم، ولی گمان می‌کنم نازیسم را می‌توان به‌مثابه واکنشی از سوی جبهه تجددگرایی دانست. نخبگان نازی هم مانند چپ‌های ترقی‌خواه، چشم‌انداز شکوهمندی از مهندسی اجتماعی به پشتوانه حکومت را تصور کرده بودند که البته شامل کشتن، تبعید، عقیم‌سازی اجباری انسان‌ها، و پرورش گزینشی نسل‌ها بود و با هدف «بهبود» ژنتیکی سرشت انسان انجام می‌شد. نمونه نازیسم - به‌مثابه یکی از قالب‌های واگیردار تجددگرایی - به شیوه‌ای درخشان و متقاعدکننده در این اثر شرح داده شده است:

Zygmunt Bauman in *Modernity and the Holocaust* (Oxford: Oxford University Press, 1989). See also, along the same lines, Jeffrey Herf, *Reactionary Modernism: Technology, Culture, and Politics in Weimar and the Third Reich* (Cambridge: Cambridge University Press, 1984), and Norbert Frei, *National Socialist Rule in Germany: The Fuhrer*

*State, 1933-1945*, trans. Simon B. Steyne (Oxford: Oxford University Press, 1993).

۶. از جیمز فرگوسن (James Ferguson) سپاسگزارم که به من یادآوری کرد طرح‌های واپس‌گرایانه در تجددگرایی اعلا نیز به همان اندازه طرح‌های پیشرفت‌گرایانه، فراوان بوده‌اند.

۷. البته، به‌هیچ‌وجه نباید گمان کرد که این توصیف‌ها چیزی معادل محافظه‌کاری است. محافظه‌کارها از هر نحله که باشند، معمولاً اعتنای چندانی به آزادی‌های مدنی نمی‌کنند و ممکن است به هر سببیتی متوسل شوند که برای باقی ماندن در قدرت ضرورت داشته باشد. ولی بلندپروازی‌ها و نخوت محافظه‌کاران بسیار خفیف‌تر از تجددگرایان است و برنامه‌هایشان (برخلاف برنامه‌های تجددگرایان واپس‌گرا) مستلزم وارونه‌سازی جامعه برای ایجاد تعاونی‌های جدید، خانواده‌های جدید و پایبندی‌های گروهی جدید یا مردمی جدید نیست.

8. Vaclav Havel, address given at Victoria University, Wellington, New Zealand, on March 3 1, 1995, reprinted in the *New York Review of Books* 42, no. 11 (June 22, 1995): 36.

9. Zygmunt Bauman, *Socialism: The Active Utopia* (New York: Holmes and Meier, 1976), p. 1 1.

۱۰. بحثی آموزنده درباره تبار فکری گرایش‌های زیست‌محیطی تجددگرایی اعلا را در این منبع ببینید:

Douglas R. Weiner, "Demythologizing Environmentalism," *Journal of the History of Biology* 25, no. 3 (Fall 1992): 385-411.

11. See Michael Adas's *Machines as the Measure of Men: Science, Technology, and Ideologies of Western Dominance* (Ithaca: Cornell University Press, 1989) and Marshall Berman's *All That Is Solid Melts into Air: The Experience of Modernity* (New York: Penguin, 1988).

گمان می‌کنم آنچه در تجددگرایی اعلا تازه است، چندان به اشتیاق برنامه‌ریزی جامع مربوط نیست. بسیاری از حکومت‌های امپراتوری و تمامیت‌خواه نیز شوروشوق مشابهی داشته‌اند. آنچه در تجددگرایی اعلا تازگی دارد، فناوری اجرایی و دانش اجتماعی است که در سرپروراندن سازمان‌دهی همه‌جانبه جامعه با شیوه‌هایی را محقق کرده است که در گذشته فقط می‌شد در اداره پادگان‌ها یا صومعه‌ها اجرا کرد. بحث زیر از میشل فوکو در این زمینه را ببینید:

Michel Foucault, *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, trans. Alan Sheridan (New York: Vintage Books, 1977).

۱۲. در اینجا لازم است بین «پیشرفت‌های دانش علمی و اختراعات» (که بسیاری از آن‌ها در قرن هجدهم رخ داد) و «دگرگونی‌های عمده که ابداعات علمی در زندگی کاری روزمره مردم پدید آوردند»، تمیز قائل شوم (دگرگونی‌هایی که بیشتر در قرن نوزدهم واقع شد).

13. Witold Kula, *Measures and Men*, trans. R. Szepter (Princeton: Princeton University Press, 1986), p. 211.

14. Ian Hacking, *The Taming of Chance* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), p. 38.

می‌توان ادعا کرد چند سال بعد جاکوبین‌ها [Jacobins یا اعضای یک جنبش سیاسی انقلابی که در خلال انقلاب فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ معروف‌ترین گروه سیاسی محسوب می‌شد] نخستین کسانی بودند که تلاش کردند با دگرگون کردن نظم اجتماعی، شادی را در عمل مهندسی کنند. چنان‌که سن-ژوست [Saint-Just] که رهبر جاکوبین‌ها در انقلاب فرانسه بود نوشت: «مفهوم کلی شادی در اروپا چیز جدیدی است»:

See Albert O. Hirschman, "Rival Interpretations of Market Society: Civilizing, Destructive, or Feeble," *Journal of Economic Literature* 20 (December 1982): 1463-84.

۱۵. بسیار به جیمز فرگوسن مدیون هستم که نکته‌های هوشمندانه‌اش درباره پیش‌نویس اولیه کتاب، مرا به این سو هدایت کرد.

16. See, for example, Graham Buschell, Colin Gordon, and Peter Miller, eds., *The Foucault Effect: Studies in Governmentality* (London: Harvester Wheatsheaf, 1991), chap. 4.

17. Hacking, *The Taming of Chance*, p. 105.

هکینگ در آن اثر به شیوه‌ای عالی شرح می‌دهد که چگونه «میانگین» آماری استحاله پیدا کرد و به مقوله «طبیعی یا بهنجار» تبدیل شد و سپس «طبیعی» هم به قاعده «هنجاری» تبدیل گشت تا به چنگ مهندسی اجتماعی بیاید.



۱۸. تا به امروز تحقیقات تاریخی فراوان به‌وضوح نشان داده است که جانبداری از مهندسی‌های مدنظر اوژن زامیاتین چقدر در اروپا پُرطرفدار بوده است. باور به لزوم مداخله حکومت برای حفاظت از مشخصات جسمی و روحی نژادها در میان ترقی‌گرایان رایج بود و باعث راه‌افتادن یک جنبش اجتماعی تقریباً بین‌المللی شده بود. ۲۳ ایالت از مجموع ۴۸ ایالت در ایالات متحده در سال ۱۹۲۶ قوانینی داشتند که عقیم‌سازی برای این منظور را مجاز می‌کرد.

19. See Gareth Stedman-Jones, *Languages of Class: Studies in English Working-Class History, 1832-1982* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).

لازم است به یاد داشته باشیم که تقریباً تمام اقدامات تازه استعماری در تمام کشورهای قدرتمند غربی که به «رسالت متمدن‌سازی» ربط داده می‌شد، پیش از آن در برنامه‌هایی مشابه برای مطیع‌سازی و متمدن‌سازی طبقات کهنتر - اعم از شهری و روستایی - در همان کشورها اجرا شده بود. البته، شاید تفاوت آن دو مورد، اعمال قوای قهری شدیدتر بر سر مردم «شیء‌انگاشته‌شده» و بیگانه در مستعمرات بود که مجال بیشتر برای صدور احکام قاطع‌تر در زمینه مهندسی اجتماعی را فراهم می‌آورد.

۲۰. برای خواندن یک برداشت علمی-تخیلی از قصد ایجاد «انسان فن‌سالار و واقع‌نگر» که از تنگنای طبیعت رها شده باشد، به این مطلب نگاه کنید:

C. S. Lewis, *That Hideous Strength: A Modern Fairy Tale for Grown-Ups* (New York: Macmillan, 1946).

۲۱. البته، باغ‌های «وحشی» جالب و نامعینی هم ساخته شده‌اند که شکل دقیق «نظم» در آن‌ها بسیار اندک برنامه‌ریزی شده است. در این باغ‌ها موضوع برنامه‌زیبایی شناختی مطرح است؛ یعنی باغ‌طوری طراحی شده است که چشم بیننده را به‌شکل خاصی بنوازد و نوعی نسخه تقلیدی از طبیعت دست‌کاری شده باشد. تناقض‌نمای موجود در این باغ‌ها مثل تناقض در باغ‌وحش‌هایی است که ساخته شده‌اند تا مانند طبیعت باشند؛ تناقض از آن رو که بیننده به‌زودی می‌فهمد طراحی این باغ‌وحش طبیعی‌نما به‌گونه‌ای است که جاندارانش نمی‌توانند یکدیگر را بخورند!

22. Karl Marx, from the *Communist Manifesto*, quoted in Berman, *All That Is Solid Melts into Air*, p. 95.

۲۳. هواپیما که جانشین لوکوموتیو شده بود، از بسیاری جنبه‌ها در اوایل قرن بیستم نماد مشخص تجدد محسوب می‌شد. هنرمند و نمایشنامه‌نویس آینده‌گرایی به‌نام کازیمیر مالویچ (Kazimir Malevich) چند صحنه با نام «پیروزی بر خورشید» برای اپرا تهیه کرد. در آخرین صحنه از پشت‌صحنه صدای غرش و خروش پره‌هواپیمایی شنیده می‌شد که می‌گفت کشورهای آینده‌گرا بر نیروی جاذبه چیرگی یافته‌اند. لوکوبوزیه که با مالویچ هم‌عصر بود، هواپیما را نماد بی‌چون‌وچرای عصر جدید می‌دانست. تأثیر پرواز بر ذهن انسان معاصر را در این اثر مطالعه کنید:

Robert Wohl, *A Passion for Wings: Aviation and the Western Imagination, 1908-1918* (New Haven: Yale University Press, 1996).

۲۴. جاکوبین‌ها قصد داشتند شروعی بسیار تروتازه را در پیش بگیرند، تقویم خود را از نو با «سال صفر» شروع کنند و روزها و ماه‌ها را مطابق نظم جدید غیردینی نام‌گذاری کنند. رژیم پول پوت (Pol Pot) در کامبوج هم برای آنکه عزم خود به ساختن کامبوج نوین را نشان دهد، کار خود را از «سال صفر» آغاز کرد.

25. Quoted in Harvey, *The Condition of Post-Modernity*, p. 99.

۲۶. ضمیر مردانه (در زبان انگلیسی) در این بخش بیشتر یک انتخاب عامدانه و نه عرف بوده است:

See Carolyn Merchant, *The Death of Nature: Women, Ecology, and the Scientific Revolution* (San Francisco: Harper, 1980).

27. See, for example, Margaret M. Bullitt, "Toward a Marxist Theory of Aesthetics: The Development of Socialist Realism in the Soviet Union," *Russian Review* 35, no. 1 (January 1976): 53-76.

28. Baruch Knei-Paz, "Can Historical Consequences Falsify Ideas? Or, Karl Marx After the Collapse of the Soviet Union." Paper presented to Political Theory Workshop, Department of Political Science, Yale University, New Haven, November 1994.

۲۹. مخالفت پیامبرگونه ریموند آرون (Raymond Aron) در این زمینه یکی از اسناد اصلی است:

*The Opium of the Intellectuals*, trans. Terence Kilmartin (London: Seeker and Warburg, 1957).

۳۰. هرچه طرح‌ها بزرگ‌تر، سرمایه‌برتر و متمرکزتر بودند، جاذبه‌های قدرت و بنده‌نوازی آن‌ها بیشتر می‌شد. برای آشنایی با شواهدی از طرح‌های مهار سیلاب و طرح‌های بانک جهانی در این زمینه به این منبع نگاه کنید:

James K. Boyce, "Birth of a Megaproject: Political Economy of Flood Control in Bangladesh," *Environmental Management* 14, no. 4 (1990): 419-28.

31. Harvey, *The Condition of Post-Modernity*, p. 12.

32. See Charles Tilly's important theoretical contribution in *Coercion, Capital, and European States, A.D. 990- 1992* (Oxford: Blackwell, 1990).

۳۳. چنان‌که دربارهٔ بلشویک‌ها مصداق داشت، جنگ داخلی می‌تواند بهای متحدکردن قوای انقلابی باشد.

۳۴. مستعمرات سفیدپوست‌نشین از قبیل آفریقای جنوبی و الجزایر، و تبلیغات ضدشورش سیاسی (مثلاً در ویتنام، الجزایر و افغانستان) موجب جابه‌جایی جمعیت‌های هنگفت و اسکان مجدد اجباری شدند. با این حال، در اکثر آن موارد حتی ژست‌های مفیدبودن برنامه‌ریزی جامع اقتصادی برای رفاه مردم آسیب‌دیده، بسیار سطحی بوده است.

۳۵. در این زمینه به‌شدت به بحث‌های جورج یانی مدیون هستیم:

George Yaney, *The Urge to Mobilize: Agrarian Reform in Russia* (Urbana: University of Illinois Press, 1982), pp. 448-62.

36. Anson Rabinbach, *The Human Motor: Energy, Fatigue, and the Origins of Modernity* (Berkeley: University of California Press, 1992), pp. 260-71.

راتنو و چند معمار و رهبر سیاسی مدت‌ها قبل از جنگ در سال ۱۹۰۷ «فدراسیون کار آلمان» را پایه‌گذاری کردند که به ترویج و تشویق نوآوری فنی در صنعت و هنرها اختصاص داشت.

37. See Gregory J. Kasza, *The Conscription Society: Administered Mass Organizations* (New Haven: Yale University Press, 1995), especially chap. 1, pp. 7-25-38.

38. Rabinbach, *The Human Motor*, p. 290.

۳۹. برای آشنای با ارزیابی‌های جدید از دگرگونی تولید و فناوری در ایالات متحده به این منابع نگاه کنید:

Nathan Rosenberg, *Perspectives on Technology* (Cambridge: Cambridge University Press, 1976); Rosenberg, *Inside the Black Box: Technology and Economics* (New York: Cambridge University Press, 1982); and Philip Scranton, *Figured Tapestry: Production, Markets, and Power in Philadelphia, 1885-1942* (New York: Cambridge University Press, 1989).

40. See Ernest J. Yanarella and Herbert Reid, "From 'Trained Gorilla' to 'Humanware': Repoliticizing the Body-Machine Complex Between Fordism and Post-Fordism," in Theodore R. Schatzki and Wolfgang Natter, eds., *The Social and Political Body* (New York: Guildford Press, 1996), pp. 18 1-2 19.

41. Rabinbach, *The Human Motor*, p. 272.

رابینباخ در این اثر به شرح و تفسیر نتیجه‌گیری‌های مقاله‌ی عالی چارلز اس. میر می‌پردازد:

Charles S. Maier, "Between Taylorism and Technocracy: European Ideologies and the Vision of Industrial Productivity in the 1920s." *Journal of Contemporary History* 5, no. 2 (1970): 27-63.

۴۲. تورستن ویبلن (Thorstein Veblen) معروف‌ترین صاحب‌نظر اجتماعی بود که درباره‌ی این دیدگاه در ایالات متحده توضیح داد. نسخه‌های لفظی این ایدئولوژی به‌خوبی در این دو اثر که از طیف‌های کاملاً متباین سیاسی هستند، مشهود است:

Lewis's Arrowsmith and Ayn Rand's Fountainhead.

43. Rabinbach, *The Human Motor*, p. 452. For Rathenau's writings, see, for example, *Von kommenden Dingen* (Things to come) and *Die Neue Wirtschaft* (The new economy).

44. Walther Rathenau, *Von kommenden Dingen* (1916), quoted in Maier, "Between Taylorism and Technocracy," p. 47.

میر تذکر می‌دهد که همدلی آشکار بین سرمایه و نیروی کار در آلمان زمان جنگ به‌بهای سیاست تورم‌زایی خانمان‌برانداز حاصل گشت.

45. Michael Adas, *Machines as the Measure of Men: Science, Technology, and Ideologies of Western Dominance* (Ithaca: Cornell University Press, 1989), p. 380. Sheldon Wolin, *Politics and Vision: Continuity and Innovation in Western Political Thought* (Boston: Little, Brown, 1960).

اثر دوم فهرست متفکران هم‌مشربی را در بر دارد که در این طیف سیاسی جای می‌گرفتند و از فاشیست و وطن‌پرست در یک سوی طیف تا سوسیال‌دموکرات و کمونیست در سوی دیگر طیف را شامل می‌شدند. آن متفکران اهل کشورهای متنوع، از فرانسه گرفته تا آلمان، اتریش-پروس (ریچارد مولندورف پروس که همکار نزدیک راتسو و مبلغ نظام اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده در زمان جنگ بود)، ایتالیا (آنتون گرامشی

در جناح چپ و فاشیست‌هایی مانند ماسیموروکا و بنیتو موسولینی در جناح راست)، و روسیه (الکسی کاپیتونوویچ یا «خیاط سیاست‌های شوروی») بودند.

46. V. I. Lenin, *The Agrarian Programme of Social-Democracy in the First Russian Revolution, 1905-1907*, 2nd rev. ed. (Moscow: Progress Publishers, 1954), p. 195, written September 28, 1917 (first emphasis only added).

47. Leon Smolinski, "Lenin and Economic Planning," *Studies in Comparative Communism* 2, no. 1 (January 1969): 99.

اسمولینسکی (Smolinsky) ادعا می‌کند لنین و تروتسکی به‌صراحت می‌گفتند که چگونه مراکز تولید برق باعث وابستگی جمعیت‌های روستایی به مرکز شده و به‌این ترتیب، چیرگی حکومت بر تولید کشاورزی را ممکن می‌سازد.

48. Lenin, *Works* (Moscow, 1972), 27: 163, quoted in Ranier Traub, "Lenin and Taylor: The Fate of 'Scientific Management' in the (Early) Soviet Union," trans. Judy Joseph, in *Telos* 34 (Fall 1978): 82-92 (originally published in *Kursbuch* 43 [1976]).

«شاعر» تیلرگرایی در شوروی، الکسی کاپیتونوویچ گاستف (Alexej Kapitonovik Gastev) بود که در شعر و نثر او نهایت تغزل و احساسات درباره‌ی امکان «یگانگی» بین انسان و ماشین وجود داشت: «بسیاری از افراد دچار تنفر می‌شوند که می‌فهمند ما می‌خواهیم با انسان‌ها مانند پیچ، مهره یا ماشین رفتار کنیم، ولی ما باید این هدف را بی‌پروا همان‌طور به پیش ببریم که رشد درختان و بسط شبکه‌ی راه‌آهن را پذیرفته‌ایم» (نقل در همان، ص ۸۸).

49. Lenin, "The Immediate Tasks of the Soviet Government," *Zvestia*, April 28, 1918, cited in Maier, "Between Taylorism and Technocracy," p. 51 n. 58.

50. Graham Burchell, Colin Gordon, and Peter Miller, *The Foucault Effect: Studies in Governmentality*, with two lectures by and an interview with Michel Foucault (London: Wheatsheaf, 1991), p. 106.

۵۱. این نکته به‌خوبی و با شیوه‌ی جدلی از سوی فردریک هایک - فرشته‌ی محبوب مخالفان برنامه‌ریزی پس از جنگ و دولت رفاه - در قرن بیستم بیان شده است:

See, especially, *The Road to Serfdom* (Chicago: University of Chicago Press, 1976).

## فصل چهارم: شهر تجددگرای اعلا

۱. بسیار قدردان تالیا پوترز (Talia Poters) هستم که نکات هوشمندانه‌اش را در نخستین پیش‌نویس کتاب در اختیار من گذاشت.

۲. طراحی لوکوبوزیه برای ورودی قصر مجمع ملل در سال ۱۹۲۷ جایزه‌ی نخست در رقابت طراحی را برای او به بار آورد، ولی آن طرح هیچ‌گاه به‌ساخت نرسید.

۳. برای آشنایی با این دوره به اثر زیر نگاه کنید:

Jean-Louis Cohen, *Le Corbusier and the Mystique of the USSR: Theories and Projects for Moscow, 1928- 1936* (Princeton: Princeton University Press. 1992).

۴. برای آشنایی با تحلیلی عالی از تجدد و شهرهای آمریکا به این منبع سر بزنید:

Katherine Kia Tehrani, *Modernity, Space, and Power: The American City in Discourse and Practice* (Cresskill, N.J.: Hampton Press, 1995).

5. Le Corbusier (Charles-Edouard Jeanneret), *The Radiant City: Elements of a Doctrine of Urbanism to Be Used as the Basis of Our Machine-Age Civilization*, trans. Pamela Knight (New York: Orion Press, 1964). The original French edition is *La ville radieuse: Elements d'une doctrine d'urbanisme pour l'équipement de la civilisation machiniste* (Boulogne: Editions de l'Architecture d'Aujourd'hui, 1933).

6. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 220.

۷. لوکوبوزیه هم مانند بسیاری از طرفداران تجددگرایی اعلا، به هوایما عشق می‌ورزید. او چنین نوشت: «گویی هوایما خود معمار و برنامه‌ریز شهری است... و من خود را به بال‌های هوایما می‌سپارم، از دید عقاب‌وار و از منظره شهر بر فراز آسمان بهره می‌برم... از آن ارتفاع چشم می‌تواند در یک کلام چیزی را ببیند که ذهن فقط با خیال می‌تواند محسوس سازد. [چشم‌انداز شهر از آسمان] کارکرد جدیدی است که به حواس ما افزوده شده است و معیار جدیدی برای سنجش و مبنای هیجان تازه‌ای است. انسان از این دید آسمانی بهره می‌برد تا اهداف تازه‌ای را محسوس کند. شهرها از خاکستر خود سر بر خواهند آورد»:

Quoted in James Corner and Alex S. MacLean, *Taking Measures Across the American Landscape* (New Haven: Yale University Press, 1996), p. 15).

8. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 322 (emphasis added).

9. *Ibid.* p. 121.

10. Robert Fishman, *Urban Utopias of the Twentieth Century: Ebenezer Howard, Frank Lloyd Wright, and Le Corbusier* (New York: Basic Books, 1977), p. 186.

11. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 134.

12. *Ibid.*, pp. 82-83.

13. From Le Corbusier's "When the Cathedrals Were White," trans. Francis Hyslop, quoted in Richard Sennett, *The Conscience of the Eye: The Design and Social Life of Cities* (New York: Norton, 1990), p. 169'; also see Mardges Bacon, *Le Corbusier in America: Travels in the Land of the Timid* (forthcoming).

لوکوبوزیه در برنده‌شدن مقام‌ها و طرح‌هایی که در آمریکا جست‌وجو می‌کرد، ناکام ماند و علت آن هم آشکارا منصرف‌شدن برنامه‌ریزان شهری از طرح‌های مبتنی بر ویرانگری او [ویران کردن شهرهای قدیمی] بود.

14. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 123 (emphasis in original).

۱۵. برای آشنایی ساده با منطق «اجزای مشابه با کل» (fractal) در سازوکارهای دنیای زنده به این منبع

James Gleick, *Chaos: Making a New Science* (New York: Penguin, 1988).

16. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 178.

بالین حال، رویه لوکوبوزیه در ساختمان‌های واقعی‌اش بسیار متفاوت بود. ۱۷. همان، صص ۲۲ و ۲۳. طنزآمیز است که طرح هیچ‌گاه به مرحله ساخت نرسیده‌او - یعنی طرح قصر مجمع ملل که در آن زمان جهانی‌ترین سازمان دنیا محسوب می‌شد - نخستین جایزه معماری را برای او به همراه آورد. ۱۸. همان، ص ۴۶.

۱۹. همان، صص ۲۹ و ۳۰. برای آشنایی با استدلالی که نشان می‌دهد قوانین منطقه‌بندی سخت‌گیرانه و مبتنی بر کاربری، علت ناکامی محلات و مناطق پراکنده حومه شهرها در ایالات متحده معاصر بوده است، این منبع را نگاه کنید:

James Howard Kunstler, "Home from Nowhere," *Atlantic Monthly*, September 1996, pp. 43-66.

20. Lawrence Vale, *Architecture, Power, and National Identity* (New Haven: Yale University Press, 1992), p. 109.

21. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 71.

۲۲. یکی از بدیل‌ها برای این‌گونه ساده‌سازی‌ها را می‌توان عمل کردن براساس سلیقه کاربر یا مصرف‌کننده نهایی دانست. آیا مردم مایل به سکونت در چنان جایی خواهند بود؟ آیا ساکنان فعلی از سکونت خود در این محل راضی هستند؟ لازم نیست این معیارها با معیارهای بازار مغشوش شود، زیرا پس از به‌میان آمدن معیارهای بازار، موضوع استطاعت خرید چنان خانه‌هایی نیز پیش خواهد آمد. ۲۳. از عبارت «آموزه‌های لوکوبوزیه» استفاده کرده‌ام، زیرا ساختمان‌های او در عمل نه کم‌هزینه بودند و نه کارکردهای مطلوبی داشتند. بالین حال، ساختمان‌هایی که او ساخت، در عمل مفیدتر از آموزه‌های نظری‌اش از آب درآمدند.

24. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 7.

25. Le Corbusier, quoted in Fishman, *Urban Utopias*, p. 193 (emphasis added).

26. Le Corbusier, *La ville radieuse*, pp. 178-79 (my translation).

27. Le Corbusier, quoted in Fishman, *Urban Utopias*, p. 208.

۲۸. این نمایش مکانی نظم اجتماعی و سیاسی را با برنامه افلاطون برای شهر در قوانین مقایسه کنید: اکروپولیس در مرکز شهر، حلقه‌های هم‌مرکز پیرامون هسته شهر، حومه غیرمسکونی برای صنعتگران، و حلقه‌های درونی و بیرونی از زمین‌های کشاورزی. آن طرح «کیک‌مانند» به دوازده بخش تقسیم شده بود که مبنای استخدام و چرخش سالانه نیروهای نگهبان بودند:

Pierre Vidal-Naquet, "A Study in Ambiguity: Artisans in the Platonic City," chap. 11 of *The Black Hunter: Forms of Thought and Forms of Society in the Greek World*, trans. Andrew Szegedy-Maszak (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986), pp. 224-45.

۲۹. جست‌وجوی نخبگان برنامه‌ریزی شهری به‌دنبال حاکم مستبدی که قدرت را به او بسپارند و سپس او نگرش و دورنمای مطلوب ایشان را به تحقق درآورد، در دوران حرفه‌ای والتر کریستالر (Walter Christaller) - جغرافی‌دان بزرگ آلمانی و مُبدع نظریهٔ موقعیت مرکزی - نیز دیده می‌شود. او در خدمت رژیم نازی قرار گرفت «تا دربارهٔ ایجاد نظم سلسله‌مراتبی در سکونتگاه‌های شهری برای سرزمین‌های اشغالی جدید در لهستان به نازی‌ها مشاوره دهد». چنان شغلی برای وی فرصتی بود که می‌توانست نظریه‌اش دربارهٔ نواحی بازاری شش‌ضلعی و ساخت شهر در زمین‌های کاملاً مسطح را به اجرا درآورد. او پس از جنگ به حزب کمونیست پیوست «زیرا امیدوار بود یک رژیم استبدادی از قدرتش برای جابه‌جا کردن شهرهای ویران‌شده در جنگ استفاده کند و آن کار را دقیقاً براساس الگوی بهینه در نظریهٔ موقعیت مرکزی انجام دهد». سرگذشت او مصداق بارزی از تلاش برای «تحمیل» چیزی است که در ابتدا به‌مثابهٔ نوعی شرح تحلیلی ساده‌شده از صرفه‌های مکانی شروع شده بود:

Hans Carol, "Geographica: Walter Christaller, a Personal Memoir," *Canadian Geographer* 14, no. 1 (1970): 67-69.

30. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 18 1.

31. *Ibid.*, p. 154 (emphasis added).

۳۲. تلاش کرده‌ام در کاربرد اصطلاحاتی از قبیل «فاشیسم» که بار [ارزشی یا ضدارزشی] فراوان دارند، بسیار محتاط باشم، ولی گمان می‌کنم که این مورد بی‌مناسبت نیست. وقتی لوکوبوزیه از زیبایی پارتنون (Parthenon) می‌نویسد، زیر پوست توصیف او، ستایش از خشونت هم هست: «پارتنون را به یاد بیاورید؛ وضوح آن بنا، خطوط ساده، هیجان‌هایش، صرفه‌های اقتصادی‌اش و خشونت‌هایش را که داشت به یاد بیاورید، جاروجنجال عظیمش را در میانهٔ آن چشم‌انداز که با شکوه و ترس پدید آمده بود، به یاد بیاورید. چیزی از جنس قدرت و یکپارچگی» (همان، ص ۱۸۷). [پارتنون معبدی قدیمی در آکرپولیس یونان با طرح مستطیلی است که از ۴۴۷ تا ۴۳۸ قبل از میلاد ساخته شد و مهم‌ترین بنای بازمانده از یونان قدیم محسوب می‌شود] لوکوبوزیه علاوه‌براین، چنان‌که در همین جملات هم دیدیم، تلاش می‌کند تا مخالفان خود و فقرا را فاقد ویژگی‌های انسانی جلوه دهد: «همه‌چیز به عقلانیتی بستگی دارد که در برنامه‌ها هست ... من از جامعه‌ای حرف می‌زنم که پیش از این خود را از یک نظام اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده بهره‌مند کرده است و تمام انگل‌هایی را که می‌دانیم در جامعهٔ فعلی ما هستند، به دور ریخته است» (ص ۷۳).

۳۳. مامفورد برنامه‌ریزی باروک را نیز به‌علت روحیهٔ بلندپروازی بی‌جایش نکوهیده می‌داند و آن را از دیدگاه یک ناظر قرن بیستمی، بسیار از صمیمیت و شادی دور می‌داند. وی در تفسیر قطعهٔ معروف دکارت (که در فصل یکم نقل کردیم) بین دو گونهٔ نظم ذهنی تمیز می‌گذارد: زنده‌وار و مکانیکی. «اولی از دل اوضاع کلی محیط پدید می‌آید؛ و دومی به ساده‌سازی واقعیت‌های زندگی وابسته است تا نظام تصنعی مفاهیم خودش را درست جلوه دهد که به‌نظرش حتی ارزشمندتر از خود زندگی هستند. اولی همدلانه مطابق با اطلاعات دیگران عمل می‌کند و شاید در راهنمایی آنان هم سهیم شود، ولی ابتدا هستی دیگران و اهداف آن‌ها را به رسمیت می‌شناسد؛ و دومی که از قماش خودکامه‌های باروک است، بر قانون، نظم و جامعهٔ مدنظر خودش پافشاری می‌کند که قرار است به دست یک قدرت حرفه‌ای واحد بر مردم تحمیل شود و مطابق فرمان‌های او کار کند»:

*The City in History: Its Origins, Its Transformations, and Its Prospects* (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 196 11, p. 394).

جذابیت یک شهر فرضی متمرکز نسبت به شهری که عمدتاً فارغ از برنامه‌ریزی و با انباشت‌های تدریجی شکل گرفته است، همیشه - چنان‌که دربارهٔ دکارت مصداق داشت - در درجهٔ نخست مبنای هندسی ندارد؛ شهر برنامه‌ریزی‌شده قرار بود قدرت پادشاهی را به نمایش درآورد و حتی در قرن هفدهم نیز سالم‌تر باشد. به این ترتیب، جان اولین (John Evelyn) که به تازگی از تبعید چارلز دوم بازگشته بود، نوشت که لندن «شهری مملو از خانه‌های چوبی، شمالی و فاقد ازدحام تصنعی است و برخی از خیابان‌های اصلی‌اش چنان باریک هستند که برخلاف، گویی در این دنیا چیزی به این اندازه کریه و معیوب و نامتناسب‌تر با دورنمای شهر و نامتقارنی‌های درون دیوارهایش وجود ندارد»:

Mark Jenner, "The Politics of London Air: John Evelyn's Fumifugium and the Restoration," *Historical Journal* 38, no. 3 [1995]: 542 [emphasis added].

34. Quoted in Fishman, *Urban Utopias*, p. 2 13.

۳۵. لوکوبوزیه عضو محفلی متشکل از کارخانه‌داران بود که به راست سیاسی تمایل داشتند. دربارهٔ این ارتباط و به‌ویژه کارهای لوکوبوزیه در شوروی به این منبع نگاه کنید:

Cohen, *Le Corbusier and the Mystique of the USSR*.

36. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 131.

او ادامه می‌دهد: «قدرت محاسبات عددی به قدری زیاد است که شاید فرد بی‌ملاحظه و سوسه شود برای این محاسبات محرابی بسازد و آن را بپرستد».

۳۷. لوکوبوزیه به‌ویژه بابت شفافیت [شیشه‌ها] و خطوط آن ساختمان به خود می‌بالید که مانند بسیاری از ساختمان‌های دههٔ ۱۹۲۰ روی ستون‌های قطور قرار گرفته بود. او در توصیف ساختمان‌ش می‌نویسد: «برتری‌های جدید و عظیم این معماری و خطوط بی‌نظیر زیرسازه‌اش را تحسین کنید. این ساختمان به منظره‌ای زیبا از یک پنجره شبیه است و کاملاً خوانا است»:

Le Corbusier, "Les Techniques sont l'assiette meme du lyricisme: Elles ouvrent un nouveau cycle de l'architecture," in *Precisions sur un &tat present de l'architecture et de l'urbanisme* (Paris, 1930), quoted in Cohen, *Le Corbusier and the Mystique of the USSR*, p., 77).

۳۸. لوکوبوزیه در نهایت، تجربه‌اش در شوروی را تلخ می‌دانست: «چندین بار از من خواسته شد تا برنامه‌هایی برای شهرهای شوروی تهیه کنم، ولی متأسفانه آن حرف‌ها همگی باد هوا بود. بسیار از آن تجربه‌ام متأسف هستم... من حقایق اجتماعی اساسی را با چنان ژرفایی بررسی کرده‌ام که توانسته‌ام برای نخستین بار به شیوه‌ای طبیعی، «آن شهر عظیم بدون طبقهٔ اجتماعی» را بیافرینم که حس همدلی و شادی پدید آورد. گاهی برایم رنج‌آور است که می‌بینم در شوروی در برابر طرح‌هایم به بهانه‌هایی مقاومت می‌کنند که به‌نظرم درست نیستند»:

Cohen, *Le Corbusier and the Mystique of the USSR*, p. 199.

۳۹. همان، ص ۱۰۹. لوکوبوزیه در توجیه دقت خطی در برنامه‌هایش برای مسکو نوشت: «خطوط منحنی باعث فلج فکری می‌شوند و مسیرهای پیچ‌درپیچ و تودرتو، مسیر درازگوش‌هاست» (همان، ص ۱۵).

۴۰. نقل قول از همان منبع (ص ۹۳). این عبارت هم مانند بخش اعظم شهر تانباک، آویزان شدن دانمی لوکوبوزیه به مقامات سیاسی را نشان می‌دهد که فقط این افراد قادر به محقق کردن برنامه‌های او بوده‌اند.

۴۱. منبع زیر را ببینید که به بحث دربارهٔ لوکوبوزیه و منظور او از تعجب‌آور اختصاص دارد:



See Colin Rowe, *The Architecture of Good Intentions: Towards a Possible Retrospect* (London: Academy Editions, 1995).

42. Le Corbusier, quoted in *ibid.*, p. 152.

43. Le Corbusier, quoted in Fishman, *Urban Utopias*, p. 177 (emphasis added).

44. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 116.

45. *Ibid.*, p. 138.

46. *Ibid.*, p. 176.

۴۷. همان، ص ۱۲۰. برنامه‌ریزان شهرهای باروک همچنین اعتراف می‌کردند که خیابان‌های باریک برای حکومت خطر به بار می‌آورد. به تفسیر مامفورد از ترس فررانده (Ferrante) پادشاه ناپولی در ایتالیا از خیابان‌های تاریک و خمیده نگاه کنید:

*The City in History*, p. 348.

48. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 120.

لوکوبوزیه در یک پاورقی بلهوسانه و عجیب، بنای یادبودی از جنس برنز را تصور کرده است که لوئی چهاردهم، ناپلئون اول و ناپلئون سوم در جلوی آن دست به دست هم داده‌اند و کولبرت و هاسمن نیز پشت آن‌ها دست‌انداز یکدیگر را گرفته‌اند. سه تایی جلوی یادبود با دست‌های آزاد خود طوماری را بالا برده‌اند که چنین روی آن تذکر داده شده است: «شما را به خدا ادامه دهید».

49. *Ibid.*, p. 27.

50. *Ibid.*, p. 187.

51. *Ibid.*, p. 185.

۵۲. همان، ص ۷۰. نفوذ فوردگرایی و تیلرگرایی در این حوزه نیز آشکار بود:

David Harvey, *The Condition of Post-Modernity: An Enquiry into the Origins of Social Change* (Oxford: Basil Blackwell, 1989), pp. 35-44.

لوکوبوزیه پس از دو دهه کار حرفه‌ای به شدت با بنیادگرایی و ساختارگرایی در هم آمیخته بود. کارآمدترین شکل هر شیء در نظر ساختارگرایان، شکل آرمانی‌اش بود. پس برداشت‌ها یا شیوه‌های زینتی ممنوع به حساب می‌آمدند و فقط نوعی قالب منحرف‌شده از زیبایی طراحی کارکردی بودند. طراحی خانه با این طرزفکر از درون آغاز می‌شد و کارکردها و مصالح اولیه بود که شکل و نمای آن را تعیین می‌کرد. لوکوبوزیه با وجود پابندی‌های ایدئولوژیک همواره دغدغه خطوط نقاشانه طرح‌هایش را در سر داشت که آن‌ها را با قالب‌های نمونه یا طبیعی پیوند می‌داد. وی در آخرین کارهایش استفاده از واژه «کارکردگرایی» را در کارگاه هنری‌اش ممنوع کرده بود. برای آشنایی با طراحی‌های اولیه لوکوبوزیه و حال‌وهوای فرهنگی و هنری ذهن او به این منبع نگاه کنید:

Russel Walden, ed., *The Open Hand: Essays on Le Corbusier* (Cambridge: MIT Press, 1975), especially the selections by Charles Jencks, Anthony Sutcliffe, and Mary Patricia May Sekler.

53. 53. Le Corbusier, *The Radiant City*, p. 121.

۵۴. همان، ص ۱۲۸. گرچه طرح‌های کوچک لوکوربوزیه هم عجیب هستند، در مقایسه با طرح‌های بزرگ‌تر او - از هر دو جنبه زیبایی‌شناسی و فایده‌عملی - موفق‌تر به نظر می‌رسند. به‌ویژه نمازخانه نوتردام در زمرة دستاوردهای درخشان محسوب می‌شود و خانه‌های اولیه او در شو-د-فون (Chaux-de-Fonds) بابت مشخصه‌های تزئینی‌شان تحسین شده‌اند که او بعدها از آن‌ها تبری می‌جست.

55. James Holston, *The Modernist City: An Anthropological Critique of Brasilia* (Chicago: University of Chicago Press, 1989).

۵۶. برزیل در روی آوردن به برنامه‌های جاه‌طلبانه برای صحنه‌گذاشتن بر مالکیت مناطق دور از ساحل و سپس نظاره‌کردن ناکامی آن برنامه‌ها، سابقه طولانی داشت. بزرگراه آمازون‌گذر در سال ۱۹۷۲ در میانه تبلیغات گسترده (و نگرانی‌های زیست‌محیطی) افتتاح شد، ولی بخش اعظم آن تا اواخر دهه ۱۹۸۰ زیر پوشش گیاهان رفته و مسدود شده بود.

57. Quoted in Lawrence J. Vale, *Architecture, Power, and National Identity* (New Haven: Yale University Press, 1992), p. 125.

58. Holston, *The Modernist City*, pp. 113-19.

59. *Ibid.*, p. 115.

۶۰. این سنت را با قصد لوکوربوزیه مقایسه کنید که نوشته بود: «کافه‌ها و محل‌های تفریح، دیگر قارچهایی نخواهند بود که پیاده‌روهای پاریس را به تسخیر درآورند. ما باید خیابان را از بین ببریم»: *Towards a New Architecture*, trans. Frederick Etchells (New York: Praeger, 1959), pp. 56-59.

61. See Holston's *The Modernist City*, pp. 119-36.

62. *Ibid.*, pp. 105-7.

63. *Ibid.*, pp. 24-26.

64. *Ibid.*, p. 24.

۶۵. البته، چیزهایی هم هست که ساکنان برازیلیا «بی‌تردید» دوست دارند: تسهیلات حکومتی، کیفیت زندگی مطلوب، و امن بودن آن شهر برای کودکان.

66. *Ibid.*, p. 163.

۶۷. همان، ص ۱۷۱. در واقع، آن خانه‌های مستقل کوچک می‌توانسته است صرفاً یک قاعده تقلیدی یا بازنمودی باشد که در اوایل کودکی در ذهن آن بچه‌ها شکل گرفته است.

۶۸. تحلیل جالب هولستن درباره چگونگی از میان رفتن اکثر فضاهای عمومی یا اجتماعی برزیل در سکونتگاه‌های سنتی آن کشور را به‌علت طراحی آپارتمان‌های ابرمستطیلی ببینید (همان، صص ۱۷۸ تا ۱۸۰).

۶۹. همان، ص ۱۴۹. مفهومی که لینچ «تجسم‌پذیری» (imageability) می‌نامد، بیش از آنکه به چگونگی به‌تصویر کشیدن یک مکان یا محله از دید ساکنانش مربوط باشد، به خوانایی آن برای برنامه‌ریزان یا مدیران

اجرایی ربط دارد. این دو گونه یا قالب اغلب، چنان‌که هولستن تذکر می‌دهد، با یکدیگر همبستگی معکوس دارند:

Kevin Lynch, *The Image of the City* (Cambridge: MIT Press, 1960).

70. Holston, *The Modernist City*, p. 209.

71. Quoted in *ibid...* p. 210.

۷۲. اطلاعات من دربارهٔ چندیگر از این منابع است:

Ravi Kalia, *Chandigarh: In Search of an Identity* (Carbondale: Southern Illinois University Press, 1987), and three articles in Russell Walden, ed., *The Open Hand: Essays on Le Corbusier* (Cambridge: MIT Press, 1977): Maxwell Fry, "Le Corbusier at Chandigarh," pp. 351-63; Madhu Sarin, "Chandigarh as a Place to Live In," pp. 375-41 1; and Stanislaus von Moos, "The Politics of the Open Hand: Notes on Le Corbusier and Nehru at Chandigarh," pp. 413-57.

۷۳. سیاست‌مداران پنجاب نیز از آن طرح استقبال کردند و آن را جبران از دست رفتن طرحی جدید در لاهور می‌دیدند که پایتخت پنجاب در زمان قبل از تقسیم شدن آن ایالت، محل تمرکز قوای امپراتوری مغول، و پایتخت پادشاهی سیک‌ها در زمان رانجیت سینگ (Ranjit Singh) بود.

۷۴. ماکسول فرای توضیح می‌دهد که ذهن لوکوبوزیه در آن زمان با آثار بصری ساختمان‌ها در مکان‌های وسیع درگیر شده بود. لوکوبوزیه با خود برنامه‌ای از یک محور عظیم آورده بود که لوور را از طریق شانزده لیزه به طاق نصرت پاریس وصل می‌کرد و تلاش کرده بود «حداکثر عظمت و کشیدگی را در یک منظرهٔ واحد» به کار ببرد:

Fry, "Le Corbusier at Chandigarh," p. 357.

75. Sarin, "Chandigarh as a Place to Live In," p. 386.

۷۶. مثلاً کتابی را ببینید که حدود ۱۵ سال قبل از آن چاپ شد و به بسیاری از همین مضامین در کارهای جیکابز اشاره می‌کند، ولی در عین حال، مبلغ تمرکززدایی و استفاده از فناوری‌های مناسب است:

Percival Goodman and Paul Goodman, *Communitas: Means of Livelihood and Ways of Life* (New York: Vintage Books, 1947).

۷۷. جیکابز در شهر نیویورک به دشمنی جدی با بساز و فروش برتر شهر، یعنی رابرت موزس شهرت داشت.

۷۸. از طرفی جیکابز از دانش فراوان در زمینه معماری برخوردار بود. او با یک معمار ازدواج کرد و ترقی شغلی خود را از کار در روزنامه و ویراستاری شروع کرد تا به دستیاری سرویراستار یک مجلهٔ معتبر (Architecture Forum) رسید.

۷۹. یک نظیر عجیب از همان دوران را می‌توان «بهار خاموش» از راشل کارسون دانست. کارسون حملهٔ اثرگذار خود به استفادهٔ افراطی از حشره‌کش‌ها را با پرسیدن یک جملهٔ خودمانی ولی جدی شروع کرد: «آن‌همه پرندگان خوش‌نغمه کجا رفتند؟»:

Rachel Carson, *Silent Spring* (Boston: Houghton Mifflin, 1962).

80. Jane Jacobs, *The Death and Life of Great American Cities* (New York: Vintage Books, 1961), p. 15.

۸۱. همان، ص ۳۷۶. لوکوبوزیه که در ابتدا ساختارگرا بود، در اصل با چنین دیدگاهی مخالف نبود، بلکه در عمل دغدغه مشخصات تجسمی برنامه‌های شهری یا یک ساختمان منفرد را در سر داشت که البته گاهی - مثلاً در نمازخانه‌ی نوتردام - به نتایجی درخشان می‌انجامید.  
۸۲. نقدی مفید بر رویه‌های منطقه‌بندی شهری معاصر را در این منبع ببینید:

James Howard Kunstler, "Home from Nowhere," *Atlantic Monthly*, September 1996, pp. 43-66.

83. Jacobs, *Death and Life*, p. 375.

این حرف به‌ویژه تا وقتی منطقی جلوه می‌کند که کار منضبط هنری که از آن سخن می‌گوییم، مربوط به جوزف آلبرت (Joseph Albert) باشد و نه جکسون پولاک (Jackson Pollock). در این زمینه مفید است به یاد داشته باشیم که لوکوبوزیه کار خود را در جایگاه یک هنرمند (نه معمار) آغاز کرد و هیچ‌گاه از نقاشی کردن دست نکشید.

۸۴. همان، ص ۴۳۷.

۸۵. همان، صص ۳۲ و ۳۲. متون علوم اجتماعی معاصر درباره‌ی اعتماد اجتماعی و سرمایه‌ی اجتماعی، به‌خوبی هزینه‌های اقتصادی فقدان آن‌ها را نشان می‌دهند و به ما هشدار می‌دهند که این حقیقت آشکار اکنون موضوع تحقیقات رسمی قرار گرفته است. لازم است تصریح کنیم که حرف جیکابز درباره‌ی «چشم‌های کف خیابان» با فرض ابتدایی‌ترین مرتبه‌ی حس محله نوشته شده است. اگر چشم‌های کف خیابان در قبال برخی یا همه‌ی اعضای محله دشمنی روا بدارند، آنگاه چنان‌که تالیا پوترز (Talja Potters) می‌گوید، امنیت عمومی بهتر نخواهد شد.

۸۶. همان، صص ۳۸ تا ۴۰. لازم است تذکر دهم که رکن اصلی این پایش غیررسمی و نظم اجتماعی، همان خرده‌بورژوازی است که به‌سرعت در حال محوشدن است و این همه از آن بد گفته می‌شود.  
۸۷. همان، صص ۵۹ تا ۶۲.

۸۸. همان، صص ۶۰ و ۶۱. جیکابز دفترچه راهنمایی درباره‌ی خدمات رایگان یک صاحب مغازه‌ی آب‌نبات‌فروشی، آن‌هم فقط در یک روز صبح تهیه کرد که نشان می‌داد این خدمات کوچک، مغازه‌دار را قادر می‌کند تا بیشتر مشتری «تور کند».

۸۹. همان، ص ۵۶.

۹۰. همان، صص ۸۴ تا ۸۸. جیکابز از یک گزارش برنامه‌ریزی منطقه‌ای در سال ۱۹۲۸ درباره‌ی تفریح عمومی نقل قول می‌کند که گفته بود فقط یک‌پنجم جمعیت ۵ تا ۱۵ ساله در عمل در زمین‌های ورزشی تفریح کرده‌اند و این وضعیت با خیابان‌های شهری مقایسه‌پذیر نیست که «سرشار از زندگی و ماجرا هستند».

۹۱. در زندگی امروزی، آشپزخانه - به‌ویژه اگر تلویزیون هم داشته باشد - پرکاربردترین مکان در خانه است و از این لحاظ رقیب ندارد. تالیا پوترز - از همکاران هلندی‌ام - به من گفت در آپارتمان‌های کارگری هلند که بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ ساخته شدند، ابعاد آشپزخانه به‌عمد کوچک طراحی شده بود تا طبقه‌ی کارگر ناچار شود مثل طبقه‌ی متوسط‌آبرومند، غذاخوردن و معاشرت خود را در اتاق پذیرایی انجام دهد.

92. Jacobs's chapter "The Need for Small Blocks" is a model of her mode of analysis. See *Death and Life*, pp. 178-86.

93. *Ibid.* p. 222.

۹۴. جیکابز علاوه بر شغل و مشغله‌های متعدد در دهه ۱۹۵۰، خانه‌دار و مادر نیز بود.

۹۵. جیکابز توضیح می‌دهد که چرا کودکان بازی کردن در کنار پیاده‌رو را به بازی در زمین‌های ورزشی ترجیح می‌دهند: «اکثر معمارانی که طراحی شهرها را انجام می‌دهند، مرد هستند. آنان - در نهایت شگفتی - طوری طراحی و برنامه‌ریزی می‌کنند که مردان را از زندگی عادی و روزمره حذف کنند. این طراحان هدف خود را تأمین نیازهای روزانه فرضی زنان خانه‌دار و کودکان کم‌سن و سال قرار می‌دهند که به‌شکلی باورنکردنی، خنگ در نظر گرفته شده‌اند. به‌عبارتی، آن‌ها طراحی خود را صرفاً و اکیداً برای جوامع زن‌سالار انجام می‌دهند»:

Death and Life, p. 83.

۹۶. همان، صص ۳۷۲ و ۳۷۳. نقد جیکابز را با نقد مامفورد درباره برنامه‌ریزی شهری باروک مقایسه کنید که آن را «بی‌روح، یک‌جانبه و غیرهمدلانه ... و بی‌تفاوت درباره تعامل‌های آرام و پیچیده، جرح و تعدیل‌های صبورانه که به‌واسطه سعی و خطا - یعنی همان روش‌های زنده‌وارانه‌تر برای توسعه شهری - اجرا می‌شوند»، توصیف کرده بود:

The City in History, p. 350.

97. Jacobs, Death and Life, p. 289; and also see Jacobs's later book, The Economy of Cities (New York: Random House, 1970). See Rose, Property and Persuasion: Essays in the History, Theory, and Rhetoric of Ownership (Boulder: Westview Press, 1994), especially chap. 9, "Seeing Property," pp. 267-303.

کارول رز که نظریه‌پرداز حقوق بود، در منبع بالا نکته جالبی را می‌گوید که نمودهای بصری مالکیت - از قبیل حصارها، دیوارها، پرچین‌ها، پنجره‌ها و دروازه‌ها - حکایتی از مالکیت ایستا و دائمی را بیان می‌کنند که در آن از تغییرات تاریخی غفلت شده است.

98. Jacobs, Death and Life, p. 287.

99. Ibid., p. 391.

بازتاب اندیشه‌های متفکران هرج و مرج طلب و اثرگذاری از قبیل جوزف پرودان و پیتر کروپوتکین را در این عبارت می‌توان تشخیص داد. نمی‌دانم آیا جیکابز می‌خواسته است چنین نظرات مذکور را که شاید برخاسته از کارهای پل گودمن (Paul Goodman) بوده است، به مخاطب برساند یا خیر، ولی آنچه در حرف او از قلم افتاده است، منافع تجاری و سفته‌بازانه بزرگی است که در غیاب برنامه‌ریزی شهری حکومتی، هر روز باعث تغییر سیمای شهرها می‌شود. تأثیر حرف‌های او می‌تواند به «طبیعی‌قلمدادشدن» شهر فاقد برنامه بینجامد؛ شهری که برآیند هزاران اقدام کوچک و تقریباً برابر است. ۱۰۰. همان، ص ۷۳۷.

۱۰۱. البته، برخی اجزای کوچک ساختمان‌ها به‌مدت‌های مدید از قطعه الوارهای یکسان، تخته‌سنگ‌های بزرگ، سفال‌های سقفی و کفی، و میخ‌های بزرگ تولید شده‌اند. قطعات پیش‌ساخته برخی شرکت‌ها از دهه ۱۸۹۰ وجود داشته است.

۱۰۲. وقتی عملکرد اهمیت داشته باشد - مثلاً در ارتش - این منطق از سایر معیارها عقب می‌ماند. به‌این ترتیب، سربازان پوتین‌هایی با اندازه‌های متفاوت می‌پوشند که کاملاً به‌اندازه پای هرکدام باشند، ولی آرایش موی آن‌ها یکسان است.

103. Jacobs, *Death and Life*, p. 241.

۱۰۴. همان، ص ۲۳۸. تأکید بر «فقط آن هنگام» شاید یکی از محدود مواردی باشد که جیکابز تصدیق کرده است در صورت فقدان برنامه‌ریزی گسترده در یک نظام اقتصادی لیبرال، عوامل نامتقارن بازار که شهر را شکل می‌دهند، به‌ندرت مردم‌سالارانه خواهند بود.

105. *Ibid.*, p. 241.

106. For an elaboration of this argument applied to urban design, see Michel de Certeau, *The Practice of Everyday Life (Arts de faire: La pratique du quotidien)*, trans. Steven Rendall (Berkeley: University of California Press, 1984).

تشبیه دیگر در این زمینه می‌تواند بازاری باشد که مطابق روال ساخته‌شده فردریک هابک عمل کند. عیبی که من در این تشبیه می‌بینم، مترادف نبودن بازار امروزی با «نظم اجتماعی خودجوش» است، زیرا این بازار - چنان‌که کارل پولانی به‌خوبی نشان داده است - تا اندازه‌ای در قرن نوزدهم و با قوای قهری حکومت‌ها شکل گرفت. گمان می‌کنم توصیف هابک از شکل‌گیری حقوق عرفی را بتوان به این مفهوم نزدیک‌تر دانست. در حال، شهر، بازار و حقوق عرفی، همگی پدیده‌آوردگان روابط قدرت تاریخی هستند که نه «طبیعی» محسوب می‌شوند و نه «نظم اجتماعی خودجوش» پدید می‌آورند. جیکابز در نقد عالی‌اش از برنامه‌ریزی وسوسه شده است تا مثل هابک که بازار را طبیعی جلوه می‌داد، شهر فاقد برنامه را طبیعی جلوه دهد.

۱۰۷. همان، ص ۱۳۸.

۱۰۸. به نظر می‌رسد بعضی از افکار جدید جیکابز مربوط به دوران اولیه بهبود اوضاع در چند بخش مصیبت‌زده از ساوث برونکس (South Bronx) در شهر نیویورک باشد که روزگاری مثل اعلای بدترین وضعیت فلاکت شهری به شمار می‌رفت. ظاهراً تلفیقی از مرمت ساختمان‌ها و آپارتمان‌های موجود، ترویج ساخت‌وساز ترکیبی و خانه-مزرعه‌ها، در دسترس قرار دادن وام‌های فوری کوچک، و پیروی از مقیاس‌های کوچک باعث شد که شکل‌گیری محله‌های پایدار در آن منطقه میسر گردد.

۱۰۹. همان، صص ۳۳۶ و ۳۳۷. استدلال‌های تنکل در همایشی با عنوان «نشست معماری» در ژوئن ۱۹۵۷ بررسی شد.

110. See Lisa Redfield Peattie, *Planning, Rethinking Ciudad Guayana* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1987).

111. Jacobs, *Death and Life*, p. 195.

## فصل پنجم: حزب انقلابی

1. V. I. Lenin, *What Is to Be Done? Burning Questions of Our Movement* (New York: International Publishers, 1929), p. 82.

2. Quoted in Robert Conquest, "The Somber Monster," *New York Review of Books*, June 8, 1995, p. 8.

همچنین می‌دانیم که لنین یکی دیگر از کارهای آرمان‌شهری به‌نام شهر خورشید از توماسو کامپانلا (Thomaso Campanella) را ستایش می‌کرد. آن اثر یک آرمان‌شهر مذهبی را توصیف می‌کند که

طراحی‌اش شامل مشخصات دقیق آموزش و پرورش برای شکل‌دادن به ذهن و روح شهروندان است. ۳. استعاره‌های کلاس درس و پادگان، همسو با شهرت لنین در حزب بودند که هم‌قطارانش در آنجا وی را «آلمانی» یا «دکتر هر» (Herr Doktor) خطاب می‌کردند. [که همان لقب «دکتر» در زبان آلمانی است] آن القاب چندان ربطی به مدت کوتاه اقامت وی در زوریخ یا ربطی به کمکی که او از آلمان دریافت کرد، نداشت بلکه بیشتر صرفاً به «مرتب‌بودن و انضباط شخصی او» مربوط می‌شد:

Conquest, "The Somber Monster".

4. Lenin, What Is to Be Done? p. 80.

5. Ibid., p. 84 (emphasis added).

6. Ibid., p. 161 (emphasis added).

۷. همان، ص ۱۱۴. لنین در اینجا به سوسیال‌دموکرات‌های آلمان اشاره می‌کند که به‌نظر او بسیار کارآزموده‌تر از هم‌تایان روس خود بودند. همچنین ص ۱۱۶ را ببینید که لنین ادعا می‌کند «هیچ جنبشی بدون تشکیلاتی باثبات از فرماندهانی که پیوستگی کارها را حفظ می‌کنند، پایدار نخواهد بود». چنان بحثی تقریباً در تمام جنبش‌های سوسیالیستی مطرح شده است و آن را در نوشته‌های آنتونیو گرامشی - کمونیست و نظریه‌پرداز ایتالیایی - نیز می‌بینیم که در این زمینه با لنین هم‌عقیده بود. چنان‌که خواهیم دید، لوکزامبورگ هم به این موضوع می‌پردازد، ولی نتیجه‌ای کاملاً متفاوت به دست می‌آورد.

8. Ibid., p. 162.

9. Ibid., p. 95.

10. Ibid., p. 15.

۱۱. همان، ص ۴۰. لنین در یک پاورقی (ص ۴۱) می‌گوید برای کارگران ممکن است که به مرتبه روشن‌فکران ارتقا پیدا کنند و به این ترتیب، در ساختن ایدئولوژی سوسیالیستی سهیم گردند. «ولی» او می‌افزاید: «آنان نه در جایگاه کارگر بلکه به‌مثابه نظریه‌پرداز سوسیالیسم - از قبیل پرودان و ویتلینگ (Weitling) - در این جایگاه مشارکت می‌کنند».

12. Ibid., p. 33.

13. Ibid., p. 41.

۱۴. همان، ص ۱۵۱. لنین در این مورد دقیقاً به روزنامه *ایسکارا* (Iskara) - نشریه رسمی حزب پیش‌تاز - اشاره می‌کند.

15. Ibid., pp. 120-21.

16. Ibid., p. 122 (emphasis in original).

17. See, for example, Kathy E. Ferguson, "Class Consciousness and the Marxist Dialectic: The Elusive Synthesis," *Review of Politics* 42, no. 4 (October 1986): 504-32.

18. Lenin, What Is to Be Done? p. 129.

19. Ibid., p. 121.

۲۰. در چنین موقعیتی «آشوب» واژه تشخیصی دیگری علاوه بر واژه‌های معمول است. این واژه در کاربرد روسی‌اش به آب‌های آرامی اشاره می‌کند که فقط وقتی با یک عامل بیرونی به آشوب کشیده شوند، حرکت می‌کنند.

۲۱. در دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۱ - وقتی سربازان تروتسکی در حال حمله به شورش واقعی کارگری علیه استبداد بلشویکی بودند - بوخارین و دیگران به سرزنش «عفونت خرده‌بورژوازی» پرداختند که می‌گفتند از جامعه رعیت‌ها به بخش‌هایی از طبقه کارگر سرایت یافته است:

See Paul Averich, *Kronstadt, 1921* (Princeton: Princeton University Press, 1970), chap. 3, especially pp. 129-30.

۲۲. وقتی در عمل پای پیشگیری از بیماری و عفونت به میان آمد، لنین بر خود لازم دید که مطمئن شود کرملین مکانی پاکیزه و عاری از میکروب است. پس خودش مقررات بهداشتی کاخ را نوشت! وی مثلاً دستور داد «تمام کسانی که با قطار به آنجا می‌آیند، قبل از پذیرایی باید دوش بگیرند و لباس‌های کثیف خود را به مسئول ضد‌عفونی کردن لباس‌ها در حمام تحویل دهند... هرکس که از مقررات بهداشتی سرپیچی می‌کند، بلافاصله از کرملین اخراج می‌شود و به اتهام تلاش برای آسیب‌رساندن به جامعه محاکمه می‌گردد»:

Dimitri Volkogonov, *Lenin: Life and Legacy*, trans. Harold Shukman (London: Harper Collins, 1995), cited in Robert Service, "The First Master Terrorist," *Times Literary Supplement*, January 6, 1995, p. 9.

23. Lenin, *What Is to Be Done?* p. 79 (emphasis added).

24. See Bruce M. Carver, *The Young Czech Party, 1874-1901, and the Emergence of a Multi-Party System* (New Haven: Yale University Press, 1978), p. 117.

پیتر روئلند (Peter Ruthland) به من گفت این‌گونه نمایش‌ها بی‌چون‌وچرا به آن دسته از جنبش‌های سیاسی منحصر می‌شود که ایدئولوژی استبدادی دارند، ولی درعین‌حال، نگرش آن‌ها از نوع دقت ماشینی و هماهنگی از بالا است، به طوری که آن هماهنگی بر فرهنگ مادی تحمیل شده و در میان ملی‌گرایان، بورژواها و جنبش‌های مردم‌سالار هم مشترک است. رسم یا سنت «حرکت دسته‌جمعی» هماهنگ، هنوز در راه‌پیمایی‌های خودنماپانه در خلال استراحت بین دو نیمه در فوتبال دانشگاهی ایالات متحده رایج است. برای آشنایی با استعاره‌ای دیگر درباره ماشین به‌مثابه جنبش اجتماعی، فصل ششم را بخوانید.

۲۵. «کاخ جمهوری» نیز که نیکلای چاوشسکو در بخارست ساخت، بسیاری از مشخصه‌های طراحی مطابق این ضوابط را داشت. تالار مجلس قانون‌گذاری، بالکن‌های پلکانی مارپیچ داشت و دورتادور «سکوی بالارونده با نیروی هیدرولیک» را می‌گرفت که چاوشسکو روی آن سخنرانی می‌کرد. تمام شش‌صد ساعت موجود در کاخ از مرکز یعنی از سوئیت چاوشسکو تنظیم می‌شدند. ولی لنین برخلاف چاوشسکو همواره با هرگونه روال شخصی مخالف بود و حزب بود که ارکستر انقلاب را هم‌نوا می‌کرد:

*New York Times*, December 5, 1991, p. 2.

۲۶. با این حال، باید گفت که لوکوبوزیه و لنین هیچ‌کدام خلق و خوی باثبات، روش‌مند و دیوان‌سالارانه نداشتند.



27. Hannah Arendt, *On Revolution* (New York: Viking, 1965).

28. E. H. Carr, *The Bolshevik Revolution, 1917-1923*, vol. 1 (Harmondsworth: Penguin, 1966), p. 36; Lenin quoted on p. 80.

کار چنین قضاوتی را به تمام احزاب فعال در انقلاب فوریه تعمیم می‌دهد: «احزاب انقلابی هیچ سهم عملی در به‌ثمر رسیدن انقلاب نداشتند. آنان وقوع انقلاب را انتظار نداشتند و ابتدا قدری از همگامی با آن ناتوان ماندند. تشکیل «نمابندگی کارگران شوروی در پتروگراد» اقدامی خودجوش از سوی گروهی از کارگران وبدون هدایت از مرکز بود. آن کار در واقع، احیای «جماهیر پترزبورگ» بود که نقشی اندک ولی پرشکوه در انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کرد» (ص ۸۱).

29. See, for example, *ibid.*; Sheila Fitzpatrick, *The Russian Revolution* (Oxford: Oxford University Press, 1982); and Marc Ferro, *The Bolshevik Revolution: A Social History of the Russian Revolution*, trans. Norman Stone (London: Routledge and Kegan Paul, 1980).

۳۰. بهترین شرح روسی از این وضعیت را می‌توان در تحلیل عالی تولستوی در جنگ و صلح از جنگ در خلال حمله ناپلئون به روسیه دید:

(New York: Simon and Schuster, 1942), pp. 713, 874, 92, 1, 988. See also John Keegan, *The Face of Battle* (New York: Viking Press, 1976).

۳۱. لنین نقش اقدام خودمختارانه در به‌پیش بردن انقلاب - حتی پس از اکتبر ۱۹۱۷ - را وقتی تصدیق کرد که در ۱۹۱۸ گفت: «اکنون افکار هرج و مرج طلبانه، زنده و فعال شده‌اند». بخش عمده قانون‌گذاری اولیه بلشویک‌ها در واقع، تصویب اقدامات و رویه خودمختارانه - پس از عملی شدن آن‌ها - بود:

See Daniel Guerin, *Anarchism: From Theory to Practice*, trans. Mary Klopfer (New York: Monthly Review Press, 1970), p. 85.

32. See the illuminating, detailed study, based on rich archival material, by Orlando Figes: *Peasant Russia, Civil War: The Volga Countryside in Revolution, 1917-1921* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).

33. Milovan Djilas, *The New Class* (New York: Praeger, 1957), p. 32.

۳۴. از پیتر پردو (Peter Perdue) بابت تذکر دادن این نکته سپاسگزارم. بیلاس هم عمدتاً همین حرف را زده است.

۳۵. گرچه شاید «حکایت رسمی» تا اندازه‌ای حافظه عمومی را در این زمینه ساخته باشد، نمی‌تواند به محوشدن و سرکوب تجربه‌های فردی و گروهی کسانی بینجامد که عملاً در فرایند انقلاب مشارکت داشته‌اند. با این حال، برای آنان که هیچ ارتباط شخصی با انقلاب نداشته‌اند و روایت انقلاب را فقط به‌واسطه کتاب‌های درسی یا خطابه‌های میهن‌پرستانه شناخته‌اند، حکایت رسمی بر ذهن‌ها غالب می‌شود، مگر منبع اطلاعات متعارض دیگری در دسترس قرار گیرد.

۳۶. این نکته در آن تصنیف مشهور چنین بیان شده است: «در طلب میخ، نعل از دست برفت؛ در طلب نعل، اسب از کف برفت؛ در طلب اسب، چارپار از دست رفت؛ در طلب پیغام، نبرد از دست رفت؛ در طلب ظفر، سلطنت بر باد رفت...»:

John M. Merriman, ed., *For Want of a Horse: Choice and Chance in History* (Lexington, Mass.: S. Greens Press, 1985).

۳۷. بسیار نادر به یک گزارش تاریخی برمی‌خوریم که بر امور مشروط تأکید کرده باشد. ماهیت تلاش برای ساختن گزارشی از یک رخداد پیشینی، در عمل اغلب به انسجام و سامان‌یافتگی غیرواقعی رخدادها نیاز دارد. هرکس که حتی یک بار گزارشی از فلان واقعه را که خودش در آن دخیل بوده است، در روزنامه‌ای خوانده باشد به این مطلب پی می‌برد. علاوه بر این، در نظر بگیرید که هر شخص وقتی مثلاً مرتکب قتل می‌شود یا با پریدن از روی یک پل خودکشی می‌کند، از آن پس در قامت فردی که شلیک کرده است یا فردی که از روی فلان پل پریده است و غیره، شناخته خواهد شد. رخدادهای زندگی آن فرد از آن پس در سایه آن پایان، تفسیر خواهند شد و نوعی ویژگی محتوم و چاره‌ناپذیر به اقدام قتل یا خودکشی نسبت داده خواهد شد، درحالی‌که چنان اقدامی کاملاً مشروط و وابسته به رخدادهای دیگر بوده است.

۳۸. در مورد انقلاب بلشویک همچنین لازم بود که روایت رسمی شامل یک جنبش واقعاً انبوه مردمی باشد که بلشویک‌ها در نهایت، از آن به «رهبری» تعبیر کردند. تاریخ‌نگاری مارکسیستی به یک طبقه کارگر نظامی و انقلابی نیاز داشت. به این ترتیب، چنان چیزی مشخصه‌ای از رخدادهای اکتبر و فوریه نبود که لازم باشد ابداع شود. باین حال، چیزی که لازم بود خارج از واقع نوشته شود، جدال خشونت‌آمیز بین دستگاه حکومتی جدید از یک سو و جماهیر خودمختار و رعیت‌ها از سوی دیگر بود.

39. Lenin.. a.u oted in Averich. Kronstadt, 1921.. u.. 160.

گمان می‌کنم لنین آگاهانه در اینجا از لوکزامبورگ تقلید کرده است، ولی اثبات قطعی برای این ادعا ندارم. می‌توان برای این سرخوشی لحظه‌ای لنین از انقلاب ۱۹۰۵ سوایقی پیدا کرد: «انقلاب‌ها جشنواره‌های مردم توسری خورده و استمار شده هستند ... توده‌ها در هیچ زمان دیگری به اندازه زمان انقلاب این قدر فعالانه یا پیش نمی‌گذارند تا در جایگاه سازندگان نظم جدید، دست به کار شوند. مردم در چنین زمان‌هایی قادر هستند که معجزه کنند»:

From "Two Tactics of Social Democracy," quoted by Richard Stites, *Revolutionary Dreams: Utopian Vision and Experimental Life in the Russian Revolution* (New York: Oxford University Press, 1989), p. 42).

40. V. I. Lenin, *State and Revolution* (New York: International Publishers, 193 I), p. 23.

دقت کنید کسانی که باید با زور «هدایت شوند»، بورژواها یا دشمنان انقلاب نیستند، بلکه طبقات استمار شده به استثنای طبقه کارگر هستند که نیاز به زور ندارند!

لنین بلافاصله پس از انقلاب به صراحت معلوم می‌کند که مبادا کسی گمان کند قوای قهری حکومتی که به اجرا درمی‌آید، به شیوه مردم‌سالارانه به کار خواهد رفت. لزالک کولاکوفسکی (Leszak Kolakowski) چنین توضیح می‌دهد: «نکنه استبداد طبقه کارگر ... قدرت مطلق است که با هیچ قانونی لگام نمی‌خورد و براساس خشونت شدید و مستقیم اجرا می‌شود. و او گفت که از آزادی و مردم‌سالاری خبری نخواهد بود (دقیقاً همین را گفت) تا زمانی که بالاخره پیروزی کمونیسم در سراسر جهان محقق شود»:

"A Calamitous Accident," *Times Literary Supplement*, November 6, 1992, p. 5.

41. Lenin, *State and Revolution*, pp. 23-24.

42. *Ibid.*, p. 38 (emphasis in original).

43. *Ibid.*, p. 83 (emphasis added).

44. Lenin, "The Immediate Tasks of the Soviet Government," March-April 1918, quoted in Carmen Claudin-Urondo, *Lenin and the Cultural Revolution*, trans. Brian Pearce (Sussex: Harvester Press, 1977), p. 271.

لازم است به تصویر نسبتاً طبیعت‌گرایانه‌ی تداعی‌کننده «مردم‌سالاری نشست‌های عمومی» در اینجا اشاره کنیم که تقریباً قاطعانه می‌توان گفت از رزا لوکزامبورگ اقتباس شده است.  
 ۴۵. هاروی افرادی مانند لنین، فورد، لوکوبوزیه، ابنزر هاوارد و رابرت موزس را در زمره‌ی تجددگرایان دسته‌بندی می‌کند:

David Harvey, *The Condition of Post-Modernity: An Enquiry into the Origins of Cultural Change* (Oxford: Basil Blackwell, 1989), p. 126.

۴۶. البته، در واقع، هیچ راه‌حل عقلانی‌ی کارآمدی برای این‌گونه مشکل - یعنی نادیده‌گرفتن واقع‌بینی انسان‌ها - وجود ندارد. طراحی تولید کارآمد به‌شدت به واکنش مساعد نیروی کار نیاز دارد. کارگران خودروسازی‌ها در لوردزویل اوهایو که از مونتاژ انبوه و «کارآمد» خودرو نفرت داشتند، نارضایتی را با چنان سرعت لاک‌پستی نشان دادند که آن خط تولید عملاً ناکارآمد شد.

47. Lenin, *State and Revolution*, pp. 84-85.

مارکس، انگلس و لنین از عبارت «پرولتاریای لومپن» برای اشاره به تمام مردم بینوایی استفاده کردند که از انضباط طبقه‌ی کارگر پیروی نمی‌کردند. توهین ایشان که با لومپن خطاب‌کردن نمود می‌یافت، حدومرز نداشت و نگرش شبه‌نژادپرستانه‌ی نخبگان پیروز به فقرای «بی‌لیاقت» را نشان می‌داد.

48. Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 32.

49. V. I. Lenin, *The Agrarian Question and the Critics of Marx*, 2nd rev. ed. (Moscow: Progress Publishers, 1976).

موضع‌گیری لنین درباره‌ی کشاورزی از سال‌ها قبل در کتاب سال ۱۹۸۹ با عنوان شکل‌گیری سرمایه‌داری در روسیه طراحی شده بود. با این حال، وی در کتاب مزبور شکل‌گیری سرمایه‌داری را امری خودجوش در روستاها پیش‌بینی کرده بود که به‌هیچ‌وجه مطابق پیش‌بینی او از آب درنیامد. برای آشنایی با یک تحلیل مهم و تجدیدنظرطلبانه درباره‌ی تحلیل مارکس از روسیه‌ی روستایی، به این منبع سر بزنید:

Teodor Shanin, ed., *Late Marx and the Russian Road: Marx and the Peripheries of Capitalism* (New York: Monthly Review Press, 1983).

50. *Ibid.*, p. 45.

51. V. I. Lenin, *The Agrarian Programme of Social Democracy in the First Russian Revolution, 1905-1907*, 2nd rev. ed. (Moscow: Progress Publishers, 1977), p. 70.

۵۲. مکاتب اقتصادی آلمان و اتریش در حوزه‌ی پیمایش تجربی عملیات خانوارهای زراعی در ابتدای قرن بیستم بسیار اثرگذار بوده‌اند. اقتصاددان بزرگ روس که به این نحله تعلق داشت، ای. وی چایانف (A. V. Chayanov) بود. پلیس‌استالین در سال ۱۹۳۲ او را که یک دانشمند دقیق، طرفدار سرسخت املاک کوچک و یکی از مسئولان حکومت روسیه بود (و کتابی هم درباره‌ی آرمان‌شهر خودش نوشت)، دستگیر کرد و گمان می‌رود که وی در سال ۱۹۳۶ اعدام شده باشد. پیوتر ماسلوف (Pyoter Maslov) دیگر شخصیت برجسته‌ی

روس در آن دوران بود که از کارایی مزارع کوچک و تشدید تنوع کشت طرفداری می‌کرد و موضع‌گیری لنین را به نقد می‌کشید.

53. Lenin, *The Agrarian Question*, p. 86.

54. *Ibid.*

55. For an extensive treatment, see Jonathan Coppersmith, *The Electrification of Russia, 1880-1926* (Ithaca: Cornell University Press, 1992); and Kendall Bailes, *Technology and Society Under Lenin and Stalin: Origins of the Soviet Technical Intelligentsia* (Princeton: Princeton University Press, 1978).

ا.ج. وی. ولز (H. G. Wells) پس از دیدارش از شوروی با شوروشوق از دیدار خود بالتین در اکتبر ۱۹۲۰ سخن گفت: «لنین که مانند هر مارکسیست راست‌اندیش شایسته، همه «آرمان‌گرایان» را به باد انتقاد می‌گیرد، بالاخره خود در یکی از این آرمان‌شهرها، یعنی آرمان‌شهر کارشناسان انرژی برق، سرخورده شد»:

*Russia in the Shadows* (New York: George H. Doran, 1921, p. 158).

56. Lenin, *The Agrarian Question*, p. 46.

امروز به‌آسانی می‌توان فراموش کرد که انرژی الکتریکی چقدر برای کسانی که نخستین بار تجربه‌اش می‌کردند، هیجان‌انگیز بوده است. چنان‌که از ولادیمیر مایاکوفسکی نقل قول شده است: «پس از آشنایی با نیروی برق، علاقه من به طبیعت از بین رفت». ولی تراکتور در عمل برای تمام عملیات نقلیه‌ای که لنین در نظر داشت، کارآمدتر از انرژی الکتریکی کار می‌کرد:

Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 52.

57. From Lenin's report to the Eighth Congress of Soviets (December 22, 1920), at the founding of the State Commission on the Electrification of Russia (GOELRO). Quoted in Robert C. Tucker, ed., *The Lenin Anthology* (New York: Norton, 1975), p. 494.

۵۸. متمرکزسازی ناشی از رواج انرژی الکتریکی همچنین صحنه را برای ازکارافتادن بزرگ‌مقیاس نیروگاه‌ها و ضعیف‌شدن برق فراهم می‌سازد. این متمرکزسازی فنی در عمل اغلب در تضاد با وعده‌های آرمان‌شهری است (اگر نگوییم که مضحک است). مثالی عالی از فیلیپین در زمان فردیناند مارکوس را در این منبع ببینید:

Otto van den Muijzenberg, "As Bright Lights Replace the Kingke: Some Sociological Aspects of Rural Electrification in the Philippines," in Margaret M. Skutsch et al., eds., *Towards a Sustainable Development* (forthcoming).

۵۹. چنان‌که انتظار داریم، شباهت بین روشنایی الکتریکی و «روشنگری» در میان عوام، اغلب یادآور خطابه‌های شوروی بود که در آن‌ها طرح فنی و صنعتی بلشویک‌ها را با طرح فرهنگی آن‌ها خلط می‌کردند. «روشنایی الکتریکی در نظر توده‌رعیتهای حزب، یک نور «غیرطبیعی» است؛ ولی آنچه ما غیرطبیعی می‌دانیم، صداها و هزاران سال زندگی کردن زارعان و کارگران در وضعیت عقب‌ماندگی، فقر و سرکوب، زیر یوغ اربابان زمین و سرمایه‌داران است ... آنچه ما اکنون باید بیازماییم، تبدیل کردن تمام نیروگاه‌های ساخته‌شده به پایگاه‌های

روشننگری است که برای برانگیختن هشیاری الکتریکی توده‌ها به کار برود»:

Tucker, *The Lenin Anthology*, p. 495.

60. Figs, *Peasant Russia, Civil War*, p. 67.

۶۱. او همچنین از باور خود به کاربرد خشونت برای محکم کردن نقش حزب دست برداشت. در سال ۱۹۲۲ وقتی معتقدان مذهبی در شوریا (Shuya) به تظاهرات علیه مصادره خزانه کلیسا پرداختند، لنین به طرفداری از تلافی علیه آن‌ها سخن گفت: «هرچه تعداد بیشتری از آنان را با تیر بزنیم، بهتر است. همین حالا باید به این عوام درسی بدهیم که تا چندین دهه بعد حتی جرأت فکرکردن به مقاومت را نداشته باشند»:

John Keep, "The People's Tsar," *Times Literary Supplement*, April 7, 1995, p. 30.

62. Quoted in Averich, *Kronstadt*, 1921, p. 224 (emphasis added).

63. Rosa Luxemburg, "Mass-Strike, Party, and Trade Unions" and "Organizational Questions of Russian Social Democracy," in Dick Howard, ed., *Selected Political Writings of Rosa Luxemburg* (New York: Monthly Review Press, 1971), pp. 223-70, 283-306; and Luxemburg, "The Russian Revolution," trans. Bertram D. Wolfe, in Mary-Alice Waters, ed., *Rosa Luxemburg Speaks* (New York: Pathfinder Press, 1970), pp. 367-95.

جالب است اگر بخواهیم حدس بزنیم که در صورت به قدرت رسیدن لوکزامبورگ در آلمان، چقدر از این باورهایش باقی می‌ماند. البته، تردیدی نیست که آرای او که به قدرت نرسید، با آرای لنین در زمانی که هنوز به قدرت نرسیده بود، فاصله فراوان داشت.

۶۴. الزیبیتا اتینگر (Elzbieta Ettinger) نشان می‌دهد یکی از ریشه‌های احتمالی باور لوکزامبورگ به خردمندی کارگران عادی، علاقه شدید او به شاعر بزرگ و ملی‌گرای لهستانی - آدام میکیویکس (Adam Mickiewicz) - بود که بینش و خلاقیت مردم عادی لهستان را می‌ستود:

Rosa Luxemburg: *A Life* (Boston: Beacon Press, 1986), pp. 22-27.

65. Luxemburg, "Mass-Strike, Party, and Trade Unions," p. 229.

گرچه لوکزامبورگ آنارشیسیم (هرج و مرج‌گرایی) را رد می‌کرد، دیدگاه‌هایش هم‌پوشانی فراوان با دیدگاه‌های آنارشیسیتی داشت که به نقش مستقل و خلاقانه فعالان عادی در هر انقلاب معتقد بودند. در اثر زیر گفته شده است که دیدگاه باکونین (Bakunin) درباره محدودیت‌های رهبری برای یک کمیته مرکزی، بر دیدگاه معتدل لوکزامبورگ درباره نقش یک کمیته مرکزی دلالت می‌کند.

۶۶. این شیوه تحلیل کردن جنبش طبقه کارگر، به طور مستقیم از دل تحقیقات لوکزامبورگ در دانشگاه زوریخ - برای رساله دکترایش در سال ۱۹۸۹ - بیرون آمد:

*The Industrial Development of Poland.*" See J. P. Nettl, *Rosa Luxemburg*, vol. 1 (London: Oxford University Press, 1966).

67. Luxemburg, "Mass-Strike, Party, and Trade Unions," p. 236.

۶۸. لوکزامبورگ همچنین روحیه‌ای فارغ از زیبایی‌شناسی داشت. او که همواره از سوی عاشق و همراهش

لئو جوگیچیس (Leo Jogiches) - بابت خواسته‌ها و سلیقه خرده‌بورژوازی سرزنش می‌شد، در عین حال که خود را وقف انقلاب کرده بود، از ارزش‌های زندگی خصوصی دفاع می‌کرد. این دل‌بستگی او در نصیحتی نمود یافت که درباره طراحى روزنامه اسپارتاسیستی پرچم سرخ (Die Rote Fahne) بیان کرد: «گمان نمی‌کنم که یک روزنامه باید مثل پارچه ململ انگلیسی، تروتمیز و شسته‌رفته باشد ... بلکه در عوض باید ماهیتی رام‌ناشدنی - همچون یک باغ میوه - داشته باشد، سرشار از زندگی باشد، و با پذیرفتن استعدادهای جوان بدرخشد»:

Ettinger, Rosa Luxemburg, p. 186.

69. Luxemburg, "Organizational Questions," p. 29 1 (emphasis added).

۷۰. «بیدارسازی توان انقلابی طبقه کارگر آلمان را دیگر نمی‌توان با حال‌وهوای روش‌های قیم‌مآبانة سوسیال‌دموکراسی آلمانی «خدایامرز» انجام داد ... این کار فقط با آگاهی از تمام سختی‌های طاقت‌فرسا، تمام پیچیدگی‌های این راه، و فقط در نتیجه پختگی سیاسی و استقلال فکری، فقط در نتیجه ظرفیت قضاوت ناقدانه توده‌ها میسر است؛ همان قضاوتی که به مدت چندین دهه در کشورهای مختلف به‌طور نظام‌یافته به دست سوسیال‌دموکراسی نابود شد»:

Luxemburg, "The Russian Revolution," pp. 369-70.

71. Luxemburg, "Mass-Strike, Party, and Trade Unions," p. 236.

72. Ibid., p. 237.

73. Ibid., p. 241.

74. Ibid., pp. 241 -42.

75. Luxemburg, "Organizational Questions," p. 306.

76. Luxemburg, "The Russian Revolution," p. 389.

لوکزامبورگ با پافشاری مداوم بر جنبه اخلاقی و آرمان‌گرایانه طبقه کارگر احتمالاً اهمیت دغدغه آب‌ونان در این طبقه را کمتر از واقع ارزیابی می‌کرد. چنان دغدغه‌هایی - حداقل در ۱۹۱۷ - به آسانی می‌توانست به اقدام انقلابی برای محدودکردن اتحادیه‌های کارگری بینجامد. او و لنین هیچ‌کدام برای دغدغه‌های مالی کارگران - چنان‌که مثلاً در کارهای اورول از قبیل جاده‌ای به‌سوی اسکله ویگان و آس و پاس‌ها در پاریس و لندن هست - ارزشی قائل نبودند. لنین کارگران را همچون بچه‌مدرسه‌ای‌های غیبت‌کننده از مدرسه می‌دانست که همیشه به نظارت و راهنمایی نیاز دارند و لوکزامبورگ هم احتمالاً در کنار سایر نکته‌ها از گرایش ایشان به ملی‌گرایی و بزدلی‌های گاه‌به‌گاه آنان غافل بود.

۷۷. همان، ص ۳۹۰. اشاره‌کردن به کتاب‌های درسی مضحک نیست. آنچه یک ناظر سوسیالیسم در انتهای قرن بیستم را به تعجب وامی‌دارد، شدت لفظ‌قلم‌بودن و مطابقت این حرف‌ها با نظام آموزش و پرورش خشک است. استعاره کلاس درس در طرزفکر سوسیالیستی جا افتاد و راهمادهای رسمی به قاعده و هنجار تبدیل شدند. لوکزامبورگ بخش اعظم عمر خود را به بازدید از کلاس‌ها و تصحیح‌کردن برگه‌های امتحانی در دبیرستان حزب سوسیال‌دموکرات گذراند.

۷۸. همان منبع، این رویکرد را با رویکرد/ریکو مالاستا (Errico Malatesta) - آنارشیست ایتالیایی - مقایسه

کنید که در سال ۱۹۰۷ در نشریهٔ *آناشسی* نوشت حتی اگر حکومت سوسیالیست‌های اقتدارگرای خیرخواه ممکن شود، «به‌شدت به نیروی بهره‌وری لطمه خواهد زد، زیرا چنان حکومتی ابتکار عمل‌ها را فقط در دسترس عده‌ای محدود قرار خواهد داد»:

Irving Louis Horowitz, *The Anarchists* (New York: Dell, 1964), p. 83).

79. Luxemburg, "The Russian Revolution," p. 391.

80. Ibid.

۸۱. کولونتای برخلاف بسیاری دیگر از دگراندیشان و ناراضیان سیاسی به قتل نرسید یا به اردوگاه‌های کار فرستاده نشد. او حتی در رشته‌ای از مناصب تشریفاتی و سفارتی دوام آورد، زیرا به‌طور ضمنی گمان می‌رفت که وی با این مناصب چاک دهانش را خواهد بست:

Beatrice Farnsworth, *Alexandra Kollontai: Socialism, Feminism, and the Bolshevik Revolution* (Stanford: Stanford University Press, 1980).

82. Alexandra Kollontai, *Selected Writings of Alexandra Kollontai*, trans. Alix Holt (London: Allison and Busby, 1977), p. 178.

رسالهٔ کولونتای با عنوان *کارگران جناح مخالف* که این نقل‌قول را از آن برگزفیم، از ترجمهٔ سال ۱۹۲۱ برداشت شده است، زیرا نسخهٔ اصلی‌اش به زبان روسی موجود نیست.  
۸۳. همان، ص ۱۸۳. موضوع خودمختاری خانواده نیز موضوع دیگری است. کولونتای مادران در شوروی را تشویق می‌کرد که فرزندان خود را «فرزند من» یا «فرزند شما» نپندارند، بلکه «فرزند ما» یعنی «فرزندان حکومت کمونیست» بدانند.

84. Ibid., p. 182 (emphasis in original).

85. Ibid., p. 185.

86. Ibid., pp. 191, 188, 190.

87. Ibid., p. 187.

88. Ibid., pp. 187, 160.

## مقدمهٔ بخش سوم

1. Pierre-Joseph Proudhon, "Q'est-ce que c'est la propriktk?" quoted in Daniel Guerin, *Anarchism: From Theory to Practice*, trans. Mary KJopper (New York: Monthly Review Press, 1970), pp. 15- 16.

۲. شاید دقیق‌تر باشد که بگوییم جوامع علاوه بر احتمال نمایش دادن اهداف و فعالیت‌های اعضای خود (و البته مقاومت آنان)، ردپای بسیاری از «طرح‌های» گذشتهٔ حکومت‌هایشان را نیز از خود نشان می‌دهند و هریک از آن طرح‌ها لایهٔ زمین‌شناختی مخصوص به خود را در جامعه به جای گذاشته است.

۳. این عبارت از عنوان کار سترگ نوربرت الیاس به نام فرایند مرفقی سازی اقتباس شده است، ولی در عین حال، چنان که خواهیم دید، خود توصیفی «تجددسازان» از بیرون دایره غرب را نیز در بر می گیرد که مجری این طرح ها بوده اند:

The Civilizing Process, vol. 1 of The History of Manners, trans. Edmund Jephcott (New York: Pantheon, 1982), Elias's Power and Civility, the second volume of The History of Manners.

4. See Von Thunen's Isolated State (1966), trans. Carla M. Wartenberg (Oxford: Pergamon Press), and G. William Skinner, Marketing and Social Structure in China (Tucson: Association of Asian Studies, 1975).

والتر کریستالر بنیان گذار نظریه موقعیت مرکزی بود. آن نظریه در رساله وی به سال ۱۹۳۲ در دانشگاه ارلانگن (Erlangen) به تفصیل شرح داده شد و سپس مینای کار اسکینر قرار گرفت.

۵. جابه جایی در آب بسیار آسان تر از جابه جایی های خشکی بود، بنابراین نزدیکی مکانی را با فاصله های مادی اندازه نمی گرفتند، بلکه به صورت انتزاعی تر با «مدت سفر» می سنجیدند. چون سنت تجارت با دوردست در این ممالک پادشاهی رواج داشت، این کشورها به غصب و مصادره نیز علاقه داشتند که اغلب با خراج عملی می شد و علاوه بر غلات و نیروی کار، کالا های ارزشمندی از قبیل جواهرات، فلزات قیمتی، داروها و صمغ ها را در بر می گرفت. این گونه کالاها علاوه بر سودآور بودن، از لحاظ حمل شدن در فواصل طولانی هم آسان تر اداره می شدند.

۶. توصیفی از این موضوع در هشدار ملکه ساو (Saw) خطاب به شاه ناراتیهاپات (Narathihapate) دیده می شود؛ «اوضاع مملکت زبردست را در نظر بگیر. تو در زمره مردم عوام یا میزبان زنان و مردان عوام اطرافت نیستی ... آن زنان و مردان درنگ خواهند کرد و به قلمرو تو وارد نخواهند شد. ایشان از سلطه تو بیم دارند؛ برای تو نیرنگ زدن، ترفند دشواری است»:

The Glass Palace Chronicle of the Kings of Burma, trans. Pe Maung Tin and G. H. Luce (London: Oxford University Press, 1923), p. 177.

تحلیل های متداول از این پدیده در آسیای جنوب شرقی را شاید بتوان در این اثر پیدا کرد و در عین حال، شاید بتوان گفت که مردم ساکن در کرانه رودها و دریاها با «پاروهای خود رأی می دادند»:

Peasant Protest in Pre-Colonial and Colonial Southeast Asia," Comparative Studies in Society and History 23, no. 2 (1981): 217-47.

۷. مشکل فرار جمعیت اصلاً به آسیای جنوب شرقی محدود نمی شد. پس از طاعون سیاه در قرون چهاردهم و پانزدهم که حدود یک سوم جمعیت مغرب زمین را تلف کرد، اشراف در جذب رعیت ها یا سرفها به دردسر افتادند، زیرا رعیت ها می توانستند به آسانی به مکان هایی فرار کنند که به علت طاعون خالی شده بود. کشورهای برده دار نیز که مرزهای باز داشتند، همواره در معرض چنین خطری بودند؛ برده های فراری در دوره پیش از جنگ داخلی در ایالات متحده می توانستند به کانادا در شمال یا به ایالت های آزاد در غرب بگریزند. در روسیه هم اکثر حکم هایی که سزارها صادر می کردند، به سرفهای فراری مربوط می شد. به طور کلی، هرکجا که مرزهای آزاد وجود داشته باشد، نیروی کار مقید را به سختی می توان نگه داشت، مگر قوای قهری کافی برای مهار کردن آن ها وجود داشته باشد.

۸. این منطق درباره پادشاهی های محصور در خشکی و هرکجا صادق است که مکان های راهبردی وجود داشته باشند و آن مکان ها به مثابه انحصارهای طبیعی یا گلوگاه ها عمل کنند و سلطه بر آن ها بتواند مبنای مصادره قرار گیرد. مثال هایی که به ذهنم می رسد، تسلط بر دهانه رودخانه ها، تنگه ها، گردنه های



کوهستانی، یا معادن بسیار مهم است.

۹. صرف‌نظر از آسیای جنوب شرقی شاید بتوان گفت که شکل‌گیری حکومت با کشاورزی متمرکز و متراکم و با جمعیتی همبستگی دارد که مازاد مطمئن و پایدار تولید کند، ترک محل برایش پرهزینه باشد (زیرا مثلاً هزینه‌های ازدست‌رفته (sunk costs) برای آماده‌سازی زمین و مهار آب انجام داده است) و کالاهایی تولید کند که اگر (مانند غذاها) حجیم باشند، امکان ذخیره‌سازی و جابه‌جایی آن‌ها (مثل غلات) وجود داشته باشد و ارزش آن‌ها به‌ازای واحد حجم یا وزنشان نسبتاً زیاد باشد.

۱۰. البته، آن‌هایی که در چنان مکان‌هایی زندگی می‌کنند، موضوع را به‌گونه‌ای دیگر برداشت می‌کنند و در تعارض با آزادی، توانایی جابه‌جایی و شرف خود می‌بینند که در چنگ دربار اسیر باشند. یک ضرب‌المثل منصفانه و برانگیزاننده افغان هست که این تمایز را به‌خوبی بیان می‌کند: «مالیات‌ها دره را خوردند و شرف‌ها تپه را».

۱۱. یکی از بهترین راه‌ها برای پی‌بردن به اوضاع این مکان‌ها طرح پرسش است که برده‌ها و سرف‌های فراری چه موقع دوباره جایگزین پیدا کردند و جوامع محلی مارون (Maroon) [متشکل از برده‌های آزادشده آمریکایی] - که متشکل از برده‌های فراری بودند - دوباره بوقرار گشتند. چنان مکان‌هایی مکان‌های غیرحکومتی هستند که مقامات دولتی در صورت امکان تلاش کرده‌اند تا آنان را به دست فراموشی بسپارند. یکی از مصادیق عالی این امر در ایالات متحده در دوره پس از جنگ داخلی را می‌توان تلاش همه‌جانبه برای از میان بردن یک جامعه اشتراکی بزرگ دانست که سیاه‌پوستان آزاد در آن می‌توانستند زندگی مستقل خود را البته به‌سختی بگذرانند و سایر سیاه‌پوستان را به واردشدن به بازار کار (اغلب کارکردن برای اربابان سابق خود) تشویق کنند. اکثر برده‌های آزادشده ترجیح می‌دادند به‌جای اطاعت محض در ازای دریافت دستمزد، زندگی متزلزلی را با کشاورزی، ماهیگیری، شکار، تله‌گذاری و چراندن معدودی از دام‌های خود در مراتع مشاع بگذرانند. چنان‌که استیون هان تحقیق کرده است، رشته‌ای از حصارکشی‌ها، قوانین گذر از زمین‌ها، ممنوعیت‌های شکار و تله‌گذاری، و محدودیت‌های چرای دام تعبیه شد تا این مکان‌های بدون دستمزد (و غیرحکومتی) از دسترس خارج شود:

Hahn, "Hunting, Fishing, and Foraging: Common Rights and Class Relations in the Post-Bellum South," *Radical History Review* 26 (1982): 37-64.

۱۲. گرچه این تعبیر شاید از لحاظ جغرافیایی جبرگرایانه به نظر برسد، لازم است تأکید کنم که عاملیت انسانی نقش مهمی در ایجاد و حفظ مکان‌های غیرحکومتی دارد. در حالت حدی حتی شاید بعضی از بخش‌های شهرهای بزرگ هم در زمره مکان‌های غیرحکومتی باشند و حکومت در آن‌ها همواره درصد مهار شورشیان یا جمعیت‌های ناراضی برآید.

۱۳. یکی از اهداف مرتبط با سلب مالکیت «جنگل» از مراتوس‌ها، کاربری آسان‌تر برای تولید الوار و کسب درآمد برای حکومت بود.

14. Anna Lowenhaupt Tsing, *In the Realm of the Diamond Queen: Marginality in an Out-of-the-Way Place* (Princeton: Princeton University Press, 1993), pp. xiii, 28, 41.

15. *Ibid.*, DD. 48, 93.

۱۶. به یاد دارم که چنین سکونتگاه‌هایی را در ایالت‌های تارلاک و پانگاسینان (Tarlac and Pangasinan) در فیلیپین دیدم که نزدیک پله‌های جلوی خانه‌ها می‌شد نام و سن تمام ساکنان خانه را دید و به‌این ترتیب، کارکنان امنیتی می‌توانستند در گشت‌زنی‌های شبانه خود خیلی راحت‌تر به هویت بازدیدکنندگان غیرقانونی پی ببرند.

۱۷. ساقه‌نیشکر باید بلافاصله پس از بریده‌شدن، کوبیده شود تا خسارت ناشی از تبخیر و تخمیر در آن به حداقل برسد. نیاز به یک آسیاب خردکننده (که به همین علت به‌درستی «مرکز» شکر نام‌گذاری شده است)، مشکلات حمل‌ونقل نیشکر، و لزوم کاهش وزن با فرآوری باعث شده است نوعی تنگنای طبیعی پدید آید که مالک آسیاب را از سلطه‌مستقیم بر تولید یا سلطه‌غیرمستقیم به‌واسطه قراردادهای جانبی برخوردار می‌کند. نیشکر در مقایسه با قهوه، تنباکو، چای، کائوچو یا روغن نارگیل، مزیتی منحصر به فرد برای تولید متمرکز فراهم می‌کند.

۱۸. معلوم شد که دردهای استخدام مالایی‌ها - که کشاورزان مستقل بودند - برای کارکردن در املاک بزرگ، محدود و در نهایت، بهتر دیده شد که کارگران از هندوستان و چین برای تأمین نیروی کار روبه‌شد کشور وارد شوند. این کار به نفع مجتمع‌های کشت و صنعت بود، ولی خطر سیاسی ایجاد طبقه‌ای از کارگران چینی وارداتی را پیش می‌آورد که بر سر زمین با مالایی‌ها رقابت می‌کردند. در جاهای دیگر شیوه‌های دیگری برای ایجاد مکان‌های خوانا به منظور مصادره سود انجام گرفت. در جاوه (اندونزی) از «نظام‌نامه فرهنگی» استفاده شد که روستاها را در عوض مالیات ملزم می‌کرد در زمین‌های روستا همواره یک محصول صادراتی بکارند. وقتی بسیار حیاتی بود که جمعیتی از رعیت‌های مستقل از لحاظ اقتصادی را به کار روزمزد یا کار در مجتمع‌های کشت و صنعت بکشاند، معمولاً توسل به مالیات نقدی سرانه کارساز می‌شد.

۱۹. به این ترتیب، یافته‌های ساموئل هانتینگتون در خلال جنگ ویتنام - که از لحاظ اخلاقی احمقانه ولی از لحاظ جامعه‌شناسی صحیح است - از این قرار شد: بمباران بی‌امان روستاها و شکل‌گیری سکونتگاه‌های حومه شهرهای بزرگ به علت آن بمباران‌ها، فواید بی‌شمار برای کسانی داشت که می‌خواستند رأی‌دهندگان را با خود همراه و بسیج کنند. وی استدلال می‌کند کسانی که در اردوگاه‌ها به سر می‌بردند، بسیار آسان‌تر از ساکنان روستاها از تلقین ذهنی متأثر می‌شدند. منطق هولناک نهفته در استدلال او بی‌عیب و نقص بود: هر چقدر بیشتر بر سر روستاییان بمب ریخته شود، آمریکایی‌ها و همدستانشان در سایه‌گون آسان‌تر خواهند توانست در انتخابات صلح‌آمیز آتی پیروز شوند:

Huntington, "Getting Ready for Political Competition in South Vietnam," paper presented at the Southeast Asia Development Advisory Group of the Asia Society, circa 1970.

گمان می‌کنم منطق ساکن‌سازی جمععی، مؤلفه اصلی در این واقعیت مکرر بوده است که جامعه روستایی روبه‌کوچک‌شدن در ابتدای دوران صنعتی شدن کشورها می‌توانست در مقایسه با جامعه کارگری جدید، منبع بالقوه بزرگ‌تری برای اعتراض باشد؛ گرچه این واقعیت در تضاد با استدلال‌های متعارف در نظریه مارکسیستی بود. اسکان مجدد - اعم از اجباری یا اختیاری - اغلب باعث حذف جامعه قبلی می‌شد و به جای آن انبوه تازه‌واردان غیرریشه‌دار و رقیب یکدیگر را می‌نشانند. طنزآمیز است که چنین جمعیت‌هایی بیشتر از رعیت‌های بکاژ (bocage) یا زمین‌های مرتعی با حصارهای جداکننده در فرانسه) به کیسه سیب‌زمینی شبیه هستند که مارکس در «هجدهم برمر» (The Eighteenth Brumaire) شرح داده بود.

## فصل ششم: اشتراکی‌سازی در شوروی و رؤیاهای سرمایه‌داری

۱. بهترین منبع برای آشنایی با تجدیدگرایی اعلای شوروی - که مأخذشناسی غنی‌اش ظاهراً اکثر منابع موجود را شامل می‌شود - احتمالاً این است:

Richard Stites, *Revolutionary Dreams: Utopian Vision and Experimental Life in the Russian Revolution* (New York: Oxford University Press, 1989).

۲. می‌دانیم که چنین نتیجه‌گیری‌هایی به‌مثابه انحراف از آموزه‌های لیبرالیسم نیست. جان استیوارت میل که اعتبارش در جایگاه فرزند لیبرال روشنگری محل هیچ مناقشه‌ای نیست، عقب‌ماندگی را توجیه لازم برای نشان دادن قدرت تمامیت‌خواهانه در دستان تجددگرایان می‌دانست:

Ernest Gellner, "The Struggle to Catch Up," *Times Literary Supplement*, December 9, 1994, p. 14. For a more detailed argument along these lines, see also Jan P. Nederveen Pieterse and Bhikhu Parekh, eds., *The Decolonization of the Imagination: Culture, Knowledge, and Power* (London: Zed Press, 1995).

3. Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 19.

انگلس با کاربرد عبارت «کمونیسم پادگانی»، انزجار خود از این‌گونه طرح‌های آرمان‌گرایانه کمونیستی را اعلام کرد.

۴. می‌توان گفت کاترین کبیر که در پروس متولد شد و نامه‌نگاری‌های علاقه‌مندانه‌ای با برخی دائرةالمعارف‌نویس‌ها - از جمله ولتر - انجام می‌داد، صادقانه به شیفتگی‌اش به نظم عقلانی اعتراف کرده بود.

5. Sheila Fitzpatrick, *The Russian Revolution* (Oxford: Oxford University Press, 1982), p. 119.

گمان می‌کنم اصطلاح «شیدایی‌گندگی» در شوروی نیز به کار رفته بود. شکست نهایی اکثر طرح‌های بزرگ شوروی، فی‌نفسه حکایت مهمی است که اهمیتش به‌شکلی طنزگونه در کار رابرت کانکونست نمود یافت. او گفت: «پایان جنگ سرد را می‌توان به‌منزله شکست ماکنیتوگورسک در برابر سیلیکون‌ولی دانست»:

Robert Conquest, "Party in the Dock," *Times Literary Supplement*, November 6, 1992, p. 7. For an industrial, cultural, and social history of Magnitogorsk, see Stephen Kotkin, *Magnetic Mountain: Stalinism as a Civilization* (Berkeley: University of California Press, 1995).

۶. مورد مشابه جالبی را می‌توان در روستاهای فرانسه پس از انقلاب آن کشور دید که کارزارهای تبلیغات «مسیحیت‌زدایی» به راه افتاده بود و آیین‌های غیردینی به‌جای دین عرضه می‌شد.

۷. منابع زیر را ببینید تا دریابید که آن ریاضت در زمان استالین چگونه [برای بلشویک‌ها و سیاست‌مداران] به ناز و نعمت ختم گردید:

Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 119. See also Vera Sandomirsky Dunham, *In Stalin's Time: Middle-class Values in Soviet Fiction* (Cambridge: Cambridge University Press, 1976).

8. Stites, "Festivals of the People," chap. 4 of *Revolutionary Dreams*, pp. 79-97.

9. *Ibid.*, p. 95.

این بازسازی‌های عمومی و نمایش‌وار در فیلم‌های سرگنی آیزنشتاین به‌مثابه صحنه‌های بصری بوده‌اند که در خودآگاهی کسانی که خود در انقلاب شرکت نکرده‌اند، جای می‌گیرند.  
۱۰. از فیلم‌سازان و آهنگ‌سازان هم انتظار داشتند که «مهندسان روح انسان» باشند.

11. Quoted in Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 243.

۱۲. لنین که تقریباً تردیدی نیست از یکی دیگر از کتاب‌های مطلوبش - یعنی شهر خورشید از کامپانلا

- متأثر شده بود، می‌خواست مجسمه تمام انقلابیان با حکاکی‌های الهام‌بخش روی آن‌ها در تمام شهر نصب شود: تبلیغات عوام‌فریبانه دیگری از بناهای یادبود:

Anatoly Lunacharsky, "Lenin and Art," *International Literature* 5 (May 1935): 66-71.

13. Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 242.

۱۴. کل این بخش مبتنی بر فصل‌های دوم، چهارم و ششم از کتاب *دیورا فیتزجرالد* است که به‌زودی چاپ خواهد شد:

Deborah Fitzgerald, *Yeoman No More: The Industrialization of American Agriculture*.

15. *Ibid.*, chap. 2, p. 21.

۱۶. چنان‌که بسیاری از مفسران تأکید کرده‌اند، این بازطراحی فرایندهای کار، مهار تولید را از دست صنعتگران و کارگران به در آورد و آن را دست مدیران قرار داد که رتبه‌ها و امتیازات ایشان با «سلب مهارت» از نیروی کار رشد می‌کند.

۱۷. بخش اعظم بازار ماشین‌های کشاورزی که در دهه ۱۹۲۰ در ایالات متحده تولید می‌شد، به خارج از آن کشور مربوط بود، زیرا اندازه مزارع در آن کشور هنوز نسبتاً کوچک بود، درحالی‌که در کشورهایی مانند آرژانتین، کانادا، استرالیا و روسیه، مزارعی با وسعت بزرگ‌تر وجود داشت:

Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 2, p. 31.

۱۸. برای مطالعه گزارشی جالب‌تر و کامل‌تر از شرکت کمپبل به این منبع سر بزنید:

"The Campbell Farm Corporation," chap. 5, *ibid.*

در اینجا لازم است بگوییم که رکود اقتصادی در بخش کشاورزی ایالات متحده، از پایان جنگ جهانی اول و نه از ۱۹۳۰ آغاز شد. بنابراین سال ۱۹۳۰ دیگر برای آزمون‌های جسورانه کاملاً مناسب بود و هزینه خرید یا اجاره زمین در کمترین حد قرار داشت.

۱۹. گندم و تخم کتان در اصطلاح‌شناسی که بعداً در این فصل خواهیم دید، محصولات «طبقه کارگری» نام گرفتند و در تضاد با محصولات «خرده-بورژوازی» جای داشتند.

20. Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 4, pp. 15- 17.

21. See above, nn. 14 and 18.

۲۲. مزرعه‌ای دیگر از این دست که ارتباطی مستقیم با «رویگرد جدید» (New Deal) در دهه ۱۹۳۰ داشت، «شرکت مزارع فیروزی» (Fairway) بود که در سال ۱۹۲۴ به ابتکار دو تن به‌نام‌های ویلسون و تیلر راه‌اندازی شد. هر دوی آن‌ها دانش آموخته اقتصاد نهادگرا از دانشگاه ویسکانسین بودند و شرکت را به راه انداختند تا کشاورزان فاقد زمین را به کشاورزان صنعتی و علمی تبدیل کند. سرمایه آن شرکت به‌طور غیرمستقیم از سوی جان دی. راکفلر تأمین می‌شد. مزارع فیروزی به الگویی برای بسیاری از سایر برنامه‌های جاه‌طلبانه در طرح «رویگرد جدید» تبدیل شد و ویلسون و تیلر و بسیاری از هم‌قطاران ایشان در زمان ریاست جمهوری روزولت در ویسکانسین به مناصب مهم رسیدند. دهه ۱۹۲۰ زمان مطلوبی برای آزمایش‌های کشاورزی بود، زیرا - در کنار سایر عوامل - رکود اقتصادی در فروش محصولات کشاورزی پس از جنگ جهانی اول باعث تقویت سیاست‌های کاهش بحران در بخش کشاورزی شده بود:

Jess Gilbert and Ellen R. Baker, "Wisconsin Economists and New Deal Agricultural Policy: The Legacy of Progressive Professors" (unpublished paper, 1995).

23. Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 4, pp. 18-27; see also Donald Worster, *Dust Bowl: The Southern Plains in the 1930s* (New York: Oxford University Press, 1979).

24. Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 4, p. 33. The plan's outline can be found in Mordecai Ezekiel and Sherman Johnson, "Corporate Farming: The Way Out?" *New Republic*, June 4, 1930, pp. 66-68.

25. Michael Gold, "Is the Small Farmer Dying?" *New Republic*, October 7, 1931, p. 21, cited in Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 2, p. 35.

26. *Ibid.*, chap. 6, p. 13. See also Deborah Fitzgerald, "Blinded by Technology: American Agriculture in the Soviet Union, 1928 - 1932," *Agricultural History* 70, no. 3 (Summer 1996): 459-86.

۲۷. بازدیدکنندگان علاقه‌مند و مشتاق، شامل جان دیویی، لینکلن استفنز، رکسفورد تاگول، رابرت لافولت، موریس لولین کوک (پیش‌تاز زمان خود در حوزه مدیریت صنعتی در ایالات متحده)، ثورمن آرنولد، و البته توماس کمپبل بودند (که آزمایش روسیه را «بزرگ‌ترین داستانی که در تاریخ جهان شنیده شده است» توصیف کرد). از نمونه تحسین‌های ابراز‌شده درباره زندگی روستایی ترقی‌گرایانه و نوسازی‌شده در روسیه می‌توان به گفته‌های بلل لافولت - همسر رابرت لافولت - اشاره کرد که گفت: «اگر روس‌ها بتوانند همین مسیر را ادامه دهند، تمام زمین‌ها با تراکتور زیر کشت خواهد رفت، تمام روستاها با روشنایی برق روشن خواهد شد، هر جامعه محلی یک تالار مرکزی خواهد داشت که برای امور مدرسه، کتابخانه، گردهمایی و تئاتر به کار خواهد رفت. در این صورت آن‌ها از تمام تسهیلات و مزایایی که برای کارگران شهری طراحی کرده‌اند، بهره‌مند خواهند شد»:

Lewis S. Feuer, "American Travelers to the Soviet Union, 1917- 1932: The Formation of a Component of New Deal Ideology," *American Quarterly* 14 (Spring 1962): 129. See also David Cauter, *The Fellow Travellers: Intellectual Friends of Communism*, rev. ed. (New Haven: Yale University Press, 1988).

28. Feuer, "American Travelers to the Soviet Union," pp. 119-49, cited in Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 6, p. 4.

29. Fitzgerald, *Yeoman No More*, chap. 6, p. 6.

30. *Ibid.*, p. 37.

31. *Ibid.*, p. 14.

32. *Ibid.*, p. 39 (emphasis added).

33. Quoted in Robert Conquest, *The Harvest of Sorrow: Soviet Collectivization and the Terror-Famine* (New York: Oxford University Press, 1986), p. 232.

اشاره صریح‌تر که آن وضعیت را واقعاً به‌مثابه جنگ دانسته است، در این اظهارات خاتویچ (M. M. Khateyevich) دیده می‌شود: «جدالی بی‌رحمانه بین رعیت‌ها و رژیم ما در جریان است. جدالی تا سرحد مرگ. امسال دوران آزموده‌شدن قدرت ما و طاقت آن‌ها بود. یک قحطی لازم بود تا معلوم شود که اینجا چه کسی دست بالا را دارد. این نبرد به قیمت جان میلیون‌ها انسان تمام شد، ولی در عوض، نظام مزارع اشتراکی ماندگار مانده است و ما جنگ را برده‌ایم» (همان، ص ۲۶۱).

۳۴. آن به اصطلاح «جهش بزرگ روبه‌جلو» در چین نیز حداقل به همان اندازه مرگبار بود و می‌توان با همین معیارها آن را تحلیل کرد. من تمرکز بحث بر شوروی را برگزیده‌ام، زیرا وقایع در آنجا حدود سی سال قبل از «جهش بزرگ روبه‌جلو» رخ داد و به این ترتیب - به‌ویژه در هفت سال گذشته - توجه صاحب‌نظران دانشگاهی بیشتری را برانگیخته است، چون بایگانی‌های رژیم سابق روسیه در دسترس قرار گرفته‌اند و بسیار بر دانش ما افزوده‌اند. گزارشی جدید از تجربه چین در این زمینه را در منبع زیر بخوانید:

Jasper Becker, *Hungry Ghosts: China's Secret Famine* (London: John Murray, 1996).

۳۵. در مواردی که برداشت محصول در مزارع حکومتی و نمایشی زیاد بود، آن محصول با چنان هزینه گزاف برای نهاده‌ها و ماشین‌آلات، کودها، حشره‌کش‌ها و علف‌کش‌ها به دست می‌آمد که از لحاظ اقتصادی توجیهی نداشت.

۳۶. برای آشنایی با گزارشی بسیار هوشمندانه از اشتراکی‌سازی و تبعات آن به منبع زیر مراجعه کنید:

Moshe Lewin, *The Making of the Soviet System: Essays in the Social History of Interwar Russia* (New York: Pantheon, 1985), especially part 2, pp. 89- 188.

۳۷. اصطلاح «مخالف انقلاب» را برای اشاره به جمعیت انبوه و غیرساکنی به کار برده‌ام که دارای تنوع فراوان و مشاغل متغیر بودند. گرچه مارکس و لنین همیشه با سرزنش از مصادیق این واژه یاد می‌کردند و آن را مصداق ضمنی گرایش‌های جنایی و فرصت‌طلبی سیاسی می‌دانستند، من از آن اصطلاح چنان تعبیری ندارم.

۳۸. اکنون مسلم است که شخص استالین مسئولیت تهیه پیش‌نویس حکم آگوست ۱۹۳۲ را بر عهده داشته است که در آن به تمام نگهدارندگان گندم - محصولی که به‌تازگی به‌مثابه دارایی «مقدس و بی‌رقیب» حکومتی لقب گرفته بود - انگ «دشمنان خلق» زده می‌شد و آن‌ها باید بلافاصله دستگیر و اعدام می‌شدند. همان استالین در دومین کنگره «کولخوزهای بی‌نظیر» در سال ۱۹۳۵ از باقی‌ماندن قطعه زمین‌های خصوصی به‌اندازه کافی طرفداری کرد: «اکثریت ساکنان کولخوزها دوست دارند که باغ میوه داشته باشند، باغچه سبزیجات پرورش دهند یا زنبور عسل نگه دارند. آن مردم دوست دارند زندگی آبرومندانه‌ای را به سر برند و این ۱۲۰۰ متر مربع برای چنان کاری کافی نیست. لازم است که ربع تا نیم هکتار، و در برخی مناطق شاید هم تا یک هکتار زمین به چنین کارهایی اختصاص دهیم»:

Sheila Fitzpatrick, *Stalin's Peasants: Resistance and Survival in the Russian Village After Collectivization* (New York: Oxford University Press, 1995), pp. 73, 122).

39. Ibid., p. 432.

40. Orlando Figes, "Peasant Aspirations and Bolshevik State-Building in the Countryside, 1917-1925," paper presented at the Program in Agrarian Studies, Yale University, New Haven, April 14, 1995, p. 24.

فیاگو همچنین این دیدگاه‌ها را به بعضی نخله‌های سوسیالیست نسبت می‌دهد که حداقل از دهه ۱۸۹۰

قدمت داشته‌اند و برای رعیت‌ها حکم صادر می‌کردند که محکوم به کنار آمدن با پیشرفت اقتصادی هستند (ص ۲۸).

41. R. W. Davies, *The Socialist Offensive: The Collectivisation of Soviet Agriculture, 1929-1930* (London: Macmillan, 1980), p. 51.

42. Conquest, *Harvest of Sorrow*, p. 43.

۴۳. همچنین فروپاشی آن کسب‌وکارهای شهری که معمولاً کالاهای مصرفی شهری را تأمین می‌کردند و کالاهای زراعی را به شهرها می‌رساندند، به معنای کاهش انگیزه برای رعیت‌ها در فروش غلات با هدف خرید کالاهای دیگر در بازار بود.

44. See Orlando Figes's remarkably perceptive and detailed book, *Peasant Russia, Civil War: The Volga Countryside in Revolution, 1917-1921* (Oxford: Clarendon Press, 1989).

حتی رخدادهای خفیف‌تر ولی نزدیک به انقلاب هم خلأ مشابهی پدید می‌آوردند. پس از انقلاب سال ۱۹۰۵ دو سال طول کشید تا حکومت تزاری بتواند احاطه خود بر نواحی روستایی را دوباره برقرار سازد. ۴۵. اتحاد نسبی در روستا نیز در فرایندهای انقلابی بهتر شد. ثروتمندترین اربابان روستاها را ترک کرده یا از پا افتاده بودند و فقیرترین‌ها و افراد بدون زمین قدری زمین به دست آورده بودند. به این ترتیب، روستاییان از لحاظ اجتماعی-اقتصادی به یکدیگر بیشتر شبیه شده بودند و احتمال واکنش مشابه به مطالبات بیرونی در آن‌ها بیشتر بود. چون بسیاری از کشاورزان مستقل را در فشار گذاشته بودند تا به مزارع اشتراکی بازگردند، آن زارعان برای تأمین قطعه زمین خانواده‌های خود از میان زمین‌های اشتراکی، کاملاً به روستا وابسته شدند. پس دشوار نیست که بتوان فهمید چرا در آن اوضاع که کومبیدی (کمیته فقرای روستایی) ابزار بازی بلشویک‌ها بود، با مخالفت جدی شوراهایی روبه‌رو شد که واقعاً نماینده روستاییان بودند. «یکی از مسئولان حکومتی از استان سامارا با تمسخری عامدانه ادعا کرد که مناقشات بین کومبیدی و شوراها در نواحی روستایی از نوع «جدال طبقاتی» بوده است» (همان، ص ۱۹۷). در روستاهای بزرگ‌تر، قدری حمایت از برنامه‌های کشاورزی بلشویک‌ها را در میان جوان‌های تحصیل کرده، آموزگاران مدارس، و کهنه‌سربازهایی که در زمان جنگ جهانی اول یا در جنگ داخلی در ارتش سرخ جنگیده و سپس بلشویک شده بودند، می‌شد مشاهده کرد:

See Figes, "Peasant Aspirations and Bolshevik State-Building."

۴۶. همچنین گرایش به پنهان کردن درآمد از محل صنایع دستی، صنعتگری و معامله و محصولات باغی وجود داشت. لازم است بگوییم که ناکافی بودن منابع - اعم از نیروی انسانی، حیوانات شخم‌زن، کود و بذر - در همان دوران به معنای ناممکن بودن کشت تمام زمین‌های زراعی یا رسیدن به میزان محصول بسیار کمتر از میزان متعارف بود.

47. Yaney, *The Urge to Mobilize*, pp. 5 15 - 16.

به نظر یانی تداوم مطالبات از سوی آن‌ها که وی «زراعت‌شناسان اجتماعی موعودباور» لقب داده بود، و ادامه فعالیت آنان از دوره تزار به دوره بلشویک‌ها، عجیب می‌نمود. آن‌ها در برخی موارد همان کارشناسان زمان تزار بودند.

48. Figes, *Peasant Russia, Civil War*, p. 250.

۴۹. گرسنگی و فرار از شهرها باعث شد تعداد کارگران صنعتی از ۳/۶ میلیون در سال ۱۹۱۷ به ۱/۵ میلیون در سال ۱۹۲۰ برسد:

Fitzpatrick. The Russian Revolution, p. 85.

50. Figs, Peasant Russia, Civil War, p. 321.

51. Quoted in Fitzpatrick, Stalin's Peasants, p. 39.

۵۲. حداقل از لحاظ نظری می‌توان گفت که مزارع دولتی «پیشرفته‌ترین‌ها» بودند؛ همان مزارع کارگری، صنعتی و اشتراکی که در آن‌ها به کارگران دستمزد داده می‌شد و زمین شخصی در آن‌ها وجود نداشت. آن مزارع همچنین در سال‌های اولیه، بخش عمده سرمایه‌های حکومتی در زمینه ماشین‌آلات را دریافت می‌کردند. آمارهای تولید را می‌توانید در این منبع ببینید:

Davies, The Socialist Offensive, p. 6.

53. Ibid., pp. 82- 113.

54. Fitzpatrick, Stalin's Peasants, p. 4.

55. Conquest, Harvest of Sorrow, p. 183.

56. Andrei Platonov, Chevengur, trans. Anthony Olcott (Ann Arbor: Ardis, 1978).

57. M. Hindus, Red Breed (London, 193 I), quoted in Davies, The Socialist Offensive, p. 209.

58. Davies, The Socialist Offensive, p. 205.

۵۹. اندازه مزارع اشتراکی در دوران حکومت شوروی، همچنان حتی برحسب استانداردهای آمریکایی بسیار بزرگ باقی ماند. فردریک پرایور محاسبه کرده است که میانگین مساحت مزارع حکومتی در سال ۱۹۷۰ به بیش از ۴۰۰۰۰ هکتار می‌رسید، درحالی‌که آن میانگین در مزارع اشتراکی بیش از ۲۵ هزار هکتار بود. مزارع حکومتی از مزایای تبعیض‌آمیز در دسترسی به نهاده‌ها، ماشین‌آلات و سایر یارانه‌ها برخوردار بودند:

Frederick Pryor, The Red and the Green: The Rise and Fall of Collectivized Agriculture in Marxist Regimes (Princeton: Princeton University Press, 1992), table 7, p. 34.

60. Fitzgerald, Stalin's Peasants, p. 105.

61. Ibid., pp. 105-6.

انسان گمان می‌کند که گویی الگوهای خاک و کشت محصول را نیز نادیده گرفته‌اند.  
۶۲. چنان‌که خود بلشویک‌ها توضیح داده‌اند: «کولخوزها «تنها» ابزار رهایی رعیت‌ها از فقر و نگون‌بختی هستند»:

Davies, The Socialist Offensive, p. 282.

شاید بهترین تصویرسازی بصری از بعضی مشخصات انرژی الکتریکی، ماشین‌آلات و اشتراکی‌سازی که با فرهنگ تغییر می‌کنند، در فیلم سرگنی آیزنشتاین به‌نام خط‌مشی کلی نمایان شده باشد که اثر فناورانه به‌تمام‌معنا شورانگیزی است و در مناطق روستایی روسیه رخ می‌دهد. کارگردان در آن فیلم با چیره‌دستی آرزوهای آرمان‌گرایانه تجددگرایی اعلا را با ایجاد تباین میان «بیگاری نگون‌بختانه به‌همراه اسب و داس



خودش))، و «تصاویر خامه‌گیرهای برقی، تراکتورها، ماشین‌های درو، موتورهای درون‌سوز، آسمان‌خراش‌ها و هواپیماها» نشان داده است.

63. Fitzpatrick, *Stalin's Peasants*, p. 194.

۶۴. همان، صص ۳۰۶ تا ۳۰۹.

۶۵. برای آشنایی با گزارشی که نشان می‌دهد در چین حتی نسخه‌شدیدتری از تخصص منطقه‌ای در نواحی روستایی به کار رفت که در تضاد با ویژگی‌های محلی خاک و اوضاع آب‌وهوایی بود، این منبع را ببینید:

Ralph Thaxton, *Salt of the Earth: The Political Origins of peasant Protest and Communist Revolution in China* (Berkeley: University of California Press, forthcoming).

66. Figs, *Peasant Russia, Civil War*, p. 304.

چنان تشبیهی در بسیاری از نخستین شورش‌ها علیه اشتراکی‌سازی به‌شکل عینی به اجرا درآمد و رعیت‌ها در خلال آن شورش‌ها مثل زمان سرفداری، تمام سوابق بستانکاری‌ها از نیروی کار، تحویل محصول، بدهی‌ها و غیره را نابود کردند.

67. Conquest, *Harvest of Sorrow*, p. 152.

۶۸. شباهت‌ها با نظام سرفداری به شیوه‌ای عالی و با جزئیات در منبع زیر آورده شده است. در منبع دوم هم بحث دقیق و آموزنده‌ای درباره سرفداری و مقایسه‌اش با برده‌داری هست:

Fitzgerald, *Stalin's Peasants*, pp. 128-39. see Peter Kolchin, *Unfree Labor: American Slavery and Russian Serfdom* Cambridge: Harvard University Press, 1987.

۶۹. منبع زیر به آشنایی با روزنامه‌نگاری در شوروی و فعالیت‌های حقوق بشری در آنجا در دهه ۱۹۸۰ کمک می‌کند و نشان می‌دهد که الگوی اصلی چندان تغییری نکرده است:

Lev Timofeev, *Soviet Peasants, or The Peasants' Art of Starving*, trans. Jean Alexander and Alexander Zaslavsky, ed. Armando Pitassio and Alexander Zaslavsky (New York: Telos Press, 1985).

۷۰. آن دسته از گزارش‌های تاریخی را قانع‌کننده یافتیم که شورای محلی روستا را به‌مثابه جانشین اشراف و حکومت در نظر رعیت‌ها توصیف کرده‌اند که با روستاییان همچون واحدهای اشتراکی با هدف مالیات‌ستانی، دسیسه‌چینی و مطالبات نوکرسفتانه رفتار می‌کردند. بازتقسیم دوره‌ای زمین بین خانوارها باعث اطمینان از استطاعت کافی آن‌ها برای پرداخت مالیات بر شخص را فراهم می‌کرد که برای کل جامعه محلی وضع می‌شد. به‌عبارتی، انسجام نسبی جامعه اشتراکی قطعه‌قطعه‌شده روس، فی‌نفسه نتیجه تاریخی منحصربه‌فرد روابط رعیت‌ها با فرادستان آن‌ها بوده است. این ادعا بسیار با واقعیتی سازگار است که چنان انسجامی را - اگر وجود داشت - در خدمت اهداف دیگری از جمله مقاومت می‌داند.

71. Fitzgerald, *Stalin's Peasants*, p. 106.

۷۲. بسیار مدیون همکارم تنودور شانین (Theodor Shanin) و گروه‌های پژوهشی او هستم که کارهای تطبیقی درباره بیش از ۲۰ مزرعه اشتراکی انجام داده‌اند و نقش‌ها و عکس‌های این فصل را در اختیارم قرار دادند.

۷۳. دقت کنید خانه‌های قدیمی که جابه‌جا نشدند، خود در قطعات تقریباً برابر در امتداد راه اصلی قرار

داشتند. نمی دانم که آیا پشت این قالب‌های قرن هجدهمی (هنگامی که این روستا شناسایی شد)، دلایل اجرایی وجود داشته است یا خیر و آیا پیشگامان اولیه خودشان این طرح را کشیده‌اند یا نه. شیوهٔ چینش اولیهٔ خانه‌ها نیز هنوز معلوم نیست.

۷۴. البته، همین منطق دربارهٔ صنعت نیز به کار رفت و واحدهای صنعتی کوچک را به کارخانه‌های کوچک و تولید استادکارها ترجیح دادند. جفری ساکس (Jeffrey Sachs) چنین دریافته است: «برنامه‌ریزان مرکزی علاقه‌ای به امر پردردسر ایجاد هماهنگی بین فعالیت‌های صدها و هزاران مزرعهٔ کوچک نداشتند و اگر ممکن می‌شد، چه‌بهرتر که یک مزرعهٔ بزرگ جای آن‌ها را می‌گرفت. به این ترتیب، راهبرد همیشگی در صورت امکان، ساختن یک مزرعهٔ گول‌آسا بود». بزرگ‌ترین واحد صنعتی در نظام اقتصادی شوروی، مجتمع عظیم فولاد در ماگنیتوگورسک بود که اکنون از مصادیق بارز شکست و تباهی صنعتی و بوم‌شناختی محسوب می‌شود:

Poland's Jump into the Market Economy (Cambridge: Cambridge University Press, 19931). See also Kotkin.. Magnetic Mountain.

۷۵. برای آشنایی با شیوهٔ رسیدگی به آثار بوم‌شناختی کشاورزی در شوروی به این منبع سر بزنید:

Murray Feshbach, Ecological Disaster: Cleaning Up the Hidden Legacy of the Soviet Regime (New York: 1995), and Ze'ev Wolfson (Boris Komarov), The Geography of Survival: Ecology in the Post-Soviet Era (New York: M. E. Sharpe, 1994).

۷۶. در سال ۱۹۹۰ به مدت شش هفته دربارهٔ یک مزرعهٔ تعاونی در آلمان شرقی تحقیق کردم که در دشت مکلنبرگ (Mecklenburg) قرار داشت و چندان از نوبراندنبرگ (Neubrandenburg) دور نبود. مسئولان آن مزرعه بابت برداشت عالی چاودار خود در هر هکتار و نیز سیب‌زمینی با نداشتن فراوانی که برای کاربردهای صنعتی مناسب بود، به خود می‌بالیدند. باین حال، واضح بود که با در نظر گرفتن هزینه‌های بازاری نهادها (نیروی کار، ماشین‌آلات و کود)، آن شرکت طبق هر قاعدهٔ اقتصادی که در نظر گرفته می‌شد، ناکارآمد بود.

۷۷. تردیدی نیست که در تعدادی از «آسیب‌شناسی‌ها» فاجعهٔ اشتراکی‌سازی در شوروی بزرگ‌تر از واقع نمایانده شده است. در آن بررسی‌ها گرایش به نتایج صریح و نتایج کمی دیده می‌شود (مثلاً میزان برداشت محصول، مقدار سیب‌زمینی برداشت‌شده، میزان شمش آهن و غیره) و کمتر به کیفیت و وجود زنجیره‌های دراز تخصصی‌سازی و فرماندهی توجه شده است که مسئولان را از عواقب تصمیم‌هایشان مصون می‌داشت. همچنین دشواری‌های پاسخ‌گوسازی مسئولان در قبال ارباب‌رجوع - برخلاف پاسخ‌گویی محض ایشان در برابر مافوق‌هایشان - موجب می‌شد که آسیب‌شناسی «گرایش دسته‌جمعی به فرمان‌دادن» از یک سو، و فساد و منفعت‌طلبی فردی از سوی دیگر، به بوتۀ فراموشی سپرده شود. به این ترتیب، محتمل است که طرح‌های تجدیدگرایی اعلا در اوضاع انقلابی و اقتدارگرایانه‌ای شبیه به وضعیت شوروی به آسانی از مسیر خود منحرف شوند و در مقایسه با وضعیت‌های مردم‌سالارانه، مدت بیشتری در حالت انحراف باقی بمانند.

۷۸. حرص اجرای اشتراکی‌سازی، مدتی کوتاه با سخنرانی معروف استالین در مارس ۱۹۳۰ به نام «هاج‌وواج از پیروزی» با وقفه روبه‌رو شد. وی در آن سخنرانی بسیاری از افراد را به وانهادن اشتراکی‌سازی تشویق کرد، ولی روند اشتراکی‌سازی خیلی زود دوباره از سر گرفته شد. برای دسترسی به سرمایه لازم به‌منظور صنعتی‌سازی سریع، ۴/۸ میلیون تن گندم در سال ۱۹۳۰ و ۵/۲ میلیون تن در سال ۱۹۳۱ صادر شد که زمینه را برای قحطی سال‌های بعد فراهم کرد:

Lewin, *The Making of the Soviet System*, p. 156.

۷۹. این واقعیت را با پیش‌بینی بوخانین از عاقبت سوسیالیسم حکومتی مقایسه کنید: «آن‌ها تمام قدرت حکومت را در دست صاحبان قدرت متمرکز می‌کنند، زیرا مردم را جاهل می‌پندارند و به همین دلیل باید مراقبت جدی و دلسوزانه حکومت بالای سر مردم باشد. آن‌ها یک بانک حکومتی واحد خواهند ساخت که تمام تولیدکنندگان تجاری، صنعتی، کشاورزی و حتی علمی را در چنگ خود خواهد گرفت و توده‌های مردم را به دو ارتش تقسیم خواهد کرد: ارتش صنعتی و ارتش کشاورزی که طبق فرمان مستقیم مهندسان حکومتی عمل خواهند کرد؛ مهندسانی که از آن پس طبقه علمی-سیاسی جدید و نورچشمی را تشکیل خواهند داد»:

W. D. Maximoff, *The Political Philosophy of Bakunin: Scientific Anarchism* (New York: Free Press, 1953), p. 289.

۸۰. اصطلاح «همانندی آگاهانه» برگرفته از تحلیل‌های ماکس وبر درباره روابط بین هنجارهای سرمایه‌داری و نهادها از یک طرف، و پروتستان‌گرایی از سوی دیگر بود. استدلال او از نوع علیت بی‌واسطه نیست، بلکه از نوع «انطباق» و همزیستی است.

۸۱. دفترهای ۴ و ۵ از جلد دوم این کتاب را بخوانید:

Gabriel Ardan, *Theorie sociologique de l'impbt* (Paris: CEPVEN, 1965).

82. Quoted in Michel Crozier, *The Bureaucratic Phenomenon* (Chicago: University of Chicago Press, 1964), p. 239.

چنان‌که آبرام دسوان (Abram de Swaan) گفته است: «رژیم مدارس در قرن نوزدهم شباهت‌های بی‌چون‌وچرا با رژیم کارخانه‌ای در آن زمان داشته است: یکسان‌سازی، صوری‌سازی و تحمیل وقت‌شناسی و انضباط در هر دو به افراط رواج داشت»:

In *Care of the State*, p. 61.

۸۳. برای آشنایی با گزارشی تفصیلی از رابطه بین یک قطعه زمین خصوصی و اشتراکی در سال‌های نزدیک به ۱۹۸۹ به این منبع سر بزنید:

Timofeev, *Soviet Peasants, or The Peasants' Art of Starving*.

## فصل هفتم: روستانشانی اجباری در تانزانیا

۱. نیرره ادعا کرد که بیش از ۹ میلیون نفر به روستاهای اوجاما جابه‌جا شده‌اند، ولی چون تعداد زیادی از این روستاها در زمره داستان‌بافی‌های اجرایی حکومت بودند و تعداد دیگری جمعیت‌های بومی از پیش موجود داشتند که در آمارهای خودستایانه حکومتی وارد شده بودند، احتمالاً واقعیت با اعداد کوچک‌تری انطباق دارد:

Goran Hyden, *Beyond Ujamaa in Tanzania: Underdevelopment and an Uncaptured Peasantry* (Berkeley: University of California Press, 1980). p. 130 n. 2.

۲. نیرره در خلال ریاست‌جمهوری‌اش تقریباً به تمام کشورهای بلوک سوسیالیست سفر کرد. برای آشنایی با طرح‌های توسعه‌ای ملهم از مارکسیسم در جهان سوم به این منبع نگاه کنید:

Forrest D. Colburn, *The Vogue of Revolution in Poor Countries* (Princeton: Princeton University Press, 1994).

۳. نقدی دقیق و متمرکز بر صرفه‌های مقیاس و مکانیزه‌سازی کشاورزی در پنج مورد از چنین طرح‌هایی را می‌توانید در اثر زیر ببینید:

Nancy L. Johnson and Vernon W. Ruttan, "Why Are Farms So Small?" *World Development* 22, no. 5 (1994): 691-706.

۴. چنان‌که گفتیم این‌گونه نفوذ افراد برای بسیاری از کارکنان «سازمان غذا و کشاورزی»، «بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه»، «بانک جهانی و مؤسسات توسعه‌ای آمریکایی» کاملاً به‌صورت بی‌واسطه انجام می‌شد. آن افراد شامل اقتصاددان‌ها، زراعت‌شناسان، مهندسان و دیوان‌سالاران آمریکایی بودند.

5. See, for example, Lionel Cliffe and Griffiths L. Cunningham, "Ideology, Organization, and the Settlement Experience of Tanzania," in Lionel Cliffe and John S. Saul, eds., *Policies*, vol. 2 of *Socialism in Tanzania: An Interdisciplinary Reader* (Nairobi: East African Publishing House, 1973), pp. 13 1-40.

6. Lionel Cliffe, "Nationalism and the Reaction to Enforced Agricultural Change in Tanganyika During the Colonial Period," in Lionel Cliffe and John S. Saul, eds., *Politics*, vol. 1 of *Socialism in Tanzania: An Interdisciplinary Reader* (Nairobi: East African Publishing House, 1973), pp. 18, 22. For a brilliant treatment of peasant-state relations, see Steven Feierman, *Peasant Intellectuals: Anthropology and History in Tanzania* (Madison: University of Wisconsin Press, 1990).

7. William Beinert, "Agricultural Planning and the Late Colonial Technical Imagination: The Lower Shire Valley in Malawi, 1940- 1960," in *Malawi: An Alternative Pattern of Development*, proceedings of a seminar held at the Centre of African Studies, University of Edinburgh, May 14 and 25, 1984 (Edinburgh: Centre of African Studies, University of Edinburgh, 1985), pp. 95-148.

8. *Ibid.*, p. 103.

۹. این‌گونه طرح‌ها اغلب چنان‌که بینرت (Beinert) توضیح می‌دهد، اغلب شامل «زهکش‌های طوفان، دیوارهای ترازکننده، تپه‌ها، حفاظت از کرانه‌های نهرها، آیش اجباری مراتع، محصولات زراعی احیاکننده، و درنهایت، یک نظام کامل از کشت نواری چرخشی بود» (همان، ص ۱۰۴).

۱۰. در این جابه‌جایی‌ها هیچ نکته‌عجیبی نیست، زیرا تقریباً ناآگاهانه رخ می‌دهند. مهر مشخصات مشروط و ویژه و تاریخی بر «سیمای» کشاورزی در هر محل خورده است که تا وقتی انتظارات بصری فرد به هم بریزند، او از آن‌ها غافل می‌ماند. مثلاً وقتی من نخستین بار قبل از سال ۱۹۸۹ از بوم‌مییای شمالی دیدن کردم، با دیدن کشتزارهای اشتراکی عظیم ذرت که هرکدام حدود سه تا پنج کیلومتر طول داشتند و هیچ حصار یا درختی در میان آن‌ها نبود، حیرت‌زده شدم. سپس متوجه شدم که انتظارات بصری من درباره‌ی روستاها متأثر از شواهد روستاهای کوچک بوده است: خطوط درختان، حصارها، قطعات زمین‌های کوچک و نامنظم، و مشخصات مادی خانه-مزرعه‌های مستقل (اگر در جایی مثل کانزاس به دنیا آمده بودم، آن‌قدر حیرت نمی‌کردم).

11. Beinert, "Agricultural Planning," p. 113.

۱۲. برای آشنایی با گزارشی بسیار آموزنده از تفاوت‌های بین جغرافیای قدرت سنتی و رئیس‌مآبانه و منطق

دکارتی برنامه‌ریزی استعماری در جنوب آفریقا به این منبع نگاه کنید:

Isable Hofmyer, *They Spend Their Lives as a Tale That Is Told* (Portsmouth, N.H.: Heinemann, 1994).

13. *Ibid.*, pp. 138-39.

14. For a sampling of accounts, see J. Phillips, *Agriculture and Ecology in Africa* (London: Faber and Faber, 1959); F. Samuel, "East African Groundnut Scheme," *United Empire* 38 (May-June 1947): 133-40; S. P. Voll, *A Plough in Field Arable* (London: University Presses of New England, 1980); Alan Wood, *The Groundnut Affair* (London: Bodley Head, 1950); Johnson and Ruttan, "Why Are Farms So Small?" pp. 69 1-706; Andrew Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," *Review of African Political Economy* 10 (September-December 1977): 74- 100.

15. Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 76.

16. Johnson and Ruttan. "Why Are Farms So Small?" p. 694.

آن طرح برخلاف شعارهای سامونل طراحی شده بود تا از نیروی کار ۳۲ هزار کارگر آفریقایی بهره‌کشی کند.

۱۷. سکونتگاه دائمی همچنین یکی از ارکان سیاست سلامت و بهداشت در تانگانیکا بود:

Kirk Arden Hoppe, "Lords of the Flies: British Sleeping Sickness Policies as Environmental Engineering in the Lake Victoria Region, 1900- 1950," *Working Papers in African Studies* no. 203 (Boston: Boston University African Studies Center, 1995).

18. Goran Hyden, *Beyond Ujamaa in Tanzania* (London: Heineman, 1980).

۱۹. رعیت‌ها در خلال جدال برای استقلال و اندکی پس از آن به برچیدن نشان‌هایی پرداختند که طبق دستور برپا کرده بودند و از تخلیه موجودی محصول خود و فروکردن دام‌های خود در مایع ضدعفونی خودداری کردند:

Andrew Coulson, *Tanzania: A Political Economy* (Oxford: Clarendon Press, 1982), p. 117.

20. From "President's Inaugural Address" (December 10, 1962), in Julius K. Nyerere, *Freedom and Unity: A Selection from Writings and Speeches, 1952-1965* (London: Oxford University Press, 1967), p. 184.

بخش عمده دسترسی به مطالب تانزانیا را مدیون رساله بسیار آموزنده جوئل گائو هیزا در زمینه مردم‌شناسی و کمک ارزنده وی در زمینه مآخذشناسی هستیم. او در به اشتراک گذاشتن قضاوت‌های تحلیلی و تسلطش بر متون این حوزه، فوق‌العاده سخاوتمندانه عمل کرد:

Joel Gao Hiza, "The Repetition of 'Traditional' Mistakes in Rural Development: Compulsory Villagization in Tanzania," April 1993.

21. Julius K. Nyerere, "Socialism and Rural Development" (September 1967), in Nyerere, *Free-*

dom and Socialism: A Selection from Writings and Speeches, 1965-1967 (Dares Salaam: Oxford University Press, 1968), p. 365.

در اینجا بهتر است بگوییم که لغو مالکیت قطعی اندکی پس از استقلال آن کشور، یکی از پیش شرط‌های حقوقی برای روستانشانی اجباری بود و به تعبیر خود نیرره: «اکنون تمام زمین‌ها به ملت تعلق دارد» (ص ۳۰۷). نیرره این اقدام را برحسب سنت‌های آفریقایی به‌مثابه «مالکیت مشاع» تفسیر کرد و به این ترتیب، تفاوتی بین مالکیت مشاع و مالکیت حکومتی قائل نشد.

22. Quoted in Coulson, Tanzania, p. 237 (emphasis added).

۲۳. می‌توان گمان کرد که نیرره برداشت بصری جدی و دقیقی از یک روستای «خوب» داشته است: نقشه روستا، تراکتورهایی که در زمین‌ها پس و پیش می‌روند، در مانگاه، مرکز خدمات حکومتی، صنایع روستایی کوچک، و شاید با نظر به آینده، موتورهای برقی و روشنایی برق. آن تصویر ذهنی او از کجا آمده بود؟ از روسیه، چین یا از غرب؟ نمی‌دانیم.

24. Quoted in Nyerere, Freedom and Socialism, p. 356.

25. Ibid. (emphasis added).

26. Quoted from the 1961 World Bank report (p. 19), in Coulson, Tanzania, p. 161.

27. Cliffe and Cunningham, "Ideology, Organization, and the Settlement Experience," p. 135.

نویسندگان مطلب فوق، مکان واقعی و نام آن روستا را - قطعاً به دلایل امنیتی - حذف کرده‌اند. گرچه راهی برای اثبات حرفم ندارم، ولی حدس می‌زنم که آن روستای سوگلی نزدیک به پایتخت (دارالسلام) بوده است تا مسئولان بتوانند از آن بازدید و تحسین کنند.

۲۸. در مقایسه با قوانین معاصر در کشورهای همسایه از قبیل اتیوپی، اوگاندا، آفریقای جنوبی، موزامبیک و زنیبر، تانزانیای زمان نیرره، بهشت روی زمین به نظر می‌رسید. با این حال، اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیای با تطمیع یا سرکوب، نظام حقوقی را دور می‌زد. در قانون توقیف بازدارنده در سال ۱۹۶۲ هیچ تمهیدی برای سوءاستفاده خودسرانه از آن قانون وجود نداشت. آن قانون در اوایل سال ۱۹۶۴ پس از سرپیچی ارتش به صورت مهارگسیخته برای دستگیری حدود ۵۰۰ تن از مخالفان حکومت به کار رفت که اکثر ایشان هیچ ربطی به توطئه نداشتند. حکومت علاوه بر قانون توقیف بازدارنده، به چند مورد از قوانین استبدادی زمان استعمار نیز متوسل شد:

Cranford Pratt, The Critical Phase in Tanzania, 1945-1968: Nyerere and the Emergence of a Socialist Strategy (Cambridge: Cambridge University Press, 1976), pp. 184-89.

29. Jannik Boesen, Birgit Storgaard Madsen, and Tony Moody, Ujamaa: Socialism from Above (Uppsala: Scandinavian Institute of African Studies, 1977), p. 38. The reference is to the Makazi Mapya settlement program prior to 1969 in the West Lake region.

30. Ibid., p. 77.

31. See Cliffe and Cunningham, "Ideology, Organization, and the Settlement Experience," pp. 137-39; Lionel Cliffe, "The Policy of Ujamaa Vijijini and the Class Struggle in Tanzania," in Cliffe and John S. Saul, eds., Policies, vol. 2 of Socialism

in Tanzania: An Interdisciplinary Reader (Nairobi: East African Publishing House, 1973), pp. 195-211; and Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," pp. 74-100. The last-mentioned article is a splendid synthetic treatment of rural policy in Tanzania.

32. Cliffe and Cunningham, "Ideology, Organization, and the Settlement Experience," p. 139.

33. Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 91.

۳۴. نیرره آن حکم را به واسطه سخنرانی اش از رادیو اعلام کرد و محتوای حرف هایش نکات فراوانی دارد. وی به شنوندگانش «هر آنچه را که اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا پس از اعلامیه اروشا (Arusha) انجام داده بود، تذکر داد: لغو مالیات رأی دهی، لغو شهریه های دبستان ها، فراهم کردن آب بهداشتی دائمی در روستاها، بسط تعداد درمانگاه ها و داروخانه ها در روستاها، و افزایش تسهیلات دبستانی». وی سپس به ذکر اقدامات رعیت ها در ازای این تلاش های حکومت پرداخت. او گفت که رعیت ها تقریباً هیچ کاری نکرده اند، عاطل مانده اند و از مسئولیت خود برای سهم شدن در توسعه سوسیالیستی کشور طفره رفته اند. وی سخنرانی اش را چنین به پایان برد که می داند مردم را با زور نمی توان به سوی سوسیالیسم کشاند، ولی آنچه از دست دولت او برمی آمده است، تلاش برای اطمینان از زندگی کردن همه مردم در روستاها بوده است! و او دوست داشته که این کار تا پیش از ۱۹۷۶ به انجام برسد:

Hyden, *Beyond Ujamaa in Tanzania*, p. 130.

۳۵. صحنه از قبل آماده شده بود و در اوایل اکتبر در شانزدهمین همایش دوسالانه اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا از حکومت خواسته شد تا هرچه سریع تر با تهیه «نقشه نواحی روستایی»، جنبش روستاهای اوچاما را به جای اتکا به ابتکار عمل های محلی، به یک حرکت ملی تبدیل سازد:

Daily News [Dar es Salaam], October 2, 1973).

به این ترتیب، در ماه های بعدی از مأموران بازرسی زمین و نقشه برداران خواسته شد که کارکنان رسمی محلی را با فنون ساده نقشه برداری و مساحی آشنا کنند تا آن کارکنان بتوانند کار نقشه برداری از روستاها را انجام دهند. با این حال، رویکردهای خط مقدم در زمینه روستاهای اوچاما حداقل از سال ۱۹۶۹ از سوی اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا، وزارت توسعه روستایی و برنامه پنج ساله دوم ترویج شده بود:

Bismarck U. Mwansasu and Cranford Pratt, *Towards Socialism in Tanzania* (Buffalo: University of Toronto Press, 1979), p. 98.

36. Quoted in Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 74. See also Juma Volter Mwapachu, "Operation Planned Villages in Rural Tanzania: A Revolutionary Strategy of Development," *African Review* 6, no. 1 (1976): 1 - 16.

این گفتمان به شدت نیازمند بررسی های دقیق تر است. موضوع دو جمله آخر، عامل غیرشخصی «حکومت» است که البته در عمل نمایندگی اش را نیرره و نخبگان اتحادیه ملی آفریقایی تانزانیا بر عهده داشتند. با وجود قوای قهری، هنوز دروغ کلامی درباره وجود اختیار انتخاب، رایج است. در نهایت، عبارت «از گرسنگی به سرحد مرگ رسیدن» به منظور توصیف زندگی اکثریت تانزانیایی ها باعث شد که نیرره و اعضای حزب او به مرتبه ناجیانی صعود کنند که - مانند عیسی (ع) که لازاروس (العیاذر یا Lazarus) را

نجات داد - مردم را از مرگ نجات می دهند.

37. See Dean E. McHenry, Jr., Tanzania's Ujamaa Villages: The Implementation of a Rural Development Strategy, Research Series no. 39 (Berkeley: Berkeley Institute of International Studies, 1979), p. 136; Mwapachu, "Operation Planned Villages"; Ka-abaromiti, Whither Tanzania? (New Delhi: Ajanta, 1987), pp. 73-89.

۳۸. به تعبیر بی‌بو و بی‌خاصیتی که در گزارش بانک جهانی در ۱۹۶۱ به کار رفت، «وقتی مردم به نواحی جدید جابه‌جا می‌شوند، در مقایسه با وقتی که در محیط آشنای خودشان باقی بمانند، تغییر را آسان‌تر می‌پذیرند».

quoted in Coulson, Tanzania, p. 75.

این منطق احتمالاً همان فرض روان‌شناختی در پس اسکان اجباری بوده است. یکی از مسئولان بانک جهانی گفته بود که در اوایل فعالیت‌های تبلیغی برای جابه‌جایی هزاران بومی جاوه‌ای به جزایر بیرونی اندونزی گمان می‌رفت که بهتر است آنان را با هواپیما و نه قایق (که ارزان‌تر تمام می‌شود) جابه‌جا کنند، زیرا نخستین تجربه پرواز باعث تغییر ذهنی آن مردم می‌شود و ماهیت زیرورکننده و دائمی جابه‌جایی‌شان را به آن‌ها می‌فهماند.

39. Quoted in Coulson, African Socialism in Practice: The Tanzanian Experience (Nottingham: Spokesman, 1979), pp. 31-32.

40. Helge Kjekhus, "The Tanzanian Villagization Policy: Implementation Lessons and Ecological Dimensions, Canadian Journal of African Studies 11 (1977): 282, cited in Rodger Yaeger, Tanzania: An African Experiment, 2nd ed. (Boulder: Westview Press, 1989), p. 62.

41. A. I? L. Ndabakwaje, Student Report, University of Dar es Salaam, 1975, quoted in McHenry, Tanzania's Ujamaa Villages, pp. 140-41.

یک زارع در اقدامی که بر سر زبان‌ها افتاد، از غضب‌شدن زمین‌زراعی‌اش برای یک روستای جدید به خشم آمد و با شلیک‌کردن و کشتن مأمور منطقه‌ای طرح روستایی به آن اقدام واکنش نشان داد:

B. C. Nindi, "Compulsion in the Implementation of Ujamaa," in Norman O'Neill and Kemal Mustafa, eds., Capitalism, Socialism, and the Development Crisis in Tanzania (Avebury: Aldershot, 1990), pp. 63-68, cited in Bruce McKim, "Bureaucrats and Peasants: Ujamaa Villagization in Tanzania, 1967-1976" (term paper, Department of Anthropology, Yale University, April 1993), p. 14.

۴۲. در بسیاری از نواحی مأموران امنیتی از نزدیک برای رصدکردن فرار از روستاهای اوچاما حاضر بودند. برای آشنایی با یک گزارش بی‌پرده در اوضاع ترس و سوءظن که بر جابه‌جایی اجباری به روستاهای جدید حاکم بود، به این منبع نگاه کنید:

P. A. Kisula, "Prospects of Building Ujamaa Villages in Mwanza District," (Ph.D. diss., Department of Political Science, University of Dar es Salaam, 1973).



۴۳. همان، ص ۱۳۴. ممکن است کسی ادعا کند که تحمیل طرح‌های تجددگرایی اعلا بر جمعیتی که «بیگانه» نمایانده شده است، آسان‌تر از تحمیل آن‌ها بر گروهی است که بخشی از «ما» محسوب می‌شود. این واقعیت به ما کمک می‌کند تا توضیح دهیم که چرا روستا‌نشانی ابتدا در نواحی فقیر از قبیل کیگوما و دودما اجرا شد و چرا در منطقهٔ چوپان‌نشین ماسایی به‌دشواری پیش رفت.

44. Quoted in Coulson, *African Socialism in Practice*, p. 66.

45. Ibid.

46. Sally Falk Moore, *Social Facts and Fabrications: "Customary" Law on Kilimanjaro, 1880-1980* (Cambridge: Cambridge University Press, 1986), p. 314.

۴۷. اینجا فرصتی تصادفی پیش آمد که بگویم کتاب‌گوران هایدن (Gordon Hyden) - که در غیر این صورت، کتاب خوبی می‌شد - سوراخ دعا را گم کرده است. ظاهراً مقاومت رعیت‌های تانزانایی کمتر در نتیجهٔ «اقتصاد دل‌بستگی» مردمان بدوی و بیشتر نوعی واکنش عقلانی به خاطرات دردناک دربارهٔ عواقب تلخ بسیاری از طرح‌های حکومتی بوده است که اغلب به فصاحت کشیده شدند.

۴۸. مثلاً جای دیگر در *تانگا* نمونه‌هایی از «روستا‌های پوتمکین» وجود داشت که صرفاً برای بازدید نیرره برپا شده بود و بعدها برچیده شد:

Hyden, *Beyond Ujamaa in Tanzania*, pp. 101-8.

49. Mwapachu, "Operation Planned Villages," quoted in Coulson, *African Socialism in Practice*, p. 121.

50. Henry Bernstein, "Notes on State and the Peasantry: The Tanzanian Case," *Review of African Political Economy* 21 (May-September 1981): 57.

51. Jannik Boesen, quoted in Coulson, *Tanzania*, p. 254.

52. Boesen, Madsen, and Moody, *Ujamaa*, p. 165.

53. Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 88 (emphasis added).

54. See Phil Raikes, "Eating the Carrot and Wielding the Stick: The Agricultural Sector in Tanzania," in Jannik Boesen et al., *Tanzania: Crisis and Struggle for Survival* (Uppsala: Scandinavian Institute of African Studies, 1986), p. 119.

قیمت‌های غیر منصفانه و تغییرات نرخ ارز موجب می‌شد که پنج برابر شدن حجم واردات از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ به افزایش سی برابری در حجم پولی آن واردات بینجامد.

۵۵. در این مورد شاید عامل اصلی تفاوت بین تولید معیشتی و تولید برای بازار باشد. از بروس مک‌کیم (Bruce McKim) سپاسگزارم که تأکید کرد انگیزه‌های اقتصاد خرد برای تولید با هدف بازار، بسیار اندک بوده‌اند. قیمت‌های مصرف‌کننده که هیئت‌های بازاریابی دولتی وضع می‌کردند، تمام‌وکمال با هدف غصب ارزش زحمت کشاورزان تعیین می‌شد و مغازه‌ها در اکثر مواقع کالا‌های اندکی داشتند که عواید فروش آن‌ها برای گذران صاحب مغازه کفایت کند.

۵۶. هدف از آن قانون که سابقه استعماری طولانی داشت، مجبورکردن رعیت‌ها به کشت محصولات خشک‌سالی را کم کنند. بود که در آب‌وهوای خشک خوب به عمل بیایند و به این ترتیب، مخارج حکومت در تأمین آب در زمان خشک‌سالی را کم کنند.

۵۷. نظام کشت کتان در موزامبیک الگویی سخت‌گیرانه از همین خط‌مشی بود. پرتغالی‌ها به‌سختی تلاش کردند تا جمعیت موزامبیک را متمرکز کنند تا مسئولان یا صاحبان امتیازهای بهره‌برداری بتوانند کشت و تحویل کتان در موعد مقرر را تضمین دهند. در یک نسخه از آن طرح، زمین‌ها مساحی شد و به هر خانواده یک قطعه زمین دادند. طرح مذکور با سامانه‌ای اجرا می‌شد که در گذرنامه‌های شخصی ذکر می‌شد آیا صاحب گذرنامه سهمیه‌های کتان خود در آن سال را تحویل داده است یا خیر. کسانی که قصور کرده بودند، ممکن بود دستگیر شوند، کتک بخورند یا به اردوگاه‌های کار فرستاده شوند تا در آنجا در کشتزارهای مخوف کشف کار کنند. یک منبع کاملاً تفصیلی و جامع در این زمینه را می‌توانید در زیر مطالعه کنید:

Allen Isaacman, *Cotton Is the Mother of Poverty: Peasants, Work, and Rural Struggle in Colonial Mozambique, 1938-1961* (Portsmouth, N.H.: Heinemann, 1996).

۵۸. مسئولان دوست داشتند که علاوه بر تولید، بر مصرف هم سلطه داشته باشند. مثلاً در میانه سال ۱۹۷۴ در بخش دودوما تمام معاملات خصوصی در حوزه کالاهای غذایی اساسی را به نفع انحصار جوامع تعاونی‌های مصرف حکومتی و فروشگاه‌های اوجاما ممنوع کردند. چنان اقدامی احتمالاً تا اندازه‌ای ناشی از کمبود آذوقه در فروشگاه‌های حکومتی بود که اغلب به دست کارکنان حزبی حکومت و کارمندان زیردست آن‌ها اداره می‌شدند. البته که عجیب بود اگر چنان انحصاری در خرید و فروش غذاها می‌توانست چیزی جز یک آرزو باشد:

“Only Co-ops Will Sell Food in Dodoma,” *Daily News* (Dar es Salaam), June 6, 1974.

59. Boesen, Madsen, and Moody, *Ujamaa*, p. 105.

60. Graham Thiele, “Villages as Economic Agents: The Accident of Social Reproduction,” in R. G. Abrahams, ed., *Villagers, Villages, and the State in Modern Tanzania*, Cambridge African Monograph Series, no. 4 (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), pp. 81 - 109.

61. Boesen, Madsen, and Moody, *Ujamaa*, p. 102.

62. Graham Thiele, “Villages as Economic Agents,” pp. 98-99. See also Don Hassett, “The Development of Village Co-operative Enterprise in Mchinga II Village, Lindi Region,” in Abrahams, *Villagers, Villages*, pp. 16-54.

۶۳. به این ترتیب، اندوگولیاندر (Ndugu Lyander)، وزیر منطقه‌ای، در امتداد راه‌آهن بزرگی که با کمک چینی‌ها ساخته شد، به مردم یادآوری کرد هر خانواده باید دو محصولی را که به او تکلیف شده است، بکار و (با لحنی که حاکی از مقاومت مردم حاضر در محل بود) هشدار داد که «علیه هرکس که خلاف آن قاعده عمل کند، رفتار خواهد شد و هیچ بهانه‌ای پذیرفته نیست»:

“100,000 Move to Uhuru Line Villages,” *Daily News* [Dar es Salaam], October 28, 1974.

64. Bernstein, “Notes on State and the Peasantry,” p. 48.

۶۵. همان منبع. برنشتاین زیرکانه تذکر می‌دهد که دولت تانزانیا در آن زمان با بحران مالی حاد روبه‌رو بود. رشد بودجه دولت و کارکنانش مدتی طولانی باعث توقف رشد اقتصادی و درآمدهای حکومت - از جمله درآمد ارزی - شده بود. تلاش برای سخت‌گیری کردن بر نظام اقتصادی زارعان که با امید افزایش تولید و افزایش درآمدهای حکومت انجام می‌شد، تنها گزینه در دسترس بود.

۶۶. همچنین رشد چشمگیری در شرکت‌های شبه‌دولتی روی داد که محصول آن‌ها با نیروی کار مزدبگیر تولید می‌شد. بسیاری از این شرکت‌ها به حوزه کشاورزی (غلات، شکر و علوفه برای گاوهای شیرده) وارد شده بودند.

67. Quoted in Coulson, *Tanzania*, p. 255.

68. *Ibid.*, p. 161.

69. *Ibid.*, p. 92.

70. *Ibid.*, p. 158.

71. Nyerere, "Broadcast on Becoming Prime Minister" (May 1961), in Nyerere, *Freedom and Unity*, p. 115.

72. Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 76.

۷۳. چنان‌که انتظار می‌رفت، پس از فرونشستن قیل و قال روستانشانی اوجاما، نزاع‌های بسیار زیادی بین ساکنان، افراد و اقوام و خویشاوندان بر سر زمین روی داد که عواقب زیست‌محیطی ناگواری داشت:

Achim von Oppen, "Bauern, Boden, und Baeume: Landkonflikte und ihre Bedeutung fuer Ressourcenschutz in tanzanischen Doerfern nach Ujamaa," *Afrika- Spectrum* (February 1993).

74. Boesen, Madsen, and Moody, *Ujamaa*, p. 1 15.

75. Phil Raikes, "Coffee Production in West Lake Region, Tanzania," Institute for Development Research, Copenhagen, Paper A.76.9 (1976), p. 3, quoted in Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 80. See also Phil Raikes, "Eating the Carrot and Wielding the Stick," pp. 105-41.

76. Boesen, Madsen, and Moody, *Ujamaa*, p. 67.

77. James De Vries and Louise I? Fortmann, "Large-scale Villagization: Operation Sogeza in Iringa Region," in Coulson, *African Socialism in Practice*, p. 135.

78. Bernstein, "Notes on State and the Peasantry," p. 59.

79. Mwapachu, "Operation Planned Villages," p. 117 (emphasis added).

۸۰. در سخنان نیرره در آن زمان یا در گزارش‌های دولتی در مطبوعات هیچ اشاره‌ای به شاخص‌های دگرگونی روستاها - از قبیل نرخ مرگ‌ومیر، درآمد، مصرف و غیره - نمی‌شد:

See Jannik Boesen, "Tanzania: From Ujamaa to Villagization," in Mwansasu and Pratt, *Towards Socialism in Tanzania*, p. 128.

81. Coulson, *African Socialism in Practice*, p. 65.

تأکید بی‌وقفه بر دستاوردهای کمی در روزنامه‌ها نیز نمود داشت: این تعداد از مردم به روستاها جابه‌جا شده‌اند، این تعداد روستا شکل گرفته است، فلان مقدار زمین شخم خورده است، فلان درصد از مردم فلان منطقه در جای دیگر اسکان داده شده‌اند، فلان تعداد قطعه زمین تقسیم شده است و غیره و غیره. مثلاً مقالات نمونه‌ای از این واقعیت را در این منبع می‌توان یافت:

*Daily News* [Dar es Salaam]: "14,133 Move into Villages in Chjunya," February 19, 1974; "Two Months After Operation Arusha: 13,928 Families Move into Ujamaa Villages," October 21, 1974; "Iringa: Settling the People into Planned Villages," April 15, 1975.

نیربره برخلاف استالین از آن سخنرانی‌های «نشسته از موفقیت» ایراد نکرد و روستانشانی را به‌طور موقت به تعلیق درآورد. از طرفی روستانشانی در تانزانیا به اندازه تجربه شوروی وحشیانه نبود. نیربره در آن سخنرانی دوباره توضیح داد که آن تمرکز جمعیت چگونه می‌تواند ارائه خدمات اجتماعی «ضروری برای یک زندگی شایسته» را ممکن سازد.

82. Coulson, *Tanzania*, pp. 320-3 1.

۸۳. یک نمونه کاملاً مشابه با بحثی دقیق را در منبع زیر ببینید:

James Ferguson, *The Anti-Politics Machine: "Development," Depoliticization, and Bureaucratic Power in Lesotho* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).

فرگوسن نتیجه‌گیری می‌کند که «دستگاه توسعه در لسوتو به‌مثابه ماشین ریشه‌کن‌سازی فقر نیست؛ همان فقری که خود با دیوان‌سالاری دولتی در هم تنیده است، بلکه ماشینی برای تقویت قدرت دیوان‌سالاری حکومت است که از فقر به‌مثابه روزنه ورود خود بهره‌برداری می‌کند» (صص ۲۵۵ و ۲۵۶). در تانزانیا هنوز شیوه‌های مهمی وجود داشت که طبقه کارکنان دولت به قدرت دست یابند (مثلاً جابه‌جا کردن اقلیت تاجر آسیایی که خرده‌فروش و خریدار محصولات روستایی بودند، و نیز ملی‌سازی تجارت و صنعت). معنادار است که اندازه بودجه حکومت و تعداد کارکنانش تا میانه دهه ۱۹۷۰ با نرخی بیش از رشد اقتصادی بزرگ شد تا اینکه بحران مالی مانع از رشد بیشتر در آن دیوان‌سالاری گردید. ۸۴. در محیط فقیر و نامهربان، ماندن به‌مثابه خودکشی است و جابه‌جایی شرط بقاست:

See Bruce Chatwin, *The Songlines* (London: Cape, 1987).

85. M. L. Ole Parkipuny, "Some Crucial Aspects of the Maasai Predicament," in Coulson, *African Socialism in Practice*, chap. 10, pp. 139-60.

۸۶. مثلاً به منبع زیر سر بزنید که توضیح می‌دهد: «بسیاری از سیاست‌ها مبتنی بر فروشی درباره «نوسازی» کشاورزی بود که حکومت تانزانیا و منتقدان ضدسوسیالیستی‌اش هر دو به آن‌ها معتقد بودند و بخش کوچکی از آن سیاست‌ها (با یا بدون تغییر) بقایای دوران استعماری بود (ص ۱۰۶). همچنین تحلیل عالی کاربرد الگوی بانک توسعه جهانی را در کار فرگوسن درباره لسوتو به‌نام «ماشین ضدسیاست» ببینید که به برنامه‌های بانک جهانی برای روستانشانی در لسوتو مربوط است:

Raikes, "Eating the Carrot and Wielding the Stick".

87. Ron Aminzade (personal communication, September 22, 1995).

امین‌زاده ادعا می‌کند که محبوبیت نیرره علی‌رغم شکست در روستانشانی ادامه یافت که شاید تا اندازه‌ای به علت از بین رفتن سلسله‌مراتب سنی و جنسیتی در نتیجهٔ اسکان مجدد بود و این وضعیت به بهبود موقعیت نسبی جوانان و زنان انجامید.

۸۸. سرعت روستانشانی در اواخر ۱۹۷۴ بسیار کم شد، زیرا خشک‌سالی میزان برداشت محصول را ۵۰ درصد کاهش داد و به بدبختی‌های محصول نامطلوب در دو سال قبلی افزود. به‌سختی می‌توان برآورد کرد که روستانشانی و کشت اجباری تا چه اندازه در تشدید کمبود مواد غذایی نقش داشته‌اند. تانزانیا در همان دوره‌ای مجبور به واردات انبوه مواد غذایی شد که قیمت نفت و ماشین‌آلات خارجی هم سر به فلک کشیده بود. گرچه کمبود غذا انگیزه‌ای شد تا بسیاری از کشاورزان به امید دریافت جیرهٔ غذایی به جابه‌جاشدن اقدام کنند، آن‌ها در عین حال، حاضر به دست‌کشیدن از غذایی نبودند که در زمین خود برای فروش در مراکز حکومتی پرورش داده بودند. در آن اوضاع عسرت و بیچارگی، آزمایش‌های اجتماعی بزرگ مقیاس به‌ناچار باید به تعویق انداخته می‌شد:

Hyden, *Beyond Ujamaa in Tanzania*, pp. 129-30, 141,

146, and Deborah Br-yceson, "Household, Hoe, and Nation: Development Policies of the Nyerere Era," in Michael Hodd, ed., *Tanzania After Nyerere* (London: Pinter, 1988), pp. 36-48.

۸۹. بخش عمدهٔ جمعیت تانزانیا که تولید مازاد کشاورزی دارند، از مزیت راهبردی نزدیکی به مرزها برخوردارند که قاچاق در هر دو جهت را برای ایشان آسان می‌سازد.  
۹۰. در این زمینه نیز بهترین منبع دربارهٔ تقلید از ساختارهای اجرایی، برنامه‌های توسعه‌ای و سازمان‌دهی اقتصادی در میان حکومت‌های مارکسیستی، منبع زیر است:

Colburn, *The Vogue of Revolution*, especially chaps. 4 and 5, pp. 49-77.

91. Quoted in Girma Kebede, *The State and Development in Ethiopia* (Englewood, N.J.: Humanities Press, 1992), p. 23.

92. See the remarkably detailed and insightful report by Cultural Survival: Jason W. Clay, Sandra Steingraber, and Peter Niggli, *The Spoils of Famine: Ethiopian Famine Policy and Peasant Agriculture*, Cultural Survival Report 25 (Cambridge, Mass.: Cultural Survival 1988), especially chap. 5, "Villagization in Ethiopia," pp. 106-35.

حکومت اتیوپی در جایگاه یک امپراتوری، سابقهٔ دیرینه در اسکان مجدد نظامی و استعمار داشت که در دورهٔ منگیستو نیز با جابه‌جایی اجباری جمعیت از شمال به زمین‌های اورومو (Oromo) در جنوب ادامه یافت.  
93. *Ibid.*, pp. 271, 273.

94. John M. Cohen and Nils-Ivar Isaksson, "Villagization in Ethiopia's Arsi Region," *Journal of Modern African Studies* 25, no. 3 (1987): 435-64.

این اعداد تا حدی مشکوک هستند، چون هر روستا برای جمعیت موهومی ۱۰۰۰ نفر برنامه‌ریزی شده بود، به نظر می‌رسد که تعداد روستاها را در جمعیت مذکور ضرب کرده بودند و احتمالاً چند نفر هم به هر کدام افزوده بودند تا آمار رسمی مطلوب محقق گردد. کوهن و اینزاکسون (Cohen and Isaksson) پیش از کلی (Clay) و همکارانش به آمارهای رسمی حکومت استناد و اتکا کرده‌اند.

95. Ibid., p. 449.

۹۶. وسواس جغرافیایی مشابهی در حکومت پول پوت در کامبوج به کار گرفته شد. دیواره‌های بلند خاک برای ساختن کانال‌های مستقیم ساخته شدند، شالیزارهای نامنظم را تغییر دادند و به مستطیل‌های یک‌هکتاری تبدیل کردند. تمرکز جمعیت، نیروی کار اجباری، و ممنوعیت گشت‌وگذار یا خروج از محل سکونت، نظارت بر سهمیه‌های غذایی، و اعدام خاطیان به‌اندازه‌ای با افرات در کامبوج به کار رفت که نظیر آن به‌هیچ‌وجه در اتیوپی دیده نشد.

Ben Kiernan, *The Pol Pot Regime: Race, Power, and Genocide in Cambodia Under the Khmer Rouge, 1975-1979* (New Haven: Yale University Press, 1996), chap. 5.

97. Clay, Steingraber, and Niggli, *The Spoils of Famine*, p. 121.

اتیوپی هم مانند شوروی، مزارع حکومتی جداگانه‌ای ساخت که با نیروی کار استخدامی کار می‌کردند و حداقل در ابتدا بسیار مکانیزه بودند. انتظار داشتند که آن مزارع دولتی بتواند غلات مازاد فراوانی برای صادرات تولید کند که حکومت کاملاً بر آن احاطه داشته باشد. «حکومت در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ به‌علت کندی استقبال داوطلبانه از اشتراکی‌سازی کشاورزی، شروع به شناسایی زمین‌ها و مزارع مسطح و حاصلخیز برای تصاحب دولتی کرد تا کشاورزی مکانیزه را در آن‌ها به اجرا درآورد. ظاهراً پاک‌سازی ساکنان چنان زمین‌هایی به‌منظور بهره‌برداری از آن‌ها برای مزارع حکومتی، علت اصلی روستاشناسی در منطقهٔ بیل (Bale) بود» (همان، ص ۱۴۹).

98. Ibid., pp. 190-92, 204.

۹۹. ریشه‌های این برنامه را می‌توان در گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۷۳ دید که «توصیه کرده بود رعیت‌ها از نواحی شمالی یعنی از نواحی که دچار فشار جمعیتی، فرسایش خاک و جنگل‌زدایی بود، جابه‌جا شوند»، درحالی‌که آن اقدام را واکنش سیاستی به قحطی در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ وانمود کردند:

Cohen and Isaksson, "Villagization in Ethiopia's Arsi Region," p. 443.

منطق سلطهٔ اجتماعی مشابهی را که در پس این طرح‌ها وجود داشت، می‌توان در مقالهٔ عالی زیر مطالعه کرد:

Donald Donham, "Conversion and Revolution in Maale, Ethiopia," Program in Agrarian Studies, Yale University, New Haven, December 1, 1995.

100. See, especially, Kebbede, *The State and Development*, pp. 5- 102, and Clay, Steingraber, and Niggli, *The Spoils of Famine*, passim.

101. Clay, Steingraber, and Niggli, *The Spoils of Famine*, p. 23.

۱۰۲. چنان‌که یک کشاورز به کلی گفته بود: «من شش نوع ذرت خوشه‌ای کاشته‌ام: دو نوع قرمزرنگ، دو نوع سفید که میانه‌حال هستند و خیلی سریع می‌رسند. انواعی نیز هست که ما آن‌ها را وقتی هنوز سبز هستند، می‌خوریم. پنج نوع تِف و سه نوع ذرت (قرمز، نارنجی و سفید) هم کاشته‌ام. هرکدام مطابق فصل خود کشت می‌شود و زمان کاشت مشخصی دارد»؛ (همان، ص ۲۳).

103. Ibid., p. 55.

۱۰۴. کمک غذایی هم برای آماده‌کردن مردم به‌منظور جابه‌جایی استفاده می‌شد و پس از جابه‌جایی نیز برای

ماندگارکردن ایشان در محل جدید به کار می‌رفت. یکی از ترفندهای همیشگی یدرگو، اعلام کردن مکان و زمان خاص برای توزیع مواد غذایی و سپس سوارکردن مردم گردآمده برای دریافت غذا و بردن آنان به مقصد جدید بود. ۱۰۵. یکی از نسخه‌های افراطی این تدوین بصری را می‌توان در سیوسمسکیو (Ceausescu) در رومانی مشاهده کرد. صدها روستا در آنجا تخریب شد تا جا برای شهرهای کوچک ناکارآمدی باز شود که «آپارتمان‌های یک طبقه امروزی» داشتند (نظارت و احاطه بر آن‌ها آسان‌تر بود) و مناطق روستایی را به کمربندهای کشاورزی با تخصص سخت‌گیرانه در محصولات مشخص تقسیم می‌کرد؛ گویی که یک شرکت در آنجا با تقسیم کار مخصوص به خودش در حال فعالیت باشد. حکومت کل آن اقدامات را «نظام‌سازی» نامید. شاید بهترین گزارش از آن اقدام را در کار زیر بتوان دید:

Katherine Verdery, *What Was Socialism and What Comes Next* (Princeton: Princeton University Press, 1996), especially chap. 6, pp. 133-67.

106. See Donald Worster, *The Dust Bowl: The Southern Plains in the 1930s* (New York: Oxford University Press, 1979).

107. John Berger, *Ways of seeing* (London, 1992), p. 16, quoted in Martin Jay, *Downcast Eyes: The Denigration of Vision in Twentieth-Century French Thought* (Berkeley: University of California Press, 1993).

برای آشنایی با مطالبی مفید دربارهٔ موضوع تجدد و چشم‌انداز، به این منبع نگاه کنید:

David Michael Levin, ed., *Modernity and the Hegemony of Vision* (Berkeley: University of California Press, 1993).

108. James C. Scott, *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts* (New Haven: Yale University Press, 1990), pp. 45-69.

109. Zygmunt Bauman, in *Modernity and the Holocaust* (Oxford: Oxford University Press, 1989).

در منبع بالا نیز همین نکته دربارهٔ «استعاره باغ میوه» مطرح شده است که نویسنده آن را به‌طور عام مشخصهٔ ذهن تجددگرا و به‌طور خاص سیاست‌های نژادی نازی‌ها می‌داند. ۱۱۰. این نکته از هر دو جنبهٔ نظری و تحلیلی در این اثر به‌خوبی بررسی شده است:

Sally Falk Moore, *Social Facts and Fabrications*, especially chap. 6.

۱۱۱. مقالهٔ عالی زیر را در این زمینه ببینید که ادعا می‌کند دانش ناچیز ما دربارهٔ پیامدهای احتمالی ابتکار عمل‌های سیاست‌گذاری‌هایمان باید ما را به جرح و تعدیل‌های لاک‌پشتی سوق دهد، به‌گونه‌ای که هر اقدام را بتوان بدون خسارت عمده متوقف کرد و مسیر محتاطانه‌تری را در پیش گرفت:

Charles E. Lindblom, "The Science of Muddling Through," *Public Administration Review* 19 (Spring 1959): 79 - 88.

همان نویسنده ۲۰ سال بعد مقاله‌ای تکمیلی نوشت:

“Still Muddling, Not Yet Through,” in Lindblom, *Democracy and the Market System* (Oslo: Norwegian University Presses, 1979), pp. 237-59.

۱۱۲. گمان می‌کنم طرفداران این دیدگاه فراموش کرده یا غافل هستند که بازار برای انجام‌دادن این کار به ساده‌سازی‌های مخصوص به خود نیاز دارد تا بتواند زمین (طبیعت) و نیروی کار (مردم) را - به‌مثابه عوامل تولید - بررسی کند. این تلقی و ساده‌سازی بازاری نیز می‌تواند - و البته دیده‌ایم - که بسیار به حال طبیعت و جوامع محلی زیان‌بار باشد. به‌تعبیر دیگر، ساده‌سازی جنگل علمی باعث بغرنج‌تر شدن ساده‌سازی ناشی از اندازه‌گیری علمی و ساده‌سازی‌هایی می‌شود که به‌واسطه بازار تجاری السوارخ داده‌اند:

See Karl Polanyi's classic, *The Great Transformation* (Boston: Beacon Press, 1957), is still perhaps the best case against pure market logic.

۱۱۳. می‌دانم که وقتی پای موضوعاتی از قبیل زبان‌ها و جوامع محلی به میان می‌آید، تمایز دوگانه بین دو مفهوم «مصنوعی» و «طبیعی»، سست‌بنیاد است. منظور من از «مصنوعی» آن زبان‌ها و جوامع محلی هستند که از مرکز و با حرکت یک قلم برنامه‌ریزی شده‌اند، گویی که چیزی در تضاد با رشد مبتنی بر انباشت و الحاق در جوامع غیر متمرکز رخ داده باشد.

114. See J. C. O'Connor, *Esperanto, the Universal Language: The Student's Complete Text Book* (New York: Fleming H. Revell, 1907); and Pierre Janton, *Esperanto Language, Literature, and Community*, trans. Humphrey Tonkin et al. (Albany: State University of New York Press, 1973).

البته منظور طرفداران اسپرانتو از «جهان‌شمول»، همان «اروپایی» است.

115. See, in this context, Susan Stewart, *On Longing: Narratives of the Miniature, the Gigantic, the Souvenir* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1984).

۱۱۶. برای آشنایی با گزارشی درباره پارک‌های مضمونی شوروی و نمایشگاه «دستاوردهای نظام اقتصادی خلق» که در سال ۱۹۳۹ برپا شد، به این منبع نگاه کنید:

Jamey Gambrell, *Once upon an Empire: The Soviet Paradise* (New Haven: Yale University Press, forthcoming).

دو گزارش از نمونه مشابه در اندونزی یا «مینی‌پارک» اندونزی را که براساس الهامات جناب خانم سوهارتو (Soeharto) - بانوی اول یعنی همسر رئیس‌جمهور از سال ۱۹۶۵ - و پس از بازدید او از دیزنی‌لند در ایالات متحده ساخته شد، در این منبع ببینید:

John Pemberton, “Recollections from ‘Beautiful Indonesia’ (Somewhere Beyond the Postmodern),” *Public Culture* 6 (1994): 241-62; and Timothy C. Lindsey, “Concrete Ideology: Taste, Tradition, and the Javanese Past in New Order Public Space,”

in Virginia Matheson Hooker, ed., *Culture and Society in New Order Indonesia* (Kuala Lumpur: Oxford University Press, 1993), pp. 166-82.

۱۱۷. مثالی دیگر از خلط‌گرفتن «مصادیق» و «حقایق» در خلال مصیبت جهش بزرگ روبه‌جلو در اواخر دهه ۱۹۵۰، برپایی و تهیه تابلوهای بزرگ فریبنده و زیرکانه از رعیت‌های سالم و قبراق و محصولات فراوان و عالی در مسیر حرکت قطار او و همراهانش بود.



118. Yi-fu Tuan, *Dominance and Affection: The Making of Pets* (New Haven: Yale University Press, 1984).

119. Lawrence Vale, *Architecture, Power, and National Identity* (New Haven: Yale University Press, 1992), p. 90.

۱۲۰. یکی از مزایای سیاسی سرمایه جدید، دقیقاً همین تعلق نداشتن به هریک از جوامع محلی فعلی است. به دست آوردن سرمایه‌ای جدید مایه دوری کردن از انتخاب‌های ظریف - اگر نگوییم ویرانگر - است که در غیر این صورت، از آن‌ها گریزی نیست. به همین ترتیب، زبان انگلیسی از آن روزبان رسمی هندوستان شد که یگانه زبان با متکلمان بی‌شمار بود که به یک جامعه سنتی واحد تعلق نداشتند. آن زبان در عوض، به روشنفکران هندی انگلیسی‌زبان تعلق داشت که وقتی «گوش» آن‌ها به زبان ملی تبدیل شد، از مزایای هنگفت برخوردار شدند. ایالات متحده و استرالیا که گذشته شهری نداشتند تا آن رادستمایه قرار دهند و از آن فراتر روند، پایتخت‌های برنامه‌ریزی شده برای خود ساختند که چشم انداز پیشرفت و نظم داشت و البته عجیب نبود که در تضاد با تجربه سکونت بومیان باشد.

121. Vale, *Architecture, Power, and National Identity*, p. 293.

122. *Ibid.*, p. 149.

123. Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 86.

124. For a fine description of the Mozambique case, see chap. 7 of Isaacman, *Cotton Is the Mother of Poverty*.

125. Quoted in Coulson, "Agricultural Policies in Mainland Tanzania," p. 78.

در این سند پافشاری شده است که تمیز قائل شدن بین زارعان شایسته و سخت‌کوش و کشاورزان «بد و تنبل» چقدر اهمیت دارد. ممکن است کسی به حیرت بیفتد که آیا راهبرد انقلابی تمرکز در آمریکای لاتین یا همان ایجاد قلمروهای بسته شورش‌کوچک (چیزی که رجیس دیبری - Regis Debray - در دهه ۱۹۶۰ به‌دقت تشریح کرد)، تبار مشترک فکری با راهبردهای «نقطه کانونی» در کارهای توسعه‌ای دارد یا خیر.

126. Pauline Peters, "Transforming Land Rights: State Policy and Local Practice in Malawi," paper presented at the Program in Agrarian Studies, Yale University, New Haven, February 19, 1993.

127. Birgit Muller, unpublished paper, 1990.

128. Kate Xiao Zhou, *How the Farmers Changed China: Power of the People* (Boulder: Westview Press, 1996).

۱۲۹. به این ترتیب، شکاف بزرگی بین «افسانه اجتماعی تجددگرایی اعلا‌ی استبدادی دون‌مایه» و اقدامات غیررسمی «انحراف از مسیر» ایجاد می‌شود (انحرافی که امکان اذعان به آن وجود ندارد، ولی مکمل ویژگی تشخیصی خودش است). گرچه در ادامه به این موضوع باز خواهیم گشت، در اینجا لازم است بگوییم که ریاکاری و تزویر، بدبینی، و مسخرگی‌هایی که با شکاف بین «مقدس‌نمایی‌های رسمی در محیط دروغین و کاذب» و «اقدامات ضروری برای احیای شورش‌زدگی روزمره مردم» ایجاد می‌شود، اغلب

به دست‌مایه اولیه برای بهترین آثار ادبیات، شعر و ترانه در این جوامع تبدیل می‌گردد.

## فصل هشتم: رام‌سازی طبیعت

۱. برای آشنایی با شواهد قاطع که حتی دست‌نخورده‌ترین جنگل‌ها نیز تا اندازه‌ای محصول مباشرت انسان در خلال سده‌های طولانی هستند، به این منابع سر بزنید:

Darryl Posey, "Indigenous Management of Tropical Forest Eco-Systems: The Case of the Kayapo Indians of the Brazilian Amazon," *Agroforestry Systems* 3 (1985): 139-58; Susanna Hecht, Anthony Anderson, and Peter May, "The Subsidy from Nature: Shifting Cultivation, Successional Palm Forests, and Rural Development," *Human Organization* 47, no. 1 (1988): 25-35; J. B. Alcorn, "Huastec Noncrop Resource Management: Implications for Prehistoric Rain Forest Management," *Human Ecology* 9, no. 4 (1981): 395-417; and Christine Padoch, "The Woodlands of Tac: Traditional Forest Management in Kalimantan," in William Bentley and Marcia Gowen, eds., *Forest Resources and Wood Based Biomass Energy as Rural Development Assets* (New Delhi: Oxford and IBH. 1995).

۲. حداکثرسازی سود برای محصولات بازاری - در یک نظام کاملاً تجاری شده - به‌ندرت دقیقاً همان حداکثرسازی حجم محصول است. وقتی نیروی کار کمیاب بود، زارعان بیشتر دغدغه حداکثرسازی عایدی به‌ازای هر واحد از نیروی کار را داشتند و اگر زمین کمیاب بود، عایدی به‌ازای واحد سطح زمین به دغدغه اصلی بدل می‌شد.

3. Paul Richards, *Indigenous Agricultural Revolution: Ecology and Food Production in West Africa* (London: Unwin Hyman, 1985), p. 160.

من در این فصل بیشتر به این کتاب درخشان متکی بوده‌ام. ریچاردز خود را وقف تحقیقات کشاورزی علمی کرده است، ولی اصرار می‌کند که در این کتاب بدون هرگونه پیش‌داوری به بررسی رویه‌های موجود در میان بزرگران آفریقایی پرداخته و کتاب او نمایانگر مشکلات و اهداف حقیقی کشاورزان محلی است.

۴. منافع ساختاری و نهادی که سیاست‌های کشاورزی را به‌نفع قدرت حکومت به انحراف می‌کشاند، کنار منافع اقتصادی نورچشمی‌ها به‌دقت و با شواهد قانع‌کننده در این اثر تشریح شده‌اند:

Robert Bates in *Markets and States in Tropical Africa: The Political Basis of Agricultural Policies* (Los Angeles: University of California Press, 1981).

البته تحلیل من معطوف به منابع ژرف‌تر برای بیراهه‌رفتن سیاست‌ها بوده است که خارج از حوزه بررسی اقتصاد سیاسی منبع بالا قرار می‌گیرند.

5. Jack R. Harlan, *Crops and Man*, 2nd ed. (Madison, Wis.: American Society of Agronomy, Crop Science Society of America, 1992), p. 5.

۶. درباره غلات اصلی - که همگی در خانواده علف‌ها هستند - این ویژگی منجر به نوعی تقلید یا استتار همزیستانه می‌شود. هر یک از غلات اصلی در خانواده‌اش یک یا چند «علف هرز اهلی (obligate weeds)» دارد که بسیار به آن شبیه هستند و دقیقاً در همان اوضاع زندگی آن گونه قادر به بقا هستند، ولی

دانه‌های سخت خود را زود هنگام رها می‌کنند و به این ترتیب، جوانه‌زنی مجدد خود در زمین‌های زراعی را تضمین می‌کنند.

7. Harlan, Crops and Man, p. 127 (emphasis in original).

۸. در یک روستای مالزی که کار میدانی می‌کردم، هرکدام از کشاورزان سالخورده حدود ۸۰ نوع برنج را با نام و خواص هرکدام می‌شناختند.

۹. در واقع، پاک‌سازی زمین یا خود مزرعه به‌مثابه یک عامل گزینش مهم برای مقاومت محصول عمل می‌کند. حتی اگر قرار باشد زارع به‌طور تصادفی ذخیره دانه‌ها را برای فصل بعد انتخاب کند یا برای این کار محصول را در مزرعه باقی بگذارد تا بذر فصل بعد را فراهم کند، مقاومت نسل بعدی محصول افزایش خواهد یافت که به پدیده «مقاومت مزرعه‌ای» معروف است. پس آن نژادهای روستایی (اعم از رگه‌های تصادفی و جهش‌یافته) که در طول زمان به بهترین شکل علیه آفت‌ها، آب‌وهوای نامساعد و غیره دوام بیاورند، خواه‌ناخواه بذر بیشتری از خود برای فصل بعدی محصول به جا می‌گذارند.

۱۰. «احتمالاً کل تغییر ژنتیکی به‌دست‌آمده از تلاش کشاورزان در طول هزاران سال بسیار بیش از تنوعی است که در مدت صد یا دویست سال گذشته با تلاش‌های نظام‌یافته علمی حاصل شده است»:

Norman Simmonds, *Principles of Crop Zmprovement* (New York: Longman, 1979), cited by Jack Ralph Kloppenberg, Jr., *First the Seed: The Political Economy of Plant Biotechnology, 1492-2000* (Cambridge: Cambridge University Press, 19881, p. 185).

11. James Boyce, "Biodiversity and Traditional Agriculture: Toward a New Policy Agenda-a Pre-Proposal" (unpublished paper, January 1996). See also Boyce, "The Environmental Impact of North-South Trade: A Political Economy Approach," "Working Paper 1996-3, Department of Economics, University of Massachusetts, Amherst. 1996.

در واقع، رابطه بین گونه‌های جدید و سنتی، از مقوله وابستگی و نه تکمیل‌کنندگی است. کشاورزی سنتی به کشاورزی امروزی به‌مثابه شرط بقای خود نیاز ندارد، ولی کشاورزی امروزی به سرمایه ژنتیکی گونه‌های روستایی وابسته است. بویس بر همین اساس از نگهداری این سرمایه‌ها در محل اصلی خود (به‌جای بانک‌های بذر) و ساختن نژادهای روستایی با حمایت‌کردن از کشاورزان سنتی طرفداری می‌کند.

۱۲. جاذبه بصری معمولاً به ارزش زیبایی‌شناختی بستگی دارد که اغلب بسیار با میزان محصول، مزه و حتی سودآوری فاصله داشته است. در سنت آمریکایی جایزه‌دادن به میوه‌ها، سبزیجات و احشام که در نمایشگاه‌های کشاورزی رواج دارد، معمولاً جایزه نخست به ذرت‌هایی با خوشه‌های زیبا یا خوک‌های زیبا داده می‌شود، در حالی که آن گونه‌ها ممکن است از لحاظ اقتصادی یا سودآوری کمتر باشند. البته، اگر خریداری بخواهد بابت «اضافه‌بهای زیبایی‌شناسانه» برای یک رأس خوک پرداخت کند، آنگاه ممکن است دو جنبه زیبایی‌شناسانه و سودآوری با هم مقارن شوند:

Kloppenberg, *First the Seed*, p. 96.

13. *Ibid.*, p. 117. The following two observations are also based on the same passage.

14. R. E. Webb and W. M. Bruce, "Redesigning the Tomato for Mechanized Production," in *Science for Better Living: Yearbook of Agriculture, 1968* (Washington: United States Department of Agriculture, 1968), p. 104, cited in *ibid.*, p. 126.

کلونپبرگ ادامه می‌دهد: «پیوندی‌ها به‌ویژه برای دست‌اندرکاران صنعت سبزیجات جذاب‌تر هستند و اسفناج، هویج‌ها، خیارها، کلم‌ها و گل‌کلم‌ها به‌شکل پیوندی پرورش داده می‌شوند و طوری بازطراحی شده‌اند که برداشت محصول به شیوه غیرگزینشی، یک‌باره و ماشینی را ممکن سازد» (همان منبع). لازم است بگوییم که صرف‌نظر از میزان محصول، برداشت، درجه‌بندی و بسته‌بندی ماشینی مدت‌هاست که برگزینش و پرورش برخی محصولات اثر گذاشته است.

15. Ibid., p. 127.

16. Jim Hightower et al., *Hard Tomatoes, Hard Times*, Final Report of the Task Force on the Land Grant College Complex of the Agribusiness Accountability Project (Cambridge: Schenkman, 1978).

17. Committee on Genetic Vulnerability of Major Crops, Agricultural Board, Division of Biology and Agriculture, United States National Research Council, *Genetic Vulnerability of Major Crops* (Washington: National Academy of Sciences, 1972), p. 21.

18. Ibid., p. 12.

۱۹. دیگر اثر یکنواختی ژنتیکی، آسیب‌پذیر شدن کل جمعیت گیاهی در برابر تنش‌های محیطی برابر است. ۲۰. نخستین دانشمندی که از الگوی ریاضیاتی برای بررسی بیماری‌های همه‌گیر گیاهی استفاده کرد، ون در پلانک بود:

van der Plank, Committee on Genetic Vulnerability of Major Crops, *Genetic Vulnerability of Major Crops*, pp. 28-32.

۲۱. البته، منطق مشابهی درباره بیماری‌های انسانی صادق است. با ثابت‌بودن بقیه عوامل، جمعیت‌های پراکنده انسانی سالم‌تر از جمعیت‌های متمرکز هستند. جمعیت‌های شهری در اروپای غربی نتوانستند - حداقل تا قرن نوزدهم - جمعیت خود را افزایش دهند و برای حفظ جمعیت خود به جمعیت‌های پراکنده نسبتاً سالم‌تر از حومه‌ها وابستگی داشتند. علل بیماری‌شناختی نهفته در هم‌زمانی تنوع و پراکندگی، و نیز اثرگذاری یکدستی ژنتیکی و تمرکز جمعیت بر نرخ‌های مرگ‌ومیر را می‌توانید در این منبع ببینید:

Alfred Crosby, *Ecological Imperialism: The Biological Expansion of Europe, 900-1900* (New York: Cambridge University Press, 1988), and Mark Ridley, "The Microbes' Opportunity," *Times Literary Supplement*, January 13, 1995, pp. 6-7.

منطق پراکندگی جمعیت در خلال بیماری‌های همه‌گیر مدت‌ها پیش از درک علل یا عوامل خود همه‌گیری‌ها شناخته شده بود:

See, for example, Daniel Defoe, *A Journal of the Plague Year (1722)* (Harmondsworth: Penguin, 1966).

۲۲. البته، نه به‌طور کامل. اکنون آموخته‌ایم که استفاده افراطی از آنتی‌بیوتیک‌ها برای انسان‌ها و آفت‌کش‌ها برای گیاهان باعث مقاومت‌شدن عوامل بیماری‌زا و جهش آن‌ها به‌علت فشارهای گزینشی می‌شود که سریع‌تر از واکنش سیستم دفاعی انسان‌ها و گیاهان به این فشارهاست. به همین دلیل به

نسل‌های جدیدی از آفت‌کش‌ها نیاز داریم که از آفت‌ها و بیماری‌های عفونی از قبیل سیل و وبا جلوگیری باشند؛ بیماری‌هایی که روزگاری در حال انقراض به نظر می‌رسیدند، ولی با تیره‌های بسیار مسری‌تر بازگشته‌اند:

Randolph M. Nesse and George C. Williams, *Evolution and Healing: The New Science of Darwinian Medicine* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1995).

23. David Pimentel and Lois Levitan, "Pesticides: Amounts Applied and Amounts Reaching Pests," *BioScience* 36, no. 2 (February 1986): 87.

24. Kloppenberg, *First the Seed*, pp. 11 8- 19.

کتان و گونه‌های پرمحصول برنج بیشترین سهم مصرف آفت‌کش‌ها در جهان را به خود اختصاص داده‌اند. ۲۵. بازهم نظیرهای جالبی در همه‌گیری‌های انسانی هست که در آن‌ها تیره‌های مقاوم‌تر از ویروس‌ها و باکتری‌های مقاوم پدید آمده است:

John Wargo's discussion of malaria and its carrier, the *Anopheles* mosquito, in *Our Children's Toxic Legacy: How Science and Law Fail to Protect Us from Pesticides* (New Haven: Yale University Press, 1996), pp. 15-42.

۲۶. کاربرد گسترده علف‌کش‌ها اصلاً کم‌هزینه نبوده است. از میان ۴۵ بیماری ناشی از آفت‌کش‌ها در گیاهان، سی‌تای آن‌ها ناشی از علف‌کش‌ها بوده‌اند:

Kloppenberg, *First the Seed*, p. 247.

متون موجود همچنین سرشار از شواهد آثار غیرمستقیم حشره‌کش‌ها و سایر مواد است که به همین اندازه مخرب هستند. مثلاً کاربرد گسترده مالاتیون با هدف مهار شپشک غوزه‌های پنبه در سال ۱۹۹۵ در نگزاس به مرگ بسیاری از حشرات مفید ختم شد و به این ترتیب، لشکری از کرم‌ها را در مزارع به راه انداخت که بخش اعظم محصول چغندر را خوردند:

See "Where Cotton's King, Trouble Reigns," *New York Times*, October 9, 1995, p. A10, and Sam Howe Verhovek, "In Texas, an Attempt to Swat an Old Pest Stirs a Revolt," *New York Times*, January 24, 1996, p. A10.

27. Committee on Genetic Vulnerability of Major Crops, *Genetic Vulnerability of Major Crops*, p. 6.

28. *Ibid.*, p. 7 (emphasis added).

29. *Ibid.*, p. 1.

اگر به یک محصول درجه دو پردازیم، مثلاً ۹۶ درصد نخودفرنگی که در سال ۱۹۶۹ به صورت تجاری کشت شد، فقط از دو گونه بود. آخرین تمرین برای مبارزه با لکه قارچی ذرت در سال ۱۹۷۰ نیز در شواهدی نمود پیدا کرد که در کشت جوی دوسر دیده شد. «گونه‌ای به اصطلاح جادویی از جوی دوسر» - معروف به ویکتوریا - پرورش داده شد تا در برابر تمام شکل‌های زنگ قارچی تاج خوشه مقاوم باشد. در سال ۱۹۴۰ آن گونه در سراسر کشور کشت شد و در سال ۱۹۴۶ به همه‌گیری وحشتناکی دچار شد. چون

کشت جوی دوسر در آن زمان نسبت به سابق کمتر شده بود، آن خسارت چندان در رسانه‌ها پُررنگ نشد.

30. For an impressive listing of such instances, see Kloppenberg, *First the Seed*, p. 168.

31. James B. Billard, "More Food for Multiplying Millions: The Revolution in American Agriculture," with photographs by James R. Blair and a painting of the farm of the future by Davis Meltzer, *National Geographic* 137, no. 2 (February 1970): 147-85. This article is the subject of a scathing critique by Wendell Berry in *The Unsettling of America: Culture and Agriculture* (San Francisco: Sierra Club Books, 1977).. chap.. 5.

عجیب است که چه بخش کوچکی از آن مقاله - به مثابه یک خیال‌پردازی آگاهانه - از موضع مسلط سال ۱۹۹۷ نگاشته شده است. انقلاب فناوری زیستی (بیوتکنولوژی) و امکان انتقال دی‌ان‌ای‌های ترکیبی که بی‌تردید مهم‌ترین تحول در عرصه کشاورزی بوده‌اند، به هیچ‌وجه مانعی در مسیر خود نمی‌بیند و مشکلات آسیب‌پذیری ژنتیکی و آفت‌کش‌ها را به هیچ می‌انگارد.

32. See Albert O. Hirschman, *Development Projects Observed* (Washington: Brookings Institution, 1967).

۳۳. برای آشنایی با تحلیلی عالی از پنج نمونه از این طرح‌ها (چهار طرح خصوصی و یک طرح دولتی، یعنی طرح بادام‌زمینی تانگانیکا در سال ۱۹۴۷) به این منبع نگاه کنید:

Nancy L. Johnson and Vernon W. Ruttan, "Why Are Farms So Small?" *World Development* 22, no. 5 (1994): 691-706.

34. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, pp. 63- 116.

من در این بحث اصطلاح «کشت چندمحصولی» و «کشت ترکیبی» را معادل با هم به کار برده‌ام. کشت درهم‌کاری نوعی کشت چندمحصولی است که تک‌محصول دومی را بین ردیف‌های محصول اول می‌کارند. کشت نوبتی به توالی کشت محصولات مختلف مربوط است که در مزرعه با یکدیگر کاشته می‌شوند و به این ترتیب، نوعی کشت چندمحصولی است.

۳۵. هرچقدر آب و هوا نامساعدتر باشد، تنوع زیستی هم کمتر است. وقتی به زمین‌های تاندررا [در نزدیکی قطب شمال] نزدیک شویم، تعداد گونه‌های درختان، پستانداران و حشرات افول می‌کند. همین واقعیت در مورد کمربندهای جغرافیایی بسیار مرتفع صادق است.

36. Quoted in Paul Richards, "Ecological Change and the Politics of African Land Use," *African Studies Review* 26, no. 2 (June 1983): 40.

ریچاردز همچنین از *دادلی استمپ* (Dudley Stamp) - که او نیز هم‌زمان درباره امکان کاربرد فنون کشاورزی آفریقایی برای مبارزه با فرسایش خاک مطلب می‌نوشت - نقل قول می‌کند: «در سیاحت اخیر به دور نیجریه قانع شدم که برزگر بومی این کشور مدت‌هاست طرحی برای زراعت خود دارد که در اصل بهتر از این نمی‌شود (حتی اگر بتوان جزئیاتش را بهبود داد) و این طرح به گونه‌ای که در برخی مناطق اجرا می‌شود، به حفاظت کامل در برابر «فرسایش خاک و کاهش حاصلخیزی‌اش» منجر می‌شود. شاید آفریقایی‌ها بتوانند در ارائه راه‌حل برای فرسایش خاک در سایر مناطق دنیا سهیم شوند» (ص ۲۳).

37. Edgar Anderson, *Plants, Man, and Life* (Boston: Little, Brown, 1952), pp. 140-41.

نیاز به گفتن ندارد که علت تنوع شدید در باغ‌های توصیف‌شده در حرف‌های آندرسون، پرورش محصولات برای معاش خانوار در آن باغ‌ها - و نه فروش محصول در بازار - است. با این حال، آنچه اهمیت دارد، برنامه و طرحی است که در پس این بی‌نظمی بصری هست.

38. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 63.

39. *Ibid.*, p. 70.

۴۰. اکثر سامانه‌های کشت سنتی - خواه کشت چندمحصولی، خواه چرخش محصول - در این روش با ترکیب کاشت یک گونه غله و یک گونه حبوبات اجرا می‌شوند.

41. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, pp. 66-70.

42. H. C. Sampson and E. M. Crowther, "Crop Production and Soil Fertility Problems," *West Africa Commission, 1938-1939: Technical Reports, part 1* (London: Leverhulme Trust, 1943), p. 34, cited in *ibid.*, p. 30.

کشت ترکیبی یا چندمحصولی را نباید با زراعت ترکیبی در الگوی اروپایی اشتباه گرفت که به معنای مزرعه‌ای با تولید چندین محصول (هرکدام در یک قطعه زمین) و نگهداری از احشام است.

43. Richards, "Ecological Change and the Politics of African Land Use," p. 27.

۴۴. این مورد فقط یکی از مثال‌هایی است که نشان می‌دهد انتخاب فن نزد کشاورزان چقدر متأثر از بهره‌مندی از موهبت‌های طبیعی است، ولی البته تنها عامل نیست.

۴۵. به تعبیر دقیق‌تر، بسیاری از این مزایا را می‌شد با کاشت تک محصول در قطعه زمین‌های خیلی کوچک محقق کرد. آنچه البته از دست می‌رود، فواید کشت چندمحصولی است که قبلاً گفته شد.

۴۶. «پیوند مایکوریال» به رابطه همزیستی بین برخی قارچ‌ها و ریشه‌های گیاهان گفته می‌شود.

47. Rachel Carson, *Silent Spring* (1962; Boston: Houghton Mifflin, 1987), p. 10.

۴۸. کشاورزان ارگانیک گاهی از کشت ترکیبی برای بی‌نیاز شدن از کاربرد مقادیر زیاد آفت‌کش‌ها و کودها استفاده می‌کنند. متداول‌ترین مانع در مسیر اکثر (ولی نه همه) قالب‌های کشت چندمحصولی، نیاز فراوان به نیروی کار به‌ویژه در کشورهای است که با کمبود (گرانی) نیروی کار روبه‌رو هستند. به‌سختی می‌توان برآورد کرد که چه میزان از این کاربرد بودن، ناشی از طراحی کردن ماشین‌ها به‌گونه‌ای بوده است که فقط برای کشت تک‌محصولی مناسب باشند. وس جکسون (Wes Jackson) - که از پیشگامان تحقیق در این زمینه است - ثابت کرده است که کشت تک‌محصولی در یک بازه سه‌ساله و فقط از نظر میزان محصول می‌تواند بر کشت تک‌محصولی پیشی بگیرد. این واقعیت که درآمد کشت چندمحصولی می‌تواند در دومین و سومین سال کشت بیش از روش رقیب باشد، نشان می‌دهد که آثار تعاملی بین دو محصول، علت این افزایش بهره‌وری هستند:

Jackson, "Becoming Native to This Place," paper presented at the Program in Agrarian Studies, Yale University, New Haven, November 18, 1994.

جکسون هم مانند ریچاردز در درجه اول دغدغه بناکردن نوعی کشاورزی را داشت که ذخیره خاک را حفظ کند یا بهبود دهد. چنان ذخیره‌ای در زمین‌های تثبیت‌شده پست کمتر مایه نگرانی است، ولی در آن دسته از کمربندهای بوم‌شناختی که خاک آسیب‌پذیر دارند (مثلاً دامنه تپه‌ها و ارتفاعات) بسیار مهم است.

ظاهراً کشت چندمحصولی گیاهان چندساله برای این منظور مفید است. ۴۹. بررسی‌های آزمایشی تطبیقی دربارهٔ زیست‌بوم مرغزارها نشان داده است که زیست‌بوم‌های متنوع‌تر، بارآورتر و مقاوم‌تر هستند. بوم‌شناسان دانشگاه مینه‌سوتا با مقایسهٔ ۱۴۷ قطعه زمین ۹ مترمربعی که به کشت انواع مختلف و تصادفی گونه‌های علف تخصیص یافته بود، دریافتند: «هرچه تعداد گونه‌ها کمتر باشد، تراکم رویش آن‌ها کمتر می‌شود و میزان نیتروژنی که از لایهٔ بالایی خاک شسته می‌شود، کاهش می‌یابد». پس از خشک‌سالی هم قطعه زمین‌هایی با تنوع گیاهی بزرگ‌تر، سریع‌تر از سایر قطعات به بهره‌وری کامل رسیدند. وقتی هر گونه در کنار ۱۰ گونهٔ دیگر رشد می‌کرد، بهره‌وری به حداکثر می‌رسید و هر گونهٔ اضافه بردهم، بسیار کمتر بر میزان بهره‌وری می‌افزود. از لحاظ نظری نتیجه‌گیری شد که افزایش تعداد گونه‌ها در بلندمدت می‌تواند نقش مفیدی در حفاظت از زیست‌بوم علیه ناملاهیات آب‌وهوایی یا آلودگی آفات داشته باشد:

Carol Kaesuk Yoon, "Ecosystem's Productivity Rises with Diversity of Its Species," *New York Times*, March 5, 1996, p. C4.

۵۰. این مزایا ممکن است شامل کاهش مخارج نهاده‌هایی از قبیل کودها و آفت‌کش‌ها باشد. ۵۱. کسانی که دربارهٔ ترتیب نهفته در پس‌نظام‌های ظاهراً آشفتۀ طبیعی (از قبیل ابرها، جریان‌های آب، آشفتگی‌های هوا، همه‌گیری بیماری‌ها و غیره) تحقیق می‌کنند، به موضوع سامانه‌های «اشکال هندسی با اجزای هم‌شکل با کل» - یا فرکتال (fractal) - رسیده‌اند که خطی هم هستند. تفاوت اصلی کار آن‌ها با موضوع بحث ما، انعطاف‌پذیری و سرسختی فرایندهای فرکتال است که می‌توانند آشفتگی‌های بزرگ را تاب بیاورند و در طیف گسترده‌ای از بسامدها عمل کنند (مشخصه‌ای که در میان بسیاری از فرایندهای زیست‌شناختی مشترک است). با این حال، وقتی فرایندهای خطی از مسیر خود خارج شوند، روی همان خط سیر به راه خود ادامه می‌دهند و هیچ‌گاه به طیف تعادلی اولیه بازمی‌گردند. با چنین تعبیری می‌توان گفت که کشت چندمحصولی درجهٔ تحمل بیشتری دارد. ۵۲. جیکابز تا اندازه‌ای نشان داد که توفیق یک محله چگونه می‌تواند بر قیمت مستغلات اثر بگذارد، به طوری که بعضی کاربری‌ها را منسوخ سازد و در نهایت، محله را دگرگون کند. در دیدگاه او هیچ تعادلی وجود ندارد و تنها چرخه‌ای هست که بارها در بخش‌های مختلف یک شهر شروع می‌شود. ۵۳. چرخش کشت در اکثر بخش‌های آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین نیز رایج است.

54. Harold C. Conklin, *Hanunoo Agriculture: A Report on an Integral System of Shifting Cultivation in the Philippines* (Rome: Food and Agriculture Organization of the United Nations, 1957), p. 85.

نمی‌توان ارزیابی موشکافانهٔ کانکلین (منبع بالا) را خواند و از دامنهٔ دانش و مهارت‌های این کشاورزان در شگفت نیامد.

۵۵. و البته تا حدی به همین علت بود که چنان جمعیت‌هایی اغلب در مکان‌های غیرحکومتی زندگی کرده یا به چنان جاهایی فرار می‌کردند.

56. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 50.

ریچاردز ادامه می‌دهد: «معاون پارلمانی وزیر امور مستعمرات به‌نام اورمسی-گور (Ormsby-Gore) جهت‌گیری آن زمان را چنین خلاصه بیان کرد که مثلاً در سیرالئون «بی‌رحمانه جنگل‌های طبیعی را ویران می‌کنند تا با خاک بکر آن‌ها بتوانند کشت در دامنهٔ تپه‌ها یا دشت‌ها را ادامه دهند» (صص ۵۰-۵۱).

57. *Ibid.*, p. 42.



۵۸. همان، فصل دوم. ریچاردز نتیجه‌گیری می‌کند: «ازلحاظ تقویت مواد غذایی خاک، در علم امروزی خاک‌شناسی، بر درستی اصرار کشاورزان جنگل‌دار قدیمی بر تأثیر خاکستر و اصرار کشاورزان ساوانا در آفریقا بر «کودهای حیوانی و کمپوست» صحنه گذاشته شده است» (ص ۶۱). برای آشنایی با تحلیلی عالی دربارهٔ فنون سوزاندن زمین در هندوراس به این منبع سر بزنید:

Kees Jansen, "The Art of Burning and the Politics of Indigenous Agricultural Knowledge," paper presented at a congress entitled "Agrarian Questions: The Politics of Farming Anno 1995," May 22-24, 1995, Wageningen, The Netherlands.

59. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 43.

ریچاردز در این زمینه فرضی را می‌پذیرد که یگانه آزمون، کارایی بازار است، البته به شرط اینکه پایدار باشد.

60. *Ibid.*, p. 61.

۶۱. لیبیک گمان نمی‌کرد که قاعدهٔ او می‌تواند مشکلات خاک را درمان سازد.  
۶۲. در میان آزمایش‌های بی‌شمار که هاوارد انجام داد، آزمون‌های دقیق «کودهای سبز» نیز وجود داشت (شخم‌زدن خاکی که حبوبات احیاکنندهٔ نیتروژن خاک در آن‌ها کشت شده است که این کار معمولاً قبل از کشت غلات انجام می‌شود). آن آزمون‌ها نشان داد که اثر این روش به‌شدت به متغیرهای دیگری از قبیل زمان‌بندی مناسب و میزان رطوبت در خاک بستگی دارد تا واکنش‌های شیمیایی خاک (ابتدا هوازی و سپس غیرهوازی) تقویت گردد، زیرا آن واکنش‌ها برای تشکیل گیاه‌خاک بیشتر ضروری هستند:

See Sir Albert Howard, *An Agricultural Testament* (London: Oxford University Press, 1940).

۶۳. قلبایی شدن همچنین به‌دلیل نمک‌هایی ایجاد می‌شود که به‌علت آبیاری افراطی به جای می‌مانند. کشاورزان در مناطقی از کالیفرنیا که از قلبایی شدن زیان دیده‌اند، چاره‌ای جز نصب تعداد روزافزون از سفال‌های زهکشی در فواصل کم و کمتر نداشته‌اند تا از انباشت نمک به مقادیر ویرانگر جلوگیری کنند.  
۶۴. برنج که یکی از محصولات مشرق‌زمین است، بسیار زودتر به آفریقا رسید و در آنجا پذیرفته شد. برنج که یک گیاه دائمی است، طوری کشت می‌شود که گویی گیاه یک‌ساله است.  
۶۵. ریشه‌دار بودن این سابقه و تاریخ را از آنجا می‌توان دریافت که انسان امروزی یا متجدد هیچ‌گونه اهلی‌شدهٔ گیاهی یا جانوری را در چهار هزار سال اخیر بر گونه‌های قبلی نیفزوده است. این حکایت را در متن زیر پیگیری کنید:

Carl O. Sauer, *Agricultural Origins and Dispersals* (New York: American Geographical Society, 1952).

ساور به‌شدت بر کارهای مهم دانشمند پیشگام روس به‌نام *واویلوف* تکیه کرده است:

N. I. Vavilov: *The Origin, Variation, Immunity, and Breeding of Cultivated Plants*, trans. K. Starr Chester, vol. 13, nos. 1-6, of *Chronica botanica* (1949-50).

سبب‌زمینی‌ها مثال‌های خوبی از گیاهانی هستند که باید با برش غده‌ها تکثیر شوند.  
۶۶. استثناهایی هم وجود دارد که یکی از آن‌ها بخش‌های شمالی ایتالیایی و اریتره - مناطقی مبتلا به تخریب فاجعه‌بار بوم‌شناختی - است. واضح است که حدنصاب‌های دنیای صنعتی در فرسایش خاک یا تهی‌کردن سفره‌های آب زیرزمینی و گرمایش جهانی را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان دلیل دوراندیشی برای تمدن امروزی دانست.

67. Robert Chambers, *Rural Development: Putting the Last First* (London: Longman, 1983), quoted in Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 40.

در تأیید نظر هاوارد باید گفت که «انقلاب‌های کشاورزی» در غالب موارد نتیجه اقدام یا کنش مستقل و خودمختارانه کشاورزان و نه حکومت‌ها بوده‌اند. از انقلاب کشاورزی در بریتانیا که زمینه را برای انقلاب صنعتی فراهم کرد، تا کشت و انطباق با طیف گسترده محصولات - از کاکائو گرفته تا تنباکو، ذرت و غیره در آفریقا - همگی به خوبی با این تعمیم مورد نظر هاوارد جور درمی‌آیند. بالین حال، تعمیم او درباره طرح‌های آبیاری بزرگ مقیاس، یا پرورش علمی گونه‌های پربازده گندم، برنج و ذرت، در سال‌های اخیر درست به نظر نمی‌رسند. این نوآوری‌های جدید که با حمایت مالی حکومت‌ها انجام شده‌اند، در عمل اثر مهمی بر تمرکزگرایی خواهند گذاشت.

68. James Ferguson, *The Anti-Politics Machine: "Development," Depoliticization, and Bureaucratic Power in Lesotho* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).

فرگوسن بسیار عالی نشان می‌دهد که قدرت نهادی مؤسسات توسعه‌ای ملی و بین‌المللی به شدت بستگی به این دارد که بتوانند فعالیت‌های خود را به مثابه مداخلات بی طرفانه متخصصان علمی وانمود کنند.

۶۹. شاید کسی بگوید که در زمینه طرح‌های بزرگ آبیاری حتماً منطق متمرکز برای تخصیص حقوق آب بین کاربران بالادستی و پایین دستی ضرورت دارد. ولی واقعیت از این قرار است که طرح‌های بسیار بزرگ آبیاری پیش از این صدها سال بدون دخالت مسئولان سیاسی در دولت‌های متمرکز و قوای قهری آن‌ها اداره شده‌اند. منبعی عالی که به ما می‌آموزد چنان چیزی چگونه عملی می‌شد و چگونه تقریباً به واسطه «ساده‌سازی‌های» تحمیلی کارشناسان آب‌شناسی و زراعت‌شناسی در «بانک توسعه آسیایی» نابود گردید، از این قرار است:

J. Steven Lansing, *Priests and Programmers: Technologies of Power in the Engineered Landscape of Bali* (Princeton: Princeton University Press, 1991). Also useful is Elinor Ostrom, *Governing the Commons: The Evolution of Institutions for Collective Action* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).

70. Quoted in Stephen A. Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists: Systems of Agriculture and Systems of Knowledge" (unpublished paper, May 1991, revised March 1992).

قوانت مارگلین تحلیل زیرکانه‌ای از پیامدهای بوم‌شناختی و نهادی کشاورزی علمی است. تحلیل او از نظام‌های علمی، شباهت فراوان به تحلیل‌های من از دانش آمیخته در فصل هشتم دارد. ما هرکدام به‌طور جداگانه ارزش مفاهیم علمی در فلسفه یونان را برای تمیز دادن دانش عملی از دانش قیاسی کشف کردیم. بحث‌های وی را بسیار روشنگر و مفید می‌دانم. تحلیل‌های مارگلین درباره رویه کشاورزی در آمریکا به خوبی در این منبع تشریح شده است:

Deborah Fitzgerald, *Yeomen No More: The Industrialization of American Agriculture* (forthcoming).

71. Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists," p. 7.

۷۲. معنای اصطلاح «پیوندی» به مرور تغییر کرده است. آن واژه در ابتدا برای اشاره به هر تیره‌ای به کار می‌رفت، ولی اکنون فقط به تیره‌هایی اشاره می‌کند که از آمیختگی بین دو تبار «خالص» پرورشی به وجود آمده باشند.

۷۳. مارگلین به همدستی صمیمانه بین وزارت کشاورزی ایالات متحده و شرکت‌های بزرگ بذرسازی اشاره می‌کند که به استیلای این شرکت‌ها بر حوزهٔ بذرهای پیوندی ذرت کمک کرد. احتمال چنین استیلایی دربارهٔ گندم و برنج کمتر است که با خودگردانه‌افشانی تلقیح می‌شوند. بهبود میزان محصول در این دو با گونه‌هایی حاصل شده است که ثبات ژنتیکی دارند:

Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists," p. 17.

۷۴. چون این‌گونه مهار متغیرها در اکثر آزمایش‌ها فقط به‌طور نسبی رخ می‌دهد، هر آزمایش با بحث‌های فراوان دربارهٔ «متغیرهای نامربوط» (یعنی متغیرهایی غیر از آنچه در طراحی آزمایش در نظر گرفته شده‌اند)، همراه است که شاید به همین نتایج ختم می‌شدند. یافته‌های این آزمایش‌ها مبهم هستند، مگر آزمایش‌های بعدی بتوانند این متغیرهای بزرگ را مهار کنند.

75. Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists," p. 5.

76. Mitchell Feigenbaum, quoted in James Gleick, *Chaos: Making a New Science* (New York: Penguin, 1988), p. 185.

۷۷. علم آزمایشگاهی تجربی، به‌ناچار با استفاده از نسخهٔ یکسان‌سازی شده و خالص‌شدهٔ طبیعت (مثلاً معرف‌های شیمیایی موجود در کاتالوگ‌ها) و ابزارهای مشاهدهٔ ساخت بشر انجام می‌شود. دست‌کاری‌های دقیق در این ابزارها می‌تواند آزمایش‌ها را موفق جلوه دهد و قدری «خودصحه‌گذاری» برای روال آزمایشگاهی مهیا سازد:

See Theodore M. Porter, *Trust in Numbers: The Pursuit of Objectivity in Science and Public Life* (Princeton: Princeton University Press, 1995), chap. 1. See also Ian Hacking, "The Self-vindication of the Laboratory Sciences," in Andrew Pickering, ed., *Science as Practice and Culture* (Chicago: University of Chicago Press, 1992), pp. 29-64.

78. Berry, *The Unsettling of America*, pp. 70-71.

ازلحاظ اصولی دلیلی وجود ندارد که مثلاً مهم‌ترین متغیر وابستهٔ موردنظر در پژوهش، ارزش غذایی، زمان‌بندی شخم سطحی، مزه یا سفتی محصول نباشد، ولی تحقیقات وقتی مهارشدنی‌تر می‌گردد که متغیر اصلی کمتر ذهنی - و آسان‌تر محک‌پذیر - باشد.

79. D. S. Ngambeki and G. F. Wilson, "Moving Research to Farmers' Fields," *International Institute of Tropical Agriculture Research Briefs*, 4:4, 1, 7-8, quoted in Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 143.

80. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 143.

81. Sauer, *Agricultural Origins and Dispersals*, pp. 62 - 83.

۸۲. در این‌گونه بررسی کشت چندمحصولی، علاوه بر دشواری‌های یافتن علت «فعال» در میان بسیاری از احتمال‌ها، باید قاعده‌ای برای مقایسهٔ ترکیبات مختلف محصولات نیز پیدا و اثبات شود. با فرض هزینه‌های یکسان - که فرض اصلی و ضروری است - محصول دویست کیسه‌ای باقلای استوایی و سیصد کیسه‌ای ذرت، یا محصول سیصد کیسه‌ای باقلای استوایی و دویست کیسه‌ای ذرت؟ کدام باید انتخاب شود؟ آیا با استفاده از قیمت‌های بازار می‌توان به یک محک مشترک رسید (که در آن صورت

پاسخ هفته‌به‌هفته و روزبه‌روز تغییر خواهد کرد) یا می‌توان براساس میزان کالری، ارزش کلی غذایی یا معیارهای دیگر تصمیم گرفت؟ دشواری‌ها و پیچیدگی‌های این تحقیقات به‌زودی سر به فلک می‌کشد. ۸۳. به‌عبارتی، این توصیف درباره‌ی نسخه‌ی خاصی از منظومه‌ی شمسی است که تازه در آن از تمام قمرها، سیارک‌ها، ستارگان نزدیک و غیره هم صرف‌نظر شده است.

۸۴. *وندل بری* در نوشته‌ای به سال ۱۹۷۷ با لحن طعن‌آمیز به وزارت کشاورزی ایالات متحده گفت: «قطعه زمین‌های مهارشده‌ای که نظام‌های مختلف مدیریت خاک را آزمون کرده‌اند، کجا هستند؟ آن اعداد عملکرد کشاورزی برای مزرعه‌های کوچک امروزی که از حیوانات شخم‌زن، فناوری‌های کوچک و منابع انرژی بدیل استفاده می‌کنند، در کجای شما جای دارد؟ اگر چنان اعدادی وجود دارد، آنگاه آن‌ها را باید مخفی‌شده‌ترین اسرار زمانه‌ی حاضر دانست، ولی اگر این اعداد وجود ندارند، اعتبار کشاورزی علمی از کجا می‌آید؟ بدون مهار مطمئن متغیرها، هیچ اثبات یا قطعیتی به هیچ معنا برای هیچ آزمایشی وجود ندارد»:

The Unsettling of America, p. 206.

از آن زمان چنان مقایسه‌هایی با نتایج متعدد در وزارت کشاورزی ایالات متحده درباره‌ی کشاورزی ارگانیک با عنوان «گزارش‌ها و توصیه‌هایی درباره‌ی کشاورزی ارگانیک» منتشر شده است. شباهت‌های این واقعیت با اوضاع غرب آفریقا عجیب است. به نظر می‌رسید که برخی رویه‌ها ارزش تحقیق کردن ندارند، شاید تا حدی چون مجریان آن‌ها عقب‌مانده و ناکارآمد جلوه می‌کردند. فقط وقتی آشفتگی‌ها و پیامدهای بلندمدت آموزه‌های جریان اصلی آشکار شوند، آنگاه چنان رویه‌هایی به‌دقت بررسی می‌شوند.

۸۵. مثلاً معلوم شده است اسپیرین که مدت‌ها برای فرونشاندن سردرد استفاده شده است، آثار مفید دیگری هم دارد که به‌تازگی کشف شده است.

۸۶. با نگاهی به گذشته می‌توان همچنان برحسب تحلیل هزینه-فایده استدلال کرد کاهش آن بیماری چنان سودمند بود که بر آسیب‌های واردشده به محیط‌زیست غلبه داشت. ولی نکته اصلی چیز دیگری نیست، بلکه از این قرار است که در این مورد هزینه‌ها «بیرون» از الگوی آزمایشی بودند و آن‌ها را نمی‌شد به‌درستی ارزیابی کرد.

87. Philip M. Raup, University of Minnesota, testifying before the U.S. Senate Small Business Committee (March 1, 1972), quoted in Wendell Berry, *The Unsettling of America*, p. 171.

88. Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists," pp. 33-38.

89. See, for example, Kloppenberg, *First the Seed*, chap. 5. Harlan, *Crops and Man*, p. 129.

منبع دوم در بالا شرح می‌دهد که انتخاب دانه‌های جوی دو سر باقی‌مانده در مزرعه، به مدت شصت سال بیش از ۹۵ درصد محصولی را تولید کرد که پرورش‌دهندگان گیاهان به آن دست یافتند و بی‌تردید آن جوهای دوسر جان‌سخت‌تر و در برابر بیماری‌ها مقاوم‌تر بوده‌اند.

۹۰. تحقیق عالی درباره‌ی چرخه‌ی شکل‌گیری خانوادگی را در این منبع ببینید:

A. V. Chayanov, *The Theory of Peasant Economy*, introduction by Teodor Shanin (Madison: University of Wisconsin Press, 1986).

یکی از بحث‌های سیاست‌گذاری به‌نفع مزارع باثبات خانوادگی - به‌مثابه‌ی یک نهاد - از این قرار است که بیش از یک بنگاه سرمایه‌دار، منفعت بین‌نسلی دارند که کیفیت زمین و محیط‌زیست را حفظ کنند یا ارتقا دهند. همین منطق مدت‌ها به‌طور سنتی برای استدلال‌هایی به کار رفته است که می‌گویند بسیاری از

قالب‌های مزارعه (کشت شراکتی) و مالکیت کامل زمین، عواقب زیان‌باری داشته‌اند.  
۹۱. حتی اگر تمام این غلات ارزش بازاری یکسان داشته باشند، هر گونه‌ای همچنان الزامات خاصی در حوزه نیروی کار، مشخصات رشد و مقاومت به بیماری‌ها و غیره دارد که از نظر کشاورزان بسیار متفاوت جلوه می‌کنند.

92. Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*, p. 124.

93. Wendell Berry, "Whose Head Is the Farmer Using? Whose Head Is Using the Farmer?" in Wes Jackson, Wendell Berry, and Bruce Coleman, eds., *Meeting the Expectations of the Land: Essays in Sustainable Agriculture and Stewardship* (San Francisco: North Point Press, 1984), quoted in Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists," p. 32.

94. Berry, *The Unsettling of America*, p. 87.

من خود را یک کشاورز خوب - به معنایی که *وندال بری* در نظر داشت - نمی‌دانم، ولی فقط در یک چراگاه ۱۲ هزار مترمربعی در مزرعه کوچکم توانستم حداقل شش نوع خاک را از لحاظ الگوهای رویش گیاهی شناسایی کنم. چهار تای آن خاک‌هایی تردید به زهکشی بستگی داشتند و دو تای دیگر ظاهراً به‌علت شیب، نور خورشید و اثر مداوم کاربری‌های گذشته شکل گرفته‌اند.

95. Anderson, *Plants, Man, and Life*, p. 146.

96. Howard, *An Agricultural Testament*, pp. 185-86.

97. *Ibid.*, p. 196.

98. See Chayanov, *The Theory of Peasant Economy*, pp. 53 - 194.

۹۹. دست‌کم مطمئن هستیم که او وقتی پای منافعش به میان می‌آید، بهترین کارشناس است، حتی اگر درباره تشخیص خود مطمئن نباشد.

100. Jan Douwe van der Ploeg, "Potatoes and Knowledge," in Mark Hobart, ed., *An Anthropological Critique of Development* (London: Routledge, 1993), pp. 209-27.

۱۰۱. اگر توضیحات فصل نهم را بخوانید، بیشتر با تفاوت بین واژه‌های «صنعت یا حرفه» و «دانش آمیخته» آشنا می‌شوید.

۱۰۲. می‌توان دریافت که چرا منطق کشاورزی علمی موجب می‌شود مأموران ترویج کشاورزی به دشمنان قسم‌خورده قطعات متعدد زمین‌ها و کشت چندین محصول در یک مزرعه تبدیل شوند، زیرا این روش‌ها پای متغیرهای بسیار زیادی را به تحقیقات باز می‌کنند که بررسی یا اجرای آن‌ها در الگو یا روش علمی ممکن نیست.

103. Van der Ploeg, "Potatoes and Knowledge," p. 213.

۱۰۴. به‌تعبیر کلی‌تر، آبیاری، کاربرد یکسان کودهای صنعتی، گازهای گلخانه‌ای، بارورسازی ابرها، و ساختن گونه‌های پیوندی و شبیه‌سازی‌شده، همگی نمایانگر تصمیم به تغییر دادن آب‌وهوا و محیط برای سازگار شدن با محصول - و نه تغییر محصول برای سازگاری با آن‌ها - است. این اقدامات چیزهایی هستند که *ورنون روتان* (Vernon W. Ruttan) با عبارت «جانشین‌های زمین» نام‌گذاری می‌کند:

See "Constraints on the Design of Sustainable Systems of Agricultural Production," *Ecological Economics* 10 (1994): 209-19.

۱۰۵. در برخی محیط‌های کشاورزی، آسان‌تر از سایر محیط‌ها می‌توان بر خورد‌ها یا رفتارهای انتزاعی انجام داد. سرزمین‌های پست و بسیار مرطوب را که خاک مناسب برای برنج‌کاری دارند و در معرض فرسایش نیستند، «می‌توان» به آسانی و به صورت سرتاسری و بدون آسیب فوری و بارز، به این منظور اختصاص داد، در حالی که زمین‌های آسیب‌پذیر و نیمه‌خشک در دامنه تپه‌ها که در خطر فرسایش لایه‌ای و آب‌کندی (آبراهه‌ای) هستند، باید با دقت فراوان دست‌کاری گردند.

106. Yaney, *The Urge to Mobilize*, p. 445.

107. Van der Ploeg, "Potatoes and Knowledge," p. 222.

نویسنده این متن به دقت علل این را بین نکرده است. امکان دارد کشت تک‌محصولی گونه‌های جدید که امروزه به شدت توصیه می‌شود، باعث افزایش جمعیت آفات و بیماری‌ها گردد و به این ترتیب، ذخیره مواد حیاتی خاک را فقیر سازد یا به ویژگی‌های ساختاری خاک آسیب بزند یا به از بین رفتن قدرت ساختار ژنتیکی محصول در مدت دو تا سه نسل بینجامد.

۱۰۸. جادوی ویتامین‌ها نیز مثال مشابهی است. کشف وجود ویتامین‌ها و اثر آن‌ها بر سلامت ما یکی از پیشرفت‌های بزرگ بود، ولی ویتامین‌ها امروزه به مقادیر زیاد از طرف عموم مردمی مصرف می‌شوند که بسیاری از ایشان شاید گمان می‌کنند مصرف آن‌ها برای همه و به یک اندازه لازم است. چیزی شبیه به باور پیشینیان که گمان می‌کردند با انداختن حلقه‌های (گیاه) سیر به دور گردنشان، از بیماری مصون خواهند ماند.

109. Howard, *An Agricultural Testament*, p. 22 1.

110. *Ibid.*, p. 160; and also Richards, *Indigenous Agricultural Revolution*.

ریچاردز در اثر بالا موافقت خود را با این موضوع اعلام می‌کند و می‌نویسد: «هیچ دانشجویی نباید انتظار داشته باشد کشاورزان را به تغییر در روال کشاورزی‌شان نصیحت کند، مگر خودش در جایگاه عامل و مجری آن شیوه‌ها، درک ژرفی از آن‌ها داشته باشد. کسی از یک خلبان انتظار ندارد که هدایت هواپیما را فقط براساس دانش کتاب درسی خلبانی انجام دهد. پس چرا کشاورز باید زمام کار را به دست مشاوری بدهد که به احتمال زیاد پیش‌تر هیچ‌گاه هدایت یک مزرعه را در عمل انجام نداده است» (ص ۱۵۷).

111. Howard, *An Agricultural Testament*, p. 116.

## فصل نهم. ساده‌سازی‌های کم‌مایه و دانش عملی

۱. برای خواندن بحثی زیرکانه درباره نظام اقتصادی قطعه زمین‌های خصوصی به این منبع نگاه کنید:

Lev Timofeev, *Soviet Peasants, or The Peasants' Art of Starving*, trans. Jean Alexander and Victor Zaslavsky, ed. Armando Pitassio and V. Zaslavsky (New York: Telos Press, 1985), for a penetrating discussion of the private-plot economy.

یکی از استثناها در تعمیم بحث به گوشت را می‌توان گوشت گاو دانست، ولی عرضه گوشت خوک، گوسفند و مرغ عمدتاً از مزارع خصوصی یا منابعی بیرون از راه‌های بازار حکومتی انجام می‌شد.

2. See Louis Uchitelle, "Decatur," *New York Times*, June 13, 1993, p. C1. 3. Michel de Certeau,

The Practice of Everyday Life (Arts de faire: Le pratique du quotidien), trans. Steven Rendall (Berkeley: University of California Press, 1984). See also Jacques Ranciere, The Names of History: On the Poetics of Knowledge, trans. Hassan Melehy (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994).

3. Michel de Certeau, The Practice of Everyday Life (Arts de faire: Le pratique du quotidien), trans. Steven Rendall (Berkeley: University of California Press, 1984). See also Jacques Ranciere, The Names of History: On the Poetics of Knowledge, trans. Hassan Melehy (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994).

4. Marcel Detienne and Jean-Pierre Vernant, Cunning Intelligence in Greek Culture and Society, trans. Janet Lloyd (Atlantic Highlands, N.J.: Humanities Press, 1978), originally published in French as Les ruses d'intelligence: La metis des grecs (Paris: Flammarion, 1974).

۵. این نسخه داستان که من می‌دانم، در ظاهر به تصریح چیزی درباره گونه‌های بلوط - از سفید گرفته تا قرمز، بر (burr) و غیره - نمی‌گوید یا از گونه خاصی از سنجاب سخن به زبان نمی‌آورد که احتمالاً سنجاب خاکستری معمولی بوده است، ولی چنان متنی برای بومیان آمریکا چنان جزئیاتی را هم در بر می‌گرفت.

۶. در برخورد با توصیه‌های سالنامه‌ای از این واقعیت غافل می‌شویم که ساکنان اروپایی به سرعت قواعد سرانگشتی مشابهی برای خود ساختند و مثل کشاورزان در همه‌جای دنیا، آنان نیز به‌دقت روش سایر کشاورزان را رصد می‌کردند. معمولاً کسی دوست ندارد نخستین فرد یا آخرین فرد باشد که شخم می‌زند و کشت می‌کند.

7. Quoted in Ian Hacking, The Taming of Chance (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), p. 62.

دقت کنید که حتی در قاعده کوئنتلت هم محاسبات را باید با یک رخداد پیش‌بینی‌ناپذیر آغاز کرد: «آخرین یخبندان». چون تاریخ آخرین یخبندان را فقط با یادآوری گذشته می‌توان دانست، قاعده کوئنتلت نمی‌تواند راهنمای مناسبی برای عمل کردن باشد.

۸. اصطلاحی مانند «دانش تخصصی بومی» و «خرد محلی» به‌نظر من باعث محدودشدن این دانش به مردم «سنتی» یا «عقب‌مانده» می‌شود، درحالی‌که لازم می‌دانم تأکید کنم این مهارت‌ها در اکثر فعالیت‌های امروزی نیز مُضَمَّر (پنهان) هستند؛ خواه در سالن کارخانه باشد و خواه در محیط آزمایشگاه. «دانش محلی» و «دانش عملی»، اصطلاحات بهتری هستند، ولی هر دوی این‌ها نیز بیش از اندازه محدودیت و ایستایی دارند که بتوانند جنبه تغییرپذیری بی‌وقفه و پویایی‌های دانش آمیخته را بیان کنند. واژه آمیخته (metis) از اساطیر یونانی نشأت گرفته است. متیس نخستین عروس زئوس بود و کروونوس (Cronos) - پدر زئوس - را فریفت تا گیاهی را بلعد که وی را به تکرار طوطی‌وار حرف‌های برادران بزرگ زئوس می‌کشانیید؛ برادرانی که کروونوس می‌ترسید بر وی بشورند. زئوس هم قبل از به‌دنیاآوردن آتنا (Athena) در عوض متیس را بلعد که مایه اتفاق و انسجام تمام قوای فکری و حیل‌هایش می‌شد. آتنا از ران زئوس به دنیا آمد.

۹. تفاوت بین نخستین گام‌های ناشیانه و لنگان یک کودک نوپا و طرز راه‌رفتن کودکی که یک سال است راه می‌رود، در میزان پیچیدگی و «کارآموزی در هنگام عمل» است که برای چیره‌دستی در چنان مهارت ظاهراً ساده‌ای ضروری است.

۱۰. در خلال جنگ خلیج فارس [با صدام حسین] گروه‌هایی کم‌تجربه از سراسر جهان استخدام شدند تا شعله‌های غیرمنتظره و پرشمار چاه‌های نفتی را فرو بنشانند. آن‌ها از فنون متعدد بسیار استفاده کردند و تجربه‌های میدانی جدید متعددی اندوختند. یکی از گروه‌ها به جای آب یا دینامیت از یک موتور جت با کارگذاری عمودی استفاده کرد تا زبانه‌ها را بر سر چاه ببلعد، گویی که شمع‌ی را روی کیک تولد فوت کرده باشند.

۱۱. همین جنبه ورزش‌های گروهی است که معمولاً تا اندازه‌ای نتایج را تراناپذیر (non-transitive) می‌سازد. به عبارتی، گرچه تیم «الف» معمولاً «ب» را می‌برد و «ب» هم «ج» را، به‌علت «روابط» خاص بین فنون تیم‌های «الف» و «ج»، تیم «ج» است که اغلب بر «الف» پیروز می‌شود.

۱۲. در تائوئیسم (Taoism) دقیقاً بر همین‌گونه دانش و مهارت تأکید می‌شود. مشاهده پیرس را با مشاهده جوانگ تزو (Chuang Tzu) مقایسه کنید: «آن سرآشپز چاقویش را زمین گذاشت و پاسخ داد. آنچه من خیلی مراقبش هستم، «مسیر» است که چیزی فراتر از مهارت‌هاست. وقتی نخستین بار گوشت گاو را می‌بریدم، می‌توانستم ببینم که خود گاو است. پس از یک سال دیگر خود گاو را نمی‌دیدم و اکنون؛ اکنون کار بریدن را با روح خودم بدون دیدن انجام می‌دهم. تلقی ذهنی دقیق و درک درست، به انتهای راه خود رسیده‌اند و حالا طبع من است که هر جا بخواهد وارد صحنه می‌شود. من با آرایش طبیعی به پیش می‌روم، به قسمت‌های توخالی ضربه می‌زنم، کارد را به‌سوی شکاف‌های بزرگ هدایت می‌کنم و همه چیز را همان‌گونه که هست، دنبال می‌کنم. به این ترتیب، هیچ‌گاه کوچک‌ترین زردپی‌ها و رباط‌ها را لمس نمی‌کنم و کمتر به مفصل برخورد می‌کنم»:

Chuang Tw: Basic Writings, trans. Burton Watson (New York: Columbia University Press, 19641, p. 47).

13. Michael Oakeshott, Rationalism in Politics and Other Essays (New York: Basic Books, 1962).

اوکشات در جایگاه یک متفکر محافظه‌کار به معنای بورکی کلمه، مایل است از هرچه که گذشته برای حال به میراث گذاشته است، دفاع کند؛ خواه آن میراث قدرت باشد، خواه میراث ثروت. از سوی دیگر، انتقاد وی از طرح‌های عقلانیت‌گرایی محض - برای طراحی زندگی انسان - و آشنای او با شرطی‌بودن‌های هر عمل، هوشمندانه و آموزنده است.

14. Martha C. Nussbaum, The Fragility of Goodness: Luck and Ethics in Greek Tragedy and Philosophy (Cambridge: Cambridge University Press, 1986), p. 302.

ناسباوم به‌ویژه نگران تفاوت‌های بین آن نظام‌های اخلاقی است که یکی احساسات و تعلق خاطر به زندگی انسانی را مجاز می‌داند و دیگری منظومه‌هایی بسته و قائم‌به‌ذات است که دستیابی به «مصونیت اخلاقی و قدرت عقلانی» را به‌بهای ازدست‌رفتن تمام زندگی انسان محقق می‌داند. افلاطون - البته بسته به آنکه مخاطب حرف‌هایش در «ضیافت» را چگونه تفسیر کند - مَثَلِ اعلاى دومی است و ارسطو بهترین مثال اولی.

۱۵. این تمایز را به رساله دکتری زیر مدیون هستم و تحلیل‌های او درباره فهم جهت‌یابی بویگیس را کامل‌ترین درک از دانش فنی بومیان می‌دانم که تاکنون دیده‌ام:

Gene Ammarell, "Bugis Navigation", Ph.D. diss., Department of Anthropology, Yale University, 1994.

۱۶. دانش خلبان‌های هواپیماها را از این مشاهده مقایسه کنید: «قلب خشک استرالیا ... پازلی از خرده‌اقلیم‌ها



بود، از مواد معدنی متفاوت در خاک و گیاهان و جانوران متفاوت. کسی که در یکی از واحه‌های بیابان بزرگ شده بود، حتی گیاهان و جانوران پشت سرش را هم می‌شناخت. او می‌دانست کدام گیاهان شکار را به خود جذب می‌کنند. او تمام آب‌ها را می‌شناخت و از محل غده‌های گیاهی زیر خاک آگاه بود. به تعبیری، او با نام‌بردن تمام موجودات در قلمروش می‌توانست بقای خود را با هریک از آن‌ها تضمین کند ... ولی اگر او را چشم‌بسته به کشور دیگری می‌بردید، ... ممکن بود راه را گم کند و به گرسنگی بیفتد» (ص. ۲۶۹):

Bruce Chatwin's *Songlines* (London: Jonathan Cape, 1987)

17. Nussbaum, *The Fragility of Goodness, and to Stephen A. Marglin, "Losing Touch: The Cultural Conditions of Worker Accommodation and Resistance,"* in Frederique Apffel Marglin and Stephen A. Marglin, eds., *Dominating Knowledge: Development, Culture, and Resistance* (Oxford: Clarendon, 1990), pp. 217-82.

بحث‌های مارگلین در دو مقاله بعدی به تشریح آورده شده است:

"Farmers, Seedsmen, and Scientists: Systems of Agriculture and Systems of Knowledge" (unpublished paper, May 1991, revised March 1992); and "Economics and the Social Construction of the Economy," in Stephen Gudeman and Stephen A. Marglin, eds., *People's Ecology, People's Economy* (forthcoming).

خوانندگان متوجه نامتجانس بودن کاربردهای مارگلین و ناسباوم از واژه «فن» می‌شوند. فن در نظر ناسباوم و حداقل به واسطه کارهای افلاطون مشابه «شناخت» است و هر دو به شدت با دانش آمیخته یا آنچه من دانش آمیخته می‌نامم، فرق دارند. مارگلین واژه «فن» یا «دانش» را به همان معنای من از دانش آمیخته به کار می‌برد و کاملاً از «معرفت یا دانش» متمایز می‌داند. تصمیم گرفتم واژه‌شناسی ناسباوم را برگزینم که مرا متقاعد کرد کاربردهایش جای پای دقیق‌تری در متون اولیه افلاطون و ارسطو دارد. پیر ویدال ناکت (Pierre Vidal-Naquet) هم از قرانت ناسباوم طرفداری می‌کند: «چنان‌که ... به درستی دریافته است، معرفت، پویایی‌شناسی و فن همگی با یکدیگر منظومه‌ای از مفاهیم را می‌سازند که دوه دو مقوم یکدیگر هستند ... مثلاً در جمهور واحدی مرکب از «مهارت‌ها، فرایندهای فکری و علوم» براساس احاطه ریاضیات ساخته شده است:

*The Black Hunter: Forms of Thought and Forms of Society in the Greek World*, trans. Andrew Szegedy-Maszak (Baltimore: Johns Hopkins Press, 19861, p. 228).

باین حال، آنان که با بحث‌های مارگلین آشنا هستند، می‌گویند که من در اجرای مقایسه‌های صوری به تضادها یا تباین‌های موردنظر او پرداخته‌ام، ولی واژه‌های او را به کار نبرده‌ام. ۱۸. تا جایی که به یاد می‌آورم، این واقعیت در سطح دریا صادق است. بنابراین این ثابت، معیار بین‌المللی است و در واقع، با تغییر ارتفاع، تغییر می‌کند.

19. Quoted in Nussbaum, *The Fragility of Goodness*, p. 95.

۲۰. متون فراوان و روبه‌رشدی درباره رویه‌ها یا تبارهای روش‌شناسی علم - به‌ویژه علوم آزمایشگاهی - وجود دارد. در اکثر این متون بر تفاوت بین رویه علمی محض و قالب مدون آن (مثلاً در مقاله‌ها و گزارش‌ها) تأکید شده است.

Bruno Latour, *Science in Action: How to Follow Scientists and Engineers Through Society* (Cambridge: Harvard University Press, 1987); Ian Hacking, "The Self-vindication of the Laboratory Sciences," in Andrew Pickering, ed., *Science as Practice and Culture* (Chicago: University of Chicago Press, 1992), pp. 29-64; and Andrew Pickering, "From Science as Knowledge to Science as Practice," *ibid.*, pp. 1-26. See also Pickering, "Objectivity and the Mangle of Practice," in Allan Megill, ed., *Rethinking Objectivity* (Durham: Duke University Press, 1994), pp. 109-25.

21. Marglin, "Losing Touch," p. 234.

۲۲. دقیق‌ترین بررسی فلسفی درباره این مباحث را در این منبع بیابید:

Michael Polanyi, *Personal Knowledge: Towards a Post-Critical Philosophy* (Chicago: University of Chicago Press, 1958).

23. Detienne and Vernant, *Cunning Intelligence*, pp. 3-4.

24. Nussbaum, *The Fragility of Goodness*, chaps. 5 and 6.

25. *Ibid.*, p. 238.

۲۶. از واژه «خود معشوق» استفاده کرده‌ام، زیرا افلاطون دارد درباره چیزی سخن می‌گوید که عالی‌ترین قالب عشق است.

۲۷. موسیقی به تعبیری، سره‌ترین قالب در این دغدغه‌هاست، ولی افلاطون به‌جد به جاذبه احساسی موسیقی شک داشت و در واقع، گمان می‌کرد که در جمهوری آرمانی باید برخی از انواع موسیقی ممنوع شود.

۲۸. در یک نقد جدی درباره علوم اجتماعی می‌توان این نکته را به‌مثابه یک نقطه عطف در نظر گرفت. بسیاری از صاحب‌نظران علوم اجتماعی با وام‌گرفتن از اعتبار زبان و شیوه‌های علمی از علوم زیستی، به پیش‌بینی پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند تا مجموعه‌ای از فنون عینی، دقیق و اکیداً تکرارپذیر را بسازند که پاسخ‌های بی‌طرفانه و کمی تولید می‌کنند. به این ترتیب، اکثر قالب‌های تحلیل رسمی سیاست‌ها و تحلیل‌های هزینه-فایده، به واسطه فروض قهرمانانه و سنجه‌های بسیار نامحتمل تقویت شده‌اند تا برای مقایسه متغیرهای نامربوط به کار بروند و برای پرسش‌های بغرنج، پاسخ‌های کمی بیابند. این قالب‌ها به‌بهای ازدست‌رفتن صحت و بینش صحیح، به بی‌طرفی، دقت عددی و تکرارپذیری می‌رسند. بررسی موجز و آموزنده‌ای درباره این موضوع را در مطلب زیر بیابید:

Theodore M. Porter, "Objectivity as Standardization: The Rhetoric of Impersonality in Measurement, Statistics, and Cost-Benefit Analysis," in Allan Megill, ed., *Rethinking Objectivity* (Durham: Duke University Press, 1994), pp. 197-237.

29. Marglin, "Farmers, Seedsmen, and Scientists," p. 46.

30. Jeremy Bentham, *Pauper Management Improved*, cited in Nussbaum, *The Fragility of Goodness*, p. 89.

31. See Hacking, *The Taming of Chance*.

وارن ویور (Warren Weaver) مدت‌ها قبل بین آنچه خود «پیچیدگی بی‌سازمان» می‌نامید (چیزی که می‌تواند به واسطه فنون آماری و نتایج میانگین در آن فنون، سامان داده شود) و «پیچیدگی سازمان‌یافته» (عمدتاً شامل نظام‌های زنده یا اندام‌وار که به علت پیچیدگی روابط غیرتصادفی و نظام‌وار خود، ما را از درک کامل آثار مرتبه اول در هر مداخله محروم می‌کنند، چه رسد به آثار مرتبه دوم یا سوم) تمیز قائل شده بود:

“Science and Complexity,” American Scientist 36 (1948): 536-44.

32. Marglin, “Economics and the Social Construction of the Economy,” ww. 44-45.

۳۳. ولی گرچه این تأکید در حوزه علم اقتصاد کاهش یافته است، دامنه‌اش رشد کرده است. شاهدهی از این واقعیت تلاش‌های ویلیام دی. نوردهاوس برای برداشت ذهنی از مباحث بوم‌شناختی از قبیل گرمایش جهانی با دقتی ساختگی و مبالغه‌آمیز است:

See Nordhaus, “To Slow or Not to Slow: The Economics of the Greenhouse Effect,” Economic Journal, July 1991, pp. 920-37.

34. Marglin, “Economics and the Social Construction of the Economy,” p. 31.

مارگالین همچنین تلاش‌های درون قلمرو اقتصاد معرفت‌شناختی را تشریح کرده و نقد می‌کند تا به مباحثی از قبیل کالاهای عمومی، پایداری و نااطمینانی بپردازد. فردریک هایک نیز خود در این زمینه تردید داشت: «توهمی که ما را واداشته است تا گمان کنیم پیشبرد دانش نظری، ما را همه‌جا بیش‌ازپیش در جایگاه کاستن از درهم‌تنیدگی‌های پیچیده و فهم‌پذیر برخی از حقایق ویژه قرار می‌دهد، اغلب به خطاهای علمی تازه ختم شده است ... چنان خطاهایی عمدتاً ناشی از غرور دانش دروغین هستند که در واقع، هیچ‌کس از آن برخوردار نیست و حتی پیشرفت دانش هم آن را در اختیار ما قرار نمی‌دهد»:

Studies in Philosophy, Economics, and Politics (Chicago: University of Chicago Press, 1967), p. 197).

۳۵. این راهبرد در افراطی‌ترین حالت مشابه شمردن تعداد اجساد در خلال جنگ ویتنام است؛ یعنی روشی است که حداقل یک معیار دقیق - هرچند برای اهداف نظامی - مهیا کرد.

36. Nussbaum, The Fragility of Goodness, p. 99.

37. Ibid., p. 302.

38. Ibid., p. 125.

به این ترتیب، سقراط در فائدروس (Phaedrus) به قلم افلاطون، به ابداع نوشتن می‌پردازد و ادعا می‌کند که کتاب‌ها نمی‌توانند پرسش‌های ما را پاسخ دهند. وی به یکپارچگی اندام‌وار در هر اثر هنری اشاره می‌کند که کلیت و اسلوب آن باید شامل دورنمای ذهنی مخاطبان اثر هنری باشد. افلاطون در نامه هفتم می‌نویسد که ژرف‌ترین آموخته‌هایش از نوع کتبی نبوده‌اند.

See R. B. Rutherford, The Art of Plato: Ten Essays in Platonic Interpretation (London: Duckworth, 1996).

39. See Harold Conklin, *Hanunoo Agriculture: A Report on an Integral System of Shifting Cultivation in the Philippines* (Rome: Food and Agriculture Organization of the United Nations, 1957).

40. Claude Lévi-Strauss, *La pensée sauvage* (Paris: Plon, 1962).

۴۱. با این حال، وقتی تراکتور در دسترس قرار گرفت (به ویژه تراکتورهایی با استارت قدرتی)، کشاورزان و مکانیک‌ها چنان خلاقانه از آن استفاده کردند که حتی به ذهن مخترع تراکتور هم نمی‌رسید.  
۴۲. در ادامه در همین فصل به شواهدی حکایت‌گونه از این حقیقت بدیهی اشاره خواهم کرد و گزارشی خواهم داد که چگونه یک کشاورز مالزیایی توانست یک درخت انبه را از هجوم مورچه‌های قرمز نجات دهد.

43. Gladys L. Hobby, *Penicillin: Meeting the Challenge* (New Haven: Yale University Press, 1985).

44. Anil Gupta, paper presented at a congress entitled 'Agrarian Questions: The Politics of Farming Anno 1995,' May 22-24, 1995, Wageningen, The Netherlands.

این واقعیت که آزمایشگاه‌های پژوهشی در دو یا سه دهه گذشته، ذخیره‌سازی و بررسی تعداد زیادی از داروهای سنتی را آغاز کرده‌اند، نشانه‌ای از انبوه یافته‌های غنی است که دانش آمیخته در دسترس پزشکی و داروشناسی امروزی قرار داده است:

Jack Ralph Kloppenberg, Jr., *First the Seed: The Political Economy of Plant Biotechnology, 1492-2000* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988).

45. Daniel Defoe, *Journal of the Plague Year* (1722; Harmondsworth: Penguin, 1966).

لازم است بگویم که این راهبردها برای اغنیا سودمندتر بودند تا برای فقرا. نتیجه کار که اصلاً نامشخص و نسنجیده نبود، از این قرار بود که بدبختی و بدبختی بیشتر از همه بر سر زمین‌دارهای فقیر خراب می‌شود.

46. Fr6d6rique Apffel Marglin, "Smallpox in Two Systems of Knowledge," in Marglin and Marglin, *Dominating Knowledge*, pp. 102-44.

۴۷. البته، چند نوع پزشکی علمی هم وجود دارد که در برخی از آن‌ها به جای رویه‌های متعارف پزشکی امروزی (علمی)، نگرش کاملاً متفاوتی به کار می‌رود. پزشکی داروینی هم به همین ترتیب به برخی کارکردهای انطباقی نظر دارد که در غیر این صورت، به مثابه وضعیت‌های آسیب‌شناختی محسوب می‌شوند. یکی از مثال‌ها را می‌توان «کسالت صبحگاهی» دانست که در بسیاری از زنان در سه ماهه نخست بارداری رخ می‌دهد و برخی آن را رد کردن گزینشی برخی از غذاها (به ویژه میوه‌ها و سبزیجات) در بدن می‌دانند که احتمال وجود سموم مضر برای جنین در آن‌ها زیاد است. مثال دیگر، بروز تب در زمان ابتلا به آنفولانزا یا سرماخوردگی است که نوعی سازوکار گزینشی بدن برای فعال‌سازی بخش‌های مشخص از مجموعه ایمنی بدن برای مبارزه با عفونت است. دیدگاه داروینی به هر میزان که صحیح باشد، ما را تحریک می‌کند تا از خود پرسیم کارکردهای مفید یا به تعبیر دقیق‌تر، کارکردهای گزینشی و انطباقی در فلان وضعیت پزشکی کدام هستند. بی‌تردید آشنایی با بیماری‌های گیاهی می‌تواند در این زمینه بسیار به ما کمک کند:

Randolph M. Nesse and George C. Williams, *Evolution and Healing: The New Science of Darwinian Medicine* (London: Weidenfeld and Nicolson, 1995).

۴۸. بخش اعظم گزارش مارگالین، به اقدامات بی چون و چرا خیرخواهانه مربوط است، ولی بریتانیایی‌ها تلاش‌های قهری برای سرکوب مایه‌کوبی سنتی و نشانیدن واکسیناسیون به جای آن انجام دادند، و از سوی مردم نیز مقاومت‌هایی در برابر آنان سرگرفت. مارگالین به‌طور تلویحی می‌گوید با اینکه بریتانیایی‌ها توانستند به‌سرعت واکسیناسیون را به‌جای مایه‌کوبی سنتی بنشانند، ولی سومیت‌گوئا (Sumit Guha) - یکی از همکاران هندی من که او نیز تحقیقاتی دربارهٔ این امور انجام داده است - گمان می‌کند بعید است که انگلیسی‌ها از نیروی انسانی یا قدرت منسوخ کردن مایه‌کوبی سنتی - آن‌هم با چنان سرعتی - برخوردار بوده‌اند.

49. Donald R. Hopkins, *Princes and Peasants: Smallpox in History* (Chicago: University of Chicago Press, 1983), p. 77, cited in Marglin, "Losing Touch," p. 112.

برای آشنایی با تلاش‌های علمی به‌منظور واکسیناسیون و کاربردهایش در مهار سیاه‌زخم و هاری به این منبع نگاه کنید:

Gerald L. Geison, *The Private Science of Louis Pasteur* (Princeton: Princeton University Press, 1995).

۵۰. در عمل هزاران گزینهٔ رقیب برای داروها و پیشگیری‌ها وجود داشت که البته همواره درزمینهٔ بیماری‌های ظاهراً علاج‌پذیر، چنین وضعیتی برقرار است.

51. Albert Howard, *An Agricultural Testament* (London: Oxford University Press, 1940), p. 144 (emphasis in original).

هاوارد در اینجا کاری از لودرمیلک (Lowdermilk) را شرح می‌دهد که در ۱۹۴۹ از باسوتولند (Basotoland) دیدار کرد و مقالاتش در این کتابخانه موجود هستند:

Yale University's Sterling Memorial Library.

۵۲. دربارهٔ موتورهای جت که عملکرد آن «در فرایند توسعه همچنان به‌شدت نامعلوم است» و باید به دست مهندسان مجرب، آن‌هم پس از پرواز آزمایشی خلبان‌ها تنظیم شود، این منبع را ببینید:

Nathan Rosenberg, *Inside the Black Box: Technology and Economics* (New York: Cambridge University Press, 1982), especially pp. 120-41.

روزنبرگ آشکار می‌کند که محدودیت‌های روش‌شناسی در این حالت را باید نشانهٔ ناممکن بودن پیش‌بینی نتایج تعاملی تعداد بی‌شمار از متغیرهای مستقل (از جمله فناوری‌های مختلف) دانست که در موتور جت دخیل هستند:

See also Kenneth Arrow, "The Economics of Learning by Doing," *Review of Economic Studies*, June 1962, pp. 45-73.

53. Charles E. Lindblom, "The Science of Muddling Through," *Public Administration Review* 19 (Spring 1959): 79-88.

لیندبلوم ۲۰ سال پس از انتشار این مقاله، بحث را در مقالهٔ دیگری بسط داد که عنوان گیرا و فریبنده‌ای داشت:

“Still Muddling, Not Yet Through.” See Lindblom, *Democracy and the Market System* (Oslo: Norwegian University Press, 1988), pp. 237-59.

54. Lindblom, “Still Muddling, Not Yet Through.”

55. Albert O. Hirschman, “The Search for Paradigms as a Hindrance to Understanding,” *World Politics* 22 (April 1970): 243.

۵۶. دانش ضمنی در بحث‌های فلسفه علم و فلسفه شناختی، تقریباً نوعی گفتمان اصلی محسوب می‌شود. مثلاً دو منبع زیر را ببینید که تمایز بین «دانستن چگونگی» و «دانستن وجود یک امر» در آن‌ها شبیه به تمایز بین دانش آمیخته و معرفت است:

See, for example. Gilbert Ryle, *Concept of the Mind* (New York: Barnes and Noble, 1949); and Jerome Bruner, *On Knowing: Essays for the Left Hand* (Cambridge: Belknap Press, Harvard University Press, 1962).

۵۷. یک حرکت عالی در بسکتبال را شاید بتوان با نمودار ترسیم کرد و حتی آموزش داد، ولی البته توانایی اجرای آن حرکت در میان ازدحام و هجوم بازیکنان در یک بازی واقعی چیز دیگری است.

۵۸. در داستان مشابهی گفته شده است که مردی در یکی از بیمارستان‌های شیکاگو به علت یک بیماری در حال مرگ بود که پزشکان نمی‌توانستند آن را تشخیص دهند. گرچه پزشکان می‌دانستند که سفرهای آن بیمار به خارج کشور به معنای احتمال ابتلای او به یک مرض حاره‌ای است، از آزمایش‌ها و تحقیقات ایشان کاری ساخته نبود. یک روز پزشکی حاذق از هندوستان به همراه یکی از همکارانش از آن بخش می‌گذشت تا به ملاقات با پزشکی دیگر برسد؛ او ایستاد، هوا را بوید و گفت: «اینجا مریضی هست که به بیماری X مبتلاست» (نام بیماری را به خاطر نمی‌آورم). او درست می‌گفت ولی متأسفانه برای نجات دادن بیمار دیر شده بود.

59. Howard, *An Agricultural Testament*, pp. 29-30.

۶۰. مارک‌لین توضیح می‌دهد که واژه «ترند صنفی»، فکر دانش سرشار از تجربه یک صنعتگر را به همراه مفهوم «زیرکی» موجود در «دانش آمیخته»، به ذهن متبادر می‌کند:

See “Economics and the Social Construction of the Economy,” p. 60.

۶۱. دریانوردان بوگیس از لحاظ درک اوضاع دریا، مشاهده‌گرهای بسیار تیزهوشی هستند و نشانه‌های بسیار زیادی را گردآوری کرده‌اند تا آب‌وهوا، باد، رسیدن به خشکی و امواج را پیش‌بینی کنند. رنگ غالب در رنگین‌کمان هم برای ایشان معنادار است: زرد به معنای باران بیشتر، و آبی به معنای باد بیشتر است. رنگین‌کمان صبحگاهی در جهت شمال‌غربی نشانه شروع باران‌های موسمی غربی است. اگر نغمه آبیچلیک‌ها با سینه سپر شده به شکل «کچ، کچ، کچ» به گوش برسد، به معنای تغییر در وضعیت باد است. وقتی پرندگان شکاری به شدت فریاد می‌کشند، حداکثر دو روز تا شروع بارندگی فاصله هست. بسیاری از این نشانه‌های مطمئن را شاید بتوان با روش‌های «علمی‌تر» نیز توضیح داد، ولی این نشانه‌ها نسل‌هاست که در حکم علائم سریع، دقیق و گاهی نجات‌بخش عمل کرده‌اند.

62. Ammarell, “Bugis Navigation,” chap. 5, pp. 220-82.

۶۳. بدیل دیگر که موضوع تعداد روزافزونی از مقالات است، اصطلاح «دانش بومی» یا «دانش تخصصی

بومی) است. گرچه تا وقتی این واژه به مهارت‌ها و تجربه‌هایی اشاره کند که از حوزه احاطهٔ مجریان یا سهم‌داران توسعه بوده‌اند، من در خود این واژه هیچ مشکلی نمی‌بینم، ولی در گفتار برخی از این واژه برای اشاره به چیزی قائم‌به‌ذات، کاملاً کافی و به‌شدت در تضاد با دانش علمی امروزی استفاده می‌شود، درحالی‌که چنین مفهومی همواره به‌واسطهٔ آزمودن و تماس با بیرون در حال تغییر است. دو نقد بسیار آموزنده دربارهٔ این واژه را در زیر ببینید:

Akil Gupta, "The Location of 'the Indigenous' in Critiques of Modernity," Ninety-First Annual Meeting of the American Anthropological Association, San Francisco, December 2-6, 1992, and Arun Agrawal, "Indigenous and Scientific Knowledge," *Indigenous Knowledge and Development Monitor* 4, no. 1 (April 1996): 1 - 11, and the commentary following it. See also Agrawal, "Dismantling the Divide Between Indigenous and Scientific Knowledge," *Development and Change* 26, no. 3 (1995): 413-39.

64. See Eric Hobsbawm and T. O. Ranger, *The Invention of Tradition* (New York: Cambridge University Press, 1983).

گرچه هابسباوم و رینجر بیشتر دغدغهٔ سنت‌های «ابداعی» توسط نخبگان - با هدف مشروعیت‌بخشی به حکومت همان نخبگان - را داشته‌اند، نکتهٔ اصلی ایشان دربارهٔ باستانی نبودن بسیاری از اصطلاح سنت‌ها به‌درستی بیان شده است.

۶۵. در اینجا نمی‌خواهم به مباحث مرتبط بپردازم و مثلاً بحث کنم که مردم تا چه اندازه به‌آسانی از عادت‌ها و هنجارهایی که شاید به کانون هویشان نزدیک است، دست می‌کشند (مواردی از قبیل مرگ، مناسک، باورهای دینی، مفاهیم کلی دربارهٔ دوستی و غیره). باین حال، یکی از عجیب‌ترین و مهم‌ترین جنبه‌های انطباق از این قرار است که فقرا و حاشیه‌نشین‌ها اغلب در صف مقدم نوآوری‌هایی هستند که نیاز به سرمایهٔ چندانی ندارند. اصلاً عجیب نیست که می‌بینیم برای یک فرد فقیر، قمارکردن اغلب وقتی معنادار است که راهکارهای ممکن همگی به در بسته خورده‌اند. گاهی وقتی کل یک جامعهٔ محلی یا یک فرهنگ، به ناتوانی همه‌جانبه دچار می‌شود و دسته‌بندی‌هایش دیگر برای درک دنیا کافی نیستند، چنان قمارهایی رنگ سعادت‌آفرین می‌گیرند و رسولان جدیدی سر بر می‌آورند که ادعا می‌کنند راهنمای حرکت به جلو هستند. فتوحات استعماری در میان مردم در دوران پیشاصنعت، جنگ رعیت‌های آلمانی در هنگام نهضت اصلاحات، جنگ داخلی انگلستان، و انقلاب فرانسه، در ظاهر به چنین دسته‌ای تعلق دارند.

66. James Ferguson, *The Anti-Politics Machine: "Development, " Depoliticization, and Bureaucratic Power in Lesotho* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).

۶۷. بحث زیر دربارهٔ مفهوم پیوندی شدن در نوشته‌های مارگالین و گودمان را ببینید:

Arturo Escobar, *People's Economy, People's Ecology*.

68. Oakeshott, "Rationalism in Politics," in *Rationalism in Politics*, p. 31.

69. Oakeshott. "The Tower of Baal." in *Rationalism in Politics*.. p. 64.

۷۰. اگر نوآوری در چنان جوامعی باید سازگار با سنت جلوه داده شود تا پذیرفته گردد، این هم دلیل دیگری بر انعطاف‌پذیری سنت است.

۷۱. دسترسی به دانش مدون و معرفت‌شناسانه همچنین به‌شدت به‌علت امتیازهایی از قبیل ثروت،

جنسیت، موقعیت اجتماعی، و منطقه سکونت - حتی در کشورهای توسعه یافته - محدود می شود. تفاوت‌ها از این قرار است که در کشورهای توسعه یافته، رازهای پزشکی، علوم، مهندسی، بوم‌شناسی و غیره تا اندازه‌ای رازهای سرگشاده هستند و استفاده و جرح و تعدیل آن‌ها در دسترس همه قرار دارد. ۷۲. البته، معلوم است که قالب‌های تازه دانش آمیخته، به طور مداوم ایجاد می شوند. هک کردن رایانه‌ها در همین مقوله جای می گیرد. بدیهی به نظر می رسد که دانش آمیخته به یکسان همه جا در جوامع متجدد و کمتر متجدد وجود دارد و شاید تفاوت اصلی از این قرار باشد که جوامع متجدد - در مقایسه با جوامع پیشاصنعتی - بسیار به دانش مدون و معرفت‌شناختی وابسته هستند که معمولاً به واسطه آموزش رسمی منتقل می شود.

73. Ammarell, "Bugis Navigation," p. 372.

۷۴. تردید چندانی نیست که بسیاری از کارآموزی‌ها برای تربیت صنعتگران جوان، طولانی تر از میزان لازم بودند و لباس تبدیلی برای اجیرکردن نیروی کار و افزایش سود استادکارانی محسوب می شدند که در آن حوزه انحصار داشتند.

۷۵. میل به احاطه بر فرایند کارها صرفاً پیش نیاز کوتاه مدت دست یافتن به سود نیست، بلکه نوعی لازمه ایجاد ظرفیت در مدیران برای دگرگون سازی فرایند کار از بالا، انطباق با بازار و برآورده کردن خواسته های افراد مافوق است. کن کاستنر در منبع زیر احاطه مدیران بر فرایند تولید را «هدایت پذیری» یک بنگاه می خواند:

See Kusterer, Know-How on the Job: The Zmportant Working Knowledge of "Unskilled" Workers (Boulder: Westview Press, 1978).

76. Marglin, "Losing Touch," p. 220.

۷۷. همان، ص ۲۲۲. باین حال، چنان که سرمایه داران به زودی دریافتند، یکی از مزایای آماده نگه داشتن نظام تولید، کاهش خطر اعتصاب های بزرگ مقیاس و کاهش خرابی و ازکارافتادگی تجهیزات بود.

78. Taylor, quoted in *ibid.*, p. 220 n. 3.

۷۹. چنان که مارگلین می گوید، «فقط بازیابی دانش کارگران در قالب نوعی معرفت - که فقط مدیران به آن دسترسی داشته باشند - می تواند مبنای احاطه مدیران در یک بنگاه را فراهم سازد.

80. David F. Noble, Forces of Production: A Social History of Automation (New York: Oxford Press, 1984), p. 250, quoted in *ibid.*, p. 248.

81. Noble, Forces of Production, p. 277, quoted in Marglin, "Losing Touch," p. 250.

82. Quoted in Kusterer, Know-How on the Job, p. 50.

۸۳. به همین دلیل است که مدیران در سامانه های قدیمی تر مالیات ستانی دریافتند که قبل از کسر مالیات بر درآمد آسان تر است که مالیات‌ها را براساس اعتنای صرف به مستندات دائمی تر از قبیل زمین یا مالکیت مستغلات ارزیابی کنند.

۸۴. یکی از شاخه های نظریه اجتماعی به نام «تحلیل موکل-کارگزار» به فنون مختلفی اختصاص دارد که یک فرد با آن‌ها می تواند ترغیب شود تا کارهای شخص دیگری را انجام دهد. چنان که می توان تصور کرد، بیشترین کاربردهای این تحلیل در علوم مدیریتی بوده است.



85. Michael J. Watts, "Life Under Contract: Contract Farming, Agrarian Restructuring, and Flexible Accumulation," in Michael J. Watts and Peter O. Little, eds., *Living Under Contract: Contract Farming and Agrarian Transformation in SubSaharan Africa* (Madison: University of Wisconsin Press, 1974), pp. 2 1-77. See also Allan Pred and Michael J. Watts, *Reworking Modernity: Capitalism and Symbolic Discontent* (New Brunswick: Rutgers University Press, 1992).

۸۶. نظام کار برای پرورش جوجه‌های سرخ‌کردنی نیز همکاری با مزارعی را شامل می‌شد که در جوجه‌کشی و مراقبت از جوجه‌ها تخصص داشتند و نیز مزارعی که بخش‌های خاصی از غذای مرغ را آماده می‌کردند. زراعت مقاطعه‌کاری در حوزه سبزیجات، در جهان سوم رایج است و در سال‌های اخیر به حوزه پرورش خوک تسری یافته است.

۸۷. البته، این یکدستی از آغاز با توسل به پرورش علمی محصولات حاصل شد.

88. Quoted in Oakeshott, "Rationalism in Politics," p. 20 (emphasis added).

89. Quoted in *ibid.*, p. 5.

۹۰. در واقع، برای اکثر خوانندگان امروزی غیرممکن است که با آسودگی خیال کامل، آنچه را که اوکشات به منزله مواهب گذشته برای خودش می‌داند (از عادات و رویه‌ها گرفته تا اصول اخلاقی) بپذیرند، بدون آنکه بیندیشند چرا یهودیان، زنان، ایرلندی‌ها و طبقه کارگر نمی‌توانند مثل یک رئیس دانشگاه در آکسفورد، با آن سابقه تاریخی کنار بیایند.

## فصل دهم. نتیجه‌گیری

1. Stephen A. Marglin, "Economics and the Social Construction of the Economy," in Stephen Gudeman and Stephen Marglin, eds., *People's Ecology, People's Economy* (forthcoming).

2. Albert O. Hirschman, "The Search for Paradigms as a Hindrance to Understanding," *World Politics* 22 (April 1970): 239.

هیرشمن در جای دیگر وظیفه علوم اجتماعی را به‌طورکلی در همین مقوله قرار می‌دهد: «ولی پس از آن‌همه پیشگویی‌های غلط، آیا به‌نفع علوم اجتماعی نیست که از پیچیدگی استقبال کند و تا اندازه‌ای از ادعای قدرت پیش‌بینی‌کردن خود دست بردارد؟»

"Rival Interpretations of Market Society: Civilizing, Destructive, or Feeble?" *Journal of Economic Literature* 20 (December 1982): 1463-84).

3. Quoted in Roger Penrose, "The Great Diversifier," a review of Freeman Dyson, *From Eros to Gaia*, in the *New York Review of Books*, March 4, 1993, p. 5.

۴. این قاعده هم مثل تمام قواعد سرانگشتی و تقریبی دیگر، صددرصد و قطعی نیست؛ مثلاً اگر فاجعه ظاهراً عظیم باشد و تصمیم فوری ضروری باشد، این قاعده می‌تواند ساقط گردد.

۵. به‌نظر من این موضوع جدی‌ترین استدلال علیه جریمه سرمایه‌ای برای کسانی است که از سایر جنبه‌ها تخلف کرده‌اند.

6. Aldo Leopold, quoted in Donald Worster, *Nature's Economy*, 2nd ed. (New York: Cambridge University Press, 1994), p. 289.

۷. راه حل متداول در علوم اجتماعی برای این مشکل، تبدیل کردن موضوع به یک مسئله کمی (مقداری) است که مثلاً با پرسش از شهروندان برای ارزیابی رفاه جامعه محلی براساس مقیاس های از پیش تعیین شده انجام می گیرد.

۸. «اگر حقیقت را فقط به یکی از هزاران جنبه اش تقلیل دهید، آنگاه همه چیز مثل روز روشن جلوه می کند. از آن پس می دانید که باید چه بکنید ... درعین حال، معیار دقیقی نیز برای میزان توفیق یا شکست در دست شما قرار خواهد گرفت ... نکته از این قرار است که قدرت واقعی نظریه کسب و کار خصوصی، در ساده سازی های بی محابایش نهفته است که فوق العاده با الگوهای ذهنی پدیدآمده با توفیقات شگرف علوم طبیعی مناسبت دارد. قدرت همان علوم طبیعی نیز از «تقلیل» حقیقت به یک یا چند مورد از ابعاد بی شمارش حاصل شده است که در درجه نخست از نوع تقلیل کیفیت به کمیت است»:

E. F. Schumacher, *Small Is Beautiful: A Study of Economics as if people Mattered* (London: Blond and Briggs, 1973), pp. 272-73).

9. See John Brinckerhoff Jackson, *A Sense of Place, a Sense of Time* (New Haven: Yale University Press, 1994), p. 190.

10. Colin Ward's *Anarchy in Action* (London: Freedom Press, 1988), pp. 110-25.

11. Personal notes from the first congress of the Agrarian Scientists' Association, "Agrarian Reform in the USSR," held in Moscow, June 24-28, 1991.

12. Birgit Muller, *Toward an Alternative Culture of Work: Political Idealism and Economic Practices in a Berlin Collective Enterprise* (Boulder: Westview Press, 1991), pp. 51-82.

13. Herman E. Daly, "Policies for Sustainable Development," paper presented at the Program in Agrarian Studies, Yale University, New Haven, February 9, 1996, p. 4.

۱۴. همان، صص ۱۲ و ۱۳. دالی می افزاید: «در نهایت، از تمام گونه های دیگر به مثابه سرمایه طبیعی، نژاد و غیره بهره برداری می شود تا با کاهش جمعیت آن ها جای بیشتری برای انسان ها و وسایل آن ها باز شود. ارزش های ابزاری از قبیل افزونگی، انعطاف پذیری، ثبات، پایداری هم در کنار ارزش های ذاتی مانند لذت زندگی نزد انسان های ذی شعور، به نفع «کارایی» قربانی می شوند؛ همان کارایی که طبق تعریف معادل هر چیزی است که مقیاس انسانی را بزرگ تر سازد» (ص ۱۳).

۱۵. به همکار دانشگاهی ام آرون آگراوال (Aron Agrawal) مدیون هستم که این نکته را تذکر داد.

۱۶. شرح دقیق این استدلال را همراه با ریشه هایش در مطالعات موردی متعدد تجربی می توان در این اثر پیدا کرد:

Robert M. Netting, *Smallholders, Householders: Farm Families and the Ecology of Intensive, Sustainable Agriculture* (Stanford: Stanford University Press, 1993).

17. See the important book by Enzo Mingione, *Fragmented Societies: A Sociology of Economic Life Beyond the Market Paradigm*, trans. Paul Goodrick (Oxford: Basil Blackwell, 1991).

18. Robert Putnam, *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy* (Princeton: Princeton University Press, 1993).

۱۹. این ترتیب ذکر اسامی مردگان - که مایا لین (Maya Lin) بر آن تأکید می‌کرد - در زمان بنیان‌گذاری آن یادبود، بحث‌های فراوان به پا کرد.

۲۰. نزدیک به مکان یادبود ویتنام، مجسمه‌ای از گروه کوچکی از سربازان هست که فرمانده زخمی خود را حمل می‌کنند. آن مجسمه پیشنهاد منطقی بسیاری از سازمان‌های حامی کهنه‌سربازان بود که با دیوار فعلی - به مثابه یک یادبود مناسب - مخالف بودند.

۲۱. برای آشنایی با کاربردی خلاقانه از منطقی مشابه برای موضوع زمین‌های بازی کودکان به این منبع نگاه کنید:

“Play as an Anarchist Parable,” chap. 10 in Ward, *Anarchy in Action*, pp. 88-94.



نمایه





پرچم‌داران قرن بیستم: ۱۸۷  
 پروتوپلاسم‌های زایشی: ۳۶۴  
 پل قارچی: ۳۸۷-۳۸۱  
 پیش‌رس: ۱۰۴  
 پیش‌گویی‌های کامیاب: ۲۰۱  
 پینت: ۵۰

تاکسیدرمی اجتماعی: ۱۳۹  
 تجددگرایی اعلا: ۷-۱۵-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۹۷-۱۳۳-  
 ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-  
 ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۱-۱۷۳-  
 ۱۷۴-۱۸۴-۱۹۱-۲۰۶-۲۱۱-۲۱۲-۲۲۳-۲۲۴-  
 ۲۳۱-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۵-۲۷۸-  
 ۲۸۱-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۲-۳۰۸-۳۳۵-  
 ۳۳۷-۳۳۸-۳۴۴-۳۴۵-۳۵۰-۳۵۱-۳۸۰-۳۸۲-  
 ۳۸۸-۳۸۹-۴۱۲-۴۱۴-۴۱۹-۴۳۵-۴۴۷-۴۵۷-  
 ۴۵۹-۴۶۳-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۵-  
 ۴۷۷-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۶-۵۴۴-۵۴۶-۵۵۲  
 تجزیه‌پذیر: ۴۳۱  
 تخمین‌پذیر: ۷۴  
 تدریج‌گرایی: ۲۳۷-۴۴۲  
 تدریج‌گرایی پراکنده: ۴۴۲  
 ترس بزرگ: ۶۶  
 ترمیم جزئی: ۴۳۷  
 تریر: ۷۶  
 تطور: ۱۴۹  
 تعاونی‌های پوتمکین: ۲۸۶  
 تعیین‌کارکردی: ۲۳۵  
 تفاوت‌های خرد: ۳۸۷  
 تک‌کارکردی: ۱۹۲-۴۷۰  
 تمامیت: ۲۳۸  
 تنظیمات سخت: ۱۱۶  
 توسعه‌سازمان‌یافته: ۲۶۲-۲۶۳

آبادی‌های راهبردی: ۲۲-۲۵۹-۲۶۲  
 آثار بیرونی: ۳۶۱-۴۹۱  
 آزادسازی: ۲۶-۷۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۳-۲۰۳-۲۸۲-۲۹۳  
 آمیختن نوارها: ۷۰-۷۳-۸۱  
 آمیش: ۱۰۳  
 آیش چرخشی: ۳۸۴  
 آبرمستطیل‌ها: ۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵  
 اثبات‌پذیر: ۴۳۱  
 از انتزاع به درآمده: ۱۳۷  
 اسپلوشنایا: ۲۸۹  
 استعمارگری رفاهی: ۱۴۶-۳۱۰  
 اقتدارگرایی خط‌کش مهندسی: ۱۴۸  
 امپراتوری دوم: ۹۷-۱۰۲  
 اندام‌های همانند: ۲۲۱  
 انسان اندیشه‌ورز: ۳۶۲  
 انسان جدید: ۲۱۲-۲۶۹  
 انقلاب اندازه‌گیری: ۵۷  
 انقلابی‌های سوسیال: ۲۸۳  
 اهلی‌سازی اجتماعی: ۴۷۷  
 اوتریادی: ۲۸۷  
 اون: ۵-۵۰

با ترک‌کردن مخالفت خود را نشان‌دادن: ۲۵۶  
 بارشینا: ۲۹۳  
 بازتلفیق: ۴۳۷  
 بازگشت‌پذیری: ۴۶۷  
 باسیل خرده‌بورژوا: ۲۲۱  
 بزرگراه‌های اجرایی: ۱۱۷  
 بهداشت جنگل: ۴۴  
 بوشل: ۵۴-۵۵-۴۹۳  
 بیرونی‌سازی: ۳۹۸  
 بیماری لژیونرها: ۱۲۰  
 بینش زنانه: ۱۹۷



رویکرد مرکز توجه: ۳۵۴

ریزسازی: ۳۰۹-۳۰۵-۱۸۸-۹۴-۲۵-۷

ریزه‌کاری: ۴۳۲

## ز

زجرکشی چهار مرحله‌ای: ۴۸

زنده‌وار: ۵۱۸-۱۳۸-۸۹

زیست‌توده چوبی: ۴۴

## س

سازگار با ماشین: ۳۶۵

ستاره لوگرون: ۵۰۷-۱۱۸

ستبر: ۳۴۹

سرف‌داری ثانویه: ۲۹۳

سرمایه‌تر: ۴۴۵-۳۷۱-۳۱۲-۳۰۷-۲۳۵

سرمایه طبیعی: ۴۷۸

سرمایه طبیعی پرورشی: ۴۷۸

سنتر و سویوز: ۱۶۸

سندروم تکانه سستی: ۱۲۰

سندیکاگرایی: ۱۵۶

سوخوز: ۲۹۳-۲۸۰-۲۷۸

سیتوپلاسم تگزاس: ۳۶۸

## ش

شکست کامل یا مایه آبروریزی: ۲۴

شکست‌های نظام یافته: ۳۶۱

شهر آزاد: ۱۸۷

شهر «تک‌سر»: ۱۶۵

شهر سطحی یا نزار: ۳۴۹

شهر شایسته زندگی: ۲۰۳

شهر وندان بی‌نام‌نشان: ۴۶۸

شهر وند «بی‌نشان»: ۶۰

شهر وند-فرمان‌بردار: ۱۷۰

شورش روزهای ژوئن: ۹۸

شیدایی گندگی: ۲۶۹

## ص

صنوبر نروژی: ۳۰۳-۴۴-۴۲

## ط

طرح زمین‌های بکر: ۲۸۲

طرح‌های هادی: ۳۱۸

## ع

عامل نارنجی: ۲۶۰

عاملیت: ۵۳۶-۴۰۵-۲۳۹-۲۲۸

عشریه: ۴۹۸-۴۹۲-۱۰۸-۶۷

عظیم‌سازی: ۱۸۹

عقلانیت محدود: ۴۴۲

علم کورمال کورمال به هدف رسیدن: ۴۴۲

## غ

غیر متعین: ۳۴۷

## ف

فرارسی: ۲۶۷

فرایند مترقی سازی: ۵۳۵-۲۵۴

فقدان تشخیص: ۹۶

فوتوفن: ۴۱۹-۲۷

فیزیوکرات‌ها: ۵۸-۴۷

## ق

قانون جنگی: ۲۸۷-۲۶۸

قلع و قمع کولاک‌ها: ۲۷۹

قِلیق: ۴۵۰-۴۲۶-۴۲۳-۴۱۹

## ک

کارآمدسازی: ۳۲۵-۳۲۴

کار اجباری: ۵۵-۱۰۴-۲۶۰-۲۸۰-۲۹۳-۵۵۷

کارخانه غذا و الیاف: ۲۷۲

کثرت درهم و برهم: ۹۱



کشت چندمحصولی: ۲۵۶-۳۳۲-۳۷۱-۳۷۳-۳۷۵-  
 ۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۵-  
 ۳۹۹-۴۰۳-۴۳۷-۴۷۸-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۷۱  
 کشت نوبتی: ۳۳۲-۵۶۶  
 کم‌کاری قانونی: ۲۷-۳۴۸-۴۱۹  
 کمیته راهنما: ۷۹-۸۱  
 کندانگو: ۱۸۷  
 کولاک: ۲۷۹-۲۸۹-۳۱۶  
 کولخوز: ۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۳

## گ

مستقرسازی: ۲۱  
 مشمول تعیین تاریخی: ۵۳  
 مطلوبیت گرایانه: ۳۵-۳۶-۴۵-۱۲۳-۱۳۲-۲۰۲-  
 ۴۱۷-۴۷۲-۴۸۸-۴۸۹  
 معماری شکسته‌بندی: ۱۷۳  
 مقاطعه‌کاری جزئی: ۴۵۳-۴۵۶  
 مقام مسئول دره تنسی: ۲۸  
 منابع طبیعی: ۱۴-۱۵-۳۶-۶۹  
 مهارت محور: ۴۰۸  
 مهندسی عوامل تولید: ۱۵۰  
 موقعیت مدار: ۵۳-۴۶۸

## ن

نارود: ۲۳۵  
 نرم چوب: ۴۲  
 نژادهای روستایی: ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۷-۳۶۹-۳۷۱-  
 ۵۶۲-۵۶۳  
 نظام سه‌مزرعه‌ای: ۲۳۲-۲۳۳  
 نظریه کنترل بهینه: ۲۰۰  
 نظم خرد: ۷-۲۵-۹۴-۱۸۸-۳۰۵-۳۰۹  
 نهادهای برتر: ۱۴۲

## و

وام‌های اجباری: ۴۸  
 ورزش انبوه: ۲۲۲-۲۲۳  
 هزینه‌های بیرونی: ۴۷۸  
 هماننددرمانی: ۴۳۹  
 همتای پنهان: ۳۵۵-۳۶۹  
 همسانی تک‌کارکردی: ۱۹۲  
 همه‌چیز بین: ۲۳۸  
 هوش اسنادی: ۶۹

## ی

یادگیری ضمنی: ۴۲۶

گرامیداشت اکتبر: ۲۶۹

گشودگی: ۲۸

گولاک: ۲۸۰

گونی‌های سیب‌زمینی: ۲۲۱

گیاهان پیوندی یکسان یا همانند: ۳۶۷

گیاهان زراعی خودرو: ۳۶۴

## ل

لختی اجتماعی: ۳۵۰

## م

مالیات بر شخص: ۶۷-۴۹۵-۵۴۵

مالیات مستقیم اصلی زمین: ۴۸

مایه‌کوبی سنتی: ۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۶-۵۸۰

متیس: ۷-۲۸-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۷-  
 ۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۷-  
 ۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۴-۳۴۵-  
 ۳۹۲-۴۵۷-۴۵۸-۴۷۲-۵۴۹-۵۵۲-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-  
 ۵۵۷

مجمع زمان: ۲۷۰

مجموعه بسته: ۱۲۶-۲۰۰

مرگ پزشکی: ۴۴۰

مرگ جنگل: ۴۳

مزارع زنجیره‌ای: ۲۷۴

مزیت نسبی: ۳۰۴